

ديوان لغات الترك |

١ - كتاب همزه



بخش نخست : اسماء مهمرز

هنگام شخم در میان در
گار قرار گیرد. گار
سرزن.

ات at (با اشباع الف) اسب.
در ضربالمثل *قرش قنتن ار*
اتن qus qanatin, ar atin هم
آمده است. یعنی: پرنده
با بالش ر مرد با اسبش
[به مراد رسد.]

ات at: (با اشباع الف). *ات*
بیر *at yer* یعنی: جای
نرم, خاک نرم.

ات ot: رستی, گیاه. *ات*
اندي ot ondi یعنی: گیاه
رئید.

ات ot: نامی که بر همهی
علفها نهاده اند. گریند:
اتقا at birgil
atka ot birgil یعنی: اسب را
علف بده.

ات ot: در *ات اجتم*
ot ictim یعنی: در *خرردم*.
هم از این ری پزشکی را
اتاجي otaci گریند.

ات ot: زهر رسم. بک آنکار
ات بيري Bæg angar ot berdi

باب در راجیان

اب ap آپ: ادات تأکید ر
مبالغه است. هر گاه چیزی
به زیبایی فراتر ترصیف
شرد, آید. *اب اذکر نانک*
*ap a gu na** یعنی: بهترین
چیز. ارغزان, سفید
بسیار روشن را *اب آق*
ap aq گریند.

اب ap: چرن «نیست, نه»
گریند, به کار برنند. *اب*
بر, اب ارل ap bu, ap ol
یعنی: این نیست, آن
نیست. نه این, نه آن.

اب up: ادات تأکید در رنگ
است. به ترکی چگلی: آپ
*ارنک up uru** یعنی:
سفید سفید.

اب op *op*: چرن پای
چهارپا لغزد, گریند.
همانند لفظ «لعا» در عربی
در معنای انتعش. یعنی:
برخیز!

اب op (با باء صلبه) به
ترکی ارغری: گاری که

ol us boldi یعنی: ار خیر ر شر را از هم تشخیص داد.

اس *as*: طعمه‌ی درندگان, سهم گرشتی که بدانان داده شرد.

اس *us*: کـرکس. در این قطعہ آمده است:

کلدی منکاتات

ایدم امدی یات

قشقا بلب ات

سني تيار اس بري

*Kaldi ma *a tat*

Aydim emdi yat

Qusqa bolup at

Sani tiler us bori

یعنی: تاتای (کافرا اریغری) به سریم آمد گفتم: اکرن بخراب, طعمه‌ی پرندگان شر, کرکسان چشم انتظار تراند.

اش *us*: هم‌چنین, هکذا. اش

مندغ قیل *us mundağ qil*

یعنی: هم‌چنین, چنین کن!

اش *us*: اکرن, هم اکرن.

اش کلکم بـ

us kaldugum bu یعنی: آمدنم

هم اکرن است. حضر من

الآن است.

اش *us us*: صدایی که با

آن گار را به آب خوردن

ترغیب کنند.

اش *us*: ذات ر دررن

چیزهایی مانند درخت,

شاخه ر شاخ جانوران.

گریند منکز اش *mu *uz usi*

یعنی: دررن شاخ. ر نیز

به دمغه یا استخران

ابتدای دم, در پرندگان ر

اسبان نیز «ارش» گریند.

یعنی: بیگ, ار را سم داد.

ات *it*: سگ, ترله.

اج *ac*: در خطاب به جای

ادات ندا: «یا, هی, ای»

به کار ررد. *ac baru gel* یعنی: یا فلان

کل! بیا!

اج *uc*: عددی که بعد از

در آید. *uc* یرماق یعنی:

سه در هم.

اج *Uc*: (با اشباع الف

مضموم) نام شهری شناخته

شده.

اج *uc*: درختی که ترکان با

آن قلم سازند. در

کره‌پایه‌ها ررید. با آن

چیزهایی چرن عصا ر درک

هم سازند.

اج *ic*: دررن هر چیز. *ic qur*

قر یعنی: کمریند

زیرین. *ic soz* یرر. راز.

اج *ic at*: گرشت نازک

چسبیده به جگر.

ار *ar*: مرد. جمع شاد ر

ننادر آن: *arən*, منطبق بر قاعده نیست.

زیرا طبق قاعده, نشانه‌ی

جمع لر/ لار *lar / lar* است.

ار *ir*: تکرژی که شرمساری

معنا دهد. *ar ir boldi*

شرمسار شد.

از *oz*: چربی. *ozluğ* یرر

یعنی: آش ر خورش

پرچرب.

اس *us*: تشخیص, تمیز میان

خیر ر شر. این تکرژ ترکی

ارغزی است. *al us boldi*

یعنی: ال اس بلدی

ال ol : ادات تأکید که بر اسم ر فعل آید. *ال منک اغلم ال ol mani * oğlum ol* یعنی: ار براستی فرزند من است. گفته می‌شود: *ال اکلا بـرمیش ال ol ewgə barmis ol* یعنی: ار براستی به خانه رفته است. **ام əm**: در ا درمان. ر هم از آن, درمان کننده را *امجی əmci* گریند. **ام əm**: آلت تناسلی ر شرم زن. در ترکی ارغری ر قبچاغي. **ام om**: شلرار. **ام im**: کلمه‌ای که در اردر, فرمانده از نام جنگافزار ر یا پرنده‌ای برگزیند ر رمز ر اسم شب تعیین کند. رمزی است که هنگام برخررد در گره با هم برای شناختن هم ر نتااختن به هم استفاده شود. به هنگام شب, اگر در مرد به هم رسند, اسم شب را از هم پرسند. اگر پرسش شرنده, اسم شب را بدانند, پرسنده ار را از گره خرد شناسد ر رهایش سازد. اما اگر پرسش شرنده رمز دیگری بر زبان آرد, پرسنده بر ار تازد ر پرزند. در این مثل نیز آمده است: *ام بلسا ار الماس im bilsə ər olmas* یعنی: مرد اگر اسم شب را داند, کشته نشود. **ان un**: آرا ر بانگ. با حرف «ر» در شکل *ارن* نیز نرشته می‌شود.

اش is: درد چـراغ, درده‌ی سرراخ سقـفها ر رری دیرارها را گریند ترن *اش بلدی: Ton is boldi* یعنی: جامه دردآلرد گشت. **اق oq**: تیر, پیکان. **اق oq**: سترن سقـف. *اق اقی ew oqi* یعنی: سترن سقـفخانه, تیرک سقـف. **اق oq**: *اق ییلان oq yilan* ماری که خرد را بر رری انسان افکند. **اق oq**: تیری که برای تقسیم قطعه‌های زمین اندازند ر قرعه‌ای که برای تعیین بهره‌ها ر نصیبها کشند. **اق oq**: ادات تأکید در افعال است: *برغل اق barğil oq* یعنی: باید برری ها! **اق oq**: اداتی همسان با مفهرم زمان حال. *بیا اق کلدی baya oq kəldim* یعنی: اندکی پیش از این آمدم. *امـدی اق ایـدم emdi oq aydim* یعنی: همین الان گفتم. **اق iq**: صدایی که پس از نرشیدن آب سرد ر خردن نان از رری آن از گلر بیرن آید. *انی اق تئی ani iq tutti* ربر (نفس تنگی) گرفت. **ال ol**: در معنای ار. *ال اندغ ایـدی aydi ol andağ* یعنی: ار اینگرنه گفت. **ال ol**: این نیز در معنای «آن, ار, ذاک» آید. *ال ار ol ər* یعنی: آن شخص.

الدم : *mən ani oqa aldim*
 یعنی : من کفیل ار شدم .
 ار *av* : (با اشباع الف) .
 اداتی که انکار دستر
 فرمانده را می‌رساند .
 ای *ay* : پارچه‌ی حریر نارنجی
 رنگ .

ای *ay* : ای بتکمی *ay bitigi*
 دفتری که نام‌های سربازان
 ر خرابار لشکریان در آن
 نرشته می‌شود .
 ای *ay* : کلمه‌های کوه
 مانند «ار» *av* انکار
 فرمان را نشان می‌دهد .

غنه‌داران

از

این باب

انک *a* * : گرنه‌ی صررت . قزل
 انک *a qizil ə* * : گرنه‌ی
 سرخ .

انک *a* * : نام پرنده‌ای که با
 چربی آن دارر سازند . چرن
 بر کف دست اندایند ، بر
 پشت دست هم نفرذ
 کند .

انک *a* * : در معنای نه ،
 نیست . در ترکی ارغزری :
 چرن کسی را فرمانی دهند
 ر ار انک انک *a * a*
 بگرید ، «نه ! نه !» گفته
 است .

انک *o* * : پیش‌رر . گریند : ال
 مندن انکدن برردی
*ol mändən o *dən bardi*
 : ار جلرتر از من رفت .

انک *o* * : رنگ . رنگ چیزی را
 گریند : یاشل انکلک ترن

مضاعف

از

این باب

ار *ərrə* : شاش ، برل . به
 هنگام برجهانییدن دراز
 گرش ، این صدا را در سه
 بار بر زبان آرند ، پس ار
 برجهد . این تکرار مطابق
 عربی است . زیرا در عربی
 آمیزش زن ر مرد را «ر»
 گریند .

ار *urra* : به ترکی ارغزری
 دبه خایگی . ادره در
 مردان .

ار *İrrə* : خجلت . (هم مشدد ر
 هم مخفف می‌آید) .

تکراژهای چهار راجی

از

این باب

ا *aa* : حیرت را رساند . گریند
 : ال مینی ا اقلدی
ol mənı aa qildi
 مرا به حیرت افکند .

ا *u a* : خراب . اذیدیم *u idim*
 : خرابیدم ، خفتم . حرف
 «ر» در میان الف ر ذال ،
 به دلیل راقع شدن در
 میان ضمه ر کسره اسقاط
 شده است .

ا *uva* : در پاسخ ندا
 دهند به کار ررد . مانند
 آنکه یکی «هی محمد!» گفته
 صدا زند ، در پاسخ ار
 گفته شد : «ارا» .

ارقا *oqa* : کفیل شدن ، کفالت .
 گریند : من انی ارقا

رخت بربست ر این جهان
پست ر زشت از چنگ ار رها
شد ر زمانه از ار انتقام
بازستاند؟ اکرن بر سر
زمین ار دل, در خشم بر
زمانه, می‌ترکد.

ارت art : گردن. رقبه. ارت
سج sac art گیسری پشت سر.
ارت art: کمره‌ی کره, عقبه‌ی
جبال. مثل است :
ارمکرکا اشک ارت بلرر.
bolur arməgugə esik art
یعنی : برای تنبل, آستانه,
مانند گردنه ر کمره‌ی کره
است.

ارت urt : سراخ سرزن که نخ
از آن گذرد.

ارت ort : چیزی که آتش گرفته
باشد. آتش‌سوزی.

است ast : (به ترکی چگلی)
کرچه ر تنگه.

اند and : سرگند ر قسم. چرن
بخراهند گریند: «سرگند
یاد کن!» , گریند : آندیق
andiq.

ارق ərq : فضرلات. تمر ارقی
Təmur ərqi یعنی: ریم آهن,
براده آهن.

ارق urq : کرتاه شده‌ی تکرار
ارق uruq است. مانند
کلمات عنق ر عنق در
عربی.

ارق irq : فالگری, کهانت ر
خبردادن از ما فی الضمیر
کسی.

ارک ərk : سلطنت ر نفاذ امر.

ارک ork : رسی که از زیر
پرزه‌ی چهارپا رد کنند ر
آن را بدان بندند. پابند
اسبان.

yasıl o *lug ton یعنی : قباي
سبز رنگ.

انک o * is : انک ایس
یعنی: کارآسان. کرتاه
شده‌ی تکرار انکاي ay * o
است.

انک o * aliğ : انک الک
یعنی: دست راست, یمن.
(ترکی چگلی).
پایان در راجی‌ها.

باب سه‌راجیان

میان ساکن: فعل , فعلی ,
فعلی

الب alp : دلارر. مثل : الب
یغیدا, الجق جغیدا alp
coğida alcaq coğida یعنی :
دلارر رریارری دشمن ر مرد
حلیم در مناقشه شناخته
شوند.

در این قطعه نیز آمده
است :

الب ارتنکا الدير
ایسیز اثرن قالدیی
اذلک ارچن آلدیی
امدی یرک یرتلیرر

Alp ər Tu *a oldi mu?

Isiz ajun qaldimi?

O lək ocin aldi mi?

Emdi yurək yirtilur.

یعنی : آیا افراسیاب
پادشاه در گذشت؟

آیا جهان پست بماند؟
آیا ررزگار انتقام
ستاند؟

اکرن دل می‌ترکد.

ترضیح آنکه : مرگ
افراسیاب را به یاد می-
آورد ر می‌گرید: آیا
خاقان افراسیاب از دنیا

چرن دینی بدان که باید باز ستانند.

از این رر تا ترانی با بیگانگان ر مسافران با همگان خربی کن.

ترضیح آنکه : انتقام مانند طلب ستانندن است, از آن بر حذر باش با خردی ر غیر خردی, تا ترانی نیکی کن.

ارج uc: گرشه ر کناره‌ی

چیزی. بتق ارجی *butaq uci* : نرک شاخه‌ی درخت.

ارج uc : ارج ایمل *uc el* : مرز, شهر مرزی.

ارج uc : پایان ر نابردی

چیزی. به ترکی ارغزی گریند : بریدنا ارج *boyda nə uc bar* : برای ملت به سبب کثرت افراد, پایان ر نابردی نیست.

ارد od : (با اشام رار) : زمان. در این مثل آمده است :

ارد کجار کشی تریاس
یلنکرتق ارغلی منککر
قلماس

Od kecər kisi tuymas

*Yali *uq oğlu mə *gu qalmas*

ترجمه : زمان می‌گذرد ر انسان در نمی‌یابد.
آدمی‌زاد جاردانه زیست نمی‌کند.

ارد od : (به ترکی چگلی) : گار ر بقر را گریند.

ارد ییلی od yili : نام یکی از سالهای نامبردار درازده گانه‌ی ترکان.

ارک irk : ماده از گرسفندی که در آستانه‌ی چهارسالگی باشد.

الک ilk : نخست, آغاز هر چیز.
ilk sən bargil الک سن برغیل
یعنی : نخست, تر برر.

منقرص‌ها

از

این باب

ارب ارب op op : به کسی گریند که بسیار لاف زند اما دلیل بر گفته‌های خرد نتراند آرد.

ارت ot : آتش. در مثل نیز آمده است : ارت

tişsa ağız kimas تیشسا اغیز کیماس
ot desə ağız koymas : «آتش» گفتن, دهان کس نمی‌سرزد. برای کسی گفته می‌شرد که از سخن خرد, پرزش بخراهد.

ارت ot : (با اشام رار) سرراخ در دیرار ر در چرب.

ارت ot : سختی ر مرارت (اشام رار نسبت به لغت قبلی کمتر است.)

ارج oc : حقد ر کین. در این قطعه نیز آمده است :

ارج کک قمغ کشینک
یلنکرتق ارزا الیم بیل
اذکرلرکرتق ارغنجا
الکینک بیلا تلیم قل

*Oc kek qamuğ kisini **

*Yali *uq uza alim bil*

Ə gulugug uğanca

*Əligi * bilə telim qil*

ترجمه : انتقام ر کین همه کس را

ارز oz: دل, ر نیز آنچه دررن شکم است. گفته می-شرد : *arzum ağridi* یعنی : دل درد گرفتم .

ارز oz: مغز درخت. *yiğac ozi* ارزي می-شرد. آنچه بر رأس نخل خرما پیدا می-شرد, درختچه اي که «ناف خرما» گفته می-شرد ر طعم شیر دارد .

ارز uz: ارز کشي *uz kisi* : شخص چربدست, ماهر ر استادکار .

ارز oz: ارز قنعي *oz qonuği* : آنچه در داخل جسم ر جسد به جنبش در آید ر گریند که آن روح است. در این قطعه آمده است :

بردي کرزرم یرقي
الدي ارزرم قنعي
قندا ارنج قنيقي
امدي ارزين ارذغرر

Bardi kozum yaruqi
Aldi ozum qoniqi
Qanda ərinc qaniqi
Emdi U in u ğorur

ترجمه: ررشنایي از دیدگان رفت
ر رفتن ار ررانم را فرر گرفت
آن کامکار کجاست
اکنرن مرا از خراب برخیزاند؟
ترضیح آنکه : نرر چشم من از دست رفت ر با رفتن ار, ررحم از تن جدا شد.
اکنرن ار کجاست تا مرا از خراب بیدار بسازد که خراب به چشم نمی-آید.

ارر or: ارر ات *or at* : اسب با رنگي میان سرخ ر زرد .

ارر or: (با اشمام رار) : زیر بغل قبا .

ایر er: مته که برای سرراخ کردن به کار ررد .

ایر er: زمین. *Yer* هم گفته می-شرد .

ارز oz (با اشمام) : چربي ر ررغن. *arzlak as ozlug* اش : طعام چرب. غذاي پر چربي .

ارز oz: ناشنرا, کر. گفته می-شرد : ارز کشي *oz kisi* : انسان ناشنرا .

ارز oz: خرد, نفس, ذات. در این قطعه آمده است :

کررکلرک تنرغ ارزنککا
تتلیرغ اشیرغ اذینقا
ترتغیل قنرق آغرلیغ
یزسرن جینک بذرنقا

*Korlug tonuğ ozu *gə*
Tatliğ asiğ a inqa
Tutğil qonuq ağırlığ
*Ya sun cawi * bu unqa*

ترجمه: جامه هاي نیکر بر تن خریش پرش
قسمتي از غذاهاي لذید را بر دیگران بخش
مهمان را گرمي دار
[تا] آرازهات را در هر جا پیراکنند
ارز oz: درهي میان در کره .

تاغ ارزي *tağ ozi* هم گریند .

ارز oz: ارز کشي *oz kisi* , خریش ر اقربا گفته می-شرد : بر بزنک ارز کشي ارل
*bu bizi * oz kisi ol* . یعنی : این شخص, خریش ر اقرباي ما است .

ایک ig : رسیله ی نخ ریسی , درک , در این معنا ییک *yig* هم گفته می‌شود.

ایک ig : بیماری .

ارل ul : بنیاد ر پی دیرار . در این معنا تام ارلی *tam uli* گفته می‌شود .

ارل ol : ارل نانک *ol na ** : هر چیز تر ر خیس .

ارل *ol ton* ترن *ol* در معنای جامه یی تر از همین جا آمده است . ارغرزان این را ندانند .

ایل el : رلایت . بک ایللی *Bæg eli* یعنی رلایت تحت فرمان بیگ .

ایل el : آستانه ر عرصه قبغ ایللی *Qapuğ eli* یعنی میدان مقابل درب , آستانه .

ایل el : نامی که بر اسب اطلاق شرد . زیرا اسب , بال ر جناح ترک است . به سائس ر مربی اسب , ایل بشی *el basi* گریند . در معنای رالی رلایت است . ر منظرر از آن سائس خیل ر مربی اسب باشد .

ایل el : سازش ر آشتی میان در بیگ . ایکی بک بیرلا ایل *İki Bæg birla el boldi* بلدی یعنی : در بیگ با یکدیگر آشتی کردند .

ایل el : ایل کشی *el kisi* : آدم بد ر بی ارزش . ایل قرش *el qus* کرکس , لاشخرر .

ارم um : درد شکم , ترشی شکم , بیرست . گریند : ار

ایش is : کار . نا ایشنک *na isin * bar* : چه کار داری ؟ کار تر چیست ؟

ایش es : همراه . به کسی که جنی تابع ار باشد , ایشلیک *eslig* گریند . در این قطعه نیز آمده است :

انک ایشین کجرردم

ایشین یا کجرردم

ارلرم ارتن ایچرردم

ایچتی بلب یرز تری

*Ani * isin kecurdum*

Esin yeme qacurdum

Olum Otin İcurdum

Icti bolup yuz turi

ترجمه : کار ار را ساختم .

همراه ر درسش را گریزاندم .

جام مرگش نرشانیدم , چهره درهم کشید ر آشامید .

ترضیح آنکه : ار را کستم ر کارش را بساختم ر همراه را با خرد پردم ر با دارری مرگ آبش دادم ر چهره درهم کشید ر نرشید .

ارغ ug : هر یک از زاریه های بخش بالاین چادر .

ارق oq : بهره ر سهم از ارث . گریند : انکار بیر

ارق تکی *a *ar bir oq tagdi* یعنی : سهمی از میراث به ار رسید .

ارک ok : خرد ر هرشمندی . به اشخاص خردمند ر شعرمند ر ساخررده ارکا *oga* گریند . به اسبی نیز که از چهارسال بگذرد , ارک *ok at* گریند .

ارک ok : حیرانی که سالش به نیمه رسد ر بزرگ شرد .

باب فعل- فعل- فعل با هر گرنه حرکه در حرف میانی

اجت *ocut* : کینه ر انتقام.
ریشه‌ی این تکرار *oc* ارج است.

اذت *a ut* : مشتمت, کف دست پر.
گیرند :

بیر اذت *nağ bir a ut ** :
مشتی از چیزی.

ارت *arut ot* : ارت ات
علف خشک که سالی بر آن
گذشته باشد.

اغت *uğut* : نرعی خمیر که از

آن شراب سازند. بدینگونه
که چند نرع در ادریه
را خیس کنند, سپس با آرد
جر مخلوط سازند ر خمیر حاصل
را در اندازه‌های فنقد
گلرله کنند, سپس خشک
نمایند. آنگاه گندم ر جر
را باهم می‌پزند. خمیر را
می‌کوبند ر بر رری هر
گلرله‌ی فنقد از آن,
مانند گندم پخته می-

ریزند. سپس گندم را به
همراه خمیر در چیزی پاکیزه
در جایی می‌نهند تا برسد ر
عمل آید. ررز سرم در خمی
می‌ریزند ر ده ررز در خمره
رها می‌سازند. ده ررز بعد
بر آن آب می‌ریزند ر از
صافی می‌گذرانند, شراب
گندم همین است.

ات *əwət* : کلمه‌های در
معنای «بلی» است. ر آن سه
گرنه تلفظ دارد. ایل‌های
یغما, تخسی ر قبچاق *əwət*
ارغوزان *amat*,
ارت *əwat* ر دیگر ترکان *yamat*
گیرند.

ارم بلدی *ər um boldi* یعنی
: شخص معده‌اش ترش کرد.
از زیادی خوردن گرشتمت, دل
درد گرفت.

ارن *on* : ده در شمار.

ارن *un* : آراز ر بانگ. به
صورت هم‌درد ر مقصود هم
گیرند.

ارن *un* : آرد.

این *en* : این یر *en yer* :
زمین پست, نشیب. این یق
en yoq فراز ر نشیب.

این *en* : پهنا ر عرض. گیرند
: بر بررز ایینی

نجا *bu boz eni necə* یعنی :
پهنای این پارچه چه
اندازه است؟

این *in* : لانه ر خفتگاه شیر
ر ررباه, جایگاه هم‌هی
جانوران درنده. *yin*
هم گفته می‌شود.

این *in* : سرگین گرسفند. *yin*
نیز گفته می‌شود.

چهار راجیان

از

این باب

اری *oy* : فرر رفتگی در
زمین, دره.

اری *oy* : اری ات *oy at* :
اسب دیزه‌ی سیاه.

باب میان راج‌های ساکن‌دار به
فرجام رسید.

باب‌های اجرف

الت olut: کشتن همدیگر, کشت ر کشتار. به قاتل التجی *olutci* گریند.

الت olut: الت ار *olut ær* شخص چاق ر سالمند.

اتج atac: به کردکی که رفتار پیران کند ر گریی که پدر قرم است, *atj* اغرل *atac oğul* گریند.

اتج atic: گردالی که کردکان در آن گردربازی کنند.

اشج asic: دیگ. در این مثل هم آمده است:

اشج ایرر تریم الترن

قمج ایرر من قیدا من

Asic ayur tubum altun

Kamic ayur mæn qayda mæn

یعنی: دیگ گرید ته من از طلاست,

کفگیر گرید پس من کجا هستم؟

این مثل دربارهی کسی گفته شد که پیش آنان که ار را می‌شناسند خردستایی کند.

اکج akac: دختر بچه‌ای که با هر کس چرن خراهر رفتار کند ر در خردسالی, از خرد فهم ر فطانت نشان دهد. این کلمه در مقام محبت ر احترام به ار اطلاق شرد.

امج amac: آماج, هدف, نشانه.

امج amac: در گار نر شخم-زن, خیش ر آلات کشاورزی.

الچ ulic: کلمه‌ای که برای نشان دادن مهربانی ر عطرفت, در خطاب به پسران گفته شرد. *الجم ulicim* یعنی: بچه‌هکم, پسرکم! این

ات uwut: شرم, حیا.

ات uwut: دعت به طعام ر یا به حضرر بیگ. دعت.

اکت ægit: دارویی که برای رهایی از چشم زخم, بر گرنه‌ی کردکان مالند. نرعی دارو, که به آن زعفران ر چیزهای دیگر هم می‌آمیزند.

اکت ogut: اندرز. در این بیت هم آمده است:

الغیل اکت مندین ارغرل

اردم تیلا

بریدا ارلغ بلکا بلب

بلکینک ارلا.

Algil

ogut mændin oğul ærdæm tilæ

Boyda uluğ bilgæ bolup bilgi

** ula.*

یعنی: ای فرزند, از من پندگیر, ادب طلب کن, تا بزرگ ایل شری ر حکمت ر ادب را در میان آنان بگسترانی.

ترضیح آنکه: ای فرزند از من پندگیر ر ادب کسب کن تا آنکه به سررری در میان مردم دست پیدا کنی ر در میان مردم به ادب ر حکمت معرفر گردی.

اکت ugut: آرد کردن گندم ر شبیه آن.

اکتجی ugutci: آرد کننده, آسیابان.

اکت ægat: زن خدمتکار که در شب زفاف همراه عررس برای خدمتکاری فرستاده شرد.

اکت ikit: دررغ. به ترکی

ارغرزی: *ikit soz*

: سخن دررغ, کلام کذب.

*Bay oğrinda mæni * isim etildi*

یعنی: در سایه‌ی درخت بیگ، کار من به صلاح آمد ر ر به راه شد.

اغر oğur: امکان ر فرصت در کاری. بر ایش اغرلق بلدی *Bu is oğurlıq boldi* یعنی: این کار در فرصت ر امکان خرد واقع شد.

اغر oğur: عرض. به ترکی ارغزلی: اتقا اغر الدیم اسب، عرض گرفتم. برای

اغر oğur: خیر ر برکت، در ترکی ارغزلی. به مسافر نیز گریند: یئرل اغر بلسرن. *Yol oğur bolsun* یعنی: راهت با خیر ر برکت باشد ر این را فقط در مقام مسافرت به کار برند.

اگر ağır: بن ر بته که از آن برای درمان شکم درد استفاده شد. رج.

اگر بلسا ار الماس *ağır bolsa ar olmas*

یعنی: اگر کسی رج همراه داشته باشد نمی‌میرد. زیرا شخص مبتلا به درد شکم از آن خرده، نجات می‌یابد. این مثل یاد می‌دهد که چگرنه، پیش از ری آردن نیاز، آدمی باید آماده ر مهیا باشد.

اگر ağır: ارزن. این کلمه را غیر از ارغزان، همی ترکان به کار برند. ارغزان آن را ندانند.

اگر ağır: یاغ اگری *yağ uguri* به ترکی ارغزلی یعنی کنجد.

لغت در میان اهل قرلق راج دارد.

انج anac: دختر بچه‌ای که با هر کس چرن مادر رفتار کند ر در خردسالی، از خرد فهم ر فطانت زیاد نشان دهد. این کلمه در مقام محبت ر احترام به ار اطلاق شد.

انج anuc: پرده‌ای که بر چشم افتد. ناخنک چشم.

اغیر ağır: سنگین. اغرلیغ کشی *ağırliğ kisi* کسی که از سوری مردم ر یا بیگ تکریم گردد، گفته می‌شود ر نیز گریند:

تنکری منی اغیرلادی *Tə *ri mæni ağırıladı*

یعنی: خداوند من را تکریم فرمود. اغیر اذاق امرلدی *ağır a aq amruldi* یعنی: پای سنگین، کشیده شد. مقصد آن است که شخص کند گام، به منزل رسید.

اغیر ağır: اغیر نانک *ağır ne* یعنی: چیز پریها، چیز با ارزش.

اغر uğar: اغر ات *uğar at* یعنی: اسب پیشانی سفید. این کلمه، در لفظ ر در معنی با عربی مرافق افتاده است. جز آنکه الف در عربی مفتوح ر در ترکی مضموم است.

اغر oğur: رقت، هنگام. نا اغر دا کلدینک *na oğurda kaldı* یعنی: به چه هنگام آمدی؟

اغر oğur: بخت ر درلت. بک اغریندا منک ایشیم یتلدی

اغز *ağiz* : دهان انسان ر
 حیران. در این مثل نیز
 آمده است. *اغز یسا کوز*
ایا زورر agiz yesə koz uya ur
 یعنی : هنگامی که دهان
 بخردد, چشم شرمساری می-
 برد. این مثل را در مورد
 کسی گریند که سرغاتی یکی
 را بخردد ر نتراند ار را
 کارسازی نماید ر از این
 راه خجالت برد.

اغز *Oğuz* : قبیله‌ای از
 ملت ترک است. ارغوزان
 ترکمن‌اند. اینان بیست ر
 در تیره‌اند. هر تیره خرد
 دامغای ریژه ر داغ مخصوص
 گله‌شان را دارند. همدیگر
 را به آن نشانه شناسند.
 نخستین آنان ر برتر آنان
 قنق *Qiniq* ها هستند.
 خاقان‌های رزگار ما از
 میان آنان‌اند.
 نشانه‌هایی که بر گله-
 هاشان نهانده‌اند, چنین است
 :

درمین قیغ *Qayig* ها هستند
 ر نشانه‌شان این است :
 سرمین باینر *Bayundur* ها
 هستند

ر نشانه‌شان این است :
 چهارمین *Iwa* // ها
 هستند

ر نشانه‌شان این است :
 پنجمین سلغر *Sulğur* ها
 هستند

ر نشانه‌شان این است :
 ششمین افشار *Afsar* ها
 هستند

ر نشانه‌شان این است :
 هفتمین بکتلی *Begtili* ها
 هستند

ر نشانه‌شان این است :

اگور *ogur* : تجمع ر گله‌ی هر
 یک از دسته‌ی گرسفندان,
 آهران, سنگخراگان,
 جاریه‌ها ر شتران.

امیر *amir* : (به ترکی
 ارغوزی) ابر برهم نشسته
 ر متراکم. مه.

ابز *obuz* : زمین سفت ر
 درشت. *اری ابز oy obuz*
 یعنی: زمین سفت ر صاف.

اتز *ətiz* : سد میان در
 دره.

اجز *ucuz* : اجز نانک *ucuz na*
 * یعنی : چیز ارزان ر کم
 بها, به شخص پست فررمایه
 نیز *ucuz* گریند. بک *انی*
 اجزلادی *bəg ani ucuzladi* یعنی :
 بیگ ار را خرار داشت.

اذز *u uz* : گز, جرب. چنانکه
 در این مثل آمده است :

تلکر ارز اینکا *ارسا اذز*
 بلرر *Tilki oz ingə ursə u*
uz bolur. یعنی : اگر

ررباه در لانه‌ی خرد بانگ
 کند, گرگین شرد. این مثل
 در سرزنش کسی که ایل ر
 تبار خرد را نکرهش کند ر
 یا از شهر خرد به زشتی
 یاد کند, به کار می‌رورد.

اذز *a iz* : زمین بلند, هر چیز
 بلند.

اذز *a iz* : اذز تاغ *a iz tağ* :
 کره بلند صعب‌العبور.

اغز *ağuz* : آغرز, ارل شیر که
 پس از زائیدن گار ر

گرسفند درشیده شرد. این
 کلمه, صدایی میان (ز) ر
 (ژ) دارد. با (ز) نیز
 نرشته می‌شرد.

اغز *ağiz* : دهانه‌ی نهر, جری
 آب, مشک, خم ر چاه.

بیست و درمین جرقلغ
Caruqluğ ها هستند که
 اندک شمارند و نشان‌شان
 پیدا نیست.
 حمرد [کاشغری] گرید :
 نام همهی این قبایل را به
 سبب ضرورت شناخت همگانی،
 نرستم. این علامات، همه
 نشان‌های گله‌هاشان،
 اسپان‌شان و مرکب‌شان
 است. هنگامی که گله‌هاشان
 درهم شرنند، هر قبیل
 گله‌ی خرد را از این
 نشان‌ها باز شناسد.
 این نام‌ها که بر شردم،
 اصل و ریشه‌اند. از این
 ریشه‌ها و اصل، تیره‌ها و
 فررع در آمده‌اند که برای
 کوتاه داشتن سخن، آنها را
 یاد نکردم. نام‌های این
 تیره‌ها از نام‌های اجداد و
 نیاکان‌شان که آنان را
 سازمان داده‌اند، بر
 گرفته شده است. در میان
 عرب نیز چنین است. چنانکه
 گفته می‌شود: بنرسلیم،
 بنر خفاجه، که در معنای
 فرزندان سلیم و فرزندان
 خفاجه است.
اکز *okuz* : نامی بر هر رد
 و نهر رانی مانند جیحون
 و فرات است. ارغزان رقی
 این کلمه را به تنهایی
 به کار برند، رد بناکت
Benagit مرادشان باشد. که
 شهرهایشان بر کنار آن
 رد واقع است. و
 چادرنشینان ایشان بر
 ساحل این رد فرود آیند.
 بسیاری از ردها و دره‌ها
 که در کشورهای ترک است،
 با تکرار *okuz* در آمیخته
 است. نام شهری در مرز

هشتمین بکدز *Bugduz* ها
 هستند
 و نشان‌شان این است :
 نهمین بیات *Bayat* ها
 هستند
 و نشان‌شان این است :
 دهمین یزغر *Yazgir* ها هستند
 و نشان‌شان این است :
 یازدهمین ایمر *Əymur* ها
 هستند
 و نشان‌شان این است :
 دوازدهمین قرابلک *Qaraboluk*
 ها هستند
 و نشان‌شان این است :
 سیزدهمین القابلک *Alqaboluk*
 ها هستند
 و نشان‌شان این است :
 چهاردهمین اکدر *Igdar* ها
 هستند
 و نشان‌شان این است.
 پانزدهمین ارکر *Urəgir* و
 گاه یرکر *Yurəgir* هم گفته
 شد.
 و نشان‌شان این است :
 شانزدهمین ترترقا *Tutarqa*
 ها هستند
 و نشان‌شان این است :
 هفدهمین ارلایندلغ
Ulayundluğ ها هستند
 و نشان‌شان این است :
 هجدهمین ترکر *Tugər* و
 گاه بگردن رار تکر
 نریسند.
 و نشان‌شان این است :
 نوزدهمین بجنک *Bəcənək*
 و نشان‌شان این است :
 بیستمین جردلدر
Cuvaldar
 و نشان‌شان این است :
 بیست و یکمین جبئی
Cəpni
 و نشان‌شان این است.

ري مرا مبهرت خرد مي-
سازد, تر گريي ملاحظت از
درگرنه اش مي ريزد, مرا
اسير خريشتن مي سازد ر مي-
گريزد.

اپش opus : برسه. ر اين
کار بين الاثنيي ر در نفره
است.

اتش atis : به يکديگر تير
انداختن.

اتش Atis : از نام هاي
مردان است.

اتش Utus : از نام هاي
مردان است.

اتش otus : (با اشام الف):
کلمه هاي در بازي
[کردکان]. اين بازي
بدينگرنه است که, کردکان
حلقه زده مي نشينند, يکي
از آنان کردکي را که در
نزدش نشسته, هل داده,
گريد *اتش اتش otus otus*. ر
منظرر آن است نفر پهلري
خردت را تر نیز چنين کن.
ر تا نفر پاياني حلقه,
چنين کنند.

اتش itis : حالي که در شخص
همديگر را با دست از هم
درر سازند.

اجش ocas : شرطبندي. گریند
: ارل منک برلا ارچشدي
*ol mæni * birlæ ocasdi*
يعني :
ار با من در چيزي مسابقه
نهاد ر شرطبندي کرد.

ادش adas : درست, رفيق
صميمي.

ادش idis : قدح, در ترکي
يغمايي, تخسي, يماکي,
ارغزي ر ارغزي به هر

نيز, با اين تکرار در
آميخته ر ايکي ارکز *okuz*
Iki ناميده شده است. اين
شهر در میان در رد الا
Ila ر يفتج *Yafinc* واقع
است.

اکز okuz : گار نر. در اين
مثل نیز آمده است :

اکز اذاقی بلغنج بزاغر
بشي بلسا يک
Okuz a aqi bolğınca buzağu
basi bolsa yeg.

يعني : به جاي آنکه پاي
گار باشي, بهتر است
سرگرساله باشي. اين مثل
را در جايي آرند که
معناي «سررر ر بزرگ خرد
بردن, بهتر از پيرري غير خرد
کردن است.» را برسانند.

اس awus : (به ترکي
بلغاري) : مرم.

ارلاس ulas : ارلاس کؤز
ulas koz چشم مست ر خمار ر
خممر. در اين قطعه آمده
است.

بلنار ميني ارلاس کؤز
قرا منکز قيزيل يرز
اندين تمار ترکال ترز
بلناب ينا ارل قچار

Bulnar mini ulas koz
*Kara mæ*iz qizil yuz*
Andin tamar tukel tuz
Bulnap yana ol qacar

ترجمه : چشم مست من را
اسير خرد سازد
ر حال نمکين ر صررت نيکر
ملاحظت از در گرنه اش مي-
بارد

پس آنگاه که مرا برده
ساخت, از من مي گريزد.
ترضيح آنکه : سيماي چشم-
نراز ري که خالي زيبا بر
آن نشسته است ر نرگس مست

الک uluk : در اصل در معنای سهم است. چنانکه در عربی هم کاف تانیث به «ش» بدل شده است. مانند : «عیناش عیناها رجیدش جیدها» که به جای «عیناک» ر «جیدک» به کار می‌رود.

الش ulus : رستا به ترکی چگلی. نزد مردم بالاساغرین ر شهر آرغر در جنب آن، در معنای «شهر» است. از این رر، به شهر بالاساغرین، قرز الش *Quz ulus* گفته می‌شود.

الش ulus : تقسیم بهره ر سهم میان ملت. (حرف «ش» بدل از حرف «ک» است). در عربی نیز چنین است. به جای ربک ر تحتک چنین خوانده شده است :
قد جعل ربش ر تحتش سریلا.

اجغ aciğ : صله ر عطای خان. گریند : خان منکا *xan mā aciğ berdi* * یعنی : خان مرا صله داد.

اجغ aciğ : زندگی در ناز ر نعمت. ارزرنکی اجغلتت خرد را از خراکی‌های خرب برخوردار کن.

اجغ aciğ : تلخ، هر چیز که تلخ باشد.

اذغ a iğ : خرس. در این مثل هم آمده است : اجی نجا ال بلسا اذغ انجا یرل بلیر.

awci necə al bilsə a iğ anca yol bilir یعنی : شکارچی هر اندازه فرت ر فن شکار را

چیز شبیه دیگ، پیاله، ظرف ر آجری *idis* گریند.

ارش aris (*aris*) : تار پارچه. *arqağ aris* یعنی : تار ر پرد.

ارش urus : جنگ ر منازعه. **اغش ağıs** : بلندی، سربالایی.

اغش oğus : خریشارند.

اش uwus : چیزهای خورده ریزه. *uwus atmək* اش خورده شده.

اقش oqus : زیرکی، فطانت. *oqusluğ kisi* اقرشلف کشی مرد هرشیار ر زیرک.

اکش okus : بسیار. *okus nə* نانک : بسیار از

هر چیز. در مثل : «تیریک اسن بلسا تانک اکش کرر» *Tirig asən bolsa, tang*

okus korur هم آمده است. یعنی : اگر انسان سرش سالم باشد بسیار چیز می‌بیند.

ارکش okus : ارکش یلقی *okus yilqi* هر حیران سرکش، اسب سرکش.

الش alis : دهانه‌ی جری ر گلرگاه ریزش آب به استخر.

الش Alus : نام رستایی در کاشغر.

الش alis : بازخراست از بدهکار به سبب بدهی. *alis beris* بیریش گرفتن حق ر دادن حق.

الش ulus : سهم ر بهره (حرف «ش» در اصل «ک» [الک] برده است).

الغ *uluğ*: بزرگ از هر چیزی. در این بیت هم آمده است.

الغ لرقغ بلسا سن انکر قلین
بلغیل کشیک بکلار قتن یخشی ارلان

Uluğluquğ bolsa sən əgu qilin
Bolğil kisiğ bəglər qatin yaxsi ulan

یعنی: چرن به مقامي رالا دست يافتي، خلق ر خري خرد نیکر کن نزد بیگان خیر ر نیکریی ارزانی دار.

ر نزد بیگان برای خیر رساندن به مردم تلاش کن ر نیک منظر باش

الغ *iliğ*: الغ سرف *iliğ suw*: آب رلرم، آب نیمگرم. اصل آن یلغ *yiliğ* است.

اجق *aciq*: هر چیز گشاده ر باز. از همین گرفته، گریند: *اجق قبقغ* *aciq qapug* یعنی در باز ر گشاده. چرن آسمان صاف ر بدرن ابر باشد. گریند: *اجق کرک* *aciq kok* یعنی: آسمان گشاده ر *اجق ایش* *aciq is*: کار ررشن ر واضح.

اجق *ocaq*: اجاق.

اجق *aciq*: برادر بزرگتر. مردم خاقانیه برادر بزرگتر را *اجقم* *aciqim* گریند ر صدا زنند. حرف «ق» را تنها در نفس متکلم بیافزایند. در حالت خطاب *اجقنک* **aciqi* گفته نمی‌شرد.

اذق *a aq*: پای. رجل.

نیک بدانند، خرس نیز همان اندازه راههای گریز را می‌شناسد. این مثل در مورد در شخص زیرک به کار رود که باهم در افتاده باشند.

اذغ *aziğ*: هشیار. مستی که خمار از سر باز کند. *اسرک* *اذغ* *asruk a iğ* یعنی: مست هشیار.

اذغ *Aziğ*: نام ررستایی در میان ایل ما.

اذغ *u uğ*: مرد هشیار. *اذغ* *ar uğ*: شخص هشیار. *اذغ* *ar uğ* *ar* *uzuğ ko *ullug ar* یعنی: مرد بیدار دل، مرد زیرک.

ارغ *ariğ*: ببه ترکیی بارسغانی یعنی: پرشش ر دامنه‌ی چادر.

ارغ *ariğ*: *ارغ ناننک* *ariğ na** یعنی: چیز پاکیزه ر نظیف.

ارغ *uruğ*: دانه. بذر ر تخم را نیز گریند. *ارغ* *ar* *akti* یعنی: بذر کاشت. خریشان را نیز به آن تشبیه کنند ر *ارغ* *ar* *turiğ* گریند.

ازغ *aziğ*: دندان نیش ر ناب هر حیران.

اسغ *asiğ*: سرد، بهره.

اسغ *osuğ*: دگرگرن‌سازی یک چیز به چیز دیگر. بر *ایش* *اسغی* *mundağ* یعنی: تغییر این کار، بدینگرنه است.

الغ *aliğ*: به ترکی ارغری ر قبچاغي: پست ر ناچیز از هر شیء.

درمانده. به هر خسته ر
درمانده نیز گریند.

ارق ترق *Aruq turuq* : نام فراز
گردنه ای میان فرغانه ر
کاشغر.

ارق *ariq* به ترکی ارغزی ر
قبچاغي : لاغر, نزار,
ضعیف.

ارق *uruq* : طناب ر رسن.

ازق *azuq oq* : ازق ارق
یعنی تیری که معلم نشرد
از کجا ر از سري چه کسی
آمد.

ازق *azuq munq* : ازق منق
راه مانده, گمشده. از

ازق *Azaq* : نام سررري از
بیگان ارغز.

ازق *azuq* : ترشه. در این
مثل نیز آمده است :
سرتننک ازقې ارغ بلسا
یرل ارزا یر

sartni

* *azuqi ariğ bolsa yol uzə*
yer

یعنی : اگر ترشه ی بازرگان
پاکیزه باشد, آن را بر
سر راه می خرد. این مثل
را درباره ی کسی گریند که
ادعای راستی ر امانت کند,
اما نتواند بر مدعای خرد
دلیل آورد.

ازق *uzaq* : درر. چرن کار به
درازا انجامد, *ازق ایش*
uzaq is گریند ر اگر
رسرلی که به جای فرستاده
شده, دیر کند, گریند :
یـ لارج *ازق بـ ردی*
yalavac uzaq bardi یعنی :
فرستاده دیر کرد.

اذق *a uq* : اذق نانک **a uq nə*

یعنی : چیز تغییر یافته ر
نامعلم. اصل آن *اغذق ağ*
uq است در معنای ناخالص,
دگرگرن ر نامعلم. این
تکراژ از این مثل گرفته
شده است : *اننک منکزی*
*اغدی ani * mə *zi ağdi* یعنی
: رنگ [صرت] ار دگرگرن
شد. حرف «غ» به تخفیف [از
اغذق] افتاده است.

اذق *u iq ər* : اذق ار
مرد خرابرک, خراب آلرده.

اذق *i uq* : هر چیز فرخنده ر
مبارک. به هر حیران آزاد
ر رها شده این نام داده
می شد. از چنین حیرانی بار
نکشند. از پستانش شیر
ندرشنند ر پشمش را
نچینند. به سبب نذری که
صاحب آن حیران کرده, نیک
تیمار دارند.

اذق *i uq tağ* : اذق تاغ
یعنی : کره بلند ر صعب-
العبور.

ارق *ariq* : نهر ر جریبار. در
این مثل هم آمده است.
اغیلدا اغلاق تغسا ارقدا
ارتی ارزار.

Ağilda oğlaq toğsə, ariqda oti
onər

یعنی : بزغاله ای در آغل
زاده شرد, گیاهی در
جریبار برای ار سر بر
می زند. این مثل را در
آنجا به کار برند که
بجراهند بگریند : برای
معاش اینهمه تلاش مکن.

ارق *aruq ər* : ارق ار
مرد لاغر, مرد خسته ر

به هر چیز کهنه ر فرسوده نیز *uluq* گریند.

الق *oluq* : قایق کرچک. ر اصل آن در بالا ذکر شد.

الق *uluq* : سر درش اسب. چنانکه در این مثل آمده است :

الق یغری اغرلقا قلیر
uluq yağiri oğulqa qalir

یعنی : جراحت سرشانه به فرزند میراث رسد. زیرا که اعصاب در آنجا به هم می-رسند ر زخم ر جراحت به سرعت بهبود نمی‌یابد.

الق *aliq* به ترکی ارغزی : منقار پرنده.

انق *anuuq nə* : انق نانک

anuuq nə * یعنی : چیز آماده رمهیا. در مثل هم آمده است :

انق اتررتتسا یرقا
سانماس

anuuq atru tutsa yoqa sanmas

یعنی آنچه آماده است آورده شد، «نه» به حساب نمی‌آید. مراد از این مثل آنکه اگر کسی از غذا آنچه در تران دارد پیش مهمان آورد، مهمانی بی-ارج ر قدر نمی‌شرد.

اتک *ətuk* : ناپیدا، گم شده.

ابک *əbək* : نام نان در تدارل کردک.

اتک *ətək* : دامن.

اتک *ətuk* : ناپیدا.

اتک *otuk* : قصه ر داستان. این کلمه برای نامیدن شرح ماجرا ر دادخواست قابل عرضه به سلطان نیز

ازق *ozuq at* : ازق ات

: اسبی که در شرط بندی ر نظائر آن از همه اسبها پیشی گیرد.

اشق *asaq* به ترکی ارغزی : پایین ر دامنه، چرن کره.

اشق *asuuq* : استخران قرزک پای انسان. کعبتین.

اشق *usaq* : اشق نانک

usaq nə * چیز کرچک. ر از این رر به کردکان خردسال

اشق *usaq oğlan* گفته می‌شرد. اشق ارتنک

اشق *otuuq* * یعنی تراشه ر ریزه‌های هیزم. این کلمه معنای جمع دارد ر مفرد به کار نمی‌ررد.

اشق *asuuq* : کلاه‌خرد آهني. حرف الف در آغاز تکرار بدل

از حرف یاء است. در عربی نیز در برخی از کلمات این حال رجرد دارد. مانند المعی ريلمعی

اغق *oğuuq* : چکمه.

اق *iwiq* : آهری که در بیابانهای سنگلاخ ر گرمسیر زیست کند.

الق *aluq ər* : الق ار

به ترکی ارغزی کچل، طاس. کسی که سرش بی‌مر است.

الق *oluq* : ظرف آب که برای آبیاری حیوانات از تنه‌ی

درخت سازند ر آن را گرد ر تقرر کنند ر در آن

فشرده‌ی انگور را سرد کنند ر نیز چارپایان را در آن آب دهند.

الق *uluq ton* : الق ترن

: جامه‌ی کهنه ر فرسوده.

tulug əruk ترلک ارک = شفتالر
sariğ əruk سارغ ارک = زردالر
qara əruk قرا ارک = آلر.

ارک oruk: هر چیز بافته شده. *sac oruk* ارک سج یعنی: گیسری بافته شده.
ارک oruk: ررزگاری ر مدتی در جایی ماندن. *su on kun* کرن ارک بلدی *oruk boldi* یعنی: قشرن بی‌آنکه راه افتد ر جنگ کند, ده ررز اقامت ر استراحت کرد. اگر بیگی ر یا اریماقی در مکانی اقامت کند, نیز, چنین گفته می‌شرد.

ارک irik: ارک نانک
**irik na*: هر چیزی که خیس شرد. ارک اترنک **irik otu*
 تراشه ر خرده ریزه‌ی هیزم.

ارک ərik: ررغن ر هر چیز ذرب شرنده مانند آن. به هر چیزی هم که پس از جامد شدن, ذرب شرد,
**ərig na* * گریند.

ارک iruk: رخنه در دیرار ر شبیه دیرار. در این مثل هم آمده است. کندا ارک یق بکدا قیق یق.
Kunda iruk yoq bağda qiyiq
yoq. یعنی: در قرص خررشید سرراخ نیست ر در سخن بیگ خلاف نیست. این سخن را برای آن گریند که بیگان رعه شکنی نکنند.

ارک əruk: هر چیز که با آن پرست پیرایند. *تری ارکلادی*

به کار می‌ررد. اصل آن «شرح مارقع» است.

اتک otuk: استفراغ. *a *ar* انکار اترک تئی
otuk tutti یعنی ار دلش به هم خررد.

اتک utuk: اطر. قطعه آهنی به شکل ماله که برای سرزانیدن نخ‌های جایی درخت, آن را با آتش گرم کنند ر بر رری جامه فشار دهند.

اچک icuk: کرک ر پرستین که از پرست سمر ریا سنجاب ر مانند آن ساخته شرد.

اژیک u ik: جرشش عشق ر محبت. در این قطعه هم آمده است:

ارذیک مینی قمئی

سقنج منکا یتی

کرنکلرم انکار امتی

یرزم منک سرغررر

uzik mini qomitti

*Saqinc ma *a yumitti*

*Ko *lum a *ar əmitti*

*Yuzum məni * sarğarur*

یعنی: عشق مرا به جرشش راداشت

اندره بر من رری آررد

دلم به سری ار میل کرد

رخساره ام به زردی می‌گراید.

ترضیح آنکه: دل‌باختگی من در مقابل معشوق, مرا به هیجان راداشت مهر من فراران شد ر دلم به سری ار گرائید ر از این رری رخسارم زرد شد.

ارک əruk: شفتالر, زردالر
 ر آلر را چنین نامند ر هر کدام را با صفتی از دیگری جدا ر ممتاز سازند.

ازک *altun ozuk* گریند. به زني که اندامي پاک ر روشن چرن مررارید یکتا دارد. ارتني ازک *artini ozuk* گریند. زیرا به مررارید درشت اردني *ardini* گفته می‌شود. در این کلمه حرف «د» بدل از «ت» است. این لقب برای زنان چگل گفته می‌شود. اصل آن از تکرار *oz* در معنای نفس اخذ شده است ر حرف «ک» برای رساندن معنای ذاتی آن، بدان پیوسته است. گفته می‌شود:

ال ارنی اک کلدر

ol arni ok kaldur

یعنی: آن شخص را فراز آر. در تکرارهایی که ثقیل تلفظ شرنند، در کلماتی که به همراه حرف «غ» ر «ق» آید، *oq* به جای *ok* تلفظ می‌شود.

ازک *ozuk*: هر زمین که کنده شود ر به آبگیر تبدیل شود. به هر شاخه از ردهای بزرگ نیز ازک *ozuk suw* گفته می‌شود.

ازک *ozæk*: رگی در اندورن کمر. این حدیث نبری نیز ناظر بر آن است: «ما زالت اکلدة خیبر تعاردني في كل علم حثي كان هذا ارا ن قطع ابهري» یعنی: پیوسته هر سال [گزند] لقمه‌ی خیبر بر من رری می‌آورد ر چنان می‌نماید که رگ ابهرم قطع می‌شود.

اژک *ujuk*: هجی کردن. بتک اژکلادی *bitik ujukladi* یعنی:

tari arukladi: یعنی پرست را دباغی کرد.

ارک *arik*: ارک ییلقی *arik yilqi* چارپای یررقه ر نیک ررش. به اسب خرشورش هم ارک *arik at* گریند. این را ارغزان ندانند.

ارک *arik ar*: ارک ار *arik ar* یعنی شخص دلارر ر چابک ر نافذ. در این قطعه نیز آمده است:

ارک ایرنی یاغلیغ

ارمکر باشی قانلیغ

Ərik erini yağlıg,

Ərməgu basi qanlıg.

یعنی: شخص چالاک لبانش پرچرب

ر شخص تنبل سرش خرنالرد است.

[منظرر آنکه] لبان شخص پرکار چرب است، زیرا کار می‌کند، غذاهای خرب ر گرشتهای فربه می‌خورد ر لبانش پرچرب می‌شود. اما شخص تنبل ر کاهل از کار کردن ابا دارد، بر سرش زده می‌شود ر [سرش] خرنالرد می‌گردد. این مثل برای ترغیب به چالاکي ر ترک تنبلی گفته می‌شود.

ارک *irik nə*: ارک نانک * : هر چیز خشن ر زبر.

به رأس علف خاردار نیز گفته می‌شود.

ازک *azik*: هر خراش در پرست به درازا، خراشیدگی.

ازک *ozuk*: لقی که به زنان دهند. به زني که ررحی چرن زرناب دارد، به زني که از خرد محافظت می‌کند ر مثل طلای خالص است، الترن

امک *amik* : امک کـرن
amik kun یعنی : ررز
 نیمگرم. به چیزی هم که
 پس از سرد کردن, گرم
 شد, اما شدت نیابد, امک
amik گیرند.

انک *anuk* : بچه ی شیر. به
 بچه کفتار, بچه گرگ ر
 ترله سگ هم *anuk* گیرند.
کرتلک انکی *kiritlig anugi* :

دندانهای کلید.

ابل *Abul* : نام ررستایی در
 دیار ما, کاشغر.

اتل *atil* : نام رردی در
 سرزمین قبچاق که به دریای
 برلغار میریزد ر شاخه ای
 از آن به سرزمین ررس جاری
 است. در این قطعه نیز
 آمده است :

اتل سی اقا تررر
قیای تی ققا تررر

بلیق تلیم بقا تررر
کرلرنک تقی کشاررر

atil suwi aqa turur
Qaya tubi qaqa turur
Baliq telim baqa turur
*Kolu * taqi kusarur*

آب ررد ایدیل رران است
 پای سنگتخته ها را فرر
 می کربد.

ماهیان ر قورباغه ها
 فراران می شرنند
 آبیگر خورشان می گردد.

ترضیح آنکه : آب ررد
 ایدیل خورشان ر کربان در
 دامنه ی صعب آن رران است
 ر فرارانسی آب سبب
 فرارانی ماهیها ر رزغها
 می شرد.

اغل *agil* : آغل گرسفند.
 میان ارغرزان : سرگین
 گرسفند است. این در

حرف ر نرشته را هجی
 کرد. به هر یک از حرف
 الفبا نیز اژک گیرند. بر
bu na ujuk ol اژک ال
 یعنی : این حرف, کدام است
 ر چیست؟

اسک *isig* : اسک یر *isig yer*
 یعنی : زمین همرار ر فراخ ر
 صاف.

اسک *isig* : اسک نانک یعنی :
 چیز گرم. اسک کـرن
isig kun یعنی : ررز گرم.
اشک *esuk* : جامه ای که به
 آن در پیچند. جامه ی رر,
 دثار.

اشک *esuk* : پارچه ای که
 برای گستردن بر رری مزار
 خانان ر بیگان, به هنگام
 رحلت آنان بفرستند. سپس
 بریده های آن را میان
 تنگستان بخش کنند.

اشک *usik* : سرمای که میره-
 ها را بسرزاند ر از نمر
 آنها جلرگیری کند.

الک *alig* : دست ارنک الک *o*
alig * : دست راست.
 ارغرزان ساغ الک
sağ alig گیرند. همه ی
 ترکان به دست چپ سرل
 الک *sol alig* گیرند.

ارلک *olug* : مرده.

ارلک *uluk* : بهره ر نصیب ر
 سهم (با اشمام الف).

الک *ilik* : مغز استخران (به
 ترکی ارغرزای). دیگر
 ترکان یلک *yilik* گیرند.
 حرف الف در ارغرزای, بدل
 از حرف «ی» است.

امک *amik* : پستان. پستان
 نرینه را نیز چنین گیرند.

اکنرن پس از ررزگاري ترک
دیار, برای بردن اسب خرد
آمده, می‌گیرید: در پیش
من آسوده بردي, غم ر
اندرهي نداشتي ر شادان ر
شادمان ررزگار سپري مي-
کردي, چرا از من رري
برگردانیدی؟

ابم opum : بیر ايم مرن
bir opum mun یعنی: یک
جرعه آش.

اتم atim : اتم ار atim ar یعنی
: شخص ماهر در تیراندازی,
نشانه‌گیر.

ارم orum : بیر ارم ات
bir orum ot یعنی: یک بته
علف. یک دسته از گیاه که
در یک نریت درر شرد.

ازم uzum : انگرر.

اغم aġim : بیر اغم ییر
bir aġim yer یعنی: بلندی
از زمین که بتران بیکبار
در یک صعرد بر آن بالا
رفت.

اقم aqim : بیر اقم سر
bir aqim suw یعنی: آبی به
اندازه ای که بیکبار جاري
شرد.

اکم akim : بیر اکم ییر
bir akim yer یعنی: قطعه ای
از زمینی که به اندازه ای
یک نریت بتران بذرافشانی
کرد.

اکم okum : بیر اکم یرماق
bir okum yarmaq یعنی: مشتی
پرل, مشتی سیم.

الم alim : بیستانکاری. رام
که بر گردن کسی باشد. در
این مثل آمده است:

مفهرم به سبب نزدیکی به
هم, چنین شده است. چنانکه
در عربی, هم به باران ر
هم به ابر سماء گریند.

اغل oġul : پسر. به هر
فرزند هم oġul گریند. بر
اغل نا تیر bu oġul na ter
یعنی: این کردک چه می-
گیرید؟ این کلمه بخلاف
قاعده به اعلان oġlan جمع
بسته شده است در حالیکه
باید به اغل لار oġullar جمع
بسته می‌شد. همانگونه که
به مردان [به جای ارلر
[arlar] ارن arən گفته شده
است. کلمات oġlan ر
arən را مفرد نیز به کار
برند.

اکل okil : به ترکی قپچاقی
: بسیار. انبره. اکل
کشی okil kisi یعنی: مردم
بسیار.

امل amul : هر چیز ساکن ر
آرمیده. از این رر, به
فرد حلیم ر صبر نیز امل
amul گفته می‌شرد. در این
قطعه نیز آمده است:
قنجا بردنک ای اغل
اردینک مندا انج امل
اتن امدی سن ترنکرل
قیلدینک ارسا قیلماغر

Qanca bardı * ay oġul

ərđi * munda inc amul

Attin imdi sən tongul

Qildi * ərsə qılmaġu

ترجمه: کجا رفتی ای فرزند
تر که اینجا آرام گرفته
بردی

اکنرن اسب را فرگذار
آنچه می‌بایست به فرجام
رسانیدی!

ترضیح آنکه: به نرجرانی
که پیشتر در نزد ار برد ر

ارن orən : بد ر ناچیز از یک چیز (ترکی ارغری).
ظن من آن است که این کلمه از فارسی اخذ شده است. زیرا در فارسی به جای خرابه، «ریران» گیرند. از آنجا که ارغزان زیاد با فارسیها در آمیخته اند، بسیاری از رازدهای ناب ترکی را فراموش کرده اند ر به جای آنها لغات فارسی به کار می‌برند. این نیز چنان است.

ارن erin : لب.

ازن uzun : دراز.

اژن ajun : جهان، دنیا. بر اژن *bu ajun* : این دنیا، ال *ajun ol* : آن دنیا، آخرت. (به ترکی چگلی). حرف «ژ» در این کلمه، میان در مخرج آرای قرار گرفته است.

اسن əsən : سالم، تندرست.
əsən musən : اسن مرسن؟
یعنی آیا سالم هستی؟ این کلمه در معنای سلامت نیز به کار رود. در این مثل آمده است : *əsəndə ewək yoq* : یرق در سلامتی شتاب نیست. این مثل بدانجا آرند که از کسی در کارها بردباری ر عدم شتاب طلب کنند.

اسن əsin : باد ملایم. نسیم.

اشن usun : سرشانه، سردرشی.

اغن ağan : اغن ار *ağan ar* : شخصی که تر دماغی حرف بزنند. از بیینی سخن گیرنده. این کلمه، هم در

الیمجی ارسلان، بیریمجی سچغان

alimci arslan, berimci sicgan
یعنی : بستانکار [چرن] شیر است ر بدهکار [چرن] مرش.
الم olum : مرگ.

اتن atan : شتر اخته شده. در این مثل هم آمده است :
aten yuki as bolsa, acqa az korunur

یعنی : بار شتر اخته هم غذا باشد، در چشم گرسنه، کم می‌نماید.

اجن ucun : اداتی در معنای سبب، برای، به خاطر
سنگ اجن کلدیم

*səni * ucun kəldim*
یعنی : به خاطر تر آمدم.

اجن icin : میان، مفهرم «بین» را می‌رساند.
الار اجن ایتشدیلار

olar icin etisdilər

یعنی : آنها بین خردشان سازش کردند.

ادن udun : نام شهر ختن. به ساکنان ختن نیز *udun* گیرند.

اذن a in : اداتی در معنای غیر ر دیگری (ترکی چگلی).

ارن ərən : ارن تبرز *ərən toz*
در اخترشناسی، نام ستاره‌ی میزان است. این، در آسمان، نام یکی از برجهای ماه است.

ارن ərən : مردان. جمع خلاف قاعده است.

ارن aran : (با اشباع الف) طریله‌ی اسب، آخرر.

ابب *ubub* : ههدد, شانه به سر. **ابکک** *ubguk* هم گفته می‌شود.
اکک *əkək* : اکک اشلار
اکک *əkək islər* : زن بدکار ر بدفرجام.
اکک *ukək* : تـابرت ر صندق.
اکک *ukək* : برج ر بارري شهر که براي نبرد آماده شد.
ال *ilə* : بلي, آري. در گريش خاقاني, در پاسخ به بيگان ر خانان بر زبان مي‌آرند.

مثال

از

این باب

ات *at* : نام, اسم.
ات *at* : لقب, عنران. **بک** *Bək a* انکار *at* بيريدي
**ar at berdi *يعني : بيگ به ار لقب داد. به بزرگتر *atliğ* گریند.
اچ *ac* : گرسنه. در این مثل هم آمده است :
اچ نا ييماس, تق نا تيماس
ac nə yeməs, toq nə teməs
يعني : چيست که گرسنه نخررد ر چيست که سير باز نگرید.
ترضيح آنکه : گرسنه, آنچه را براي ش بياررند, مي‌خررد ر شخص سير به گرسنه بسيار حرفها زند ر نکرهش کند.**

تلفظ ر هم در معنا با عربي برابر است.
اغن *uğan* : ترانا بر هر چیز. قادر. *اغن تنکري* *uğan ta *ri* خدارند قادر.
ان *ewin* : دانه ر حب.
اقن *aqin* : سيل. به سيلي که ناگهاني جاري شدد, مندوز *aqin munduz* گریند. به سپاهي نیز که شبانگاه چرن سيل ر ناگهاني بيايد, *aqinci kaldi* گریند.
اکن *əgin* : درش, پشت ر قفا.
اکن *əkin* : کشتزار (به ترکی ارغزي).

اکن *əgin* : پارچه اي که پهناي آن يکرنيم رجب ر طرلش چهار گز باشد. *تيره ي سرار suvar* چنين خريد ر فررش کنند.

اکن *okun* : انبره سيم ر زر ر يا گل ر شکره ر مانند آن. به خاک ترده شده نیز *اکن تيراق okun topraq* گفته می‌شود.
الن *alin* : پيشاني.

الن *alin* : زمين بلند مقابل آدمي, جبهه, دماغه ر بلندي کره.
الن *ulun* : تير ناقص تراشیده شده.

مضاعف

از

این باب

الذ a : هر چیز ساخته شده
 ر مصنوع از پارچه ر
 مانند آن. به اختصار از
 a گریند ر صحیحتر, همین
 است. اذکر از a gu a یعنی
 نیکر ساخته شده.
الذ a : فال نیکر زدن.
 اکلک تترغی ا از
 بلررر *iglig tutrogi a bolur*
 یعنی : رصیت بیمار, صحت
 میآورد. این گفته را نزد
 بیماران بر زبان آرند ر
 ار را به رصیت کردن امر
 کنند.
الار ar : ار بری *ar bori* یعنی
 : گفتار. در این قطعه
 نیز آمده است :
 کرب نجک قجمدنک
 یر سن کجمدنک
 تارنکی سجمدنک
 ییسنر سنی ار بری
*Korup necuk qacmadi **
*Yamar suwin kecmadi **
*Tawari *ni sacmadi **
Yesun səni ar bori
 یعنی : [مرا] دیدی, ر چرا
 نگرینتی
 آب ورد یامار را پشت سر
 ننهادی
 آنچه با خرد داشتی, درر
 نینداحتی
 تر را گفتار بخرد !
 ترضیح آنکه : گریزنده ای
 را که گرفته است, رصف
 می کند ر میگرید چرن مرا
 دیدی, چرا نگرینتی ر آب
 یامار را پشت سر ننهادی
 ر دارائیت را رها ساخته,
 خرد را نجات ندادی؟ حالا
 دیگر ترا باید گفتار
 بخرد !

الار نانک ar nə * : چیزی به
 رنگ شاه بلرط. با اندک
 افزوده ای *ارسق [arsiq]* گفته می‌شود.
الاز az : از نانک *az nə* *
 یعنی : چیز کم.
الاز az : قاقم, سنجاب.
 (تلفظ این کلمه با حرف
 «س» فصیح‌تر است.)
الیز iz : خراش ر شیار در زمین
 یا در پرست, به درازا ر
 طرل.
الوز oz : قزل از *qizil oz* :
 نام قشلاقی در کره‌پایه های
 کاشغر.
الاس as : قاقم, سنجاب. (با
 حرف «ز» هم تلفظ شود).
 به کنیزان نیز *as* گفته
 شود.
الاش as : طعام, غذا. به
 لحیم هم که بر ظرف مالند,
 آش گفته می‌شود. گریند :
 ایق اشلا *ayaq asla* یعنی ظرف
 را لحیم رمرمت کن.
الاغ aḡ : گشادگی میان ران-
 ها. مثلاً گریند : یرز ات
 منک *agdin kecti* * یعنی : صد
 اسب از میان ران‌های من
 گذشت. به فاصله ر گشادگی
 میان در انگشت نیز چنین
 گریند.
الاء aw : شکار ر صید. بک
 اقا جقتی *Beg awka ciqti*
 یعنی : بیگ به شکار فراز
 رفت.
الاء ow : (با اشباع همزه)
 خانه. تلفظ کوتاه آن *uv*
 , فصیح‌تر است.

الذ a : هر چیز ساخته شده
 ر مصنوع از پارچه ر
 مانند آن. به اختصار از
 a گریند ر صحیحتر, همین
 است. اذکر از a gu a یعنی
 نیکر ساخته شده.
الذ a : فال نیکر زدن.
 اکلک تترغی ا از
 بلررر *iglig tutrogi a bolur*
 یعنی : رصیت بیمار, صحت
 میآورد. این گفته را نزد
 بیماران بر زبان آرند ر
 ار را به رصیت کردن امر
 کنند.
الار ar : ار بری *ar bori* یعنی
 : گفتار. در این قطعه
 نیز آمده است :
 کرب نجک قجمدنک
 یر سن کجمدنک
 تارنکی سجمدنک
 ییسنر سنی ار بری
*Korup necuk qacmadi **
*Yamar suwin kecmadi **
*Tawari *ni sacmadi **
Yesun səni ar bori
 یعنی : [مرا] دیدی, ر چرا
 نگرینتی
 آب ورد یامار را پشت سر
 ننهادی
 آنچه با خرد داشتی, درر
 نینداحتی
 تر را گفتار بخرد !
 ترضیح آنکه : گریزنده ای
 را که گرفته است, رصف
 می کند ر میگرید چرن مرا
 دیدی, چرا نگرینتی ر آب
 یامار را پشت سر ننهادی
 ر دارائیت را رها ساخته,
 خرد را نجات ندادی؟ حالا
 دیگر ترا باید گفتار
 بخرد !

گفته می‌شود : *بک خانقا*
 الا بلدی *Beg xanqa ala boldi*
 یعنی : بیگ سخن خان را گرش
 نکرد، برار خرج کرد ر
 با دشمن دمساز گشت.
الای Ala : نام ییلاقی نزدیک
 فرغانه.
الایغاج Ala yigac : نام محلی
 نزدیک مرز.

گرنه ی دیگر از

این باب

ای ay : ماه. *تولن ای*
tolun ay یعنی : ماه شب
 چهاردهم.
ای ay : ماه (یک ماه مرکب
 از سی رز). در این بیت
 آمده است :
قشقا اتن کلسا قلی قتلغ
 یای
تن کن کجا القنرر اذک
 بلا ای
Qisqa etin kalsə qali qutluğ
yay
Tun kun kecə alqinur o
lək bilə ay
 ترجمه : برای زمستان خرد
 را آماده کن، رقتی
 تابستان با برکت آمد.
 شبانه رز می‌گذرد ر زمان
 ر ماه به پایان می‌رسد.
 ترضیح آنکه : رقتی
 تابستان فرخنده فرا رسد،
 خرد را آماده ی زمستان
 کن، زیرا با گذشت رزان
 ر شبان، زمان هم می‌گذرد.
 بدین جهت هر پاره از
 درازده پاره ی سال را ماه

اق aq : سفید، سفید از هر
 چیز. (به ترکی ارغزی).
 دیگر ترکان به اسب ابلق،
 اقا ات *aq at* گریند.

اق aq : اقا *سقال ار*
aq saqal ar یعنی : مرد ریش
 سفید. (به ترکی ارغزی).
اق سای Aq say : نام مکان
 است.

اق تراک Aq tərək : نام
 گذرگاه ر پل ر معبری در
 کنار رود الا *Ila* در سرزمین
 یغما.

ال al : پارچه ای شنگرفی رنگ
 که از آن برای خانان بوق
 ر برای اسبان درلتیان
 رکش زین ر یراق بدرزند.
 به رنگ شنگرفی، *ال* *al* نیز
 گریند.

ال al : حیلله ر نیرنگ.
 گریند :
الین ارسلان تار
کرجن ایق تماس

Alin arslan tutar

Kucin oyuq tutmas

یعنی : به نیرنگ، شیر تران
 گرفت،
 به زرر نتران [حتی] مترسک
 گرفت!

ترضیح آنکه : با حیلله
 می‌تران شیر درنده را به
 دام انداخت رلی با زرر
 نمی‌تران حتی مترسک جالیز را
 هم بر انداخت. این کلام
 را در مورد کسی گریند که
 در کار، صرف نیر کرده ر
 رامانده است ر چاره ای
 درکار می‌اندیشد.

الای ala : شخص مبتلا به برص ر
 پیسی. الا ات *ala at* اسب
 سیاه ر سفید ر پیسه.

ر / ان *əwin* به معنی دانه نیز چنین است.

تکراژها با حرف «ی» از این باب

ایز *oyəz*: گرنه ای مگس ریزه شبیه پشه. (به ترکی ارغزی).

ایغ *ayiğ*: خرس. (در گریش‌های ارغزی، قپچاق ر یغما / ذغ *aiğ* آمده است).

ایغ *ayiğ*: اداتی در معنای «چه خرب است». ر

«چه بد است». به کار می‌رود. چنانکه گفته می‌شود:

ایغ / ذکر *ayiğ e gu* ر ایغ یز نانک **ayiğ yawuz nə*

یعنی: «چیز چه خرب، چه بد!» این ادات برای تأکید در نیکویی ر یا بدی می‌آید.

ایق *ayaq*: ظرف ر ظرف.

ارغزان این را نمی‌دانند. آنان به اینگونه چیزها جنق *canaq* می‌گیرند.

ایق *ayaq*: پا. اذق *a aq* هم گفته می‌شود.

ایق *ayiq*: رعه دادن، قزل دادن. انک منکا ایقی بار *ani * ma * a ayiqi bar* یعنی: ار به من رعه‌ده ای داده است.

ایق *oyuq*: خیال، ارهام. (به ترکی ارغزی). در این بیت نیز آمده است:

گیرند که این مدت با تمام شدن ماه به پایان می‌رسد. در مثل است:

ای تلرن بلسا الکن
املاس

ay tolun bolsa, əlgin imləməs
یعنی: آنگاه که ماه بدر ر قرص تمام گردد، با دست بدان اشاره نکنند. زیرا هرکه را چشم باشد، آن را خواهد دید.

این مثل را برای هر چیزی که معروف باشد، به کار می‌برند.

منقرصات

از

این باب

ارت *avut*: مشت یا در مشت هنگامی که در کف دست را به هم آرند. اذت *a ut* هم گفته می‌شود.

ارت *uvut*: حیا. ات *uwut* هم گفته می‌شود.

ارت *əvət*: به معنای ات، یعنی: بله، آری.

در اینجا حرف «ر» که اصل است، باید در میان در مخرج آرای تلفظ شود. حرف «ر» می‌تراند به «ر» بدل شد. مانند یلارج *yalavac*

در معنای پیغمبر که یلاج *yalawac* هم تلفظ می‌شود.

کلمه یا *yawa* ر یارا *yava* نام گیاه خراکی طرثرت نیز چنین است ر نیز تکراژ «ارن» *avun* در معنای درخت، در زبانهای اسپیجاب ر سایر همین گونه است. لفظ *əvin*

ایایا : ayala : کف, کف دست.
 ایایا : uya : لانه, آشیانه ی پرنده.
 ایایا : uya : برادر, خریشارند. در این قطعه نیز آمده است :
 تر اجن تنکری اذلمذب
 ایایا قدش اغلنی جنلا بغار
 Tawar ucun te*ri o lama ip
 Uya qadas oğlını cinla boğar
 به خاطر مال, خدای را به یاد نیارد
 فرزند برادرش را برآستی خفه کند.
 این مثل در بررز نقصان عرافت میان برادران گفته می‌شود. [ر می‌خواهد بگیرد که : برخي فقط به دارایی می‌اندیشند ر به خاطر مال دنیا پسر برادر خرد را هم می‌کشند.]

چهار راجی

از

این باب

ابا : aba : مادر. (به ترکی ارغزلی). این کلمه نزد ترکمانان قارلرقلر, با بآ صلبه (پ) تلفظ شود.
 ابابا : abala : (با اشباع الف) : خرس. (به ترکی قپچاقی).
 ابا : aba : پدر. (به ترکی تبتی). گریا این کلمه از عربی در زبان آنان بر جای مانده است. زیرا (الف) آنان, فرزندان «ثابت» اند. شخصی از یمن, به سرزمین ترکان گریخته است ر اینان از ار زاد ر ولد کرده اند.

بردی ارن قنق کرب قنقا
 سقار
 قلدی یز ایق کرب انی
 یقار
 Bardi ərən qonuş korup qutqa saqar
 Qaldi yawuz oyuş korup ewni yiqar
 ترجمه : آنان که چرن مهمان می‌دیدند آغرش می‌گشردند, رفتند
 ر ماندند زشت آدمیانی که چرن شبح مهمان بینند, خیمه ی خرد برچینند.
 ترضیح آنکه : می‌گیرید مهمان نرازانی که آمدن مهمان را مبارک می‌شمردند, از دنیا رفتند ر اینک کسانی مانده اند که رقتی در بیابان از درر شبخی می‌بینند, از ترس آنکه مبادا مهمان باشد چادر خرد را جمع می‌کنند.
 ایک : uyuk : زمین‌های تپه مانند ر خاک تل ر انباشته. (ترکی ارغزلی).
 ایک : uyuk yer : یک یر زمین‌های شنزار ر ریگ‌های انباشته شده در آب که هنگام گام نهادن, دیگر نتران گام بیرن کشید.
 ایک : ig : درک. یک vig هم گفته می‌شود.
 این : oyun : بازی.

تکراژهای مختوم به حرف عله

از

این باب

ابا *aba basi* : ابا بشي
گياهي که در کرهپايه‌ها
ررید، کرهپايه‌نشینان
خررند ر چرن خیار، گياهي
خاردار است.

ابی *Abi* : از نام‌هاي پسران
است.

ابا *oba* : ار به. (به ترکی
ارغزي).

ابو *obu* : سفیداب.

اتا *ata* : پدر، بابا.

اتاسا *atasagun* : اتاساغن
يعني : طبيب، پزشک.

اچا *əca* : خراهر بزرگتر.
اکا *aka* نیز گریند. حرف
«ج» بدل از «ک» است.
مانند کلمات جرم گرم ر
جنبد = گنبد.

اچی *aci* : زن میانسال، خانم
ننه. (بسه ترکی
بارساغرنی).

اچا *uca* : پشت، قفا.

اچی *ici* : برادر بزرگسال.

اذر *u u* : تپه. توده‌ي ریگ
را قم *qum u u* گریند.
ر در ترکی آرغر، نام
شهری نیز است که اذر کند
Uu kənd گفته می‌شود.

اذر *u u* : دنبال. گفته می-
شود : من انک اذر کلدم
*mən ani * u u kəldim* يعني :

من به دنبال ار آمدم. ر
نیز گفته می‌شود : من سنک
اذر بـردم *mən səni * u*
u bardim يعني : من از تر
پیري ر به تر اقتفا کردم
ر از تر دنبال‌رري مردم.

ادی *ii* : سررر، آقا. مانند:
اذم نا تیر *I im nə ter* يعني

ارارا *aralari* : میان. مانند : کشي
ارا کردم *kirdim kisi ara*
يعني : به میان مردم در
آدم.

اری *ari* : زبیرر. این کلمه
مطابق عربي است. زیرا در
عربي عسل را «الاری»
گریند. ترکان این نام را
به سازنده‌ي عسل می‌دهند.
ترکان چگلي به عسل *ari*
يعني *ari yaği* گریند.

اور *oru* : گردالی که برای
نگه‌داري شلغم، گندم ر
مانند آن کنده می‌شود.

اری *uri* : بانگ، فریاد. در
این کلام نیز آمده است:

ari qəbsə ağş aqlıšur

يعني کلسا امرم تبرشور

uri qəbsə oğş aqlıšur
Yaği kəlsə imrəm təbrəsur

ترجمه : هر گاه بانگی
بلند شود، خريشان گرد
آیند. چرن دشمن فررد آید،
مردم از جا کنده می‌شوند.
ترضيح آنکه : می‌خواهد
بگرید هر گاه بانگ ر
فریادی در افتد، برای
ممد رسانیدن بسه
فریادکننده، مردم گرد
می‌آیند ر رقتي دشمن فررد
آید، تیره‌ها ر هم‌ي مردم
برای جنگیدن جمع می‌شوند.

این کلام را برای انتباه
ر بیداري ر هشيار بردن
به کار می‌برند.

دانش بردند که نصایح بسیاری کردند ر اکرن با یاد آنان دلم آرام می‌گیرد.
ازی *ozi* : راهی پهنار در میان در کره. (به ترکی چگلی).
ازی *izi* : سال بعدی, سال پس از سال آینده. *ارقن ازی* *arqin izi* : سال آینده, سال پسین.
اشر *asu* : خاک سرخ, خاک اخرا.
اغر *ağu* : زهر, سم.
اگی *aği* : پارچه‌ی حریر.
 اگیجی *ağici* شخص نهبان ر خزانه‌دار پارچه‌های حریر ر دیبا.
awa : اداتی که تأسف را می‌رساند. به منزله‌ی «ارایی» در میان عرب‌ها. رقتی انسان از چینی اندر هگین شرد, *awa // //* *awa* گیرد.
awa : نام غذایی است. برنج را پس از پختن در آب سرد می‌ریزند, سپس صاف می‌کنند ر در آن شکر ریخ می‌اندازند ر جهت خنک شدن ر برردت می‌خرند.
İwall : تیره‌ای در میان ارغزان.
اقی *aqi* : گشاده دست ر جرانمرد. گردری رسیده را هم *اقی یغاق* *aqi yağaq* در معنای «گردری خرب» گیرند.
اکا *əkə* : خراهر کرچکتر. ارغزان *ازا* *əzə* گیرند.
اکا *ogə* : لقی که به افراد کار آزموده, ساخرده ر

اری *uri* : فرزند ذکرر.
 پسر. *اری ارغلان* *uri oğlan* یعنی فرزند ذکرر.
ازر *azu* : کلمه‌ای که برای گزینش ر انتخاب میان در چیز به کار می‌ررد.
ازرم ییکل ازرقاغر *uzum yegil azu qağun yegil* یعنی : انگرر بخرر ر یا خربزه بخرر !
 این تکرار اغلب در مقام استفهام به کار ررد. گیرند :
کلر مرسن ازر بریر مرسن *kəlır musən azu barir musən* یعنی : می‌آیی یا می‌رری؟
ازا *uza* : رزگار گذشته. مانند :
ازاقی بلکا انجا ایمیش *uzaqi bilgə anca aymis* یعنی : دانشمند رزگار گذشته چنین گفت.
 در این قطعه نیز آمده است :
اردی ازا ارنلار
اردم بکی بلک تاغ
ایدی اکش اکتلار
کنکلم بلر انکر ساغ
Ərdi uza ərənlər
Ərdəm begi bilig tağ
Aydi okus ogutlār
*Ko *lum bolur a *ar sağ*
 ترجمه : فراز آمدند در رزگار ان گذشته مردانی فراز آمدند سروران کره دانش ر حکمت سخن گفتندی ر اندرزا دادندی
 دلم بدان‌ها صفا می‌یابد.
 ترضیح آنکه : می‌خواهد بگوید در رزگار ان گذشته افرادی صاحبان حکمت ر

سرزمین اریغور واقع است ر در پیرامونش ترکان کرچ‌نشین زیست می‌کنند.

ذوالقرنین پیس از آن شبیخرن، با خاقان ترک از در آشتی ر مصالحه در آمد.

الا ala : شخصی که بر اندامش پیسی باشد. ابرص. در این کلام هم آمده است :

کشی الاسی اجتن
یلقی الاسی تشتین

Kisi alasi ictin

Yilqi alasi tastin

ترجمه : پیسی آدمی در درن

ر پیسی ایلخی در بررن است.

این کلام در مرد کسی به کار می‌رود که با تملق ر چاپلوسی دشمنی ر مخالفت خرد را پنهان دارد.

الا ala : اداتی است در

معنای : شتاب مکن ر

فرگذار ! **الا ala ala**

یعنی : آهسته آهسته. به

این کلمه حرف «ک» ر «ل» هم افزوده می‌شود ر **الاکل**

alagil می‌گیرند.

الا ula : نشانه ر علامت در

بیابان. در این کلام نیز آمده است:

الا بلسا یرل ازماس

بلک بلسا سرز یزماس

Ula bolsa yol azmas

Bilig bolsa soz yazmas

ترجمه : اگر علامت دیده شود، راه گم نمی‌شود.

اگر عقل باشد، سخن به خطا نمی‌رود.

ترضیح آنکه : می‌خواهد

بگرید اگر در بیابان

نشانه ر علامتی باشد، راه

خردمند از میان مردم عادی، داده می‌شود. یک درجه از تکین *takin* پایین‌تر است.

رجه تسمیه‌ی آن چنین است که چرن «ذوالقرنین» به چین رسید، خاقان ترک، برای نبرد با ذوالقرنین گره‌ی سرباز از جرآنان ترک به سري ار فرستاد. رزیر خاقان به ار گفت : «تر جرآنان را به جنگ ذوالقرنین فرستادی، در میان آنان، لازم است رزمندگان دیرسال جنگ آزموده نیز باشند».

خاقان پرسید : «آیا منظرت *oga* است؟» ر مراد ری افراد ساخررده ر کارآزموده برد.

رزیر در پاسخ «آری» گفت ر سپس خاقان، مردی ساخررده ر تجربه‌دیده فرستاد. آنان شبانه بر خط مقدم جبهه‌ی ذوالقرنین تاختند ر آنان را شکست دادند.

یکی از ترکان با شمشیر بر فرق سري یکی از افراد ذوالقرنین زد ر ار را تا نافش شکافت. در کمر مرد کشته شده، کیسه‌ای از طلا رجرد داشت. آن نیز پاره شده ر سکه‌های زر ر سیم آغشته به خرن پخش شدند.

بامدادان، سپاهیان ترک، سکه‌های آغشته به خرن را دیدند ر از هم‌دیگر پرسیدند : «این چیست؟» ر

پاسخ آن **آلتن قان altin qan** طلا ر خرن برد. به کره‌ی عظیم که در آنجا برده، همین نام نهادند. آن کره نزدیک

ترضیح آنکه: رقتی مهمانی
با حال پریشان ر دل رنجور
فررد آید، هر چه از غذا
آماده باشد، بدرن درنگ
پیش ار بیارر.
انا *ana*: مادر.
انی *ini*: برادر کهنر به
سال.

غنه دارها

از

این باب

انکت *a *it*: پرنده ای است
سرخ رنگ به شکل اردک.
انکت *a *ut*: قیف شراب. در
این کلام هم آمده است:
یرت کجک بلسا، انکت بدک
ارر

*yurt kicuk bolsa a
ut bəduk ur
یعنی: اگر سرراخ کرچک هم
باشد، قیف را بزرگتر بگیر.
این مثل در جایی به کار
می‌رود که شخص کاری را که
در نزد مردم بزرگ
است، کرچک شمارد.

انکر *a *ar*: لفظی در معنای
: «برای ار» انکر ایدم *a
ar aydim یعنی: برای ار
گفتم. در این قطعه هم
آمده است:

ایدم انکر ساک
بزنی تبا نا الک
کجتنک یازی کارک
قرلار اذز باذک

*Aydum a *ar sewuk
Bizni taba nə eluk
Kecti * yazi kərik
Qirlar e iz be uk*

را گم نمی‌کنند ر اگر مرد
را خرد ر عقل باشد، در
سخن، راه خطا نمی‌رود.
الا *Ila*: نام ردی است.
تیره‌هایی از ترکان یغما،
تخسی ر چگل بر در کرانه‌ی
آن فررد آیند. این رد،
به مثابه‌ی جیحرن سرزمین
ترکان است.

الی *ili*: الی قبیغ *ili qabuğ*
یعنی دری که بسته باشد ر
بتران آن را بدرن کلید
باز کرد.

اما *uma*: مادر (به ترکی
تبتی). به نظر می‌رسد این
لغت از عربی وارد زبان
آنان شده است.

اما *uma*: مهمان فررد آمده
در منزل. در این کلام نیز
آمده است:

اما کلسا قات کلیر
uma kəlsə qat kəlır
یعنی: اگر مهمان بیاید،
برکت می‌آید.

ترضیح آنکه: هم‌راه
مهمان، مبارکی ر فرخندگی
هم می‌آید. مهمان نشانه‌ی
نیکی است. بار ر زحمت
نیست در این بیت هم آمده
است:

کلسا قلی یرلغ بلب ینجغ
اما
کلدر انق بلمیش اشغ تما
اما

*Kəlsə qalı yarlığ bolup yuncığ
uma
Kəldur anuq bolmis asiğ tut
ma uma*

ترجمه: اگر ررزی، مهمان
فقیری برتر آید
غذای آماده‌ات را بر ار
عرضه‌دار، تأخیر مکن.

بخش افعال

با

انواع حرکه‌ها

- ارمت** *armut* : امررد, گلابي.
- ارتج** *artuc* : درخت عرعر, سرر کرهي. در کاشغور, در ررستا به اين نام است.
- اجلج** *ucluc* : تلهي خرگوش که از سه شاخه‌ي چرب طرري ساخته مي‌شود که سر شاخه-ها با يک قطعه آهن به هم مي‌رسد.
- اذغج** *o ğuc* : شعله‌ي آتش, زبانه‌ي آتش.
- ارغج** *arguc* : چيزهايي که انسان بدانان فريفته شـرد. ارغـج اثرن جهان *arguc ajun* يعني : جهان فريبنده.
- ارکج** *ærkæc* : بز نر. در اين کلام نيز آمده است :
ارکج اتي ام بلرر
اجکر اتي يل بلرر
Ærkæc æti æm bolur
Ecku æti yel bolur
يعني : گرشت بز نر دارر ر درمان است,
گرشت بز ماده باد دار است (در شکم باد جمع مي-کند).
- ارکج** *orguc* : مرج. گفته مي-شرد : سر ارکلندي *suw orguclandi* يعني : آب مرج زد.
- ارکج** *orguc* : گيسري بافته‌ي گرداگرد سر زنان.
- ارکج** *orkuc* : پايه‌ي ديگدان.
- اذغر** *a ğir* : اسب نر.

ترجمه : براي دلدارم گفتم چگرنه به سري ما فراز آمدی؟

بيابان‌ها را در نرشتي چگرنه از صحراها گذشتي !
ترضيح آنکه : در خيال به محرب خرد مي‌گريد که اي محرب من تپه‌هاي بلند, بيابان‌هاي دراز ر صحراهاي رسيع را گذشته, چگرنه به سري ما آمدی؟
انکر *u*ur* : غار, كهف.

انکر *i*ir* : درآميختگي ررشنائي ر تـاريکي. ارغزان به آن امر *imir* گریند.

انکز *a*iz* : ريشه ر ساقه‌اي که بعد از چیدن محصل در زمين باقي بماند. ناي ر ساقه‌ي گندم درر شده.

انکس *i*æs* : انکس کشي *i æs kisi* *شخصي عجمي که چرن بيگانه به چپ ر راست خرد نگاه کند.

انکل *a*il* : انکل اجق قبغ *a il acuq qapuğ* *درب تمام گشاده, طاقباز.

انکن *o*in* : اداتي در معنای ديگري, غير, جز :
بر اتان انکن کلدر

*bu attan o*in kældur*
يعني : اسبي غير از اين اسب بيارر.

باب مجردات به پايان
رسيد.

باب مزید

اتمیش Otamis : از نام‌های مردان است.

اذرش a ris : سر ر ابتدای در راهی.

اذرش o rus : صاحب اختیار بردن در انتخاب میان چند چیز.

اذغش A gis : نام جایگاهی است.

اذکش Ə gis : آبادی ترکانه در ارزجند *Ozcənd* اصل آن اذکش *Əg is* است، جابه‌جایی راجی رخ داده است.

ارتش Ərtis : نام ردی در گستره‌ی یماک. به دریاچه‌ای که در آنجاست می‌ریزد ر شاخابه‌ها ر آبریزها دارد. به این ردی، *ارتش س‌ی* *Ərtis Suwi* نیز گفته می‌شود. این لغت از ریشه‌ی *ارتش* *Ərtis* مأخوذ از مصدر *ارتشمک* *Ərtismək* جدا شده است. معنای آن چنین است : با من در عبور از معبری مسابقه بده تا ببینیم کدام یک در گذشتن از آن چابک‌تریم.

ارتش irtəs : تحقیق، پژوهش ر طلب ر جستجو. مباحثه‌ای که در باب چیزی بین مردم جاری شود. *ارتش* قب‌دی *irtes qopdi* یعنی مباحثه در گرفت.

ارقش arqis : کارران. در این کلام نیز آمده است : *یراق یر سافن ارقش* *کلدررر* *yiray yer sawin arqis kəldurur*

یعنی : اخبار مکان‌های در را کارران می‌آورد. این

الکر ulkər : پررین، ثریا.

الکر *cəriğ* *ulka* تاکتیکی در جنگ است. بدین‌گونه که سپاهیان از یک گرشه، گره گره گرد می‌آیند، یک گره که پیش رفت، بقیه از آن پیروی می‌کنند ر با این روش، کمتر شکست پیش می‌آید.

ارز Ərwuz : از نام‌های مردان.

ارکز ərkuz : ارکز سر شدن برف ر آب در آغاز بهار ایجاد می‌شود. در قطعه هم آمده است :

یای برربن ارکزی

اقتی اقرن مندزی

تغدی یرق یلدرزی

تنکلا سرزم کلکرسز

Yay baruban ərkuzi

Aqti aqin minduzi

Toğdi yaruq yulduzi

*Ti *lə sozum kulğusuz*

ترجمه : بهاران در گذشت ر برفها آب شد ر چرن سیل خررشان رران شد

ستاره‌ی پگاه درخشید

سخنم را ب‌دردن خنده فراگرش‌دار

ترضیح آنکه : بامدادان پگاه بهاران در دمید، برفابه‌ها چرن سیل خررشان رران شد ر ستاره‌ی سحری درخشید، این سخنان غریب من را بی‌ریشخند بپذیر.

اک‌سز oksuz : یتیم ر سرگشته. ریشه‌ی آن *اک* *ok* در معنای خرد ر معرفت است.

اغـرغ ağruğ : اغـرغ
 سنکرکی ağruğ su *ugi : اغـرغ
 مهره ی پشت زیر گردن.
اغرغ oğruğ : پیچ رردخانه.
 تاغ اغرغ tağ oğruği : پیچ
 ر کمره ی کره , پای کره.
اتلق Itliq : نام شهری نزدیک
 طراز.
اتلق otluq : به زبان اهل
 طراز : دانه دان , آخرر.
اجغق ucğuq : سرماخرردگی,
 تبخال.
اذرق a riq : بیدگیاه , گیاهی
 نرم ر لطیف.
اذرق a ruq : در معنای دیگری
 ر غیر. ترکی ارغزی است.
 دیگر ترکان در این مقام
 اذن a in : در این
 کلام نیز آمده است :
 اذن کشی نانکی منک سانس
 a in kisi nā *i mā * samas
 یعنی : مال دیگری , مال
 نمی شد.
 توضیح آنکه : مال متعلق
 به دیگری اگر در دست تر
 هم باشد برای تر مال به
 حساب نمی آید. زیرا پس
 گرفته می شد.
اذلق u luq : جای ستر از
 استخران بازار.
اذلق u luq : محل خراب
 حیراناتی از نرع گار (به
 زبان آرغر).
اذمق u maq : پیرر , شاگرد ,
 تابع.
ارتق artuq : افزرنه , زیاده ,
 بیش از حد معمرل.
ارتق ortaq : شریک. در این
 کلام نیز آمده است :

سخن معادل کلام زیر از
 عرب است : ریاتیکه
 بالاخبار من لم تزد.
ارقش arqis : پیک ر کسی که
 پیش شخص درر ر غریب
 افتاده از رطن اعزام
 شد. انک ارقشی کلدی ani
 arqisi kaldi * یعنی : خیر
 آررنده ی ار آمد. این لغت
 در معنای نامه نیز آمده
 است.
القش alqis : دعا کردن ,
 برشردن خربی های شخص.
 گرینند : ال بکا القش
 بوردی ol bağa alqis berdi
 یعنی : ار بیگ را بسترد ر
 ثنا گفت. یلارجقا القش
 بیرکل yalavacqa alqis bergil
 یعنی : بر پیغمبر محمد (ص)
 صلوات بفرست.
اترغ otruğ : جزیره.
اتلغ atliğ : [سراره]. اتلغ ار
 atliğ ar یعنی : مرد سراره.
اتلغ otluğ : [علفزار]. اتلغ
 تاغ otluğ tağ : علفزار.
اتلغ ①②③④ : اتلغ ا
 itliğ ew یعنی : خانه ای که
 در آن سگ نگه می دارند.
 خانه ای که سگ دارد.
ارتغ artığ : جامه ی زنانه ی
 بی آستین.
ارتغ artığ : لنگه ای از بار.
 یکی از در لنگه ی مساری
 بار که بر ری چارپا
 گذاشته شد.
اغرغ ağriğ : یک پارچه درد
 مدارم. درد هر عضو ر
 اندامی از بدن نظیر
 سردرد , شکم درد.

ارق iwriq : ابریق. این کلمه، هم در تلفظ ر هم در مفهوم مانند معادل خرد در عربی است. تنها فرق در حرف «ب» است که در ترکی «ف» تلفظ می‌شود.

ارق بشی قزلیز

سغرق تله کزلیز

سقنج قذی کزلیز

تن کن بلا سقنلم

Iwriq basi qazlayu

Sağraq tolu kozlāyu

Saqinc quzi kizlāyu

Tun kun bilā sewnālim

ترجمه : سر ابریق همانند گردن غاز
ر صراحی همانند چشم پر است

غم ر اندره را در زیر آن پنهان سازیم
شبانهررز شادی کنیم.

ترضیح آنکه : سر ابریق چرغان گردن غاز ساخته شده است ر پیاله مانند چشم مالمال گشته است.
اندره را دفن کنیم ر شبانه‌رز شاد باشیم.

اقرق uqruq : کمند. در این کلام نیز آمده است:

تاغغ اقرقن اکماس

تنکزنی قیغقن بکماس

Tagiğ uqruqin aǧmās

*Te *izni qayğiğin bugmās*

ترجمه : کره به کمند خم نشود

ر دریا به زرق سد نگردد.

ترضیح آنکه : کره بلند با کمند خمیده نمی‌شود ر دریا را نمی‌تران با زرق سد کرد.

این ضرب‌المثل را در آنجا به کار برند که بخرانند

ارتق اردن ارتق الماس

ortaq ərdən artuq almas

یعنی : شریک از شریک خردش بیش از حد معین نمی‌ستاند.

این سخن را درباره‌ی کسی که به انصاف امر شود، می‌گیرند.

اژموق ajmuq : زاج سفید.

اشخاصی کچل را به آن تشبیه کنند ر اژموق تاز *ajmuq taz* گیرند، یعنی : کچلی که سر بی‌ماری ار را زاج آلوده کرده‌اند. این کلمه با حرف «ژ» که از میان در مخرج آرایه حاصل می‌شود، به تلفظ در می‌آید.

اسرق isriq : هنگام درمان

کردگان در مقابل افسرن کردن آنان از سري پریان ر جادوان، با درد کردن به صررت کردک ر دمیدن بر ار، اسرق! اسرق!

isriq! isriq! گیرند که یعنی : «ای پری گزیده شده باشی!»

اسرق osruq : گرز.

اسرق usriq : شخص خراب‌آورد.

اغدق aǧduq : اغدق کشتی

aǧduq kisi : کسی که به جایی پناهنده شود ر کسی از هریت ار خبر نداشته باشد. به چنین کسی ادغق *adǧuq* هم گیرند.

اغرر aǧruq : بارر بنه ر

مال ر کالا. مثلاً : اغرر اغرر قیردا قلدی؟

aǧir aǧruq qayuda qaldi?

یعنی : بارر بنه کجا رها شده ر مانده است؟

قصد بیان همهی صفات را ندارم. اما، اشاره‌هایی به برخی از آنها بایسته می‌نماید.

اترک *atrək* : شخص مایل به برری. (به ترکی ارغوزی).

اترک *utrək* : حيله‌گر، شخص

حیل. به ترکی ارغوزی. چنانکه در این بیت آمده است :

اترک اتن اغری لیر یزکا
بقار
الکن تشب برمش اشغ بشکا
قکار

*utrək otun oğri
layu yuzgə baqar
əlkin tasup bermis asiğ basqa
qaqar*

ترجمه : شخص درن ر حيله‌گر مانند دزد در رری آدمی نگاه می‌کند

ر طعامی را که به مهمان داده است، سرکرفت می‌زند. ترضیح آنکه : حيله‌گران پست ر درنی بر جای ماندند که گریبی دزد گرفته باشند، به رری مهمان می‌خندند ر آنچه به ار داده‌اند سرکرفت می‌زنند.

اتلک *otluk* : اندرز، رعظ ر نصیحت. در این معنا به صورت ارت *ovut* هم آید. اصل آن اکت *ogut* است.

اتمک *ətmək* : نان.

اچلک *iclik* : غم زین. آنچه زیر زین نهند.

اچمک *icmæk* : پرستین که از پرست بره عمل آررند.

بگیرند کار بزرگ با سببی ناچیز تباہ نگرودد.

اقلق *oqluq* : تیردان.

الجبق *alcaq* : حلیم ر بردبار، دانا.

الددق *olduq at* : الدق ات
یعنی : اسب بی‌نعل. برای حیرانه‌ای دیگر هم به کار می‌رود.

الغق *Alğuq* : نام ررستایی در کاشغر.

امرق *amraq* : ام‌رق کنکل
*amraq ko *ul* : دلپاک، قلب گرم.

ابرق *ipruk* : دارریی مخلوط از ماست ر شیر به عنران مسهل به کسی که در اثر غذای ترش یبرست داشته باشد، دهند.

ابمک *əpmək* : نان. (در زبان مردم یغما، تخسی ر برخی از ارغوزان ر قبچاقان). ر آن در عربی نمونه‌ای دارد. چنانکه بلحاظ نزدیکی مخرج آرایبی، حرف «ب» به «ر» ر آن نیز به «ت» بدل شرد. چنانکه هنگام قسم یاد کردن، گریند : بالله، رالله، تالله. اما این قاعده در ترکی بعید است.

اتلک *ətlik* : چنگک ر آریز که به آن گرش را بیاریزند. به گرسفندی هم که برای ذبح حاضر کنند، *اتلک قری* *ətlik qoy* : به شخص چاق ر گرشالر نیز *اتلک* کشی *ətlik kisi* : کسی که دارنده ر مالک گرش باشد با گاف ملایم *اتلک کشی* *ətlik kisi* : گریند.

ارتک *ærtik* : راه پر رفت ر آمد. طریق مسلرک.

ارتک *ortuk* : ررکش یک چیز. ررکش زین. پارچه از حریر که بر سنگ مزار بزرگان پهن کنند.

ارجک *orcuk* : گیسری بافته (به ترکی ارغزی). این کلمه از تکرار *orkuc* آمده است.

اردک *ordæk* : مرغابی. در این کلام نیز آمده است : *قاز قبسا اردک کرلک*

اکانرر
Qaz qopsa, ordæk kolig igənur
ترجمه : رقتی غاز بررد ، اردک مالک ابگیر می‌شرد. این مثل را درباره‌ی شخص گمنامی گریند که پس از رحلت بیگ ر سرررر، بر مردم چیره شرد.

ارسک *ərsək* : ارسک اشلار
ərsək islər : زنی که از راه به در شرد. در این کلام هم آمده است :
ارسک ارکا تکماس
ایک اکا تکماس

ərsək ərgə təgmas
əwək ewgə təgmas
ترجمه : زن مردجر، مرد نیابد
شخص عجرل به خانه نرسد.

ترضیح آنکه : بسیاری از زنهای بدکار که به دنبال مرد می‌گردند، به نتیجه نمی‌رسند ر نیز مرد عجرل هم به خانه اش نمی‌رسد. همانگونه که نبی اکرم (ص) فرموده است : *ان المنبت لا ارضاً قطع ر لا ظهراً ابقلی*
یعنی : بدرستی که شخص عجرل نه جلرتر رفته ر نه عقبه

اذرک *i rik* : چیز خشن ر درشت. (به ترکی ارغزی). ر اصل آن ارک *irik* است.

اذلک *o lək* : زمان. در این قطعه هم آمده است :
اذلک قمغ کفردی
اردم ارغ سفردی
ینغ یز تفردی
اردم بکی جرتلرر

O lək qamuğ kuwrədi
ərdəm ariğ sewrədi
Yunciğ yawuz tuwrədi
ərdəm begi cərtilur
ترجمه : زمان، همگی درهم پیچید،

فضیلت‌ها فاصله گرفت نامرد پست رفتار بد کرد مرد پر فضائل نابرد گشت ترضیح آنکه : یعنی زمان، به ناترانی گرائید، بزرگراری ر فضیلت از جهان درر شد، نامردان پست ر حيله‌گر (= عجم‌ها) نیرمند شدند. ر اینهمه به خاطر آن برد که سرررر خربان ر جرائردان یعنی *الپ ار ترنقا* *Alp ər tunqa* (= افراسیاب) به نامردی کشته شد.

اذرک *u rək* : اذرک نانک *u rək nə* *یعنی : چیز افزرن شرنده. به چیزی گریند که بعد از کمی ر نقصان، افزرنی پذیرد.

اذلک *ə lik* : اذلک نانک *ə lik nə* *یعنی : چیز سردمند.

ارپک *urpək* : انسان ر یا حیرانی که مرهایش ژرلیده باشد.

اکشک *əksig* : هر چیز میخروش
ر ترش ر شیرین مثل انار
میخروش.

اکسک *əksuk* : ناقص, چیز
ناقص. *اکسسک یرماتاق*
əksuk yarmaq یعنی: پرل
ناقص ر کم ر معیوب.

اکمک *okmək* : زیری از طلا ر
یا نقره که زنان به صورت
از گوش آریزان کنند. این
کلمه در اصل مصدر است.

اکماک *okmək* : چیز انباشته
ر ترده شده. این کلمه
نیز مانند قبلی, مصدر
است.

اندک *əndək* : سطح بالای هر
چیزی. (به ترکی ارغزی).

اجگل *ucgul* : مثلث, سه
زاریه, هر چیز سه گوشه.

اجگل *ucgil* : مثلث, سه
زاریه, هر چیز سه گوشه.

ارسال *arsal* : ارسال سچ
arsal sac یعنی: گیسری
طلایی مانند.

اشتال *astal* : اشتال اغل
astal oğul یعنی: آخرین
فرزند شخص. باز پسین
فرزند, ته تغاری.

اندک *əndik* : اندک ار
əndik ər : شخص ابله. در
این کلام نیز آمده است:
اندک اما الکنی اغرلار

əndik uma ewlikni ağırlar
یعنی: مهمان نادان از
صاحبخانه پذیرایی میکند.
با این کلام می‌خواهند
بگیرند که کرامت ر
بزرگداشت مهمان واجب
است.

در این قطعه نیز آمده
است:

برجای نهاده است. مثل را
درباره‌ی کسی به کار برند
که از ارتک عجله ر
شتاب بخواهند.

ارلک *ərlik* : رجزلیت, مردی.

ارنک *ərnək* : انگشت. *ارنکاک*
*ər*ək* هم تلفظ شد.

ازلک *izlik* : چارق ترکی که
از پرست حیوانات ذبح شده
بدرزند. چنانکه در این
کلام آمده است:

ازلک بلسا ار الدیاس
اجلک بلسا ات یغریاس

İzlik bolsa ər oldimas

İclik bolsa at yağrimas

یعنی: اگر چارق باشد,
شخص نمی‌میرد

اگر نم زین باشد, اسب
زخمی نمی‌شود.

این کلام را آنجا به کار
برند که بخواهند بگیرند
در کارها درراندیشی لازم
است.

اسرک *əsruk* : مست.

اشک *əwsuk* : رضعیتی جدید
برای کسی که قبلاً آن را
نداشته است, عارضه.

الرک *ilruk* : [تخم گیاهی که
صفر را بلغم را از بین
ببرد]. تخم اسپند. (به
ترکی ارچی).

امزک *omzuk* : سری پیش ر پس
از زین. گوشه‌ی زین.

اکدک *ikduk* : از شیر ر ماست
درست شود. آذوقه ر قرتی
مانند پنیر.

اکرک *əgrik* : نخ رشته شده.

اگرک *ugruk* : تاب دادن
گهواره کردک.

زیرا کسی که با زبان
نیکر آشنا باشد. به عزت
ر شرف دست می‌یابد.

استم *ustəm* : ترصیع طلا ر
نقره که بر زین ر کمر ر
گیره های اطراف آنها درخته
شرد. ارغزان به آن ساخت
saxt گریند.

اسرم *isrim* : اسرم کُشی
شرد, رلایت به صلاح آید.
گرگ ر بره باهم ررند,
غم ر اندره از ما کنار
ررد.

اشکم *iskum* : سفره ای بدرن
پایه ر به شکل صراحی که
در دربارهای خانان ترتیب
دهند.

اقتم *oqtam* : بیر / اقم ییر
bir oqtam yer یعنی : زمینی
به اندازه ی پرتاب یک تیر.
اکرم *əgrim* : محل جمع شدن آب.

امرم *imrəm* : ازدحام ر گرد
آمدن آحاد مردم در یک
جا. برای انجام کاری
imrəm teristi / امرم تیرشستی
یعنی : مردم به حرکت در
آمدند.

اتغن *otğun* : کمر ر تسمه ی پهن
زین اسب که حلقه ی تنگ
زیر شکم اسب را در آن
نهند ر زبانه اش را در آن
بندند.

ارقن *arqun* : اسبی که از اسب
نر رحشی ر مادیان اهلی
زاده شرد. این گرنه
اسبان در مسابقه ها
پیشتازی می‌کند.

ارکن *orgən* : رسن ر طناب.
(به ترکی ارغزری).

ارکن *erkən* : اداتی در معنای
ایکن *ikən* که بیان حالت

اندک کُشی تیتلسرن
ایل ترر یتلسرن
تقلی بری یتلسرن
قدغر یا سفلسرن

əndik kisi titilsun

El toru yetilsun

Toqlu bori yetilsun

Qa ğu yemə sawilsun

یعنی : شخص نادان بیدار
شرد,

رلایت به صلاح آید.
گرگ ر بره باهم ررند,
غم ر اندره از ما کنار
ررد.

ترضیح آنکه : باشمشیر خرد
غم ر اندره را می‌زدائیم,
تا آنکه نادان بیدار
گردد ر رلایت به صلاح آید
ر آرامش گیرد ر گرگ ر بره
باهم راه سپارند ر غم ر
اندره از ما کناره گیرد.

اترم *otrum* : مسهل, دارویی
که شکم آدمی را به کار
اندازد. سرت / ترم
sut otrum علفی شبیه عدس ر
اسهال آرر. این کلمه, به
عربی آن نزدیک است.

اخشم *axsam* : عصر, غررب.
هنگام غررب خررشید.

اذرم *a rim* : غد زیر زین که از
در طرف آریزان باشد,
زین در تکه.

اذرم *o rum* : برگزیده ترین هر
چیز.

اردم *ərdəm* : ادب, نزاکت. در
این کلام آمده است :

اردم بشی تیل

ərdəm bəsi til

یعنی : آغاز ادب زبان

است.

می‌کند. گریند : *al klur*
 ارکنان کوردم
ol kəlur erkən kordum یعنی :
 ار را در حالت آمدن
 دیدم .

ارکن *irkin* : ارکن سرف
irkin suw یعنی : آب
 گردآمده. به هر چیز
 انباشته نیز گریند.
 بزرگان قارلوق *qarluq* را
 کرل ارکن *kol irkin* گریند
 که از این کلمه گرفته
 شده است ر معنای آن
 اینکه : در ار خرد ر عقل
 ر فرزانی, مانند آبگیر
 پر آب گرد آمده است.

التن *altin* : پایین, زیر.
ارن *awran* : تنر نان که در
 شکل کورره ی آهنگری
 بسازند.
اشغن *isgun* : ریراس.

ارکن *irkin* : ارکن یغمر
irkin yağmur یعنی : بارانی
 که ررزه‌ها ادامه داشته
 باشد.

اشکن *əskin* : اشکن تبراق
əskin topraq خاکی که رانش
 دارد ر فرر می‌ریزد. به
 راه دراز اشکن *əskin* ر به
 پیک ر چپار سرار تیزرر
 هم اشکنجی *əskinci* گریند.
امشن *əmsən* : برقان, پرستی
 که از آن پرستین سازند.

ارقن *arqun* : نام سال آینده.
 از همین کلمه گرفته, گریند
 : ارقن ایزی *arqun izi* که
 «سال آینده» ر «سال
 دیگر» معنی می‌دهد.

اندن *andan* : کلمه‌ای در
 معنای «پس از آن». (به
 ترکی ارغزی). *اندن* ایدم
andan aydim یعنی : پس از
 آن گفتم. دیگر ترکان این
 کلمه را *اندا* *anda* (با
 الف) گریند ر در
 معنای «در آنجا» می‌باشد.
ممن اندا *mən anda*
اردیم *ərdim* : من آنجا
 بردم .

ارکن *urkun* : سر ر صدا ر
 جنب‌جروش که از خرف دشمن
 میان ملت می‌افتد ر [همه]
 به پناهگاه‌ها ر قلعه‌ها
 پناه می‌برند.

مضاعف

از

این باب

ارتت *artut* : هدیه ر ارمغانی
 مثل اسب ر غیره که به
 بیگان ر سروران داده می-
 شرد. بعدها این کلمه

اترن *otran* : پیراهن, جامه ر
 لباس. (این کلمه را در
 میان ایل یغما شنیده‌ام).
اچکن *ickin* : اچکن ار *ər*
 کسی که از صف دشمن در آید
 ر به این سري ري ارد ر
 در امان بماند.

استن *ustun* : کلمه‌ای در
 معنای فراتر ر بالا. *اندن*

امکک *umguk* : ملاج, آن قسمت از سر کردک خردسال که نرم است.

اشکک *əsgək* : الاغ. از میان

لهجه‌های ارغوزی ر ترکی, در یکی *اشیاک* *əsyək* گریند که حرف «ی» از در حرف هم جنس ابدال یافته است.

این‌گونه مرارد, در عربی هم رجید دارد. مانند آنکه «تقضی‌البازی» گریند ر اصل آن «تقضض» است. در

کلام خدارندی : «ثم ذهب الی اهل یتمطلی» یعنی : آنگاه

با تکبر ر نخرت زری به سړي اهل خریش آرد. [قرآن ۳۳/۷۵] ر نیز «ر قد خاب

من دساها» یعنی : ر البتة زیانکار است کسی که ار را به گناه پلید گرداند

[قرآن ۱۰/۹۱] نیز چنین است که اصل آنها «ییتمطط» ر «سسهها» می‌باشد.

ارکک *ərkək* : نرم, از هر نوع حیران. ارکک *taqəgu* یعنی خورس.

انکک *ingək* : ماده گار. ارغوزان به لاکپشت ماده هم *ingək* انکک گریند.

مثال

از

این باب

ایغور *Uygur* : نام سرزمینی با پنج شهر. ذرالقرنین پس از صلح با خاقان ترک, این پنج شهر را برپا ساخت. نظام‌الدین اسرافیل ترغان تکین, برای من از

برای هر نرع هدیه‌ای اطلاق شده است.

ارقق *arquq* : ارقق کشی *arquq kisi* شخص سخن‌نشنر ر سرکش.

ارقق *arquq* : چربی که میان در دیرار ر یا در سترن از پهنا قرار می‌گیرد.

ابکک *ubguk* : هدهد, شانه به سر. (به ترکی چگلی).

امکک *əmgək* : زحمت ر محنت.

در این کلام نیز آمده است. *امکک اکندا قلماس əmgək əgində qalmas* یعنی :

زحمت در رجید آدمی نمی‌ماند. این کلام شبیه ر به منزله‌ی فرمورده‌ی خدارند

بزرگ در آیه‌ی *ان مع العسر یسراً* می‌باشد. در این قطعه نیز آمده است :

ایدی سننک ارذر

امکک تلم ایذر

یشرفتنغ ارذر

کنکلم سنکا یکرک

*Aydi səni * u u*

əmgək telim i u

Yumsar qatığ o u

*Ko *lum sa *a yugruk*

ترجمه : گفت فراسری ما

آمدی

زحمت فراران برد

کره‌های سخت هم‌ار گشت

ر دلم به سری تر شتاب

کرد.

ترضیح آنکه : ضمن تجسم محرب در خیال, می‌گیرید : چگرنه شد که از این سنگتخته‌های

سخت گذشته‌ای ر به سری ما آمده‌ای؟ در پاسخ گفت : دلم برای آمدن به سری تر شتاب کرد ر کره‌ها هم‌ار شد.

حرف «خ» به حرف «الف» تبدیل شده ر هم حرف «ذ» در کلمه‌ی «خذ» به «ی» بدل شده است. ابدال حرف «ذ» به حرف «ی» قاعده‌ی رایج ر جاری است. سپس حرف «خ» می‌شود. همانند در کلمه‌ی عربی «ختر» ر «غدر».

این سرزمین را پنج شهر است. مردم این سرزمین کافرند. ر آن پنج شهر عبارتند از :

سلمی *Sulmi* (این شهر را اسکندر بنا کرد), قرچر *Qocu*, جنبلق *Canbaliq*, بیش بلق *bisbaliq* ر ینکی بلق *Ye ibaliq*.*

ایتش *aytis* : احوال‌پرسی در تن از یکدیگر.

ایتغ *aytiğ* : کلمه‌ای است در همان معنای ایتیش *aytis*. تکراری است که در سؤال از تندرستی ر سلامت ر جز آن به کار رود.

ایرق *ayruq* : تکراری در معنای : غیر, دیگر, دیگری. (به ترکی ارغزی).

ایریق *ayriq* : نام گیاهی است. ترکان به آن *azriq* اذرق *a riq* گرینند. ارغزان حرف «ذ» را به «ی» بدل کرده‌اند.

ایلق *ayluq* *ayluq* : یعنی کذا ر کذا. چنین ر چنین (به ترکی ارغزی).

**تکراژها با در حرف
عده مجار
از**

پدر خرد محمد جقر طنقا خان *Caqir Tonqa Xan* روایت کرد که به هنگام فرا رسیدن ذوالقرنین به سرزمین اریغوران, خاقان ترک چهارهزار نفر به سرباز گسیل داشت که بالهای کلاه-هایشان از بالهای شاهین‌ها برد. اینان, هم از پیش روی ر هم از پس روی تیراندازی می‌کردند. ذوالقرنین از آنان به شگفت آمد ر گفت : «اینان خرد خرنند» یعنی اینان خردکفا هستند ر در خرداک نیازی به کسی ندارند. زیرا از دستشان شکار در نمی‌رود, هرگاه که بچراهند, شکار کنند ر بچرنند. به این سرزمین نام *xo xor* خذخر داده شد. بعدها حرف «خ» تبدیل به «الف» شده است. ابدال حرف حلقی به همدیگر, حادثه‌ای ممکن ر عادی است. مانند ابدال «الف» به «خ» ر یا ابدال حرف «خ» به «الف».

مصنف این کتاب حمرد, گرید که به نیاکان ما, بیگان, «خمیر» گرینند زیرا ارغزان نمی‌ترانند «امیر» تلفظ کنند ر حرف «الف» را به «خ» بدل می‌سازند. نیای سرافراز ما, بیگی است که سرزمین‌های ترکان را از چنگ سامانیان باز ستاند. ار *xəmir təkın* را خمیر تکین گرینند.

همانگونه که در کلمه‌ی «اریغور» دیدی, حرف «الف» به حرف «خ» بدل شده است. در اینجا هم

اذکر تر اغرلق

Qosni qonum ağısqa

*Qilgil a*ar ağırlıq*

Artut alip anuñıl

Əgu tawar oğurluq

ترجمه : به همسایگان , میهمانان ر خریشان نیکی کن .

آنان را عزت بده ر بزرگ بدار

اگر هدیه ای از آنان پذیرفتی

بهترین کالاها را در عرض آنها بده .

ترضیح آنکه : می‌گیرید به خریشانان احسان کن ر آنان را عزیز بدار ر اگر هدیه ای دریافت داشتی , در مقابل , بهتر از آنها را اهدا کن .

گرنه‌ی دیگر از آن

امشیری *amsuy* : گرنه‌ای گلابی , گلابی زرد .

کلمات غنه‌دار

از

این باب

انکدز *a*duz* : ریشه‌ی علفی که از زمین بکنند ر در آرند ر داری درد شکم است . راسن . در این کلام نیز آمده است :

انکدز بلسا ات الماس
*a*duz bolsa at olmas*

یعنی : اگر راسن باشد , اسب نمی‌میرد . ترضیح آنکه اگر بتزان کنده‌ی راسن را آماده ساخت , اسب از شکم درد نمی‌میرد . زیرا این کنده را بصورت گرد درمی-

این باب

eylə : اینگرنه (ترکی ارغرز) . *eylə qilgil* : اینگرنه عمل کن .

oylə : هنگام ظهر (به ترکی ارغرز) قپچاقان حرف «ی» را به حرف «ز» ابدال کرده ازلا *ozlə* تلفظ می‌کنند .

گرنه‌ی دیگر از آن

الجلق *acliq* : گرسنگی .

اشلق *asliq* : غذاخوری , آشپزخانه . ارغرزان به گندم نیز *asliq* اشلق گریند .

اشیک *esyök* : الاغ اشکک *esgök* هم گریند . تلفظ با حرف «ی» فصیحتر است .

ایا *awya* : به , بهی (نام میوه , در یکی از گریشها) .

چهار راجیان

از

این باب

اکتر *iktu* : حیرانی که دم دست پررار شرد ر به بیرون نررد .

اقرر *aqru* : در مفهرم «یراش ر آهسته» است . اقرر , اقرر *aqru* : یراش , یراش .

اذکر *əgu* : خرب , زیبا از هر چیز . در این قطعه هم آمده است :

قشنی قنم اغشقا

قلغل انکر اغرلق

ارتت الب اننقل

ازدنک *izdə* : نرعی دام ر
 ترر ماهیگیری. ترکه های
 خیس چرب را بر رری آب
 میچینند، ر در میانه
 برای آنها دري تعبیه می-
 کنند ر دام را برآن در
 میافکنند. ماهیها تا به
 دام نزدیک شرنند گرفتار
 میگردند ر بیرن آورده
 میشرند.

اخشسک *axsu* : اخسک ار
 axsu *ər* یعنی : شخص عربده-
 جری به هنگام مستی که
 اخسم *axsum* هم گیرند.

مثال

از

این باب

ایبنک *ayba* : ایبنک ار *ayba*
 ər *axsu* شخص کل ر طاس (به
 ترکی چگلی).
ایدنک *aydi* : تابش ر پرتو
 ماه.

چهار راجی

از

این باب

ارنکان ار *ən əri* : مرد بیزن،
 عذب. در این کلام نیز
 آمده است :
 ارنکانا الک قری برز ام
 تکاماس
əri
 *ənə əlig qari boz um tikəma

s
 یعنی : «جامه ی مرد عذب را
 از پنجاه گز پارچه
 ندرزند.» ر یا : «برای
 مرد عذب، پنجاه گز پارچه

آررند ر به پرزه ی اسب
 میریزند، بهرد مییابد.
 این مثل را دربارهی لزم
 آمادگی مسافر به هنگام
 سفر به کار برند.

انکلیج *lic i* : با کباب خرده
 میشرد. گیاه کرهی شبیه
 سیر.

انکلیک *lik ə* : رنگ سرخ که
 زنان به صورت مالند.
 سرخاب.

انکدن *dun o* : پیش، جلر.
 ارغزان، حرف «د» را می-
 اندازند ر انک *o* تلفظ
 میکنند. انکدن یرت *o*
dun yorit *dun* یعنی : اسب خرد
 را پیشاپیش بران. ر این
 برای ارغزان یک رسم می-
 باشد.

کلمات مخترم به حرف غنه

از

این باب

الدنک *olda* : قسمت نرم زیر
 پای شتر. سپل شتر. در این
 کلام هم آمده است :
 اتقات اتسا الدنک یاس
*itqa uwut atsa olda * yeməs*
 یعنی : اگر به سگ شرم ر
 آزم بدهند. سپل شتر را
 نمیخررد. این کلام در مورد
 کسی به کار میررد که
 بخراهند ار را دعرت به
 شرم آگینی ر حیا بکنند. تا
 شرم ر آزم سبب ترک
 کارهای ناپسندش گردد.

اژنک *ujla* : آفتابپرست،
 حربا. (با حرف «ژ» میان
 در مخرج آراییی به ترکی
 ارغزی).

اورغ *owruğ* : محل اتصال مهره-
ي پشت به گردن. شکل صحیح
این در تکرار اغررغ *oğruğ*
است.

اغراق *oğraq* : نیت کردن,
برپا ساختن ر عزم.

انداغ *andağ* : در مفهـرم
«اینگرنه» است. مثلاً
andağ aydim انداغ ایدم
یعنی : اینگرنه گفتم. (به
ترکی چکلی).

اندغ *andiğ* : دیراره‌ي اطراف
الک ر غربال ر مانند آن.

ابراق *obraq* : فرسوده ر
کهنه. *obraq ton* ابراق ترن
یعنی : لباس کهنه.

اتغاق *atğaq* : بیماری شکم که
زرداب در آن جمع شود,
قرلنچ, به گل زرد نیز
atğaq گریند. هر رخساره‌ي
زرد شده از اندره را به
آن مانند سازند. **اجماق**

ucmaq : بهشت, جنت. در این
قطعه نیز آمده است.

ترلک ججک یرلدي
برجن یدم کرلدي
اجماق یری کرلدي
تلغ ینا کلکرسز

Turlug cicək yarildi

Barcin ya im kərildi

Ucmaq yeri koruldi

Tumluğ yana kəlgusuz

ترجمه : انراع شکره‌ها
بشکفتند

تر گریي که بساط حریر ر
دیبا بگستردند

زمین بهشت پدیدار گشت
انگاری سرما هرگز باز
نخراهد گشت.

اخساق *axsaq* : لنگ, چلاق.

جامه نمی‌شرد. « زیرا شخص
غریبه, مرد عزب را اندرز
نخراهد داد ر آرامش ار را
نخراهد خراست. این کلام را
در تشریق جرانیان به
ازدراج بر زبان آررند.

باب افعال, افعال,

افعال

با راج متحرک میانی

ارقار *arqar* : بز ماده کره‌ي
که از شاخش دسته‌ي چاقر
بسازند.

اشبار *asbar* : کاه را با سرس
آمیخته, خیس کنند, برای
اسب بخارنند.

اشلار *islar* : زن. اصل آنان
isilar در معنای

«خانم‌هاي محترم» است. این
کلمه جمع است ر به جاي
مفرد هم به کار می‌رود.

اینکه به بانران محترمه
isilar گفته‌اند, داستانی
دراز دارد. حرف «ي»
اسقاط شده ر آن را مخفف
کرده است.

اخشاغ *oxsağ* : شبیه انک

اخشاغی *oxsağ* * *ani* یعنی :
ماننده‌ي ار.

ارقاغ *arqağ* : پرد. نخي که
هنگام بافتن پارچه, قالی ر
گلیم از پهنا بکشند.

ارغ *owruğ* : مفصل استخران.

اغررغ *oğruq* هم گفته می-
شرد. به سراشبی کره ر محل
انقطاع آن نیز *oğruğ*
گریند.

امکان omgən : نام در رگ در گردن که هنگام غضب مترم شرد، ردج.
انکان i *an : شتر ماده. در این کلام هم آمده است :
 انکان انکرسا بتر بزلار i
 *an i *rasa botu bozlar یعنی :
 اگر شتر ماده بانگ کند، بچه شتر جراب می‌دهد. این مثل قرابت ر مهربانی خریشارندان به همدیگر را می‌رساند.

مثال

از

این باب

ایناش oynas : زن فاسد. زنی که با مردی غریبه درست شرد ر آن مرد ار را به کار نامشروع را دارد.
ایناق oynaq : ایناق اشلار
 oynaq islər یعنی : زن جلره- گر ر خردنما.
ایران ayran : درغ.

تکراژی که حرف «ر» بر آنها آمده

ایناغر oynağur : ایناغر ییر
 oynağur yer : محل بازی.

تکراژ ناقص

از

این باب

ارتاق artaq : در هم ریخته ر پرسیده.

ارتاق نانک *artaq nə : شئیء فاسد.

ارغاق orğaq : داس.

اغراق oğraq : یکی از تیره های ساکن سرزمین مرزی به آنان قرایغاج Qara yığac گریند.

اغلاق aqlaq : اغلاق ییر
 aqlaq yer : جای خالی ر خشک، جایی که مرنسی در آن نیست.

اغلاق oğlaq : بزغاله. در این کلام آمده است :

اغلاق یلک سز، اغلان بلک سز

oğlaq yiliksiz, oğlan biligsiz

یعنی : بچه عقل ندارد همانگونه که میان استخران بزغاله خالی است.

استاک istək : خراش، تحقیق ر طلب. استک قبدي istək qopdi
 یعنی : طلب آغاز شد.

استاک ustək : فزرنسی، زیادتی، مثل افزدن صد بر هزار. من استاک بیردم
 mən ustək berdim یعنی : من بیشتر عطا کردم.

ابلان aplan : جاندار کرچکی از جنس مرشهای صحرايي.

ارغون arğun : جانداري به درازاي نیم ارش از جنس مرش. از شکاف دیرارها مجهد ر گنجشکها را شکار کند. رقتي بر ري گرسفند مجهد، گرشته ار زرد شرد. اگر بر آدمي در حال خراب جهد، ار را به شاشبند دچار سازد.

الترن altun : طلا.

الرتک əluk : ریشخند ر مسخره .

اللاغ ulağ : قاصد ر پیک. اسی که به فرمان بیگ, پیک رهنررد ر تیزرر بر آن سرار شرد تا اسب دیگر سررسد .

اخاق uxaq : آب میره ی زردآلر که از آن شربت درست کنند .

اشاق usaq : سخن چینی. *اشاق سررز usaq soz* یعنی : سخن آمیخته به بدگری ر تمامی .

اسال usal : اسال کشتی *usal kisi* : شخص غفلت زده ر بیخیال .

انال inəl : به جرانی اطلاق می شرد که مادرش «خاترن ترک» (ر دارای اصل ر نسب) ری پدرش از عامه ی مردم باشد. ر این, اصل است .

اجان ucan : کشتی ی که در بادبان دارد. (به ترکی قباچی) .

مثال

از این باب

ایاس ayas : ایاس کرک *ayas kok* : هرای روشن, آسمان صاف. به برده ها نیز که صورتشان صاف ر روشن است, *ayas* گریند .

اترن utun : بی بها, پست ر فرمایه .

ایان ulyan : بیخ گیاهی که هم خرشبر است ر هم قابل خوردن است .

تکراژهای غنه دار

از

این باب

ارنکاک ərə *ək : انگشت. در این کلام نیز آمده است : *بیش ارنکاک تررز ارماس bes ərə *ək tuz ərməs* یعنی : پنج انگشت برابر نیستند. همانگونه که انسانها هم باهم برابر نیستند .
ارنکاک ərunəkəg : گج .

باب فعال ر فعزل

الرتج aluc : شفتالر .

الار ular : کبک .

ادیز ə iz : بلندی هر چیزی .

ارسررز usuz : ارسرز کشتی *usuz kisi* یعنی : شخص گریخته خراب ر خراب آرد .

اسیز isiz : بچه کرچرلری شررر, شیطنت کننده ر نافرمانی .

اکیش əgis : فضراتی که پس از ذرب فلزات معادن بر جای ماند .

اکیش igis : اسب سرکش .

اک ewək : اک ار *ewək ər* یعنی : شخص عجزل ر شتاب کننده .

تراند درهم شکنند. قصد از این کلام آن است که در هر کاری معارفت ر یارری لازم است.

ارتو *ortu*: رسط. میان هر چیز. *ارتو ار* *ortu ar*: مرد میانسال. اف ارتوسی *ew ortusi* یعنی: رسط خانه, کرن ارتو *kun ortu* یعنی ظهر ر رسط ررز. (به ترکی چگلی).

ارتا *erta*: زرد, ررز بعد, فردا.

ارجی *arci*: خرجین.

اردو *ordu*: شهر خاقان نشین. ر از این رر به شهر کاشغر که پایتخت خاقانان است, اردو کند *ordu kənd* گفته اند.

اردو *Ordu*: نام شهری در نزدیکی بالاساغر. به شهر بالاساغر نیز قرز اردو *Qoz ordu* گریند.

اردو *ordu*: اردو بسی *ordu basi* خدمتگزار ر فرش گستر خاقانان.

اردو *ordu*: لانهی مرشها ر جانوران زیرزمینی.

اردو *ordu*: اردو تال *ordu tal* یعنی: نره هم. زرنیخ. (به یکی از در گریش).

اکدو *əkdu*: چاقری سرکج که برای تراشیدن غلاف شمشیر ر مانند آن به کار رود.

اکدی *əkdi*: کشتارگاه چارپایانی مانند گرسفند, مذبح.

امدی *emdi*: اکرن. امدی *emdi kəldim* کلم یعنی: اکرن آمدم. ارغزان حرف

چهار راجی

از

این باب

اکای *ogey*: اکای *ata ogey* پدر ناتنی. در قیاس با آن, اکای *ogey oğul* اکای قیزی *ogey qiz* هم گریند.

امای *umay*: جفت. چیزی که پس از زایمان از شکم زن بیرن آید که به آن «جفت» می‌گریند. در این کلام هم آمده است:

امایقا تبنسا اغل بلرر *umayqa tapinsa oğul bolur* یعنی: اگر کسی به ار خدمت کند, فرزند یابد. زنان جفت را خرش ین می‌دانند.

باب فعلی

با هرگونه حرکت!!

ارپا *arpal*: جر. در این کلام نیز آمده است:

ارپاسز ات اشرماس *Arpasiz at asumas* ارقاسز الب جریک سیرماس

Arqasiz alp cərig siyumas ترجمه: اسب جر نخرده از گردنه نترانست گذشت

جرانمرد بی‌پشت ر پناه نتراند سپاه را شکست دهد. ترضیح آنکه: اگر اسب جر نخرود, نمی‌تراند سراشیی را پشت سر گذارد. جرانی هم که کمک ر یارر نداشته باشد, صف دشمنان را نمی-

«الف» را مکسر کنند ر
 امدی *imdi* گیرند. در این
 قطعه نیز آمده است.
 ابکم کلب اغردم
 ارسلن لیر ککردم
 البلار بشن تغردم
 امدی منی کیم تتار
Opkəm kəlip oğradim
Arslan layu kokrədim
Alplar basin toğradim
əmdi məni kim tutar
 ترجمه : خشم گرفتم ر یررش
 بردم
 همانند شیر نعره برزدم
 سر پهلرانان را بریدم
 اکنرن کد امین کس تراند که
 مرا برگیرد؟
 ترضح آنکه : خشمگین شدم
 ر بر سپاه دشمن زدم ر
 همانند نعره ی شیر؛ نعره
 برآردم ر پهلرانان آنان
 را سر بریدم ر فریاد
 درآردم در این هزا هز ر
 کشاکش چه کسی که تراند
 من را اسیر سازد؟
 امدر *umdu* : آرزو، خراش ر
 طمع. امدرجی *umduci* یعنی
 سائل ر گدا.
 اندا *andal* : در آنجا.
 ابری *opri* : گردال، حفره.
 اترال *otral* : وسط، میانه ی چیزی
 که پیرامرن ر جرانب هم
 داشته باشد. این کلمه،
 مقلرب اتر *ortu* است.
 ایرر *ayru* : این کلمه در
 معنای «اگر نه» می باشد.
 مرئی تیلامسان سن ایرر نا
 کرک
muni tilemesən sən ayru nə k
ərək
 یعنی : اگر این را نمی-
 خراهی، پس چه می خراهی؟

(اگر راحت به این نیستی
 پس چه می خراهی؟)
 اذری *a ri* : رسیده ای که با
 آن گندم را باد دهند. به
 هر چیز در شاخه نیز *a ri*
 گیرند. اذری بتلغ *a*
ri butluğ یعنی کسی که در
 پایش از هم گشاده باشد.
 اترر *otru* : مقابل هر چیز.
 ارل منکا اترر کلدی
*ol ma *a otu kəldi*
 ار در مقابل من ظاهر شد.
 با من ر در رر آمد.
 اسرا *asra* : زیر، پایین.
 اسرا *isra* : غیر از این جا،
 دیگری، بعدی. ال اندن
ol andan isra ol
 یعنی: ار بعد از آن ر غیر
 از آن است.
 اسری *asri* : پلنگ. به طناب
 در رنگ اسری یشغ *asri yisiğ*
 گیرند ر به هر چیز در
 رنگ نیز که شبیه پلنگ
 باشد *asri* گیرند.
 اغری *oğri* : دزد ر سارق.
 اغری *oğeri* : پایین، پست.] :
 بر نانک انک اغری ال.
*Bu nə * ani * oğeri ol*
 یعنی : این چیز، پستتر از آن
 است. حرف «غ» که در
 ریشه ی این تکرار است، به
 کسره تلفظ شرد. ری [در
 اینجا] مخفف شده است.
 مانند مثال های «ابل-
 ابل» ر «اذن- اذن» در
 عربی.
 اگری *əgri* : کج. در این کلام
 هم آمده است :
 یلان کندر اگریسن بلماس،
 تی برینن اگری تیر

«الف» را مکسر کنند ر
 امدی *imdi* گیرند. در این
 قطعه نیز آمده است.
 ابکم کلب اغردم
 ارسلن لیر ککردم
 البلار بشن تغردم
 امدی منی کیم تتار
Opkəm kəlip oğradim
Arslan layu kokrədim
Alplar basin toğradim
əmdi məni kim tutar
 ترجمه : خشم گرفتم ر یررش
 بردم
 همانند شیر نعره برزدم
 سر پهلرانان را بریدم
 اکنرن کد امین کس تراند که
 مرا برگیرد؟
 ترضح آنکه : خشمگین شدم
 ر بر سپاه دشمن زدم ر
 همانند نعره ی شیر؛ نعره
 برآردم ر پهلرانان آنان
 را سر بریدم ر فریاد
 درآردم در این هزا هز ر
 کشاکش چه کسی که تراند
 من را اسیر سازد؟
 امدر *umdu* : آرزو، خراش ر
 طمع. امدرجی *umduci* یعنی
 سائل ر گدا.
 اندا *andal* : در آنجا.
 ابری *opri* : گردال، حفره.
 اترال *otral* : وسط، میانه ی چیزی
 که پیرامرن ر جرانب هم
 داشته باشد. این کلمه،
 مقلرب اتر *ortu* است.
 ایرر *ayru* : این کلمه در
 معنای «اگر نه» می باشد.
 مرئی تیلامسان سن ایرر نا
 کرک
muni tilemesən sən ayru nə k
ərək
 یعنی : اگر این را نمی-
 خراهی، پس چه می خراهی؟

انغا *anğa*: انغا ار *ar anğa*

: شخص بی-

اعتبار.

برای هر چیز بی ارزش نیز
گیرند.

اری *irwi*: اری قلاق *irwi qulaq*:

گوش ظریف ر نازک.

اری *irwi*: دارییی که از

هنرستان آید ر بیماران

را با آن معالجه کنند.

ارقا *arqal*: پشت, ظهر ر درش.

ارقا *arqal*: پشتیبانی که در

سختیها به انسان مدد

رساند. در این کلام نیز

آمده است:

arqasız ar cerig siyumas

ارقا *arqasız ar cerig siyumas*

یعنی: مرد بدون هم پشت

خرد, صف شکنی نتراند.

ابکا *opkə*: ریه, شش, جگر

سفید.

ابکا *opkə*: غضب, غیظ. زیرا

خشم از ریه ر جگر سفید

حاصل شد. ر این در معنی

را به هم نزدیک کرده

است. چنانکه در عربی

«باران» را «سما» هم

گیرند.

اتکی *otki*: بدل ر جانشین.

(به ترکی چگلی).

بر اتقا اتکی بیردم

bu atqa otki berdim

یعنی: بدل این اسب را

پرداختم.

اجکر *æcku*: بز نر.

اجکر *icku*: شربت, هر چیز

نرشدنی.

اذکر *əku*: خراب ر زیبا. در

این بیت هم آمده است:

*Yılan kəndü əgrisin bilməs, tə
wi*

boynun əgri ter

یعنی: مار کژی خرد را

تمی فهمد ر گمان می کند که

گردن شتر کج است. این مثل

را در جای آرنج که

شخصی به عیبی که در خردش

نیز هست, دیگران را

سرزنش کند.

اکرا *ugrə*: آش رشته, مانند

تتماج, جز آنکه تتماج

مرادش بیشتر است.

الری *əlri*: بدره ر همیان از

پرست بزغاله ر گاه به

زیادت حرف دال, *الدري*

aldri هم گفته شد.

ارژر *arju*: شغال. (با حرف

«ژ» میان در مخرج آرای).

گاهی به گررهی که پیرامن

چیزی گرد آیند, گیرند:

کشی ارژر لیر قری *kisi*

arjulayu quri یعنی: آدمها

مانند شغالان (که برای

خوردن جسد انسان جمع

شوند) نزد ار گرد آمده-

اند.

ارسر *arsu*: چیز بی ارزش (به

ترکی ارغزی).

ارغر *arğu*: میان در کره. از

همین جاست که میان آبادی-

های شهرهای طراز *Talas* تا

بلاساغرن *Balasağun* را آرغر

Arğu گیرند. زیرا که همه

میان در کره واقع است.

ارغا *urğal*: درخت تنارر. (به

ترکی ارغزی. در زبان

آرغر نیز چنین است.)

امغا *imgal*: گنجرر, خازن

امرال, تحصیلدار ر

نگهدارندهی خزانه.

جهت نذر ر غیره] که بار
بر ار ننهند.

ارما *ormə sac* : ارما سج
: مری بافته, گیسری
بافته.

ازما *azma* : قرچی که بسبب
شکافته شدن پرست در
بیضه اش, برگشتی کردن
ترانا نباشد.

اژما *ujmə* : درخت ترت (با
حرف «ژ» میان در
راجگاه).

اسمی *Usmi* : اسمی ترم
Usmi tarim نام ردی که از
سرزمین‌های اسلامی به سری
دیار اریغران ران است
ر در آنجا به شنزاران فر
ررد.

اکما *əgmə* : طاق اتاق.

اکما *okmə* : اکما تیراق
okmə topraq یعنی خاک توده
شده بر هم انباشته. به
هر چیز انباشته شده نیز
گریند.

الما *alma* : سیب (به ترکی
ارغزی) دیگر ترکان الملا
almila گریند.

الما *olma* : سیر, کرزه.

اتنر *otnu* : رام, قرض, من
یرماتی *atnu berdim*
mən yarmaq یعنی
: من پرل قرض دادم.

اشنر *asnu* : نخست, ارل. من
انیدن *asnu kəldim*
mən andan یعنی
: من پیش از ار آمدم.

اندا *anda* : در آنجا. ارغزان
چرن در معنای «سپس» به
کار برند, حرف «الف» را

کلسا کشی اتما انکار
ارتر کلا
بقل انکار اذکرلکن اغزن
کلا

Kəlsə kisi atma a
**ar ortər kulə*

Baqil a *ar ə
kulugun aǧzin kulə

ترجمه : چرن مردی به سری
تر آید, بر ری ار خاکستر
گرم میاش

با لبی خندان ر ری خرش
بر ار بنگر.

ترضیح آنکه : چرن کسی به
ری تر لبخند زند, تر بر
ار احسان ر نیکرئی کن.

ارکی *ərki* : اداتی که شک ر

شبهه را رساند. ال کلرمر
ارکی *ol kəlirmu ərki* یعنی :

آیا ار می‌آید یا نه!
این ادات, در مقام پرسش
هم به کار می‌ررد.

ارکو *orku* : کرهان.

اسکو *əsku* : غربال بزرگ,
سرنند.

اسکی *əski* : کهنه ر فرسوده.

اسکی ترن *əski ton* یعنی :
لباس کهنه.

الکو *ulku* : عهد ر پیمان.

الکا *əlkə* : الکا بلاق
əlkə bulaq

تیره ای از ترکان.

اغلا *oğla* : جران, فتی (به
ترکی ارغزی).

اغلی *uğli* : هریج سفید ر
شیرینی که در کاشغر می-
رید.

ادما *a ma* : ادما یلقی

yilqi: حیران رها شده [به

*mən a *ar yarmaq*
otunc berdim

یعنی: من به ار پرل قرض
دادم.

ارتنج *utunc*: ارتنج ایش
utunc is یعنی: کار سرزنش
انگیز ر درر از حیا, از
ریشه ی *uwut* در معنای
حیاست.

اچنج *ucunc*: سرم در شمار.

اکنج *ikinc*: درم در شمار.

قاعده چنان است که به
ریشه ی تکرار در اعداد
زیر ده, آنگاه که خراهند
پیرر تالی عدد پیش از
خرد شرد, پی افزوده یی
از در حـررف «ن» ر «ج»
می افزایند. مانند تررتنج
tortunc (= چهارم), بیـشـنج
besinc (= پنجم) که ریشه ی
آنها تررت *tort* (= چهار) ر
بش *bes* (= پنج) است. برای
تعیین مرتبه ی عدد, حرفه ی
«ن» ر «ج» بر آنها افزوده
شده است. این قاعده بر
همه ی ریشه ها جاری است.
چنانکه به «دهم», *arunc*
onunc ر به بیستم یکـرمـنج
yigirminc گریند که بیستم
تالی نرزد هم است. ر این
قاعده لایتغیر است.

ارنج *ərinc*: شاید, بلکه.

ol kəldi ərinc ال کلدی ارنج
یعنی شاید ار آمد.

ارنج *urunc*: رشرت, رشره.

ارنج *erinc*: زندگی در آسایش
ر نعمت. در برخی از لهجه-
ها راج «ژ» از میان در
راجگان در آورده, *arunc*
erinj گریند.

به «ن» ابدال کنند ر
andan به معنای
«بعد, سپس» گریند. رلی
رقتی معنای «در آنجا»
اراده کنند, همانند دیگر
ترکان, بر زبان آرند.
ابدال «الف» به حرف «ن»
در عربی نیز مجاز است.
چنانکه خدارند متعال در
قصه ی مرسای پیامبر فرمرده
است! «رمارب العالمین»
[قرآن ۲۶/۲۳] در اینجا
حرف «الف», بدل از «ن»
است. زیرا در مقام
استفهام برای عاقل ر
جاندار «ما هذا» (= این
چیست?) نگریند ر بلکه
«من هذا» (= این کیست?)
گریند. همین گونه است قـرل
خدای تعالی در: «لنسفعا
بالناصیه» [قرآن ۱۵/۹۶]
که در آن نیز «الف» بدل
از «ن» است.

ر «اعشی» نام شاعری گفته
است:

رلا النصب المنصب لا
تعبدنه

لعاقبة رالله ربك فاعبدا
که منظرر ار از «فاعبدا»
در راقع همان «فاعبدن»
است.

باب فعلیاً

اکی *iki*: در

باب فعل از غنه داران

با راج «ج»

اتنج *otunc*: رام ر قرض.

من انکار یرماق اتنج
بیردم

گرنه دیگر بر رزن فعنللیا

با هرگرنه حرکه

اتنجر *atincu* : اتنجر نانک
atincu nə * یعنی : چیز بیرن
افکنده شده.

اتنجر *itincu* : اتنجر نانک
itincu nə * یعنی : چیز
رانده شده ر دفع شده.

اذنجر *i incu* : اذنجر سج *i*
incu sac یعنی : مری مرد
بعد از مری نخستین ار.
مرارد دیگر نیز چنین است.
به چارپایی هم که بار بر
ار ننهند ر رها سازند
اذنجر یلقی *i incu yilqi*
گیرند.

ارنجر *arincu* : گناه.

انجر *awincu* : ائنجر نانک
awincu nə * یعنی : هر چیز
که به آن خر گیرند. از
این رر جاریه‌ها را *awincu*
گیرند.

اقنجر *aqincu* : قشرنی که بر
دشمن شبیخرن زند.

از این باب

با حرف غنه دار «ک»

ابنک *aba* * : اداتی در معنای
«اگر».

ابنک سن برساسن

*aba * sən barsasən*

یعنی : اگر تر برری.

اتنک *otu* * : هیزم.

ارنک *oru* * : سفید از هر
چیز. ارغزان آن را «اق»
گیرند. *aq*

ارنک *oru* * : سفیدک رری ناخن
جرانان. ترنکاق *tir*

انج *awinc* : خرگیری ر مرانست
با چیزی. *al mənka andi*
*ol ma *a awindi* یعنی : ار
با من خر گرفت.

انج *ikinc* : عدد در در شمار.

انج *okunc* : حسرت ر افسرس.

ال تلم **انج** اکندی

ol təlim okunc okundi

یعنی : ار بسیار افسرس
خررد.

انج *ogunc* : مباحات. بر

ایشکانا **انج** کراک؟ *bu*

iskənə ogunc kərək یعنی :

این کار چه افتخاری
دارد؟

النج *ulinc* : الـنـج یـرل

ulinc yol یعنی : راه

ناهمرار ر پر پیج ر خم.

به هر چیز پیچیده شده

نیز چنین گیرند.

النج *ilənc* : خرده‌گیری بر سخن

کسی در امری که خلل رای

ار در آن آشکار شده است.

امنج *umunc* : امید.

امنج تنکری کا تت

*umunc tə *rigə tut*

یعنی : امید به خدا داشته

باش.

اننج *onunc* : اننج یرماتق

onunc yarmaq یعنی : درهم

یک ده گیرنده (مالیاتچی).

برای چیزهای دیگر هم

گفته شرد.

اننج *inanc* : قابل اعتماد ر

اطمینان. از همین جا گفته

شده : *inanc bəg* **اننج** بک

یعنی : بیگ معتمد ر مررد

رثرق.

انکی *o *i* در معنای «دیگر»
ر «غیر» است.

چهار راجی از این باب

انکی *o *i* : دیگر, غیر. حرف
«ی» بدل از «ن» است.
ریشه‌ی آن *انکن in *o* است.
همانگونه که در عربی هم
این ابدال رجود دارد.
نظیر *انکمن* در معنای
«مختفی شد», *انکملی* هم
گیرند.

گرنه‌ی دیگر از غنه‌داران

ارنکی **əyu* : مرد شش
انگشتی.

ارنکی **əy* : شخص بسیار
کرتاه اندام (در مورد
مردان به کار می‌رود),
کسی که اندام ار تا در
ارش باشد.

باب فعالر, فعالر ر فعالر

با هر گرنه حرکه

الاتر *ulatu* : پارچه‌ی حریر ر
دیبا که شخص برای تمیز
کردن بینی, همراه ر در بغل
خرد دارد.

الاجر *alacu* : آلاچیق, سرا
پرده ر خیمه ر چادر.

اباجی *abaci* : لرلر. رقتی
بجراهنند کردکان را
بترسانند, می‌گیرند :
اباجی *کلدی kaldi abaci* یعنی
: لرلر آمد.

**ak oru* : سفیدی
ناخن.

ارنک **oru* : پرل ر مژدی که
به افسرنگر ر پیشگر داده
شرد.
الک *ارنکی بیر*

*aliğ oru *i ber*
یعنی : دستمزد را بده.

ارنک **Urə* : نام محلی در
نزدیکی کشر ررم, در
منطقه‌ی شمالی. اصح آن *رنک*
**Vərə* است.

ارنک **iri* : چرک آورده به
خرن.

اشنک **usə* : اشنک تاش
usə
tas : یعنی

سنگ صاف ر نرم. در لهجه-
های دیگر : *یشنک *yusə*
آمده است.

النک **ala* : النک یزی *yazi*
**ala* یعنی : دشت همراز. این
تکراژ از کلمه‌ی *انکل *il a*
در معنای درب فراخ ر
گشاده به قاعده‌ی جابجایی
حرف, ساخته شده است.

مضاعف از این باب

انکک **ək* : محل اتصال در
زنخ در در سري دهان.

انکک **ək* : نخي که با آن
خانمها سرانداز خرد را
می‌بندند.

انکک **ik* : زلفی که خانمها
از مری بز ماده می‌بافند
ر بر پیشانی می‌نهند. *انکک*
*یرکیاک *ik yurgeyek* یعنی
: [گیسری افزوده ر
مصنرعی]. ریشه‌ی آن تکراژ

اکامما ikəmā : نرعی تار،
[سازي که چرن قرپرز
نراخته شرد].

از این باب، آنها که در
حرف عله دارند

ایاکر əyəgu : گوشه، یک قاچ
از چیزی. به کناره‌های
چادر نیز əyəgu گریند. به
محل راقع در رسط کره هم
ایاکر ییر əyəgu yer گریند.
زیرا که مرتفع است.

از کلمات محترم به «ن»
اشجان Ascan : نام شهری
مسافر پذیر بر سر راه چین.

الرجین alucin : گیاهی
خرردنی ر گره دار.

ارم ذرن orum un : رنگ [که
در رنگزی به کار رد].

اراغرن urağun : دارویی که
از هندستان آید.

اترکان otukən : نام محلی در
صحرای تاتارستان،
نزدیک ایل اریغر.

گرنه‌ای دیگر از این
باب

الملا almila : سیب.

ارمکر ərməgu : تنبل ر سهل
انگار. در این کلام نیز
آمده است :

ارمکرکا بلت یک بلرر.
ərməguğə bulit yuk bolur

یعنی : بر تنبل سایه ابر
بار است.

اغلاغر oğlağū : پرورده در
فرارانی ر نعمت. از این

اغیجی ağici : کسی که از
پارچه حریر ر دیبا محافظت
کند. خازن دیبا.

الاغر ulağū : الاغر نانک
*ulağū nə یعنی : چیزی که
با آن چیزی را رصله
کنند. (مانند رصله
لباس).

الیغر uliğū : رقت زرزه.

بر اغر ال بری الیغر

bu uğur ol bori uliğū

یعنی : اکنرن رقت زرزهی
گرک ر مانند آن است.

اباقی abaqi : مترسک که در
بستان‌ها ر باغات به قصد
نگهداری از چشم زخم بر
پا دارند.

اتاقی ataqi : در معنای
«باباجرن!» خطاب محبت‌آمیز
به پدر.

اتاکر itəgu : قطعه چربی که
سنگ آسیاب را بر آن سرار
کنند ر چرن آرد درشیت
خراهند، سنگ را با آن
اندکی بالا برند ر چرن
آرد نرم خراهند، آن را
پایین آررند.

اجاکر icəgu : نام آنچه در
طرف داخل استخران‌های
دنده رجرد دارد، [مخترا].

ایکا ulikə : گیاهی با
خاصیت چسبندگی، کشمشک.

اناکر inəgu : نام بیماری ر
دردی بر رری ناف شبیه
قرلنج.

ابالی abali : به چیزی که کمتر
دیده شرد ر کمتر یافت
شرد، گفته می‌شرد.

انومی anumi : بیماری جذام.

bulit orub kok ortuldi
tuman turup toli yağdi
 یعنی: اسب بلند من
 خورشفتار آمد
 راهرار گشت ر جاي تاخت
 را دید
 ابر فراز آمد ر آسمان را
 پرشاند
 مه آلود گشت ر تگرگ
 بارید.
 ترضیح آنکه: اسب من به
 تاخت رفت ر در تاخت, چلر
 زد ر این را شایسته‌ی خرد
 دید. زیرا که ابر فراز
 آمد, هرا مه آلود شد ر
 تگرگ بارید.
 الاران *alavan*: تمساح.

باب افعلان

arpağan: گیاهی شبیه
 جر است که خورشه می‌بندد,
 اما دانه ندارد.
armağan: هدیه از سري
 کسی که از مسافرت با دست
 پر برگردد. (به ترکی
 ارغری) *yarmağan*
 هم گفته می‌شود. ر آن همان
 امج *amuc* است.

باب فعنلي

با حرکه‌هاي مختلف

itindi: اتندی نانک
*itindi nə** یعنی: چیز بیرون
 افکنده شده ر دفع شده.
aqindi: اقندی سر
aqindi suw یعنی: آب جاری.
əkindi: اکندی ترغ
əkindi tariğ یعنی: بذر
 کاشته شده.

رر, به خاترنان اصیل.
oğlağū qatun اغلاغر قاترن
 گریند.
اخشاغر *oxsağū*: عررسک,
 لعبت. به زنان نیز *oxsağū*
 گریند.

باب افاعرل

با حرکه‌هاي مختلف

اربات *arubat*: تمر هندی.
اراغرت *urağut*: عررت زن.
ارامرت *Aramut*: نام قرمی از
 ترکان در نزدیک اریغرر
 است.
ارامرت *Aramut*: نام محلی
 است.
اقیلاج *iqilac*: اسب بلند
 راهرر. در این کلام نیز
 آمده است:
 الب ارک یرتما
 اقیلاج ارقاسن یرتما
alp əriğ yawritma,
iqilac arqasin yoğritma
 یعنی: جرانرد دلارر را به
 بدی یاد مکن
 ر پشت اسب خورش رفتار را
 زخم مساز.
 ترضیح آنکه: می‌گیرید به
 جرانردان بدی مکن ر آنان
 را ضعیف مکن ر اسبان
 راهرار را زخمی مساز.
 با این کلام بیگان را
 نصیحت کنند.
 این تکرار در این قطعه
 نیز آمده است:
 اقیلاجم ارک بلدی
 ارک بلغری کردی
 بلت اررب کرک ارتلدی
 تمن تررب تلی بغدی
Iqilacim ərik boldi
ərik bolğu yeri kordi

حرف «د» در «ت» ادغام شده است. چنانکه «مذکر» گریند ر اصل آن «دکر» است.

اشبری *ospori* : نانی که در ررغن خرد کنند ر رری خاکستر گرم بپزند ر بر آن شکر بیفزایند.

باب فعل میان مشد د

اتز *ottuz* : اتز یرماتق

ottuz yarmaq یعنی : سی درهم. برای چیزی دیگر نیز، چنین گریند. کلمه *ottuz* به جای عدد سه نیز به کار می‌رود. من این را در ایل یغما در کنکت *kunkut* شنیدم. اینان گفتند : **اتز اجالم** *ottuz icəlim* ر مرادشان این برد که سه تا می‌نرشیم. در حالی که تکرار *otuz* برای «سی» است، آنان پیش من [پس از این سخن] سه تا سه تا نرشدند.

در این قطعه نیز آمده است.

اتز اجب ققرلم
یقار قیب سکرلم
ارسلن لیر ککرلم
قجتی سقنج سنلم

Ottuz icip qıqralım
Yoqar qopup səğralım
Arslanlayu kokrəlim
Qacti saqınc sewnəlim

ترجمه : سه بار می‌نرشیم ر های می‌زنیم.

فراز می‌ایستیم ر بالا می-

پریم

همانند شیر می‌ترفیم ر می-

غریم

اندره در رفت، شادی

کنیم.

اکندی *ogundi* : اکندی کشی *ogundi kisi* یعنی : شخص ستوده شده.

اکندی *ikindi* : اکندی نانکه

ikindi nə * یعنی : شیء ثانی.

اکندی *ikindi* : عصر، هنگام نماز عصر.

پایان باب‌های سه‌رایی

باب‌های چهار رایی

باب مضاعف افعال

ارغاغ *arğağ* : آهن ر قلاب سر کچ که با آن ماهی بگیرند. بست ماهیگیری.

ارغاغ *irğağ* : چنگالی که به آن یخ را از آب به یخدان کشند.

افزوده‌ها بر این عمرنه

امتلی *imtili* : بر ای‌شیغ

imtili qildi یعنی : این کار را بدرن تدبیر ر اندیشه ر بیکبار انجام داد. (به ترکی چگلی).

امدرجی *umduci* : سائل، گدا.

ارقچی *arquci* : میانجی ر واسطه میان در شخص. شخصی که به هنگام مراسم ازدواج میان در خانراده ایلچی باشد.

اردنی *ərdini* : در یکتا. از

همین جا به خانها ارتنی ازک

ərtini ozuk گریند. یعنی

خاترنی با تنی چن در

یکتا، ظریف ر بی‌همتا.

اذتما *u itma* : پنیر تازه , پنیر
خیس.

با نخستین راج کسره دار

المغا *ilimğa* : دبیر ترکی-نریس
نامه های خاقان.

باب افعال

الباغت *alpağut* : جران دلاری
که به تنهایی بر دشمن حمله
برد ر از هیچ سري نیز به
چنگ نیفتد. در این قطعه
نیز آمده است :

بذرح یا قدردي
الباغتن اذردي
سرسن ینا قدردي
کلکالت ارکشور

Bu rac yemə qudurdi
Alpağutin a irdi
Susin yana qadirdi
Kəlgəlimət irkəsur

ترجمه : برذراج دیگر بار
در رسید
دلیران خرد را برگزید
قشرن خرد را به سري گرد
آورد
برای فراز آمدن ر حمله
آماده می‌شوند.

ترضیح آنکه : برذراج ,
بیگ تیره ی «یباغر» دیگر
باره به سري قشرن خرد
باز گشت ر دلیران را
برگزید ر برای در آمدن ر
حمله گرد آمدند.

اذغراق *a ğiraq* : آهري که گرش-
هایش سفید ر جاهای دیگر
اندامش سیاه باشد ر آن
به منزله ی قرچ نر است
برای گرسفندان.

ترضیح آنکه : می‌گرید سه
تا سه تا می‌نرشیم ر بر
پا می‌ایستیم ر مانند شیر
فریاد بر می‌آریم ر نشان
می‌دهیم که غم ر اندره از
ما گزیران است. بدینگونه
ررایت کنند که مفهرم
اصطلاح *qiqralim ottuz icip*
عبارت از «سه تا سه تا
بنرشیم» است.

اسز *issiz* : اسز کشي *issiz kisi*
: شخص بی‌چشم ر ر که
خربی ر نیکویی نشناسد.
تشدید در کلمه , برای
مبالغه است.

اسز *əssiz* : تأسف را می-
رساند. مانند «یا اسفا»
در عربی. *assiz ani * yigitliği*
یکتلیکی
یعنی : دریغا ر افسوسا بر
جرانی ار.

اکز *ikkiz* : اکز اغلان
ikkiz oğlan بچه های درقلم
ر همزاد.

ارغ *arriğ* : ارغ نانک *arriğ nək*
یعنی : چیز بسیار پاکیزه .
تشدید در کلمه , برای
مبالغه است.

الک *əllig* : الک یرماتق
əllig yarmaq یعنی : پنجاه
درهم . برای چیزهای دیگر
نیز , چنین گریند.

باب فعلا با سکرن لام نخستین

اجغا *awicğa* : مرد ساخررده ,
پیر , شیخ .

با نخستین راج ضمه دار

باب فعلل با حركه‌های مختلف

این باب، تنها از اسماء ر صفات، برای نشان دادن ر نامیدن محل اشیاء، «اسم مکان» می‌سازد.

اسماء مکان ر صفات را باید به حال خرد رها ساخت. اما، از آنجا که شناخت برخی‌ها بایسته می‌نرد ر برای باز نمودن قاعده‌ی آن به خرانندگان، در اینجا اینها را بر می‌شمارم.

اتلغ *uwutluḡ kisi*: افتلغ کشی ر خجزل.

اغرلغ *aḡirliḡ ar*: اغرلغ ار *aḡirliḡ ar* یعنی: شخصی که نزد هر کسی محترم ر مکوم باشد.

اغرلغ *oḡurluḡ is*: اغرلغ ایش بهنگام انجام گیرد.

ابزلغ *obuzluḡ yer*: ابزلغ یر *obuzluḡ yer* یعنی: زمین صعب-العبور ر ناهمراز. به آن اری ابزلغ یر *oy obuzluḡ yer* هم گریند.

اذزلغ *uzluḡ kisi*: اذزلغ کشی ر شخص گر.

اڭزلغ *aḡujluḡ ar*: اڭزلغ ار *aḡujluḡ ar* یعنی: کسی که نخستین شیرش [که بخرد] آغرز باشد.

اغشلغ *oḡusluḡ ar*: اغشلغ ار *oḡusluḡ ar* یعنی: مردی که خریش ر تبار داشته باشد.

اذغراق سدی *A ḡiraq suwi*: نام

آبی در ایل یغما.

ارقجق *arqacaq*: رسيله‌ای با سرراخی در میان که با آن دارر در دهان ریزند.

ارذرتال *ar utal*: زرنیخ.

باب فعلری

اشکرتی *aḡskurti*: پارچه‌ی دیبای چینی پرنگار از جنس حریر، ابریشم نقش‌دار چینی.

ازوری *awzuri*: غذایی که با آمیختن مرادی مثل آرد گندم ر یا جر بپزند، غذای آمیخته.

باب فعلندی

اذرنندی *u rundi*: اذرنندی نانک *u rundi nā** چیز برگزیده.

ارندی *awrindi*: اقرندی نانک *nā awrindi** یعنی: خرده ریزه‌ی هر چیز.

مبنای این باب، اسمی است که از فعلی به منزله‌ی فعاله عربی اخذ شرد ر افزوده‌ی یک چیز را نشان می‌دهد.

باب فعلین غذه‌دار

انکرژین *ungujin*: دیر ر غرل بیابانی که آدمی را در بیابان بفریبد.

باب چهار راجی‌ها به فرجام رسید. باب باز پسین، پنج راجی است.

اذقلاغ a aqlıǵ: اذقلاغ نانک a
 پایه دار. *aqlıǵ na یعنی: هر چیز
ارقلاغ ariqlıǵ: ارقلاغ ییر
 اریقلاغ یئر: زمین
 دارای نهر ز رود.
ارقلغ uruqluǵ: ارقلاغ قرا
 uruqluǵ qova یعنی: دگر
 دارای ریسمان.
ازقلاغ azuqluǵ: ازقلاغ ار
 azuqluǵ ər یعنی: شخص
 دارای آذرقه. در این کلام
 نیز آمده است:
 ازقلاغ ارق ارماس
 azuqluǵ aruq ərmas
 یعنی: مرد آذرقه دار خسته
 ر درمانده نمی‌شود.
ارنلاغ aranliǵ: ارنلاغ ا
 aranliǵ ew یعنی: خانه‌ی
 دارای طریله.
اتنلاغ atanliǵ: اتنلاغ ار
 atanliǵ ər یعنی: مرد
 دارنده‌ی شتر اخته.
الریغ ularliǵ: الریغ تاغ
 ularliǵ taǵ یعنی: کوره
 دارای کبک بسیار.
الملاغ alimliǵ: الملاغ ار
 alimliǵ ər یعنی: مرد
 بستانکار.
النلاغ alinliǵ: النلاغ ار
 alinliǵ ər یعنی: مرد فراخ
 پیشانی.
الونلاغ ulunluǵ: الونلاغ ار
 ulunluǵ ər یعنی: مرد
 دارنده‌ی تیرهای قرعه‌کشی,
 (نوعی تیر که در قرعه ر
 یا قمار کاربرد داشت).
ارنجق oruncaq: امانت ر
 ردیعه. این کلمه را می-

اقشلاغ uqusluǵ: اقشلاغ
 ar uqusluǵ ər یعنی: مرد
 زیرک.
اجغلاغ aciǵliǵ: اجغلاغ ار
 aciǵliǵ ər یعنی: کسی که
 در فرارانی زیست کند. در
 این کلام هم آمده است:
 اجغلاغ ار شابرک قریماس
 aciǵliǵ ər səbuk qarimas
 یعنی: مرد دارا زرد پیر
 نشود.
اجغلاغ aciǵliǵ: اجغلاغ کب
 aciǵliǵ kup یعنی: خمی که
 ترشی در دررن داشته باشد
 ر هر چه در آن ریزند
 ترشی شود.
اذغلاغ a iǵliǵ: اذغلاغ تاغ a
 iǵliǵ taǵ یعنی: کرهی که
 خرس بسیار دارد.
ارغلاغ uruǵluǵ: ارغلاغ الترن
 uruǵluǵ altun یعنی: زر
 ناب که برای پرل ساختن
 جدا کرده شود. برای
 مراد دیگر نیز همین گرنه
 گریند.
ازغلاغ aziǵliǵ: ازغلاغ ات
 aziǵliǵ at یعنی: اسبی که
 دندان نیش آن بر آمده
 باشد. برای هر حیران دیگر
 نیز چنین گریند.
اجقلاغ ocaqliǵ: اجقلاغ ا
 ocaqliǵ ew یعنی: خانه‌ی
 اجاقدار, دارای اجاق.
اجقلاغ acuqluǵ: اجقلاغ کشی
 acuqluǵ kisi یعنی: مرد خرش
 خری ر شایسته.
اسغلاغ asiǵliǵ: اسغلاغ
 asiǵliǵ is یعنی: کار
 مفید, کار پر سرد.

ادقلق *uduqluq* : غفلت آدمي
از چيزي.

اذغلق *u uđluq* : بيداري ر
هشياري در کارها.

ارغلق *ariđliq* : پاکيزگي ر
نظافت.

ارغلق *uruđluq* : ارغلق بغدای
uruđluq buđday يعني : گندمي
که براي بذرياشي ذخيره
کنند. به چيزهاي ديگر از
این نوع نیز، چنين گويند.

اجغلق *aciđliq* : سختي، مرارت ر
درد.

اجقلق *acuqluq* : يرز اجقلغي
yuz acuqluđi خنده ريزي ر
گشاد چهرگي.

اجقلق *acuqluq* : قبغ اجقلغي
qapuđ acuqluđi يعني :
گشادگي درب.

اجقلق *ocaqliq* : اجقلق
ocaqliq yer يعني : محل
اجاق، محل مناسب اجاق.
ocaqliq titik اجقلق تتک
چيزي که از آن اجاق
سازند، مانند خاک ر گل.

ارقلق *aruqluq* : خستگي.

ارقلق *uruqluq* : ارقلق يرنک
uruqluq yu * يعني : پشم
آماده شده براي ريسمان
رشتن.

ازقلق *azuqluq* : آنچه براي
آذرقه ر ترشه آماده شرد.

ازقلق *uzaqliq* : درنگ ر کندي
در کار.

اشقلق *usaqliq* : بچگي کردن.
usaqliq qilma اشقلق قلمما
يعني : بچگي مکن!

تران به شکل *ارنجاق* هم
نرشت. در اين قطعه هم
آمده است.

ارنجق الب يرمدي

الملغ کرر ارمدي

ادشلق از ا ترمدي

قلن ارن ترکشدر

Oruncaq alip yermadi

Alimliđ koru armadi

Adasliq uzə turmadi

Qalin ərən tirkəsür.

يعني : امانت گرفت ر باز
نايستاد

از دیدن بستانکاران به
ستره نيامد

در درستي پايدار نماند
مردان بسيار گرد آمدند

ترضيح آنکه : به يکي از
سرزنش کنندگان مي گريد که

از رديعه گـرفتـن ر از
دیدار صاحب حق ر طرل

دادن بدهي خرد باز
نايستاد ر اکنرن لشکري

انبره گرد آررده است ر به
سري من مي آيد.

اغلقق *ođulcuq* : رحم ر زهدان
مادر.

اغرشق *ađursaq* : چرخ درک نخ
ريسي.

اغلمق *ođulmaq* : ستن چربي
صاف ر همراز که چرب بالاي

درب بر روي آن قرار گيرد.

اجزلق *ucuzluq* : ارزاني.

اجزلق *ucuzluq* : بي بهايي ر
حقارت.

ادشلق *adasliq* : صداقت ر
راستي.

ادقلق *adaqliq* : چربي که از
آن در تاکستان ها در

پايه هاي چفته بندي تاکها
استفاده کنند.

اذرلک əərlik : چرېي که زين بر آن نهند. اگر اين کلمه مخترم به کاف رقيقه باشد، معنای «دارنده ي زين» مي-دهد.

اکرلک ugurluk : محلي که در آن ارزن نهند. اگر مخترم به کاف رقيقه باشد، معنای «دارنده ي ارزن» مي-دهد.

اکرلک ogurluğ : اکرلک که *ogurluğ ər* يعني: مردی که گله از گرسفند ر جز آن دارد. به اسب نر ر هر حیران نري که گله ي ماديان داشته باشد، *اکرلک* ازغری *ogurluğ a gir* گریند.

اذزلک əizlik : بلندی ر ارتفاع.

اسزلک isizlik : شر ر بدی.

اتکلک atəklik : اتکلک برز *atəklik boz* يعني پارچه ي کرباسي که از آن دامن درزند. اگر بچراهند گریند که لباسي دامن هم دارد، *atəklik ton* اتکلک تـرن گریند. (حرف کاف رقيقه است).

اتکلک atukluk : اتکلک سغري *atukluk sağri* يعني: چرم آماده براي درختن کفش.

اتکلک otukluk : اتکلک کشي *otukluk kisi* يعني: کسی که عرض ر نیازی به درگاه خاقان دارد.

ازکلک uzukluk : بریدگی.

ارمچک orumcək : عنکبوت.

الرسک ilərsuk : بند شلرار.

اسکلک isiglik : گرمـا ر حرارت.

الغلق uluğluq : کبریا، بزرگی ر شرف. *الغلق تنکریکا uluğluq tə *rigə* يعني: عظمت ر جلال از آن خدراند است. **الغلق** uluğluq : کهنسال، دیرسال.

امجلق amacliq : امجلق ییر *amacliq yer* يعني: محلي که به عنران نشانگاه ر هدف تیراندازی تعیین می-شرد.

انقلق anuqluq : آماده شدن براي کار.

ازتلک uzutluk : بخلت ر خساست در چیزی.

اکتلیک əgətlik : اکتلیک قراباش *əgətlik qara bas* براي کنیزی در شب زفاف همراه عرس ر براي خدمت به ار اعزام می-شرد. به خرد عرس هم *əgətlig* اکتلیک گریند.

این قاعده است که اگر، اسم مخترم به کاف صلبه باشد، دلالت بر محل ر یا مکان استقرار شیء می-کند ر یا مصدر می-شرد.

اگر هیچیک از این سه نباشد، ر در معنای دارنده ي آن شیء باشد، کاف رقيقه خراهد برد.

همین کلمه اگر با کاف صلبه تلفظ شرد، در معنای «جاریه ي آماده ي خدمت به عرس» است ر اگر با کاف رقيقه به تلفظ آید در معنای «عرس صاحب کنیز ر جاریه» خراهد برد.

اتجلیک atəclik : محلي که براي گردد بازی در آن گردال بکنند.

amiklik urağut kosækci bolur
یعني : خانم شپرده داراي
میل ر اشتها به غذا
است.
ترضیح آنکه : آنچه مرافق
میل ر سازگار طبع ار
باشد به ري داده می‌شرد.
انکلک *ənuklug* : انکلک ارسلان
ənuklug arslan ماده شیر بچه-
دار.

باب فعلان ر حرف‌های اول ر درم با حرکه‌های مختلف

در این باب، از مرصرف
صفت ساخته می‌شرد. همانند
باب مفعال در عربی است
که در معنای صفت است ر
مفهرم آن، حرکت بیشتر از
خرد فعل می‌باشد. مانند
مطعام یعنی شخص خورنده
زیاد ر محراب به معنای
شخص حرب‌کننده زیاده. در
این باب، به فرجام کلمه
حرف «ن» افزوده می‌شرد.
بسیاری از ارغرزان ر
قپچاغان حرف «ن» را بدل
به «ق» سازند. مثلاً به
شخص دلتنگ *busğan*
گیرند. ارغرزان حرف «غ»
را انداخته *busaq* بشق
گفته‌اند. ر این، قاعده‌ای
صحیح است.

ابتغان! *abitğan!* ال ار ال
ارزن کشیدن *abitğan!*
!ol ær ol ozin kisidan abitğan
!!! *!!!* **!!!** *!!!* **!!!** *!!!* **!!!** *!!!*
!!! *!!!* **!!!** *!!!* **!!!** *!!!*
اجتغان *acitğan* : ال کب ال
سجکني *acitğan* *ol*
kup ol sucikni acitğan یعنی:

اسکلک *isiglik* : محبت ر درستی.
چنانکه گریند:

کنکل اسکلکی کراک
*ko *ul isigligi gærak*
یعني : محبت در دل بایسته
است.

ارکلک *ærukluk* : آرزوار، باغ
آلر.

ایرکلک *eriklik* : نشاط ر
رهاری چارپایان.

اشکلک *esiklik* : اشکلک

یغاج *esiklik yigac* یعنی : چربی
که برای ساختن آستانه‌ی
درب زرردی به کار ررد.
برای چیزهای دیگر نیز
گفته شرد.

اشکلک *æsuklik* : اشکلک

برجن *æsuklik barcin* یعنی :
دیباي آماده برای درختن
لباس. اگر با کاف رقیقه
تلفظ شرد در معنای
«دارنده‌ی دیباي آماده
برای درختن لباس» است.

اککلک *æklik* : شتاب در
کارها، عجله.

اککلک *æklik* : بی‌حیایی ر
بی‌عاری در زن.

اککلک *ukæklik* : چربی که برای
ساختن صندرق از آن
استفاده کنند. به قلعه‌ای
که دارای برجها باشد
ukæklik tam اککلک تام
گیرند.

الکلک *æliglik* : دستکش.

امکلک *amiklik* : امکلک اشلار

amiklik islær یعنی : زن
شپرده. در این کلام نیز
آمده است :

امکلک ار اغت کساکجی
بلرر

امنجلغ ادش ییسی
ارتش سفن کجسی
بردن انن ارکشور

Usitğan quyas qapsadi
Umuncluğ adas yaysadi
ərtis suwin kecsadi
Budun anin urkusur

ترجمه: خررشید تشنگی آرر
فرا گرفت
درست امیدرار حسادت
ررزید
خراست از ررد ایرتیش گذر
کند

مردم از ار به خشم آمدند
ترضیح آنکه: گرمای
تابستان ما را فرا گرفت
ر رفیقی که از ار ترقع
داشتیم، بر ما رشک برد ر
دشمن در اندیشهی گذر از
رردخانهی ایرتیش است ر
از این رر، در میان ایل-
ها غرغا به پا گشت.

اغتغان *ağitğan*: برکیک ال
اتغ تاغقا اغتغان
bu keyik ol itiğ tağqa ağıtğa
n یعنی: این آهری، پیروسته
سگ را به کره میکشاند.

اقتغان *aqitğan*: برتاغ ال
تفراق اقبن اقتغان
bu tağ ol tofaq aqin aqitğa
n یعنی: این کره،
باران را بسیار سریع
جاری میسازد.

اقتغان *oqitğan*: بربتک ال
کشنی اقتغان
bu quyas ol kisini usitğan
یعنی: این گرمای خررشید،
آن مرد را سخت گرم می-
دارد ر بسیار تشنگی آرر
است.

التغان *ulitğan*: برار ال اتن
التغان *bu ər ol itin ulitğan*
یعنی: این شخص سگ خرد را

آن خم، هر چیز شیرین را
که به دررنش ریزند، ترش
میسازد.

اذتغان *u itğan*: برات ال کشنی
اذتغان *bu ot ol kisini u itğan*
itğan یعنی: این دارر، به
آن
شخص پیروسته خراب میآررد ر
چرت آرر است.

ارتغان *aritğan*: ال کشنی ال
ترغ ارتغان *ol kisi ol tariğ aritğan*
ol kisi ol tariğ aritğan
مرد پیروسته گندم ر
چیزهایی شبیه آن، پاک
میکنند.

ازیتغان *azitğan*: ال کشنی ال
یرلیدن ازیتغان *ol kisi ol yoldan azitğan*
ol kisi ol yoldan azitğan
آن شخص، آدمی را پیروسته
از راه به بیراهه میکشد ر
گمراه میسازد.

ازتغان *uzutğan*: برار ال
ایشیغ ازتغان *bu ar ol isiğ uzutğan*
ar ol isiğ uzutğan
این شخص پیروسته کار را به
درازا میکشاند.

ازتغان *ozitğan*: برار ال اتن
ازتغان *bu ar ol atin ozitğan*
ar ol atin ozitğan
این مرد با اسب خرد
پیروسته سبقت میگیرد.

استغان *usitğan*: برقیاش ال
کشنی استغان
bu quyas ol kisini usitğan
یعنی: این گرمای خررشید،
آن مرد را سخت گرم می-
دارد ر بسیار تشنگی آرر
است.

در این قطعه نیز آمده
است:

استغان قیاش قبسی

اتشغان atisġan : ال منک برلا
 اقی اتشغان *ol mæni*
 * *birlə oq atisġan* : ار برای
 مسابقه دادن با من، عادت
 به تیراندازی کرده است.
ابرگان opurgæn : بر ار ال سرت
 ابرگان *bu ær*
ol sut opurgæn : یعنی عادت
 این مرد آن است که به
 دیگران بسیار شیر بچرراند.
اجرگان icurgæn : بر ار ال
 تلم سچک اجرگان
bu ær ol tælim sucik icurgæn
 یعنی : این مرد عادت دارد
 که بسیار شراب بنرشانند.
اذرگان ærgæn : بر ات ال
 کیکی اذرگان *bu*
it ol keyikni ærgæn : یعنی
 این سگ آن شکار را مدارم
 پیجری می کند. درباره ی
 مردی هم که پیسته به
 دنبال حق خرد است، چنین
 گفته می شود.
ارکان تفرگان æwurgæn tæwurgæn :
 بر ار ال ایشخ افرگان
 تفرگان *bu ær ol isiġ*
æwurgæn tæwurgæn : یعنی
 این مرد آن کار را به
 تدبیر بسیار دگرگرن می-
 سازد.
اذرگان o: urgæn : بر ار تکما
 نانکننی اذرگان
*bu ær tagmæ nə *ni o urgæn*
 یعنی : این شخص از میان
 اشیاء، بسیار گلچین کننده
 است.
اشرگان osærgæn : بر ار ال
 کوزی اشرگان *bu*
ær ol kozi osærgæn :
 این شخص چشمش [از

بسیار به پارس را می-
 دارد.
انتغان unitġan : بر ار ال سرز
 انتغان *bu*
ær ol soz unitġan : یعنی
 این شخص، سخن خرد را
 بسیار فراموش می کند.
انتغان anutġan : بر ار ال اشغ
 انتغان *bu ær ol*
isiġ anutġan : یعنی
 شخص پیسته برای کارها
 آماده است ر از کار
 استقبال می کند.
اجرغان ucurgæn : بر ار ال
 قشخ اجرغان *bu*
ær ol qusiġ ucurgæn :
 یعنی : آن مرد، این پرنده را
 بسیار پرراز می دهد.
اجرغان acurgæn : بر اش ال
 کشتی اجرغان
bu as ol kisini acurgæn
 یعنی : این غذا زرد هضم
 می شود ر آدمی را بسیار
 گرسنه می سازد.
اسرغان asurgæn : بر ار ال
 تلم اسرغان
bu ær ol telim asurgæn
 : این مرد بسیار عطسه-
 کننده است.
اسرغان osurgæn : بر ار ال
 اسرغان *bu ær ol*
osurgæn : این شخص بسیار
 تیزدهنده است.
اسرغان isirġan : اسرغان ات
 اسرغان *isirġan it*
 یعنی : سگ بسیار
 گاز گیرنده.
اژغرن awujġun : برگ درخت
 سلم که با آن پرست دباغی
 کنند.

اشلکان *əsilgən* : بر قير ال
bu qayir ol əsilgən اشلکان
 يعني : اين پشته ي ريگي
 است که پيرسته فرر ريزنده
 است.

اکلکان *əgilgən* : بر بتق ال
bu butaq ol əgilgən اکلکان
 يعني : اين شاخه اي است که
 پيرسته خم مي‌شرد.

اکلکان *okulgən* : بر نانک ال
bu nə okulgən تچي اکلکان
 يعني : اين
 چيزي است که پيرسته جمع ر
 ترده مي‌شرد.

نرع ديگر از اين باب با حرف اول ر درم متحرک

ارمدای *urumday* : سنگي که با
 آن سم زهر درر کرده شرد.

باب افعال

ارسلق *arsaliq* : حيران نر ر
 ماده , حيران در جنسيتي.
 (به ترکي ارغزي).

در حرف ضمه دار

اسکنج *uskənəc* : کشمش , انگرر
 خشک.

اکريک *ogrəyuk* : خري ر عادت.
 در سرگنامه ي افراسياب
 خاقان , در اين قطعه آمده
 است :

اکريکي مندغ اق
 مندا اذن تکدغ اق
 اتسا اژن اغرب اق
 تغلر بشي کرتلرر

Ogrəyuki mundağ oq
Munda a in təgdəğ oq
Atsa ajun uğrap oq
Tağlar basi kərtilər.

گرسنگي] پيرسته سياهي مي-
 ررد ر نگران است.

اکرکان *əgurgən* : گياهي است
 که دانه دارد. ترککان
 قارلرق آن را مي‌خررند.

اکرکان *əgirgən* : بر اشلار ال
 تلم يمم يمم
 اکرکان

bu islər ol təlim yip əgirgən
 يعني : اين خانم بسيار
 ريسنده است.

اتلکان سيلغان *ətılğan sayılğan* :

بر ار ال اتلکان سيلغان
bu ər ol ətılğan sayılğan

يعني : اين مرد از عهده ي
 کارها , بسيار بر مي‌آيد.

اتلکان *ətılğan* : بيماري خاص

اسبان است. بيماري ررم
 است که رقتي ررم ها
 بشکافند , بهرد يابد. در
 فارسي «خنام» گریند.

اتلکان *ətılğan* : منک ايشم

اذکرلکن اتلکان ال *məni*
** isim ə gulugun ətılğan ol*

يعني : کار من پيرسته رر
 به سر ر سامان گذارنده
 است.

ازلکان *uzulgən* : بر ييشغ ال

ol uzulgən bu yisğ ازلکان
 يعني : اين طناب پيرسته
 پاره شرنده است.

ارلکان *urulgən* : بر ار ال

bu ابلکان ابلکان
ə *ər ol opkən urulgən*
 يعني :
 اين مرد از خشم پيرسته
 چرن خيک بادکننده است.

اشلکان *əsilgən* : بر يب ال

ol əsilgən bu yip اشلکان
 يعني : اين طناب پيرسته
 کشيده ر ممتد مي‌شرد.

غندهدار از این باب

اتکنج *otkunc* : داستان.
 اتکنج *otkundi otkunc* اتکندي داستانی گفت.

باب فعال از غندهداران

الانکر *ala *ir* : حیران کرچک
 اندامی از گرنه‌ی ملخ‌ها
 مرسم به «گله‌نی» که
 ترکمانان آن را می‌خرند.
 انکامق *u *amuq* : انکامق ار *u*
**amuq ər* یعنی: مرد چپ
 دست.
 انکایک *o *əyuk* : انکایک
 نانک **əyuk nə* *o یعنی:
 مخصرر ر ریژه‌ی یک چیز. به
 چیزی هم که برای کسی یا
 چیزی تخصیص یافته باشد. *o*
**əyuk* گریند.

نرع دیگر از این باب

اتنلق *otu *luq* : هیزمدان.

جمد الله کتاب اسماء مهمرز
 پایان یافت.

یعنی: براسی خری ر عادت
 است

ر جز این نیز سببی است
 که اگر جهان تیر در کمان
 کند
 ستیغ کره شکافته شرد
 ترضیح آنکه: رسم زمانه
 بر این است ر اسباب ر
 رسائل ترسناک دیگر هم
 رجرد دارد که ررزگار اگر
 قلته کره را هدف گیرد،
 قلته‌ی کره شکافته شرد.

باب فعال

اسایق *usayuq* : اسایق ار
usayuq ər یعنی: شخص
 غافل.

منقرص از این باب

ایدسلیق *uyadsiliq* : ایدسلیق ار
uyadsiliq ər یعنی: مرد
 بسیار با حیا ر شرمگین.

نرع دیگر منقرصات از
این باب

اره‌ی *uhi* : جغد. بسیاری از
 ترکان با «ک» ر ارکی *ugi*
 گریند. درستش هم همین است.
 زیرا در زبان ترکی حرف
 «ه» جایگاهی ندارد.



بخش درم : افعال مهمرز

باب در راجیان

باید بدانی که در هر بخش افعال از کتاب، ماضی، مضارع و مصدر هر فعل را خراهم نگاشت. اما در گستره‌ی بحث، فقط به بحث ماضی می‌پردازم و از مضارع و مصدر در می‌گذرم. چرا که نگفتن چیزی، مضارع و مصدر را شایسته است. تنها برای آنکه گرنه‌ی تلفظ و حرکات‌های صیغه‌ی مضارع معلوم شود، یکی نگاشته آمد. مصدر نیز چنین است. زیرا اگر اشاره نشود، نمی‌توان دریافت که کدام مصدر با کاف صلبه و کدام با کاف رقیقه و کدام با اماله و کدام با تفخیم به تلفظ در می‌آید. از این پس، قاعده آن است که در همه‌ی افعال، ماضی و مضارع از مصدرهایی که به فرجام آنها حرف «ک» می‌آید، بطور ملاحظه تلفظ شود.

در آنها که مخترم به «ق» اند، سبب تلفظ شد. ر اقتضاء دارد که تکرارها با «ق» و «غ» آیند. در مصدرهای مخترم به «ک»، رازه باید نرم و همراه «ک» باشد. در همه‌ی افعال و مصادر، قاعده همین است.

ابدی opdi : ال منی ابدی
ol māni opdi یعنی : ار،
 مرا برسید. (آبار- اباک
opər- opmāk).

در این کلام هم آمده است:
tasiḡ isrumasa opmis kārak
 یعنی : سنگ را کسی که نمی‌تراند گاز بگیرد، باید برسد. این کلام را آنجا به کار برند که بخواهند بگیرند برای رسیدن به آرمان‌ها ملاحظه لازم است.

ابدی opdi : مرن ابدی
mun opdi یعنی : آش را سرکشید، به سرکشیدن و سریع و بیکباره خوردن چیزهای دیگر نیز چنین

اردی urdi : الکنداکی نانکني

پیردا اردی

*aligindaki nə *ni yerda urdi*

یعنی : آنچه در دستش
برد، بر زمین نهاد. در این
کلام نیز آمده است :
کمش کنکا ارسا التن
اذاقن کلیر.

*kumus ku *a ursa altin a
aqin kəlir*

یعنی : اگر نقره زیر
آفتاب باشد، طلا با پای
خرد می‌آید. ترضیح آنکه
طلا هم با پای خرد به سري
ار خواهد آمد. این کلام
درباره‌ی کسی گفته می‌شود
که برای انجام کارهای خرد
از خرج زر ر سیم دریغ
ندارد. ال قلن اردی
ol qulin urdi یعنی : ار،
بنده‌ی خرد را زد. بقیه
هم همین طرز است. (ارر-
ارماق *urur- urmaq*).

ازدی əzdi : ال تیری ازدی

ol təri əzdi یعنی : ار،
پرست را کربید ر پاره
کرد. (ازار- ازماک *əzər-
əzmək*).

ازدی uzdi : ال ییب ازدی

ol yip uzdi یعنی :
ار طناب را برید. برای
نخ ر جز آن نیز چنین گفته
شود. (ازار- ازماک *uzər-
uzmək*).

اسدی əsdi : ال یشیغ اسدی

ol yisiğ əsdi یعنی : ار،
طناب دراز کرد. برای
چیزهای دیگر هم، چنین
گفته شد. (اسار-
اسماک *əsər- əsmək*).

گفته می‌شود. (ابار- ابماک
opər- opmæk).

اجدی acdi : قبنغ اجدی

qapuğ acdi یعنی : درب را
باز کرد. به باز کردن
سایر چیزها نیز گفته می-
شود. (اجار- اجماق *acar-
acmaq*).

اجدی ucdi : قش اجدی

یعنی : پرنده پرید. [ر
یا] : انک قتی اجدی *ani
quti ucdi* * یعنی : سعادت
ار از دست رفت. [ر یا] :
ار اتن قنذی اجدی
ər attin qu i ucdi
یعنی : یعنی :
مرد از اسب به پایین
افتاد. ارت اجدی *ot ucdi*
یعنی : شعله‌ی آتش فررکش
کرد. ارننک ابکاسی اجدی
*opkəsi ucdi *ərni*
یعنی : خشم
مرد فرر نشست. ار تینی
اجدی *ər tini ucdi* یعنی : نفس
مرد برید. در همی آنها
این تکرار کاربرد دارد.
(اجار- اجماق *ucar- ucmaq*).

اجدی icdi : ار سرف اجدی

ər suw icdi یعنی : مرد، آب
نرشید. برای هر چیز ر
نیز مایعات مکیدنی نیز
چنین گرینند. (اجار- اجماک
icər- icmək).

اردی ərdi : ال اندغ اردی

ol andağ ərdi یعنی : ار،
چنان شد. (ارر- ارماک
ərur- ərmək).

اردی urdi : ال ات اردی

ol ot urdi یعنی : ار، آتش
را فرت کرد. مرقع پارس
کردن سگ هم، ات اردی
it urdi گرینند. (ارار-
ارماک *urmək urər-*).

ادی owdi : ال اتماک ادی

owdi ol atmāk یعنی : ار نان را ریز ر خرد کرد. (ار- اماک owār- owmāk).

ادی əwdi : کرنجکا کشی ادی

kisi əwdi koruncgə یعنی : مردم به سري آنچه دیده شد دریدند. (در اطراف چیزی جمع شدند). (ار- اماک əwār- əwmāk).

ادی ewdi : ار ادی ər ewdi

یعنی : مرد عجله کرد. در این قطعه نیز آمده است :

اذر بارب اکش ادم
تلم یررب کجی کدم
اتم برلا تکر ادم
مني کررب یسی اغدی

Uu barip okus ewdim

Təlim yorip kuci kewdim

Atim birlə təgu ewdim

Məni korup yisi aǵdi

ترجمه : به دنبالش راه افتادم , بسیار شتاب کردم , بسیار خسته اش کردم , نیریش باز ستاندم , کرشیدم که همراه اسبم ار را فراز رسم

مرا چرن دیدم , مری بر اندامش لرزید.

ترضیح آنکه : دربارهی گرگ سخن می‌گیرید که برای یافتن ار شتاب ررزیدم , گرچه بسیار نیرمنند هم بردم , اما خسته اش کردم , با اسبم بر سرش تاختم ر رسیدم ر چرن من را دیدم , مری بر اندامش راست شد. (ار- اتماک ewār- ewmāk).

اقدی aqdi : سرف اقدی

suw aqdi یعنی آب جاری شد. یغی اقدی yaǵi aqdi

اسدی əsdi : اسن اسدی

əsin əsdi یعنی : نسیم رزید.

اسدی əsdi : ترغ اسدی

tariǵ əsdi یعنی : بذر را افشانند. برای چیزهای دیگر هم گفته شرد. هنگامی که باد , خاک را بر می‌افشانند نیز گفته می‌شرد. این کلمه , در مقام متعدی ر لازم , هر در به کار رود.

اسدی usdi : ار اسدی ər usdi

: یعنی شخص تشنه شد. (اسار- اسماق usar- usmaq).

اسدم usdum : من ایلا اسدم

eylə usdum mən یعنی : من چنان انگاشتم. (به ترکی ارغزی). مصدر آن مانند قبلی است.

اشدی əsdi : ال قیرنی

əsdī ol qayirni یعنی : ار , شن‌ها را فرر ریخت. هنگامی که آرد ر نظائر آن را داخل خرجین نهند , چنین گرینند.

اتلغ اشدی atliǵ əsdi یعنی :

سراره تاخت. قینار اشج اشدی qaynar asic əsdi یعنی : قابلمه جرشید ر سرففت. (اشار- اشماک əsər- əsmāk).

اشدی usdi : ال اق اشدی

ol oq usdi یعنی : ار , تیر بر تراشید. اتماککا تلم ککشی اشدی atməkka təlim kisi usdi به خاطر نان بسیار اشخاص گرد آمدند. (اشار- اشماک usər- usmāk).

چنین گریند. (الر- الماق
 (ulur- ulmaq).

الدي ildi : تکان ترنغ

الدي tikən tonuğ ildi يعني :

خار به لباس گیر کرد. در
 مرارد دیگر هم, چنین گفته
 می‌شرد. ار تاغدن قذی

الدي ər tağdan qu i ildi :

مرد از کره پایین آمد.

صیغهي مضارع در نرنهي

نخستین (نرنه گیر کردن خار)

حرف «ل» با فتحه ر در

نرنهي درم با ضمه خرانده

می‌شرد. در اری الر ilər ر

در درمي الر ilur صحیح

است.

مصدر کلمه در معنای «گیر

کردن» با حرف «ک» بصورت

الماک ilmāk ر در معنای

«پایین آمدن» با حرف «ق»

بصورت الماق ilmaq صحیح

است.

امدی əmdi : کنج اناسن امدی

امدی əmdi kənc anasin :

کردک [شیر] مادرش را مکید.

مکیدن حیرانات نیز چنین

است. (امار- اماک əmər-

əmmək).

امدی umdi : ال مندن نانک

امدی məndən nə * umdi ol :

یعنی : ار از من چیزی

ترقع کرد. (امار- اماق

umar- ummaq).

اندی ondi : ات اندی ot ondi

یعنی : علف ررئید. ال اکا

اندی ol əwgə ondi یعنی :

ار به خانه اش رفت. (به

ترکی اریغری) (انار-

onər- onmək).

اندی indi : ال تاغدن قذی

اندی ol tağdan qu i indi

یعنی : سپاه دشمن آمد.

(اققار- اقمماق aqar-

aqmaq).

اقدی uqdi : ار ایــــشن

اقدی ər isin uqdi یعنی :

مرد کار خرد را فهمید.

(اققار- اقمماق uqar-

uqmaq).

اکدی əkdi : ال تــــرغ

اکدی ol tariğ əkdi یعنی :

ار بذر کاشت. اگر بر ری

چیز, دارری ری یا چیز

دیگری نیز بریزند, چنین

گریند. (اکار- اکماک əkər-

əkmək).

اکدی okdi : ال یرمــــماق

اکدی okdi ol yarmaq :

ار, پرل پس انداز کرد.

برای جمع کردن ر پس انداز

چیز دیگر نیز, چنین

گریند. (اکار- اکماک okər-

okmək).

اکدی əgdi : ال بتــــماق

اکدی ol butaq əgdi یعنی :

ار, شاخه را خم کرد. برای

چیزهای دیگر نیز, چنین

گریند. (اکار- اکماک əgər-

əgmək).

الدي aldi : ال المــــن

الدي ol alimin aldi یعنی :

ار آنچه را می‌بایست که

بگیرد, گرفت. بک ایل الדי

bəg el aldi یعنی : بیگ

رلایت را گرفت. (الر-

الماق alir- almaq).

الدي uldi : ات بــــشب

الدي ət pisip uldi یعنی :

گرشت پخت ر از هم باز

شد. به لباسی هم که کهنه

ر فرسوده ر پاره شرد,

پرداختند ر با چشم‌هاي
خشمگين به همديگر در
نگريستند ر به همديگر
نزديك شدند ر يكي آن
ديگري را مي‌خراهد ببلعد.

اَتِي otti : اِق كـــــــــــــــــــــــــيكتن
اَتِي otti qəyiktən oq يعنې:
تير بر آهر فرر گذشت. در
مرارد ديگر هم, چنين گفته
شرد. قرين اَتِي qarın otti
يعنې: شكَم اسهال گرفت.
(اتار- اتماک otar-otmak).

اَتِي utti : اِ اِ باشغ اَتِي
ol basiğ utti يعنې: ار
مرهاي سر خرد را سرزاند.
(اتار- اتماک utar-utmak).

اَتِي itti : اِ اِنِي اَتِي
ol anı itti يعنې: ار, آن
را هل داد ر زمين انداخت.
(اتار- اتماک itar-itmak).

اَيْتِي etti : تَنكِرِي مَنك ايشم
isim etti ta*ri māni * يعنې:
خير رسانيد. اِ اِ يکنج ايتي
ol yukunc etti يعنې: ار,
نماز گزارد. (به ترکی
ارغزري). ارغزان رقتي از
انجام دادن کاري سخن
گريند, ايتي etti به کار
برند. ديگر ترکان قلدي
gildi گريند. اما, از آنجا
که اين فعل معنای آميزش
با زنان را هم مي‌دهد,
ارغزان به احترام
خاترنان خرد, از به کار
بردن آن در گذشته اند.
(ايتار- ايتماک etar-
etmak). اين کلمه از باب
مثال باشد.

يعنې: ار, از آن کوره
پايين آمد.
حرف «ن» بدل از حرف «ل»
مي‌باشد. چنانکه در عربي
هم در عبارات «رجل شتن
الاصابع ر شتلهها» ر «كين
الدلر ر كبلهها» چنين
است.

مضاعف از اين باب

اَتِي attı : اِ اِق اَتِي
ər oq attı يعنې: مرد تير
انداخت. تنک اَتِي ta* attı
يعنې: پگاه شکافت, سحر
شد. اِ اَتِي نانکني
ol attı nā *ni يعنې: آن شخص
آن چيز را انداخت.
(اتار- اتماق atar-atmaq).

اَتِي utti : اِ اِنِي اَتِي
ol anı utti يعنې: ار, در
بازي از ار برد. مرارد
ديگر نيز چنين است.
(اتار- اتماق utar-utmaq).

در اين قطعه هم آمده است
:

قش ياي بلا تقشي
قنکر کوزن بقشي
تتشقلي يقشي
اتغلمت اغرشرر

Qis yay bilə toqusti

Qi *ir kozun baqisti

Tutusqali yaqisti

Utğalimat oğrasur

ترجمه: زمستان با
تابستان نبرد کرد,

به چشمي خشمگين بنگريست.
براي در افتادن [با هم]
نزديك شد,

براي بلعيدن هم تلاش مي-
کنند.

ترضيح آنکه: تابستان ر
زمستان به جنگ باهم

منقرص از این باب

اردی opdi : ار سرف اربدی
 ra suw opdi یعنی : مرد آب
 را به هم زد ر نرشید. در
 مرارد دیگر نیز, چنین
 است. (اربار- ارباق opar-
 opmaq).

اجتی acti : ار اجتی ar acti
 یعنی: شخص گرسنه شد.
 مرارد دیگر نیز چنین است.
 (اجار- اجماق acar-acmaq).

اردی ardi : ار اردی ar ardi
 یعنی: شخص خسته شد,
 درمانده شد. مرارد دیگر
 نیز چنین است. ال انی
 اردی ol oni ardi یعنی:
 ار, ری را فریب داد.
 (ارار- ارماق arar-
 armaq).

اردی ordi : ال سچ اردی
 ol sac ordi یعنی: ار,
 گیسر بافت. برای هر چیز
 بافته شده نیز چنین
 گرینند. (ارار-
 ارماک orar-ormak).

اردی ordi : ال ارت اردی
 ol ot ordi یعنی: ار, علف
 درر کرد. برای هر چیزی
 که قابل درر کردن باشد,
 گفته می‌شود. (ارار-
 ارماق orar-ormaq).

ایردی erdi: ار ایردی ar erdi
 یعنی: مرد احساس رحشت
 کرد. ال تام ایردی
 ol tam erdi یعنی: ار,
 دیرار را شکافت. مرارد
 دیگر نیز چنین است.
 (ایرار- ایرماک erar-ermak).

اردی ordi : بلست اردی
 bulit ordi یعنی: ابر,
 پدیدار شد.

قری اردی ordi qoy
 یعنی: گرسفند بیرن آمد, به چرا
 رفت. هنگامی که گرسفندان
 را شبانه در چراگاه رها
 سازند نیز, چنین گرینند.
 ال سچ اردی ol sawdic ordi
 یعنی: ار;
 سبد بافت, از لیف خرما,
 زنبیل بافت. برای هر
 چیزی که با دست بافته
 شود نیز, می‌گرینند.
 (اررار- اررماک orar-
 ormak).

ازدی azdi : ال یسر ازدی
 ol yol azdi یعنی: ار, راه
 را گم کرد. (اازار-
 اازماق azar-azmaq).

ازدی uzdi : انک اتی ازدی
 ani * ati uzdi یعنی: اسب
 ار بر گذشت. در مررد هر
 چیزی هم که بتراند چیز
 دیگر را بگذرد, چنین
 گرینند. (ارزار- ارزماق
 uzar-uzmaq).

اسدی asdi : ال ات اسدی
 ol at asdi یعنی: ار, گرشت
 را آریزان کرد. به هر
 چیز دیگر هم که از چنگک
 آریخته شود ر به شخص
 آریزان هم, چنین گرینند.

اشتی asti : ال تاغ اشتی
 ol tağ asti یعنی: ار, از
 کره سرازیر گشت. (ااشار-
 ااشماق asar-asmaq).

اغدی aḡdi : ال تاغ قا
 ol taḡqa aḡdi یعنی
 : ار, بر کره صعد کرد.

این باب

انکدی *di *ə : ار انکدی ə ar
 *di یعنی : مرد به حیرت
 افتاد. (انکار- انکماک ə
 *māk *ə-ar).

انکدی *di *o : ال یغاج انکدی
 *di ol yiğac o *di یعنی : ار,
 درخت را حک کرد ر کند.
 در کندن دیرار ر هر چیز
 دیگر نیز چنین گریند.
 (انکار- انکماک o *ar- o
 *māk).

انکدی *di *o : برجن بدرغی
 انکدی *di o *di barcin buduği
 یعنی : رنگ پارچه ی حریر
 پرید. (انکار- انکماک o
 *maq *ar- o).

قاعده

صیغہ ی امر حاضر از این
 باب بر رری در راج بنا
 می‌شرد. مانند کلمات al
 ر il در جمله های : یرماق
 ال yarmaq al , اتنن ال
 attin il که در معنای «پرل
 بگیر» ر «از اسب پایین
 بیا» می‌باشد.

بدان , که ریشه ر بن
 افعال در زبانهای ترکی,
 صیغہ ی فعل امر است. در
 هر مفهرم ر جایگاه جدید,
 حرف‌هایی به این ریشه
 افزوده می‌شرد.

طریق منفی ساختن افعال آن
 است که به انتهای ریشه ی
 امر در حرف «م الف»
 افزوده شرد. مانند الما
 alma یعنی : مگیر. الما
 یعنی پائین‌نیا.

محل ذکر همہ ی قراعد ر
 ارزان «کتاب سالم» است.

(اغار- اغماق ağar-
 ağmaq). بلت اغدی
 bulit ağdi یعنی : ابـر
 پدیدار شد. انک یرزی
 اغدی ani * yuzi ağdi یعنی
 : رنگ ار پرید.
 ادی awdi : انکر کشی ادی
 a *ar kisi awdi یعنی : مردم
 در اطراف ار گرد آمدند.
 (اار- اماق awmaq- awar).
 ارکدی ogdi : ال مئی ارکدی
 ol mæni ogdi یعنی : ار مرا
 سترد. (ارکار- ارکماک ogar-
 ogmak).

چهار راجی

از

این باب

ایدی aydi : ال منکا سرز
 ایدی ol mæ *ə soz aydi
 یعنی : ار, به من سخنی
 گفت. (ایرر- ایماق ayur-
 aymaq).

اریدی oydi : ال قـاغرن
 اریدی ol qağun oydi
 یعنی : ار, خربزه را قاچ کرد.
 مرارد دیگر نیز چنین است.
 (اریار- اریماق oyar-oymaq).

ایدی oydi : ال ارنغ ایدی
 ol unuğ oydi یعنی : ار, آرد
 را مخلوط کرد تا به دامها
 بخرراند. برای جا کردن هر
 چیز دیگر نیز, چنین گفته
 می‌شرد. (ایار- ایماق oyar-
 oymaq).

غنهداران

از

اجردی *ocurdi* : ال اتغ
 اجردی *ol otuğ ocurdi* :
 ار، آتش را خامرش کرد.
 انک ابکاسن اجردی *ani*
opkəsin ocurdi * خشم ار را
 فرر نشانند.

ال انی ارب تینی اجردی
ol ani urup tini ocurdi
 یعنی: ار، ری را زد ر نفس
 ار را برید.
 در این کلام نیز آمده است

اتغ ازغج برلا اجرماس
otuğ o ğuc birlə ocurmās
 یعنی: آتش با شعله
 خامرش نمی‌شرد. این مثل را
 جایی آررند که بگرینند
 جنگ را نمی‌تران با جنگ
 خامرش ساخت با صلح ر آشتی
 می‌تران. (اجرر- اجرماک
ocurur- ocurmāk).

اجردی *icurdi* : ال انکر سرف
 اجردی *suw icurdi ol a *ar*
 یعنی: ار، به ری آب
 نرشانید. مرارد دیگر نیز
 چنین است. (اجرر- اجرماک
icurmāk icurur-).

اذردی *ə irdi* : ال اذکرنی ی
 لاقنن اذردی *ol ə*
 ار، خرب را از بد ر خیر
 را از شر تمیز داد. در
 این کلام نیز آمده است:
 اتلی ترنغاقلی اذرماس

ətli tirnağaqli ə irmās
 یعنی: گرشت از ناخن جدا
 نمی‌شرد.
 طبق این مثل، همانگونه که
 ناخن از گرشت جدا نمی‌شرد،
 خریشان نیز از هم درر
 نمی‌شرنند. (اذرر- اذرماک *ə*
irur- ə irmāk).

به خراست خدارند در آنجا
 خراهد آمد.

باب در راجی‌ها پایان
 یافت.

باب سه راجی‌ها باب فعل با حرف متحرک میانی

ابردی *opurdi* : ال منکا من
 ابردی *mun opurdi ol ma *a*
 یعنی: ار به من آش
 داد. مرارد دیگر نیز چنین
 است. (ابرر- ابرماک
opurur-opurmāk).

اتردی *oturdi* : ال سبزر
 اتردی *ol sibuzğu oturdi*
 یعنی: ار نی را نراخت. مرارد
 دیگر نیز چنین است.
 (اترر- اترماک *oturur-*
oturmāk).

اتردی *uturdi* : ال سج
 اتردی *ol sac uturdi*
 یعنی: ار، مر
 کرتاه کرد. کرتاه کردن
 لباس ر پارچه را هم چنین
 گرینند. (اترر- اترماق
uturur- uturmaq).

اتردی *oturdi* : ال تام
 اتردی *ol tam oturdi*
 یعنی: ار،
 بام را سراخ کرد. (اترر-
 اترماک *oturur-oturmāk*).

اجردی *ucurdi* : ال قش
 اجردی *acurdi ol qus*
 یعنی: ار،
 پرنده پرراز داد. ال انی
 اتن
 اجردی *ol ani attin ucurdi*
 یعنی: ار، ری را از اسب
 انداخت. (اجرر- اجرماق
ucurmaq ucukur-

اردی *ardî* : *əwurdi* : ال مني يرلدن
 اردي *ardî mənî yoldin əwurdi*
 يعني : ار، مرا از راهم
 باز داشت ر برگرداند. ال
 ايلاق اردي *ardî ayaq əwurdi*
 يعني: ار، سيني چربي را
 برگرداند. مرارد ديگر
 نيز چنين است. (ارار-
 ارماک *əwurər-əwurmək*).

اکردی *əgirdî* : بک کند اکردي
əgirdî bəg kənd يعني: بيگ،
 شهر را محاصره کرد.
 اراغت ييب اکردي
əgirdî yip urağut يعني: زن،
 نخ ريسي کرد. سر کمي
 اکردي *əgirdî suw kəmini*
 يعني: آب، کشتي را
 برگرداند. ال مني ايشقا
 اکردي *əgirdî ol mənî isqa*
 يعني: ار مرا به کار
 برگرداند. (اکرار-
 اکرماک *əgirər-əgirmək*).

الردی *alardı* : تلقا الردي
talqa alardı يعني: غرره سرخ
 شد. انک کزي الردي
alardı kozi * يعني: چشم ار
 خيره شد. کشي ييني الردي
alardı kisi yini يعني: بدن
 مرد ابرص شد. (الار-
 الرماق *alarur-alarmaq*).

الردی *ilərdi* : منک کرزما
 نانک الردي * *ilərdi*
kozumə nə * يعني:
 به چشم من يک چيزي ديده
 شد. (از درر ر ييا از
 تاريکي چيزي به چشم
 خرد). در اين قطعه نيز
 آمده است.
 ققلار قمغ کلاردي
 تغلار بشي الردي
 اژن تي يلردي
 ترتر ججک جرکشور.

ايردي *irdi* : ال ايردي
 نانکي *ni ol ə irdi* * يعني
 : ار چيزي را برگزيد.
 (ايرر- ايرماک *irur- irdi*
irmək).

ايردم *ərdim* : من اني
 ايردم *ərdim mən ani*
 يعني: من تابع ار شدم
 (ايرر- ايرماک *ərur- ərdir*
ərmək).

اسردی *asurdi* : ار اسردي
ər asurdi يعني: مرد عطسه
 کرد. (اسرر- اسرماق
asurmaq asurur-

اسردی *osurdi* : ار اسردي
ər osurdi يعني: شخص تيز
 داد. (اسرر- اسرماق
osurmaq osurur-

اسردی *isirdi* : ات اسردي
it isirdi يعني: سگ پارس
 کرد. در اين کلام نيز
 آمده است: ات اسرماق
 ات تيماس تيماس
isirmaq tapmas temə it isirmaq,
 يعني: نگر که سگ، گاز
 نميگيرد ر اسب حمله نميکند.
 زيرا طبيعت آنها چنين است.
 (اسرر- اسرماق *isirur-*
isirmaq).

اشردی *osərđi* : انک کرزي
 اشردي *osərđi oni* * *kozi*
 يعني:
 ديدهگان ار تيره شد.
 چشمانش از انتظار ييا
 گرسنگي تيره شد. (اشارر-
 اشرماک *osərur- osərmək*).

اگردي *oğurdi* : ار سونک
 اگردي *oğurdi ər su* * *uk*
 يعني:
 ار، استخران را جدا
 ساخت.

کرد. (اتشر- اشماق-*utusur*)
utusmaq .

اتشدي *itisdi* : ال انک برلا

اتشدي *birlə itisdi * ol ani*
 يعني : ار, ري را در رفع
 چيزي ياري داد. براي هر
 چيز هم که در دفاع يا
 مسابقه کمک کنند, چنين
 گفته مي‌شرد. (اتشر-
 اشماک *itisur-itismək*) .

اجشدي *acisdi* : ال منک قبغ

اجشدي *ol mə*
 يعني : ار
 در باز کردن درب به من
 کمک کرد. هنگام مسابقه
 نیز چنين گفته مي‌شرد.
 (اجشر- اشماق *acisur-*
acismaq) .

اجشدي *ocəsdı* : ال منک برلا

اجشدي *məni * birlə ocəsdı ol*
 يعني : ار, با من مسابقه
 داد. (اجشر-
 اشماک *ocəsır-ocəsmək*) .

اجشدي *icisdi* : ال منک برلا

سرت اجشدي *ol məni*
 يعني : ار
 با من در شير خوردن
 مسابقه داد. ياري رساندن
 هم, چنين است. (اجشر-
 اشماک *icisur-icismək*) .

این نرع افعال, در گرنه اند.

گرنه ي نخست : فعل متعدي
 است که در میان در فاعل
 راقع مي‌شرد. ر همانند باب
 «مفاعله» در عربي است.
 این گرنه, مدد رساني ر
 يا مسابقه را مي‌رساند.
 درمين, فعلي است که در
 تمام رجرد فاعل جريان
 دارد. سرکا اجشدي

Qaqlar qamuğ kolərdi

Taglar basi ilərdi

Ajun tini yilirdi

Tutu cəcək cərkəsür

ترجمه : خاک تفتیده, همه
 را آب گرفت.

ستيخ کره‌ها دیده شد.
 جهان نفس برگرفت,
 شکره‌هاي گرنه‌گرن ردیف
 ایستاد.

ترضيح آنکه : آبهاي سرشار
 از گردال‌ها فر رفت ر
 قله‌هاي کره‌ها خیال‌انگیز
 شد ر جهان نفس کشید ر
 درختان را شکره باز شد
 ر هستي جاندار به جنبش در
 آمد ر گلها ر شکره‌ها
 فراران گشت.

امزدي *əmuzdi* : ار اغت اغلنکا

سرت امزدي *urağut oğli*
a sut əmuzdi * يعني : خانم
 به فرزندش شیر داد.
 (امزر- امزماک *əmuzur-*
əmuzmək) .

ابشدي *opusdi* : ال منک برلا

ابشدي *ol məni * birlə opusdi*
 يعني : ار با من برسي
 کرد. (ابشر- ابشماک *opusur-*
opusmək) .

اتشدي *atisdi* : ال منک برلا اق

اتشدي *ol məni*
 يعني : ار
 با من مسابقه تیراندازي
 داد. براي انداختن هر چيز
 ديگر هم گفته مي‌شرد.
 (اتشر- اشماق *atisur-*
atismaq) .

اتشدي *utusdi* : ال منک برلا

يرماق اتشدي *ol məni*
 يعني :
 ار با من [سکه] قمار
 کرد, ار با من شرطبندي

ارشدی *urusdi* : انک برلا
 ارشدی *ani * birlə urusdi* یعنی
 : با همدیگر ستیز کردند.
 هنگام نبرد بیگان با هم ر
 یا دیگران هم, چنین گفته
 می‌شود. (ارشرر- ارشماق
urusur-urusmaq).

در این کلام هم آمده است
 :
 البلار برلا ارشما, بکلار
 برلا ترشما *alplar*
birlə urusma bağlar birlə tu
rusma

یعنی : با دلاران نبرد مکن
 ر با بیگان مستیز.
 در قطعه‌ی زیر هم آمده
 است :

ارن الی اقسیتیلار
 قنکر کرزن بقشتیلار
 قمغ تلمن تقشتیلار
 قلج قنقا کجن سغدی

ərən alpi oqustilar
*Qi *ir kozun baqistilar*
Qamuğ tolmin toqustilar
Qilic qinqa kucun siğdi

ترجمه : په‌لرآنان دلارر
 هیاهر کردند
 دیده برهم درختند
 با همه سلاح‌ها در آریختند
 تیغ بر نیام فرر نمی‌رود.
 ترضیح آنکه : دلاران
 همدیگر را آراز دادند, با
 نگاه‌های تیز به هم در
 نگریستند, با هم‌هی سلاح‌ها
 جنگیدند, به‌طوری که بعلت
 خشک شدن خرن بر ریشان
 شمشیر را به زرر داخل نیام
 کردند.

ارشدی *urusdi* : ال منکا ات
 ارشدی *ot urusdi ol mə **
 یعنی : ار در فرت کردن
 آتش به من مدد رسانید.

sirkə acisdi : یعنی همه طرف
 سرکه تلخ شد. ترن ترنی
 اجشدی *to tərni icisdi* :
 لباس عرق را به خرد
 کشید. بسیاری از افعال
 از این نوع است.

اذشدی *a isdi* : ار اذاقی
 اذشدی *a isdi ər a aqi* :
 در پای ار, از هم باز شد
 (اذشرر- اذشماق *a isur-*
ismaq) به هر در چیز دیگر
 نیز که از هم جدا شرنند,
 گفته می‌شود.

اذشدی *u usdi* : ال منک برلا
 اذشدی *məni * birlə u usdi ol*
 یعنی : ار, با من بر سر
 خرابیدن مسابقه نهاد. (که
 ببینیم کدام بیشتر می-
 خرابیم) ر یا : اذاق
 اذشدی *a aq u isdi* که «خراب
 رفتن پا» را گرینند. یغرت
 اذشدی *yoğurt u isdi* یعنی :
 ماست دله بست. (اذشرر-
 اذشماق *u isur- u ismaq*).

اذشدی *i isdi* : ال منکا ارتت
 اذشدی *ol mə *a artut i isdi* :
 من ر ار به همدیگر هدیه
 دادیم. در تمام مسابقات ر
 شرطبندی با یکدیگر نیز
 استعمال می‌شود. (اذشرر-
 اذشماک *i isur-i ismək*).

ارشدی *arisdi* : الار اگی
 ارشدی *olar ikki arisdi* :
 آنان همدیگر را فریب
 دادند. (ارشرر- ارشماق
ərusdi arisur- arismaq).
 : یاغ ارشدی *yağ ərusdi* یعنی:
 زرغن ذرب شد, در مرارد
 دیگر نیز چنین است.
 (ارشرر- ارشماک *ərusur- ərusmək*).

ازشدي *ozusdi* : ال منک برلا
 ات ازشدي *ol māni*
birla at ozusdi * یعنی : ار
 در اسبدراني با من
 مسابقه گذاشت. مدرساني
 نیز چنین است. (ازشرر -
 ازشماک *ozusur-ozusmāk*) .

اسشدي *asisdi* : ال منکا ات
 اسشدي *mā *ə at asisdi ol*
 یعنی: ار به من در آریزان
 کردن گشت مدد رسانید. (اسشرر -
 اسشماق *asisur-asismaq*) .

اسشدي *əsisdi* : ال منکا یب
 اسشدي *mā *ə yip əsisdi ol*
 یعنی : ار به من در طناب
 کشی مدد رسانید. مسابقه
 نیز چنین است. (اسشرر -
 اسشماک *əsisur-əsismək*) .

اسشدي *isisdi* : اسشدي نانک
 اسشدي *isisdi nā* * یعنی : آن چیز
 گرم شد. گرما در همه جاي
 رجرد ار ساري شد.
 (اسشرر - اسشماق *isisur-isismaq*) .

اششدي *əsisdi* : ال منکا تبراقي
 اششدي *ol mā*
topraq əsisdi * یعنی : ار در
 ریختن خاک به من مدد
 رسانید. مسابقه نیز چنین
 است. (اسشرر - اششماک
əsisur-əsismək) .

اغشدي *ağisdi* : ال منک برلا
 اغشدي *māni ol*
birla tağqa ağisdi * یعنی :
 ار با من در صعرد بر کره
 مسابقه گذاشت. مرارد
 دیگر نیز چنین
 است. (اغشرر - اغشماق *ağisur-ağismaq*) .

(ارشرر - ارشماک *urusur-urumāk*) .
ارشدي *orusdi* : ال منکا یسغ
 ارشدي *ol mā *ə yisiğ orusdi*
 یعنی : ار به من در بافتن
 طناب مدد رسانید. مسابقه
 در هر گرنه بافتن نیز چنین
 است. (ارشرر -
 ارشماک *orusur-orusmək*) .

براي جداسازي «مدد
 رسانی» با «مسابقه» بدان
 که اگر ادات به صورت
 منکا *mā *ə* به فعل افزوده
 شد، معنای «برای من» می-
 دهد. فعل در این حالت در
 معنای مدد رسانی است.
 اما اگر به فعل، ترکیب
 منک برلا *māni * birla*
 افزوده شد، معنای «همراه
 من» می‌دهد. فعل مشارکت
 میان در شخص همین است. ر
 اگر با لحاظ این مردد شخص
 غائب را اراده کند، انکر
*a *ər* آورده می‌شود انکر
*a *ər* * یعنی : برای ار. اگر
 منظر مفهرم مسابقه ر
 مشارکت باشد، لفظ انک
 برلا *ani * birla*
 شد که معنای «همراه ار»
 می‌دهد. این را نیکر
 بیامرز!

ازشدي *uzusdi* : ال منکا ازم
 ازشدي *ol mā *ə uzum uzusdi*
 یعنی : ار به من در
 انگرچینی مدد رسانید. در
 بریدن طناب ر نظائر آن
 نیز چنین گفته می‌شود.
 مشارکت هم، چنین است.
 (ازشرر - ازشماک *uzusur-uzusmək*) .

همه برفها ریخها آب شدند
ر آب از کرهستانها رران
گشت ر ابرهای بارانزا
پدیدار شد ر ابر در آسمان
مانند زرق در دریا دیده
می‌شرد.

اقشتیلار *uqustilar* : الار بر
ایستیشیغ اقسشتیلار
olar bu isiğ uqustilar
یعنی: آنان از این کار سرد در
آوردند. (اقشورلار-
اقشماق *uqusmaq uqusurlar*).

اقشتیلار *oqistilar* : الار بر
اکندی برلا اقسشتیلار
olar bir ikindi birlə oqistilar
یعنی: آنان همدیگر را
آراز دادند. (اقشور-
اقشماق *oqisur-oqismaq*). ارل
منک برلا بتک اقسشیدی
*ol māni * birlə bitik oqisdi*
یعنی: ار با من در
کتابخرانی مسابقه نهاد.
مدرسانی نیز چنین است.

اکشیدی *əkisdi* : ال منکا ترغ
اکشیدی *ol mā * ə tariğ əkisdi*
یعنی: ار به من در بذر
کاشتن مدد رسانید. در
مسابقه نیز چنین است.
(اکشور- اکشماک *əkisur-əkismək*).

اکشیدی *əgisdi* : ال منکا جکان
اکشیدی *ol mā * ə coğən əgisdi*
یعنی: ار به من در خم
کردن [سر] چرگان کمک
کرد. در مسابقه نیز چنین
است. (اکشور- اکشماک
əgisur-əgismək).

اکشیدی *ogusdi* : اگی ارن
اکشیدی *ogusdi ikki ərən*
یعنی: در مورد همدیگر را
ستردند. (اکشور- اکشماک
ogusur-ogusmək).

ال منک برلا بر الترندا
اغشیدی

ol māni
** birlə bir altunda ağısdi*
یعنی: ار در تعیین نرخ
در یک آلتن با من مسابقه
گذاست. بکلار بیر اکندی
bağlar برلا اغشیدی
bir ikindi birlə ağısdi
یعنی: بیگان همدیگر را راندند.
اشیدی *uwusdi* : ال منکا

اتماک اشیدی *ol mā*
ətmək uwusdi
یعنی: ار در
خرد کردن نان به من مدد
رسانید. مسابقه نیز، چنین
است. (اشور- اشماق *uwusur-*
uwusmaq).

ایشیدی *ewisdi*: کشیلار ایشقا
ایشیدی *kisilər isqa ewisdi*
یعنی: افراد به کار سرعت
بخشیدند. (ایشور- ایش
شماک *ewisur-ewismək*).

اقشیدی *aqisdi* : سس لار
اقسشیدی *aqisdi suwlər*
یعنی: آبها جاری شد.
در این قطعه نیز آمده
است:

قار برز قمعغ ارشیدی
تغلار سی اقسشیدی
ککشن بلت ارشیدی
قیغق بلب اکشور

Qar buz qamuğ ərusdi
Taglar suwi aqisdi
Koxsin bulit orusdi
Qayğuk bolup əgrisur.

ترجمه: برف ریخ، همگی
ذرب شد

از کرهساران آب جاری گشت
در آسمان ابر پدید آمد،
ر چرنان زرق به راه
افتاد.

ترضیح آنکه: در باب بهار
صحبت می‌کند ر می‌گرید که

دیگر نیز، چنین است.
(الشور- الشماق *alisur-*
alismaq).

الشدی *ilisdi*: اګی نانک برلا
الشدی *ikki nə * birlə ilisdi*
یعنی: در چیز به همدیگر
گیر کرد. (الشور- الشماق
ilisur-ilismaq).

قنچق الشدی *qanciq ilisdi*
یعنی: ماده سگ جفتگیری
کرده شد. اګی ازغر الشدی
ikki a ġir ilisdi یعنی: در
اسب به همدیگر در
افتادند. برای شتر هم،
چنین گفته می‌شود.

الشدی *ulisdi*: بری برجا
الشدی *bori barca ulisdi*
یعنی: گرگان همگی زوزه
کشیدند. در این قطعه نیز
آمده است:

الشب ارن بررلیر
یرتن یقا اررلیر
سقرب ارنی یررلیر
سغتب کرزی ارتلرر

Ulsip əran borləyu
Yirtin yaqa urləyu
Siqrip uni yurləyu
Siġtap kozi ortulur

ترجمه: هر کس همانند گرگ
زوزه می‌کشد.

جیب خرد چاک می‌کند ر
فریاد بر می‌آورد
آرا در می‌دهد ر فریاد
بر می‌دارد.
ر تا چشم بر هم نهد، اشک
می‌ریزد.

ترضیح اینکه: مردان در
سرک افراسیاب، همانند گرگ
زوزه می‌کشند، فریاد
بر می‌دارند ر یقه چاک می-
کنند ر گاهی مانند
چارشان فریاد بر می‌آورند

اکشدی *ugusdi*: ال منکا ترغ
اکشدی *ol mə *ə tariġ ugusdi*
یعنی: ار به من در آرد
کردن گندم کمک رسانید.
در مسابقه نیز چنین است.
(اکشور- اکشماک *ugusur-*
ugusmæk).

اکشدیلار *igəsdilər*: کَشیلار
ایشتا بیر برکا اکشدیلار
kisilər ista bir birigə igəsdilər
یعنی: اشخاص دربارهی کار
به هم تکیه کردند.
(اکشور- اکشماک *igəsur-*
igəsmæk).

اکشدی *igəsdi*: ال منکا تمر
اکشدی *ol mə *ə təmur igəsdi*
یعنی: ار به من در تراش
دادن آهن کمک کرد. در
مراد دیگر نیز چنین است.
(اکشور- اکشماک *igəsur-*
igəsmæk).

اګی بغرا اکشدی
ikki boġra igəsdi یعنی در
حیران نر در آریختند ر
همدیگر را گاز گرفتند.
در این کلام نیز آمده است:

اګی بغرا اکشور اترا
کاکرن ینجلرر
ikki boġra igəsur otra kokəgun
yancilur

یعنی: در حیران نر می-
جنگند در این میان پشه
بیچاره می‌شود.
منظر از این سخن آن است
که هنگام نبرد کردن در
بیگ با هم، ضعیفان هلاک
می‌شوند.

الشدی *alisdı*: ال منکا الم
الشدی *ol mə *ə alim alısdı*
یعنی ار به من در گرفتن
طلبم کمک کرد. مراد

انشدیلا *onasdilar*: بر ایشیغ
الار قمنغ انشدیلا
bu isiğ olar qamuğ onasdilar
یعنی: همهی آنان در این
کار تسلیم شدند. مرارد
دیگر نیز، چنین است.
(انشررلار- انشماق
onasurlar-onasmaq).

انشدی *inisdi*: ال منک برلا
تاغن انشدی *ol mæni * birlə*
tağdin inisdi یعنی: ار،
همراه من از کره پایین
آمد، مسابقه داد.
(انشرر- انشماق *inisur-*
inismaq).

اجقتی *aciqti*: ار اجقتی
ar aciqti یعنی: شخص گرسنه
شد. از گرسنگی درهم
پیچید. (اجقار- اجقماق
aciqar-aciqmaq).

اجقتی *ucuqti*: ایش اجقتی
is ucuqti یعنی: کار به
فرجام رسید. (اجقار-
اجقماق *ucuqmaq ucuqar-*

اسقتی *usuqti*: ار اسقتی
ar usuqti یعنی: شخص تشنه
شد. (اسقار- اسقماق
usuqmaq usuqar- در این
کلام نیز آمده است:
اسقمشقا ساقغ قمنغ سرف

کرنر
usuqmisqa saqiğ qamuğ suw k
orunur یعنی: برای تشنه
سراب، همه آب دیده می‌شود.
این سخن هنگامی گفته می-
شود که شخص چیزی مررد
نیاز خرد را در هر چیزی
جستجو کند.

اشقتی *asuqti*: ال اک
asuqti ol ewga یعنی:
ار برای خانه اش دلتنگ

ر اشک چنان می‌ریزد که
چشم را هم فرر می‌بندد.
الشدی *uləsdi*: الار اکی تـ

ارن الـ
olar ikki tawarin uləsdi
یعنی: آنان امرال [گله‌های]
خرد را تقسیم کردند ر هر
کس سهم خرد را برداشت.
(الشرر- الشماک *uləsur-*
uləsmək).

الشدی *ulasdi*: بیر نانک
بیرکا الـ
bir nə birgə ulasdi * یعنی: یک
چیز به یک چیز دیگر
رسید. (الشرر- الشماق
ulasur-ulasmaq).

الشدی *olisdi*: الـ
olisdi nə * یعنی: آن چیز
خیس شد ر رطربت به اجزاء
آن رسید. (الشرر- الشماک
olisur-olismək).

الشدی *ilisdi*: ال منک برلا
تاغن قذی الـ
ol mæni birlə tağdin qu i ilisdi
یعنی: ار در سرازیر شدن از
کره با من همراهی کرد.
(الشرر- الشماق *ilisur-*
ilismaq).

الشدی *ilisdi*: ال منک برلا
تبق الـ
ol mæni birlə topuq ilisdi
یعنی: ار با من در گری‌بازی
مسابقه داد. یعنی اینکه
کدامیک بهتر گری بازی می-
کنیم.

امشدی *amusdi*: امشدی ار
amusdi ar یعنی: شخص به سبب
پرخاش ر سرزنش خردش، مات
ر مبهرت ماند. (امشرر-
امشماق *amusmaq amusur-*

ر خرن زخمش به جرش آمد ر
سنگین شد، اکنرن چه کسی
به نزد ار می‌رود؟

اتکتی *ətikti* : اعلان اتکتی
oğlan ətikti یعنی : کوردک
بزرگتر شد ر فربه شد.
(اتکار- اتکماک *ətikər-
ətikmæk*).

اجکتی *icikti* : ار اجکتی
ər icikti یعنی : شخص در جنگ
تسلیم طرف مقابل شد ر
مطیعانه، به جنگی دیگر
پرداخت. (اجکار- اجکماک
icikər-icikmæk).

اجکدی *ucukdi* : ار تیئی اجکدی
ucukdi ər tini یعنی : صدای
مرد [در جنگ] خفه شد ر
یا به علت ریخته شدن آب
سرد زیاد بر روی ار، یا
اصابت ضربه شدید نفسش
برید. (اجکار- اجکماک
ucukər-ucukmæk).

ابلدی *opuldi* : سرت ابلدی
sut opuldi یعنی : غذا [شیر]
سرکشیده شد. مرارد
دیگر نیز، چنین است. اصل
آن است که اگر در صیغهی
ماضی حرف «ل» افزوده
شود، فعل، مجهول می‌شود.
(ابلر- ابلماک *opulur-
opulmæk*).

اتلدی *atildi* : اق اتلدی
oq atildi یعنی : تیر پرتاب
شد. (اتلر- اتلماق *atilur-
atilmaq*). ججاک اغزی اتلدی
cəcək aǧzi atildi یعنی : غنچه
باز شد. برای شکره ر گل
ر هر چیز دیگر که بچراهند
باز شدن آن را بگریند،
به کار می‌برند.

شد. دیگر مرارد نیز، چنین
است. در مررد آرزوی چیزی
کردن ر مشتاق به چیزی
شدن گفته می‌شود. (اشقار-
اشقماق *asuqar-asuqmaq*).

اغقتی *aǧuqti* : ار اغقتی
ər aǧuqti یعنی : شخص مسموم
شد. این فعل لازم است.
چنانکه در عربی «م
الرجل» که از «خمی» می‌آید
نیز چنین است. (اغقار-
اغقماق *aǧuqar-aǧuqmaq*).

القتی *aliqti* : ار القتی
ər aliqti یعنی : شخص تنزل کرد ر
سرزنش شد. باش القتی
bas aliqti یعنی : زخم،
سرباز کرد ر بدتر شد. به
هر چیز دیگر که از نگاه
زائر ر یا افراد سرماه ر
ناپاک، درهم پیچیده شود،
چنین گریند. (القار-
القماق *aliqar-
aliqmaq*).

در این قطعه نیز آمده
است :

باشی انک القتی
قانی یزب ترقتی
بالغ بلب تغتی
امدی انی کم بتار

*Basi ani * aliqti*
Qani yozup turuqti
Baliğ bolup taǧiqti
əmdi ani kim yeter

ترجمه : زخم ار سرباز کرد
خرنش ران شد
از شهر به کره پناه برد
اکنرن کدامین کس به ار
می‌رسد؟

ترضیح آنکه : درباره شخص
زخمی که خرنش سرد شده ر
یخ زده، سخن می‌گیرید ر
اشاره می‌کند که زخم ار
بدتر شد ر ار به کره رفت

نیز، چنین است. (اجلر-
 اجلماک *icilur-icilmək*)
اذلدى *a ildi*: اسرک اذلدی
 هشيار شد. بي هرشي به هرش
 آمد. (اذلر- اذلماق *a ilur-a*
ilmaq).
اذلدى *i ildi*: تتغن اذلدی
 يا اسير رها شد. مرارد
 ديگر نيز، چنین است.
 (اذلر- اذلماق *i ilur-i ilmaq*).
ارلدى *uruldi*: ار ارلدى
 زدہ شد، کتک خورد. مرارد
 ديگر نيز چنین است.
 (ارلرر- ارلماق *urulur-*
urulmaq).
 ترکي ارلدى
 شد. *tergi uruldi* يعني: سفره پهن
 يعني: طبل نربت، نراخته
 شد.
ارلدى *oruldi*: ترغ ارلدى
 درر شد. در اين قطعه نيز
 آمده است:
 قرري جرج قرلدى
 ترغم تکب ارلدى
 سرسي اتن ارلدى
 قنجق قجار ال تار
Qurvi covac quruldi
Tuğum tikip uruldi
Susi otun oruldi
Qancuq qacar ol tutar
 ترجمه: چادر دایره ای خان
 بر پا گشت
 ترغ بر پا کردند ر طبل
 نربت، نراخته شده
 سپاه دشمن چرن علف درر
 گشت
 هر جا فرار کند، ار می-
 گیرد.

اتلدى *otaldi*: ال بر ايشتا
ol bu ista otaldi اتلدى
 يعني: ار، در اين کار
 فعاليت کرد ر خسته شد.
 (اتلر- اتلماک *otalur-*
otalmək).
اتلدى *otuldi*: ترغ اتلدى
tariğ otuldi يعني: علفها
 چيده شده، درر شد. به
 گياه هرزه اي هم که
 کشتزار را آفت زند، چنین
 گریند. (اتلر- اتلماق
otulur-otulmaq).
اتلدى *utuldi*: قري بشي اتلدى
qoy basi utuldi يعني: سر
 گرسفند ر يا مرهاي سر
 گرسفند فر داده شد.
 (اتلر- اتلماک *utulur-*
utulmək).
اتلدى *itildi*: اتلدى نانک
itildi nə يعني: چيزي گم
 شد، رد شد. اعلان اتلدى
oğlan itildi يعني: کردک
 بزرگ شد ر چهار دست ر پا
 راه رفت. (اتلرر- اتلماک
itilur-itilmək).
اجلدى *acildi*: ايش اجلدى
is acildi يعني: کار، گشایش
 يافت. کرک اجلدى *kok acildi*
 يعني: آسمان باز شد. کنکل
 اجلدى *ko *ul acildi* يعني:
 دل، باز شد. هر چيز ديگر
 که گشایش يابد. چنین
 گریند. (اجلرر- اجلماق
acilur-acilmaq).
اجلدى *icildi*: سرف اجلدى
icildi *suw* يعني: آب
 آشامیده شد. مرارد ديگر

ازلدي uzuldi : انک اتی ازلدي
uzuldi * ani یعنی: گړشت
ار پاره شد. به هر چیز
دیگر که از طرل خراشیده
شرد، گفته می‌شود. (ازلر-
ازلماک uzulur-uzulmāk).

ازلدي azildi : یزل ازلدي
azildi yol یعنی: راه گم
شد. (ازلر- ازلماق azilur-
azilmaq).

ازلدي uzəlđi : ار ازلدي
uzəlđi ər یعنی: شخص خسته
شد و گرفتار کاری سخت
گشت. اکلک ازلدي
iklig uzəlđi یعنی: جان دادن
مريض سخت آمد، و شدت جان
کندن به حدی است که
انگار روح بیرون نمی‌رود.
ازلدي نانک * uzəlđi nə :
چیز قطع شد. (ازالر-
ازالماک uzəlur-uzəlmāk).

اسلدي əsildi : یسغ اسلدي
əsidli yisiğ یعنی: طناب
کشیده شد. مرار دیکر
هم، چنین است. اگر طناب
خرد کشیده شد و یا از
سری دیگری کشیده شد،
باز همین گونه گفته می‌شود.
(اسلر- اسلماک əsilur-
əsilmaq).

اسلدي asildi : بیر نانک
asildi bir nə * birgə
یعنی: یک چیز از چیز
دیگر آریخته شد. (اسلر-
اسلماق asilur- asilmaq).

اشلدي usaldi : اتماک اشلدي
usaldi atmək یعنی: نان خرد
شد. مرار دیکر نیز چنین
است.

(اشالر- اشلماق usalur-
usalmaq).

ترضیح آنکه: دربارهی
جنگ حرف می‌زند و می‌گیرد
به هنگامی که خیمه‌ی خان
برافراشته شد که از حریر
و دیبا و مخصوص خان‌های
تورک است و در مقابل
طرفان و باران شدید و
برف و کرلاک مقارم است،
نشانه‌های جنگ برپا می‌شود
و طبل نراخته می‌شود و
سپاه دشمن به کشتزار در
شده تبدیل می‌شود و اکرن
پادشاه آنان چگرنه می-
تراند از من فرار کند؟

ارلدي uruldi : ارکان ارلدي
uruldi orgən یعنی: طناب یا
تسمه بافته شد. مرار
دیگر نیز، چنین است.
(ارلر- ارلماق urulur-
urulmaq).

ارلدي uruldi : ار افکاسندا
uruldi ər ofkəsində
ارلدي یعنی: مرد از خشم، باد
کرد. قاب ارلدي qab
uruldi یعنی: خیک باد کرد. ات
ارلدي ot uruldi یعنی: آتش
دمیده شد. این فعل، هم
متعدی و هم لازم است. در
این کلام نیز آمده است:
یلنکق ازلمش قاب ال، اغزي
یزلب القنرر

yal
*uq urulmis qab ol, ağzi yaz
lip
alqinur

یعنی: آدمی همانند خیک
باد کرده است، چرن دهان
باز کند بریزد.

ارلدي irildi : ار ارلدي
irildi sərildi یعنی:
شخص از اندره به زانر در
آمد و خرد را ملامت کرد.
(ارلر- ارلماک irilur-irilmāk).

گیرند. (اکلر- اکلماک
akilmək əkilur-).

اکلدی əgildi : یغاج اکلدی
yığac əgildi یعنی : شاخه خم
شد. مراردر دیگر نیز، چنین
است. (اکلر- اکلماک əgilur-
əgilmək).

در این کلام نیز آمده
است.
قرغ یغاج اکلماس قرمش
قرش تکلماس

quruğ yığac əğilməs, qurmis k
iris
tugulmäs

یعنی : چرب خشک خم نمی‌شود،
زه خشک شده تاب نمی‌خورد.
این مثل در جایی به کار
می‌رود که چیزی پس از
استفاده به حالت غیر قابل
مصرف در آمده باشد.

اکلدی okuldi : تپراق اکلدی
topraq okuldi یعنی : خاک جمع
شد. مراردر دیگر هم، چنین
است. (اکلر- اکلماک
okulur-okulmək).

اکلدی oguldi : ار اکلدی
ər oguldi یعنی : مرد سترده
شد. (اکلر- اکلماک
ogulur-ogulmək).

ابندی ubandi : ال مندن
ubandi ol məndin
یعنی : ار، از من پنهان
شد. (ابنرر- ابنماق-
ubanur- ubanmaq).

ابندی opundi : ال من ابندی
opundi ol mun
یعنی : ار در
حالت آش خوردن دیده شد،
اما نخورد. (ابنرر-
opunur-opunmək).

اشلدی asuldi : انک از

یغرققان اشلدی *ani
uzə yoğurqan asuldi
یعنی :
بر رری ار لحاف انداخته
شدر همچنین است پرشاندن
چیزی با چیزی. (اشلر-
اشلماق asulur-asulmaq).

اشلدی esildi : قم اشلدی
qum esildi
یعنی : شن فرر
ریخت. مراردر دیگر نیز چنین
است. (اشلر- اشلماک
esilur-esilmək).

اشلدی isildi : انک الکی
ایشقا اشلدی *ani
əligi isqa isildi
یعنی : دست
ار به کار عادت کرد.
مراردر دیگر نیز، چنین
است. (اشلر- اشلماک
isilur-isilmək).

اشلدی usəldi : انک ای اشلدی
ewi usəldi *ani
یعنی : خانه
ار جستجر شد. برای
جستجری هر چیز دیگر هم
گفته می‌شود. (اشالر-
اشلماک usətur-usəlmək).

الدی uwuldi : الدی نانک
uwuldi nə *ani
یعنی : آن چیز
ریزر خرد شد. (الر-
الماق uwulur-uwulmaq).

اقلدی uquldi : برسرز اقلدی
bu soz uquldi
یعنی : این سخن
معلم شد.

بتک اقلدی bitik uquldi :
کتاب خرانده شد. (اقلر-
اقلماق uqulur-uqulmaq).

اکلدی əkildi : ترغ اکلدی
tariğ əkildi
بذر کاشته شده.
اگر چیزی بر رری چیز
دیگر نیز کاشته شود، چنین

چنین است: *ar atin acindi* : ار اتن اجندی
اسب خرد را تیمار ر سیر
کرد. *ar qoyin acindi* : ار قرین اجندی
شخص گرسفند را به چرا برد.
رقتی کردک داخل گهراره ر
یا بیمار در رختخواب هم,
سراپرده باز کند, چنین
گفته می‌شرد. (اجنر-
اجنماق *acinur-acinmaq*).

اژندی *u undi* : ار اژندی
undi یعنی: مرد از خراب
بیدار شد. (اژنر- اژنماق
u unur- u unmaq).

اژندی *o undi* : ارت اژندی
ot o undi یعنی: آتش فررکش
کرد ر خامرش شد. یلا
اژندی *yula o undi* یعنی:
چراغ خامرش شد. مرارد
دیگر نیز, چنین است.
(اژنر- اژنماق *o unur- o unmaq*).

انک قتی اژندی *o quti ani **
undi یعنی: بخت ار خامرش
گردید.
در این قطعه نیز آمده
است.

امدی ارژن اژندی
کیدن تلم اکندی
ایل بلغال اکندی
اندغ ارک کم اتار

Emdi u in u undi
Kidin təlim okundi
Ol bulğali igəndi
Andağ arig kim utar

ترجمه: هم اکنر از خراب
بیدار شد,
سپس بسیار پشیمان گشت.
از صلح ر آشتی کنار کشید.
کدامین کسی چنین فردی را
شکست تراند داد؟

در این معنی برخی از
افعال حرف «ن» میگیرند. ر
مفهرم فعل آن است که
تظاهر به انجام عملی می-
شرد اما, عمل انجام نمی-
گردد. ر یا فعلی را نشان
می‌دهد که بدرن اخذ کمک
از دیگری, فاعل خرد آن
را انجام می‌دهد.

اتندی *atindi* : ال نارر اتندی
ol naru atindi یعنی: ار,
به یک سر افتاد. به چیزی
هم که ترسط کسی به جایی
غلتیده شرد, اینگرنه
گفته می‌شرد. (اتنرر-
اتنماق *atinur-atinmaq*).

اتندی *atindi* : ال اقی اتندی
ol oq atindi یعنی: ار,
تظاهر به تیراندازی کرد
رلی در راقع تیر نینداخت.
(اتنرر- اتنماق *atinur- atinmaq*).

اتندی *utandi* : ال مندن
اتندی *ol məndin*
یعنی: ار از من خجالت
کشید. (اتنرر- اتنماق
utanur- utanmaq) به ترکی
ارغزی.

اتندی *otundi* : ال خانقا اتک
اتندی *ol xanqa otuk otundi*
یعنی: ار به خان درد دل
کرد. در مرارد دیگر نیز
چنین گفته می‌شرد. اصل آن
اتکندی *otkundi* است. معنای
آن چنین است: همانگرنه که
شنید, نقل کرد. (اتنرر-
اتنماق *otunur- otunmæk*).

اجندی *acindi* : بک ارن اجندی
acindi bağ ərin یعنی: بیگ,
سرباز خرد را سیر ر خرسند
کرد. مرارد دیگر نیز,

اسندم isindim : من انکار
 اسندم *mən a *ar isindim*
 یعنی : من از ار خرم
 آمد. *al atqā asindi*
 آتش گرم شد. *al kurn da*
 اسندی *ol otqa isindi* یعنی : ار در
 ار در آفتاب گرم شد.
 (اسنر- اسنماق *asinur-*
isinmaq).

اشندی isəndi : ال منک
 اشندی *isəndi ol mə *a* یعنی :
 ار, به من بارر آورد. در
 یک کار به من اتکاء کرد.
 (اشنر- اشنماک *isənur-*
isənmək).

اشندی asundi : ال مندن
 اشندی *asundi ol məndin*
 یعنی : ار از من سبقت
 گرفت. (اشنر- اشنماق
asunur- asunmaq).

اندی awindi : ال منکا اندی
 اندی *awindi ol mə *a* یعنی : ار,
 به من عادت کرد. ر خر
 گرفت. (انر- انماق *awinur-*
awinmaq).

اندی uwundi : ال ازنکا
 اتماک اندی *ol uzi*
 به تنهایی برای خررش نان
 خرد کرد. (انر- انماق
uwunur-uwunmaq)
 اندی *ol əlgin uwundi* یعنی :
 ار از خبری تلخ ریا
 اندرهی که به ری رخ داد,
 دستان خرد را به هم
 مالید.

اقندی oqindi : بتک اقندی
 اقندی *bitik oqindi* یعنی : کتاب
 خرانده شد. *al bitik aqindi*

ترضیح آنکه : اکرن دشمن
 از خراب بلند شد. سپس از
 یاره گریهای زمان صلح
 پیشیمان گشت, از صلح
 برگشت. چنین شخصی را چه
 کسی غیر از من تراند شکست
 داد؟

ارندی arindi : ار ارزندی
 ارندی *ər arindi* یعنی : شخص پاکیزه
 شد ر خرد را شست. *ar*
 ارندی *ər arindi* یعنی : شخص
 دارری همم به کار برد.
 (ارنر- ارنماق *arinur-*
arinmaq).

ارندی urundi : ال ارزن
 ارندی *urundi ol ozin* یعنی :
 ار به علت پیشیمانی در
 کاری, خرد به خردش کتک
 زد. ر نیز زمانی که
 شخص را نرد به خرد زنی
 کند, این ترکیب به کار
 می‌رود. *ar səlq arindi*
 دستار در بست. *ər suwluq urundi* یعنی : شخص
 برنجک ارندی *urağut*
buruncuk urundi یعنی : زن,
 ررسری خرد را به سر کرد.
 (ارنر- ارنماق *urunur-*
urunmaq).

ارندی ərindi : ار ایشتقا
 ارندی *ər isqa ərindi* یعنی :
 مرد برای کار تنبلی ر
 تأخیر کرد. (ارنر- ارنماک
ərinur- ərinmək).

اسندی asindi : ات اسندی
 اسندی *at asindi* یعنی : اسب برای
 رهایی خرد, طناب را
 کشید.

الندی *igənmək* (قسراق اکندي
qisraq igəndi يعني : ماديان
 باردار شد.

الندی *alindi* : ال المن الندي
 الندی *alindi ol alimin* يعني : ار
 طلب خرد را بدرن کمک
 ديگري, ترانست بگيرد.
 (النر- النماق *alinur-*
alinmaq).

الندی *ulandi* : الندي نانک
 الندی *ulandi nə* * يعني : يک چيز
 به چيز ديگري متصل شد.
 (الانر- النماق *ulanur-*
ulanmaq).

الندی *ulundi* : الندي نانک
 الندی *ulundi nə* * يعني: چيزي,
 مانند طناب ر مار حلقه
 خرد. يرل الندي *yol ulundi*
 يعني : راه پريچ ر خم
 شد. (النر- النماق *ulunur-*
ulunmaq).

الندم *ulindim* : من بر ايشتا
 الندم *mən bu ista ulindim*
 يعني: من, از اين کار به
 ستره آمد. (النر- النماق
ulinur- ulinmaq).

الندی *iləndi* : ال انکار
 الندی *iləndi ol a *ar*
 يعني : ار, ري را در کاري
 که بدر از ري اعتماد
 سپرده برد سرزنش کرد اما
 بعد درستي آن کار معلم
 شد. لغت النج *ilənc* از اين
 ماده در معنای «ملامت» به
 کار مي‌رود. (الانر-
 النماق *ilənur-ilənmək*).

الندی *ilindi* : تکان ترنقا
 الندی *tonqa ilindi tikən*
 يعني: خار به جامه گیر
 کرد. (النر- النماق *ilinur-*
ilinmaq).

ol bitik يعني : ار در
 حالی که کتابي نمي‌خواند,
 تظاهر به قراءت کتاب
 کرد. (اقنر- اقنماق
oqinur- oqinmaq).

این حرف «ن» از حرف «ل»
 بدل شده است.

اکندی *əkindi* : ال ارزنکا
 ترغ اکندي *ol uzi *ə*
 الندی *tariğ əkindi* يعني : ار
 براي خردش بذر کاشت.
 (اکنر- اکنماق *əkinur-*
əkinmək).

اکندی *okundi* : ال يازنکا
 اکندي *yazuki *a okundi ol*
 يعني: ار از گناه خرد
 پشيمان گشت. براي هر
 پشيماني نيز, مي-
 آيد. (اکنر- اکنماق *okunur-*
okunmək).

اکندی *ogundi* : ال ارزن
 اکندي *ogundi ol ozin*
 ار خرد را سترد. (اکنر-
 اکنماق *ogunur- ogunmək*).

اکنرچي امندا ارتاتر
ogunguci umində artarur
 يعني: کسي که خرد را
 بستاید, جامه اش (شلرار)
 را مي‌آيد.

پدينگرنه کسي که مرقع
 آزمردن کاري انجام نمي‌دهد
 ر فقط خرد را مي‌ستاید,
 جامه اش را کثيف مي‌کند.
 اين کلام دربارهي کسي
 گفته مي‌شود که ترک
 خردستايي از ار خراسته
 شرد.

اکندی *igəndi* : ات اکندي
 الندی *at igəndi* يعني: اسب هار
 شد. (اکنر- اکنماق *igənur-*

انندم inandim : من انکار
 انندم *mən a *ar inandim*
 یعنی : من به ار بارر
 آرردم ر اطمینان کردم.
 (انانر- اننماق *inanur-*
inanmaq) از همین جا به بیگی
 که به خرد اطمینان داشته
 باشد. *inanc bəg* انج بک
 گفته اند.

مضاعف از این باب

ابتی abitti : ال ازن منندن
 ابتی *məndin abitti ol ozin*
 یعنی : ار, خرد را از من
 پنهان ساخت. به هر چیزی
 هم که پرشیده ر مخفی
 گردد, چنین گریند. (ابتر-
 ابتماق *abitur- abitmaq*).

اتتی atatti : تاي اتتی
 اتتی *tay atatti* یعنی : کره اسب
 تبدیل به اسب شد. چنانکه
 در عربی گریند : هتیت
 الجاریه^۴ یعنی: دخترک جران
 شد. در این کلام نیز آمده
 است.

تاي اتتسا اتننر
 اغرل ارذسا اتا تننر
Tay atatsa at tinur
Oğul ərə sə ata tinur

یعنی : کره اسب رقتی بزرگ
 شد, کار اسب سبک می‌گردد
 ر پسر رقتی بزرگ شد کار
 پدر سبک می‌گردد.
 توضیح آنکه : رقتی کره
 اسب بزرگ شد, کار اسب
 سبک می‌گردد. چرا که کره
 اسب کارهای ار را می-
 تراند انجام دهد. ر پسر
 نیز بعد از بزرگ شدن به
 یاری پدر می‌شتابد.
 در این بیت هم آمده
 است :

در این قطعه نیز آمده
 است.

تبدر منکا الندی
 امکاک کرر الندی
 قلمشنگا الندی
 تتغن بلب ال قنار.

*Tapdu mə *ə ilindi*
Əmgək kəru olindi
*Qilmisi *a iləndi*
Tutğun bolup ol qatar

ترجمه : تبدر زندانی من
 شد

در رنج افتاد ر اندره
 خرد
 از کرده ی خرد پشیمان گشت
 زندانی شد ر گرفتار آمد.
 توضیح آنکه ار اسیر شد ر
 در رنج افتاد ر از جان
 خرد سیر گشت ر از کرده اش
 پشیمان شد ر خرد را
 سرزنش کرد ر پس از آن
 فرارانی, اکنرن در غم
 اندره گرفتار آمد.

ار یغیقا الندی
ər yağıqa ilindi
 یعنی : شخص اسیر دشمن شد.
 کیک تزققا الندی
eyik tuzaqqa ilindi
 شکار به دام افتاد.

امندم umundum : من تنکری دن
 امندم *mən ta*
**ridən umundum* یعنی : من به
 خدارند امید بستم.
 (امنر- امنماق *umunur-*
umunmaq).

انندی anundi : ال یاغیقا
 انندی *anundi ol yağıqa*
 یعنی : ار برای مقابله با
 دشمن آماده شد. مرارد
 دیگر نیز چنین است.
 (اننر- اننماق *anunur-*
anunmaq).

(ارتور- ارتماق - *aritur-* *arirmaq*) .

ارٹی *aritti* : ال قرزی ارتی
ol quzi aritti یعنی : ار ,
 بره را مقطوع کرد. در
 مرارد دیگر نیز چنین
 است : *aglan aritti*
 یعنی : پسر , مرد
 شد. ریشه‌ی این تکرار
 ارتی *arə ti* است , ادغام
 شده است. مانند کلمه‌ی
 «دکر» در عربی (ارذور-
 ارذماک *arə ur-ərə mək*) .

ارٹی *arutti* : ال یاغ ارتی
ol yağ arutti یعنی : ار ,
 ررغن ذرب کرد. (ارتور-
 ارتماک *arutur- arutmək*) .

ازتی *azitti* : ال انکا یزل
*ol a *a yol azitti* ار ,
 ری را از راه منحرف کرد.
 (ازتور- ازتماق - *azitur-*
azitmaq) .

ازتی *azitti* : ال اغلان قلاقن
ol oğlan qulaqin azitti
 یعنی : ار , گرش بچه را
 کشید. در کشیدن ر پاره
 کردن هر چیز دراز نیز
 گفته می‌شود. (ازتور-
 ازتماک *azitur-azitmək*) .

ازتی *uzatti* : ال یشغ ارتی
ol yisiğ uzatti یعنی : ار ,
 طناب را دراز کرد. ال
ol isığ uzatti ایشیغ ارتی
 یعنی : ار کار را طرل داد
 ر به تأخیر انداخت.
 (ازتور- ازتماق - *uzatur-*
uzatmaq) .

ازتی *uzitti* : ال انک قلاقن
ol ani qulaqin * ازتی

تکر منک سامنی بلکالکا ای
 تئرقلی اتسا قسرق سنی
 تایی

Təgur məni
 * *sawimni bilgəligə ay*
Tinur qalı atasa qisraq səni
tay

یعنی : هی! سخنم را به
 دانایان برسان , مادیان
 زمانی آسوده خاطر می‌گردد
 که کره اش در صف اسبان در
 آید.

اتتی *atətti* : ال انی اتتی
ol ani atətti یعنی : ار ری
 را به سختی راداشت.
 (اتاتور- اتتماک - *atatur-*
atətmək) .

اجتی *acitti* : ال سرکا اجتی
ol sirkə acitti یعنی : ار
 سرکه را ترش کرد. مرارد
 دیگر نیز چنین است. ال
 انک کرنکلین اجتی *ol ani*
 * *ko *lin acitti* یعنی : ار ,
 قلب ری را به درد آورد.
 (اجتور- اجتماق - *acitur-*
acitmaq) .

اذتی *u itti* : ال منی اذتی
ol məni u itti یعنی : ار ,
 مرا خراب کرد. ال یغرت
 اذتی *ol yogurt u itti* یعنی :
 ار , ماست درست کرد. ال
ol u itma u itti :
 یعنی : ار پنیر درست کرد.
 ال ات اذتی *ol ot u itti*
 یعنی : ار آتش را خامرش
 کرد. (اذتور- اذتماق *u itur*
uzitmaq) .

ارتی *aritti* : ال ترغ ارتی
ol tariğ aritti یعنی : ار
 گندم را پاک کرد. مرارد
 دیگر نیز چنین است.

اشتی *asutti* : ال منکـــــــــــــــــا
 یغرقان اشتی *ol m *ə*
yoğurqan asutti یعنی: ار بر
 رری من خاف پهن کرد. به
 یکی گفت که بر رری من
 خاف پهن کند. برای هر کس
 دیگری هم که این کار به
 ار سفارش شود، چنین
 گیرند. (اشتر- اشتماق
asatur- asutmaq).

در این قطعه هم آمده
 است.

اذر برب بشتم
 تار یرلغ تشتم
 ارن اسن اشتم

یکن برجا ازی جغدی

Iu berup bosutum

Tawar yoluğ tasuttum

əran əssin asuttum

Yukun barca ozi coğdi

ترجمه : ار را آزاد رها
 ساختم.

هدایت کردم که مال گرد
 آورد.

عیب هر کس را پرشاندم
 بار خرد را هم خرد
 برداشت.

ترضیح آنکه : درباره ی یک
 اسپر ر زندانی سخن می‌گیرید
 که ار را رها ساختم تا
 خرد را نجات دهد ر فدیهِ
 درباره ی گرد آورد ر
 بدیها را در زیر خاک دفن
 سازد ر بار خرد را خردش
 گرد آورد.

اشتی *usutti* : ال منی تملغقا

اشتی *tumliğqa usutti ol məni*
 یعنی : ار مرا در سرما
 افکند. ر باز : ال سجک
 اشتی *ol sucik usutti* یعنی :
 ار افشرة شیرین را در
 سرما قرار داد تا سرد

یعنی : ار، به سبب زیاد
 حرف زدن، گوش ار را سنگین
 کرد، نیمه کر کرد. سرکا
 کبی *sirkə kupni uzitti*
 یعنی : سرکه به دلیل ترش
 شدن خرد، از خم سرریز
 گشت. مرارد دیگر نیز،
 چنین است. (ازتر- ازتماک
uzitmək uzitur-).

اشتی *əsitti* : ال ارقنی اشتی
ol uruqni əsitti یعنی : ار،
 طناب را دراز کرد. مرارد
 دیگر نیز، چنین است.
 (استر- استماک *asitur-*
əsitmək).

اشتی *usitti* : ترزلغ ات منی
məni usitti tuzluğ ət
 یعنی : گرشت پرنک، من را
 تشنه کرد. (استر- اشتماق
usitur- usitmaq).

اشتی *isitti* : ال مرن اشتی
ol mun isitti یعنی : ار، آش
 گرم کرد. آهن ر هر چیز
 دیگر که گرم کنند، چنین
 گیرند. ار *isitti*
 یعنی: شخص گرم شد. فعل در
 این جمله لازم ر در جمله ی
 قبلی متعدی است. (استر-
 استماک *isitur- isitmək*).

اشتی *asatti* : ال منکـــــــــــــــــا اش
*as asatti ol mə *ə*
 یعنی ار به من غذا داد.
 بسیاری از ترکان این
 کلمه را در ضیافت‌های
 خانان ر بزرگان به کار
 می‌بردند. ارغزان برای هر
 ضیافتی چنین می‌گیرند. سخن
 ارغزان صحیح‌تر است.
 (اشتر- اشتماق *asatur-*
asatmaq).

اقنځي اقتي *aqinci aqitti* : يعني : اړ, آب جاري ساخت. ر بيگ لښگري را به سري دشمن فرستاد. (اقتړ- اqitur- aqitmaq).

اقتي *aqitti* : ال منکا بتک اقتي *bitik aqitti ol ma *a* : يعني : اړ من را رادار به خړاندن کتاب کرد. مرارد ديگر نيز, چنين است. (اقتړ- اqitur- aqitmaq).

اکتي *akitti* : ال ترغ اکتي *ol tariğ akitti* : يعني : اړ, ري را رادار به بذر کاشتن کرد. براي رادار کردن به کاشتن هر بذري هم گفته مي‌شرد. (اکتړ- اکتمک *akitur- akitmāk*).

اکتي *ugitti* : ال ترغ اکتي *ol tariğ ugitti* : يعني : اړ گندم را آرد کرد. مرارد ديگر نيز, چنين است.

اکتي *ikitti* : ال اني اکتي *ol ani ikitti* : يعني : اړ, ري را پرررد. ريشه ي آن اکذتي *iki ti* است حرف «ذ» در حرف «ت» ادغام شده است. (اکذر- اکذماک *iki ur- iki māk*).

ارلتي *ulatti* : ال يب اړلتي *ol yip ulatti* : يعني : اړ, طناب را به ري رساند. (التر- التماق *ulatmaq ulatur-*).

ارلتي *ulitti* : ال اني ارب اړلتي *ol ani urup* : يعني : اړ, ري را به حدي زد که مانند گرگان زوزه کشيد. (ارلتر- ارلتماق *ulitur- ulitmaq*).

بشرد ر اين نرعي از نرشيدني‌ها است. (اشتر- اشتماک *usatur- usutmāk*).

اشتي *usatti* : ال اتماک اشتي *ol atmak usatti* : يعني : اړ نان را خردد ر ريز کرد مرارد ديگر نيز چنين است. (اشتر- اشتماق *usatur-usatmaq*).

اشتي *asitti* : ال انک ارن اشتي *ol ani *evin asitti* : يعني : اړ به ري دستر داد تا خانه اش را جستجر کند. در جستجري هر چيز ديگر نيز چنين گفته مي‌شرد. (اشتر- اشتماک *asitur- asitmāk*).

در اين کلام نيز آمده است.

قلاق اشتسا کرنکرل بلير
کز کورسا اذک کلر

*Qulaq esitsa ko *ul bilir*

Koz korsə u ik kəlır

يعني : اگر گرش بشنرد, دل در مي‌يابد.

چرن چشم معشوق را بيند,
به جرش ر خورش آيد.

اغتي *ağitti* : ال اني تاغقا

اغتي *ol ani tağqa ağitti* : يعني : اړ, ري را به ستیخ کړه صعدر داد. مرارد ديگر نيز, چنين است.

تنکري بلت اغتي *ta ri bulit ağitti* : يعني : خداوند ابر را پديدار ساخت. (اغتر- اغتماق *ağitur- ağıtmaq*).

اقتي *aqitti* : تنکري اqn اقتي *aqitti ta*

*ri aqin : يعني : خداوند سيل جاري ساخت. ر نيز ال سر اقتي *ol suw aqitti* [ريا] : بک

Tizik turup segrisur

ترجمه : همهي اسبان به
خررش آمدند
آهران ر گرزنان گرد هم
آمدند
به سري ييلاق سرازير شدند
به ردیف ايستادند ر فرار
کردند

ترضيح آنکه : دربارهي
بهار صحبت ميکند ر ميگريد
که آهران را به فرياد
درآوردند ر يکجا گرد
کردند ر اينان به طرف
ييلاق راه افتادند ر ردیف
ردیف از شادي فرياد
برآوردند.

انتي *anutti* : ال يغيقا تلم
انتي *tolum anutti ol yağıqa*
يعني : ار براي دشمن سلاح
آماده ساخت. براي هر چيز
ديگر که آماده شد, چنين
گريزند. در اين کلام نيز
آمده است :

تلم انتسا قلن بلرر
تلم انتسا بلن بلرر

Tolum anutsa qulun bulur
Tolum unutsa bulun bolur

ترجمه : آن کس که براي
مقابله با دشمن سلاح آماده
کند اسب به دست ميآورد
آن کس که سلاح فراموش
کند, اسير گردد

يا اين کلام امر به
آمادگي در هر کاري مي-
کنند.

انتي *unatti* : من اناماس اردم
ال مي انتي

mən unamas ərdim ol mən
unatti

يعني : من, ابااء داشتم,
ار مرا خرسند ساخت.

ارلتي *ulitti* : ال انک بينن
ارلتي *boymun ulitti *ol ani*
يعني : ار گردن ري را
پيچيد. در مرارد ديگر
نيز, چنين گريزند. (التر-
التماق *ulitur- ulitmaq*).

التي *olitti* : ال ترن التي
ol ton olitti يعني : ار لباس
خرد را تر کرد. در مرارد
ديگر نيز چنين گريزند
(التر- التماک *olitur-*
olitmāk).

التي *ilatti* : ال قاغرن اکا
التي *ewgə ilatti ol qawun*
يعني : ار به خانه اش
خربزه برد. مرارد ديگر
نيز چنين گفته مي شود.
(التر- التماک *ilatur-*
ilātmāk).

التي *ulatti* : ال جغايقا يرماق
التي *yarmaq ulatti ol ciğayqa*
يعني : ار به مستمندان
پيرل رسانيد. (التر-
التماک *ulatur- ulātmāk*).

امتي *əmitti* : تام امتي
tam əmitti يعني : ديوار
مشرف به خرابي است ر
خميده شده است. مرارد
ديگر نيز چنين است. ر نيز
کنکلم انکر امتي *ko *lum a*
**ar əmitti* يعني : دلم به سري
ار ميل کرد. (امتر-
امتماک *əmitur- əmitmāk*). در
اين قطعه نيز آمده است.

قلان تکال قمتي

ارقار سقق يمتي

ييلاغ تبا امتي

تزک ترب سکرشور

Qolan tukəl qomutti
Arqar suqaq yumutti
Yaylağ taba əmitti

گفته می‌شود. (ابتر-
ابتماق *abitur- abitmaq*).

غذه دار از این باب

انکفتی **uqti* o : ار ییـرز ی
انکفتی **uqti ar yuzi* o
یعنی : مرد رنگ چهره اش
دگرگرن شد. ر نیز بـرجن
انکفتی **uqti barcin o*
پارچه ی حریر رنگ باخت.
مرارد دیگر نیز چنین است.
(انکقار- انکقماق **uqar-* o
**uqmaq* o).

انکلتی **ulti* o : سکل انکلتی
**ulti* o *sukal* یعنی: بیمار,
بهدر یافت. ر نیز : ایش
انکلتی **ulti is o* یعنی : کار
پیچیده درست شد.
(انکلرر- انکلماق **ulur-* o
**ulmaq* o).

باب چهار راجی‌ها باب فعلدی با ساکن میانی ر پایانی با حرکه های مختلف

اربردی *urpardi* : ار اربردی
ar urpardi مرد از خشم ر یا
از جنگ به هیجان آمد. ر
نیز : تقاغر اربردی
urpardi taqağu ر یا : انک
ییی اربردی *ani*
urpardi yini * گریند که در
معناهای : «مرغ ترسید» ر
«مر بر تن ار سیخ شد»
است. (اربرر- ابررماک
urpærur- urpærmak).

ابتردی *opturdi* : ال انی ابتردی
opturdi ol ani یعنی: ار, ری
را رادار به برسدین
دیگری کرد. (ابتر-
ابترماک *opturur- opturmak*).

(اناتر- انتماق *unatur-*
unatmaq).

انٹی *unitti* : ال سرزن انٹی
ol sozin unitti یعنی : ار,
سخن خرد را فرامرش کرد.
مرارد دیگر نیز چنین
است. (انتر- انتماق *unatur-*
unitmaq).

انٹی *enatti* : ال قرین انٹی
ol qoyin enatti یعنی: ار
گرفندانش را علامت نهاد
این کار با بریدن قسمتی
از گوش گرسفند انجام می-
گیرد. (انتر- انتماک *enatur-*
enætmak).

منقرص از این باب

ایتی *ayitti* : ال منکا سرز
*ol mə *ə soz ayitti*
ار, از من سؤال کرد. ر
ارغزان گریند من انکار
سرز ایتم *mən a*
ar soz ayittim در معنای من
با ار صحبت کردم «به ار
سخن گفتم» می‌آید که خلاف
قاعده است. (ایتر-
ایتماق *ayitur- ayitmaq*).

ایتی *uyatti* : ال مندن ایتی
uyatti ol mændin
یعنی : ار
از من خجالت کشید. ریشه ی
آن «ایاذتی» *uya ti* است.
ادغام شده است. (ایاذر-
ایاذماق *uya ur- uya maq*).

چهار راجی از این باب

ابیدی *abiddi* : ال انی کشیدن
kisidin abiddi ol ani
یعنی : ار, ری را از همه
پنهان ساخت ر حفظ کرد.
برای هر چیز دیگر هم که
از یکی پنهان بماند, چنین

نداده، شیر بده. یعنی به کسی که به تر بدي کرده است، تر خربي کن.

در این گرنه افعال، اصل آن است که با در فاعل، فعل متعدي شود. نخستین فعل امر به انجام کار دلالت می‌کند و درمی کار را انجام می‌دهد. در این افعال، قاعده‌ی افزودگی، در راجی است و برای مفهوم مذکور در فرق، در راج افزودده خواهد داشت. این همه، طبق قاعده روشن آمده است و از این رو، من در اینجا نرشتم.

اخردی *axtardi*: ارتاشغ

اخردی *ər tasiğ*
axtardi یعنی: مرد، سنگ را برگردانید و انتقال داد. و نیز: تی یغاجغ اخردی *axtardi tupi yiğaciğ* ترفسان، درخت را برگردانید. برای هر چیزی هم که چیز دیگری را برگردانند، چنین گیرند. در این کلمه حرف «خ» بدل از «غ» است. مانند در کلمه «ختار» و «هدار» و نیز عبارت «خمارالناس» و غمار هم» در عربی و نیز: *ol yer axtardi* یعنی: ار، زمین را خیش کرد و کاشت. (اخرتر- اخرماق *axtarur- axtarmaq*).

ارتودی *arturdi*: ارن یرمماق

ارزا بییر ارتودی *on yarmaq uzə bir arturdi* یعنی: به ده درهم یک درهم افزود. و نیز: ار ارتودی *ər arturdi* یعنی:

اتردی *atturdi*: ال اق اتردی

ol oq atturdi یعنی ار، به تیراندازی امر کرد. اگر چیزی را رادار به شدگی در کاری کنند، این فعل می‌آید. (اترر- اترماق *atturur- atturmaq*).

اتردی *otturdi*: سبزغر اتردی

otturdi sibizğu یعنی: ار، با نیلک ناله سر داد. هم- چنین هر چیزی که به رسیده آن ناله رصیحه کنی.

ایتردی *etturdi*: ال منک ایشیم

ایتردی *ol mani isim etturdi* * یعنی: ار به اصلاح کار من امر کرد. ال تک ایتردی *ol etuk etturdi* یعنی: ار امر به تعمیر کفش داد. مرارد دیگر نیز، چنین است. (ایترر- ایترماک *etturmək etturur-*).

اجتردی *acturdi*: ال قبغ

اجتردی *acturdi ol qabuğ* یعنی: ار امر به باز کردن درب کرد. برای هر چیز دیگر که رادار به باز کردن آن کنند، چنین گفته می‌شود. (اجترر- اجترماق *acturmaq acturur-*).

اجتردی *icturdi*: ال منکا سر

اجتردی *ol mə *ə suw icturdi* یعنی: ار، من را رادار به نرشدن آب کرد. مرارد دیگر نیز چنین است. (اجترر- اجترماک *icturur- icturmək*) در این معنی، «اجردی *icurdi*» نیز گفته می‌شود. در کلام: سر اجرماسکا سرت بییر *suw icurməsgə sut ber* نیز آمده است. یعنی به کسی که آب

کشید. به هر خط که به
طول بر روي پرست بیفتد
نیز چنین گریند. (ازتر-
ازترماک *əzturur- əzturmək*).

ازتردی *uzturdi* : ال ییب

ازتردی *uzturdi ol yip*
یعنی : ار, طناب را قطع
کرد. (رادار کرد قطع
شرد). مراد دیگر نیز
چنین است. (ازتر-
ازترماک *uzturur- uzturmək*).

استردی *asturdi* : ال ار استردی

استردی *ol ər asturdi*
را امر به دار زدن کرد.
ال ات استردی *ol ət asturdi*
ار گرشت را امر به
آریزان کردن از چنگک
کرد. مراد دیگر نیز چنین
است. (استر- استرماق
asturur- asturmaq).

استردی *əsturdi* : ارق استردی

استردی *uruq əsturdi*
طناب را امر به کشیدن
کرد. [ریا] : ال قق
استردی *ol qawiq əsturdi*
یعنی : ار امر به الک
کردن سپرس کرد. ار برای
جداسازی سپرس از آرد امر
کرد. برای هر چیزی هم که
الک شرد ر یا به باد
داده شرد, چنین گریند.
(استر- استرماک *əsturur-
əsturmək*).

استردی *ustərđi* : ال منکا

استردی *ustərđi ol mə**
یعنی : ار برای چیره شدن
بر من, مسابقه داد. [ر
نیز] : ال قلمش ایشان
استردی *isin ustərđi ol qilmis*
یعنی : ار عمل خرد را
انکار کرد. (استر-
استرماک *ustərur- ustərmək*).

شخص افراط کرد. از حد
خرد فراتر رفت. (ارتر-
ارترماق *arturmaq arturur-*).
در این قطعه نیز آمده
است :

کلدی برر ارترر

بیردی ایلن ارترر

مندا قلب التړر

بکری بلب ان بتار

Kəldi bəru arturu

Berdi elin arturu

Munda qalip olturu

Bugri bolup un butər

ترجمه : در حالی خورشان ر
جرشان فرا رسید

سرزمین خرد را به ما بخشید
در اینجا ماندگار شد
کمرش خمیده ر صدایش خفه
گشته

ترضیح آنکه بیگی را که
اسیر شده است ترصیف می‌کند
ر می‌گیرد : به سري ما
رجز خرانان ر به افراط
آمد ر سپاهی سنگین فراز
آورد ر سپس سرزمین خرد را
به ما هدیه کرد ر در
کنار ما ماند. کمرش خمیده
ر صدایش گرفته.

ارتردی *ərturdi* : انک یازقن

ارتردی *yazuqin ərturdi *ani*

یعنی, ار از گناه ری
صرفنظر کرد. ر نیز : انک
ایشن ارتردی *ani * isin*
ərturdi یعنی : کار ار را
پذیرفت ر قبول کرد. برای
کسی هم که چیزی را از
جایی به جای دیگر انتقال
دهد, چنین گریند. (ارتر-
ارترماک *ərturur- ərturmək*).

ازتردی *əzturdi* : ال اغلی

قلاقن ازتردی *ol*

یعنی: *oğli qulaqin əzturdi*

ار گرش بچه ی خرد را

طشلنر اردک یغاق
Aqturur kozum yolaq
Tuslanur ordak yuğaq
 ترجمه : دیدگانم رود جاری
 می‌سازد
 که در آن مرغابی‌ها گرد
 می‌آیند.
 توضیح آنکه : اشک دیدگانم
 همانند چشمه‌ها جاری می‌شود
 و در آن مرغابی‌ها شبیه
 آن جمع می‌شوند.
اقتردی *uqturdi* : ال منکا انک
 سرزن اقتردی *ol mə*ə ani*
sozin uqturdi * یعنی : ار
 کلام خرد و دیگری را به
 من فهماند. (اقترد-
 اقتماق *uqturmaq- uqturur*).
اکتردی *əkturdi* : ال تــــرغ
 اکتردی *əkturdi ol tariğ*
 یعنی : ار امر به کاشتن
 بذر کرد. مراد دیگر
 نیز، چنین است. (اکترد-
 اکترماک *əkturmək- əkturur*).
اگتردی *əgturdi* : ال جکان
 اگتردی *əgturdi ol cogan*
 یعنی : ار چرگگان را
 خمانید. برای خمانیدن هر
 چیز دیگر نیز، چنین گفته
 می‌شود. (اگترد- اگترماک
əgturmək- əgturur).
اگتردی *ogturdi* : ال منی اگتردی
 اگتردی *ogturdi ol mənı*
 مرا ستانید، کسی را
 رادار به ستودن من کرد.
 (اگترد- اگترماک *ogturur-*
ogturmək).
اکتردی *okturdi* : ال انکر
 یرمماق اکتردی *ol a*
ar yarmaq okturdi * یعنی
 ار، امر به گردآوری پرل
 کرد. مراد دیگر نیز چنین

هر چیز دیگر نیز در
 انکار چنین است. در این
 کلام نیز آمده است :
 ترزن برلا ارش
 اترن برلا استرما
Tuzun birlə urus
Utun birlə ustərmə
 یعنی : با شخص خورش‌خرد
 پیکار کن
 با شخص درن‌صفت مسابقه هم
 نده!
 (زیرا ار در نهایت بدی
 می‌کند).
اشتردی *esturdi* : ال منکا
 اذکر سرز اشتردی *ol mə*
ə gu soz esturdi * یعنی :
 ار من را رادار به شنیدن
 سخن نیکر کرد. اصل آن با
 تشدید حرف «ت» ر بصورت
 اشتردی *esitturdi* است.
 (اشتر- اشترماک *esitturur-*
esitturmək).
اشتردی *əsturdi* : ال قم اشتردی
 اشتردی *əsturdi ol qum*
 رادار به ریختن شن کرد.
 (اشتر- اشترماک *esturur-*
esturmək).
اشتردی *usturdi* : ال اق اشتردی
 اشتردی *usturdi ol oq*
 امر به سرراخ کردن پیکان
 تیر کرد. در مورد سرراخ
 کردن هر چیز تنگ نیز چنین
 گفته می‌شود. (اشترد-
 اشترماک *usturur- usturmək*).
اقتردی *aqturdi* : ال سر اقتردی
 اقتردی *aqturdi ol suw*
 امر به جاری ساختن آب
 کرد. (اقترد- اقتماق
aqturur- aqturmaq).
 در این بیت نیز آمده
 است :
 اقدر کرزم یلاق

است. (اکتور- اکتورماک
okturur- okturmak).
التردم alturdum : من اندن
یرمماق التردم mān
andan yarmaq alturdum
یعنی :
من از ار پرل ستانیدم.
التردمن- الترماق altururmān-
alturmaq).

التردی ulturdi : ال اشج اجرا
ات التردی
ol asic icrā ət ulturdi
یعنی :
ار، در قابلمه گرشته را
ته گرفته کرد ر تباه
ساخت. رقتی لباس ر چیزهای
شبییه آن نیز کهنه ر
فرسوده شرد، چنین گفته
می‌شرد. (الترد- الترماق
ulturur- alturmaq).

التردی olturdi : ال ار التردی
ol ər olturdi
یعنی: آن شخص
نشانیده شد. مرارد دیگر
نیز، چنین است. (الترد-
الترماق olturur- olturmaq).
در این کلام نیز آمده
است. بتن ام‌لک قنجا قل‌سا
التررد

التردی olturdi : ال ار التردی
butun umluğ qanca qolsa oltu
rur
یعنی : کسی که جامه‌اش
پاکیزه باشد، هر جا که
بج‌راهد نشانیده می‌شرد.
می‌بج‌راهد بگرید که شخص
پاکیزه با هیچ تهمتی لکه-
دار نمی‌شرد.

التردی ilturdi : ال منکا کیک
الترردی ol mān
kayik ilturdi
یعنی: ار به
من دستر داد تا آهر را
به دام بیندازم. در گیر
انداختن هر چیز دیگر نیز،
چنین گفته می‌شرد.

التردی oldurdi : ال اغرنی
اغرنی oldurdi ol
یعنی :
ار، ری را به سري خانه
ررانه گردانید. (به ترکی
اریغرنی). ارغرزان این
را ندانند. (اندرر-
اندرماک ondurur- ondurmak).

اتغردی atğardi : ال منی
atğardi ol māni
یعنی :
ار مرا سرار بر
اسب گردانید. در مرارد
دیگر نیز، چنین گفته می-
شرد. (اتغرز- اتغرماق
atğarur- atğarmaq).

اذغردی ađurdi : ال منی اذغردی
u ğurdi ol māni
یعنی :
ار
مرا از خراب بیدار

التردی ulturdi : ال اشج اجرا
ات التردی
ol asic icrā ət ulturdi
یعنی :
ار، در قابلمه گرشته را
ته گرفته کرد ر تباه
ساخت. رقتی لباس ر چیزهای
شبییه آن نیز کهنه ر
فرسوده شرد، چنین گفته
می‌شرد. (الترد- الترماق
ulturur- alturmaq).

التردی olturdi : ال ار التردی
ol ər olturdi
یعنی: آن شخص
نشانیده شد. مرارد دیگر
نیز، چنین است. (الترد-
الترماق olturur- olturmaq).
در این کلام نیز آمده
است. بتن ام‌لک قنجا قل‌سا
التررد

التردی ilturdi : ال منکا کیک
الترردی ol mān
kayik ilturdi
یعنی: ار به
من دستر داد تا آهر را
به دام بیندازم. در گیر
انداختن هر چیز دیگر نیز،
چنین گفته می‌شرد.

التردی oldurdi : ال اغرنی
اغرنی oldurdi ol
یعنی :
ار، ری را به سري خانه
ررانه گردانید. (به ترکی
اریغرنی). ارغرزان این
را ندانند. (اندرر-
اندرماک ondurur- ondurmak).

کلام خدای تعالی نیز چنین است: «فطلتم تفکهرن» که اصل آن «فطللتم» است. یک حرف «ل» اسقاط شده است. (اندغرر- اندغرماق) *(andğarur- andğarmag)*.

الردی *alwirdi*: ال انـک
 یرزنکا الـردی *ol ani*
alwirdi *ə *yuzu یعنی: ار,
 برای نشان دادن منازعه به
 طرف صرت ار پرید. (الـ
 رر- الـرماک *alwirər-*
alwirmək).

اتگردی *otgurdi*: اترم قـرن
 اتردی *otrūm qarīn otgurdi*
 یعنی: مسهل, شکم را راه
 انداخت. ال اکا بتک
 اتردی *ol ewgə bitik*
otgurdi یعنی: ار به خانه
 نامه فرستاد. برای کسی
 هم که چیزی برای چیزی
 برد, چنین گفته می-
 شرد. (اتکرر- اترماک
otgurur \Rightarrow *otgurmək*).

اجگردی *icğardi*: ال اتن اکا
 اجگردی *ol atin ewgə icğardi*
 یعنی: ار, اسب خرد را به
 داخل خانه برد. مرارد
 دیگر نیز چنین است.
 (اجکرر- اجکرماک *icğarur-*
icğarmək). ال انی بککا
 اجگردی *ol ani baggə icğardi*
 یعنی: ار از ری نزد بیگ
 بدگری کرد. مرارد دیگر
 نیز چنین است.

اذگردی *əğardi*: ال کچک سرزک
 اذگردی *ol kicik sozug əğardi*
 یعنی: ار, سخن کم بها را
 بها داد ر ارزش نهاد ر به
 آن عمل کرد. این فعل,
 بسیار در حالت نفی به
 کار ردد. ال انک سرزن

گردانید. (اذغررر-
 اذغرماق *u ġurur-u ġurmaq*).

اذگردی *o ġardi*: ال انی کیدن
 اذگردی *ol ani kidin o ġardi*
 یعنی: ار ری را پس از
 اندیشیدن ر کمی بعد درک
 کرد. (اذغرر- اذغرماق *o*
ğarur- o ġarmag).

ارگردی *arğardi*: ال اتـن
 ارگردی *arğardi atin* یعنی:
 ار, اسب خرد را خسته
 گردانید. (ارغرر-
 ارغرماق *arğarur- arğarmag*).
 در این قطعه نیز آمده
 است.

کنکلم انکر قینیر
 اجتن انکر اینیر
 کلدی منکا بینیر
 اینب منی ارغررر

*Ko *lum a *ar qaynayū*

*Ictən a *ar oynayū*

*Kəldi mə *ə boynayū*

Oynap məni arğarur

ترجمه: دلم به سري ار در
 جرشید
 ر در اندررن با ار دم
 گرفت
 به سري من میل کرد ر آمد
 بازی کنان من را خسته
 کرد.

ترضیح آنکه: در داخل
 منزل هنگام دم گرفتن با
 معشرقه ام, دلم به جرش
 آمد, ار به سري من میل
 کرد ر آمد ر چنان با من
 بازی کرد که خسته شدم.

انگردی *anğardi*: ال انـی

انگردی *anğardi ol ani*
 یعنی: ار, ری را رادار
 به سرگند کرد. اصل آن
 اندگردی *andğardi* است. حرف
 «د» اسقاط شده است. در

کرکسی به رری کسی سرت
بزند، بدین ر نامبارک
است. ر نشانه‌ی مرگ است.
ر بدان فال زده می‌شرد.
(اشکرر- اشکرماک -*usgurur- usgurmək*).

اشکردی *uskurdi* : ال انتمش
سزرک اشکرر
ol unutmus sozuğ uskurdi
یعنی : ار، سخن فراموش
شده‌اش را به یاد آررد.
مرارد دیگر نیز چنین
است. (اشکرر- اشکرماک
uskurur = *uskurmək*).

اگر بچراهند فعل لازم را
متعدی سازند ر یا به در
فاعل رجوع کنند، حرف «ت»
بر فعل افزوده می‌شرد. ر
حرف «د» در صیغه‌ی ماضی
همین حرف «ت» مشد می‌شرد ر
آنگاه «ت» دربار می‌آید.
نخستین آن حرف «ت» که از
حرف «د» ابدال شده ر
ادغام گشته است درمین حرف
«ت» که کلمه را متعدی
ساخته است. عبارت سؤز
اشکرر *soz uskurdi* در
معنای «سخن را به خاطر
آررد» است. اما فعل
اشکرتی *uskurtti* در معنای «
به یاد آررانیید ر رادار
به یاد آرردن کرد». می-
باشد. نمونه برای متعدی
با در فاعل : *انک اتن*
*ارغرتی ani * atin argurtti* در
معنای اسب ار را خسته
گردانید. نرع دیگر هم از
آن رجرد دارد. *ارغرتدی*
argurturdi ر اشکرر
askurturdi نیز چنین است. اما
این صحیح نیست. صحیح آن،
شکل نخستین است.

اذکرمدی *ol ani * sozin ə gərmədi*
یعنی : ار، سخن ار
را بهاننداد ر ارزش
نگذاشت ر نپرشید. ال
یوز نانکئی
اذکردی *ol yawuz nə *ni ə gərdi*
یعنی : ار، چیز بد را
نیکر گردانید (اذکرر-
اذکرماک *ə gərur- ə gərmək*).

ارگردی *ərgurdi* : ال یغاغ
ارگردی *ərgurdi ol yağ*
یعنی : ار، ررغن ذرب کرد.
(ارکرر- ارکرماک -
ərgurur- ərgurmək).

ارگردی *ərgurdi* : ال اشقا
ارگردی *ol asqa ərgurdi*
یعنی : ار به غذا، برقع
رسید، به هر چیز دیگر که
برقع برسند، چنین گریند.
(ارکرر- ارکرماک -
ərgurur- ərgurmək).

اسکردی *askirdi* : ترن اسکرر
ton askirdi یعنی : لباس،
کهنه شد. مرارد دیگر
نیز، چنین است. (اسکرر-
اسکرماک *askirur- askirmək*).

اشکردی *usgurdi* : ال اتسغ
کیگا اشکرر *ol*
itiğ keyikgə usgurdi
یعنی :
ار، سگ خرد را به سري
شکار رادار به راق راق
کرد. هر گاه کسی را هم
که به سري چیز رادار به
فریاد کنند، گفته می‌شرد.
یلان اشکرر *vilan usgurdi*
یعنی : مار، سرت زد. به
سرت زدن انسان ر کرکس
نیز چنین گفته می‌شرد. در
این کلام هم آمده است :
اس اشکرر
us usgursə olur یعنی : اگر

یعنی: آدمیان همدیگر را دیدند و درهم ریختند. هر کثرت نیز که همدیگر را در هم ریزد، چنین است. (ارتشر- ارتشماق *artasur-artasmaq*).

ارتشدی *ortusdi*: الار بر ایشغ
ارتشدی *olar bu isiğ ortusdi*
یعنی: آنان این کار را پرشانیدند. برای هر کسی نیز که در پرشانیدن چیزی به کسی یاری کند، گفته می‌شود. (ارتشر- ارتشماق *artusur- ortusmæk*).

ارتشدی *ortædsi*: برزن بیر
اکندینک الارن ارتشدی

Bu un bir ikindi
* *ewlärin ortædsi*

یعنی: مردم، خانه‌های همدیگر را آتش زدند. در یاری رسانیدن و مسابقه دادن نیز چنین گریند. (ارتشر- ارتشماق *ortæsur- ortæsmæk*).

ارتشتی *ærtisti*: ال منک برلا
ارسلان دن ارتشتی *ol mæni*
* *birlæ arslandan ærtisti*

یعنی: ار با من، در گذشتن از کنار شیر، مسابقه نهاد. برای گذشتن از کنار هر چیز خطرناک دیگر نیز، چنین گفته می‌شود. (ارتشر- ارتشماق *ærtisur- ærtismæk*).

ارتشدی *artisdi*: ال منک
ارجی ارتشدی *ol mæ*
arci artisdi * *ar*, به من در حمل خرجین یاری رسانید (ارتشر- ارتشماق *artisur- artismaq*). برای بارگیری ر حمل هر چیز دیگر نیز، گفته می‌شود.

اربشتی *orpæsti*: ارن اربشتی
øræn orpæsti یعنی: دلاران
گرره گرره شدند، بر همدیگر خشم گرفتند. مرارد دیگر نیز، چنین است. (اربشر- اربشماق *orpæsur- orpæsmæk*).

در این قطعه نیز آمده است.
ارن ارغ اربشر
ارجن ککن ارتشر
سقل تب تترتشر
ککسی ارا ارت تتار

Øræn ariğ orpæsur
Ocin kækin irtæsur
Saqal tutup tartisur
Koksi ara ot tutar

ترجمه: مردان خشم می‌گیرند
و برای انتقام ستاندن
تلاش می‌کنند
از ریش هم گرفته، می‌کشند
در سینه‌های هر کس آتش
زبانه می‌کشد.

ترضیح آنکه: می‌گیرید
دلاران به چشم خشماگین به
همدیگر در می‌نگرند و در
اندیشه‌های انتقام هستند. و
چون جنگ در می‌گیرد، از
ریش‌های هم می‌گیرند و
درمی‌آریزند که انگار آتش
از سینه‌هایشان زبانه می-
کشد.

ارتشتیلار *irtæstilær*: الار بر
سـرزک ارتشتیلار
olar bu sozuğ irtæstilær
یعنی: آنان، این سخن را مرد
نقد قرار دادند یا باطن
آن را مردد تحقیق قرار
دادند. (ارتشر- ارتشماق
irtæsur- irtæsmæk).

ارتشدی *artasdi*: یلنق اجن
ارتشدی *yalnguq icin artasdi*

اقتشستی *oqtasti* : ال انک برلا
اقتشستی *birlə oqtasti *ol ani*

یعنی : ار, برلا ری
تیراندازی کرد. اگر به
قصد قرعه نیز تیراندازی
کنند, چنین گفته می‌شود.
(اقتشور- اقتشماق *oqtasur*-
oqtasmaq).

اترشدی *otrusdi* : الار بر بیرکا
بتشک اترشیدی
olar bir birmə bitik otrusdi
یعنی: آنان به همدیگر نامه
فرستادند. (اترشور-
اترشماک *otrusur- otrusmæk*)
ریشه‌ی آن اترشیدی *otgurusdi*
است. در هر مورد مسابقه
ر مدد رسانی هم گفته می-
شود.

اندشستی *undəsdi* : ال انک برلا
اندشیدی *ol ani*
birlə undəsdi * یعنی : ار,
با ری هم آراز شد, با هم
آراز دادند. (اندشور-
اندشماک *undəsur- undəsmæk*).

اترشدی *utrusdi* : ال انکر
اترشدی *ol a *ar utrusdi* یعنی
: ار, در مقابل ری
مقارمت کرد. (اترشور-
اترشماق *utrusur- utrusmaq*).

ابرشتی *obradi* : ترنلار ابرشتی
obradi tonlar یعنی : لباسها
فرسوده شد. در مرارد
دیگر نیز, چنین گرینند.
(ابرشور- ابرشماق *obrasur-*
obrasmaq). در این کلام
آمده است :

اترشدی *utrusdi* : ال منکا
کسما اترشیدی *mə ol*
kəsmə utrusdi * یعنی: ار
به من در بریدن زلف یاری
رسانید. به هر چیز دیگر,
که با قیچی بریده شود,
چنین گرینند. (اترشور-
اترشماق *utrusur- utrusmaq*).

کنکاشلیک بلیک اذرشور

کنکاشسینز بلیک ابرشور

*Kə *əslig bilik u rəsür*

*Kə *əssiz bilik obrasur*

ترجمه : دانش ر تدبیر با
گفتگر کاملتر می‌شود,
دانش بی‌گفتگر فرسوده می-
شود.

اجرشدی *ucrusdi* : ال منکا قش
اجرشدی *ol mə *ə qus ucrusdi*
یعنی : ار, در پرراز دادن
پرنده به من کمک رسانید.
مسابقه نیز چنین است.
(اجرشور- اجرشماق *ucrusur-*
ucrusmaq).

ترضیح آنکه اگر اندیشه
با گفتگر همراه شود هر
رز کاملتر می‌شود ری اگر
عاری از گفتگر باشد, هر
رز اندکی از آن کم می-
شود.

اجرشدی *ocrusdi* : ال انک
ابکاسن منک برلا اجرشیدی
*ol ani * opkəsin məni * birlə*
ocrusdi یعنی : ار, خشم ری
را همراه من فررنشانند. در
فررنشاندن شعله‌های آتش
نیز گفته می‌شود.
(اجرشور- اجرشماک *ocrusur-*
ocrusmæk).

ابرشدی *oprusdi* : ال منکا مرن
ابرشیدی *mə ol*
mun oprusdi * یعنی : ار
به من در آتش خوردن یاری
رسانید. در مرارد دیگر
نیز, چنین گرینند.
(ابرشور- ابرشماق *oprusur-*

مسابقه *rusur - rusmāk (o)*. مسابقه نیز چنین است.

اسرشتی *isristi*: اگي اذغر *ikki a birla isristi* اسرشتی در اسب هم‌دیگر را گزیدند. (اسرشرر- اسرشتاق *isrisur-isrismaq*). مسابقه ریا معاوضت در گزیدن نیز چنین است.

اسرشدی *asrusdi*: اگي ار اسرشدی *asrusdi* *ikki ar* یعنی در تن مسابقه عطسه گذاشتند که کدامیک بیشتر عطسه خراهد کرد. (اسرشرر- اسرشتاق *asrusur-asrusmaq*).

اسرشدی *osrusdi*: الار اگي اسرشدی *osrusdi* *olar* *ikki osrusdi* یعنی: آن در تن در تیز دادن مسابقه نهادند. (اسرشرر- اسرشتاق *osrusur-osrusmaq*).

اغرشدی *oğrasdi*: اگي یغي اغرشدی *oğrasdi* *ikki yaği* یعنی: در دشمن با هم در در شدند. در مراد دیگر نیز چنین گریند. (اغرشرر- اغرشتاق *oğrasur-oğrasmaq*).

اغرشتی *ağristilar*: الار بر ایشتقا اغرشتی *ağristilar* *olar bu isqa* یعنی: آنان از این کار رنجیدند. (اغرشرر- اغرشتاق *ağrisur-ağrismaq*).

اغرشتی *oğrusti*: ال منکا سنکرک اغرشتی *oğrusti* *ma *ə su ol* یعنی: ار به من در جداسازی استخران از هم, یاری رسانید. مسابقه

اجرشدی *icrusdi*: ال منکا سر اجرشدی *icrusdi* *ol ma *ə suw* یعنی: ار به من در آب خردن کمک کرد. در مسابقه نیز چنین است. (اجرشرر- اجرشتاق *icrusur-icrusmak*).

اذرشدی *a risdi*: الار ایگي اذرشدی *a risdi* *olar iki* یعنی: آن در درست, از هم‌دیگر جدا شدند. (اذرشرر- اذرشتاق *arisur- arismaq*).

در این قطعه نیز آمده است:
تومان جگک تزلدی
بکندن ال یزلدی
اکش یتب ازلدی
ییردا قبا اذرشرر

Tumən cəcək tizildi
Bukundən ol yazildi
Okus yatip uzəldi
Yerdə qopa a risur

ترجمه: هزاران شکره ردیف شد,
از غنچه‌ها بیرن آمد,
از اینکه بسیار خفته است,
در رنج شد
از زمین در آمده, جدا می-شرد.

ترضیح آنکه دربارہ بهار سخن گفته, می‌گرید که گرنه‌های گلها ر شکره‌ها ررئیدند ر از اینکه اینهمه در زیر خاک دفن بردند, به رنج افتادند ر بیرن آمدند ر از هم جدا شدند.

اذرشدی *o rusdi*: ال منکا ترار اذرشدی *o rusdi* *ma ol* *tavar* *o rusdi* *ə یعنی: ار در انتخاب کالا به من کمک کرد. (اذرشرر- اذرشتاق *o*

باریدن گرفتند ر اسب ر
مادیان از فرا رسیدن بهار
خبردار ر هر اسب, مادیان
خرد را بر گرفت.

اکرشتی *əgristi*: ال بککا کند

اکرشتی *bəggə kənd əgristi ol*

یعنی: ار در محاصره قلعه,
به بیگ یاری رسانید. قز
اناسی برلا یب اکرشتی

اکرشتی *qiz anasi birlə yip əgristi*

یعنی: دختر, در نخ ریسی
با مادر خرد مسابقه نهاد.

هنگام مدد رسانی نیز چنین
گفته می‌شود. (اکرشرر-

اکرشتی *əgrismək -əgrisor*).

اکرشتی *ugristi*: ال انکر بیشک

اکرشتی *ol a *ar besik ugristi*

یعنی: ار به ری در تکان
دادن گهراره ییاری

رسانید. (اکرشرر- اکرشتی
اکرشتی *ugristi -ugrisur*).

امرشتی *əmristi*: اتم برجلا

امرشتی *barca əmristi ətim*

یعنی: تمام رجردم خارید.
خاریدن جسم از گری ر

مانند آن را گریند
(امرشرر- امرشتی *əmrismək -əmrisor*).

ارشدی *arwasdi*: قاملار قمنغ

ارشدی

Qamlar qamuğ arwasdi یعنی:

قامان یا کاهنان, سخنانی
بر زبان آوردند که برای

دیگران غیرقابل فهم برد.
افسرنها ر فرت ر دم برای

ضربه زدن بر اجنه نیز
چنین است.

ارقشتی *arqasti*: ال انک برلا

یق ارقشتی *ol ani*

یعنی: *birlə yuk arqasti* *
ار, برای کمک به ری بار

نیز چنین است. (اگرشرر-

اگرشتی *əgristi*: انک برلا تلم

ارشتی *birlə təlim əwrusti *ani*

یعنی: با ار بسیار در

افتاد, بسیار تلاش کرد.
انک قجمش اتغ ارشتی *ani*

ال منکا ترار ارشتی *ol mə*

می‌شود. یعنی: «در

برگردانیدن اسب فراری,
ار را یاری رسانید» ر

«ار به من در برگردانیدن
کالا کمک کرد. (اگرشرر-

اگرشتی *əwrismək -əwrisor*).

این در معنای «زیر زبر

کردن یک چیز» است.

اقرشدی *oqrasdi*: یند قمنغ

اقرشدی *qamuğ oqrasdi yund*

یعنی: همی اسبان, چرن

عریفه دیدند, شیهه

کشیدند. (اقرشرر- اقرشتی

اقرشتی *oqrasdi -oqrasur*).

در این

قطعه نیز آمده است:

یشن اتب یشندی

تمان تررب تشندی

اذغر قسر کشندی

اکر الب اقرشرر

Yasin atip yasnadi

Tuman turup tusnadi

A ğir qisir kisinadi

Ogur alip oqrasur

ترجمه: آذرخش غریدن گرفت

ابرها فراز ایستادند

اسب مادیان شیهه کشید

هر اسبی به مادیان خرد

نزدیک شد.

ترضیح آنکه: دربارهی

بهار صحبت کرده می‌گیرد که

ابرها رعد ر برق را به

غریدن را داشتند ر

می‌ترسند ر تیراندازی می‌کنند.

ارکشتی *irkisti* : ال منکا
تیراز ارکشتی **ol mə*
tavar irkisti یعنی : ار در
مال‌اندازی به من کمک
رسانید. در مسابقه نیز،
چنین‌گرینند. (ارکشر-
ارکشماک *irkisur- irkismək*).

الکشتی *algəsti* : ال انکر ارن
الکشتی **un algəsti ol a*
یعنی : ار، در الک کردن
آرد به به ری کمک
کرد. مسابقه نیز، چنین است.
(الکشر- الکشماک *algəsur-*
algəsmək).

امگشتی *əmgəsti* : بر ایشدا
ببیری امگشتی *bu*
مردم در این کار به
رسیده هم خسته شدند.
(امگشر- امگشماک *əmgəsur-*
əmgəsmək).

ابلشدی *upləsdi* : ببردن
اکنسدی تارین
ابلشدی
budun ikindi tawarin upləsdi
یعنی : مردم مال همدیگر را
به یغما بردند. (ابلشر-
ابلشماک *upləsur- upləsmək*).

اتلشدی *otləsdi* : اتلشدی
نانک **otləsdi nə* یعنی :
اشیاء پرشانده شدند.
(اتلشر- اتلشماک *otləsur-*
otləsmək). این اصطلاح در
غنیمت‌گیری از دشمن به کار
می‌رود.

اتلشدی *otləsdi* : الابلار
اتلشدی *otləsdi alplar* یعنی :
دلاران جنگیدن، در
آریختند (اتلشر- اتلشماک
otləsur- otləsmək).

ری را بر درش گرفت. در
مرد هر کس که بار درست
خرد را بر درش بگیرد، نیز
گیرند. (ارقشر- ارقشماق
arqasmaq - arqasur).

القشتی *alqisti* : بری اکی بلا
القشتی *boy*
ikki bilə alqisti یعنی : در
تیره، همدیگر را نابرد
ساختند. در نابرد ساختن
هر چیز دیگر نیز، چنین
گفته می‌شود. (القشر-
القشماق *alqismaq - alqisur*).

القشدی *alqasdi* : ال منک
برلا القش القشدی *ol mənī*
birlə alqis alqasdi
یعنی :
ار با من آفرینباد گفت.
مسابقه نهادن در آفرینباد
گفتن نیز چنین است.
(القشر- القشماق *alqasur-*
alqasmaq). در این قطعه
نیز آمده است :

البلار ارغ القشر
کج بیر قلب ارقشر
بیر بیر ارزا القشر
اذکر مذب اق اتار

Alplar ariğ alqisur
Kuc bir qilip arqasur
Bir bir uzə alqasur
ə gərmə ip oq atar

ترجمه : دلاران خرب به
کشتار ری می‌آرند
نیروی خرد یکی می‌کنند ر
متحد می‌شوند
همدیگر را آفرینباد می-
گیرند
درنگ نکرده تیراندازی می-
کنند.

ترضیح آنکه : دربارهی
جنگ صحبت کرده می‌گیرید که
پهلرانان همدیگر را می‌کشند
ر نیروی هم را یکی می‌کنند
ر متحد شده همدیگر را می-
ستایند ر در جنگ، از مرگ

گریند. که یعنی: «زن ر مرد از هم جدا شدند» ر «بستانکار از بدهکار درر شد.» (ازلشُرر- ازلشماک uzlusur- uzlismāk).

اشلشدی islāsdi : ال منک برلا اشلشدی *islāsdi ol mēni * birlā* یعنی: ار, با من در انجام کاری مسابقه نهاد. مدد رسانی نیز, چنین است. (اشلشُرر- اشلشماک *islāsdi*).

اغلشتی iğlasti : اعلان اغلشتی اغلشتی *iğlasti oğlan* یعنی: کردکان به گریه افتادند. این کلمه با حرف «ی» نیز بصورت یغلشتی *yiğlasti* می-آید. (اغلشُرر- اغلشماق *iğlasti*).

الشدی əwlāsdi : کشی الشدی *əwlāsdi kisi* چیزی گرد آمدند, جمع شدند. (الشرر- الشماک *əwlāsdi*).

الشتی awlasti : ال بک برلا الشتی اینساب *awlasti ol bāg birlā awlasti oynap* یعنی: ار بر سر خانه اش با بیگ بازی کرد. این یک قاعده است. بر آنچه در قمار بازی می‌شود. رقتی پی افزوده‌ی لشتی *lasti* افزوده می‌شود, یعنی بر سر آن چیز قمار انجام می‌گیرد. (الشرر- الشماق *awlasti*).

اکلشدی oklusdi : بیر نانک بیر *oklusdi bir nā* از اکلشدی *oklusdi bir uzā* * یعنی: یک چیزی, بر رری چیز دیگری انباشته شد. مانند انباشته شدن شن در یک

اتلشدی itlisdi : اتلشدی نانک *itlisdi nā* * اشیاء به کنار پرت شدند. (اتلشُرر- اتلشماک *itlisdi*).

اجلشدی aclisdi : قـبـغـلار اجلشدی *aclisdi qabuğlar* دربها باز شد. اگر کارهای بسته نیز باز شـرنـد, چـنـین گـرینـد. (اجلشُرر- اجلشماق *aclisdi*).

اذلشدی əlāsdi : الار بـیـر اکنـدیـنی اذـلـشـدی *əlāsdi olar bir ikindini* یعنی: آنان همدیگر را گرامی داشتند. (اذلشُرر- اذلشماک *əlāsdi*).

اذلشدی u lāsdi : اقی بـیـر بـیـرکا اذـلـشـدی *u lāsdi iwiq birbirgā* یعنی: آهران دنبال هم راه افتادند. (اذلشُرر- اذلشماک *u lāsdi*).

ارلشدی ərlāsdi : الار اگی اـرلـشـدی *ərlāsdi olar ikki* یعنی: آنان در مردانگی ر دلاری مسابقه نهادند. (ارلشُرر- اـرلـشـماک *ərlāsdi*).

ارلشدی orlasdi : بـردن قـمـغ اـرلـشـدی *orlasdi qamuğ budun* یعنی: همهی مردم فریاد بر آوردند (ارلشُرر- اـرلـشـماق *orlasdi*).

ازلشدی uzlusdi : ازلشدی نانک *uzlusdi nā* * یعنی: آن چیز کنده شد. ر نیز: بکی کشی ازلشدی *uzlusdi bāgi kisi* ر نیز: الملغ بـیـر مـلـکـدن ازلـشـدی *uzlusdi alimlig berimligdin*

یعنی: ار بر سر جامه اش
چرگهان بازي كورد.
(املشور- املشماك *umləsür- umləsmək*).

املشدي *imləsdi*: ال انك بلا
الكن املشدي *ani ol*
یعنی: *

ار, با ري با دست اشاره
به هم کردند. (املشور-
املشماك *imləsür- imləsmək*).

اتسقتي *utsuqti*: ال يرمق
اتسقتي *yarmaq utsuqti ol*
یعنی: ار در بازي پرل

باخت. مرارد ديگر نيز
چنين است. (اتسقار-
اتسقماق *utsuqar- utsuqmaq*).

در اين كلام نيز آمده است
:

سنامسا ار سقار

سقنمسا اتسقار

Sinamasa arsiqar

Saqinmasa utsuqar

یعنی: [انسان] نیازماید,

فريب مي خورد

ر مراقب نباشد, بازنده
مي شود.

ترضيح آنکه: اگر چيزي
آزموده نشرد, آدمي فريب
مي خورد ر اگر در آغاز

کار سنجيده رفتار نشرد,
[آن چيز] از دست مي رود.

ارسقتي *arsiqti*: ار ارسقتي
ər arsiqti یعنی: شخص فريب

داده شد. (ارسقار-
ارسقماق *arsiqar- arsiqmaq*).

ارسقتي *ursuqti*: ار

ارسقتي *ər ursuqti* یعنی: در
دعرا, ار کتک خورد ر

شکست خورد. (ارسقار-
ارسقماق *ursuqar- ursuqmaq*).

الستقي *alsiqti*: ال تـارن
الستقي *tawarin alsiqti ol*

یعنی: مال ار اخذ شد ر

حل, انباشته شدن ملخ بر
نيزار, گرد آمدن ر
ازدحام مردم ر مانند آن

چيزي بر ري چيز ديگري
تلنبار شد. (اکلشور-
اکلشماك *oklūsür- oklūsmək*).

اقلشدي *aqlisdi*: تكمـا
ينكافتن بـردن اقلشدي

*təgmə ya *aqtin budun aqlisdi*
یعنی: از هر سري, مردم
جاري شدند. به جاري شدن

هر گرنه آب نيز در مسير
رردخانه چنين گریند.
(اقلشور- اقلشماك *aqlisür-*

aqlismaq).

اکلشدي *əgləsdi*: الار قمـغ
اذق اكلـشديـلار

olar qamuğ a aq əgləsdilər

یعنی: آنان به تبعیت از
همديگر به سري چيزي رفتند
ر اين عبارت از اتحاد

مردم براي چيزي است. در
ياري رسانيدن به يکديگر,
براي لگدکرب کردن چيزي

هم چنين گفته مي شود.
(اکلشور- اكلشماك

əgləsür **əgləsmək**).

اکلشدي *igləsdi*: يلقي ارغ
اكلـشديـي

yilqi **ariğ igləsdi**

یعنی: گله ي اسب
براستي بيمار شد.
(اکلشور- اكلشماك *igləsür-*

igləsmək).

املشدي *əmləsdilər*: بالغـلار

املشديـلار *balığlar əmləsdilər*

یعنی: به زخم ها مرهم
گذاشته شد. (املشورلار-
املشورلار- اكلشماك *əmləsür-lər-*

əmləsmək).

املشور *umləsür*: ال انك برلا

جكان اردي املشور *ol ani*

یعنی: مال ار اخذ شد ر
* *birlə cogən urdi umləsür*

کرد، به این کار علاقه نشان داد. (استکار- استکماک *ostikər- ostikmæk*).

اربلدی *irpəlđi*: یغاج اربلدی *yigac irpəlđi* یعنی: درخت بااره قطع شد. (اربلر- اربلماک *irpəlur- irpəlmæk*). در این کلام نیز آمده است: *انکای اربلدی ایش* *o *ay irpəlđi is* یعنی: منظور اصلاح کار برد اما خراب شد.

ارتلدی *artilđi*: ار ات از ا *artilđi ər at uzə* یعنی: ار، بر ری اسب قرار گرفت. این فعل نشان می-دهد که رجرد آدمی مانند خرجین در زین اسب قرار گیرد ر از در طرف آریزان شرد. *تغار اشیاک اذا ارتلدی* *tağar əsyək uzə artilđi* یعنی: خرجین بر ری الاغ قرار گرفت. مرارد دیگر نیز، چنین است. (ارتلرر- ارتلماق *artilur- artilməq*).

ارتلدی *ortulđi*: ایش ار از ا *is ər uzə ortulđi* یعنی: کار برای شخص پرشیده ماند. کرک *ارتلدی* *kok ortulđi* یعنی: آسمان پرشیده شد، ابر فرا گرفت. (ارتلرر- ارتلماک *ortulur- ortulmæk*).

اصل آن به این معناست که چیزی زیر چیز دیگری قرار گیرد.

ارتلدی *ortəlđi*: بک *ارتلدی* *buk ortəlđi* یعنی: درختزار انبه آتش گرفت. مرارد دیگر نیز چنین است. (ارتلرر- ارتلماک *ortəlur- ortəlmæk*).

از دستش گرفتند شد. (السقار- السقماق *alsiqar- alsiqmaq*).

اندقتی *andiqtı*: ار اندقتی *ər andiqtı* یعنی: شخص سرگند یاد کرد. در این قطعه نیز آمده است:

*قیغشب یتسا انک یرزینکا
ال سقر ارکن انک سرزینکا
منک کشی یلغی بلب
ارزینکا*

*بیرکالر اذن انک کرزینکا
Qoyğasup yatsa ani * yuzi *ə
Alsiqar okin ani * sozi *ə
Mi * kisi yoluğı bolup ozi *ə
Bergəlar o in ani * kozi *ə*

ترجمه: هر کس زرد ری ار در آغرش بخسبد، با سخنان ری خرد خرد را از دست می-دهد هزاران شخص خرد را فدای ار می-کند

خرد را فدای چشمان ار می-سازند.

ترضیح آنکه: اگر کسی با ار بخرابد ر صررتش را ببیند، از زیبایی سخنان ری ر از ترانه هایش، عقل از دست می-دهد. هزاران شخص در برابر زیبایی ر لطافت کلام ار خرد را فدا ساخته اند. (اندقار- اندقماق *andiqar- andiqmaq*).

انجکتی *incikti*: ار انجکتی *ər incikti* یعنی: شخص از ریخته شدن آب سرد برریش بیحس شد انگار که بی-هرش شده است ر لرزید (انجکار- انجکماک *incikər- incikmæk*). ر ریشه آن ارز تیکتی *oztikti* است.

استکتی *ostikti*: ال بر ایشقا *ostikti ol* یعنی: ار، این کار را آرزو

ustalmək (ustaldı) . مراراد دیگر نیز، چنین است. **استلدی** *istaldı* : استلدی نانک *istaldı nə* * یعنی : آن چیز در خراست شد، جستجر شد (استلر- استلماک *istalur- istalmək*) .

اشتلدی *estildi* : بر سرز اشتلدی *estildi bu soz* یعنی : این سخن شنیده شد. مراراد دیگر نیز چنین است. (اشتلر- اشتلماک *-estilur- estilmək*) .

اغتلدی *ağtildi* : ار اغتلدی *ər ağtildi* یعنی : شخص بر زمین زده شد، زمین گیر شد. ریشه ی آن اغتلدی *ağtarildi* است. (اغتلر- اغتلماق *ağtilur-ağtilmaq*) .

ادلدی *əwdildi* : ادلدی نانک *nə əwdildi* * یعنی : آن چیز به دست افتاد، جمع- آرری شد. (ادلر- ادلماک *əwdilur-əwdilmək*) .

اکدلدی *ikdildi* : اغل اکلدی *oğul ikdildi* یعنی : کردک تربیت شد ر پرورش یافت. مراراد دیگر نیز چنین است. (اکدلر- اکلماک *ikdilur-ikdilmək*) .

اترلدی *otruldi* : سبزر اترلدی *otruldi sibizğu* یعنی : نیلبک نراخته شد. مراراد دیگر نیز چنین است. (اترلر- اترلماک *-otrulur- otrulmæk*) .

اترلدی *utruldi* : سج اترلدی *sac utruldi* یعنی : گیسر بریده شد. مراراد دیگر نیز چنین است. (اترلر- اترلماک *utrulur-utrulmaq*) .

ارتلدی *irtaldi* : ارتلدی نانک *irtaldi nə* * یعنی : آن چیز جستجر شد. (ارتلر- ارتلماک *irtalur- irtalmək*) . در این قطعه نیز آمده است :

کنکلم اجن ارتدی
یتمش یشغ قرتدی
کجمش اذک ارتدی
تن کن کجب ارتلر

*Ko *lum icun ortədi*
Yetmis yasiğ qartadi
Kecmis u uk irtədi
Tun kun kecup irtalur

ترجمه : قلبم از درون بسرخت
جراحت التیام یافته را
بجراشید
ررزگاران گذشته را جستجر کرد
همه ی ررز ر شب جستجر می- شرد

ترضیح آنکه : بعنران سرکنامه می-گرید به آتش بلا سرختم، زخم من که درمان یافته برد، دربارہ سر باز کرد ر زمان گذشته را دریافت. فلک گریبان ار را گرفته است ر بلا انقطاع به دنبال گذشته- هاست.

ابرلدی *opruldi* : مرن ابرلدی *mun opruldi* یعنی : آش سر کشیده شد. مراراد دیگر نیز، چنین است. (ابرلر- ابرلماک *oprulur- oprulmæk*) .

استلدی *ustaldı* : سر استلدی *suw ustaldı* یعنی : آب فراران شد، سرریز شد. هنگامی که چیزی افزایش یابد، چنین گفته می-شرد. (استلر- استلماک *ustalur-*

در این قطعه نیز آمده است :
 بلجق بلق یغرلرر
 جغای یز یغرلرر
 ارنککلری اغرلرر
 اذغج بلا ارشرر

Balciq baliq yuğrulur

Çığay yawuz yiğrilur

*Ər *əkləri oğrulur*

O ğuc bilə əwrisur

ترجمه : گلرلای رری هم انباشته می‌شود

بی‌چیز ر فقیر بدحالت‌تر می‌شوند

انگشتانشان از هم جدا می‌شوند

در اندک آتشی دست به هم می‌مالند

ت‌رضیح آنکه : از در آمیختگی پاییز ر زمستان

با هم سخن می‌گیرید که گل-رلای بیشتر می‌شود ر فقرا ر

مسکینان بدحالت‌تر می‌شوند ر

فقیران سر در گریبان ر پژمرده حال می‌کردند ر از

شدت سرما انگشتانشان کنده می‌شود ر در اندک

آتشی دست به هم می‌مالند.
ارلدی *əwruldi* : ار

ارلدی *ər əwruldi* یعنی: شخص از محلی که می‌رفت،

بازگردانیده شد. برای هر کس دیگر نیز که از مقصد

خرد باز گردانیده شود، چنین گرینند. (ارلر- ارلماک *əwrulur-əwrulmæk*).

اکرلدی *əgrildi* : کنده
 اکرلدی *kənd əgrildi* یعنی :

شهر در محاصره افتاد. (اکرلر- اکرلماک *əgrilur-əgrilmæk*).

یبیب اکرلدی *yip əgrildi* یعنی : رسن

ریسیده شد.

اذرلدی *a rildi*: یئرل اذرلدی

yol a rildi یعنی : راه از هم جدا شد. در راهی شد. رقتی

در رفیق نیز، اگر از هم جدا شدند، چنین گفته می‌شود.

شرد. در جدا شدن سالها ر درری آنها از ما نیز، چنین

گفته می‌شود. (اذرلر- اذرلماق *a rilur -a rilmaq*).

اذرلدی *u ruldi*: اذرلدی نانک *u ruldi nə* *

آن چیز جدا شد، برگزیده شد. در کنار

کشیدن یک گره از اشخاص نیز چنین گرینند. *انک*

ارانی اذرلدی *ani u ruldu* *ərəni* *

یعنی : رابستگان ار از هم جدا شدند. (اذرلر- اذرلماک *u rulur* *u rulmæk*).

اسرلدی *isrildi* : اتماک *isrildi* *ətmək*

اسرلدی یعنی : نان گاز گرفته شد. مرارد

دیگر نیز چنین است. (اسرلر- اسرلماق *isirilur* *isirilmaq*).

اشرلدی *asruldi* : یرک ارتن *asruldi* *yuk*

اشرلدی یعنی : بار از تپه گذرانده شد. مرارد دیگر نیز چنین

است. (اشرلر- اشرلماق *asrulur-asrulmaq*).

اغرلدی *oğraldi* : ال یرک *ol yergə* *oğraldi*

اغرلدی یعنی : به آن مکان گذر کرده شد. (اغرلر- اغرلماق *oğralur-oğralmaq*).

اغرلدی *oğruldi* : سـنکرک *oğruldi* *su* *

اغرلدی یعنی : استخران جدا شد ر در

اندازه‌های مساری تقسیم شد. (اغرلر- اغرلماق *oğrulur-oğrulmaq*).

گرد آورد، چنین گریند.
این فعل، گاه گذرا ر
زمانی ناگذرا است.
ارکلدی *urkuldi*: ارکنج بلب
bolup urkuldi urkunc ارکلدی
یعنی: ترس ر راهمه ر شرش
رخ داد. (ارکلر- ارکلماک
urkulur- urkulmæk).
الکلدی *algaldi*: ارن الکلدی
un algaldi یعنی: آرد بیخته
شد. مراد دیگر نیز چنین
است. (الکلر- الکلماک
algalur- algalmæk).
ارتندی *artindi*: ار ارجسن
ær arcisin artindi ارتندی
یعنی: آن مرد خرجین خرد
را بار کرد، فرا گذاشت.
مراد دیگر نیز چنین است.
(ارتنر- ارتنماق *artinur-*
artinmaq).
ارتندی *ortundi*: اراغت
urağut ارتندی
yuzin ortundi یعنی: آن زن
رری خرد را گشاد، صررت
خرد را باز کرد. اگر رری
خرد را ببندد، نیز چنین
گفته می‌شود. (ارتنر-
ارتنماک *ortunur-*
ortunmæk).
ارتندی *ortændi*: ارتندی
نانک * *ortændi næ* یعنی: آن
چیز سرخت. (ارتنر-
ارتنماک *ortænur-*
ortænæk).
چرن خررشید غررب کند ر
ابرها سرخگرن گردند،
گریند، بلبت ارتندی *bulit*
ortændi. ترکان این را خرش
ین شمارند. در این کلام
نیز آمده است:
تنلا بلبت ارتنسا الکه اری
کلدرمشجا بلرر
تنکدا بلبت ارتنسا اکا
یعنی کرمشجا بلرر

اکرلدی *ugrildi*: بیسکه
ugrildi besik ارکلدی
یعنی: گهراره تکان خرد، تکان
داده شد. (اکرلر- اکرلماک
ugrilur- ugrilmæk).
امرلدی *æmruldi*: قینار
اشج امرلدی *qaynar*
asic æmruldi یعنی: ظرف
غذای جرشان به جهت ریخته
شدن آب سرد، از جرشیدن
ایستاد. ار تینی امرلدی
ær tini æmruldi یعنی: مرد
رحش بیرن آمد، نفس شخص
برید. به چیز دیگر هم که
از جرش ر خررش بیفتد چنین
گریند. (امرلر- امرلماک
æmrulur- æmrulmæk).
ارغلدی *irğaldi*: یغاج
ارغلدی *yiğac irğaldi*:
درخت بر جای خرد تکان
تکان خورد. به هر چیز
دیگر نیز که در جای خرد
بلرزد ر تکان بخرد، چنین
گریند. (ارغلر- ارغلماق
irğalmaq -irğalur).
ارلدی *arwaldi*: ارقش
ارلدی *arwaldi arqis* یعنی:
جادو ر افسرن دمیده شد.
(ارلر- ارلماق *arwalur-*
arwalmal).
القلدی *alqaldi*: بککا القش
القلدی *Bägga*
alqis alqaldi یعنی: بیگ سترده
شد ر نیکی‌های ار برشمرده
شد. (القلر- القلماق
alqalmaq alqalur).
ارکلدی *irkildi*: سرتلم
ارکلدی *su telim irkildi* یعنی:
سرباز زیاد جمع شد. به
هر چیز دیگر که زیاد
شرد، چنین گریند. (ارکلر-
ارکلماک *irkilur-*
irkilmæk)
اگر دیگری نیز [چیزی را]

هایش درد کرد. (اگر نر-
 اغرنماق *ağrinur* = *ağrinmaq*).
اگرندی *ogrəndi*: ال بلك
 اكرندی *ogrəndi ol bilig*
 یعنی: ار, دانش آمرخت.
 (اگر نر- اكرنماک *ogrənur-*
ogrənmək). در این قطعه
 نیز آمده است:
 اردم تلا اكرنن بلما ك از
 اردمسزن اكنسا انكمكرذا
 انكار
ərdəm tilə ogrənubən bolma k
uwəz
*ərdəmsizin ogunsə ə *məgu ə a*
**ar*
 ترجمه: دانش ر فضیلت
 بخراه, در آمرختن غررر به
 خرد راه مده,
 شخص بی دانش ر بی فضیلت
 چرن برخرد ببالد در
 امتحان میبازد.
 ترضیح آنکه: میگرید
 برای کسب دانش ر حکمت
 تلاش کن, از آمرختن سر باز
 مزن, مقررر مشر. کسی که
 علم نداشته باشد, اما
 اهل تظاهر باشد, بر سر
 امتحان را خورده می شود.
 ار از لبق اكرندی
ər uzluq ogrəndi
 شخص, هنر آمرخت.
اگرندی *əgrindi*: اراغت یب
 اكرندی *yip əgrindi urağut*
 یعنی: زن برای خرد نخ
 ریسید. اگر بخراهند
 بگریند که خرد را در حال
 نخ ریسی نشان داد ر به
 آن کار را نرد کرد, نیز
 این راژه را به کار می-
 گیرند. (اگر نر- اكرنماک
əgrinur -əgrinmaq).
اخرندی *oxsindi*: ال قلمش
 ایسشنگا اخرندی
*ol qilmis isi *ə oxsindi*
 یعنی:

Tunla bulit ortənsə ewluk uri
kəldurmiscə bolur.

Ta

**da bulit ortənsə ewgə yaği*
kirmiscə bolur.

ترجمه: اگر ابر شامگاهی
 سرخگرن گردد, زن حالت
 زایمان پسر گیرد

اگر ابر بامدادان
 سرخگرن گردد, حالت آمدن
 دشمن به خانه پیش آید.

ترکان, سرخین گشتن ابر
 بامدادی را خرش یمن ر
 مبارک نمیشمارند.

ادندی *əwdindi*: ال ارزنگا
 ییش ادندی *ol ozi*

yemis ewdindi **ə* یعنی: ار,
 برای خرد میره جمع کرد.

مرارد دیگر نیز چنین است.
 (ادنر- ادنگماک *əwdinur-*
əwdinmək).

اترندی *utrundi*: ال منکا
 اترندی *utrundi ol mə *ə*

یعنی: ار خراست من را به
 تحمل را دارد. ییل یغاجقا

اترندی *yel yığacqa utrundi*

یعنی: باد به درخت
 درپیچید. (اترنر- اترنماق
utrurunur- utrunmaq).

اسرندی *isrindi*: ار اسرندی
ər isrindi یعنی: آن مرد,

خشمگین شد, خرد را جمع
 کرد, کنار کشید ر

اندرهگین شد. رقتی سبزیها
 خرب پخته نشده, آب سرد

بر آن ریزند ر نپخته
 بماند, این راژه را به

کار میبرند. اگر شخص
 خرشخرن نیز خشمگین شود,

چنین گریند. (اسرنر-
 اسرنگماق *isrinur -isrinmaq*).

اگرندی *ağrindi*: بالغ
 اكرندی *ağrindi balig* یعنی:

شخص زخمی, درد کشید, زخم-

ر از این رر شرمندگی کشید. (اجغنرر- اجغنماق *icğinur- icğinmaq*).

ارغندی *irğandi*: یغماج
ارغندی *irğandi viğac* یعنی:
درخت تکان خورد.
(ارغنرر- ارغنماق *irğanur- irğanmaq*).

اشغندی *asğindi*: تاش
اشغندی *tas asğindi* سنگ
ساییده شد. مرقع ساییده
شدن هر چیز سخت ر سفت
نیز، چنین گفته می‌شود.
(اشغنرر- اشغنماق *asğinur- asğinmaq*).

القندی *alqindi*: القندی
نانک *alqindi nā* * یک چیز
کاملاً تمام شد ر پایان
یافت. ار القندی *ər alqindi*
یعنی: شخص مرد. القنرر-
القنماق *alqinur- alqinmaq*).

اتکندی *otgundi*: ال منکا
اتکندی *otgundi ol mā* *
یعنی: ار، از من تقلید
کرد، در کار از من پیروی
کرد. مسابقه نیز چنین
است. در این کلام هم آمده
است:

قرغا قازغا اتکنسا بتی
سنرر

Qarğa qazğa otgunsə buti sin ur

ترجمه: کلاغ اگر از غاز
تقلید کند، پایش می‌شکند.
ترضیح آنکه: کلاغ در
پرراز ر در تران، اگر
بجراهد ررش غاز را دنبال
کند، پایش می‌شکند. این
مثل برای کسی گفته می‌شود
که خرد باخته باشد ر ررش
دیگران را بپسندد.

ارکندی *irkindi*: ال ازنکا
ننک ارکندی *ol ozi nā*

ار از کاری که انجام داده
ببرد، پشیمان شد.
(اخنرر- اخسماق *oxsinur- oxsinmaq*).

ارسندی *ərsindi*: اغل
ارسندی *oğul ərsindi* یعنی:
کردک، مرد شد. (ارسنر-
ارسنماک *ərsinur- ərsinmək*).

اسندی *ewsindi*: ال برانی
اسندی *ol bu ewni ewsindi*
این خانه را، خانه‌ی خرد
حساب کرد ر در آنجا برای
همیشه ساکن شد. (اسنر-
اسنماک *ewsinur- ewsinmək*).

اجغندی *icğindi*: ال قشنی
الکندن اجغندی
ol qusni əliğdən icğindi

یعنی: ار، پرنده (= باز)
را از دست خرد پرانید.
چنانکه در این کلام نیز
آمده است:

یقاداқи یлғағали кдақи
اجغنرر

Yaqadaqi yalğagali əliğdəki icğinur

اگر آنچه در یقه است
لیسیده شد، آنچه در دست
است، از دست برود.

ترضیح آنکه: کسی که
خرده‌ریزه‌های غذا را که
به یقه‌اش ریخته بلیسد ر
خرد را با آن مشغول کند،
کاسه ر مانند آن را که
در دست دارد، از دست می-
دهد. منظر از این کلام
آن است کسی که به چیزی
نیاز دارد، نخست باید
آنچه را که در دست دارد
محفوظ نگه دارد.

ار اجغندی *ər icğindi* یعنی:
شخص در مرقعیت خریش، خرد
باخته گردید (= تیز داد)

اتلندی *atlandi* : ار اتلندی
 خرد چیزهایی جمع کرد, مال
 گردآورد. مراد دیگر نیز
 چنین است. (ارکنر-
 ارکنماک *irkinur- irkinmæk*).
اسکندی *iskændi* : ات
 اسکندی *iskændi at ot* یعنی :
 اسب, علف را بتدریج
 برکند. برای کسی هم که
 مرر یا علف کوتاه را
 بکند, چنین گریند.
 (اسکنر- اسکنماک *iskænur- iskænæk*).
الکندی *algændi* : اراغت
 ارن الکندی *urağut*
 برای خرد, آرد بیخت.
 (الکنر- الکنماک *algænur- algænæk*).
امکندی *æmgændi* : ال بر
 ایشتا تلم امکندی
ol bu ista telim æmgændi
 یعنی : ار, در این کار
 بسیار خسته شد. از همین
 تکرار گرفته شده آنجا که
 گریند: *خان قرشیقا*
 امکندی *xan qasiqa æmgændi*
 یعنی : خان به کاخ وارد
 شد. که در مفهرم آن است
 که خان در این راه خسته
 شد ر وارد گشت. این کلام,
 بعنران سخنی بسیار ظریف
 خطاب به بیگان ر سروران
 اطلاق می‌شود. (امکنر-
 امکنماک *æmgænur-æmgænæk*)
 ارغرزان این کلمه را
 نشناسند.

اتلندی *atlandi* : ار اتلندی
 خرد چیزهایی جمع کرد, مال
 گردآورد. مراد دیگر نیز
 چنین است. (ارکنر-
 ارکنماک *irkinur- irkinmæk*).

اسکندی *iskændi* : ات
 اسکندی *iskændi at ot* یعنی :
 اسب, علف را بتدریج
 برکند. برای کسی هم که
 مرر یا علف کوتاه را
 بکند, چنین گریند.
 (اسکنر- اسکنماک *iskænur- iskænæk*).

الکندی *algændi* : اراغت
 ارن الکندی *urağut*
 برای خرد, آرد بیخت.
 (الکنر- الکنماک *algænur- algænæk*).

امکندی *æmgændi* : ال بر
 ایشتا تلم امکندی
ol bu ista telim æmgændi
 یعنی : ار, در این کار
 بسیار خسته شد. از همین
 تکرار گرفته شده آنجا که
 گریند: *خان قرشیقا*
 امکندی *xan qasiqa æmgændi*
 یعنی : خان به کاخ وارد
 شد. که در مفهرم آن است
 که خان در این راه خسته
 شد ر وارد گشت. این کلام,
 بعنران سخنی بسیار ظریف
 خطاب به بیگان ر سروران
 اطلاق می‌شود. (امکنر-
 امکنماک *æmgænur-æmgænæk*)
 ارغرزان این کلمه را
 نشناسند.

ابلندی *uplændi* : انک تـ
 اری ابلندی * *ani*
tawari uplændi یعنی : مال
 ر دارایی ری به یغما رفت
 ر غارت شد. (ابلنر-
 ابلنماک *uplænur- uplænæk*).

اتلندی *ætlandi* : اغل
 اتلندی *oğul ætlandi* یعنی :
 کردک, چاق ر فربه شد.
 به هر چیز لاغری نیز که
 چاق شود, چنین گریند.
 (اتلنر- اتلنماک *ætlanur- ætlanæk*).

اتلندی *itlindi* : تـشاش
 اتلندی *tas itlindi* یعنی :
 سنگ هل داده شد.
 (اتلنر- اتلنماک *itlinur- itlinæk*)
 به تاتی کردن کند نیز,
 چنین گفته می‌شود. هنگامی
 هم بخرهند بگریند : «از
 پیشم رد شر», چنین بر
 زبان آرند که : *mæk*
 یزدن اتلن *yuzdin * mæni*
itlin ر آن را در رقت خشم
 بر زبان جاری سازند.

اجلندی *aclindi* : قبـغ
 اجلندی *aclindi qapuğ* یعنی :
 درب باز شد. مراد دیگر
 نیز چنین است. به بیان
 دیگر اجلدی *acildi* گفته می-
 شود. (اجلنر- اجلنماک
aclinur- aclinmaq).

اجلندی *uclændi* : اجلندی
 نانک * *uclændi næk* یعنی : یک
 چیز, سه شد. چنانکه رقتی
 در غاز, سه شود, گریند :
 اگی قـاز اجلندی

Ay qopup ewlənup
Aq bulit orlənup
Bir bir uzə oklənup
*Saclup suwi ə*rəsür*

ترجمه : ماه در آمده ،
 هاله بسته است
 ابر سفید پدیدار شده است
 پرری هم متراکم می‌شوند .
 آب خرد جاری می‌کنند ر
 می‌گیرند .

ترضیح آنکه : می‌گرید به
 هنگامی که ماه طلوع کنان
 هاله می‌بندد ، ابرهای
 سفید فراز می‌ایستند ،
 گورد می‌آیند ر سیل
 خررشان بر زمین جاری می-
 سازند .

هرگاه ماه در اطراف خرد
 هاله بندد ، ترکان مبارک
 ر خرش ین می‌دانند ر می-
 گریند که باران خواهد
 آمد .

ارزنندی *uzlundi* : ارق
 ارزنندی *urq uzlundi* یعنی :
 طناب پاره شد ر قطع شد .
 مرارد دیگر نیز چنین است .
 (ازلنر- ازلنماک *uzlunur-*
uzlunmæk) .

ازلندی *uzləndi* : اشج
 ازلندی *asic uzləndi* یعنی :
 درپرش قابلمه پف کرد ر
 بالا آمد . (ازلنر-
 ازلنماک *uzlənur-*
uzlənmæk) .

اسلندی *aslindi* : اسلندی
 نانک *aslindi nə** یعنی :
 چیزی ، از چیز دیگری
 آریزان شد ر گیر کرد .

الندی *ewləndi* : ای الندی
 الندی *ay ewləndi* یعنی : ماه هاله
 بست . ال بر انی الندی
ol bu ewni ewləndi یعنی :
 ار این منزل را برای خرد

ikki qaz ucləndi (اجلنر-
 اجلنماک *uclənur-uclənmæk*) .

اجلندی *icləndi* : ترغ
 اجلندی *tariğ icləndi* یعنی
 کشتزار دانه گرفت ، در
 مراردی که خراک‌ها از
 رسط خررده شرنند نیز چنین
 است .

اجلندی *ucləndi* : اجلندی
 نانک *ucləndi nə** یعنی :
 نرک یک چیزی پیدا شد . یک
 چیز چند دهانه شد
 (اجلنر- اجلنماک *uclənur-*
uclənmaq) .

اذلندی *ə ləndi* : اذلندی
 نانک *ə ləndi nə** یعنی : از
 آن چیز برای کاری
 استفاده شد ، بی‌جهت رل
 نشد . مانند آنکه از
 پرست ، کرک ر از چرم ،
 چکمه بسازند . (اذلنر-
 اذلنماک *ə lənmæk -*
ə lənur) .

اذلندی *u ləndi* : یلقی
 اذلندی *yilqi u ləndi* یعنی :
 مادیان‌ها ، اسب نر طلب
 کرد . (اذلنر- اذلنماک *u*
lənur- u lənmæk) .

ارلندی *ərləndi* : اراغت
 ارلندی *urağut ərləndi*
 یعنی : زن ، ازدراج کرد ر
 همسر برگزید . (ارلنر-
 ارلنماک *ərlənur-*
ərlənmæk) .

ارلندی *orləndi* : بلت
 ارلندی *bulit orləndi* یعنی :
 ابر ، پدیدار شد . (ارلنر-
 ارلنماک *orlənur-*
orlənmæk)
 زیباتر آن است که اردی
ordi گریند .

در این قطعه آمده است :
 ای قیب النب
 اق بلت ارلنر

بربر ارزا اکلنر
 سجلب سی انکرشور

ارتتی irtetti : ال انیی
 ارتتی ol ani irtetti یعنی :
 ار ری را جستجر کرد ر
 خراستار ری شد. (ارتتر-
 ارتتماک irtatur- irtatmak).
ارتتی ortatti : ال بک
 ارتتی ol buk ortatti ار ,
 جنگل را سرزانیید. مرارد
 دیگر نیز چنین است.
 (ارتتر- ارتتماک ortatur-
 ortatmak).
استتم istattim : من انیی
 استتم istattim man ani
 یعنی : [من, ار را درست
 داشتی کردم], من برای
 یافتن ار, دنبالش کس
 فرستادم. (استتر- استتماک
 istatur- istatmak).
اقتتی oqtatti : بک انیی
 اقتتی oqtatti bag ani
 یعنی : بیگ ار را در معرض
 تیراندازی قرار داد (به
 سری ار تیر اندازانید).
 (اقتتر- اقتتmaq oqtatur-
 oqtatmaq).
الختی olxutti : ال منی الختی
 olxutti ol mani یعنی : ار
 من را رادار به نشستن
 کرد. (الختر- الختماق olxutur-
 olxutmaq). اصل آن با حرف
 «غ» ر بصررت الختی
 olğutti است. زیرا فعل با
 حرف «خ» متعدی نمی‌شود, در
 میان آن حرف «غ» می‌آید ر
 آن را متعدی می‌کند.
 چنانکه ازغردی u ğurdi در
 معنای «متنبه ر بیدار
 ساخت» ر تذغردی to ğurdi در
 معنای «سیرش کرد». نیز
 چنین است. در اینجا فعل
 با حرف «غ» گذرا شده
 است.

خانه کرد. (النر- النماک
 ewlänur ewlänmak).
اکلندی oklændi : ارق ار
 اکلندی aruq ær oklændi یعنی
 شخص خسته, استراحت کرد.
 (اکلنر- اکلنماک oklänur-
 oklänmak). اگر کسی نخست
 نفهمد ر سپس به ادراک
 رسد, به ار اکلندی oklændi
 گریند. اصل آن ارکلندی
 ovklændi است.
اکلندی iglændi : اراغست
 اکلندی iglændi urağut :
 زن را درد فرا گرفت. در
 بیمار شدن هر کس نیز
 گریند.
املندی æmlændi : ار
 املندی ær æmlændi یعنی:
 مرد, خرد را درمان کرد.
 (املنر- املنماک- æmlänur-
 æmlänmak).

مضاعف از این باب

اربتی orpatti : ار بـشن
 اربتی ær basin یعنی :
 مرد مر بر سر خرد
 پریشان ساخت ر گیسر
 برافشانند. (اربتتر-
 اربتماق orpatatur-
 orpatmaq).
ارتتی irpætti : ال یغاج
 ارتتی ol yigac irpætti :
 ار, درخت را در معرض
 برانداختن قرار داد ر
 برانداخت. بریدن درخت با
 اره. (اربتتر- اربتماک
 irpatur- irpatmak).
ارتتی artatti : ال ارتتی
 ol artatti یعنی : ار, آن
 چیز را تباه ساخت.
 (ارتتر- ارتتماق artatur-
 artatmaq).

افتد. (امرتر- امرتاک
 (əmrītur- əmrīmāk).
اتستې atsətti : ال مـني
 اتستې atsətti ol mənī :
 ار ميل من را به گرشته
 افزرن كورد. (اتستر-
 اتستماق- ətsatur- ətsətmāk).
اخشدي axsətti : ال انـي
 اخستې axsətti ol anī :
 ار ري را لنگانيد ر به
 لنگي راداشت. (اخشتر-
 اخستماق- əxsatur- əxsətmāk).
اشستې əssətti : ال انـي
 اشستې əssətti ol anī :
 ار ري را رادار كرد كه
 غذا طلب كند. (اشستر-
 اشستماق- əssatur- əssətmāk).
استې əwsətti : اغلم مـني استې
 فرزندم, خانه را براي من
 درست داشتني كرد تا به
 خانه بررم. (استر- استماق
 əwsatur- əwsətmāk).
اخشدي əxsətti : ال مـني
 اتاما اخشتې ol mənī
 atama əxsətti : ار من
 را شبیه به پدرم
 انگاشت. (اخشتر-
 اخشتماق- əxsatur-
 əxsətmāk).
اشتې əwsətti : ال اتمـاك
 اشتې əwsətti ol etmāk :
 ار, نان خرد گردانيد.
 مرارد ديگر نيز چنين است.
 (اشتر- اشتماق- əwsatur-
 əwsətmāk) صحيح آن چنين
 است. اما اشتې usətti نيز
 گفته مي‌شود.
الشتې əlsətti : ال انـي
 الشتې əlsətti ol anī :
 ار, ري را گرسنه كرد,
 طرري كه چشمانش كم سر

ابرتي obrətti : ال تـرنن
 ابرتې obrətti ol tonin :
 يعني : ار لباس خرد را
 مندرس ساخت. مرارد ديگر
 نيز چنين است. (ابرتر-
 ابرتماق- obratur- obrətmāk).
اذرتي u rətti : ال تـارغ
 اذرتې u rətti ol tawariğ :
 يعني : ار, مال ر دارايي
 خرد را افزرن ساخت.
 (اذرتر- اذرتماق- u ratur-
 u rətmāk).
اغرتي ağritti : ال انـي
 اغرتې ağritti ol anī :
 ار, ري را به درد ر
 اندره راداشت. (اغرتر-
 اغرتماق- ağritur- ağritmāk).
اڅرتي oğrətti : ال مـني
 ايشتقا اغرتې ol mənī
 oğrətti : ار, مرا
 سرکار فرستاد. (اڅرتر-
 اڅرتماق- oğratur- oğrətmāk).
اکرتي ogrətti : ال مـنکـا
 بلک اکرتې ol mə *
 bilig ogrətti : ار به
 من دانش, ادب ر حکمت
 آمرخت. مرارد ديگر نيز
 چنين است. (اکرتر-
 اکرتماق- ogratur- ogrətmāk).
اکرتي ugriitti : ال انـکار
 بشک اکرتې ol a *ar
 ugriitti : ار, ري
 را رادار كرد گهراره
 تکان دهد. (اکرتر-
 اکرتماق- ugriitur- ugriitmāk).
امرتي əmrītti : قشـنماق مـنک
 ينم امرتې qasinmaq mənī
 yinim əmrītti * : يعني :
 خارش,
 تين من را به قلقلک
 درآورد. بدینگونه, اگر
 زیر بغل ر یا گردن کسی
 بخارد, تمام بدنش به قلقلک
 در می‌آید ر به خنده می-

شد. (الشتر- الشتماک
 -*alsatur* - *alsatmak*).

ارغتي *irğatti* : ال یغجاج
 ارغتي *irğatti ol yiğac*
 یعنی : ار، درخت را تکان
 داد. مراد دیگر نیز چنین
 است. در این قطعه هم
 آمده است :
 یکتلرک اشلتر
 یغجاج یش ارغتر
 قلان کیک التړ
 بذرم قلب انلم

Yigitlariğ islatu
Yiğac yemis irğatu
Qolan keyik awlatu
Bə rəm qilip awnalim

ترجمه : جرانان را به کار
 گرفتیم
 میوه های درختان را فرر
 ریزیم.
 آهر بره شکار کرده ،
 جشن بگیریم ر خرد را تسلی
 دهیم.

ترضیح آنکه : از گردش
 صحبت می کند ر می گرید که
 جرانان را در گردآرری
 میوه ، تکان دادن درختان ،
 شکار حیوانات رحشی به کار
 گیریم ر رزها را به شادی
 سپری کنیم. (ارغتر-
 ارغتماق *irğatmaq - irğatur*).

الغتي *ulğatti* : اغلان الغتي
oğlan ulğatti یعنی : کردک
 بزرگ شد. ریشه ی آن
 الغاذتي *ulğa ti* است ر
 ادغام شده است. (الغتر-
 الغتماق *ulğatur- ulğatmaq*).

ارکتی *urkutti* : ال قسری
urkutti ol qoy
 یعنی : ار، گرسفند را رم
 داد. مراد دیگر نیز چنین
 است. (ارکتر- ارکتماک
urkutur - urkutmak).

امکتی *əmgatti* : ال امکتی
ol əmgatti یعنی : ار، ری را
 خسته کرد. (امکتړ-
əmgatur- əmgatmak).

الکتی *əlgatti* : ال انی ارن
ol ani un əlgatti
 یعنی : ار، به ری آرد
 پیزانید. ار را رادار به
 آرد بیختن کرد. (الکتړ-
algatur- algatmak).

ابلتی *uplatti* : ال انک تـ
ol ani ارن ابلتی
tawarin *uplatti*
 یعنی : ار،
 دارایی ری را در معرض
 یغما قرار داد. (ابلتړ-
uplatur - uplatmak).

اتلتی *ətlatti* : ال قسری
ol qoy ətlatti یعنی :
 ار، گرسفند را سر برید ر
 به صررت گرشت درآورد.
 (اتلتړ- اتلتماک *ətlatur-
 ətlatmak*).

اکلتی *oklutti* : ال نانکني
*oklutti ol nə *ni*
 یعنی : ار، دارایی خرد را
 افزرن ر سردآرر کرد.
 (اکلتړ- اکلتماک *oklutur-
 oklutmak*).

اذلتی *ə latti* : ال ترارن
ə latti ol tawarin
 یعنی : ار دارایی خرد را
 جمع ر جرر کرد. (اذلتړ-
ə latur- ə latmak).

اذلتی *u latti* : ال اغلن
mə ol oğlin
 منکا اذلتی **ə u latti*
 یعنی : ار، فرزند
 خرد را تابع ر پیور من
 کرد. مراد دیگر نیز چنین
 است. (اذلتړ- اذلتماق *u
 latmaq- latur*).

اشلتی *islatti* : ال انکر ایش
*is islatti ol a *ar*
 یعنی : ار، از ری کار

شد. (الشتر- الشتماک
 -*alsatur* - *alsatmak*).

ارغتي *irğatti* : ال یغجاج
 ارغتي *irğatti ol yiğac*
 یعنی : ار، درخت را تکان
 داد. مراد دیگر نیز چنین
 است. در این قطعه هم
 آمده است :
 یکتلرک اشلتر
 یغجاج یش ارغتر
 قلان کیک التړ
 بذرم قلب انلم

Yigitlariğ islatu
Yiğac yemis irğatu
Qolan keyik awlatu
Bə rəm qilip awnalim

ترجمه : جرانان را به کار
 گرفتیم
 میوه های درختان را فرر
 ریزیم.
 آهر بره شکار کرده ،
 جشن بگیریم ر خرد را تسلی
 دهیم.

ترضیح آنکه : از گردش
 صحبت می کند ر می گرید که
 جرانان را در گردآرری
 میوه ، تکان دادن درختان ،
 شکار حیوانات رحشی به کار
 گیریم ر رزها را به شادی
 سپری کنیم. (ارغتر-
 ارغتماق *irğatmaq - irğatur*).

الغتي *ulğatti* : اغلان الغتي
oğlan ulğatti یعنی : کردک
 بزرگ شد. ریشه ی آن
 الغاذتي *ulğa ti* است ر
 ادغام شده است. (الغتر-
 الغتماق *ulğatur- ulğatmaq*).

ارکتی *urkutti* : ال قسری
urkutti ol qoy
 یعنی : ار، گرسفند را رم
 داد. مراد دیگر نیز چنین
 است. (ارکتر- ارکتماک
urkutur - urkutmak).

املتم *imlættim* : من اني
imlættim mæn ani
 يعني : من به ار- با دست
 ر يا با چشمک زدن- اشاره
 کردم. (املتر- املتماک
imlætur- imlætmaq).

اذنتي *ə nætti* : ار اذنتي
ər ə nætti
 يعني : مرد ,
 دگرگرن شد , از حالي به
 حالت ديگر برگشت. به هر
 چيز ديگر نيز که از حالي
 به حالي ديگر برگردد ,
 چنين گریند. (اذنتر-
 اذنتماک *ə nætur- ə nætmaq*).

ارنتم *ornattim *mæn nə*
 يعني : من , آن چيز را به
 جاي خرد گذاشتم.
 (ارنترمن- ارنتمماک
ornatmaq -ornaturmæn).

اسنتي *əsnætti* : تنکري اسن
*tə *ri əsin əsnætti*
 يعني : خدارند نسيم را
 رزانيد. [ريا] : ياک اني
 اسنتي *yek ani əsnætti*
 يعني :
 شيطان ار را تکان داد ر
 کچ ر کرله کرد. (اسنتر-
 اسنتماک *əsnætur- əsnætmaq*).

اسنتم *usnattim mæn a *ar*
 يعني : من به ار همانند
 انگاششتم (ري را , ار
 پنداششتم). (اسنتر-
 اسنتمماک *usnatmaq*).

اغنتي *ağnatti* : ال اتن
ol atin
 تپراققا اغنتي
topraqqa ağnatti
 يعني : ار ,
 اسب خرد را در خاک
 غلتانيد. [ريا] : ال
 يغاق انک تيلن اغنتي
*ol yağaq ani *tilin ağnatti*
 يعني : آن گدرر , زبان ار

کشيد. (اشلتر- اشلتماک
islætur- islætmaq).

اشلتي *aslatti* : ال ايلاق
aslatti ol ayaq
 يعني : ار , ظرف را به هم
 رصل کرد. (اشلتر- اشلتماق
aslatur- aslatmaq).

اغلتي *ağlatti* : ال کشيئي
ağlatti ol kisini
 يعني : ار , هر کس را درر
 زد , براي رسيدن به خراست
 خرد , هر کس را از خرد
 درر ساخت. (اغلتر-
 اغلتماق *ağlatur- ağlatmaq*).

اغلتي *oğlitti* : ال تـارن
oğlitti ol tawarin
 يعني : ار , مال خرد را افزرن کرد .
 ترليد کرد. (اغلتر-
 اغلتماق *oğlitur- oğlitmaq*).

التي *awlatti* : ال منکا اق
*iwıq awlatti ol mə *ə*
 يعني : ار , من را رادار
 کرد آهر شکار کنم. مرارد
 ديگر نيز چنين است. (التر-
 التماق *awlatur- awlatmaq*).

کلتي *iklætti* : ال انکريي
*yer iklætti ol a *ar*
 يعني : ار , ري را به
 خائيدن زمين رادار ساخت.
 مرارد ديگر نيز چنين است.
 (اکلتر- اکلتماک
iklætur- iklætmaq).

اکلتي *iglætti* : بر يير اني
ani iglætti bu yer
 يعني : اين مکان , به جهت
 ناسازگاري با طبعش ري را
 بيمار ساخت. (اکلتر-
 اکلتماک *iglætur- iglætmaq*).

املتم *əmlættim mæn ani*
 يعني : من دسترر دادم ري
 را درمان کنند. (املتر-
 املتماک *əmlætur- əmlætmaq*).

ایشدی *uyusdi* : ال انکر
 قابقا ارن ایشدی : *ol a *ar*
qabqa un uyusdi ار در ریختن
 آرد به ظرف به ری کمک
 کرد. مرارد دیگر نیز چنین
 است. (ایشرر- ایشماق
uyusur- uyusmaq).

ایکتی *uyukti* : انک اذاقی
 قمدا ایکتی *ani * a*
aqi qumda uyukti یعنی :
 پای, ار در شن سرخ فام
 فرر رفت. مرارد دیگر نیز
 چنین است. [مثلا] انک
 اذاقی ایکتی *ani * a*
aqi uyukti یعنی : پای ار به
 سنگ خورد, درد گرفت ر
 خراشیده شد. (ایکار-
 ایکماک *uyukər- uyukmæk*).

ایلدی *ayildi* : انکر سرز
 ایلدی *ayildi a *ar soz*
 یعنی : به ار سخن گفته
 شد. (ایلر- ایلماق
ayilur- ayilmaq).

ایلدی *oyuldi* : یر ایلدی
yer oyuldi یعنی : زمین کنده
 شد, گرد شد. کتر ایلدی
kotu oyuldi یعنی : از
 باران, پشت بام سرراخ
 شد. (ایلرر- ایلماق
oyulur- oyulmaq).

ایلدی *oyuldi* : ایلدی نانک
oyuldi nə یعنی : چیژی
 فشرده شد. (ایلرر-
 ایلماق *oyulur- oyulmaq*).

ایندی *iyindi* : ار ایندی
ər iyindi یعنی : مرد, هق
 زد. برای آنکه رضریش
 باطل نشرد, به خرد فشار
 آرد. (اینر- اینمماق
iyinur- iyinmaq).

چار راجی
 از این باب

را پیچانید ر الکن کرد.
 (اغنتر- اغنتماق *agñatur-*
agñatmaq).

النتی *ulnatti* : ال اقن
 النتی *ol oqin ulnatti*
 یعنی : ار دستر داد که با
 جاجایی پیکان تیر با ته
 آن تیر را تعمیر کنند.
 (النتر- النتماق *ulnatur-*
ulnatmaq).

گرنه ی دیگر

از

منقرص

ارتردی *oturdi* : ال منکا
 سرز ارتردی *mə ol soz oturdi*
 * یعنی : ار به
 من سخی یاد آرر شد.
 مرارد دیگر نیز چنین
 است. (ارترر- اترمماک
oturur- oturmæk).

ایتردی *etturdi* : ال انکر
 بلک ایتردی *ol a *ar*
belik etturdi یعنی : ار را
 رادار ساخت که فتیله را
 بپیچاند. به هر چیز
 دیگری نیز که بپیچانند,
 چنین گریند. (ایترر-
 ایترماک *etturur- etturmæk*).

اجردی *acurdi* : ال انسی
 اجردی *acurdi ol ani*
 یعنی : ار, ری را به
 گرسنگی راداشت. (اجرر-
 اجرماق *acurur- acurmaq*).

ایشدی *oyusdi* : الار اگی
 قئاغن اییشدی
olar ikki qağun oyusdi
 یعنی :
 آن در مرد, در قاچ کردن
 خربزه, مسابقه نهادند. در
 کمک کردن نیز چنین
 است. (ایشرر- ایشماق
oyusur- oyusmaq).

ار، در این کار، پیش من شرمنده شد. از ادامهی کار به جهت ترس از من باز ایستاد. (ایمَنر-ایمناک *əymənur- əymənmək*).

ایرلدي *erildi*: تام ایرلدي *tam erildi* سقف دیرار ترک خورد. مرار دِیگر نیز چنین است. (ایرلر- ایرلماک *erilur- erilmək*) از همین ریشه، هنگامی که بدر ماه به هلال گراید، گریند ای ایرلدي *ay erildi*.

ایسلدي *esildi*: ایسلدي *esildi nə* نانک * یعنی: آن چیز کم شد، نقصان یافت. (ایسلر- ایسلماک *esilur- esilmək*).

ایلدی *ewildi*: ایشقا ایلدی *ewildi isqa* به سري کار شتاب کرده شد. (ایلر- ایلماک *ewilur- ewilmək*).

مضاعف

از

این باب

اینٹی *oynatti*: ال انی *ol ani aynatti* یعنی: ار، ری را به بازی راداشت. (اینتر- اینتماق *oynatur- oynatmaq*).

گرنه ی دیگر

از همین

ایادی *ayadi*: ال ترزن *ol tonin ayadi* یعنی: ار، جامه ی خریشتن نگهداشت. مرار دِیگر نیز چنین است. خان انکر ایاغ *xan a *ar ayağ ayadi* یعنی: خان به ار لقب

ایتدی *ayturdi*: ال منکا *ol mə soz ayturdi* * یعنی: ار، من را رادار به سخن گفتن کرد. (ایتزر- ایتوماق *ayturur- ayturmaq*).

ایتدی *oyturdi*: ال منکا *ol mə qağun oyturdi* * یعنی: ار، من را به قاچ کردن خربزه راداشت. مرار دِیگر نیز چنین است. (ایتزر- ایتوماق *oyturur- oyturmaq*).

ایتدی *oyturdi*: ال ارن *oyturdi ol un* یعنی: ار در بیختن آرد به خرد فشار آورد. (ایتزر- ایتوماق *oyturur- oyturmaq*).

ایغردی *uyğurdi*: ال منی *uyğurdi ol mənı* یعنی: ار، مرا متنبه کرد. با حرف «ذ» هم تلفظ می‌شود. (ایغرر- ایغوماق *uyğurur- uyğurmaq*).

ایرشدی *ayrisdi*: الار اگی *ayrisdi olar* ایرشدی *ayrisdi olar* در، از هم جدا شدند. ایرشزر- ایرشماق *ayrisur- ayrismaq*). با حرف «ذ» هم تلفظ می‌شود.

ایتلدي *aytildi*: سزرز *soz aytildi* یعنی: از سخن ر مانند آن پرسش شد. (ایتلر- ایتلماق *aytilur- aytilmaq*).

ایتندی *aytindi*: سزرز *soz aytindi* یعنی: پرسش کردن را خرد پذیرفت (ایتنر- ایتنماق *aytinur- aytinmaq*).

ایمندی *əyməndi*: ال مندن *əyməndi ol məndin bu ista əyməndi* بر ایشتا ایمندی

داد. (ایار- ایاماق *ayar-* *ayamaq*).

سه راجی برگرفته از چهار راجیها

اربادی *irpədi* : ال یغاج
 ارپادی *irpədi ol yığac*
 یعنی : ار, درخت برید. ال
 ایشغ *ol isiğ irpədi*
 یعنی : ار, خراست کار را
 به سامان رساند, در هم
 ریخت. (اربار- اربارماک
irpər *irpərmək*).

ارتادی *artadi* : ارتادی
 نانک *artadi nə* * یعنی : آن
 چیز, تباه شد. (ارتار-
 ارتاماق *artar-* *artamaq*).

ارتادی *ortədi* : ال اتنک
 ارتادی *ortədi *ol otu*
 یعنی : ار, هیزم را
 بسرخت. مرارد دیگر نیز
 چنین است. (ارتار-
 ارتاماک *ortər-* *ortəmək*).

ارتادی *irtədi* : ار ایشغ
 ارتادی *ər isiğ irtədi*
 یعنی : ار ایشغ
 مرد کار طلب کرد ر دنبال
 آن افتاد. (ارتار-
 ارتاماک *irtər-* *irtəmək*).

استادی *istədi* : این نیز
 همانند ارتادی *irtədi* است.
 (استار- استاماک *istər-* *istəmək*)
 در این قطعه
 نیز آمده است.
 یغلب اذر ارتدم
 بغرم بشن قرتدم
 کچمش قتغ ارتدم
 یغمر کنی قان سجار

Yığlap u u artadim
Bağrim basin qartadim
Kecmis qutuğ irtədim
Yağmur kuni qun sacar

ترجمه : به دنبال ار
 گریستم ر درماندم,
 سر دلم ر سینه ام را
 شکافتم
 خرشختی گذشته را جستجر
 کردم
 دیده ام چرن باران خرن,
 میباراند.
 ترضیح آنکه : می‌گرید با
 درمانگی ر پریشانی به
 دنبال معشرقه ام گریستم,
 زخم دلم را دیگرباره
 برگشردم, سرنرشت درر
 افتاده را دنبال کردم ر
 دیده ام چرن باران,
 خرنبار است.

اندادی *undədi* : ال مینی
 اندادی *undədi ol mənı*
 یعنی : ار, من را آراز
 داد, صدا زد. (اندار-
 انداماک *undər-* *undəmək*).

ادیدی *əwdidi* : ال ینجر
 ادیدی *əwdidi ol yincu*
 یعنی : ار, مرارید گرد
 آورد. گردآوردن میره ر
 چیز دیگر را نیز چنین
 گریند. (ادیر- ادیماک
əwdir- *əwdimək*).

الدادی *aldadi* : ال یاغینی
 الدادی *aldadi ol yağini*
 یعنی : ار, دشمن را فریب
 داد. (الدار-
 الداماق *aldar-* *aldamaq*).

الیدی *uldidı* : ات الیدی
 الیدی *at uldidı*
 یعنی : اسب بی‌نعل
 ماند. پایش بی‌پا پرش
 ماند. مرارد دیگر نیز
 چنین است. (الیر- الیدماق
uldir *uldimaq*).

ابردادی *obradi* : تــــرن
 ابرادی *ton obradi*
 یعنی :
 جامه مندرس شد. مرارد
 دیگر نیز چنین است.

در این بیت نیز آمده است :

قلسا قلی اغربن
برکل تقی ازقلق
قرغش قلمر امالار
ینجغ کررب قنقلق

*Qolsa qali oğraban
bergil taqi azuqluq
Qarğis qilur umalar
yuncığ korup qonuqluq*

ترجمه : چرن مهمان به سري
تر آید ،
اگر خراست ، ار را ترشه
بده ،

مهمانان نفرین می‌کنند
اگر در مهمانی ناراحتی
پیش آید .

ترضیح آنکه : اگر مهمانی
بر تر آید ر چیزی خواهد ،
بر ار عطا کن ، زیرا که
مهمان اگر از پذیرایی
خرسند نشرد ، به دارنده ی
آن لعنت می‌فرستد .

اقرادی *oqradi* : ات
اقرادی *at oqradi* یعنی : اسب
شیهه کشید ، در نزدیک شدن
رقت علفه دادن ، به قرقر
افتاد . (اقرار - اقراماق
oqraraq - oqrar) .

اکریدی *ugridi* : اراغت بشک
اکریدی *besik ugridi urağut*
یعنی : زن ، گهراره را
تکان داد . برای کسی هم
که حيله ر نیرنگ خرد را
به تملق ر چاپلوسی سرپرش
نهد ، چنین گرینند . *al ani*
اکریدی *ol ani ugridi* ار
گهراره ری را تکان داد
پنداری که ری کردک است .
(اکریر - اکریماک *ugrir-*
ugrimak) .

امریدی *amridi* : ال منک
یینم امریدی *ol mæni*
yinim amridi * یعنی : ار ،

(ابرار - ابراماق *obrar-*
obramaq) .

اذرادی *u rædi* : اذرادی
نانک **u rædi næ* یعنی : آن
باقی مانده یزادی داشت .
(اذرار - اذرمامک *urær- u*
ræmak) .

اغرردی *ağrudi* : اغرردی
نانک **ağrudi næ* یعنی : آن
چیز سنگینی یافت . اکلک
اغرردی *iglig ağrudi* یعنی :
بیمار ، سنگین ر بستری شد .
(اغررر - اغررماق *ağrur-*
ağrumaq) .

اگریدی *ağridi* : انک بشی
اگریدی *basi ağridi *ani*
یعنی : سر ار درد گرفت .
هر جای از بدن انسان درد
گیرد ، چنین گرینند . (اگریر -
اگریماق *ağrir- ağrimaq*) .
در این کلام نیز آمده
است :

بیر تین بشی اگریسا قمغ تین
بشی اگریاس

*Bir toyin basi ağırisa qamuğ
toyin
basi ağırimas*

یعنی : اگر یک تی *toy (=*
کاهن ، پیشرای مذهبی ترکان
پیش از اسلام) سرش درد
کند ، همهی کاهنان سرشان
درد نمی‌کند . این سخن را
زمانی آرند که شخصی چرن
درستانش چیزی خراهند ر
بپذیرند ر بخرند ، ار ، آن
را بخراهد .

اگرادی *oğradi* : بک انکر
اگرادی *oğradi bæğ a *ar*
یعنی : بیگ به سري ار
رفت . به هر گرنه رفتن نیز
چنین گرینند . (اگرار -
اگراماق *oğraq - oğramaq*) .

گیرند. (اجسار- اجساماق
acsar- acsamaq).

اجسادى icsædi : ال سر
اجسادى icsædi ol suw
یعنی : ار خراست آب
بناشد. مراد دیگر نیز
چنین است. (اجسار-
اجساماق icsæmæk - icsær).

اخسادى axsadi : ات اخسادى
axsadi at : یعنی: اسب لنگید,
لنگ شد, (اخسار- اخساماق
axsar- axsamaq). مراد
دیگر نیز چنین است.

اذسادى i sadi : ال قلن
اذسادى mā ol qulin
منکا اذسادى *i sadi
یعنی : ار خراست
برده‌ی خرد را سري من
بفرستد. (اذسار- اذساماق
i saraq - i sar).

ارسادى ursadi : ال انى
ارسادى ursadi ol ani
یعنی : ار, خراست ري را
بزند. (ارسار- ارساماق
ursar- ursamaq).

ازسادى uzsadi : ال یسغ
ازسادى ol yisiğ uzsadi
یعنی : ار خراست, طناب را
بکند ر جدا
سازد. (ازسار- ازساماق
uzsar- uzsamaq).

اشسادى assadi : ال ارت
اشسادى assadi ol art
یعنی : ار, خراست از سراشيبی
پایین آید. چرن بخرهند
بگیرند خراست غذا بچرد
نیز, همین گرنه می‌گیرند.
(اشسار- اشساماق assar-
assamaq).

اغسادى aḡsadi : ال تاغقا
اغسادى ol taḡqa aḡsadi
یعنی : ار, خراست به کره
صعرد کند. (اغسار-
اغساماق aḡsar- aḡsamaq).

تن من را خارانند.
(امریر- امریماک æmrir-
æmrimæk).

ازادى æwzædi : ال سرزنى
انکر ازادى sozni a ol
یعنی : ار, با
این سخن نزد ري بدگری
کرد. (ازار- ازامماک
æwzæmæk - æwzær).

ابسادم opsædim : من انى
ابسادم mæn ani opsædim
یعنی: من خراستم از ار
برسه برچینم. (ابسارمن-
ابسامماک opsærmæn- opsæmæk).

اتسادى ætsædi : ار اتسادى
ætædi ær : یعنی : آن شخص میل
به گرشت کرد. (اتسار-
اتسامماک ætsær- ætsæmæk).

اتسادى atsadi : ال اق
اتسادى ol oq atsadi :
ار, خراست که تیراندازی
کند. مراد دیگر نیز چنین
است. (اتسار- اتساماق
atsar- atsamaq).

اتسادى otsædi : ال ارتن
اتسادى ol ottin otsædi
یعنی : ار خراست از سرراخ
بیرون آید. (اتسار-
اتسامماک otsær- otsæmæk)
گذشتن از هر چیزی را نیز
چنین گیرند.

اتسادى itsædi : ال تاشغ
اتسادى ol tasiğ itsædi
یعنی : ار, خراست سنگ را
بغلطانند. مراد دیگر نیز
چنین است. (اتسار-
اتسامماک itsær- itsæmæk).

اجسادى acsadi : ار قبغ
اجسادى ær qabuḡ acsadi
یعنی : مرد, خراست درب را
باز کند. در آرزي باز
کردن هر چیزی نیز, چنین

(الـسار- الـساماق *alsar-* *alsamaq*)
 الـسادي *olsædi* : ال ار
 الـسادي *ol ær olsædi* يعني :
 ار, خراست كه ميـبرد.
 (الـسار- الـساماك *olsær-* *olsæmæk*)
 الـسادي *ilsadi* : ار تاغـدن
 الـسادي *ær tagdin ilsadi*
 يعني : مرد, خراست از كره
 پايـن بيايد. مراد ديگر
 نيز چنين است. (الـسار-
 الـساماق *ilsar-ilsamaq*)
 امـسادي *æmsædi* : كنج اناسن
 امـسادي *anasin æmsædi kanc*
 يعني : كـردك خراست
 [پستان] مادرش را بمكـد.
 (امـسار- امـساماك *æmsær-* *æmsæmæk*)
 انـسادي *insædi* : ار كـتردن
 انـسادي *ær kotudin insædi*
 يعني : مرد, خراست از
 پشتـبام پايـن آيد. مراد
 ديگر نيز چنين است.
 (انـسار- انـساماك *insær-* *insæmæk*)
 از حرف «ن» بدل
 از حرف «ل» است.

قاعده

بدانكه حرف «س» ر «الف»
 همانـگرنه كه به اسماء در ر
 سه راجي افـزوده ميـشرد,
 بر افعال در ر سه راجي
 نيز ميـآيد. در اينـگرنه
 صيغهـها, فعل هنـرز انـجام
 نـگرفتـه, اما در آرـزي
 انـجام گـرفتـن آن هستيم.
 ادات «سا / sa» بخلاف اسماء ر
 افعال در ر سه راجي از
 ايـن دست, كمـتر در
 تـكـراژهاي چهار ر پنج
 راجي ديده ميـشرد.

اسادي *æwsædi* : ار اسادي
ær æwsædi يعني : مرد,
 خانهـي خرد را آرـزـر كرد.
 (اسار- اساماك *æwsær-* *æwsæmæk*)
 اسادي *ewsædi* : ار اسادي
ær ewsædi يعني : شخص خراست
 شتاب كند. (اسار- اساماك
ewsær- ewsæmæk)
 اقـسادي *uqsædi* : ار سرزك
 اقـسادي *uqsædi ær sozug*
 يعني : شخص خراست, سخن را
 ادراك كند. (اقـسار-
 اقـساماق *uqsær- uqsamaq*)
 اكـسادم *ægsædim* : من بتق
 اكـسادم *mæn butaq ægsædim*
 يعني : من خراستم, شاخه را
 خم كنم. (اكـسارمن-
 اكـساماك *ægsærmæn-ægsæmæk*)
 مراد ديگر نيز چنين است.
 اكـسادي *ogsædi* : ال مـني
 اكـسادي *ogsædi ol mæni*
 يعني : ار, خراست من را
 بـستـايد. (اكـسار-
 اكـساماك *ogsær- ogsæmæk*)
 اكـسردِي *æksudi* : اكـسردِي
 نـانـك *æksudi næ* يعني :
 چيز, كم شد ر نقصان
 يافت. (اكـسرر- اكـسرماك
æksur- æksumæk)
 اكـسادي *oksædi* : ال تـبراق
 اكـسادي *topraq oksædi ol*
 يعني : ار, خراست خاك جمع
 كند. هنگام بيان خراستن
 جمع آرري گندم ر چيز ديگر
 نيز چنين گرـيند. (اكـسار-
 اكـساماك *oksær- oksæmæk*)
 الـسادي *alsadi* : ال ات
 الـسادي *ol at alsadi*
 يعني :
 ار, خراست كه اسب بخرد.
 مراد ديگر نيز چنين است.

بیرسد.» ر «ار دلش خراست
تیراندازی کند» اصل آنها
ابدي *opdi* ر اتي *atti* است.
[در] مثال برای سه راجي-
ها : ار يک کتړسادي
ar yuk kotursadi, ال قش
اجر سادي *ol qus ucursadi* که
معناهاي : «مرد, دلش
خراست بار بردارد» ر
«ار, دلش خراست پرنده
(=باز) پرراز دهد.» را
دارد.
مثال برای بیش از سه-
راجيها : ال تنکريکا
کيرتنکني سادي *ol ta*
*riga kirtkinsadi** یعنی : ار
دلش خراست رحدانیت
خدراند را با صراحت بر
زبان آرد.
این قاعده در رازههاي
که حرف «ر» داشته باشند
گاه, تغییر مي يابد. یعنی
اگر تکرارهاي که راج
پاياني آنها حرف «ر» باشد
ر خرد آراک ثقیل ر ستر
داشته باشند, پیش از
ادات «سا» حرف «غ» مي-
پذیرند. اما اگر بن فعل
«مک» *mak* باشد, ر یا
آراک خفیف ر نرم داشته
باشد, پیش از پی افزوده
«سا» حرف «ک» افزوده مي-
شرد. [در مثال :]
ال اکلا برغ سادي
ol awga bariḡsadi
من سني کرک سادم
mən səni koruḡsədim
که معناهاي : «ار دلش
خراست به خانه بررد» ر
«من دلم خراست تورا
ببینم» را مي دهند. به
جاي برغ سادي *bariḡsadi* اگر
بر سادي *barsadi* ر به جاي

مثال برای اسماء در
راجي : ار ايسادي *ar atsadi*
یعني : شخص, خراست که
گرشت مجرود. تکرار «ات» *at*
در راجي است. با افزودن
«سا» بر فرجام آن, مفهم
«خراست ر آرزو کردن»
پیدا شده است.
همه ي ار اسادي *ar əwsadi*
نیز چنین است. یعنی شخص
خانه ي خرد را طلب کرد.
تکرار «ا» *aw* در راجي
است, با «سا» در آمیخته
است ر معنای «آرزو ر طلب
کردن» را مي دهد.
[ر] مثال برای افزودن
«سا» بر سه راجيها : ار
اجن سادي *ar aciḡsadi*, ار
تتغ سادي *ar tatiḡsadi* که
معناهاي «شخص دلش ترشي
خراست» ر «شخص دلش شيريني
خراست» را مي دهد.
[در] مثال برای اسمایی که
بیش از سه راج دارند :
ار قاغون سادي *ar qaḡunsadi*,
ار جنشترک سادي
ar cinusturuksadi که
معناهاي : «شخص دلش
خربزه خراست» ر «شخص دلش
چنشترک (نرعي فندق)
خراست» مي دهد. چنشترک
میره اي است که در چین مي-
رسد ر در تررفان فراران
ر شبیه فندق است.
قاعده, بر همه اش جاري
است. اما ما, برخی را
یاد کردیم باقي را مي تران
از همین راه شناخت.
[در] مثال برای در راجي-
ها : ار قيزن اب سادي
ar qizin opsadi ال
ايسادي *ol ya atsadi* یعنی :
«مرد دلش خراست دخترش را

رضعیت باشد، این قاعده، به همین صورت درمی‌آید. این مفهوم از ترکیب سیدی نانکی *sidi nə *ni* در معنای «[ار آن] چیز را شکست.» اخذ شده است. همانگونه است که آب، طعم شربت را در شیرینی انگر را دگرگرن می‌سازد. از این قاعده، دیگر قاعده‌ها هم می‌تران درآورد. این قاعده در همی زبانهای ترکی یکسان است و همگی بر آن اتفاق دارند.

اخشادم *oxsadam* : من انی
mən ani oxsadam
 یعنی: «من ار را نرازش کردم.» که مانند درست داشتن فرزند از سري مادرش می‌باشد. چنانکه در این کلام آمده است.

سقاق بچار سقال اخشار
saqaq bicar, saqal oxsar
 یعنی: چانه می‌برد و ریش می‌نرازد.

ترضیح آنکه: پنهانی چانه را می‌برد و ریش را می‌نرازد. این سخن برای کسی که خیانت خرد را با چاپلوسی پنهان کند گفته می‌شود. و نیز [در مثال] *bir nə * birgə oxsadi* بی‌نانهک بیرکا اخشادی
 اخشادی *at oxsadi* در معنای: «چیزی به چیز دیگری مانست» و «گله اسب خرابید» می‌آید. این عبارت فقط مختصراً گله اسب است و در مورد دیگر به کار نمی‌رود. بر زبان بسیاری از مردم یکاک، یباکر و غیر عشایر جاری

کرکساد *korugsadi* اگر کرکساد *korsadi* گفته شود نیز، صحیح است. اما من اشکال رایج را ضبط کردم. ریشه‌ی آنها بر *bardi* و *kordi* است.

اگر یک تکرار به حرف «ل» ختم شود، این قاعده جاری خواهد شد. *ال اندن یرماق الق سادی*

ol andin yarmaq aliqsadi
 یعنی: ار دلش خراست از ار پرل بگیرد. ترکان مفهوم طلب و آرزو از ادات «سا/سه» را از لفظ سادی *sadi nə *ni* در معنای «چیزی به شرد» گرفته‌اند. پنداری انجام دهنده‌ی کار، آن کار را در میان آرزوهای خرد به شمار آورده و آرزو کرده است. چنانکه در ترکیب *ər suwsadi* در معنای «مرد تشنه شد» نیز، این معنا رجود دارد که آب خراستن نیز در میان آرزوهای آن مرد به شمار آمده است.

اگر حرف «الف» در ادات «سا» تبدیل به «ی» شود، مفهوم تغییر می‌یابد و خرد، حال و طبیعت چیزی را که به او نسبت داده می‌شود، می‌گیرد و دگرگونی حالت او را نشان می‌دهد. مانند [در مثال] *sucik suwsidi* سیدی *uzum aciğsidi* که معنای «شراب آب گرفت» و «انگر ترش شد» را می‌دهد.

در هر موردی که منظر دگرگونی حالت و تغییر

قرغادي *qarğadi* به کار می-
ررد، معنای شو ر بدي نیز
می دهد. حرف «ر» در اینجا
بدل از حرف «ل» است.
چنانکه در کلام رحي الهي
«کأنهم بنیان مرصص»، در
قرائتي ملصص نیز تلفظ
می شود. (ارقار- ارقاماق
arqar- arqamaq).

اسکادي *iskādi*: ال پرنک
اسکادي *iskādi *ol yu* ار مر
را کند. (اسکار- اسکاماک
iskār- iskāmāk). مرارد دیگر
نیز چنین است.

الکادي *algādi*: ال ارن
الکادي *ol un algādi*
یعني: ار، آرد بیخت.
مرارد دیگر نیز چنین است.
(الکار- الکاماک *algār-*
algāmāk).

امکادي *əmgādi*: ار
امکادي *ər əmgādi* یعنی:
مرد، زحمت کشید ر به سختی
افتاد. (امکار- امکاماک
əmgār- əmgāmāk).

ابلادي *uplādi*: ال انک تـ
ارن ابلادي *ol ani*
یعني: * *tawarin* ار،
مال ري را به یغما برد.
(ابلار- ابلاماک *uplār-*
uplāmāk).

اتلادي *ətlādi*: ال قریغ
اتلادي *ətlādi ol qoyiğ*
یعني: ار، گرسفند را
پررار ر تبدیل به گرش
کرد. (اتلار- اتلاماک *ətlār-*
ətlāmāk).

اتلادي *otlādi*: ات اتلادي
at otlādi یعنی: اسب چرا
کرد. در هنگام سخن از
چریدن حیران دیگر نیز، همین
گفته می شود. (اتلار-
اتلاماق *otlār- otlamaq*).

است. (اخشار- اخشاماق
oxsar- oxsamaq).

الشادي *olsādi*: ار اجـبب
الشادي *olsādi ər acip*
یعني: مرد گرسنه شد ر
چشمانش تیره گردید. از
شدت گرسنگی از حال رفت.
(به ترکی چگلي). (الشار-
الشاماک *olsār- olsāmāk*).

ارقادي *irqādi*: ال یغـاج
ارغادي *irqādi ol yiğac*
یعني: ار، برای انداختن
میره، درخت را تکان داد.
مرارد دیگر نیز چنین است.
(ارغار- ارغاماق *irğār-*
irğamaq).

ارادي *arwādi*: قام ارش
ارادي *arwas arwādi qam*
یعني: قام (=کاهن شمي)
ردي خرائد ر افسرن کرد.
(ارار- ارامـاق
arwar- arwamaq).

ارقادي *arqādi*: ال انک ان
ارقادي *ol ani * ewin arqādi*
یعني: ار، خانه ي ري را
جستجر کرد ر بر اساس
پنداشت خرد آنچه را که
میخواست تفحص نمود. (ترکی
ارغزوي). ال اني قرغادي
ارقادي

ol ani qarğadi arqādi
یعني:
ار، ري را لعنت کرد،
بديهي ري را برشرد ر
بیرن ریخت. این در عبارت
بصورت درگانه به کار می-
ررد. به تنهایی کاربرد
ندارد. لفظ ارقادي *arqādi*
از تکرار «آقیش» *alqis*
اخذ شده است. هر چند که
در اصل مفهرم کلمه ي
«آرقادي» *arqādi* معنای خیر
ر برکت ر فرخندگی خفته،
از آنجا که بیشتر همراه لفظ

اذلادی *lædi* : ə
 نـانـکن *nə *in ol ə lædi*
 یعنی : ار, آن چیز را به
 پهنا بگسترد ر پهن کرد.
 (ازلار- اذلاماک *ə lər- ə*
læmæk).

ازلادی *ozlædi* : ol
 ازلادی *ozlædi ol unuğ*
 ار خمیر را در تنر قرار
 داد. (ازلار-
 ازلماک *ozlær=ozlæmæk*).

اسلادی *usladi* : ol
 نـانـکنی *usladi nə *ni ol*
 یعنی : ار, مرضع را
 فهمید. (خیر را از شر جدا
 ساخت). (ترکی ارغزی).
 (اسلار- اسلاماق *uslar-*
uslamaq).

اشلادی *asladi* : ol
 اشلادی *asladi ol ayaq*
 ار, ظرف را به هم
 چسباند. مراد دیگر نیز
 چنین است. (اشلار- اشلماق
aslar- aslamaq).

اشلادی *islædi* : ar
 اشلادی *islædi ar*
 یعنی: شخص کار
 کرد. مراد دیگر نیز چنین
 است. (اشلار- اشلماک *islær-*
islæmæk).

اغلادی *iğladi* : iglan
 اغلادی *iğladi iglan*
 یعنی: کوردک
 گریست. اصل آن «یغلادی
yigładi» است. (اغلار-
 اغلماق *iğlar- iğlamaq*).

اوالادی *awladi* : bæg
 اوالادی *awladi bæg aw*
 یعنی: بیگ
 صیدی شکار کرد. انکار
 کشی اوالادی *a *ar kisi awladi*
 یعنی: مردم در چهارسری ار
 گرد آمدند. (الار- اوالماق
awlar- awlamaq).

اکلیدی *oklidi* : ol
 نـانـک *oklidi nə*
 یعنی: آن

اتلاندی *atlandi* : ol
 اتلاندی *atlandi ol at*
 یعنی : ار, سرار بر اسب
 شد. (اتلنر- اتلنماق
atlanur- atlanmaq)
 چنانکه در
 این قطعه نیز آمده است :
 یلقی یزن اتلنر
 اتلب انن اتلنر
 بکلر سمز اتلنر
 سنن اکر اسرشر

Yilqi yazın atlanur
Otlap anın ətlənür
Beglər səmuz atlanur
Sewnup oğur isrisür
 ترجمه : ایلخی در آغاز
 بهاران اسب گرنه می‌شرد
 در چراگاه‌ها پررار می-
 گردد

بیگان سرار بر اسب فربه
 می‌شرد
 شادی‌کنان [اسبان], همدیگر
 را گاز می‌گیرند.

ترضیح آنکه : در باب بهار
 صحبت می‌کند ر می‌گیرد :
 احوال حیران‌ها در بهاران
 بهتر می‌شرد, فربه می‌شرد,
 ر از این رر بیگان برای
 سرار شدن, اسبان پررار
 برمی‌گزینند ر به مژده‌ی
 بهاران, ایلخی اسب شادی-
 کنان همدیگر را گاز می-
 گیرند.

اتلادی *itlædi* : ol
 اتلادی *itlædi ol ani*
 ری
 را دشنام داد ر اهانت
 کرد ر در شمار سگان آورد.
 (اتلار- اتلاماک *itlær-*
itlæmæk).

اجلادی *icładi* : ol
 اجلادی *icładi ol tonuğ*
 یعنی : ار, جامه را آستر
 درخت, آستر گذاشت. (اجلار-
 اجلاماک *icłær=icłæmæk*).

ارنادم ornadim : من بر
 یـیردا ارنـادم *mən bu*
yerdā ornadim : یعنی : من
 در اینجا ترطن کردم. ر
 نیز ارنادي نانک *ornadi na*
 * یعنی : شئي در جاي خرد
 مستقر شد ر نیز : کرن
 ارنادي *kun ornadi* در معنای
 : خررشید غررب کرد.
 (ارنار- ارناماق *ornar-*
ornamaq).

ازنادي *uznādi* : اغل اتاقا
 ازنادي *ataqa uznādi oğul*
 یعنی : پسر علیه پدرش
 برخاست, سخن ار را
 نشنید, حرفش را عمل
 نکرد. (ازنار- ازناماک
uznār- uznāmāk).

اسنادي *əsnādi* : اسن اسنادي
əsin əsnādi : یعنی : نسیم
 رزید. ار اسنادي *ər əsnādi*
 یعنی : شخص خمیازه کشید.
 (اسنار- اسناماک *əsnār-*
əsnāmāk).

اسنادي *usnādi* : بیر نانک بیر
 نانککا اسنادي *bir nā*
*bir nā *a usnādi* * یعنی :
 یک چیز, به یک چیز دیگر
 شبیه شد. (اسنار-
 اسناماک *usnār- usnāmāk*).

اغنادي *ağnādi* : ات
 اغنادي *at ağnādi* یعنی: اسب
 غلتید چرن زبان یکی
 الکن باشد ر لکننت
 داشته باشد, گریند :
 ار اغنادي *ər ağnādi*
 (اغنار- اغناماق *ağnar-*
ağnamaq). این تکرار
 در اصل غنه دار است.

غذه دارها از این باب

چیز افزرن گشت ر رشد
 کرد. (اکلر- اکلماک *oklir-*
oklimāk).

اکلادي *iklādi* : ال ییریک
 اکلادي *iklādi ol yerig* یعنی :
 ار زمین را کربید. مرارد
 دیگر نیز چنین است.
 (اکلار- اکلماک *iklār-*
iklāmāk).

اکلادي *iglādi* : ار اکلادي
ər iglādi یعنی : شخص
 بیمار شد, مرارد دیگر
 نیز چنین است. (اکلار-
 اکلماک *iglār- iglāmāk*).

املادم *əmlādim* : من اني
 املادم *mən ani əmlādim* یعنی:
 من, ار را معالجه ر
 درمان کردم. (املارمن-
 املارمناک *əmlār-mən-*
əmlāmāk).

املادم *imlādim* : من انکار
 املادم *mən a *ar imlādim*
 یعنی : من به ار اشاره
 کردم. (من با چشم به ار
 اشاره کردم ر با دست
 نشان دادم). (املارمن-
 املارمناک *imlāmāk -imlār-mən-*
 در این کلام نیز آمده است
 :

اي تلرن بلسا, الکن
 املاماس
Ay tolun bolsa əlgin imlāmās
 یعنی : ماه چهارده شبه,
 با دست نشان داده نمی‌شرد.
 این کلام, برای هر چیز
 روشن ر مشهرر نیز گفته
 می‌شرد.

اذنادي *a nādi* : ییر
 اذنادي *yer a nādi* یعنی : زمین
 تغییر یافت, عرض شد.
 مرارد دیگر نیز چنین است.
 (اذنار- اذناماق *a nar-a*
namaq).

ارنکردی *ur *ərđi* : نانک
 ار, ري را رادار ساخت
 چرب سراخ کند. (انکتر-
 انکترماک *ur *turur-u *turmāk*).

گزنه دیگر غزه دار
 انکلادی *a *ladi* : ال سزرک
 انکلادی *ol sozuğ a *ladi* یعنی
 : ار, سخن را دریافت.
 (ترکی ارغری). مرارد
 دیگر نیز چنین است.
 (انکلار- انکلاماق *a *lar-a *lamaq*).

بابهای چهار راجی پایان
 یافت.

بابهای پنج راجی
 اتغردی *uwutğardi* : ال منی
 اتغردی *māni uwutğardi ol*
 یعنی : ار من را به سري
 شرمندگی سرق داد ر من هم
 شرمنده شدم. (اتغرر-
 اتغرمماق *uwutğarur-*
uwutğarmaq).

اسرکندی *isirgāndi* : انک بشی
 اسرکندی *basi isirgāndi *ani*
 سر ار پر جرش شد. (به
 دلیل کرتاه نکردن مري
 خرد به مدت دراز, به جهت
 گرمي, جرش ر کررک در سرش
 پیدا شد). (اسرکنرر-
 اسرکنماک *isirgānur-*
isirgānmāk).

اسرکندی *əsirgāndi* : ال تـ
 اسرکندی *ol tawari*
 اسرکندی *a əsirgāndi* یعنی : مرد به
 از دست دادن مالش تأسف
 خوررد. (اسرکنرر-
 اسرکنماک *əsirgānur* \square *əsirgānmāk*).

اسنکردی **ardi* : اس
 اسنکردی *asa *ardi ər* یعنی:
 شخص, از کار فاصله
 گرفت ر نشست.
 (اسنکرار- اسنکرماق *as*
**arar- as *armaq*).

انکرشدی **rəsdī* : اغلان
 انکرشدی *ə *rəsdī oğlan* :
 یعنی : بچه ناله ر ضجه
 کرد. (انکرشدرر-
 انکرشماک *ə *rəsūr-ə *rəsmāk*).

انکرندی **randī* : انکان
 انکرندی *i *randī i *an* یعنی
 : شتر ماده نالید.
 (انکرنرر- انکرنماق *i*
**ranūr-i *ranmaq*).

انکلندی **ləndī* : ازم
 انکلندی *o *ləndī uzum* یعنی
 : انگر رنگ گرفت, سرخ
 شد. چرن آدمي از
 بیماری رها شد ر رنگ
 صررتش باز گردد نیز
 چنین گریند. (انکلنرر-
 انکلنماک *o *lənur-o*
**lənmāk*).

انکتردی **turđi* : ارزنی
 انکتردی *ə *turđi ərni* ار را
 در کارش متحیر ساخت ر
 ترسانید. (انکترر-
 انکترماک *ə -ə *turur*
**turmāk*).

انکتردی *u *turđi* : ال انکر
 یغاج انکتردی *a ol*

اغړلندي *at uḡurlandi* يعني : عرض اسب بخشیده شده , عطا گردید. (تړکي ارغزرزي). (اغړلنر- اغړلنماق *uḡurlanur- uḡurlanmaq*).

اگرلندي *ogurləndi* : يند اکرلندي *ogurləndi yund* يعني: گلهي اسب صاحب کره- ها شد. (اگرلنر- اکرلنماق *ogurlənur- ogurlənmək*) به حیرانات ديگري که بصورت گله اند, چنين گفته مي شرد.

اتزلندي *ətizləndi* : يير ازلندي *yer ətizləndi* يعني : زمين اندازه گرفته شد, زمين براي شخم زدن به چند قطعه تقسيم شد. (اتزلنر- اتزلنماق *ətizlənur-ətizlənmək*).

اجزلندي *ucuzləndi* : ال بر نانکي اجزلندي *bu nə ol ucuzləndi* * يعني : ار, اين چيز را ارزان شمرد. (اجزلنر- اجزلنماق *ucuzlanur-ucuzlanmaq*).

اذزلندي *ə izləndi* : ال تاغني ازلندي *taḡni ə izləndi ol* يعني: ار, اين کره را مانع دانست. (اذزلنر- ازلنماق *ə -ə izlənur- izlənmək*).

اسزلندي *isizləndi* : ارغلان اسزلندي *isizləndi oḡlan* يعني : بچه بيکاره ر شرور شد. (اسزلنر- اسزلنماق *isizlənur-isizlənmək*).

اغزلندي *oḡuzləndi* : ار اغزلندي *oḡuzləndi ər* يعني: شخص ارغزري شد. به قالب ر ريخت ارغزران در آمد. (اغزلنر- اغزلنماق *oḡuzlanur-oḡuzlanmaq*).

اتلندي *uwutlandi* : ار اتلندي *uwutlandi ər* يعني: شخص خجالت کشيد. ارغزران اتندي *utandi* گريند. چند حرف را بيکبار مي اندازند. (اتلنر- اتلنماق *uwutlanur- uwutlanmaq*).

اکتلندي *əḡətləndi* : قينز اکتلندي *əḡətləndi qiz* يعني : دختر, صاحب خدمتکار شد. (عررس صاحب کنيز ر جاريه اي شد که همراش فرستاده اند.) (اکتلنر- اکتلنماق *əḡətlənur- əḡətlənmək*).

اشجلندي *asicləndi* : ار اشجلندي *asicləndi ər* يعني: شخص صاحب ديگ شد. (اشجلنر- اشجلنماق *asiclanur-asiclanmaq*).

انجلندي *ənucləndi* : انک کرزي انجلندي *əni * kozi ənucləndi* يعني : چشم ار ناخنک درآورد. (انجلنر- انجلنماق *ənuclənur-ənuclənmək*).

اغړلندي *aḡirləndi* : ار اغړلندي *aḡirləndi ər* يعني : شخص پذيرايي شد, گرامي داشته شد. حرف «ن» بدل از حرف «ل» است. ال بر اتلندي

اغړلندي *ol bu atni aḡirləndi* يعني : ار, اين اسب را گران شمرد ر هم چنين است زماني که شئي سنگين شمرده شرد. (اغړلنر- اغړلنماق *aḡirlanur-aḡirlanmaq*).

اغړلندي *uḡurləndi* : اغړلندي *uḡurləndi nə* نانک * يعني : هنگام چيزي فرا رسيد. ييرل اغړلندي *yol uḡurləndi* يعني : راه پر خير ر برکت شد. ات

ارقلندی ariqlandi : ســــر
 ارقلندی ariqlandi suw
 یعنی : آب, راه باز کرد ر
 مسیر ساخت. مصب ر خندق
 باز کردن آب [در خشکی]
 نیز چنین است. (ارقلنر-
 ارقلنماق ariqlanur-
 ariqlanmaq).

ازقلندی azuqlandi : ار
 ازقلندی ar azuqlandi یعنی:
 شخص صاحب آذرقه ر ترشه
 شد. (ازقلنر- ازقلنماق
 azuqlanur-azuqlanmaq).

اتکلندی atəkləndi : تــــرن
 اتکلندی atəkləndi ①②③
 یعنی : لباس دامن دار شد.
 (اتکلنر- اتکلنماک
 atəklənur-atəklənmək).

اتکلندی atukləndi : ار
 اتکلندی ar atukləndi یعنی:
 شخص صاحب کفش شد.
 (اتکلنر- اتکلنماک-
 atuklənur- atuklənmaq).

ارکلندی ərukləndi : یــــغاج
 ارکلندی ərukləndi یعنی
 : درخت آلر گرفت. به بار
 نشستن درخت آلر, هلر ر
 زرد آلر چنین گریند.
 (ارکلنر- ارکلنماک
 əruklənur-əruklənmaq).

اسکلندی isigləndi : ال ار بر
 اسکلندی isigləndi
 ol ar bu oğurda barmaqqa
 یعنی : آن مرد برای
 راهی شدن هرا را داغ ر
 سرزان یافت. (اسکلنر-
 اسکلنماک isiglənur-
 isiglənmaq).

انکلندی ənukləndi : ات
 انکلندی it ənukləndi یعنی
 : سگ ترله گذاشت, صاحب

اکزلندی okuzləndi : ار
 اکزلندی ar okuzlənd
 یعنی: شخص دارای گار نر شد.
 (اکزلنر-اکزلنماک
 okuzlənur-okuzlənmaq).

اغشلندی oğuslandi : ار
 اغشلندی ar oğuslandi یعنی :
 شخص صاحب خانراده ر
 خریشارند شد. (اغشلنر-
 اغشلنماق oğuslanur-
 oğuslanmaq).

ارغلندی uruğlandi : تــــرغ
 ارغلندی uruğlandi یعنی
 : کشتزار جرانه بست. اگر
 بچراهند بگریند «پنبه
 غرزه بست» نیز, چنین
 گرینند : کبکاز
 ارغلندی kəpəz uruğlandi .
 برای هرمیره ی دیگر نیز
 چنین گریند. (ارغلنر-
 ارغلنماق uruğlanur-
 uruğlanmaq).

اجقلندی ocaqlandi : ا
 اجقلندی ew ocaqlandi یعنی :
 برای منزل اجاق ساخته
 شد. (اجقلنر-اجقلنماق
 ocaqlanur-ocaqlanmaq).

اذقلندی a aqlandi : اذقلندی
 نانک *a aqlandi nə یعنی :
 [آن] چیز پا گرفت, دارای
 پا شد. (اذقلنر-
 اذقلنماق a aqlanur-a
 aqlanmaq). در این کلام نیز
 آمده است :

الم کیچ قلسا اذقلنر
 alim kec qalsa a aqlanur
 یعنی : گرفتی دیر بماند,
 پا می‌گیرد.

ترضیح آنکه : اگر مطالبه
 برگردن بدهکار زیاد
 بماند, باید برای گرفتن
 آن, بیستانکار با پا
 بررد.

(اشلر- اشللماک - *islälur-islälmäk*).

اللدی *awlaldi*: کیک *keyik* یعنی: حیران
رحشی شکار شد. (الر-
الماق *awlälur-awlälmaq*). در
این بیت نیز آمده است:
الرر ارزم انک ترزنکا
املر کرزم انک ترزنکا
*Awlälur ozum ani * tuzi * a*
*ämlälur kozum ani * tozi * a*
ترجمه: قلبم شکار زیبایی
ری می‌شرد,
چشمم به گرد راه ار
درمان می‌یابد.

اکلدی *iglaldi*: تکما ترلک
ایک اکلدی
tägma turlug ig iglaldi
: به انراع بیماری‌ها
دچار شد. (اکلر-
اکلماک *iglälur-iglälmäk*).

امللدی *ämlaldi*: اکلک
امللدی *iglik ämlaldi* یعنی:
بیمار, درمان شد.
(املر- امللماک *ämlälur-ämlälmäk*).

امللدی *imlaldi*: کشی
امللدی *kisi imlaldi* به شخص
با چشمک زدن ریا به
اشاره‌هایی شبیه آن,
اشاره شد. (املر-
امللماک *imlälur-imlälmäk*).

پنج راجی از منقرصات

اربلندی *arpalandi*: ات
اربلندی *at arpalandi* یعنی:
به اسب جر داده شد.
(اربلر- اربلنماق
arpalanur-arpalanmaq).
دیگر نیز چنین است.
اردرلندی *ordulandi*: بک بر
بیک اردرلندی
bäg bir yerig ordulandi

ترله شد. (انکلر-
انکلنماک *änuklänur-änuklänmäk*).

اتلندی *atanlandi*: ار
اتلندی *är atanlandi* یعنی:
شخص, صاحب شتر اخته شد.
(اتلر- اتلنماق
atanlanur-atanlanmaq).

ازملندی *uzumländi*: بندج
ازملندی *ba ic uzumländi*
یعنی: تاکستان انگررزار
شد, انگرر گرفت.
(ازملر- ازملنماک
uzumlänur-uzumlänmäk).

مضاعف‌های خلاف قاعده

ابللدی *uplaldi*: ار تـ اری
ابللدی *är tawari uplaldi*
یعنی: دارای مرد به
یغما رفت. (ابلرر-
ابللماک *uplälur-uplälmäk*).

اتللدی *ätlaldi*: قـ یری
اتللدی *qoy ätlaldi* یعنی:
گرسند تبدیل به گرشت
شد. مرارد دیگر نیز چنین
است. (اتلرر- اتللماک
ätlälur-ätlälmäk).

اذللدی *älaldi*: اـ لـ لـ لـ دی
نانک *ä laldi nä* یعنی:
[آن] چیز, اصلاح شد. ر
همچنین زمانی که چیزی گم
شرد. (اذلرر- اذللماک *älälur-älälmäk*).

اشللدی *aslaldi*: ایـ لـ اـ ق
اشللدی *ayaq aslaldi* یعنی:
شیر داخل ظرف ماست بست.
(اشلرر- اشللماق *aslälur-aslälmaq*).

اشللدی *islaldi*: ایـ شـ شـ
ایشللدی *is islaldi* یعنی:
کار, انجام پذیرفت.

ارزلندی *uzlandi* : ار
 ارزلندی *ar uzlandi* یعنی: شخص, ماهر شد. (شخص در هنر خرد مهارت ر زیبایی نشان داد). (ارزلنر-ارزلنماق *uzlanur-uzlanmaq*).
ایشلندی *isländi* : ار
 ایشلندی *ar isländi* یعنی: شخص, خرد را اهل کار ر کاری جلره گر ساخت. (ایشلنر- ایشلنماق *islənur-islənmək*).
ایسلندی *isländi* : ا
 ایسلندی *ew isländi* یعنی: خانه درد گرفته ر سیاه شد. لباس ر مانند آن نیز که از درد سیاه شرد, چنین است. (ایسلنر- ایسلنماق *islənur-islənmək*).
الندی *awlandi* : ار ارزنکا
 الندی *ar ozi *ə awlandi* یعنی: شخص برای خرد شکار شد. (النر- النماق *awlanur-awlanmaq*).
ارکلندی *okləndi* : ارق
 ارکلندی *aruq ar okləndi* یعنی: مرد خسته, استراحت کرد. هنگام بزرگ شدن کردک نیز چنین گفته می‌شرد. (ارکلنر- ارکلنماق *oklənur-oklənmək*).

چهار راجی

از

این باب

اذتلادی *a utladi* : ال یرماق
 اذتلادی *ol yarmaq a utladi* یعنی: ار درهم ر دینار را به مشت برداشت. اگر

یعنی: بیگ, یک جای را برای خرد شهر کرد. (اردلنر- اردلنماق *ordulanur-ordulanmaq*).
اترلندی *utrulandi* : ال
 انکر اترلندی *ol a utrulandi* یعنی: ار, با ری رر در در آمد. (اترلنر- اترلنماق *utrulanur-utrulanmaq*).
ارقلندی *arqalandi* : ال منی
 ارقلندی *ol məni arqalandi* یعنی: ار, من را پشت ر پناه ر یارر خرد دانست. ال تاغی ارقلندی *ol tağni arqalandi* یعنی: ار, پشت به کره داد. (ارقلنر- ارقلنماق *arqalanur-arqalanmaq*).
اژملندی *ujumləndi* : یغاج
 اژملندی *yiğac ujumləndi* یعنی: درخت تورت داد. (اژملنر- اژملنماق *ujumlənur-ujumlənmək*).

گرنه ی دیگر

از

این باب

ارتلندی *otlandi* : ات
 ارتلندی *at otlandi* یعنی: اسب چرن آتش به تاخت رفت. ار ارتلندی *ar otlandi* یعنی: مرد از خشم آتش گرفت. (ارتلنر- ارتلنماق *otlanur-otlanmaq*).
ازلندی *azlandi* : ال بر
 یرماق ازلندی *ol bu yarmaq azlandi* یعنی: ار, این پرل را کم ر اندک شرد. (ازلنر- ازلنماق *azlanur-azlanmaq*).

(اذرلار- اذرلاماک *a ərlər-a*)
(*ərləmək*).

اغرلادی *ağirladi*: تنکری مڼي
اغرلادی *ta *ri məni ağirladi*
یعني: خدارند بر من کرم
کرد. (اغرلار- اغرلاماق
ağirlar-ağirlamaq). در مرارد
هر شخص دیگري هم که به
کسي محبت ر اکرام کند,
چنين گریند.

اغرلادی *oğurladi*: ار ایشن
اغرلادی *ər isin*

oğurladi یعني: شخص کار
خرد را بهنگام انجام داد.
(اغرلار- اغرلاماق *oğurlar-*
oğurlamaq). از همین جاست که
گریند: ار ترار اغرلادی
ər tawar oğurladi یعني:
شخص مال سرقت کرد. زیرا
که سارق نیز مراقب فرصت
ر رقت ر هنگام است. در
این سخن, ترجیه دیگري هم
رجرد دارد. ر آن, اینکه
کلمه ي اغري *oğri* اسمي در
معناي سارق ر دزد است.
آن فعل از همین اسم ساخته
شده است. براي مخفف کردن
حرف «ي» *i*, از انتهاي آن
اسقاط شده است. ر این
قاعده براي من اعجاب-
انگیز است. هر در,
پسندیده است. در این
قطعه نیز آمده است:

بکم ارزن اغرلادی

یرغ بیلب اغرلادی

الغ تنکري اغرلادی

انن قت قیقف تري تغدي

Bəgim ozin oğirladi

Yarağ bilip oğurladi

*Uluğ ta *ri ağirladi*

Anin qut qiw turi toğdi

ترجمه: بیگ من, خرد را
پنهان ساخت

آب را هم با در کف دست
بردارد, چنين گریند.

(اذتلار- اذتلماق *a utlar-a*
utlamaq).

ازتلادی *uzutladi*: ال انی
ازتلادی *ol ani uzutladi*
یعني:
ار, ري را خسیس نامید.
(ازتلار- ازتلماق *uzutlār-*
uzutlāmāk).

اکتلادی *ogutladi*: ال اغلن
اکتلادی *ol oğlin ogutladi*

یعني: ار, فرزند خرد را
اندرز داد. (اکتلار-
اکتلماق *ogutlār-ogutlāmāk*).

اکتلادی *əgətladi*: ال قیزن
اکتلادی *ol qizin əgətladi*

یعني: ار دختر خرد را
کنیزدار کرد, به خانهي
دختر ر داماد خرد, کنیز
فرستاد. (اکتلار- اکتلاماک
əgətlār-əgətlāmāk).

التلادی *olutladi*: ار
التلادی *ər olutladi* یعني:

شخص تا حد مرگ جنگید.
(التلار- التلاماک *olutlār-*
olutlāmāk).

اجلادی *amacladi*: ار قشغ
اجلادی *ər qusuğ amacladi*

یعني: مرد, پرنده (= باز)
مرا نشان کرد ر نشان
گرفت. (اجلار- اجلاماق
amaclar-amaclamaq).

انجلادی *ənucladi*: اتاجي کوزک
انجلادی *otaci kozuğ ənucladi*

یعني: اتاجي (= درمانگر ر
طیب) ناخنک چشم را
درمان کرد. (انجلار-
انجلماق *ənuclār-ənuclāmāk*).

اذرلادی *ərladi*: ارات
اذرلادی *ər at ərladi* یعني:

شخص اسب را زین کرد.
مرارد دیگر نیز چنين است.

یعنی: ار، من را ارغرز
پنداشت، مرا به ارغرزان
منسرب ساخت. (اغزلار-
اغزلاماق *oğuzlar-oğuzlamaq*).

اقتسادی *oqitsadi*: ال بتک
ol bitik oqitsadi اقتسادی
یعنی: ار خراست، نامه را
در معرض خراندن قرار دهد
[کسی را رادار به خراندن
کند]. اگر کسی را نیز
بخراهند دعرت به کاری
کنند، چنین گرینند.
(اقتسار- اقتساماق *oqitsar-*
oqitsamaq).

اقتسادی *ugitsadi*: ال ترغ
ol tariğ ugitsadi اقتسادی
یعنی: ار، خراست به
رسيله دیگری گندم را آرد
کند. (اقتسار- اکتساماک
ugitsar-ugitsamək).

اکرسادی *əgirsadi*: ار
əgirsadi اکرسادی
شخص خراست دارر به کار
گیرد. (اراغت ییب
urağut yip əgirsadi اکرسادی
یعنی: زن خراست نخریسی
کند. بک کند اکرسادی
bəg kənd əgirsadi یعنی:
بیگ خراست دژ را محاصره
کند. (اکرسار- اکرساماک
əgirsar- əgirsamək).

اجغسادی *aciğsadi*: ار
aciğsadi اجغسادی
شخص ترشخی خراست.
(اجغسار- اجغساماق *aciğsar-*
aciğsamaq).

الغسادی *uluğsadi*: ار اتا
ər atta uluğsadi الغسادی
یعنی: شخص از میان اسبان
بزرگترین آنها را خراست.
در خراستن بزرگترین هر چیز
نیز چنین گرینند. (الغسار-
الغساماق *uluğsar-uluğsamaq*).

ر آن را سلاح انگاشت ر
نگه داشت

خدای تعالی، کرم کرد
برای ار سعادت ر درلت
طلوع کرد.

ترضیح آنکه: «تانقرت
بیگ» *Tangut bəy* را یاد
می‌آورد، که کمین کرده
برد. درباره‌ی ار گرید:
بیگ من، خرد را از سپاه
دشمن دزدید، حفظ کرد. به
دنبال فرصت گشت. خدارند
بر ار ظفر عطا فرمرد، از
این رر بخت ر درلت ری ارچ
گرفت.

اتزلادی *atizladi*: ار یین
ər yerin atizladi اتزلادی
یعنی: شخص برای نان، خاک
خرد را قطعه-قطعه کرد،
جری ساخت، سد برافراشت.
(اتزلار- اتزلاماق *atizlar-*
atizlamaq).

اجزلادی *ucuzladi*: بک انی
bəg ani ucuzladi اجزلادی
یعنی: بیگ ار را خرار ر
سبک شکرد. (اجزلار-
اجزلاماق *ucuzlar-ucuzlamaq*).

اذزلادی *u uzladi*: ال انی
u uzladi اذزلادی
گری ری را درمان کرد.
(اذزلار- اذزلاماق *u uzlar-u*
uzlamaq).

اغزلادی *ağizladi*: ال ارقنی
ariqni ağizladi ol اغزلادی
یعنی: ار برای نهر آب
دهانه درست کرد. ال قلن
ol qulin ağizladi اغزلادی
یعنی: ار به دهن برده اش
زد. مرارد دیگر نیز چنین
است. (اغزلار- اغزلاماق
ağizlar-ağizlamaq).

اغزلادی *oğuzladi*: ال منی
ol məni oğuzladi اغزلادی

درنده نیز که در در طرف
دهانش دندان بزرگ داشته
باشد، چنین گریند.
(ازغلار- ازغلاماق *aziğlar-*
aziğlamaq).

الغلاډي *uluğladi* : تنکري مني
الغلاډي *məni uluğladi ta *ri*
يعني : خدارند من را بزرگ
گردانيد. بک مني الغلاډي
bəg məni uluğladi يعني :
بيگ، من را بزرگ انگاشت.
(الغلار- الغلاماق *uluğlar-*
uluğlamaq).

الغني الغلاسا قت بلرر
uluğni uluğlasa qut bulur
اگر [کسي] به پير
احترام کند، سعادت يابد.

اذقلاډي *a aqladi* : ال اني
اذقلاډي *ol ani a aqladi*
يعني: ارم ري را با پا
زد. (اذقلار- اذقلاماق *a*
aqlar-a aqlamaq).

اذقلاډي *a uqladi* : ال اني
اذقلاډي *ol ani a uqladi*
يعني : ارم ري را، به جهت
ناآشنا بردن، غريب
انگاشت. (اذقلار- اذقلاماق
a uqlar-a uqlamaq).

ارقلادي *aruqladi* : بک ارقلاډي
ارقلادي *bəg aruqladi* يعني : بيگ، از
خستگي، آرام گرفت. اين
[کلمه] در زبان خاقانيها
در معنای «خرابيدن» است.
اصل معنای آن «استراحت ر
آرامش از خستگي» ميباشد.
(ارقلار- ارقلاماق *aruqlar-*
aruqlamaq).

اشقلاډي *asuqladi* : ال اني
اشقلاډي *ol ani asuqladi*
بر قرزک پاي ري زد.
(اشقلار- اشقلاماق *asuqlar-*
asuqlamaq).

ارکسادي *əruksədi* : ار
ارکسادي *ər əruksədi* يعني :
شخص، دلش هلر خراست.
مرارد ديگر نیز چنين است.
(ارکسار- ارکساماک *əruksər-*
əruksəmək).

الکسادي *olugsədi* : ار
الکسادي *ər olugsədi* يعني :
شخص خراست که بگرد.
(الکسار- الکساماک *olugsər-*
olugsəmək).

اکشلاډي *okuslədi* : ارترارن
اکشلاډي *ər tavarin okuslədi*
يعني : شخص، مال خرد را
افزرن انگاشت. (اکشلار-
اکشلماک *okuslər-okusləmək*).

ارغلاډي *ariğladi* : ال قزي
ارغلاډي *ol quzi ariğladi* يعني
: ارم بره را اخته کرد.
مرارد ديگر نیز چنين است.
ال یرمقاقغ ارغلاډي *ol*

yarmaqiğ ariğladi يعني : ار
از دینارها، بهتینش را جمع
کرد. گزینش بهترین از هر
چيزي نیز چنين است.
(ارغلار- ارغلاماق *ariğlar-*
ariğlamaq).

ارغلاډي *uruğladi* : ال کباز
ارغلاډي *ol kəpəz uruğladi*
يعني : ار هسته ي غرزهي
پنبه را در آرد. براي
در آردن هسته ي هر گرنه
ميره ي ديگر نیز، چنين
گریند. (ارغلار- ارغلاماق
uruğlar-uruğlamaq).

ازغلاډي *aziğladi* : تنکز اتغ
ازغلاډي *to *uz atiğ aziğladi*
يعني : خرک، اسب را با
دندانهاي نيش خرد زخمي
کرد. من تنکزني
ازغلامدم *mən to *uzni aziğladim*
يعني : من بر دندان نيش
خرک زدم. براي هر حيران

چنین گریند. (ازکلار-
 ازکلاماک *ozaklar-ozaklamak*).
 اسکلاډي *isigladi*: ار اسکلاډي
ar isigladi يعني: ار, در
 گرمای شدید رفت. (اسکلار-
 اسکلاماک *isiglār-isiglāmāk*).
 اسکلاډي *usugladi*: ال کرتلک
 اسکلاډي *ol kiritliḡ usugladi*
 يعني: ار, قفل را به
 نینگ بدرن کلید باز کرد.
 (اسکلار- اسکلاماک *usuglār-*
usuglāmāk). (به ترکی
 کنجکي).
 اسرکادي *asirgadi*: ال
 اسرکادي *ol asirgadi*
 يعني: ار *asirgadi nā *ni*
 به سبب مفقود شدن چیزی,
 اندر هگین ر متأسف شد.
 (اسرکار- اسرکاماک *asirgār-*
asirgāmāk).
 اشکلادي *usikladi*: ال کيکي
 اشکلادي *ol keyikni usikladi*
 يعني: ار, آهر را در حالی
 که سرما زده ر محاصره شده
 برد, گرفت. مرار د دیگر
 نیز چنین است. (اشکلار-
 اشکلماک *usiklār-usiklāmāk*).
 اککلادي *əkəkladi*: ار اراغتني
 اککلادي *ar uraḡutni əkəkladi*
 يعني: ار, زنش را دشنام
 داد ر نسبت عمل زشت به
 ار داد. (اککلار- اککلماک
əkəklār-əkəklāmāk).
 اککلادي *ukəkladi*: ال تامغ
 اککلادي *ol tamig ukəkladi*
 يعني: ار, بر رري قلعه
 برجها ساخت. صندق ساختن
 براي هر چیز دیگر نیز,
 چنین است. (اککلار-
 اککلماک *ukəklār-ukəklāmāk*).
 الکلادي *əlīkladi*: ال انسي
 الکلادي *ol ani əlīkladi*
 يعني: ار, با ري شرخي کرد ر

اشقلادي *asaqladi*: ال انسي
 اشقلادي *ol ani asaqladi*
 يعني: ار, ري را کهتر ر فرتر
 شمرد. در این کلام نیز
 آمده است:
 يعني اشقلاسا بشقا جقار
yaḡini asaqlasa basqa ciqar
 يعني: اگر دشمن خرار شمرد
 شد, بر سر آدمي سرار
 مي‌شرد. مي‌خراهد بگرید که
 «آدمي سر خرد را مي‌بازد»
 ر در مفهرم «نيک بينديش
 ر دشمن خرار
 مشمار» است.
 اشقلادي *usaqladi*: ال منک
 سرزميني اشقلادي *ol māni*
 اشقلادي *sozumni usaqladi*
 يعني: ار,
 سخن من را دروغ
 انگاشت. (اشقلار- اشقلاماق
usaqlār-usaqlamaq).
 انقلادي *anuqladi*: ال انقلادي
 نانکي *ol anuqladi nā *ni*
 يعني: ار, [آن] چیز را
 آماده دید ر گرفت.
 (انقلار- انقلماق *anuqlār-*
anuqlamaq).
 اجکلادي *icukladi*: ال ترنغ
 اجکلادي *ol tonuḡ icukladi*
 يعني: ار جامه را تردرزي
 کرد. آن را با کرکهايي
 مانند سرر ر سنجاب
 تردرزي کرد. (اجکلار-
 اجکلماک *icuklār-icuklāmāk*).
 ارکلادي *ərukladi*: ال تيري
 ارکلادي *ol təri ərukladi*
 يعني: ار, پرست دباغي
 کرد. (ارکلار- ارکلماک
əruklār-əruklāmāk).
 ازکلادي *ozəkladi*: ال قريغ
 ازکلادي *ol qoyuḡ ozəkladi*
 يعني: ار, شاهرگ گرسفند
 را برید. اگر بر ري این
 رگ ضربه زده شد, باز

اسنلادي *əsanlədi*: ال منکلا
 اسنلادي *ol mə *ə əsanlədi*
 یعنی ار بر من سلام کرد ر
 مصافحه نورد. (اسنلار-
 اسنلاماک *əsanlər-əsanləmək*).

گرنه ي ديگر

از

این باب

اذرلادي *u uladi*: ال انی
 اذرلادي *ol ani u uladi*
 : ار، پیرری شید.
 (اذرلار- اذرلاماق *u ular-u*
ulamaq).

ارالادي *araladi*: ال اکی کشي
 اترا ارالادي
ol ikki kisi otra araladi
 : ار، در نفر را از هم
 جدا ساخت ر آشتي داد.
 گذشتن از میان در چیز ر
 یا در نفز نیز چنین است.
 در گریش مردم،
 گاهی «اریلادي» *ariladi* در
 معنای «صلح ر آشتي» می آید
 رلی، اری صحیح تر است.
 (ارالار- ارالاماق *aralar-*
aralamaq).

اریلادي *oriladi*: ار
 اریلادي *ər oriladi* یعنی: شخص
 فریاد برآورد ر ناله خرد
 را بلند کرد. (اریلار-
 اریلاماق *orilar-orilamaq*).

اریلادي *uriladi*: ار اریلادي
ər uriladi یعنی: شخص گزافه
 گفت ر خرد را سترد ر در
 این ستردن پیش رفت.
 (اریلار- اریلاماق *urilar-*
urilamaq). در این قطعه
 نیز آمده است:
 ازن اکنب اریلادي
 بیرق بیرک قریلادي
 اتغ کمشب اریلادي
 افت برلب تبر اغدي

ار را استهزا نورد.
 (الکلار- الکلماک *əliklər-*
əlikləmək). در این قطعه
 نیز آمده است:
 تنکت سرسن اشکلادي
 کشي ایشن الکلادي
 ارن اتن بلکلادي
 بلن برلب بشي تغدي

*Ta *ut susin usiklədi*

Kisi isin əliklədi

ərin atin bəliklədi

Bulun bolip basi tiğdi

ترجمه: تانقرت سپاهیان
 خرد را در حالی که
 سرمازده برد، بزد
 ر کارهای اشخاص را به
 ریشخند گرفت
 مردان جنگی ر اسبان آنان
 را ارمغان کرد.
 محبس گردید ر سر خم کرد.
 ترضیح آنکه: درباره ي
 پیرزی بر اهالی تانقرت
 رلایتي نزدیک چین، می گرید
 که در سرمای سخت شبیخن
 زد، سپس با آنان به مزاح
 پرداخت ر افراد قشون ر
 اسبان خرد را بر ما
 ارزانی داشت ر از کثرت
 اندره ر غم سر به پایین
 انداخت.

امکلادي *əmiklədi*: ار ار اغتني
 امکلادي *ər urağutni əmiklədi*
 یعنی: مرد بر پستان زنش
 زد. (امکلار- امکلماک
əmiklər-əmikləmək).

انکلادي *ənuklədi*: ات
 انکلادي *it ənuklədi* یعنی: سگ
 ترله زایید. هنگام
 زاییدن شیر ماده نیز
 گریند: ارسلان انکلادي
arслан ənuklədi (انکلار-
 انکلماک *ənuklər-ənukləmək*).

اقیلادی *aqiladi*: ال منی
 اقیلادی *aqiladi* یعنی *ol mənī*
 : ار به من جرانردی نسبت
 داد. (اقیلار- اقیلاماق
aqilar-aqilamaq).

اکالادی *əkələdi*: ال انی
 اکالادی *əkələdi* یعنی *ol anī*
 : ار، به ری خراهر بزرگتر
 ر آجی خطاب کرد. (اکالار-
 اکالماک *əkələr-əkələmək*).

اکالادی *okələdi*: ال انی
 اکالادی *okələdi* یعنی *ol anī*
 : ار، به ری «ترکه» *okə* خطاب
 کرد، سرور ر رهبر ملت را
 گریند. (اکالار- اکالماک
okələr-okələmək).

انالادی *analadi*: ال انی
 انالادی *analadi* یعنی *ol anī*
 : ار، برای خرد، ری را
 مادر خطاب کرد، مادر
 انگاشت. (انالار- انالماق
analar-analamaq).

غذه دار

از

این باب

انکیدی *a*didi*: اجی کیکنی
 انکیدی *a*didi* یعنی *awci keyikni*
 : شکارچی به آهر
 حیلہ کرد، برای گرفتن ار،
 کمین کرد ر انتظار کشید.
 ال انی انکیدی *ol anī a*
 **didi* یعنی: ار، برای
 دستگیر ساختن ری حیلہ کرد.
 (انکیدر- انکیدی *a*dir-a*
 **dimaq*).

گرنه ی دیگر

از آن

انکیلادی *a*iladi*: اشیاک
 انکیلادی *a*iladi* یعنی *esyək*

Ozin ognup uriladi
Yiraq yerig qariladi
Atig kamsip oriladi
Ufut bolup tupu agdi

ترجمه: در خردستایی
 پیشروی کرد

دیاره های درر ر دراز را
 اندازه گرفت
 اسب خرد تازاند ر فریاد
 برآورد

خجلت زده شد ر تپه را
 سرازیر گشت

ترضیح آنکه: از دلارانی
 سخن می‌گیرید که بر ری
 تاختند ر ار به افراط
 خردستایی کرد ر کار به
 جایی رسید که زمین را
 متکنان آمد، با اسب خرد
 حمله آورد، ری خجلت کشید
 ر از تپه گذشت.

ارلادی *oruladi*: ال قرنغ
 ارلادی *oruladi* یعنی *ol qonuğ*

: ار گرسفند را سر
 پای برید. (ارلار-
 ارلاماک *orular-orulamak*).

اغرلادی *ağuladi*: ال اشین
 اغرلادی *ağuladi* یعنی *ol asin*

: ار غذای خرد را به سم
 در آمیخت. مرارد دیگر
 نیز چنین است. (اغرلار-
 اغرلاماق *ağular-ağulamaq*).

الادی *awaladi*: انک تکر
 کشی الادی *ani*

**təgrə kisi awaladi*
 مردم
 در چهار سوری ار گرد
 آمدند. (الار- الاماق
awalar-awalamaq). این کلمه
 را فقط به هنگام ایجاد
 آشرب به کار می‌برند. در
 مرارد دیگر (ادی، الار-
 امالاق *awdi, awalar-awalamaq*
 گریند.

ارمتلنمباق- *armutlanur*
(*armutlanmaq*).

ارتجلندی *artuclandi* : تاغ
ارتجلندی *tağ artuclandi*
یعنی : کره پر از درخت
سرر کره‌ی شد, درخت سرر
کره‌ی بیشتر شد. (ارتجلنر-
artuclanur - اقم-
artuclanmaq).

ارکجلندی *urkuclandi* : سرر
ارکجلندی *suw urkuclandi*
یعنی : آب پر مرج شد.
(ارکجلنر- اقم-
urkuclanur - ارکجلنمباق
urkuclanmaq).

ارکجلندی *orguclandi* : قز
ارکجلندی *qiz orguclandi*
یعنی : دختر, صاحب گیسری
بافته شد. (ارکجلنر-
orguclanur - اقم-
orguclanmaq).

ارکجلندی *urkuclandi* : اشج
ارکجلندی *asic urkuclandi*
یعنی : دیگ صاحب پایه شد.
(یعنی : دیگ را بر روی
سنگها قرار دادند تا
بترانند زیر آن آتش روشن
کنند.) (ارکجلنر-
urkuclanur - اقم-
urkuclanmaq).

اذغرنندی *a ğirlandi* : تاي
اذغرنندی *tay a ğirlandi*
یعنی : کره اسب, کار اسب
انجام داد. هر رقت مادیان
جفت نر پیدا کند نیز چنین
گرینند. (اذغرنر-
a ğirlanur - اقم-
ğirlanmaq).

اذمقلندی *u maqlandi* : ار
اذمقلندی *ər u maqlandi*
یعنی : شخص صاحب پیور ر
چاکر شد. (اذمقلنر-
maqlanur - اقم-
maqlanmaq).

: الاغ عرعر کرد.
(انکیلار- انکیلاماق *a *ilar-a*
**ilamaq*).

گرنه‌ی دیگر از آن

انککلندی *o *iqlandi* : اراغت
انککلندی *urağut o *iqlandi*
یعنی : زن, گیس مصنرعی
گذاشت, گیس ساخته شده از
مري بز بر سر نهاد.
(انککلنر- انککلنمباق *o*
**iqlanur-o *iqlanmaq*).

پنج راجی از

این باب

اغرقندی *ağriqandi* : ار
اغرقندی *ər ağriqandi* :
شخص از درد خرد نالید ر
به زبان آمد. (اغرقنر-
ağriqanur - اقم-
ağriqanmaq).

در ساکنیها

از

این باب

اندغردم *andğardim* : من
انمی اندغردم *mən*
ani andğardim : من
ار را سررگند دادم.
(اندغرم- اندغرمباق
andğarurmən-andğarmaq).

شش راجیها

از

این باب

ارمتلندی *armutlandi* : یغاج
ارمتلندی *yigac armutlandi*
یعنی : درخت پر از گلابی
شده. (ارمتلنر-
armutlanur - اقم-
armutlanmaq).

شرد. مشابه آن در عربی نیز زیاد است. مثلاً «البن الوجله» در معنای: «شخص صاحب شیر شد، شیر ری زیاد گشت» می‌آید ر یا «اسحلی» که در معنای «پرست دباغی ری برای ساختن کرک بیشتر شد» به کار می‌رود.

اجمکلندی icmæklændi : ار
 اجمکلندی ær icmæklændi
 یعنی: شخص کرک بره پرشید. اگر دارنده آن نیز شرد، چنین گریند. (اجمکلنر- اجمکلنماک icmæklænur- icmæklænmak).

ارسکلندی ærsæklændi : اشلار
 ارسکلندی islær ærsæklændi
 یعنی: زن از ری قباحه، مرد خراست. (ارسکلنر- ارسکلنماک ærsæklænur- ærsæklænmak).

اکمکلندی okmæklændi :
 اراغت اکمکلندی
 okmæklændi urağut یعنی: زن گرشاره به گرش کرد. (اکمکلنر- اکمکلنماک okmæklænur- okmæklænmak).

اکرملندی ægrimlændi : سـر
 اکرملندی suw ægrimlændi
 یعنی: آب در استخر جرشید ر برگشت. (اکرملنر- اکرملنماک ægrimlænur- ægrimlænmak).

اشتنلندی istonlandi : ار
 اشتنلندی ær istonlandi
 یعنی: شخص لباس کار پرشید. اصل آن اجتنلندی ictonlandi است. حرف «ج» بلحاظ قرابت مخرج آرایه، تبدیل به حرف «ش» شده است. (اشتنلنر- اشتنلنماک istonlanur- istonlanmaq).

ادمکلنماق u maqlanur- u
 (maqlanmaq).

ارتقلندی artuqlandi : ار
 ارتقلندی ær artuqlandi
 یعنی: شخص افراط کرد، بیشتر رفت. (ارتقلنر- ارتقلنماق artuglanur- artuglanmaq).

اژمقلندی ijmaqlandi : تـاز
 اژمقلندی taz
 باشی اژمقلندی bası ijmaqlandi
 یعنی: کلهی تاس ری بدتر ر کچلتر شد. ییر اژمقلندی yer ijmaqlandi
 یعنی: در زمین ارتفاع زیاد شد. مرارد دیگر نیز چنین است. (اژمقلنر- اژمقلنماق ijmaqlanur- ijmaqlanmaq).

اغرقلندی ağruqlandi : ال
 بر ایشیغ اقرقلندی
 ağruqlandi ol bu isiğ
 یعنی: ار، این کار را سنگین دانست. اگر بار هم سنگین شمرده شرد، چنین گفته می‌شرد. (اغرقلنر- اقرقلنماق ağruqlanur- ağruqlanmaq).

اغراقلندی uğraqlandi : ار
 اغراقلندی ær uğraqlandi
 یعنی: شخص خرد را شبیه ارغراقها کرد. (اغراقلنر- اغراقلنماق uğraqlanur- uğraqlanmaq).

تیره ای از مردم هستند.
اتمکلندی ætmæklændi : ار
 اتمکلندی ær ætmæklændi
 یعنی: نان ار فراران شد، سرمایه اش زیاد شد. (اتمکلنر- اتمکلنماک ætmæklænur- ætmæklænmak).

اینگونه افعال فراران است ر از اسم ساخته می-

(ارتلار- ارتلاماق *ortular- ortulamaq*)
ارتالادی *irtaladi*: ار ایشقا
 ارتالادی *ər isqa irtaladi*
 یعنی: شخص زردتر به کار
 آغاز کرد. (ارتالار-
 ارتلاماق *irtalar- irtalamaq*).
اسریلادی *əsrilədi*: ال
 کدزنی اسریلادی *ol ki*
 یعنی: *izini əsrilədi* ار, نم
 را نقش ر نگار داد, ری
 آن را مانند پرست پلنگ,
 رنگ آمیزی کرد. (اسریلار-
 اسریلماک *əsrilər- əsrilmək*).
اغریلادی *oğriladi*: ال نانک
 اغریلادی *ol nə * oğriladi*
 یعنی: ار, چیزی سرقت کرد.
 مردم با سکن حرف «ر»
 تلفظ می کنند. که نادرست
 است. (اغریلار- اغریلماق
oğrilar- oğrilamaq).
اکتولادی *iktulədi*: ال قوری
 اکتولادی *ol qoy iktulədi*
 یعنی: ار به گرسفند علف
 داد. علف دادن به حیران
 دیگر نیز چنین است.
 (اکتولار- اکتولماک *iktulər- iktuləmək*).
ارغولادی *arğuladi*: ال اگی
 کشی ارا ارغولادی
ol ikki kisi ara arğuladi
 یعنی: ار میان در شخص را
 باز کرد ر گذشت.
 (ارغولار- ارغولماق *arğular- arğulamaq*).
ابکلادی *opkələdi*: ال انکر
 ابکلادی *ol a *ar opkələdi*
 یعنی: ار, بر جگری زد.
 (ابکلار- ابکلماک *opkələr- opkələmək*).
ابکیلادی *opkilədi*: ال اندن
 ابکیلادی *ol andin opkilədi*
 یعنی: ار, بر ری خشم

مضاعف

از این باب

ارققلندی *arquqlandi*: ار
 ارققلندی *ərquqlandi* یعنی:
 شخص عناد ر لجاجت کرد.
 (ارققلنر- ارققلنماق
arquqlanur- arquqlanmaq).
امککلندی *əmgəkləndi*: ال بر
 ای شیخ امککلندی
ol bu isiğ əmgəkləndi
 یعنی: ار این کار را پر زحمت
 شمرد. امککلنر- امککلنماک
(əmgəklənur- əmgəklənmək).
اشککلندی *əsgəkləndi*: ار
 اشککلندی *ər*
 یعنی: شخص صاحب الاغ شد.
 در یکی از در شیرهی ترکی
 ر ارغریزی (اشککلنر-
 اشککلنماک *əsgəklənur- əsgəklənmək*).
ارککلندی *erkəkləndi*: سر
 ارککلندی *suw erkəkləndi*
 یعنی: آب پر مرج شد. انک
 یعنی ارککلندی *ani*
*yini erkəkləndi** یعنی: مری
 ار بر بدنش سیخ شد.
 (ارککلنر- ارککلنماک
erkəklənur- erkəklənmək)
 اگر کسی رجرلیت نشان دهد
 نیز, چنین گفته می شود.

چهار راجیها

از

این باب

اربالادی *arपालadi*: ال اتن
 اربالادی *ol atin arपालadi*
 یعنی: ار به اسبش جر
 داد. (اربالار- اربالاماق
arpalar- arपालamaq).
ارتولادی *ortuladi*: ار یاشن
 ارتولادی *ər*
 یعنی: شخص
 به میانسالی خرد وارد شد.

ابکیلام_____اک <i>opkilər-</i>	گرفت ر از غضب، رری برگردانید. (ابکیلار- <i>opkiləmək</i>) . قاعده ها در جای خرد خراهد آمد.
-----------------------------------	---

سیاس خدا را، کتاب همزه به پایان آمد

٢ - كتاب سالم



بخش نخست : اسماء سالم

کـــــــــــــــشیلار *cop cap kisilar* گریند.

جب cip : هر شاخه‌ي نازک ر نرم. این کلمه مخفف جبق *cibiq* است. چنانکه لفظ تب *top* در معنای گری نیز مخفف تب *topuq* می‌باشد.

جب cop : لقمه‌ي تتماج. بیر جب *bir cop yegil* یکل یعنی : لقمه‌ي تتماج میل کن. به تتماج قطعه قطعه شده ر نیز قطعات رشته آش نیز چنین گریند.

زب زب zap zap : صدای راه رفتن تند ر سریع. زب زب برغل *zap zap bargil* یعنی : تند تند بدر, شتاب کن.

سب sep : جهیزیه‌ي عرس که مال ر خراسته‌ي ری باشد. **سب sip** : کره اسب درساله.

شب sep : اداتی که شتاب را رساند. مانند. «هلا» در عربی!!!
sep kal!!! یعنی : شتاب بیا ر تعجیل کن!!

باب در راجی‌ها

تب tap : بسنده ر کافی. بر اش منکا تب *bu as ma tap* * یعنی : این غذا مرا بسنده است. تب بلدی *tap boldi* یعنی : بسنده شد, کافی شد.

تب top : سبزه‌ي که آن را با خمیر جر خلرط می‌کنند ر آن را در نمدي می‌پیچند ر در جایی گرم می‌گذارند تا برسد ر عمل آید ر آنگاه می‌خورند.

جب cap cap : نقل صدای نراختن تازیانه ر صدای برخورد در لب به هم را گریند. ال ارک جب جب *ol aruk cap cap yedi* یعنی : ار, آلر ر شفتالر را با صدای ملج ملج خورد.

جب cop : درد شراب ر ته- نشین از هر چیز. از همین کلمه گرفته به افراد کم درجه ر درن پایه جب جب

بت bit : شپش. از همین جا , به کرم ر حشره اي ریز که در گندم افتد. نیز, ترغ بتي *tariğ biti* گریند.

جت جت cat cat : نقل صدای افتادن ر به هم خوردن چیزی است. جت جت اردی *cat cat urdi* یعنی : شقشق زد.

جت cit : کپر ر آلرنکی که از نی ر یا خار بنا شده باشد.

شت sat : جرأت, جسارت. *ani * nā sati* انک نا شتی بار؟ *bar* یعنی : ار را برای این کار چه جرأت رجسارتی است؟

قت qat : لای پارچه یا چین پارچه. *ton qati* ترن قتی یعنی : لا ر تای لباس. از اینجا گرفته, به پیچ ر خم ر کمره ی کره ها قدراتی *qadraq* گریند.

قت qat : در نزد, عند. (ترکی ارغزی). *bəğ qatında* بک قتندا یعنی : در نزد بیگ, به نظر بیگ.

قت qut : سعادت ر درلت. «قتلغ» *qutluğ* از همین تکرار گرفته شده است. در این قطعه نیز آمده است:

قت قغ برسا اذم قرلنکا
کندا اشی یکسبن یرقرار
اغار

*Qut qowığ bersə i im quli *a*
Kundə isi yuksəbən yuqar ağa
r

یعنی : اگر پروردگارم به بنده ای سعادت ر درلت عطا کند ,

قب qop : ادات مبالغه ر تأکید. *oğul qop bə udi* اغل قب بذردي فرزندی بغایت بزرگ شد. قب *qop ə gu nā* اذکرنانک * یعنی : چیز کاملاً نیکر.

کب kop : کب نانک **kop nā* یعنی : چیز پر, سرشار ر انبره ر به هم پیچیده.

کب سچ kop sac : گیسری انبره ر به هم پیچیده. چنانکه در این کلام نیز آمده است :

کب سکتکا قش قنار
کرکلرک کشیکا سرز کلیر

Kop sogutgə qus qonar
Korkluğ kisigə soz kəlır

یعنی : به بید پر شاخ ر برگ پرندۀ بر نشیند , به شخص زیبا ر شایسته , نامه ر پیام فرستاده می-شرد.

آن را به این صررت نیز روایت کنند :

یغاج ارچنکا ییل تکیر
کرکلک کشیکا سرز کلیر

*Yigac ucu *a yel təgir*
Korklug kisigə soz kəlır

یعنی : بر بالای درخت باد میخورد

بر زیبا رری , حرف زده میشرد.

بدینگونه زیبا رری باید مراقبت از خرد کند.

بت pat : تفاله , عصاره چیزی.

بت کل *pat kəl* در سرعت مانند شب کل *səp kəl* است. هنگام افتادن چیزی سنگین نیز که صدای حادث شرد , گریند. بت تشدی *.pat tusdi*

زیرا با حرف «ه» آمده است و در ترکی حرف «ه» مجرد ندارد.

کد *kəd* : این کلمه هم با حرف «د» ر هم با حرف «ذ» نرشته می‌شود. هرگاه بچراهند در چیزی مبالغه ر یا به آن تأکید کنند، این ادات به کار می‌رود. کد ات *kə at* یعنی : چه اسب نیگری! کد نانک *kə nə* * یعنی : چه چیز بهتری!

بو *bir* : یک، در شمار. بو یرماق *bir yarmaq* یعنی : یک درهم.

تو *tər* : عرق، ار تر بلدی *ər tər boldi* یعنی: مرد، شرمسار ر خجل شد، عرق کرد ر این به منزله‌ی آن است که بگیرند : ار بلدی *ir boldi* [یعنی : شرمنده شد].

جو *cər* : کلمه‌ای که نشان دهنده‌ی سنگین شدن تن است. ار جرلندی *ər cərləndi* یعنی : بدن مرد سنگین شد. (به ترکی خاقانیان).

جو *cər* : هنگام. بر جرلکدا *bu cərlıktə kəl* یعنی : در این هنگام آماده باش ر بیا.

جو *cər* : انک ای بر جرلکدا *ani * ewi bu cərlıktə* : خانه‌ی ار در گرر آن چیز است. به غنیمت جنگی نیز چرن در مقابل جنگ ستانده می‌شود، جرک *cərik* می‌گیرند. **جر** *cer* : صدایی که از جر خردن پارچه شنیده می‌شود. گریند : انک ترزن *ani * toni * cer yirtti* جر یرتی

کار ار هر ررز بلندتر ر برتر گردد.

کت *kot* : پشت، دبر.

مت *mat* : اینگرنه، اینچنین. اندغ مت *andağ mat* یعنی : ار، چنین است. **سج** *sac* : مر، گیسر.

سج *suc* : کندي ر ضعف چیزی را می‌رساند. قلج سج قلدي *qilic suc qildi* یعنی : شمشیر کند شد ر نبرید. ار سج قلدي *ər suc qildi* یعنی : مرد، از پذیرفتن کار سر باز زد.

قج *qac* : اداتی در مقام پرسش از عدد ر شمار. قج یرمقاتی *qac yarmaq berdi* یعنی : چند درهم داد؟

قج *qoc* : قرچ (به ترکی ارغزی) ر اصل آن قجنکار *qocu *ar* است.

قج *qac* : دفعه، نربت ر بار. قج قتا ایدم *qac qata aydim* یعنی : چند بار گفتم.

کج *koc* : کرچ. سر کجتي *su kocti* یعنی : سپاه راهی - شد.

کج *koc* : ساعت، زمان. بو یر کج کذل *bir koc ku gil* یعنی : اندکی درنگ کن.

هج *hec hec* : هنگامی که گله‌ی اسپان خرد سري کنند ر بیراهه رند، برای آرام کردن آنها گفته می‌شود. این لفظ با عربی نیز مرافق افتاده است. این رازه، خلاف قاعده هم است.

هنگام ریختن صدا دهد، چنین
گیرند. حرف «ش» در این
کلمه ابدال از حرف «ج»
است.

قرقر qar qur : قرقر اتي
قرقرن qar qur etti qar
يعني : شکم صدا داد. این
کلمه در لفظ ر معنا با
[معادل خرد در] عربي
مرافق افتاده است.

قرقر qur : رتبه ر مرتبه منک
قرقر المني * qurim uluğ
يعني : مرتبه ي من ر الاست.
قرقر : کمربند.

اجقر icqur : کمربند ر حمایل
قریغی qir yağı : دشمن پنهان.
[قرقر] qir : رنگ سیاه سفید،
جر گندمی]. قرقر ات qir at
اسب سمند، اسي که یال ر
مري پیشانی ر دمش سیاه
باشد، اسي که مایل به
زردی باشد.
قرقر qir : سخت ر خشن.

قرقر qir : کره از پشته تشکیل
شده.
کرقر kur : کر ار کر يعني:
مرد دلیر، بسیار با
دل ر جرأت ر شکست ناپذیر
را گیرند:

کیم کر بلسا کور
بلرر kim kur bolsa kuwār bolur.
يعني : کسی که دلیر ر شجاع
باشد، متکبر می شود.
در این کلام نیز آمده
است:

ارتش سي يماكي
ستغبت تر بلاكي
کرمات انک يراكي
کلکالت ارکشور

Irtis suwi yemāgi
Sitgāp tutar bilāgi

يعني : لباس ار با سر ر
صدا پاره شد. يعني هنگام
پاره شدن صدا داد.

جرقر cur : سرد ر منفعت
گیرند : «ال اندن نانک
جرلادي» ol andin nā * curlādi
يعني : از ار به سرد دست
یافت.

جرقر cur cur : صدای ریخته
شدن شیر هنگام درشیدن به
ظرف. به هر مایعی نیز
که هنگام
ریختن صدا دهد، چنین گیرند.

جرقر cir : لرغن. اشجتا جر
یرق asicta cir yoq يعني :
در دیگ لرغن نیست. بر
اتا جر یرق bu atā cir yoq
يعني : در این گشت چربی
نیست.

جرقر carcur : ال جرجر ییدی
ol carcur yedi يعني : ار،
هر چه را یافت، خورد.
چیزی فرگذار نکرد.

سرقر sir : به صدایی که
جیرجیرک در آرد، سرقر sir
گیرند. سر اتي sir etti
يعني : چرن جیرجیرک آراز
داد. به صدایی که از
کشیدن قلم ر مانند آن
نیز ایجاد شود، چنین
گیرند.

سرقر sir : مایعی که با آن
کاسه های چینی را جلا دهند
ر نقش ر نگار اندازند.
سرقرغ اياق sirliğ ayaq
يعني : کاسه ي صیقل یافته
با مایع sir ر نقش ر
نگاردار.

شرقر sar sar : صدایی که
از ریختن باران شدید پیدا
آید. به هر مایعی نیز که

این اسب را گران خریدم. این *bu at qiz aldim* یعنی :
قزیز : دختر. قز قرقن *qizqirqin* یعنی: دختران.
قز : دختر. در مقابل بنت عربی, منک قزم *mani qizim* * یعنی : دختر من. / قزی *ew qizi* یعنی : دختر خانراده, مخدره ی بیست. *yincga qiz* یعنی : کنیز شایسته ر لایق. این اسم را هم به دختر آزاد ر هم به کنیزان زرخرید می- تران خطاب کرد. اصل معنای آن «دختر درشیزه ر دختر همسر برنگزیده» است. دیگر معنای استعاری ر متصف به آن است.
قزقش *qizqus* : پرنده ای که از پایین پرراز می-کند, پنداری می-خواهد بر رری آدمی بنشیند.
قزکشی *qiz kisi* : شخص بخیل ر لئیم. (به ترکی آرغری) در این کلام نیز آمده است : قزکشی *sai yirgeli qiz kisi sawi* بلم-اس *yoriqli bolmas* یعنی : آدم بخیل آرازه ر شهرت قبل نمی-یابد. این کلام دربارهی کسی گفته می-شود که ار را به بخشندهگی امر کنند تا خرشنام ر سترده سیر گردد.
کز *kəz* : گز, فاق تیر کمان. *oq kəzi* یعنی سرفار تیر.
کز *kəz* : ته دیگ از شیر ر آرد ر مانند آن که قطعات چسبیده به ته دیگ پرسته مانند, کهنه شرد. *asic kəzi* یعنی : آنچه کزی از غذا به ته دیگ چسبد.

*Kurmət ani * yurəgi*
Kəlgəlimət irkisur

ترجمه : [مردان] یماک در کنار آب ارتیش آستینها بالازدند دل قری ر نیرمند داشتند برای آمدن به سري ما, گرد می-آیند.
 توضیح آنکه : یماک تیره ای از قبچاقان است. شاعر گرید که مردم این تیره ها آستین بالا زدند ر با دل-هایی بر ضد ما قری ر بی-تزلزل, هزاران تن برای حمله بر ما گرد آمدند.

بز *biz* : ما. *biz kəldimiz* یعنی : ما آمدیم.
توز *tuz* : همراز. هر چیز مستری ر برابر. *tuz yer* یعنی : زمین همراز.
جوز *cuз* : پارچه ی پر نقش ر نگار, دیبای سرخ رنگ ر زربفت چینی.

قز *quз* : قز تاغ *quз tağ* یعنی : کرهستان بی-خررشید. (جایی که آفتاب, فقط پس از نیمروز بر آنجا تابد, در سري چپ خررشید بماند ر برف ر سرما بر آنجا چیره گردد). در این کلام نیز آمده است :

قزدا قار اکسرماس
 قریدا یاغ اکسرماس

Quзда qar əksuməs
Qoyda yağ əksuməs

یعنی : شمال (=سردسیر) از برف ر گرسفند بی-چربی نمی-شرد.

قز *qiz* : قز نانکه **qiz nəkə* یعنی : چیز گرانبها. بر ات قز ال-مدم

درباره‌ی آن است در همه‌ی زبان‌های ترکی با افزدن حرف «ب» ساخته می‌شود. اما در ارغری به جای آن، حرف «م» می‌آید. ترکان به چیزی که به خاکستری باشد. کب کرک *kop kok* ر ارغزان کم‌کرک *kom kok* گریند که معنای «بسیار تیره» می‌دهد.

ترکان نخستین حرف کلمه، یعنی حرف «ک» را با حرف «ب» در آمیخته‌اند. ر «کب» *kop* گفته‌اند. این، ادات مبالغه است. سپس نام رنگ را می‌آورند. ر کبکرک *kop kok* می‌گیرند. ارغزان حرف «ب» را به حرف «م» ابدال کرده‌اند ر «کرم کرک» *kom kok* گفته‌اند که معنای «خاک‌تیره» را می‌دهد.

به چیز زرد سرغ *sariğ* ر به زرد سیر سب سرغ *sap sariğ* گفته می‌شود. حرف «س» از تکرار *sariğ* را گرفته با حرف «ب» ترکیب کرده‌اند ر بدینگونه ادات مبالغه در رنگ ساخته شده است.

در قیاس با این قاعده، به زمین خالی «یازی» *yazi* گریند ر چرن مجراهند آن را به مبالغه ترصیف کنند، یب یازی *yap yazi* گریند. اما، می‌تران حرف «ب» را به حرف «س» تبدیل کرد.

تس *tas* : درن ر بد از هر چیز. (ترکی ارغری) بر ات *bu at tas tağul* تس تکل یعنی : این اسب، بد نیست.

کز *kəz* : نام گرنه‌ای دیبای چینی.

کوز *kuz* : فصل پاییز.

کیز *kiz* : نام رسیده‌ای مانند طبله‌ی عطار، تخت، کرسی، صندرق ر جعبه. در این کلام آمده است : *kizdäki kiz yipar* کزداکی کز یپار : نافه‌ی مشک در طبله محفرط می‌ماند. ر این تعبیر در تشبیه بری خورش دهان دختران به مشک به کار می‌رود.

میز *miz* : ما. حرف «م» بدل از حرف «ب» است. حرف «ب» در آغاز کلمه می‌آید. مانند *biz bardimiz* در معنای «ما رفتیم» لفظ «کلدمز» نیز در معنای «آمدیم» می‌آید. این قاعده در همه‌ی اسماء ر افعال یکسان است. چنانکه لفظ *atimiz* در معنای «اسبمان» نیز چنین است.

بس *pis* : بد. آنچه در ته خیک ر مشک ر مانند آن ته‌نشین شود ر تفاله باشد که شبیه قیر می‌شود.

تس *təs* : ادات مبالغه است. (ترکی ارغری).

ارغزان رقتی در رصف چیز گرد ر مدرری مبالغه کنند، تس تکرما *təstəgirmə* گریند که در معنای «هاملا گرد» است. ر این، خلاف قاعده است. زیرا که قاعده‌ی مبالغه در ترصیف رنگ یک چیزی، آن است که نخستین حرف کلمه‌ای که صفت

تس tus : محل فرود آمدن , ایستگاه , محل نزل در مسافرت ر زمان ر رقت نزل. از همین کلمه گرفته , گریند. *tus odi* اردی یعنی : زمان فرود آمدن .
جش ças : فیروزه . در این قطعه نیز آمده است :

یرتی یشل جش
سردی ارنگ قش
تزدی قرا قش
تن کن ارزا یرکنرر

Yaratti yasil ças
*Sawurdi uru * qas*
Tizildi Qaraqus
Tun kun uzə yurkənur

ترجمه : آسمان را چرنان
فیروزه بیافرید
بر روی آن نگین سپید
انگشتی چید
اختران قاراقرش را ردیف
کرد
شبانرزان بر روی هم می-
افتند.

ترضیح آنکه : از بهاران
یاد کرده , می‌گیرید خدای
تعالی آسمان را در رنگ ر
جلا چرن فیروزه‌ها بیافرید
ر ستارگان را بر روی آن
چرن یشم سنگی بچید. یشم ,
سنگ سپیدی است که از آن
نگین انگشتی می‌سازند.
ستارگان برج میزان ردیف
شدند. این ستاره‌گان را
ترکان قاراقرش نامند. شب
بر روی ررز گسترده می‌شرد.

جش çis çis : مادر به
هنگام شاشاندن بچه اش بر
زبان آرد. مرد سرار نیز
پس از سراری به اسبش,
برای شاشاندن ار گیرد.

تس تس tus tus : صدایی که
از زدن بر یک چیز نرم
نظیر نمدر لباس حاصل آید.
تس تس اردی *tus tus urdi* :
یعنی : تب تب زد.

کس kəs : کلرخ. به هنگام
باطل شدن رضر, با آن خرد
را تطهیر کنند.
کس kəs : یک قطعه از هر
چیز. *bir kəs atmək* تکه ای از نان.
یعنی : تکه ای از نان.

کس kis : همسر, زوجه. *انک*
کسی *ani * kisi* یعنی : زن
ری. برخی‌ها آن را با
اضافه به کار برند ر -
گریند : *ال کسی الدی*
ol kisi aldi یعنی : ار, زن
گرفت.

بش bos : بش یلقی *bos yilqi*
یعنی: گله‌ی حیوانات که
سرخرد رها شده باشد. از
همین کلمه گرفته , گفته اند.
ال اشلار بش ol islər bos
یعنی: آن زن رها است.
(ار, زن را طلاق داد, رل
کرد ر فرامرش کرد). *ال*
ol qul bos *قل بش قلدی*
qildi یعنی : ار, بنده‌ی
خرد را آزاد ساخت. ر به
[فرد] آزاد ر حر نیز
«بش» *bos* اطلاق می‌شرد.
چنانکه در این کلام نیز
آمده است :

بش نانککا اذی بلماس

*Bos nə *ə i i bolmas*

یعنی : مالی که رل ر رها
شده صاحب ندارد.
این مثل را برای کسی
آرنند که به ار دسترر
مراقبت ر نگهداری مالش
را دهند.

سیس sis: سیخ, سیخ کباب. نیز به رسیله‌ای رردنه مانند, که برای پهن کردن غذایی مرسوم به *tutmac* به کار ررد, چنین گریند.

قش qus: نام عمرمی همی پرنندگان. سپس برخی از آنها, با صفاتی از هم جدا می‌شوند. به باز سفید (= آغ درغان): *urū qus* * , به عقاب: *qaraqus* , به شترمرغ: *tewi qus* , قش, به طارس: *yun qus* , به کرکس: *il qus* , به برجیس ر مشتری از ستارگان: *qaraqus* گفته می‌شود. ر چرن این ستاره بدمد. گریند. *qaraqus togdi* این ستاره در آنجاها, بامدادان می-دمد. ارغرزان به نرک پاهای شتر نیز *qaraqus* گریند. رنگ مرهای *qizqus* شبیه برقلمرن است. که چرن پره‌ای خرد را برافرازد, رنگه‌ای گرناگرن پیدا کند.

قش qus: نام عمرمی همی پرنندگان. سپس برخی از آنها, با صفاتی از هم جدا می‌شوند. به باز سفید (= آغ درغان): *urū qus* * , به عقاب: *qaraqus* , به شترمرغ: *tewi qus* , قش, به طارس: *yun qus* , به کرکس: *il qus* , به برجیس ر مشتری از ستارگان: *qaraqus* گفته می‌شود. ر چرن این ستاره بدمد. گریند. *qaraqus togdi* این ستاره در آنجاها, بامدادان می-دمد. ارغرزان به نرک پاهای شتر نیز *qaraqus* گریند. رنگ مرهای *qizqus* شبیه برقلمرن است. که چرن پره‌ای خرد را برافرازد, رنگه‌ای گرناگرن پیدا کند.

قش qis: زمستان. در این کلام نیز آمده است: *qis qonūqi ot* یعنی: آتش, مهمان زمستان است. **تف** taf: مکر, حیلہ ر نیرنگ. چنانکه در این کلام نیز آمده است: *ajī najā taf bilsā azğ anjā* یرل بلیر *Awci necā taf bilsā a iğ anca yol bilir*

جق caq: کلمه‌ای که به عین ر نفس چیز ی دلالت کند. *caq ol atni tutğil* یعنی: خرد, آن اسب را بگیر. *caq amacni urğil* یعنی: به خرد نشانه ر هدف تیر بینداز.

جق caq: این نیز مفهم «صدا» را دارد. *al anī ardī jī caq etmādi ol ani ordi caq etmādi*

یعنی: ار, ری را زد, اما [ری], آخ هم نگفت.

جق caq cuq: صدایی که از شکستن هیزم, استخران, گردد ر مانند آن ایجاد شرد ر گریند: *caq cuq atī*

کار می‌رود. مرقع هدایت گله نیز گیرند.

جک cik : در قباب بازی, هنگام قرار گرفتن قباب بصورت رارر که فرر رفتگی ر طرف گرد آن به سري بالا قرار گیرد. جک تردی *cik turdi* گیرند.

دک duk : دک اردی *duk urdi* یعنی : با مشت آرام ر خفیف زد.

دک duk : دک منک **duk mi yarmaq* چند هزار. دک منک یرماتق *duk mi * yarmaq* یعنی : چند هزار درهم.

دک dik : راست ر قائم. دک تردی *dik turdi* یعنی : راست ر قائم ایستاد.

سک sik : شرمگاه مرد. حمرد [کاشغری] گیرد : جهت حفظ حرمت ر عزت کتاب خدای تعالی, هنگام قراءت قرآن در نزد برخی زن ر مرد بیسرادی از ترکان, قاری مرقع خراندن آیهی :

«ر اتت کل راحده منهن سکینا» [قرآن- ۳۱/۱۲]

ر : «ما یفتح الله‌لناس من رحمۃ فلا ممسک لها ر ما یمسک فلا مرسل له من بعده» [قرآن- ۲/۳۵] باید صدایش را بفشارد. زیرا به جهت آنکه معنای این کلمات را نمی‌دانند, به معنایی که در زبانشان می‌شناسند می‌گیرند ر می‌خندند ر از این رر, مرتکب گناه می‌شوند.

همین‌گونه است آیهی «ان هذا الا اختلاق» [قرآن- ۶۹/۵۶] که هنگام قراءت آن باید صدای خرد را

caq cuq etti [یعنی : جرق جرق شکست].

زق زق zaq zaq : کلمه‌ای که از آن برای برانگیختن قرچها برای شاخ به شاخ شدن استفاده کنند.

سق saq saq : ترکیبی که نگهبان ر کشیک برای امر به بیداری ر هشیاری در نگهداری قلعه, ر اسبان از دست دشمن بر زبان می‌آورد.

سق saq saq : بیدار ر هشیار باشید. به مرد زیرک ر هشیار سق *saq ar* گیرند.

سق suq : سق یلنکرس *suq yal *us ar* شخص تنها که یار ر انیسی نداشته باشد.

بک bak na : بک نانک **bak na* یعنی : چیز محکم.

بک buk : درختزار, باغ.

بک buk : گوشه, زاریه (به ترکی آرغری).

تک tak : تک, فقط, بدرن ترقع. تک کلدیم *tak kaldim* یعنی : بدرن ترقع آمدم, هیچ منظری ندارم, فقط آمدم. تک تر *tak tur* : ساکت باش (به ترکی ارغزی).

جک cak cuk : کم بهاترین کالا, خرده ریز.

جک cak cak : لفظی که برای خرابانیدن شتر به کار می‌رود.

جک cik cik : لفظی که برای صدا زدن بزغاله به

تل til : سخن. *ال انکر تل*
تکردی *ol a *ar til tagurdi*
یعنی : ار، ری را به زبان
آزار داد.

تل til : زبان. در این کلام
نیز آمده است. *اردم بشی*
تل *ardəm basi til* یعنی :
رأس فضیلت ر بزرگرای،
زبان است. همانند این
عبارت عربی است : المرء
مخبر تحت لسانه. ر از آن،
سخن نیکر اراده کنند.

تل til : لغت ر گریش به
مانند *اغز تلی oğuz tili* :
گریش ارغرزلی. لغت
ارغرزلی. *یباقر تلی*
yabaqu tili : گریش
یباقری. لغت یباقری.
این راژه، از نظر معنی،
مطابق عربی است. زیرا در
عربی نیز راژهی «لسان»
هم در معنای زبان ر هم
در معنای لغت است. از
این رر، رقتی :

انی اتنی لسان لا اسر بها
من علر لا عجب فیها ر لا
سخر
گفته می‌شرد، مراد از
«لسان» در آن، کلام ر لغت
است.

تل til : اسیری که از میان
دشمن گرفته شرد. *تل تتیم*
til tuttim یعنی : برای خبر
گرفتن از احوال دشمن، شخصی
از آنان را اسیر گرفتیم.

جل cil : زخم. اثر، نشان ر
داغ ضربه بر ری پرست.

شل şal sul : *شل şal*
الکلک şal sul əliglig یعنی :
شخص ناچرد ر بی‌حیا ر بی-
مهارت، صاحب دست ناکامل.

بفشارد. چراکه در زبان
ایشان تلاق *dilaq* به شرم زن
اطلاق کنند.

همچنین باید که در نزد
برخی افراد بی‌دانش از
میان ارغرزان، هنگام
قراءت این آیه : «أ انتم
انزلتمه من المزن ام نحن
المنزلن» [قرآن - ۷/۳۸]
ادات پرسشی «ام» باید
نرم ر آهسته ادا گردد.
چرا که در زبان آنان
«ام» شرم زن باشد. اما
در میان [ترکان] که
معنای کلمه را درمی-
یابند، [قاری] می‌تراند
هر گرنه که خراهد، قراءت
کند ر بر ار بآسی نیست.

شک suk : ادات اسکات در
معنای : «هیس!» ترکان *شک*
تر *suk tur* گریند. یعنی:
سکرت کن!

مک muk : *ال مک تردی*
ol muk turdi یعنی: ار در
حالت رکوع، کمر خم کرد ر
[به رکوع] ایستاد.

بل bul : بل ات *bul at* : اسب
دست ر پا سفید. به اسب
پیشانی سفید نیز *اغر بل*
uğar bul گریند.

به گندمی که سالها از عمر
آن گذشته ر مزه اش رفته
باشد، *بل ترغ bul tariğ*
گریند. اگر از باران ر
از نم ر رطوبت نیز خراب
شرد. *بل bul* گریند. این
کلمه، هم در لفظ ر هم در
معنی به عربی نزدیک است.
زیرا در عربی «بلی» در
ترکی «بل» است.

قل qul : بنده, برده.
چنانکه در این کلام آمده
است. *قل یغی ات بری*
qul yaği it bori یعنی: برده
دشمن, سگی چرن گرگ است.

تم tum : این کلمه در اصل
در معنای سرماست. ولیکن
راژه‌ی *tumluğ* «چیز سرد» ر هم
معادل «سرما» است.
تم tum : رنگی یک دست از
رنگ‌های اسب. *تم قرا ات*
tum qara at یعنی: اسب
یکدست سیاه ر تیره. *تم ترغ*
tum toruğ at یعنی: اسب
کاملاً کهر, سرخ ر سیاه.
جم cim : اگر چیزی را در
تری ر رطوبت ر یا خام ر
نپخته بردن ترصیفی
مبالغه آمیز کنند, به
کار برزند. *جم یک ات*
cim yik at یعنی گشتی کاملاً
خام ر نیم پخته. *جم ال*
cim ol ton یعنی: لباس
کاملاً خیس.

قل qil : مری انسان ر یا
دیگر حیران‌ها.

قل قش qil qus : پرنده‌ای
مانند مرغابی ر اردک که
در آغاز بهار پیدا می‌شود.
بیگان آن را به هم‌دیگر
هدیه می‌دهند. به این
پرنده, *قل قذرق qil qu ruq*
نیز گریند به مناسبت پر
مربدن دمش.

کل kul : خاکستر. در این
کلام نیز آمده است: *کل*
ار کنا کرز ارسا یک
kul urkuncə koz ursə yik
یعنی: دمیدن در اخگر ر
پاره‌ی آتش, بهتر از دمیدن
در خاکستر است.

این سخن در مورد کسی به
کار رود که ار را به
کارهای بزرگ ر ترک
کارهای خرد فرمان دهند.

تم təm : پشت‌بند درب. شب
بند درب. قبغ تملتی

جم cim : اگر چیزی را در
تری ر رطوبت ر یا خام ر
نپخته بردن ترصیفی
مبالغه آمیز کنند, به
کار برزند. *جم یک ات*
cim yik at یعنی گشتی کاملاً
خام ر نیم پخته. *جم ال*
cim ol ton یعنی: لباس
کاملاً خیس.

جم cim : بیخ گیاه. بیخ
از زمین با نیمی از ریشه
کنده می‌شود. ر پس از خشک
کردن برای آتش افررزی به
جای چخماق به کار می‌رود.
جم بجتی cim bicti یعنی: بیخ-
گیاه را برید ر قطع کرد.

سم sum : سم سچک نانک
کاملاً شیرین, بسیار شیرین.
(به ترکی ارغزی).
قم qum : شن. (ترکی
چگلی). ارغزان آن را
ندانند.

کم kəm : بیماری. *ات*
at kəmləndi یعنی:
اسب بیمار شد. مرارد
دیگر نیز چنین است.

کم kəm : بیماری. *ات*
at kəmləndi یعنی:
اسب بیمار شد. مرارد
دیگر نیز چنین است.

را که از لحاظ سال ر درجه, پایین‌تر از گرینده باشند, مخاطب سازند. کسی را که دارای سن ر مرتبه باشد, *siz* با حرف «ز» خطاب کنند. اما ارغزان بر عکس عمل کرده‌اند ر به بزرگسال «سن *sən*» با حرف «ن» ر به خردسال «سز *siz*» خطاب می‌کنند. در جمع آن نیز چنین گرینند. قاعده نیز, همین است. زیرا «سز» *siz*, اسم جمع است.

قن *qin*: نیام ر غلاف چیزهایی مانند شمشیر ر چاقر. قلیج قینی *qilic qini*: یعنی: غلاف تیغ ر شمشیر.

کن *kən*: در سرزمین‌های شرقی به شهر ر آبادی گفته می‌شود. مخفف کلمه‌ی کند *kənd* است.

کن *kun*: خررشید, قرص خررشید. کن تغدی *kun toğdi* یعنی: خررشید بردمید. در این کلام نیز آمده است. کنکا بقسا کرز قمار *ku baqsa koz qamar* * یعنی: کسی که به قرص خررشید نگرد, ناگزیر دیده‌اش خیره شود.

کن *kun*: ررز. برکن برغل *bu kun bargil* یعنی: امروز برر. چنین نامیدن ررز, از آن ررست که ررشنائیش ناشی از خررشید است. کن یبار *kun yipar* نافه‌ی مشک. **من** *mən*: من. ترکی است.

من *mun*: محمرد کاشغری گرید که: من در کشرر یغما شنیدم, چرن خراستند

کم *kom*: اگر بخواهند در ترصیف رنگ خاکی مبالغه کنند آن را به کار برند. کم کرک *kom kok* یعنی: کاملاً ر بسیار خاکی (ترکی ارغزی).

کم *kim*: ادات پرسش است. معادل آن در عربی «من» است. مثلاً «من هذا» در معنای «این کیست» آمده است. این کلمه, هم برای مفرد ر هم به جای جمع به کار می‌ررد. ارغزان بری-کیم *boy kim* گرینند. که در معنای «کدام قبيله» می‌آید. «بری» اسمی است که در معنای جمع به کار می‌ررد.

بن *bən*: من. ارغزان گرینند: بن بآردم *bən bardim* یعنی: من رفتم. دیگر ترکان گرینند. من بردم *mən bardim*.

تن *tun*: شب. ترنلا کلد *tunlə kəldim* یعنی: شبانه آمدم.

تن *tin*: روح, نفس. انک تینی کسیددی *ani * tini kəsildi* برید, روح ار جدا شد.

تن *tin*: تن تزکن *tin tizgin* یعنی: افسار ر لگام.

جن *cin*: راست, درست ر صحیح. جن سرزلار *cin sozlər* یعنی: راست می‌گرید. جن ایدنک

cin aydi * یعنی: راست گفتم.

سن *sən*: تر. ترکان, با این تکرار, کردکان ر خردسالان ر خدمت‌گذارانی

درهم. هر چیز چهارتایی نیز چنین است. این را با حرف «ر» بنویسند، صحیح‌تر است.

جرت جرت *cart curt* : خرده ریزه‌های هر چیز.

جرت جرت *cart* : ریزه ر پاره.

بزنک اندا بیر جرت الغرمز بار *bizi * anda bir cart* : ما را پیش از پاره‌ای طلب رجرد دارد.

جرت جرت *cirt su* : جرت سردتی *cirt ti* یعنی : از میان دندانهایش با صدای «جرت»، آب دهان بیرون داد.

سرت سرت *sart* : بازرگان، تاجر در این کلام آمده است: *sart azqi* سرت ازقی ارغ بلسا یلدا *sart azuqi* یعنی *arig bolsa yolda yer* (که معنای آن یک ذکر شد).

سرت سرت *sart surt* : انک اذاقی سرت سرت قلدی *ani a aqi sart surt qildi* * یعنی : پای ار، صدای لف لف داد. مانند صدای پا در کفش گشاد.

سرت سرت *sirt* : مری مری ستر. ارغوزان به تپه‌ها، پشته-ها ر کره‌ها نیز سرت *sirt* گریند.

قوت قوت *qart* : زخم. از همین کلمه است که به شخص بدختری ر کج خلق قوت ار *qart ar* گریند.

قوت قوت *qurt* : جانرری از تیره‌ی کرم‌ها. ترکی است. ارغوزان به گرگ، قوت *qurt* گریند.

گریند «آش بیارر» من *mun kaldur* گفتند ر آش رشته آرردند. از این سخن، مراد آنان آش رشته باشد. در این اسماء، در نگارش ترکی، از حرف لین استفاده می‌کنند، ری تلفظ آن همانند نگاشته‌ی من است.

باب در راجی از سالم
پایان یافت.

باب سه راجی‌ها میان ساکنهای فعل، فعل، فعل با هر گرنه حرکه

برت بارت *bart* : کیل ر پیمانه‌ی هرگرنه مایعی چرن شراب (ترکی اغرزی).

برت بارت : ظرفی که از آن آب نرشنند. بورت بورت *bart burt tutti* یعنی : ناگهان از هر سری ار را گرفت.

بورت بورت *burt* : کابرس. از این رر کتی بورت *kati burt* هم گریند. یعنی : کابرس سخت.

بورت بورت : خراجی که همه‌ساله سرور از بنده‌ی خرد اخذ کند. در املاء این کلمه، بهتر است که آن را با حرف «ی» یعنی *birt* بنویسند.

تورت تورت *tirt* : انک ترزن تورت *ani * tirt tirt yirtti* یعنی : لباس ار را جر جر پاره کرد.

تورت تورت *tort yarmaq* : چهار. تورت یرماق

سفلي» است در این کلام
نیز آمده است:
کلنکز لیر اقتمز
کندلر ازا جقتمز
فرخن ان یقتمز
برخن ازا سجتمز

*Kəli *z ləyu aqtimiz*
Kəndlər uzə ciqtimiz
Furxan ewin yiqtimiz
Burxan uzə sictimiz

ترجمه: سیلاب گرنه جاری
شدیم

از میان شهرها سر
برآوردیم
بتکده‌ها را ریران ساختیم
بر سر پت‌ها پلیدی کردیم.
ترضیح آنکه: هجرم به
اریغ‌رران را فرایاد
آرده، می‌گیرید: به سري
آنان چرن سیل رران شدیم،
در میان شهرهاشان پیدا
آمدیم، بتخانه‌هاشان را
ریران کردیم ر بر سر بت-
هاشان پلیدی ریختیم.

عادت مسلمین چنین است که
چرن بر شهرهای کافران
دست یابند، بر سر بتان،
برای خرار شمردن آنها،
پلیدی بریزند.

کند *kənd*: پیش ارغرزان ر
تابعان آنان: ررستا ر
ده، رلی بسیاری از ترکان
به معنای «شهر» می‌گیرند.
از همین‌جاست که به قصبه‌ی
فرغانه *ozkənd* ارز کند
گیرند، یعنی: شهر خردمان
ر نیز *səmiz kənd* سمز کند
که به سبب بزرگی ر آبادی
آن چنین نامند ر [آن را]
در فارسی «سمرقند» گفته-
اند.

پرس *pars*: یرز پلنگ.

قوت قوت *qart qurt*: الک قوت
قوت اتي *əlig qart qurt etti*
یعنی: انگشتان صدا داد.

قوت *qirt ot*: قوت ات
یعنی: گیاه کوتاه. به
مري کوتاه، قوت سج
qirt sac ر به مرد بخیل ر
کچ خلق قوت کشي *qirt kisi*
گیرند.

کورت کورت *kurt kurt*: ات
اربانى کورت کورت ییدی
at arpani kurt kurt yedi
یعنی: اسب، جر را خرپ
خرپ خررد.

به کسی هم که خیار ر
چیزهایی مانند خیار را
این‌گونه بخرد، چنین
گیرند.

کورت *kurt*: نام درختی که از
آن کمان، تازیانه، عصا ر
چربدستی سازند.

قرج قرج *qarc qurc*: ار

ترمزی قرج قرج ییدی
ər turmuzni qarc qurc yedi
یعنی: شخص، خیار بالنگ
را غرچ غرچ جرید.

قرج *qurc*: قرچ تمر *təmur*

یعنی: فرلاد. به مردان
سخت مقارم ر استرار هم
قرج *qurc ərən* ارن
به اشیاء تر پر ر سفت
نیز چنین گیرند.

مرج *murc*: فلفل.

کند *kənd*: شهر. مأخرذ از
همین کلمه به کاشغر اردر
کند *ordu kənd* در معنای
«اقامتگاه خان» گیرند.
زیرا که افراسیاب به سبب
پاکیزگی هرایش آنجا نشیمن
داشت. این منطقه «چین

بیرن آمد ر فرمان داد که
حیرانات رحشی را به سري
رردخانهي ایلای سر *ili su*
رران سازند. ر آن رردی
بزرگ است.

مردم حیرانات [رحشی] را
رادار ساختند که به سري
آن آب در آیند. چندی از
حیرانات را شکار کردند ر
گرهی نیز به داخل آب
پریدند. درازده گرنه از
حیرانات از آب گذشتند.
نام این حیرانات, هر کدام
بر سالی نهاده می‌شرد. نخستین
این حیرانات *sicğan* سچغان
مرش برد. چرن, ار, پیش
از همهی حیرانات از آب
گذشته برد, نخستین سال از
آغاز گردش سالها را *sicğan*
یلي سال مرش
نامیدند ر سپس نام
حیراناتی را که به ترتیب
از آب عبور کرده بردند,
بر بازپسین سالها نهادند,
بدینگرنه:

ارد یلي *ud yili* : سال
گار

بیرس یلي _____
سال *pars yili* : سال

بیرز پلنگ
تسغان یلي *tawisğan yili* :
سال خرگوش

ناک یلي *nek yili* : سال
تمساح

یلان یلي *yilan yili* : سال
مار

یند یلي *yund yili* : سال
اسب

قري یلي *koy yili* : سال
گرسفند

بجن یلي *bicin yili* : سال
میمرن

پارس pars : نام یکی از
سالهای درازده‌گانه‌ی
ترکان. ر این, بدینگرنه
است که ترکان نام درازده
گرنه از جانوران را
گرفته بعنران نام برای
درازده سال برگزیده‌اند.
سالهای عمر کردکان, تاریخ
نبردها ر قهرمانی‌ها ر
دیگر چیزها را, با گردش
سالهای درازده‌گانه می-
شمارند. ر به یاد می-
سپارند. ر ریشه‌ی آن چنین
است که :

یکی از خاقانان ترک,
اراده کرده که تاریخ یکی
از نبردهای سالها پیش از
خرد را بدانند. در تعیین
تاریخ رقرع آن نبرد,
[مررخان] به اشتباه
افتادند. از این رر,
خاقان, در این کار, با
مردم خرد مشورت کرد ر در
کنگره [ای که به همین خاطر
ترتیب داده شده برد]
گفت : «همانگرنه که ما,
در تعیین این تاریخ سهر
کردیم, پس از ما نیز
آیندگان در اشتباه
خواهند برد. پس [بهرتر است
که] ما اکنرن به شمار
برجهای درازده‌گانه‌ی آسمان
ر ماه‌های درازده‌گانه,
سالها را نیز به همین ترتیب
نامگذاری کنیم ر تقریم
خرد را با سپری شدن این
سالها به نظام آریم ر این
چرنان یادگاری جاردانه
در میان ما بماند».

مردم, از این پیشنهاد
خاقان استقبال کردند ر
آن را پذیرفتند. پس
آنگاه, خاقان به شکار

میان ترکان، روزهایی هفته فاقد نام است. زیرا که هفته، خرد با اسلام شناخته شده است.

اما درباره نام‌های ماهها، در شهرها، نام‌های عربی به کار می‌رود. ترکان کرچگر و غیرمسلمان، سال را به چهار بخش تقسیم کرده‌اند و به هر کدام نامی داده‌اند. هر سه ماه از آنها، نامی دارد که با آن گذشت سال را محاسبه می‌کنند.

چنانکه بعد از یئکی کن *ye* **i kun* (= نوررز)، به آغاز بهار، اغلاق ای *oğlaq ay* یعنی: ماه بزغاله.

سپس: الف اغلاق ای *uluğ oğlaq ay* یعنی: ماه بزغاله‌ی بزرگ‌گیرند. زیرا [بزغاله] در ماه درم بزرگ می‌شود.

پس از آن الف ای *uluğ ay* یعنی: «ماه بزرگ»‌گیرند. زیرا که رسط تابستان شمرده می‌شود و ماهی پر نعمت است، حیوانات بزرگ می‌شوند، شیر فراران می‌شود.

مرارد دیگر نیز چنین است که به خاطر اندکی ر قلت استعمال، از ذکر نام ماه‌های دیگر در می‌گذرد. تر، خرد دریاب.

برس bars: ررم و آماس که از گزیدن پشه ر کک ر مانند آن، ر یا از آغاز دمیدن دمل در بدن پدید آید. گیرند: انک ائی *ani* برس بلدی

تقاغریلی *taqağu yili*: سال مرغ

ایلی *it yili*: سال سگ
تنکز یلی *to *uz yili*: سال خرک

چرن به سال تنکز *tonğuz* (= خرک) رسند، برگردند، دیگر باره از سال *sicğan* (= مرش) آغاز کنند. محمد کاشغری‌گیرد: سالی که ما این کتاب نرشتیم، ماه محرم از سال چهارصد ر شصت ر شش (۴۶۶) برد ر سال مار داخل شده برد. شمار آن به همین گونه است که به تر باز گفتم.

ترکان‌گیرند که در هر یک از این سالها، حکمتی نهفته است. به آن تفأل می‌کنند ر آن را فرخنده ر مبارک می‌شمارند. مثلاً رقی سال گار رارد می‌شد، نبردها ر قهرمانی‌ها فزونی می‌یافت. زیرا که گاران به هم فراران شاخ زنند ر در ستیزند. در سال مرغ، طعام فراران گردد، اما میان مردمان تشریش ر نگرانی افتد ر به هم ریزند. چنانکه مرغ نیز به دنبال جستجری دان، پیروسته خرده ریزها را زیر ر ر می‌کند ر به هم می‌ریزد. چرن سال تمساح درآید، بارانها زیاد شرنند ر فرارانی رخ نماید. زیرا تمساح در آب زیست می‌کند. هنگامی که سال خرک در آید، برف ر سرما بیشتر شد ر آشرب پیدا آید. بدینگونه ترکان اعتقاد دارند که در هر سالی، اتفاق خاصی رخ می‌دهد. در

yer eni turqi یعنی : عرض ر
 طرل زمین.

جلق culq : جلق اسکررک
culq asguruk یعنی : مست
 خراب, مست مست.

جلق جلق calq culq : جلق جلق
 بــــــــــــــــدر قــــــــــــــــدی

calq culq badar qildi یعنی :
 ار, ري را تق تق زد ر هل
 داد.

قرق qirq : چهل. چنانکه در
 این کلام هم آمده است :
 قرق یلقا تکین بای جغای
 تزلنر

*Qirq yilqa təgin bay ciğay tu
 zlinur*

یعنی : تا چهل سال دیگر
 دارا ر نادار یکسان می-
 شدند.

ترضیح آنکه : یا با مرگ ر
 یا به سبب گردش زمانه,
 ترانگر ر بی چیز برابر
 می گردند.

برک bərk : برک ننگ * *bərk na*
 یعنی : هر چیز محکم. اصل
 آن بک است. ر راژه «ر»
 زائد است.

برک bork : عمامه, کلاه.

تاتسیز ترک بلماس

باشسیز برک بلماس

Tatsiz Turk bolmas

Bassiz bork bolmas

ترجمه : ترک, بدران تات (=)
 فارس, عجم) نمی شود
 کلاه, بدران سر نمی شود

ترک tərک : نام شهری در
 سرزمین ترک.

ترک tərک : ترک کل *tərک kəl*

یعنی : زرد بیا, شتاب کن.
 هر گاه انجام فرري کاري
 را فرمان دهند, گریند :

ati bars boldi * یعنی : بدن
 ار متررم شد ر ررم کرد.

ترس tərس : هر چیز سخت ر
 دشرار را گریند ترس
tərس is یعنی : کار
 دشرار.

جرس جرس cars cars : ال انی
 جــــــــــــــــرس جــــــــــــــــرس

ol ani cars cars urdi
 یعنی : ار, ري را شرق شرق
 زد. اما, رقتی از هر سري
 زده شرد, گریند : ترس
tars tars urdi
 یعنی : از هر طرفش [یا به
 هر طرفش] زد.

قرس qars : لباسی که از
 کرک شتر ر یا پشم گرسفند
 بافته ر درخته شرد.

قرس قرس qars qars : ال قرس
 قــــــــــــــــرس اــــــــــــــــی

qars qars aya yapti ③⑥
 یعنی : ار با زدن در کف
 دست به هم, صدا در آرد.
 مفهرم آن صدای به هم
 خوردن در کف دست است.

کلف kulf : تمام کلف

یقلــــــــــــــــدی *tam kulf yiqildi*

یعنی : دیرار با صدای
 گرب فرر ریخت. **برق barq** :

اَف برق *ew barq* خانه ر
 سرا. تکرار برق *barq* به
 تنهایی به کار نمی رود ر
 با کلمه ي اَف *ew* ترکیب
 می یابد.

ترق turq : به درازای هر

جسم ترق *turq* گریند. بیر
 سنکر ترقی *bir su *u turqi*

یعنی : به طرل یک نیزه ر
 گریند : بیر اینی ترقی

الزمان» است نقل کرد که به استناد از رسول اکرم (ص) حدیثی صحیح نرشته است، ر آن حدیث، چنین است:

يقول الله جل ر عز ان لي جندا سميتهم التړک

ر اسكنتهم المشرق فاذا غضبت علي قوم سلطتهم عليهم

يعني: خدارند عزوجل مي-فرماید: من سپاهي دارم، که «تړک» نامیدم. آنان را در خارر زمین سكرنت دادم. هر گاه بر قرمي خشم گیرم، آنان را بر آن قرم مسلط کنم.

ر این خرد، در برابر همهي مخلوقات، برتري ر فضيلتي براي ترکان به شمار مي-ررد. زیرا خدارند نام دادن به آنان را خرد رلايت فرموده است ر در بلندترین جایگاه زمین ر در پاکیزه‌ترین هرا سكرنت داده است ر آنان را «سپاهیان خردم» خوانده است. گذشته از آن، در ترکان صفاتي همانند، زیبائي، محبت، خردشیريي، ادب، احترام به بزرگترها، پایبندی به سخن ر رفای به عهد، صفا ر سادگي، روح حماسي ر قهرمانی، دلاری ر جراتردي که شایستهي هر گرنه مدح ر ستایش است، ر نیز خصصیات دیگری که به شمار ر اندازه در نمی‌آید، نهاد. چنانکه در این قطعه نیز آمده است:

قجن کرسا اني تړک
بدن انغا ایدجي

تړک قیل *tark qil* یعنی: بسرعت عمل کن، زرد باش!

تړک Turk: نام پسر نرح (ص) است ر آن، نامي است که خدارند به فرزندان تړک بن نرح عطا فرموده است. چنانکه مراد از «انسان» در قیل خدارند: هل اتي علي الانسان حين من الدهر، «آدم» علیه السلام است ر به یک تن اطلاق مي-شرد. ر نیز در این آیه: لقد خلقنا الانسان في احسن تقريم. ثم رددناه اسفل سافلين الا الذين امنرا ر عملر الصالحات

کلمه ي «انسان» اسم جمع است. چنانکه نمی‌تران از مفرد چیزی سرا کرد، در این جا نیز چنین است: چرن لفظ «تړک» نام فرزند نرح است، جز به یکی دلالت نمی‌کند، اما رقتي ارلاد ار را شامل می‌شرد، مانند لفظ «بشر» است که آن، هم بر مفرد ر بر جمع، هر در اطلاق می‌شرد. ر یا مانند کلمه ي «ررم» که نام ررم بن عیصر بن اسحاق (ص) است ر فرزندان ري نیز، چنین نامیده شده اند. کلمه ي «تړک» نیز چنین است.

گفتیم که نام «تړک» را خدارند نهاده است. چرنکه ررايت است از «الشیخ-الامام الزاهد الحسین بن خلف الکاشغري» به ار نیز «ابن الغرقی» گفته است که شیخ ابربکر المفید الجرجرایي از شخصی معررف به ابن ابی‌الدنیا که در کتابش که مرضرع آن «آخر

سرک surk : انک اذاقی سرک

برز تک
*ani * a aqi surk buz tək*
 : پاي ار از سردی مانند
 یخ است. این تکرارژ تنها
 در این مردد به کار رود.
کُرک kurk : پرستین.

کُرک kork : زیبایي. به
 زیباري ر خرش چهره
 کرکلک *korkluğ* گریند.

باب میان ساکن به پایان
 آمد.

باب فعل- فعل- فعل

با هر گرنه حرکت از

میان ساکنان

کلب kələp : گرنه اي گیاه که
 در ییلاقات ترکان می‌رید
 ر چهارپایان را سریعاً
 فربه می‌سازد.

بست basut : پشت ر پناه,
 یارار ر مددکار ر
 تیمارخار ر مهربان.

بست basut : یاری ر مدد. *ol mə*
 منکابست بردي *ol mə basut berdi*
 به من مدد رسانید, اعانت
 کرد. هر در [تکرارژ فرق
 در معنا] به هم نزدیکند.

بلیت bulit : قرا بلیت *qara bulit*
 : ابر سیاه. اق بلیت
aq bulit : ابر سفید. در
 این کلام نیز آمده است :

قرا بلیتغ ییل اجار

ارنج بلا ایل اجار
Qara bulitiğ yel acar

منکر تکر الخلق

مندا نرر کسلنرر

Qacan korsə ani Turk

*Budun a *a aydaci*

*Ma *ər təgir uluğluq*

Munda naru kəslinur

ترجمه : هر گاه ار را

چرنان ترک

مردمان نظاره‌گر شرنند,

[گریند :]

بزرگرای شایسته‌ی این
 شخص است

ر سرری با ار به پایان
 می‌رسد.

ترضیح آنکه : مردی را

می‌ستاید ر می‌گرید زمانی

که طرایف ترک ار را

دیدند, گفتند : بزرگرای

ر عظمت به این مرد

برازنده است ر پس از ار

منقطع می‌شود.

ترک Turk : ترک. این کلمه

هم مفرد ر هم بصورت جمع

به کار می‌رود. در مقابل

پرشش کم سن *kimsən* پاسخ

داده می‌شود. ترک من

Turk mən یعنی : من ترکم.

[ر گریند :] ترک سرسی

Turk susi atlandi

یعنی: اردری ترک سزار شد.

ترک turk : کلمه‌ای است در

مفهرم رقت ر زمان.

میانه‌ی زمان رسیدن کامل

همه‌ی میوه‌ها است. ترک ازم

اردی *turk uzum odi* یعنی:

زمان رسیدن کامل انگور.

ترک قیاش اردی *turk*

quyas odi یعنی : هنگام

نیم‌روز. ترک یکت *turk yigit*

یعنی : نیمه‌ی درران

جرانی.

سرک sərək : سفال ر خرده

ریزه‌های آن.

تبت tubut : قرمی پر جمعیت در میان تیره‌های ترکان که در سرزمین آنان آهري مشك یافت می‌شود. ناف این آهران را می‌برند ر نگه- می‌دارند که بمثابه‌ی طبله‌ی مشك است. ر نافه‌ی مشك همین است. اهل تبت *tubut* از فرزندان «تبت» نامی هستند که اهل یمن بوده است. در آنجا یکی را کشته ر بیمناک شده ر گریخته, به کشتی نشسته ر به کشر چین آمده است. از سرزمین تبت خرش آمده ر در آنجا اقامت گزیده است. فرزندان ر نبیرگانش زیاد شده‌اند ر از سرزمین‌های ترک, هزار ر پانصد فرسنگ زمین را از آن خرد کرده- اند.

کشر چین در سمت شرقی سرزمین تبت قرار دارد. در غرب آن, کشمیر, در شمال, اریغر ر در جنوب هم دریای هند, واقع است. گذشته از آن, در زبانشان لغات عرب نیز یافت می-شود. به مادر «اما» ر به پدر «ابا» گریند.

تکت tegin : جمع تکرار تکتین *tegin* است. ر این, در اصل در معنای «برده» است. ر سپس لقبی برای فرزندان خاقانان شده است ر جمعی است خلاف قاعده. *اکا تکت oka tegin* نامی است که به بزرگان از قشر میانه ر خردان از فرزندان خاقانان اطلاق می‌شود. این در تکرار باهم به کار گرفته می‌شوند. ریشه‌ی تکرار *اکا oka* به زمان

Urunc bilā el acar

ترجمه : ابر سیاه را باد می‌پراکند
رشره نیز گره‌ها را باز می‌کند
ترضیح آنکه : رقتی ابرهای سیاه آسمان را فرا گرفت, باد آن را پراکنده می-کند, درب درگاه‌های حکرمتی را نیز رشره باز می‌کند. این مثل را در باره‌ی کسی آرنند که برای انجام

کارش به دریغ نداشتن انفاق ر بخشش از مال امر شود.

انبره بردن گیسر نیز گاه به ابر تشبیه می‌شود. مانند: *بلت تک سجي bulit tək saci* یعنی : مری چرن ابر پر پشت ار. در این قطعه نیز آمده است:

اغدی بلت ککریر
یغمر تلی سکریر
قلق انی اکریر

قنجا بریر بلکرسرز

Ağdi bulit kokrəyu
Yağmur toli səkrəyu
Qaliq ani ugrəyu
Qanca barir bəlgusuz

یعنی : ابر برغرید ر بالا آمد

سرشار از باران می‌درد
هرا ار را جابه جا می‌کند
پیدا نیست که به کدام سري می‌رود.

ترضیح آنکه : می‌گرید ابر با آذرخش در غرید, بالا آمد, باران ر تگرگ از آن بر بارید, هرا آن را به جنبش در آرد, دانسته نیست که به کدام سري می-رود.

گرفته حاصل آید، ته نشست.

قنات qanat : بال، پر.

قنات qonāt : گورره‌هایی انسانی که به هم‌دیگر نزدیک شرنند ر به هم پیروندند. *ال منک قناتم ال ol māni * qonātim ol* یعنی : ار کسی است که به من پیوسته است.

کبت kəpīt : محل نشستن ر نشیدن. میخانه.

کجت kucūt : اسب.

کذت kə ut : پرشش، جامه ر لباس. جامه‌هایی که در عرسی‌ها بر تن کنند. لباس‌هایی که به خریشان عررس ر داماد ارمغان کنند. *kə ut berdi* یعنی: جهت بزرگداشت جامه-ای به ار بخشید.

کرت kirit : کلید. این کلمه

با عربی آن قرابت دارد. زیرا عربی آن «اقلید» است. «الف» اسقاط شده، «ق» به «ک»، «ل» به «ر» ر «د» به «ت» ابدال یافته است.

کلت gulūt : چیزی که در

میان مردم ریشخند ر بازیچه شرد.

بقج buqac : ظرف آب، آبخری

ر لیرانی که از سفال ساخته می‌شرد. *asic buqac* یعنی: دیگ ر آبخری. این در کلمه با هم به کار می‌ررد.

بکج bəkəc : لقی در شأن

تکینان است. چنانکه گریند: *بکج ارسلان تکین*

ذوالقرنین باز می‌گردد که پیش از آنکه مصالحه ر آشتی رخ دهد، میان طلایه داران با آنان درگیری رخ داد.

جکت cukut : جکت کشی *cukut kisi*

یعنی : شخص کرتاه اندام. مرارد دیگر نیز چنین است.

جکت cigit : پنبه دانه (به ترکی آرغری).

سببت sipūt : گشنیز. (کاشغری).

سغت soğūt : پنیری که از شیر ترشیده فراهم آید. (به ترکی قارلرقي).

سغت soğūt : خوراک ررده که با برنج ر گرشت ادویه درست کنند. دلهی ررده.

سغت siğit : گریه ر ناله.

سکت sogūt : درخت بید. در

این کلام نیز آمده است : *سکت سرلنکا، قذک قاسنکا*

*Sogut suli *ə, qai * qasi *a*

یعنی : تازگی برای درخت بید ر سختی ر سفتی برای درخت غان سزارار است.

این مثل را برای هر چیز که میل به بازگشت به اصل خرد را داشته باشد می‌آررند.

قجت qacūt : درگیری دلارران

در جنگ ر نزاع. مرارد دیگر نیز چنین است.

قرت qarīt : دشنامی در

ترکمنی. من، [مؤلف] گمان می‌کنم این تکرار از کلمه «غارت» عربی گرفته شده است.

قرت qurūt : کشک. پنیری که

از ماست چربی

qolac barcin یعنی: یک قرلاج از دیبا.
قلج *qilic*: شمشر. در این کلام نیز آمده است: *قش قلج qos qilic qinqa* سغماس *sigmas* یعنی: در شمشر در داخل یک نیام نمی‌گنجد. این مثل را آنجا به کار برند که در تن در امري با هم در در رر شرنند ر مزاحم هم باشند ر یا در نفر که از یک دختر خراستگاري کنند. در نام نهادن به بیگان نیز از این کلمه استفاده کنند ر *قلج خان qilic xan* گرینند که یعنی: خاقانی که در امر جاری ر مهمات درلتي چرن شمشر می‌برد ر می‌اندازد. در این قطعه نیز آمده است:

ارن الی اqشتلر
 قنکر کرزن بقشتلر
 قمغ تلمن تقشتلر
 قلج قنقا کجن سغدي

arən alpi oqistilar
*Qi *ir kozin baqistilar*
Qamuğ tolmun toqistilar
*Qilic qi *a kucun sigdi*

ترجمه: دلاران فرار از خرانده شدند، با دیدگانی خشم‌آورد بر نگرستند، با همی جنگ افزارها در آرختند شمشر به سختی در نیام خرد جا گرفت. ترضیح آنکه: نیردی را به یاد می‌آورد ر می‌گیرد: دلاران هم‌دیگر را به مبارزه طلبیدند، با چشمانی پر از خشم به هم‌دیگر نگاه کردند ر با

این کلمه *bəgac arslan tegin* اگر با کاف رقیقه تلفظ شود معنای تصغیر می‌دهد. ر معنای «سررک من» می‌دهد. این حالت، متضمن عطف ر مهربانی است. بک *bəg* با کاف رقیقه است.

بلج *Boluc*: از نام‌های مردان است.

تقج *toquc*: نان. این تکرار، از اصطلاح *تق* / *toq ar* اخذ شده است، در معنای «شخص سیر» است. از آنجا که نان آدمی را سیر می‌کند، چنین گرینند.

تکج *tikuc*: سرزن خالکربی، رسيله‌ای که با آن بر ری خمیر نان، نقش ر نگار می‌اندازند.

جنج *canac*: آدم ترسر ر بزدل. به اشخاصی که در کارها همکاری نمی‌کنند ر سست عنصر هستند اطلاق می‌شود.

سنج *sanac*: خرجین. به خرجین سرخ رنگ سنج کسرلر *sanac kəsurlu* گفته می‌شود.

ققج *qaqac*: چرکین ر کثیف. *تون ققج بلدی ton qaqac boldi* یعنی: لباس کثیف شد.

قلج *Quluc*: از نام‌های مردان است.

قلج *qulac*: واحد اندازه‌گیری با در دست به این صورت که از سرانگشت دست راست تا سر انگشت دست چپ در اندازه‌گیری به کار می‌رود، قرلاج.

قل *qol ac*: در دست خرد را برای اندازه‌گیری باز کن؛ گرینند بیر قلج برجن *bir*

بدر بدر badar badar : بدر بدر
 یکردی badar yugurdi badar
 یعنی : دران دران رفت.
بسر basar : سیر کرهی.
بغر bağır : جگر، کبد. به
 شخصی که از کسی اطاعت
 نکنند. بـدک بـغرلـغ
 bəduk bağırlıq (یعنی :
 جگـردار) گرینـد. به
 میانه‌ی کمان نیز یا بغری
 ya bağrı نام داده‌اند.
بقر baqır : مس. در این کلام
 نیز آمده است : بار بقر
 یـرـق الـتـن
 آنچه می‌ماند مس است ر
 آنچه از دست می‌رود طلاست.
 ترضیح آنکه : آنچه در دست
 است مانند مس بی‌ها شمرده
 می‌شود ر آنچه در دست
 نیست، چرن زر بها پیدا
 می‌کند.
 این مثل را درباره‌ی کسی
 آرند که ارزش ری نزد
 خریشان ر نزدیکانش،
 ناشناخته باشد ر فقدان
 نیز برای آنان سخت باشد.
بقر baqır : پرلی رایج در چین
 که خرید ر فررش مردم با
 آن است.
بقر سقم Baqır soqum : نام
 ستاره‌ی مریخ که در سرخی
 به مس مانند است.
بکر bogur : کلیه.
بکر Bukur : نام قلعه‌ای بر
 سر کره که میان در شهر
 کجا koca ر ایغر uyğur
 قرار دارد، که مرز ر
 سرحد هم است.

همه‌ی جنگ افزارها جنگیدند
 ر شمشیرها به علت آنکه خرن
 بسیاری بر ری آنها خشک
 شده برد، در غلاف جا
 نگرفت.
قمج qamic : کفگیر، کفچه،
 پمچه.
کتج kotic : اگر کسی نرجرانی
 را بخراهد دشنام دهد، چنین
 گوید. در معنای : بدبری
 چرن پشت، مثل پشت.
کزج kozac : آجری، کوزه ر
 سبر. این کلمه با عربی آن
 مرافق افتاده است. جز
 آنکه حرف «ه» تبدیل به
 حرف «ج» شده است.
کذج ko əc : مانند قبلی،
 کوزه ر آجری معنی می‌دهد.
 به آرغری. از این ر،
 در عربی حرف «ذ» را به
 حرف «ز» ابدال کرده‌اند
 کلمه‌ی «ذبر» را «زبر»
 می‌نویسند در معنای :
 «نرشته را نرشت» آمده
 است. [چنانکه] عربها به
 آب تلخ نیز «ماء زغاق» ر
 «ذقاق» گویند.
کمج komac : قرص نان که در
 دررن خاکستر گرم کنند.
کمج komuc : گنج ر خزانة.
 ال کمج بلدی ol komuc boldi
 یعنی : ار، گنج یافت.
مشج məsic : مشج ازم
 məsic uzum یعنی : انگور
 سیاه.
بتر butar : نخ‌های پنبه‌ای که
 در بافتن حصیر ر برریا به
 کار گیرند.

تمر tamur : رگ. ارغـرزان
حرف «م» را فتحه دهند ر
تمر *tamar* گریند. آنان
پیوسته به ملایمت ر تخفیف
[در حرف] میل می‌کنند.
از آنجا که فتحه [یا الف
مقصره] خفیفترین حرکه-
هاست, به سري آن, بیشتر
میل می‌کنند.

تافر tawar : مال جاندار ر
بی‌جان. ارغـرزان ر پیران
آنان با حرف «ر» تلفظ
کنند ر ترر *tavar* گریند.
در این قطعه نیز آمده
است :

تر کمنک اکلسا
بکلک انکر کرکیر
تر سزن قلب بک
ارنسزن امکیر

*Tawar kimi * oklisə*
*bağlik a *ar kərgəyur*
Tawar sizin qalip bağ
əransizin əmgəyur

ترجمه : چرن مال کسی
افزرن گردد,
بیگی سزارار ری باشد
چرن بیگ بی‌مال گردد,
از بی‌کسی به رنج افتد.
ترضیح آنکه : کسی که مال
ار فراران شرد بیش از
دیگران شایسته‌ی بیگی
خراهد برد رلی اگر بیگ,
تهیدست بماند, در گرد
آرردن مردان به سختی می-
افتد. زیرا اشخاص طمع به
امرال بیگ می‌کنند ر در
اطرافش گرد می‌آیند.

جبر cubur : مری بز. از همین
کلمه گرفته, به کالای
ناچیز, بنجل ر خرت ر پرت
نیز جبر جبر *cubur cubur*
گفته‌اند.

تپار tapar : نام یکی از در
پسر *İnal oz* ارز
خاقان قباچاق.

تتیر tatir : تتیر *tatir yer* یعنی
: زمین شرره‌زار ر بی‌آب ر
علف.
تتر teter : ماده شتر.

تقر taqir taqir : ات ازاقي
تقر تقر اتي یعنی : پای
اسب تکر تکر صدا کرد.

تکیر tikir tikir : تکر تکر
اتي *tikir tikir etti* در همان
معنی قبلی است.

تمر təmur : آهن. در این
کلام نیز آمده است :
کۆک تمر کرر ترماس

kok təmur keru turmas
یعنی : آهن کپرد از عمل
باز نمی‌ایستد. ترضیح آنکه
: اگر به چیزی برخورد
کند, زخمی می‌سازد. این
مثل, مفهرم دیگری هم
دارد. ر آن اینکه, تیره-
های قرغیز, یباکر ر
قباچاق ر مردمان دیگر
تیره‌ها, هنگام سرگند یاد
کردن, ر یا در رقت پیمان
یستن, برای حفظ بزرگراری
آهن, شمشیر را [از نیام]
بر می‌کشند ر ر به پهنای
می‌گذارند ر می‌گیرند : بر
کیرک کرسرن قزل جقسرن

ciqsun bu kok kirsun qizil
یعنی : این [آهن], کپرد
رنگ داخل شرد ر سرخ رنگ
بیرن آید. که تعبیر آن,
این است که : اگر پیمان
بشکني, این شمشیر به خرننت
بیالاید, آهن, انتقام از
تر باز ستاند!
زیرا آنان آهن را بزرگ
می‌دارند.

سغیر *siğir*: گار. سر سغری
suw siğiri یعنی: گار میش،
 جامرش.

قتر *qatir*: قاطر.

قدر *qadir*: قدر ناک *qadir nə*

* یعنی: چیز سخت ر سفت.

به مکان ر زمین سخت، قدر
 یر *qadir yer* گریند. ر این
 از فرارانی برف ر سرما
 در کرهستان حاصل آید.

قدرقش *qadir qis*: زمهریر،

زمستان سخت.

قدر *qadir*: از خاقانان به

آنکه سختگیر ر خشن باشد،
 گریند. ر از این رر، به
 خانان مردم خاقانیه،
قدرخان *qadir xan* گریند.

این کلمه با عربی آن نیز
 مرافق افتاده است. چرا
 که خشرنت ناشی از نیرر ر
 قدرت است. شخص خشن،
 ترانایی انجام خراست خرد
 را دارد.

قسیر *qisir*: نازا، به زن ر

یا هر حیرانی که عقیم
 باشد گریند. از همین ریشه
 گرفته گریند: **قسر**
قسراق *qisraq qisir* یعنی:
 مادیان نازا.

کلر *kələr*: سرسمار.

بغز *boğaz*: گلر، حلق.

تبز *təbiz*: زمین شرره زار. از

همین ریشه است که به مرد
حسرد تبز کشی *təbiz kisi*
 گفته می‌شرد.

تبز *topuz yuk*: تبز یک

یعنی: بار سترر که سرار
 بر آن نتراند استقرار
 یابد ر بنشیند.

جتور *cutur kisi*: جتر کشی

یعنی: شخص بدخري.

جغیر *cağir*: شیره ر درشاب.

جغر *cağir*: شراب. این

کلمه از اضرار است.

جقیر *caqir*: شراب، چشم آبی،

شرابی چشم. در این کلام

نیز آمده است:

ات جقري اتقا تکیر،

ات جقري اتقا تکماس

It caqiri atqa təgir,

At caqiri itqa təgməs

ترجمه: سگ شرابی چشم

برابر اسب است،

[رلی] اسب شرابی، از سگ

هم کمتر است.

زیرا که اسب آبی چشم، بهتر

نمی‌بیند. به درری گزیدن

از چنین اسبی ترصیه می‌شرد.

جغیر *cağir*: راه باریک، تنگ

ر کوتاه.

جگر جگیر *cigir cigir*: هنگامی

که در داخل نان سنگریزه

باشد، دندانها چنین صدایی

می‌دهد.

سغور *suğur*: خرگوش صحرائی

شبه بزمچه که از پرست

ار بارانی سازند.

سغیر *siğir*: گرنه‌ای از شکار

که خانان، همراه مردم به

آن می‌پرداختند. بدینگرنه

که افراد خان در بیشه‌ها

ر بیابانها پراکنده می-

شرد ر حیرانات رحشی را

یکجا گرد آورده به سویی

که خان استقرار دارد،

می‌رانند. ار نیز بی‌آنکه

احساس خستگی کنند،

حیراناتی را که به سریش

می‌آیند، با تیر می‌زند.

قمز المالا qimiz almila : سيب ترش, به خاطر مانندگي به قميز, چنين گریند.
ککز kokuz : سینه.
کدز ki iz : غد.
کدز kiwiz : اشيایي مانند قالي ر گليم.
کدز kuwiz : (با حرف «ز» بين المخرجين) هر درختي مانند پيد که دررن ر میانه ي آن پرک ر فرسوده شرد.
کفتر turmal kuwiz : تربی که طعم ر مزه ي آن بسبب ترخالي بردن ر فرسردگي از بين ررد.
تارس tarus : سقفخانه.
تالس talas : طنابي که در مسابقه ي اسب دراني ر چرگان بازي در انتهاي ميدان [بعنران خط پایان مسابقه] کشیده شرد.
تالس Talas : شهري که به «طراز» معروف است. تالس در تا است: يکي الغ تالس درمي: کچي تالس Uluğ Talas Kici Talas در سرحد اسلام.
تالس tolas : تالس يرز tolas yuz يعني: رري عرس.
بجش bicis : ديباي حرير, به اشخاصي که در مهماني بزرگان ر سروران يا در عرسي حاضر شرنند, عطا مي شرد.
برش buris : در کشيدگي ر پيچاپيچي در لباس ر پرست.

تتیز titiz : تتز نانک *titiz nək
 : هر چيزي که طعم آن مانند مليله, گس باشد.
تکوز tukuz : تکز ات tukuz at : اسي که بر پيشاني لکهي سفيد داشته باشد.
سغز sağız : سقز. سغز تيراق
سغز sağız topraq : گگل چسناک, گل رس.
سقز saqiz : چيزهايي مانند شيره انگرر ر چکيده هاي ميره که به لباس بچسبد ر آريزان شرد.
سکز səkiz : هشت. اين تکراژ مخفف سکز səkkiz است.
سمز səmiz : سمين ر چاق, هر حيران فربه شده. اين کلمه با عربي نيز مرافق افتاده است. جز آنکه ترکان حرف «ن» را به حرف «ز» بدل کرده اند. ر اين, در ترکي ر راست. مانند «سن» ر «سيز» که حرف «ز» از حرف «ن» ابدال يافته است. ر هر در را در معنای «تر» به کار برند.
قبز qopuz : قرپرز, سازي همانند عرد است.
قتز qutuz : گار رحشي. قتزر ات qutuz it : سگ هار ر گزنده.
قدز qa iz : پرست درخت.
قدز qu uz : زن بیره.
قمز qimiz : قميز. شير ماديان را در مشک مي-ريزند تا ترش شرد ر سپس مي آشامند.

ترجمه : در کارزار نبرد کردم
 با سروران در آمیختم
 با اسب پیشانی سپید
 مسابقه نهادم
 گفتم : اتار, بگر!
 ترضیح آنکه می‌گیرید در
 آردگاه با سرور ایل نبرد
 کردم ر در آریختم. با اسب
 پیشانی سپیدم وارد
 کارزار شدم, تیر انداختم
 ر گفتم : ای ارتار! بگر
 آمد! ارتار نام شخص است.
تقش Toqis : نام شخص است.
تکش tækis : مبادله. این,
 مانند آن است که تر کسی
 را لقمه‌ای دهی ر ار نیز
 به تر لقمه‌ای بخرانند.
تکش tækis : پایان ر انتهای
 هر چیزی.
تکش Tækis : از نام‌های
 پسران است.
جیش cəpis : بزغاله‌ی شش
 ماهه.
جش cawus : کسی که در
 جنگ, به صف آرایي کمک
 کند ر در هنگام صلح نیز
 سربازان را از ستم باز
 دارد. سرجرخه.
جقش ciqis : سرد, منفعت. *ال*
ایشتا جقش ییـرق
ol ista ciqis yoq یعنی : در
 آن کار, سردی نیست.
جلش calis : کشتی‌گیری, پشت
 پازنی.
سروش surus : دانه‌ی سرخرشه‌ی
 گندم که پیش از سخت شدن,
 سرخرشه را برشته کنند,
 سپس کربیده‌ی آن را
 بخرزند.

بغش bağis : بندها ر مفصل-
 های انگشتان ر دیگر
 اعضاء. گره‌های نی ر
 مانند آن نیز چنین نامیده
 می‌شرد.
بقش baqis : نگاه. به همدیگر
 با چشم نگرستن.
بلش bilis : معرفت ر شناخت.
 در اینجا, صفت است, مصدر
 نیست.
بلش bulus : سردی که شخص از
 کارخرد به دست می‌آورد.
بلش bulus : یاری رساندن با
 کلام. *ال منکا بلش قلدي*
*ol mə *ə bulus qildi* یعنی :
 ار, مرا با سخن یاری
 داد.
تبش tapis : سپردن کار ر
 اعتماد کردن در تن به
 یکدیگر. رکیل کردن
 همدیگر.
تتش tutus : کشمکش ر پرخاش
 ر بازخواست. این کلمه با
 حرفی ثقیل‌تر از کلمه‌ی
 قبلی تلفظ می‌شرد.
تتش Tutus : از نام‌های
 پسران است.
تس tawus : حس ر حرکت ر
 احساس.
تقش toqis : جنگ ر نبرد. در
 این قطعه نیز آمده است :
تقش اجرا ارشتم
الغ برلا قرشتم
تکز اتن یرشتم
ایدم امدي ال اتار
Toqis icrə uristim
Uluğ birlə qaristim
Tukuz atin yaristim
Aydim emdi al utar!

قغش qoğus : تکرمان قغشي
قغشي qoğusi təgirmən : ناردان آسیاب.
قغش qoğus : چربی که از درخت برای ساختن تیر بریده شرد.
قمش qamis : نی.
کجش kecis : گذرگاه نهر ر رود: در این کلام نیز آمده است: ال کجشي سر الستي *suw ilatti ol kecisni* یعنی: آب, آن گذرگاه یا آن پل را با خرد برد.
این سخن برای کاری که گذشته باشد ر دست یافتن به آن سخت باشد, گفته می‌شرد.
کرش kəris : قله ر تپه‌ای از کوه که بتران بر آن صعرد کرد. (ترکی ارغزلی).
کرش kəris : کمر ر شانه‌ی اسب. در این کلام آمده است: کرش یغری اغلقا *oğulqa qalir kəris yağri* یعنی: زخم پشت اسب به فرزند میراث می‌ماند. زیرا آن جا, محل چرخیدن مفصل-هاست ر به سرعت بهود نمی‌یابد. این مثل برای مراقبت از زخم پشت اسب آرده می‌شرد.
کرش kəris : پاییداری ر مقارمت در جنگ.
کرش korus : دیدار با چشم نه با سخن.
کرش kiris : در آمد حاصل از ملک شخصی یک کس.
کرش kəris : جنگ ر نزاع.
نالک کرشتنک *nəlik kəristi
یعنی: چرا مجادله کردی؟

سکش siqis : با یکدیگر برخورد کردن ر ایجاد مزاحمت.
سکش sokus : دشنام ر به یکدیگر دشنام دادن.
سکش sokus : (با کفاف رقیقه), بزغاله لایق کباب کردن ر یا بره. (ترکی ارغزلی).
سکش sikis : مجامعه.
قبش qapis : چنگ زدن ر غارت ر برداشت دزدانه, اختلاس.
قبش qabus: اسم مکانی در ارغر.
قجش qacis : اختلاف ر زد ر خورد در میان مردم. در این کلام نیز آمده است: قجش بلسا قیبا کرماس *qacis bolsa qiya kormas* یعنی: اگر میان مردم نامرافقی ر اختلاف پیش آید, کسی بر دیگری نمی‌تراند اعتماد کند.
قجش qocis : یکدیگر را در آغوش کشیدن, بغل کردن.
قدش qa as : خریشارندی که چرن برادر نزدیک باشد.
قدش qa is : کمر ر درالی که با قاچ قاچ کردن پرست حیوانات ذبح شده حاصل آید.
قرش qaris : رجب. بیر قرش *qaris bir* یعنی: یک رجب.
قغش qoğus : پرست دباغی شده ر دباغی نشده حیوانات ذبح شده ر مباح از هر در گرنه.
قغش qoğus : ناردان آسیاب.

ار با من عهد ر پیمان بست.

برغ bariğ: ال برغ بردي رفت ر به هیچ چیز اعتنا نکرد.

برغ bariğ: چیز بدبر ر گنדיده. این راژه, به صرت مزدوج به کار می-ررد. [مانند]: *sasğ bariğ* یعنی: پرسیده ر گنדיده.

بسغ basiğ: محل شبیخن زدن ر غافلگیر ساختن دشمن. ال انی بسغندا تي *ol ani basiğinda tutti* یعنی: ار, ری را در محل شبیخن گرفتار ساخت.

بسغ busuğ: کمین.

بسغ bosuğ: اذن ر اجازه ی خان برای بازگشت سفیر. هدایایی که به سفیر داده می‌شرد نیز, چنین نامیده می‌شرد. معادل آن در عربی «سفرة» است که در معنای طعام آماده شده برای مهمان آمده ر سپس به «سفره» ای که زیر طعام اندازند اطلاق شده است.

همین گونه هنگامی که یکی از خریشان نزدیک از راهی درر پیش خریشارند خرد بیاید, به هنگام بازگشتن جشی بر پا می‌کنند ر با هدایا ر ارمغان‌ها ار را, راه می‌اندازند. بدینگونه به طعامی که باهم تنارل می‌کنند, *bosuğ asi* بشغ اشی یعنی: ضیافت راه-اندازی ر بازگشت مهمان.

کلش kəlis: آیش [اسم مصدر از آمدن]: *kəlis baris* یعنی: رفت ر آمد. به اتاق مهمان. *kəlis lək barisliğ ew* کلش لک برشلیغ ا کیشلیغ بریند.

کمش kumus: نقره. در این قطعه نیز آمده است:
ال ب ارن نی اذر دم
بینن انک قدر دم
التن کمش یذر دم
سرسی قلن کیم اتار

Alp ərən ni u urdum
*Boynin ani * qa irdim*
Altun kumus yu urdum
Susi qalin kim otər

ترجمه: دلارانش را برگزیدم

گردن ار را پیچاندم
سیم ر زر آرردم

لشکریان انبره را کدامین کس تراند گذشت؟

ترضیح آنکه: نردی را به یاد می‌آررد ر می‌گیرید که لشکر دشمن را پیراکندم ر گردن آنان را خم‌انیدم, طلاها ر نقره‌های مرجرد در خزانه‌هاشان را گرفتم ر از بسیاری قشرن نترانستم بگذرم.

کمش kumus: آنچه ر درهم. چرنکه در آن نقره است.

کمش Kumus: از نام‌های دختران.

بتغ batiğ: باتلاق ر جاهای پرآب ر عمیق از ررد, مرداب ر جز آن.

بجغ biciğ: سرگند, عهد ر میثاق. ال منک برلا بجغ قل مانی *ol mənı* یعنی: *birlə biciğ qildi*

یعنی: *

تړغ toruğ: اسب. بر اغلانغ
بیر ترغقا الیدم
bu oğlaniğ bir toruğqa aldim
یعنی: این غلام را به یک
اسب خریدم. به طریق
استعاره, به شتر ر گار
نیز اطلاق شرد.

تړغ at toriğ: اسب کهتر,
سمند.

تړغ turiğ: تړغ ارت تییز
Turiğ art tiz نام ییلاق
کاشغر.

جوغ cawiğ: سر ر نرک رشته-
های تازیانه.

سبغ sapiğ: دامنه ی چادر ر
خرگاه.

ستغ satiğ: فررش, فرختن.

سذغ si iğ: یکی از در دامن
قبا تا بالای سینه. سذغ
یبب التړدی *si iğ yapip olturdi*
یعنی: هر در سري قبا ی
خرد را جمع کرد ر نشست. ر
این, ناشی از نزاکت است.

سذغ si iğ: گشادگی دندانها
میان لثه ها. برای ترصیه ی
رازداری گیرند: بر سزنی
سذغن سزتما *bu sozni si*
سخن را از میان دندانهایت
هم بیرون میفکن.

سړغ sariğ: زرد. هر چیز
زرد. به رنگ زرد سړ سب
سړغ *sap sariğ* گریند, به
مرض صفرا نیز سرغ گیرند.

سړغ sariğ: سرغ سر *sariğ suw*
یعنی: زرد آب. زردابی که
در شکم جمع شرد. به هر
رنگ زرد نیز بصورت مزدرج
سړغ *sariğ suriğ* آرند.

بشغ اش pisiğ as: طعام
پخته. به هر چیز دیگر که
پخته شرد چنین گیرند. مثلاً
به خشت پخته ر آجر سفالی
نیز *pisiğ karpic* کربج
گیرند.

بشغ pisiğ: بشغ سجرک
pisiğ sucuk: شش راب
جرشانیده شده.

بقغ baqiğ: نگاه, نگرش. انک
بقغی کر *ani * baqiğ kor*
یعنی: بنگر نگاه ار را.
قصد من در این کتاب آن
است که از میان اینگرنه
مصدرها, تنها مصدرهای
کثیرالاستعمال را یاد کنم.

بشغ pusuğ: بشغ
بشدی *pusuğ pusdi* یعنی:
بسیار دلتنگ شد.

تبغ tapuğ: درگاه, خدمت.
تبغ *tapuğ*: پرستش ر عبادت.
تئکری تبغی *tə *ri tapuği*
یعنی: عبادت خدارند.

تتغ tutuğ: گرر, رهن.
تتغ *tutuğ*: سحر ر جادر, غش.
انک تتغی بار *ani*
tutuği bar یعنی: ار,
سحرزدگی دارد.

تذغ ti iğ: درر داشتن از
چیزی ر مانعت.
تړغ *tariğ*: کشت ر زرع. این,
نامی همگانی است.

تړغ tariğ: گندم, نزد همهی
ترکان ر اختصاصاً ارزن,
نزد ارغرزان. ر این
استعمال خطاست. آنان
گندم را *asliq* اشلق
گیرند.

تړغ turuğ: پناهگاه در کره.

iği یعنی: لب آبکند ر کرانه‌ی پرتگاه.

قرغ *quruğ ew* : قرغ / *quruğ ew* یعنی: خانه‌ای که کسی در آن سکونت نکند. به خانه-ای هم که از اسباب ر اثاث خالی باشد، چنین گریند.

قرغ الما *quruğ ulma* : سبزی خشک. به ظرفی هم که خالی کنند، قرغ *quruğ* گریند.

قرغ *quruğ* : خشک. مفهرم لغت قبلی معنای همین تکرار است.

قرغ *qoriğ* : قرق بیگان ر دیگران. به هر مکانی هم که حفاظت ر قرق شرد، گریند.

قسغ *qasiğ* : دررن دهان، سري‌هاي راست ر چپ دهان.

قسغ *qisiğ* : حبس. ال بک *قسغندا قلندي*

ol bəg qisiğinda qaldi یعنی: ار در زندان بیگ بماند. ترضیح آنکه: ار، به دلیل مطالبه‌ای که بیگ از ار داشت تحت امر زندانی شد.

قسغ *qusiğ* : استفراغ ر قي. *ani qusiğ tutti* انی قسغ تتي یعنی: ار، دچار استفراغ شد.

قسغ *qosuğ* : شعر، قصیده، رجز. در این قطعه نیز آمده است:

ترکن قتن قتنکا
تکر مندن قشغ
ایغل سزنگ تبغجي
اترینکی تبغ

*Tərkən qatun qati *a*

سرع *soruğ* : پرسیدن، پرسش ر جستجری گمشده، سرع قیلدی *soruğ qildi* یعنی: گمشده را جستجری کرد.

جلیغ *caliğ* : این نیز، مانند بالایی، در معنای «جستجری گمشده» است ر نیز چرن برای بیگان کار مهمی پیشاید، به ررستاها ر اربه‌ها برای گرد آمدنشان *caliğ* یا خبر فرستند ر آگاهی دهند.

قبغ *qapuğ* : درب. **قتغ** *qatiğ* : سخت از هر چیزی.

قذغ *qa iğ* : خیاطی درلایی ر جفتی.

قذغ *qu uğ* : چاه. در این کلام نیز آمده است:

قذغدا سر بار ات برنی
تکماس

qu uğda suw bar it burni tegmə s

یعنی: در چاه آب رجرد دارد، اما، بینی سگ به آن نمی‌رسد.

این مثل در جایی گفته می‌شرد که کسی آرزویی دارد اما به آن نمی‌رسد، یا غذای دیگران را می‌بیند ر هرس می‌کند اما خرد از تهیه آن عاجز است.

قذغ *qi iğ* : کنار، ساحل ر

کرانه‌ی دریا، رردخانه ر نهر. کرانه‌ی هر چیز دیگر نیز چنین است: ارق قذغی

ariq qi iği یعنی: ساحل رردخانه. *ayaq qi iği* ایق قذغی *iği* یعنی: لبه‌ی کاسه ر *yar qi iği* پیمانه ر یار قذغی

داخل آن قمیز ر مانند آن
بریزند.

بتق butaq : شاخه. (در یک
لهجه), حرف «ت» می‌تراند
با فتحه ر یا کسره
بیاید. در این بیت نیز
آمده است:

کم ایب اشتر قلاق

ای ای ارتج بتاق

Kim ayip istur qulaq

Ay ewi artuc butaq

ترجمه: چه کسی گفت ر
کدامین گوش بشنید
که خانه‌ی ماه شاخه‌ی درخت
عرعر است.

ترضیح آنکه: در اینجا
کنیزکی را می‌ستاید,
رخسار ار را به ماه ر
گردنش را به شاخ درخت
عرعر مانند می‌کند.

بجق bucuq : چیز قطع شده,
نیمه‌ی هر چیز بریده شده,
قطع شده ر پاره شده. **بجق**
یرماق *bucuq yarmaq* یعنی:
نصف درهم, نیم درهم.

بذق bi iqaq : سبیل, شارب.

برق baraq : سگ پرمر. بنا
به بارر ترکان, مرغ کرکس
چرن پیر ر کلانسال شرد, در
تخم گذارد ر بر ری آن در
بخرابد, از یکی از آن در
تخم برق (= سگ پرمر)
بیرن آید. که در میان
سگان, از همه تیز رتر ر
شکار گیرتر است. درمین
جرجه که از تخم دیگر بیرن
آید, فرجامین جرجه‌ی کرکس
باشد.

برق boriq : منش, خری, ررش.
رفتار با مردمان.

Təgür məndin qosuğ

*Ayğil sizi * tapuğci*

*Otnur ye *i tapuğ*

ترجمه: در حضر سلطان
بانر

از من سرده‌ای بر خران
بگر که خدمتگزار تر
می‌خواهد خدمت تازه‌ای
بکند.

ققغ qaqiğ : خشم, خشم گرفتن,
مخالفت, علی‌رغم. من انک
ققغندا بر ایش ققدم
mən ani

** qaqiğinda bu is qildim*
یعنی: من این کار را بر
رغم ار انجام دادم.

قمغ qamuğ : همه, کل. قمغ
ککشی تکرر
qamuğ kisi tuz ərməs
یعنی: مردم همه برابر
نیستند.

قنغ qaniğ : شادی ر نشاط.
در این بیت نیز آمده است:

تتجی یغر بلتی التن تمر ارغ
اقسا انک اقینی قندی منک
قنغ

*Tutci yağar buliti altun tamar
ariğ*

*Aqsa ani * aqini qandi mən
* qaniğ*

ابر بخشش خان بانر پیروسته
زرناب می‌بارد
اگر سیل آن بر من رران
شرد, به شادی ر نشاط غرق
می‌شرم.

بتق butiq : شاخه‌ی درخت,
شاخه ر شعبه‌ی هر چیز.
بتق butiq : مشک, خیک کرچک.
(به کاشغری).

بتق butiq : مشکي که از پرست
پای اسب عمل آررند ر در

بلق *baliq* : ماهی. در این کلام نیز آمده است : *بلق سـ د ا کـ رزـ ی تـ شـ تـ ن* *baliq suwda kozi tastin* یعنی : ماهی در آب است و چشمش بیرون از آب. این مثل را در جایی گیرند که کسی علی‌رغم آگاهی از چیزی بدان تجاهر کند.

بلق *baliq* : گلرایی. در گرایش برخی از ارغـ رزان ر آرغـ رییان. برخی دیگر از آرغـ رییان نیز با سه ساکن پشت سر هم *بالق balq* گیرند. در زبان ترکی فقط در ساکن پشت سرهم می‌آید. در گرایش آرغـ رییان سستی ر ضعف است.

بلق *baliq* : خیلی پیش از اسلامیت, در زبان ترکی, در معنای پناهگاه, شهر ر قلعه برد. در اریغـ رری نیز چنین است. به یکی از بزرگترین شهرهای اریغـ رر, *بیش بلق bes baliq* گیرند که بزرگترین شهر اریغـ رران ر معنای آن «پنج شهر» است. گذشته از آن, به یکی دیگر از شهرهایشان *ینی بلق ye *i baliq* گیرند که معنای آن «شهر جدید» است.

بلق ات *bulaq at* : اسب پهن پشت ر کوتاه اندام.

بلق *Bulaq* : تیره‌ای از ترکان که قپچاقان آنان را به اسارت گرفتند. سپس خدارند متعال آنان را رهانید ر آنان *الکا بلق alqa bulaq* نام گرفتند. این کلمه را به در صورت *بلق ر بلق* می‌نویسند.

بک برقی نتهک *bag boriqi natakek* یعنی : خری ر رفتار بیگ چگرنه است.

برق *biruq* : مسنرل تشریفات [در دربار خانان]. کسی که در کنار خاقان, بزرگان را در مقام ر مرتبه‌شان جا دهد. ریشه‌ی این تکرار *بیرق buyruq* به معنای فرمان است. زیرا این شخص به آنان امر می‌کند.

بـزق *bozuq ew* : خانـه‌ی ریران. به هر چیز خراب شده ر ریران نیز چنین گیرند.

بـشق *basaq* : آهن تیز ر پیکان که بر سرتیر ر یا نیزه جا می‌دهند.

بـشق *basaq* : کفش. (ترکی چگلی). ارغـ رزان ر قپچاقان حرف «م» می‌افزایند ر *بـشـمق basmaq* تلفظ می‌کنند. در عربی نیز چنین است مثلاً : رعت المرأة [یعنی : زن جامه‌ی نبرد پرشید]. گیرند که اصل آن تدرعت است ر از کلمه‌ی درع مشتق شده است.

ر نیز *تمسکن الرجل* [یعنی : مرد آرام گرفت]. گیرند که اصل آن تسکن است که از سکن اخذ شده است.

بـشق *pusaq er* : شـخص تنگدل. (به زبان ارغـ رزان ر جز آن).

بـشق ات *pisiq at* : گرشـت پخته. در گرایش یغمایی *بشغ pisiğ* گیرند.

تتق Tutuq : از نام‌های مردان.

تتیق tanuq : گراه, شاهد.

جبق capaq : ماهی ریزی در دریاچه‌ی تترک. جبق ار *cabaq* شخص حقیر, ریز, فرمایه ر بی‌نسب.

جبق cibiq : شاخه‌ی ترر نازک, چرب.

ججق cocuq : بچه خرتک.

جرق caruq : چارق. در این کلام نیز آمده است:

یذاع اتی جرق کرجی ازق
ya aq̄ ati caruq kuci azuq

یعنی: شخص پیاده, چارقش اسب, آذرقه اش نیرر ترانایی ری است.

این مثل را در مرد کسی به کار برند که از ار خراهند برای اجرای فرمان, ابراز ناترانی نکند ر پاهای بر زمین نساید.

جرق Caruq : تیریه‌ای از

ترکان که در برجق *barcuq* ساکن هستند. این شهر, شهر افراسیاب است. ری در آنجا بتزن *batzan* پسر بخت نصر را حبس کرد.

جلق culaq : بریده دست. تپاه دست.

جلق Culiq : نام یک پرنده‌ی آبی در رنگ به اندازه فاخته, ترکدراز.

جمق comaq : چماق, عصا, چربدستی.

جمق Comaq : نامی که از سری اریغران ر دیگر مردمان مسلمان نشده, به مسلمانان داده شده است.

بمق pamuq : پنبه (به ترکی ارغزی).

تبق topiq : گریبی که با چرگان زنند. گری.

تبق topiq : تبق سـنکرتک *topiq su *uk* : طعامی که از استخران ساق پا پخته شد. پاچه.

تتق tutuq : اخته ر مقطرع-النسل.

ترق turuq : لاغر از هر چیز.

ارق Aruq turuq : نام گردنه‌ای در میان کاشغر ر فرغانه.

تزق tuzaq : تله‌ای که در شکار به کار آید. در این قطعه نیز آمده است:

اکلدی منک اذاق

کرمب اغری تزاق

اکلدم اندن اذاق

املکل امدی تزاق

*İkladi mæni * a aq*

Kormædip oğri tuzaq

İglædim andin uzaq

æmlægil emdi tuzaq

ترجمه : پیام در تله گیر

کرد

آن تله‌ی ناپیدا را ندیدم از آن رر, مدتی بیمار شدم

محبوب نمکین من! درمان کن!

تزق tuzaq : کلمه‌ای که مرد به محبوب خرد از ری عشق ر محبت گیرد. این کلمه با حرف «ی» نیز به صورت

تزقی *tuzaqi* تلفظ می‌شود.

تساق tasaq : خصیه. به مناسبت نزدیکی یکی به دیگری, به آلت تناسلی مرد هم گفته می‌شود.

قذق *qa iq* : چیزی که از چرب
بتراشند. (ترکی آرغری).
قراق *qaraq* : مردمک چشم. قرا
قراق *qaraq qara* یعنی :
سیاهی چشم. *ارنک قراق *uru*
qaraq یعنی : سفیدی چشم.
ارت قراق *qaraqot* یعنی :
جرهر دررن چشم که به
قدرت آن تران دید.
قراق *qiruuq* : قراق ار
qiruuq ar : یعنی : مرد چلاق.
قراق اذق *qiruuq a aq* یعنی:
دست چلاق, مرضی که از خشک
شدن مرفق ناشی می‌شود ر
دست ر آرنج را کج می‌کند.
قزق *qazuq* : قزق ارق
qazuq ariq یعنی: جری حفر
شده. مرارد دیگر نیز چنین
است.
قاسق *qasuuq* : مشکي که از
پرست اسب سازند ر در آن
شیر, قمیز ر مانند آن
ریزند.
قاسق *qasuuq* : پرست درخت.
اصل آن *قاس* *qas* است. ر
حرف «ق» افزوده بر آن
است.
قوسق *qosuuq* : فندق. به
دختران نیز نام می‌گذارند.
قشاق *qasuuq* : گیاه پاپیرس.
قشاق *qasuuq* : قشاق. در این
کلام نیز آمده است :
قشاق *قشاق اغزقا یرماس,*
قرغ سرز قلاغا یرماس
quruq qasuuq ağızqa yaramas,
quruq
soz qulağa yaqismas
یعنی : قشاق خشک لایق دهان
نیست ر سخن بیهرده در
گوش راه نمی‌یابد. این مثل

جمقی اری *comaaq ari* یعنی :
مردی از مسلمانان.
جناق *canaaq* : ظرف نمکدان ر
شبیه آن که از چرب
تراشیده شود.
جناق *canaaq* : چناق, کاسه (به
ترکی ارغری).
سجرق *sacuuq* : سجرق نانک
sacuuq nā * یعنی: چیز ر شیء
پراکنده شده.
سذق *su uuq* : آب دهان, تف.
سرق *siruuq* : سترن ر دیرک
چادر.
سسق *sisuuq* : سفال, به زبان
مردم مرزنشین «ارج» ر
همسایگان آنان.
سسق *susuuq* : دالر. در یکی
از گریش‌ها شنیده ام.
قباق *qabaq* : پلک. گریند :
کز قبقی *koz qabaqi* یعنی:
[پلک چشم].
قباق *qapaq* : کدر. گیاهی که
رقتی تر ر تازه است, می-
تران از آن طعام ساخت.
قباق *qapaq* : درشیزگی دختر,
بکارت. قیز قبقی سیدی
qiz qapaqi sidi یعنی : بکارت
دختر را برداشت.
قتق *qatuuq* : چاشنی از قبیل
سرکه یا ماست که به طعام
ترتاج درآمیزند.
قتق *qatuuq* : آمیزه‌ای که با
چیزی آن را درآمیزند.
قجق *qucaq* : بیر قجق برز
bir qucaq boz یعنی : یک
بغل از کرباس ر جز آن.

قنق qonuc : مهمان. در این قطعه نیز آمده است :
 بردی ارن قنق بلب قنقا
 سقار
 قلدی الغ ایق کرب انی
 یقار
Bardi ərən qonuc bulup qutqa saqar
Qaldi aliğ oyuc korup ewni yiqar
 یعنی : رفتند مردانی که چرن مهمان می‌دیدند، خرش یمن می‌شردند.
 ر بر جای ماندند کسانی که چرن شبھی [از درر] بینند، خانھی خرد (= چادر خرد) برچینند.
قنق qonac : ارزن ر گارس.
 در این کلام نیز آمده است : قنق بشی سزکی یک
qonac basi sə rəgi yeg
 یعنی : اگر خرشھی گارس کم دانه باشد. بهتر است. زیرا اگر دانه‌ها کم باشند، درشت ر بزرگ می‌شوند. رلی اگر بسیار باشند، باریک ر خرد ر کرچک می‌گردند. این مثل را به کسی گریند که برای رسیدن به مقصد خرش، طالب رنج کمتری باشد.
بتک bitik : کتاب.
بتک bitik : نرشتن. این، مصدر است. انک بتکی بلکرلک *bitigi ləgulguc ani **
 یعنی : خط نگاری ار واضح است. نرشتن ار روشن است.
بتک bitik : حرز ر تعریذ ر چشم آریز. (ترکی ارغزی).
بجک bicək : چاقر. در این کلام نیز آمده است : نج

را در مرد کسی به کار برند که بجراهند بگریند باید سردی به کسی که به ار نیازی داری، برسانی.
قنق qawac : قنق ارت
qawac art نام گردنه ای صعب در حد فاصل میان کاشغر ر ئزکند *Ozkənd*.
قنق qowuc : قنق نانک
qowuc nə * یعنی : چیز ر شیء میان تهی.
قنق qawuc : شاشندان، مثانه.
قنق qawic : خرده ریزه ر نخاله های ارزن.
قنق qalic : هرا.
قنق qulac : گرش. برخی‌ها
qulxac ر برخی دیگر
qulqac گریند. صحیح- تر آن همان است که نخست آرردیم.
قنق qulac ton : قنق تون
qulac ton یعنی : لباس آستین کوتاه.
قنق qilic : رفتار، خری ر معاشرت با مردم. گاهی حرف «ل» نیز ساکن است ر قنق *qilic* گفته می‌شرد.
قنق Qomuc : نام یکی از بیگان که ررزگاری در خدمت ار بردم.
قنق qomuc : سرگین اسب. به سرگین حیوانات دیگر گفته نمی‌شرد.
قنق qanac : سرشیر. (به ترکی آرغزی ر ترکی بلغاری). حرف «ن» را به حرف «ی» بدل ساخته اند.

بلک bələk : سرغاتي ر ره-
آرردی که مهمان برای
خریشان آورد. به هدایای
نیز که از جایگاهی به
جایگاه دیگر فرستاده
شرد، گریند.

بلک belik : فتیله ی قندیل.

بلک bəlik : میل جراحی برای
معاینه کردن زخم.

بلک bilig : دانش، علم. **بلک**
اکرن *bilig oğrən* یعنی :
دانش فراگیر.

بلک bilig : حکمت. **ازا قی**
بلکالار *bilgəlar uzaqi* یعنی :
حکماء پیشین. فیلسرفان
متقدم.

بلک bilig : عقل ر خرد. در
این کلام نیز آمده است :
oğlan biligsiz **اغلان**
یعنی : کردک عقل ندارد،
بچه ها کم عقلند.

بنک bənək : دانه، حبه. (به
آرغری ر برخی دیگر از
گریشها).

بنک bənək : پشیز، پرل خرد،
پرل سیاه.

تبک təbuk : سرب را ذرب
کرده به شکل چرخه ی درک
درمی آررند ر در آن مری
بز ر جز آن قرار می دهند.
کردکان با لگد ر نرک پا
زدن، با آن بازی می کنند.

تپک təpik : لگد. در این
کلام نیز آمده است : *ال*
قلن تپک تپدی
ol qulin təpik təpdi یعنی :
ار غلامش را با لگد زد.

تتک titik : باش تتک تتی
bas titik titti یعنی : زخم،
بسیار درد گرفت ر

یتک بچاک ارسا ارز سابن
ینرماس

necə yitik bicək ersə, oz sapi
n
yonumas

یعنی : چاق هر اندازه هم
تیز باشد، دسته ی خرد را
نمی برد. این مثل را در
مرد کسی گریند که از
انجام کارهای خرد ناتران
باشد ر لی در انجام کارهای
دیگران تلاش ررزد.

بدک bəduk : بزرگ ر کلان از
هر چیز. **بدک** توی
bəduk təwi یعنی : شتر بزرگ.

برک buruk : منگرله ر هر
گرنه رشته ی گرد ر مدرر
کناره های سفره، یا بند
شلرار ر مانند آن.

بزک bəzək : نقش ر نگار (در
یکی از گریشها).

بزک bəzik : لوزه. *ال بزک*
بزدی *ol bəzig bəzdi* یعنی :
ار را لوزه فرا گرفت.

بسک pusuk : *ال قلن بسک*
ol qulin بسدی

pusuk pusdu یعنی : ار، بر
غلام خرد کمین بست. اگر
غلام خرد را بزند هم، چنین
گفته می شود.

بلک boluk : گره، دسته ای

از هر حیران. **بیر بلک** قری

bir boluk qoy یعنی : یک
گله از گرسفندان. **بیر بلک**
کشی *bir boluk kisi* یعنی :

گره ی از مردم. این اسم،
جمع است مانند «ارلس» (=)
قرم در عربی) ر توی (=)
ابل در عربی).

بلک bilək : مچ دست.

تَشک *tesuk* : شکاف ر گسستگی. در این کلام نیز آمده است: *تشک سدا* *tesuk suwda bālgurār* بلکرار یعنی: شخص غر (= کسی که بیماری فتق یا ررم بیضه داشته باشد) [به هنگام فر رفتن] در آب, معلم می‌شرد. این مثل را درباره‌ی کسی آررند که کاری کند ر در آن لاف زند ر گریند که چرن کار خرد را برملا ر آشکار کردی, زردا که خربی یا زشتی آن نیز معلم می‌شرد.

تَشک *tesik* : کسی که شکمش از طعام پرشرد, ری چشمش سیر نگردد, پرخرر ر شکم-پرست.

تَشک *tusuk* : به شخص تنبل ر بی‌حال *تشک کشی* *tusuk kisi* گریند.

تَشک *tosək* : دؤشک, بستر خراب.

تَشک *tisək* : گرسفندی که در سالش تمام شده به سه سالگی رسیده باشد.

تَلک *tolək* : شخص آرام, آسرده ر مطمئن ساکن. در این کلام نیز آمده است: *اچ ایسک, تقق تلک ac ewək, toq tolək* عجرل ر شتابنده [بر غذا] ر سیر, آسرده ر مطمئن است. (ارغزوی).

تَلک *tulək* : هنگام ر زمان ریختن مره‌های حیوانات چهارپا : *ال قری تلاندا* *ol qoy tuləğində kəldi* یعنی: ار در هنگام ر

سرزاند. این تکرار, در مقام تأکید به کار ررد. چنانکه گریند. *ال ارک ارغ اردی* *ol əriğ uruğ urdi* یعنی: ار, شخص را کتک زد, چه زدنی. [ریا] : *ال قجغ قجدي* *ol qaciğ qacdi* یعنی: ار, گریخت ر درید, چه دریدنی.

تَتک *tutək* : لرله‌ی قرری ر آبدستان ر نظائر آن.

تَتک *titik* : گل ر لای.

تَرک *tiriğ* : زنده, حی از همه-ی حیوانات.

تَرک *təzək* : سرگین اسب. در این کلام نیز آمده است: *تَزک قاردا یتماس, انکر ایسیز قتماس* *Təzək qarda yatmas ə gu isiz qatmas* یعنی: سرگین زیر برف نمی‌ماند, خرب ر بد با هم در نمی‌آمیزد. زیرا که گرمای سرگین, برف را آب می‌کند ر نیز به دلیل عدم جانست, نیک ر بد با هم در نمی‌آمیزد.

تَرک *təzək* : رحشت ر رم میان مردم. *تَزک کشی* *təzək kisi* یعنی: مرد گریزان از کار.

تَزک *tiziğ* : صف ر رده. *بیر تیزک تیراک* *Bir tiziğ tirək* یعنی: یک رده تیرک. *بیر تیزک ینجر* *bir tiziğ yincu* یعنی: یک رشته مرارید.

تَرک *təjik* : [تاجیک]. منسرب به فارس ر فارسی. (با حرف «ژ» از میان در مخرج آرای). .

جنگ *cunuk* : درخت چنار.
جشک *cusək* : علف, سبزه زار,
 (سغدي).
دلک *dulək* : سفال شکسته سر,
 سبزي شکسته سر.
سبک *sibək* : قطعه آهني که
 سنگ آسیا بر روي آن
 بچرخد.
سبک *sibək* : قطعه اي ني که
 در گهراره ي کردک نهند که
 در آن شاش کند.
سدک *siduk* : ادرار (از هر
 نوع).
سذک *si ig* : يکي از در سري
 قبا از هر سر. اين کلمه,
 نيکتر از کلمه ي *si ig*
 است.
سړک *surug* : گله, گله ي
 حيوانات. بـير سړک قـري
bir surug qoy : يـک گـله
 گرسفند. در اين قطعه نيز
 آمده است:
 اکر سړک قري تي يندي بلا
 يرلير ارکنن سرتن سغار
Ogur surug qoy təwi yundi b
ilə
Yumurlayu erkənin sutin sağar
 ترجمه : اگر کسی گله هاي
 از گرسفند, شتر را اسب
 دارد, آنها را بامدادان
 پگاه گردآورد ر شورشان
 بدرشد.
سزک *suzuk* : سزک سر
suzuk suw يعني : آب آبي ر
 صاف. به هر چيز ديگر که
 چکيده ر صاف باشد, چنين
 گرینند. به يـاقـرت ر
 اشيايي مانند آن نيز سزک
suzuk گرینند.

زمان مري تراشي گرسفندان
 آمد.
تلک *təlik* : سوراخ, رخنه.
تک *tuwək* : پرست درخت بيد
 ر نظائر آن که بصورت
 لوله کنده شد ر داخل آن
 دانه هاي ريزي تعبیه کنند
 ر بچه گنجشکها را با آن
 دانه ها بززند. آن را از
 ني نيز مي سازند. (ترکي
 چگلي).
جېک *cubək* : سر نره ي کردک.
جېک *cibək* : جبک قرغري
جېک *cibək qarğuy* : باز
 شکاری, قرقي چابک.
جتک *cətuk* : گربه. (ترکي
 ارغري). کـرک جـتک
kuvuk cətuk يعني : گربه ي
 نر.
ججک *cəcək* : شکره ر گل,
 شکره بر شاخه درخت ر
 علف.
جکک *cəkək* : حصه (ترکي
 چگلي).
جړک *cərik* : صف جنگ, صف
 آرايي رزمي. در اين کلام
 نيز آمده است :
 الب جړکدا, بلکا تړکدا
alp cərikdə, bilgə tirikdə
 يعني : مرد پهلران در صف
 نبرد ر مرد دانشمند در
 انجمن عالمان شناخته مي-
 شود.
جړک *cərik* : مقابل هر چيزي.
 (ارغري). هنگام هر
 چيزي. رقت ر مرقع.
جړک *corək* : نان.
جلك *cilik cilik* : لفظي که
 به هنگام صدا زدن بز به
 کار مي رود.

برد. این مثل را در جایی به کار برند که آدمی در کاری سرگردان ر حیران بماند ر بچراهند به ار تفهیم کنند که ناگزیر راه عیلاجی پیدا می‌شرد.

کجک kocuk : پهلر, هنگام سرار شدن در نفر به یک حیران, آنکه در عقب نشیند.

کجک kicik : کرچک, خرد ر ریز از هر چیزی.

کذک ka uk : لبساده, بارانی.

کذک ka duk : عرقچین ر ررسری از پر که زیر مقنعه پرشند تا مقنعه چرکین نشرد.

کذک kuduk : ایش کذک is kuduk یعنی: پیشه ر کار. این تکرار به تنهایی به کار نمی‌ررد. هر در باهم به کار می‌ررند.

کرک ka rak : سزارار : شایسته. در پاسخ جملهی پرسشی کرکمـر ka rakmu (یعنی: آیا سزارار ر بچاست؟) در معنای بلی ر آری می‌آید.

کرک ko ruk : کرره ی زرگری ر آهنگری.

کزک ko zak : در دستگاه‌های بافندگی به رشته‌هایی گفته می‌شرد که به هم گره خررده‌اند ر رشته‌های بالایی را از پایینی جدا می‌کنند. در دیبا بافی ر چیزهای دیگر نیز این گرنه است.

سشک sesuk : هر چیز از بند رسته. سشک ات sesuk at یعنی: اسب رها ر رل شده از بند.

سک sa wuk : سک نانک *sa wuk na یعنی: چیز درست داشتی.

سلک silig ar : سلک ار silig ar یعنی: شخص خرش بیان ر ظریف ر شایسته.

شبک so pik : خرده‌ریز میره که پس از خوردن آن بر جای ماند. حرف «ش» از حرف «چ» ابدال یافته است.

شتک su tuk : قلمدانی که از شاخ گار سازند.

شتک su tuk sa qal : شتک سقال sutuk sa qal کرسه. به کلمه‌ی قبلی تشبیه شده است (به قلمدان).

شنک su nuk : درخت چنار. حرف «ش» از حرف «چ» بدل شده است.

کبک ka pak : سبرس, زیره, کپک. به مررارید خرد ر ریز, کبک ینجر ka pak yincu گریند.

کبک ka pak : شرره ی سر, سبرس سر.

کبک ko puk : کف آب.

کبک ko puk : کف ری دیگ در حال جرش.

کجک ka cik : پل ر گذرگاه. چنانکه در این کلام نیز آمده است:

قینار اکز کجکسینز بلماس qaynar okuz keciksiz bolmas

یعنی: رردخانه‌ی خررشان, بی‌گذرگاه ر پل نتراند

مخرج آرایبی) گریند: ات
 مژکی *it majaki*.
نتک *nətək*: ادات پرسشی
 است. در معنای چگرنه ر
 چطرر. نتکسن *nətəksən* یعنی:
 چگرنه ای؟ چطرری؟
نچک *necuk*: چرا. نچک
 بردینک *bardi* **necuk* یعنی:
 چرا رفتی. (به ترکی
 بیاقرئی).
نلک *neluk*: چرا. در دیگر
 گریشهای ترکی.
نرک *nərək*: سزارار چیست؟
 به چه دردی می‌خورد؟ بر
 سنکا نرک *bu sə *ə nərək*
 یعنی: این، به چه درد تر
 می‌خورد؟ اصل این کلمه،
 نا کراک *nə kərək* است. چند
 حرف از آن اسقاط شده
 است.
بجل *bəcəl*: زن ختنه شده، ر
 نیز اخته کرده شده از
 مردان ر اسبان ر حیوانات
 دیگر.
بشل *basil*: بشل قـری
basil qoy یعنی: گرسفندی
 که فرق سرش سپید باشد.
بدل ارت *Bədəl Art*: نام محل ر
 گردنه ای صعب‌العبور میان
 اج *Uc* ر برسغان *Barsğan*،
 که تپه ای است.
تسل *tasal*: مرز خطکشی شده
 در بازی چرگان. این
 تکرار از کلمه ای تـلاس *talas*
 ابدال یافته است. چنانکه
 در عربی «ما فی الارض عـلاق»
 آمده است [یعنی: نیست در
 زمین چراگاهی] ر می‌تران
 «لعاق» هم گفت که آن هم،

کزک *kəzik*: تـی که آدمی را
 دچار لرزه کند. تب ر
 لرز. سـرغ کـزک
sariğ kəzik: بیماری زردی،
 یرقان.
کزک *kəzik*: نربت در کار.
 سنک کزیکینک کـدی **səni*
kəziki **kəldi* یعنی: نربت تر
 فرار رسید.
کزک *kəzik*: جسارت ر جرأت.
 بر ایشتا سنکا کزک کراک
*bu istə sə *ə kəzik kərək*
 یعنی: در این کار، تر را
 جرأت ر جسارت لازم است.
کژک *kujik*: کاکل ر زلف
 حلقه خررده در بنا گرش
 (ترکی ارغری).
کسک *kəsək*: قطعه ای از
 چیزی. بـیر کـسک اتماک
bir kəsək ətmək یعنی: قطعه-
 ای نان.
کک *kəwəg*: غضرف بیئی. با
 کاف رقیقه.
کک *kuwuk*: کـک مـرش
kuwuk mus یعنی: گربه ای
 نر. (ترکی چگلی).
کک *kuluğ*: کـک نـانک
kuluğ nə شیء عاریتی.
کک *koluk*: پشت، عقب ر هر
 حیوانی که بار برار نهند.
کمک *kəmək*: پارچه ای پرنقش
 ر نگار پنبه ای با خطهای
 سفید که از آن لباس رر
 می‌درزند. قـبچاقان از آن،
 بارانی می‌سازند.
کنک *kunək*: کـرزهی آب،
 ابریق.
مژک *məjək*: پلیدی سگ (با
 حرف «ژ» آراک میان در

ترکاني که در آن قلعه سکرت کردند به جکل *Cigil* معروف شدند. سپس، این نام، پرازاه شد.

ارغزان که همسایگان آنان بردند، پیرسته با آنان در ستیز شدند ر تا به امرز میانشان خصومت رجرد دارد.

تیره‌هایی نیز که بعدها، جامه‌ی چگلان در برکردند، چگل نامیده شدند. ارغزان، به همی ترکاني که از رد جیحرن تا چین علیا گسترده شده‌اند، جکل *Cigil* نامیدند ر این، خطاست.

سرمین تیره، ررستاهایی در کاشغر است. اهالی این ررستاها را نیز جکل *Cigil* نامند. اینان از مرضع ر محل راحدی درآمده ر پراکنده شده‌اند.

جمل Comul : تیره‌ای از ترکان.

سکل sukəl : بیمار. (ترکی ارغزی).

سکل sigil : زگیل.

قزل qizil : هر چیز سرخ. در

این کلام نیز آمده است :

قلندر بلسا قزل کنار

یرانر بلسا یشل کنار

qilnu bilsə qizil kə

ər, yaranu bilsə

yasil kə ər

یعنی : اگر خرد آرایي

بداند، سرخ می‌پرشد،

ر اگر دل به‌دست آردن

بداند، سبز می‌پرشد.

ترضیح آنکه : اگر زن

زیبانمایی ر حسن معاشرت

در معنای چراگاه ر مرتع است.

تکل təgöl : چنین نیست.

(ترکی ارغزی). این

تکراژ از کلمه‌ی داغ *al*

dağ ol در ترکی ارغزی

گرفته شده است. ارغزان

در گریش خرد، حرف «د» را

به «ت» ر حرف «غ» را به

حرف «ک» بدل کرده‌اند ر

در «الف» را نیز حذف

کرده‌اند.

جغل تیغل cigil tiğil : اقی کیش

اجرا جغل تیغل قلدی

oq kis icrə cigil tiğil qildi

یعنی : تیر در داخل تیردان،

جغل ر تیغل کرد.

جکل Cigil : نام سه تیره از

ترکان است. یکی از آن

سه، چادرنشین ر کرچگرند

که در قیاس *quyas* سکرت

می‌کنند. قیاس *quyas* شهری

است در آن سري برسغان

.barsğan

درمین تیره، مردمانی که در

شهرکی نزدیک طراز *Tiraz* (=

تالاس) ساکنند. چگل اصل

هم اینان هستند.

شرح علت نامگذاری به جکل

Cigil آن است که چرن

ذوالقرنین به کشر ارغر

Arğu گام نهاد، آسمان

دهانه‌های مشک آب خرد را

برگشرد ر راه‌ها بسیار در

گل ر لای افتاد، ر گام

برداشتن سخت گشت.

ذوالقرنین چرن چنین

دید، گفت: «این چه گل

است!» ر فرمان داد قلعه-

ای در آنجا ساختند که نام

آن را جکل *Cigil* نهادند،

مکن *mukin* گریند. حرف «م» از حرف «ب» ر حرف «ن» از حرف «م» ابدال یافته است.

گمان می‌کنم که ترکی ناب نباشد. رلی قبچاقان ر اقشار عرام، همگی چنین گریند.

ترم Tarim: عنرانی است که «تکین»ها را با آن خطاب می‌کنند؛ ارلاد افراسیاب را نیز از مرد ر زن ر کرچک ر بزرگ چنین خطاب کنند. این عنران برای اشخاص غیر شاهزاده ر خاقانزاده‌های خاقانیه اطلاق نمی‌شود اگر چه آن اشخاص به مقامات بالایی دست یابند. *التن ترم altun tarim* لقب خاترنان است.

ترم tarim: شعبه‌های رردخانه که به دریاچه‌ها ر شنزارها می‌ریزند.

ترم Tarim: نام محلی در نزدیکی *Kocə* در سرحد اریغور. آن را *اسمی ترم Usmi tarim* نیز نامند. رردخانه‌ای هم که در آنجا جاری است، همین نام را دارد.

ترم turum: اندازه‌ی بالای یک مرد. *بیر ار ترمی سر bir ər turumi suw* یعنی: آبی به اندازه‌ی بالای مردی. مرارد دیگر نیز چنین است. **ترم torum**: بچه شتر. به ماده‌اش *تشی ترم tisi torum* گریند.

تزم tizim: صف ر رشته. *بیر تزم ینجر bir tizim yincu* یعنی: یک رشته مرارید.

را نیکر بشناسد، دیبایی حریر سرخ بر تن می‌کند ر اگر ناز ر غمزه ر عشره ر کرشمه بداند، حریر سبز می‌پوشد.

این سخن به زنی گفته می‌شود که بخراهند ار را به حسن معاشرت ر برخررد خرش ترمیه کنند.

قزل Qizil: نام مکانی در کاشغر. در این قطعه نیز آمده است:

*قزل سرخ ارقاشب
یبنک یشل یزکشب
بیربر کرر یرکشب
یلنکق انی تنکلشورر*

*Qizil sariğ arqasip
Yipkin yasil yuzkəsip
Bir bir kəru yurkəsip
Yal *uq ani ta *lasur*

ترجمه: شکره‌های سرخ ر زرد در کنار هم می‌ریزد پنفشه‌های سبز فراری می‌آید

ر برخی بر رری برخی می‌پیچد انسان از آن به حیرت می‌افتد.

کل kawəl: *کل ات kawəl at* یعنی: اسب نیکر ررش بلند بالا.

بیجم bicim: بر بیجم قاغرن *qağun bir bicim* یعنی: یک قاچ خربزه، در مرارد دیگر نیز چنین است.

بغم boğim: گره ر بند. بند ر گره مفصل‌های انگشتان، نی ر گیاه.

بکم bukum: بکم *اتک bukum atuk* یعنی: کفش زنانه. (ترکی ارغری). دیگر ترکان مکم *mukim* ر

به درازا بریده ر یا شکافته شرد, چنین گریند.
ددم didim : تاجی که عرس در شب زفاف بر سر نهد.
سرم sarim : پارچه ی ابریشم ر حریر که برای صاف کردن آب به دهانه ی کوزه ر ابریق ببندند تا شراب را مصفا کند.
سغم sağim : بیر سغم سرت *bir sağim sut* یعنی: شیری که در یکبار درشیدن, درشیده شرد.
سقم soqim : قطعه ی چرب به شکل غرزه ی صنبر که دررن آن را بکنند ر نقر کنند ر از سه طرف سرراخ کنند ر بر روی تیر سرار نمایند که بانگ می کند. ر از این روی, ستاره ی مریخ را هم بقمر سقم *baqir soqim* نامند.
قجم qucam : بیر قجم نانک *bir qucam nə* یعنی: یک بغل از چیزی.
قرم qorum : سنگتخته. به مال ر دارایی ر اندرخته نیز گریند. *al qorum* بلدی یعنی: آر, مال هنگفتی به دست آورد.
کرم kəram : آلرنک, کرمه ای که در زیر زمین کنده شرد. به زبان چین علیا ر سفلا.
کرم kərim : پرشش ر پرده ی دیرار, شبیه قالی ر چادر شب, تام کرمی *tam kərimi* پرده ی دیرار.

تقم toqum : حیران ذبح کردنی ر مباح که بیشتر برای اسب کشتی به کار می ررد.
تکم tikim : بیر تکم ترماک *turmək bir tikim* یعنی: یک لقمه غذای لرله شده [مانند ساندریچ] نان لراش لرله شده که در داخل آن پنیر ر یا ررغن بگذارند.
تلم təlim : زیاد از هر چیز. *təlim yarmaq* تلم یرماق درهم زیاد.
تلم Tolum: سلاح, اسم جمع برای هر نوع اسلحه.
تلم بشر یلدیت
یغی اندن یلدیت
کچی انک کلدیت
قلج قنقا کجن سغدی
Təlim baslar yuvaldimat
Yaği andin yawaldimat
*Kuci ani * kawaldimat*
Qilic qinqa kucun siğdi
ترجمه : بسیار سرها درغلتیدند
 دشمن از این رر عقب نشست
 نیریش ناچیز شد
 شمشیر به سختی در غلاف جا گرفت.
 ترضیح آنکه : کارزار را رصف می کند ر می گرید سرهای دلارران درغلتیدند ر دشمن از آن آرام گرفت ر نیرری خرد از دست هشت تا آنجا که شمشیرها از بسیاری خرن که بر آنها خشک شده برد, به سختی ر با فشار در نیامها جا گرفتند.
تلم tilim : بیر تلم ات *bir tilim ət* یعنی: یک قطعه گرشت. به هر چیز دیگر که

مانند ادات نفی «لم» ر
«لن».

بقن baqan : طرق ر حلقه .
حلقه ر گردنبندی که از
طلا ر نظائر آن ساخته
شرد. *التن بقن altin baqan*
یعنی : طرق طلا. حلقه‌ی
زرین.

بقن biqin : پهلر ر خاصره .
بکن bukin : مردی که رجرلیت
نداشته باشد، عنین.

بکن bukun : آپاندیس، رده‌ی
کرو.

بکن bukən : هندرانسه ،
خربزه‌ی هندی.

بلن bulun : اسیر، گرفتار ر
بندی. در این قطعه نیز
آمده است :

*ابنک قلسام اذر بارب
تتر اردم سسن تارب
بلن قیلپ بشی یارب
بلغ برجا منکا یغدی*

*Aba * qolsam u u barip
Tutar erdim susin tarip
Bulun qilip basi yarip
Yuluğ barca mə *ə yiğdi*

ترجمه : اگر می‌خراستم ، ار
را دنبال می‌کردم ،
می‌گرفتم ر سپاهش را می-
پراکندم .

اسیر می‌کردم ر سرش را می-
شکستم

هر چه داشت فراران در
جلری من نهاد .

ترضیح آنکه : از فردی
سخن می‌گیرید که شکست
خررده است ر می‌گیرید: اگر
می‌خراستم ار را تعقیب
می‌کردم ، لشکرش را می-
پراکندم ، ار را اسیر می-
ساختم ، سرش را می‌شکافتم ،
اما ، ار ، برای من قربانی

بتن butun : جنین بتن کشتی
butun kisi cin یعنی : شخص
مرد ر ثرق ر اطمینان .

بتن butun : راست ، درست ،
صحیح . *بتن یرمماق*
butun yarmaq یعنی : درهم ،
درست ر کامل ر سالم .

بذن bu un : مردم ، خلق ،
ترده‌ی مردم . (به ترکی
چگلی) .

برن burun : بینی .

برن burun : تاغ برنسی
tağ burni یعنی : دماغه‌ی
کوه ، برجستگی پیش آمده‌ی
کوه . به دماغه‌ی هر چیز
دیگر نیز چنین گفته می-
شرد .

برن burun : ابتدا ر ارل هر
چیز . *ال مندن برن بردی*
ol məndin burun bardı
یعنی :

ار قبل از من رفت . این
تکراژ ، تنها در معنی ، با
عربی مرافق افتاده است .

بژن bujin : گیاهی سم‌دار .
(با حرف «ژ» میان در مخرج
آرایی) .

بسن basan : طعامی که پس
از خاکسپاری مرده ترتیب
دهند . یرغ *basan yuğ*
بسن نیز گریند .

بغن boğun : بند ر گره ، بند
نی ، بند مفصل انگشت . حرف
«ن» در این کلمه از «م»
ابدال شده است . ر این
ابدال ، بسیار است .
چنانکه در این بیت عربی
هم آمده است :

*یارب جعد فیهم لر تدرین
یضرب ضرب السبط المقدیم*

را چرن صفت سازند،
گیرند: *atni tewgān* یعنی: به سیخ
کشده ی گشت.

در ساختن صفات، حرف «ک»
را که در اصل کلمه نیست،
باید بر آن افزود. [مثلاً]
برای ساختن صفت از جمله ی:
ar comdi suwda (به معنی:
مرد در آب شنا کرد).
گرنیم: *sqa comkan ar*
suwqa comgan ar یعنی: مرد
شنا کننده در آب.

در ساختن صفات حرف «ک» را
که در اصل کلمات رچرد
ندارد، افزودی. اگر در
ریشه ی کلمه حرف «ک» رچرد
داشته باشد، آنگاه باید
یک حرف دیگر «ک» بر آن
بیفزایی تا صفت ساخته
شرد. رچرن در حرف «ک»
در کنار هم می افتند،
تشدید رخ می دهد ر کلمه ی
تکن *tikkān* نیز چنین است که
رقتی خراستند مخفف سازند،
یک حرف «ک» را از آن
انداخته اند.

تلن *tulun*: گیجگاه، مری
ری گیجگاه. (در برخی از
گریشهای ترکی ر ارغزی).
تلن *tulun*: در سری راست ر
چپ از افسار اسب.

تلن *tolun ay*: تلن ای
یعنی: ماه چهارده شبه.
تمن *Taman*: نام ردی که
در میانهای کاشغر ران
است.

تمن ینکنا **nənkənā yī təmən*: سرزن
بزرگ، جرالدرز.

ر فدیة فراران داد ر مال
زیاد آورد، ر من با آزاد
کردن ار، بر ری منت
نهادم.

تبَن *taban*: سم ر کف پا، سم
شتر.

تَبَن *tubun*: مقصداری از
طعام، دلہی گندم. به
ترکی ارچ *uc*.

تذَن *ta un*: گرساله، گار در
ساله. ماده ی آن را تشی
tisi ta un می گیرند.

تذَن *tu un*: رئیس ر سرشناس
دهکده. معتمد ر میراب
ررستا.

تتن *tutun*: درد، دخان. در
این کلام نیز آمده است:
ارت تتن سز بلماس
یکت یازرق سز بلماس

Ot tutunsuz bolmas

Yigit yazuqsuz bolmas

یعنی: آتش بدرن درد نمی-
شرد،

جران بدرن گناه نمی شرد.

تکن *tugun*: گره، عقده.

تکن *tikān*: خار. این کلمه

بصورت مخفف بیان می شرد.

در حالی که طبق قاعده

باید به تشدید حرف «ک» ر

بصورت تکن *tikkān* تلفظ

شرد. این تکرار از فعل

تکدی *tikdi* در معنای سرراخ

کردن چیزی، درختن ر فرر

بردن ر جز آن اخذ شده

است. حرف نخستین «ک» در

این کلمه همان صدای «ک»
را می دهد. ری با درمین
«ک» از آن صفت ساخته
است. چنانکه تدی *atni*
tewdi در معنای:
«گشت را به سیخ کشید»

قارلرق ميدهند. ترکان به پزشک ر طبیب نیز *اتا سغن atasagun* ميگريند.

سغن *siğan sac* : سغن سج
يعني : گيسري غير جمع ر بيتاب ر شکن.

سکن *sukən* : چيزهايي مانند سبد ر سله که از چرب ني سازند.

قچن *qacan* : چه رقت؟ کي؟
قچن کلدنک **qacan kaldi*

يعني : چه هنگام آمدي؟ گاهي در معنای رقت ر هنگام نیز مي آيد. ر گاه معنای ادات شرط در آن مستتر است. مثلا گریند :

قچن برسسا سغن *qacan barsa sən* يعني : اگر رفته بردي، اگر مي رفتي. ر

گاه نیز این تکرار نقش ادات قيد زمان را دارد. اما، معنای اصلي آن، همان معنای نخستين است.

قذن *qa in* : داماد، قرم ر خريش سبي. قچاقان آن را با حرف «ز» تلفظ ميکنند. در این کلام نیز آمده است :

قدش تيميش قيمادق
قذن تيميش قيميش

Qadas temis qaymaduq

Qa in temis qaymis

يعني : برادر خطاب کرد، برنگشت (اعتنا نکرد) داماد گفت، برگشت ر اعتنا کرد.

این کلام را براي آن گریند که به حفظ احترام پدرزن در میان خريشان ترصيه کنند.

قرن *qarin* : شکم. قرن اتماق
qarin atmaq : هنگامي که

تمن *tumən* : بسيار، زياد. تمن ترلک سـرزلادي *tumən turluğ sozladi* يعني : سخن فراران از هرگرنه گفت.

تمن منک **tumən mi* : هزار هزار، يک ميلين. تمن منک يرمقاق *tumən mi * yarmaq* يعني : يک ميلين درهم.

تسن *tosun* : کره اسبي که هنرز تربيت سراري نشده باشد.

جبن *cuban* : دستيار ر معارن کدخدا در ررستا. **جقن** *ciqan* : پسر خاله.

جکن *cəkun* : بچه خرگوش صحرايي.

جکن *cogən* : چرگان.

سبن *saban* : سنگانداز. گار آهن با همي آلات. خيش آلات.

سبن *saban* : شخمکاري ر کشاورزي. در این کلام نیز آمده است :

سبندا سندرش بلسا،
ارتکندا ارتش بلماس

Sabinda sandiris bolsa ortkundə irtəs bolmas

يعني : اگر به هنگام کشت مجادله شرد، در رقت درر کردن، دعرا پيش خراهد آمد.

این کلام را رقتي به کار ميبرند که از کسي بخراهند کار را در آغاز با تدبير، استرار سازد تا در پايان کار، مجادله پيش نيايد.

سغن *Sağun* : لقي که به سروران ر بزرگان ايل

کسن Kusən : نام دیگر شهر
کجا Kocə در مرز اریغزر.
کلن kəlin : عدرس.

در نگارش با الفبای
ترکی، در اینگونه اسماء
اگر حرف میانی مفتوح
باشد، پس از حرف مفتوح،
در تهجی حرف ترکی حرفی
معادل «الف» افزوده می-
شود. مانند نگارش تکرار
«تین taban» در معنای سم
شتر که به بصرت
نگاشته می‌شود. ر هنگام
انتقال به الفبای عربی،
در الف بر آن افزوده می-
شود. ر این، حالت نصب
است.

همین گونه به کلماتی که
حرف میانی آنها مرفوع
باشد، حرف «ر» افزوده
می‌شود. مثلاً تکرار تین
tubun در معنای سیرس گندم،
بصرت

به نگارش در می‌آید.
قاعده، این است. اما من،
همه را باز گفتم. گرچه
می‌تران یک حرف ممدرد ر یا
حرف ملایم بر کلمه افزود،
اما آنچه صحیح است، همان
است که در کتاب آرردم.
دلیل چنین حالتی، آن است
که تکرار فعل مخفف فعال
تکرار فعل مخفف فعال ر
تکرار فعل مخفف فعال است.
اگر ممدرد گردد، از اصل ر
بن راژه درری نمی‌جرید ر
اگر مقصرر شود، مخفف می-
گردد. آرردن شکل مخفف ر
کرتاه شده، صحیح‌تر است.

شتر را می‌کشند، شکمبه‌ی ار
را هدف تیراندازی قرار
می‌دهند. تیر هرکس به هدف
بچررد، قطعه‌ای از گرشتر
حیران را به ار می‌دهند.

قرن qurun : اثر ر نشانه‌ی
درد که بر دیرار خانه ر
یا اجاق نشیند.

ققن ququn : شراره‌ی آتش،
جرقه.

قلن qalın : انبره، هر چیز
به هم انباشته. به لشکر
انبره قلن سر qalın su
گیرند.

قلن qulun : کره اسب یک
ساله.

قلن qulan : تنگ اسب.

قلن اتی qolan ati : محل بستن
تنگ از اسب.

کتن kətən : زحمت، رنج. کتن

کردی، کراکردی
kətən kordi, kəragu yu ti

یعنی: به رنج ر زحمت
افتاد ر چادر را از
تنگدستی بر درش

خرد حمل کرد.

کدن kudən : طعام جشن ر
مهمانی، رلیمه در جشن
عرسی.

کبن kubən : گلیم ضخیم که
بر پشت شتر می‌نهند، گلیم
زیر پالان ر نم‌د شبیه
گلیم. (ترکی ارغزی).

کرن kurin : خورجینی که در
آن خربزه، هندرانه، خیار
ر مانند آن حمل کنند.

کزن kuzən : حیرانی از جنس
مرش که با آن گنجشگ،
مرش‌کرر، کلاکمرش ر مانند
آن شکار کنند.

تردش tudəs : تردش ننگ
 *tudəs nə یعنی : اشیایی هم
 جنس ر مانند هم. ریشه‌ی
 آن تر tu در معنای «مر» ر
 «گیس» است. برای حیران
 گریند : برات نا ترلک
 bu at nə tuluk یعنی : این
 اسب

چه رنگی است؟
 دش dəs نیز اداتی است که
 همراهی ر نزدیکی را می-
 رساند. به در نرزادی که
 با هم ر در یک آن متولد
 شـرنـد. قرندش qarindas
 گریند. زیرا رقتی ادات دش
 dəs به تکرار قرن qarin :
 افزوده شد، معنای «بردن
 در یک شکم» را می‌دهد.
 به پستان امک əmik گفته
 می‌شود ر در کردک شیرخوار،
 اگر از یک پستان بکنند،
 امکش əmikdəs نامیده می-
 شرنند که معنای «همراه ر
 رفیق در مکیدن» می‌دهد.
 به در تن که از یک محل
 باشنند. یـردش yer dəs
 گریند که معنای «همشهری»
 می‌دهد.

به برادر ر خریشارند قدش
 qədəs گریند که از بن قا
 qa در معنای «ظرف» ساخته
 شده است. یعنی به آن دش
 dəs را افزوده‌اند ر قدش
 qədəs را ساخته‌اند یعنی :
 «هر در در یک ظرف
 گنجیده‌اند» که آن نیز،
 بطن مادر است.

تکرار کنکلدش *uldəs ko
 نیز، چنین است. یعنی همراه
 ر همراز دل. زیرا کنکل ko
 *ul در معنای دل است.

راژه کلین به صررت ک ال
 ی ن می‌آید.
 باب مجردات به پایان آمد.
 (مجرد به کلمه‌ای می‌گیرید که
 حرف زیادت در آن نیاید ر
 مزید فیه نباشد).

باب تکرارهایی که

حرف ممدرد میان حرف
 نخست ر حرف درم مزید
 باشد

باب فاعل با

سه گرنه حرکه

قاغت qağut : قاررت. طعامی
 که از ارزن درست می‌شود.
 ر آن بدینگره که : ارزن
 را می‌جرشانند، خشک می-
 کنند، سپس آرد می‌کنند ر
 آنگاه آرد را با زرغن ر
 شکر می‌آمیزند ر بدین
 ترتیب طعامی مختصر زائر
 درست می‌شود.
 جاتر catir : چادر، خیمه.

جاتر catir : نشادر. (ترکی
 کؤجه‌ای).

جاجر cacir : چادر، خیمه.
 ارغزان به آن جاشر casir
 گریند.

ساتر satir : دشنام است در
 معنای : «بی‌اصل ر نسب،
 بی‌پدر».

ساغر sağir : ظرفی مخروطی شکل
 شبیه هارن که در آن شراب
 ریزند.

سبیز sibiz : سبیز کـشـی
 sibiz kisi یعنی : شخص غافل
 ر نادان.

سرجک *sucik*: شراب. این تکرار در معنای متضاد دارد: تیره‌های یغما، تخسی ر چگل در کرانه‌های رود ایلا *Ila*, در معنای شراب به کار می‌برند. ر به شراب سرخ قزل سرجک *qizil sucik* می‌گیرند. **سیزک** *sezik*: حدس ر گمان, ظن.

کربک *kupik*: درختن لایه‌ی خرقه ر پارچه با گذاشتن پنبه در آن.

کرشک *kusik*: پرشش, پرده.

کرلک *kolik*: سایه.

قاغل *qağil*: شاخه‌ی تر ر تازه‌ی بید که با آن داربست برای تاک انگر در درست کنند. چنانکه در این کلام آمده است:
قل ساي قلماس, قاغل باغي
ینلماس

Qal sawi qalmas,
qağil bağı yazılmas

یعنی: سخن پیران را بی-اعتنائی نشاید, بند ر گره شاخه‌های بید نمی‌شکند. ترضیح آنکه: به سخن پیران بی‌ترجهی نمی‌تران کرد, آن را به کار بند, مانند آن است که شاخه‌های تر ر تازه درخت بید به هم بسته شد که از آن پس گشوده نمی‌گردد.

بیرم *berim*: رام, بدهی. در

این کلام نیز آمده است:

المجی ارسلان, بیرمچی سچغان
Alimci arslan, berimci sicgan

یعنی: طلبکار شیر است, بدهکار مرش.

کلمه‌ی *tudas* نیز چنین است. معنای «همراه در رنگ» می‌دهد.

تیدش *tidis*: ممانعت ر خردداری.

کاکاش *kakus*: دارری مالیدنی بر ررم ر آماس, کندس.

بالغ *balig*: زخمی. در این بیت نیز آمده است:

ارمش اژن بسرغن

قلمش انی بالغ

ام سم انکر تلاب

سزدا بلر یقغ

Urmus ajun pusugin

Qilmis ani balig

*Əm səm a*ar tilənip*

Sizdə bulur yaqig

ترجمه: ررزگار کمین کرده

ار را زخمی ساخته است.

دارر ر درمانی خراست,

نزد شما مرهم را یافت.

ترضیح آنکه: از حال ر

رز خرد می‌نالد ر می‌گیرید

که ررزگار مرا در رنج ر

کمین خرد اسیر ساخت, زخمی

کرد ر دنبال دارر رفت ر

مرهم را در نزد تر یافت.

تاتغ *tatiğ*: طعم ر لذت.

بصورت مزدوج *tatiğ talig*

به کار می‌رود.

بیشک *besik*: گهراره‌ی کردک.

دیدک *didək*: پرشش کالسکه‌ی

عررس که هنگام مراسم

عررسی, ار را از چشم

بیگانه مسترر ر پرشیده

می‌دارد.

بلک *belək*: ارمغان, هدیه.

ترنک *tunək*: زندان, دستاق

ر محبس. (ترکی بارسغانی).

سرجک *sucik*: هر چیز خزشمه.

لاجن *lacin* : شاهین. نرعی از پرنندگان درنده است. به دلارران نیز به جهت شجاعتشان لاجین *lacin* نام دهند.

باب فاعرل

قاترن *Qatun* : نامی برای دختران افراسیاب. در این کلام نیز آمده است :

خان ایشی بلسا قاترن
ایشی قلیر

Xan isi bolsa, qatun isi qalir

یعنی : هر گاه خان کاری داشته باشد، کار خاترن رها می‌شود. شبیه این سخن عرب است که گریند : اذا جاء نهر الله بطل نهر عیسی.

قاغرن *qağun* : خربزه. در این کلام نیز آمده است :

قاغرن قرما بلسا اذیسی
اکی الکن تکیر

Qağun qarma bolsa i

isi ikki əlgin

tagir

یعنی : اگر خربزه غارت شود، صاحب آن، در دستی به آن می‌چسبد. این مثل برای نشان دادن رابستگی شخص به دارایی خرد، آورده می‌شود.

لاغرن *lağun* : چیزی شبیه جام که در آن شیر، درغ، ماست را مانند آن می‌خورند.

در این باب از کلماتی سخن گفتیم که به میان حرف میانی را پایانی آن-ها، حرف حمدرد را یا مقصرر آورده می‌شود.

باب

ترضیح آنکه : طلبکار را داین در مقابل بدهکار چرن شیر است را بدهکار را مدیرن را قرضدار از بیم را خرف را همانند مرش است.

بیجن *Bicin* : میمرن نام یکی از سالهای درازده‌گانه‌ی ترکان.

تیمن *təmin* : [بموقع، بهنگام]. کلمه‌ای است در معنای : ساعتی پیش، دمی پیش. تیمن کلم *təmin kəldim* یعنی : ساعتی پیش آمدم.

جرذن *co in* : مفرغ، برنز را مس کربه‌ای. جردن اشج *co in asic* یعنی : دیگ مسی.

سرغن *soğun* : پیاز. سرغن *soğan* هم گفته می‌شود.

سرغن *soğan yılan* : ماری کلان را درشت چرن خیک که علف می‌خورد.

سیغن *siğun* : گار کرهی.

سیغن اتی *Siğun oti* گیاهی صحرای. ریشه‌ی آن به شکل آدمی است. کسی را که نیوری رجولیت خرد را از دست دهد، درمان می‌کند را به آن **سیغن اتی** *siğun oti* گریند. در فارسی بصورت «استرنک» در آمده است.

این گیاه، نر را ماده دارد. نر آن برای مردان را ماده‌ی آن برای زنان است، مهرگیا.

سیغن *Siğun samur* : سیغن سمر

Siğun samur نام محلی که بغراخان *Boğra xan* را در آنجا مسرم ساختند.

چاذن *ca an* : عقرب، کژدم.

فعلیل ، فعلل ، فعال با

هر گرنه حرکه

بقاج ارت Buqac art : نام مکانی صعب‌العبور.

بقاج buqac : قابلمه ، پیاله .
اشج بقاج *asic buqac* نیز گفته می‌شود.

تتار Tatar : گروهی از ترکان .

تغار tağar : خرجین ، چیزی که در آن گندم ر جز آن بریزند ، جرال .
تار tawar : دارایی ، اشیاء .

چار cawar : چخماق که با آن آتش افررزند . آن را بطور مزدوج به کار می‌برند ر چار چار *cawar cuwar* می‌گیرند .

سقار soqar : هر حیران بدرن شاخ . هر شخص که سرش مانند گرنه اش بی‌مر باشد . از همین ریشه به گرسفند بدرن شاخ سقار قری *soqar qoy* گیرند .

خزار Xozar : نام سرزمینی در جهان ترک .

کفاز kufəz : شخص خردپسند ، متکبر .

مراز maraz : رنگ نیلی شب .

مراز maraz : شخصی که به مزد کار کند . مزد بگیر . در گریش‌های آرغر ریغما *xiyar maraz* خیار مرار گیرند .

تشرغ tasuğ : مال قابل انتقال ر حمل . دارایی منقل .

تشاغ tusağ : بحر ر بند که بر پای اسب بندند .

بجاج bacaq : روزه مسیحیان ر نصرانیان .

تلاق talaq : طحال .

تلاق tilaq : شرم زن . (به ترکی چگلی) .

سلاق sulaq : طحال . (به ترکی قبچاقی) . حرف «س» در این تکرار از حرف «ت» ابدال یافته است . چنانکه در عربی «ست» ر «طست» گفته می‌شود که اصل آنها «سدس» ر «طس» است . برای نمرنه به این ابدال ، تحریرن بیت زیر را مثال آررند :

جزی الله بی السعلاة
عمراً ر قابرس شرار
النات
ر قصد شاعر از «نات» ، همان «ناس» است .

بدیک budik : جست ر خیز ر رقص ر پایکر بی با سلاح .

بزاک bəzək : بزک ر آرایش .

بزک bəzək نیز نرشته می‌شود .

تیراک tirək : دیرک ر سترن .

تلاک tilək : آرزو ، خراست ر مراد .

تلاک tulək : تلاک یلقی *tulək yilqi* حیرانی که در زمستان مری خرد بریزد .

تکال tukəl : تمام ر کامل .

برای چیز کامل ر تام ر تمام تکال *tukəl* گفته می‌شود . تکال الغل *tukəl alğil* شرد . یعنی : همه را بتمامی بر گیر ، همه اش را بگیر .

کشیلار قرام التردی لار
Kisilär quram olturdular

یعنی: اشخاص به ترتیب مراتب خرد، نشستند.

بلان *bulan*: نام جانوری نیم رحشی و درشت اندام که در سرزمین‌های قباچاق یافت می‌شود. شاخی به شکل کرزه و رربه بالا دارد که آب برف و باران در آن جمع می‌شود. با زانر زدن ماده، نر از شاخ از آب می‌نرشد و با زانر زدن نر، ماده از شاخ از آب می‌نرشد.

تکین *tigin*: در اصل به معنای «برده» است. به برده‌ی سیمین‌تن و سیمگرن، کمشتکین *kumustigin*، به برده-ی دلارر الب تکین *alp tigin* به برده‌ی فرخنده و مبارک *qutluğ tigin* تکین گریند.

سپس این نام را فقط بر فرزندان و نرادگان خاقانان نهادند. بدینگونه که با نام یکی از پرندگان شکاری پیرند داده می‌شود و به کار می‌رود. مثلاً: جغری تکین *cağri tigin* یعنی: تکینی در حمله مانند باز، کج تکین *kuc tigin* یعنی: تکینی نیرومند. بعدها این نام از بردگان و مملرکان به فرزندان افراسیاب نیز انتقال یافت. آنان پدران خرد را بزرگ می‌داشتند و احترام می‌گذاشتند. هر گاه خطاب به پدران خرد سخنی می‌گفتند و یا چیزی می‌نگاشتند، برای کرچک نشان دادن خرد و بزرگ کردن پدرانشان، می‌نرشتند:

قال *qiwal*: قال برن

qiwal burun یعنی: بینی کشیده و بلند. ر آن، برای همگان پسندیده است. در این بیت نیز آمده است:

اردی سنی قینز بردی انک
تال

ییلر انک ارتجی برنی تقی
قال

*Ardi sәni qiz bodi ani * tal*
Yaylir ani

** artuci burni taqi qiwal*
ترجمه: [آن] دختر تر را خسته کرد، که اندامش چرنان شاخه‌ی درخت [نرم] است. همانند سرر به هر سر نازان است و بینی کشیده دارد.

ترضیح آنکه: درشیزه‌ای را رصف می‌کند و می‌گرید که کنیز نرم اندام تر را فریب داد که از نرمی، خمیده می‌شد و چرن شاخه درخت عرعر و شمشاد به اهتزاز در می‌آمد و بینی کشیده دارد.

جرام *curam*: تیراندازی با یک تیر سبک و خفیف که از نوع دیگر تیراندازی است و تیر را به مسافت دررتیری می‌برد. و بدینگونه است که شخص، بر پشت خفته، تیراندازی می‌کند. به این نوع تیر پرتابی *جرام اقی* *curam oqi* گریند.

قرام *quram*: قرام کشیلار

quram kisilär یعنی: کسانی که با رعایت مراتب، در کنار هم بنشینند، تر گفتی در حضرر خاقان نشسته‌اند. از همین جاست که گریند:

«این بنده چنین کرد ر این بنده چنان کرد.» ر بدینگونه این نام بتدریج بر رری آنان باقی ماند. اما برای جدا ساختن نام خرد از نام بردگان، لفظی نیز به این کلمه می-افزودند.

توزن *tuzun* : بردبار، صبر ر حلیم. چنانکه گیرند:

tuzun birlə urus,
utun birlə tirəsmə

یعنی : با شخص خرسخر ر حلیم در آمیز، رلی با کم-خردان رریارری مشر.

ترضیح آنکه : شخص بردبار ر خرسخر تر را تحمل می-کند رلی بی-شرم ر کم-خرد تر را مقهر می-سازد.

تگرن *togun* : نشان ر داغ ر درفش.

تومان *tuman* : درمان، مه غلیظ.

جررن *carun* : درخت چنار. (به ترکی یغمایی).

جکین *cikin* : گیاهی که در تاکستانها می-ررید ر خرسخه دارد ر چارپایان آن را می-خررند.

جکین *cikin* : ابریشم. جکین یی *cikin yipi* یعنی : نخ ابریشم، تار ابریشم.

جکین *cikin* : درخت حریر ر دیبا ر زر نشان ساختن آن. جکین جکنادی *cikin ciknədi* یعنی: دیبا ر حریر را با ابریشم درخت ر زرنشان ساخت.

سمان *saman* : کاه. (به ترکی چگلی).

قلان *qolan* : الاغ رحشی.

قبان *Qapan* : از نام های مردان.

قتان *Qutan* : از نام های مردان.

کگان *kogən* : بند پا ر طنابی که هنگام درشیدن بر پای حیران ببندند.

تل کگان *tel kogən* : قرس قزح، رنگین کمان.

باب مزید بر فرجام تکراژ

ارزان میان ساکن فعلي، فعلر، فعليا

تربی *turbi* : ۱- پیر ر معارن. ۲- گرساله.

کربا *korpə* : کربلا ارت *korpə ot* یعنی: گیاه دیر رسته. کربا *korpə yemis* یعنی: میوهی دیررس. یعنی میوه ای که پس از سپری شدن فصل میوه، می-ررید. به بچه ای که در تابستان زاده شرد، کربا *agil korpə oğul* گریند ر به بره، بچه شتر ر گرساله-هایی نیز که پس از هنگام معهد زاده شرنند، کربا *korpə* گریند.

کربی *kirpi* : خارپشت. به خارپشت بزرگتر ر تیرانداز *oqluğ kirpi* اقلغ کربی گریند.

همگي آمدند. در اين قطعه
نيز آمده است :

قلدجي قا منک يغاق

برجا بلا ايرق تياق

*Qoldaciqa mi * yağaq*

Barca bilə ayruq tayaq

يعني : براي سائل ر گدا
هزار گدر

ر با همه اش, يك عصا [مي-
دهم].

ترضيح آنکه : من براي
سائل هزار گدر بدھکار
هستم ر همراه همهي اينها,
يك عصا هم مي بخشم که بر
آن تکیه کند.

ترجی *tərçi* : اجير ر مزددر.

تنجر *tuncu* : لقمه.

جمجا *comcu* : چمچه ر کفگیر.

جنجر *cincu* : انجر, در ر
مراريد. (به ترکی
ارغزي ر قبچاقی). حرف
«ج» بدل از حرف «ي» است.

جنجر *cancu* : رردنه ر چرب
خمير بازکني که با آن خمير
رشته را پهن کنند.

سنجر *sincu* : نرعي نان,
ميان لراش ر نان گرده.

شنجر *Sancu* : نام شهري در
مسير چين عليا. صحيح آن با
ممدرد ساختن حرف «ش» بصورت
شاجر *sancu* است.

قمجی *qamci* : تازيانه. قلج

قمجی *qamci qilic* يعني :
تازيانه اي که دررن آن
شمشير نهاده باشند.

قمجی *qamci* : نره ي اسب, گار
ر شتر. بيشتري دربارهي اسب
به کار مي ردد. چنانکه
گريزند : ات قمجيسي
. *at qamcisi*

جتیبا *catipal* : جریه اي که

کدخدای ررستا از
کسي که براي کندن قنات ر
کاريز ر آبراه هاي ررستا
[به بيگاري] نمي ردد, مي-
ستاند. (به ترکی چگلي).

کنا *Kənpə* : نام گیاهي است.
(به ترکی کنچکي).

برتر *bartu* : پيراهن ر خرقيه اي
که از رر پرشند, سرداري,
پالتري نازک.

تختر *taxtu* : حرير ر ابريشم
رشته نشده ر خام.

سکتی *sokti* : سبرس ر خرده
ريزن. (به ترکی
بارسغاني).

سقتر *soqtu* : باسلق, سخت.

جگر ر گرشتر ر ادريه را
در داخل ررده دله کرده
مي پزند ر سپس مي خورند.

قفتر *qiftu* : مقراض ر قيچي.
(به ترکی چگلي).

کوتر *kirtu* : قسم ر سرگند.

کوتر *kirtu* : مرضع درستي ر
راستي. براي کسي که مرده
باشد, گريزند : ال کوتر
ييردا *ol kirtu yerda ol*

يعني : ار, در جاگاه حق
ر راستي است. نمي تران به
دنبال ار, بر ري دروغ,
بست. از همين ريشه گرفته,
گريزند : ال تنکريکا

کرتندي *ol Tə *rigə kirtindi*
يعني : ار به خدارند ايمان
آررد ر پيامبر را گراهي
کرد.

برجا *barca* : کلمه اي در
معنای «همه اش». برجا
کلدي لار *barca kəldilər* يعني :

قندا qanda: اداتی است در معنای «در کجا؟» قندا اردینک *qanda ardi یعنی: در کجا بردی؟ حرف «ن» از حرف «ی» در تکرار قیدا qayda ابدال یافته است. اصل آن قیردا qayuda است.

قرد qardu: دانه‌های یخ فندق مانند که در سرما بر روی آب روان می‌شوند. در این قطعه نیز آمده است:

قردرنی ینجر سقنمانک
تزرغنی منجر سزئمانک
بلمادق نانککا سئمانک
بلکلار انی یرار

*Qarduni yincu saqinma**
*Tuzğuni mancu sezinma**
*Bulmaduq nə*ga sewinmə**
Bilgəlar ani yerər

ترجمه: دانه‌های یخ را مرارید مپندار
هدیه را دستمزد شمار
بدانچه نیافته‌ای، شادی مکن

دانشی مردان آن را ناپسند داشته‌اند
ترضیح آنکه: دانه‌های یخ را که به اندازه فندق هستند، در ر مرارید به حساب میار طعام اکرام شده ر اهدایی را دستمزد شمار، به چیز نیافته شادی مکن، زیرا که حکیمان آن را نمی‌پسندند.

کندر kəndu: ذات ر نفس، خرد. ال کندر اییدی ol kəndu aydi ار، خرد گفت.

کندی kundi: پست ر فرمایه. (به ترکی ارغزی). ال کندی کشی ال

کجی kəwci: پیمانیه ر مکیال حبریات که از کاشغریستان تا مرز اریغریستان معمرل است ر ده رطل گنجایش دارد. هر رطل ده اققا oqqa است.

کمجر komcu: دفینه، گنج ر خزانه. گریند: تـغـاج کمجرسی tawğac komcusi یعنی: دفینه‌ی مانده از قرم عاد.

منجر mancu: اجرت ر دستمزد صاحبان حرف ر صنعت، به نرع دیگر از دستمزد گفته نمی‌شود.

بکدا bukda: خنجر.

بلدر baldu: تبر.

تمدر tamdu: آتش پرشعله، اخگر ر جرقه. تمداق tamduq نیز گفته می‌شود.

جکدی cokdi: [برجستگی]: جکدی الخسا cokdi uluxsa یعنی: برجستگی پس سر در زیر بناگوش.

سمدا samda: صندلی که به پا پرشیده شود. (به ترکی چگلی).

سندر sindu: قیچی ر مقراض (به ترکی ارغزی).

قمدر qamdu: قطعه پارچه کرباس به طول چهار ارش ر به عرض یک رجب که بر روی آن با مهر خاقان اریغری مهر شده است ر در داد ر ستد به جای پرل پذیرفته می‌شود. این پارچه اگر کهنه ر فرسوده شود، آن را رصله کنند ر هر هفت سال یکبار بشریند ر باز، بر آن مهر نهند.

بغرا *boğral*: شتر نر. نام
 بغراخان *Boğra xan* از همین
 تکرار گرفته شده است.
بگری *bugri*: کج, خمیده, کج ر
 معرج ر محذب.
تتر *tətru*: هر چیز معکرس ر
 رارزنه.
تغر *tuğru*: دنباله‌ی شمشیر,
 چاقور ر خنجر که در دسته
 فرور کرده شرد.
تگرا *təgrə*: پیرامرن, اطراف
 ر کنار چیز. قذغ تکراسی
quzuğ təgrəsi یعنی: پیرامرن
 ر اطراف حلقه‌های چاه.
جبر *cupral*: لباس کهنه.
جغری *cağri*: گرنه‌ای پرنده‌ی
 شکاری. جغری بک *Cağri bəg*
 از نام‌های مردان است.
 جغری الب ارقن منب ارقر
 یتار
 الر کیک تیغن اذب تلکر
 تار
cağri alp arqun munup arqar
yetər
Awlar keyik tayğan i
ip tilku tutar
 ترجمه: باز شکاری بر دست
 گرفته, بر اسب نیکر بر
 نشسته به بز کرهی نزدیک
 می‌شرد.
 آهربره شکار می‌کند,
 سگان را به جان رباهان
 می‌اندازد.
 توضیح آنکه: از مردی
 سخن می‌گیرید که باز شکاری
 بر دست, بر اسب نیکر
 سرار شده, بز کرهی را
 می‌یابد ر شکار می‌کند ر
 با سگان درازگوش ر باریک
 کمر رباهان را شکار می-
 کند.

ol kundi kisi ol یعنی:
 ار, شخصی فررمایه است.
 گاه این کلمه را زمانی
 به کار می‌برند که ادامه‌ی
 سخن به یاد نیاید,
 بعنران تکیه کلام بر زبان
 می‌آورند.

مندا *munda*: در اینجا, در
 همین جا. *ال مندا ال*
ol munda ol یعنی: ار,
 در همین جاست. در این قطعه
 نیز آمده است:

امکک سزن ترغر یرق مندا
 تمر
 اذکرلکک کرمذب اژن حقار
əmgəksizin turğu yoq munda t
amu

ə guluguğ kormə ip ajun ciqar
 ترجمه: بی‌رنج ر تعب در
 این دنیا نمی‌تران برد.
 آدمی خیری ندیده, ررزگار
 سپری می‌شرد.

ترضیح آنکه: نباید
 پنداشت که آدمی در این
 دنیا بی‌رنج ر تعب زیست
 کند, آدمی خیری ندیده,
 زمانه می‌گذرد ر مرگ فرا
 می‌رسد.

مندا *məndə*: نزد من, پیش
 من.

مندر *mandu*: نرعی سرکه‌ی
 تـرک. این سرکه را
 اینگونه عمل آورند که
 شیرهی انگر را در سبزی
 می‌ریزند تا ترش شرد. سپس
 بر زری آن شراب ناب می-
 ریزند ر یک شب به حال
 خرد می‌گذارند تا خرب عمل
 آید. ر این, نیکرترین
 سرکه هاست.

سنزی sunzi: حشره اي از جنس کک. گمان دارم همان شپش است.

ج-ژر cawju: درختي است با شاخه ها ر تنه ر ميره ي سرخ رنگ که در کرهستان ها مي-رريد ر دانه اش تلخ ر سرخ است. انگشتان دختران را در سرخي به آن مانند سازند.

کنزی kənzi: پارچه ر بافته ي چيني به رنگهاي سرخ ر زرد ر سبز.

بخسی Buxsi: نام نرعي طعام است. اين طعام را چنين تهيه مي-کنند که نخست گندم را مي-پزند ر در خمي مي-ريزند ر مغز بادام بر آن مي-افزايند ر بر رري آن اماج پخته از شير ر غسل مي-افزايند ر رها مي-سازند تا ترش شود. پس از آن، گندمش را مي-خورند ر آبش را مي-آشامند.

تخسی Toxsi: نام تيره اي از ترکان در سرزمين قرياش که تخسي جکل *Toxsi cigil* هم ناميده مي-شوند.

تسی tewsi: سفره، خران طعام.

تمسا tumsə: منبر. (به ترکي ارغري. ترکي ناب نيست).
خفسی xafsi: جعبه ر قرطي.

تتشی tutsi: نزديک، مجار ر همسايه.

انک ييري منک ييرکا تتشي
ال

*Ani yeri māni * yergə tutsi ol*

يعني: زمين ار، پيرسته ر مجار زمين من است.

جغری ciğri: چرخ، آسمان، فلک. کورک جغريسي *kok ciğrisi* يعني: فلک آسمان.

جغری ciğri: چرخه ي آسياب، چرخ ر درلاب. چرخه ي ابريشم-ريسي ر هر چرخ چاه.

سغری sağri: پرست، چرم. يير سغريسي *yer sağrisi* يعني: پرسته ي زمين ر رري آن. کوشي سغريسي ييرز *kisi sağrisi yuz* يعني: پرسته ي آدمي، چهره ي ارست. زيرا که چهره ي انسان با گرما ر سرما به پرسته اي بدل مي-شود.

سغرا siğral: شکاف ر دره ي میان در کره. (به ترکي ارغزي).

سری suwri: هر چيز نرک تيز مانند شمشير، سرنيزه، آتشدان، سيخ ر جز آن.

سقرر soqru: اکا سقرر کردم *ewgə soqru girdim* يعني: ناگهان ر بدرن اطلاع وارد خانه شدم.

کسری kusri: استخران هاي دنده.

کرا kuwrə: قالب ر اسکلت هر حيران که پس از مردن ر پرسيدن ر ريختن گرشته ر امعاء ر احشاء ار بر جاي مي-ماند.

ککرا kəkrə: گياه تلخي که شتر مي-خورد.

بنزی banzi: بازمانده ي انگرر بر رري داربست پس از بر چيدن باغ (به ترکي کنجکي).

تمغا tamğa : مهر ر نشان ر
تمغاي خاقان ر ديگران.

تمغا tamğa : شاخه اي از ورد
که به دريا, درياچه ر
تالاب ر آبگيرها بریزد. به
اسکله ر لنگرگاه هاي کشتي
در ساحل دريا نيز تمغا
tamğa گریند. در اين بيت
هم آمده است :

تمغا سي تشرأ جقب تاغغ
اتار
ارتج لري تکرأ انب تزکن
یتار

*Tamğa suwi tasra ciqib
tağığ otar*

*Artuclari təgrə onup tizgin yet
ər*

يعني : شاخه ي اين آب بيرن
مي ررد ر کرهها را پشت سر
مي نهد.

درختان عرعر ر شمشاد صف
در صف در اطراف آن چرنان
لگام اسب مي رريد.

جفغا cufğa : اسبي که چاپار ر
پيکي که بخراهد

بشتاب به مقصد برسد, در
راه مي گيرد ر سرار مي شرد,
تا آنجا که با اسب ديگري
عرض کند.

جفغا cufğa : راهنما ر دليل

راه. (به ترکي قبچاغي ر
ارغزي). در اين کلام نيز
آمده است :

قلن قلان جفغاسز بلماس.
Qalin qolan cufğasiz bolmas

يعني : گله ي شتران بي دليل
راه نباشد.

[اين مثل را دربارهي کسي
به کار مي برند که ار را
به پيرري از شخص لايق رهبري
فرا خرانند.]

حرف «ش» ر «ج» در اينجا
با هم تقارب ر نزديکي
يافته اند ر از اين رري,
گاهي تتجي *tutci* تلفظ مي-
شرد.

تتاشي tutasi : همانند کلمه ي
پيشين در معنای «همسايه ي
جزار» ر «پيرسته» آمده
است.

من سنکا تتاشي بريرمن
*Mən sə *ə tutasi barirmən*

يعني : من پيرسته ر دائم
پيش شما مي آيم.

جخشەر caxsu : افشهره ي

گياهي است که با آن رمد
ر چشم درد را درمان
کنند. ترکي ناب نيست.

قرشي qarsi : کاخ ر سراي
خاقان.

قرشي qarsi : مقابل, ضد.

تـرن کرنـک قرشيـسي
ال *tun kunu * qarsisi ol* يعني
: شب, ضد ررز است.

قرشي qarsi : اختلاف میان در

بيگ. ال بک انک برلا قرشي
ال *ol bəg ani*

بيگ, با آن يکي مخالف
است.

قـشي kawsı : قـشي قـاش

kawsı qas يعني : ابـري
پيرسته ر کشيده.

بتغا batğa : تخته ي صاف ر لرحي

که بر رري آن پشم ر نم
را مي برند ر براي درختن
کلاه آماده مي سازند.

تـزغـر tuzğu : طعامي که به

عنان هديه براي رهگذران
ر خريشان ر آشنائيان
فرستاده مي شرد.

نادانسته به آن نزدیک می‌شود.

قرغر qurġu : قرغر ار
qurġu ar : یعنی : شخص سبک مغز.

قرغر qarġu : بنایي شبیه مناره که برستیخ کره می‌سازند ر هنگام هجرم دشمن، بر آن آتش برمی‌افروزند که همگان آماده‌ی دفاع گردند.

قشغا ⑧ asġa : قشغا قری
qasġa qoy : یعنی: گرسفند سفید سر ر سیاه بدن.

قشغا qasġa : قشغا ات
qasġa at : اسبی که چهره‌ی ار سفید ر اطراف چشمانش سیاه باشد. به شتری نیز که میانه‌ی سرش سفید باشد، چنین گریند.

قشغا بگرا Qasġa Boġra : نام در محل است.

قمغی qamġi : هر چیز کج ر معرج ر درهم کشیده. ر از همین ریشه، به کسی که دهان ر فک ار کج باشد، قمغی یزلک qamġi yuzlug گریند.

تلا təlwa : دیرانه.
قلا qalwa : تیر برای آمرزش. تیری که پیکان آهنین بر آن نباشد. ر به جای پیکان، تکه چربی گرد در نرک آن قرار دهند.

برقی burqi : برقی نانک
burqi nā : هر چیز درهم ر برهم ر دارای چین ر شکن. مانند چهره‌ی عرس ر ترشیده‌ی اشخاص.

ترقا tarqa : غرره : تلقا
talqa هم گریند.

سرغر sorġu : شیشه‌ای که در آن خرن می‌گیرند. رسيله‌ی خرن گرفتن.

سلغا salġa : سلغا ات
salġa at : اسب سرکش، اسب چمرش.
قپغا qapġa : درب بزرگ، دروازه‌ی قلعه.

قدغر qa ġu : حزن ر اندره.
qudġu : مگس، زنبور.

قرغا qarġa : کلاغ. در این کلام نیز آمده است :
قرغا قریسن کم بلیر
کشی الاسن کم تبار؟

Qarġa qarisin kim bilir
Kisi alasin kim tapar

یعنی : کدامین کس کلاغ پیر را می‌شناسد
[ر] چه کسی ضمیر دل انسان را درمی‌یابد؟

در این بیت نیز آمده است :

قرغا قلی بلسا منکن ال
بز سقار
اقجی یشب تزق تبا منککا
بقار

Qarġa qali bilsə mo
*in ol buz suqar
Aġci yasip tuzaq taba mə
*gə baqar

ترجمه : اگر کلاغ نازل شدن بلا را بداند، با منقار خرد یخ را می‌کند.
اما هنگامی که صیاد تله گذاشته، ار به دانه می‌نگرد.

ترشیخ آنکه : چرن کلاغ فرود آمدن گرسنگی را بر سرش بداند، یخ را هم می‌شکند. در حالیکه رقتی شکارچی در کمین است، دانه را در دام می‌بیند ر

یعنی: ار به من یک اسب
بدهکاری دارد.

بلگر *bəlgū*: نشانه ر علامت.

در این کلام نیز آمده
است: *qut bəlgusi bilig* یعنی:
دانش نشانه‌ی درلت است.

بلکا *bilgə*: حکیم.

بلکا *bilgə*: دانشمند ر عالم.

بلکا *bilgə*: خردمند. در این

بیت نیز آمده است:

*بلکا ارک اذکر تتب سرزن
اشت*

ارذمی اکرنبین اشقا سرا

Bilgə əriğ ə

ku tutup sozin isit,

ə rəmini oğrənibən isqa sura.

یعنی: خردمند مرد را
نیکردار ر سخنش بنیرش،

فضائل ار را بیامرز ر
آمرخته‌هایت را کار بند.

ترضیح آنکه: سخنان مرد
دانشمند، خردمند ر حکیم

را فراگرش‌دار، از ار ادب
ر فصیلت بیامرز ر به

آنچه آمرخته‌ای عمل کن.
از این تکرار استفاده

می‌کنند ر به مردان نام
می‌دهند ر مثلاً *بلکا بک*

bilgə bəg می‌نامند که در
معنای «مرد دانشمند،

خردررز ر حکیم» است.

خان اریغرر را *کرل بلکا*

خان *kol bilgə xan* نامیده-
اند. یعنی خرد ر عقل ار

چرن برکه ر آبگیر است. در
اینجا خراسته‌اند فرزنی

عقل را از لحاظ بسیاری،
به محل جرشیدن آب مانند

سازند.

ر نیز به شخص عاقل بکر
بلکا Bugu bilgə گریند.

ترقر *turqu*: ابریشم ر حریر
در این کلام نیز آمده
است:

تغاج خاننک ترقرسی تلم
تنکلا مذب بجماس

Tawğac xani

** turqusi təlim, tə*lə*

mə ib bicməs

یعنی: خاقان چین دیبا ر
حریر بسیار دارد، اما جز
به اندازه نمی‌برد.

این مثل را در ترصیه به
اعتدال ر ترک اسراف ر
زیاده‌رری به کسی گریند.

تلقا *talqa*: غره (حرف «ل»
از حرف «ر» ابدال یافته
است).

تلقر *talqu*: هر چیز تابیده

ر مفترلی ر گردد. از همین
ریشه به ریسمان تابیده

تلقریشغ *talqu yisiğ*
گریند.

جنقا *canqa*: نرعی تله است.

قتقی *qatqi*: قتقی‌کشی

qatqi kisi: یعنی: مردی که
اطاعت از کسی نکند. سفت

ر سخت ر بی‌نیاز.

قتقی *qotqi*: قتقی ار *qotqi ər*

یعنی: شخص متراضع ر فررتن
ر خرشخر.

برکا *bərkə*: تازیانه ر یا

دگنکی که با آن دزد را
بزنند ر خر را برانند.

برگا *burgə*: کک ر شپش. به

شخص سبکسر ر مضطرب هم
برکا کشی *burgə kisi* گریند.

بیرکر *bergu*: رام ر بدهی.

انک منکا بیر ات بیرکرسی

بار

* *mə*

Ani

**ə bir at bergusi bar*

طرل تقسیم شرد. بیر تلکا
 بیر *bir tilgə yer* گریند.
ججکا *cecgə* : شانه ی بافنده.
جرکر *curku* : هنگامی که
 بخراهند از کردک پیرسند
 که «جیش داری؟» گریند :
curku bar mu جرکر بار مر
 یعنی : «آیا جیش داری؟»
بتکر *butku* : هنگامی که
 بخراهند از کردک پیرسند
 که «پیف داری؟» گریند :
butku bar mu بتکر بار مر
 یعنی : «آیا پیف داری؟»
جلکر *cilgu at* : جلکر ات
 یعنی : اسب سرخ مری ر
 برر.
سرکا *sirkə* : سرکه.
سرکا *sirkə* : تخم شپش که در
 مری سر می‌ریزد. تخم ساس.
کتکی *kətki at* : کتکی ات
 آسی که پشت ار گرد ر
 باریک ر پس ار بلند ر پهن
 باشد.
کتکی *kotki* : پشته ی خاک.
کذکر *kə gu* : پرشیدنی ر
 پرشاک از هر نرع.
کلکر *kolku* : خنده ر مایه ی
 خنده. به سکتی قلبی نیز
 گریند. ار کلکر *ar kulgu bardi*
 سکتی کرد. گاهی کلکر
kultgu هم گریند.
کرکی *kərki* : تیشه , تیشه ی
 درردگری.
کرکا *korkə at* : طبقی که از چرب
 ساخته شرد. (به ترکی
 کنجکی).

تړکر *tergu* : انراع طعام بر
 سفره. صف.
ترکی *tergi* : سفره. در این
 کلام نیز آمده است :
 تـلـن تـرکـی کـا تـکـیر
Tilin tergiga tegir
 یعنی : با سخن نرم ر لطیف
 طعام به دست می‌آید.
 این مثل را بدان آرند که
 کسی را ترصیه به ذکر
 فضائل خرد نمایند.
 همانگونه که در عربی گفته
 می‌شرد : «المراء , مخیر تحت
 لسانه» یعنی : مرد در زیر
 زبانش پنهان است.
تزگی *təzgi* : تزکی بلدی
təzgi boldi : یعنی : به سبب
 حمله ی دشمن در میان مردم
 رلرله افتاد.
تلکر *tilku* : ررباه , به
 کنایه دخترکان را چنین
 خرانند. پس از زائیدن
 زن , از قابله می‌پرسند :
 تلکمر تغدی از ر بریر
Tilku mu toğdi azu bori mu
 یعنی : آیا ررباه زائید
 یا گرگ زائید؟
 ر با این سخن , می‌خراهند
 سؤال کنند که : «آیا دختر
 زائید یا پسر؟» دختران را
 به سبب ناز ر فریب ر
 گریز که دارند بکنایه
 ررباه نامند ر از گرگ به
 لحاظ دلاری ر شجاعت , پسر
 اراده کنند.
تلکا *tilgə at* : بیر تلکا ات
bir tilgə at یعنی : قطعه ی
 گرشت. به هر چیز دیگر که
 از درازا بریده شرد , چنین
 گریند. به زمین هم که از

حرف رکیک «گ» در فارسی گرفته اند. این نیز در معنای هریج است. باید دانست که [ترکان] تلفظ حرف رکیک فارسیها را [در ترکی] اندکی اصلاح کرده- اند. ارغزان به آن کشر *gāsur* : گفته اند. اینان نیز از فارسیها گرفته اند. از رزگاری که ارغزان اراده کردند با فارسیها در آمیزند، بسیاری از کلمات ناب ترکی را به فراموشی سپردند و راژکهای فارسی را پذیرفتند. چنانکه ارغزان لفظ *aftabi* را از «آفتابه» فارسی گرفته اند. همین گونه است. کلمه *qilida* در معنای طوق گردنبند که از لغت عربی «قلاده» اخذ کرده اند. دیگر ترکان به آفتابه، *qumgan* و به گردنبند *baqan* گویند. باید دانست که گریش ارغزان ظریف و ملایم است. هر اسم و فعل را که بخشی از آن بن ریشه و بخش دیگر ادات رپی افزوده است، ترکان به طرز مزدوج به کار می‌برند، و این را ارغزان تنها افزوده را بر زبان می‌آورند. در حالی که دیگر ترکان، این را به تنهایی به کار نمی‌برند. بطور مثال، چرن چیزی را به چیز دیگری آمیخته کنند، گویند:

بتلر *butlu* : افساری که از بینی شتر گذرانده می‌شود.
برلا *birla* : با، به همراه. *al* منک برلا *ardi ol mani* همراه من برد. گاه حرف «ر» می‌افتد و مخفف می‌شود. *bilā* به تلفظ درمی- آید.

بیلی *bibli* : برته فلفل.

تبلر *tublu* : مزار، گور. هنگامی که با کسی درشتی کنند، گویند: *tublurqa tol* گرر به گرر شر!

تقلی *toqli* : بره‌ی شش‌ماهه.

جفلی *cafli* : شاهین.

جغلا *Cağla* : نام ییلاقی در مرز، از آن مردم *uc*.

شغلا *suğlu* : انگور ررباه [در فارسی: سنگ انگر].

بجما *bicma* : *yorincğa* بیرینجغلا

یعنی: یرنجھی درر شده. کلماتی که مخترم به در حرف «م» ر «الف» هستند، ر معنای مفعولی می‌دهند، از مصدر مشتق شده، حالت اسم یافته‌اند. از این رری است که به ذکر آنها می‌پردازم.

تتما *tutma* : صندرق.

ترما *turma* : ترب. به هریج

سرخ *sariğ turma* ترما گویند که معنی «ترب زرد» می‌دهد. آرغرییان به هریج کزری *gizri* گویند که آن را از راژک فارسی کزر *ğazar* (با

تکما *tugmə*: دگمه, دگمه ي پیراهن, خرکه, قبا ر غیره.
تکما نانک **tikmə nə*: چیز درخته شده.

جلما *calma*: کرمه ر سرگین برهم انباشته که از آغل گرسفندان ر یا آخر شتران جمع کنند ر خشک کرده, بصورت قالبهاي کلرخ مانند درآرنند ر در زمستان بسرزانند.

ستما *satma*: کلبه ر نیز سایه باني که نگهبان باغ برای استراحت شبانه ي خرد بر سر درختان مي سازد.

سزما *suzmə*: پنیر خشک بدرن ررغن, ماست چکیده.

قتما *qatma*: قتما يرغا برشته ي نازک خرد شده که در ررغن مي پزند.

قرما *qarma*: غارت: نانک *nə* * قرم لادي *qarmaladi* يعني: چیزی را غارت کرد.

قرما *qirma*: هر چیز مخرطي. قرمما تيق *qirma topiq*: يعني: کره ي مخرطي شکل.

کسما *kəsmə*: پیکان پهن نرک تيز.

کسما *kəsmə*: زلف, مري پيشاني ر يال.

تنلا بلا بستمز
 تکما ينکق بستمز
 کسمالرن کستمز
 منکلک ارن بجتمز

Tunlə bilə bastimiz
*Təgmə ya *aq pustimiz*
Kəsmələrin kəstimiz
*Mi *laq ərin bictimiz*

قتي قردی *qatti qardi* که در اینجا قتي *qatti* ريشه ر بن جمله است ر کلمه ي قردی *qardi* افزوده ر تبع آن است.

ارغزان چرن چیزی به چیز دیگری آميخته شرد, فقط قردی *qardi* مي گويند ر اصل ر بن جمله را رها مي سازند.

باز هم, ترکان اذکر يلاق *e gu yawlaq* را در معنای «خرب ر بد» آرنند. اذکر *ə gu* معنای «نيکر» مي دهد ر يلاق *yawlaq* در معنای «بد» است. [ترکان] اين در را با هم به کار مي برند. کلمه يلاق *yawlaq* به تنهایی کاربرد ندارد رلي ارغزان هر در را تک تک استعمال مي کنند.

تزما *tizmə*: ليفه ي شلرار, بند سر تربره ر نظائر آن که مانند ليفه مي درزند ر بند ر ليفه را از آن مي گذرانند.

تکما *təgmə*: هر کس.

تکما کشي ارز بلماس
 يات يغق ترز بلماس

Təgmə kisi oz bolmas
Yat yağuş tuz bolmas

ترجمه: هر کس مانند تر نمي شرد,
 بيگانه با خريش يکي نيست.

ترضيح آنکه: هر کسي مانند خرد تر نيست که اسرار خرد را بر ار فاش کني ر اعتماد نمایي. بيگانه ر خريش يکسان ر برابر نيستند.

باب
فعلان فعلان فعلان
با حرکه های گوناگون

تربن *turbun* : پژرھش، سنجش ر
 تفحص. *انک ان تربنلا ani*
ewin turbinla * یعنی : تفحص
 کن که خانہ ی ار در
 کجاست؟

تربین *tarbin* : تیرہ ای از
 ترکان کہ زیر فرمان
 سرری از میان خردشان
 باشند.

تربین *tartin* : طعام. غلہ ر
 ذخیرہ ای کہ از جای دیگر
 بیارند.

تشتین *tastin* : ار تشتین بردی
ar tastin bardi یعنی : مرد
 بیرون رفت.

جتان *ciktan* : رکش ر پرشش
 زین.

قفتان *qaftan* : قبا.

برجان *Barcan* : نام محلی است.

تبعان *tapcan* : چیزی است
 دارای سه پایه به شکل
 میز سفره کہ به هنگام
 انگر چینی برای چیدن
 خرشہ ہا بر بالای آن می-
 رند.

جرجان *Curcan* : نام سرحدی
 از سرحدات اسلام بر سر
 راه چین.

برخان *Barxan* : نام چین سفلی.
 قلعہ ای است بر سر کرہ ی
 نزدیک کاشغر. در دامنہ ی
 این کرہ، معادن طلا مجرد
 است.

برخان *Burxan* : بت، صنم. به
 عرسک ر مجسمہ ر تندیس

ترجمہ : شبانہ آنان را
 شکست دادیم
 در هر سري کمین کردیم
 مري پيشاني اسبانشان را
 بریدیم
 افراد «مرنلاق» را کشتیم
 ترضیح آنکہ : می‌گیرید ما
 شب هنگام بر آنان وارد
 شدیم ر حتی مري يالهاي
 اسبانشان را ہم بریدیم ر
 اشخاص مرنلاق را کشتیم.
 مرنلاق نام محلی است.

بگنی *bəgni* : شرابی کہ از
 گندم، ارزن، جر، ر مانند
 آن سازند.

بغنا *bağna* : پلہ ی نردبان.

تغنا *tağna* : تغنا ی — /
tağna yawa نام ریشہ ی درخت
 کاسی است کہ آن را با
 ماست در می‌آمیزند ر به
 تتماج می‌زنند. نرعی دارر
 است. تتماج را رنگین می-
 کند.

تکنا *təkna* : تغار ر قایق.

جرنی *curni* : دارری مسهل
 کہ پزشکان ترک
 ترکیب می‌کنند.

جکنا *cignə* : مالہ ای در
 کشاورزی. (به ترکی
 یغمایی).

خسنی *xasni* : دارری کہ
 برای فربه کردن کردک به
 ار دهند. [این دارر]
 محصل ہندرستان است.

قسنی *qosni* : همسایہ.
 ارغزان حرف «ن» را پیش
 از حرف «ش» بر زبان می-
 آرند ر قنشی *qonsi* تلفظ
 می‌کنند. هر در گرنہ
 منطبق بر قاعدہ ر
 زیباست.

گلها انبره شد، که غلاف شکره‌ها تر گریبی گره‌ای چهار گوش است که درهم فرر رفته‌اند ر نزدیک است که از هم باز شرنند.

تکسن *tuksin*: کسی از میان مردم که سه درجه از خان پایین‌تر باشد.

تقسرن *toqsun*: نرد. اصل آن تقسرنز *on toquz*: یعنی: «نه بار ده» است. در رازه با هم ترکیب یافته‌اند.

سکسن *Saxsin*: شهری نزدیک بلغاران که همان *Suvar* است.

سکسرن *saksun*: هشتاد. اصل آن سکز *on sakiz*: در معنای «هشت بار ده» است. در رازه با هم ترکیب یافته‌اند.

کبسن *kopsun*: پشتی ر تشکچه.

کمسان *kimsan*: ریزه‌ی نازک طلا که برای زینت دادن دستار ر عمامه ر کلاه به کار می‌ررد.

کرشان *kirsan*: سفیداب.

ککشین *koksin*: ککشین نانک **koksin na* هر چیز که به رنگ آبی آسمان باشد.

برغان *barğan*: میره‌ی درخت مررد، دانه‌ی آس.

باشغان *basğan*: ماهی بزرگ از پنجاه رطل تا یکصد رطل. مردم به بزرگتره‌ای قرم نیز بدن *Budun basğani* یعنی: «سررر قرم» گرینند.

بندز *burxan* *bə əz* گرینند.

ترخان *Tərhan*: نامی است که پیش از اسلام رایج بررد، در معنای بیگ ر سررر. (به ترکی آرغری).
جندان *cindan*: درختی خرشیر.

درخت صندل. *cindan at* رنگ گل سرخ. یعنی: *cindan at* اسبی به

تاران *tawran*: رشته‌ها ر نخ-هایی که برای استفاده در بازاری فلاخن ر لیفه‌ی شلرار، تاب داده می‌شرد.

سبران *Səprən*: نام یکی از شهره‌ای ارغرزان. مردم، *sapran* گرینند [ر نریسند]. در حالیکه حرف «ص» در زبان ترکی، جایگاهی ندارد.

سیران *suylan*: مناره ر چیزه‌ای شبیه آن. (به ترکی ارغرزان).

تکسین *tugsin*: نرعی گره دارای چهارگوش. در این قطعه نیز آمده است:

تکما ججاک اکلدی

بققلنب بکلدی

تکسین تکرن تکلدی

یرغالت یرکشرر

Təgmə cəcək okuldi

Buquqlanib bukuldi

Tugsin tuguldi

Yarğalimat yorkəsür

ترجمه: همه‌گرنه از گلها فراران شد

جرانه زد ر شکفت

گره‌های چهارگوش پیدا شد ر شکافت ر در هم فرر رفت.

ترضیح آنکه: تابستان را رصف می‌کنند ر می‌گرید:

قش یـزی سغزغان
 یغاج یـزی ازغان
 ییر یـزی قزغان
 بدن یـزی برسغان

Qus yawuzi sawziğan

Yiğac yawuzi azğan

Yer yawuzi qazğan

Budun yawuzi Barsğan

ترجمه : بدترین پرندگان
 زغن است.

بدترین درختان, درخت
 نسترن (= ازغان) است
 بدترین زمین, زمین باتلاق
 است

بدترین مردمان, اهل
 بارسغان است

ترضیح آنکه : بدترین
 درخت را ازغان *azğan* می-
 نامد, درختچه ای است که
 گلهاي سفید ر زرد دارد ر
 میوه اش چرن گرشواره سرخ
 می شد. در رلایت ما کنار
 باغ ها می کارند. زیرا که
 برای هیزم شدن مناسب
 نیست. اگر آتش بخورد, می-
 ترکد ر قطعه قطعه می شد
 ر برمی جهد تا آنجا که
 لباس ر رسائل خانه را
 می سرزاند.

بدترین زمین را هم باتلاق
 می شناسند. زیرا در
 اینگونه محلها نه, می تران
 چادر زد ر نه می تران کشت
 ر زرع کرد.

بدترین مردمان را هم اهل
 بارسغان می نامد زیرا که
 آنان بدخر ر بخیل هستند.

قزغن *quzğun* : کلاغ سیاه پر
 مر مانند کرکس. در این
 کلام نیز آمده است :
 برننک ارتق قزغننک یغاج
 باشند!

*Borini * orta quzğunu*
 * *yiğac*

تغرن *tutğun* : اسیر, گرفتار
 شده, محروس.

تدغرن *tadğun* : فرات ر هر
 رودخانه ای مانند آن.
 برای ردهای ران بمثابه
 تکرار اکز *okuz* به کار می-
 رود.

تلغان *talğan* : تلغان ایکه
talğan ig : صرع, بیماری
 صرع.

سجغان *sicğan* : مرش. در این
 کلام نیز آمده است :
 الدجی سجغان مرش تشقی
 قشیر

Oldæci sicğan mus tasaqi qasi
 r

مرش رر به مرت, خصیه های
 گربه را می خارد.
 همانند آن است که گریند :
 الباحت عن المدی!]
 [مانند کسی که با دشمنه
 بازی کند]. ر دربارهی
 کسی گریند که گرد چیزی
 در آید که هلاکش در آن
 باشد.

سجغان یلی *Sicğan Yili* : نام
 یکی از سالهای شناخته
 شده درازده گانه ی ترکان.

سرغان *Sarğan* : گیاهی که در
 شره زار می ررید. به محل
 رریش این گیاه *sarğan yer*
 گریند. به
 نیزاری هم که نی آن خشک
 شده باشد, *sarğan qamis*
 نام دهند.

قزغان *qazğan* : قزغان ییر
qazğan yer یعنی : زمین
 دارای شکافها ر باتلاقها.
 در این قطعه نیز آمده
 است :

*A*ar pəkməs qatar.*

ترجمه : فرزندم , اندرز
بپذیر
بيدانشي را از خرد درر
ساز
همانگونه که هر کس قاررت
داشته باشد
آن را با شیره درمي آميزد.
ترضح آنکه : اي فرزندم,
اندرز بپذير, سفاهت را
از خردت دفع کن, اگر کسی
قاررت داشته باشد آن را
با شیره درمي آميزد ر شخص
خردمند نیز اندرز مي-
پذيرد.

جلقن calqan : سرايت کردن

زخم از جايي به جاي
ديگر, چنانکه پاي کسی
ررم کند ر سپس تا کشاله ي
ران کشيده شود.

قلقان qalqan : سپر (در يکي

از گريشهاي ترکي ر
ارغريزي). در اين قطعه
نيز آمده است :
ققرب اتغ کمشلم
قلقن سنکرن جمشلم
قینب ینا یشلم
قتغي ینغي یلسرن

*Qiqrip atig kəmsəlim**Qalqan su*un cumsalim**Qaynap yana yumsalim**Qatgi yaği yuwilsun*

ترجمه : فريادکنان اسب را
برمي سازيم
با سپر ر نيزه درمي آريزيم
ميخرشيم ر آرام ميگيريم,
تا دشمن سخت, خرد رام
شود.

ترضح آنکه : ما
فريادکنان ر خررشان به
سري آنان حمله رر ميشريم با
تير ر سپر نبرد ميکنيم ر

basinda

يعني: مال گرگ مشترک ر مال
کرکس بر بالاي درخت است.
ترضيح آنکه : کرکس در
آنچه که گرگ صيد کند,
خرد را شريك مي داند, اما
آنچه را که خرد صيد کند,
بر بالاي درخت مي نهيد. ر
اين کلام شبیه آن سخن عرب
است که گفت : *يربض حجرة*
ر يرتعي رسطاً [يعني : در
کنار, منزل مي کند ر در
رسط مي چرد].

قشغرن qusğun : ني تر ر

تازه که چارپا آن را مي-
چرد.

قشغرن qusğun : گرنه ي گريشي

ديگر از آن, *اشغرن*
usğun : است. در معنای
ريراس.

قمغان qumğan : ابريق, سبر ر

شيشه ي گلاب.

منغان munğan : منغان کشي

munğan kisi يعني: شخص رراج
ر پرحرف.

برقن barqin : برقن کشي

barqin kisi يعني: مسافري
که هيچ چيزي نتراند ار را
از عزم سفر بازدارد.

ترقرن turqun : ترقرن سرف

turqun suw يعني: آب راکد.

تلقان talqan : قاررت, آرد

چر. در اين قطعه نیز
آمده است :

اغلم اکت الغل

بلکسزلك کتار

تلقان کمنک بلسا

انکر بکمس قتار

Oğlum ogut alğil,

Biliksizlig kitər.

*Talqan kimi * bolsa,*

یباقر به یاری آنان
بشتابد ر می‌گیرد اگر
خاقان به یاری ما شتاب
کند، کارمان بسامان است،
خانه‌های خریشان ما ریران
نمی‌شرد. صف جنگ آراسته ر
راست است، ای خاقان، مرا
دریاب!

ترکن *tərkin* : ترکن سر
tərkin suw یعنی : آب متراکم
ر جرشان.

ترکن *tərkin* : ترکن سر
tərkin su : قشرون گرد آمده
ر جمع شده در یک جا.

ترکن *tərkin* : هرچیز گرد آمده
ر فراهم ر مجتمع.

ترکن *Tərkan* : نام شهر شاش.
«ابریکر القفال الشاشی»
از این شهر است. نام
اصلی آن *Tas kənd* تاش‌کند
شهر سنگی.

تسکن *tuskun* : درخت خاردار
کتیرا.

جتگان *cətgən* : عنان، افسار.

جمکان *cumgən* : چمنزار ر
باغ، بیدگاه.

جگن *ciwgin* : جگن اش
ciwgin as یعنی : غذای

پرچرب ر فربه کننده. به
گیاهی نیز که حیرانات را
فربه می‌کند، جگن ات
ciwgin ot گریند. یعنی :
گیاه خرش خراک.

ستکرن *Sitkun* : نام شهری از
آن ارغزان.

سزکن *suzkun* : درختی
کوهستانی که خاردار ر
سیاه رنگ است.

کرکن *kirkin* : زمان گرم ر
گشخی‌خراه شدن شتر نر. بغرا

چرن دشمن فرا رسد، جنگ را
شدت می‌بخشیم ر سپس اگر
آشتی طالب باشند، آرام
می‌گیریم تا دشمن سر سخت،
خرد رام شرد.

ترکن *Tərkan* : عنرانی که
خاقانان به رالی یک رلایت
اعطاء می‌کنند. در معنای
«یا مطاع» است. به کسی
که در پیشگاه ر مقام
خاقانیت نباشد، اطلاق نمی-
شرد.

ترکن *tərkan* : ترکن کل
tərkan kal یعنی : شتاب کن.
ریشه‌ی آن *tərk* ترک در
معنای «شتاب ر سرعت»
است.

ترکن *turkun* : محلی که خریشان
ر اهل قبیله جمع می‌شوند،
خانه‌ی پدر ر مادر. قز
ترکنکلا کلیدی
qiz turkunigə kəldi
یعنی :
دختر به خانه‌ی پدرش آمد.
در این قطعه نیز آمده
است :

کلسا ابنک ترکنم

اتلکمت ترکنم

یذلغی ترکنم

امدی جرک جرکشور

*Kalsə aba * tərkanim*

Etilgəmət turkunim

Ya ilmağay tərkinim

Emdi cərik cərgəsür

ترجمه : اگر خاقان من
فراز آید

رضع ر حال خریشانم بهتر می-
شرد.

مردم من پراکنده نمی‌شرد
اکثرن مردان نبرد صف
آرایی کرده‌اند.

ترضیح آنکه : از خاقان
خراهش می‌کند که در نبرد

«چیزی را درید ر انداخت»
گرفته شده است.

سقمان siqman : هنگام فشردن
انگور [در پائیز].

قرمان qurman : تـرکـش ر
کماندان ر تیردان. کیش
قرمان *kis qurman* هممان
کماندان ر تیردان ر این
راژه از فعل قررمان
qurman در معنای : «کمر
بر میان ببند» گرفته شده
است.

کتمان kətmən : ابـزارـی که
برای کندن زمین به کار
می‌رود.

کرزمان kozmən : نان پخته
شده بر کنار پاره‌ی آتش.

باب

تکراژهایی که بر پایان
میان آنها
حرف مد ملایم
آید

یماتا yamata : نام خمیری مانند
خمیر قطائف است. هنگام سرخ
کردن مرغ ر یا گشت بر آن
می‌زنند تا چربی در هنگام
بریـان شدن در آن جمع
گردد.

قراجی qaraci : سائل ر گدا
که بر در خانه‌ها گردد.

کلاجر kələcu : سخن ر حدیث.
(به ترکی ارغزی).

کمیجا kumicə : پشه.

تبارر tabaru : ال منک تبارر
کلدی *ol mənī * tabaru kəldi*
یعنی : ار نزد من حاضر
شد. ر یا : ال انک تبارر
بردی *ol anī * tabaru bərdi* :
یعنی ار, نزد ری حاضر
یافت. تکراژ تبا *taba* در

کـرکـنی کـرکـردی
boğra kirkini kirdi یعنی :
هنگام گشتی‌خراهی شتر نر
فرا رسید.

کـن kəwgin : کـن اش
kəwgin as یعنی : غذایی که
سیر نمی‌کند. ر آن متضاد جـ
کن *ciwgin* است. همچنین است
در مرد گیاه.

کلکن kəlgin : آنچه در عربی
مد گریند ر بالا آمدن ر
خررشدن آب ردهای بزرگ
ر دریاها را اراده کنند.
این, شبیه سیل است.

لمکن limgən : آلی زرد.

بقلان Baqlan : بقـلان قـزی
baqlan quzi یعنی : بره‌ی
فربه ر تازه.

بکلان Bəglən : از نام‌های
مردان است.

جغلان Cuğlan : از نام‌های
بزرگان قارلوق.

سکلین suglin : قرقارل.

سـلین suwlin : قرقارل.

بتمان batman : من (راحد
رزن). بـیر بـتـمـان ات
bir batman ət یعنی : یک من
گشت.

جقمین cuqmin : نانی که به
شکل قرابیه درست می‌شود.
در دیگ با بخار آب پخته
می‌شود. قابل هضم‌ترین نان
است.

سکمان Sokmən : لقبی است
برای دلارران ر مردان
جنگی در معنای دلارر صف
شکن نبرد. از فعل سکتی
نانکتی *sokti nə *ti* در معنای

بزاغر *buzagū*: گرساله. در این کلام نیز آمده است: *اداکي بزاغر اکرز بلماس Ewdaki buzagū okuz bolmas* یعنی: گرساله‌ی خانگی، گار نر نمی‌شرد. این مثل را در جایی آرند که کسی در فضل ر شرف ارتقاء مقام یابد، اما خریشان ار، به همان چشم کردکی به ری می‌نگرند.

بزاغر *buzagū*: بزاغر تلی *buzagū tili* یعنی: جانرری کرچک مانند مرش. مرش صحرای.

بشغر *bosuğu*: ات بشغر *at bosuğu boldi* بلدی یعنی: هنگام رها سازی اسب فرا رسید. مرارد دیگر نیز چنین است.

تشاغر *tusağu*: ات تشاغر *at tusağu boldi* بلدی یعنی: هنگام بخر کردن اسب (ر غیر اسب) فرا رسید.

بقاغر *buqağu*: بندی که بر دست یا پای دزد نهند.

تقاغر *taqağu*: نامی جامع برای مرغ ر خرس. اگر بخرهند خرس را جدا سازند، ارکک *erkək taqağu* گریند ر مرغ را نیز تشی *tisi taqağu* نامند. چنانکه در این کلام نیز آمده است:

یزیداقی سلین اذرکلی *afdaki tağar ağnma Yazidaqi suwlin ərgəli ewdaki taqağu icğınma* یعنی: در حال جستجری فرقارل در بیابان،

معنای «سری، سمت، جهت» است. حرف «ر» ر حرف «ر» بعداً افزوده شده‌اند.

خمار *xumaru*: میراث ر مرده ریگ. برنی *atmən xumaru* بلدم *buni atamdan xumaru buldim* یعنی: من، این را از پدرم میراث یافتم.

خمار *xumaru*: یادگاری، مالی که به یاد برد اعطاء شرد. هنگامی که یکی از بیگان ر سروران بپزند، چیز گرانبهائی از مال ار را برای هدیه به خاقان جدا می‌کنند. به این هدیه *xumaru* می‌گیرند که در معنای یادگار، یادبرد ر خاطره است. این کلمه را بعنران نام مردان ر زنان نیز بر می‌گزینند. به مالی نیز که کسی در مسافرت طرلانی پیش خریشان خرد به یادگار نهد، *xumaru* گریند.

نمیژا *namija*: شهر خراهر زن. باجناق. (به ترکی چگلی).

شلاش *salasu*: نرعی از پارچه‌های چینی.

شمرشا *samusa*: گرنه‌ای گیاه قابل خوردن. شنبلیله.

قراغر *qarağu*: زاج.

قراغر *qarağu*: کرر، نابینا.

قریغر *quriğu*: قریغر نانک *quriğu nə* چیز در شرف خشکیدن. هنگام خشک شدن چیزی هم، چنین گریند.

قراغر *qirağu*: شب‌نم یخ زده که در شبهای سرد زمستان از آسمان بیفتد.

یعنی: اگر آتشکار دراز باشد, دست نمی‌سوزد. این مثل را برای مردی که فرزندان ر خدمتکارانش کار می‌کنند ر در رفاه می‌زیند, آورده می‌شود.

کشیگا *kosiga*: سایه‌ی کم ر اندک.

کلاکر *kələgu*: کلاکم—رش. جانرری از گرنه‌ی مرش صحرایی.

کلیگا *koliga*: سایه‌ی طرانی ر دائم.

جمالی *cumali*: مرچه (به ترکی چگلی).

جمیلی *cumili*: جمیلی بلدی *cumili boldi* یعنی: چشمش از گرما خیره شد.

کپالی *kəpəli*: پیرانه که شبها در اطراف آتش می‌چرخد.

باب

فعالان ر فعیلان

با

هر گرنه حرکه

قریزان *qarizan*: پیر, ساخررده. **جبقان** *qipqan*: عناب.

جبقان *qipqan*: دمل سرخ که برتن آدمی در آید. از آنجا که شبیه عناب است, به این نام نامیده می‌شود.

قراقان *qaraqan*: گرنه‌ای از درختان کرهستانی.

جلیمان *culiman*: جلیمان ایش *culiman is* یعنی: کاری که بیرون شد آن معلم

ماکیان را در خانه از دست مده. این مثل را رقتی گریند که کسی برای به دست آوردن چیزی درر ر دراز, چیز دیگر قابل دسترس خرد را از دست دهد.

تقاغر یلی *taqağu yili*: تقاغر یلی سالهای درازده‌گانه‌ی ترکان.

تلاغر *talağu*: زهر زردکشنده, سم بسیار کشنده. به دل پیچه ر شکم‌درد نیز تلاغر *talağu* گریند.

تماغر *tumağu*: زکام, سرماخوردگی.

قناغر *qanağu*: نیشتر, ابزار پزشکی برای حجامت ر جراحی.

بترک *butuğa*: بادنجان. **بلاکر** *biləgu*: سنگ چاقر تیز کن.

تراکر *tirəgu*: دیرک. چیزی که بتران به آن تکیه داد. ستن ر مانند آن.

کراکر *kərəgu*: در میان ترکمانان به چادر گریند. کرچ‌نشینان به خانه‌ی زمستانی اطلاق کنند. در این کلام نیز آمده است: که کردی کراکر یذتی

Kok kordi kərəgu yu ti یعنی: سختی دید ر چادر ر خیمه را برچید ر بر درش گرفت.

کزاگر *kuzəgu*: سیخ بخاری ر آتشدان. در این کلام نیز آمده است:

کزاگر ازرن بلسا الکه ^{کیماس}
Kuzəgu uzun bolsa aliğ koyma
s

سلندی salindi : سلندی اتنک
salindi otu * یعنی : چرب ر
 هیزم که سیل آن را بر
 ساحل افکنده باشد. سلندی
 نانک *salindi nə* * یعنی : چیز
 رها ر افکنده شده.

سلندی sulundi : زلف مرد که
 به عقب سر شانه کند. اصل
 آن از سلندی نانک *salindi nə*
 * در معنای «چیز آریخته
 شده» است ر این کلمه ای
 غیر فصیح است.

تمندی tamindi : تمندی سر
tamindi suw
 یعنی : چکه ر قطره ای آب.
کمندی komundi : کمندی نانک
komundi nə * یعنی : چیز
 دفن شده.

با افزودن حرف «ی» , «د»
 ر «ن» به بن فعل, اسم
 ساخته می‌شود. در این
 حال, کلمه, در معنای
 «زیادت یک چیز» می‌آید. ر
 یا آنکه نقش اسم مفعول
 خواهد داشت. مانند رزن
 «فعاله» در عربی.
 گرنه ی دیگر آن است که,
 میان آخرین حرف بن فعل
 امر ر پی افزوده ی «د»,
 «ی» از صیغه ی ماضی, حرف
 «ن» افزوده می‌شود. ر در
 این حال, کلمه, در
 مفهرم مفعولی, تبدیل به
 اسم می‌شود. مثلا در جمله ی
 سنی سرزتی *suwni suzti* :
 (در معنای : آب را
 پالرده ر صاف ساخت)
 آخرین حرف در بن فعل,
 حرف «ز» ر پی افزوده ی
 صیغه ی ماضی, حرف «ت» یا
 «د» است که میان آنها حرف

نباشد. این راژه در اصل
 در معنای محل بیرن آمدن ر
 جرشیدن آب است. (به
 ترکی کنجکی).

باب فعنلی با سه حرکت

تندی tatindi : تندی سرت
tatindi sut یعنی : شیر فراران.
سجندی sacindi : سجندی نانک
sacindi nə * یعنی : چیز
 پراکنده شده.

تذندی ta indī : تذندی نانک
ta indī nə * یعنی : چیز ممنوع
 شده.

گذندی ka indī : گذندی ترن
ka indī ton یعنی : جامه ی
 بسیار پرشیده شده.

سرندی surundi : سرندی ار
surundi ər یعنی : مرد
 رانده شده از هر جای.

قرندی qirindi : خرده ریزه ر
 پرست کنده شده ی هر چیزی.
زرنزə zərənza : گیاه مررد

بیابانی, گل کاجیره, گل
 کافشه. به تخم این گل
 زرنزə ارغی *zərənza uruği*
 گریند.

سزندی suzundii : سزندی سر
suzundii suw یعنی : آب بسیار
 پالرده ر صافی.

قزندی qazindi : قزندی تیراق
qazindi topraq یعنی : خاک
 کنده ر ترده شده.

بغندی boğundi : مثناسه ر
 شاشدان حیرانات, جز آدمی.

جیغت capğut : تشک، زیرانداز
ر پشٹی.

قرشت qarsut : متضاد. مانند
شب ر ررز.

قزغت qizğut : مجازات ر
عقربت. مجازات کردن مجرمی
در میان مردم برای اخذ
عزت آنان تا از ارتکاب
جرم درری گزینند.

قدشت qawsut : صلح ر آشتی در
خان برای امنیت
کشرهایشان.

قدشت Qawsut : از نامهای
مردان.

لجنت lucnut : یارار رفتن.

یاری ر کمک در پاک کردن
گندم ر جز آن. کمک‌رسانی
به ررستائیان. ر این کار
در میان ررستائیان جاری
است که با فرستادن برده
ر یا چارپایی، به همدیگر
یاری می‌رسانند. (به ترکی
کنجکی).

بجغوج bicğuc : قیچی ر مقراض
ر هر رسیله‌ای که چیزی را
ببرد ر قطع کند.

بدراج Budrac : نام یکی از
بزرگان یباکر که در زمان
بکراج ارسلان
تکین *Bakac arslan tegin* در
دست مسلمانان اسیر شد.

یرکوج yerkuç : قطعه چربی به
شکل شمشر که برای جابه‌جا
کردن نان در تنرر به کار
می‌ررد.

بسکاج buskac : نان.

تتماج Tutmac : طعام معروف
ترکان. این غذا، از جمله
آذرقه‌های ذرالقرنین برده

«ن» افزوده می‌شرد ر
بصورت سزندی سر
suzundi suw در می‌آید که
معنای «آب پالرده ر صاف
شده» می‌دهد.

بدینگرنه، در این نرع
فعل، معنا چیزی است غیر
از آنچه که کار بر رری
خرد اسم قرار گرفته
باشد. یعنی معنای «آبی که
عمل صافی کردن بر رری ار
انجام گرفته» را می‌دهد.
مثالهای دیگر نیز - که
اینجا نیارردم - به همین
قیاس است.

باب فعللی

بستلی pustuli : گیاهی

خردنی، سرمک.

باب سه راجی‌ها به پایان
رسید.

آنچه در پی می‌آید، باب
مزید است.

باب

فعلل ، فعلل ، فعلل
با هر گرنه حرکه

بشغت busğut : شاگرد در
پیشه ر حرفه.

ترمت tarmut : تپه‌ها ر دره -
های کرهستان. تاغ ترمتم
کچتم *tağ tarmut kectim* یعنی:
از تپه ر دره گذشتم.

تکشت teksut : عرض ر بدل
چیزی در معارضه. مثلا پرل
ناسره بدهی ر نیکر ر
سره‌ی آن را عرض بگیری.

ربجت rapcat : بیگاری. مانند
اینکه بیگ، مرکب مردم را
بستاند ر بدران پرداخت
اجاره، بر آن بار حمل
کند. (به ترکی کنجکی).

است. چین در اصل سه بخش است: ۱- چین علیا که در مشرق است ر نام آن تـغـاج *Tawgac* است. ۲- چین رسطی که سرزمین «خطای *Xitay*» است. ۳- چین سفلی که برخان *Barxan* نامیده می‌شود. ر آن، کاشغر است. رلی، اکنر، تـغـاج *Tawgac* معروف به ماچین شده است. خطای *Xitay* را نیز، چین گریند.

تـغـاج *Tawgac*: تیره‌ای از ترکان که در این دیار زیست می‌کنند ر به آن تـت *Tat Tawgac* تـغـاج یعنی «اریغر» که تـت *Tat* باشد ر چینی که تـغـاج *Tawgac* باشد.

تـغـاج *tawgac*: به بناهای بزرگ ر دیرینه، یکجا تـغـاج *tawgac a i* از نام می‌دهند. چنانکه عربها نیز به اینگونه آثار نام «آثار قرم عاد» داده‌اند. ر از همین جاست که لقب خانان نیز تـغـاج *Tawgac Xan* در معنای دارای سلطنت عظیم ر قدیم شده است.

تـت *Tat Tawgac*: «تات» در این ترکیب، در معنای «فارسیها» ر «تـغـاج» در معنای «ترکان» است. به نظر من، صحیح‌تر آن، همان است که گفتم. در سرزمین‌های اسلامی نیز، همین [که گفتم] معروف است. آنجا نیز، چنین است ر هر در پسندیده است.

است. ترضیح آنکه: ذرالقرنین چرن از ظلمات بیرون آمد، آذرقه‌شان کم شده برد. مردم به سري ار آمدند ر به ار گفتند بزنی تـتـمـا آج *bizni tutma ac* یعنی: ما را گرسنه نگه مدار ر راهمان را گشاده‌دار تا به رطن-هایمان باز گردیم.

ذرالقرنین با دانشمندان به مشورت پرداخت ر سرانجام این غذا را یافتند. این طعام، بدن را نیرو می‌بخشد ر چهره را گلگرن می‌کند ر به آسانی هضم نمی‌شود. پس از خوردن تـمـاج *tutmac*، آب آن را نیز می‌آشامند.

ترکان، چرن این طعام را دیدند، آن را تـمـاج *Tutmac* نامیدند ر اصل آن تـمـا *tutma ac* است. در «الف» برای مخفف ساختن اسقاط یافته است ر معنای: «خرد را گرسنه مدار ر بگير این را بچرر!» می‌دهد.

تـتـغـج *tutguc*: دسر قبل از غذا.

تـدـرـج *tudric*: زباله، سرگین، آشغال. (به ترکیبی آرغری).

تـلـغـج *talguc*: قطعه چربی که میان لنگه بار بر پشت چهارپا ر ریسمان رارد می‌کنند ر چند بار آن را تاب می‌دهند. بار به محمی بسته می‌شود ر لنگه‌ی آن کج نمی‌شود.

تـغـاج *Tawgac*: نام «ماچین» است. چهارماه تا چین راه

کرتج *kərpic* : آجر. به آجر پخته بشخ کرتج *pisiğ kərpic* گفته می‌شود.
کرتج *kirtuc* : کرتج کشتی *kirtuc kisi* یعنی : شخص حسرد ر بدخري.
بشترت *bastar* : داس. (به ترکی آرغريي).
بکتورت *Bəktur* : از نام‌هاي مردان. اصل آن بک تر *bək tur* در معنای «محکم بایست ر مقارمت کن» است.
بکتورت *buktir* : محل‌هاي گرد ر صعب در کرهستانها. در این قطعه نیز آمده است :
 اغا بکتورت ازا یردم
 برق یاقب قیا کردم
 انی بیلب تقی بردم
 تکل یاغی تری تغدی
Ağa buktir uzə yordim
Bariq yaqıp qiya kordim
Ani bilip taqi bardim
Tukal yaği tori tođdi
 ترجمه : زمین درشتی از کره را فراز رفتم.
 سیاهی دیدم ر نزدیکتر شدم.
 ار را شناختم ر نزدش رفتم
 گرد ر غبار از دشمن بر انگیخته شد
 توضیح آنکه : فراز صعبی از کره را بالا رفتم ر از درر شبح سیاهی دیدم ر پس از شناختن در جای خرد درنگ کردم , گرد ر غبار از دشمن برانگیخته شد.
بلدیر *baldir* : بینی ر دماغی کره. [آن را] تاغ بلدیری *tağ baldiri* گریند.

تداغ یداسی *Tawğac yudasi* : درختی است که برگ‌هاي آن مانند برگ سرسن است ر با آن درمان بیماری کنند.
سرتج *sarqac* : گیاهی شبیه کاسی یا هندبای بری.
سرتج *surqac* : آب ر شیرهی درخت لک که با آن دنباله‌هی دسته‌هی شمشیر, خنجر, چاقو ر جز آن را محکم می‌کنند.
سرتج *sarnic* : مشک شیر که از پرست شتر ساخته می‌شود. ظرف چربین.
سغدج *sağdic* : درست, یار ر صدیق.
سغدج *suğdic* : جشن ر مهمانی زمستانی که به نربت میان درستان بطور چرخشی برگزار می‌شود, مهمانی دره‌ای.
سودج *sawdic* : سبد, سله ر زنبیل بافته شده از شاخه‌هاي نازک درختان که در آن میوه ر جز آن بگذارند.
سنکج *sənkəc* : گرنه‌ای سیب به اندازه‌هی فندق. انراغ سفید ر قرمز دارد ر خورش طعم است.
قتتج *qatqic* : حشره‌ای شبیه عقرب که انسان را می‌گزد. (به ترکی آرغريي).
قسناج *qisğac* : گلگیر شمع, انبر ر کلبتین.
قسناج *qusğac* : جانرری سیاه ر کرچک که آدمی را می‌گزد. (به ترکی آرغريي).
قسناج *qusğac* : گنجشک.

یعنی: تیر در تیردان ر ترکش صدای جلد ر جلد در آرد نیز زمانی که باد بر روی گیاهان برزد چنین گفته می‌شود.

جغمیر *cağmur* : شلغم.

جغمیر *camğur* : این تکرار نیز در معنای شلغم است. حرف «م» ر حرف «غ» جا بجا شده اند.

سرکر *sərkər* : راه‌زن ر حرامی. (به ترکی قارلرقي).

قندر *qandır* : پرسته‌ی نازک گشت پس از آنکه پرست آن برای دباغی کنده می‌شود.

کستار *kəstər* : سفال (به ترکی ارجم).

کشمیر *Kesmir* : نام شهری در سرزمین ترکان که آن را حضرت سلیمان - دررد خدا بر ار باد - ساخته است.

مندار *mandar* : گیاه عشقه، نام گیاهی که به درختان می‌پیچد. چه بسا درختان را می‌خشکاند. نرعی پیچک است. (به ترکی ارغزوي).

بردز *burduz* : باغ ر برستان. این راژه، ترکی ناب نیست.

بلدز *baldiz* : خراهر کرچک زن آدمی. به خراهر شرهر بلدز *baldiz* گفته نمی‌شود، بلکه سنکل *siᅇil* گفته می‌شود.

ترمز *tarmaz* : خیار بادرنگ.

قتسز *qutsuz* : بخت بر گشته ر شرر بخت. در این کلام نیز آمده است:

بلدر *baldır* : بلدر اغل *baldır oğul* یعنی: پسر ناتنی، ناپسری. بلدر قیز *baldır qız* : دختر ناتنی، ندادختری. بلدر ترغ *baldır tarıę* : زراعت ر کشتی که در آغاز بهار کاشته می‌شود که بهترین هنگام کشت ر زرع است. به هر کاری که در آغاز ر ابتدایش انجام پذیرد، بلدر *baldır* گفته می‌شود. در هنگام زایش گرسفند، به ارلین بره‌ای که زاده می‌شود، بلدر قزی *baldır quzi* می‌گیرند. در چهار اصطلاح فرق، حرف «ب» با اشباع ر غلیظ تلفظ می‌شود.

بلدر *buldur buldur* : [صدای افتادن چیزی در آب]

تاش قذغقا تشتی بلدر بلدر

اتی

Tas qu

uęqa tusti buldur buldur etti یعنی: سنگ به چاه افتاد ر صدای بلدر بلدر در آمد.

بلدر *bildir* : سال گذشته، یک سال پیش.

بلغار *Bulęar* : یک شهر ترک-نشین که بسیار معروف است.

تلفر *tulfır* : پرشش، پرده. [حله‌ی] پرشش بانران که از دیبا ر حریر ترتیب داده می‌شود.

جلدر جلد *caldır caldır* : [صدای به هم خردن تیرها در ترکش]

اق کیشتا جلد ر جلد ر اتی *Oq kista caldır caldır etti*

است. زیرا بیراهه اغلب به مقصد نمی‌رسد.

مندز اقن *munduz aqin*

یعنی: سیل ناگهانی. مندز *munduz yoriğa at* **یریغلا ات** یعنی: اسبی که جز نیکر راه رفتن، رفتار دیگری نداند.

بجغاس *bicğas*: عهد ر پیمان ر میثاق ملی. در این قطعه نیز آمده است:
بجغاس بتک قلرلر اندکی یا بررلر خاندن بست تلرلر بسمل حمل ترکشور

*Bicğas bitik qilurlar
And kəy yemə berurlər
Xandin basut tilərlər
Basmil comil tirkəsür*

ترجمه: لرحه‌ی میثاق ملی را می‌نگارند. براستی سرگند یاد می‌کنند از خان یاری می‌خواهند «باسمل»‌ها ر «چرمزل»‌ها همه گرد آمده‌اند.

ترضیح آنکه: آحاد ملت، در جنگ یباقر، سرگند یاد می‌کنند که با خاقان مخالفت نکنند ر در بیعت با ار لرحه‌ی میثاق ملی می‌نریسند ر از خاقان یاری می‌خواهند. هم اکنرن «باسمل»‌ها ر «چرمزل»‌ها برای نبرد با ما گرد آمده‌اند. خاقان سر رسید، خرن آنان را بریخت ر محورشان کرد.

بکمس *bəkməs*: شیره ر رب. (به ترکی ارغزی).

قرباس *qirbas*: قریب *qirbas ər* یعنی: مردی که

قتسز قذغقا کرسا قم یغار

qutsuz qu

uğqa kirsə qum yağar

یعنی: اگر آدم بدبخت داخل چاه برود، ریگ [برار] می‌بارد. در حکم این کلام عرب است که گرید: *اذا اقبل اقبل ر اذا ادبر دمر* [یعنی: چرن رری آرد، رری آرد. ر چرن برگردد، راژگرن شرد].

قرقز *Qirqiz*: تیره‌ای از ترکان.

قلبوز *qalbuз*: لقمه. گریند: *qalbuзladi nə* **قلبزلادی نانکی** **ni* یعنی: یک لقمه‌اش کرد ر قررت داد.

قندز *qunduz*: سگ آبی. قندز *qayri* **قیری** *qunduz* داریری که از خصیه‌ی قندز به عمل می‌آررند.

کندز *kunduz*: روشنایی ررز.

مندز *munduz*: نادان، متحیر ر ابله. در این کلام نیز آمده است:

*نجا مندز ارسا ایش اذکر
نجا اگری ارسا یرل اذکر*

Necə munduz ərsə es əgu

Necə əgri ərsə yol əgu

ترجمه: هر چه ابله هم باشد، باز درست ر رفیق بهتر است،

هر چه پر پیچ ر خم باشد، باز جاده بهتر است.

ترضیح آنکه: داشتن رفیق، اگرچه نادان هم باشد، باز در بیابان از تنها ماندن بهتر است ر گام نهادن در راه پر پیچ ر خم از سرگردانی در صحرا بهتر

قتمش Qatmis : از نامه‌های مردان است.

قرتیش qirtis : رنگ رخساره‌ی آدمی ر جز آن. گریند : کرکلک قرتشلغ کشی *korklug qirtisliḡ kisi* یعنی : شخص خرش آب ر رنگ ر خرب چهره .

به سطح زمین نیز ییر قرتشی *yer qirtisi* گریند.

قرغش qarḡis : لعنت ر نفرین.

تنکری قرغشی انک از *tə *ri qarḡisi ani * uzə* یعنی : لعنت خدا بر ار باد !

این کلمه را گاهی نیز به جای صفت به کار می‌برند ر می‌گیرند : قرغش کشی *qarḡis kisi* یعنی : شخص نفرین شده .

قلدش qoldas : قلدش ر یار ر قرین. این را در مورد خدمتگزاران بزرگان به کار می‌برند.

کردش kirdas : همسایه‌ای که با تر در یک منزل ر حیاط سکرت دارد.

برباغ burbaḡ : طرل دادن در کار، نصفه رل کردن کار.

برقغ birqiḡ : بانگ در آردن بیی اسب ر خر. گریند : ات برقغی *at birqiḡi* یعنی : آراز بیی اسب.

برقغ burquḡ : کشیدگی ر چین-خرردگی پرست ر مانند آن.

بشلاغ baslaḡ : بشلاغ نانک *baslaḡ na* یعنی : چیز رها شده بشلاغ یلقی *baslaḡ yilqi*

مرهای سرش ریخته باشد ر دیگر مری بر سرش نرید.

یرباش yurbas : یرباش ایش *yurbas is* یعنی : کار درهمی که چاره ر راه بیرون شدن از آن شناخته ر معلم نباشد.

بترش batrus : بترش سـ *batrus suw* یعنی : آب گل-آورد ر تیره . همچنین است آش رشته‌ای که آبش کم ر رشته‌اش بسیار باشد.

بلغاش bulḡas : فتنه ر آشربی که به سبب حضر دشمن در میان قرم پدیدار آید.

ترکاش tirkas : به سختی راه رفتن به سبب ازدحام . به محل جمع شدن آب شاخه‌های رودخانه نیز سـ *suw tirkasi* گریند.

جلبش culbus : شیره ر لیزابه-ی میره که لباس ر یا دست به آن آرده شد.

سرمش sarmas : پیچیدگی ر درهم شدگی چیزی در چیز دیگر. در هنگام فتنه ر آشرب، چرن مردم به همدیگر می‌پیچند ر گرره‌ی در گرره‌ی در می‌آیند، [این حالت را] سرمش بلدی *sarmas boldi* می‌گیرند.

سـسش suwsus : آخرین آب گندم پس از آنکه قرت آن گرفته شده باشد. به درغی نیز که بر آن آب ریخته شد، چین گریند.

قتلش qatlis : در آمیختگی. آنجا را که بازهای آب به هم می‌رسند، سر قتلشی *suw qatlisi* گریند.

تغراغ *tuğrağ*: طغرا, مهر, مهر خاقان, منشور ر ترقیع ري. (به ترکی ارغزی). دیگر ترکان آن را ندانند. من هم اصلش را نمی دانم.

تغراغ *tuğrağ*: اسبی که خاقان هنگام جنگ ر سرارکاری به سربازان دهد, بشرطی که هنگام بازگشت باز پس دهند.

تلداغ *tildağ*: تهمت زدن. باز خراست ال انکر تلداغ *ol a *ar tildağ qilur* قلرر یعنی: ار, بر ري تهمت زد. فارسیها «بھانه» می گیرند.

تغسغ *toğsuğ*: کورن تغسغ *kun toğsuğ* یعنی: مشرق, خارر.

بتسغ *batsiğ*: کورن بتسغ *kun batsiğ* یعنی: مغرب, باختر.

تلغ *talqiğ*: جای به هم رسیدن کرهها.

تلغ *talqiğ*: تأخیر در کارها
تملغ *tumluğ*: سرما, چیز سرد. در این قطعه نیز آمده است:

تملغ کلب قبسدي
قتلغ یایغ تبسدي
قربل اژن یبسدي
ات ین اشب امرشور

Tumluğ kəlip qapsadi
Outluğ yayığ təpsədi
Qarlap əjun yapsadi
ət yin usup əmrısır

ترجمه: سرما سر رسید ر فراگیر شد
بر تابستان فرخنده حسد برد

یعنی: چارپای رها شده ر سرخورد.

بغرغ *biğriğ*: تکان خردن آب در داخل مشک ر میره در داخل جرال به جهت پر بردن آنها ر مشک.

تبلاغ *tablağ*: رضایت ر خرسندی از چیزی. گریند:
بر ایشدا سنک تبلاغنک بارمر

*Bu isda səni * tablaği * barmu*

یعنی: آیا در این کار رضایت تر هست؟

تبزغ *tapzuğ*: چیستانی که مردم برای امتحان همدیگر به کار می برند.

تبزغ
تبزدم *tapzuğ tapuzdum* یعنی: [از ار] چیستانی پرسیدم.

تتسغ *tutsuğ*: رصیت.
من انکر تتسغ تتزدم

*Mən a *ar tutsuğ tutuzdum* یعنی: من ار را رصیتی کردم [ر اندرز دادم].

ترتغ *tartiğ*: بند ر رسن بار, تنگ بار.

ترتغ *tartiğ*: فراخران خاقان از نزدیکیان خرد برای کاری که پیش آمده باشد. بکدن ترتغچی کلدی *bəkdən tartiğci kəldi* یعنی: از سري بیگ, دعت کننده آمد.

ترقغ *turquğ*: حیا, شرم. ال مندن ترقغ بلدی *ol məndən turquğ boldi* یعنی: ار, از من شرم کرد.

برف بارید ر جهان را فرا گرفت

تن آدمی سردش می‌شرد ر می‌لزد.

سغزغ *siǰziǰ*: لحیم که در چیز را به هم وصل کند.

ترضیح آنکه: می‌گرید

سغزاغ *siǰzaǰ*: تیش سغزاغی دندان.

سرما فراز آمد ر سرتا سر جهان را فرا گرفت ر زمستان بر تابستان مبارک

سغلیغ *saǰliǰ*: هر چیز شمرده شده. اصل [املای] آن ساغخ است.

رشک برد, پس برف بارید تا آنجا که زمین را برابر ر هموار ساخت ر بدن آدمی, تر گفתי مرچه فرا گیرد, به لرزه در آمد.

سلاغ *suwlaǰ*: محل آب خردن حیرانات. آبشخرد ر آبخره.

ریشه‌ی کلمه تملغ *tumluǰ*, تکرار تم *tum* است. الک یزی

سلاغ *suwlaǰ*: نام محلی است.

تملغ *oluǰ yuzi tumluǰ* یعنی

قتلغ *Qutluǰ*: قتلغ نانک *Qutluǰ nā* * یعنی: چیز

: رری مرده سرد است. این, بدان معناست که پس از مردنش, نزدیکانش از

مبارک ر فرخنده. این, نام مردان نیز است.

ار درری می‌کنند.

قرشاغ *qarsaǰ*: قطعه‌ای از لباس به اندازه‌ی یک رجب.

سرتغ *sirtiǰ*: اثر هر سخنی که آدمی نه به طرر کامل,

انک **قرشاغی** کرر *ani qarsaǰi kor* * یعنی: جای اندازه‌ی یک رجب از لباس

دریابد.

ار را بین.

من بر سرزدن سرتغ بلدم *Mān bu sozdān sirtiǰ buldum*

قرشاغ *qursaǰ*: کمر بند.

یعنی: من آثار این سخن را دریافتم.

قرشاغ *qursaǰ*: طره ر منگرله که با پشم بافته می‌شرد.

ساجلغ *sacsiǰ*: ساجلغ ار *sacliǰ ar* یعنی: مرد با مری بسیار.

شبهه کمر بند است ر به چادر می‌بندند ر به آن / **قرشاغی** *ew qursaǰi* هم می‌گیرند.

سرسغ *sarsig*: سرسغ *sarsig soz* سرز یعنی: سخن

قشلاغ *qislaǰ*: قشلاق در این کلام آمده است: ارز کرز

درشت. به کار ر رفتار خشن ر درشت نیز چنین

ایر **قشلاغ** *oz koz ir qislaǰ* یعنی: شخص کار خرد را,

گریند.

خرد انجام داد, به دیگری را نگذارد.

سزلاغ *sizlaǰ*: جمع شدن دندانها مررعی که شخص آب سرد ر

ر این, مانند کسی است که سري شرقي قشلاق را بگیرد.

یخ زده بنرشد ر یا یخ را گاز بزند.

زیرا که در طرف شرقي

سغزغ *siǰziǰ*: میخ مخرصی که میان در درز در سري کفش

اخشق بخسق axsaq buxsaq : به افراد لنگ ر چلاق اطلاق می‌شود. این در کلمه باهم به کار می‌رود.
بدرق Badruq : از نام‌های مردان است.
برجق Barcuq : نام شهری که فراسیاب بناکرد. در آنجا فراسیاب، بیژن پسر بخت نصر را به بند کشید.
برجق burcaq : لربیا.
برجق burcaq : دانه‌های عرق ر خری. از همین جا گفته می‌شود. *tər burcuqlandi* برحق‌لندی یعنی : دانه‌های عرق مانند لربیا در آمد.
بزلق Buzluq : محلی که در آنجا برای تابستان یخ جمع می‌کنند.
بسرق basruq : گران ر سنگین. در این کلام نیز آمده است :
 ییر بسرقی تاغ, بذرین بسرقی باک
yer basruqi tağ, bu un basruqi bəg
 یعنی : گرانی زمین, کره است ر گرانی ملت بیگ است.
بشنق basnaq : بشنق ار *basnaq* یعنی: مردی که در سر, کلاه‌خرد ر بر تن, زره نداشته باشد.
بشمق basmaq : کفش (به ترکی ارغزی).
بغمق bogmaq : دگمه‌ی پیراهن. دگمه‌ی گریبان پیراهن.

قشلاق, علف بلندتر ر برفش کمتر است.
مان قشلاغ Manqislağ : در سرزمین ارغزان نام محلی است.
قشلاغ quslağ : محلی که در آنجا پرنندگان بسیار باشند, در آنجا شکار می‌کنند.
قرقاغ qarqağ : صحرای بیابانه‌ی بی‌آب ر علف.
قلسیغ qulsig : قلسغ ار *qulsig ər* یعنی: شخصی نرکر صفت ر برده خری.
نژداغ nijdağ : آلت ر سنگ تیزکردن چیزی (با حرف «ژ» که از میان در مخرج آرای بیرون آید).
بترق batraq : نیزه‌ای که بر نرک آن باریکه‌های دیبا ر حریر آریزان کنند. در رز نبرد, مرد جنگی خرد را با آن معرفی می‌کند.
بجناق bucğaq : قطر. ییر *bucğaqi yer* یعنی : قطر زمین.
بجناق bucğaq : گرشه ر زاریه.
بجناق bucğaq : قطعه پرست شتر که با آن کفش می‌درزند.
بخسق boxsuq : غل ر زنجیری که بر گردن برده‌ها ببندند.
بغسق bogsuq : غل ر زنجیر. در یکی از گریشها حرف «غ» به حرف «خ» ابدال یافته است. همانگونه که در عربی در در کلمه‌ی «ختر» ر «غدر» پیش آمده است.

تغاق tutğaq : گرد سراران
برگزیده که برای دستگیری
جاسرسان ر افراد خط مقدم
دشمن، شبانه ررانه می-
شوند.

توتق Tartuq : نام شهري است
در سرزمین یغما.

ترغاق tarğaq : شانه.

ترلاق turlaq : هر حیران لاغر ر
نزار. به آدمي هم که در
جرانی ضعیف ر ناتران
گردد، چنین گریند.

ترماق tarmaq : پنجه ر چنگال
حیرانات درنده. به نرعی
گیاه نیز قرغاق ترماقی
tarmaqi qarğaq گریند.

تزلق tuzluq : نمکدان.

تغراق toğraq : درخت بیید
مجنرن.

تغراق tiğraq : تغراق ار
tiğraq ər یعنی : مرد چابک
ر جلد ر دلارر. در این
قطعه هم آمده است:

اغراق اری تغراق
ییمی انک اغلاق
سرتی ازا سغراق
ییری تقی اغلاق

Oğraq əri tiğraq
Yemi ani * oğlaq
Suti uzə sağraq
Yeri taqi ağlaq

ترجمه : مردان تیره
ارغراق چابکان ر
دلارراند
طعام ر خوراک آنان
بزغالگانند
پیاله هاشان بر خیک
شیرهاشان پیسته است.
زمین هاشان تمام شرره زار
است.

بغمق boğmaq : گردنبنند ر
گلر آریز که از طلا یا
نقره ساخته می شود ر بر
ری آن گرهرها ر
مراریدها ترصیع می کنند
ر در شب عررسی از گردن
عررس می آریزند.
بلجق balciq : گل ر لای.

بلغاق bulğaq : شرر ر هزاهز
که پیش از حملهی دشمن در
میان مردم بیفتد.

بلغاق Bulğaq : از نامهای
مردان است. در این قطعه
نیز آمده است:
بلغاق اکش بلسا
قجن بلکنک یتار
ینکشق تلم سیرب
انی تمغق قتار

Bulğaq okus bolsa

Qacan biligi * yitər

Ya *saq telim sayrab

Ani tamğaq qatar

یعنی : هرگاه فتنه ر
آشرب بسیار گردد،
خرد ر عقل گمراه شود.
بیهوده سخن زیاد گردد
دهانش خشک ر بسته شود.
ترضیح آنکه : آنگاه که
فتنه ر آشرب زیاد شد عقل
تر گمراه می شود ر تر را
به راه درست هدایت نمی کند
ر زمانی که هذیان گری
زیاد شد، فکها از خشکی
دهان سفت می شود.
این کلام، برای کسی گفته
می شود که به کم سخی ر
اعتدال ترصیه شود.

تبراق topraq : خاک.

تبلرق tapluq : شکافها در
زمین.

ر در مرد کچل شرم ر حیا پیدا نمی‌شود.

جخشاق *caxsaq*: خشک شده‌های آلر، انگرر ر جز آن که قاق شده باشد. جار جرمق *car carmaq* یعنی: بچه مچه، کردک ر کردکان. این در کلمه با هم به کار می‌روند.

جمرق *camraq*: کردک.

جغـرق *cağruq*: جغـرق *cağruq yer* یعنی: زمین سفت ر سخت ر گرفته شده.

جقماق *caqmaq*: چخمـاق، آتشنه‌ی چربی.

این کلمه، هم اسم ر هم مصدر است. چنانکه کلمه‌ی «حمد» از «حمدت» ر «حمد» از «حمد الماء» جدا شده‌اند ر هر در، هم اسم ر هم مصدرند.

جلبق *calpaq*: چلبق ر آلودگی. جلبق *calpaq is* یعنی: کار درهم ر برهم.

جمغق *comğuy*: کلاغ سرخ پا ر سرخ منقار ر سفید پر ر بال. ارغزان حرف «غ» را اسقاط کنند ر جمق *cumuq* گیرند. در هر کلمه‌ی چهار راجی نیز که در آن حرف «غ» ر یا «ک» باشد ر آهنگ ثقیل داشته باشد، به همین ترتیب عمل می‌شود.

جمغق *camğuy*: خبرکش. به شخص سخن چین جمغق *ar camğuy* گیرند.

بشغاق *basğaq*: بشغاقی استخرانه‌ی ران.

ترضیح آنکه: می‌گیرید که دلاران تیره‌ی ارغراق بی-باک ر چابک سرارند ر خراکشان بزغاله‌هاست ر صراحی شرابشان پیسته بر خیک قمیزشان آریزان است ر با اینهمه، زمین‌هاشان بایر است. ر آنان را به جشندگی ر دلارری ترصیف می‌کند.

تغساق *tuğsaq*: زن بی‌یره. اغلب بصورت ترل تغساق *tul tuğsaq* به کار می‌رود.

تراق *tawraq*: شتاب ر سرعت. از همین کلمه گرفته، گیرند *tawraqin kəl*: تراقن کل یعنی: بشتاب ر بصرت بیا. گاه آن را بصورت صفت هم به کار می‌برند. *tawraq isci* تراق ایشجی یعنی: کارگزار تند کار ر عامل جلد ر سریع.

تقلق *toqluq*: سیری از طعام.

تقلق *toqluq*: بی‌میری شدن سر مرد ر بی‌شاخ شدن سر حیران.

تلغوق *talğuy*: میخی که برای استرار ساختن دسته‌ی تبر می‌کوبند.

تمشق *tomsuq*: منقار پرنده.

تمغاق *tamğaq*: حلق ر حنجره.

جخشاق *caxsaq*: سنگتخته‌ها ر محل‌های سنگلاخ در تپه‌های کرهستانها. در این قطعه نیز آمده است:

جخشاق *ازا ات بلماس*
جقرق *بلا ات بلماس*

caxsaq uza ot bolmas
caqraq bilə uwut bolmas

یعنی: در سنگتخته‌های ستیغ کره علف نمی‌رید.

Sawin sağraqqa tağir

یعنی: با حرف به صراحی نزدیک می‌شرد.

ترضیح آنکه: آدمی با سخنان نرم ر لطیف می‌تراند هم پیاله‌ی بیگان ر سروران گردد. مراد آنکه بزرگ ر مکرم می‌گردد.

سرماق sirmaq: گلیم ستر زیر پالان الاغ.

سغناق Suğnaq: یکی از شهرهای ارغوزان.

سغلق sağliq: گرسفند ماده، میش. این کلمه در اصل معنای «حیران قابل درشیدن» می‌دهد.

سلق suwluq: حرله دستمال ر مندیل.

سقلق saqliq: بی‌مداری ر هشیاری در امر.

سقلق soqluq: حرص در طعام ر آزمندی در خوردن ر آشامیدن.

قبغاق qabğaq: درپرش، درپرش تیردان.

قبجق qapcaq: محل تلاقی شاخه‌های رود.

قدرق qadraq: نشیب‌ها ر خم‌های کوه. قوت قدرق *qat qadraq* یعنی: نشیب ر شکن کوه.

قدرق qudruq: نام عمرمی دم هم‌هی حیرانات. به دنبه‌ی گرسفند قمری

قدرقی *qoy qudruqi* ر به دم اسب *at qudruqi* می‌گیرند. در این قطعه نیز آمده است:

قدرق قنغ تکدمز
تنکریک اکش اکدمز

سبلیق sapliq: هر چیزی که برای ساختن دسته‌ی شمشیر ر چاقر مناسب باشد. بر دسته‌ی هر چیز دیگر هم سبلیق *sapliq* گیرند.

سجغاق sacğaq: رخرج. سجغاق کشی *sacğaq kisi* یعنی: شخص اسراف‌کننده ر رخرج.

سجغاق sicğaq: کسی که زیاد دفع فضولات کند. تلفظ این کلمه خلاف قاعده است.

زیرا، طبق قاعده، می‌بایست به جای حرف «ق» حرف «ن» بیاید. زیرا صفاتی که معنی درام دارند، بر این نهج ساخته می‌شوند. مثلا گفته می‌شرد:

ازغان ات *ozğan at* یعنی: اسب پرسته پیشی‌گیرنده.

ر گفته می‌شرد: **ال ایش قلغان ال** *ol is qilğan ol* یعنی: ار فردی پرکار است.

سسغاق susğaq: آبگردان. هر رسيله‌ای که با آن آب بردارند. (به گریش قارلرقي، قبچاقی ر هم‌هی چادر نشینان).

سغداق Soğdaq: مردمی که در «بالاساغن» ساکن شده‌اند. اینان از سغد *soğd* هستند که میان بخارا ر سمرقند است. اینان به زی‌ترکان شرف یافته‌اند ر خلق ر خری‌ترکان را سرمشق زندگی خرد قرار داده‌اند.

سغراق sağraq: صراحی، کاسه ر جام که با آن می‌آشامند. در این کلام نیز آمده است:

سان سغراققا تکیر

ار, پرستین بسیار زیبایی
درخته می‌شرد.

قرلق qurluq: نام تیره‌ای از
ترکان چادرنشین, غیر از
ارغوزان. مانند ارغوزان
اینان نیز ترکمانانند.

قرلق qurluq: مشک کرچکی که
در آن قمیز می‌ریزند.

قرناق Qarnaq: نام یکی از
شهرهای ارغوزان.

قرناق qarnaq: قرنـاق ار
qarnaq یعنی: مرد شکم
گنده, بزرگ شکم.

قرناق qirnaq: کنیز ر جاریه
ر دخترک. (به ترکی
یباکری, قایی, جملی,
بسملی, ارغوزی, یماکی ر
قبچاقی).

قزلـاق qizlaq: کتی قـزلـاق
koti qizlaq نام پرنده‌ای
که دمش سرخ است.

قسراق qisraq: مادیان جران.

در ترکی ارغوزی به هر
نوع مادیان گفته می‌شرد.
در این کلام نیز آمده است
:

قیز برلا کرشما
قسراق برلا یرشما

Qiz birlə kurəsmə

Qisraq birlə yarisma

یعنی: با درشیزه کشتی
مگیر.

با مادیان جران مسابقه
مگذار.

ترضیح آنکه: با درشیزه
کشتی مگیر, زیرا که دختران
پرزرند ر تر را بر زمین
می‌زند, با مادیان جران
نیز مسابقه مگذار که از
اسب نیرومندتر ر بر

کمشب اتغ تکدمز
الدب ینا قجتمز

Qudruq qatığ tugdumiz

*Tə *rig okus ogdumiz*

Kəmsip atığ təgdimiz

Aldap yana qactimiz

ترجمه: دمها را گره زدیم
خدارند را سپاس گفتیم
افسار اسبها را برکشیدیم
باز هم به فریب [=]
تاکتیک] در رفتیم.

ترضیح آنکه: دم اسبها
را استوار بستیم ر خدارند
را بسیار سپاس گفتیم ر
در جنگ با کافران آرای
تکبیر برکشیدیم, رکاب
اسبها را محکم کردیم ر بر
آنان یررش بردیم ر به
دنبال خرد کشیدیم ر فریب
دادیم ر تار ر مار کردیم.

قـدرق qudruq: قـدرقـش

قدرقی *qus qudruqi* یعنی: دم
پرنده. در این کلام
نیز آمده است:

تقم بذب قدرقتا بچک سیما

*toqum buzup qudruqta bicək s
ima*

یعنی: پس از کندن پرست,
چاقر را در دنبه اش مشکن.
این کلام بمنزله‌ی این سخن
عرب است که گرید: شری
اخرک حتی اذا انضح رمد
[یعنی: برادرت تا آن حد
بریان کرد که چرن پخته
شد, خاکستر گشت].

قـدرق qudruq: نشیمنگاه.

قـدرقی اتکان کشتی
qudruqi otgən kisi یعنی: کسی
که از نشیمنگاهش صدا در
می‌آید.

قرساق qursaq: گربه صحرائی,

دله, حیرانی که از پرست

پدیدار گشت. نشانه‌های آن تا امروز بر جای است.

قالتق qaltuq : شاخ گار بیابانی. تری آن را خالی می‌کنند ر با آن قمیز ر مانند آن می‌آشامند.

قالتق qolti : بغل. زیر بغل.

قالتق qiltiq : شرره ر سپر سه‌ی سر.

قمغاق qamğaq : گیاهی به بلندی ر شبیه نی که بعنران حصار به کار می‌ررد.

قملاق Qumlaq : گیاهی در سرزمین قبچاقان که برگ‌های آن مانند برگ لریبا حالت پیچک دارد. از آن شراب آمیخته به عسل می‌سازند. اگر این گیاه را در داخل دریا به کشتی ببرند، ترفان شررع می‌شرد ر دریا نا آرام ر مرجناک می‌گردد ر کشتی بالا ر پایین می‌ررد ر تا حد غرقه شدن تکان می‌خررد.

قنچق qanciq : سگ ماده. رقتی بخرهند زنی را دشنام دهند، ار را به سگ ماده تشبیه کرده، این لفظ را گریند.

منجق moncuq : سنگ‌های زینتی که به گردن آریزنند. منجرق.

منجق moncuq : سنگ‌های زینتی، ناخن ر پنجه‌ی شیر ر حرز ر تعریذ که به گردن اسب می‌آریزنند.

منجق mancuq : تربیره ر خرجین‌های کرچک که بر زین اسب آریزنند.

جهنده‌تر است ر بر تر چیره می‌شرد.

از میان خاقانیان، سلطان مسعرد را در شب زفاف، دختری با پا زد ر بر زمین زد ر از این‌رر این کلام را خاقانیان دربارهی سلطان مسعرد گفته‌اند.

قسماق qismaq : در تسمه‌ی رکاب از هر در سر که رکاب آهنین در میان آن در قرار گیرد.

قسماق qismaq : کمند ر رسن که گردن ستر را به آن بندند.

قشلق qusluq : چاشت. (به ترکی ارغزی).

قشلق qisliq : خانسه‌ی زمستانی. به هر چیز دیگر نیز که برای زمستان آماده شد، گریند.

قغشاق quğsaq : قغشاق نانک *quğsaq nək* * هر چیز به درد نخر ر پرسیده.

قغجاق Qifcaq : تیره‌ی از ترکان.

قغجاق Qifcaq : نام محلی در کاشغر.

قلباق Qulbaq : نام یکی از

زاهدان ر پارسایان ترک که در کره‌های «بالاساغر» می‌زیست. گریند، رزی بر ری سنگی سخت ر سیاه این عبارت را نرشت : تنکری قلی قلیباق *Tə *ri quli*

Qulbaq یعنی : بندی خدا، قلیباق. اندکی بعد آن نرشته، سفید ر روشن شد. یک بار نیز این عبارت را بر سنگی سفید بنگاشت، این بار نرشته سیاه رنگ

ترمناک *turmæk* : نرعی طعام
 گرشتی که در پختن آن از
 تخم مرغ هم استفاده می-
 کنند.
ترناک *ternæk* : انجمن، محفل،
 مجلس مشاره ی محلی.
تشلک *tusluk* : تشلک
 ارذی *tusluk o i* یعنی: مرقع
 استراحت شبانه ی مسافران.
تترک *təgræk* : درر ر حلقه ی
 چیژی. قندغ تترکی *qu*
uğ təgrəgi یعنی: حلقه ای
 که گرداگرد سر چاه می-
 گذارند.
تکلک *tuklug* : کرر، نابینا.
 گرینند : *tuklug kozlug*
 یعنی: شخص
 نابینا.
تک *təwlug* : فریبنده،
 مکار.
جکرک *cəkræk* : جکرک قبا
cəkræk qapa یعنی: جامه ر
 قبایی از پشم بدرن جیب.
 (بردگان می پرشند).
جرلک *cərlig* : کرزی جرالک
kozi cərlig یعنی: شخصی که
 شبها ببینند ر رزها
 نتراند دید، در رزهای
 ابری ببیند ر در رزهای
 بی ابر نتراند دید. کم بین ر
 دارای چشم کم سر، شب کرر.
جلپک *cəlpək* : چرک گرشه ی
 چشم.
جلدک *cildək* : دملی که از
 سینه ی اسبان در آید ر از
 آن چرک زرد رران شرد ر
 آن را داغ کنند تا بهبرد
 یابد.
سرتک *surtuk* : هر چیز سرده
 ر مالیده شده. سرتک اشلا

منغان *munğan* : منغان
 کشی *munğan kisi* یعنی: شخص
 بیهوده گری ر رراج.
برجک *burcək* : مری پیشانی
 آدمی، کاکل. ریال ر دم
 اسب.
بترک *bitrik* : شرم زن.
بترک *bitrik* : پسته (به ترکی
 آرغری).
بستک *pistik* : قطعه ی پنبه
 آماده برای رشتن، کلاف
 حلاجی شده (به ترکی
 چگلی).
بستک *pistik* : فتیله (به
 ترکی آرغری).
بکسک *buksək* : فاصله میان
 سینه ر گلد در زنان که
 بر آن گردن بند بیاریزند.
بکسک *buksək* : قسمت بالای
 سینه، گردی زیر گلد.
تتسک *tutsuk* : تتسک کشی
tutsuk kisi یعنی: شخص کینه
 ررزنده، دشمن سخت.
تتجک *təhcək* : نرعی حریر
 چین.
تترپک *torpig* : سرهان، تیشه.
 به آن تترپکر *torpigu* هم
 گرینند.
تترلک *tərlək* : نمدی که برای
 عرقگیر زیر زین اسب می-
 گذارند.
تترلک *turlug* : نرع، گرنه. قچ
 تترلک نانک **qac turlug nə*
 یعنی: گرنه های از یک
 چیز. قچ تترلک سرز ایدم
qac turlug soz aydim
 از هر گرنه سخن گفتم.

کُرشاک kursək : طعامي از ارزن بدینگرنه که مغز ارزن را در آب ریا شیر می‌جوشانند ر سپس بر آن زرغن می‌ریزند ر می‌خورند.
کُزلیک kəzlik : چاقري کرچکي که بانران بر رري قبایي خرد می‌بندند.

کُزلوک kozluk : تنیده ر بافته اي از دم اسبان که هنگام بررز درد چشم آدمي ر یا خیرگي, آن را بر رري چشم می‌گذارند.

کُسرک kosruk : زنجیر ر بند.
کُسرک تَشَاغ kosruk tusağ پابند در پای جلري اسب.
بجَر.

کُفَرک kəwrik : گرنه اي درخت.
درخت ریگستان.

کُفَرک kuwruk : طبل ر کرس.

کُفَرک kəwrag : کُـرک نانک *kəwrag nā یعنی:

شاخه‌ها ر گیاه نرم ر سست شبیه ني ر مانند آن.

کُشک kəwsək : کُشک نانک *kəwsək nā یعنی: چیز نرم ر سست. به لباس‌هاي نازک ر چیزهاي شبیه آن نیز گریند.

کُشک kuwsək : کُشک ات kuwsək at یعنی: گُرشت سست ر رارفته.

کُشک اتماک kuwsək atmak : ناني که از خميري نیکر پخته شرد.

کُلیک kuwluk : گلرله‌هاي که به اندازه ي فندق از گل ر لاي درست کنند. پیش ر یا پس از خشک شدن, آن را

surtuk islār یعنی: زن طبق‌زن ر مساحقه‌کننده.

سُدرک sə rək : سُدرک برز sə rək boz یعنی: کرباس گشاد بافته شده. سُدرک قُبغ sə rək qapuğ یعنی: درب شبکه-دار.

سُرجک surcuk : شب‌نشینی ر مسامره, قصه‌گری. ارغزان حرف «ج» را فتحه می‌دهند ر سُرجک surcək تلفظ می‌کنند.

سُلجک Səlcuk : نام جد خانان سلجوق که در ررزگار ما سلطنت می‌کنند. به ار سلجک سُر باشی Səlcuk su basi می‌گفتند.

سُگرک sigrig : محلي در کُره که از آنجا با جهیدن می‌گذرند.

سُگرک sugruk : شرم زن.

کُپرک kopruk : پل, ررگذر.

کُتلک kotluk : دشنام است, مأبرن.

تُمُرک tumruk : دف (به ترکی ارغزي).

کُبجک kopcuk : قسمت جلر ر عقب زین (به ترکی ارغزي).

کُریک kirpik : مژه, پلک.

کُرتک kərtuk : رخنه ر بریدگی که در چرب ر درخت پدید آید. کُرتک

کُمرک kərtuk kəmrük یعنی: بریده ر شکافته شده.

کُرتک kərtik : نشانه‌هاي چرب خط براي نگهداري حساب ر شمارش نان ر غیره.

به بچه خړک تنکز مردکی *to uz mærdægi* می‌گیرند.

مردک *mærdæk* : مردک نانک

**mældæg næ* یعنی : چیز به هم چسبیده ر نمد گرنه شده .

بجغل *bicgil* : شکاف‌های کف پا ر دست. به شکاف‌های سطح زمین نیز چنین گیرند.

بسبیل *bæsbæl* : یک تار از نخ.

بسمل *Basmil* : تیره‌ای از ترکان.

بشغل *basgil* : بشغل *basgil yilqi* یعنی : حیران چهار پای سفید سر.

بتمل *batmul* : فلفل سیاه .

بشکال *puskæl* : نان نازک , لراش. (به ترکی خاقانی [ارغزی]).

بغرل *buğrul* : گردی , فرورفتگی ر برآمدگی مشک ر خیک که با شیر ر جز آن پر شده باشد.

بغرل *boğrul* : بغرل قری *boğrul qoy* یعنی : گرسفندی که گلریش سفید باشد.

بکتل *buktæl* : بکتل ار *buktæl ær* یعنی : مرد میانه بالایا . بکتل *at* *buktæl at* یعنی : اسب پشت پهن , کرتاه قد .

بگرل *bogrul* : بگرل *at bogrul* یعنی :

اسبی که پهلرهایش سفید باشد. به گرسفند ر دیگر چارپایان خال خالی نیز چنین گیرند .

[با کمان خاص] می-اندازند.

ککلیک *kæklik* : کبک .

ککمک *kækmæk* : شخصی که در کار ر زحمت ر رنج‌ها پخته ر ررزیده شرد. شخص پخته . ریشه‌ی آن کک *kæk* است. ر آن , در معنای رنج ر زحمت آمده است. این , یک صفت است. اینگرنه صفات , از قاعده به درر ساخته شده-اند. صحیح‌تر آن **ککمان** *kækmæn* است.

کمدک *kæmduk* : کمدک سنکرک **uk kæmduk* یعنی : استخرانی که گرشت آن خررده شده باشد.

کنجک *uncuk* : یقه ر گریبان. ارغزان حرف «ج» را مفتح سـازند ر **کنجک** *kuncæk* گیرند.

کنجاک *Kæncæk* : تیره‌ای از ترکان.

کنجاک سنکر *Kæncæk sæ *ir* : نام شهری نزدیک تالاس یا طراز که سرحد قپچاق است.

کندک *kænduk* : ظرف بزرگی مانند خم که از خاک [رس] می‌سازند. داخل آن , آرد ر چیزهایی شبیه آن می‌ریزند. (ترکی کنجکی).

کنلک *kunluk* : کار ررزانه .

کنلک *kunluk yem* یعنی : جیره‌ی ررزانه . ررزی. این اصطلاح کمتر به کار می‌ررد.

مردک *mærdæk* : بچه خرس .
اذغ مردکی *a iğ mærdægi* نیز در معنای بچه خرس آمده است. تیره‌هایی از ترکان ,

مرر جر گندمی ر میان-
سال.

قزغیل qizgil : قزغیل ات
یعنی: اسبی با رنگی
میان خاکستری ر تیره.

بجکم beçkəm : علامت ر سند.
قطعه پارچه‌ی دیبا ر حریر
ر یا دم گار رحشی
بیابانی که دلاران در
میدان جنگ آن را بعنران
نشان ر سند خاصی حمل می-
کنند. ارغزان به آن
برجم *bərcəm* گرینند. در
این قطعه نیز آمده است :

بجکم ارب اتلقا
ایغر دقئ تلتقا
اغری یز اتلقا
قشدر کئی اجتمز

Bəçkəm urup atlaqa
Uyğur daqi tatlaqa
Oğri yawuz itlaqa
Quslar kibi uctimiz

ترجمه: رری اسبان, پرچم ر
علامت زدیم
به تاتهای [ساکن] اریغرر
همه بردیم

به سگان دزد ر حرامی
چرن پرندگان فررد آمدیم
ترضیح آنکه : می‌گرید
پرچم برداشتیم ر به سری
سگها تاختم ر [ساکنان]
را سگ می‌نامد ر می‌گرید
چرنان پرندگان بر آنان
فررد آمدیم.

بجکم bæckum : صفحہ‌ی
پرشیدہ‌ی خانہ, سقف ر
سایه‌بان خانہ.

بذرم bæ rəm : شادی ر سررر ر
خنده میان مردم. به زمین
آراسته به گل ر شکره
بذرم یر *bə rəm yer* گرینند
که معنای «زمین دلگشا»

بندال bandal : چیزی به شکل
استخران کتف که از
درختان پیرن می‌آید.
کردکان آن را می‌گیرند,
می‌افرزنند ر شب‌هنگام
شراره‌ها ر اخگرهای آن را
می‌پراکنند. به آن ارت
بندال *ot bandal* می‌گیرند.
این اصطلاح در چرگان بازی
نیز به کار می‌ررد.

ترغیل targil : ترغیل یلقی
targil yilqi یعنی: حیران رنگ
به رنگ که بر پشتش خطرر
سیاه ر سفید باشد. این
صفت, بر همه‌ی حیرانات جز
اسب اطلاق می‌شرد.

تغرل toğril : یکی از پرندگان
شکاری گرشترار. هزار
مرغابی را می‌کشد ر یکی
را می‌خررد ر نیز تغرل
Toğril از نامهای مردان
است.

تغرل toğril : دله‌ی ررده که
با گرشتر ر فلفل بیزنند
(ترکی کنجکی).

جشکال cəskəl : کاسه ر دیگ
سفالی ر تکه‌ی آنها.

سنکل səngil : زگیل ر لکه که
بر صورت آدمی ظاهر شرد.

سرسال sarsal : دله, جانرری
کرچک شبیه سمرر از تیره
راسرها.

قرتال qartal : قرتال ات
qartal ət یعنی: گرشتر قطعه
قطعه شده.

قرتال qartal : قرتال قری
qartal qoy یعنی: گرسفند
سیاه ر سفید.

قرغیل qirğil : قرغیل ار
qirğil ər یعنی: مرد آمیزه

اتمام رساند ر به دیگری
رانگذارد.
سرقم sarqim: شبنمی به شکل
برف که در روزهایی سرد بر
زمین نشینند.
کترم kotrum: سکری که بر
ری آن می‌نشینند.
کجرم kocrum: تلاش ر راهمه.
در مفهرم کرج ر فرار
ررستائیان به شهرهاست.
کدرم kədrim: کدرم ات
kədrim at یعنی: گرشتی که
پرستش کنده شده باشد.
کستم kəstəm: مهمانی
نرشدنی برای کسانی که
بدرن دعوت قبلی شبانه
رارد شرنند.

تکراژها

با

در حرف هم جنس

تتر tartar: پرنده‌ای شبیه
قمری.
جرج cur cur: تی امکی جر
جر *cur cur tawi əmgi* یعنی
: صدای ریختن شیر به ظرف
هنگام درشیدن شتر.
قرقر qurqur: قرن قرقر اتی
qur etti qarin qur یعنی:
شکم غرغر کرد.
سکسک suksuk: درختی که
هیزم مرغرب از آن به عمل
می‌آید. درخت طاق.
سملم sumlim: سملم تت
sumlim Tat یعنی: عنصر فارس
که هیچ ترکی نداند ر
نفهمد. به ترکی ناهمان
دیگر نیز سملم *sumlim*
گیرند.

می‌دهد. من ریشه‌ی این
راژه را نمی‌دانم. زیرا آن
را از فارسها شنیدم.
ارغرزان نیز به ررز جشن
بیرم *beyrəm* می‌گیرند که
ررز شادی ر شادمانی است.
ارغرزان حرف «ذ» را به
حرف «ی» ابدال ساخته‌اند.
از این رر، این کلمه،
خرد راژه‌ای مستقل شده
است.

برتم birtəm: [مدت طولانی].
ال پیشقا برتم بردی *ol*
yumusqa birtəm bardi یعنی:
ار، انگار قصد بازگشت
ندارد، مدت زمان درازی
به ایلچی‌گری رفت.

بغرم bağram: بغرم قم
bağram qum یعنی: محل رسیع
ریگزار. به محل ریگزار
رسیعی در فاصله کاشغر تا
یارکند بغرم قرمی *bağram*
qumi گیرند.

بخسم buxsum: نام نرشابه‌ای
که از ارزن به عمل می-
آررند.

تمرم tomrum: تمر-
یغاج *tomrum yiğac* کنده‌ی
درخت، مانند کنده‌ای که
کفشدرزان به عنران سندان
بر ری آن چرم می‌برند.

تشرم tusrum: کلاف ریسمان
رشته شده (آرگری).

زکم zunkum: نرعی از
دیبای چین.

سدرم sidrim: تسمه ر
تازیانه. (به ترکی
ارغرزای). سدرم ایشلغ
ار *sidrim isliğ ar* یعنی:
شخصی که کار خرد را به

قلابز qulabuz : قلابز — قلاز ررز ,
راهنما ر دلیل. (حرف «ب»
مبدل از حرف «ر» است).
در این کلام نیز آمده
است:

قلن قاز قلاز ررز سرز بلماس
qalin qaz qilavuzsuz bulmas

یعنی : گله ی غاز بی راهنما
ر دلیل نمی پرد.

این مثل را بدان آرند که
از کسی بخواهند در کارهای
خرد , راهنما ر دلیلی
دانا ر راهدان برگزیند.

ججالق cicalaq : انگشت کرچک.
خنصر.

ججامق cicamuq : انگشت نزدیک
انگشت کرچک. خنصر , انگشتی
که انگشتانه در آن کنند.
این کلمه , چندان معروف
نیست.

سلامق solamuq : شخص تهیدست ر
بی چیز.

قراچق Qaracuq : نام اصلی
شهر فاراب که یکی از
شهرهای ارغزان است.

قرامق qaramuq : دانه های
شلمک ر گندم تلخه که با
گندم در می آمیزد.

قمچاق qamicaq : حشره های
باتلاق , غر باغک.

تنارک tunərik : [تاریک].

تنارک یر *tunərik yer* :
جای تاریک. به مزار نیز
گیرند.

ارتنارک
کردی *ər tunərikə kirdi* یعنی
: مرد به قبر داخل شد.

جمارک cuməruk : جمارک کشی
kisi cuməruk یعنی : مردی

کرکم kurkum : زعفران. این
تکراژ با عربی مرافق
افتاده است. زیرا عرب
نیز همین لغت را به کار
می گیرد. در این قطعه هم
آمده است :

بکلر اتن ارغرب

قدغر انی ترغرب

منکزی یزی سرغرب

کرکم انکر ترتر

Bəglər atin arğurup

Qa ğu ani turğurup

*Mə *zi yuzi sarğarip*

*Kurkum a *ar turtulur*

ترجمه : بیگان ر سروران
اسبان خرد را رنجه داشتند
اندره ر غم آنان را فرا
گرفت.

چهره هاشان به زردی
گرائید

انگار زعفران اندرد شده
است.

ترضیح آنکه : افراسیاب را
فرایجاد می آورد ر
سرکنامه ی ار را می سزاید
ر می گیرد که دلاران
اسبان خرد را خسته کردند
ر [در سرک افراسیاب]
چنان اندر هگین شدند که
گریا به صررتشان زعفران
مالیده اند.

باب فعال

با هر گرنه حرکه

سراغچ sarağuc : سرانداز ر
ررسی زنانه.

سپاقر sipaqr : تربیره ر
علفدان حیوانات. اصل آن
سپ اقری *sip aquri* در
معنای «علفدان اسب در
ساله» است.

تررتقر *tirirqu*: تررتقر یییر
tirirqu yer یعنی: زمین کم
 علف، زمینی که علف انبره
 نداشته باشد.
تترغا *tatirğa*: پرست دباغي
 شده ي سفید.
تلقر *tawilqu*: کلمه اي هم
 معنا با تلقرچ *tawilğuc*
 (تبرخن، چربدستی سرخرنگ).
القر *awilqu*: درختي با ميره اي
 سرخرنگ که افشروي آن درد
 چشم را درمان ميکند ر
 غذاي ترمچاي را رنگين مي-
 سازد ر نيز در رنگ کردن
 جامه ها از آن استفاده
 ميکنند.
تقرقا *toqurqa*: لرله ي ابريق
 ر کرزه.
تقرقا *Toqurqa*: نام مکاني در
 ييلاق کاشغر.
سقرقر *saqirqu*: کنه. نرعي
 حشره.
قسقرقر *qasirqu*: ترفسان ر
 گردباد.
تشرقر *tusurgu*: دهانه ي ريزش
 جري در نهر، محل جدا شدن
 شاخابه ي آسیاب. مرارد
 ديگر نيز چنين است.
جقرقا *cakurgā*: ملخ (ترکي
 ارغزي). ترکان، ملخ را
 قبل از پرراز چنين گریند.
 خانراده ي پر جمعیت ر لشکر
 انبره را نيز به آن تشبيه
 کنند ر گریند: جقرقا تک
 سر *cakurgā tāk su* یعنی:
 لشکري چرن مرر ر ملخ.
سبرقر *supurgu*: جارر.

که پیوسته چشمش آب مي افتد
 ر چشمش کم سر است.
خجرناک *xocunāk*: دسـتنبر.
 نرعي خربزه خرشبر با پرست
 پر نقش ر نگار.
بجانک *Bacənāk*: تیره اي از
 ترکان که نزدیک ررم ساکن
 هستند.
بجانک *Bacənāk*: تیره اي از
 ارغزان. با املاي بجنک
 نيز نرشته مي شد.

باب فعلعل ر فعللر با حرکه در حرف درم ر چهارم

تلقرچ *tawilğuc*: تبرخـرن،
 درخت عناب، چربدستی
 سرخرنگ.
بقردا *boğurda*: بقردا سچ
boğurda sac
 یعنی: مري پر چين ر شکن،
 گيسري مجمد.
جخنسی *cixansi*: حریر چيني
 پرنقش ر نگار.
تبزغر *tabuzğu*: تبزغر
 ناک *tabuzğu nāk** یعنی:
 چيستان.
تترغر *tuturğu*: تترغر ناک
*tuturğu nāk** یعنی: کاري ر
 چيزي که پرداختن به آن ر
 امر به آن شايسته است.
سبیزغر *sibizğu*: نیلبک، سرتک.
سرجغا *siricğa*: شیشه.
سرجغا *saricğa*: ملخ. به شخص
 تنبل ر بيهرده سخن نيز
 سرجغا *saricğa* ارر گریند.
قبرغا *quburğa*: جغد نر.

کلماتي که در آنها
حرف درم ساکن ر حرف
سرم
مفترح باشند

مندتر mindətu : جامه ي حرير.
قلنجي qulnaci : قلنجي قسراق
 ماديان qisraq qulnaci يعني :
 باردار.
قرنغر qarnağu : قرنغر ار
 qarnağu ər يعني: مرد شکم
 گنده.
سغنغر sağnağu : کدري خشک
 شده.
قندغر qundiğu : خرمنکرب, چرب
 خرمنکرب.
قمجیغر qamciğu : جرش ي که بر
 در لب ر انگشتان با خارش
 ر حرارت ر ضربان بیرون
 آید.
تربکر turpigu : رنده ي چرب,
 سرهان ر نرعي سمباده.
تمرکر tərəgu : گري, نرعي
 بيماري پرست.
سکنکر suknəgu : جرش ي که
 میان ناخن ر گرشت بیرون
 آید.
کرشکر kərsəgu : کرشکر ات
 kərsəgu at يعني : اسبي که
 در زیر استخران کتف, زخم
 داشته باشد.
بلغماما bulğamala : حلراي ارماج
 که فاقد شيريني ر چربي
 باشد.
جقرماما coqramala : جقرما یل
 coqramala yol يعني : چشمه ي
 جرشان ر پر آب.

کترکر koturgu : ماشه, ر هر
 گرنه رسيله اي که چيزي را
 با آن بردارند.
کسرکر kəsurgu : کیسه ر
 انبان.
کسرکا kosurgə : نرعي مرش از
 جنس مرش صحرايي.
دنشکا dunusgə : نرعي تره ر
 سبزي.
کمشکا kimiskə : گرنه اي غد
 پر نقش ر نگار که در
 کاشغر مي سازند.
تکرما təgirmə : تکرما نانک
 *təgirmə nə يعني : هر چيز
 گرد ر مدرر, مانند قرص
 نان ر سنگ آسیاب ر سکه ي
 پرل.
سکرما Səkirmə : شهر کرچکي
 بر سر راه ختن.
قترما quturma : قترما برک
 quturma bork يعني : کلاهي
 که از جلر ر عقب داراي
 در بال باشد.
کجرما kocurmə : کجرما اجق
 ocaq kocurmə يعني : اجاق
 قابل حمل ر انتقال از
 جايي به جاي ديگر.
کجرما kocurmə : کجرما اين
 oyun kocurmə نرعي بازي
 است که به آن ان
 تررت on tort (= چهارده) هم
 مي گويند. ر آن, بدینگرنه
 است که بر ري زمين مانند
 قلعه, چهار خط رسم مي-
 کنند ر بر آن ده درب مي-
 گذارند ر با فندق ر يا
 چيزهايي شبیه به آن, بر
 ري درها بازي مي کنند.

سبرندی *suprundi* : خاکرربه ر
زباله .
سرقندی *sarqindi* : سرقندی سر
suw sarqindi یعنی : قطره ی
آب .
قجغندی *qucğundi* : پیاز (به
ترکی چگلی) .

باب چهار راجیها به
پایان رسید .

باب پنج راجیها باب فعلعل با هر گرنه حرکه

سقرلج *suqarlac* : سقرلج برک
bork suqarlac یعنی : کلاه
بلند ر طریل .
قغرماج *qoğurmac* : گندم بر
داده ر برشته شده .
قورماج *qawurmac* : (با حرف «
نرم) به همان معنای لغت
بالا .

یغورج *yuğurğuc* : رردنهی
نان بازکن که با آن خمیر
رشته ر جز آن را باز ر
پهن کنند .

جغلار *ciğilwar* : جغلار اقی
oqi ciğilwar یعنی : تیر
کرچک . این تیری کرتاه
است . در این بیت نیز
آمده است :

اترر ترب یغدی انکر کیش
اقی جغلار
ایدم اسغ قلغر امس سن
تقی یلار

Utru turup yağdi, a

**ar kis oqi*

بلغنا *bulğuna* : درختی سرخرنگ,
نرم ر سست شبیه گز که شتر
آن را میخورد . به آن
malğona هم میگیرند .

باب فعللی

بلدنی *bulduni* : ماستی که داخل
آن کشمش ر یا انگرر تازه
میریزند ر میخورند .
(ترکی کنجکی) .

سندری *sundiri* : دریسا . در
این کلام نیز آمده است :
اشیاک ایر بشم بلسا
سندری دا سر اجکای من

Esyak ayur basim bolsa

Sundurida suw icğaymən

یعنی : خر میگیرد اگر سرم
سلامت باشد

از دریا آب مینرشم
این مثل را درباره ی کسی
میگیرند که برای رسیدن
به آرزوهای خرد , طالب
عمر دراز ر طرلانی
است .

مندری *məndəri* : نام سرایی
که عرس ر داماد در آنجا
حضرر مییابند ر حاضران
بر سر آنها نثار ر شاباش
میکنند (چگلی) .

بستلی *bustəli* : نرعی سبزی
خرردن .

کزکونی *kuzkuni* : حشره ای از
گرنه ی جعلها که شبها می-
پرد ر آراز میخراند .

باب فعلندی

با

هر گرنه حرکه

سغزلغ soğurluğ : سغزلغ تاغ
 سغزلغ soğurluğ tağ : کره‌ی که
 سغزلغ فراران دارد [ر آن
 حیرانی است کرجکتر از
 گربه].

سغزلغ siğirliğ : سغزلغ ار
 siğirliğ ər : مرد صاحب
 گار.

تغزلغ tawarliğ : تغزلغ ار
 tawarliğ ər : مرد
 مالدار ر دارا.

جـارلغ cawarliğ : جارلغ ییر
 yer cawarliğ : یعنی: زمین
 دارای هیمه [شبیله پر
 سیاررشان] مفید برای
 چخماق ر آتشنه.

بقزلغ Baqirliğ : نام محلی
 نزدیک بالاساغر.

بقزلغ baqirliğ : بقزلغ تاغ
 baqirliğ tağ : کره
 دارای مس.

تمزلغ tamirliğ : تمزلغ ات
 tamirliğ at : یعنی: گرششت
 دارای رگ ر پی.

قبزلغ qubuzluğ : قبزلغ کشی
 kisi qubuzluğ : یعنی: مرد
 صاحب قرپرز ر ساز ر آلات
 نرازندگی.

قتزلق qutuzluq : قتلزلق ار
 qutuzluq ər : یعنی: مرد صاحب
 گار رحشی.

سغزلغ sağızliğ : سغزلغ ار
 sağızliğ ər : یعنی: مرد
 دارنده‌ی سقز.

سغزلغ sağızliğ : سغزلغ ییر
 sağızliğ yer : زمین با
 گل ر لای چسبنده.

ciğilwar
 Aydim asiğ qilğu əməs sən taq
 i yalwar
 ترجمه : در برابرم ایستاد
 ر بر سرش تیره‌ای کرتاه
 بارید.
 به ار گفتم دیگر التماس
 تر سردی ندارد.

سمرتغ samurtuğ : سمرتغ ایش
 is samurtuğ : یعنی: کنار
 پیچیده که نتران از دره‌می
 ر پیچیدگی آن بیرن شد.

قرتلغ qurutluğ : قرتلغ کشی
 qurutluğ kisi : یعنی: مرد صاحب
 کشک. نظیر این جمله عربها:
 «جُل تامر ر لابن» [یعنی :
 مرد صاحب خرما ر صاحب
 شیر].

تترلغ tatirliğ : تترلغ ییر
 tatirliğ yer : یعنی: زمین هم‌رار
 رلی سخت ر درشت ر سنگلاخ.

قاترلغ qatirliğ : قاترلغ ار
 qatirliğ ər : یعنی: مرد صاحب
 استر.

بسرلغ basarliğ : بسرلغ تاغ
 basarliğ tağ : کره
 دارای سیر کره‌ی.

بغزلغ bağırliğ : بغزلغ ار
 bağırliğ ər : یعنی: مرد
 سرافراز که سر خم نکند.
 ر منقاد کسی نشرد. همانند
 این سخن عربها که گریند:
 «انا لنجن اعظم اکباداً
 من الابل» یعنی: جگر ما
 بزرگتر از جگر شتر است.

جغزلغ cağırliğ : جغزلغ ار
 cağırliğ ər : یعنی: مرد
 دارنده‌ی شراب.

ترغلاغ *turuğlağ* : ترغلاغ ییر
turuğlağ yer یعنی : محل
 اقامت ر اسکان.
ترغلاغ ییر *tariğliğ yer* : گندم-
 زار؛ به انبار غله نیز
 گفته می‌شود.
سرغلاغ *sariğliğ* : سرغلاغ ار
sariğliğ ər یعنی : کسی که
 دارای بیمه‌اری زردي ر
 برقان است.
قرغلاغ *quruğluğ* : قرغلاغ یا
quruğluğ ya یعنی : کمان
 آماده ر زه کرده.
بسغلاغ *pusuğluğ* : بسغلاغ یغی
pusuğluğ yağı یعنی : دشمن در
 کمین نشسته.
قبلاغ *qapaqliğ* : قبلاغ قیز
qapaqliğ qiz یعنی : درشیزه ,
 دختر باکره.
قتغلاغ *qatiğliğ* : قتغلاغ ار
qatiğliğ ər یعنی : شخص بی-
 تبار , شخصي که آب در شیرش
 آمیخته شرد. ر نیز به
 کسی که برای نان خرد ,
 خررش ر قاتق داشته باشد ,
 چنین گیرند.
برقلاغ *baraqliğ* : برقلاغ کشی
baraqliğ kisi یعنی : مردی که
 سگ پر مر ر پشمالر از تخم
 برق *baraq* دارد.
جرقلاغ *caruqluğ* : جرقلاغ ار
caruqluğ ər یعنی : شخص صاحب
 چارق.
جرقلاغ *Caruqluğ* : نام تیره‌ای
 از ارغزان.
قرقلاغ *qaraqliğ* : دارای چشم ,
 هر حیران که دارای چشم با
 سیاهی ر سفیدی باشد.
 قرقسیز تک کررر

سقزلیغ *saqizliğ* : سقزلیغ ترن
saqizliğ ton یعنی : جامه‌ای که
 اشیایی به آن چسبیده
 باشد.
قمشلیغ *qamisliğ* : قمشلیغ ییر
qamisliğ yer یعنی : زمین نی-
 زار.
تبغلاغ *tapuğluğ* : تبغلاغ ار
tapuğluğ ər یعنی : شخص
 دارای خدمت دیرینه , نرکر
 خانه زاد.
قبغلاغ *qapuğluğ* : قبغلاغ ا
qapuğluğ ew یعنی : خانه‌ی
 دربار. خانه دارای درب.
تتغلاغ *tatiğliğ* : تتغلاغ
tatiğliğ nə نانک * یعنی : چیز
 لذیذ ر خرشمزه. املاي اصلي
 آن *tatığ* است.
تتغلاغ *tutuğluğ* : تتغلاغ
tutuğluğ yer یعنی : محل
 نامبارک , محل جنزده ر
 گزند رسیده , که اگر کسی
 از آنجا بگذرد آسیب
 ببیند.
تذغلاغ *ti iğliğ* : تذغلاغ نانک
ti iğliğ nə * یعنی : چیزی که
 دستیابی به آن قدغن
 باشد.
قدغلاغ *qi iğliğ* : قدغلاغ برک
qi iğliğ bork
 یعنی : کلاهي که اطراف آن
 سرزندري شده باشد. کلاه
 دارای رربان درر درزي
 شده.
قدغلاغ *qu uğluğ* : قدغلاغ ا
qu uğluğ ew یعنی : خانه‌ی
 دارای چاه.
ترغلاغ *tariğlağ* : مزرعه ر
 کشتزار.

قلاقلغ qulaqlıǵ : قلاقلغ نانک

qulaqlıǵ nā * یعنی: هر چیز دارای گوش.

قنقلغ qonuqluǵ : قنقلغ ا
qonuqluǵ ew یعنی: خانهای دارای مهمان.

تورملغ torumluǵ : تورملغ
torumluǵ ar یعنی: مرد صاحب بچه شتر نر درساله.

قرملغ qurumluǵ : قرملغ تاغ
qurumluǵ taǵ یعنی: کوره سنگلاخ ر دارای سنگ تخته-ها.

تلملغ tolumluǵ : تلملغ ار
tolumluǵ ar یعنی: مرد مسلح. در این بیت نیز آمده است:

انگدن نلک یلرمدنک
قچ قتا بردنک تار
تلملغ بلب قتندنک
قانک امدي ییر سقار

*O *dun näläk yalwarmadi **

*Qac qata berdi * tawar*

*Tolumluǵ bolup qatindi **

*Qani * emdi yer suwar*

ترجمه : چرا نخست به زاری نیفتادی؟

چندبار خراج پرداختی
ر چرن مسلح شدی, شدت ر
سختی کردی

ر اکنرن خرن تر زمین را
آبیاری خراهد کرد.

ترضیح آنکه: تر که پیش
از پرداختن خراج ر
مالیات, استغاثه ر زاری
می کردی ر اکنرن اسلحه
برداشتی ای ر شدت به خرج
می دهی, مالیات خرد را
مانند سابق بپرداز ر

qaraqsız tək korur یعنی: مانند نابینا است. در مفرم آنکه به هنگام جنگ, سپاهیان ر جنگ افزارهای آنان را نمی-بیند.

قسقلغ qasuqluǵ : قسقلغ ار
qasuqluǵ ar

یعنی: شخص که صاحب مشک ر خیک مخصص قمیز است.

قسقلغ qosiqliǵ : قسقلغ ار
qosiqliǵ ar یعنی: مرد دارای فندق ر بادام.

بشقلغ basaqlıǵ : بشقلغ سنکر
*basaqlıǵ su *u* یعنی: نیزه ای دارای سنان ر یا تیر دارای پیکان.

تاشقلغ tasaqlıǵ : تاشقلغ ار
tasaqlıǵ ar مرد خایه دار.

قشقلغ qasuqluǵ : قشقلغ ایاق
qasuqluǵ ayaq یعنی: کاسه ر قدح دارای قاشق ر ملعقه.

بققلغ buquqluǵ : بققلغ
buquqluǵ ar یعنی: مرد دارای غده ای شبیه چینه دان در گلر.

توققلغ toquqluǵ : توققلغ
toquqluǵ ar یعنی: مرد دارای مرغ. (به ترکی ارغزی).

سقلغ suqaqlıǵ : سقلغ تاغ
suqaqlıǵ taǵ یعنی: کوره دارای آهرهای زیاد.

بلیقلغ baliqlıǵ : بلیقلغ اکز
baliqlıǵ okuz یعنی: رردخانه ای دارای ماهی. (به ترکی آرغزی) به زمین دارای گل ر لای نیز چنین گریند.

قلنلغ qulunluğ : قلنلغ قسراق
 ماديان *qulunluğ qisraq* يعني : ماديان
 با بچه در دنبال. ماديان
 صاحب کره.

پي افزرده ي لغ *liğ* نخست,
 معنای دارندگی به تکرار
 می دهد ر گاه در معنای
 مفعولی به کار می رود ر
 سپس به چندین شاخه تقسیم
 می شود که گرنه های آن تا
 توضیح داده نشود، قابل
 فهم ر شناخت نخواهد بود.
 این گرنه لغات، می تراند
 نام مکان نیز باشد.

مثال نخست، مانند مثال
bəduk qarınliğ ار
ər که معنای «مرد دارای
 شکم بزرگ» می دهد. ر یا
 اصطلاح *samanliğ ər*
 در معنای مرد دارنده ي
 گاه [ر انبار گاه].

اما مثال درمین، که
 در معنای مفعولی ظاهر می-
 شود : سرغلغ ار *sarığliğ ər*
 یا : قرغلغ یا *quruğluğ ya*
 که معنای آن چنین است.
 ۱. شخص گرفتار شده به
 بیماری زردی ر یرقان. ۲.
 کمان آماده ر زه کرده
 شده.

گرنه ي سرم مانند در لغت
 ترغلغ *tariğlağ* ر ترغلغ
turuğlağ در معنای : ۱-
 محل کشت تخم. ۲- مکان
 ترقف.

باید دانست که بسیاری از
 پنج راجی ها از اسماء سه-
 راجی غیر مزید ساخته شده-
 اند. حکم حرف «غ» با حرف
 «ق» جداست. نقش حرف «ق»
 همان است که بدان اشاره

گرنه زمین را خرن تر
 آبیاری خواهد کرد.
تبنلغ *tabanlığ* : تبنلغ تی
tabanlığ təwi یعنی : شتر دارای
 سم.

تبنلغ *tupunluğ* : تبنلغ ترغ
tupunluğ tariğ یعنی : گندم
 دارای ساقه ر خرشهی گره-
 دار.

بدنلغ *budunluğ* **بقنلغ** *buqunluğ*
 بدنلغ بقنلغ کشی *budunluğ*
buqunluğ kisi یعنی : شخص دارای
 ایل ر تبار.

بقنلغ *baqanlığ* : بقنلغ قندش
baqanlığ qa is یعنی : کمر حلقه-
 دار.

قرنلغ *qarınliğ* : بدک قرنلغ ار
bəduk qarınliğ ər یعنی : شخص
 شکم بزرگ.

قرنلغ *qurunluğ* : قرنلغ ا
qurunluğ ew یعنی : خانهی
 درد گرفته، سیاه شده از
 درد متراکم.

سغنلغ *sağınliğ* : سغنلغ ار
sağınliğ ər یعنی : مرد دارای
 حیران های شیرده.

سغنلغ *soğunluğ* : سغنلغ تاغ
soğunluğ tağ یعنی : کوره
 دارای پیاز کرهی.

سمنلغ *samanliğ* : سمنلغ ار
samanliğ ər یعنی : مرد
 دارنده ي گاه [ر انبار
 گاه].

قغنلغ *qağunluğ* : قغنلغ ار
qağunluğ ər یعنی : مرد دارای
 خربزه.

ققنلغ *ququnluğ ot* : ققنلغ آتش
 دارای شراره.

شد. رلي حرف «غ» فقط در اسم مکان دیده می‌شود. ترغلیغ / *tariğliğ ew* در معنای: «انبار گندم» ر ترغلیغ *tariğliğ* در معنای انبار [ر سیلر] است. قرغلیغ یا *quruğluğ ya* کمان آماده ر زه کرده می‌دهد ر قرغلیغ *quruğluğ* در معنای تیردان ر جای کمان است.

برای شناخت کافی این موارد، مجرب به ییاد آری هستم که در نگارش، کلماتی را که اسم محض نیستند ر با پی‌افزوده‌ی لیغ *liğ* می‌نریسیم. مانند بلقلیغ *baliqlıg okuz* که می‌تران پی‌افزوده را جدای از بن تکرار ر بصورت «بلقلیغ» به نگارش درآورد. اصطلاح برقلیغ *ar baraqlıg* نیز چنین است. این صورت املاء صحیح‌تر است. زیرا که هم در رزن ر هم در املاء سادگی ر تشخیص می‌آورد.

برندق *burunduq* : افسار، زمام.

بسنجق *basıncaq* : بسنجق *ar basıncaq* یعنی: مرد ضعیف کرده شده، شخص که به ار اعتناء نکنند.

سغرجق *siğirciq* : تیه‌ر.

قبرجاق *qabircaq* : تابرت. اغلب برای تابرت نعش‌کش به کار می‌رود.

قذرجق *qu urcuq* : عدرسک‌هایی که دختر بچگان بصورت آدمی می‌سازند ر با آنها بازی می‌کنند.

قرنجق *qarincaq* : مرچ‌ه. (به ترکی ارغوزی). قرنجقا *qarinca* هم گفته می‌شود.

بغرجق *bağircaq* : پلان خر.

تلسق *tolarsaq* : پاشنه پا. بیشتر برای پای عقبی ستر به کار می‌رود.

بغرسق *bağirsaq* : بغرسق کشی *bağirsaq kisi* یعنی: انسان مهربان ر دلنراز.

بغرسق *bağirsuq* : رده.

بغردق *bağirdaq* : سینه بند زنانه.

قرغسق *quruğsaq* : شکم ر معده. به سنگدان پرنده نیز قرغساق *quruğsaq* گریند.

بترغاق *buturğaq* : خاری به شکل پسته ر چنگک‌دار که به جامه ر غیره می‌چسبید.

تبزغق *tabuzğaq* : چیستان ر معما.

تبلغاق *topulğaq* : نرعی عطر.

تبلغاق *topulğaq* : گیاهی که بر روی زخم بعنران مرهم می‌گذارند.

تبلغاق *topulğaq* : قرلنج.

سدرغاق *sidirğaq* : سم شکافته ر در تکه، شبیه چنگالی که در گار، گرسفند ر آهر دیده شد.

قدرغاق *qudurğaq* : یکی از در دامن قبا از پشت.

شد. رلي حرف «غ» فقط در اسم مکان دیده می‌شود. ترغلیغ / *tariğliğ ew* در معنای: «انبار گندم» ر ترغلیغ *tariğliğ* در معنای انبار [ر سیلر] است. قرغلیغ یا *quruğluğ ya* کمان آماده ر زه کرده می‌دهد ر قرغلیغ *quruğluğ* در معنای تیردان ر جای کمان است.

برای شناخت کافی این موارد، مجرب به ییاد آری هستم که در نگارش، کلماتی را که اسم محض نیستند ر با پی‌افزوده‌ی لیغ *liğ* می‌نریسیم. مانند بلقلیغ *baliqlıg okuz* که می‌تران پی‌افزوده را جدای از بن تکرار ر بصورت «بلقلیغ» به نگارش درآورد. اصطلاح برقلیغ *ar baraqlıg* نیز چنین است. این صورت املاء صحیح‌تر است. زیرا که هم در رزن ر هم در املاء سادگی ر تشخیص می‌آورد.

برندق *burunduq* : افسار، زمام.

بسنجق *basıncaq* : بسنجق *ar basıncaq* یعنی: مرد ضعیف کرده شده، شخص که به ار اعتناء نکنند.

سغرجق *siğirciq* : تیه‌ر.

قبرجاق *qabircaq* : تابرت. اغلب برای تابرت نعش‌کش به کار می‌رود.

قذرجق *qu urcuq* : عدرسک‌هایی که دختر بچگان بصورت

سړقلق siruqluq : سړقلق یغاج
 ر چررک پیدا شده در دست
 به سبب کثرت کار.
بدجلق badicliq : بدجلق یغاج
 برای ساختن داربست در
 تاکستانها ر چفته بندي
 درخت انگرر به کار می-
 رود.
جبقلق cipicliq : جهالت, گناه
 کردن ر عدل از حق ر
 راستی. بغرلق *bağirlaq* : نام
 پرنده ای که در عربی
 «قطا» گریند. [ر امررزه
 در ترکی باغیرتلاق *bağirtlaq*
 گرئیم].
تفرلق tawarluq : محل نگهداری
 کالا ر امرال, خزانه.
ترقلق turuqluq : لاغری, کم رزن
 شدن.
ترغلق tariğliq : انبار گندم.
جبلمق cobulmaq : نیمه ر
 پاره ای از سیب, یک قاچ
 (در گریش اتلق *atliq*).
جمشلق cumusluq : رضرخانه,
 دستشویی.
جرقلق caruqluq : پرست که
 برای درختن چارق آماده
 شرد.
تنقلق tanuqliq : شهادت,
 گراهی.
تغاقلق tuğaqliq : چربی که
 برای درست کردن آبپاش به
 کار میرود.
ستلق نانک * satıgliq nā :
 فررشی. برای فررش.
سرغلق sariğliq : زردی چیزها.
 خرد, میرود.

سغقلق soğuqluq : سغقلق نانک
 چیزی که برای مقابله با
 سرما آماده می شرد.
قبقلق qabaqliq : مزرعه ی کدر.
 کدرزار.
قدشلق qadasliq : برادری,
 خریشی.
قرغلق quruğluq : خشکی.
قرغلق quruğluq : تیردان ر
 جعبه ی تیر ر کمان. از همین
 تکرار, ترکیب کیش قرغلق
kis quruğluq درمعنای
 «تیردان» ساخته شده است.
قشقلق qasiqliq : قشقلق منکز
*uz *qasiqliq mu* : شاهی که
 برای ساختن قاشق آماده
 شرد.
سرنلق saranliq : حسادت ر بخل.
 در این بیت نیز آمده
 است :
 نکن تر بکلیر ارزی ییماس
 سرنلق ییغلیر التن یغار
*Nā *in tutar bəkləyu ozi yeməs*
Saranliq yiğlayu altun yiğar
 یعنی : مال خرد را در
 پشت گرفته بیسان است ر
 خرد نمی خرد.
 ر از سر بخل ر حسد گریه
 می کند ر طلا جمع می کند.
 ترضح آنکه : شخص در عین
 دارا بردن, بخلت ر خست
 می ررزد. ر برای آن گریه
 می کند طلاها را گرد می-
 آرد ر بر دیگری می نهد ر
 خرد, میرود.

ساختن نرعی صافی مررد استفاده قرار گیرد. شکل سرم : نام مکانی که آن چیز در آن مکان می-ررید. مانند کلمات : قبـلـق *qabaqliq* ر قـغـلـق *qağunluq* که در معناهای محل ر مزرعه‌ی کدر, کدرزار, ر محل ر مزرعه خربزه, ر خربزه‌زار به کار می‌ررند. شکل چهارم : به مثابه‌ی اسم محض بـدرن ترجمه به مفهوم اصلی آنها به کار ررد. مانند بـغـرلـق *bağirlaq* ر سـغـرـجـق *siğircuq* که در معناهای مرغ سنگخواره ر تبهر به کار می‌ررند. شکل پنجم : مصدر است. مانند تـرـتـلـق *turuqluq* که در معنای سست بردن, لاغر ر نزار بردن است. قراعـد بازگفته در فرـق, راهنـمـای اسماء بـیـشـمـاری است که از این طریق ساخته می‌شوند. اگر بهتر بیندیشی, چیزی خلاف قاعده نخراهی یافت.

کرتلک *kiritlik* : قفل. کرتلک قـبـغ *kiritlik qapuğ* یعنی : درب قفل‌دار.

کزتلک *kozətlik* : کرتلک نانک محـفـرـظ ر نـگـهـداری شده.

جکتلک *cokutluk* : کرتاهی قد.

سکتلک *sogutluk* : بیـدـزار, جایی که درخت تریزی ر بید در آن می‌ررید. (با کاف صلبه) در معنای «دارنده‌ی بیدستان» آن را

قغـلـق *qağunluq* : مزرعه‌ی خربزه.

قنـقـلـق *qonuqluq* : قنـقـلـق / *qonuqluq ew* یعنی : خانه‌ای که برای مهمان اختصاص داده می‌شرد. سرای جشن ر مهمانی.

تغـزـمـق *tağuzmaq* : تغـزـمـق / *tağuzmaq ər* یعنی : مررد کرتاه اندام ر تپل ر خپله. با حرف «ق» نیز تلفظ می‌شرد. مرارد دیگر نیز چنین است.

مغـزـغـق *muğuzğaq* : مگسی شبیه زبـرر عـسـل (به ترکی آرغری).

این باب در پنج شکل ر صررت می‌چرخد : شکل نخست : آنچه که از فعل اخذ شده به جای اسم مصدر به کار می‌ررد. مانند الغـلـق *uluğluq* در معنای «بزرگی ر تعالی» که از کلمه الغـاذتی *ulğa ti* در مفهوم «بزرگ شد» گرفته شده است. ر یا راژه‌ی قرغـلـق *quruğluq* در معنای «خشکی» که از قرندی نانک *qurindi nə* * در مفهوم «خشک شد» مشتق شده است.

شکل درم : آنچه که برای نامیدن چیزی که مسمای مررد نظر برای آن چیز آماده شده است. مانند سرقلق یغـاج *siruqluq yiğac* ر یا : تقاقلق یغـاج *tuqaqliq yiğac* که در معناهای زیر به کار می‌ررد. چربی که برای ساختن دیرک آماده شرد. ر چربی که برای

کبزلک *kəpəzlik* : پنبه زار, محل ریش پنبه. اگر بخراهند به عنران صفت برای مرد به کار برنند, گریند : کبزلک ار *kəpəzlig ər* یعنی : مرد صاحب پنبه.

ببزلک *bə izlig* : ببزلک / *bə izlig ew* یعنی: خانه ی آراسته ر مزین.

کبزلک *ki izlig* : کبزلک یرنک *ki izlig yu* * یعنی : پشمی که برای ساختن نم آماده سازند. اگر این کلمه را با کاف رقیقه تلفظ کنند, معنای «دارنده ی پشم آماده» می دهد.

تکزلیک *təkuzlig* : اسب پیشانی سفید. در این کلام نیز آمده است :

ات تکزلیکی ای بلماس

At təkuzligi ay bolmas

یعنی : سفیدی پیشانی اسب, ماه نمی شود.

ترضیح آنکه : سفیدی مرجرد در پیشانی اسب, جای ماه را نمی گیرد این مثل را در مرد کار کم اهمیت ر خردی گریند که تلاش کنند به جای کار مهم ر بزرگی جلره اش دهند.

سمبزلک *səmizlik* : فربهی.

کقزلک *kowəzlik* : کقزلک ر ناسباسی. در این بیت نیز آمده است :

اشتب اتا انا نکنک

سلرئی قترما

ننک قت بلب کزلک

قلنب ینا قترما

*Estip ata ana *i **

Sawlarini quturma

*Nə * qut bulup kowəzlik*

با کاف رقیقه تلفظ می کنند.

کبزلک *kozucluk* : کبزلک تتک *kozucluk titik* یعنی : خاک ر گل آماده شده برای ساختن کوزه ر سفال. گل رس کوزه کری. اگر در معنای «صاحب کوزه» به کار رود, آن را با کاف رقیقه به تلفظ درمی آرنند.

تمرلک *təmurluk* : مکانی که در آن سنگهای معدنی را برای به دست آوردن آهن ذرب کنند. اگر کلمه را با کاف رقیقه تلفظ کنند, معنای «دارنده ی آهن» می دهد.

کمرلک *komurluk* : هیبزم ر هیمه که برای به دست آوردن زغال سرخته می شود ر درخت زغال. اگر آن را با کاف رقیقه تلفظ کنند, معنای «دارنده ی زغال» می دهد.

تببزلک *təbizlik* : حسادت ر رشک.

انک تببزلکی کما تلقار

*Ani * təbizligi kimə talqar*

یعنی : رشک ر حسد ار به کدامین کس زیان دارد؟

تتبزلک *titizlik* : طعم گس (مانند طعم هلیله).

ببشنجک *busincək* : خورشهی انگرر (به ترکی کنجکی).

تکرمک *təgirmək* : هرردج ر کجارهی شتر که بر روی شتر, بر آن سوار شرنند. ارغرزان به آن اکرمک *ogurmək* گریند.

شکرتک *səkirtuk* : پسته.

يعني : مرد داراي شغل ر کار (این کلمه به تنهایی به کار نمی‌رود).

ترکلک *tirəklik* : محل ریش درخت سپیدار. اگر با کاف رقیقه تلفظ شود، معنای «دارنده‌ی سپیدار» می‌دهد.

کرکلک *kərəklik* : [بایسته] بر نانک ال بزکا کرکلک *bu nə ol bizgə kərəklig* * یعنی : این چیز، بایسته‌ی ما است.

بشکلک *besiklik* : بشکلک اراغت *besiklik urağut* یعنی : زن داراي کردک شیرخوار ر داراي گه‌اره .

تشکلک *tosəklik* : تشکلک برجن *tosəklik barcin* یعنی : پارچه‌ی حریر مخصوص درختن تشک ر نظائر آن. اگر با کاف رقیقه تلفظ شود، معنای «دارنده‌ی تشک» می‌دهد.

کشکلک *kosiklik* : کشکلک ییر *kosiklik yer* یعنی : محل سایه-دار.

تککلک *tikiklig* : تککلک ترن *tikiklik ton* یعنی : جامه‌ی درخته شده.

توککلک *tokuklug* : توککلک ترغ *tokuklug tariğ* یعنی : گندم ریخته شده ر حفاظت شده، غیرگندم را نیز چنین گیرند.

بلکلک *biləklig* : کرچلک بلکلک کشی *kuclig biləklig kisi* یعنی : شخص زررمند ر قری بازر. **بلکلک کشی** *biliklig kisi* : شخص دانشمند، دانشی مرد.

Qilinp yana quturma

ترجمه : اندرز پدر ر مادر را بنیرش

ر آریزه‌ی گردش‌دار ر چرن به دارايي ر ثررت دستیابی

کیر ر ناسپاسی مکن ر از حد خرد مگذر

ججکلک *çəçəklik* : گلزار، محل ریش گل ر شکوفه، گلستان.

کبکلک *kəpəklik* : محلی که در آن نخاله ر سبوس ر خرده-ریزه‌ها را بریزند. اگر با کاف رقیقه تلفظ شود، معنای «صاحب نخاله‌دان» می‌دهد.

تدکلک *tuwəklik* : شاخه‌ی درخت که دررن آن خالی شود ر برای انداختن گلرله‌ها جهت شکار گنج‌شک از آن استفاده گردد پرتاب این گلرله‌ها با دمیدن نفس صورت می‌گیرد.

بتکلک *bitiklik* : بتکلک نانک *bitiklik nə* * لرحه‌ی مشق. صفحه‌ی صاف ر تخت که برای نگارش بر روی آن، آماده می‌شود، اگر با کاف رقیقه تلفظ شود، معنای «دارنده‌ی لرحه» می‌دهد.

کدکلک *kədukluk* : کدکلک کنز *kədukluk ki iz* یعنی : نم‌ی که برای درختن بارانی از آن استفاده می‌شود. اگر با کاف رقیقه تلفظ شود، معنای «دارنده‌ی نم» می‌دهد.

کذکلک *ku uklug* : ای‌شغ *isliğ ku uklug ər*

یعنی: «پارچه‌ی حریر مخصوص درختن تشک» ر یا در این کلام:

بر ریغاج ال قیغقا ترکلک
Bu yiğac ol qapıǵqa tiräklik

یعنی: این درخت ر چرب برای ستن آن درب اختصاص یافته است. مرارد دیگر نیز چنین است:

سرم: مصدر که در معنای طبع انسان ر خصوصیات آدمی می‌آید. مانند: کوزلک (*kowazlik*) = تکبر ر ناسپاسی) ر یا: یکتلک (*yigitlik*) (= جرانی).

اگر اسم در یکی از مفاهیم سه‌گانه‌ی فرق به کار رود، در همی‌گرایشهای ترکی، کاف بصورت صلبه ر ستر تلفظ خواهد شد، گرنه‌ی دیگر رجرد ندارد.

چهارم: آن است که کلمه در معنای دارنده‌ی چیز مرسم باشد. مانند بلکلک ار *biläklig ar* ر معنای: «مرد صاحب بازوهای نیرومند» ر: بتکلک ار *bitiklig ar* در معنای: «مرد صاحب دفتر ر کتاب». ر این همانند اصطلاح «جل تامر ر لابن» است.

پنجم: آن است که کلمه در معنای مفعولی به کار رود. مانند:

بلک کشی ارا الکلک ال

Bilig kisi ara uluklug ol

یعنی: خرد در میان انسان‌ها تقسیم شده است: ر: تشکلک تشاک *tosäklig tosäk* که در معنای: «تشک گسترده شده» است.

بلکلک *bäliklik*: بلکلک کباز *bäliklik kapaz* یعنی: پنبه‌ی آماده شده برای ساختن فتیله.

کلکلک *koluklug*: کلکلک ار *koluklug ar* یعنی: مرد صاحب مرکب ر دارنده‌ی بارکش ر باربر.

کلکلک *koliklik*: کلکلک ییر *koliklik yer* یعنی: جای سایه-دار.

برنجک *buruncuk*: ررسری ر سرانداز بانران، آنچه به درر سر بپیچند.

بلنچک *bilincäk*: به هر کالای دزدی شده در دست دزد گفته می‌شود. بلنچک بلدی *bilincäk bildi* یعنی: کالای دزدی شده در دست سارق را شناخت.

ترنجک *tärincäk*: چادر زنانه-ی یک تکه (ترکی ارغزی).

این باب به پنج شاخه بخش می‌شود:

نخستین: نام محلی است که چیزی در آنجا پدیدار می‌گردد. مانند: سکتلک *sogutluk* که معنای «محل ریش درخت بید، بیدستان» می‌دهد. ر یا نام مکان چیزی است که در آن مکان استقرار می‌یابد ر بر آنجا می‌نشینند. مثل کبکلک *kapäklık* در معنای مکان جمع شدن سبوس ر نخاله.

درم: نام چیزی که برای ساختن چیز دیگری ممتاز ر مخصوص گردد: مانند تشکلک برجن *tosäklık barcin*

قرغژین *quruğjin* : سرب (با حرف «ژ» میان در مخرج آرایبی) ارغوزان برخي راجها را از آن اسقاط کنند ر قشـرن *qusun* [= *qursun*] گریند.

بدرسین *budursin* : بلدرچین. در این بیت نیز آمده است :
ازم منک بدرسین
ارتی انک حقلنر

*Ozum mæni * budursin*

*Oti ani * caqlanur*

یعنی : من خردم چرن بلدرچین
ر آتش [عشق] ار, شعله رر است.

ترضیح آنکه : می‌گیرید من خردم همانند بلدرچین هستم
ر بر درر آتش عشق ار می-گردم.

تشیغان *tawisğan* : خرگوش. تـ

شغان یلی *tawisğan yili* نام یکی از سالهای درازده-گانه‌ی ترکان.

تشیغان *tawusğan* : تشیغان

اکز *tawusğan okuz* یعنی: نام رردی که در شهر ارچ *Uc* جاری است.

جبتغان *capitğan* : برات ال

کشیکا جبتغان *bu it ol kisigā capitğan* یعنی : این سگ به انسان‌ها حمله کننده است.

جبتغان *capitğan* : جبتغان ار

capitğan ær یعنی: جلاد, کسی که گردن می‌زند. (ترکی اریغری).

سبتغان *sapitğan* : برات ال

قذرق سبتغان *bu at ol qu ruq sapitğan* یعنی : این اسب, پیروسته دم‌جنبان است.

اگر اسم در یکی از در مفهرم اخیر ظاهر شد, با کاف رقیقه تلفظ خواهد شد. رجرد گرنه‌ی دیگر فاعل, نامکن است.

در بن اسمایی که در بالا ذکر کردم, ر در اسم‌های سه‌راجی, برای تفهیم معناهای مررد نظر, در مثالهایی که در فرجام سخن آرردم, کاف صلبه ر ستر ر یا کاف رقیقه ر ملایم افزرده می‌شرد. رلی در بابهای پیشتر, در مثالهایی که آرردم. حرف «ق» *Q* افزرده می‌شرد. به غیر از اسم‌های چهار راجی, پنج-راجی صرفنظر از اینکه در آنها حرف طنین‌دار به کار بررد یا نررد, ر نیز غیر از اسماء مجرد, به ریشه‌ی کلمه, حرف «ق» ر در کلمات ستر راج, حرف‌های «ل» ر «ق» افزرده می‌شرد. در رازه‌های خفیف راج که با کاف می‌آید, برای القاء این پنج معنا, حرف «ک» افزرده می‌شرد. این قاعده, دگرگرن پذیر نیست. در هیچییک از گریشهای ترکی این قاعده ترک نشده است.

باب فعللان

با حرف درم حرکه‌دار ر

با حرف سرم ساکن

بلقجن *baliqcin* : پرنده‌ای

سفید که ماهی شکار می‌کند. عربها, «مالک‌الجزین» گریند.

جغردان *cuğurdan* : پرتگاه,

باتلاق.

چیزه‌هاي ديگر نيز چنين گريند.

تشتغان *tasitğan* : بر ارت ال

اشج *tasitğan* *bu ot ol asic* *tasitğan* يعني : اين آتش، بسيار به جرش آرنده ي ديگ است به گرنه‌اي که ديگ سرريز شرد.

قشتغان *qasitğan* : بر ار ال

اتن *qasitğan* *bu ar ol atin* *qasitğan* يعني : اين مرد ي است که بسيار امر مي‌کند تا بدنش را بخارند.

ققتغان *qaqitğan* : بر ار ال مني

ترتجي *qaqitğan* *bu ar ol mæni tutci* *qaqitğan* يعني : ار، مرد ي است که مرا بسيار در خشم مي‌افکند.

قلنغان *qalitğan* : بر ار ال

اتن تلم *qalitğan* *bu ar ol atin* *tælim qalitğan* يعني : اين مرد، اسب خرد را پيرسته بسيار جهاننده است.

قمتغان *qamatğan* : بر کن ال

کرز *qamatğan* *bu kun ol koz* *qamatğan* يعني : اين خررشيد پيرسته چشم را آزار دهنده است.

قمتغان *qamitğan* : اغل مني اكا

قمتغان *qamitğan* *oğul mæni ewgæ qamitğan* يعني : پسر م پيرسته مرا تشریق بر رفتن به خانه مي‌کند. مرارد ديگر نيز چنين است.

قنتغان *qanatğan* : بر ات ال

برن *qanatğan* *bu ot ol burun* *qanatğan* يعني : اين دارري است که پيرسته باعث خرريزي بيني مي‌شرد.

هنگامي که سگ هم طمع در نان کند ر به چاپلرسي ر يا براي صاحب خرد دم جنباند، چنين گريند.

قذتغان *qa itğan* : قذتغان ار

qa itğan ar يعني: فردي که در مقابل کسي گردن خم نکند. به حيران سرکش نيز چنين گريند.

ترتغان *taritğan* : بر ار ال

تلم ترغ *taritğan* *bu ar ol tælim* *tariğ taritğan* يعني : اين مرد به کشت ر زرع زياد، امر مي‌کند.

قرتغان *quritğan* : بر ار ال

تلم *quritğan* *Bu ar ol tælim uzum quritğan* يعني: اين مرد به خشک کردن زياد انگرر، مي‌پردازد.

تزتغان *tozitğan* : بر ات ال

تلم *tozitğan* *Bu at ol tælim topraq tozitğan* يعني: اين اسبي است که فراران گرد ر خاک مي‌کند.

بشتغان *bosutğan* : بر ات ال

قرن *bosutğan* *bu ot ol qarın* *bosutğan* يعني : اين دارري است که شکم را بسيار نرم ر ران مي‌سازد.

به هر چیز ديگر نيز که با خاصيت حلالي ر ران سازي خرد، سختي ر ستري چيزي را سست کنند، چنين مي‌گريند.

تشتغان *tasitğan* : بر ار ال

انکا تلم *tasitğan* *bu ar ol ewi *æ tælim tawar tasitğan* يعني : اين مرد ي است که بسيار امر مي‌کند به خانه اش کالا حمل کنند. در امر به حمل

نرم که هنگام پا نهادن بر آن، غبار بلند شرد.

سبرغان *suburğan*: گورستان غیر مسلمان. در این کلام نیز آمده است:

سبرغاندا / بلماس
تبرغاندا / بلماس

Suburğanda ew bolmas

Topurğanda ew bolmas

ترجمه: در گورستان قدیمی خانه ساخته نمی‌شود.

در زمین شرره‌زار شکار پیدا نمی‌شود.

ترضیح آنکه: شکار پیروسته در جاهایی است که در آن جاها آب ر گیاه زیاد باشد.

قبرغان *qabarğan*: جرش که بر تن آدمی به سبب خارش ر یا گرمی درآید.

قترغان *qaturğan*: بر ار ال
bu ər ol okus اکش قترغان
qaturğan یعنی: این شخص بسیار خندان ر شادی‌کنان است.

قبرغان *qopurğan*: بر ار ال
bu ər ol tasiğ yerdən qopurğan تاشغ ییردن قبرغان
یعنی: این شخصی است که می‌تراند سنگ را از زمین برکند.

تذرغان *to urğan*: بر ار ال
bu ər ol aciğ to urğan اجغ تذرغان
urğan یعنی: این شخص همیشه سیرکننده‌ی گرسنه‌ها است ر اصل آن تذرغان *to ğurğan* است..

سذرغان *si irğan*: بر ار ال
bu ər ol si rim si irğan سذررم سذرغان
irğan یعنی: این شخص

قنتغان *qanitğan*: اكدی ال ارک

ogdi ol əriğ qanitğan قنتغان
یعنی: تعریف ر ستایش آن مرد را پیروسته به هیجان آرزنده است.

بترغان *baturğan*: بر کشی ال

bu kisi ol soz سرز بترغان
baturğan یعنی: این مرد پیروسته عادت به رازداری دارد.

تترغان *taturğan*: بر ار ال اش

bu ər ol as taturğan تترغان
یعنی: این مرد، عادت به سیر کردن مهمان ر جز آن دارد.

اردی اشن تترغان

یلق یغغ قجرغان

اغرق سرسن قیترغان

بستی الم اختر

Ərdi asin taturğan

Yawlaq yağığ qacurğan

Oğraq susin qaytarğan

Basti olum axtaru

ترجمه: ار، طعام دهنده است

دشمن بد را گریزاننده است سپاهیان «ارغراق» را درر کننده است مرگ ار را فرا گرفت ر برد.

در مرثیه‌ی کسی سخن می‌گیرید ر اشاره می‌کنند که ار مهمان را طعام می‌داد ر دشمن را می‌تاراند ر با چابکی ر دلیری لشکریان ارغراق را باز می‌گردانید. سرانجام مرگ ار را بر زمین زد.

تبرغان *topurğan*: تبرغان

topurğan yer ییر *topurğan yer* یعنی: خاک

برکننده ي پرست ر قطعہ -
قطعہ کننده آن است مر را
از پرست مي کند ر کندن هر
چيز ديگر نيز چنين است.

قیتړغان qaytarğan : بر الـ
ال يغيني قیتړغان *bu alp ol*
yağini qaytarğan يعني : این
پهلران , لشکر دشمن را باز
گرداننده است.

قجرغان qacurğan : بر ار ال
قنقي قجرغان *bu ar ol qonuqni*
qacurğan يعني : این مرد
گریزاننده ي مهمان است.

قجرغان qacurğan : بر ار ال
کشي قجرغان *bu ar ol kisi*
qacurğan يعني : این مرد ,
شخص را از خرد مي-
گریزند.

قجرغان qacurğan : بر ار ال
کشي برلا تتجي ترشغان *bu ar*
ol kisi birlə tutci turusğan
يعني : این مرد , پیروسته با همه در
مي افتد.

ستشغان الشغان satisğan alisğan :

الار اکي تـ ار ستشغان
الشغان لار ال *olar ikki tawar*
satisğan alisğanlar ol
يعني : آنان پیروسته با هم در
خرید ر فررش هستند.

گاه نيز گريند : ستشغان
تفشغان *satisğan tawisğan* که
از افعال سـ تي *satti* (=)
فررخت) ر تـ دي *tawdi* (=)
تصرف کرد) مشتق شده .

بقشغان baqisğan : ال کشي برلا
بقشغان ال *ol kisi birlə baqisğan*
ol يعني : آن شخص پیروسته با
گرشه ي چشم نگاه مي کند .

تقشغان toqusğan : ال ار ال
يلاق تقشغان *ol ar ol yawlaq*
toqusğan يعني : آن مرد
پیروسته رزمنده ر جنگ
کننده است.

قیتړغان qaytarğan : بر الـ
ال يغيني قیتړغان *bu alp ol*
yağini qaytarğan يعني : این
پهلران , لشکر دشمن را باز
گرداننده است.

قجرغان qacurğan : بر ار ال
قنقي قجرغان *bu ar ol qonuqni*
qacurğan يعني : این مرد
گریزاننده ي مهمان است.

قجرغان qacurğan : بر ار ال
کشي قجرغان *bu ar ol kisi*
qacurğan يعني : این مرد ,
شخص را از خرد مي-
گریزند.

ترضیح آنکه : رقتي کسي بر
ار رارد شرد , بدخري ر
ناسازگار ر مردم گريز مي-
شرد .

قذرغان qa irğan : بر ار ال
ارن بينن قذرغان *bu ar ol*
arən boynun qa irğan
يعني : این
مرد همیشه گردن مردان را
خم مي کند .

تشرغان tasurğan : بر ات ال
اشج تشرغان *bu ot ol asic*
tasurğan يعني : این آتش ,
پیروسته به جرش آرننده ر
سريز کننده ي ديگ است .
اگر سيل نيز آب حرض را
سريز کند , چنين گريند .

ققرغان qaqurğan : نرعي خمير
نان که با ررغن آميخته
شرد ر در اجاق ر يا تنرر
پخته شرد .

قرغان qawurğan : بر بلازک
ال بلک قرغان *bu biləzik ol*

قبیلغان qapulğan : بر نانک ال
قبیلغان *bu nə * ol* قبیلغان
qapuğda qapulğan یعنی : این
چیزی است که پیوسته بر
درب فشار می‌آورد. مرارد
دیگر نیز است.

قشلغان qosulğan : بر قیزی ال
سغلق برلا قشلغان *bu quzi ol*
sağlıq birlə qosulğan این بره
پیوسته همراه ر همپای می‌ش
است. مرارد دیگر نیز چنین
است.

سغلقان soğulqan : بر سرف ال
تـراق سغلقان *bu suw ol*
tawraq soğulqan یعنی : این آب
پیوسته فرری در خاک فرر
رزنده است.

ققلغان سقلغان qaqılğan soqulğan :
بر ار ال تلم ققلغان
سقلغان *bu ər ol telim qaqılğan*
soqulğan یعنی : این مرد با
مردان لئیم دیگر رام ر
تعامل کننده است.
تترغان tuturğan : برنج.

تـشـرقـان tasirqan : تـشـرقـان
کزلیک *tasirqan kozluğ* یعنی :
برآمده چشم ر درشت چشم .
سـقـرقـان siqirqan : نرعی مرش
[مرش بزرگ,
کلاکمرش].

بتلکان bitilgən : بر ار سرکا
بتلکان ال *bu ər sugə bitilgən ol*
یعنی : این مرد پیوسته نام
خرد را در بسیج سپاه می-
نریسد.

ترلکان terilgən : برلار برذن
ال تتجی ترلکان *bular bu un*
ol tutci terilgən یعنی: این مردم
پیوسته گرد هم می‌آیند.

سـشـغان sowusğan : بیماری
یرقان ر زردی که از رجرد
کرمی در شکم حاصل می‌شرد.
بـجـیلـغان bicilğan : ترک در دست
ر پا ر شکاف در زمین.

تـبـلـغان tupulğan : کرک تبلغان
kok tupulğan نام پرنده ای
است. گریبا بالهای ری
فرلادین است ر بلندی‌های
کره را می‌شکافد ر از سری
دیگر بیرن می‌آید. این را
کسی به من گفت که
استفاده‌های زیادی از ار
کرده ام.

تـبـلـغان tupulğan : بر ار ال
جرک تبلغان *bu ər ol carik*
tupulğan یعنی : این مرد,
سخت شکننده‌ی صف کارزار
است.

ریشه‌ی آن ترکیب تـمـرـتـبـلـدی
təmur tupuldi در معنای «آهن
را به شدت سرراخ کرد»
است.

قـتـلـغان قـرلغان qatilğan qarılğan :
بر ار ال کشی برلا تتجی
قتلغان قرلغان *bu ər ol kisi*
birlə tutci qatilğan qarılğan
یعنی این مرد، با هر کس در
آمیزنده ر فعالیت کننده
است.

قـرلغان qurulğan : بر ار ال
سنکری قرلغان *bu ər ol si *ri*
qurulğan یعنی : این شخص
پیوسته خشم گیرنده است.

قـتـلغان qutulğan : بر ار ال
یغیدن قتلغان *bu ər ol yağidin*
qutulğan یعنی : این مرد
پیوسته از چنگ دشمن رها
شونده است.

کشتارها برد ر آنان را از اردري خرد بیرون می-ساخت ر با اینهمه مشکل گشا ر چاره‌گر نیز برد، پس تیری کشنده از درر فلک به ار رسید.

جـرکان cəwurgən : بر ار ال
تلم اق جرکان bu ər ol telim
oq cəwurgən یعنی : این مرد، پیروسته برگرداننده ی تیر است.

کسرکان kosurgən : نرعی مرش کرر.

تشرکون tusurkun : درخت کتیرا. (در یکی از گریشها).

کفرکان kuwurgən : پیساز کرهی. ارغرزان به آن کمرکان kumurgən گریند.

تمرکان təwurgən : پیکان تیر. (به ترکی ارغزی).

تکرکان təgurgən : بر ار ال
ایشیغ اذاقا تکرکان bi ər ol
isiğ a aqqa təgurgən یعنی : این مردم، پیروسته کار را به فرجام رساننده است.

کلرکان kolərgən : بر ات ال
کلرکان bu at ol kolərgən یعنی : این اسب، پیروسته شکمش باد می‌کند.

سمرکان somurgən : بر ار ال
سرتک سمرکان bu ər ol sutug
somurgən یعنی : این مرد، پیروسته شیر مکنده است. مکیدن هر چیز دیگر را نیز چنین گریند.

سرلکان surulgən : بر ار ال
تکما یوردن تتجی سرلکان bu ər ol təgmə yerdən tutci surulgən

در هر مردر دیگر نیز نیاز به گردآمدن ر سپس پراکنده شدن باشد، چنین گریند.

کترکان koturgən : بر بغرا ال
یک کترکان bu boğra ol yuk
koturgən یعنی : این شتر پیروسته بارکشنده است.

کجرکان kecurgən : بر باک ال
یازق کجرکان bu Bəg ol yazuq
kecurgən یعنی : این بیگ پیروسته در گذرنده از خطا ر گناه است.

کجرکان kecurgən : بر ار ال
تلم ایش کجرکان bu ər ol təlim
is kecurgən یعنی : این مرد، پیروسته چاره اندیش ر چرخاننده ی امرر است.
ارکان تـرکان ewurgən
təwurgən هم گفته می‌شرد. در این قطعه نیز آمده است.

یغی ارتن اجرکان
تیریدن انی کجرکان
اشلر ازب کجرکان
تکدی اقی الدرر.

Yaği otin ocurgən
Toydin ani kocurgən
Islar uzup kecurgən
Təgdi oqi olduru
یعنی : خامرش گرداننده ی آتش خصم

که آنان را از لشگرگاه درر می‌ساخت کارها را سامان می‌داد تیری کشنده بر ری رسید ترضح آنکه : مردی را یاد می‌کند ر حضائل ر صفات ار را برمی‌شمارد ر می‌گرید که ار خامرش سازنده ی آتش جنگها ر

ər ol tutci qasi kozi tugulgən
یعنی: این مرد, پیوسته از
شدت اندره, چشم ر ابریش
گره می‌خورد.

این باب, در پنج خط, سر
می‌کند. این باب «غ» است,
باب «گ» نیز چنین است:

نخست: در مفهرم تدارم
کار ر بهره‌رری فراتر از
ذات ر طبیعت یک چیز.

مانند بر اغل ال برنی
bu oğul ol burni yumurğan
یرغان

یعنی: این کردک, پیوسته
بیئاش خرن دماغ می‌شرد. ر
یا: بر ار ال اذکر سان

ترلکان *bu ər ol ə gu sawin*
tirilgən یعنی: این مرد,
پیوسته با حسن شهرت می-
زید.

درم: در مفهرم انتقال
صفت از مرصرف به عضو
دیگر ر تدارم صفت در
مرصرف می‌آید.

مانند: بر ار ال ترزن
قرتغان

Bu ər ol tonin qurutğan

ر یا: بر ار ال سرغ
سمرکان

Bu ər ol suwuğ somurgən

که این معناها را می-
دهد:

- این مردی است که جامه-
هایش را پیوسته خشک می‌کند
- این مردی است که آب را
پیوسته می‌مکد.

السماء مجرد در این باب با
کاف صلبه ر صفات با کاف
رقیقه تلفظ می‌شرد.

سرم: آمدن مرصرف در
معنای مفعولی. مانند آنچه
در کلمات زیر است: بر
ار ال ققلغان سقلغان

یعنی: این مرد, از هر
جای پیوسته رانده شده
است.

کرلکان *kərilgən*: بر نانک ال
*bu nə * ol kərilgən* کرلکان

یعنی: این چیز, پیوسته
کشیده ر دراز شرنده است.
کشیده شدن ر پهن شدن پرست
ر امتداد ابر بر بلندی
کره را نیز چنین گریند.

کرلکان *kərilgən*: بر ار ال
تلم کرلکان *bu ər ol təlim*
kərilgən یعنی: ایمن

مرد, پیوسته
خمیازه کشنده است.

ترلکان *tirilgən*: بر ار ال
اذکر سان ترلکان *bu ər ol ə*
gu sawin tirilgən

یعنی: این
مرد پیوسته در حسن شهرت
زندگی کننده است.

ترلکان *terilgən*: بر نانک ال
بیر بیرکا ترلکان *bu nə * ol bir*
birgə terilgən یعنی: این چیز,

پیوسته بر رری هم چیده
شرنده است.

کسلکان *kəsilgən*: بر یب ال
کسلکان *bu yip ol kəsilgən*

یعنی: این طناب پیوسته
می‌گسلد ر پاره شرنده
است.

سشلکان *sesilgən*: بر تکرن ال
سشلکان *bu tugun ol sesilgən*

یعنی: این گرهی پیوسته
باز شرنده است.

تکلکان *tugulgən*: بر یب ال
تکلکان *bu yip ol tugulgən*

یعنی: این رشته‌ای پیوسته
گره خرنده است.

تکلکان *tugulgən*: بر ار ال
تتجی قاشی کزی تکلکان *bu*

باب فعلل
با سه حرکه ر ساکن
درم

سندلاج *sundilac* : گنجشک
صحرايي. در این کلام نیز
آمده است :
sundilac ايشي ارماس ارتکرن
تبماک

Sundilac isi ərməs ortkun təpmək
يعني : خرمن کربي, کار
گنجشک صحرايي نيست.
این مثل را در مورد کسی
گیرند که در عین زبرني ر
ناتراني, بجراهد کار
نپرماندان را انجام دهد.
قرغلاج *qarğilac* : رطراط.

قرلغج *qarlıgac* : در همان
معنای قبلي ر مقلرب همان
کلمه است.

قرغلیغ *qarğaliğ* : نام قلعه اي
نزدیک طراز. اصل آن
قرغالیغ *qarğaliğ* است.

تمغلیق *tamğaliq* : ابریق کرچک.
تمغلیق *tamğaliq* : سفره ي کرچک
یک نفره. اصل آن *tamğaliğ*
tamğaliğ در معنای نشاندار
ر مهردار است. خاقانان
ابریقها ر سفره هاي مخصوص
به خرد را مهر ر نشان
می کردند که در آنها
نرشدني ر خردني در حد
ر اندازه ي نیاز یک نفر
نگهداري می شد. بعدها هر
ابریق ر سفره کرچکتیر,
تمغلیق *tamğaliq* نامیده شد.

تمغلیق *tamğaliq* : سفره ر
خرانی که اختصاص به یک

bu ər ol qaqlğan soqulğan

ر : بر ار ال ییردن ییرکا
سرلکان

Bu ər ol yerdən yergə surulğan

این شخصی است که پیروسته
طرد می شود ر برمی گردد.
از جایی به جای دیگر نفي
بلد می شود.

چهارم : ترصیف شخص به
کاری که خراست خرد ار
نباشد. مانند :

بر کشي ال سرزک انتغان

Bu kisi ol sozuk unitğan

این شخص سخت فرامرشکار
است.

ر : بر تکرن ال سشلکان

Bu tugun ol sesilğan

این گره ي پیروسته باز
شونده است.

پنجم : بیرون از همه ي
معنای فرق, تکرار, اسمي
مجرد است. مانند : کرکان
kuwurgan ر تشغان *tawusğan*.

ارغزان ر کرچگران که از
کشر ررم تا چین گسترده-
اند, حرف «ق» ر «غ» را
که نشان از تدارم امر
در معنا دارد, برای مخفف
ساختن, اسقاط می کنند.

در میان صفات, تأنیث
رجرد ندارد. این مطلب
تاکنون بر خراننده معلم
شده است. هر صفت, ر هر
میزان ر قاعده که نشان
دادم, خاص این باب نیست.
همانگونه که در بابهاي
افعال چهار راجي ر بیشتر
رجرد دارد, در بابهاي
دیگر نیز می تران همین
عمل را انجام داد.

به فضل خدای متعال, بدرن
اطناب درکلام, بزردی در
این باب بحث خراهم کرد.

بلداجي بزاغر اکرز ارا
بلکلک

Boldaci buzağu okuz ara bəlgulug
یعنی: گرساله ی گار بشر،
خرد در میان گاران هریدا
است.

این مثل را در مورد
جرانی گریند که امید هر
کار خیری به او می‌رود.

کزکُنک *kuzkunək*: پرنده ای
شکاری شبیه چرغ.

قذناغن *qa nağun*: قذن قذناغن

qa in qaznzğun یعنی: پدر زن ر
برادر زن. این مثل را در
مورد دامادان به کار می-
برند ر پشت سرهم قذن
قذناغن *qa in qa nağun* می-
گریند.

گرنه ی دیگر

از

این باب

سندراج *sanduvac*: بلبل. در

این قطعه نیز
آمده است:

سندا قجر سندلاج

مندا تئر قرغلاج

تتلخ اتر سندراج

ارکک تشی اجرشور

Səndən qacar sundilac

Məndə tinər qarğilac

Tatlığ otər sanduvac

Erkək tisi ucusur

ترجمه: گنجشک از تر می-
گریزد

مرغ رطراط ر پرستر در من
آرام می‌گیرد

بلبل خرش آراز می‌خراند

ر نر ر ماده به هم می-
آریزند

ترضیح آنکه: مناظره ر
گفتگري تابستان ر زمستان

مرد دارد. سفره ر خرائی
که اختصاص به هر کس دیگر
غیر از خاقان داشته ر
آماده ی نشان کردن ر مهر
زدن باشد. اگر گفته شد
که [در تلفظ آن] حرف «غ»
به حرف «ق» ابدال یافته,
صحیح است.

سرمسوق *sarmacüq*: نرعی آش.
ر آن چنین است که خمیر آن
را به قطعات کرچک به
اندازه ی نخرد می‌برند ر به
بیمار ر غیر او می-
خرانند.

سرمسوق *sarmusaq*: سیر [از
خانواده ی پیاز].

سمرسوق *samursaq*: به همان
معنای قبلی. از همان کلمه
مقلوب شده است.

قرغلق *qurğuluq*: سبکسری ر
سبکی.

قرلامق *qizlamuq*: حصبه ر
جرشهای مانند آن.

قشغلق *qasğalaq*: مرغ دریایی
کرچکتر از اردک. در این
بیت نیز آمده است:
تندک بلا کرسا منی اردک
اتار

قلا کرب قشغلقی سقا
بتار

*Tə *də bilə korsə məni ordək atar*

Qalwa koruq qasğalaqi suwqa batar

یعنی: اگر اردک من را در
آن آبها با تیر بی‌پیکان
بیند، این مرغ در آب فرر
می‌رود.

بلکلک *bəlgulug*: بلکلک نانک

*bəlgulug nə** یعنی: چیز
آشکار ر هریدا. در این
کلام نیز آمده است:

هنگام درد چشم یا خیرگی
آن بر روی چشم می-
گذارند آن را کزلک *kozluk*
هم می‌گیرند.

جشترک *cənisturuk*: میره‌ی گرنه-
ای از درختها. شبیه فندق
است، سفید ر سرخ می‌شود،
در آغاز بهار می‌رسد ر
خرردنی است.

کملدرک *kumulduruk*: سینه بند
اسب.

سقلدرق *saqalduruq*: قیطانی

که با نخ حریر
بافته می‌شود ر با آن کلاه
را زیر چانه می‌بندند که
بر زمین نیفتد ر در سر
بماند.

قللدرق *Qalalduruq*: از نامهای
مردان است.

باب هفت راجی‌ها

زرغنجمرد *zarğuncmud*: نرعی
گیاه خرشبر به فارسی پلنگ
مشک‌گیرند.

را ترصیف می‌کنند ر
تابستان خطاب به زمستان
می‌گیرند که گنجشک از سوری
تر می‌گردد ر پرستر در
دامن من آرام می‌گیرد ر
پلبل به آهنگهای گوناگون
آواز می‌خواند ر در دامن
من نر ر ماده به هم می-
آریزند.

مندور *mundəru*: حجله‌ی عروس
که با دیبا ر حریر زینت
داده شد.

باب پنج راجی‌ها پایان
یافت.

باب شش راجی‌ها

باب فعلعلل

با هرگرنه حرکه

تزلدرک *tizilduruk*: پرلک‌هایی
که به روی کفش‌ها درخته
می‌شود.

کزلدرک *kozulduruk*: کرباس
گرنه‌ای که از مری دم
اسبان بافته می‌شود ر به

کتاب اسماء سالم پایان یافت.



بخش درم : افعال سالم

باب در راجيها

تعظيم كرد. مرارد ديگر
 نيز چنين است. *ال نانکني*
 تبدي *ol nā *i tapdi* يعني: ار,
 چيز گمشده پيدا کرد.
 (تبار- تيماق *tapar-*
tapmaq).

تبدي *tapdi*: قل تنکريکا تبدي
*qul tə *rigə tapdi* يعني: بنده
 به خداوند سجده کرد. *ال*
 خانقا تبدي *ol xanqa tapdi*
 يعني: ار, در مقابل خاقان

جاي خرد بلند شد. تپي قبدي *tupi qopdi* يعني: ترفان شد، بران شد، قش قبدي *qus qopdi* يعني: پرنده از زمين بلند شد. مرارد ديگر نيز چنين است. (قبار- قبقاق *qopar- qopmaq*).

بجدي *bicdi*: ار ات بجدي *ær at bicdi* يعني:

مرد، گرشت را برييد. مرارد ديگر نيز چنين است. (بجار- بجماق *bicar- bicmaq*).

سجتم *sactim*: من يبار سجتيم *mæn yipar sactim* يعني عطرياشي کردم. مرارد ديگر نيز چنين است. ال اکا سر سجدي *ol ewgæ suw sacdi* يعني: ار، خانه را آبپاشي کرد. مرارد ديگر نيز چنين است. (سجار- سجماق *sacar- sacmaq*).

سجدي *sicdi*: ار سجدي *ær sicdi* يعني: مرد، ريد.

(سجار- سجماق *sicar- sicmaq*) مرارد ديگر نيز چنين است.

قجدي *qacdi*: ار قجدي *ær qacdi* يعني: مرد، فرار کرد. مرارد ديگر نيز چنين است. (قجار- قجماق *qacar- qacmaq*).

قجدي *qocdi*: ال مني قجدي *ol qocdi* يعني: ار، من را در آغوش کشيد. (قجار- قجماق *qocar- qocmaq*).

کجتي *kecti*: آي کرن کجدي *ay kun kecti* يعني: ررز ر ماه گذشت ر سپري شد. ار سر کجدي *ær suw kecti* يعني: مرد، از آب گذشت. مرارد ديگر نيز چنين است. ار کجدي *ær*

تبدي *tæpdi*: ال قلن تبدي *ol qulin tæpdi* يعني: ار، برده ي خرد را بالگد زد. (تبار- تبماک *tæpær-tæpmæk*).

جبدي *capdi*: ار سدا جبدي *ær suwda capdi* يعني: مرد، در آب شنا کرد. ال اتني جبق برله جبدي *ol atini cibiaq bila capdi* يعني: ار، اسب خرد را با چرب، به آهستگي زد. [ر يا:] جمق تت بينن جبدي *capdi comaq tat boynin* يعني: مسلمان، گردن تات (= کافر) را زد. (ترکي اريغري) ار ان جبدي *ær ewin capdi*: شخص، خانه اش را گج خاک کشيد. (جبار- جبقاق *capar- capmaq*).

سبدي *sapdi*: ييجي يکنا سبدي *yici yignæ sapdi* يعني: خياط سرزن را نخ کرد. ال قش قنتن سبدي *ol qus qanatin sapdi* يعني: ار بال پرنده را پيچانيد.

اگر چيزي، با چيزي ديگري غير از جنس خرد پيچانيد، بشرد ر کامل گردد، نيز چنين گريند. (سبار- سبماق *sapar- sapmaq*).

قبدي *qapdi*: ار ترن قبدي *ær ton qapdi* يعني: مرد، لباس گرفت ر پرشيد. اعلانغ ييل قبدي *oğlaniğ yel qapdi* يعني: به کردک باد خررد. ترضيح آنکه به کردک باد جن خررد. (قبار- قبقاق *qapar- qapmaq*) اگر باد، لباس ر نظائر آن را بتکاند، نيز چنين گريند.

قبدي *qopdi*: ار يقارر قبدي *ær yuqaru qopdi* يعني: مرد، از

بردی bardī: *al aka bardi ol*
مرد. (کجار- کجماک *kecar-kecmak*).
یعنی: سپاه, گذشت. مرارد
دیگر نیز چنین است.
(بریر- برماق *barir- barmaq*).

بردی burdī: *al yingiq agzi*
بردی *ol yancuq agzi burdi* یعنی:
ار, سر تربره را با کش
پیچید ر بست. بستن سر هر
چیزی که شبیه تربره باشد
نیز, چنین است. (برار-
برماک *burar= burmak*).

بردی burdī: *yipar bardi*
یعنی: عطر بر کرد. به
هر چیز خورشیدی دیگر نیز
چنین گریند. سر بردی *suw*
burdi یعنی: آب, بخار کرد,
بخار آب بلند شد. مرارد
دیگر نیز چنین است.
(برار- برماق *burar-*
burmaq).

تردی turdī: *ar yqarar turdi*
ar yuqaru turdi یعنی: مرد,
برخاست. تمان تردی *tuman*
turdi یعنی: مه بلند شد.
هرا مه آرد شد. (ترر-
ترماق *turur- turmaq*).

ترر turur: این فعل مضارع
است. بدرن صیغهی ماضی ر
بدرن مصدر به کار می‌رود.
در معنای «آن است». می-
آید. مانند جمله *al tash*
ترر *ol tas turur* یعنی: آن,
سنگ است ر یا: *al qsh turur*
ol qus turur یعنی: آن, پرنده
است.

این, ادات ربط است.
معادل آن در عربی
«ینبغی» می‌باشد ر ماضی ر
مصدر ندارد.

کجستی kocī: *su kocī*
یعنی: سپاه, گذشت. مرارد
دیگر نیز چنین است.
(کجار- کجماک *kocar-*
kocmak).

در آراک‌های ستبر, حرف «د»
نشانه‌ی فعل ماضی, برای
گوشنرازی به حرف «ت»
ابدال می‌یابد. حرف ستبر
عبارتند از:

شکل ستبر حرف «ب» p

شکل ستبر حرف «ج» c

شکل ستبر حرف «ق» q

شکل ستبر حرف «ک» ke

در آراک‌های دیگر, صحیح‌تر
آن است که صیغه‌های فعل
ماضی با حرف «د» بیاید.
این, بهتر است. همانگونه که
در این قطعه آمده است:

تنلا بلا کجالم

یمر سن کجالم

ترنکرک سن اجالم

یغا یغی السرن

Tunla bilə kocalim

Yamar suwin kecalim

*Tar *uq suwin icelim*

Yuwğa yaği uwulsun

یعنی: شبانه کرچ می‌کنیم

ررد یامار را درمی‌گذریم

از سرچشمه آب می‌آشامیم

دشمن نرم ر نازک خرد ر
شکسته بشرد.

ترضیح آنکه: می‌گرید
شبانه کرچ کنیم ر از ررد
خانه‌ی یامار بگذریم ر از
آب جرشان چشمه‌ها بنرشیم
ر دشمن نرم ر نازک را در
دستان خرد خرد ر ریز
کنیم.

چنین است. بک یزل کردی *bæg* بست. (هنگامی که بیگ *yol kardi* بجراهد رفت ر آمد دشمن را کنتزل کند, ر از زرد افراد دشمن جلرگیری نماید, کسی را برای این کار در دروازه می‌نشانند.) ات کردی *it kardi* یعنی: سگ پارس کرد. (به ترکی قارلرقي).
(کرار- کرماک *kərər-kərmək*).

کردی *kordi*: ال منی کردی *ol* دید. (کرار- کرماک *korər-kormək*).

در این کلام نیز آمده است: *یرزکا کرما ارزم تلا* صورت نگاه مکن, به سیرت نگاه کن.

ترضیح آنکه: به رنگ رخسار ر زیبایی صورت اهمیت مده, از شخص ترقع ادب ر فضیلت داشته باش.

کردی *kirdi*: ال اکا کردی *ol* خانه شد. مرار د دیگر نیز چنین است. (کرر- کرماک *Kirur-kirmək*).

بزدی *bezdi*: ار تملغدن بزدی *ər tumliğdin bezdi* سرما, برخررد لرزید. مرار د دیگر نیز چنین است. (بزار- بزماک *bezər-bezmək*).

بزدی *bozdi*: ال ا بزدی *ol ew* ریران کرد. مرار د دیگر نیز چنین است. (بزار- بزماق *bozar-bozmaq*).

تردی *turdi*: ال بتک تردی *ol bitik turdi* یعنی: ار, کاغذ ر منشور را لرله کرد. مرار د دیگر نیز چنین است. (ترار- ترماک *turər-turmək*).

سردی *sərđi*: ال سردی *ol sərđi* یعنی: ار صبر کرد. ترضیح آنکه ار در کاری صبر به خرج داد. (سرار- سرماک *sərər-sərmək*).

سردی *surđi*: ال ات سردی *ol at surđi* یعنی: ار, اسب راند. مرار د دیگر نیز چنین است. ار اتغ سردی *ər itiğ surđi* یعنی: مرد سگ را راند ر درر کرد. مرار د دیگر نیز چنین است. (سرار- سرماک *surər-surmək*). اگزر بیگ, کسی را از شهر براند نیز, چنین گفته می‌شرد.

قردی *qurđi*: خان سرسن قردی *xan susin qurđi* یعنی: خان قشرن خرد را فراهم آررد. خان جراج قردی *xan cuvac qurđi* یعنی: خان, چادر برپا کرد, سراپرده پادشاهی زد. (قرار- قرماق *qurar-qurmaq*).

قردی *qirdi*: ار یریک قردی *ər yeriğ qirdi* یعنی: مرد, زمین را کند. مرار د دیگر نیز چنین است. (قرار- قرماق *qirar-qirmaq*).

قردی *qurđi*: ار یا قردی *ər ya qurđi* یعنی: شخص کمان به زه کرد. (قرار- قرماق *qurar-qurmaq*).

کردی *kərđi*: ار یرب کردی *ər yip kərđi* یعنی: مرد, طناب را کشید. مرار د دیگر نیز

سزدی *suzdi*: ال سر سزدي *ol suw suzdi* یعنی: ار, آب را از صافی گذرانند. مرارد دیگر نیز چنین است. (سزار- سزماک *suzar-suzmak*).

سزدی *sizdi*: یاغ سزدي *yağ sizdi* یعنی: ررغن ذرب شد. مرارد دیگر نیز چنین است. کرن سزدي *kun sizdi* یعنی: شعاع خررشید دیده شد. سکل سزدي *sokəl sizdi* یعنی: بیمار, لاغر و نحیف شد ر تب دق گرفت. (سزار- سزماق *sizar-sizmaq*).

قزدی *qazdi*: ار ارق قزدي *ər ariq qazdi* یعنی: مرد, جري کند. مرارد دیگر نیز چنین است. ات قزدي *at qazdi* یعنی: اسب با پاهای جلري خرد زمین را کند. (قزار- قزماق *qazar-qazmaq*).

کزدی *kəzdi*: ال بیرک کزدي *ol yerig kəzdi* یعنی: ار, در ري زمین گشت ر گذار کرد. سفر کرد. (کزار- کزماک *kəzar-kəzmək*).

بسدی *basdi*: اني برت بسدي *ani burt basdi* یعنی: ار را کابرس در گرفت. بک ایل بسدي *bəg el basdi* یعنی: بیگ, رلایت را گرفت ر مسترلي شد. بکني یغي بسدي *bəgni yaği basdi* یعنی: دشمن, بیگ را گرفت ر اسیر کرد. مرارد دیگر نیز چنین است. ار قیزغ بسدي *ər qiziğ basdi* یعنی: مرد, بر ري دختر فرر شد. ات کیکني بسدي *it keyikni basdi* یعنی: سگ, شکار را گرفت ر انداخت.

تزدی *təzdi*: کیک تزددي *keyik təzdi* یعنی: حیران رحشي رمید ر فرار کرد. مرارد دیگر نیز چنین است. (تزار- تزماک *təzər-təzmək*).

تزدی *tuzdi*: بک ایلن تزددي *bəg elim tuzdi* یعنی: بیگ, ایل ر رلایت خرد را سامان داد. ال بیرک تزددي *ol yerig tuzdi* یعنی: ار زمین را مسطح کرد. مرارد دیگر نیز چنین است. (تزار- تزماک *tuzər-tuzmæk*).

تزدی *tizdi*: ال ینجر تزددي *ol yincu tizdi* یعنی: ار, مرارید چید, رقتي کسی لغات ر کلمات ظریف را کنار هم بچیند ر شعر بسازد گریند. ال سرز تزددي *ol soz tizdi*. (تزار- تزماک *tizər-tizmæk*).

جژدی *cijdi*: یغرلخ ات جژدي *yağirliğ at cijdi* اسب زخمدار هنگام سرار شدن, نا آرامی کرد. هر حیران دیگر که بر پشت زخم داشته باشد, مرقع سرار شدن ر یا بار نهادن چنین می‌کند. (جژار- جژماق *cijar-cijmaq*). (با آراک «ژ» از میان در مخرج آرایي).

جژدی *cujdi*: اراغت یب جژدي *urağut yip kujdi* یعنی: زن, نخ تابیده را کشید ر دراز کرد. به هر چیز دیگر نیز که مانند طناب ر یا رده کشیده شرد, چنین گریند (جژار- جژماک *cujər-cujmæk*). (با آراک «ژ» از میان در مخرج آرایي).

در این کلام نیز آمده است:

ایغریغاج ازرن کس،
تمر قسغا کس!

Uyğur yiğac uzun kəs

Təmur qisğa kəs

یعنی: ای اریغریغ! درخت را
بزرگتر ببر،

آهن را کوتاهتر ببر!

ترضیح آنکه: هنگامی که
چرب می‌بری، بلندتر ببر ری
آهن را کوتاهتر بگیر، زیرا
آهن قابلیت دراز
شدن دارد.

اریغریغان واسطه‌ای دارند
که هر رز آنان را ندا
می‌دهد ر احکام ر فرامین
را به آنان باز می‌گیرید.

کسدی *kusdi*: ال اندن کسدی

ol andin kusdi یعنی: ار، از
ری قهر کرد. (کسار-
کسماک *kusər- kumək*) (به
ترکی ارغزی).

بشدم *busdum*: من بر ایشدن

بشدم *mən bu isdin busdum* یعنی:
من، از این کار رنجه شدم.
(بشمازمن- بششماق
busmazmən- busmaq). در این
کلام نیز آمده است:

بشمسار برز قش تثار،

ایمسار اررنک قش تثار.

Busmasar boz qus tutar.

*Ewməsər uru * qus tutar.*

یعنی: اگر شکارچی خرد را
رنجه نکند شاهین خاکستری
می‌گیرد.

ر اگر شتاب نررزد،
زیباترین شاهین را شکار
می‌گیرد.

ترضیح آنکه: اگر آدمی
خرد را زیاد رنجه نکند،
به هنگام شکار، عقاب

(بسار- بسماق *basar-*
basmaq).

بسدی *pusdi*: ار قلن بسدی *ər*

qulin pusdi یعنی: مرد برده‌ی
خرد را بسیار زد. (بسار-
بسماک *pusər- pumək*).

بسدی *pusdi*: بک یغیقا بسدی

bæg yağıqa pusdi یعنی: بیگ،

در کمین دشمن وارد شد.
(بسار- بسماق *pusar-*

pusmaq).

قسدی *qusdi*: ار قسدی *ər qusdi*

یعنی: مرد، افسرده شد،
مرد منزری شد. مرارد
دیگر نیز چنین است.

(قسار- قسماق *qusar-*

qusmaq).

قسدی *qusdi*: بدغ قسدی *bo uğ*

qusdi یعنی: رنگ، پرید.

قسدی *qisdi*: قبغ ارک ازاقلن

قسدی *qapuğ ərig a aqin qisdi* یعنی:

درب، پای مرد را فشار
داد. فشار هر چیز بر چیز
دیگر نیز چنین است.
(قسار- قسماق *qisar- qismaq*).

قسدی *qisdi*: ال انک ترنلقن

قسدی *ol ani * tonluqin qisdi*

یعنی: ار پارچه‌ی لباس ری
را به خلاف معمزل کوتاه
کرد. [پارچه را دزدید]
به هر چیز دیگر که به
خلاف معمزل کوتاه شرد،
چنین گفته می‌شرد. (قسار-
قسماک *qisar- qismaq*).

کسدی *kəsdi*: ال یغاج کسدی

ol yiğac kəsdi یعنی: ار، درخت
برید. مرارد دیگر نیز
چنین است. (کسار- کسماک
kəsər- kəsmək).

ارسلن لیر ککرلم
کرجی انن کلسرن

Təgrə alip əgrəlim
Attin tutup yugrəlim
Arslan layu kukrəlim
Kuci anin kewilsun

ترجمه: پیرامن ر اطراف را
در محاصره گیریم

از اسب پیاده شریم ر گام
فراز نهیم
همانند شیر نعره برکشیم
تا نیروی ار از هم بگسلد
ترضیح آنکه: می‌گیرید دشمن
را محاصره کنیم ر از اسب
پیاده شریم ر بر ار حمله
کنیم ر مانند شیر نعره
برکشیم تا آنکه بدینگره
دشمن را ناتران سازیم.
در این کلام نیز آمده
است:

ایک سنکاک سرتکا تشر
*Ewək si *ək sutgə tusur.*

یعنی: حشره‌ی شتابگر به شیر
می‌افتد.

این مثل را در مورد کسی
گیرند که ار را به ترک
عجله در کار ترصیه کنند.

سشدی *səsdī*: ار اتن کشن
سشدی

ər attin kisən səsdī

یعنی: مرد، بند ر بخر را
از اسب باز کرد. هر چیز
دیگر را نیز که از بند ر
بخر باز رهانند، چنین
گیرند. (سشار- سشماک
(səsər- səsmək) .

قشدی *qosdī*: ال قریقا اجکر

قشدی *ol qoyqa əku qosdī* یعنی:
ار بز را با گرسفند همراه
ساخت. به هر چیز دیگر
نیز که با چیز دیگری
همراه ر رفیق کرده شرد،
چنین گیرند. *ar l yir qosdī*
یعنی: ار، شعر ر

سفید می‌گیرد ر اگر عجله
نکند زیباترین عقاب نصیب
ار می‌شرد. این کلام، در
مرارد کسی به کار می‌رود
که برای رسیدن به مقصد،
ترصیه به ترک عجله ر
شتاب شرد.

بشدی *pisdī*: اشج بشدی *asic*

pisdī غذا پخت. *yemis pisdī*
یعنی: میوه رسید. *ər qimiz pisdī*
ار قمز بشدی
یعنی: مرد برای رسیدن ر
پختن قمیز، خیک را تکان
داد. (بشار- بشماق *-bisar*
bismaq) .

تشدی *tasdī*: اشج تشدی *asic*

tasdī یعنی: دیگ درجشید ر
سرریز شد. *suw tasdī*
سرریز شد. *tasdī* یعنی: آب سرریز شد.
اگر آب از ظرف ر یا
رردخانه سرریز شرد نیز،
چنین گیرند. (تشار- تشماق
(tasar- tasmaq) .

تشدی *tusdī*: ال منکا تشدی *ol*

*ma *a tusdī*

یعنی: ار، به من برخررد،
مرا دید. (تشار- تشماق
(tusar- tusmaq) .

تشدی *tusdī*: ار اتن تشدی *ər*

attin tusdī یعنی: مرد از اسب
فرود آمد. *ar tamdin tusdī*
ار تامدن تشدی
یعنی: مرد از
پشت بام افتاد. از اسب
افتادن نیز چنین است. به
هر چیز دیگر نیز که از
جایش بیفتد چنین گیرند.
(تشار- تشماک *(tusər- tasmək)* .
در این قطعه هم آمده
است:

تکرا الب اکرلم
اتن تشب یکرالم

نیز چنین است. (سغار-
سغماق sağar-sağmaq).

سغدی soğdi: ال قری دن قرت
سغدی *ol qoydan qurut soğdi*
یعنی: ار از گرسفند, کشک
به دست آورد, ماست خشک
حاصل کرد. (سغار- سغماق
soğar- soğmaq). اصل این لغت
سغردی *soğurdi* است.

سغدی siğdi: بر سرز کنکلکا
سغدی *siğdi *ulgə bu soz ko* یعنی:
این سخن بر دلش نشست,
تأثیر کرد.

ارن قابقا سغدی *un qapqa*
siğdi یعنی: آرد در ظرف جا
گرفت. برای مرارد دیگر
نیز چنین گریند. (سغار-
سغماق *siğar-siğmaq*).

تدی təwdi: ال اتک ششقا تـ
دی *ol ətiğ sisqa təwdi* یعنی: ار,
گرشت را به سیخ کشید.
مرارد دیگر نیز چنین است.
(تـار- تـماک *təwər-*
təwmək).

سدی səwdi: ال منی سدی *ol*
məni səwdi یعنی: ار, مرا
سترد. (سار- سماک *səwər-*
səwmək). در این کلام نیز
آمده است:

تیغان یکرکن تلکر سماس
Tayğan yugurgəni tilku səwməs
یعنی: ررباه, سگ تیز
ررنده را درست ندارد.

ترضیح آنکه: می‌گرید
ررباه از سگان تیزرر
خرشش نمی‌آید, زیرا می-
ترانند ار را به چنگ
بیندازند.

این کلام در مررد کسی به
کار می‌ررد که در میان
اقران ر آشنایان از شهرت

سررد ساخت. یا: ار, غزل
ر شعر نظم کرد. (قشار-
قشماق *qosar-qosmaq*).

بغدی boğdi: ال ارنی بغدی *ol*
ərni boğdi یعنی: ار, مررد را
خفه کرد. مرارد دیگر نیز
چنین است. (بغار- بغمماق
boğar- boğmaq).

تغدی toğdi: کرن تغدی *kun tağdi*
یعنی: خررشید طلرع کرد.
اغل تغدی *oğul toğdi* یعنی:
کردک زاده شد.
در این کلام هم آمده است:
مرش اغلی میار تغار

Mus oğli muyav toğar
یعنی: بچه گربه می‌میر
کنان زاده می‌شرد.
ترضیح آنکه: بچه گربه
مانند مادرش می‌کند ر
در مررد کردکائی به کار
می‌ررد که اخلاق پدر خرد
را کسب کرده باشند.
(تغار- تغمماق *toğar-*
toğmaq).

تغدی tiğdi: اق بشقن تاش
تغدی *oq basağın tas tiğdi* یعنی:
سنگ, پیکان تیر را از کار
انداخت.

ترضیح آنکه: پیکان تیر با
خرردن به سنگ, کنده شد ر
از کار افتاد. (تغار-
تغمماق *tiğar-tiğmaq*).

جغدی ciğdi: ال ترکاک جغدی
ol turkək ciğdi یعنی: ار بقچه
را لرله کرد, جمع کرد.
مرارد دیگر نیز چنین است.
(جغار- جغمماق *ciğar-*
ciğmaq).

سغدی sağdi: ار قری سغدی *ər*
qoy sağdi یعنی: مررد, گرسفند
را درشید. مرارد دیگر

تقدی taqdi: ار برنـدق
 بتلرقا تقدی *ər burunduq*
butluqa taqdi یعنی: مرد پیچھی
 افسار را به غضرف بینی
 نصب کرد.

ترضح آنکه: ار, افسار
 را به قسمت نرمه ی بینی
 نصب کرد. (به ترکی
 ارغزی).

هر طنابی که به هر چیز
 دیگري بسته شرد, چنین
 نامیده می‌شرد. (تقار-
 تقماق *taqar-taqmaq*).

جقدی caqdi: ال سرزک انک
 قلاقا جقدی

*ol sozuğ ani *qulaqqa caqdi*
 یعنی: ار, حرف را به گرش
 ری رسانید. (به ترکی
 ارغزی).

ال اکی کشی ارا جقدی *ol*
ikki kisi ara caqdi یعنی: ار,
 میان آن در نفر را به هم
 زد. ال جقماق جقدی *ol*
caqmaq caqdi یعنی: ار,
 چخماق را به هم فرر
 کرفت. (جقار- جقماق *caqar-*
caqmaq). این, هم اسم ر
 هم مصدر است.

جقدی cuqdi: قش جقدی *qus cuqdi*
 یعنی: پرنده, برنشست.
 (جقار- جقماق *cuqar-*
cuqmaq).

در این بیت نیز آمده
 است:
 ارن قمغ ارتدی نانکلر
 اذر

تار کرب اسلیر اسکا جقار
*Ərən qamuğ artadı nə *lər u u*
Tawar korup uslayu uskə cuqar

ترجمه: به جستجری مال,
 همه ی مردان پراکنده شدند.

قبول برخوردار باشد ر
 درستانش بر ار رشک برند
 ر حسادت رزنند.

قدی qowdi: ات کیکی قدی *it*
keyikni qowdi یعنی: سگ,
 شکار
 را دنبال کرد. در مورد
 هر چیز دیگري نیز که
 دنبال کنند, چنین
 گرینند. (قوار- قوماق
qowar-qowmaq).

کدی kewdi: ار سرزک کدی
ər sozuğ kewdi یعنی: مرد,
 سخن
 را جرید ر من من کرد. ر
 این لغت از ریشه تنجری
 کدی *tancuni kewdi* در
 معنای: «لقمه را جرید.»
 گرفته شده است. یعنی:
 لقمه را در دهانش جرید ر
 قررت نداد. (کار- ک
 ماک *kəwər-kəwmək*).

بقدی baqdi: ال منکا بقدی *ol*
*ma *a baqdi* یعنی: ار, به من
 نگاه کرد. (بقار- بقماق
baqar-baqmaq).

بقدی buqdi: ال اذاقن بقدی
ol a aqin buqdi یعنی: ار,
 پایش
 را جمع کرد. (بقار- بقماق
buqar-buqmaq).

تقدی tiqdi: ال قابقا ارن
 تقدی *ol qapqa un tiqdi* یعنی: ار
 در ظرف, آرد را جا داد.
 فرر کردن ر جا دادن همراه
 با فشار ر سختی در هر چیز
 دیگري را نیز چنین گرینند.
 به خرشه ی انگرر هم که
 دانه های آن تری هم فرر
 رفته باشند, تقما ازم
tiqma uzum گرینند.

(سقار- سقماق *soqar-soqmaq*) .

سقدی *siqdi*: ال ازم سقدی *ol uzum siqdi* یعنی: ار, انگرر فشردد. مرارد دیگر نیز چنین است. (سقار- سقماق *siqar-siqmaq*) .

بکدی *bukdi*: [۱] ال منی کرب بکدی *ol mənī korup bukdi* یعنی: ار, مرا دیدر فرر نشست ر به کنجی خزید.

[۲] ال اشدن بکدی *ol asdin bukdi* یعنی: ار از خوردن سیر شد, تا می‌ترانست خورد.

[۳]. ال تارقا بکدی *ol tawarqa bukdi* یعنی: چشم ار از مال سیر شد. مرارد دیگر نیز چنین است. (بکار- بکماک *bukar-bukmak*) .

بکدی *bukdi*: ال سرغ بکدی *ol suwug bukdi* جمع کرد, با مانع ر سدی که ساخت, آب را گورد آرد.

بک سرسن بکدی *bag susin bukdi* یعنی: بیگ قشرن خرد را گورد آرد. (بکار- بکماک *bukar-bukmak*) .

گاهی نیز, افراد قشرن ر سپاهیان به آب تشبیه می‌شوند.

سر اقتی *suw aqti*: یعنی آب جاری شد.

سر اقتی *su aqti*: یعنی: قشرن رران شد.

تکدی *tokdi*: اغلان سر تکدی *Qoglan suw tokdi* یعنی: پسر آب ریخت. (تکار- تکماک *tokar-tokmak*) .

اغلان سرف تکار

ر چرن مال دیدند, چرن لاشخارار بر آن فررد آمدند.

ترضیح آنکه: می‌گیرید. در طمع مال اخلاق مردی به پستی گرائید ر چرن مالی در جایی می‌بینند, مانند لاشخارار بر آن فررد می‌آیند.

جقدی *ciqdi*: ار ادن جقدی *ar ewdin ciqdi* یعنی: مرد, از خانه بیرون آمد. مرارد

دیگر نیز چنین است. در این کلام نیز آمده است:

کرج الدن کرسا ترر تنکلکتن حقار

*Kuc eldin kirsə, toru tu *luktən ciqar*

یعنی: چرن زور از در رارد شرد, رسم ر انصاف از سرراخ بیرون می‌ررد.

ترضیح آنکه: رقتی ظلم ر جرر رارد خانه شرد, عدالت ر انصاف از پنجره بیرون می‌ررد. (جقار- جقماق *ciqar-ciqmaq*) .

سقدوم *soqdu*: [۱] من انی

اکا سقدوم *mən ani ewgə soqdu*

من, ار را رارد خانه کردم. مرارد دیگر نیز چنین است. اگر دسته‌ی تیر

را هم در محل خرد فرر کنند ر جا دهند, چنین گریند. [۲] ار ترز سقدی

ər tuz soqdi یعنی: مرد, نمک سایید. مرارد دیگر نیز چنین است.

[۳] قش منک سقدی *qus mə *soqdi* یعنی: پرندۀ دانه را

برچید.

[۴] انی یلان سقدی *ani yilan soqdi* یعنی: ار را مار

گزید. (ترکی ارغری).

که منشأ آن نامعلم است،
خراست من را بزند.

تکدی tugdi: ار تکرن تکدی *ər*
tugun tugdi یعنی: شخص گره
زد. مرارد دیگر نیز چنین
است. (تکار- تکماک *tugər-*
tugmæk). در این کلام نیز
آمده است:

تلن تکمشی تیشن یزماس

Tilin tugmisni tisin yazmas

یعنی: آنچه با زبان
گره بخرد، به دندان باز
نمی‌شرد.

این مثل در مردد کسی به
کار می‌رود که امر به
رفای به عهد می‌شرد.

تکدی tikdi: [۱] ار ترن تکدی

ər ton tikdi یعنی: شخص جامه
درخت. [۲] اتغ یلان تکتی
atiğ yılan tikti یعنی: اسب را
مار گزید. مرارد دیگر
نیز چنین است: اگر عقب هم
بگزد، باز گریند. [۳].
ار یغاج تکتی *ər yigac tikti*
یعنی: مرد، نهال کاشت.
کاشتن هر چیزی را نیز چنین
گریند. (تکار- تکماک *tikər-*
tikmæk).

در این کلام هم آمده است.

تکماکنجا انماس

تلامکنجا بلماس

Tikməginçə onmäs

Tiləməginçə bulmas

یعنی: تا کشته نشرد، نمی-
ررید،

ر تا جستجر نشرد، یافت
نمی‌شرد.

ترضیح آنکه: اگر نهال
کاشته نشرد، رشد نمی‌کند ر
مانند آن نیز، اگر
آرزویی دنبال نشرد، به
دست نمی‌آید.

الغ یانی سنرر

Oğlan suw tokar

Uluğ yani sinur

ترجمه: پسر، آب می‌ریزد
یک سري بزرگتر، درد می‌گیرد
ترضیح آنکه: بچه آب می-
ریزد، ر بزرگتر پایش می-
لغزد ر از این جهت می-
افتد ر یک سري از بدنش
رنجه می‌شرد. این کلام را
زمانی به کار برنند که
بزرگتر به علت سهر ر
اشتباه بچه، دچار خسارت
ر ضرر می‌شرد.

تکدی tagdi: ال اکا تکدی *ol*

ewgə tagdi یعنی: ار به خانه
رسید. (تکر- تکماک *tagir-*
tagmæk). در این کلام نیز
آمده است:

ایک اکا تکماس

Ewək ewgə tagmäs

یعنی: شتاب کننده، به
خانه نمی‌رسد. (زیرا ار
تند می‌راند ر اسب خرد را
خسته می‌کند ر بی‌پارر می-
ماند ر با گردن خمیده می-
ایستد) این سخن را جایی
آرنند که بخراهند بگریند
در کارها رقت ر حرصله
لازم است.

در این بیت نیز آمده
است:

اتغلاز اقنی ازاق

تکمدی برساشاق

Atqalir oqni azaq

Təgmədi bu saw usaq

یعنی: تیر نامعلم بر من
زد،

این بدگویی به من نرسید.
ترضیح آنکه: این غیبت ر
بدگویی به من نرسید. رلی
آن زن فتنه‌انگیز با تیری

بلدی buldi: *al yirmaq buldi* ال یرماق بلدی پیدا کرد. مراردا دیگر نیز چنین است. (بلر- بلماق *bulur- bulmaq*).

بلدی bildi: *al bilk buldi bilig bildi* ال بلکه بلدی یعنی: ار, دانش آمرخت. (عقل, معرفت ر حکمت اخذ کرد) مراردا دیگر نیز چنین است. (بلر- بلماک *bilir- bilmak*).

تلدی teldi: *ar tam teldi* ار تام تلدی آرخرییان بصورت بلر *bilur* تلفظ می‌کنند. زیرا آنان حرف «ل» از کلمه را ضمه می‌دهد. دیگر ترکان مانند آنان تلفظ نمی‌کنند.

تلدی teldi: *ar tam teldi* ار تام تلدی دیگر نیز چنین است. مراردا دیگر نیز چنین است.

تلدی teldi: *al aglaqç saqla teldi* ال اغلاقغ سغلقا تلدی

تلدی teldi: *ol oğlaqç saqliqqa teldi* ال اوغلاقچ ساغلیققا تلدی یعنی: ار, بزغاله را همراه میش شیردار کرد. ترضیح آنکه: رقتی بز از شیر دادن بیفتد ر یا بمیرد ر بزغاله بیدرن مادر بماند, چنین می‌کنند. (تلر- تلماک *telir- telmak*).

تلدی tuldi: *ar topiqni a ri bilə tuldi* ار تیقنی اذری بلا تلدی یعنی: مرد, ترپ را با چرگان درشاخه زد.

این یک نوع بازی ترکان است. بدینگونه بازی می‌شود که: یکی از بازیکنان, که بچراهند بازی از سری ار شروع شد, به همان ترتیب که در

این سخن در مرردی به کار می‌رود که آدمی در کارها به فعالیت تشریق شود.

جکدی cəkdi: *al betk jekdi ol bitik cəkdi* ال بتک جکدی یعنی: ار کتاب را نقطه‌گذاری کرد. (نقطه‌ی پایان گذاشت). *al atin jekdi ol atin cəkdi* ال اتین جکدی یعنی: ار, از رگ اسب خرن گرفت. (جکار- جکماک *cəkər- məkmək*).

جکدی cokdi: *al bekka jekdi ol bəggə cokdi* ال بککا جکدی مقابل بیگ, زانر زد. مراردا دیگر نیز چنین است. *ol tawi cokdi* ال توی جکدی یعنی: شتر فرر نشست. *ol tamur suwda cokdi* ال تاملر سوودا جکدی یعنی: آهن در ژرفای آب فرر نشست. مراردا دیگر نیز چنین است. (جکار- جکماک *cəkər- cokmak*).

جکدی cəkdi: *al terkək bağın jekdi ol terkək bağın cəkdi* ال ترکاک باغن جکدی یعنی: ار طناب بقچه را سفت کرد. مراردا دیگر نیز چنین است. (جکار- جکماک *cəkər- cəkmək*).

سکتی səkdi: [۱] *al yamağ səkdi ol yamağ səkdi* ال یماغ سکتی یعنی: ار, رصله از لباس جدا کرد. [۲] *ol ewin səkdi* ال عوین سکتی یعنی: ار, خانه اش را خراب کرد, کربید. [۳] *al bekka səkdi ol bəggə səkdi* ال بککا سکتی یعنی: ار در مقابل بیگ, زانر زد. مراردا دیگر نیز چنین است. از همین لغت, اصطلاح سکا *sokə oltur* ال سکا سکتی یعنی: چهار زانر بنشین (سکار- سکماک *sokər- sokmak*).

انک ترسن قرا یلدي
بشن الب قذی سلدي
بغز الب تکل بغدي

Itim tutup qu i caldi
*Ani * tusin qira yoldi*
Basin alip qu i saldi
Boğaz alip tukəl boğdi

ترجمه: سگ من ار را گرفت
ر بر زمین زد
مرهائی ار را همگی بپراکند
کلهی ار را کند ر به
پایین انداخت
گلریش را فشرده ر خفه
کرد.

ترضیح آنکه: سگ ترانست
بر گرگ چیره شرد، ار را
شکست داد، مرهائیش را بر
کند، به پشت سر انداخت ر
گلریش را به دندان فشرده
ر خفه کرد. (جلار- جلماق
calar- calmaq).

سلدی saldi: ال منکا ترزن
سلدي *ol ma *a tonin saldi* یعنی:
ار، با جامه اش به من
اشاره کرد.

ال منکا کشی دا التن سلدي
*ol ma *a kisidə altun saldi*
یعنی: ار، به وسیله کسی،
برای من طلا استخراج کرد.
سر یغاجغ سلدي

Suw yiğaciğ saldi
یعنی: آب، درخت را افکند.
مرارد دیگر نیز چنین است.
(سلار- سلماق *salar-salmaq*).
اگر کسی از درر با دست
اشاره کند، نیز چنین گفته
می‌شود.

قلدی qaldi: ار کیدن قلدي *ær*
ki in qaldi یعنی: مرد، عقب
ماند. ار ایندا قلدي *ær*
oyunda qaldi یعنی: مرد،
مسابقه را باخت. در مرد
هر چیز دیگر نیز که رها

بالا گفته می‌شود، به تپ
می‌زند. هر کس پیر زرتتر
باشد، ار، بازی را شرع
می‌کند. بازی «چماق فرلادی»
نیز به همین ترتیب شرع
می‌شود. (تلار- تلماق *tular-*
tulmaq).

تلدی tildi: ار یرنداق تلدي
ær yarindaq tildi یعنی: مرد،
کمر ر تسمه را در نیمه
کرد. هر چیز دیگر را نیز
که از درازا بپند ر قطع
کنند، چنین گریند. (تلار-
تلماک *tilar- tilmək*)

جلدی caldi: ال اني جلدي *ol*
ani caldi یعنی: ار، ری را بر
زمین زد، شکست داد. ال
سرزک منک قلاقا جلدي *ol*
*sozuğ mənī * qulaqqa caldi*
یعنی: ار، حرف را به گوش من
رسانید.
در این کلام نیز آمده
است:

جقسا تنرر، جلسا بلنرر
Caqsa tutnur, calsa bilunur
یعنی: اگر چخماق صدا کند
آتش می‌جهد، اگر حرف به
گوش برسد، مطلب عیان می-
گردد.

ترضیح آنکه: اگر چخماق
را به هم بزنند، روشن
می‌شود ر اگر سخن را به
گوش برسانند، خراست ر
آرزو معلوم می‌گردد.
ترنغ تاش از ا جلدي

Tonuğ tas uzə caldi
یعنی: گازر لباس را به
سنگ زد.
ترضیح آنکه: جامه شری،
جامه را به سنگ زد یا بر
سنگ کربید. در این قطعه
نیز آمده است:
اتم ترتب قذی جلدي

کلدی *kaldi*: ار اکا کلدی *ær*
ewgə kaldi یعنی: مرد, به
 خانه آمد. مرارداً دیگر
 نیز چنین است. (کلر-
 کلماک *kəlir- kəlmək*) در این
 کلام هم آمده است:
 بیر قرغا برلا قش کلماس

Bir qarğa birlə qis kəlməs

یعنی: با یک کلاغ, زمستان
 نمی آید.
 این سخن در مرردی به کار
 می رود که به کسی بگویند
 در کارهای خرد به خاطر
 بازگرداندن همکاران ر
 درستان خریش جدي باشد.

کلدی *kuldi*: ار کلدی *ær kuldi*
 یعنی: مرد, خندید. مرارداً
 دیگر نیز چنین است. (کلار-
 کلماک *kulər- kulmək*).
 در این بیت نیز آمده
 است:

کلسا کشي اتما انکر ارتر
 کلا
 بقل انکر اذکرلکن اغزن
 کلا

*Kulsə kisi atma a *ar ortər kulə*

*Baqqil a *ar ə gulugun ağzin kulə*

یعنی: بر چهره ی کسی که
 بر روی تر بجنند خاکستر
 گرم می پاش,
 با چهره ی خندان ر به
 نیکی بر روی نگاه
 بینداز
 ر بدینگونه می خواهد
 بگیرد که نیکی را با
 نیکی پاسخ گری.

تمدی *tamdi*: سر تمدی *suw tamdi*
 یعنی: آب چکید. مرارداً
 دیگر نیز چنین است. (تمار-
 تمماق *tamar- tammaq*).

جمدی *cumdi*: اغلان سدا جمدی
oğlan suwda cumdi یعنی: کردک,

شرد ر بماند, چنین گویند.
 در این کلام نیز آمده
 است:

ایل قلدی تر قلماس
El qaldi toru qalmas

یعنی: سرزمین هم ترک
 شرد, عادت ترک نمی شرد.
 ترضیح آنکه: اگر آدمی
 سرزمین برمی خرد را هم
 ترک کند, عادات ر رسم
 برمی خرد را ترک نمی کند.
 این سخن را در جایی
 گویند که امر به احترام ر
 رعایت رسم ر عادات
 مردمی ر برمی کنند.
 (قلیر- قلماق *qalir- qalmaq*).

قلدی *qoldi*: ال مندن نانک
 قلدی

*ol məndin nə *qoldi*

یعنی: ار, از من چیزی
 خراست.

(قلرر- قلماق *qolur-*
qolmaq).

قلدی *qildi*: ار ایش قلدی *ær is*

qildi یعنی: مرد, کار انجام
 داد. ار قیزغ قلدی *ær qiziğ*
qildi یعنی: مرد, با دختر در
 آمیخت این کلام کنایه از
 در آمیختن نر ر ماده با هم
 دارد ر از ایستادن ر,
 ارغزان در این کلام, به
 جای فعل قلدی *qildi* از فعل
 ایستی *etti* استفاده می کنند.
 چنانکه رقتی آدمی نماز می-
 گذارد, می گویند:
 ار یکنج ایستی

ær yukunc etti

در حالیکه ترکان [غیر از
 ارغزان] در این جا فعل
 قلدی *qildi* به کار می برند.
 (قلرر- قلماق *qilur- qilmaq*).

ابري شد. قبع تندی *qapuğ* يعني: درب بسته شد. رقتي كمره ي صعبالعبور كره با برف بسته شد, گریند: ارت تندی *art tundi* (تنرر- تنماق *tunur- tunmaq*). در این گرنه صیغه هاي مضارع, عادت ارغزان ر قیچاقان در آن است كه فعل را بصورت تنار *tunar* مي آرند ر فتحه مي دهند.

تندی tindi: یغمر تندی *yağmur tindi* يعني: باران آرام گرفت. ار الغ تندی *ar uluğ tindi* يعني: مرد, نفس عمیق کشید, آه کشید. ارق تندی *aruq tindi* يعني: خسته, استراحت كرد. (تنار- تنماق *tinar- tinmaq*).

ارغزان, رقتي بخراهند كسي را دعرت به سكرت كند, گریند: تنما *tinma* كه در معنای «سكوت باش!» مي آید. در حالی كه دیگر تركان تن *tin* را در معنای «سكوت كن!» مي آرند ر تنما *tinma* را در معنای «سكوت مكن!» به كار مي برند. ارغزان در این باب اشتباه مي كنند.

سندی sandi: ال ار اتلغ بلا سندی *sandi ar atliğ bilə sandi* يعني: آن مرد, از سراركاران شمرده شد.

اگر از چیز دیگر نیز شمرده شد ر گمان ررد, چنین گفته مي شد.

(سانر- سنماق *sanur- sanmaq*).

در این كلام نیز آمده است:

در آب فرر رفت. (جمار- جماق *cumar- cummaq*).

جمدی cumdi: اردك سقا جمدي *ordək suwqa cumdi* يعني: اردك در آب بخربسي فرر رفت. (جمار- جماك *cumər- cummæk*). این مصدر با حرف «ك» ر مصدر پیش از این با حرف «ق» نرشته مي شد تا تفارت فيما بين آن در معلم شد.

قمدی qamdi: ال اني قمدی *ol ani qamdi* يعني: ار, ري را بسیار زد ر خرار ر خفیف ساخت. منظرر آنكه ار, ري را تا حد مرگ زد. (قمار- قماق *qamar- qammaq*).

قمدی qumdi: سر قمدی *suw qumdi* يعني: آب مرجا مرج شد. (قمار- قماق *qumar- qummaq*).

كمدی komdi: ال الكني كمدی *ol olugni komdi* يعني: ار, مرده را دفن كرد. مرارد دیگر نیز چنین است. (كمار- كماك *komər- kommæk*).

ر یا: كرزمان كمدی *kozmən komdi* دفن كردني را دفن كرد.

بندی bandi: قري بندی *qoy bandi* يعني: گرسفند بسته شد. به هر چیز دیگر نیز كه با طنابي بسته شد, چنین گریند. (بانر- بنماق *banir- banmaq*). حرف «ن» در اینجا بدل از حرف «ل» است.

تندی tundi: كرك تندی *kok tundi* يعني: آسمان گرفته شد,

را رها سازي, رطنت را صاحب مي‌شرد.

(قنار- قنماق qonar-qonmaq).

کندی *kondi*: يغاچ کندی *yiğac*.

kondi يعني: درخت راست شد. مراد ديگر نيز چنين است. اغري کندی *oğri kondi* يعني: دزد اعتراف کرد. (سارق به سرقت اعتراف کرد). هر کس ديگر به آنچه که انکار مي‌کرد, اقرار کند, چنين گفته مي‌شرد. ار يرلقا کندی *ər yolqa kondi* يعني: مرد به راه افتاد.

کندی *kondi*: اتنک کندی *otu *kondi*.

kondi يعني: هيضم سرخت. اين, به ترکی آغريي است. طبق قاعده اي که در بالا گفته شد, آنان حرف «ي» را به حرف «ن» بدل مي‌سازند.

کندی *kondi*: تسرن ات کندی

tosun at kondi يعني: اسب سرکش رام شد ر به راه آمد. به هر چيز ديگر که رام شرد ر به راه آيد, چنين گفته مي‌شرد. (کنار- کنماک *konər-konmæk*).

مندی *mandi*: ار تلم مندي *ər*

tolum mandi يعني: مرد, مسلح شد ر جنگ افزار برداشت.

ار اتماک سرکاکا مندي *ər*

ətmək sirkəgə mandi يعني: مرد, نان را به سرکه در آميخت. هر چيز ديگر نيز که به چيزي آميخته شرد, باز چنين گریند. (منار- منماق *manar-manmaq*).

بارغ اترر تتسا يرقا سنماس

Bariğ otu tutsa yoqqa sanmas

يعني: اگر آنچه مرچرد است, منفي به حساب نمي‌آيد.

منظرر آنکه اگر از آنچه در خانه مرچرد است, براي مهمان آورده شرد, معنای مهمان گريزي نمي‌دهد.

سندی *sundi*: ال منکا اتماک

سندی *ol ma *a ətmək sundi* يعني: ار, به من نان تعارف کرد. مراد ديگر نيز چنين است. (سنار- سنماق *sunar-sunmaq*).

سندی *sindi*: يغاچ سندی *yiğac*

sindi يعني: درخت شکست. مراد ديگر نيز چنين است. سر سندی *su sindi* يعني: لشکر, شکست خورد. (سنرر- سننماق *sinur-sinmaq*).

سنار *sinar* نيز گفته مي‌شرد.

قندی *qundi*: اغري تار قندی

oğri tawar qundi يعني: دزد, مال برد. در اين بيت نيز آمده است:

کچک بلب ياغني پيرکر اماس
اذکر مذب قذسا اني ايلني
قنار

Kicik bulup yağini yergu əmäs

ə gərmə ip qo sa ani elni qunar

يعني: نبايد دشمن را کرچک شمرد ر حقير دانست

اگر به حال خرد رها شرد, ار, سرزمينت را مي‌برد.

ترضيح آنکه: مي‌گريد هر اندازه نيز حقير باشد, نبايد دشمن را کرچک شمرد. اگر بي‌اعتنا به دشمن ار

نمرنه برای نخستین مضموم:
 تردی *turdi* در معنای بلند
 شد. مضارع: ترر *turur*,
 مصدر: ترماق *turmaq*.
 نمرنه برای حرف نخستین
 مکسرر: ینجر تردی *yincu tizdi*
 یعنی: مرارید چید.
 مضارع: تزار *tizər*, مصدر:
 تزماک *tizmək*, که در همگی
 حرف «ت» مکسرر است.
 سازهی این کلمات همانند
 سازهی عربی نیست. در
 عربی، ماضی، مضارع و
 مصدر تابع هم نیستند.
 مثلاً در ماضی قعد گفته
 می‌شود که حرف «ق» مفتوح
 است. ولی در مضارع آن یعنی
 در یقعد حرف «ق» ساکن
 است و در مصدر یعنی در
 قعدراً حرف «ق» ضمه دارد.
 بدینگونه تعریف می‌شود.
 مانند:
 مطر، یطر، مطراً
 در مزید فیه نیز، مثلاً
 گفته می‌شود:
 اکرم، یکرم، اکرام
 که در ماضی همزه مفتوح و
 در مضارع حرف «ی» مضموم
 و در مصدر همزه مکسرر
 است. و یا در:
 استغفر، یستغفر، استغفار
 الف در ماضی مکسرر،
 «یاء» در مضارع مفتوح و
 الف در مصدر مکسرر است.
 در دیگر فعلها نیز، ماضی
 با مضارع و مصدر انطباق
 ندارد. زبان ر گریشهای
 ترکی، اینگونه نیست. همهی
 [افعال] تابع نظم و
 هنجار است.
 در افعال در راجی، سه -
 راجی، چهار راجی و پنج
 راجی ر جز آن نیز، ماضی،

مندى *mundi*: قری ار مندی
qari ər mundi یعنی: پیرمرد
 چرندبافی ر هرزه‌گری کرد.
 (منار- منمباق *munar-*
munmaq).
مندی *mindī*: ار ات مندی *ər at*
mindī یعنی: مرد، بر اسب
 سوار شد. (منار- منمماک
minər- minmək).

در بیان صفات

و

قواعد عبارات

با استعانت از خدایند
 متعال، به سخن می‌آغازم.
 اساس افعال بر صیغه‌های
 ماضی و مضارع است. در
 بالا تأکید کردم که:
 «افعال بر اساس ماضی
 تعریف می‌شوند.» زیرا اگر
 نخستین حرف از کلمه در
 صیغه‌ی ماضی فتحه‌دار
 باشد، در صیغه‌های مضارع
 و مصدر نیز فتحه خواهد
 داشت و ازل ماضی و مصدر
 فتحه می‌گیرد. و اگر نخستین
 حرف از صیغه‌ی ماضی ضمه
 داشته باشد، در مضارع و
 مصدر نیز همان حرف‌ها
 مضموم خواهند بود. و اگر
 کسره داشته باشد، مکسرر
 خواهد بود.
 شرح آن، چنین است: بردی
bardi در معنای رفت. نخستین
 حرف از این کلمه در همین
 ماضی، مفتوح است و در
 مضارع بصورت بریر *barir*
 می‌آید و مصدر نیز، حرف
 «ب» فتحه می‌گیرد و برمباق
barmaq تلفظ می‌شود.

قاعدۀ، تغییر نمی‌یابد. تنها در تخریج حرف ثقیل از دستگاه آرایبی، حرف «د» به حرف «ت» بدل می‌شود. حرف ثقیل در ترکی چهار است:

۱. حرف ثقیل ب (پ)، ۲. حرف ثقیل ت، ۳. حرف ثقیل چ، ۴. حرف ثقیل کاف (ke). حرف «پ» مثل تپتی *tapti* یعنی: لگد زد؛ حرف «ت» مثل تتتی *tutti* یعنی: گرفت؛ جیم صلبه (=چ) مثل قچتی *qacti* یعنی: فرار کرد؛ کاف صلبه مثل تی جکتی *təwəy cokti* یعنی: شتر به زانر نشست. حرف «ق» نیز به تبعیت از کاف صلبه در این قسم داخل می‌شود مانند *al mənka baqti* **ol ma* یعنی: ار به من نگاه کرد.

حرف «د» که در این کلمات آمده، بعلت تشدید تخریج به حرف «ت» بدل شده است. تلفظ آنها با حرف «ت» در این کلمات فصیح‌تر است. در همه‌ی افعال مجرد ر مزید فیه، قاعدۀ به همین ترتیب است.

صیغۀ مضارع نیز در همه‌ی افعال با حرف «ر» ساخته می‌شود. اگر در پایان کلمه حرف «ر» مجرد داشته باشد، مکرر می‌شود. نخستین، جزر بن کلمه ر درمی نشانه‌ی مضارع ر مستقبل به شمار می‌رود.

حرف «ر» در این زبان، مانند حرف ا. ت. ی. ن. (=اتین) در زبان عربی است. اگر حرف «ر» در بن راژه مجرد نباشد، تنها یک حرف «ر» بعنران

مضارع ر مصدر نظم ر هنجار دارد.

قاعدۀ ی درم: افعالی که در صیغۀ ماضی اضعاف دارند، در مضارع ر مصدر مضعاف نیستند.

قاعدۀ سرم: صفات مشتق شده از فعل (صفات فاعلی)، در گریشهای ارغرز، قپچاق، یاماک، یغما، آرغر، سراران، پچنک ر کرچگران، بر مبنای ماضی ساخته می‌شود. مثلاً از فعل ماضی برردی *bardi*، صفت فاعلی برردجی *bardaci* ساخته می‌شود. میان در حرف «د» ر «ی» که پی‌افزوده‌ی ماضی است، حرف «ج» داخل شده است. [از کتی *getti* صورت کدجی *gedici*] ر از تردی *turdi* صورت تردجی *turdaci*: ساخته می‌شود. میان حرف «د» ر حرف «ی»، حرف «ج» داخل می‌شود. کلیه‌ی افعال بر اساس این قاعدۀ، هنجار می‌گیرد.

اما در صیغۀ های امری، پیش از این گفتیم که صفات فاعلی همانند گریشهای چگلی ر غیره، در بسیاری از گریشهای ترکی، بر مبنای صیغۀ امر حاضر ساخته می‌شود. با استعانت از خدارند متعال، بزردی روشن خراهم ساخت که حررفی که برای اغراض مختلف به افعال داخل می‌شود، چگرنه به صیغۀ های امر افزوده می‌شوند.

این را باید بدانیم که صیغۀ ماضی در کلیه‌ی افعال تنها با حررف «د» ر «ی» ساخته می‌شود. این

نشانه‌ی مضارع ر مستقبل
افزوده می‌شود.
بیان این قاعده در
صیغه‌های ماضی ر امر: اگر
در صیغه‌های ماضی، قبل از
حرف «د»، حرف «ر» مجرد
باشد، باقی می‌ماند. ر
بدینگونه، اگر بخراهند
صیغه‌ی امر بسازند، حرف
«ی» ر حرف «ت» بعنران
نشانه‌ی ماضی، اسقاط می-
شود ر حرف «ر» باقی می-
ماند. این حرف «ر» جزر
بن راژه است. در این
حالت، به فعلی که این
حرف را جزر بن خرد داشته
باشد ر یا نداشته باشد،
حرف «ر» به نشانه‌ی
مضارعت افزوده می‌شود.
اگر در انتهای صیغه‌های
ماضی ر امر، حرف «ر»
مجرد نباشد، فقط یک حرف
«ر» بعنران نشانه‌ی
مستقبل افزوده می‌شود.

مثلاً بردی *bardi* در ماضی،
در امر، بر *bar* می‌شود. در
صیغه‌ی امر، ماضی اسقاط
شده، حرف «ر» افزوده شده
است که جزر بن راژه است.
در مضارع نیز *ol* بریر
barir گفته می‌شود. این
صیغه، با آردن یک حرف
«ر» بر صیغه‌ی امر ساخته
شده است. یکی از در حرف
«ر» جزر بن راژه ر دیگری
نشانه‌ی مضارعت است.
همین گونه، *ol turdi* ال تردی
در ماضی، در امر به صورت
تر *tur* می‌آید ر در مضارع
ol yuqaru tutur ال یقارر تررر
می‌شود. در این کلمه، در
حرف «ر» آمده است. یکی،
جزر بن راژه ر دیگری

نشانه‌ی مضارعت است.
ارغزان برای مخفف ساختن
آن در گریش خرد، یکی از
حرفهای «ر» در صیغه‌ی
مضارع را در بسیاری از
افعال اسقاط می‌کنند ر
مانند صیغه‌ی امر، کلمه
را با یک «ر» تلفظ می-
کنند. رلی این، گرشنراز
نیست ر خلاف قاعده است.
شکل ماضی کلدی *kaldi* که در
بن خرد حرف «ر» ندارد،
در صیغه‌ی امر بصورت کل
kal درمی‌آید ر در مضارع
صورت کلر *kalir* پیدا می-
کند. جمله‌ی کلدی *ar kuldi*
نیز چنین است که معنای
«مرد خندید» می‌دهد ر
مضارع آن کلر *kular* است که
حرف «ر» بعنران نشانه‌ی
مضارعت بر آن افزوده شده
است ر جزر بن راژه نیست.
ارغزان با اسقاط حرف
«ر» که در بن کلمه رجرد
ندارد، تابع گریش دیگر
ترکان می‌شوند.
قاعده‌ی هنجارساز در
افعال سه ر چهار راجی ر
بیشتر، همین است.

اینک بایسته است که
ساختار افعال را
بازشناسی. ساختار افعال
ترکی شباهتی با ساختار
افعال عربی دارد. مانند
آنچه در ماضی فعلی، در
مضارع فعلی ر در مصدر
فعلان می‌آید، در ماضی
بردی *bardi* در معنای «رفت»
است. این کلمه شبیه
کلمات عربی عقربی، حلقی
می‌باشد. در صیغه‌ی مضارع
بریر *barir* در معنای «می-

حرف‌های «ا، ق، م» افزوده می‌شود. در راز‌های نرم-آرا به جای حرف «ق»، حرف «ک» می‌آید.

- مثال برای تکرارهای دارنده‌ی حرف «ق»: *al ya qurdi* یعنی: آرا، کمان را به زه کرد. (قرار- قرمقاق - *qurar-qurmaq*).

از آنجا که کلمه خرد حرف «ق» دارد، در مصدر نیز حرف «ق» آمده است.

- مثال برای تکرارهای دارنده‌ی حرف «غ»: *ol sut saḡdi* یعنی: ار شیر درشید. از آنجا که کلمه *saḡdi* خرد حرف «غ» دارد، در مصدر حرف «ق» آمده است. (سغار- سغماق - *saḡar-saḡmaq*).

- مثال برای تکرار ستر آرا، در جمله‌ی *ar bardi* در معنای «مرد رفت»، کلمه‌ی *bardi* بر *bardi* ستر آراست. مضارع و مصدر آن بصرت (بریر- برماق - *barir-barmaq*) خواهد بود. (تردی- ترر- ترمقاق - *turdi-turur-turmaq*) نیز چنین است. پس، اگر کلمه ستر آرا باشد، در مصدر حرف «ق» خواهد آمد.

- اما درباره‌ی حرف «ک» مانند (کلدی- کلین- کلماک *kəldi-kəlin-kəlmək*) از آنجا که حرف «ک» در بن تکرار مجرد است، در مصدر نیز حرف «ک» ظاهر می‌شود. کلماتی نیز که با کاف رقیقه تلفظ می‌شوند، مانند تکرارهای دارای کاف صلبه هستند. مانند:

ررد» است. این کلمه، شبیه کلمات عربی «نمق، رجاق، بکنق» *n* می‌باشد. مصدر آن برمقاق *barmaq* در معنای «رفتن» است. آن نیز شبیه کلمات عربی قرقار، خلخال می‌باشد.

ساختار افعال در ترکی، خراهِ مجرد ر خراه مزید فیه، همین است. فعل در راجی را که بهنگام تلفظ ستر تلفظ شد، می‌تران در ردیف افعال سه راجی برشرد. چنانکه هم بردی ر هم باردی می‌تران تلفظ کرد. [همین‌گونه، هم تردی ر هم ترردی می‌تران گفت]. این مورد، مخصوص صیغه‌ی ماضی است. در صیغه‌های مضارع ر نیز در مصدر عمل نمی‌شود. مانند آن است که در اسماء مجرد، حرف مد ر یا حرف لین را که در بن آنها مرجرد نیست، بیفزاییم. چنانکه هم می‌تران یغاج نرشت رهم یغج که در معنای «درخت» است. همین‌گونه است تنق ر تنرق در معنای شاهد ر گراه. اما، صحیح ر گوشنراز آن است که صورت کوتاه اسماء ر افعال به درستی تلفظ شود.

مصدر: مصدر، در تمامی افعال، هنجاری خاص دارد. بدین صورت که به اصل کلمه سه حرف «م» ر «ا» ر «ق» یا «ک» افزوده می‌شود. در کلماتی که حرف «ق» ر یا «غ» می‌آید ر نیز به کلمات ستر آرا،

«ق» ر یا «ک» رفت که این، در جمرع، ریشه‌های مصادر را تشکیل می‌دهد. گرنه‌ی دیگری از مصدر رجرد دارد. ر آن مصدري است که هنگام رقرع فعل، بصرت اضافه بر فاعل، ظاهر شد. این مصدر، به جای اسم به کار می‌رود. قاعده‌ی آن چنین است: به فرجام بن تکراری که حرف «ق» ر یا حرف «غ» دارد، حرف «ق» ر «ی» آورده می‌شود.

ر یا در حالت اضافه‌ی کار انجام شده بر فاعل، بطور مخفف، «ک» ر «ی» می‌آید. بن، تکراری است که در امر حاضر ظاهر می‌شود. ال برغ بردی *ol bariğ bardi* یعنی: ار، بدن ترقف رفت. انک ایش قلغی بلکرلک *ani * is qiliği bəlgulug* یعنی: کار ار روشن ر واضح است. سکل تنغی ارتیق *sokəl tiniği artaq* یعنی: نفس کشیدن بیمار بد است. این کلمه از فعل تندی *tindi* در جمله‌ی ار الغ تندی *ər uluğ tindi* (یعنی: مرد، بدجری نفس نفس زد). اخذ شده است ر نیز جملات:

منک یرقم ن تک *məni * yoriqim nətək*

سنگ یرقنک ن تک *səni * yoriqi nətək*

انک یرقی ن تک *ani * yoriği nətək* این معنا را می‌دهد که: راه رفتن من، راه رفتن تر، راه رفتن ار چگرنه است؟ در اینجا، مصدر با اضافه‌ی تشکیل شده است. اصل ان یریدی *yoridi* در

ال منی اکدی *ol məni ogdi* یعنی: ار مرا ستود. مضارع ر مصدر آن (اکار-اکماک *ogər-ogmæk*) است.

اگر حرف رقیقه در ارل کلمه باشد، باز هم مصدر آن با حرف کاف صلبه خواهد آمد. مثل: فعل سردی *sərdi* در جمله‌ی ار تلیم سردی *ər talim sərdi* یعنی: مرد، بسیار شکیبایی کرد. مضارع ر مصدر آن: (سرر-سرماک *sərər-sərmæk*) است.

همانگرنه که در تکرارهای ستبرآرا، حرف «ق» می‌آید، در مصدر تکرارهای نرم آرا نیز، حرف «ک» ظاهر می‌شود. مانند: بک انی سردی *bəg ani surdi* یعنی: بیگ بر ار خشم گرفت. (سرر-سرماک *surər-surmæk*) ر یا کلمه تردی *turdi* در جمله‌ی ار بتک تردی *ər bitik turdi* در معنای: «مرد، طرمار را درهم پیچید» نیز چنین است. (ترر-ترماک *turər-terdi*). ر یا فعل تردی *ol turmæk terdi* در جمله‌ی ال یرماق تردی *ol yarmaq terdi* در معنای: «ار، یرل جمع کرد». (ترر-ترماک *terər-termæk*). ر یا جمله‌ی ات سردی *at surdi* یعنی: اسب را راند. نیز چنین است. (سرر-سرماک *surər-surmæk*).

در کلیه‌ی مرارد فرق، مصدر، حرف «ک» دارد. در همی باه‌های مجرد ر مزید فیه، قاعده‌ی اصلی افعال، همین است. هیچ چیز دیگری، یررن از این قاعده نیست. برای تشخیص اصل ر ریشه‌ی مصدرها، باید دنبال حرف

رقتی از فعل بردی *bardi* , مصدر ساخته شد, گفته می‌شود:

انک بردقی برمادقی بیر
*Ani * barduqi barmaduqi bir*
یعنی: رفتن ر نرفتن ار, هر در یکسان است.

از فعل تردی *turdi* نیز مصدر به همین شکل ساخته می‌شود.

منک تردقم ترمادقم بیر
*Məni * turduqum turmaduqum bir*
یعنی: برخاستن ر برخاستن من, هر در یکسان است.

در اینجا محلی برای آمدن حرف «غ» رجرد ندارد. زیرا در جایی که تردقی *turduqi* گفته می‌شود, تردقی *turduqi* نادرست است. چرا که نمی‌توان گفت: منک بردغم برمادغم, حرف «غ» به این صورت, ظاهر نمی‌شود.

حرف «ک» در جاهایی مانند: انک کلدکی کلمدکی بیر *ani * kəlduqi kəlməduqi bir* یعنی: آمدن ر نیامدن ار, هر در یکسان است می‌آید. ر نیز در این موضع:

سنک کردکنک کرمدکنک بیر *səni * kordugu * kormədugu * bir* یعنی: دیدن ر ندیدن تر, هر در یکسان است. از این گونه افعال نه در بحث فعل ر نه در بحث اسم, سخن نگفتم. زیرا کسی که قراعد فرق را بهتر بفهمد, می‌تواند از همان قراعد, این قاعده را نیز استخراج کند. این قاعده, از میان افعال مجرد ر مزید فیه, در جملات صحیح, معتدل ر مضاعف خرد, جاری است.

معنای «رفت» است. در این فعل حرف «ق» رجرد ندارد. حرف «غ» به افعالی وارد می‌شود که حرف «ق» داشته باشند. قاعده‌ی آن, در خررج مصدر از فعل معلوم می‌شود. حرف «غ» به انتهای بن تکرار ر به صیغه‌ی امر با اسقاط حرف «د» ر حرف «ی» بعنران علامت ماضی افزوده می‌شود. حرف «ک» در کلماتی که نرم‌آرا هستند ر حرف «ق» ندارند, ظاهر می‌شود. مانند: انک یرماق تیرکی کرر *ani * yarmaq terigi kor* در معنای: ار را در حال جمع کردن پرل ببین. در مثال: تاز کلکی برکجیکا *taz kəligi borkcığə* در معنای: محل آمدن ر گذر طاس, دکان کلاه‌درزی است. این مثل درباره‌ی کسی به کار می‌رود که از آنچه برایش بایستگی دارد, فرار کند. ریشه‌ی این فعل کلدی *kəldi* است. هنگامی که معنای کلمه دگرگرن شد, همانگونه که دیدی, به آن کاف مصدری افزوده می‌شود. مصدری که در این مقام قرار گیرد, حرف «ق» را به جای حرف «غ» نمی‌پذیرد. ر تنها در جایی که امکانی برای ظهور حرف «غ» نباشد, ظاهر می‌شود. این جا حرف «ق» در میان در حرف «د» ر «ی» که نشانه‌ی صیغه‌ی ماضی هستند, داخل می‌شود. ر بدینگونه مصدر مضاف ایجاد می‌شود. حرف «ک» در جاهایی که در بالا اشاره کردم, می‌آید.

صیغہی امر از این باب:

در این باب، صیغہی امر بر رری در حرف ساخته می-شرد. از این رر، ما به آن «درگانه» نام دادیم. مانند: بر *bar* در معنای «بیا ر برر!» ر کل *kāl* در معنای «بیا!». بن تکرار نیز، همین است. در بسیاری از گریشهای زبان ترکی، در کلمات ستبرآرا ر ثقیل ر دارای حرف «ق»، به انتهای مفرد از فعل امر، حرف «غ» ر حرف «ل» میافزایند ر اگر کلمه منتهی به حرف «غ» گردد، حرف «ق» ر حرف «ل» می-آید. ر اگر تکرار نرم آرا ر دارای حرف «ک» باشد، همراه حرف «ل»، به آن حرف «ک» نیز اضافه میکنند. ر بدینگونه فعل از در گانه به چهارگانه ر از سه گانه به پنجگانه ر از چهارگانه به ششگانه میگذرد. مثلا برغل *barğil* در معنای «برر!» ر ترغل *turğil* در معنای «برخیز!» آمده است. این در راژه، ستبرآرا هستند ر به فرجام آنها در حرف «غ» ر «ل» افزوده شده است. اما تکرارهای منتهی به حرف «غ» مانند: تاغقا اغقل *tağqa ağqil* در معنای: «به کره صعد کن!» ر سرت سغقل *sut sağqil* در معنای: «شیر را بدرش!» از آنجا که تکرار منتهی به حرف «غ» برده است، پی افزوده ی «ق» میگیرند.

اما در کلمات دارای حرف «ک» در در مثال: اکا کرکل *ewgā kirgil* یعنی: به خانه داخل شر! ر یرماق ترککل *yarmaq tergil* یعنی: پرل جمع کن! مانند آنچه در بالا گفتم، به انتهای این تکرارها در حرف «ک» ر «ل» افزوده شده است. ر تکرار درگانه تبدیل به تکرار چهارگانه شده است. مثال برای سه راجیها: در در جمله ی: یرک کتر *yuk kotur* یعنی: بار را حمل کن ر تام اتر *tam otur* یعنی: دیرار را سرراخ کن! در تکرار «کتر» ر «اتر» با افزودن پی افزوده ی «کل» بصورت: کترکل *koturgil* ر اترکل *oturkil* در میآید که این عمل، حرکت از سه گانه به پنجگانه بشمار میورد. مثال برای چهار راجیها: در در جمله ی: ات سغر *at suwğar* یعنی: به اسب آب بده! ر: می اذغر *māni u ğur* یعنی: بیدارم کن! با افزودن حرف «غ» ر حرف «ل» به انتهای در فعل سد غر *suwğar* ر اذغر *u ğur*، صیغہی امر از چهارگانه به ششگانه تبدیل میشرد ر بصورت اذغرغل *u ğurğil* ر سغرغل *suwğarğil* در می-آید. اینگونه صیغہهای امر، فقط در مقابل مخاطب مفرد کاربرد دارد. اگر مخاطب در ر یا چند نفر باشند، این قاعده تغیر مییابد.

ترجمه: شکار کرده، مرا،
رها مساز
قرل دادی، سختت را تباه
مکن
چرنان دریا چشماتم جاری
است

پرنده در سرزمین خرد
پرراز می‌کند.

ترضیح آنکه: می‌گیرید: چرن
مرا شکار کردی، دیگر
تحقیرم مکن ر فرر منگر ر
به عهد خرد رفا کن آب
دریا از چشم من سرازیر
می‌شرد (زیرا آب دریا در
شرری همانند اشک چشم است)
ر در اطراف دریای اشک
چشم من پرنده‌ها به پرراز
در می‌آیند.

حرف غنه‌دار «ک» فقط در
صیغه‌ی مخاطب می‌آید ر در
صیغه‌های شخص ارل (متکلم)
ر شخص سرم (غائب) به کار
نمی‌روند. زیرا فقط هنگام
امر به مخاطب می‌توان به
حرف غنه‌دار «ک» اندیشه
کرد. رقتی می‌گیریم بردنک
** bardi* ر کلدنک ** kaldi*, تنها
از امر مررد خطاب آگاهی
به دست می‌آوریم. این، امر
نیست. از آنجا که صیغه‌ی
ماضی بردنک ** bardi* از صیغه-
ی امر بردنک ** bari* به
آسانی جداسازی می‌شرد، از
این رو، حرف غنه‌دار «ک»
اسقاط نشده است ر عدم
اسقاط، سبب درهم پیچیدگی
نیز نشده است.

ماضی: حرف «د» که نشانه‌ی
ماضی است، در ارل شخص،
درم شخص ر سرم شخص پیرسته
مکسرر خواهد برد. مانند:

بردم *bardim*

بردنک ** bardi*

اگر صیغه‌ی امر در خطاب
به در ر یا چند مخاطب
باشد، نیز قاعده
هنجارساز دارد. حکم
نرینه ر مادینه در اینجا
نیز یکسان است. برای یک
تن مخاطب، بر *bar* در معنای
«برر!» گفته می‌شرد.

اما برای در تن مخاطب
برینکلار **lar ikigu bari*
یعنی: هر در تا بررید. ر
در بیشتر از در نفر مخاطب
گیرند. برینکلار قمعغ **bari*
**lar qamuğ* یعنی: همه‌تان
بررید.

اما رقتی مخاطب انسان محترم
ر کهنسال یا بزرگ جاه
باشد، ار را با لفظ جمع
خطاب می‌کنند ر گیرند:
برنک ** bari* یعنی: برر. که
معنای اصلی آن «بررید»
است.

ارغرزان ر قیچاقان به
مخاطب مفرد بر *bar* ر به
چند تن برنک ** bari* می-
گیرند. ر علامت جمع «لار»
را می‌اندازند ر به جای
آن، به مخاطب مفرد، همراه
حرف غنه‌دار «ک»، برای
دلسرزی ر بیان حرمت، حرف
«ز» می‌افزایند. در ترکی
ارغرز، این، در واقع جمع
جمع است، اما برای مخاطب
مفرد به کار می‌ررد. در
این قطعه آمده است:

الب منی قیمنکز

ایق ایب قیمنکز

اقر کزم اش تنکز

تکرا یرا قش اجار

**iz Awlap mənı qoyma*

**iz Ayıq ayıp qayma*

**iz Aqar kozum us tə*

Təgrə yurə qus ucar

ترکان, ضمن درري از یکپارچگی, این نرع را به گونه اي واحد تلفظ می‌کنند.

نخستین: در بیان گونه اي از فاعل که ترکان در سازه ي آن اختلاف دارند: مانند کلمات بردجی *bardaci* ر تردجی *turdaci* در معناهاي: ررنده ر برخیزنده. در اینجا سازه ي فاعل بر ري فعل ماضي بنا شده است. ر میان حرف «د» ر حرف «ي» بعنران گذر از فعل, حرف «ج» داخل شده است. ارغرز, قپچاق, یغما, ارغراق, سراران ر نیز پچنکهاي ساکن منطقه ي ررسها چنین تلفظ می‌کنند. قاعده نیز, همین است. زیرا که حرف «د» نشانه ي گذشته بردن فعل ر حرف «ي» نیز علامت غائب بشمار می‌ررد. مانند کلمه ي بردي *bardi*. مگر نمی‌بینی که هنگام گذر فعل به مخاطب بردنک *bardi* تلفظ می‌شرد ر حرف «ي» اسقاط می‌شرد؟ ر هنگام گذر به ارل شخص, بردم *bardim* گریند که در اینجا حرف «ي» ساقط شده ر حرف «د» بر جای مانده است ر در هیچیک از حالات دیگر ساقط نشده است. هنگام تلفظ بردجی *bardaci* حرف «ج» ر حرف «ي» نشان از فاعلیت فعل را در خرد حفظ کرده اند. اینجا حرف «ي» نشانه ي ماضي که خبر از غائب دهد, نیست. اگر چنین برد, بر صفت ر نسبت نیز بنا می‌شد. مانند:

بردي *bardi* در تمام حالات, حرف «د» مکسرر است. حرف «م» نشانه ي نقش انجام دهنده ي کار است. مانند: بردم *bardim*. حرف غنه دار «ک» نشانه ي مخاطب است. مانند: بردنک *bardi** ر حرف «ي» علامت سرم شخص است. مانند: بردي *bardi*. ترکان رقتي بخراهند شخص مررد احترامی را مخاطب قرار دهند, می‌گریند: بردنک *bardi**iz حرف غنه- دار «ک» ر حرف «ز» در اصل برای جمع می‌آید. ارغرزان در این مقام معنای جمع اراده می‌کنند ر رقتي بردنک *bardi**iz می‌گریند, در معنای «شا رفتید» می‌گریند. گرچه ارغرزان مطابق قاعده عمل می‌کنند, رلی دیگر ترکان, بلحاظ رعایت زیبایی در کلام ر فرق نهادن میان کرچک ر بززرگ, کار مناسبتری انجام می‌دهند. در همه ي این جاها, همانگونه که در بالا گفتم, حرف «د» مکسرر است. در زبان ترکان در همه ي افعال قاعده, همین است.

فاعل: در این باب ر در همه بابهاي دیگر, در برخی از معانی, فاعل به پنج گونه تقسیم می‌شرد. در باب چگرنگی تلفظ فاعلی که فقط فعل از ار حادث می‌شرد, میان ترکان یکپارچگی رجرد ندارد. گونه اي دیگر رجرد است که در نرع تلفظ صفات فاعلی یکی می‌شردند. همه ي

معنای «ررنده» در این گریشها شکل برغرچی *barğuci* پیدا می‌شود ر از آنجا که صیغهی امر تر *tur* در اصل حرف «ق» دارد، اسم فاعل از آن به شکل ترغرچی *turğuci* ساخته می‌شود. کلمهی قرغرچی *qurğuc* در جملهی یا قرغرچی *ya qurğuci* در معنای: «به زه کنندهی کمان» نیز چنین است. به کسی هم که مال را چنگ بزند، تار قرغرچی *tawar qapğuci* ر به کسی هم که اسب را آب دهد، ات سـ قرغرچی *at suwğarğuci* می‌گیرند. کلمهی اذغررچی *u ğurğuci* در عبارت: منی اذغررچی *məni u ğurğuci* یعنی: کسی که مرا بیدار می‌کند نیز چنین است.

در کلمات در راجی که حرف «غ» داشته باشند، حرف ثانی «غ» تبدیل به حرف «ق» می‌شود. مانند کلمات: اغقرچی *ağquci* ر سغقرچی *sağquci* در عبارات: تاغقا اغقرچی *tagqa ağquci* در معنای «صعد کننده به کوه» ر قری سغقرچی *qoy sağquci* در معنای «درشندهی شیر گرسفند» نیز که چنین است. در اینجا، علت فقد حرف «غ»، آمدن در حرف حلقی در کنار هم ر ستبری ر صعربت، در تلفظ است. برای رفع صعربت، یکی از آنها به حرف «ق» ابدال شده است.

در صیغهی امر حاضر نیز که کلمه مخترم به حرف «غ» باشد، قاعده همین است. حرف «غ» تبدیل به حرف «ق»

کلمات اتچی *atci* در معنای قصاب ر اتمکچی *atmakci* در معنای نانرا.

همهی تیره‌های ترک در صفاتی که دال بر صفت ر پیشه دارند، حرف «ج» ر «ی» می‌آورند. مانند: ترغچی *tariğci* از کلمهی ترغ *tariğ* ر اتکچی *atukci* از کلمهی اتک *atuk* در معنای کشاورز ر کفاش.

صفاتی نظیر بردچی *bardaci* ر تردچی *turdaci* مطابق آنچه در بالا گفته شد، صفاتی هستند که از فعل ساخته شده‌اند. اما صفاتی مانند: اتچی *atci*، اتمکچی *atmakci*، ترغچی *tariğci* ر اتکچی *atukci* از اسم درآمده‌اند.

در کلماتی که «ق» ر یا «ک» می‌آید ر نیز در کلمات ستبرآرا، قاعده‌ای تغییر ناپذیر رجرد دارد. تنها در گریشهای ترکی چگلی، کاشغری، بالاساغر، ارغر، بارسغان، چین شمالی تا لهجات مختلف اریغرری، ساختار فاعل در این معنا، بر مبنای صیغهی امر بنا می‌شود. در کلمات ستبرآرا که در خرد حرف «ق» ر حرف «غ» دارند، به جای حرف «د» بعنران نشانه‌ی ماضی، حرف «غ» می‌آید ر در غیر آن، حرف لین «ک» ظاهر می‌شود، رلی اگر حرف «ج» ر «ی» باشد، به حال خرد باقی می‌مانند.

شرح آن چنین است که رقتی صیغهی امر حاضر بر *bar* باشد، برای درآوردن

«ي» بعنران نشانهي فاعلي تحقق نمي‌يابند، بلکه به انتهاي امر حاضر، حرکه اي عارض مي‌شود ر برجي *baruci* ، ترجي *turuci* به تلفظ در مي‌آيد. در اين حالت، مفهرم امر از کلمه ساقط مي‌شود. هم از اين ري، در کلمات ثقيل ر داراي حرف «ق» ر حرف «غ» نيز در کلمات نرم آرا ر داراي حرف «ک» ، حرف کاف رقيقه آمده ر راج پاياني در امر حاضر، ساکن مانده است. اين گرنه صفات، در گريشهاي تيره هاي بازگفته در فرق، بر مبناي امر حاضر ساخته شده اند. گذشته از آن، براي برخي از معاني، ضمن آردن حرف ديگر، در ساختن اينگرنه صفات، بهتر است که به فرجام تکراژ، حرف «غ» ر يا حرف «ک» افزوده شود. اين در حرف (ک، غ) بيشتز به مصادر مضاف رارد مي-شوند. مانند کلمات ترغي *turuḡi* ر کلکي *kaligi* در جملات: *ani turuḡi nataḡ* تک ترغي نتيک * *taz kaligi borkciḡa* . برکچيکا گاهي نيز مصدر، فاعل را صفت مي‌کند. مانند: رجل نرم *ḡ* ر رجل صرم *ḡ* که در معنای رجل نائم ر رجل صائم مي‌باشد. مانند سخن خدارند بزرگ که فرمرد: *قل ارايتم ان اصبح ماؤکم غرراً* که در اینجا کلمه ي غرراً در معنای غائراً آمده است. در کليهي مراردي که در میان تيره-هاي ترکان، تلفظ صفات

مي‌شود. مانند عبارات: *تاغقا اغقل taḡqa aḡqil* در معنای: به کره صعد کن ر: *سرت سغقل sut saḡqil* در معنای: شير بدرش! در کلماتي که حرف «ک» دارند، نشانهي ماضي «د» تبديل به کاف رقيقه مي-شود. مانند رازه هاي کلکرجي *kulguci* ، کرکرجي *kirguci* ، تيرکرجي *terguci* ر سرکرجي *surguci* ، در عبارات: کلکرجي *kulguci aḡ* در معنای: مرد خندان. اکاکرکرجي *ewḡa kirguci* در معنای: رارد شرنده به خانه. يرماق تيرکرجي *yarmaḡ terguci* در معنای: پرل جمع کننده. ات سرکرجي *at surguci* در معنای: اسبران. اين قاعده، بر گريش ارغزان ر تيره هاي مذکر در فرق جاري است. آنان خرد، به همان راه پيش گفته مي‌رزنند. در اين گرنه صفات، چگلان ر ديگر ترکان با ارغزان هم آرازند، در میان آنان فرقي نيست. ارغزان به کسي که میان خريشان ر خراستگاران در رفت ر آمد باشد، يرغجي *yoriḡci* مي-گريند، پيريدجي *yoridaci* مي-گريند. آنان همانند ديگر ترکان، به کشاررز ترغجي *tariḡci* مي‌گريند، تريدجي *taridaci* مي‌گريند. اين گرنه صفات، بلحاظ آنکه بر مبناي صيغهي امر ساخته مي‌شوند ر بعلت ساکن بردن آخرين حرف امر حاضر، تنها با حرف «ج» ر

ر سفره‌ی طعام پهن می‌کند؛
در زمستان‌های سخت ر صعب،
مردم را در حالت رجا
قرار داد.

ترضیح آنکه: در رثای
مردی می‌گیرید که ار، کسی
است که به کارهای سترگ
برخاست ر در ماه‌های
بسیار سرد ر سخت ر
زمستان، سفره‌ها پهن می‌کرد
ر بسیار اطعام می‌کرد، ر
در حالی که همه از ار امید
خیر ر برکت داشتند آنان
را ترک کرد.

در کلمات دارای «ک» گفته
می‌شود: کلکان ار *kulgān ar*
یعنی: «مردی که مدارم
می‌خندد.» صیغه‌ی امر حاضر
آن کل *kul* است. ر حرف‌های
فرق برای همین معنا به
صیغه‌ی امر افزوده شده
است. حرف «غ» ر «ک» که
علامت کثرت عملکرد فعل از
فاعل است در کلماتی
مانند برغرچی *barğuci*
کلگرچی *kalguci* مخفف شده
است. که مطابق کلمات
فعال ر مفعال در عربی
است. برای نشان دادن
کثرت ر شدت انجام کار در
زبان عربی شراب، طلاع،
مطعام ر مطعان گفته می-
شود.

سرمین: فاعلی که پیش از
انجام کاری، در آرزوی
انجام گرفتن آن باشد ر نیز
نقش صفت ایفا کند. سازه‌ی
آن بر مبنای امر حاضر
بنا نشده است. پس از راج
فرجامین بن تکرار، در
کلمات ستبرآرا ر دارای
حرف‌های «ق» ر «غ» حرف‌های
«غ، س، ا، ق» ر در کلمات

دچار رجره افتراق است،
از اینگونه افتراقات
بشمار می‌رود.

درمین: فاعلی که با تدارم
فعل ر کثرت عملکرد فعل
از فاعل حاصل می‌شود.
سازه‌ی این گونه فاعل در
همه‌ی ابراب ر میان همه‌ی
تیره‌های ترکان بر مبنای
امر حاضر است. ر با
آوردن حرف‌های «غ، ن، ا»
در کلمات ستبرآرا ر دارای
حرف «ق» ساخته می‌شود ر
در کلمات نرم‌آرا ر دارای
حرف «ک» ر همال به جای
حرف «غ»، حرف «ک» آورده
می‌شود. در فعلی که صیغه‌ی
امر حاضر آن بر *bar* است،
اگر بجراهیم کثرت عملکرد
فعلیت از فاعل را

برسانیم، می‌گیریم:

ال ار ال اکا برغان *ol ar ol*
ewgə barğan ر یا: ال ار ال
ایش‌لارقا ترغان *ol ar ol islarqa*
turğān یعنی در کلمه‌ی
برغان *barğān* ر ترغان
turğān در این جهلات، در
معناهای: «زیاد ر مدارم
ررنده» ر نیز: «زیاد ر
مدارم فعالیت‌کننده» است.
قطعه‌ی زیر نیز شاهد این
مثال است:

ترغان الغ اشلقا

ترکی ارب اشلقا

تملغ قدر قشلقا

قذتی ارک امدر

Turğān uluğ islaqa

Tergi urup aslaqa

Tumluğ qadir qislaqa

Qo ti əriğ umduru

ترجمه: کسی که به کارهای
بزرگ بر می‌خیزد

چهارمین: فاعلی که مرصوف به صفت خاص مستتر در ذات فعل است. این، معنایی دیگر نیز دارد. آن هم، ترصیف فاعل به عزم بر سازمان دهی انجام کار است این گونه فاعل بر مبنای صیغهی امر ساخته می‌شود. صیغهی امر با راج پایانی ساکن بر جای می‌ماند ر در تکرارهای ستبرآرا ر دارای حرف «ق»، بر آن حرفهای «ق، ل، غ» افزوده می‌شود ر در کلمات دارای حرف «ک» که راج پایانی کلمه «غ» باشد، به جای حرف «ق»، حرف «ک» می‌آید. مانند: *al barguluq ardi ol* یعنی: «رفتن حق ار است.» ر یا: «ار، عزم رفتن کرده است.» ر *al munda turgulug ardi* یعنی: «ماندن در اینجا حق ار است.» ر یا: «ار، عزم ماندن در اینجا را دارد.» برخی از ارغزان، به جای حرف «ل»، حرف «س» می‌آرنند: *al munda bariḡsaq ardi* یعنی: «ماندن در اینجا، حق ار است.» ر یا: *al mundin bariḡsaq tagul* یعنی: «ار، عزم رفتن از اینجا را ندارد.» اینگونه صفات از افعال درگانه ساخته می‌شوند ر پنج‌راجی‌اند. از افعال شش راجی ر چهارراجی نیز سازه‌بندی می‌شوند ر به هفت راجی می‌رسند. ان- شاء الله تعالی، هر کدام در جای خرد، ذکر خواهد شد.

نرم‌آرا ر دارای حرف «ک»، حرف «غ» می‌آید ر به جای راج «ق» در فرجام تکرار، کاف رقیقه افزوده می‌شود. راج پایانی در امر حاضر نیز مکسر می‌شود. اگر از امر حاضر بر *bar* در این معنا، بجهیم صفت بسازیم، می‌گرئیم: *al ol ewgā bariḡsaq ol* یعنی: ار در آرزوی رفتن به خانه است. اگر از تکرار *tur* در امر حاضر در عبارت *turmunda* بجهیم در این معنا، صفت بسازیم، گرئیم: *al munda turiḡsaq ol* یعنی: ار، در آرزوی ماندن در اینجا است. مثال برای کلمات دارای حرف «ک»: *al ol bāru kaligsāk ardi* یعنی: ار می‌خواهد به این سری بیاید. *al ol ewgā kirigsāk ol* یعنی: ار در آرزوی وارد شدن به خانه است. *al ol tawar terigsāk ol* یعنی: ار در آرزوی گرد آوردن مال است. این قاعده‌ها را به یاد بسپار. در این معنا، اسماء نیز، در جای خرد، مرصوف قرار می‌گیرند. مانند: *al ol ar ol tawarsaq* یعنی: آن مرد مال درست است. بر ارغت *al arsaḡ bu uraḡut ol* یعنی: آن زن، مردخراه است. حرفهای «غ» ر «ک» در این اسم‌ها نقشی ندارند.

بیفزاییم، مصدر مضاف ساخته می‌شود ر صیغه‌ای به دست می‌آید که حکایت از انجام کار دارد. مانند کلمات برغی *bariği* ر کلکی *kəliği* در عبارات: *ank ani bariği kor* برغی کرر یعنی: رفتن ار را بین. *ank ani kəliği kor* کلکی کرر یعنی: آمدن ار را بین.

مانند مصادری که با حرفهای «ل» ر «ی» ساخته می‌شوند ر ذکر آنها در بالا گذشت، این راژکها نیز مصدر شده‌اند. تلفظ اینگونه صفات در همهی گریشهای ترکی یکسان است ر افتراقی در تلفظ مرجرد نیست. از سري دیگر صفت-های پنجگانه‌ی فرق برای بار کردن برخی مفهرم‌ها ر معانی به افعال، طبق قواعدي که باز نردم، ساخته می‌شوند.

اسم مفعول: اسم مفعول نیز در همهی بابها، هنجار دارد. آن هم بر مبنای صیغه‌ی امر حاضر با افزودن حرف «م» ر حرف «ش» ساخته می‌شود. مثلا از تکرار *qur* در جمله‌ی یا *ya qur* در معنای «کمان را به زه کن!»، لفظ *qurmus ya* قورمشیا ساخته می‌شود که معنای: «کمان به زه کرده» را می‌دهد. ترکیب *qazmis ariq* قازمیش اریق نیز، همین گونه است که معنای: «جری کنده شده» را می‌دهد.

در افعال گذرا رقی این در حرف افزوده می‌شود، راپسین راج بن، ساکن می-

پنجمین: فاعل با اختفاء امري در خرد، ترصیف می‌شود. بلحاظ عملکرد ر انجام کار، به گونه‌ی پیشین نزدیکتر است. این فاعل، مبنای صیغه‌ی امر ندارد ر فرجام تکرار در آن، مسکرر است. ر در همهی ابراب، حرف پی افزوده اصلی ساکن است. در کلمات دارنده‌ی حرف «ق» در صیغه‌ی امر، ر نیز در کلمات سترآرا، حرفهای «غ»، «ل»، «ی» ر در کلمات دارنده‌ی حرف «ک» ر نرم-آرا، حرف «ک» افزوده می‌شود. مانند کلمات برغلی *bariği* ر ترغلی *turuğli* در عبارات: *man sa *a bariği man* من در دل آرزوی آمدن به نزد تر را داشتم. *ol munda turuğli ol* یعنی: ار در دل آرزوی بر خاستن از اینجا را داشت.

در کلمات دارای حرف «ک»: *ol turur* ال منکا کلکی ترر *ma *a kalikli* یعنی: ار در آرزوی آمدن به سري من است. *ol munda turuğli ol* ال منکا تار برکلی یعنی: ار عزم مال دادن به من را دارد.

سازه‌بندی این گونه صفات، بر مبنای مصادر غیر اصلی است که در این مرارد، حرفهای «ی» ر «ل» افزوده می‌شود. ر بدینگونه صفت ساخته می‌شود. زیرا که ما گفتیم اگر حرف ساکن فرجام تکرار را حرکت دهیم ر حرف «غ» ر یا «ک»

مذکر از هم باز شناخته نمی‌شوند. مانند کلمات *barmis* برمش و *kālmis* کلمش در جملات: *barmis kishi* برمش کشی *kālmis ər* کلمشش ار اینها افعالی هستند که نقش صفت یافته‌اند. در اینجا حرف «د» ر «ی» بخلاف آنچه در *bardi* بردی ر *kāldi* کلدی دیده می‌شود، جایی در سازه‌ی کلمه ندارند.

تصرف: تا مرزهای چین، بسیاری از تیره‌های ترکان از اریغر، ارغر، چگل، تخسی، یغما ر جز آن، در سازه‌ی صیغه‌ی فعل ماضی با «د» ر «ی» اتفاق دارند. اما در صیغه‌ی ماضی، *bardi* بردی از سراران ر قپچاقان نیز به همراه ارغزان از آنان جدا شده‌اند. اینان در کلمات ستبرآرا ر دارنده‌ی حرف «ق» ر یا «غ»، به جای حرف «ی» از حرف «ق» ر در کلمات نرم آرا ر دارنده‌ی حرف «ک»، حرف رقیقه‌ی «ک» می‌آررند.

در این زبان، صیغه‌های مفرد ر جمع یکسان است. میان آنها، فرقی نیست. مثلاً در کلمات دارنده‌ی حرف «ق»، در سرم شخص مفرد *ya qurduq* یا قردق یعنی: ار، کمان به زه کرد گفته می‌شود. در ارل شخص مفرد: *mən ya qurduq* من یا قردق یعنی: من، کمان به زه کردم. ر در ارل شخص جمع: *biz ya qurduq* بز یا قردق

گردد. اما در افعال ناگذرا، گاهی «م» ر «ش» می‌آید. مانند: کلمات *kālmis* ر *barmis* کلمش برمش در عبارات: *ol mə *ə kālmis* یعنی: بدران اطلاع، به سري من آمده است. ر: *akā barmis ewgə* یعنی: بدران اطلاع، به خانه آمده است. همانند کلمات *bardi* بردی ر *kāldi* کلدی.

در اینجا نیز نشانه‌های فعل ماضی یعنی حرف «د» ر «ی» به در حرف «م» ر «ش» بدل شده است. تفاوت این در، در آن است که گرینده در فعل ترکیبی با در حرف «ی» ر «د» هنگام رقرع فعل حاضر است ر فعل در کنار ار ر در نزد ار راقع شده است. رقتی می‌گرئیم *bardi* بردی اینگرنه معنا می‌دهد که: «ار رفت، ر من نیز به چشم خرد، رفتن ار را دیدم.»

اما، رقتی فعل با در حرف «م» ر «ش» می‌آید. فقط از رقرع فعل خبر می‌دهد. رقتی می‌گیرند: *ol barmis* ال برمش *ol kālmis* ال کلمش معنا آن است که: «ار رفته، ر من رفتن ار را ندیده‌ام.» ر یا: «ار آمده، ر من آمدن ار را ندیده‌ام.» در همه‌ی صیغه‌های ماضی که از بن افعال ناگذرا ر جز آن ساخته می‌شود، این قاعده جاری است. در اینجا، در کلمات ستبرآرا ر دارنده‌ی حرف «ق» با کلمات نرم آرا ر دارنده‌ی حرف «ک»، مؤنث ر

غایب, نیز با ترکی اصیل هم آرایبی دارند ر به یکسان بردق *barduq* ر کلدک *kalduk* را در معنای «رفت» ر «آمد» به کار نمی‌برند.

صیغهی امر: در تمام گریشهای زبان ترکی به یکسان می‌آید. شکل نفی آن: برمام *barmadim* کلمادم *kalmədım* در معنای: «نرفتم» ر «نیامدم» است. در صیغه‌های اشخاص نیز در همی گریشها, رحدت ر هماهنگی رجرد دارد.

صیغهی منفی غایب فعل *barmaduq* برصرت: برمادق *barmaduq* یعنی: «نرفت, رفتن ار را نشنیدم.» ر: کلمادک *kalməduk* یعنی: «نیامد, من بعداً فهمیدم.» اینگونه نفی‌ها, از نظر نشان دادن تحقق فعل, مانند آنچه که گفتیم, می‌باشد. مانند برمش *barmis*, کلمش *kalmis* در معنای: «رفته ر آمده است, اما من ندیده‌ام ر شاهد نبردم.» در منفی ساختن کلمات ستیرآرا ر دارنده‌ی حرف «ق» ر یا کلمات دارنده‌ی حرف «ک», در همی افعال, در این معنا, باز قاعده, همین است. اگر قطعیت نفی در نظر باشد بصرت برمادی *barmadi* ر کلمادی *kalmədi* در معنای «براستی نرفت» ر «براستی نیامد.» خواهد برد.

ارغزان معنای قطعیت در کلماتی مانند بردق *barduq* ر کلدک *kalduk* از حرف «ی» در صیغهی غایب ر از حرف «م» به نشانه‌ی شخص را از

یعنی: ما, کمان به زه کردیم.

در کلمات دارنده‌ی حرف «غ» گفته می‌شود: ال سرت *ol sut sađdı* یعنی: ار, شیر درشید. در سرم شخص جمع: الار تاغقا اغدق *olar tağqa ađduq* یعنی: آنان به کره رفتند. در صیغهی ارل شخص جمع نیز چنین است: بز اغدق *biz ađduq* یعنی: ما به کره رفتیم.

در کلمات ستیرآرا, مثلاً گفته می‌شود: ال انی اردق *ol ani urduq* یعنی: ار, ری را زد. ر یا: من مندا تردق *mən munda turduq* یعنی: من اینجا برخاستم.

نمره برای کلمات دارنده‌ی حرف «ک»: ال کلدک *ol kalduk* یعنی: ار آمد. ر بز کلدک *biz kalduk* یعنی: ما آمدیم, الار اکا کردک *olar ewgə kirdik* یعنی: آنها به خانه داخل شدند.

در کلمات ممال مثلاً گفته می‌شود: من انکر تار *mən a *ar tawar berduk* بپردک *mən yarmaq* یعنی: من به ار مال دادم. من یرماق تپردک *terduk* یعنی: من به ار پرل دادم.

همانگونه که دیده می‌شود, در اینجا, فرقی میان مفرد ر جمع رجرد ندارد.

بسیاری از ارغزان, در صیغهی ارل شخص مفرد, بخلاف دیگر ترکان که بردم *bardim* می‌گیرند, حرف «م» را تبدیل به حرف «ق» می‌کنند ر بردق *bardıq* می‌گیرند ر فرقی میان مفرد ر جمع نمی‌گذارند. ر در صیغهی ماضی

حرفه‌های «ق» ر «ک» در کلمات برمادوق *barmaduq* ر کلمادک *kəlməduk* ابدال می-کنند ر بعنران نشانه‌ی قطعیت به کار می‌برند ر برمادی کلمادی *barmadi kəlmədi* می‌گیرند.

این قاعده در همه‌ی افعال جاری است ر هیچ یک، بیرن از این قاعده نیست.

مصدر: اگر در معنای تأکید باشد، برعکس عربی، قبل از فعل می‌آید. مانند: *ol* برماق بردی *ol barmaq bardi* یعنی: ار رفت، یک رفتی. *ol kəlmək kəldi* یعنی: ار آمد، یک آمدنی.

تصرف فعل بدینگونه است:

(بردی- بریر- برماق *bardi-barir-barmaq*) یعنی: رفت، می-رود، رفتن.

امر: مفرد امر حاضر: *bar* بر جمع آن برینکلار *bari-lar* است یعنی: برید.

افزودن «لار» در جمع امر حاضر، عادت ترکان است. ارغرزان در اینجا، با کاف غنه‌دار، *bari** بارینک می‌گیرند. چنانکه دیگر ترکان، این شکل را برای یک شخص که قابل احترام باشد، به کار می‌برند.

نهی: اما، برای ساختن فعل نهی، یک قاعده بیشتر رجرد ندارد. ر آن چنین است که، در همه‌ی گریشهای ترکی، بر صیغه‌ی امر، حرف «م» ر «الف» می‌افزایند. مانند: *barma* برما یعنی: «مرر!» ر *turma* ترما یعنی: «برخیز!» ر در جمع آن می‌گیرند:

برمانکلار *barma-lar** یعنی: نررید!
 ترمانکلار *turma-lar** یعنی: برخیزید!

در امر غایب: برسرن *kəlsun* ر در نهی غایب: برماسرن *barmasun*، کلماسرن *kəlməsun* گفته می‌شود.

صیغه‌ی امر حاضر در همه‌ی گریشهای ترکی با افزودن حرفه‌های «ن»، «ر»، «س» بر صیغه‌ی امر غایب ساخته می‌شود. در صیغه‌ی ارل شخص مفرد: بریرمن *barir mən* گفته می‌شود.

اما ارغرزان در صیغه‌ی مضارع درمین حرف «ر» را می‌اندازند ر حرف دیگر «ر» را که جزر بن تکرار است رها می‌سازند ر می-گیرند:

من برن *mən baran* یعنی: من می‌ررم.
 من ترن *mən turan* یعنی: من بر می‌خیزم.

اگر بن تکرار فاقد حرف «ر» باشد، آن کلمه در حالت مضارع، خرد، حرف «ر» می‌گیرد. مانند: من کلران *mən kəlirən* یعنی: من می‌آیم.
 من کلرن *mən kulərən* یعنی: من می‌خندم.

حرف «ر» در کلمات کلدی *kəldi* کلدی *kuldi* رجرد ندارد. همانگونه که عبارت: من بریرمن *mən barir mən* فاقد «الف» است ر حرف «م» در اینجا به «الف» تغییر می‌یابد. ر نیز عبارت: من یا قررن *mən ya quraran* را دیگر ترکان بصورت

ال اکا برغاي *ol ewgā bargāy*
یعنی: ار, به خانه خواهد رفت.

ال منکا کلکاي *ol ma *a kalgāy*
یعنی: ار, به سري من خواهد آمد.

ال یرماق تیرکاي *ol yarmaq tergāy*
یعنی: ار, پرل جمع خواهد کرد.

در این معنا, در هیچ یک از ابراب, فعل تغییر نمی‌یابد و هنجار دارد.

صیغه‌ی فعل که خبر از حضرر شخص برای انجام کاری می‌دهد, با افزودن حرفهای «غ, ا, ل, ر» به کلمات سترآرا ر دارنده‌ی حرف «ق» ر افزودن حرف «ق, ا, ل, ر» به کلمات دارنده‌ی حرف «غ» ر افزودن حرفهای «ک, ا, ل, ر» به کلمات نرم‌آرا بر مبنای امر حاضر, ساخته می‌شود عملکرد کلیه گریشها در این باب, یکسان است:

من برغالرمن *mān bargālır mān*
یعنی: من در حال رفتن هستم.

من ترغالرمن *mān turgālır mān*
یعنی: من در حال برخاستن هستم.

ر نیز بدینگونه:

ال یا قرغالر *ol ya qurgālır*
یعنی: ار در حال زه‌کردن کمان است.

ال تاغقا اغقالر *ol tağqa ağqalır*
یعنی: ار در حال صعرد به کره است.

نرته برای کلمات دارنده‌ی حرف «ک»:

قررمن *qurarmān* می‌آررند. اینجا در حرف «ر» رجرد دارد, یکی اصلی ر دیگری نشانه‌ی مضارعت است. آنچه مبنای قاعده‌ی مجرد بحث است, همین است. ارغرزان قاعده را رعایت نمی‌کنند, اما راه آنان ساده‌تر است.

مثال برای نفی: ال برماس *ol barmas* یعنی: «ار نمی‌رود.» گفته می‌شود. ر نیز: من برماس *mān barmas mān* یعنی: «من نمی‌روم.» در اینجا, میان ارغرزان با دیگر ترکان تفارتي رجرد ندارد.

در نفی صیغه‌ی مضارع, بر مبنای امر حاضر, در مفرد ر یا جمع ارل شخص ر درم شخص حرفهای «م, ا, س» افزوده می‌شود. مانند:

الار برماسلار *olar barmaslar*
یعنی: آنان نمی‌روند. برلار برماسلار *bular barmaslar* یعنی: اینان نمی‌روند. جمع ارل شخص: بز برماسمز *biz barmasmız* یعنی: ما نمی‌رویم.

برای نشان دادن رقرع فعل در آینده, به صیغه‌ی امر حاضر, در کلمات دارنده‌ی حرف «ق» ر سترآرا حرفهای «غ, ي, ا» افزوده می‌شود ر در غیر آن, حرف «ک» می‌آید. ر نیز, همین گونه, در کلمات دارنده‌ی حرف «غ», حرف «ق» افزوده می‌شود.

مانند: ال یا قرقاي *ol ya qurqay*
زه خواهد کرد. ال سرت ساغقاي *ol sut sağqay* یعنی: ار, شیر خواهد درشید. ر نیز, همین گونه:

بر تاغ اغقر ارماس *bu tağ*
ağqu ermäs یعنی: این، زمان
 مناسب صعد به کره نیست.
 همانگونه که در بالا برای
 گفتم، اگر فرجامین راج
 تکرار حرف «غ» باشد، در
 این معنا بر آن یک حرف
 «ق» افزوده می‌شود. مانند
 حرف «ق» در کلمه *اغقر*
ağqu. در اینجا،
 ارغزان، در این معنا
 می‌گیرند:

بر تاغ اغاسی اغر تکل *bui*
tağ ağasi oğur tağurl
 این، زمان مناسب صعد بر کره
 نیست. در این میان کلمات
 اغر *oğur* ر *yer* را که
 اسم زمان ر اسم مکان
 هستند، با هم تلفظ می-
 کنند ر همانگونه که دیدی
 اگر فرجامین راج آنها «غ»
 باشد، حرف «ق» بر آن می-
 افزایشند ر در کلمات
 دارنده حرف «ک» گیرند:

بر اکا کرکر ارز ال *bu*
ewgä kirgu o ol
 این، مرقع کمان به زه
 کردن نیست.
 مثال برای اسم مکان:
 بر ترغریر ارماس *bu turğy*
yer ermäs
 این، مرقع کمان به زه
 کردن نیست.
 مثال برای اسم مکان:
 بر ترغری ارماس *bu turğy*
yer ermäs
 این، مرقع کمان به زه
 کردن نیست.

ارغزان، در این معنا
 می‌گیرند:
 بزکا کلکری بلدی *ol bizgä*
kälgu boldi
 این، مرقع کمان به زه
 کردن نیست.
 مثال برای اسم مکان:
 بر ترغریر ارماس *bu turğy*
yer ermäs
 این، مرقع کمان به زه
 کردن نیست.
 مثال برای اسم مکان:
 بر ترغری ارماس *bu turğy*
yer ermäs
 این، مرقع کمان به زه
 کردن نیست.

ارغزان، در این معنا
 می‌گیرند:
 بزکا کلسی بلدی *ol bizgä*
kälasi boldi
 این، مرقع کمان به زه
 کردن نیست.
 مثال برای اسم مکان:
 بر ترغریر ارماس *bu turğy*
yer ermäs
 این، مرقع کمان به زه
 کردن نیست.
 مثال برای اسم مکان:
 بر ترغری ارماس *bu turğy*
yer ermäs
 این، مرقع کمان به زه
 کردن نیست.

ال اکا کرکالر *ol ewga*
kirgälir یعنی: ار، در حال
 وارد شدن به خانه است.
 ال یرماق ترکالر *ol yarmaq*
tergälir یعنی: ار، در حال
 گردآوردن پرل است. این
 قاعده، بر همه ی افعال
 جاری است.

اسم زمان، اسم مکان ر اسم آلت: در
 گریشهای چگلی، یغما،
 تخسی، آرغر، چین شمالي تا
 سرحدات اریغرر، در کلمات
 ستر آرا ر دارنده حرف
 «ق»، حرفهای «غ، ر» ر در
 کلمات نرم آرا، حرفهای
 «ک، ر» افزوده می‌شود. در
 گریشهای ارغرز، قپچاق،
 پچنک ر برلغار، برای
 ساختن این اسمها به صیغهی
 امر حاضر، حرفهای «ا، س،
 ی» افزوده می‌شود.

مثال برای اسم زمان:
 بر، یا قرغر اغر ارماس
bu ya qurğu oğur ermäs
 این، مرقع کمان به زه
 کردن نیست.
 مثال برای اسم مکان:
 بر ترغریر ارماس *bu turğy*
yer ermäs
 این، مرقع کمان به زه
 کردن نیست.

بر ترغریر ارماس *bu turğy*
yer ermäs
 این، مرقع کمان به زه
 کردن نیست.
 مثال برای اسم مکان:
 بر ترغری ارماس *bu turğy*
yer ermäs
 این، مرقع کمان به زه
 کردن نیست.

بر یا قراسی اغر تکل *bu ya*
qurasi oğur tağul
 این، مرقع کمان به زه
 کردن نیست.

بر تراسی یر تکل *bu turasi*
yer tağul
 این، مرقع کمان به زه
 کردن نیست.
 دیگر ترکان گیرند:

حرفه‌اي «س» ر «ي» مي- سازند.

چنانکه مي‌گريند: *yigac bicasi nā* *
بجاسي نانک *
يعني: رسيله ي برنده ي درخت
يکاسي نانک * *yegasi nā*
يعني: چيز خوردني.

اين قراعد ر طرق باز گفته در پيش, تنها خاص اين باب نيست. در کلمات سه, چهار, پنج ر شش راجي نيز - در هر کتابي- با هنجاري خاص تعريف شده است. اين قراعد ر مباني را نيکر بايد آمرخت. من در اين باب از آنجا به اطناب سخن گفتم که, بسياري مرارد را به دليل پرهيز از اطناب به همين جا حواله کنم. در اين کتاب مباني ر اصل قراعد زبان ترکي را شرح داده ام. براي اين کار چندين کتاب تاليف کرده ام. اگر کسي بتراند اين قراعد را بررشي فرا گيرد, قراعد سخنري ترکي را که از ترکان مي‌شنرد, مي‌تراند دريابد.

باب در راجي‌ها پايان
يافت.

باب سه راجي‌ها

باب فعلدي

با حرف مياني حرکه دار
از هر گرنه

تبردي *tupurdi*: تي تبردي *tupi*
tupurdi يعني: باد رزید ر
خاک را پخش کرد. (تبرار-
تبرمک *tupirər-tupirmək*). در
اين کلام نيز آمده است:

يعني: مرقع رفتن من نزديک
شد. در سرم شخص گفته مي-
شرد: *ani bargusi*
انک برغوسي *

ارغزان مي‌گريند:

منک براسيم *māni * barasim*
يعني: رفتن من.

آمدن حرف «س» ر حرف «ي»
در اين مرضع در گريش
ارغزان, هنجار است.
کلمه خراه دارنده ي حرف
«ق» ر خراه دارنده ي حرف
«ک» باشد, هنجار تغيير
نمي‌يابد. اما در گريش
ديگران, در کلمات
دارنده ي حرف «ق» ر
دارنده ي حرف «غ» اين حکم
ساقط ر دگرگن مي‌شرد.

اسم آلت: از هر نرع که

باشد, همانند اسمهاي ديگر
است ر از فعل مشتق مي-
شرد. بدينگونه که: ييکر
نانک *yegu nā* * در معنای:
«چيزي که در آن خررده
مي‌شرد.» است. کلمه ي ارغر
urğu نيز چنين است. در
معنای: «رسيله ي زده
شدني» است. به آلت
برنده ي درخت *yigac bicğu*
شدي ر رسيله مکيدن خرن
در حجامت سرغر *sorğu*
گفته مي‌شرد. اين کلمه ي
اخير از عبارت امک سردي
amik sordi در معنای «پستان
را مکيد.» اخذ شده است.

اين گرنه از اسماء, طبق
طريقي که نخست نشان دادم,
در زبان ترکان - جز
ارغزان- در کلمات
دارنده ي حرف «غ» ر حرف
«ق» تغيير مي‌يابند. اما
ارغزان, اسم آلت را با

شیر، کف کرد. رقتی دهان
آدمی نیز کف کند، چنین
گیرند. (کپور- کپورماک
(kopurur-kopurmək).

بتردی poturdi : ات باشغ
بتردی *ot basiğ poturdi* یعنی:
دارم، زخم را درمان کرد.
انکه *ازا المن بتردی ani * uzə*
alimin poturdi یعنی: ار حرف
را به اثبات رسانید ر
طرف مقابل را رادار به
پذیرش دین خرد کرد.
مرارد دیگر نیز چنین است.
(بتر- بترماک poturur-
(poturmək).

بتردی baturdi : ال سزرین
مندین بتردی *ol sozin mändin*
baturdi یعنی: ار سخن خرد
را از من پنهان داشت.
ال انی سقا بتردی *ol ani*
suwqa baturdi یعنی: ار، ری
را در آب فرر برد. مانند
فرر بردن حبه‌ی قند در شیر
داغ. به هر چیز دیگری
نیز که در مایعات فرر
برده شود، چنین گیرند.
(بتر- بترماق baturur-
(baturmaq).

تتردم taturdum : من انکر اش
تتردم *mən a *ar as taturdum*
یعنی: من، به ار غذا
چشانیدم. (تترمن-
تترماق taturmən- taturmaq).

تتردی tutturdi : ال انکر ات
تتردی *it tutturdi ol a *ar*
یعنی: ار، سگ را رادار به حمله
به ری کرد. گاهی، تتردی
tutkurdi گفته می‌شود. این
کلمه مانند، ات تتردی *it*
tutturdi با سه «ت» نرشته
می‌شود ر برای مخفف ساختن،

تتشمکنجا تزلماس
تبرماکنجا اجلماس

Tutusməginca tuzulmäs

Tupirməginca acilmas

یعنی: دعرا نباشد، کار
درست نمی‌شود.

ترفان نباشد، هرا صاف
نمی‌شود.

این مثل را دربارهی کسی
گیرند که بچراهد میان در
تن بر هم شرنده را آشتی
دهد.

قبردی qabardi : باش قبردی *bas*

qabardi یعنی: زخم بزرگتر
شد. (قبر- قبرماق *qabarur-*
qabarmaq). اصل آن قابدی
qabardi آمده است، اما با
راک کرتاه رساتر است.

قبردی qoburdi : ال انغ قبردی

ol unuğ qoburdi یعنی: ار، آرد
را خالی کرد، از ظرفی به
ظرف دیگر ریخت. (قبر-
قبرماق *qoburur-qoburmaq*).

قبردی qopurdi : ال منی ارمندن

قبردی *ol məni ornumdin qopurdi*
یعنی: ار، مرا از جایم
بلند کرد مرارد دیگر نیز
چنین است. (قبر- قبرماق
qopurur-qopurmaq)

در این کلام نیز آمده
است: تترن قبرسا اشلنرر *tutun*
qopursa islənur یعنی: کسی که
درد راه بیندازد، ناچار
بدنش درد می‌گیرد.

منظرر از این مثل آن است
که هر کس آشربی بر پا
کند، دامن خردش را نیز
خراهد گرفت.

کپردی kopurdi : اشج کپردی *asic*

kopurdi یعنی: دیگ کف کرد.
سرت کپردی *sut kopurdi* یعنی:

تکامل داد. سخت ر سفت کرد. (قتر- قترماق *qaturur-qaturmaq*).

قتردی *qaturdi*: اعلان قتردی *oğlan qaturdi* یعنی: کوردک شیطنت زیاد به خرج داد. ترغ قتردی *tariğ qaturdi* یعنی: کشت ر زرع, نشر ر نما کرد. مرارد دیگر نیز چنین است. به هر چیز دیگر هم که از حد خرد بگذرد, چنین گیرند. (قتر- قترماق *qaturur-qaturmaq*).

کتردی *koturdi*: اریک کتردی *ær yuk koturdi* یعنی: شخص, بار برداشت. رقتی بانران حامله شرنند, چنین گیرند. (کتتر- کترماک *koturur-koturmak*).

در این کلام نیز آمده است: تی یک کترسا قمج یا کتر *tæwi yuk kotursæ qamic yemæ koturur* یعنی: شتر اگر همی بار را بردارد, ملعقه را هم می‌تراند بردارد. این کلام, شبیه این مثل عربی است: اتبع الفرس لجامها.

سجردی *sucirdi*: اجغ نانک سجردی *sucirdi * aciğ nə* یعنی: چیز تلخ, خرش طعم شد. (سجرار- سجرماک *sucirær-sucirmak*).

قجردم *qacurdum*: من انی قجردم *mæn ani qacurdum* یعنی: من ار را درانیدم. ریا: من ار را فراری دادم. (قجررمن- قجررماق *qacururmæn-qacurmaq*).

کجردی *kecurdi*: ال منی سدن کجردی *ol mæni suwdan kecurdi* یعنی: ار, مرا از آب

یکی اسقاط می‌شرد. (تتر- تترماک *tutturur-tutturmak*).

تردی *tuwurdi*: ات قلاقن ترردی *at qulaqin tuwurdi* یعنی: اسب گرش تیز کرد. ر آن مرقعی است که به دنبال احساس چیزی, گرش خرد را بالا بگردد. (تیرار- تیرماق *tuwirar-tuwirmaq*).

قتردی *qatardi*: ال اتغ قتردی *atiğ qatardi* یعنی: ار, اسب را از جهت خرد, برگردانید. یغی قتردی *yaği qatardi* یعنی: دشمن را برگردانید. مرارد دیگر نیز چنین است. (قتر- قترماق *qatarur-qatarmaq*) در این قطعه نیز آمده است:

اردی اشن ترغان
یلق یغغ قترغان
بینن تتب قدرغان
بستی الم اغتر

Erdi asin taturğan
Yawlaq yağığ qatarğan
Boynun tutup qazirğan
Basti olum aġtaru

یعنی: ار, طعام خرد چشاننده برد, دشمن بسد فرجام را برگرداننده برد, گردن ار را خماننده برد مرگ ار را فرا گرفت ر فرر برد. (در رثای کسی می‌گردد).

قتردی *qaturdi*: ال یشاق نانکنی قتردی *ol yumsaq nə *ni qaturdi* یعنی: ار, چیز نرم را سفت گردانید. (همانگرنه که آهن را سفت ر سخت ر پرلادین می‌سازند.) تاش یر انی قتردی *tas yer ani qaturdi* یعنی: مکان غربت, ار را پخته گردانید, ار را

کژردی *kə urdi*: ال منکا ترن
کژردی *ol ma *a ton kə urdi* یعنی:
ار، به من جامه پرشانیږ.
مرارد دیگر نیز چنین است.
(کژرر- کژرماک *kə urur- kə*
urmək).

کژردی *ke irdi*: ال قریغ
کژردی *ol qoyuğ ke irdi* ار،
گرسفند را پرست کند.
(کژرار- کژرماک *kə irər-kə*
irmək).

قرردی *qarardi*: ترن قرردی *tun*
qarardi یعنی: شب تاریک شد.
ترن قرردی *tun qarardi* یعنی:
لباس، سیاه شد. مرارد
دیگر نیز چنین است.
(قررار- قرارماق *qararur-*
qararmaq).

قرردی *qururdi*: قرردی نانک
qururdi nə * یعنی: آن چیز،
رر به خشک شدن دارد.
(قررر- قررماق *qururur-*
qururmaq).

قژردی *qizardi*: قژردی نانک
qizardi nə * یعنی: آن چیز
سرخ شد. (قژرر-
قژرماق *qizarur-qizarmaq*).

تژردی *tazardi*: تژردی نانک
tazardi nə * یعنی: آن چیز
کچل شد. (تژرر-
تژرماق *tazarur-tazarmaq*).

تژردی *tuzərđi*: ییر تژردی *yer*
tuzərđi یعنی: زمین مسطح شد.
(تژرر- تژرماک *tuzərur-*
tuzərmək).

کژردی *kuzərđi*: ارد کژردی *od*
kuzərđi یعنی: گاه پاییز
فرا می‌رسد. (کژرر-
کژرماک *kuzərur- kuzərmək*).

گذرانید، رد کرد. بک انک
یا زقن کجردی *bəg ani *yazuqin*
kecurdi یعنی: بیگ از سر
تقصیر ار گذشت. (کجرر-
کجرماک *kecurur-kecurmək*).

کجردی *kocurdi*: ال انی ادن
کجردی *ol ani ewdən kocurdi*
یعنی: ار، ری را از خانه
کچ داد. ال بتک کجردی *ol*
bitik kocurdi یعنی: ار، کتاب
استنساخ کرد. برای هر
چیز دیگر نیز که از جایی
به جای دیگری انتقال ر
کچ داد شرد، چنین
گریند. مانند: ال کجت
کجردی *ol kocut kocurdi* یعنی:
ار، اسب را از جایی به
جای دیگر انتقال داد.
(کجرر- کجرماک *kocurur-*
kocurmək).

تژردم *to urdum*: من انی تژردم
mən ani to urdum یعنی: من، ار
را سیر ساختم. اصل آن،
تژردم *to gurđum* است.
(تژررمن- تژرماق *to ururmən-*
to urmaq).

قژردی *qa irdi*: ال انک بینن
قژردی *ol ani *boynin qa irdi*
یعنی: ار، گردن ری را
تھانید. [ار را رادار به
خم کردن گردن ری کرد].
ال انک سرزن قژردی *ol ani*
sozin qa irdi یعنی: ار، سخن
ری را رد کرد. (قژرار-
قژرماق *qa irar-qa irmaq*).

قژردی *qudurđi*: ال بر ایشتا
قژردی *ol bu ista qudurđi* یعنی:
ار، بر ری این کار،
بیشتر تلاش ررزید. (قژرر-
قژرماق *qudurur- qudurmaq*).

رسمانید. (تشر-
تشرماق *tusurur- tusurmaq*).

تشردی *tusurdi*: ال الکیدین
یرماق تشردی *ol əligdin yarmaq*
tusurdi یعنی: ار, از دستش
پرل انداخت. من انی اتن
تشردم *mən ani attin tusurdum*
یعنی: من ار را از اسب
پیاده کردم. «پایین
انداختن» نیز, چنین است.
(تشر- تشرماق *tusurur-*
tusurmək).

سشردی *sasurdi*: ال ینجرنی جش
بلا سشردی *ol yincuni ces bilə*
sasurdi یعنی: ار, مررارید
را از فیرزه جدا کرد.
گذشته از آن, رقیتی
جراهرات را می‌چینند, اگر
آنها را از هم جدا سازند
نیز چنین می‌گیرند. (سشر-
سشرماق *sasurur- sasurmaq*).

کشردی *kusərđi*: کرل کشردی *kol*
kusərđi یعنی: استخر لبالب
شد. (کشار- کشارماق
kusərur- kusərmək).

در این قطعه نیز آمده
است:

الن تیر یشردی
ارت اتن یشردی
کرلنک سن کشردی
سغر بقا منکرشدر

Alin tupu yasardi
Urut otin yasurdi
*Kolni *suwin kusərđi*
*Siğir boqa mu *rəsür*

یعنی: تپه‌ها ر کره‌ها سبز
پرشدند
گیاهان تر ر تازه
رریدند
استخرها ر برکه‌ها لبالب
شدند

بسردی *basurdi*: تنکری تاغ
برلا بیرک بسردی *tə *ri tağ birlə*
yeriğ basurdi یعنی: خدارند,
زمین را با کره‌ها استحکام
بخشید.

در مرد هر چیز دیگری که
زیر چیز سنگینی قرار
دهند, چنین گیرند. (بسر-
بسرماق *basurur- basurmaq*).

پسردی *pusardi*: کرک بسردی *kok*
pusardi یعنی: آسمان را مه
فرا گرفت. (بسر- بسرماق
pusarur- pusarmaq).

قسردی *qisurdi*: ال ازن نانکی
قسردی *ol uzun nə *ni qisurdi*
یعنی: ار, چیز دراز را کوتاه‌تر
کرد. (قسر- قسرماق
qisurur- qisurmaq).

کسردی *kosurdi*: ال اتغ کسردی
ol atığ kosurdi یعنی: ار, اسب
را بند ر بجز زد. (کسر-
کسرماق *kosurur- kosurmək*).

بشردی *busurdi*: ال منی بشردی
ol mənı busurdi یعنی: ار, مرا
دلنگران کرد. (بشر-
بشرماق *busurur- busurmaq*).

پشردی *pisurdi*: ال ات بشردی
at pisurdi یعنی: ار, گرش
پخت. (بشر- بشرماق
pisurur- pisurmaq).

تشردی *tasurdi*: ات اشج تشردی
ot asic tasurdi یعنی: آتش, دیگ
را سرریز کرد. به هر چیز
مایع دیگر که سرریز شود,
چنین گیرند. (تشر-
تشرماق *tasurur- tasurmaq*).

تشردی *tusurdi*: ال منی سنکا
تشردی *ol mənı sa *a tusurdi*
یعنی: ار, من را به تر

سغردی sağurdi : ار سـرف

سغردی *ar suw sağurdi* یعنی: شخص آب نرشید، قرت داد. قم سر سغردی *qum suw sağurdi* یعنی: شنزار، آب را به خرد کشید.

ال قرت سغردی *ol qurut sağurdi* یعنی: ار، آب کشک را کشید. برای درست کردن کشک، آب آن را کشید. (به ترکی قارلرقي). ال یقارر یارن سغردی *ol yoqaru yarin sağurdi* یعنی: ار، به سمت بالا تف کرد. (به ترکی بارسغانی). در مرارر دیگر سذتی *su ti* گریند. (سغرر- سغرماق *sağurur-sağurmaq*).

در این کلام نیز آمده است:

کرککا سغرسا یرزکا تشرر *Kokgə sağursa yuzgə tusur* یعنی: اگر کسی به آسمان تف کند، به صررتش می افتد. [مفهرم این مثل آن است] که اگر کسی با بزرگتران در افتد خردش ضرر خواهد دید.

سغردی siğurdi : ال انخ قابقا

سغردی *ol unuğ qabqa siğurdi* یعنی: ار، آرد را به ظرف جا داد و چپانید. در چپانیدن ر جادادن یک چیز در داخل چیز دیگر نیز چنین گریند. (سغرر- سغرماق *siğurur-siğurmaq*).

قغردی quğurdi : ال تـسـرغ

قغردی *ol tariğ quğurdi* یعنی: ار، گندم را برشته کرد. این کلمه با حرف لین «» نیز به صررت قغردی

گارارن به جنب ر جرش در آمدند.

ترضیح آنکه: می گرید ستیغ کرهها را گیاهان تر ر تازه فرا گرفت ر درختان سر سبز شدند ر برکهها لبالب گشتند ر گاران، شادان به جنب ر جرش در آمدند ر سر ر صدا کردند. اگر پیاله ای هم لبالب شرد، چنین گریند.

بغردی boğardi : ال یغـاج

بغردی *ol yiğac boğardi* یعنی: ار درخت را شکافت. [بریدن به گرنه ای که چیز بریده شده از هم جدا نشرد]. (بغررر- بغمراق *boğarur-boğarmaq*).

تغردی toğurdi : اراغت اغل

تغردی *urağut oğul toğurdi* یعنی: بانر، بچه زائید. اگر حیران نیز بزاید، بر سبیل استعاره چنین گریند. (تغررر- تغمراق *toğurur-toğurmaq*).

در این کلام نیز آمده است: *ata ağli atac toğar*

تغار *ata oğli atac toğar* یعنی: فرزند پدر، مثل پدرش می شرد. رقتی کردک یک مرد بزرگتر شرد، بی گمان اخلاقش مانند پدرش می شرد.

تغردی toğrudi : ال منکـا

تغردی *ol ma *a toğrudi* یعنی: ار، بی هدف راه را را گذاشت ر به سري من پیچید. بی دلیل ر سرگردان راه را ترک کرده به سري هر چیز دیگر رفتن نیز چنین است. (تغررر- تغمراق *toğrur-toğrumaq*).

بقردی buqurdi: ال ات تکیرندا
بقردی ol at təgirində buqurdi
یعنی: ار، از ارزش اسب،
کاست. به هر چیز دیگر
نیز که از جایگاه خرد
فرتر آرده شرد، چنین
گیرند. (بقرر-
بقرماق buqurur- buqurmaq).

بقردی baqurdi: ال منکا کشی
بقردی ol ma *a kisi baqurdi
یعنی: ار، فردی را در معرض دید
من قرار داد. (بقرر-
بقرماق baqurur- baqurmaq).

بقردم ciqardim: من انی ادن
بقردم mən ani ewdən ciqardim
یعنی: من ار را از خانه
بیرن کردم. مراد دیگر
نیز چنین است. (بقرار-
بقارماق ciqarur- ciqarmaq).

سقردی siqirdi: قش سقردی qus
سیقردی siqirdi
یعنی: پرنده، سرت
زنان آراز خرانند. کشی
سقردی kisi siqirdi
یعنی: شخص،
سرت زد. (سقرار-
سقرماق siqirar- siqirmaq).

ققردی qiqirdi: ار ققردی ər
ققردی qiqirdi
یعنی: مرد، با صدای
بلند، فرا خرانند.
(ققرار- ققرماق qiqirar-
qiqirmaq).

در این قطعه نیز آمده
است:

قذی ققرب اغش تردم
یغی قارر کرش قردم
تقش اجرا ارش بردم
ارن کررب بشی تغدی

Quzi qiqrip oğus terdim
Yaği qaru kiris qurdum
Toqus icrə urus berdim
Ərən Korup basi tiğdi

quwurdi به تلفظ در می آید.
(قغرر- قغرماق quğurur-
quğurmaq).

اردی توردی əwurdi təwurdi: ال
تارغ اردی توردی ol tawariğ
əwurdi təwurdi
یعنی: ار، مال
را زیر رر ساخت ر تصرف
کرد. در اینجا، اصل اردی
əwurdi است ر توردی
təwurdi برای آن قافیه آمده است.
(تقرار- تقرماق təwurər-
təwurmək).

جقردی cewurdi: ار اق

جقردی ər oq cewurdi
یعنی: مرد، تیر را برگردانید.
به هر چیز دیگر که با
انگشت سبابه ی دست چپ
برگردانیده شرد، چنین
گیرند. ال جقردی ol
جقردی cewurdi
یعنی: ار
قرقرره ر جهره را
برگردانید. (جقرار-
جقرماق cewurər- cewurmək).

سقردی sawurdi: ار ترغ
سقردی ər tariğ sawurdi
یعنی: مرد، کشت را باد داد. به
هر چیز دیگر نیز که در
محل خرمن در مسیر باد قرار
دهند، چنین گیرند.
(سقرر- سقرماق sawurur-
sawurmaq).

ققردی qawurdi: بلازک کنک

الکن ققردی biləzik ku *əligin
qawurdi
یعنی: النگر دست
دخترک را فشرده. به هر چیز
دیگر نیز که چینی
بفشارد، چنین گیرند. (ق-
قار- قارماق qawurar-
qawurmaq).

کولردی kolərđi: کرلردی سر
kolərđi suw یعنی: آب جمع شد,
برکته شد. (کلرر-
کلرماک kolərur- kolərmək).

کلردی kulərđi: ات کلردی at
kulərđi یعنی: اسب سکندری
رفت. اسب به سبب نفخ
شکمش, سکندری رفت.
(کلرر- کلرماک kulərur-
kulərmək).

در این کلام نیز آمده
است:

ار اغلی منکازماس, ات
اغلی کلرماس *a mas it
oğli kulərməs یعنی: فرزند
آدمی در تنگنا نمی ماند,
ترله ی سگ, سکندری نمی-
خررد.

ترضیح آنکه: فرزند آدمی,
مدت زمان درازی در تنگنا
ر صعرت نمی ماند ر راه ر
چاره ی رهایی را پیدا می-
کند, چنانکه ترله ی سگ هم
سکندری نمی خرد.

تمردی tamurđi: ار برنی
تمردی ar burni tamurđi
یعنی: مرد,
خرن دماغ شد. (تمرر-
تمرماق tamurur- tamurmaq).

تومردی tomurđi: ار یغاج
تومردی ar yiğac tomurđi
یعنی: مرد,
درخت را به صررت قطعات
مدرر برید.

ترضیح آنکه: مرد درخت را
مانند تیرک ر به شکل
پاره های گرد ر مدرر قطع
کرد. (تمرر- تمرماق tomurur-
tomurmaq).

جمردی cumurđi: ال انی سقا
جمردی ol ani suwqa cumurđi
یعنی: ار,
ری را در آب فرر

یعنی: به آراز بلند,
به پائین,
مردم را فرا
خراندم,
ریارری دشمن کمان به زه
کردم.

در میدان نبرد,
جنگیدم
مردان دیدند ر سرخم
کردند.

ترضیح آنکه: می گرید از
ستیغ کره سر به پائین
فریاد برآردم ر مردم
ایل را گرد آرردم,
کمان ها را آماده ساختم,
به سري دشمن نشانه رفتم.
چرن سربازان [دشمن]
مردان را دیدند,
گردن خم کردند ر
در رفتند.

تگوردی təgurđi: ال منکا
بکدن سرز تگوردی ol ma
*a bəğdin soz
təgurđi یعنی: ار به من
از بیگ پیغام آررد.
مرارد دیگر نیز چنین
است. (تگورر-
تگورماک təgurur-
təğurmək).

جکوردی cukurđi: ال تــــی
جکوردی ol təwəy cokurđi
یعنی: ار,
شتر را رادار کرد
زانر بزند. شتر را
خرابانید. اگر شخصی را
هم رادار به زانر زدن
کنند,
چنین گریند. (جکورر-
جکورماک cukurur- cukurmək).

کگوردی kəğirdi: ار ککوردی
ar کگوردی kəğirdi
یعنی: مرد,
آررغ زد. (ککورر-
ککورماک kəğirər-
kəğirmək).

کوکوردی kogərđi: کرکردی
نانک کوگردی kogərđi nā
* یعنی: آن چیز
نیلی شد,
رنگ آسمانی
گرفست. (کوکورر-
کوکورماک kogərur-
kogərmək).

(تتوزر- تتزماق *tutuzur-*
tutuzmaq).

تمزدی *tamuzdi*: ال سر تمزدي
چکانید. به هر چیز دیگر
نیز که چکانیده شود، چنین
گیرند. (تمزور- تمزماق
tamuzur- tamuzmaq).

کزدی *ko əzdi*: ال منکا
کزدی *ol ma *a ko əzdi* یعنی:
ار، چیزی را برای من
نگهداشت. ال منی کزدی *ol*
məni ko əzdi یعنی: ار چشم
بیرسان من شد. این کلمه،
هم در معنای نگهداری ر
حفاظت ر هم در مفهوم
بیرسیدن ر انتظار آمده
است. (کذور- کزماک *ko əzur-*
ko əzmək).

از ریشه‌ی کوز *koz atti*
است. به معنای برای
حفاظت از چیزی بر آن چشم
درخت. در برخی از گرایشها
کزی *kozatti* تلفظ می‌شود.

در اینگونه افعال، حرف
«ر» بیرون از قاعده، وارد
شده است. زیرا با افزودن
حرف «ر» به فرجام صیغهی
امر حاضر از فعل ناگذرا،
فعل گذرا ساخته می‌شود.
هنگام فرار کردن مرد،
گفته می‌شود: ار قجتي *ər*
qacti که یک فعل ناگذرا
است ر شکل گذرای آن
قجردي *qacurdi* می‌باشد.
مانند جمله‌ی: ال اني
قجردي *ol ani qacurdi* یعنی: ار،
ري را فراري داد ر نیز:
ار سر کجدي *ər suw kecti* یعنی:
مرد، از آب گذشت. ر شکل
گذرای آن کجردي *kecurdi*

کرد. (جمور- جموماق *cumurur-*
cumurmaq).

جمردی *cumurdi*: در آب غرطه-
رر کرد. این غرطه‌رر کردن
با قبلی فرق دارد ر
عمیقتر از آن است. (جمور-
جموماک *cumurur- cumurmək*).

سمردی *səmurdi*: ال سمرتک
سمردی *ol sutug səmurdi* یعنی: ار،
شير را سر کشید. مرارد
دیگر نیز چنین است. (سمور-
سمرماک *səmurur- səmurmək*).

سپردی *supurdi*: ال اسپردی *ol*
ew supurdi یعنی: ار، خانه
را جاروب کرد. مرارد
دیگر نیز چنین است. (سپور-
سپرماک *supurur- supurmək*).

کمردی *kəmurdi*: ال سنکرک
کمردی *ol su *uk kəmurdi* یعنی:
ار، استخران را جریدر
مکید. (کمور-
کمورماک *kəmurur- kəmurmək*).

تنردی *tunərdi*: تنردی ییر
tunərdi yer یعنی: مکان
تاریک شد. برای زمان،
نیز، چنین می‌گیرند.
(تنور- تنورماک *tunəurur-*
tunərmək).

تبزدی *tabuzdi*: ال منکا سرز
تبزدی *ol ma *a soz tabuzdi* یعنی:
[ار با من معما گرنه سخن
گفت] ار، به من چیستان
داد. (تبزور- تبزماق
tabuzur- tabuzmaq).

تتزدم *tutuzdum*: من انکار سرز
تتزدم *Mən a *ar soz tutuzdum*
یعنی: من به ار سخنی یا
چیزی گفتم که شایسته است
رعایت آن را بکنند.

به همدیگر یاري رسانیدن
نیز چنین است. (قبشر-
قبشماق *qopusur- qopusmaq*).

کبشدی *kopusdi*: ال منکا ترن
کبشدی *ol ma *a ton kopusdi* یعنی:
ار در جامه درختن به من
یاري رسانیدن.

مسابقه دادن نیز چنین
است. (کبشر- کبشماک
kopusur- kopusmak).

بتشدی *bitisdi*: ال منکا بتک

بتشدی *ol ma *a bitik bitisdi* یعنی:
ار در نرشتن کتاب به من
مدد رسانیدن. مسابقه دادن
نیز چنین است. (بتشر-
بتشماک *bitisur- bitismak*).

بتشتلار *bitistilär*: ارلار اکی

بتشتلار *olar ikki bitistilär* یعنی:
هر یک از آنان، به ادعای
یکی بر دیگری اقرار ر
اعتراف کردند. (بتشرلار-
بتشماک *bitisurlär-bitismak*).

تتشدی یلار *tutusdilar*: الار اکی

تتشدی یلار *olar ikki tutusdilar*
یعنی: هر یک از آن در
نفر، رفیق خرد را
گرفتند؛ هم چنین است
چسبیدن یک چیز به چیز
دیگر. (تتششر-
تتشماق *tutusur- tutusmaq*).

تتشدی *tutusdi*: ال منکا کیک

تتشدی *ol ma *a keyik tutusdi* یعنی:
ار به من، در شکار کردن
[آهر]، کمک رسانیدن.

مسابقه نیز چنین است. الار
اکی تتشدی یلار *olar ikki tutusdilar*

یعنی: آن در تن، درگیر ر
گلاریز شدند. (تتششر-
تتشماک *tutusur- tutusmak*).

قبلی، صحیح تر است.

است. مانند: ال انی
کجردی *ol ani kecurdi* یعنی: ار،
ري را گذرانیدن.

این افعال در اصل ناگذرا
هستند. مانند فعل تمدي
tamdi در جمله ي سر تمدي *suw*
tamdi که معنای: «آب

چکید» می دهد.
هنگامی که ترکان می-
گیرند: منی کندي *māni ko ti*
معنای: «ار چشم بیرسان من
شد.» می دهد.

ارغزان گاهی، به جای
حرف «ر»، حرف «ز» می-
آررند. مانند: ال تار
الذردی *ol tawar alduzdi* یعنی:
ار مالش را از دست داد،
ار لخت کرده شد ر مالش به
یغما رفت. که ریشه ي آن
الدي *aldi* در معنای گرفتن ر
اخذ کردن است.

تبشدی *təpisdı*: ال منک برلا

تبشدی *ol māni * birlə təpisdı* یعنی:
ار، با من لگدیپرانی
کرد. (تبشر- تبشماک
təpısır- təpısmak).

قبشدی *qəpısdı*: ال منک برلا

تبق قبشدی *ol māni * birlə topıq*
qəpısdı یعنی: ار، با من
ترپقاپی کرد.

ترضیح آنکه: ار با من در
چرگان بازي، ترپقاپی
کرد. مراد دیگر نیز چنین
است. (قبشر- قبشماق
qəpısur-qəpısmaq).

قبشدی *qopusdi*: ال منک برلا

قبشدی *ol māni * birlə qopusdi*
یعنی: ار، همراه من مبادرت
به برخاستن کرد. ار با من
در برخاستن از جای،
مسابقه نهاد.

ikindidin ketisdi یعنی: در رفیق, از هم‌دیگر جدا شدند. (کتشُرر-کتشماک *ketisur- ketismək*). در این قطعه نیز آمده است:

برغ بلب یغشدي
ار تقلقن سکشدي
قلن قبق کتشدي
سردی منک قریمی

Yarağ bolup yağusdi
Ər toqluqun sogusdi
Qulun qapup ketisdi
*Surdi məni * qoyumi*

ترجمه: فرصت یافت ر دشمنی کرد,
شراکت خرد را به هم زد
گار ر گرساله‌ی خرد را جدا کرد
ر گله‌ی من را رران ساخت.
ترضیح آنکه: می‌گیرید پس از آنکه سرد به دست آورد, ار, به دنبال فرصتی, گرساله‌های من را به سرقت برد, شراکت را به هم زد, گله‌ی گرسفندانم را رران ساخت ر از من جدا شد.

لقن- لکن *liqin- likin*: ادات درگانه در معنای «با» است. حرف «ل» مکسر ر گاهی مضمزم است. این ادات, گاهی نیز به جای نشانه‌ی مفعول فیه می‌نشیند. مانند ادات **لکن** *likin* در جمله‌ی:

بلک لکن الغلقا تکدم
bilik likin uluğluqqa təgdim
یعنی: با دانش به سرافرازی دست یافتم.
ر یا:

تتشدی *titisdi*: ال منکا یرنک
تتشدی *ol ma *a yu * titisdi* یعنی:
ار به من, در حلاجی کردن پشم یاری رسانید. مسابقه دادن نیز چنین است. اگر یکی, جامه‌ی دیگری را پاره کند نیز, چنین گفته می‌شورد. (تتشُرر-تتشماک *titisur- titismək*).

در این کلام هم آمده است:
سکشب ارشُرر, اترا ترن
sogusup urusur otra ton
تتشُرر *titisur* یعنی: به هم‌دیگر دشنام می‌دهند ر گلاریز می‌شوند ر در این میان جامه‌هاشان پاره می‌گردد.
ترضیح آنکه: دشنام دادن سبب خورشیدن ر گلاریز شدن ر گرمی دعوا می‌شورد ر در نتیجه لباس‌های طرفین پاره می‌شورد.
این سخن به کسی گفته می‌شود که امر به ترک دشنام دادن شورد.

ستشدی *satisdi*: ال منکا ت—
ار ستشدی *ol ma *a tawar satisdi*
یعنی: ار, به من در فررش مال کمک کرد.

مسابقه نهادن نیز چنین است. (ستشُرر-ستشماق *satisur- satismaq*).

قتشدی *qatisdi*: ال منک برلا
تلقانقا یاغ قتشدی *ol məni * birlə talqanqa yağ qatisdi*
یعنی:
ار به من در ررغن مالیدن به قاررت, مدد رسانید. مسابقه نهادن نیز چنین است. (قتشُرر-قتشماق *qatisur- qatismaq*).

کتشدی *ketisdi*: الار ب—
اکنیدین کتشدی *olar bir*

سجشدی *secisdi*: ال منکا
 یرماق سجشدی *ol ma *a yarmaq*
secisdi یعنی: ار در تقسیم
 پرل به من کمک کرد.
 (سجشدر- سجشماک *secisur-*
secismäk).

سجشدی *sucusdi*: ات لار قمغ
 سجشدی *atlar qamuğ sucusdi*
 یعنی: اسبها، همگی بر
 جهیدنند، گرد آمدند.
 (سجشدر- سجشماق *sucusur-*
sucusmaq).

قجشتی *qacisti*: الار بر بردن
 قجشدی *olar bir birdin qacisdi*
 یعنی: آن در از هم دیگر
 گریختنند. (قجشدر-
 قجشماق *qacisur- qacismaq*).

قجشدی *qocusdi*: ال منک برلا
 قجشدی *ol mæni * birlə qocusdi*
 یعنی: ار، با من، هماغش
 ششد. (قجشدر-
 قجشماق *qocusur- qocusmaq*).

کجشتی *kecisti*: ال منک برلا
 سر کجشتی *ol mæni * birlə suw*
kecisti یعنی: ار با من در
 گذشتن از آب مسابقه داد.
 (کجشدر- کجشماک *kecisur-*
kecismäk).

کجشدی *kucædi*: الار اکی تـ
 ار کجشدی *olar ikki tawar kucædi*
 یعنی: آن در، با هم در
 غارت امرال مسابقه
 نهادند.

یاری رسانیدن نیز چنین
 است. (کجشدر- کجشماک
kucæsur- kucæsmäk).

بذشدی *bu usdi*: اغـلان
 بذشدی *oğlan bu usdi* یعنی:
 پسران در رقص با هم
 مسابقه نهادند. (بذشدر-
 بذشماک *bu usur-bu usmæk*).

اذکرلکن کل، ایسزلکن
 کلما

a gulukun kəl isizligin kəlmə
 یعنی: با خیر ر نیکی بیا،
 با شرر بدي نیا!
 در اینجا در کلمه‌ی
 اذکرلکن *gulukun* ر
 ایسزلکن *isizligin* چنین‌اند.

در این ادات، حرف «ق»
 صحیح‌تر است ر حرف «ک» در
 کلمات نرم‌آرا ر تصریف
 پذیر، بدل از «ق» شمرده
 می‌شرد. چنانکه در بالا
 گفتم. در کلمه‌ای که این
 پی افزوده بر آن رارد
 می‌شرد، اگر راج میانی
 ضمه داشته باشد، حرف «ل»
 در این ادات نیز ضمه می-
 گیرد ر اگر راج میانی پیش
 از افزوده شدن این پی-
 افزوده، مکسرر ر یا ساکن
 باشد، حرف «ل» مکسرر
 خراهد برد.

بجشدی *bicisdi*: ال منک برلا
 یغاج بجشدی *ol mæni * birlə yiğac*
bicisdi یعنی: ار، با من در
 قطع کردن درخت مسابقه
 داد.

مردد دیگر نیز چنین است.
 در کمک کردن نیز چنین می-
 گرینند. (بجشدر-
 بجشماق *bicisur- bicismaq*).

اگر در تن از همدیگر جدا
 شردند، باز چنین گفته می-
 شرد.

سرجشدی *sucusdi*: سرجشدی
 نانک *sucusdi næk* * یعنی: آن
 چیز خرش طعم شد ر بخشهایی
 از آن در بخش‌های دیگر حل
 شد. (سجشدر- سجشماک
sucusur-sucismäk).

نیز چنین است. (برشور- برشماق *barisur-barismaq*).

برشدی *burusdi*: ال منکما
برما برشدی *ol ma *a burma*
burusdi یعنی: ار با من در
درختن لیفه ی شلرار همکاری
کرد. در درختن هر چیز
مدرر دیگر نظیر تربره نیز
چنین گریند. (برشور-
برشماک *burusur- burusmæk*).

برشدی *burusdi*: برشدی نانک
burusdi næ یعنی: آن چیز
چین برداشت ر مانند صرت
اخم آرد چین خررده شد.
(برشور- برشماق *burusur-*
burusmaq).

برشدی *berisdi*: الار بیر بیرکا
قیز برشدی *olar bir birgæ qiz*
berisdi یعنی: آنان به همدیگر
دختر دادند.

رقتی در نفر به همدیگر
چیز دیگری را هم بدهند,
چنین گفته می‌شود. (برشور-
برشماک *berisur- berismæk*).

ترشدی *turusdi*: کجک الخ برلا
ترشدی *kicik uluğ birlæ turusdi*
یعنی: کرچکتور, در مقابل
بزرگتر ایستاد ر مقارمت
کرد.

(ترشور- ترشماق *turusur-*
turusmaq).

در این کلام نیز آمده
است:

کجک الخقا ترشماق
قرغری سنکقرقا ترشماق

Kicik uluğqa turusmas
*Qirğuy so *qurqa qarismas*

یعنی: کرچکتور, نمی‌تراند با
بزرگتر مقابله کند,
چنانکه قرقی نمی‌تراند در
برابر سنقرر مقارمت کند.

بزشدی *bu usdi*: بزشدی نانک
bu usdi næ یعنی: آن چیز از
هم جدا شد. مانند پاهای
کچ که از هم جدا شرد.
(بزشور- بزشماق *bu usur-*
busmaq).

تزشدی *ti isdi*: الار بیر بیرک
تزشدی *olar bir biriğ ti isdi*
یعنی: آن در همدیگر را از چیزی
منع کردند. (تزشور-
تزشماق *ti isur- ti ismaq*).

قدشدی *qadisdi*: ال منکا ترن
قدشدی *ol ma *a ton qadisdi*
یعنی: ار به من, در جدا
جدا درختن جامه کمک کرد ر
مسابقه نهاد. قدما *qadima*
نرعی درخت تنگاتنگ است.
مسابقه نهادن نیز چنین
است. (قدشور- قدشماق *qadisur-*
qadismaq).

قدشدی *qidisdi*: ال منکا برک
قدشدی *ol ma *a bork qidisdi*
یعنی: ار به من در درختن
لبه‌های کلاه کمک رسانید.
یاری رسانیدن در درختن
چیزهای مدرر نیز چنین
است. در مسابقه نیز چنین
است. (قدشور- قدشماق *qadisur-*
qadismaq).

کدشدی *kudusdi*: الار بیر- بیرک
کدشدی *olar bir biriğ kudusdi*
یعنی: آنان منتظر همدیگر
شدند, انتظار هم را
کشیدند. (کدشور- کدشماک
kudusur- kudusmæk).

برشدی *barisdi*: الار بیر بیرکا
برشدی *olar bir birgæ barisdi*
یعنی: آنان با همدیگر رفت
ر آمد کردند. یاری
رسانیدن ر مسابقه نهادن

سرشدی sarisdi: ال منکا س —
لق سرشدی *ol ma *a suwluq sarisdi*
یعنی: ار در پیچیدن
دستار ر عمامه به من کمک
کرد.

در پیچاندن هر چیز دیگر
ر مسابقه نهادن در آن
نیز، چنین گریند. (سرشرر-
سرشماق *sarisur- sarismaq*).

سرشدی sorusdi: ترن تارک
سرشدی *ton teriğ sorusdi* یعنی:
لباس، عرق را به خرد
کشید. (سرشرر- سرشماق *sorusur-
sorusmaq*).

سرشدی sorisdi: انک یرزی
سرشدی *ani * yuzi sorisdi* یعنی:
رری ار ترش شد. (سرشرر-
سرشماق *sorusur- sorismaq*).

سرشدی sirisdi: قیز اناسنکا
کنز سرشدی *qiz anasi *a ki iz sirisdi*
یعنی: دختر به مادرش
در درختن ر بافتن نم، مدد
رسانید. توضیح آنکه: ار،
در کرک زدن پرشش نمدی
بـرـای اسـتفـاده در
چادرهای ترکمنی به مادرش
کمک کرد. (سرشرر- سرشماق
sirisur- sirismaq).

سرشدی surusdi: اذغر قسراق
برلا سرشدی *a ğir qisraq birlə surusdi*
یعنی: اسب نر، با
اسب مادیان کشیده شدند.
توضیح آنکه: اسب نر،
مادیان را به دندان گزید
ر کشید. اسب نر این کار
را هنگام جنبر جرش انجام
می دهد.

ال منک برلا سرشدی
*Ol māni * birlə surusdi*
یعنی: ار من را هل داد ر
من ار را هل دادم. ال
اندا المن سرشدی *ol anda alimin*

توضیح آنکه: کرچکتر هر
قدر هم دلارر باشد، نمی-
تراند با بزرگتر ر در
رری کند ر نیریش پس می-
نشیند. چنانکه قرقی نیز
نمی تراند با سنقرر مقابله
کند.

ترشدی tirəsdi: ال منک برلا
ترشدی *ol māni * birlə tirəsdi*
یعنی: ار با من منازعه ر
ستیزه کرد.
اگر در انداختن کلرن سفت
ر محکم کننده ی درب هم،
کسی معاضدت ر همکاري
کنند، چنین می-
گریند. (ترشرر- ترشماک
tirəsur- tirəsmək).

ترشدی turusdi: ال منکا بتک
ترشدی *ol ma *a bitik turusdi* یعنی:
ار، در پیچیدن طرمار به
من مدد رسانید. مرارد
دیگر نیز چنین است.
(ترشرر- ترشماک *turusur-
turusmək*).

مسابقه نیز چنین است.
ترشدی terisdi: ال منکا یمش
ترشدی *ol ma *a yemis terisdi*
یعنی: ار در میره چیدن، به
من مدد رسانید. مرارد
دیگر نیز چنین است. در
چیدن ر گردآوردن هر چیز
دیگر نیز، چنین گفته می-
شرد. (ترشرر- ترشماک
terisur- terismək). مسابقه نیز
چنین است.

ترشدی tirəsdi: یلقی تیغن
ترشدی *yilqi tuyaqin tirəsdi* یعنی:
حیران، از تنگی ر سختی
[راه] از رفتن باز ماند.
(ترشرر- ترشماک *tirəsur-
tirəsmək*).

a yolda qaristi یعنی: ار, با
من در راه, در در رر شد,
از من استقبال کرد.

(قرشور- قرشاق *qarisur-*
qarismaq).

قرشتی *qurusti*: ال منک برلا
یا قرشتی *ol māni * birlə ya qurusti*
یعنی: ار, با من در کمان
آرایی مسابقه داد.

در مرضع همکاری نیز چنین
گیرند. (قرشور- قرشاق
qurusur- qurusmaq).

قرشدی *qurusdi*: اتماک قمغ
قرشدی *ətmək qamuğ qurusdi*
یعنی: نان, همگی خشک شد.

هر قطعه از نان خشک شد.
(قرشور- قرشاق *qurusur-*
qurusmaq).

قرشتی *qoristi*: ال منکا قرغ
قرشتی *ol ma *a qoriğ qoristi*
ار به من در حفاظت فرق
کمک رسانید.

قرشدی *qirisdi*: ال منکا یر
قرشدی *ol ma *a yer qirisdi*
ار, به من در خاکبرداری
کمک کرد. (قرشور-
قرشاق *qirisur-qirismaq*).

کرشدی *kərisdi*: ال منکا یب
کرشدی *ol ma *a yip kərisdi*
ار به من, در کشیدن طناب
مدد رسانید. (کرشور-
کرشماک *kərisur- kərismək*).

مراد دیگر نیز چنین است
در مسابقه نیز چنین است.

کرشدی *kərisdi*: ال انک برلا
کرشدی *ol ani * birlə kərisdi*
ار, با ری کشمش کرد.
ار, بر سر چیزی باری به
کشمش ر نزع

surusdi یعنی: ار, با ری
تصفیه حساب کرد. (سرشور-
سرشماک *surusur- surusmək*).

قرشتی *qaristi*: بری تیشی قرشتی
bori tisi qaristi یعنی: دندان
گرگ کرر شد ر این هنگام
رزه ی گرگ اتفاق می افتد,
دندانش کرر می شد. زیرا
گرگ, یک هفته در ماه را
چیزی نمی خورد ر با بلعیدن
هرا زندگی می کند.

تن کن برلا قرشدی *tun kun birlə qaristi*
یعنی: شب با رر
درهم آمیخت. در این قطعه

نیز

آمده است:

یای قش بلا قرشتی

اردم یاسن قرشتی

جرک تتب کرشتی

اق تاغلی ارتشور

Yay qis bilə qaristi

Ərdəm yasin quristi

Cərig tutup korəsti

Oq tağali ortəsur

ترجمه: تابستان با زمستان
در آمیخت

کمان هنرنمایی در آوردند.
صف کشیدند ر در آریختند
تیرانداختند ر به همدیگر
حمله بردند.

ترضیح آنکه: می گرید
تابستان ر زمستان با هم
در آمیختند, ستیز کردند
ر هر کدام کمان هنرنمایی
به زه کرد, جنگ در گرفت,
جنگیدند ر به همدیگر
تیراندازی کردند.

قرشتیلار *qaristilar*: اکی
بکلار قرشتیلار *ikki bəglər*

qaristilar یعنی: در بیگ رر
در رر شدند ر در آریختند

ال منکا یرلدا قرشتی *ol ma*

آنان از همدیگر رم کردند
ر از هم فرار کردند.
(تزشرر- تزشماک *tezisur-*
tezismāk).

تزشدی *tuzusdi*: ال منکا ییر
تزشدی *ol ma *a yer tuzusdi* یعنی:
ار, به من در همدار کردن
کمک رسانید. مرارد دیگر
ر مسابقه اش نیز, چنین
است. (تزشرر- تزشماک
tuzəsur- tuzəsmāk).

تزشدی *tizisdi*: ال منک برلا
ینجر تزشدی *ol māni * birlā yincu*
tizisdi یعنی: ار, با من در
مرارید چینی مسابقه نهاد.
شعر سردن ر نظم دادن به
چیز دیگر هم, چنین است.
در همکاری نیز چنین گفته
می‌شرد. (تزشرر- تزشماک
tizisur- tizismāk).

قزشدی *qazisdi*: ال منکا ییر
قزشدی *ol ma *a yer qazisdi* یعنی:
ار, به من در کندن زمین
کمک کرد.
مرارد دیگر ر مسابقه
نیز, چنین است. (قزشرر-
قزشماق *qazisur- qazismaq*).

کزشدی *kəzisdī*: ال منکا ییر
کزشدی *ol ma *a yer kəzisdī* یعنی:
ار, با من در جهانگردی
مسابقه نهاد. (کزشرر-
کزشماک *kəzisur- kəzismāk*).

کزشتی *kozəsti*: ال منکا ارت
کزشتی *ol ma *a ot kozəsti* یعنی:
ار, در زیر ر کردن
آتش به من کمک کرد.
مسابقه نیز چنین است.
(کزشرر- کزشماک *kozəsur-*
kozəsmāk).

بشدی *basisdi*: ال منکا ایما
بشدی *ol ma *a oyma basisdi*

پرداخت. (کزشرر- کزشماک
kərisur- kərisimāk).

کوشدی *korusdi*: ال منک برلا
کوشدی *ol māni * birlā korusdi*
یعنی: ار, چشم در چشم من
شد.

به هر چیز دیگر که همدیگر
را ببینند, چنین گریند.
(کزشرر- کزشماک *korusur-*
korusmāk).

کوشدی *kurəsdi*: ال منکا قار
کوشدی *ol ma *a qar kurəsdi*
یعنی: ار, به من در برف
ربی کمک کرد. در مسابقه
نیز چنین است. (کزشرر-
کزشماک *kurəsur- kurəsmāk*).

کوشدی *kirisdi*: ال منک برلا
ایشقا کوشدی *ol māni * birlā isqa*
kirisdi یعنی: [ار, همراه من
رارد کار شد]. ار, در
رارد شدن به کار با من
مسابقه نهاد. مرارد دیگر
نیز چنین است. (کزشرر-
کزشماک *kirisur- kirismāk*).

بزشدی *bəzəsdī*: ال منکا بزک
بزشدی *ol ma *a bəzək bəzəsdī*
یعنی: ار به من در آراستن
چیزی کمک کرد. مسابقه
دادن نیز چنین است.
(بزشرر- بزשماک *bəzəsur-*
bəzəsmāk).

بزشدی *bozusdi*: ال منکا ا
بزشدی *ol ma *a ew bozusdi* یعنی:
[ار, به من در جمع کردن
خانه (= چادر) کمک کرد].
ار, به من در خراب کردن
خانه کمک کرد. مسابقه
نیز چنین است: (بزشرر-
بزشماق *bozusur- bozusmaq*).

تزشدی *tezisdi*: الار اکوی
تزشدی *olar ikki tezisdi* یعنی:

(بغشردر- بغشماق *boğusur-*
boğusmaq).

سغشدی *sağısdi*: الار اکی سرت
سغشدی *olar ikki sut sağısdi* یعنی:
آن در، در شیر درشیدن
باهم مسابقه نهادند.
معاضدت نیز چنین است.
(سغشردر- سغشماق *sağısur-*
sağısmaq).

سغشدی *soğusdi*: ارد
سغشدی *od soğusdi* یعنی: هرا
به سردی گرائید. (سغشردر-
سغشماق *soğusur- soğusmaq*).

تشدی *tuwisdi*: ال منک برلا
ات تشدی *at tüşdi * birlə at*
tuwisdi یعنی: ار، با من در
به سیخ کشیدن گرشت
مسابقه نهاد. مرارد دیگر
ر معاضدت نیز چنین است.
(تشرردر- تشماک *tuwisur-*
tuwismək).

سشدی *sawasdi*: الار اکی س—
شدی *olar ikki sawasdi* یعنی: آن
در در آریختند ر نبرد
کردند. (ترکی ارغزری).
(سشرردر- سشماق *sawasur-*
sawasmaq).

سشدی *sewisdi*: الار اکی
سشدی *olar ikki sewisdi* یعنی:
آن در با هم معاشقه
کردند. (سشرردر- س—
شماک *sewisur- sewismək*).

سشدی *suwisdi*: یغرمش ارن
سشدی *yuğurmis un suwisdi*
یعنی: خمیر آرد به سبب
زیادی آب، شل شد.
به هر چیز دیگر که با
افزایش آب، رقیق شرد،
چنین گریند. (سشرردر- س—
شماق *suwisur- suwismaq*).

یعنی: [ار به من در ساختن
چکمه از نم کمک کرد]. ار
به من در کربیدن ر
تابیدن نم ترکمی برای
ساختن چکمه کمک کرد.
برای کربیدن برجستگی،
سفتی ر اشتداد هر چیز
دیگر نیز، چنین گریند.
(بسشرردر- بسشماق *basisur-*
basismaq).

بسشدی *pususdi*: بکلار
بسشدی *bəglər pususdi* یعنی:
بیگها در مقابل هم، کمین
کردند. (بسشرردر- بسشماق
pususur- pususmaq).

سسشدی *sususdi*: اکی قجنکار
سسشدی *ikki qoc *ar sususdi* یعنی:
در قرچ با همدیگر کله به
کله شدند. یا شاخ به شاخ
شدند.

کسشدی *kəsisdi*: ال منکا
یغاج کسشدی *ol ma *a yiğac*
kəsisdi یعنی: ار، در قطع
کردن درخت به من کمک
کرد. مرارد دیگر ر
مسابقه نیز چنین است.
(کسشرردر- کسشماک *kəsisur-*
kəsismək).

کسشدی *kosəsdi*: ارن قمغ ت—
ار کسشدی *ərən qamuğ tawar*
kosəsdi یعنی: همی مردان،
مال خراستند. اگر به مال
ر دارایی نیز فخر کنند،
چنین گفته می‌شرد.
(کسشرردر- کسشماک *kosəsur-*
kosəsmək).

بغشدی *boğusdi*: الار اکی
بغشدی *olar ikki boğusdi* یعنی:
[آن در همدیگر را خفه
کردند، منازعه کردند].

نګرېستند. (بقششر- بقشماق *baqisur-baqismaq*).
تقشتی *toqusti*: بکلار تقشتی *bəglər toqusti* یعنی: بیگها در آرختند ر با هم جنگیدند. مرارد دیگر نیز چنین است. (تقششر- تقشماق *toqisur-toqismaq*).

در این قطعه نیز آمده است:

کجی تنکی تقشتی
 اغش قرنم اقشتی
 جرک تبا یقشتی
 بزکا کلب اج اتار

*Kuci tə *i toqisti*
Oğus qonum oqusti
Cərig taba yaqisti
Bizgə kəlip oc otər

ترجمه: تا نیر داشت, در آرخت.

همه ی ایل ر تبار را فرا خراند.

به سري قشرن تاخت.
 ر اینک به سري ما براي انتقام مي آید.

تقشتی *tiqisti*: کشي ادا تقشتی *kisi ewdā tiqisti* یعنی: مردم ازدحام کردند ر خانه پر شد. (تقششر- تقشماق *tiqisur-tiqismaq*).

جقشدی *caqisdi*: ال منکا *ol ma *a caqmaq* جقماق جقشدی *caqisdi* یعنی: ار به من, در روشن کردن چخماق کمک کرد.

مسابقه نهادن نیز چنین است. (جقششر- جقشماق *caqisur-caqismaq*).

جقشدی *ciqisdi*: الار اکی ادن *olar ikki ewdin ciqisdi* جقشدی *ciqisdi* یعنی: آن در برای بیرون آمدن از خانه مسابقه

سشدی *suwasdi*: ال منکا *ol ma *a ew suwasdi* سشدی *suwasdi* یعنی: ار, به من در کاهگل کردن خانه کمک رسانید. مسابقه نیز چنین است. (سششر- سشماق *suwasur-suwasmaq*).

قشدی *qawusdi*: ارکک تشیقا *erkək tisiqa qawusdi* قشدی *qawusdi* یعنی: مرد زن را به عقد نکاح در آورد. اصل کلمه در معنای اتصال چیزی به چیز دیگر است. قداش *qadas qadasqa qawusdi* یعنی: خریشان به همدیگر رسیدند.

در تن از خانان نیز, که با هم صلح ر آشتی کنند, دیدار آنان را قششت *qawusut* گریند. در این کلام نیز آمده است: تاغ تاغقا *qawusur* قشماق, کشي کشیکا قششر *tağ tağqa qawusmas kisi kisigə* یعنی: کره به کره نمی رسد, آدم به آدم می رسد. (قششر- قشماق *qawusur-qawusmaq*).

آرردن حرف «ر» در این کلمه به جای حرف «ر», جاز است.

قشدی *qowusdilar*: الار بیر *olar bir* اکندی قشدی *ikindini qowusdilar* یعنی: آنان به رد کردن همدیگر پرداختند. (قششر- قشماق *qowusur-qowusmaq*).

بقشدی *baqisdi*: الار بیر *olar bir birgə baqisdi* بقشدی *baqisdi* یعنی: آنان, به همدیگر در نګرېستند. ر یا: آنان به ګرشه ی چشم به همدیگر

(بکشور- بکشماک *bukusur-*)
چنین است. (بکشور- بکشماک *bukusmæk*)
چنین است. (این کلمه با
کاف صلبه است).

بکشدی *bugusdi*: ال منکا سر
بکشدی *ol ma *a suw bugusdi*
یعنی: ار به من در سد
کردن مسیر آب کمک کرد.
مسابقه نیز چنین است.

(بکشور- بکشماک *bugusur-*)
bugusmæk.

تکشدی *təgisdi*: الار اکی بکا
تکشدی *olar ikki bəggə təgisdi*
یعنی: آن در در حضرر بیگ,
حاکمه شدند, آن در برای
حاکمه یکدیگر نزدیک بیگ
رفتند.

منک الکیم ترسقا تکشدی
*Məni *əligim tarusqa təgisdi*
یعنی: من, دستم به سقف
رسید.

(تکشور- تکشماک *təgisur-*)
təgisimæk.

در این قطعه نیز آمده
است:

مرش یقریقا تکشماس
ایر کشی ننکی یرشماس

Mus yaqriqa təgisməs
*Ayur kisi nə *i yarasməs*

ترجمه: گربه نمی‌تراند به
چربی آریزان شده نزدیک
شرد.

می‌گیرد مال مردم شایسته-
ام نیست.

ترضیح آنکه: گربه دستش
به [دنبه] ر چیزی که از
چنگک آریزان است نمی‌رسد,
می‌گیرد مال مردم شایسته
من نیست.

این سخن را در جایی
گیرند که کسی به آنچه
مردد نظر خرد است, دست

نهادند. کمک رسانی نیز
چنین است. (جکشور- جکشماق
ciqisur- ciqismaq).

سکشدی *soqusdi*: ال منکا
ترز سکشدی *ol ma *a tuz soqusdi*
یعنی: ار به من, در سردن
ر آرد کردن کمک کمک
رسانید. مسابقه نهادن نیز
چنین است.

(سکشور- سکشماق *soqusur-*)
soqusmaq.

سکشدی *siqisdi*: ال منکا ازم
سکشدی *ol ma *a uzum siqisdi*
یعنی: ار به من در انگرر
فشردن کمک کرد. مسابقه
نیز چنین است:

(سکشور- سکشماق *siqisur-*)
siqismaq.

کشی سکشدی *kisi siqisdi* یعنی:
مردم تنگ هم قرار
گرفتند.

قکشدی *qaqisdi*: ارن قمــــنخ

قکشدی *əran qamuğ qaqisdi* یعنی:
مردان به هم‌دیگر خشم
گرفتند.

الار اکی بشرا قکشدی

Olar ikki basra qaqisdi

یعنی: آنها بر سر هم‌دیگر
گرفتند.

(قکشور- قکشماق *qaqisur-*)
qaqismaq.

بکشدی *bəkisdi*: بکشدی نانک

bəkisdi nə یعنی: آن چیز
مستحکم شد ر استرار گشت.

(بکشور- بکشماک *bəkisur-*)
bəkismæk.

بکشدی *bukusdi*: ال منکا تال

بکشدی *ol ma *a tal bukusdi*
یعنی: ار به من در خم
کردن شاخه‌ها کمک کرد.

مسابقه نیز چنین است.
جکشدی *cəkisdi*: *ol mānka* جکه

جکشدی *ol mā *a cəlik cəkisdi*
 یعنی: ار به من, در نقطه-
 گذاري کمک کرد.

(جکشور- جکشماک *cəkisur-*
cəkismək). مسابقه نیز,
 چنین است.

سکشدی *sokusdi*: *ol mānka*
 ترن سکشدی *ol mā *a ton sokusdi*

یعنی: ار, به من در پاره
 کردن درزهاي لباس کمک
 کرد. در تخریب خانه ر
 مانند آن نیز چنین گیرند.

(سکشور- سکشماک *sokusur-*
sokusmæk).

سکشدی *sogusdi*: *alar akki*

سکشدی *olar ikki sogusdi* یعنی:
 آن در به هم دشنام
 دادند.

(سکشور- سکشماک *sogusur-*
sogusmæk).

بلشدی *bilisdi*: *ol mānka* برلا

بلشدی *ol māni * birlə bilisdi*
 یعنی: من ر ار با هم آشنا
 شدیم.

بلشدی *bulusdi*: *alar aki* بیر

بیرک بلشدی *olar ikki bir biriğ bulusdi*
 یعنی: آن در همدیگر
 را یافتند.

(بلشور- بلشماق *bulusur-*
bulusmaq).

بلشدی *bolusdi*: *ol mānka*

بلشدی *ol mā *a bolusdi* یعنی:
 ار با من همراه شد. در
 دعرايي که من با کسی
 داشتم, ار, طرف من را
 گرفت.

بلشور- بلشماق *bolusur-*
bolusmaq).

پیدا نکند ر بگرید: من,
 آن را رها ساختم ر نمی-
 خراهم!

تکشدی *tugusdi*: *ol mānka* برلا

تکرن تکشدی *ol māni * birlə*
tugun tugusdi یعنی: ار, با
 من, در گره زدن مسابقه
 نهاد.

معاضدت نیز چنین است:
 (تکشور- تکشماک *tugusur-*
tugusmæk).

ترکشدی *togusdi*: *ol mānka* برلا

ترز ترکشدی *ol māni * birlə tuz*
togusdi یعنی: ار, در نمک
 سابي, با من مسابقه نهاد.
 مرارد دیگر ر همکاری نیز
 چنین است.

(ترکشور- تکشماک *togusur-*
togusmæk).

تکشتی *tikisti*: *ol mānka* ترن

تکشتی *ol mā *a ton tikisti* یعنی:
 ار در لباس درختن, به من
 کمک کرد. مرارد دیگر نیز
 چنین است:

(تکشور- تکشماک *tikusur-*
tikismæk).

تکشدی *tegisdi*: *ol mānka*

ترماک تکشدی *ol mā *a turmæk*
tegisdi یعنی: ار همراه من,
 لقمه [شبيه ساندریچ]
 پیچانید. مرارد دیگر نیز
 چنین است. (تکشور-
 تکشماک *tegisur- tegismæk*).

تکشدی *tokusdi*: *ol mānka* ترغ

تکشدی *ol mā *a tariğ tokusdi*
 یعنی: ار, در خرمنگاه به
 من در خرمنکری کمک کرد.
 در آبیاری کردن گندم
 نیز, چنین گیرند.

(تکشور- تکشماک *tokusur-*
tukusmæk).

است، اما کاربرد آن همین است که گفتم.

(جیلشر- جیلشماق *cilasur-cilasmaq*).

سلشدی *salisdi*: الار اکی

یینک سلشدی *olar ikki ye *salisdi* یعنی: آنان در سري آستین‌ها را پایین انداختند. به هم دیگر آستین افشانند. در کشتی نیز اگر یکی از کشتی‌گیران، بغل دیگری را گرفته او را به چپ راست- بیاندازد، چنین می‌گیرند. (سلشر- سلشماق *salisur-salismaq*). معنای اصلی این کلمه «تکان دادن لباس از سري در تن با هم» است.

سلشدی *solusdi*: یاش سلشدی *yas*

solusdi یعنی: سبزیجات پژمردند. به هر گونه میوه ر سبزی تر ر تازه نیز که پژمرده شد، چنین گیرند. (سلشر- سلشماق *solusur-solusmaq*).

قلشدی *qalisdi*: ات ازغر

قلشدی *at a gir qalisdi* یعنی: اسب نر ر مادیان از جا پریدند.

(قلشر- قلشماق *qalisur-qalismaq*).

اگر در تن نیز در ترک یار ر دیار با هم به رقابت پردازند، چنین گیرند.

قلشدی *qilisdi*: ال منکا ایش

قلشدی *ol ma *a is qilisdi* یعنی: او در انجام کار به من مدد رسانید.

در رقابت ر مسابقه نیز، چنین گیرند.

تلشدی *təlisdi*: الار اکی تام

تلشدی *olar ikki tam təlisdi* یعنی: آن در، در سرراخ کردن دیرار، مسابقه نهادند.

مرارد دیگر ر معاضدت نیز چنین است. (تلشر- تلشماق *təlisur-təlismək*).

تلشدی *tilisdi*: ال منکا یزندا

تلشدی *ol ma *a yarindaq tilisdi* یعنی: او با من در ساختن ر بریدن قطعه‌های چرمی برای تسمه ر نظایر آن کمک کرد. در مسابقه نیز چنین است. (تلشر- تلشماق *tilisur-tilismək*).

تلشدی *tələsdi*: ال منک برلا

نانک تلشدی *ol məni *birlə nə *tələsdi* یعنی: او، با من در خراستن چیزی مسابقه نهاد. ر یا: او با من در یافتن چیز گمشده مسابقه نهاد. (تلاشر- تلشماق *tələsur-tələsmək*).

جلشدی *calisdi*: قیغ جلشدی

qapuğ calisdi یعنی: لنگه‌های درب از هم باز شد. اگر بندهای سینی چربی ر رخنه‌های زین هم از هم باز شد، چنین گیرند.

(جلشر- جلشماق *calisur-calismaq*).

ال منک برلا جلشدی *ol məni *birlə calisdi*

یعنی: او، با من کشتی گرفت.

جلشدی *cilasdi*: ال منکا ات

جلشدی *ol ma *a ot cilasdi* یعنی: او به من در خیس کردن گیاه کمک کرد.

مرارد دیگر نیز چنین است. گرچه این کلمه چهار راجی

کلشدی kulisdi: ال منکا الک

کلشدی ol ma *a oluğ kulisdi یعنی: ار به من در دفن مرده کمک کرد.

(کلشور- کلشماک kulisur- (kulismək).

کلشدی kulusdi: بذر ن قمغ

کلشدی bu un qamuğ kulusdi یعنی: مردم همگی خندیدند.

(کلشور- کلشماک kulusur- (kulusmək).

تمشدی tamisdi: سر تمشدی suw

tamisdi یعنی: آب چکید. مثلا

از یخ آب چکید. مرارد دیگر نیز چنین است.

(تمشور- تمشماق tamisur- (tamiismaq).

جمشدی cumusdi: ال منک برلا

سفا جمشدی ol mæni * birlə

suwqa cumusdi یعنی: ار, همراه

من در آب غرطه رر شد ر

مسابقه داد. (جمشور- جمشماق cumusur-cumusmaq).

اگر منظرر غرطه رر شدن عمیقتر

باشد (جمشور- جمشماک cumusur-cumusmæk) می‌گیرند.

قمشدی qamasdi: تیش قمشدی tis

qamasdi یعنی: دندان کرر شد

ر گس شد. دندان از خردن

به ترش, کرر شد. مرارد

دیگر نیز چنین است. (قمشور- قمشماق qamasur- (qamasmaq).

قمشدی qumusdi: الار ایشقا

قمشدی لار olar isqa qumudilar

یعنی: [آنان شرع به کار

کردند]. آنان برای انجام

کار, شادمان ر پر نشاط

به راه افتادند. ریشه‌ی

این کلمه سر قمشدی suw

(کلشور- کلشماق qilisur- (qilismaq).

قلشدی qolusdi: الار اکی قیز

قلشدی olar ikki qiz qolusdi یعنی:

آنان, از همدیگر دختر

خراستگاری کردند.

اگر در تن از همدیگر,

چیز دیگری هم بخراهند,

چنین گفته می‌شود.

در این قطعه هم آمده

است:

ترنکر قذن بلشتی

قرقن تقی قلشتی

امدی تشم قمشتی

التي «ترمتای» منی

Tu *ur qa in bulusti

Qirgin taqi qolusti

Emdi tisim qamasti

Alti Turumtayi mæni

ترجمه: خراستگار ر برادر

زن به هم رسیدند

ر از هم دیگه دختر

خراستگاری کردند.

از این رر دندانم کرر شده

است

ار «تررم تاي» را از من

گرفت.

ترضیح آنکه: از مردی

خیانت پیشه سخن می‌گیرد:

قرار نهادیم که داماد

یکدیگر شریم؛ از دختران هم

خراستگاری کردیم, سپس ار

به من خیانت رزید ر

بنده ام را که «تررم

تاي» نام داشت از من

گرفت ر اکنرر دندانهایم

کرر شده است.

کلشدی برشدی kælisdi barisdi: ال

منکا کلشدی برشدی ol ma *a

kælisdi barisdi یعنی: من ر ار

با هم رفت ر آمد کردیم.

(کلشور- کلشماک kælisur- (kælismək).

tanisdi یعنی: آنان بدهی
همدیگر را انکار کردند.
(تنشور- تنشماق *tanisur-*
tanismaq).

سنشدی *sunusdi*: الار اکی
اتماک سنشدی *olar ikki etmək*
sunsdi یعنی: آنان, به
همدیگر نان تعارف کردند.
رقابت نیز, چنین است.
(سنشور- سنشماق *sunusur-*
sunusmaq).

قنشدی *qunusdi*: الار اکی تـ
ار قنشدی *olar ikki tawar qunusdi*
یعنی: آنان, دارایی همدیگر
را غارت کردند.
رقابت ر معاضدت نیز, چنین
است.

(قنشور- قنشماق *qunusur-*
qunusmaq).

قنشدی *qinisi*: یکتار ایشقا
قنشدی

yigitlar isqa qinisi
یعنی: جرانان به دختره
خرد, شرع به کار کردند.
هنگام شرع با نشاط به
هر کاری, چنین گفته می-
شود.

(قنشور- قنشماق *qinisiur-*
qinismaq).

قاعده در این باب

در این باب, حرف «ش» چند
معنا می‌دهد. بن این
افعال, درگانه است:

ار تـ ار قبتی *ar tawar qapti*
یعنی: ار, مال فرا چنگ
آورد [از دست دیگری بیرون
آورد].

ال انی تبدی *ol ani tapdi*
یعنی: ار, ری را با لگد
زد. حرف «ش» گاهی برای
نشان دادن کار بین اثنی

qumusdi است. یعنی: از هر
طرف آب جرشید ر مرج زد.
(قمشور- قمشماق *qumusur-*
qumusmaq).

کمشدی *komusdi*: ال منکا
نانک کمشدی *ol ma *a na **
komusdi یعنی: ار به من در
دفن چیزی در زمین کمک
کرد.
(کمشور- کمشماک *komusur-*
komusmak).

کمشدی *kamisdi*: ال نانک
کمشدی *ol na * kamisdi* یعنی:
ار, چیزی را انداخت ر
کنار گذاشت. (کمشور-
کمشماک *kamisur-kamismak*).

در این کلام نیز آمده
است:

اذکر لکنی سر اذاقندا کمش
باشندا تلا

a gulugni suw a aqinda kəmis basinda
tila
یعنی: نیکی را در عمق آب
بینداز ر بر ری آب
جستجو کن.

ترضیح آنکه: نیکی به
انسانها را در درون آب
بینداز ر بر ری آب به
دنبال آن باش. معنای
دیگر آن, این است که غذا
را در عمق رودخانه قرار
دهی, در بالای آن به دست
می‌آوری.

تنشتی *tanusti*: الار اکی سرز
تنشتی *olar, ikki soz tanusti* یعنی:
آنان هر در با هم سخن
گفتند ر به همدیگر اشاره
کردند. اصل آن, تندردي
tanudi است. (تنشور-
تنشماق *tanusur- tanusmaq*).

تنشدی *tanisdi*: الار [اکی
المنی] *olar ikki alimni* تنشدی

منک برلا *māni * birlā* در معنای «با من» بیاید، معنای رقابت ر مسابقه می دهد.

سرمین: حرف «ش» در اسماء می تراند همراه حرف «ل» بیاید. در این حال، مفهرم جایزه ر پاداش ر شرط بندی در بازی، مسابقه، رقابت ر نبرد را خواهد داد.

مانند: اینام اتلشر *oynadim atlasu* برد ر باخت اسب، بازی کردیم.

اینام اتلشر *oynadim altunlasu* برد ر باخت طلا، بازی کردیم.

این هم، گرنه ای بازی است.

چهارمین: فعل هیچیک از مفاهیم فرق را ندارد، تنها در معنای واقعی خرد، ظاهر می شود.

کمشدی نانکی *kāmisdi nā *ni* یعنی: ار، آن چیز را به کنار انداخت. *al anka birlā* کرشدی *ol ani * birlā kērisdi* یعنی: ار، با ری مجادله کرد. این را، نیکر فراگیر.

ترقتی *tariqti*: ییر ترقتی *yer tariqti* یعنی: جا تنگ شد. مرارد دیگر نیز چنین است. (ترقار- ترقماق *tariqar-* *tariqmaq*).

ترقتی *turuqti*: قان ترقتی *qan turuqti* یعنی: خرن، دله شد، جمع شد. اگر بر سر زخم چرک ر خرن جمع بشود، نیز چنین گریند.

یا زیادتر داخل می شود مثل:

ol منک برلا تبق قبشدی *ol māni * birlā topiq qapusdi* یعنی: ار، با من ترپ بازی کرد. *ol māni * birlā tēshdi* من ر ار به هم لگد زدیم.

بدینگرنه، در این باب، چهار شاخه پیدا می شود: **مخستین:** آنچه معنای معاضدت می دهد:

*ol ma *a* منکا ترن تکشدی *ton tikisdi* یعنی: ار در لباس درختن به من کمک کرد.

*ol ma *a* منکا بتک بتشدی *bitik bitisdi* یعنی: ار در استنساخ کتاب به من کمک کرد.

درمین: آنچه معنای رقابت ر مسابقه ر اینکه کدام سر دارای ترانمایی ر مهارت است را می دهد.

- *ol* منک برلا جلشدی *māni * birlā calisdi* یعنی: ار با من کشتی گرفت. برای تعیین اینکه کدامیک از ما پر زرتتر ترانتر هستیم، ار، با من کشتی گرفت.

ر باز، مانند همین: *al māni * birlā ya qurusti* یعنی: ار با من، کمان به زه کرد. برای تعیین اینکه کدام یک از ما در کمان آرایی پر زرتتریم، ار با من مسابقه نهاد.

فرق میان معاضدت ر رقابت در این است که: اگر در میان کلام، لفظ منکا *ma *a* در معنای «به من» بیاید، معنای معاضدت ر همکاری می دهد. ر اگر لفظ

تاشقی *tasiqti*: ار ادن تاشقی *ər ewdin tasiqti* یعنی: مرد، از خانه بیرون شد.

ر این، در گریش اهالی یغما، تخسی، قپچاق، یباکر ر بعضی از ترکمن‌ها مجرد است. بسیاری از ترکان، جقتی *ciqti* گریند.

(تشقار- تشقماق *tasiqar- tasiqmaq*).

تاتیقی *tatiqti*: ترک تاتیقی *turk tatiqti* یعنی: ترک، تات گردید (فارس گردید).

تتقی *tutuqti*: قلج تتقی *qilic tutuqti* یعنی: شمشیر زنگ زد، اینجا معنای «زنگ زدن» می‌دهد.

(تتقار- تتقماق *tutuqar- tutuqmaq*).

تلقدی *tiliqti*: کشی منک برلا *kisi mənī * birlā tiliqdi* یعنی: شخص، با من سخن گفت، از من خبر گرفت.

ار ایسز تلقتی *ər isiz tiliqti* یعنی بی‌عاری آن شخص رد زبانه‌ها شد. به خاطر کارهای زشتش، همه علیه او حرف زدند. معروف به فساد شد. نخستین به گریش ارغزان است. ر دیگر ترکان آن را نمی‌فهمند. (تلقار- تلقماق *tiliqar- tiliqmaq*).

تغتی *tağiqti*: اجکر تغتی *ecku tağiqti* یعنی، بز، به کره رفت. مراد دیگر نیز چنین است.

(تغقار- تغقماق *tağiqar- tağiqmaq*).

جقتی *cawiqti*: ار جقتی *ər cawiqti* یعنی: مرد، شهرت ر آرازه یافت، معروف شد.

(ترقار- ترقماق *turuqar- turuqmaq*).

سرتقی *soruqti*: یترک سرتقی *yetuk soruqti* یعنی: چیز گم شده، پس از جستجو، خیرگیری شد.

(سرقار- سرقماق *soruqar- soruqmaq*).

قرقتی *qariqti*: ار کرزی قرقتی *ər kozi qariqti* یعنی: مرد، چشمش خیره شد. مرد چشمش از نگاه کردن به برف خیره شد. (قرقار- قرقماق *qariqar- qariqmaq*). این کلمه اگر از تکرار *qar* اخذ شده باشد. فعل آن *qariqti* ر ناقص است. اما، اگر از تکرار *qaraq* در معنای «مردمک چشم» اخذ شود، صحیح اخذ شده است. (قرقار- قرقماق *qariqar- qariqmaq*).

بسقتی *basiqti*: کشی یغیقا *kisi yağiqa basiqti* یعنی: شخص از دشمن شکست خورد.

(بسقار- بسقماق *basiqar- basiqmaq*). اصل آن با تشدید حرف «س»، بسقتی *bassiqti* است.

پسقتی *pusuqti*: ار بسقتی *ər pusuqti* مرد، کمین کرد. در کمین نشست.

(بسقار- بسقماق *pusuqar- pusuqmaq*).

تسقتی *tusuqti*: بر ارت منکا *bu ot ma *a tusuqti* یعنی: این دارو، برای من مفید افتاد.

(تسقار- تسقماق *tusuqar- tusuqmaq*).

اري اتي اجکتی
ایشی تقی جلکتی
سرزن انک کیم تبار

Tini yama ocikti

Əri ati icikti

Isi taqi culukti

*Sozin ani * kim tutar*

ترجمه: صدای ار خفه شد،
مردان ر اسبان ار تسلیم
شدند.

شکل ر قیافه اش پریشان شد
چه کسی به سخن ار بها می-
دهد؟

حرف «ق» ر حرف «ک» که
برخی تکرارها را به فعل
تبدیل می‌سازد، در گرنه
است:

نخستین: فعل بر رری شخص
مغلوب انجام گرفته باشد.
مانند:

- بسقتی ار *bassiqti ər* یعنی:
مرد شکست خورد، از دشمن
شبیخون خورد. ریشه‌ی آن
فعل بسدی *basdi* است.

- ترن کرکتی *ton kirikti* یعنی:
جامه کثیف شد.

درمین: فعلی که در معنای
مراد نظر نباشد، مانند:
- ار بلقتی *ər baliqti* یعنی:
مرد، زخمی شد. (بلقار-
بلقماق *baliqar- baliqmaq*).

- جلکتی ار *culukti ər* یعنی:
شخص پریشاخال شد. شکل ر
قیافه‌ی مرد پریشان شد.

بتلدی *bitildi*: بتک بتلدی *bitik*

bitildi یعنی: کتاب نگارش
یافت [ر به اتمام رسید].

(بتلرر- بتلماک *bitilur-*
bitilmək).

(جقار- جقماق *cawiqar-*
cawiqmaq).

جنتی *ciniqti*: سرز جنتی *soz*
ciniqti یعنی: حرف ثابت شد.
خبر تحقق یافت.

(جناقار- جنقماق *ciniqar-*
ciniqmaq).

کرکتی *kirikti*: ترن کرکتی *ton*
kirikti یعنی: لباس، کثیف
شد. مراد دیگر نیز چنین
است.

(کرکار- کرکماک *kirikər-*
kirikmæk).

سیزکتیم *seziktim*: بر ایشیغ
انکار سیزکتیم *bu isiğ a *ar*
seziktim یعنی: این کار را،
از ار احساس کردم.

(سزکارمن- سزکماک *sezikərman-*
sezikmæk).

کزکتی *kuzukti*: یل کزکتی *vil*
kuzukti یعنی: پاییزگاهان
فرار رسید.

(کزکار- کزکماک *kuzukər-*
kuzukmæk).

بلکتی *bolukti*: قری بلکتی *qoy*
bolukti یعنی: [گله‌ی] گرسفند
چند پاره شد.

(بلکار- بلکماک *bolukər-*
bolukmæk).

گله‌ی هر حیران دیگری، که
در جایی دسته دسته بشرد
نیز، چنین گریند.

جلکتی *culukti*: ار ایشی جلکتی

ər isi culukti یعنی ظاهر ر
قیافه‌ی مرد، در هم ریخت ر
پریشان شد.

(جلکار- جلکماک *culukər-*
culukmæk).

در این قطعه نیز آمده
است:

تینی یا اجکتی

شد. انک ترني قبلدي * ani
toni qapildi يعني: جامه ي ار
به زرر گرفته شد.

(قبلرر- قبلماق qapilur-
qapilmaq).

کبلدی kopuldi: انک ترني
کبلدي ani * toni kopuldi يعني:

جامه ي ار درخته شد.
(کبلر- کبلماق kopulur-
kopulmaq).

تتلدی tutuldi: کیک تتلدي
keyik

tutuldi يعني: حيران رحشي [ر
يا آهر] به دام افتاد.

مرارد ديگر نيز چنين است.
(تتلرر- تتلماق tutulur-
tutulmaq).

تتلدی tatildi: اش تتلدي
as

tatildi يعني: طعام چشيده
شد. (تتلرر- تتلماق tatilur-
tatilmaq).

تتلدی titildi: ات بشب تتلدي
at

titildi يعني: گرشت پخته
ر باز شد. رقتي لباس نيز

فرسوده ر پاره شرد, چنين
گريند.

(تتلرر- تتلماق titilur-
titilmaq).

تیتلدی tøyitildi: اغـلـان
oğlan tøyitildi يعني:

کردک عاقل شد. (تیتلرر-
تیتلماق tøyitilur- tøyitilmak).

ستلدی satildi: تـ اـ ر سـ تـ لـ دـ ي
tawar satildi يعني: مال

فررخته شد.
(ستلر- ستلماق satilur-
satilmaq).

قتلدی qatildi: اربا اکر برلا
arpa ugur birlə qatildi

يعني: جر, با ارزن مخلوط
گردید. به هر چيزي نيز

که با چيز ديگري مخلوط

تبلدی tәpildi: تبلدي ير
yer

يعني: زمين لگدکرب شد.
مرارد ديگر نيز چنين است.

(تبلرر- تبلماق tәpilur-
tәpilmak).

تبلدی tupuldi: ارت تبلدي
ot

tupuldi يعني: حفره, باز شد.
ار ترزن تبلدي ar tonin

tupuldi يعني: مرد, جامه ي
خرد را کند. (ترکي

ارغزي).
(تبلرر- تبلماق tupulur-
tupulmaq).

تبلدی tapuldi: تبلدي نانک
tapuldi nә

* يعني: [آن] چيز,
پيدا شد, آنچه پنهان

برد, يافت شد.
(تبلرر- تبلماق tapulur-
tapulmaq).

جبلدی capildi: انک اي جبلدي
ani * ewi capildi

يعني: خانه ي
ار کاهگل شد. به خانه ي

ار گلي نرم ر ظريف,
مالیده شد.

(جبلر- جبلماق capilur-
capilmaq).

اگر کسی را هم گردن
بزنند, چنين گفته مي شرد.

(ترکي اريغري).
سبلدی sapildi: يب يکناکا

sapildi يعني:
نخ به سرزن کرده شد. اغل

اتاسنکا سبلدي * a
oğul atasi يعني: فرزند به پدرش

رسید. يعني: در جايي که
ميرفت, همراه ار شد.

(سبلر- سبلماق sapilur-
sapilmaq).

قبلدی qapildi: ار ادا قبلدي
ar ewdә qapildi

يعني: شخص در
خانه ماند, در خانه حبس

شد.

سجلیدی *sacildi*: یرماق سجلیدی

yarmaq sacildi یعنی: پسرل پاشیده شد. برای پاشیده شدن

هر چیزی نیز چنین گریند.
سجلیدی *suculdi*: ار ترزن

سجلیدی *ær tonin suculdi* یعنی: شخص لباس خرد را درآورد، تخت شد. رقی پرست گرسفند را نیز می‌کنند، چنین می‌گریند.

(سجلرر- سجماق *suculur-* *suculmaq*).

در این قطعه هم آمده است:

یغمر یغب سجلیدی

ترلک ججاک سجلیدی

ینجر قابی اجلیدی

جندان یبار یغرشرر

Yağmur yağip sacildi

Turlug cicək suculdi

Yincu qapı acildi

Cindan yipar yoğrusur

یعنی: باران بارید ر پراکند

گلهاي گرناگرن شکره کرد درب ظرف مرارید را باز کردند.

ر عطر ر مشک پخش شد.

ترضیح آنکه: از بهار حرف

می‌زند ر می‌گرید که دانه-

های باران پخش شدند.

گلها از زمین ررئیدند،

همانند در ر مرارید،

پراکنند ر در این فصل

گیاه صندل ر مشک در هم

آمیختند.

سرلیدی *sərildi*: ار سرلیدی *ær*

sərildi یعنی: مرد مست

ترترر خرد. (سرلر-
سرلاک *(sərilur- sərilmək)*).

شرد چنین گفته می‌شرد. ار

ار اغتقا قتلیدی *ær urağutqa*

qatildi یعنی: مرد، با زن در آمیخت.

(قتلر- قتلماق *qatilur-* *qatilmaq*).

قتلیدی *qutaldi*: قتلیدی ار

qutaldi ær یعنی: مرد، خرشخت

شد. اصل آن قت آلدی *qut*

aldi است. در معنای: به

سعادت رسید.

(قتالر- قتلماق *qutalur-* *qutalmaq*).

قتلیدی *qutuldi*: ار امککتن

قتلیدی *ær æmgəktin qutuldi* یعنی:

شخص از زحمت ر رنج خلاص شد.

(قتلر- قتلماق *qutulur-* *qutulmaq*).

ار اغت قتلیدی *urağut qutuldi*

یعنی: زن، زائید، نجات

یافت. زن از رنج زایمان

خلاص شد.

برای [ریشه شناسی] این

کلمه، در نظریه رجرد

دارد:

نخستین: آنکه یک حرف از اصل

آن اسقاط شده است ر

قرتلیدی *qurtuldi* اصل آن

برده است ر معنای آن:

«از زحمت نجات یافت» است.

درمین: آنکه ریشه ی آن: قت

بلدی *qut buldi* است ر آن

نیز در معنای: «بخت یافت»

می‌باشد.

بجلیدی *bicildi*: یغاج بجلیدی *yiğac*

bicildi یعنی: درخت قطع کرده

شد. در مرارد دیگر نیز،

چنین گفته می‌شرد.

(بجلرر- بجماق *bicilur-*

bicilmaq).

از صافی بگذرد، چنین
گیرند.

(سزُلر- سزُلماک *suzulur-*
suzulmæk). مراد دیگر نیز
چنین است.

سشِلدی *sesildi*: تکران سشِلدی
tugun sesildi یعنی: گره به
خردی خرد، باز شد. اگر
دیگری نیز گره را باز
کند، چنین گفته می‌شود.
این فعل، هم ناگذرا ر هم
گذرا است.

(سشِلر- سشِلماک *sesilur-*
sesilmæk).

سشِلدی *sisildi*: بشغ تـرغ
سشِلدی *sisildi pisiğ tariğ* یعنی:
دانه‌ی پخته پف کرد. گندم
که در آب پخته می‌شد، تا
حدی که در ظرف جا نگیرد،
پف کرد، به هر چیز دیگر
نیز که پف کند، چنین
گیرند.

(سشِلر- سشِلماق *sisilur-*
sisilmaq).

سغِلدی *sağildi*: سرت سغِلدی *sut*
sağildi یعنی: شیر درشیده شد.
(سغِلرر- سغِلماق *sağilur-*
sağilmaq).

سغِلدی *soğuldi*: سر سغِلدی
suw soğuldi یعنی: آب به زمین
فر رفت، آب کم شد. اگر
شیر نیز کم شود، چنین
گیرند.

(سغِلرر- سغِلماق *soğulur-*
soğulmaq).

سِلدی *sawuldi*: کرن سِلدی
kun sawuldi یعنی: رز،
درگذشت. خورشید، غروب
کرد. ر افرل کرد.

کنلرم انکار سِلدی *ko *lum*
*a *ar sawuldi* یعنی: دلم به سِری

به هر کس دیگر نیز که
مرقع راه رفتن تـلرتلر
کند، چنین گفته می‌شود.

سِرلدی *sarildi*: بک انکار
*bæg a *ar arildi*
sarildi یعنی: بیگ، بر ار
خشم گرفت ر عصبانی شد.
مراد دیگر نیز چنین است.
(سِرلر- سِرلماق *sarilur-*
sarilmaq).

سِرلدی *suruldi*: ات سِرلدی *at*
suruldi یعنی: اسب، رانده
شد. ار سِرلدی *ər suruldi* یعنی
شخص، طرد ر تبعید شد.

منجق سِرلدی *moncuq suruldi*
یعنی: منجرق سابیده شد.
به هر چیز دیگر نیز، که
خرد به خرد سابیده شود،
چنین گفته می‌شود. این فعل
هم گذرا ر هم ناگذرا
است. (سِرلر- سِرلماک *surulur-*
surulmæk).

سِرلدی *sarildi*: یشغ یغاجقا
سِرلدی *visiğ yiğacqa sarildi*
یعنی: طناب به درخت
پیچید.

مراد دیگر نیز چنین است.
(سِرلر- سِرلماق *sarilur-*
sarilmaq).

سِرلدی *sirildi*: یاغ الکا
سِرلدی *yağ əlīgə sirildi* یعنی:
ررغن به دست مالیده شد.
رقتی که آرد ر چیزهای
دیگر شبیه آن به دست ر
یا چیز دیگری مالیده
شود، چنین گیرند.

(سِرلر- سِرلماق *sirilur-*
sirilmaq).

سزُلدی *suzuldi*: سر سزُلدی *suw*
suzuldi یعنی: آب، از صافی
گذشت. به هر چیز دیگر
نیز که صافی کرده شود ر

چنین گرینند. (سکلرر- سکلماک *sokulur- sokulmæk*).

سکلدی *sokuldi*: ار ات سکلدی
شرد، چنن گریند. جدا شرد ر یا به سری خم
(سکلرر- سلق *sawulur-*
sawulmaq).

سدی *suwaldi*: ترغ سلدی
tariğ suwaldi یعنی: مزرعه

آبیاری شد. به رری هر
چیز دیگری اگر آب جاری
شرد، نیز چنن گریند.
(سکلرر- سلق *suwalur-*
suwalmaq).

سنلدی *sinaldi*: ایش سنلدی *is*
sinaldi یعنی: کار، آزموده
شد.
(سنلر- سنلماق *sinalur-*
sinalmaq).

تذدی *ti ildi*: ار ایشتن تذدی
ar istan ti ildi یعنی: مرد، از
کار در رفت، شانه خالی
کرد.

اگر دیگری نیز شخص را از
کار باز دارد چنن گفته
می‌شرد. این فعل هم
ناگذرا ر هم گذرا است.

(تذلر- تذلق *ti ilur- ti*
ilmaq).

ترلدی *tarildi*: ترغ ترلدی *tariğ*
tarildi یعنی: مزرعه کاشته
شد. مرارد دیگر نیز چنن
است.

(ترلرر- ترلق *tarilur-*
tarilmaq).

ترلدی *tarildi*: ترلدی نانک
tarildi nə * یعنی: آن چیز
جدا شد.

ترلدی *taraldi*: سج ترلدی *sac*
taraldi یعنی: گیسر شانه زده
شد.

(ترلرر- ترلق *taralur-*
taralmaq).

ترلدی *turuldi*: ار ایش تن
ar istin turuldi یعنی:
شخص از کار به ستره آمد.

ار رران شد. به هر چیز
دیگر نیز که از جای خرد
جدا شرد ر یا به سری خم
شرد، چنن گریند.

(سکلرر- سلق *sawulur-*
sawulmaq).

سدی *suwaldi*: ترغ سلدی
tariğ suwaldi یعنی: مزرعه
آبیاری شد. به رری هر
چیز دیگری اگر آب جاری
شرد، نیز چنن گریند.

(سکلرر- سلق *suwalur-*
suwalmaq).

سدی *suwaldi*: ا سلدی *ew*
suwaldi یعنی: خانه کاهگل
مالی شد. مرارد دیگر نیز
چنن است. (سکلرر- سلق
suwalur-suwalmaq).

سقلدی *soquldi*: ترز سقلدی *tuz*
soquldi یعنی: نمک [در هارن]
کربیده شد.

(سقلر- سقلماق *soqulur-*
soqulmaq).

سقلدی *soquldi*: تار اکا
soquldi tawar ewgə یعنی:
مال به خانه برده شد.

مرارد دیگر نیز چنن است:
(سقلر- سقلماق *soqulur-*
soqulmaq).

سقلدی *siqildi*: ازم سقلدی
uzum siqildi یعنی: انگرر
فشرده شد. هر چیز دیگر
نیز فشرده شرد ر افشره‌ی

آن گرفته شرد، چنن
گریند.

(سقلر- سقلماق *siqilur-*
siqilmaq).

سکلدی *sokuldi*: ترن سکلدی *ton*
sokuldi یعنی: درزهای لباس
باز شد. اگر سازه‌ی یک
چیزی به هم بخرد نیز،

این دارر، برای ار، مفید افتاد، فایده کرد.
 هر چیز دیگر نیز که به چیزی مفید باشد ر فایده برساند، چنین گریند.
 ریشه ی آن تسر بلدی *tusu boldi* می باشد.
 (تسلر- تسلماق *tusulur-* *tusulmaq*).

تشلدی *tesildi*: قاب تشلدی *qab tesildi* یعنی: مشک پاره شد.
 در این قطعه نیز آمده است:
 قانی اقیب یشلدی
 قابی قمغ تشلدی
 الک بلا قشلدی
 تغمش کنی اش بتار

Qani aqib yusuldi
Qabi qamuğ tesildi
Oluğ bilä qosuldi
Toğmis kuni us batar

ترجمه: خرن ار سرازیر گشت
 ریخ زد،
 ظرفهایش سرراخ شد
 با مرده ها دم ساز گشت
 خررشید ار، اکنرن غررب می کند.
 ترضیح آنکه: خرن ار انگار در ظرفی برد، ظرف پاره شد ر بریخت، هر چه در ظرف برد، جاری شد.
 اکنرن مرگ نزدیک شد، خررشید ری ر به افرل است. منظرش از خررشید، زندگی ر سعادت است.
 (تسلر- تسلماک *tesilur-* *tesilmäk*).

تشلدی *tosaldi*: تشک تشلدی *tosaldi* یعنی: تشک پهن گردید.
 (تسلر- تسلماک *tosalur-* *tosalmäk*).

اگر کسی از خوردن نیز زده شود، چنین گریند.
 (ترلر- ترلماق *turulur-* *turulmaq*).

ترلدی *tirildi*: الک ترلدی *oluğ tirildi* یعنی: مرده، زنده شد.
 (ترلر- ترلماک *tirilur-* *tirilmäk*).

ترلدی *terildi*: بذر ترلدی *bu un terildi* یعنی: مردم، گرد آمدند. یرماق تریلدی *yarmaq terildi* یعنی: پرل جمع شد. مرارد دیگر نیز چنین است.
 (ترلر- ترلماک *terilur-* *terilmäk*).

ترلدی *turuldi*: بتک ترلدی *bitik turuldi* یعنی: منشر نگاشته شده، تا شد، لرله شد.
 مرارد دیگر نیز چنین است.
 (ترلر- ترلماک *turulur-* *turulmæk*).

تزلدی *tuzuldi*: یرتزلدی *yer tuzuldi* یعنی: زمین، همرا شد.
 ایش تزلدی *is tuzuldi* یعنی: کار، هنجار یافت، درست شد.
 (تزلر- تزلماک *tuzulur-* *tuzulmæk*).

تزیلدی *tizildi*: ینجر تزلدی *yincu tizildi* یعنی: مرارید چیده شد، شعر به نظم در آمد.
 اگر هر چیز دیگر چیده شود، چنین گریند.
 این فعل، هم ناگذرا ر هم گذرا است.
 (تزلر- تزلماک *tizilur-* *tizilmäk*).

تسلدی *tusuldi*: برات انکار *bu ot a *ar tusuldi* یعنی:

آرد چپانیده شد. اکا کشي
تقلدي *ewgə kisi tiqildi* يعني:
مردم در خانه ازدحام
کردند. به هر چیز دیگر
نیز که بزرر به جايي
چپانیده شد, چنين گریند.
(تقلرر- تقلماق *tiqilur-*
tiqilur).

تکلدي *tokuldi*: سر تکلدي *suw*
tokuldi يعني: آب ریخته شد.
به هر چیز دیگر مانند نک
ر آرد که ري چيزي دیگر
پاشیده شد, چنين گریند.
(تکلرر- تکلماک *tokulur-*
tokulmāk).

این فعل, هم ناگذرا ر هم
گذرا است.
تکلدي *tuguldi*: تکلرر تکلدي
tugun tuguldi يعني: گره بسته
شد. اگر ديگري نیز گره
بزند چنين گریند. (تکلرر-
تکلماک *tugulur- tugulmāk*).

این فعل, هم ناگذرا ر هم
گذرا است.
تکلدي *tuguldi*: اش بغلرزا
تکلدي *as boğuzda tuguldi* يعني:
غذا در گلر ماند.
(تکلرر- تکلماک *tugulur-*
tugulmāk).

تکلدي *tægildi*: انک کوزي
تکلدي *ani *kozi tægildi* يعني:
يکي از چشم هاي ار کرر
شد, اعرر شد, تک چشم شد.
(تکلرر- تکلماک *tægilur-*
tægilmāk).

تکلدي *tikildi*: یغاج تکلدي
تکلدي *yığac tikildi* يعني: نهال غرس
شد. به هر چیز دیگر که
غرس شد, چنين گریند.
(تکلرر- تکلماک *tikilur-*
tikilmāk).

تشلدي *tisəldi*: ارغاق تشلدي
orğaq tisəldi يعني: داس تیزتر
شد, رران شد. دندانه هاي
داس برنده شد.

تکرمان تشلدي *təgirmən tisəldi*
يعني: آسیاب, تیزتر شد.
اگر اره ر منشار را هم
تیز کنند, چنين گریند.
(تشلرر- تشلماک *tisəlur-*
tisəlmāk).

تغلدي *tağildi*: اق بشقي تشقا
تکب تغلدي *oq basaqi tasqa tægip*
tağildi يعني: پیکان تیر, به
سنگ خرده ر کرر شد.
هر چیز دیگر اگر به سنگ
ر یا به یک چیز سختي
بخررد, ر کچ ر کرر شد,
چنين گریند.
(تغلرر- تغلماق *tağilur-*
tağilmāk).

تقلدي *taqildi*: ات شيشق
تقلدي *ət sisqa taqildi* يعني:
گرفت, به سیخ کشیده شد.
مرارد دیگر نیز چنين است.
(تقلرر- تقلماق *taqilur-*
taqilmāk).

تقلدي *toquldi*: ار تقلدي *ər*
toquldi يعني: مرد کتک خررد.
برز تقلدي *boz toquldi* کرباس
بافته شد. مرارد دیگر
نیز چنين است.
قلج تقلدي *qilic toquldi* يعني:
شمير ر چاقر ساخته شد. ار
تقلدي *ər toquldi* يعني: مرد,
کتک زده شد. (ترکي
ارغزي).

(تقلرر- تقلماق *toqilur-*
toqilmāk).

تقلدي *tiqildi*: کندهکا ارن
تقلدي *kəndugə un tiqildi* يعني:
به کندي (=سیلري خانگي)

(بزالر- بزلماک *bazalur-* بزالمدی *(bəzəlmək)* .

بزلدی *bozuldi*: ا بزلدی *ew* بزلدی *bozuldi* یعنی: خانه ریران شد. اگر دیگر نیز خانه را ریران کند چنین گفته می‌شود.

(بزلر- بزلماق *bozular-* بزلماق *(bozulmaq)* . این فعل، هم ناگذرا است ر هم گذرا است ا ر بزلدی *ər bozuldi* یعنی: امرال شخص تباه شد.

بغلدی *boğuldi*: ا ر بغلدی *ər boğuldi* یعنی: مرد، خفه شد. مراد دیگر نیز چنین است. (بغلر- بغلماق *boğulur-* بغلماق *(boğulmaq)* .

بقلدی *baqildi*: بیرکا بقلدی *baqildi* یعنی: به زمین نگاه کرده شد. مراد دیگر نیز چنین است. (بقلر- بقلماق *baqilur-* بقلماق *(baqilmaq)* .

بقلدی *buquldi*: اذاق بقلدی *a buquldi* یعنی: [پا، در رفت ر پیچید] ر یا: پای دراز شده، جمع شد.

بکلدی *bukuldi*: بتق بکلدی *butiq bukuldi* یعنی: شاخه [ی درخت] تا شد. اگر شاخه ی درخت قطع شود، نیز چنین گفته می‌شود.

(بکلر- بکلماک *bukulur-* بکلماک *(bukulmək)* .

به هر چیز دیگر که تا شود، چنین گریند. این فعل هم گذرا ر هم ناگذرا است.

بکلدی *buguldi*: سر بکلدی *suw buguldi* یعنی: آب جمع شد.

تنلدی *tanuldi*: انکار سرز تنلدی *a *ar soz tanuldi* یعنی: به ا حرف زده شد. مراد دیگر نیز چنین است: (تنلرر تنلماق *tanulur-* تنلماق *(tanulmaq)* .

امکاکن تنلدی *əmgəktin tanuldi* یعنی: از سختی به استراحت رسید. از خستگی ر محنت رها شد، خلاصی یافت. این [گرنه] فعل، شکل مجهول از لازم است. غرنه ی آن در زبان ترکی فراران است. در عربی، از افعال لازم، مجهول ساخته نمی‌شود. در حالیکه در ترکی این مردد رجرد دارد ر زیاد است. اکا برلدی *ewgə barildi* یعنی: به خانه رفته شد. ر یا: تاغدن انلدی *tağdin enildi* یعنی: از کره پایین آمده شد. (انلرر- انلماک *enilur- enilmək* .

برلدی *buruldi*: بتک برلدی *bitik buruldi* یعنی: [منشر درلا کرده شد]، لرله شد. مراد دیگر نیز چنین است. (برلر- برلماک *burulur-* برلماک *(burulmək)* .

برلدی *berildi*: انکار یرماق *a *ar yarmaq berildi* یعنی: به ا ر، پرل داده شد. مراد دیگر نیز چنین است.

(برلر- برلماک *berilur-* برلماک *(berilmək)* .

بزلدی *bəzəldi*: ا بزلدی *ew bəzəldi* یعنی: خانه آراسته شد، نقش ر نگار بسته شد. مراد دیگر نیز چنین است.

ر می‌جهد ر همراه آن می-
سرزد.
ترضیح آنکه: می‌گرید
هنگام به تکتاز رفتن اسب
ره‌رار, از زیر ناخن‌هایش
آتش بر می‌جهد ر گیاه خشک
در آتش می‌سرزد ر چت‌جت
می‌کند.
جقلدی *ciqildi*: ادن جقلدی
ewdin ciqildi یعنی: از خانه
بیرن رفته شد. مرارد
دیگر نیز چنین است.
(جقلر- جقلماق *ciqilur-*
ciqilmaq).
جکلدی *cəkildi*: بتک جکلدی *bitik*
cəkildi یعنی: کتاب نقطه-
گذاری شد, کتاب پایان
یافت. مرارد دیگر نیز
چنین است.
(جکلرر- جکلماک *cəkilur-*
cəkilmək).
جکلدی *cigildi*: تکرن جکلدی
tugun cigildi گره, سفت شد.
گره سفت کرده شد. اگر
طناب نیز گره کرده شد,
چنین گریند.
(جکلرر- جکلماک *cigilur-*
cigilmək).
قجلدی *qacildi*: المدن قجلدی
olumdin qacildi یعنی: از مرگ
فرار کرده شد. مرارد
دیگر نیز چنین است.
(قجلرر- قجلماق *qacilur-*
qacilmaq).
قدلدی *qadildi*: ترن قدلدی *ton*
qadildi یعنی: لباس بصرت کم
پشت, درخته شد.
(قدلر- قدلماق *qadilur-*
qadilmaq).
قرلدی *qarildi*: بیر نانک بیرکا
قرلدی

جگر آب سد شد ر جمع گشت ر
زیاد شد.
(بکلر- بکلماک *bugulur-*
bugulmæk).
جژلدی *cojuldi*: یب جژلدی *yip*
cojuldi یعنی: طناب سست دراز
شد, به چیزهایی مثل سقز
ر خمیر نیز اگر کشیده
شوند, چنین گفته می‌شود.
(جژلر- جژلماک *cojulur-*
cojulmæk). با حرف «ژ» از
میان در مخرج آرایمی.
جغلدی *coğuldi*: ال بغ جغلدی
ol buğ coğuldi یعنی: بقچه با
ریسمان بسته شد. (جغلر-
جغلماق *coğulur- coğulmaq*).
جقلدی *caqildi*: جقماق جقلدی
caqmaq caqildi یعنی: چخماق
جرقه زد. رقتی چیزی به
سنگ بزنند ر آتش ترلید
شود, گریند: تاش جقلدی
tas caqildi
سوز قلاقا جقلدی *soz qulaqa*
caqildi یعنی: سخن به گوش در
رسید.
(جقلر- جقلماق *caqilur-*
caqilmaq).
در این قطعه نیز آمده
است:
یکردی کل ات
جقلدی قزل ات
کیددی ارت ات
سجرب انن ارتنرر
Yugurdi kəwəl at
Caqildi qizil ot
Koyurdi arut ot
Sacrap anin ortənur
یعنی: اسب نژاده ره‌رار
رفت
آتش سرخین بر دمید
گیاه خشک, آتش گرفت

بشرد. (قززر- قزلاق- *qizilur*)
qizilmaq .
قسلدی *qisildi*: الك قبغقا
 قسلدی *alig qapuğqa qisildi* یعنی:
 دستش در لای درب ماند. هر
 چیز دیگر که در رسط در
 چیز گیر کند ر بماند, چنین
 گفته می‌شود.
 (قسلر- قسلمات *qisilur*-
qisilmaq) .
قتسلدی *qosuldi*: بیر نانک بیرکا
 قشلدی *bir nə * birgə qosuldi*
 یعنی: [آن] چیز, با چیز
 دیگری همراه شد.
 اگر دیگری نیز [چیزی را
 به چیزی] همراه سازد. چنین
 گفته می‌شود.
 (قشدر- قشلمات *qosulur*-
qosulmaq) . جمله‌ی: بیر قشلدی
yir qosuldi یعنی: شعر ر
 منظره سرده شد, از همین
 فعل گرفته شده است.
ققلدی *qaqildi*: بشرا ققلدی
 گرفته شد. *basra qaqildi* یعنی: به سر
 گرفته شد.
 (ققلر- ققلمات *qaqilur*-
qaqilmaq) .
 عبارت «ققلدی- سقلدی
qaqildi- soquldi» از همین ریشه
 گرفته شده است که هنگام
 اقدام کسی به تحقیر ر بی-
 اعتنائی گفته می‌شود.
قملدی *qamuldi*: ار قملدی *ər*
qamuldi یعنی: شخص تکیه
 داد, خرابید, همخوابه شد.
 (قملر- قملماق *qamulur*-
qamulmaq) .
کجدی *kecildi*: سر کجدی *suw*
kecildi یعنی: [از] آب گذشته
 شد. مراد دیگر نیز چنین
 است.

*bir nə * birgə qarildi*
 یعنی: چیزی با چیز دیگری
 در آمیخت. (ارغزی) دیگر
 ترکان بصورت قتلدی قزلدی
qatildi qarildi ر بطور مزدوج
 تلفظ می‌کنند.
 (قرلر- قرلماق *qarilur*-
qarilmaq) .
قرلدی *quruldi*: ار الکی قزلدی
ər əligi quruldi یعنی: دست [آن]
 شخص چین خرده شد. اگر پا
 هم چین خرردگی پیدا کند,
 چنین گریند.
 یا قزلدی *ya quruldi* یعنی:
 گمان دایر شد ر کرک کرده
 شد.
 (قرلر- قرلماق *qurulur*-
qurulmaq) .
قرلدی *qirildi*: قرلدی نانک
*qirildi nə ** یعنی: پرست [آن]
 چیز, کنده شد.
 (قرلر- قرلماق *qirilur*-
qirilmaq) .
 قار قزلدی *qar qirildi* یعنی:
 برف, پارر شد.
 ار قزلدی *ər qirildi* یعنی:
 مرد, فقیر ر درمانده شد.
 زمانی که مال مرد از ار
 ستانده شد, چنین گریند.
قزلدی *qazildi*: ارق قزلدی *ariq*
qazildi یعنی: جری, کنده شد.
 (قززر- قزلاق *qazilur*-
qazilmaq) مراد دیگر نیز
 چنین است:
قزلدی *qizildi*: ار یزقتن قزلدی
ər yazuqtin qizildi یعنی: مرد,
 به سبب تقصیرش سخت مجازات
 شد ر تلخی جزای کاری را
 که مرتکب شده برد, چشید
 بعد از این, دیگر نخواست
 مرتکب آن کار

کسلدی *kosuldi*: ار اذق کسلدی
 خرد را دراز کرد. (کسلر-
 کسلماک *kosulur-kosulmæk*).
 در این کلام نیز آمده
 است:
 یغر قندا ارتق اذق کسلسا
 اشیرر
Yoğurqanda artuq a aq kosulsə usiyur
 یعنی: اگر پا از لحاف
 درازتر شد، سردش می‌شود.
 این مثل بدان معناست که
 هر کس حد خرد را بداند.
کلدی *kəwildi*: ار کرجی ک—
 لدی *ər kuci kəwildi* یعنی: نیرری
 شخص، تضعیف شد.
 (کالر - کلماک *kəwilur-*
kəwilmæk).
 در این قطعه نیز آمده
 است:
 تکرا اقب اکرلم
 اتن تشب یکرلم
 ارسلن لیر ککرلم
 کرجی انن کلسرن
Təgrə awip əgrəlim
Attin tusup yugrəlim
Arslanlayu kokrəlim
Kuci anin kəwilsun
 ترجمه: چهار سري آن را
 دگرگرن سازیم
 از اسب پیاده شریم مسابقه
 دهیم
 همانند شیر بغریم
 ر بدینگرنه نیرری ار را
 تضعیف کنیم.
منلدی *manildi*: اتماک سرکاکا
 منلیدی *ətmək sirkəgə manildi*
 یعنی: نان به سرکه آغشته
 شد. (منلر- منلماق *manilur-*
manilmaq). مرار دیر نیز
 چنین است.

(کجلر- کجلماک *kecilur-*
kecilmæk).
کجلدی *kucəldi*: ار ت— اری
 کجلدی *ər tawari kucəldi* یعنی:
 به مال ر امرال شخص تعدی
 شد، به زرر از دستش
 گرفته شد. مرار دیر
 نیز چنین است.
 (کجالر- کجالماک *kucəlur-*
kucəlmæk).
کزدی *kə ildi*: ترن کزدی *ton*
kə ildi یعنی: لباس پرشیده
 شد. مرار دیر نیز چنین
 است. (کذر- کذلماک *kə ilur-kə*
ilmæk).
کرلدی *kərildi*: ار کرلدی *ər*
kərildi یعنی: شخص، دهن دره-
 کرد ر خمیازه کشید. ارق
 کرلدی *urūq kərildi* یعنی: طناب
 کشیده شد. اگر اشیایی
 مانند پرست ر تیماج نیز
 کشیده شد، چنین گریند.
 (کرلر- کرلماک *kərilur-*
kərimæk).
کرلدی *koruldi*: کرلدی نانک
koruldi nə * یعنی: [آن] چیز
 دیده شد.
 (کرلر- کرلماک *korulur-*
korulmæk).
کرلدی *kirildi*: اکا کرلدی
ewgə kirildi یعنی: به خانه
 دخرل شد.
 (کرلر- کرلماک *kirilur-*
kirilmæk). مرار دیر نیز
 چنین است.
کسلدی *kəsildi*: کسلدی نانک
kəsildi nə * یعنی: [آن] چیز
 قطع گردید.
 (کسلر- کسلماک *kəsilur-*
kəsilmæk).

ار اتندی *ər itindi* یعنی: به شخص یررش برده شد. این افعال را می‌توان بصورت بتلیدی *bitildi* ر اتلیدی *itildi* هم تلفظ کرد. **سرمین:** آن است که خرد فی- نفسه فعل باشد. مانند: الک ترلیدی *olug tirildi* یعنی: مرده, زنده شد. سرت سغلیدی *sut soğuldi* یعنی: شیر, کشیده شد. سر سزلیدی *suw suzuldi* یعنی: آب, صافی داده شد. نمرنه برای حرف «ن»: *mən tə* من تنکریکا تبندم **rigə tapindim* یعنی: من به خدارند سجده کردم. *ol bəggə* ال بککا تبندی *tapindi* یعنی: ار, به بیگ خدمت کرد. در این بیت نیز آمده است. *اکرن انک بلکن کندا* *انکار بارر* *قتقلقن تبنغل قذغل کوز* *نارر* *Oğrən ani *biligin kundə a *ar baru* *Qotquliqin tapinğil qo ğil kuwəz naru* ترجمه: دانش ار را فراگیر ر هر ررز پیش ار فرازشر. غررر خرد کناری بنه ر با فررتی به ار خدمت کن. *ترضیح آنکه:* به فرزند خرد, اندرز می‌دهد ر می- گرید: هرگاه به خردمندی فرزانه برخررد کردی, هر ررز پیش ار فراز شرر, از ار حکمت فراگیر ر با فررتی دانش بیندرز, غررر خرد را به کناری بنه! *tapinur-* (تبندر- تبنماق *tapinmaq*).

منلیدی *munəldi*: ترن منلیدی *ton munəldi* یعنی: آستینها ر جاهای اضافی لباس بریده شد. (منلر- منلماک *munəlur-* (*munəlmək*)). **منلیدی** *munuldi*: ات منلیدی *at munuldi* یعنی: اسب سراری داد. مرارد دیگر نیز چنین است. (منلر- منلماک *munulur-* (*munulmək*)). افعال این بخش بر مبنای حرف «ل» سازه‌بندی شده- اند. حرف «ل» در سه مسیر معنا می‌دهد. **نخستین:** یک فعل در راجی با افزردن حرف «ل» سه راجی می‌شرد. حرف «ل» در این حالت, علامت مجهول بردن فعل است. مانند: *یا قرلیدی* *ya quruldi* یعنی: کمان زه کرده شد. *ار ارلیدی* *ər uruldi* یعنی: شخص کتک خررده شد. ریشه‌ی آنها *qurdi* ر اردی *urdi* است. **دومین:** برای ساختن فعل مجهول از فعل ناگذرا آورده می‌شرد. این مررد, در قراعد زبان عربی مرجرد نیست. *ال نانک کرلیدی* *ol nə *koruldi* یعنی: آن چیز دیده شد. *ال یریکا برلیدی* *ol yergə barildi* یعنی: به آن مکان رفته شد. گاهی این حرف با حرف پس از خرد, مرافق می‌افتد. مانند: *بتک بتندی* *bitik bitindi* یعنی: کتاب نرشته شد.

(برنرر- برنماک *burunur-*
(*burunmæk*).

برندی *barindi*: اراغتت قان
برندی *urağuttin qan barindi*
یعنی: از زن, خرن رفت. از
رگ بانر, خرن جاری شد,
این رگی است که خرن
استحاضه از آن بیرون می-
آید.

(برنرر- برنماق *barinur-*
(*barinmaq*).

برندی *barindi*: ال اکا برندی
ol ewgə barindi ار در حالت
رفتن به خانه دیده شد.
مرارد دیگر نیز چنین است.

(برنرر- برنماق *barinur-*
(*barinmaq*).

این نوع از افعال, معنای
باب تفاعل را می‌دهد. در
آن معناست که کننده‌ی کار
در اصل رانگرد به انجام
دادن کار می‌کند ولی در
حقیقت کننده‌ی

اصلی کار نیست. چنانکه
در عربی گریند:

تصام الرجل ر تمارت
یعنی: شخص خرد را ناشنرا
ر مرده نشان داد.

بزندی *bəzəndi*: اراغت بزندی
urağut bəzəndi یعنی: زن آرایش
کرد ر بزک کرده شد.

ا بزندی *ew bəzəndi* یعنی:
خانه زینت داده شد. (حرف
«ن» از حرف «ل» ابدال
شده است).

(بزنرر- بزماک *bəzənur-*
(*bəzənmæk*).

بسندی *basindi*: ال ارک بسندی
ol ərig basindi یعنی: ار, آن
شخص را تضعیف کرد ر بر
ار غلبه کرد. (بسنرر-
بسنماق *basinur- basinmaq*).

تبندی *təpindi*: ار اتن تبندی

ər atin təpindi یعنی: شخص, اسب
خرد را لگد زد. با پای
خرد به اسبش زد. اگر کسی
هر چیز دیگری را با لگد
بزند, چنین گریند.
(تبندر- تبنماک *təpinur-*
(*təpinmæk*).

بتندی *bitindi*: ار بتک بتندی

ər bitik bitindi یعنی: [مرد,
کتاب نرشت]. ار خرد را
در حالت نرشتن کتاب نشان
داد. اگر یکی, بدرن کمک
دیگری نیز بنریسد, چنین
گریند.

(بتنرر- بتنماک *bitinur-*
(*bitinmæk*).

بتندی *butandi*: یغاج بتندی

yiğac butandi یعنی: شاخه‌های
درخت بریده شد. اگر
تظاهر به این کار هم
بشرد نیز, چنین می‌گیرید.

(بتنرر- بتنماق *butanur-*
(*butanmaq*).

بجندی *bicindi*: ار ازنکا ات

بجندی *ər ozu *ə ət bicindi* یعنی:
شخص, برای خرد گرشت ریز
کرد. شخص حالت گرشت
بریدن به خرد گرفت. اگر
این کار را به تنهایی
نیز انجام دهد, چنین
گریند.

(بجنرر- بجنماق *bicinur-*
(*bicinmaq*).

برندی *burundi*: اراغت یغرقان

برندی *urağut yoğurqan burundi*
یعنی: زن, لحاف را درر خرد
پیچید. زن پرشش به تن
کرد, چادر به سر کرد.
مرارد دیگر نیز چنین است:

تکنندی *tugundi*: ال تکرن
 تکندی *ol tugun tugundi* یعنی:
 ار, به گره بافت زدن
 پرداخت. اگر تظاهر به
 گره بافت زدن هم بکند,
 چنین می‌گیرند.
 (تکنرر- تکنماک *tugunur-*
tugunmæk).

بلندی *bulundi*: یتک بلندی *yituk*
bulundi یعنی: گمشده پیدا
 شد. مرار د دیگر نیز چنین
 است:
 (بلنرر- بلنماق *bulunur-*
bulunmaq).

بلندی *bilindi*: ار ایشن بلندی
ær isin bilindi یعنی: شخص, کار
 خرد را شناخت.
 (بلنرر- بلنماک *bilinur-*
bilinmæk).

ار یازقن بلندی *ær yazuqin*
bilindi یعنی: شخص به گناه
 خرد اعتراف کرد.

تندی *tutundi*: کرن تندی *kun*
tutundi یعنی: خررشید گرفته
 شد. ای تندی *ay tutundi*
 یعنی: ماه گرفته شد. بک
 منی اغل تندی *bæg mæni oğul*
tutundi یعنی: بیگ, من را
 پسر خرانده کرد. مرار د
 دیگر نیز چنین است.

ار کیگ تندی *ær keyik tutundi*
 یعنی: شخص به تنهایی آهر
 شکار کرد. به هر کار
 دیگر که به تنهایی انجام
 گیرد, چنین گیرند.
 ات تندی *ot tutundi* یعنی:
 آتش شعله‌ور شد.
 (تتنرر- تننماق *tutunur-*
tutunmaq).

در این بیت نیز آمده
 است:

بشندی *bosandi*: قری بشندی *qoy*
bosandi یعنی: گرسفند آزاد
 شد, طناب پایش باز شد.
 (بشنرر- بشنماق *bosanur-*
bosanmaq).

تکرن بشندی *tugun bosandi*
 یعنی: گره شل شد.
 اراغت بشندی *urağut bosandi*
 یعنی: زن, طلاق داده شد.
 این کلمه به زبان آرغری
 است. فصیح ر رسا نیست.
 (بشنرر- بشنماق *bosanur-*
bosanmaq).

بغندی *boğundi*: ات بغندی *at*
boğundi یعنی: اسب خفه شد.
 مرار د دیگر نیز چنین است.
 (بغنرر- بغنماق *boğunur-*
boğunmaq).

بقنغل *baqingil*: ایش کدنکا
 بقنغل *is gidingæ baqingil*
 فرجام کار را بنگرر
 بیندیش.
 (بقنرر- بقنماق *baqinur-*
baqinmaq).

بقندی *buqundi*: ار اذاقن
 بقندی *ær a aqin buqundi*
 شخص پای دراز کرده‌ی خردش
 را جمع کرد.
 (بقنرر- بقنماق *buqunur-*
buqunmaq).

تگندی *təgindi*: در ترکی چگلی,
 هنگام خیر دادن از آمدن
 شخصی به خاقان ر یا بیگ,
 ال تندی *ol təgindi* گفته می-
 شرد. یعنی: «ار, حاضر شد.
 برای آمدن بار خراست.»
 مرقع رفتن نیز
 چنین گیرند ارغرزان از
 این راژه خریشان نمی‌آید.
 (تکنرر- تکنماک *təginur-*
təginmæk).

تړندی tarandi: ال سجن تړندی
ol sacin tarandi یعنی: ار,
 گیسران خرد را شانه زد.
 بدرن کمک دیگري مرهائش
 را شانه کرد. (ترانر-
 ترغماق *taranur- taranmaq*).
تړندی tarindi: ار ترغ تړندی
ər tariğ tarindi یعنی: شخص در
 حال کشت رکار دیده شد.
 اگر خردش نیز بکار د, چنین
 گفته می‌شود.
 (ترنر- ترغماق *tarinur-
 tarinmaq*).
تړندی tarundi: ار ایشتا بشتی
 تړندی *ər ista busti tarundi*
 یعنی: شخص از کار خسته شد.
 (ترنر- ترغماق *tarunur-
 tarunmaq*).
تړندی turundi: ال منکا اتر
 تړندی *ol ma *a utru turundi*
 یعنی: ار, رر در ری من
 ایستاد ر مقارمت کرد.
 اگر در مقابل نیز
 بایستد, چنین گفته می‌شود.
 (ترنر- ترغماق *turunur-
 turunmaq*).
تړندی turundi: ار ارز بتکن
 تړندی *ər oz bitikin turundi*
 یعنی: [آن] مرد, کتاب خرد را
 تدرین کرد.
 (ترنر- ترغماق *turunur-
 turunmæk*).
تړندی tirəndi: ار ایشتن
 تړندی *ər istin tirəndi*
 یعنی: شخص از کار, امتناع کرد.
 ال تامقا تړندی *ol tamqa
 tirəndi* یعنی: ار, به دیرار
 تکیه داد. مرار د دیگر
 نیز چنین است.
 (ترانر- ترغماق *tirənur-
 tirənmæk*).

اذک اتي تړنب
 ابکا یرک قغرلرر
*O ik oti tutunup
 Opkə yurək qağrulur*
 ترجمه: آتش عشق شعله‌رر
 شده
 سینه ر قلب آتش می‌گیرد.
 ال ارتا تندی *ol awurta
 tutundi* یعنی: ار, دایه
 گرفت.
 ال منی اتکجی تندی *ol mənī
 tutundi otukci* یعنی: ار, مرا
 شفیع خرد کرد. در پیش
 خاقان, مرا به شفاعت
 برد. مصدر این فعل,
 مانند فعل پیشین است.
تندی titindi: ال انکر تندی
*ol a *ar titindi* یعنی: ار, به
 ری اتکا کرد.
 در این کلام نیز آمده
 است:
 انک یرزنکا تندر بقسا
 بلماس
*Ani *yuzi *ə titinu baqsa bolmas*
 یعنی: نمی‌تران به صررت ار
 مستقیم نگاه کرد. به سبب
 زیبایي ری نمی‌تران به
 رخسارش نگریست.
 (تندر- تنماک *titinur-
 titinmæk*)
تندی todundi: ار تندی *ər
 todundi* یعنی: شخص, سیر
 رانگرد کرد. اگر هم سیر
 شد, چنین می‌گیرند.
 (تندر- تدغماق *todunur-
 tudunmaq*).
تندی ti indi: ار ایشتن تندی
ər istin ti indi یعنی: شخص از
 کار سرباز زد.
 (تندر- تدغماق *ti inur- ti
 inmaq*).

کلام درباره‌ی کسی به کار می‌رود که با بزرگتر از خرد نبرد کند. ر هنگام درگیری پاهایش به لرزه بیفتد.

(تشانر- تشنماق *tusanur-*
tusanmaq).

تشنندی *tosəndi*: ال ارزنگا
تشک تشندی *ol ozi *ə tosək*
tosəndi یعنی: ار، برای خردش
تشک پهن کرد.

(تشانر- تشنماک *tosənur-*
tosənmək).

تندی *təwindi*: ار الکن اندی
تندی *ər əlgin uwundi təwindi*
یعنی: شخص به خاطر
شهرمندی از کباری،
دستهایش را به هم مالید.

(تنر- تنماک *təwinur-*
təwinmək).

تقندی *toqindi*: ار تامقا

تقندی *ər tamqa toqindi* یعنی:
شخص به دیرار برخورد
کرد. ار تقندی *ər toqindi*
یعنی: مرد کتک زده شد.
(ترکی ارغزی) قلج تقندی
qilic toqindi یعنی: شمشیر
کربیده شد.

(تنر- تنماق *toqinur-*
toqinmaq).

تقندی *toqundi*: تقم تقندی
تقندی *toqum toqundi* یعنی: ار، برای
خرد حیران کشت.

(تنر- تنماق *toqunur-*
toqunmaq).

تقندی *tiqindi*: ار یرنک
تغارقا تقندی *ər yu *tağarqa*
tiqindi یعنی: شخص پشم را به
خرجین ر چرال چپانید.

اش تقندی *as tiqindi* یعنی:
غذا چپانیده شد. این

ترندی *terindi*: ال ارزنگا یمیش
ترندی *ol ozi *ə yemis terindi*
یعنی: ار، برای خرد میوه
چید. مرارد دیگر نیز چنین
است.

(ترنر- ترنماک *terinur-*
terinmək).

ترندی *turundi*: ات ترندی
at turundi یعنی: اسب، لاغر شد.
مرارد دیگر نیز چنین است.

(ترنر- ترنماق *turunur-*
turunmaq).

ترندی *turundi*: ار ایشتا
ترندی *ər ista turundi* یعنی: شخص
از کار باز ایستاد.

(ترنر- ترنماق *turunur-*
turunmaq).

تزندى *təzindi*: ال تزندى
ol təzindi یعنی: ار، فراری
دیده شد. (تزنر- تزنماک
təzinur- təzinmək).

تزندى *tizindi*: اراغت ینجرسن
تزندى *urağut yincusin tizindi*
یعنی: بانر، مرارایدهای
خرد را چید.

(تزنر- تزنماک *tizinur-*
tizinmək).

تشندى *tusandi*: ار اذاقى
تشندى *ər a aqi tusandi* یعنی:
شخص پایش پیچ خورد ر بر
زمین افتاد. پاهای مرد از
ترس به همدیگر پیچید ر
سکندری خورد.

در این کلام نیز آمده
است:

ارسلن ککرسا ات اذاقى
تشار

Arslan kokrəsə at a aqi tusalir

یعنی: رقتی شیر بگرد،
پاهای اسب به هم می‌پیچد
ر سکندری می‌خورد. این

یعنی: ار, برای خردش ررغن
را تقطیر کرد.

(تمنرر- تمنماق *taminur-*
taminmaq).

جبندی *capindi*: ار اتن جبندي
اسبش را مهمیز نراخت. ار
ar suwda capdi سدا جبندي
یعنی: مرد, در آب شنا
کرد. جبندي *capindi* نیز,
در این معنا می آید.

(جبنرر- جبنماق *capinur-*
capinmaq).

جقندی *caqindi*: ار ارزنکا
جقماق جقندي *ar ozi *a caqmaq*
caqindi یعنی: مرد, خردش را
چخماق ررشن کننده نشان
داد. (جقنرر- جقنماق)

جقنماق *caqinur- caqinmaq*).

جکندی *cakindi*: ار بتککا
جکک جکندي *ar bitikga cakik*
cakindi یعنی: مرد نقطه گذاری
کتاب را بر عهده گرفت.

(جکنرر- جکنماک *cakinur-*
cakinmak).

جکندی *cakindi*: ال یبرکن
جکندي *ol yukun cakindi* یعنی:
ار بقچه بستن را به عهده
خردش گرفت ر به تنهایی
آن را بست.

(جکنرر- جکنماک *cakinur-*
cakinmak).

جلندی *calindi*: ات جلندي
calindi یعنی: اسب به سبب
نامناسب بردن علرفه, لاغر
شد. سرز بک قلاقنکا جلندي
*soz bag qulaqi *a calindi* یعنی:
سخن به گرش بیگ رسید.

مردد دیگر نیز چنین است.
(ترکی ارغزری).

سخن, هنگام خشم گرفتن بر
کسی گفته می شد.

(تقنرر- تقنماق *tiqinur-*
tiqinmaq).

تلندی *talindi*: تام تلندي
tam talindi یعنی: دیرار سرراخ
شد.

(تلنرر- تلنماک *talinur-*
talinmak).

در این قطعه نیز آمده
است:

کجندي بلاکم

یغردی تیلاکم

تلندي بلیکم

تکرب انکر جرتلرر

Kucandi bilagim

Yağudi tilagim

Talindi biligim

*Təgrup a *ar cərtilər*

ترجمه: مچ دستم سنگین شد.

آرزیم نزدیک گشت.

دانشم فراران شد

به آن نزدیک می شد ر
تباہ می گردد.

ترضیح آنکه: مچ دستم بر
من باری گشت, سنگین ر
خسته شد. ر چرن فراران
کتاب در مرضع دانشها
نرشتم, از فعالیت باز
ایستاد. اکرن دیگر به
آرزیم دست پیدا کرده ام,
سرچشمه های دانش بر سینه-
ام فرران کرد ر چرن
ررزگار مرا بدانجا سرق
داد, عمرم بسر رسید.

تلندی *tilindi*: تری تلندي
tari tilindi یعنی: پرست از درازا

ترک خورد.

(تلنرر- تلنماک *tilinur-*
tilinmak).

تمندی *tamindi*: ال ارزنکا

یاغ تمندي *ol ozi *a yağ tamindi*

(سجنرر- سجنماک *sucinur-* *sucinmæk*).

در این کلام نیز آمده است:

سرزکا سجنسا بلن بریر

Sozgə sucunsə bulun barir

یعنی: کسی که به بحر سخن فرر ردد, اسیر می‌شود. ر این مثل را خرد, رایتی است ر برای کسی گفته می‌شود که غرق سخن شود ر کار خرد را رها سازد.

سرنندی *sarindi*: ار سلقن

سرندی *ər suwliqin sarindi* یعنی: شخص, دستار خرد را در پیچید.

اراعت برنجک سرندی *urağut buruncuk sarindi* یعنی: زن, ررسی خرد را بر سر کرد. سرانداز بر سر انداخت.

(سرنرر- سرنماق *sarinur* *sarinmaq*).

هر کس خرد را در پرششی در پیچید, چنین گفته می‌شود.

سرنندی *sarindi*: ار ایسقا

سرندی *ər isqa sarindi* یعنی: مرد به کار در پیچد. خرد را در شمار کسانی قرارداد که کار مررد دخواه خرد را یافته باشند.

(سرنرر- سرنماق *sarinur-* *sarinmaq*).

سرنندی *surundi*: کشی ارزین

سرندی *kisi oz yinin surundi* یعنی: شخص, تن خرد را خاراند.

(سرنرر- سرنماک *surunur-* *surunmæk*).

هنگامی که چیزی سفت ر سخت کربیده شود, چنین گریند.

ار ارزن یرکا جلندی *ər ozin yergə calindi* یعنی: شخص, خردش

را برزمین زد. ر یا: بر زمین خرده نشان داد.

(جلنرر- جلنماق *calinur-* *calinmaq*).

جلندی *cilandi*: جلندی نانک

cilandi nə * یعنی: [آن] چیز از رطربت مرطرب شد. ریشه‌ی آن جیلندی *cilandi* است.

(جیلنرر - جیلنماق *cilanur-* *cilanmaq*).

ات جلندی *at cilandi* یعنی: اسب عرق کرد.

سبندی *sapindi*: اشار یکن

سبندی *islar- yignə sapindi* یعنی: بانر سرزن نخ کردن را بر عهده گرفت. گرچه ار این کار را نمی‌کرد, اما رانمرد کرد که آن را انجام می‌دهد.

(سبنرر- سبنماق *sapinur-* *sapinmaq*).

ستندی *satindi*: ار اتن ستندی

ستندی *ər atin satindi* یعنی: شخص فررشنده‌ی اسب خرد رانمرد شد.

(ستنرر- ستنماق *satinur-* *satinmaq*).

سجندی *sacindi*: ار ارزنکا سر

سجندی *ər ozi *ə suw sacindi* یعنی: شخص, آب پاشی را به عهده گرفت.

(سجنرر- سجنماق *sacinur-* *sacinmaq*).

سجندی *sucundi*: ار سرزکا

سجندی *ər sozgə sucundi* یعنی: شخص, مزه‌ی سخن را چشید. شخص کارش را رل کرد ر به سخن‌پرانی پرداخت.

سغندی siğindi: کیک ترغقا
 سغندی keyik turaqqa siğindi
 یعنی: آهر به پناهگاه
 پناه برد.
 به هر چیز دیگر که به
 جایی پناهنده شود، چنین
 گیرند.

من تنکریکا سغنرمن
 mən tə *rigə siğinurmən
 یعنی: من به خداوند
 پناهنده می‌شوم.
 (سغنرر- سغنماق siğinur-
 siğinmaq).

سندی sewundi: ار سندی
 sewundi یعنی: شخص خورشحال
 شد.
 (سنرر- سنماک sewunur-
 sewunmək).

در این بیت نیز آمده
 است:
 سنمکل یند اکر ازغر انن
 التن کمش بلنن اغی تار
 Səwunməgil yund ogur a ğir anin
 Altin kumus bulnaban ağı tawar
 یعنی: شادی مکن به حریر ر
 اسب
 ر دارایی زیاد از طلا ر
 نقره

ترضیح آنکه: با پیدا
 کردن اسب، مادیان، گار،
 طلا، نقره، حریر ر پارچه
 خورشحالی مکن. از اینها
 استفاده کن ر برای خرد
 کاری دست ر پا کن.

سغندی sağindi: ال منکا اذکر
 سغندی ol ma *a ə gu sağindi
 یعنی: ار، مرا نیکر
 انگاشت. به من ظن نیکر
 برد ر آن را در دل نگه
 داشت.
 اگر با سخن حمایت کند
 نیز، چنین گفته می‌شود.

سزندی suzundi: ار ارزنکا سر
 سزندی ər ozi *ə suw suzundi
 یعنی: شخص رانمرد کرد که
 آب را از صافی می‌گذراند.
 (سزنرر- سزنماک suzunur-
 suzunmək).

سیزندی sezindi: ال انکار
 سیزک سیزندی ol a *ar sezig
 sezindi یعنی: ار، در حق ری
 گمان [نیکر] برد.
 (سیزنرر- سیزنماک sezinur-
 sezinmək).

سسندی səsindi: ار قلن ارغالی
 سسندی ər qulin urğali səsindi
 یعنی: شخص برای زدن برده‌ی
 خرد، آماده شد، خراست که
 بزند. اگر اسب بچراهد از
 بند ر بخریش باز شود نیز،
 چنین گیرند.
 (سسنرر- سسنماک səsinur-
 səsinmək).

سسندی susundi: ار باشن
 تامقا سسندی ər bəsin tamqa
 susundi یعنی: شخص تظاهر به
 زدن سرخرد به دیرار کرد.
 مراد دیگر نیز چنین است.
 (سسنرر- سسنماک susunur-
 susunmək).

سغندی sağindi: ار قرین
 سغندی ər qoyun sağindi
 یعنی: شخص رانمرد کرد که گرسفند
 خردش را می‌درشد.
 (سغنرر- سغنماق sağinur-
 sağinmaq).

سغندی soğundi: ار سغندی
 سغندی soğundi یعنی: مرد، سردش شد.
 ار سغندی ər soğundi
 یعنی: شخص از ادرار ر مانند آن
 تمیز ر پاک شد. (سغنرر-
 سغنماق soğunur- soğunmaq).

(قتنرر- قتنماق *qatinur-*
qatinmaq).
قتندی *qutandi*: قتندي نانک
** qutandi nə* یعنی: [آن] چیز,
 نیر گرفت, بهره زياد
 ببرد. (قتنرر-
 قتنماق *qutanur- qutanmaq*).
قجندی *qacindi*: ال منندن
 قجندي *ol mändin qacindi* یعنی:
 ار, فراري از من دیده
 شد. (قجندر- قجنماق *qacinur-*
qacinmaq).
قرندی *qorindi*: ال تـ ارنکا
 قرندي *ol tawari *a qorindi* یعنی:
 ار, مال خرد را دریغ
 داشت. (قرینرر-
 قرنماق *qorinur- qorinmaq*).
قرندی *qurundi*: ار قرندي *ær*
qurundi یعنی: مرد بعد از
 حمام بدنش را خشک کرد.
 (قرنرر- قرنماق *qurunur-*
qurumaq).
قرندی *qirindi*: ال نـ انکني
 قرندي *ol nə *ni qirindi* یعنی:
 ار, در حالت پرست برداشتن
 از چيزي دیده شد.
 (قرنرر- قرنماق *qirinur-*
qirinmaq).
قزندی *qazindi*: ال ارزنکا
 قزندي *ol ozi *ə qu uğ qazindi*
 یعنی: ار چاه کنندن را
 براي خرد پیشه کرد. اگر
 در حالت کنندن دیده شرد
 نیز, چنین گریند. (قزدرر-
 قزنماق *qazinur- qazinmaq*).
قزندی *qozandi*: ار اغت بزندي
 قزندي *urağut bəzəndi qozandi*
 یعنی: زن, زینت داده شد.
 (قزدرر- قزنماق *qozanur-*
qozanmaq).

(سغندرر- سغنماق *sağinur-*
sağinmaq).
سقندی *saqindi*: ال منندن
 سقندي *ol mändin saqindi* یعنی:
 ار, از من پرهیز کرد. در
 اینجا حرف «ق» ثقیلتر از
 نرع خرد در کلمه ي قبلي
 است. (سسندرر-
 سقنماق *saqinur- saqinmaq*).
سقندی *suqindi*: ار اغت بشن
 سقندي *urağut basin suqindi* یعنی:
 زن, سر خرد را شست.
 (ترکي ارجي). (سسندرر-
 سقنماق *suqinur- suqinmaq*).
سکندی *sokundi*: ار بککا
 سکندي *ær bəggə sokundi* یعنی:
 شخص, در حضرر بیگ, زانر
 زد. ال ترزن سکندي *ol tonin*
sokundi یعنی: ار, در حال
 پاره کردن درزهاي جامه ي
 خرد دیده شد. (سکندرر-
 سکنماک *sokunur- sokunmək*).
سلندی *salindi*: ینجر قلاقتن
 سلندي *yincu qulaqtin salindi* یعنی:
 جراهر از گرش آرخته شد.
 به هر چیز آرخته شده نیز
 چنین گریند. (سلندرر-
 سلنماق *salinur- salinmaq*).
قبندي *qapindi*: ار تـ ار
 قبندي *ær tawar qapindi* یعنی:
 [آن] شخص در حال غارت
 امراال دیده شد. (قبنرر-
 قبننماق *qapinur- qapinmaq*).
 اغلان یل قبندي *oğlan yəl*
qapindi یعنی: [بچه جرش در
 آررد].
قتندی *qatindi*: ال تلقانقا
 یاغ قتندي *ol talqanqa yağ qatindi*
 یعنی: ار در حال آمیختن
 زرغن بر قاررت دیده شد.

گذرا است. (کجانرر- کجنماک *kucənur- kucənmək*).

کجندی *kicindi*: ارغت کجندی
urağut kicindi یعنی: [آن] زن,
 بدکاره شد. از همین فعل,
 اسم مصدر کجنما *kicinmə* در
 معنای «خارش داشتن» آمده
 است. ریشه‌ی آن: ات
 کجندی *ət kicindi* یعنی: تن به
 خارش افتاد, آمده است.
 (کجنرر- کجنماک *kicinur-*
kicinmək).

کرنندی *kirindi*: ار سـدا
 کرنندی *ər suwda kirindi* یعنی:
 شخص در آب فرر رفت ر
 شستش کرد. ار اکا
 کرنندی *ər ewgə kirindi* یعنی:
 شخص, خرد را در حال رارد
 شدن به منزل نشان داد.
 (کرنرر- کرنماک *kirinur-*
kirinmək).

کرنندی *korundi*: ال بککا
 کرنندی *ol bəggə korundi* یعنی:
 ار, بیگ را دید ر به ار
 پیرست. تاغ کرنندی *tağ korundi*
 یعنی: کره, دیده شد.
 مرارد دیگر نیز چنین است.
 به هر چیز دیگری که از
 درر در سایه ررشن دیده
 شرد, چنین گریند. (کرنرر-
 کرنماک *korunur-korunmək*).

کزندی *kozundi*: کزندی نانک
 * *kozundi nə* یعنی: [آن] چیز,
 دیده شد. (آرغریبی)
 قاعده‌ای که در اینجا
 جاری است, عبارت است از
 اینکه این کلمه از تکرار
 کوز *koz* در معنای چشم جدا
 شده است. اما آرغریبان
 در امر حاضر از این فعل,
 بدرن رعایت قاعده‌ی ماضی,
 کر *kor* می‌گریند که در

قسندی *qisindi*: ار تـارن
 قسندی *ər tawarin qisindi* یعنی:
 مرد مال خرد را نگه
 داشت, خسیسی کرد. به کسی
 که مجرای ادرارش نیز بگوید
 ر نتراند ادرار کند, چنین
 گریند. (قسندرر-
 قسنماق *qisnur- qisnmaq*).

قشندی *qasandi*: ات قشندی
at qasandi یعنی: اسب (ر هر
 حیران دیگری) خارش گرفت.
 اما, این مررد, مخصرر اسب
 است. (قشندرر-
 قشنماق *qasanur- qasanmaq*).

قلندی *qolundi*: ار نانک
 قلندی *ər nə * qolundi* یعنی:
 شخص, چیزی را خراست.
 (قلنرر-
 قلنماق *qolunur- qolunmaq*).

قلندی *qilindi*: ار تکما قلنج
 قلندی *ər təgmə qilinc qilindi*
 یعنی: شخص هر گرنه کاری
 کرد. اگر کسی از حد خرد
 بگذرد, می‌گریند: اکش
 قلنما *okus qilinma* یعنی: از
 حد خرد تجاوز مکن.
 (قلنرر- قلنماق *qilinur-*
qilinmaq).

کجندی *kəcundi*: ار سـر
 کجندی *ər suw kəcundi* یعنی:
 شخص را مررد کرد که از آب
 می‌گذرد. (کجنرر-
 کجنماک *kəcunur- kəcunmək*).

کجندی *kucəndi*: ات کجندی
at kucəndi یعنی: از بسیاری
 بار, اسب را طاب ر تران
 نماند. ال انک تـارن
 کجندی *ol ani * tawarin kucəndi*
 یعنی: ار, بر مال ری تعدی
 ررا داشت. فعل بالایی
 ناگذرا, ر این [فعل]

دیگر، ر به بطور مستقل واقع گردد. [یعنی سبب اصلی کار انجام شده خرد ری باشد.] ریشه‌ی آن، افعال در راجی است: *ol*

ewgə barindi اکا برندی یعنی: ار، در حال رفتن به خانه دیده شد در حالیکه در واقع به خانه نمی‌رفت.

ol as tatindi ال اش تندی یعنی: ار، در حال چشیدن غذا دیده شد، در حالیکه در واقع غذا نمی‌چشید.

این‌گونه فعل، مطابق تفاعل در عربی است. مانند تصام الرجل در این معنا که: مرد گرچه ناشنرا نبرد، اما ناشنرا به نظر رسید. ریا: تعاقل در معنای اینکه کسی خردمند نباشد، اما خردمند به نظر برسد.

درمین: اینکه فاعل، کاری را بدرن نیاز به همکاری دیگران، خرد انجام دهد. مانند:

ər alimin alindi ار المن الندی یعنی: شخص آنچه را که باید بگیرد، خرد گرفت.

ol tariğ tarindi ال ترغ ترندی یعنی: ار خردش، به تنهایی بذرکاشت. در این معنا، در جمله، کلمه‌ی ارز *oz* می‌آید. مانند:

ارزکا *ozingə* ← به خردش.

ارزی *ozi* ← خردش.

حرف «ک» در کلمه ارزکا *ozingə* معادل حرف «ل» در عربی ر به معنای «برای» است. اگر فعل در حقیقت انجام نشود، ری به نظر برسد که انجام یافته است، تکرار ارز *oz* گفته نمی‌شود.

معنای «ببین» است. این راژه با حرف «ر» ر ماضی آن با حرف «ز» است. (کزنر- کزنماک *kozunur-kozunmæk*).

کسندی *kəsindi*: ال ارزکا ات

کسندی *ol ozi *ə at kəsindi* یعنی: ار، برای خردش گرشت برید. مرارد دیگر نیز چنین است. (کسنر- کسنماک *kəsinur- kəsinmæk*).

کشندی *kosundi*: ار کنکا

کشندی *ər ku *ə kosundi* یعنی: شخص از آفتاب به سایه رفت. اگر خرد را از کسی پنهان سازد نیز چنین گرینند (کشنر- کشنماک *kosinur- kosinmæk*).

کندی *kuwəndi*: ال منک برلا

کندی *ol mənī * birlə kuwəndi* یعنی: ار به من بالید. (ک نر- ک ماک *kuwənur-kuwənmæk*).

کلندی *kulundi*: ار الکی

ازاکی کلندی *ər əligi a aqi kulundi* یعنی: مرد، دست ر پایش از راه رفتن زیاد انگار که بسته شده باشد، از کار افتاد. (کلنر- کلنماک *kulunur-kulunmæk*).

کمندی *komundi*: ار تـارن

کمندی *ər tawarin komundi* یعنی: شخص هنگام دفینه‌سازی مالش، دیده شد. (کمنر- کمنماک *komunur- komunmæk*).

این بخش را در چند مسیر می‌توان بررسی کرد: **نخستین:** اینکه کار بر فاعل [درم در فعل گذرا] بدرن اخذ کمک از کس

نیز در معنای «خشک شر»
خرد را خشک کن! «می‌باشد.
جمله‌ی سقا کرن *suwqa kirin*
نیز چنین است که معنای
«به داخل آب غرطه‌ر شر!»
می‌دهد.

سرمین: ترکیب گره «ل» با
گره «ن» ر ابدال حرف
«ن» از حرف «ل» است.
مانند: بتک بتلدي *bitik*
bitildi که: بتک بتندي *bitik*
bitindi نیز گفته می‌شود. هر
در به یک معنا است ر
معنای آن چنین است: «کتاب
نگاشته شد.» ر این
[ابدال نرن ر لام] در
اینجا، علامت فعل مجعل
بشمار می‌رود.
مشابه آن در عربی، چنین
است.

«رجل» شثن الاصابع ر
شثلها» ر «کبل الدر ر
کبنه».

چهارمین: کلمه‌ای مستقل که
به هیچیک از معانی فرق
دلالت نکند، ر [بدرن حرف
«ن»] دارای معنای اصلی
خرد باشد. مانند:

تنکریکا تبندی *tə *rigə tapindi*
یعنی: به خدارند سجده
کرد، خدارند را عبادت
کرد.

تنکریکا سغندم *tə *rigə*
siğindim یعنی: به خدارند
پناه بردم.

این معنای، علاوه بر
راژه‌های دارای حرف عله ر
حرف غنه در کلمات مجرد ر
مزید فیه نیز، همین‌گونه
است.

فرق میان این در، چنین
است: کارها در میان همگان
مشترک است. اگر کسی این
کار را بدرن اخذ کمک از
دیگری، خرد انجام دهد،
بدرن ذکر تکرار *arz oz*،
صفت، ناقص خواهد برد ر
اگر تکرار *arz oz* ذکر
شود، صفت، کامل خواهد
برد. در این حال، فعل به
فاعل بر می‌گردد ر از
اشتراک بری می‌شود. قرل
خدارند در فـاقتلرا
انفسکم چنین است. زیرا که
فعل «قتل» در میان همگان
مشترک است. ر کلمه‌ی
انفسکم، آن را بـه
«ایشان» تخصیص داده است.
ر اگر کلمه‌ی «نفس» ذکر
نشود، صفت، ناقص می‌ماند.
اما، اگر فعل معنای
«دیدن» بدهد، ناگذرا
خواهد برد. از اشتراک بری
خواهد شد. اگر هم تکرار
arż oz ذکر نشود، باز
فعل ناگذرا به آن دلالت
خواهد کرد. بدین‌گونه،
معنا تمام می‌شود ر مانند
این قرل خدارند متعال
است:

کلا ان الانسان لیطغی ان
لأه استغنی [سرر!! العلق / ۶

۷. یعنی: چنین نیست که
شما می‌پندارید به یقین
انسان طغیان می‌کند از
اینکه خرد را بی‌نیاز
ببیند، که «ان رأی نفسه
استغنی» گفته است.

مانند عبارت *ایشقا بقن*
isqa baqin است که معنای:
«به فرجام کار خرد بنگر
!» می‌دهد. فعل قرن *qurin*

گره بسته شد. ترغ سالدی *tariğ suwaldi* یعنی: مزرعه آبدهی شد.

صیغه‌های مضارع از افعالی که بن آنها نیز فعل است، اغلب میان ساکن‌اند. مانند صیغه‌های مضارع سغله *sağlur* ر سـلـر *sawlur* در جملات: سرت سغلدی *sut sağildi* یعنی: شیر درشیده شد. ر کرن سـ لدی *kun sawuldi* یعنی: آفتاب غروب کرد.

در بخش‌های این باب، معناهایی خفته است که در بخش‌های دیگر مجرد نیست. سه طریق در باب «ر» باز شناخته است:

۱. افعال مشتق از اسم: مانند فعل قزردی *qizardi* در جمله‌ی ترن قزردی *ton qizardi* در معنای: «لباس سرخ شد.» که اصل آن قزل اردی *qizil ardi* در معنای «سرخ شد» است. در اینجا، حرف «ل» ر همزه اسقاط شده، کلمه خرد به فعلی بن‌دار ابدال یافته است.

فعل قرردی *qarardi* در جمله‌ی ترن قرردی *tun qarardi* در معنای: «شب سیاه شد.» نیز چنین است. که اصل آن: قـرا اردی *qara ardi* در معنای «سیاه شد.» از تکرار قرا *qara* اخذ شده است.

۲. افعال ناگذرای در راجبی: که حرف «ر»، اینگونه فعل‌ها را گذرا می‌کند. مانند کلمه‌ی کجردی *kecurdi* از فعل کجتی *ar kecti* در جمله‌ی ار سر کجتی *ar kecti* در معنای: مرد از آب گذشت که گفته می‌شود:

قاعده: فعل مضارع سه راجبی، به در گرنه است:

۱. میان ساکنان: مانند: صیغه‌ی مضارع از فعل کزدر *ka rur* یعنی: لباس می‌پوشاند. در جمله‌ی ال ترن کزردی *ol ton ka urdi* در معنای: لباس بپوشانید. حرف «ذ» در صیغه‌ی ماضی حرکت دار در مضارع ساکن است. کلمه‌ی تینر *tapnur* مشتق از فعل تبندی *tapindi* در جمله‌ی تنکریکا تبندی *ta *riga tapindi* نیز چنین است. حرف «ب» در صیغه‌ی ماضی حرکت دار در مضارع ساکن است.

۲. میان راکیان: یعنی کلماتی که حرف میانی در آنها حرکت دار است. مانند تررار *tuwurur* صیغه‌ی مضارع از فعل تردی *tuwurdi* در جمله‌ی ات قلاق تردی *at qulaq tuwurdi* در معنای: اسب گرش خرد را تیز کرد. که حرف ملایم «و» در صیغه‌های ماضی مضارع این کلمه، حرکت دارد.

ر نیز مانند [صیغه‌ی مضارع کذازر *ko azur*] از فعل کزردی *ko azdi* در جمله‌ی تنکری مئی کزردی *ta *ri mæni ko azdi* در معنای: خداوند مرا حفظ کرد. که حرف «ذ» در ماضی مضارع مفتوح است.

اصل در این مورد آن است که صیغه‌های مضارع افعالی که از بن اسم جدا شده‌اند، میان راکیانند. مانند جملات: تشک تشلدی *tosæk tosældi* یعنی: تشک پهن شد. تکرن تکلدی *tugun tuguldi* یعنی:

تشنه شد.» ریشه‌ی این افعال: بسدی *basdi* ر اسدی *usdi* است.

نمرنه برای حرف «ک»: ترن کرکتی *ton kirikti* در معنای: «جامه کثیف شد.» ر ار کنکتی *konikti ar* در معنای: «مرد ضعیفتر از دیگران شد.»

در این بخش، طریق دیگر آن است که کلمه در اصل معنای خرد به کار برده می‌شود. ر معنای دیگر نمی‌دهد. مانند: ار اکا اشقتی *ar ewga asuqti* در معنای: «مرد آرزوی خانه‌اش را کرد.» ر: ار یینی جلکتی *ar yini culukti* در معنای: «مرد، قیافه ر ظاهرش پریشان شد.»

قاعده‌ی مربوط به حرف «ک» ر «ن» گذشت.

در این باب، مصدر بر رزن فعللال می‌آید. مانند در مصدر قجرماق *qacurmaq* ر یک کترمماک *yuk koturmak* در معنای: برداشتن بار. که هر در میان‌راکی‌اند ر اینگونه مصادر، اصلی ر صحیح‌اند.

مصادری که از طریق اضافه ساخته می‌شوند، میان ساکن‌اند ر بر رزن فعللی می‌آیند. مانند: انک یک کترکی *ani * yuk kotrugi kor* یعنی: «بار برداشتن ار را بنگر.» ر: انک سر کجرکی *ani * suw kecrugi kor* یعنی: «از آب گذشتن ار را بنگر.»

درباره‌ی جایگاه حرف «غ» ر «ک» در بالا سخن گفتیم.

انی سدن کجردی *ani suwdan kecurdi* یعنی: ار را از آب گذرانید.

ر مانند فعل کجردی *qacurdi* جدا شده از کلمه‌ی قجتی *qacti* در جمله‌ی ار قجتی *ar qacti* در معنای: مرد فرار کرد.

۳. افعال خریش معنا: که در هیچیک از معنای فرق نمی‌آید ر در معنای ذاتی خرد تظاهر رجردی می‌کند. عبارت قاب قتردی *qap qoturdi* در معنای: «ظرف را خالی کرد.» ر: انک بینن قتردی *ani * boynun qa irdi* در معنای: «گردن ار را خم گردانید.» حرف «ز» نیز سه طریق دارد:

۱. برای گذرا ساختن فعل می‌آید: ار سر تمزدی *ar suw tamuzdi* در معنای: مرد آب چکانید. ر این، قاعده کم دیده می‌شود.

۲. ظهرر فعل در معنای ذاتی ر بدران بیرسیدن معنایی دیگر. مانند: تبزغق تبزدی *tabuzguq tabuzdi* در معنای: چیستان گفت. قاعده‌ی حرف «ش» در بالا باز گفته شد.

اما طریق «ق» ر «ک» در است:

۱. بر فعل در راجی افزوده می‌شود، فعل بر مفعول بی‌آنکه خرد ار بچراهد، وارد می‌شود. مانند: جمله‌ی ار یغیقا *ar yağiqā basiqti* در معنای: «شخص به دشمن مغلوب شد.» ر: ار اسقتی *ar usuqti* در معنای: «مرد

غنه‌ي «نک» است ر «غ» نامناسب مي‌نماید.

اسم فاعل: از اين باب, در گريش ديگر ترکان, تبنجي *tapinğuci* در معنای: عابد ر يکنکرجي **uci yuku* در معنای: ساجد است. اما در گريش ارغزان, اسم فاعل به صورت تبنجي *tapindaci* ر يکندجي *yukundaci* مي‌آيد.

صيغهي فاعل که مرصوف بر درام فعل باشد, تبنگان *tapinğan*, يکنکان *yukungan* است. در اين حال, تمام آنچه با حرف ق, غ, ک ر حرف سترآرا مي‌آيد ر به اينها شباهت دارد, مانند آنچه در بالا گفتيم مي‌آيد.

صيغهي فاعل که مرصوف به خراست انجام کاري است, مانند تبغساق *tapuğsaq* ر *ər* در معنای: «شخص خدمت درست» مي‌آيد.

اين گرنه صفات, گرچه در افعال سه راجي ر بيشتري, بندرت دیده مي‌شوند, اما, قاعده در همه يکسان است. در کلمات بيشتري از در راجي, حرف فرجامين کلمه اسقاط مي‌شود ر اين صفات فعلي مي‌آيند. از فعل تبندي *tapindi*, صفت تبغساق *tapuğsaq* ساخته مي‌شود. در اينجا حرف «ن» اسقاط شده ر کلمه به اصل خرد باز گشته است. اصل آن تبغ *tapuğ* در معنای «خدمت» است.

فاعل مرصوف به داشتن حق انجام فعل ر عزم به آن با اعراب سه‌گانه, در رزن فعلعلل مي‌آيد. در اين

در اين باب, فعل امر بر مبناي سه حرف تشکيل مي‌شود. از اين رر, به آن «سه راجي» گفتيم. مانند کلمات تبين *tapin* ر يکن *yukun* در جملات: تنکريکا تبين *tə rigə tapin* در معنای: به خدا رند عبادت کن! «ر: تنکريکا يکن *tə rigə yukun* در معنای: «بر خدا رند سجد کن!» کلمه سرن *sərin* در معنای: «صبر کن!» نيز چنين است. مي‌تراني مفرد امر حاضر از اين افعال را طبق قاعده, به صورت تبنغل *tapinğil*, يکنکل *yukuagil* ر:

سرنکل *səringil* به کار بري. در شکل نفي ر نهي, همانگونه که گفته شده, حرف «م» ر «ا» مي‌آيد. مانند کلمات: سقنما *saqinma* در معنای: «احتراز مکن!» ر: سقنما *səwinmə* در معنای: «شادي مکن!».

در اين باب, فعل نفس: در ارل شخص با حرف «م», به صورت تبندم *tapindim*, در درم شخص با حرف غنه‌ي «نک» به شکل تبندک *tapindi* * ر در سرم شخص, با حرف «ي» به صورت تبندي *tapindi* مي‌آيد. در برخي از کلمات گريش آرغريان, حرف «ک» به حرف «غ» ابدال مي‌يابد ر تبندغ *tapinduğ* در معنای: «عبادت کردي» تلفظ مي‌شود. ر نيز سن اني قچردغ *sən ani qacurduğ* در معنای: «تر, ار را فراري دادی» قاعده در همهي افعال يکسان است ر تغيير نمي‌يابد. اصل, حرف

قترمش قباب *qoturmis qab* در معنای: ظرف خالی شده. اگر به فعل‌های ناگذرا، حرف «م» ر حرف «ش» افزوده شود، صیغه اسم مفعول به صفتی بدل می‌شود که رد شدن آن را نشان می‌دهد. مانند: سلمش کرن می‌دهد. *sawilmis kun* یعنی: خررشید افرل کرده، ر سغلمش سر *soğulmis suw* یعنی: آب کشیده شده [آب گذشته شده]» قراعد تصریف افعال، در باب در راجی‌ها گذشت. اسم مکان ر اسم زمان نیز، چنین است. برای ساختن آنها چند راج به بن فعل افزوده می‌شود. چیزی بیرون از قاعده نمی‌ماند. این را، نیکر بیامرز. باب سه راجی‌ها پایان یافت.

باب چهار راجی‌ها

باب فعللدي با حرف سه حرکه اي «ل» ر ساکن «ع»

برکردی *purkurdi*: کرک برکردی *kok purkurdi* یعنی: آسمان با ابرها پرشیده شد. یغجی *yuğci tonqa* سر برکردی *suw purkurdi* یعنی: گازر برای خیساندن لباس، آب را به صورت متراکم پاشید. (برکرار- برکرماک *purkurər- purkurmək*).

رزن، در حرف «ع» حرکه دار ر معرب ر نخستین حرف «ل» ر سرمین حرف «ل» ساکن‌اند. مانند بک یازق کجر کلک *bæg yazuq kecurguluk ærdi* اردی در معنای: «از سر تقصیر گذشتن، حق بیگ برد». ر نیز: ال تنکریکا تبغلق *ol tæ *rigæ tapinğuluq ærdi* اردی یعنی: «عبادت بر خداوند، حق ار برد».

قاعده آن است که با ترجمه به کلمات دارنده‌ی حرف «ق» ر حرف «ک»، این حرف‌ها را به بن بیفزایند. که اندکی نیز معنای مصدری دارد.

شکل فاعل که مرصرف به صفات یکی از انجام دهندگان کار است بصورت: تبغلی *tapniğli* ر کجرکلی *kecrukli* می‌آید. مانند: ال تنکریکا تبغلی اردی *ol tæ rigæ tapniğli ærdi* یعنی: ار از عبادت کنندگان بر خداوند برد. ال منی سدن کجرکلی *ol mæni suwdin kecrukli ærdi* اردی یعنی: ار از رد کنندگان من، از آب برد.

میزان این گرنه، شکل فعللعي فعللعي است. کلمه‌ی اردی *ærdi* خبر از انجام فعل به دست فاعل می‌دهد. ر حرف ال *ol* اگر پس از یک فعل، حرف ال *ol* ر یا ترر *turur* بیاید، خبر از عزم فاعل به انجام کار ر عدم تحقق آن می‌دهد.

اسم مفعول: ساختن اسم مفعول، طریق ثابتی دارد. کزتمش *kozætmiş næ* در معنای: چیز محافظت شده ر

(برقرار - برقرماق *burqurar-*
burqurmaq).

بلگردی *bəlgurdi*: ایـش
 بلکردی *is bəlgurdi* یعنی:
 کار, روشن ر واضح شد.
 مرارد دیگر نیز چنین است.
 در این کلام هم آمده است.
kuz kəligi yazın bəlgurər
 پاییز از تابستان معلم
 می‌شود. این حرف در مورد
 کاری گفته می‌شود که
 نتیجه‌ی آن از قبل معلم
 باشد. در این بیت نیز
 آمده است:

کزلب تر سگ لک
 اذرش کنی بلکرار
 بشلغ کزک بیسما
 یاشی انک سرقار

Kızılöp tutar səwukluk

A ris kuni bəlgurər

Baslığ kozuğ baysama

Yasi anin sawruqar

یعنی: عشق را پنهان می-
 کند,

ررز فراق پیدا ر معلم
 می‌شود

چشم زخمی خرد را مبنده,
 اشک آن می‌جهد ر سرازیر
 می‌شود.

ترضیح آنکه: عشق نهان در
 ررز جدایی معلم می‌شود.
 چشم زخمی ر اشکدار, نمی-
 تراند اشک خرد را محفظ
 نگه دارد. (بلکرار -
 بلکرماک *balgurər-balgurmək*).

تلبردی *talpirdi*: قش تلبردی *qus*
talpirdi یعنی: پرنده تقلا

کرد. تلر تلبردی *təlwir*
talpirdi یعنی: کبک پر ر بال
 زد. به هر چیز دیگر نیز
 که تقلا کند, چنین گریند.

قان برکردی *qan purkurdi* یعنی:
 خرن جهید, خرن از زخم
 جهید.

بجتردی *bicturdi*: ار یغاج
 بجتردی *ər yığac bicturdi* یعنی:
 شخص, درخت را قطع
 گردانید.

(بجتر - بچترماق *bicturur-*
bicturmaq).

برتردی *barturdi*: ال منی اکا
 برتردی *ol mənı ewgə barturdi*
 یعنی: مرا به خانه برد.
 مرارد دیگر نیز چنین است.
 (برتر - برترماق *barturur-*
barturmaq).

بستردی *basturdi*: بک اغرینی
 بستردی *bəg*

oğrını basturdi یعنی: بیگ,
 سارق فائق آمد. (بیگ به
 بستن دست ر پای سارق ر
 غلبه بر ار امر کرد.) به
 هر چیز دیگر نیز که از
 حرکت باز دارند, چنین
 گریند. (بستر - بسترماق
basturur-basturmaq).

بغتردی *bağturdi*: ال انی
 بغتردی *ol anı bağturdi* یعنی:
 ری را خفه گردانید.
 مرارد دیگر نیز چنین است.
 (بغتر - بغترماق *bağturur-*
bağturmaq).

ات برقدی *at birqirdi* یعنی: اسب
 از دماغش صدا در آرد ر
 غرلند کرد. مرارد دیگر
 نیز چنین است. (برقرار -
 برقرماق *birqirar-birqirmaq*).

برقردی *burqurdi*: اشلار یرزی
 برقردی *islar yuzi burqurdi*
 یعنی: صرت زن چین ر چررک
 برداشت, پریشانی پرست
 نیز چنین است.

تقتردی taqturdi: ات سیسقا
تقتردی *at sisqa taqturdi* یعنی:
گرشت را به سیخ کشید.
(تقتور- تترماق taqturur-
taqturmaq).

تقتردی tiqturdi: ارنغ قابقا
تقتردی *unuğ qabqa tiqturdi* یعنی:
دستور داد آرد را داخل
ظرف بچپانند. مرارد دیگر
نیز چنین است. (تقتور-
تترماق *tiqturur-tiqturmaq*).

تتردی tutturdi: بک اغرینی
تتردی *Bəg oğrini tutturdi* یعنی:
بیگ، سارق را دستگیر
گردانید. (تتور- تترماق
tutturur-tutturmaq).

تکتردی tokturdi: ال سسر
تکتردی *ol suw tokturdi* یعنی: ار,
آب را ریزانید. مرارد
دیگر نیز چنین است.
(تکتور- تکتوماک *tokturur-
tokturmək*).

تکتردی tikturdi: ال تـرن
تکتردی *ol ton tikturdi* یعنی: ار,
جامه درخته گردانید.
(تکتور- تکتوماک *tikturur-
tikturnək*).

تلتردی talturdi: انی ارب
تلتردی *ani urup talturdi* یعنی: ار
را تا حد غش کردن کتک
زد.

(تلتور- تترماق *talturur-
talturmaq*).

تلتردی telturdi: ال تام تلتردی
ol tam telturdi یعنی: ار,
دیرار را سراخ گردانید.
در اینجا درمین حرف «ت»،
ابدال از حرف «ل» می-
باشد. چنانکه در لفظ عرب
هم به جای: «قتر علی
عیاله»، می‌تراند «قدر»

(تلبرار- تلبرماق *talpirar-
talpirmaq*).

تغتردی toğturdi: تنکری اغل
تغتردی *tə *ri oğul toğturdi* یعنی:
خدارند، بچه متولد
گردانید. اصل آن:
تغتردی *toğurturdi* است.

قاعدہی آن چنین است: اگر
فعل گذرای [تک فاعلی را]
که حرف «ت» نداشته باشد،
بجراهم گذرای [در فاعلی]
سازیم، حرف «ت» بر آن می-
افزاییم. بدینگونه فعل
از در فاعل می‌گذرد. فاعل
نخستین امر کننده ر فاعل
درمی، انجام دهنده است.
مثلا سر اجردی *suw icurdi*

در معنای: «آب نرشانید.»
رقتی بصورت سر اجتردی *suw
icturdi* در آید، این معنا
را می‌دهد که: یکی به
دیگری امر به نرشدن آب
کرد. ر یا اگر فعل بغدی
boğdi را در جملهی *ال انی
بغدی ol ani boğdi* بصورت
بغتردی *boğturdi* در آریم،
این معنا را می‌دهد که:
«ار به دیگری امر کرد که
یکی را خفه کند.» ر این
لفظ شبیه افعال لقط،
القط ر نقط ر انقط در
جملات:

«لقط السنبل ر القطه
غیره» ر «ر نقط المصحف ر
انقطه غیره» است. در
اینجا، فعل با افزردن
«الف» از در فاعل به یک
مفعول گذر کرده است. این
[فعل ترکی] نیز، چنین
است. (تغترور- تترماق
toğturur-toğturmaq).

نکردم. در اینجا، حرف «ج» از حرف «ش» ابدال یافته است.

مرارد دیگر نیز چنین است. (تبجرر- تبجرماق *tapcurur-tapcurmaq*).

تلدردی *tuldurdi*: اتلخ انی
تلدردی *atliğ ani tuldurdi* یعنی:
اسبسارار به ار برخررد.
مرارد دیگر نیز چنین است.
(تلدرر- تلدرماق *tuldurur-tuldurmaq*).

تلدردی *tildurdi*: انی بجاک بلا
تلدردی *ani bicək bilə tildurdi* یعنی:
آن را با چاقر سرراخ گردانید. (تلدررر- تلدرماک *tildurur-tildurmək*).

بلتردی *bilturdi*: ال منکا ایش
بلتردی *ol ma *a is bilturdi* یعنی:
ار، به من کار یاد داد.
(بلترر- بلترماک *bilturur-bilturmək*).

تمتردی *tamturdi*: ال ارت
تمتردی *ol ot tamturdi* یعنی: ار،
آتش روشن گردانید. به
روشن کردن قندیل ر شمعدان
نیز چنین گرینند. (تمدرر-
تمدرماق *tamdurur-tamdurmaq*).

تنتردی *tanturdi*: ال منکا المن
تنتردی *ol ma *a alimin tanturdi*
یعنی: ار، بدهی خرد به من
را انکار کرد. مرارد
دیگر نیز چنین است.
(تنترر- تنترماق *tanturur-tanturmaq*).

تندردی *tindurdi*: ال منی
تندردی *ol mənı tindurdi* یعنی:
ار، من را آسوده
گردانید. رادار به
استراحت کرد. اصل آن

هم گفت. ر نیز در آیات
مبارکه‌ی: ر اما اذا ما
ابتلاه فقدر علیه رزقه. ر
: ر من قدر علیه رزقه,
که ابدال حرف «د» از حرف
«ت» جایز است ر در کلمات
ختر ر ختل، حرف «ت» از
حرف «د» ابدال شده است.
اصل آن، «غدر» است. در
این کلمه، سه تغییر رجرد
دارد. (تلترر- تلترماک
təlturur-təlturmək).

تلتردی *tolturdi*: ال اییق
تلتردی *ol ayaq tolturdi* یعنی:
ار، ظرف را پر گردانید.
مرارد دیگر نیز چنین است.
(تلترر- تلترماق *tolturur-tolturmaq*).

تلتردی *tilturdi*: ار یرنـداق
تلتردی *ər yarındaq tilturdi* یعنی:
شخص، کمر بند برش زد. به
هر چیز دیگر نیز که مثل
کمر بند برش زده شد، چنین
گرینند. (تلترر- تلترماک
tilturur-tilturmək).

تمتردی *tamturdi*: انک آغزینکا
سر تمتردی *ani *ağzi *a suw tamturdi*
یعنی: به دهان ار،
آب چکانید.
(تمترر- تمترماق *tamturur-tamturmaq*).

این، گریش ضعیف است.
تمجردی *tamcurdi*: یغمـر
تمجردی *yağmur tamcurdi* یعنی:
باران پاشید، باران نم
بارید. (تمجرار- تمجرماق
tamcurur-tamcurmaq).

تبجردم *tapcurdum*: من اغلنی
اناسنکا تبجردم *mən oğulni anası *a tapcurdum*
یعنی: من،
بچه را به مادرش سپردم،
بچه را [از مادرش] جدا

ترضیح آنکه: ار به اندازه ای که سگ من را سیر کند، شکار به دست نیاررد، اسبم را بسیار درانیدر لاغر گردانید. اردک ر قـری من را گریزاند ر سرنرشت من را دگرگرن ساخت.

تذغردی *to ġurdi*: ال منی بر ایشتن تذغردی *ol māni bu istin to ġurdi* یعنی: ار، من را از این کار، به ستره آررد. (تذغرر- تذغرمق *to ġurur-to ġurmaq*).

ترغردی *turġurdi*: ال اتغ ترغردی *ol atig turġurdi* یعنی: ار، اسب را مترقف گردانید، ضعیف کرد ر مسکرت نگهداشت. (ترغرر- ترغرمق *turġurur-turġurmaq*).

ترغردی *turġurdi*: ال منی ارندن ترغردی *ol māni urundan turġurdi* یعنی: ار، مرا از جای برخیزانید. ار تمام ترغردی *ar tam turġurdi* یعنی: مرد، دیرار بر پا کرد. مرارد دیگر نیز چنین است. (ترغـرر- ترغرمق *turġurur-turġurmaq*).

تذغردی *tazġardi*: ار باشی تذغردی *ar basi tazġardi* یعنی: کلهی مرد، طاس می شرد. (تذغرر- تذغرمق *tazġarar-tazġarmaq*).

تذغردی *tozġirdi*: بیر تذغردی *yer tozġirdi* یعنی: زمین، گرد آرد شد. از زمین گرد ر خاک بلند شد. (تذغرر- تذغرمق *tozġirar-tozġirmaq*).

تشغردی *tosġurdi*: ال افن تار برلا تشغردی *ol ewin tawar birla*

تیندی *tindi* در معنای «نفس کشید» است.

تنتردی *tunturdi*: ات انک کرزن تنتردی *ot ani * kozin tunturdi* یعنی: دارر، چشم ار را پرشانید. به هر چیزی که چیز دیگری را پرشانند، چنین گرینند. (تنترر- تنترماق *tunturur-tunturmaq*).

تذغردی *to ġurdi*: ال منی تذغردی *ol māni to ġurdi* یعنی: ار، من را سیر گردانید. (تذغرر- تذغرمق *to ġurur-to ġurmaq*).

در این کلام نیز آمده است:
الک تذغرسا کرزی یلقا بلرر

Ewliġ to ġursa kozi yolqa bolur

یعنی: اگر صاحبخانه شکم مهمان را سیر گرداند، چشم مهمان برای رفتن راه را می پاید. این کلام را درباره ی کسی می گریند که پس از ضیافت از صاحبخانه برای رفتن عذرخواهی کند. در این قطعه نیز آمده است:

تذغرمدی اتمنی

ترغرغر اتمنی

سردی منک قتمنی

قاز تقی قردایمی

To ġurmadi itimni

Turġurġalir atimni

*Surdi māni * qutumni*

Qaz taqi qordayimi

یعنی: سگ من را سیر نگردانید.

اسب من را خسته کرد،

طالع من را برگردانید

قـرر اردک من را گریزاند.

تبکردی *tupkærdi*: ال ایـشغ
تبکردی *ol isiğ tupkærdi* یعنی:
ار, اصل ر ریشه ی کار را
جستجر کرد. (تبکرر-
تبکرماک *tupkæurur-tupkærmæk*).

ترگردی *tirgurdi*: تنکری الـک
ترکردی *tæ *ri olug tirgurdi* یعنی:
خدارند, مرده, را زنده
گردانید. (ترکـرر-
ترکرماک *tirgurur-tirgurmæk*).

تزکردم *tuzgurum*: من انی
تزکردم *mæn oni tuzgurum*
یعنی: من به ار هدیه
دادم. (تزکررمن- تزکرماک
tuzgururumæn-tuzgurmæk).

تلمردی *telmirdi*: ار تلم
تلمردی *ær telim telmirdi* یعنی:
شخص بسیار این بر ر آن
بر نگریت. انگار که
دنبال چیزی باشد, به چپ
ر راست خرد نگاه کرد.
(تلمرار- تلمرماک-
tælmirær-tælmirmæk).

جبتردی *capturdi*: ار قلن سـ
دا جبتردی *ær qulin suwda capturdi*
یعنی: شخص برده ی خرد را
در آب شناگری داد. مرارد
دیگر نیز چنین است. ال
انک بینن جبتردی * *ol ani*
boynin capturdi یعنی: ار
دستر داد گردن ری را
بزنند. (ترکی اریغرری).
ال افن جبتردی *ol ewin capturdi*
یعنی: ار, خانه اش را با
گل خالص, گلکاری کرد.
(جبترر- جبترماق-
capturur-capturmaq).

جژتردی *cijturdi*: بریک اتغ
جژتردی *bu yuk atiğ cijturdi* یعنی:
از سنگینی بار, کمر اسب
خم شد, زخمی شد, ر اسب به

tosğurdi یعنی: ار, خانه اش
را با کالا پر کرد. اگر
خم را به آب ر هر مایع
دیگر پر کنند نیز, چنین
می‌گیرند. (تـشغرار-
تـشغرماق *tosğurar-tosğurmaq*).

تـشغردی *tasğurdi*: اشـج
تـشغردی *asic tasğurdi* یعنی: دیگ
به حالت لبریز شدن ر سر
رفتن رسید. (تـشغرار-
تـشغرماق *tasğurar-tasğurmaq*).

تـشغردم *tusğurdum*: من اغلنی
آتاسنکا تـشغردم *mæn oğulni*
*atasi *a tusğurdum*
یعنی: من,
بچه را به پدرش رسانیدم.
اگر در نفر را به هم
برسانند, نیز, چنین
گیرند. (تـشغررمن-
تـشغرمماق *tusğurumæn-*
tusğurmaq). ر اصل آن
تـشردم *tusurdum* است.

تلغردی *talğurdi*: کـنکلم
تلغردی *ko *lum talğurdi* یعنی:
دلم به هم خرد. به علت
خردن خراک نامناسب, دلم
به هم خرد, [انگار
رده های بالا می‌آید].
(تلغرر- تلغرمماق *talğurur-*
talğurmaq).

تلغردی *talğirdi*: ارت بشی
تلغردی *art basi talğirdi* یعنی:
بر سر کره طرفان سخت
رزیدن گرفت. (تلغرار-
تلغرمماق *talğirar-talğirmaq*).

تمغردی *tamğurdi*: سر تمغردی
suw tamğurdi یعنی: نزدیک برد
آب بچکد. (آب, از یخ
چکید). مرارد دیگر نیز
چنین است. (تمغرار- تمغرمماق
tamğirar-tamğirmaq).

جقتردی *ciqturdi*: *al ani ewdin ciqturdi* یعني: ار، ري را از خانه بیرون گردانید. (جقتر- جقترماق *ciqturur-ciqturmaq*).

جقتردی *ciqturdi*: *al tonin ciqturdi* یعني: ار لباس خرد را خیس کرد. لباس خرد را به جاي نمدار گذاشت ر خیس کرد. (جقتر- جقترماق *ciqturur-ciqturmaq*).

جکتردی *cakturdi*: *anar cakik cakturdi* یعني: ار، کتاب را به دست ار، نقطه‌گذاری گردانید. *al atin cakturdi* یعني: ار از سم پاي اسب خرد، خرن گرفت. مرارد دیگر نیز چنین است. (جکتر- جکترماق *cakturur-cakturmak*).

جکتردی *cokturdi*: *al anek tawasin ol ani * tawasin cokturdi* یعني: ار، شتر ري را خرابانید. *al kumus altundan cokturdi* یعني: ار، نقره را از طلا جدا ساخت. (ار با ذرب کردن ر خرابانیدن در خاک، طلا را از نقره جدا ساخت). (جکتر- جکترماق *cokturur-cokturmak*).

جلتردی *calturdi*: *al ani calturdi* یعني: ار، ري را بر زمین زد. *al yituk calturdi* یعني: ار براي یافتن گمشده اش ري را رادار به جستجر گردانید. هنگام صدا زدن به قصد نیرشانیدن چنین می-گیرند. (ترکی ارغزري).

زانر در آمد. اگر از سنگيني بار، کمر هر حیران دیگری زخمی شرد، نیز، چنین گیرند. (جژتر- جژترماق *cijturur-cijturmak*).

جژتردی *cujturdi*: *al yipiğ cujturdi* یعني: ار طناب سست را از در سري، سفت کشانید.

اگر رده ي گرسفند را هم از در طرف بکشند، چنین می‌گیرند. (جژتر- جژترماق *cujturur-cujturmak*).

این کلمه نیز مانند کلمه ي قبلي با حرف «ژ» از میان در مخرج آرایي بیرون می‌آید.

جکتردی *cikturdi*: *al tugun cikturdi* یعني: ار، گره را سفت گردانید. (ار دستر داد که گره بقچه را سفت کنند). مرارد دیگر نیز چنین است. (جکتر- جکترماق *cikturur-cikturmak*).

جقتردی *caqturdi*: *al caqmaq caqturdi* یعني: ار، چخماق فرر گرفت ر روشن کرد. اگر شخصي میان در نفر را به هم بزند ر سر ر صدا در بیارد نیز، چنین گیرند. (جقتر- جقترماق *caqturur-caqturmaq*).

جقتردی *coqturdi*: *al qusuğ qazqa coqturdi* یعني: ار، پرنده ي شاهين را بر ري اردک انداخت، رادار به حمله کرد. مرارد دیگر نیز چنین است. (جقتر- جقترماق *coqturur-coqturmaq*).

گرینند. (سبتر- سبترماق *sapturur-sapturmaq*).
مصدر ارلي با «ک» است.

ستردی *satturdi*: ال منک تـ
ارغ ستردي *ol māni * tawariḡ*
satturdi يعني: ار, مال من
را فرشانيد. مرارد ديگر
نيز چنين است. (ستر-
سترماق *satturur-satturmaq*).

ستردی *sutturdi*: ال انک
يرزنکا ستردي *ol ani * yuzi * a*
sutturdi يعني: ار, رري ري
تف کرد. اصل آن:
سرذتردي *su turdi* است.
(سرذتر- سترماق *su turur-*
sutturmaq). ادغام شده
است.

ستردی *sitturdi*: ال اغلن
ستردي *ol oḡlin sitturdi* يعني: ار
بچه اش را شاشانيد, رادار
به شاش کردن کرد. اگر
حيران را هم رادار به
شاشيدن کند, چنين مي-
گريند. اصل آن سينتردي *si*
turdi است, ادغام شده است.
(ستر- سترماک *sitturur-*
sitturmāk).

سجتردی *sacturdi*: ال منکا
يرماق سجتردي *ol ma *a yarmaq*
sacturdi يعني: ار براي من
پرل نثار گردانيد.
(سجتر- سجترماق *sacturur-*
sacturmaq).

سجتردی *sicturdi*: ال اني
سجتردي *ol ani sicturdi* يعني: ار,
ري را رادار به دفع
مدفع کرد. (سجتر-
سجترماق *sicturur-sicturmaq*).

سرتردی *surturdi*: ال اني
سرترددي *ol ani surturdi* يعني:

(جلتر- جلتрмаق *calturur-*
calturmaq).

جمتردی *cumturdi*: ال اني سـ
قا جمتردي *ol ani suwqa cumturdi*
يعني: ار, ري را در آب
رادار به آبتني گردانيد.
(جمتر- جمترماق *cumturur-*
cumturmaq).

جمتردی *cumturdi*: در آب فرر
برد. در معنای اين کلمه,
فرر بردن در آب, نسبت به
کلمه ي قبلي, عميقتر است.
(جمتر- جمترماک *cumturur-*
cumturmāk).

جتردی *canturdi*: ال اني بر
ايشقا جتردي *ol ani bu isqa*
canturdi يعني: ار, ري را از
اين کار منصرف کرد.
اصل آن, جندتردي *cinduturdi*
است. (جتر- جترماق
canturur-canturmaq).

جنگردی *cingardi*: ال ايشيغ
جنگرددي *ol isiḡ cingardi* يعني:
ار, ريشه ي کار را جستجر
کرد, تحقيق کرد. اصل آن
با حرف «ي» ر جينگرددي
cingardi است. (جينگر-
جينگرماق *cingarir-cingarmaq*).

سبتردی *səpturdi*: ال انک قزن
سبتردي *ol ani * qizin səpturdi*
يعني: ار دختر ري را
جهيزدار کرد ر امر کرد
که به خانه ي داماد
بررد. (سبتر- سبترماک
səpturur-səpturmāk).

سبتردی *sapturdi*: ال منکا قش
قنتن سبتردي *ol ma *a qus qanatin*
sapturdi يعني: ار بال قرش
را ترسط من رفر گردانيد.
به هر چيز ديگري نيز که
رفر گردانيد شرد, چنين

سشتردی *sasturdi*: ال الم برم
 برلا سشتردی *ol alim berim birla*
sasturdi یعنی: ار، بدهکاری
 ر بستانکاری خرد را
 تقاطع کرد. (مخارج خرد را
 با دریافتی‌های خریش
 معامله کرد. ار از طلب
 خرد ر طرف دیگر هم از
 طلب خریش بر رری ار،
 صرفنظر کردند.) (سشتور-
 سشترماق *sasturur-sasturmaq*).

سغتردی *sağturdi*: ال قـری
 سغتردی *ol qoy sağturdi* یعنی: ار،
 گرسفند درشانید. مرارد
 دیگر نیز چنین است.
 (سغتر- سغترماق *sağturur-*
sağturmaq).

سغتردی *siğturdi*: بیر نانکـی
 بیرکا سغتردی *bir nə *ni birgə*
siğturdi یعنی: ار، چیزی را
 در چیز دیگری جا داد.
 (سغتر- سغترماق *siğturur-*
siğturmaq).

سـتردی *səwturdi*: ال تنکـری
 سنی منکا ستردی *ol tə *ri səni*
*ma *a səwturdi* یعنی: آن
 خداوند، تر را برای من
 درست داشتی کرد. (ستر-
 سترماک *səwturur*
səwturmək).

سقتردی *soqturdi*: ال بیر نانکـی
 برکا سقتردی *ol bir nə *ni birgə*
soqturdi یعنی: ار یک چیز
 را داخل چیز دیگری
 فرگردانید. (سقتور-
 سقتورماق *soqturur-soqturmaq*).

سقتردی *soqturdi*: ال مـرج
 سقتردی *ol murc soqturdi* یعنی:
 ار، فلفل سیاه کربانید.
 مرارد دیگر نیز چنین است.

ار، ری را کـشانید. ار،
 ری را از جایی به جایی
 دیگری تبعید کرد. (سرتور-
 سترماک *surturur-suturmək*).

ال انکر قری ستردی *ol a *ar*
goy surturdi یعنی: ار، ری را
 رادار به راندن گرسفند
 کرد. ال انکر تـاش
 ستردی *ol a *ar tas surturdi*
 یعنی: ار به ری دستر داد
 سنگ را حک کند.
 (سرتور- سترماک *surturur-*
surturmək).

سرتردی *sorturdi*: ال سـرغ
 سرتردی *ol soruğ sorturdi* یعنی:
 ار سراغ گمشده اش را
 گیرانید.

ال قانغ ستردی *ol qanığ*
sorturdi یعنی: ار از ری،
 بطریق مکیدن، خرن
 گیرانید. ار دستر داد با
 رسیله‌ی مکش، از ار خرن
 بگیرند. (سرتور- سترماق
sorturur-sorturmaq).

سزتردی *suzturdi*: ال سـر
 سزتردی *ol suw suzturdi* یعنی:
 ار، امر به صافی کردن آب
 کرد. (سزتر- سزترماک
suzturur-suzturmək).

سستردی *susturdi*: ال قـج
 سستردی *ol qoc susturdi* یعنی: ار،
 قرچ را رادار به کله‌زدن
 کرد. (سستر-
 سسترماک *susturur-susturmək*).

سشتردی *sesturdi*: ال تـکـرن
 سشتردی *ol tugun sesturdi* یعنی:
 ار، گره را باز گردانید.
 مرارد دیگر نیز چنین است.
 (سشتر- سشترماک *sesturur-*
sesturmək).

ار, گره باز گردانید.
اگر چیز دیگر هم باز
کرده شود, چنین گیرند.
این کلمه با حرف «س» نیز
تلفظ می‌شود. این ریژگی,
در عربی هم هست. مثلاً در
عربی مسک ر در فارسی مشک
گیرند. ر یا کلمه‌ی عربی
سکر در عجم بصرت شکر در
آمده است. کلمات عسکر در
عربی ر لشکر در فارسی
نیز چنین است. [ششتر-
ششترمک (sesturur-sesturmak)].

سجگردی sacğirdi : ار سر
سجگردی *ar suw sacğirdi* یعنی:
شخص, نزدیک برد آب را
بپاشد. (سجغرار-
سجغرمق (sacğirar-sacğirmaq)).

سجگردی sucğurdi : ات سجگردی *at*
sucğurdi یعنی: نزدیک برد
اسب را بجهاند. مرارد
دیگر نیز چنین است.
(سجغرار- سجغرمق *sucğurar-*
sucğurmaq).

سرگردی sarğardi : سرگردی نانک
*sarğardi * sarğardi nā* یعنی: [آن]
چیز, زرد شد. (سرغرر-
سرغرمق *arğarur-sarğarmaq*).

سزگردی sizğurdi : ار یاغ
سزگردی *ar yağ sizğurdi* یعنی:
مرد, زرغن ذرب کرد ر
تقطیر کرد. مرارد دیگر
نیز چنین است. (سزغرر-
سزغرمق *sizğurur-sizğurmaq*).

در این بیت نیز آمده
است:
کنکلی کیب قانی قرب
اغزی اجب قتغرار
سزغرغر اذکغر
اسز یزی برقرار

*Ko *li koyup gani qurip*
Ağzi acip qatğurar

(سقتور- سقترماق *soqturur-*
soqturmaq).

سقتردی siqturdi : ال ازم
سقتردی *ol uzum siqturdi* یعنی: ار
دستور داد, انگر افشره
کنند.

(سقتور- سقترماق *siqturur-*
siqturmaq).

سکتردی sokturdi : ال تـرن
سکتردی *ol ton sokturdi* یعنی: ار,
جامه را شکافته گردانید.
اگر دیرار را نیز سرراخ
گردانید چنین گیرند.
(سکتور- سکتрмаک *sokturur-*
sokturmak).

سکتردی sokturdi : ال انی
سکتردی *ol ani sokturdi* یعنی: ار
دستور داد ار را فحش
بدهند. املاء صحیح آن
سرتردی با حرف «ر» است.
ادغام شده است. (سکتور-
سکتрмаک *sokturur-sokturmak*).

سالتردی salturdi : ال منی انکار
سالتردی *ol mēni *ar salturdi* یعنی:
ار, من را رادار به حمله
بر ار گردانید. (ترکی
ارغزی).

ال منکا بینک سالتردی *ol ma *a*
*ye *salturdi* یعنی: ار, آستین
جامه‌ی خرد را بطرف من
دراز گردانید ر انداخت.
(ار برای ایماء ر اشاره
به من به دیگری امر کرد
که آستین جامه‌ی خرد را
بطرف من بیندازد).

(سالتور- سالتوماق *salturur-*
salturmaq). به هر چیز
دیگری که امر به انداختن
آن بشود, چنین گیرند.

ششتردی sesturdi : ال تـکرن
ششتردی *ol tugun sesturdi* یعنی:

به رسیده تکان خوردن مثل شیر رقیق شد. (ستکرر- ستکرماک *sutgirur- sutgirmək*).

سسگردی *susgurdi*: سغرا رک سسگردی *siğir ariğ susgurdi* یعنی: گار را به شاخ زدن به مرد رادار کرد. (سسکرار- سسکرماک *susgurər- susgurmək*).

قبتردی *qapturdi*: ال انکار تـ ار قبتردی *ol a *ar tawar qapturdi* یعنی: ار، ری را رادار کرد مال بقاپد ری یا بریاید. (قبتور- قبتوماق *qapturur- qapturmaq*).

قجتردی *qacturdi*: ال ارک قجتردی *ol ariğ qacturdi* یعنی: ار، شخص را به رسیده شخصی دیگر فراری داد. (قجتور- قجتوماق *qacturur- qacturmaq*).

قجتردی *qoqturdi*: ال منی قجتردی *ol mənı qoqturdi* یعنی: ار، مرا هماغرش گردانید، با ری هماغرش گردانید. (قجتور- قجتوماق *qoqturur- qoqturmaq*).

قتردی *qatturdi*: ال ییب قتردی *ol yip qatturdi* یعنی: ار برای سرزن، نخ تاب داد. نخ را درلا کرد. مراد دیگر نیز چنین است. ال تلقانقا یاغ قتردی *ol talqanqa yağ qatturdi* یعنی: ار قاررت را با زرغن در آمیخت. به هر چیز دیگر نیز اگر چیزی خلط کنند، چنین می‌گیرند. (قترور- قترمماق *qatturur- qatturmaq*).

قتردی *qarturdi*: ال انی سقا قتردی *ol anı suwqa qarturdi* یعنی: ار، آب را، به گلری ار تپانید.

Sizğurğalir u iklər
Əssiz yuzı burqurar

یعنی: دلسرخته است، خرنش خشکیده، دهانش را باز می‌کند ر سرد می‌خراند عشق ار را زردر کرده است،

حیف بر سیمای پژمرده ار باد!
ترضح آنکه: عاشق در نزد مردم دهن باز کرده می‌خندد، اما دلش آتش گرفته است. خرنش خشکیده است. عشق ار را دارد ذرب می‌کند. حیف بر چهره‌ی زرد ار باد!

سغردی *suwğardi*: ال ات سغردی *ol at suwğardi* یعنی: ار، اسب را آب داد. مراد دیگر نیز چنین است. (سغور- سغورماق *suwğarur- suwğarmaq*).

سنگردی *sanğardi*: ال انی کشیدن سنگردی *ol anı kisiden sanğardi* یعنی: ار، ری را جزر مردم به حساب آورد. (سنغور- سنغورماق *sanğarur- sanğarmaq*).

سرقردی *sarqurdi*: ال ییاغنی قابتن سرقردی *ol yağni qaptin sarqurdi* یعنی: ار، زرغن را از ظرف چکانید. هر چیز مایع دیگر را نیز که از ظرفی به ظرف دیگری بریزند، ر ته مانده‌ی آن قطره قطره بچکد، چنین گیرند. (سرقور- سرقورماق *sarqurur- sarqurmaq*).

سرتگردی *sutgərđi*: یغسرت سرتگردی *yoğurt sutgərđi* یعنی: ماست، مثل شیر شد، ماست

گردن کسی را به طناب کشد
چنین گیرند.

انک اشن قستردی *ani *asin qisturdi*
یعنی: غذای ری را
کم گردانید. دستر داد که
سهمیه ی غذای ری را کم
کنند. مرارد دیگر نیز
چنین است. ر این کلمه، از
عبارت زیر اخذ شده است:
ال انک ترزن قستردی *ol ani tonin qisturdi*
یعنی: ار، امر
کرد که جامه ی ری را
کرتاه کنند. مرارد دیگر
نیز چنین است.

(قستور- قستوماق *qisturur-qisturmaq*).

ققتردی *qaqturdi*: ال انی بشرا
ققتردی *ol ani basra qaqturdi* یعنی:
ار، ری را رادار به رر
در رر ایستادن ر سر شکستن
کرد. (ققتور- ققتوماق
qaqturur-qaqturmaq).

قلتردی *qalturdi*: ال انی یرشتا
قلتردی *ol ani yarista qalturdi*
یعنی: ار، ری را در
مسابقه راه رفتن پشت سر
نهاد. به هر کس دیگر که
در مسابقه عقب بماند، چنین
گیرند. (قلتر- قلتوماق
qalturur-qalturmaq).

قلتردی *qolturdi*: ال مندن نانک
قلتردی *ol mändin nə *qolturdi*
یعنی: ار، از من چیزی را
ترسط کس دیگری طلب کرد.
(قلتر- قلتوماق *qolturur-qolturmaq*).

قلتردی *qilturdi*: ال انکر ایش
قلتردی *ol a *ar is qilturdi* یعنی:
ار، ری را رادار به انجام
کار کرد. (قلتر- قلتوماق
qilturur-qilturmaq).

ال انکر یاغ تلقانقا
قتردی *ol a *ar yağ talqanqa*
قارتت مخلرط گردانید.
(ترکی ارغزی). (قترر-
قترماق *qarturur-qarturmaq*).

قتردی *qurturdi*: ال منکا یا
قتردی *ol ma *a ya qurturdi*
یعنی: ار ترسط من کمان به
زه گردانید. خان انکر
جراج قتردی *xan a *ar cuvac qurturdi*
یعنی: خان، ترسط
ار، چادر خانی خرد را بر
پا گردانید.

خان بککا سرسن قتردی *xan bəgga susin qurturdi*
یعنی: خان،
به ترسط بیگ، قشرن خرد
را گرد آورد. (قترر-
قترماق *qurturur-qurturmaq*).

قتردی *qirturdi*: ال انکر یر
قتردی *ol a *ar yer qirturdi*
یعنی: ار، ترسط ری سطح
زمین را کند. مرارد دیگر
نیز چنین است. (قترر-
قترماق *qirturur-qirturmaq*).

قزتردی *qazturdi*: ال انکر قذغ
قزتردی *ol a *ar qa ağ qazturdi*
یعنی: ار، ترسط ری قنات
کند. (قزتر- قزترماق
qazturur-qazturmaq).

قستردی *qusturdi*: سسجک ارک
قستردی *sucuk ərig qusturdi* یعنی:
شراب، شخص را به استفراغ
را داشت. به هر چیز دیگر
که رنگ را عرض کند، چنین
گیرند. (قستور- قستوماق
qusturur-qusturmaq).

قستردی *qisturdi*: بک انک
ازاقن قستردی *bəg ani *a aqin qisturdi*
یعنی: بیگ، پای ار
را درگیر انداخت. اگر بیگ

قذغردم *qa ġurdum*: من انکر
 قذغردم *mən a *ar qa ġurdum*
 یعنی: من، به خاطر ار
 اندر هگین شدم. در این
 قطعه نیز آمده است.
کلسا سنکا یلغرا
ارذن انی اذغرا
برسن نرر قذغرا
ستی منک ایی

*Kəlsə sa *a yolğira*
U un ani u ġura
Barsun naru qa ġura
*Satti mənī *ayimī*

ترجمه: اگر، در راه به
 تر برخررد،
 ار را از خراب بیدار کن.
 هر جا که خراست، بررد ر
 رد شرد
 برده ی من را فررخت.
 ترضح آنکه: در راه که
 گذر می‌کني اگر به ار
 برخررد کردی، از خراب
 غفلت بیدارش کن، عملش را
 به ار بفهمان، بگذار غمین
 ر اندر هگین رد شرد ر
 بررد. ار، بدران اجازه
 من، برده ام را فررخته
 است. (قذغرار- قذغرماق
qa ġurar-qa ġurmaq).
 در گریش کسانى که حرف
 «ذ» را به حرف «ی» مبدل
 می‌کنند، این کلمه قیغرار
qayğurar تلفظ می‌شود.

قزغردی *quzğirdi*: قزغردی
 قزغردی *qar quzğirdi* یعنی:
 برف، بصورت رگبار،
 پراکنند. (قزغرار-
 قزغرماق *quzğirar-quzğirmaq*).
 (ترکی قپچاقی).

قرغردی *qurğirdi*: ییر قرغردی
qurğirdi yer یعنی: زمین خشک
 شد. به هر چیز دیگری نیز
 که به جهت کاستن رطربت

قمتردی *qamturdi*: ال انی ارب
 قمتردی *ol ani urup qamturdi* یعنی:
 ار، ری را ترسط کسی زد ر
 بیهرش گردانید. از ضربه-
 های کتک، صدای ار برید.
 (قمترر- قمترماق *qamturur-*
qamturmaq).

قمتردی *qumturdi*: ییل سرغ
 قمتردی *yel suwuğ qumturdi* یعنی:
 باد، آب را پر مرج
 گردانید. (قمترر- قمترماق
qumturur-qumturmaq).

قنتردی *qanturdi*: ال منی سقا
 قنتردی *ol mənī suwqa qanturdi*
 یعنی: ار، مرا با آب سیر
 کرد. (قنترر- قنترماق
qanturur-qanturmaq). ر اصل
 آن قندردی *qandurdi* است.
 مرارد دیگر نیز چنین است.

قندردی *qondurdi*: ال اندا قش
 قندردی *ol ewində qus qondurdi*
 یعنی: ار در خانه اش پرنده
 برنشانید. ال الترن ازا
 قش قندردی *ol altun uzə ces*
 قندردی *qondurdi* یعنی: ار، بر ری
 طلا، فیروزه نشانید. به هر
 چیز دیگر که بر ری چیزی
 نشانیده شرد، چنین گریند.
 (قندرر- قندرماق *qondurur-*
qondurmaq).

قتغردی *qatğurdi*: ار کلب
 قتغردی *ər kulup qatğurdi* یعنی:
 شخص خندید ر رده بر شد.
 (قتغرار- قتغرماق *qatğurar-*
qatğurmaq).

قتغردی *qutğardi*: تنکری منی
 قتغردی *tə *ri mənī qutğardi* یعنی:
 خدارند، مرا نجات داد.
 (خدارند مرا از عذاب
 رهانید). (قتغرار-
 قتغرماق *qutğarur-qutğarmaq*).

(کرتور- کرتوماک *kərturur-*
(*kərturmək*).

کرتوردی *korturdi*: ال انکر
نانک کرتوردی **ar nə* ol a
korturdi یعنی: ار ری را امر
به دیدن چیزی کرد.
(کرتور- کرتوماک *kərturur-*
(*kərturmək*).

کرتوردی *kirturdi*: ال انی اکا
کرتوردی *ol ani ewgə kirturdi*
ار ری را داخل خانه
گردانید. مراد دیگر نیز
چنین است. (کرتور-
کرتوماک *kirturur-kirturmək*).

کستردی *kəsturdi*: ال انکر
یغاج کستردی **ar yiğac* ol a
kəsturdi یعنی: ار ری را به
قطع درخت رادار ساخت.
مراد دیگر نیز چنین است.
(کستور- کستوماک *kəsturur-*
(*kəsturmək*).

کتوردی *kewturdi*: ال انک
کرجن کتوردی **kucin* ol ani
kewturdi یعنی: ار ری
را کند کرد. (کتور- ک
توماک *kewturur-kewturmək*).

کلتردی *kulturdi*: ال منی کلتردی
ol mənī kulturdi یعنی: ار ری من
را خندانید. (کلتر-
کلترماک *kulturur-kulturmək*).

کلتردی *kulturdi*: ال ات اذاقن
کلتردی *ol at a aqin kulturdi*
ار ری پای اسب را بندر بخر
گردانید. (کلتر- کلترماک
kulturur-kulturmək).

کلتردی *kəlturdi*: ال منکا ات
کلتردی **a at kəlturdi* یعنی:
ار ری به من [ترسط کسی]
اسب آورد. (کلتر- کلترماک
kəlturur-kəlturmək).

این کلمه در ترکی
ارغزی با حرف «ت» در

خشک شرد، چنین گریند.
(قرغرار- قرغرماق *qurğirar-*
(*qurğirmaq*).

قرغردی *qurğirdi*: ار قرغردی *ər*
qurğirdi یعنی: شخص لاابالیگری
پیشه کرد. (قرغرار-
قرغرماق *qurğirar-qurğirmaq*).

قزگردی *qizğurdi*: ال انی بر
ایشتا قزگردی *ol ani bu ista*
qizğurdi یعنی: ار ری را در
این کار شکنجه داد.
(طری به جزای اعمالش
رسانید، که دیگر بار،
این کار را تکرار نکند).
(قزغر- قزغرماق *qizğurur-*
(*qizğurmaq*).

قلگردی *qolğirdi*: ال منمدن
قلگردی *ol məndin qolğirdi*
ار [ترسط کسی] چیزی از
من طلب کرد. (قلغرار-
قلغرماق *qolğirar-qolğirmaq*).

قمگردی *qamğirdi*: انک یرزی
قمگردی *ani *yuzi qamğirdi*
صورت ار، مضررب گردیده
شد. به هر چیز دیگر نیز
که مضررب گردانیده شرد،
چنین گریند. (قمغرار-
قمغرماق *qamğirar-qamğirmaq*).

کجتردی *kecturdi*: ال انی س
دن کجتردی *ol ani suwdin kecturdi*
یعنی: ار ری را از آب
گذرانید. (کجتور- کجتوماک
kecturur-kecturmək).

کرتوردی *kərturdi*: ال انک تررن
کنکا کرتوردی **tonin ku* ol ani
**ə kərturdi* یعنی: ار ری لباس
ری را به آفتاب پهن کرد.
ال ییب کرتوردی *ol yip kərturdi*
یعنی: ار ری طناب پهن کرد.
مراد دیگر نیز چنین است.

کزگردی *kəzgərđi*: ار اقی
 کزکردی *ər oq kəzgərđi* یعنی:
 شخص [با] تیر نشان‌گیری
 کرد.
 (کزکرد- کزکردماک *kəzgarur-*
kəzğərmək).

کزگردی *kozgərđi*: ال اتمانی
 منکا کزکردی *ol atamni ma *a*
kozgərđi یعنی: ار, پدرم را
 به من نشان داد, رادار
 به دیدار کرد. (کزکرد-
 کزکردماک *kozgarur-kozğərmək*).

کزگردی *kuzgərđi*: پاییزگاهان
 فرار رسید. (زمان به سري
 پاییز شتافت). (کزکرد-
 کزکردماک *kuzgarur-kuzğərmək*).

کلگردی *kəlgirdi*: ال منکا
 کلکردی *ol ma *a kəlgirdi* یعنی:
 ار, خراستار آمدن به سري
 من شد. (کلکرد-کلکردماک
kəlgirər-kəlgirmək).

کنگردی *kongərđi*: ال اقی
 کنکردی *ol oq kongərđi* یعنی:
 ار, تیر را استزار ساخت.
 مرارد دیگر نیز چنین است.
 ال یرل کنکردی *ol yol kongərđi*
 یعنی: ار, راه راست نشان
 داد, هدایت کرد. بک
 اغرینی کنکردی *bəg oğrini*
kongərđi یعنی: بیگ, سارق
 را رادار به گفتن حرف
 راست کرد. (دزد را رادار
 به اعتراف ساخت). (کنکرد-
 کنکردماک *kongərur-kongərmək*).

مندردی *mundurđi*: ال منکا ات
 مندردی *ol ma *a at mundurđi*
 یعنی: ار, من را سرار بر
 اسب گردانید. (مندرد-
 مندردماک *mundurur-*

دیگر گریشهای ترکی با
 حرف «د» می‌آید. عادت
 ارغوزان چنین است. بخلاف
 دیگر ترکان, حرف «د» را
 به «ت» ر حرف «ت» را به
 حرف «د» ابدال می‌سازند.
 دیگر ترکان به شتر تی
təwəy می‌گیریند, رلی
 ارغوزان آن را در *dəvə*
 تلفظ می‌کنند. ارغوزان
 ادات تقی *taqi* در معنای:
 «نیز» در گریش دیگر
 ترکان را, دقی *daqı* (=)
 داهی, دخی) تلفظ می‌کنند.

ککجردی *kikcurđi*: ار بچاک
 ککجردی *ər bicək kikcurđi* یعنی:
 شخص, چاق را بر رری هم
 مالید.
 ال اکی ار ککجردی *ol ikki ər*
kikcurđi یعنی: ار در مرد را
 علیه هم شمرانید.
 (ککجرد- ککجردماک *kikcurur-*
kikcurmək).

کمتردی *komturđi*: ال یردا
 نانک کمتردی *ol yerdə nə*
komturđi یعنی: ار, چیزی را
 در زمین دفن کرد. (کمترد-
 کمتردماک *komturur-komturmək*).

کلسردی *kulsirdi*: ار کلسردی
ər kulsirdi یعنی: شخص خندرد به
 نظر آمد. اگر تبسم هم
 بکند, چنین می‌گیریند.
 (کلسرد- کلسردماک *kulsirər-*
kulsirmək).

کدگردی *kədkirdi*: ات کدگردی
at kədkirdi یعنی: اسب, ناآرامی
 کرد. (اجازه نداد بر
 پشتش بار بنهد).
 (کدکردار- کدکردماک *kədkirər-*
kədkirmək).

ر یا آنکه خرد در اصل در راجی ر ناگذرا هستند که در حرف «ت, ر» بر آنها افزوده شده است. مانند: اریا قردی *ar ya qurdi* در معنای: «مرد, کمان را به زه آراست». در این جمله, فاعل یکی است. رقتی خراسته شد که فاعل را رادار به انجام کاری کنند, در حرف «ت, ر» را بر فعل می‌افزایند: *ol a *ar ya qurturdi* یعنی: «ار, ری را رادار ساخت که کمان را به زه کند.» اینجا فاعل, در تاست. نخستین امرکننده ر دیگری انجام دهنده. همانگونه که در عربی نیز, مثلا در جملات زیر, در هر کدام در فاعل رجرد دارد: «نقط الرجل المصحف ر انقطه غیره» در معنای: مرد مصحف را نقطه‌گذاری کرد ر مرد به رسیده دیگری قرآن را نقطه‌گذاری کرد.

ریا: «لقط السنبل ر القطه غیره» در معنای: خرشه را چید؛ ر خرشه را رادار به چیدن گردانید. که افعال: «انقطه» ر «القطه» دارای در فاعل-اند.

ر یا آنکه بر فعل, در حرف «ر, غ» ر یا در حرف «ر, ک» افزوده می‌شود. مانند: ات تردی *at turdi* در معنای: «اسب لاغر شد.» که بصورت ار اتن ترغردی *ar atin turğurdi* در معنای: «شخص, اسب خرد را لاغر گردانید.» ر یا: فعل

(mundurmāk). مرارد دیگر نیز چنین است.

مندردی *mandurdi*: ال منکا

قلج مندردی *ol ma *a qilic mandurdi* یعنی: ار, به من فرمان داد با زبان شمشیر سخن بگیریم.

ال منکا اتماکک یاغقا مندردی

*ol ma *a atməgig yağqa mandurdi* یعنی: ار, برای من, نان را ررغنی گردانید. (مندرر- مندرماق *mandurur-* *mandurmaq*).

منگردی *manğirdi*: ال اتماکک

یاغقا منگردی *ol atməgig yağqa manğirdi* یعنی: ار, نان را [ترسط کسی] ررغنی گردانید.

(منغرار- منغرماق *manğirar-* *manğirmaq*).

این بخش, در چهار طریق بررسی می‌شود:

نخستین: فعل گذرا از ریشه‌ی

در راجی, مانند: بردی *bardi* در معنای: «رفت» که رقتی

بصورت برتردی *barturdi* در می‌آید, معنای: «دیگری برد.» را می‌دهد. ر یا:

ار سقا قردی *ar suwqa qardi* یعنی: «مرد به آب فرر رفت.» که رقتی گفته می-

شود: انی سقا قرتردی *ani suwqa qarturdi* معنای: «ار را در آب فرر برد.» را می-

دهد. این افعال, افعال ناگذرای در راجی‌اند ر همانگونه که دیدید, در این باب بصورت گذرا در

می‌آیند.

صیغهی ماضی در حرف «ر» ر در صیغهی مضارع سه حرف «ر» افزوده می‌شد. اگر در فعل قـتـغـردی *qutğardi* در معنای: «رهانید»، حرف «غ» نمی‌آمد، صیغهی ماضی آن بصورت قـتـرـدی *qutrardi* می‌آمد. ر باز اگر می‌خواستیم کلمهی سـغـردی *suwğardi* را متعدی سازیم، باید سرردی *suwrardi* می‌گفتیم ر مضارع آنها نیز لابد به شکل قـتـرـر *qutrarur* ر سررر *suwrarur* در معنای نجات خواهد داد ر آبیاری خواهد کرد، می‌آمد. یکی از این «ر» ها جزر ریشه‌ی کلمه، درمی‌نشانه‌ی متعدی بردن فعل ر سرمی‌نشانه‌ی مضارعت است. از این رر در کلمات سـتـرـآر ر دارنده‌ی حرف «غ، ق»، حرف نخستین که جزر بن راژه است به «ت» ر در کلمات دارنده‌ی حرف غنه‌دار «ک» به حرف «نک» بدل شده‌اند. ر بدینگونه در تلفظ حلاّرتی ایجاد شده است.

درمین: افعالی که در اصل سه حرفی ر ناگذرا هستند که در گذراسازی وارد این باب شده‌اند. مثلاً فعل تـرـلـدی *tirildi* در جمله‌ی ار تـرـلـدی *ar tirildi* یعنی: مرد زنده شد هنگام متعدی ساختن به شکل تـرـکـردی *tirğurdi* در می‌آید ر گفته می‌شود: تـنـکـری تـرـکـردی *ta *ri tirğurdi* که معنای:

«خداوند ار را زنده گردانید.» را می‌دهد. فعل در جمله‌ی ار قـزـلـدی *ar qizildi* در معنای: «شخص مجازات

تـردی *turdi* در جمله‌ی: ار یقارر تـردی *ar yuqaru turdi* یعنی: شخص بر خاست که در گذراسازی به این صورت در می‌آید: انی تـرـغـردی *ani turğurdi* یعنی: «دیگری ار را رادار به برخاستن کرد.» همین‌گونه فعل ارردی *arudi* در جمله‌ی: یاغ ارردی *yağ arudi* که گذراسازی آن بصورت جمله‌ی: ار یاغ ارکردی *ar yağ arğurdi* در معنای: «شخص ررغن را ذرب گردانید [یا عبارت دیگر کسی را رادار به ذرب کردن ررغن کرد].» ر یا جمله‌ی: اق کندی *oq kondi* در معنای: «تیر استرار شد.» بصورت: اقجی کنکردی *oqci kondğurdi* در معنای: «تیرانداز تیر را استرا گردانید [به عبارت دیگر کسی را رادار به استرار کردن تیر ساخت]» می‌آید. حرف «ت، غ، ک» جزر حرفر گذراساز فعل نیستند. تنها حرف «ر» گذراسازی می‌کند. مانند جهلات قش اجردي *qus ucurdi* در معنای: «پرنده را پرراز داد» ر سر کجردی *suw kecurdi* در معنای: «آب را گذرانید.» آمده است. در این افعال، تنها حرف «ر» گذراساز است. این نیز، مانند آنچه که قبلاً گفتم، می‌باشد.

حرف «ت، غ، ک» که بر این افعال افزوده می‌شود، بخاطر ایجاد [نرمی ر آسانی] در تلفظ است. اگر این حرف افزوده نمی‌شد، در این افعال باید در

شد. « هنگام گذراسازی به شکل قزغردی *qizğurdi* در می-آید ر گفته می‌شود: انی قزغردی *ani qizğurdi* یعنی: «ار را به مجازات رسانید.» (جزای اعمال ری را به ار چشانید.)

سرمین: آنچه که در اصل، فعل ناگذرا است. معنای آن: «نیت ر اندیشه‌ی کاری داشتن» است ر مفهرم «انجام اندک اندک ر تدریجی» را می‌دهد. مانند جمله‌ی سر *suw tamcirdi* در معنای: «آب چکه کرد.» ر مفهرم آن این است که: «آب از ابر چکیـد ر بتدریج پخش شد.» ر جمله‌ی: *asıc tasğurdi* نیز چنین است که مفهرم آن: «دیگ می‌خراست سرریز شد.» می‌باشد. رقی فعل در این مفهرم باشد، حرف درم آن در ماضی ر مضارع ساکن خراهد برد. فقط در مضارع حرف چهارم، مفتح می‌شود.

چهارمین: اگر فعل فقط در معنای اصلی خرد ظاهر شود، هیچیک از این مفاهیم مورد انتظار خراهد برد. مثلاً جمله‌ی *tə *ri mənı* تنکری منی قتغردی «خدارند *qutğardi* در معنای: «خدارند من را رهانید.» ر جمله‌ی: *ar qatğurdi* ر قتغردی «مرد بسیار خندید.» نیز چنین است. در این باب، اگر مراد مدد ر یارری یکی دیگر ر یا مسابقه نهادن ری در نظر گرفته شود، به فعل،

قبل از حرف «د»، حرف «ش» افزوده می‌گردد. مانند: *ol ma at suwğarisdi* در معنای: «ار به من در آب دادن به اسب کمک کرد.» ر نیز: *ol mənı * birlə qarın to ğurusdi* در معنای: «ار به من، در سیر کردن شکم مدد رسانید.» اگر بجراهیم فعل را در معنایی که در حقیقت ری مستتر نیست [ر فاعل آن را انجام نداده] بیاریم، از در طریق بهره می‌گیریم:

نخست: آنکه قبل از حرف «د»، حرف «ن» می‌آریم که قاعده‌ی آن در بالا گذشت. مانند: *ol at suwğarundi* یعنی: «ار را نمرد کرد اسب خرد را آب می‌دهد.» ر جمله‌ی: *ol qarın to ğurundi* در معنای: «ار در حال سیر کردن شکم خرد دیده شد.»

درم، اما بهترین شیره در این‌جا که زیاد هم استعمال می‌شود آن است که قبل از حرف «ن»، حرف «م، س» افزوده می‌شود. ر بدین‌گونه با احتساب «ن»، سه حرف افزونه دیده خراهد شد. مانند: *ol at suwğarimsindi* سغرمسندی در معنای: «ار خرد، در حال آب دادن اسب دیده شد.» در این‌گونه افعال، حرف «م، ن» ساکن است ر حرف «س» کسره دارد. اینک آن را نیکر خراهی فهمید.

بلدزدی *bulduzdi*: بلدزدی *bulduzdi nə *ni* یعنی: ار، [ترسط کسی] چیزی پیدا

شد. « هنگام گذراسازی به شکل قزغردی *qizğurdi* در می-آید ر گفته می‌شود: انی قزغردی *ani qizğurdi* یعنی: «ار را به مجازات رسانید.» (جزای اعمال ری را به ار چشانید.)

سرمین: آنچه که در اصل، فعل ناگذرا است. معنای آن: «نیت ر اندیشه‌ی کاری داشتن» است ر مفهرم «انجام اندک اندک ر تدریجی» را می‌دهد. مانند جمله‌ی سر *suw tamcirdi* در معنای: «آب چکه کرد.» ر مفهرم آن این است که: «آب از ابر چکیـد ر بتدریج پخش شد.» ر جمله‌ی: *asıc tasğurdi* نیز چنین است که مفهرم آن: «دیگ می‌خراست سرریز شد.» می‌باشد. رقی فعل در این مفهرم باشد، حرف درم آن در ماضی ر مضارع ساکن خراهد برد. فقط در مضارع حرف چهارم، مفتح می‌شود.

چهارمین: اگر فعل فقط در معنای اصلی خرد ظاهر شود، هیچیک از این مفاهیم مورد انتظار خراهد برد. مثلاً جمله‌ی *tə *ri mənı* تنکری منی قتغردی «خدارند *qutğardi* در معنای: «خدارند من را رهانید.» ر جمله‌ی: *ar qatğurdi* ر قتغردی «مرد بسیار خندید.» نیز چنین است. در این باب، اگر مراد مدد ر یارری یکی دیگر ر یا مسابقه نهادن ری در نظر گرفته شود، به فعل،

بکلشدی *bəkləsdi*: ال منک برلا

بکلشدی *ol məni * birlə bəkləsdi* یعنی: ار, با من عهد ر پیمان بست.

ال منکا قبع بکلشدی *ol ma *a* من در سفت بستن درب ر محکم کردن آن, یاری رسانید.

ال منکا ات بکلشدی *ol ma *a* یعنی: ار به من در نگهداری اسب کمک کرد. مراد دیگر نیز چنین است. (ترکی ارغزی). (بکلشور- بکلشماک *bəkləsür-bəkləsmək*).

تربشدی *torpusdi*: ال منک برلا

یغاج تربشدی *ol məni * bilər* در سائیدن ر سرهان زدن به درخت مسابقه گذاشت. کمک رسانی نیز چنین است. (تربشور- تربشماک *torpısür*) (تربشماک *torpısmək*).

تبرشدی *təprəsdi*: کشی قمغ

تبرشدی *kisi qamuğ təprəsdi* یعنی: تمام مردم تکان خردند ر درهم جرشیدند. به هر چیز دیگر نیز که تکان خورد ر درهم بجرشد, چنین گریند. (تبرشور- تبرشماک *təprəsür*) (تبرشماک *təprəsmək*).

در این قطعه نیز آمده است:

ال قر قمغ قیشن انار
اشلق ترغ انن انار
یلق یغی مندا تنار
سن کلین تبرشور

Ol qar qamuğ qisin inər

Aslıq tariğ anin onər

Yawlaq yağı mändə tinar

Sən kəlibən təprəsür

ترجمه: برف, سرتاسر زمستان میبارد,

کورد. (بلدزور- بلدزماق *bulduzur- bulduzmaq*).

بلدزدی *bilduzdi*: ال منکا ایش

بلدزدی *ol ma *a is bilduzdi* یعنی: ار به من کار تعلیم داد. (بلدزور- بلدزماک *bilduzur- bilduzmæk*).

این, به ترکی ارغزی چنین است. ر طبق قاعده نیست دیگر ترکان اینگرنه بیان نمیکنند.

بربشدی *burbasdi*: ایش بربشدی *is*

burbasdi یعنی: کار, درهم ریخته شد. مراد دیگر نیز چنین است. (برباشور- برباشماق *burbasür- burbasmaq*).

برتشدی لار *bərtisdilər*: الار بیر

اکندی نکه کنکلن برتشدی لار *olar bir ikindini * ko *lin bərtisdilər* یعنی: دل همدیگر را شکستند ر زخمی کردند. (برتشور- برتشمماک *bərtısür-bərtısmək*).

بغرشدی *boğrusdi*: ال منکا

یغاج بغرشدی *ol ma *a* یعنی: ار, به من در قطع درخت, کمک کرد. مسابقه نیز چنین است. (بغرشور- بغرشماق *boğrısür*) (بغرشماق *boğrısmək*).

بترشدی *butrusdi*: الار اکی

بترشدی *olar ikki butrusdi* یعنی: آن در دادگاهی شدند ر بر شکایت گراه آوردند. (بترشور- بترشماک *butrısür*) (بترشماک *butrısmək*).

بترشدی *batrusdi*: الار اکی بیر

بیرک سقا بترشدی *olar ikki batrusdi* یعنی: آنان هر در, همدیگر را در آب فر بردند. (بترشور- بترشماق *batrısür-batrısmək*).

ال منکا الترن ترتشدي *ol ma*
 *a altun tartisdi یعنی: ار به
 من در ترزین طلا کمک کرد.
 به ترزین هر چیز دیگر
 نیز چنین گریند. (ترتشر-
 ترتشماق *tartisur-tartismaq*).

ترتشدی *turtusdi*: ال منک برلا
 قغشقا یاغ ترتشدي * *ol māni*
birlə qoğusqa yağ turtusdi
 یعنی: ار, با من در مرغین
 مالیدن به پرست, مسابقه
 نهاد.

مالیدن هر چیزی دیگری را
 نیز, چنین گریند.
 (ترتشر- ترتشماک-
rurtusur)
turtusmāk).

تبرشدی *toprasdi*: یبر قرب
 تبرشدي *yer qurub toprasdi* یعنی:
 زمین خشک ر گرد ر خاکی
 شد. (از کمی باران, زمین
 خشک شد, بگرنه ای که خاک
 از آن بلند شد. (تبرشر-
 تبرشماق *toprasur-toprasmaq*).

تبزشدی لار *təbzəsdilər*: الار قمغ
 بر ایشقا تبزشدي لار *olar*
qamuğ bu isqa təbzəsdilər
 یعنی: آنان, همگی در این کار,
 حسادت هم را رزیدند.
 (تبزشر- تبزشماک-
təbzəsür)
təbzəsmāk).

ترکشدی *tergəsdı*: تی ترکشدي
təwəy tergəsdı یعنی: شتران
 قطار بستند. به هر چیز
 دیگر نیز که پشت سر هم
 قطار ببندند, چنین گریند.
 (ترکشر- ترکشماک-
tergəsür)
tergəsmāk. مرار ددیگر
 نیز چنین است.

تبلشدی لار *təpləsdilər*: الار بر
 ایشغ قمغ تبلشدي لار *olar bu*
isiğ qamuğ təpləsdilər
 یعنی:

گندم خراکی با ار فانی
 می‌شرد
 دشمن بدفرجام در دامن من
 می‌لغزد
 چرن تر آیی, تکان می-
 خورد.

ترضیح آنکه: از مناظره‌ی
 بهار ر زمستان سخن می‌راند
 ر می‌گیرد که برف ر باران
 در زمستان جاری می‌شود, ر
 از این رر, نعمت در
 تابستان می‌ریدد, دشمن در
 زمستان بر پا می‌ایستد ر
 نمی‌جنگد. ای بهار, چرن تر
 بیایی, ار بر خرد می‌لغزد
 ر تکان می‌خورد.

تلبشدی *talpısdı*: قشلا ر قمغ
 تلبشدي *quslar qamuğ talpısdı*
 یعنی: پرندگان همگی [با
 بالهایشان] مرجامرج بالا
 رفتند.

بیرق قمغ تلبشدي *bayraq qamuğ*
talpısdı یعنی: پرچم تمامی
 مرج زد. (ابریشم ر حریر
 بالای نیزه‌ها در هرا مرج
 زدند). مرار ددیگر نیز
 چنین است. (تلبشر-
 تلبشماق *talpısür-talpismaq*).

ترتشدی *tartısdı*: ال منکا ارق
 ترتشدي *ol ma *a uruq tartısdı*
 یعنی: ار به من در پهن
 کردن طناب کمک کرد.

ترتشدی نانک * *tartısdı nə*
 یعنی: تکه‌های یک چیز, به
 سری همدیگر کشیده شدند.
 (ذرات یک چیزی, همدیگر را
 جذب کردند).

ال منک برلا یا ترتشدي *ol*
*māni * birlə ya tartısdı*
 همراه من در کمان کشیدن ر
 کمان به زه کردن, مسابقه
 نهاد.

نیز چنین است. (تکلشور- تکلشماک *tiklisur-tiklismæk*).

ترمشدی *tirmasdi*: الار اکی ترمشدي *olar ikki tirmasdi* يعني: آن در تن, همديگر را خراشيدند. (ترمشور- ترمشماق *tirmasur-tirmasmaq*).

جلبشدی *calpasdi*: الار اکی جلبشدي *olar ikki calpasdi* يعني: آن در در کار, با هم مجادله کردند, به همديگر خشونت کردند. رقتي چيزي سخت ر بد ر صعوب بشرد نيز, چنین گریند. (جلبشور- جلبشماق *calpasur-calpasmaq*).

جندشدی *candisdi*: الار اکی جندشدي *olar ikki candisdi* يعني: آن در به همديگر خشونت رزیدند, از همديگر فرار کردند. (جندشور- جندشماق *candisur-candismaq*).

جمرشدی *cumrusdi*: ال منک برلا سدا جمرشدي *ol māni * birlə suwda cumrusdi* يعني: ار با من در فر رفتن به آب, مسابقه نهاد. مدد رساني نيز چنین است. (جمرشور- جمرشماق *cumrusur-cumrusmaq*).

جرشدی *cəwrusdi*: ال منک برلا اق جرشدي *ol māni * birlə oq cəwrusdi* يعني: ار به همراه من, تير را برگردانيد. به هر چيز مدرر ديگري را نيز که برگردانند, چنین ميگریند. (جقرشور- جقرشماک *cəwrusur-cəwrusmæk*).

جقرشدی *coqrasdi*: تير زلار جقرشدي *tabizlər coqrasdi* يعني: زمینهاي شرره زار, به تلاطم

آنان, در این کار, همگي راضي شدند. (تبلشور- تبلشماک *təpləsür-təpləsmæk*).

تبلشدی لار *tupləsdilər*: الار بر ايشغ تبلشدي لار *olar bu isiğ* *tupləsdilər* يعني: آنان, ريشه ر اساس این کار را جستجو کردند. (تبلشور- تبلشماک *tupləsur-tupləsmæk*).

تتلشدی *tatlasdi*: الار اکی برلا تتلشدي *olar ikki birlə tatlasdi* يعني: آن در, با همديگر به فارسي حرف زدند. اگر به زبان غير ترکی اريغري هم حرف بزند باز, چنین ميگریند. (تتلشور- تتلشماق *tatlasur-tatlasmaq*).

تلقشدی *talqisdi*: ال منکا ایا تلقشدي *ol ma *a oyma talqisdi* يعني: ار به من در لرله کردن ر درهم پيچیدن غد براي چکه ساختن کمک کرد. به هر چيز ديگري که لرله کنند ر درهم پيچند نيز, چنین ميگریند. (تلقشور- تلقشماق *talqisur-talqismaq*).

تکلشدی *tokləsdi*: تکلشدي نانک ** tokləsdi nə* يعني: [آن] چيز ريخت ر جاري شد. (تکلشور- تکلشماک *tokləsur-tokləsmæk*).

تکلشدی *tuglusdi*: ييلار تکلشدي *yiylar tuglusdi* يعني: طنابها گره خوردند. (تکلشور- تکلشماک *tuglusur-tuglusmæk*).

تکلشدی *tiklisdi*: ييغاج تکلشدي *yiğac tiklisdi* يعني: نهال کاشته شد. مرارد ديگر

کلسا ابنک ترکنم
اتیلکمت ترکنم
ترلغی ترکنم
امدی جرک جرکشور

*Kəlsə aba * tərkanim*
Etilgəmət turkunum
Tarıлмағай turkunum
Emdi cerig cərgəsür

ترجمه: اگر خاقان من فراز
آید،
حال ر ررز خریشانم بهتر می-
شرد

مردم من پراکنده نمی‌شوند
اکنون دلار مردان رزم
صف‌آرایی کردند.
ترضیح آنکه: می‌گیرید اگر
خاقان به یاری ما شتاب
کند، کارمان بسامان است.
خانه‌های خریشان ما ریران
نمی‌شرد. صف‌جنگ آراسته ر
راست است. [ای خاقان!
مرا دریاب!] (جرکشور-
جرکشماک *cərgəsür-cərgəsmək*).

جرلشدی *carlasdi*: اغلان
جرلشدی *oğlan carlasdi* یعنی:
کردکان گریستند. ینکان‌لار
جرلشدی *yengənlər carlasdi* یعنی:
فیلها به غرش در آمدند،
فریاد بر آوردند.
(جرلشور- جرشماق *carlasür*-
carlasmaq).

جکلشدی *cəkləsdi*: ال منک برلا
جکلشدی *ol məni * birlə cəkləsdi*
یعنی: ار، با من قرعه
کشید. (جکلشور-
جکلشماک *cəkləsür-cəkləsmək*).

جکلشدی *ciklisdı*: تکرن قمغ
جکلشدی *tugun qamuğ ciklisdı*
یعنی: گره، بکلی محکم
شد. (جکلشور- جکلشماک
ciklisür-ciklismək).

در آمد. به هر چیز متراکم
نیز که به مرچ در آید،
چنین گریند. کشی بیر بیر
اجندا جقرشدی *kisi bir bir icində*
coqrasdi یعنی: اشخاص درهم
رفتند ر به تلاطم در
آمدند. (جقرشور- جقرشماق
coqrasür-coqrasmaq).

جقرشدی *ciqrisdi*: ییربیرنک
اغریلقن جقرشدی ** birbirini*
oğriliqin ciqrisdi یعنی: دزدی
همدیگر را علی کردند.
رقابت ر همکاری در علی
ساختن هر چیز دیگر نیز
چنین است. (جقرشور-
جقرشماق *ciqrisür-ciqrismaq*).

جقرشتی *caqrıstı*: بری بیربیرکا
جقرشتی *boy birbirgə caqrıstı* یعنی:
مردم ایل، همدیگر را صدا
زدند. (ترکی ارغزی).
(جقرشور- جقرشماق *caqrısür*-
caqrısmaq).

تکرشدی *tikrəsdi*: اتلار اذاقی
تکرشدی *atlar a aqi tikrəsdi* یعنی:
پای اسبها، صدا کرد.
اغلان تکرشدی *oğlan tikrəsdi*
یعنی: کردک بزرگ شد ر نشر
ر نما کرد. (تکرشور-
تکرشماک *tikrəsür-tikrəsmək*).

جقرشتی *ciqrastı*: تیش جقرشتی *tis*
ciqrastı یعنی: دندان‌ها صدا
کردند. به هر چیز دیگری
که (به صورت همعی) بیشتر
صدا کند نیز، چنین می-
گریند. (جقرشور-
جقرشماق *ciqrasür-ciqrasmaq*).

جرکشتی *cərgəsti*: اکی سر
جرکشتی *ikki su cərgəsti* یعنی: در
طرف جنگ صف‌آرایی کردند.
در این قطعه نیز آمده
است:

رسط آن باز شرد، چنن
گیرند. (سدرشور- سدرشماک
se rəsur-se rəsmək).

سدرشدی sidrisdi: ال انکر
قار سدرشدي ol a *ar qar sidrisdi
يعني: ار به ري در پارر
کردن برف کمک کرد. مراد
دیگر نیز چنن است.
(سدرشور- سدرشماک sidrisur-
sidrismaq).

تغرشدی toğrasdi: ال منکا ات
تغرشدي ol ma *a at toğrasdi
يعني: ار به من در ریز ریز
کردن گشت کمک کرد.
(تغرشور- تغرشماک toğrasur-
toğrasmaq).

تغرشدی tiğrasdi: اغلان
تغرشدي oğlan tiğrasdi
يعني: کردک دلارر رزیده شد. به
شخص دلارر ر پهلران
تغراق tiğraq گفته می‌شود.
(تغرشور- تغرشماک tiğrasur-
tiğrasmaq).

تغرشدی toğrusdi: ال منک بلا
يرلقا تغرشدي ol mənī *bila
yolqa toğrusdi
يعني: ار، همراه
من در راه مسابقه داد.
يعني در راه رفتن، دریدن ر
ایستادن با من رقابت
کرد. (تغرشور- تغرشماک
toğrusur-toğrusmaq).

تغرشدی toğrasdi: ترن کیردن
تغرشدي ton kirdin toğrasdi
يعني: لباس از کثرت چرک، پاره
شد. در هر چیز دیگر که
شکافتگی ر پارگی ایجاد
شود، چنن گیرند.
(تغرشور- تغرشماک toğrasur-
toğrasmaq).

سغرشدی soğrasdi: قملار سرغ
سغرشدي qumlar suwuğ soğrasdi

جرمشدی cərməsdi: ال منکا
جغج جرمشدي ol ma *a cağiğ
cərməsdi
يعني: ار به من در
پیچیدن سر تازیانه کمک
کرد.

مراد دیگر نیز چنن است.
در رقابت ر مسابقه نیز
چنن می‌گیرند. (جرمشور-
جرمشماک cərməsur-cərməsmək).

سرتشدی surtusdi: ال منک برلا
قغشقا ياغ سرتشدي ol mənī * birlə
qoğusqa yağ surtusdi
يعني: ار در مالیدن ررغن به
پرست، با من به رقابت
پرداخت.

رنیز: ال منک برلا اشق
سرتشدي ol mənī * birlə asuq
surtusdi
يعني: ار با من در
قاب مالیدن ر سائیدن رري
آن، به رقابت پرداخت.
(سرتشور- سرتشماک surtusur-
surtusmək).

سجتشدی sactasdi: الار اکی
سجتشدي olar ikki sactasdi
يعني: آن در مرهای همدیگر را
چنگ زدند. (سجتشور-
سجتشماک sactasur-sactasmaq).

سختشدی sixtasdi: کشی قمنغ
سختشدي kisi qamuğ sixtasdi
يعني: همی مردم با هم
گریستند. (سختشور-
سختشماک sixtasur-sixtasmaq).

با حرف «غ» نیز به شکل
سختشدي sigtasdi می‌آید.
سدرشدی se rəsdi: ترن
سدرشدي ton se rəsdi
يعني: لباس
نازکتر شد، ضخامت آن از
بین رفت. بدن سدرشدي bu un se
rəsdi
يعني: مردم کمتر
شدند. به هر چیز دیگر که
از تراکم ر انبره بیفتد ر

سمرشدی somrusdi: ال منک
 برلا سر سمرشدی *ol mæni * birlə*
suw somrusdi یعنی: ار, همراه
 من آب مکید. در مکیدن آب
 با من مسابقه نهاد. مرار
 دیگر نیز چنین است.
 (سمرشدر- سمرشماق *somrusur-*
somrusmæk).

سنرشدی sanrusdi: اسرک لار قمغ
 سنرشدی *asruk lər qamuğ sanrusdi*
 یعنی: مستان, بتمامی چرند
 یافتند ر بگر ر مگر
 کردند. اصل آن,
 سندرشدی *sandirisdi* است.
 (سنرشدر- سنرشماق *sanrisur-*
sanrismaq).

چنانکه در این کلام نیز
 آمده است: سبندا سندرش
 بلسا ارتکوندا ارتش
 بلماس *sabanda sandiris bolsa*
ortkundə irtəs bolmas
 هنگام بذپاشی بگر مگر
 بشرد, هنگام خرمن کتک-
 کاری پیش می آید.

ستغشدی satğasdi: الار بـیر
 اکندی بلا ستغشدی *olar bir*
ikindi bilə satğasdi
 یعنی: آنان
 به همدیگر تعرض کردند.
 به سر ر کرل هم پریدند.
 به هله ی متقابل نیز,
 چنین گریند. (ستغشدر-
 ستغشماق *satğasur-satğasmaq*).

ستغشدی satğasdi: ال منکا
 یرلدا ستغشدی *ol ma *a yolda*
satğasdi یعنی: ار,
 در راه به من برخورد.
 الار الم برم بلا
 ستغشدی *olar alim berim*
bilə satğasdi یعنی:
 آنها بدهکاری ر
 بستانکاری را پایپای
 کردند. (ترکی ارغزری-
 ستغشماق *satğasur-satğasmaq*).

یعنی: شـنـها, آب را
 مکیدند. مرار دیگر نیز
 چنین است. (سغرشدر-
 سغرشماق *soğrasur-soğrasmaq*).

سغرشدی siğrusdi: الار بـیر بـیرک
 سغرشدی *olar birbirig siğrusdi*
 یعنی: آنان به همدیگر در
 تسلط به چیزی کمک کردند.
 (سغرشدر- سغرشماق *siğrusur-*
siğrusmaq).

سقرشدی sawrusdi: ال منکا
 ترغ سرشدی *ol ma *a tariğ*
sawrusdi یعنی: ار به من در
 باد دادن گندم یاری
 رسانید. مرار دیگر نیز
 چنین است. آش را هم برای
 آنکه سرریز نشرد,
 می تران چنین کرد.
 (سقرشدر- سقرشماق *sawrusur-sawrusmaq*).

سقرشدی siqrisdi: الار بـرجا
 سقرشدی *olar barca siqrisdi*
 یعنی: [آنان,
 همگی شبیه کبکها,
 صدا در آوردند].
 کبکها صدا در آوردند,
 اگر مارها ر حیرانات
 دیگر نیز صغیر برآرند
 چنین گریند. (سقرشدر-
 سقرشماق *siqrisur-*
siqrismaq).

تمرشدی tomrusdi: ال منک برلا
 یغاج تمرشدی *ol mæni * birlə*
yiğac tomrusdi یعنی:
 ار, با من در دایره
 رار بریدن چرب رقابت
 کرد. (گرد بریدن چرب
 مثل سینی). (تمرشدر-
 تمرشماق *tomrusur-tomrusmaq*).

سمرشدی səmrısdı: اتلار قمغ
 سمرشدی *atlar qamuğ səmrısdı*
 یعنی: اسبان, تمامی,
 چاق ر فربه شدند.
 مرار دیگر نیز چنین
 است. (سمرشدر- سمرشماق
səmrısur-səmrısmæk).

اصل آن با حرف «ر» ر به شکل «سرزلشدی» است.
سزلشدی *suzlusdi*: سرلار قمعغ
suzlusdi سرزلشدی
suzlusdi سرزلشدی
 یعنی: همهی آنها صاف شد ر
 پالایش یافت. (سزلشدر-
 سزلشماک *suzlusur-suzlasmak*).
سزلشدی *sawlasdi*: ال منک برلا
*ol mæni * birlə sawlasdi*
 سرزلشدی
 یعنی: ار به من مثل گفت,
 من هم به ار گفتم. در
 اطلاع‌رسانی به همدیگر ر
 روایت هر گرنه داستان ر
 افسانه نیز چنن
 گریند. (سزلشدر-سزلشماق
sawlasur-sawlasmaq).
سقلشدی *saqlasdi*: بذرن قمعغ
bu un qamuğ saqlasdi
 سقلشدی
 یعنی: همهی مردم, از همدیگر
 درری گزیدند ر پنهان
 شدند [مردم از یکدیگر
 مراقبت کردند]. (سقلشدر-
 سقلشماق *saqlasur-saqlasmaq*).
سقلشدی *soqlusdi*: سقلشدی
soqlusdi nə
 نانک
 یعنی: چیزی در داخل چیز دیگری
 قرار گرفت ر استحکام
 یافت. مانند داخل شدن ر
 قرار گرفتن قسمت دم شمشیر
 در دسته. (سقلشدر-
 سقلشماق *soqlusur-soqlusmaq*).
سقلشدی *siqlisdi*: بذرن برجا
bu un barca siqlisdi
 سقلشدی
 یعنی: مردم, بر اثر
 ازدحام به همدیگر فشار
 آوردند. فشار دادن انگر
 برای عصاره گرفتن نیز,
 چنن است. (سقلشدر-
 سقلشماق *siqlisur-siqlismaq*).
سملشدی *somlusdi*: تت قمعغ
tat qamuğ somlusdi
 سملشدی
 یعنی:

ستغشدی *sitğasdi*: ار قمعغ بلاک
ər qamuğ bilək sitğasdi
 ستغشدی
 یعنی: تمام مردان آستینهای
 خرد را بالا زدند. در کمک
 ر رقابت نیز چنن گریند.
 (ستغشدر- ستغشماق *sitğasur-*
sitğasmaq).
سرقشدی *sarqisdi*: برزدن سر
buzdin suw sarqisdi
 سرقشدی
 یعنی: آب زیادی از یخ
 چکید. (سرقشدر- سرقشماق
sarqisur-sarqismaq).
سجلشدی *saclasdi*: ال اکی بلا
ol ikki bilə saclasdi
 سجلشدی
 یعنی: آن در, مرهای همدیگر را
 چنگ زدند. (سجلشدر-
 سجلشماق *saclasur-saclasmaq*).
سجلشدی *suclusdi*: ال منک
ol mæni
 ازاقتن تکان سجلشدی
a aqtin tikən suclusdi
 یعنی: ار
 در درآوردن خار از پایم
 به من کمک کرد. کمک کردن
 برای در آوردن شمشیر از
 نیام خرد ر مسابقه دادن
 نیز چنن گریند. (سجلشدر-
 سجلشماق *suclusur-suclusmaq*).
 مرارد دیگر نیز چنن است.
سرلشدی *sarlasdi*: ال منکا س
*ol ma *a suwluq*
 لوق سرلشدی
sarlasdi
 یعنی: ار در دستار
 بستن ر پیچاندن آن به من
 کمک کرد. به هر چیز دیگر
 نیز که بپیچانند ر در
 این کار رقابت کنند, چنن
 گریند. (سرلشدر-
 سرلشماق *sarlasur-sarlasmaq*).
سزلشدی *sozləsdi*: ال منک برلا
*ol mæni * birlə sozləsdi*
 سزلشدی
 یعنی: ار, با من سخن گفت.
 (سزلشدر- سزلشماک *sozləsur-*
sozləsmək).
 .

bəglər sancısdı بکلار سنجشدي يعني: بيگان با همديگر ستيز کردند. جنگ کردند, يکي, ديگري را شکست داد.

تبرشدي *taprasdi*: تـي قمغ تبرشدي *təwəy qamuğ*

taprasdi يعني: شتران, همگي برجـستند ر جهيدند. (تبرشور- تبرشماق *taprasur-taprasmaq*). اين, فقط درباره ي شتر گفته مي‌شود.

تترشدي *tatrusdi*: الار بـير اکنديکا ات تبرشدي *olar bir*

ikindigə ət tatrusdi يعني: آنان, به همديگر گرشـت چشانيدند. مرارـد ديگر نيز چنين است. (تترشور- تترشماق *tatrusur-tatrusmaq*).

تترشدي *titrəsdi*: کشي تملغدن تبرشدي *kisi tumliğdin titrəsdi* يعني: مردم, از سرما برخرد لرزيدند. هر چيز ديگري نيز که بلرزد, چنين گریند. (تترشور- تترشماق *titrəsür-titrəsmək*).

قبرشدي *qoprusdi*: ال منکا قش قبرشدي *ol ma *a qus qoprusdi*

يعني: ار, به من در پراز دادن پرندۀ کمک رسانيد. براي بلند کردن هر چيز ديگري از جاي خرد نيز, چنين گریند. (قبرشور- قبرشماق *qoprusur-qoprusmaq*).

قترشدي *qutrusdi*: اغـلان قترشدي *oğlan qutrusdi* يعني:

بچه ها با شادي بازي کردند. (قترشور- قترشماق *qutrusur-qutrusmaq*).

قترشدي *qotrusdi*: ال منکا قاب قترشدي *ol ma *a qap qotrusdi*

فارسها به گريش خرد تراطن کردند. به هر کس ديگر نيز که به غير از زبان ترکي سخن گرید, چنين گریند. (سملشور- سملشماق *sumlusur-sumlusmaq*).

سرمشدي *sarmasdi*: ال منکا

يشغ سرمشدي *ol ma *a yisiğ sarmasdi* يعني: ار, به من در پيچيدن چيزي کمک کرد. مانند پيچانيدن طناب بر ري درخت. (سرمشور- سرمشماق *sarmasur-sarmasmaq*).

سرمشدي *sarmasdi*: ايـشـ

سرمشدي *is sarmasdi* يعني: کار درهم پيچيد. اين فعل, هم گذرا ر هم ناگذرا است.

ال منکا بلق سرمشدي *ol ma *a baliq sarmasdi*

يعني: ار, به من در گرفتن بيرن آردن ماهي از آب, کمک رسانيد. اگر در بيرن آردن ترغاج از ظرف نيز کمک کند, چنين است. به هر چيز ديگري که از آب روان ر يـا هر مایعي گرفته ر بيرن آرده شود, چنين گریند. (سرمشور- سرمشماق *sarmasur-sarmasmaq*).

تنجشدي *tancısdı*: اتلار قمغ

تنجشدي *ətlər qamuğ tancısdı* يعني: گرشتها, همه بريان شدند. (تنجشور- تنجشماق *tancısür-tancısmaq*).

سنجشدي *sancısdı*: الار اکي

سنجشدي *olar ikki sancısdı* يعني: آن در, به همديگر خنجر فرر کردند.

مرارـد ديگر نيز چنين است. (سنجشور- سنجشماق *sancısür-sancısmaq*).

ترضیح آنکه: اسیری را فریاد می‌آورد ر می‌گیرید: بخت ار برگشت, هر یک از آنان میان ایل ایجاد رحمت کردند ر اینک گردن آنان را پیچانید ر همه را اسیر ساخت ر از آنان فدیہی نجات اخذ کرد ر چرن برده‌ی زر خرید باز پس داد.

قسرشدی qisrusdi: ال انکر
قسماق قسرشدی *ol a *ar qismaq*
qisrusdi یعنی: ار, به ری در کوتاه کردن کمر بند رکاب, کمک کرد.
مراد دیگر نیز چنین است.
(قسرشور- قسرشماق *qisrisur-* *qisrismaq*).

قردشدی qawrusdi: ال منکا
ترغ قردشدی *ol ma *a tariğ*
qawrusdi یعنی: ار به من در برشته کردن گندم یاری رسانید. مراد دیگر نیز چنین است. با حرف «غ» به شکل قغرشدی *qağrusdi* نیز گفته می‌شود. (قغرشور- قغرشماق *qawrusur-qawrusmaq*).

ققرشدی qaqrasdi: سرلار قمغ
ققرشدی *suwlar qamuğ qaqrasdi*
یعنی: آبا, همگی کم شد. به هر چیز جاری ر ران که کاهش یابد ر قطع شود نیز, چنین گریند.
(ققرشور- ققرشماق *qaqrasur-* *qaqrasmaq*). اگر غده ر روم نیز کرچک شود, چنین می‌گریند.

ققرشدی qiqrisdi: ارن قمغ
ققرشدی *ərən qamuğ qiqrisdi*
یعنی: همی مردم مهممه کردند. (ققرشور- ققرشماق *qiqrisur-qiqrismaq*).

یعنی: ار به من, در خالی کردن ظرف مدد رسانید. مراد دیگر نیز چنین است.
(ققرشور- ققرشماق *qotrusur-* *qotrusmaq*).

قجرشدی qacrusdi: الار اکی
قجرشدی *olar ikki qacrusdi* یعنی:
آن در مرد هم‌دیگر را درانیدند. (قجرشور- قجرشماق *qacrusur-qacrusmaq*).

قردشدی qurdasdi: ال بک برلا
قردشدی *ol bəg birlə qurdasdi*
یعنی: ار, همراه بیگ ر هم مرتبه با ار نشست. مراد دیگر نیز چنین است.
(قردشور- قردشماق *qurdasur-* *qurdasmaq*).

قذرشدی qa risdi: ال منک
برلا بیرن
قذرشدی *ol məni * birlə boyun qa risdi*
یعنی: ار, با من در پیچانیدن گردن مسابقه نهاد. مراد دیگر نیز چنین است. ال اکی سرز
قذرشدی *ol ikki soz qa risdi* یعنی:
آنان سخن هم‌دیگر را رد کردند. دراین قطعه نیز آمده است.

ایشی انک ارتشب
اغرق بلا ارتشب
بینن الب قذرشب
تغنن الب قل ستار

*Isi ani * artasip*
Oğraq bilə ortəsip
Boynun alip qa risip
Tutğun alip qul satar

ترجمه: کار ار, دگرگرن شد,

با ارغراقان درآریخت
گردنش را پیچانیدند ر دشنام دادند
اسیر گرفتند ر بسان برده فررختند

قربزاشدی qubzasdi: قیـزلار
 قربزاشدی qizlar qubzasdi یعنی:
 دختران ر کنیزکان در
 قریـرز نـرازی مسابقه
 دادند. (قربزشر- قبزشماق
 qubzasur-qubzasmaq).

قرغاشدی qarğasdi: الار اکی
 قرغاشدی olar ikki qarğasdi یعنی:
 آن در به همدیگر نفرین
 فرستادند. (قرغاششر-
 قرغاشماق qarğasur-qarğasmaq).

قزغاشدی qirğasdi: الار اکی
 قزغاشدی olar ikki qirğasdi یعنی:
 آن در, از همدیگر ری
 برگردانیدند. (قزغاششر-
 قزغاشماق qirğasur-qirğasmaq).

یسغاشدی yasğasdi: الار اکی
 یسغاشدی olar ikki yasğasdi یعنی:
 آنان به همدیگر سیلی
 زدند. (یسغاششر- یسغاشماق
 yasğasur-yasğasmaq). کمک ر
 رقابت نیز چنین است.

تلغاشدی tolğasdi: ال منک برلا
 یرنک تلغاشدی ol mæni * birlə yu
 tolğasdi * یعنی: ار در پشم-
 رسی ر کلافسازی به من
 کمک کرد. کلاف کردن هر
 چیز دیگر نیز چنین است.
 اگر کسی شکمش پیچ خررد,
 باز چنین می-گریند.
 (تلغاششر- تلغاشماق tolğasur-
 tolğasmaq).

قرشدی qarwasdi: ال منکا سـ
 دانانک قرشدی ol ma * a suwda
 qarwasdi * nə یعنی: ار به من
 در جستجر کردن چیزی در
 آب, کمک کرد. اگر چیزی
 را هم در تاریکی با دست
 جستجر کنند, چنین گریند.
 (قرششر- قرشماق qarwasur-
 qarwasmaq).

قرقشدی qorqusdi: الار اکی
 قرقشدی olar ikki qorqusdi
 یعنی: آنها از همدیگر
 ترسیدند. (قرقششر-
 قرقشماق qorqusur-qorqusmaq).

قزقشدی qirqisdi: ال منکا
 یرنک قزقشدی ol ma * a yu *
 qirqisdi یعنی: ار, به من در
 پشم چینی کمک کرد.
 (قزقششر- قزقشماق qirqisur-
 qirqismaq).

قزلاشدی qizlasdi: ال منک برلا
 اق اتي قزلاشدی ol mæni * birlə
 qizlasdi یعنی: ار, در
 تیراندازی با من, کنیزی
 را بعنران پاداش در رسط
 گذاشت. (قزلاششر- قزلاشماق
 qizlasur-qizlasmaq).

قرماشدی qarmasdi: ال منک برلا
 تـ ار قرماشدی ol mæni * birlə
 qarmasdi یعنی: ار, با
 من در غارت امرال مسابقه
 نهاد. مدرسانی نیز
 اینگونه است. (قرماششر-
 قرماشماق qarmasur-
 qarmasmaq).

اصل آن, چنین است:
 (قرمالشدی- قرمالششر-
 قرمالشماق qarmalasdi-
 qarmalasmaq).

قستشدی qistasdi: ات قمغ
 تملغدن قستشدی it qamuğ
 qistasdi یعنی: تمام
 سگها از سرما لرزیدند,
 زرزه کشیدند. مراد دیگر
 نیز چنین است. (قستششر-
 قستشماق qistasur-qistasmaq).

ککتشدی kəktəsdi: الار اکی
 ککتشدی ol ikki kəktəsdi یعنی:
 آنان به همدیگر حسادت
 رزیدند ر کینه بستند.

قربزاشدی qubzasdi: قیـزلار
 قربزاشدی qizlar qubzasdi یعنی:
 دختران ر کنیزکان در
 قریـرز نـرازی مسابقه
 دادند. (قربزشر- قبزشماق
 qubzasur-qubzasmaq).

قرغاشدی qarğasdi: الار اکی
 قرغاشدی olar ikki qarğasdi یعنی:
 آن در به همدیگر نفرین
 فرستادند. (قرغاششر-
 قرغاشماق qarğasur-qarğasmaq).

قزغاشدی qirğasdi: الار اکی
 قزغاشدی olar ikki qirğasdi یعنی:
 آن در, از همدیگر ری
 برگردانیدند. (قزغاششر-
 قزغاشماق qirğasur-qirğasmaq).

یسغاشدی yasğasdi: الار اکی
 یسغاشدی olar ikki yasğasdi یعنی:
 آنان به همدیگر سیلی
 زدند. (یسغاششر- یسغاشماق
 yasğasur-yasğasmaq). کمک ر
 رقابت نیز چنین است.

تلغاشدی tolğasdi: ال منک برلا
 یرنک تلغاشدی ol mæni * birlə yu
 tolğasdi * یعنی: ار در پشم-
 رسی ر کلافسازی به من
 کمک کرد. کلاف کردن هر
 چیز دیگر نیز چنین است.
 اگر کسی شکمش پیچ خررد,
 باز چنین می-گریند.
 (تلغاششر- تلغاشماق tolğasur-
 tolğasmaq).

قرشدی qarwasdi: ال منکا سـ
 دانانک قرشدی ol ma * a suwda
 qarwasdi * nə یعنی: ار به من
 در جستجر کردن چیزی در
 آب, کمک کرد. اگر چیزی
 را هم در تاریکی با دست
 جستجر کنند, چنین گریند.
 (قرششر- قرشماق qarwasur-
 qarwasmaq).

ککرتشردی *boğralar kokrəsdi* یعنی:
اسبها شیهه کشیدند.
فریاد ر نعهی دلاران در
میدان جنگ را نیز به آن
تشبیه کرده، می‌گیرند:
البلار ککرتشردی *alplar kokrəsdi*
در این قطعه نیز آمده
است:

کلدی اسن اسنیر
قازقا تکل اسنیر
کردی بدرن قسنیر
قرا بلت ککرتشردی

Kəldi əsin əsnəyu
Qa qa tukəl usnəyu
Kirdi budun qasnəyu
Qara bulit kokrəsdi

یعنی: نسیم رزیدن گرفت
همانند بران‌های برف برد.
مردم بر خرد لرزیدند
ر ابر سیاه غریدن گرفت.
ترضیح آنکه: دربارهی بهار
صحبت می‌کند ر می‌گیرد باد
رزان سر رسید، ر مانند
بران‌های برف همه جا را
فرا گرفت ر مردم از سرما
برخرد لرزیدند ر ابر
سیاه غریدن گرفت.
(ککرتشردی - *kokrəsdi*)
(ککرتشردی - *kokrəsdi*)

ککرتشردی *kəmrusdi*: الار اکی
سنکرت ککرتشردی *olar ikki su *uk*
kəmrusdi یعنی: آن در در
مکیدن استخران با هم
مسابقه نهادند. (ککرتشردی -
ککرتشردی *kəmrusdi-kəmrusmæk*).

کزلشردی *kizləsdi*: الار اکی
تقار کزلشردی *olar ikki tawar*
kizləsdi یعنی: آن در از
همدیگر مال پنهان کردند.
مرارد دیگر نیز چنین
است. (کزلشردی -
کزلشردی *kizləsdi-kizləsmæk*).

(ککرتشردی - ککرتشردی *kəktəsdi*)
(ککرتشردی - *kəktəsmæk*).

کرتشردی *kərtisdi*: ال منکا
یغاج کرتشردی *ol ma *a yiğac*
kərtisdi یعنی: ار به من در
علامتگذاری درختان کمک
رسانید. (علامتگذاری با
بریدن). (کرتشردی -
کرتشردی *kərtisdi-kərtismæk*).

کرتشردی *kərtisdi*: ال منکا یک
کرتشردی *ol ma *a yuk kotrusdi*
یعنی: ار، به من در بلند
کردن ر حمل باری کرد.
مرارد دیگر نیز چنین است.
(کرتشردی - ککرتشردی *kotrusdi*-
kotrusmæk).

ککرتشردی *kecrusdi*: الار بیر
بیرنک یازرقن ککرتشردی *olar*
*kecrusdi *birbiri yazuqin* یعنی:
آنان از گناه همدیگر گذشت
کردند. اگر برای گذشتن از
رردخانه، در نفر به
همدیگر کمک کنند نیز،
چنین گیرند. (ککرتشردی -
ککرتشردی *kecrusdi-kecrusmæk*).

ککرتشردی *ke rusdi*: الار اکی ترن
ککرتشردی *olar ikki ton ke rusdi*
یعنی: آنان، هر در، لباس-
های همدیگر را پرشیدند.
(ککرتشردی - ککرتشردی *ke rusdi-kə*
rusmæk).

ککرتشردی *kə risdi*: ال منکا ات
ککرتشردی *ol ma *a ət kə risdi* یعنی:
ار به من در قطعه قطعه
کردن گشت کمک کرد.
(ککرتشردی - ککرتشردی *kə risdi-kə*
risdi).

ککرتشردی *kokrəsdi*: بلتلار قمغ
ککرتشردی *bulitlar qamuğ kokrəsdi*
یعنی: ابرها، همگی
خررشدیدند. بغرالار

کزلشدی *kəzləsdı*: ال انکر اق
 کزلشدی *ol an *ar oq kəzləsdı*
 یعنی: ار در گز کردن تیر
 با ار مسابقه داد.
 مدرسانی نیز چنین است.
 (کزلشرر- کزلشماک- *kəzləsür*
(kəzləsmək) .
کزلشدی *kozləsdı*: ال منک برلا
 کزلشدی *ol mənı * birlə kozləsdı*
 یعنی: ار در نگاه کردن به
 هم با من مسابقه نهاد. ار
 به من نگاه درخت ر من به
 ار نگاه درختم. (کزلشرر-
 کرلشماک *kozləsür-kozləsmək*) .
کسلشدی *kəslısdı*: کسلشدی
 نانک *kəslısdı nə ** یعنی: [آن]
 چیز بریده شد. قطعات آن
 چیز بریده ر از هم جدا
 شد. (کسلشرر- کسلشماک
kəslısur-kəslısmək) .
ککلشدی *kokləsdı*: ال انک برلا
 ککلشدی *ol anı * birlə kokləsdı*
 یعنی: ار, به ری گیر کرد ر
 در آمیخت ککتشدی *koktəsdı* نیز
 گفته می‌شود.
 ال انکر اذر ککلشدی *ol a *ar*
ə ər kokləsdı یعنی: ار به ری
 در بستن قربرس زین کمک
 کرد. ال انک برلا ککلشدی *ol*
*anı * birlə kokləsdı* یعنی: ار با
 ری پیوند خریشارندی پیدا
 کرد. (ککلشرر- ککلشماک
kokləsur-kokləsmək) . ایمن
 کلمه, رییشه‌ی ترکی
 برلغاری دارد.
 این بخش در سه طریق سیر
 می‌کند:
 ۱. نخست در معنای مدرسانی
 ر مسابقه نهادن. مانند:
 ال منکا یک کترشدی *ol ma *a*

yuk kotrusdı یعنی: ار به من
 در برداشتن بار کمک کرد.
 چنانکه پیش از این گفته-
 ام, در این مراد کلمه‌ی
 منکا *ma *a* مفهرم
 مدرسانی می‌دهد. ری
 عبارت منک برلا *məni * birlə* ,
 دلالت بر مسابقه ر رقابت
 می‌کند: ال منک برلا
 سکرشدی *ol mənı * birlə səgrısdı*
 یعنی: ار با من در پریدن
 ر دریدن مسابقه نهاد تا
 معلم شد که کدامیک بهتر
 می‌پریم ر می‌دریم.
 ۲. مشتق از افعال در راجی
 است. مثلاً در فعل
 قجرشدی *qacurđı* ر
 قجرشدی *qacrusđı* در مفهرم:
 «در مرد, هم‌دیگر را
 درانیدند.» از فعل قجتي
qactı مشتق شده‌اند. حرف
 «ش» در این معنای باب
 مفاعله را می‌دهد.
 همانگونه که کجردی از
 جمله‌ی سر کجتي *suw kectı*
 جدا شده, جمله‌ی سر
 کجرشدی *suw kecrusđı* هم, در
 این معناست که: «در مرد
 برای گذشتن از آب, به
 هم‌دیگر مدد رسانیدند.
 بدینگونه, رقتی حرف «ش»
 بر در راجی‌ها افزوده می-
 شد, فعل سه راجی, ر از
 سه راجی‌ها نیز فعل
 چهار راجی ساخته می‌شود.
 ۳. فعل سه راجی که معنای
 پاداش ر جایزه را در خرد
 دارد. این معنا را پی
 افزوده‌ی «ل» ر «ش» ایجاد
 می‌کنند. مانند: ال منک
 برلا اق اتي اتلشر *ol mənı*
birlə oq atti atlasu یعنی: ار با

چیز، یافت شد. (بلدقار- بلدقماق *bulduqar-bulduqmaq*).
تتسقدی *tutsuqdi*: ار یغیقا
 تتسقدی *ər yağiqa tutsuqdi* یعنی:
 شخص، گرفتار ر اسیر دشمن
 شد. (تتسقار- تتسقماق
tutsuqar-tutsuqmaq).

تنجقتی *tuncuqti*: ار تنجقتی *ər tuncuqti*
tuncuqti یعنی: مرد از کثرت
 غم ر اندره صدایش برید.
 سغر تنجقتی *soğur tuncuqti* یعنی:
 خرگوش صحرائی در زمستان
 به لانه اش خزید ر تا بهار
 بیرون نمی آید.

هر حیران دیگری نیز که در
 زمستان به لانه اش بخزد،
 چنین گرینند. (تنجقار-
 تنجقماق *tuncuqar-tuncuqmaq*).

سنجقتی *sanciqti*: یغی
 سنجقتی *yaği sanciqti* یعنی: دشمن
 شکست خورد. اگر به شخص
 طعنه زده شد نیز، چنین
 گرینند. (سنجقار- سنجقماق
sanciqar-sanciqmaq).

بسستقی *bassiqti*: ار یغیقا
 بسستقی *ər yağiqa bassiqti* یعنی:
 شخص مقهرر حمله ی دشمن شد.
 شخص مقهرر حمله ی شبانه ی
 دشمن شد ر اسیر
 گشت. (بسسقار- بسسقماق
bassiqar-bassiqmaq).

سافرتی *sawruqti*: کرزدن یاش
 سافرتی *kozdan yas sawruqti*
 یعنی: از چشم، اشک فرر
 ریخت. به رردخانه های جاری
 که آب کف می کند ر
 مرجامرج می شد نیز، چنین
 می گرینند. در این بیت هم
 آمده است:

کرزم یشی سارقب قرزی
 اقرار

من بر سر اسبی در رسط،
 مسابقه تیراندازی داد. هر
 کس برنده شد، جایزه
 [اسب] از آن ار خواهد
 شد.

این، قاعده ای گسترده است.
 از اسماء نیز در این باب،
 افعالی ساخته می شد اگرچه
 این گونه افعال طرلانی
 شدند. مانند:

ال منک برلا اینادی
 ککرچکرنلشر *ol mēni * birlə*
*ol mēni * birlə* یعنی: ار،
 با من بر سر کبوتری در
 رسط، بازی کرد.

ر یا: ال ات یرشدی منک
 بیلا تـ شغانلشر *ol at yarisdi*
ol at yarisdi یعنی:
 ار، با من بر سر خرگوشی،
 مسابقه اسبدرانی داد. هر
 کس برنده شد، خرگوش از
 آن ار خواهد برد. قاعده
 در همه افعال بدینگونه
 است.

۴. هیچیک از این مفاهیم
 مردد نظر نیست، ر بلکه
 مراد گرینده تنها معنای
 اصلی کلمه است. این
 گزنه، اندک است. مانند:
 ایش برشدی *is burusdi* یعنی:
 کار درهم ریخت. ر یا: یب
 بیم شدی *yip boymasdi* در
 معنای: طناب در پیچید ر
 باز نشد.

بغرتی *bağriqti*: اج ار بغرتی *ac*
bağriqti یعنی: استخران
 خاصره شخص گرسنه به جگرش
 چسبید. (بغرقار- بغرقماق
bağriqar-bağriqmaq).

بلدقتی *bulduqti*: بلدقتی
 نانک * *bulduqti nē* یعنی: [آن]

ترتلدی turtuldi: تریکا یاغ
ترتلدی turtuldi yağ tariga یعنی:
ررغن به پرست مالیده شد.
مرارد دیگر نیز چنین است.
(ترتلرر- ترتلماک -turtulur-
turtulmæk).

جرتلدی cærtildi: جرتلدی نانک
جرتلدی cærtildi * یعنی: [آن] چیز
از دست در آمد ر نابرد
شد. (جرتلرر- جرتلماک
cærtilur- cærtilmæk).

در این کلام نیز آمده
است: اردم سزذن قت
جرتلرر cærtilur qut ardamsizdän
یعنی: سعادت از آدم بی-
فضلیت درر می‌شرد. در کسی
که ادب ر فضلیت نباشد,
درلت ر سعادت نیز نمی-
ماند.

تترلدی tætruldi: ییل تترلدی yel
tætruldi یعنی: باد, برگشت.
باد جنرب به شمال ر باد
شمال به جنرب برگشت.
تترلدی نانک * tætruldi næk
یعنی: [آن] چیز, راررنه
شد, نگرنسار شد. ار قلقي
تترلدی ær qiliqi tætruldi یعنی:
اخلاق مرد بد شد. مرارد
دیگر نیز چنین است.
(تترلرر- تترلماک -tætrulur-
tætrulmæk).

تغردی toğraldi: ات تغردی at
toğraldi یعنی: گرش خرد شد.
مرارد دیگر نیز چنین است.
(تغرلرر- تغرلماق -toğralur-
toğralmaq).

ترن کیردن تغردی ton kirdän
toğraldi یعنی: لباس از شدت
چرک ترک خرد ر شکاف
برداشت. به هر گرنه شکاف
در پار در هر گرنه
بافتی نیز که ظاهر شرد,

بلنب اثرن امکن ترکل
اقار

Kozum yasi sawruqap qu i aqar
Bilnip ajun æmgəgin tukəl uqar
ترجمه: اشک چشم من جاری
می‌شرد ر پائین می‌ریزد
تا همی رنج‌های رزگار را
عیان کند. (سرقار- س-
رقماق sawruqar-sawruqmaq).

بلسکتی bilsikti: انک یشت ایشی
بلسکتی ani * yasut isi bilsikti
یعنی: کار پنهانی ار,
آشکار گردید. (بلسکار-
بلسکماک bilsikær-bilsikmæk).

بربلدی burbaldi: انک ایشی
بربلدی ani * isi burbaldi یعنی:
کار ار درهم ریخت.
(بربلرر- بربلماق -burbalur-
burbalmaq).

بکسلدی buksuldi: قسباب
بکسلدی qap buksuldi یعنی:
ظرف, ترک خرد ر شکاف
برداشت. به هر ظرف دیگری
از هر نوع که ترک بخرد ر
شکاف بردارد نیز, چنین
گیرند. (بکسلرر- بکسلماک
buksulur-buksulmæk).

تربلدی torpuldi: یغاج تربلدی
torpuldi یغac یعنی: درخت یا
چرب تراشیده ر رنده شد.
(تربلرر- تربلماک -torpulur-
torpulmæk).

ترتلدی tartildi: یرمماق
ترتلدی yarmaq tartildi یعنی:
پرل رزن شد ر سنجیده شد.
(ترتلرر- ترتلماق -tartilur-
tartilmaq). مرارد دیگر نیز
چنین است. اگر طناب ر
چیزهای شبیه آن پهن شرد
نیز, چنین می‌گیرند.

سنجلیدی sancildi: بجاک تامقا
 سنجلیدی bicæk tamqa sancildi
 یعنی: چاقر به دیرار فرر
 رفت. مرارد دیگر نیز چنین
 است. سر سنجلیدی su sancildi
 یعنی: قشرن شکست خورد.
 اصل آن, ارکا بجاک
 سنجلیدی argə bicæk sancildi در
 معنای: «به شخص چاقر فرر
 رفت.» است. (سنجلرر-
 سنجلماق sancilur- sancilmaq).

سبرلدی suprudli: ا سبرلدی ew
 suprudli یعنی: خانه جار
 زده شد. هنگام خشمگین شدن
 بر کسی به ار سبرک supruk
 می‌گیرند. ر معنای آن این
 است: «همانگرنه که خرده
 ریز را بدران اعتنا بیرون
 می‌اندازند, (جارر می-
 کنند) تر هم, همانگرنه
 برر.»

(سبرلر- سبرلماک suprudur-
 suprudmæk).

سذرلدی si rildi: بلق الکن
 سذرلدی baliq əlğidin si rildi
 ماهی از دست لیز خورد ر
 در رفت.
 به هر چیز لغزنده ی دیگر
 که بلغزد ر بیفتد, نیز
 چنین می‌گیرند.

یرل سذرلدی yol si rildi
 جاده با همهی پیچها ر
 فراز ر نشیبهای خرد,
 دیده شد. (سذرلرر-
 سذرلماق si rilur- si rilmaq).

ار تامدن سذرلدی ar tamdin si
 rildi یعنی: شخص از دیرار
 لغزید ر افتاد. مرارد
 دیگر نیز چنین است.

سافرلدی sawrudli: سرر س—
 رلدی suw sawrudli یعنی: آب

چنین گیرند. (تغرلرر-
 تغرلماق toğralur- toğralmaq).

تلقلدی talqildi: تلقلدی
 نانک * talqildi nə یعنی: [آن]
 چیز به هم خورد ر دفع
 شد, انداخته شد ر رد شد.
 ایش تلقلدی is talqildi
 یعنی: کار دفع شد ر رد شد. یرک
 تلقلدی yuk talqildi یعنی: بار
 از طناب, انداخته شد.
 (تلقلرر- تلقلماق talqilur-
 talqilmaq).

ترملدی tirmaldi: انک یرزی
 ترملدی tirmaldi * yuzi ani
 یعنی: صورت ار خراشیده شد.
 (ترملرر- ترملماق tirmalur-
 tirmalmaq).

جفرلدی cewrudli: جفری ج—
 رلدی cigri cewrudli
 جهره ی ریسندگی چرخید. به
 هر چیز دیگر که بچرخد,
 چنین گیرند. (جفرلرر-
 جفرلماک cewrurur- cewrudmæk).

جرملدی cərməldi: ج—غ
 جرملدی cawığ cərməldi
 یعنی: انتهای تازیانه تا خورد
 ر برگشت. (جرملرر-
 جرملماک cərmətur- cərməlmæk).

سرتلدی surtuldi: سرتلدی نانک
 * surtuldi nə یعنی: [آن] چیز
 سابیده شد, کربیده شد.
 اگر دیگری نیز این کار
 را بکند, چنین می‌گیرند.
 این فعل, هم گذرا ر هم
 ناگذرا است.

تریکا یاغ سرتلدی tərigə yağ
 surtuldi یعنی: به پرست ررغن
 مالیده شد. مرارد دیگر
 نیز چنین است. (سرتلرر-
 سرتلماک surtulur- surtulmæk).

را بالا زد. (ستغلا- ستغلاماق - *sitğalur- sitğalmaq*).
سرملدی *sarmaldi*: بلستق
 سرملدی *baliq sarmaldi* یعنی:
 ماهی, در آورده شد. ماهی
 از آب در آورده شد.
 مرارد دیگر نیز چنین است.
 تتماج سرملدی *tutmac sarmaldi*
 یعنی: تتماج صافی کرده شد.
 (سرملر- سرملماق *sarmalur-*
sarmalmaq).

سرملدی *sərməldi* انک ترنی
 بشنکا سرملدی *ani * toni basi*
a sərməldi * یعنی: لباس ار به
 سرش پیچیده شد. [سرملر-
 سرملماک *sərməlur- sərməlmək*].
 مرارد دیگر نیز چنین است.
 این فعل, ناگذرا است.

قرتلدی *qurtuldi*: اراغت
 قرتلدی *urağut qurtuldi* یعنی: زن
 رها شد, زایید.
 ار امکاکن قرتلدی *ər əmgəktin*
qurtuldi یعنی: شخص از تضییق
 رها شد.
 در این قطعه نیز آمده
 است:

اذک یرغ کزتی
 اغری تزق ازتی
 بکلار بکن ازتی
 قجسا قلی قرتلر

O lək yarağ kozətti

Oğri tuzaq uzatti

Bəglərbəgin azitti

Qacsa qali qurtulur

ترجمه: زمانه دنبال فرصت
 برد,

دام پنهانی خرد بر نهاد.
 بیگلربیگی را گمراه
 ساخت.

اگر فرار هم کند چگرنه
 رها شود؟

ترضیح آنکه: رزگار
 فرصتی یافت ر دام خرد را

خررشان شد. رردخانه کف
 کرد ر خررشید. مرقع
 جرشیدن دیگ نیز که با
 چمچه از آن بر می‌دارند ر
 درباره می‌ریزند, چنین می-
 گریند.

ترغ سرلدی *tariğ sawruldi*
 یعنی: گندم باد داده شد ر
 پخش شد. یاش کرزدن سر-
 رلدی *yas kozdin sawruldi* یعنی:
 اشک, از چشم سرریز شد ر
 پخش شد.

در این بیت نیز آمده
 است:

تن کن ترب یغلیر

یاشم منک سرلرر

Tun kun turup yiğlayu

*Yasim məni * sawrulur*

یعنی: ررز ر شب گریان
 هستم

اشک چشمم سرازیر می‌شرد.
 (سفرلر- سفرلماق *sawrulur-*
sawrulmaq).

سغزلدی *siğzəldi*: بیر نانک

بیرکا سغزلدی *bir nə * birgə*
siğzəldi یعنی: یک چیز به
 چیز دیگری گنجانیده شد.
 اگر به دسته ی بیل ر یا
 تبر میخ بکربند نیز, چنین
 می‌گریند. (سغزلر-
 سغزماق *siğzalur- siğzalmaq*).

ستغلدی *satğəldi*: ار بیینی

ستغلدی *ər boyni satğəldi* یعنی:
 گردن ری له ر کربیده شد.
 مرارد دیگر نیز چنین است.
 اگر قرض ر بدهی را بطرر
 پایاپای تسریه کنند نیز,
 چنین می‌گریند. (ستغلا-
 ستغلاماق *satğalur- satğalmaq*).

ستغلدی *siğəldi* یتک ستغلدی

yətək siğəldi یعنی: آستین خرد

قبزلدی qubzaldi: قبـز
قبزلدی qubuz qubzaldi یعنی:
قرپرز نراخته شد.
(قبزالرر- قبزماق qubzalur-
qubzalmaq). با حرف «س» ر
به شکل قبسالدي qubsaldi هم
تلفظ می‌شود. در عربي
نیز، این مورد فراران
است. مانند: کبش ربیز ر
ربیس .

تفشلدی tawsaldi: اتماک اشلدی
تـشـلدی etmak usaldi tawsaldi
یعنی: نان، خرد شد.
مرارد دیگر نیز چنین است.
اصل آن اشلدی usaldi ر تـ
شـلدی Tawsaldi تابع آن
است. (تفشلرر- تفشلماک
tawsalur- tawsalmak).

تفشلدی tawsuldi: یب تـ
شـلدی yip tawsuldi یعنی: نخ در
اثر دستمالی زیاد از بین
رفت. مرارد دیگر نیز چنین
است. (تفشلرر- تفشلماک
tawsulur- tawsulmak).

قشلدی qowsaldi: اق قـ
شـلدی oq qowsaldi یعنی: تیر،
صیقل داده شد. تیر، برای
جلا دادن با وسیله ای
صافکاری ر پرداخت گردید.
(قشلرر- قشلماق qowsalur-
qowsalmaq).

قرغلدی qarǧaldi: یـاک
قرغلدی qarǧaldi یعنی:
شیطان نفرین شد. مرارد
دیگر نیز چنین است.
(قرغلرر- قرغلماق qarǧalur-
qarǧalmaq).

قرقلدی qorquldi: ایـشـدین
قرقلدی isdin qorquldi یعنی: از
کار ترسیده شد. (قرقلرر-
قرقلماق qorqulur- qorqulmaq).

که زیر زمین پنهان برد
بگسترانید ر بیگلربیگی را
به گمراهی را داشت،
بگرنه ای که فرار هم کند
رهایی ندارد. در اینجا
منظرر از بیگلربیگی،
احتمالا افراسیاب است.
(قرتلرر- قرتلماق qurtulur-
qurtulmaq).

اصل آن، قتلدی qutuldi است.
قرتلدی qartaldi: انک قرتی
قرتلدی ani * qarti qartaldi
یعنی:
زخم ار سرباز کرد.
(قرتلرر- قرتلماق qartalur-
qartalmaq).

قرجلدی qircaldi: انک بشنکا
تاش قرجلدی ani * basi * a tas
qircaldi یعنی: به سر ار،
سنگ خرد. (قرجلرر-
قرجلماق qircalur- qircalmaq).

قترلدی qotrudli: سر المادن
قترلدی suw almadin qotrudli
یعنی:
آب از کرزه ریخته شد.
برای هر چیز مایع ر جاری
نیز چنین گریند. (قترلرر-
قترلماق qotrulur- qotrulmaq).

قذرلدی qa rildi: انک برینی
قذرلدی ani * boyni qa rildi
یعنی:
گردن ار خم گردید،
پیچیده شد. اگر دیگری
نیز خم کند چنین گفته می-
شود. این فعل، هم ناگذرا
ر هم گذرا است. (قذرلرر-
قذرلماق qa rilur- qa rilmaq).

ققرلدی qawruldi: بغدای قـ
رلدی buǧday qawruldi
یعنی:
گندم برشته شد، تف داده
شد.

این کلمه با حرف «غ» نیز
تلفظ می‌شود. (ققرلرر-
ققرلماق qawrulur- qawrulmaq).

۱. فعل مجهول سه راجی مانند: یرمقاتی ترتلیدی *yarmaq tartildi* در معنای: «پرل ترزین ر سنجیده شد.» ر نیز: *ایش ارتلیدی is ortuldi* در معنای: «کار درهم پیچید ر بسته شد.» در این طریق, این معنا یا معنای باب «ن» در می آمیزد.

۲. کلمه تنها در معنای خرد ظاهر می شود ر معنای دیگری نمی دهد. مانند: *قرتلیدی qurtuldi* در معنای: «پایان یافت.» ر نیز: *سرملیدی sarmaldi* در معنای: «پیچیده شد.»

برتندی *bärtindi*: الکتی برتندی *alig bärtindi* یعنی: دست در نتیجه ی خوردن به چیزی زخمی شد. (برتندر- برتنماک *bärtinur- bärtinmäk*).

برلندی *purländi*: یرمقاتی برلندی *yiğac purländi* یعنی: درخت شکر فیه زد, غنچه داد. (برلندر- برلنماک *purlänur-purlänmäk*).

بشغندی *bosğundi*: ار الکتی بشغندی *är aligi bosğundi* یعنی: شخص, دستش خالی شد. مرد دستش از کار برید. اگر شخص از کار بماند ر شغل نداشته باشد نیز, چنین می گیرند. (بشغندر- بشغنماق *bosğunur-bosğunmaq*). اصل آن بشندی *bosundi* است.

بلغندی *bulğandi*: سر بلغندی *suw bulğandi* یعنی: آب, گل آرد شد. کنکل بلغندی *ko *ul bulğandi* یعنی: دل, به هم خورد. اگر کسی از غذای

قرقلدی *qırqildi*: یرنماک قرقلدی *yu * qırqildi* یعنی: پشم چیده شد. پشم گرسفند چیده شد. به هر حیران دیگر که پشم ار چیده شود, چنین گیرند. (قرقلر- قرقلماق *qırqilur- qırqilmaq*).

کرتلیدی *kärtildi*: یرمقاتی کرتلیدی *yiğac kärtildi* یعنی: درخت یا چرب بریده شد ر علامت گذاشته شد. قل بینی کرتلیدی *qul boyni kärtildi* یعنی: گردن برده علامت گذاشته شد برده خرار ر ذلیل شد گرچه این رازه در معنای «خراشیدن ر علامت گذاشت ر نشان داغ کردن است, اما اینجا معنای «خرار ر ذلیل شدن» را می دهد. (کرتلر- کرتلماک *kärtilur- kärtilmäk*).

کذرلیدی *kə ruldı*: تیرن کذرلیدی *ton kə ruldı* یعنی: لباس پرشیده شد. مرارد دیگر نیز چنین است. (کذرلر- کذرلماک *kə rulur- kə rulmäk*).

کذرلیدی *kə rildi*: قری کذرلیدی *qoy kə rildi* یعنی: گرسفند چاق شد. (کذرلر- کذرلماک *kə rilur- kə rilmäk*).

ککرلیدی *kikruldı*: تار اکا ککرلیدی *tawar ewgə kikiruldı* یعنی: مال به خانه برده شد. مرارد دیگر نیز چنین است. (ککرلر- ککرلماک *kikrulur- kikirulmäk*).

این بخش در در طریق سازه- بندی می شود:

بکلندی *bəkləndi*: بکلندی نانک

bəkləndi nə * یعنی: [آن] چیز

استرار گشت ر محکم شد.

ار اندا بکلندی *ər ewində*

bəkləndi یعنی: مرد, در

خانه اش ماند. اگر در

خانه خرد حبس شرد

نیز چنین است.

بکلندی نانک * *bəkləndi nə*

یعنی: [آن] چیز محافظت شد.

این فعل, هم ناگذرا است

ر هم گذرا است. (بکلنر-)

بکلنماک (*bəklənur- bəklənmək*).

بکلندی *bəgləndi*: اراغت

بکلندی *urağut bəgləndi* یعنی:

زن, ازدراج کرد.

(بکلنر- بکلنماک *bəglənur-*

bəglənmək).

بکلندی *buklundi*: بکلندی نانک

buklundi nə * یعنی: [آن] چیز

تا خرد ر در لایه شد.

(بکلنر- بکلنماک *buklunur-*

buklunmək).

بکلندی *buglundi*: سر بکلندی

suw buglundi یعنی: آب, جمع

شد, گرد آمد ر حرضچه شد.

سر بکلندی *su buglundi* یعنی:

لشکر گرد آمد. (بکلنر-)

بکلنماک (*buglunur- buglunmək*).

تلبنندی *talbindi*: قش

تلبنندی *qus talbindi* یعنی:

پرنده, پرپر زد, تکان

خرد. به هر چیز دیگر که

تکان بخرد ر برخرد بجنبید,

چنین می‌گیرند.

(تلبنر- تلبنماک *talbinur-*

talbinmaq).

ترتندی *tartindi*: ار اغلنکا

ترتندی *ər oğli *a tartindi* یعنی:

شخص به فکر فرزندش برد.

نامناسی که خررده باشد,
دلش به هم بخرد نیز, چنین
می‌گیرند.

بک انکر بلغندی *bəg a *ar*

bulğandi یعنی: بیگ, بر ار

خشم گرفت. ایل بلغندی *el*

bulğandi یعنی: کار ایل

نابسامان شد. (بلغنر-)

بلغنماک (*bulğanur- bulğanmaq*).

بشلندی *baslandi*: ار ایشقا

بشلندی *ər isqa baslandi* یعنی:

شخص شرع به کار کرد.

کارش معلوم شد.

قري تاغقا بشلندی *qoy tağqa*

baslandi یعنی: گرسفند به

سري کره رران شد. ترغ

بشلندی *tariğ baslandi* یعنی:

گندم خرشه بست. (بشلنر-)

بشلنماک (*baslanur- baslanmaq*).

بغلندی *bağlandi*: اتنک

بغلندی *otu * bağlandi* یعنی:

هیزم بسته شد, به صررت

دسته در آمد.

ار ازنکا اتنک بغلندی *ər*

*oti * bağlandi* یعنی: شخص,

برای خردش دسته‌ی هیزم را

بست. (بغلنر- بغلنماک

bağlanur- bağlanmaq).

قري بغلندی *qoy bağlandi*

یعنی: گرسفند بسته شد.

مرارد دیگر نیز چنین است.

بغلندی *boğlandi*: تون

بغلندی *ton boğlandi* یعنی:

لباس‌ها در بقچه گذاشته

شد. در داخل صندرق لباس

جا گرفت. (بغلنر-)

بغلنماک (*boğlanur-boğlanmaq*).

بغلندی *boğlonđi*: ات بغلندی

boğlonđi یعنی: اسب خفه شد.

مرارد دیگر نیز چنین است.

(بغلنر- بغلنماک-

boğlonur- boğlonmaq).

(ترسنرر- ترسناک- *tərsinur*)
tərsinmæk .
تفشندی *təwsindi*: ار ایشتا
 تلمیم *təwsindi* تفشندی *ər ista təlim*
 تفشندی یعنی: شخص, در کار
 فراران زحمت کشید ر تلاش
 کرد. (تفشنرر-
 تفشناک *təwsinur-təwsinmæk*) .
تتغندی *tatğandi*: ار اشغ
 تتغندی *ər asiğ tatğandi* یعنی:
 شخص غذا را خرش طعم
 یافت. از خوردن آن لذت
 ببرد. (تتغنرر-
 تتغنماق *tatğanur- tatğanmaq*) .
تلغندی *tolğandi*: ار الندی
 تلغندی *ər ulindi tolğandi* یعنی:
 مرد به خرد پیچید ر درر
 زد. از درد برخرد پیچید
 ر از این رر به آن رر
 شد.
 ار ارزی تلغندی *ər ozi tolğandi*
 یعنی: شخص به حال اسهال
 افتاد. ال ارزکا یرنک
 تلغندی *ol ozi *ə yu * tolğandi*
 یعنی: ار برای خرد از پشم
 دستار درست کرد.
 (تلغنرر- تلغنماق *tolğanur-*
tolğanmaq) .
ترقندی *turqindi*: ال مندن
 ترقندی *ol məndin turqindi* یعنی:
 ار, از من خجالت کشید.
 از کاری که مرتکب شده
 برد, شرمنده شد ر کنار
 کشید. (ترقنرر- ترقنماق
turqinur-turqinmaq) .
تزکندی *təzğindi*: جغری
 تزکندی *ciğri təzğindi* یعنی:
 قرقره چرخید ر درر زد.
 مرارد دیگر نیز چنین است.
 ال یرک تزکندی *ol yerig təzğindi*
 یعنی: ار, زمین را درر زد,

هر گرنه خربی ر شادی ر
 هر نرع خرراک ر پرشاک
 خرب را برای فرزند خرد
 آرزو کرد. ال اکا ترغ
 ترندی *ol ewgə tariğ tartindi*
 یعنی: ار, در حال بردن
 گندم به خانه اش دیده شد.
 اگر کرچگران از شهر گندم
 حمل کنند نیز, چنین گفته
 می‌شود. (ترنرر- ترنماق
tartinur-tartinmaq) .
ترتندی *turtundi*: ال ارزینکا
 یاغ ترندی *ol ozi *ə yağ turtundi*
 یعنی: ار به خرد ررغن
 مالید. اگر در حالت ررغن
 مالیدن هم دیده شد, چنین
 گفته می‌شود. (ترنرر-
 ترنماک *turtunur-turtunmæk*) .
تبرندی *təprəndi*: تبرندی
 نانک *təprəndi*
 * *nə* یعنی: [آن] چیز تکان
 خورد. (تبرنرر- تبرناک
təprənur-təprənmæk) .
تغرندی *toğrandi*: ال ارزینکا
 ات تغرندی *ol ozi *ə at toğrandi*
 یعنی: ار در حال گرشت خرد
 کردن برای خردش, دیده
 شد. مرارد دیگر نیز چنین
 است. (تغرنرر-
 تغرماق *toğranur- toğranmaq*) .
تفرندی *tawrandi*: ار ترندی *ər*
 تفرندی *tawrandi* یعنی: ار در حرکت
 خرد را شتاب آلود نشان
 داد. (ترنرر- تفرنماق
tawranur-tawranmaq) .
ترسندی *tərsindi*: بک انکر
 ترسندی *bəg a *ar tərsindi* یعنی:
 بیگ بر ار خشم گرفت. باش
 ترسندی *bas tərsindi* یعنی: زخم
 سر باز کرد.

راه بیفتد. (تشلنر-
تشلنماک *tuslənur-tuslənək*).

تړلندی *tərləndi*: ات تړلندی *at tərləndi*

یعنی: اسب عرق کرد. مرارد
دیگر نیز چنین است.
(تړلنر- تړلنماک *tərlənur-
tərlənək*).

تړلندی *turlundi*: تړلندی نانک
جمع شد، لرله شد ر پیچیده
شده. (تړلنر-
تړلنماک *turlunur- turlunək*).

در این قطعه نیز آمده
است:

اژمی اکرمی

بلکی یکرمن

کنکلی تکرمن

اردم ارزا تړلنر

I imni ogərmən

Biligni yugərmən

*Ko *luni tugərmən*

ərdəm uzə turlunur

یعنی: خدای خرد را ستایش
میکنم.

دانش گرد می آرم

دل بر می بندم

دل در فضیلت می پیچد.

تزلندی *tuzlundi*: تزلندی

پیر *tuzlundi yer* یعنی: زمین صاف
شد. مرارد دیگر نیز چنین

است. به شکل: تزلدی *tuzuldi*
نیز آمده است. *ایش*

تزلندی *is tuzlundi* یعنی: کار،
درست شد. مرارد دیگر نیز

چنین است. (تزلنر-
تزلنماک *tuzlunur- tuzlunək*).

تزلندی *tuzlandi*: ات تزلندی *at*

tuzlandi یعنی: گرشه نمک سرد
شد. مرارد دیگر نیز چنین

است. (تزلنر- تزلنماک
tuzlanur- tuzlanək).

طراف کرد. به هر جای
دیگری که کسی درر بزند ر
طراف کند. چنین
گریند. (تزلنر-
تزلنماک *təzginur-təzginək*).

تلگندی *təlgəndi*: ال انکر

بلغندی تلگندی *ol a *ar bulgəndi təlgəndi*

یعنی: ار، بر
ری خشم گرفت ر بغض کرد.

این فعل، در تنهایی به
کار نمی رود ر همراه بلغندی
bulgəndi می آید. (تلکنر-
تلکنماک *təlgənur- təlgənək*).

تبلندی *tuplundi*: تام

تبلندی *tam tuplundi* یعنی:
دیرار سرراخ شد.

(تبلنر- تبلنماک *tuplunur-
tuplunək*). مرارد دیگر

نیز چنین است.
تبلندی *tupləndi*: یغاج تبلندی

yiğac tupləndi یعنی: درخت،
ریشه داد.

ار تبلندی *ər tupləndi* یعنی:
شخص ثررتمند شد. هر چیز

دیگری که ریشه دار ر آنره
شرد، چنین گریند.

(تبلنر- تبلنماک *tuplənur-
tuplənək*).

تزلندی *ti lindi*: ار ایشتن

تزلندی *ər istin ti lindi* یعنی:
شخص از کار، امتناع کرد.

در رفت. مرارد دیگر نیز
چنین است. اگر هنگام سخن

گفتن، ترقف کند نیز، چنین
گریند. (تزلنر- تزلنماک
ti linur-ti linək).

تشلندی *tusləndi*: الکن

تشلندی *əlkin tusləndi* یعنی:
مسافر در آخر شب اندکی

ترقف کرد تا درباره به

تزلندی *tizlindi*: ینجـر
 تزلندی *yincu tizlindi* یعنی:
 مررارید چیده شد. مرارد
 دیگر نیز چنین است.
 (تزلنرر- تزلنماک *tizlinur-*
tizlinmæk).

تشلندی *tuslandi*: بیر نانک
 بیرکا تشلندی *bir nə * birgə*
tuslandi یعنی: یک چیز، به
 سري چیز دیگری رفت، رر
 در رر شد. (تشلنرر-
 تشلنماق *tuslanur-tuslanmaq*).

تشلندی *tisləndi*: اغلان
 تشلندی *oğlan tisləndi* یعنی:
 بچه، دندان در آررد.
 ارغاق تشلندی *orğaq tisləndi*
 یعنی: داس، برنده تر شد.
 دندانه هاي داس تیز شد.
 (تشلنرر- تشلنماک *tislənur-*
tislənmæk).

تکلندی *tuglundi*: سر بغزدا
 تکلندی *suw boğazda tuglundi*
 یعنی: آب در گلر گیر کرد،
 ماند. یب تکلندی *yip tuglundi*
 یعنی: طناب گره خرد.
 (تکلنرر- تکلنماک *tuglunur-*
tuglunmæk).

تکلندی *toklundi*: سر تکلندی
suw toklundi یعنی: آب، ریخت.
 (تکلنرر- تکلنماک *toklunur-*
toklunmæk).

تکلندی *tiklindi*: یغـاج
 تکلندی *yiğac tiklindi* یعنی: نهال
 غرس شد. مرارد دیگر نیز
 چنین است. (تکلنرر-
 تکلنماک *tiklinur- tiklinmæk*).

جرلندی *cərləndi*: ار ارزي
 جرلندی *ər ozi cərləndi* یعنی:
 شخص بیمار شد، تنش سنگین
 شد. انک کرزي جرلندی *ani*

کوزی *kozi cərləndi* یعنی: چشم ار،
 درد گرفت.
 (جرلنرر- جرلنماک-
cərlənur- cərlənmæk).

جرلندی *curləndi*: ال اندن
 نانک جرلندی *ol andin nə **
curləndi یعنی: ار، از ري
 بهره اي برد. (جرلنرر-
 جرلنماک *curlənur-curlənmæk*).

جغلندی *coğlandi*: ارت جغلندی
ot coğlandi یعنی: آتش، شعله رر
 شد. مرقع گرمای آفتاب که
 سراب نمایان می‌شرد نیز
 چنین می‌گیرند.
 (جرغلنرر- جرغلنماق
coğlanur-coğlanmaq).

جغلندی *coğlandi*: سر قمغ
 جغلندی *su qamuğ coğlandi* یعنی:
 همی قشرن، گرد آمدند.
 قشرن از هر سري سرازیر
 شد. به هر چیز دیگر که
 سرازیر شرد نیز، چنین می-
 گیرند.
 (جغلنرر- جغلنماق *coğlanur-*
coğlanmaq).

جغلندی *cağlandi*: ات جغلندی
ət cağlandi یعنی: گرشـت تف
 داده شد، نیم پز شد.
 (جغلنرر- جغلنماق *cağlanur-*
cağlanmaq).

جـلندی *cawlandi*: ار جـ
 لندی *ər cawlandi* یعنی: شخص پر
 آرازه شد. شهرت یافت.
 (جـلنرر- جـلنماق
cawlanur-cawlanmaq).

سرتندی *surtundi*: ات یغـاجقا
 سرتندی *at yiğacqa surtundi* یعنی:
 اسب خرد را به درخت
 مالید.
 اگر به چیز دیگری نیز
 مالیده شرد، چنین گیرند.

تزلندی *tizlindi*: ینجـر
 تزلندی *yincu tizlindi* یعنی:
 مررارید چیده شد. مرارد
 دیگر نیز چنین است.
 (تزلنرر- تزلنماک *tizlinur-*
tizlinmæk).

تشلندی *tuslandi*: بیر نانک
 بیرکا تشلندی *bir nə * birgə*
tuslandi یعنی: یک چیز، به
 سري چیز دیگری رفت، رر
 در رر شد. (تشلنرر-
 تشلنماق *tuslanur-tuslanmaq*).

تشلندی *tisləndi*: اغلان
 تشلندی *oğlan tisləndi* یعنی:
 بچه، دندان در آررد.
 ارغاق تشلندی *orğaq tisləndi*
 یعنی: داس، برنده تر شد.
 دندانه هاي داس تیز شد.
 (تشلنرر- تشلنماک *tislənur-*
tislənmæk).

تکلندی *tuglundi*: سر بغزدا
 تکلندی *suw boğazda tuglundi*
 یعنی: آب در گلر گیر کرد،
 ماند. یب تکلندی *yip tuglundi*
 یعنی: طناب گره خرد.
 (تکلنرر- تکلنماک *tuglunur-*
tuglunmæk).

تکلندی *toklundi*: سر تکلندی
suw toklundi یعنی: آب، ریخت.
 (تکلنرر- تکلنماک *toklunur-*
toklunmæk).

تکلندی *tiklindi*: یغـاج
 تکلندی *yiğac tiklindi* یعنی: نهال
 غرس شد. مرارد دیگر نیز
 چنین است. (تکلنرر-
 تکلنماک *tiklinur- tiklinmæk*).

جرلندی *cərləndi*: ار ارزي
 جرلندی *ər ozi cərləndi* یعنی:
 شخص بیمار شد، تنش سنگین
 شد. انک کرزي جرلندی *ani*

یعنی: شمشر از غلاف خرد لغزیده شد.

هر چیز دیگری که از جای خرد بلغزد، چنین می‌گیرند. (سجلنر- سجلنماق *suclunur- suclunmaq*).

سرلندی *sarlandi*: ار س ل ق

سرلندی *ər suwluq sarlandi* یعنی: شخص دستار بر بست. ار یرکانجر سرلندی *ər yorgəncu sarlandi* یعنی: شخص به خرد لحاف در پیچید.

یب یغاج قا سرلندی *yip yigacqa sarlandi* یعنی: طناب به درخت در پیچید. این فعل، هم ناگذرا ر هم

گذرا است. (سرلنر- سرلنماق *sarlanur- sarlanmaq*).

سرلندی *sirlandi*: ار ایشقا

سرلندی *ər isqa sirlandi* یعنی: شخص برای کار آماده شد. ایاق سرلندی *ayaq sirlandi* یعنی: پیاله با زرغن صیقل داده شد تا بر روی آن نقش رنگار بزنند. (سرلنر- سرلنماق *sirlanur- sirlanmaq*).

سزلندی *sozləndi*: ال سرزن

منکا سزلندی *ol sozin ma *a sozləndi* یعنی: ار سخنش را به من گفت. ار برخی از سخنانش را به من گفت. (سزلنر- سزلنماق *sozlənur- sozlənmək*).

سزلندی *suzlundi*: س — ر

سزلندی *suw suzlundi* یعنی: آب صافی شد. مرارد دیگر نیز چنین است. (سزلنر- سزلنماق *suzlunur- suzlunmæk*).

سشلندی *səslindi*: ات سشلندی

səslindi یعنی: اسب باز شد.

ار ازنکا یاغ سرتندی *ər ozi ə yağ surtundi* یعنی: شخص به خردش زرغن مالید. اگر شخصی خرد را در حال مالیدن چیزی به خردش رانورد کند نیز چنین گیرند. (سرتنر- سرتنماق *surtunur- surtunmæk*).

ستغندی *sitğandi*: ار ستغندی

sitğandi یعنی: شخص آماده کار شد. اگر دامن لباسش را هم بالا بزند، چنین می‌گیرند.

این فعل، هم ناگذرا ر هم گذرا است. (ستغنر- ستغنماق *sitğanur- sitğanmaq*).

سلکندی *silkindi*: ار ترزن

سلکندی *ər tonin silkindi* یعنی: شخص جامه‌ی خرد را، خردش تکان داد. ار سلکندی *ər silkindi* یعنی: مرد، مری براندامش سیخ شد. تی سلکندی *təwi silkindi* یعنی: شتر مرهایش ریخت. در این کلام نیز آمده است: تی سلکنسا اشاککا یرک حقار *təwi silkinsə esəkkə yuk ciqar* یعنی: اگر شتر به خردش تکان دهد، برای خر، بار درست می‌شود.

این مثل را برای کسی می‌گیرند که ترصیه شرد چیز بزرگتر را بگیرد ر کرچکتر را ترک کند. (سلکنر- سلکنماق *silkinur- silkinmæk*).

سجلندی *saclandi*: ار سجلندی

saclandi یعنی: مرهای مرد رریید. (سجلنر- سجلنماق *saclanur- saclanmaq*).

سجلندی *suclundi*: قلج قندن

سجلندی *qilic qindin suclundi*

نشان داد، جرأت ورزید.
(ستلنرر- ستلنماق *satlanur-*
satlanmaq). (ترکی چگلی).

قرتندی *qartandi*: ار قرتن
قرتندی *ər qartin qartandi* یعنی:
شخص، زخم خرد را درمان
کرد. اگر بخراهند بگریند
که: «زخم خرد را درمان
کن!» چنین می‌آرند: *arz*
قرتنک قرتن *qartan * qarti oz*.
ر منظر آن است که: «از
حد مگذر، تجارز مکن!»
(قرتنرر- قرتنماق *qartanur-*
qartanmaq).

قرتندی *qurtandi*: کنک
قرتندی *ku * qurtandi* یعنی:
کنیز، از شپش ر نظائر
آن، خارش گرفت. اصل آن
چنین است که در گرسفند
کنه ر کرم جستجر کنند.
(قرتنرر- قرتنماق *qurtanur-*
qurtanmaq).

قدندی *qawdundi*: ار اغلنکا
قدندی *ər oğli * a qawdundi*
یعنی: شخص به فرزند خرد
شفقت کرد. از ار دفع بلا
خواست. (قدنرر- قدنماق
qawdinur-qawdinmaq).

قترندی *qatrundi*: کلار ار
قترندی *kulər ər qatrundi* یعنی:
مرد خنده‌ر، از خنده باز
ایستاد، خنده‌ی خرد را
قطع کرد.
اصل آن، از مفهرم
«امتناع از چیزی» ناشی
شده است.

ال منکا یرماق بیر ارکان
قترندی *ol ma * a yarmaq berur erkən*
qatrundi یعنی: ار در حالیکه
به من پرل می‌داد، منصرف
شد ر کنار کشید. مرارد
دیگر نیز چنین است.

اسب از بندر بحر رها شد.
مرارد دیگر نیز چنین است.
(سشلنرر- سشلنماک *səşlinur-*
səşlinmək).

سـلندی *suwlandi*: سـلندی
نانک *suwlandi nə ** یعنی:
[آن] چیز، مرطرب شد. ر
یا آب آن چیز بسیار شد،
آبکی شد. مانند میره‌ی
آبداری که از بسیاری آب
نرم شد ر یا مانند زخمی
که آب زرد از آن بیرون
آید. (سقلنرر- سقلنماق
suwlanur-suwlanmaq).

انک کرزی سـلندی *kozi * ani*
suwlandi یعنی: چشم ار، تر
شد.

سقلندی *saqlandi*: ال مندن
سقلندی *ol məndin saqlandi* یعنی:
ار، از من فرار کرد، خرد
را کنار کشید. (سقلنرر-
سقلنماق *saqlanur-saqlanmaq*).

سقلندی *soqlundi*: انک ازا قی
ارتکا سقلندی *ani * a aqi otkə*
soqlundi یعنی: پای ار، در
گردال فر رفت. به هر
چیز دیگری که در جایی گیر
کند ر یا فرر رد نیز،
چنین می‌گیرند. (سقلنرر-
سقلنماق *soqlunur-soqlunmaq*).

سکلندی *soklundi*: ات سکلندی
soklundi یعنی: گرشت کباب
کرده شد. ال از نکا ات
سکلندی *ol ozi * ə ət soklundi*
یعنی: ار، برای خردش
گرشت کباب کرد. (سکلنرر-
سکلنماک *soklunur-soklunmək*).

ستلندی *satlandi*: ال بر ایشقا
ستلندی *ol bu isqa satlandi* یعنی:
ار، در این کار، جسارت

ترضیح آنکه: به فرزند خرد اندرز می‌دهد ر می-گرید: ای فرزند، مردم افراد آزمند ترشدر ر عیرس را خرش ندارند. فرزندم حلم فراگیر ر بردبار باش تا نامت در آینده بر سر زبانها باشد.

قسغندی qisğandi: ار تـارن قسغندی *ər tawarin qisğandi* یعنی: شخص مال خرد را دریغ داشت. ار از خرج کردن دارایی خرد صرفنظر کرد. اگر چیز دیگری را هم دریغ کند، چنین گیرند. (قسغندر- قسغنماق *qisğanur-qisğanmaq*).

قرندی qarwandi: ال ینجق اجرا یرماق قرندی *ol yanciq qarwandi* یعنی: ار، داخل کیسه به دنبال پرل گشت.

به هر کس دیگر نیز که چیزی را جستجو کند، چنین می‌گیرند. (قرندر- قرنماق *qarwanur-qarwanmaq*).

قرقندی qorqundi: ار ایشدن قرقندی *ər isdin qorqundi* یعنی: شخص، از کار ترسید ر ترس خرد را پنهان ساخت. (قرقندر- قرقنماق *qorqunur-qorqunmaq*).

قرلندی qurlandi: ار تـارنکا قرلندی *ər tawari *a qurlandi* یعنی: شخص، دلش به مالش که از دستش خارج شده، سرخت. (قرلندر- قرلنماق *qurlanur-qurlanmaq*). اصل املاي آن با حرف «ر» ر به شکل قرلندی است. یغرت قرلندی *yogurt qurlandi* یعنی: ماست، سفت شد.

(قترنرر- قترنماق *qatrunur-qatrunmaq*).

قزندی qa randi: بک انکار قزندی *bəg a *ar qa randi* یعنی: بیگ، بر ار خشم گرفت، خری ر رفتار تند نشان داد. (قزندر- قزرنماق *qarandur-qarandmaq*).

قرشندی qursandi: ار قورن قرشندی *ər qurin qursandi* یعنی: شخص، شال خرد را برکمر بست. (قرشندر- قرشنماق *qursanur-qursanmaq*).

قرغندی qarğandi: ار ارزن قرغندی *ər ozin qarğandi* یعنی: شخص، از ری پشیمانی خرد را نفرین فرستاد. (قرغندر- قرغنماق *qarğanur-qarğanmaq*).

قزغندی qazğandi: ار تـار قزغندی *ər tawar qazğandi* یعنی: شخص، مال به دست آورد. (قزغندر- قزغنماق *qazğanur-qazğanmaq*).

در این قطعه نیز آمده است:

بقمس بدن سـک سز
یدقی یذی سرنقا
قزغن الج تزنلک
قلسن جنک یرنقا

Baqmas budun sewuksuz

Yuduqi yu i saranqa

Qazqan ulic tuzunluk

*Qalsun cawi *yaringa*

یعنی: مردم [به شخص] بدرن عشق اهمیت نمی‌دهند،

که چهره ترش کرده ر عیرس داشته باشد.

فرزندم خری نیکر پیشه ساز،

آرازه ات به فردا بماند.

یدکی همراه کرد. (قشلمنرر- قشلمنماق *qoslanur-qoslanmaq*).

ققلندی *qaqlandi*: ات ققلندی *at qaqlandi* یعنی: گرششت خشکانیده شد. سر ققلندی *suw qaqlandi* یعنی: آب جمع آوری شد. آب در گردالهای کرهستان جمع شد. حرضچه ها تشکیل گردید. (ققلنرر- ققلنماق *qaqlanur-qaqlanmaq*).

ک شندی *kəwsəndi*: تی ک شندی *təwi kəwsəndi* یعنی: شتر، نشخوار کرد. (کقشلمنرر- ک شلمناک *kəwsənur-kəwsənmək*).

مرارد دیگر نیز چنین است. **کجلندی** *kucləndi*: ار کجلندی *ər kucləndi* یعنی: شخص نیرمند شد. (کجلنرر- کجلنماک *kuclənur-kuclənmək*).

کرلندی *kurləndi*: ک کرلندی *kok kurləndi* یعنی: آسمان غریب. (کرلنرر- کرلنماک *kurlənur-kurlənmək*).

کیرلندی *kirləndi*: ترن کیرلندی *ton kirləndi* یعنی: لباس چرک شد. مرارد دیگر نیز چنین است. (کیرلنرر- کیرلنماک *kirlənur-kirlənmək*).

کرز کیرلندی *koz kirləndi* یعنی: چشم بسته شد.

کزلندی *kəzləndi*: اق کزلندی *oq kəzləndi* یعنی: سرفار تیر درست شد. اشج کزلندی *asic kəzləndi* یعنی: دیگ، ته بست. (کزلنرر- کزلنماک *kəzlənur-kəzlənmək*).

کزلندی *kizləndi*: ال تـ ارن کزلندی *ol tawarin kizləndi* یعنی: ار، رانگرد کرد که ری مالش را پنهان می‌کند.

قیرلندی *qirlandi*: بیر قیرلندی *yer qirlandi* یعنی: زمین خشک شد، از خشکی شکاف برداشت. (قیرلنرر- قیرلنماق *qirlanur-qirlanmaq*).

قیزلندی *qizlandi*: ال بر اتغ قیزلندی *ol bu atig qizlandi* یعنی: ار، این اسب را گران شمرد. مرارد دیگر نیز چنین است.

ارل انی قیزلندی *ol ani qizlandi* ار، ری را به دختر خرانندگی قبول کرد. (قیزلنرر- قیزلنماق *qizlanur-qizlanmaq*).

قزلندی *qazlindi*: بیر قزلندی *yer qazlindi* یعنی: زمین کنده شد. در زمین گردالها پیدا شد. (قزلنرر- قزلنماق *qazlinur-qazlinmaq*).

قسلمندی *qislindi*: قسلمندی *qislindi nə* * یعنی: [آن] چیز فشار داده شد، میان در شییء قرار گرفت و فشرده شد. مانند ماندن پایین شکمبند ر رکاب ری یا ماندن پا در لای درب که فشار داده شد. (قسلمنرر- قسلمنماق *qislinur-qislinmaq*).

قسلمندی *qoslundi*: ایکی نانک قسلمندی *iki nə qoslundi* * یعنی: در چیز همجرار شدند. این فعل، ناگذرا است. مانند رفتن در گرسفند در کنار هم و متصل به هم ری یا مانند رفتن در سرار با هم ر در کنار هم. (قسلمنرر- قسلمنماق *qoslunur-qoslunmaq*).

قسلمندی *qoslandi*: ار ازنکا ات قسلمندی *ər ozi *ə at qoslandi* یعنی: شخص، برای خرد، اسب

زن, صاحب مرد شد, ازدراج کرد ر مرد را از آن خرد کرد. [ر یا:] ار انی قزلندی *ər ani qizlandi* یعنی: شخص ار را به دختری پذیرفت, صاحب دختر شد, ار را دختر خوانده ی خرد ساخت.

درمین: فعلی است که از اسماء در راجی جدا شده باشد. مانند: ار اتلندی *ər atlandi* یعنی: مرد, سرار بر اسب شد. [ر یا:] ات ترلندی *at tərlandi* یعنی: اسب, عرق کرد. مرار د دیگر نیز چنین است.

سرمین: آنکه فاعل, خرد, ر به اراده ی خریشتن کار مرجرد در کارراژک را انجام دهد. مانند: ار ازنکا یش ادندی *ər ozi *ə yemisi* برای *ewdindi* یعنی: شخص, برار خرد, میره جمع کرد, گردآرری میره را خرد به عهده گرفت ر به تنهایی این کار را انجام داد. ال ازنکا ات سکلندی *at ol ozi *ə soklundi* یعنی: ار به اراده- ی خرد ر بدن کمک دیگری, گرشت را کباب کرد. در ستر بردن لفظ, با اسقاط حرف عله, اسماء ر افعال چهار راجی, در این باب, در جای حرف صحیح می- نشیند. مانند: ار قرتن *ər qartin qartandi* یعنی: شخص زخم خرد را بهبرد بخشید, خرب کرد. این فعل, بمثابه ی فعل ناگذرا است. ریشه ی آن قرتادی *qartadi* می-باشد. ر یا: ار ککلندی *ər kogləndi* یعنی: شخص آراز خواند, تغنی کرد.

اگر دارایی خرد را, خردش پنهان کند نیز, چنین گفته می-شود. (کزلنرر- کزلنماک *kizlənur-kizlənmək*).

کسلندی *kəslindi*: کسلندی نانک *kəslindi nə* * یعنی: [آن] چیز, بریده شد. (کسلنرر- کسلنماک *kəslinur-kəslinmək*).

ککلندی *kokləndi*: اذر ککلندی *ər kokləndi* یعنی: تسمه ی زین اسب محکم شد. ار ککلندی *ər kokləndi* یعنی: شخص, دارای تبار ر اصالت شد. اگر صاحب مرقعیت ر دارا هم بشود, باز چنین می-گیرند. (ککلنرر- ککلنماک *koklənur-koklənmək*).

ککلندی *kogləndi*: یرزی انک ککلندی *kogləndi * yuzi ani* یعنی: بر چهره ی ار کک ر مک پیدا شد.

ار ککلندی *ər kogləndi* یعنی: شخص ترانه خواند, آراز سر داد. (ککلنرر- ککلنماک *koglənur-koglənmək*).

اصل املا ی آن با حرف «ر» ر به شکل: کرکلندی است.

ککلندی *kəmləndi*: ات ککلندی *at kəmləndi* یعنی: اسب, بیمار شد. مرار د دیگر نیز چنین است. این کلمه در اصل برای اسب به کار می-رود. (ککلنرر- ککلنماک *kəmlənur-kəmlənmək*).

این باب, در چهار طریق سیر می-کند:

فخستین: آنکه فاعل شیء مرجرد در فعل گذرا را تصاحب کند. مانند: اراغت بکلندی *urağut bəgləndi* یعنی:

من انی تذرتم *mən ani to gurtum* یعنی: من ار را سیر کردم. امر کردم سیرش کنند این مورد را نیکر بیامرز.

اسم فاعل از این باب، در گریشهای دیگر ترکان به شکل:

- سوغرچی *suwğarğuci*، تذرچی

to ğurğuci ر در لهجه‌ی ارغزان به شکل:

- تذرچی *to ğurdaci*، سوغرچی *suwğadaci* می‌آید.

در همه‌ی گریشها ر لهجه‌های ترکی، فاعل مستدام، در کلمات ستبرآرا ر دارنده‌ی حرف «غ» ر حرف «ق» به شکل:

تذرغان *to ğurğan* (پیرسته سیرکننده) ر اذرغان *u ğurğan* (پیرسته مرافقت کننده) ر در کلمات دارای حرف «ک» به شکل:

کلسرکان *kulsirğan ər* در معنای: «شخص پیرسته خنده کننده» می‌آید ر در مورد شتر می‌گیرند:

- کشنکان تی *kəwsəngən təwəy* یعنی: شتر بسیار نشخوار کننده.

فاعلی که با صفت محق بردن بیاید ر عزم ر اراده‌ی فاعل نیز قرار بگیرد، چنین خواهد برد:

- ال ات سوغرغلق اردی *ol at suwğarğuluq ərdi* دادن به اسب حق ار است.

- ال انی تذرغلق اردی *ol ani to ğurğuluq ərdi* سیر کردن ری، حق ار است.

ریشه‌ی آن ککلادی *kogladi* است.

ر یا: قرر قرشندی *qur qursandi* یعنی: شال به کمر بسته شد. ریشه‌ی آن: قررشادی *qursadi* است.

چهارمین: بیرون از همه‌ی معانی فرق، فعل تنها حرزهی مفهرمی خاص خرد را دارد. مانند:

- تی کشنندی *təwəy kəwsəndi* یعنی: شتر نشخوار کرد.

- ار ترقندی *ər turqundi* یعنی: مرد، از انجام دادن- کاری خجالت کشید.

- جغری تزکنندی *ciğri təzgindi* یعنی: جهره، چرخید. مرارد دیگر نیز چنین است.

قاعده: در این باب، صیغهی امر، از چهار حرف ساخته می‌شود. مانند:

- منی تذر *məni to ğur* در معنای: من را سیر کن!

- ات سوغر *at suwğar* در معنای: اسب را آب بده!

- منی اذر *məni u ğur* در معنای: من را بیدار کن!

در بخش دارنده‌ی حرف «ر» هنگام گذراسازی از در فاعل به یک فاعل، پس از حرف «ر» حرف «ت» افزوده

می‌شود. ر اینها با حرف «د» یکی می‌شوند ر حرف «د» در حرف «ت» ادغام می‌گردد ر از این رر حرف «ت» مشدد می‌شود.

- ال اتن سوغرتی *ol atin suwğartti* یعنی: ار، اسب خرد را آب داد، فردی را برای آب دادن به اسبش فرستاد. در اینجا در ساکن با هم آمده است.

سلملشدی salimlasdi : انک برلا سلملشدی *ani * birlə salimlasdi* یعنی: ار, با ری درگیر شد. (سلملشدی - شمر - سلملشدی - شماق *salimlasur* - *salimlasmaq*).

قنقلشدی qonuqlasdi : الار اکی قنقلشدی *olar ikki qonuqlasdi* یعنی: آن در تن به همدیگر مهمانی دادند. (قنقلشمر - قنقلشماق *qonuqlasur* - *qonuqlasmaq*).

در این گرنه, جز از سلملشماق *salimlasmaq*, مراد دیگر فعل خرد ریژه ر اصیل نیستند. ری در بازی بر سر چیزی, می-تران از اسماء سه راجی, فعل ساخت: - انک برلا اینادی یرقلشمر *ani * birlə oynadi yariqlasu* یعنی: ار, با ری بر سر زره بازی کرد. هر کس غلبه کند, زره, مال ار خراهد برد.

ریا در مسابقه: - الار اکی قنقلشدی *olar ikki qonuqlasdi* یعنی: آن در در مهمانی دادن به همدیگر مسابقه نهادند.

کلماتی که از سه, چهار, راج ر بیشتر تشکیل می-شود, بر این ارزان انطباق می-یابد.

برمسندی barimsindi : ال اکا برمسندی *ol ewgə barimsindi* یعنی: ار, در حالیکه به خانه نمی-رفت, اما به رفتن را نبرد کرد. (برمسندر - برمسینور *barimsinur* - *barimsinmaq*).

اگر فاعل مرصرف به خراست ر عزم انجام یک کار رصفت شد, بدینگونه می-آید: - ال ات ساغرغساق اردی *ol at suwğariğsaq ərdi* یعنی: ار خراست ر عزم آب دادن به اسب را داشت.

- ال انی سدن کجرشساک اردی *ol ani suwdin kecrussək ərdi* یعنی: ار برای رد کردن ار از آب, میل ر عزم به کمک کردن داشت.

اما, باید گفت که این نوع فعل در این باب کمتر کاربرد دارد.

نمرنه برای فاعلی که اراده ی انجام کار را در درون خرد پنهان سازد ر یا مرصرف به انجام آن کار شد:

- ال ات ساغرغلی اردی *ol at suwğariğli ərdi* یعنی: ار, آب دهنده به اسب برد.

- ال انی تذرغلی ال *ol ani to ğuruğli ol* سپرکننده ی ری برد.

در این معنا, فرجامین راج کلمه, بدرن حرکت است.

اسم مفعول: - ازغرمش ال *u ğurmis ol* یعنی: شخص بیدار کرده شده.

- تذرغرمش *to ğurmis* یعنی: سپر کرده شده.

اسم مفعول در همین یک سازه ظاهر می-شود.

بابهای چهار راجی پایان یافت.

باب پنج راجیها
باب فعلعلدی با حرکتی
میانی

مثال برای فتحه:

- ال اندن نانک تلمسندی *ol andin nā *tiləmsindi* یعنی: ار رانگرد کرد که چیزی می-خراهد.

- ال بچاک بلمسندی *ol bicək biləmsindi* یعنی: ار رانگرد کرد که چاقر تیز می‌کند.

امر حاضر این افعال، به شکل تیل *tilə* یعنی: بخراه ر بیلا *bilə* یعنی: تیزکن می-آید. حرف «ل»، مفتح است. هنگام ساختن فعل، در حالت ارلیه می‌ماند.

مثال برای ضمه:

- ال منکا تلم کلمسندی *ol ma *a təlim kulumsindi* یعنی: ار، برای من، بسیار خندان دیده شد.

- ال یقارر ترمسندی *ol yoqaru turumsindi* یعنی: ار در حالیکه بلند نمی‌شد، اما رانگرد کرد که برمی‌خیزد.

صیغهی امر حاضر این افعال، کل *kul* (بخند)، ر تر *tur* (برخیز) می‌باشد.

حرف «ل» ر «ر» در اینجا ساکن است ر تنها به خاطر مفهرم‌زایی در سازه، [در ماضی] مضمرم شده است. ر در واقع طبق قاعدهی تبعیت ر هماهنگی آرایی از تابع حرکتی نخستین حرف تکرار شده است.

اما، اگر نخستین راج از در راجی‌ها مفتح باشد، درمین راج، مکسرر خراهد برد ر در فتحه تبعیت از نخستین راج نمی‌کند.

- ال اکا برمسندی *ol ewgə barimsindi* یعنی: ار، در حال رفتن به خانه دیده شد.

ترمسندی tarimsindi: ال ترغ ترمسندی *ol tariğ tarimsindi* یعنی: ار در حالیکه مزرعه را نمی‌کاشت، اما در حال کاشتن دیده شد. (ترمسندر-ترمسینور-*tarimsinur-tarimsinmaq*).

کلمسندی kəlimsindi: ال برر کلمسندی *ol bəru kəlimsindi* یعنی: رانگرد کرد که به سري ما می‌آید. (کلمسندر-کلمسینور-*kəlimsinur-kəlimsinmək*).

کلمسندی kulumsindi: ار کلمسندی *ər kulumsindi* یعنی: مرد تظاهر به خنده کرد. مرارد دیگر نیز چنین است. (کلمسندر - کلمسینور-*kulumsinur-kulumsinmək*).

اساس این افعال، در راجی است که با افزودن حرف «م. س. ن» به پنج راجی بدل می‌شوند. این حرف برای دادن مفهرم ر معنای خاصی بر افعال سه راجی، چهار راجی ر پنج راجی وارد می‌شوند. ر این بمثابة باب تفاعل در عربی است. مثلاً می-گیرند: *تغافل الرجل یعنی*: ار بی‌خبر از ماجرا دیده شد، در حالیکه از ماجرا خبر داشت. ر یا: *تضاحک یعنی*: رانگرد به خنده کرد، اما در اصل نخندید.

در این مفهرم فعلی، قاعده راج پایانی ریشه را اگر فتحه باشد، مفتح می‌کند، در حالت ضمه، مضمرم ر در صورت کسره داشتن مکسرر می‌سازد.

گرفته می‌شود، چرا که به راج پایانی کلمه نزدیک است.

مثال برای چهار راجی‌ها:

- ار ات سـ غرمسندی *ar at suwgarimsindi* یعنی: شخص رانگرد کرد که اسب را آب می‌دهد.

در اینجا، از سری حرف «غ» مفتوح ر از سری دیگر حرف «ر» مکسر است. زیرا کسره با فتحه متناقض نیست. همانند در راجی‌ها، مانند:

برمسندی *barimsindi* اما در: تلمسندی *tiləmsindi*، اصل آن سه راجی ر به شکل *tilə* است. برای ترکیب برخی حروف حامل معنا با افعال، فرجامین راج اسقاط شده ر در تلفظ نیز حرف «الف» افتاده است ر از این ر در نگارش نیز نمی‌آید. از سری دیگر، پس از افتادن «الف» امکان مکسر ساختن حرف «ل» وجود نداشت ر فعل سه راجی شبیه فعل در راجی می‌شد. از این ر، فعل تلمنسمدی همانند مثال‌های زیر تلفظ می‌شود:

- یرنداق تلمسندی *yarindaq tiləmsindi* یعنی: ار رانگرد کرد که تسمه می‌سازد.

- بچاک بلمسندی *bicək biləmsindi* یعنی: رانگرد کرد که چاقور تیز می‌کند.

اگر در اینجا حرف «ل» مکسر می‌شد شبیه فعل بلمسندی *biləmsindi* در جمله‌ی *is biləmsindi* یعنی: آگاه از کار رانگرد کرد. می‌گشت. این کلمه،

- ار سر قا قرمسندی *ar suwqa qarimsindi* یعنی: شخص تا گلر در آب دیده شد.

به دلایل باز گفته در پیش، در این افعال، درمین راج از بنراژک مفتوح نگشته است. اما اگر حرکتی نخستین مکسر باشد راج درم نیز کسره خواهد گرفت مانند:

- ال اکا کرمسندی *ol ewga kirimsindi* یعنی: ار، در حالت وارد شدن به خانه رانگرده شد.

- ال یرمباق ترمسندی *ol yarmaq terimsindi* یعنی: ار، در حالت گردآرری پرل رانگرده شد. مرارد دیگر نیز چنین است.

حرف «م» پرسته ساکن ر حرف «س» همیشه مکسر ر حرف «ن» ساکن است. کلیه حرکتی‌ها از بنراژک بر می‌خیزد که آن را در باب در راجی‌ها باز گفته‌ام. اما، در افعال سه راجی، مانند:

- ال انی قجرمسندی *ol ani qacrumnsindi* یعنی: ار، رانگرد کرد که ار را فراری می‌دهد.

- ال انک یرزاقن کجرمسندی *ol ani * yazuqin kecrumsindi* یعنی: ار رانگرد کرد که از سر تقصیر ری گذشته است.

حرف «ر» در اینجا مضموم است. زیرا که حرف «ج» در فعل قجر *qacur* مضموم برد ر در این باب، سکرن یافت ر ضمه‌ی آن به حرف «ر» منتقل شد ر در سه راجی‌ها، حرکتی از حرف میانی

در این قطعه نیز آمده است:

التب ترغ قدمي
سجغان تقی سقرقان
کزلب نلکه کترسن
امدي اني قسرقان

Iltip tariğ qo madi

Sicğan taqi siqırqan

Kizlep neluk kutarsən

Emdi ani qisırqan

ترجمه: آذرقه ر ذخیره را بردند

مرشها ر جرنندگان.

چگرنه پنهان داشته ر انتظار ميکشي

اکنرن آنها را دریغ مکن!

ترضیح آنکه: فردي را که آذرقه را از فرزند ر

خانوادهي خرد دریغ مي-کند، ميگرید که آذرقه ي

ار را مرشها ر جرنندگان بردند ر خردند ر چيزي

بر جاي ننهاندند، اکنرن از فرزندان خرد مضایقه کن.

بالتندی bulitlandi: کبرک

بالتندی *kok bulitlandi* یعنی:

آسمان، ابـري شد. (بالتنـرر- بالتلنـماق

bulitlanur-bulitlanmaq).

بغرلندی bağırlandi: قان

بغرلندی *qan bağırlandi* یعنی:

خرن لخته شد، دله شد. اگر ماست بگيرد ر سفت شرد

نیز، چنين گریند. (بغرلنرر-بغرلنماق

bağırlanur-bağırlanmaq).

بتقلندی butaqlandi: یغاج

بتقلندی *yığac butaqlandi* یعنی:

درخت شکره زد ر شاخه در آرد. سر بتقلندی *suw*

butaqlandi یعنی: آب، به چند

در راجي است رلي قبلي سه راجي برد. همانگونه که در بالا گفتم، قاعده در سه راجيها چنان است که حرکت را از حرف میانی راژه به پایان آن انتقال دهد. مانند کلمات:

قجر *qacur* ر کجر *kecur*.

در این باب، حرف «ج» ساکن شده ر حرکت ي آن به حرف «ر» انتقال یافته است ر بـصـرـت

قجرمـسـندي *qacurmsindi* در آمده است. ر از آنجا که

فتحه متناقض با کسره نیست، به حال خرد رها

شده است. اما، از آنجا که ضمه متناقض با کسره است،

مکسر نشده است. مانند:

ال اني تذغرمسندي *ol ani to gurumsindi*

در حال سیر کردن ري راغرد کرد.

این قراعده که بیان داشتم، کلیه ي گریشهای

زبان ترکی را تسخیر کرده اند. چیزی از این

قراعده بیرون نمی ماند. برای دلالت به معنای باب پنج

راجي، یک کلمه بیشتر نیامده است:

ال منکا یرمسندي *ol ma *a yaramsindi*

چرب زبانی کورد. (یرمسنرر- یرمسنماق

yaramsinur-yaramsinmaq).

ار تـارن قسرقندي *ar tawarin qisırqandi*

یعني: مرد، مال خرد را بسیار محافظت

کرد. ر از انفاق دریغ رزیسد. (قسرقنرر-

قسرقنماق *qisırqanur-qisırqanmaq*).

(تتغلنرر- تتغلنماق
تتغلندی *tatiğlanur-tatiğlanmaq*).

تتقلندی *tutuqlandi*: اراغت
تتقلندی *urağut tutuqlandi* یعنی:
بانر, صاحب خادم خواجه
شد. (تتقلنرر- تتقلنماق
tutuqlanur-tutuqlanmaq).

ترقلندی *turuqlandi*: ال بر اتغ
ترقلندی *ol bu atiğ turuqlandi*
یعنی: ار, این اسب را
ناتران ر خسته ر لاغر به
حساب آورد. اگر چیز
دیگری غیر از اسب هم لاغر
انگاشته شرد, چنین می-
گیرند. (ترقلنرر-
ترقلنماق *turuqlanur-*
turuqlanmaq).

تلمندی *tolumlandi*: ار
تلمندی *ər tohumlandi* یعنی:
شخص مسلح شد, جنگافزار
پرشید. (تلمنرر-
تلمنماق *tolumlanur-*
tolumlanmaq).

جبرلندی *cupurləndi*: اجکر
جبرلندی *əcku cupurləndi* یعنی:
بزغاله, پر مر شد.
(جبرلنرر- جبرلنماک
cupurlənur-cupurlənmək).

جیشلندی *cəpislandi*: اغلاق
جیشلندی *oğlaq cəpislandi*
یعنی: بزغاله, بز شد.
هنگامی که بزغاله از شش
ماهگی بگذرد چنین گیرند.
(جیشلنرر- جیشلنماک
cəpislanur-cəpislanmæk).

جرقلندی *caruqlandi*: ار
جرقلندی *ər caruqlandi* یعنی:
شخص صاحب کفش ر چارق
گردید. (جرقلنرر-
جرقلنماق *caruqlanur-*
caruqlanmaq).

شاخه تقسیم شد. اصل آن
بتق *butaq* است. معنای:
«شاخه ي درخت» می دهد.
(بتقلنرر- بتقلنماق
butaqlanur-butaqlanmaq).

بشقلندی *basaqlandi*: سَنکر
بشقلندی *basaqlandi su *u*
یعنی: نیزه خندگدار شد.
اگر به تیر هم پیکان نصب
کنند, چنین می گیرند.
(بشقلنرر- بشقلنماق
basaqlanur-basaqlanmaq).

بلقلندی *baliqlandi*: کسرل
بلقلندی *kol baliqlandi* یعنی:
حرضه ماهی دار شد, پر از
ماهی شد. اگر جایی گل-
آرد شرد نیز, چنین می-
گیرند. (ترکی اریغری).
اگر جایی قلعه بسازند
نیز, چنین می گیرند. (ترکی
اریغری) (بلقلنرر-
بلقلنماق *baliqlanur-*
baliqlanmaq).

بجاکلندی *bicəkləndi*: ار
بجاکلندی *ər bicəkləndi* یعنی:
شخص صاحب چاقر شد.
(بجکلنرر- بجکلنماک
bicəklənur-bicəklənmək).

تبتلندی *tubutləndi*: ار تبتلندی
تبتلندی *ər tubutləndi*
یعنی: شخص, ظاهر
ر قیافه ي تبتیها را پیدا
کرد. اینان قرمی هستند
که به سرزمینهای ترکان
مهاجرت کرده اند.
(تبتلنرر- تبتلنماک
tubətlənur-tubətlənmək).

تتغلندی *tatiğlandi*: ازم
تتغلندی *uzum tatiğlandi* یعنی:
انگور, خرشزه شد. به هر
چیز دیگر نیز که طعم
بگیرد, چنین گیرند.

جغړلندی cağirlandi : ار

جغړلندی *ar cağirlandi* یعنی: شخص صاحب شیره ر یا شراب شد. (جغړلنرر- جغړلنماق *cağirlanur-cağirlanmaq*).

جغړلندی ciğirlandi : یی

جغړلندی *yer ciğirlandi* یعنی: بر رري زمین کرره راه ر راه پدیدار شد. (جغړلنرر- جغړلنماق *ciğirlanur-ciğirlanmaq*).

قذرلندی qazlandi : ار

قذرلندی *ar qazlandi* یعنی: شخص خلق ر خري خرد را سخت نشان داد.

اصل آن قدرندی *qadrindi* است. صحیح آن نیز، همین است. (قذرلنرر- قذرلنماق *qadrinur-qadrinmaq*).

قذزلندی qazlandi : یغاج

قذزلندی *qazlandi* یعنی: درخت پرسستدار شد. (قذزلنرر- قذزلنماق *qazlanur-qazlanmaq*).

قذزلندی qu uzlandi : ار

قذزلندی *ar qu uzlandi* یعنی: شخص با بیره اي ازدرج کرد. (ترکی آرغری). (قذزلنرر- قذزلنماق *qu uzlanur-qu uzlanmaq*).

قمزلندی qimizlandi : ار

قمزلندی *ar qimizlandi* یعنی: شخص صاحب قمیز (= خامیز) شد. به شیر ترشیده ي مادیان, قمیز گریند. (قمزلنرر- قمزلنماق *qimizlanur-qimizlanmaq*).

قغشلندی qoğuslandi : سث

قغشلندی *suw qoğuslandi* یعنی: آب بیرن جهید. (قغشلنرر-

ججکلندی ceceklendi : یغاج

ججکلندی *yiğac ceceklendi* یعنی: درخت, پر شکره شد. مرارد دیگر نیز چنین است. (ججکلنرر- ججکلنماق *ceceklanur-ceceklanmaq*).

سکتندی sogutlandi : یی

سکتندی *yer sogutlandi* یعنی: زمین بیدزار شد. (سکتلنرر- سکتلنماق *sogutlanur-sogutlanmaq*).

سغقلندی soğuçlandi : ال بر بیرک

سغقلندی *ol bu yerig soğuçlandi* یعنی: ار, این جا را سرد یافت. به هر چیز دیگر نیز که سرد تشخیص داده شد, چنین می‌گریند. (سغقلنرر- سغقلنماق *soğuçlanur-soğuçlanmaq*).

سغندی suwiğlandi : ال بالیغ

سغندی *ol baliğ suwiğlandi* یعنی: ار, عسل را ابکی یافت. مرارد دیگر نیز چنین است. (سغلنرر- سغلنماق *suwiğlanur-suwiğlanmaq*).

قنتلندی qanatlandi : ار

قنتلندی *ar qanatlandi* یعنی: شخص صاحب مرکب تیز پایي شد یا با سرعت به سري مقصد شتافت. قش قنتلندی *qus qanatlandi* یعنی: پرنده بال در آررد. (قنتلنرر- قنتلنماق *qanatlanur-qanatlanmaq*).

قلجندی qiliclandi : ار قلجندی

قلجندی *ar qiliclandi* یعنی: شخص, صاحب شمشیر شد. (قلجلنرر- قلجلنماق *qiliclanur-qiliclanmaq*).

گیاهی نرم که چارپایان را فربه می‌سازد) ررنید.

این بخش در چهار شاخه سازه‌بندی می‌شود:

نخستین: در معنای تصاحب ر تملک مرضع فعل. مانند:

- ار ترغلندی *ər tariğlandi* یعنی: شخص دارای مزرعه شد.

- ار قشقلندی *ər qasuqlandi* یعنی: مرد، صاحب قاشق (= ظرف آشپزخانه) شد.

درمین: در معنای اینکه فاعل خرد را از جنس ذات فعل بشمارد ر به زی آن در بیاید. مانند:

- ار اغزلندی *ər oğuzlandi* یعنی: شخص خرد را از ارغزان شمرد.

- ار جکلندی *ər cigillāndi* یعنی: شخص ظاهر چگل‌ها را یافت. در عربی نیز مشابه آن را داریم. مثلاً می‌گیرند: ر قیس عیلان ر من تقیسا که مفهرم «شکل ر قیافه‌ی آنان را یافت» می‌دهد.

این قاعده، بر همه‌ی افعال جاری است.

سرمین: آنکه مفهرم فعل در ذات فاعل مرجرد باشد. مانند:

- یغاج بتقلندی *yiğac butaqlandi* یعنی: درخت، شاخ ر برگ داد.

- یغاج یشلندی *yiğac yemislāndi* یعنی: درخت، میره ربر داد.

چهارمین: هیچیک از مفاهیم فرق مررد نظر نباشد، ر

قغشلماق *qoğuslanur-* (qoğuslanmaq) .

قمشلندی *qamislandi*: یسر قمشلندی *yer qamislandi* یعنی: زمین، نی‌زار شد. (قمشلنرر- قمشلنماق *qamislanur-qamislanmaq*).

قذغلندی *qi iğlandi*: قذغلندی نانک *qi iğlandi nā* * یعنی: [آن] چیز، لبه‌دار ر کناره‌دار کشیده شد. (قذغلنرر- قذغلنماق *qi iğlanur-qi iğlanmaq*).

قتغلندی *qatiğlandi*: ار قتلندی *ər qatiğlandi* یعنی: شخص، تلاش ر تقلا کرد. (قتغلنرر- قتلنماق *qatiğlanur-qatiğlanmaq*).

در این کلام نیز آمده است: کجکدا قتلنسا *kicikda* الغاذر سرنرر اگر در خردسالی تلاش ر تقلا کند، در بزرگسالی نشاط خراهد داشت.

قرغلندی *quruğlandi*: ال اتماکنی قرغلندی *ol ətməkni quruğlandi* یعنی: ار، نان را خشک یافت ر نخررد. (قرغلنرر- قرغلنماق *quruğlanur-* *quruğlanmaq*). مرارد دیگر نیز چنین است.

قشقلندی *qasuqlandi*: ار قشقلندی *ər qasuqlandi* یعنی: شخص صاحب قاشق (= ظرف آشپزخانه) شد. (قشقلنرر- قشقلنماق *qasuqlanur-* *qasuqlanmaq*).

کلبندی *kələplāndi*: تلاغ کلبندی *tağ kələplāndi* یعنی: در کرهستان گیاه کلب (=

تـ غـجـلـنـمـاق *tawğaclanur-*
(*tawğaclanmaq*).

سـرـقـجـلـنـدی *surquclandi*: بـجـاک
bicək surquclandi سـرـقـجـلـنـدی
یعنی: دسـتـهـی چـاقـر بـا
کـنـدهـی کـرـبـه مـحـکـم کـرده شـد.
(سـرـقـجـلـنـر- سـرـقـجـلـنـمـاق
(*surquclanur-surquclanmaq*).

ار سـرـقـجـلـنـدی *ər surquclandi*
یعنی: شـخـص، صـاحـب کـنـدهـی
کـرـبـه شـد.

سـرـقـجـلـنـدی *surquclandi*: یـیـر
سـرـقـجـلـنـدی *yer surquclandi* یعنی:
در زـمـین گـیـاـهـی شـبـیه
هـنـدبـای رـحـشـی ررئـید.
(سـرـقـجـلـنـر- سـرـقـجـلـنـمـاق
(*surquclanur-surquclanmaq*).

سـفـدـجـلـنـدی *safdiclandi*: ار
سـفـدـجـلـنـدی *ər safdiclandi* یعنی:
شـخـص، صـاحـب سـبـد شـد.
(سـفـدـجـلـنـر- سـفـدـجـلـنـمـاق
(*safdiclanur-safdiclanmaq*).

مـنـدرلـنـدی *mandarlandi*: یـغـاج
مـنـدرلـنـدی *yiğac mandarlandi*
یعنی: درخت داراي پیچک
شـد. (مـنـدرلـنـر-
مـنـدرلـنـمـاق *mandarlanur-*
(*mandarlanmaq*).

جـلـبـشـلـنـدی *calpuslandi*: الـک
جـلـبـشـلـنـدی *əlig calpuslandi* یعنی:
دست به شیرهی میره ریا
غـذا آـلـرـده شـد، چـسـبـناک
شـد. (جـلـبـشـلـنـر-
جـلـبـشـلـنـمـاق *calpuslanur-*
(*calpuslanmaq*).

قـرـتـشـلـنـدی *qirtislandi*: قـیـز
قـرـتـشـلـنـدی *qiz qirtislandi* یعنی:
دختر زیبا ررئـتر شـد.
(قـرـتـشـلـنـر-
قـرـتـشـلـنـمـاق *qirtislanur-*
(*qirtislanmaq*).

فـعـل، مـعـنـای خـاص خـرد را
بـدـهـد.

ار قـتـغـلـنـدی *ər qatığlandi*
یعنی: شـخـص، تـلـاش ر تـقـلا
کـرد.

کـشـی یـرلـنـدی *kisi yumurlandi*
یعنی: مـردم، گـرد آـمـدند.
اـفـعـال فـرق از اسـمـاء سـه
رـاجـی سـاخـتـه شـده اند. اـیـن
قـاعـده بـر فـعـلـهـای چـهـار ر
پـنـج رـاجـی ر بـیـشـتـر نـیـز
جـاری اسـت. آنـها را نـیک
بـشـناس ر از دـانـش خـرد
بـهـرگـیر.

باب شش راجیها

تـشـغـتـلـنـدی *tusğutlandi*: ار
تـشـغـتـلـنـدی *ər tusğutlandi* یعنی:
مرد صاحب شاگرد شد.
(تـشـغـتـلـنـر- تـشـغـتـلـنـمـاق
(*tusğulanur-tusğulanmaq*).

تـرـمـتـلـنـدی *tarmutlandi*: سـر
تـرـمـتـلـنـدی *suw tarmutlandi* یعنی:
آب به شاخابهها تقسیم
شـد. (تـرـمـتـلـنـر-
تـرـمـتـلـنـمـاق *tarmutlanur-*
(*tarmutlanmaq*).

قـزـغـتـلـنـدی *qizğutlandi*: ار ایشتن
قـزـغـتـلـنـدی *ər istan qizğutlandi*
یعنی: شـخـص، از کار، کنار
کـشـید. بـه قـبـح کـاری کـه
انـجـام مـیـداد پـی بـرد ر از
تـرس رـسـرایـی کـنـار کـشـید.
(قـزـغـتـلـنـر- قـزـغـتـلـنـمـاق
(*qizğutlanur-qizğutlanmaq*).

تـغـاـجـلـنـدی *tawğaclandi*: ار تـ
غـاـجـلـنـدی *ər tawğaclandi* یعنی:
شـخـص ظـاـهـر مـردم مـاچـین را
پـیدا کـرد. (تـغـاـجـلـنـر-

نیز مهر کنند، چنین می-
گیرند. (ترکی ارغزی).

تملغلندی *tumluğlandi*: ال بر

اغرنی تملغلندی *ol bu oğurni*

tumluğlandi یعنی: ار، این

زمان را سرد یافت ر از

عزم خورد بازگشت.

(تملغلننر-
tumluğlanur- تملغلنماق

tumluğlanmaq).

ال انکر تملغلندی *ol a *ar*

tumluğlandi یعنی: ار، با ری

سردی کرد ر ری ترش کرد.

قشلغلندی *qislağlandi*: ال بر

یبرک قشلغلندی *ol bu yerig*

qislağlandi یعنی: ار، این

مکان را قشلاق کرد ر

زمستان را در اینجا به

سر آورد. (قشلغلننر-
qislağlanur- قشلغلنماق

qislağlanmaq).

قشلغلندی *quslağlandi*: خان بر

یبرک قشلغلندی *xan bu yerig*

quslağlandi یعنی: خان،

اینجا را شکارگاه پرنده

کرد. به شکارگاه تبدیل

کرد. (قشلغلننر-
quslağlanur- قشلغلنماق

quslağlanmaq).

بجغلندی *bucğaqlandi*: بجغلندی

نانک *bucğaqlandi na* * یعنی:

[آن] چیز گرشه ر زاریه

پیدا کرد. (بجغلننر-
bucğaqlanur- بجغلنماق

bucğalanmaq).

برجقلندی *burcaqlandi*: تر

برجقلندی *tər burcaqlandi* یعنی:

عرق [برتن ری] دانه

دانه شد. به هر مایع

دیگری نیز که دانه دانه

شرد، چنین می-گیرند.

قلدشلندی *qoldaslandi*: ال منک

برلا قلدشلندی *ol mæni * birla*

qoldaslandi یعنی: ار، با

من، رفیق شد، خرد را از

یاران من به شمار آورد.

(قلدشلننر- قلدشلنماق

qoldaslanur- qoldaslanmaq).

بشلغلندی *boslağlandi*: ار ایشدا

بشلغلندی *ær isda boslağlandi*

یعنی: شخص در کار، بی-باکی

پیشه کرد، اندرز گرش

نکرد. (بشلغلننر-
boslaqlanur- بشلغلنماق

boslaqlanmaq).

نیز آمده است: بشلغلنسا

boslağlansa boxesuqlanur

یعنی: مرد متهرر، دستش به

گردنش می-آریزد. برای کسی

گیرند که تنها بخراهد با

رش خردش عمل کند.

ترقغلندی *turqiğlandi*: ال مندن

ترقغلندی *ol mændin turqiğlandi*

یعنی: ار، از من حساب

برد. به من احترام گذاشت

ر از این کار امتناع

رزیسد. (ترقغلننر-
torqiğlanur- ترقغلنماق

torqiğlanmaq).

تغرغلندی *tuğrağlandi*: اعلان

تغرغلندی *oğlan tuğrağlandi*

یعنی: [آن] جران، سرار بر

تغراغ شد. به اسی گیرند

که رقتی خان بخراهد سان

ببیند، آن را به جرانها

می-دهند که سرار شرنند ر

پس از پایان رژه، اسبها

را باز پس می-گیرند.

(تغرغلننر-
tuğrağlanur- تغرغلنماق

tuğrağlanmaq).

اگر منشرد،

مکترب ر طغراهای خانان را

ارن اتن یکر تی
بزن ی قمغ انکتی
اندغ سرکا کم ی تار

Tiğraqlanip segirtti
ərin atin yugurtti
*bizni qamuğ a *itti*
andağ sugə kim yetər

ترجمه: با مردانگی اسب
خرد بتاخت
سراران خرد را به تک برد
همگان را ما را به حیرت
افکند،

کدامین کس با چنین سربازی
تران مقابله دارد؟
ترضیح آنکه: کسی را که
در جنگ حمله برده است
ترصیف می‌کند ر می‌گیرد که
ار چالاکي نشان داد، به
سري ما با اسبان ر مردان
خرد حمله کرد ر با کارهاي
خرد ما را به تعجب
راداشت، چه کسی ترانايي
رريار يي با چنین سربازی
را دارد؟

جمقلندی *coqmaqlandi*: یلان
yilan coqmaqlandi جمقلندی
یعنی: مار، چنیر زد ر در
پیچید. (جمقلنرر-
coqmaqlanur- جمقلنماق
coqmalanmaq).

جمقلندی *cimğuqlandi*: کشي
kisi cimğuqlandi جمقلندی
یعنی: شخص به هجر ر دروغ-
گری ر سخن‌چيني پرداخت.
(جمقلنرر- جمقلنماق
cimğuqlanur- cimğulanmaq).

سغقلندی *sağliqlandi*: ار
سغقلندی *ər sağliqlandi* یعنی:
شخص صاحب گله ي حیرانات شیر
ده شد. (سغقلنرر-
sağliqlanur- سغقلنماق
sağliqlanmaq).

(برجقلنرر-
burcaqlanur- برجقلنماق
burcaqlanmaq).

بشمقلندی *basmaqlandi*: ار
بشمقلندی *ər basmaqlandi* یعنی:
شخص صاحب کفش شد. (ترکي
ارغرز ي). (بشمقلنرر-
basmaqlanur- بشمقلنماق
basmaqlanmaq).

بغقلندی *boğnaqlandi*: بلت
بغقلندی *bulut boğnaqlandi* یعنی:
ابر، پاره پاره شد.
(بغقلنرر-
boğnaqlanur- بغقلنماق
boğnaqlanmaq).

بغمقلندی *boğmaqlandi*: ار
بغمقلندی *ər boğmaqlandi* یعنی:
مرد بند پیراهن خرد
را محکم بست. (بغمقلنرر-
boğmaqlanur- بغمقلنماق
boğmaqlanmaq).

ترمقلندی *tarmaqlandi*: بر ي
ترمقلندی *boy tarmaqlandi* یعنی:
مردم ایل ر اربه از هر
سري دسته دسته آمدند.

- بلا ترمقلندی *bala*
tarmaqlandi یعنی: جرجه هاي
پرنده چنگک در آردند.
- سر ترمقلندی *suw*
tarmaqlandi یعنی: آب، به
شاخابه ها تقسیم شد.
(ترمقلنرر- ترمقلنماق
tarmaqlanur- tarmaqlanmaq).

تغقلندی *tiğraqlandi*: ار
تغقلندی *ər tiğraqlandi* یعنی:
شخص چالاکي ر جرانردي
نشان داد. (تغقلنرر-
tiğraqlanur- تغقلنماق
tiğraqlanmaq).

در این قطعه نیز آمده
است:
تغقلنب سكرتي

منجقلندی mancuqlandi : ار ترزن

منجقلندی *ær tonin mancuqlandi* یعنی: شخص جامه‌ی خرد را در داخل خرجین بر پشت زین اسب نهاد. (منجقلنرر- *mancuqlanur* - منجقلنماق *mancuqlanmaq*).

برجکلندی purcæklendi : ات

برجکلندی *at purcæklendi* یعنی: اسب یال در آورد. اگر انسان هم کاکل سر داشته باشد, چنین می‌گیرند. (برجکلنرر- *purcæklænur* - برجکلنماک *purcæklænmaq*).

ترمکلندی turmæklendi : اتماک

ترمکلندی *ætmæk turmæklendi* یعنی: از نان, ساندریج درست شد. داخل نان مراد خوراکی مختلف گذاشته شد ر لرله شد. (ترمکلنرر- *turmæklænur* - ترمکلنماک *turmæklænmaq*).

تاکلندی tæwluklendi : ار ت

تاکلندی *ær tæwluklendi* یعنی: شخص خرد را چرمیلان شمرده. راه آنان پیشه کرد. (تاکلنرر- *tæwluklænur* - تاکلنماک *tæwluklænmaq*).

جکرکلندی cukræklendi : ق

جکرکلندی *qul cukræklendi* یعنی: برده, صاحب لباس پشمی شد ر آن را پرشید. (جکرکلنرر- *cukræklænur* - جکرکلنماک *cukræklænmaq*).

جلبکلندی cælpæklendi : کرز

جلبکلندی *koz cælpæklendi* یعنی: چشم آرده به چرک شد. (جلبکلنرر- *cælpæklænur* - جلبکلنماق *cælpæklænmaq*).

قبغقلندی qapğaqlandi : کیش

قبغقلندی *kis qapğaqlandi* یعنی: تیردان ر ترکش دارای درپرش شد. (قبغقلنرر- *qapğaqlanur* - قبغقلنماق *qapğaqlanmaq*).

قذرققلندی qa ruqlandi : تاغ

قذرققلندی *tağ qa ruqlandi* یعنی: کره ر گذرگاه ر نشیب ر فراز کره, بیشتر شد.

قسسرققلندی qisraqlandi : ار

قسسرققلندی *ær qisraqlandi* یعنی: شخص صاحب مادیان شد. (قسسرققلنرر- *qisraqlanur* - قسسرققلنماق *qisraqlanmaq*).

قرلققلندی qarluqlandi : ار

قرلققلندی *ær qarluqlandi* یعنی: مرد, ظاهر ر قیافه‌ی قارلرقان را پیدا کرد. قارلرق, تیره‌ای از ترکمن- هاست. (قرلققلنرر- *qarluqlanur* - قارلققلنماق *qarluqlanmaq*).

قجاققلندی qiwcaqlandi : ار ق

قجاققلندی *ær qiwcaqlandi* یعنی: مرد, شکل ر خری قچاقان را به خرد گرفت. قچاق شد. (قجاققلنرر- *qiwcaqlanur* - قجاققلنماق *qiwcaqlanmaq*).

منجقلندی moncuqlandi : قینز

منجقلندی *qiz moncuqlandi* یعنی: دختر صاحب منجرق شد. کنیز صاحب ر سائل زینتی ر آرایشی گردید. (منجقلنرر- *moncuqlanur* - منجقلنماق *moncuqlanmaq*).

turbunlanur- تربنلنماق
(turbunlanmaq) .

کرسنلندی *kirsənləndi*: اراغت
urağut kirsənləndi کرسنلندی
 یعنی: زن صررتش را صاف ر
 تمیز کرد ر سفیداب مالید.
 (کرسنلنرر- کرسنلنماک
(kirsənlənur-kirsənlənmək) .

ترکنلندی *turkūnləndi*: ال بر
ol bu ewni انی ترکنلندی
turkūnləndi یعنی: ار, این
 خانه را منزل خرد به
 حساب آرد ر نشست.
 (ترکنلنرر-
turkūnlənur- ترکنلنماک
(turkūnlənmək) .

تسکنلندی *tuskūnləndi*: تاغ
tağ tuskūnləndi تسکنلندی
 یعنی: در کرهستان درخت کتیرا
 بیشتر شد. (تسکنلنرر-
tuskūnlənur- تسکنلنماک
(tuskūnlənmək) .

جکولندی *ciwgunləndi*: ال بر
ol bu asiğ اشغ جکولندی
ciwgunləndi یعنی: ار, این
 غذا را برای بدن مفید
 تشخیص داد. (جکولنرر-
ciwgunlənur- جکولنماک
(ciwgunlənmək) .

سکمنلندی *sokmənəndi*: ار
ər sokmənəndi سکمنلندی
 یعنی: شخص خرد را از قهرمانان
 شمرد ر به شکل آنان در
 آمد. (سکمنلنرر-
sokmənəlanur- سکمنلنماک
(sokmənəlanmək) .

تربنلندی *ər turbunlandi*: ار
ər turbunlandi تربنلندی
 یعنی: شخص درباره‌ی چیزی تحقیق
 کرد. (تربنلنرر-
 صیغہ‌ی امر, از این باب,
 شش راجی است. مانند:
 - سکمنلن *sokmənələn* یعنی:
 قهرمانی کن!

cəlpəklənur- جلبکلنماک
(cəlpəklənmək) .

بکسکلندی *buksukləndi*: قیز
qiz buksukləndi بکسکلندی
 یعنی: سینه‌ی دختر غنچه بست.
 (بکسکلنرر-
buksuklənur- بکسکلنماک
(buksuklənmək) .

کربکلندی *kirpukləndi*: انک کرزی
*ani *kozi kirpukləndi* کربکلندی
 یعنی: در چشم ار, مری
 نامناسب, ررئید.
 (کربکلنرر- کربکلنماک
(kirpuklənur- kirpuklənmək) .

کنجکلندی *kəncəkəndi*: ار
ər kəncəkəndi کنجکلندی
 یعنی: شخص ظاهر ر خری کنجکی‌ها
 را بازیافت. کنجکی شد.
 کنجکان تیره‌ای از ترکان-
 انید. (کنجکلنرر-
kəncəkəlanur- کنجکلنماک
(kəncəkəlanmək) .

کنجکلندی *kuncukləndi*: ترن
ton kuncukləndi کنجکلندی
 یعنی: به لباس, یقه درخته
 شد. (کنجکلنرر-
kuncuklənur- کنجکلنماک
(kuncuklənmək) .

بجکلندی *bəckəmləndi*: ار
ər bəckəmləndi بجکلندی
 یعنی: شخص در ررز نبرد,
 نشان‌داری کرد. مرار
 دیگر نیز چنین است.
 (بجکلنرر- بجکلنماک
(bəckəmlənur-bəckəmlənmək) .

تربنلندی *ər turbunlandi*: ار
ər turbunlandi تربنلندی
 یعنی: شخص درباره‌ی چیزی تحقیق
 کرد. (تربنلنرر-
 صیغہ‌ی امر, از این باب,
 شش راجی است. مانند:
 - سکمنلن *sokmənələn* یعنی:
 قهرمانی کن!

- انک کرزی کرپکلندی * *ani*
 ار مر در آمد. *kozi kirpukləndi* یعنی: در چشم

چهارمین: تکرار در معنای
 اصلی خرد ظاهر می‌شود.

- تر برجقلندی *tər burcaqlandi*
 یعنی: عرق, دانه دانه شد.

- ییلان جقمقلندی *yilan*
coqmaqlandi یعنی: مار, چنبر

زد.

کلیه‌ی افعال شش راجی
 همانگونه که دیده شد. از
 اسماء چهار راجی ساخته
 می‌شوند ر به خردی خرد
 فعل نیستند.

اگر این مفهوم را از
 اسماء در سه ر چهار راجی
 استخراج کنیم, باید به
 ریشه‌ی کلمه حررف «ن, ل»
 بیفزاییم. بدینگونه
 کلمه, در هم‌ه‌ی گریشهای
 زبان ترکی طبق قاعده‌ی
 دگرگرن ناپذیر در هم‌ه‌ی
 سازه‌بندی‌ها کاربرد پیدا
 می‌کند. این را, نیکر
 بیامرز.

- کرشنلن *kirsənlən* یعنی: به
 صورت سفیداب مال!
 این باب در چهار بخش
 سازه‌بندی می‌شود:

نخستین: فاعل, ذات فعل را
 به خرد اختصاص می‌دهد ر
 خرد را در شکل صاحب آن
 در می‌آورد. مانند:

- ار قفجقلندی *ər qifcaqlandi*
 یعنی: شخص شکل قپچاقان را
 یافت.

- ار اغرققلندی *ər oğraqlandi*
 یعنی: شخص شکل ارغراقان
 را یافت.

درمیان: فاعل, ذات فعل را
 تصاحب ر تملک می‌کند.
 مانند:

- ار قسرققلندی *ər qisraqlandi*
 یعنی: مرد صاحب مادیان
 شد.

- ار یرمقلندی *ər yarmaqlandi*
 یعنی: مرد صاحب درهم ر
 دینار شد.

سومین: فعلی است که از اسم
 چهار راجی ساخته می‌شود.
 مانند:

- انک کرزی جلبکلندی * *ani*
kozi cəlpəkləndi یعنی: چشم ار
 چرکین شد.

سپاس خدای متعال را, کتاب سالم پایان پذیرفت.

٣- كتاب مضاعف



بخش نخست: اسماء مضاعف

در یک کلام دیگری آمده است:

تتسز ترک بلماس بشسز
tatsiz turk bolmas برک بلماس
bassiz bork bolmas یعنی: ترک
بدرن تات نمی‌شود ر کلاه
بدرن سر.

تت tut: زنگ ر زنگاری که

بر روی تیغی
شمشیر ر جز آن پدیدار
گردد. در این کلام نیز
آمده است:

قلج تتقسا ایش ینجیر
ار تتقسا ات تنجیر

Qilic tutiqa is yuncir

ar tatiqa at tuncir

یعنی: اگر شمشیر زنگ بزند,
کار بد می‌شود
اگر مرد فارس شود, خرنش
فاسد می‌گردد.

ترضیح آنکه: هر گاه شمشیر
زنگار گیرد, حال مرد دلیر
رزمنده بد می‌شود. چنانکه
اگر شخصی خرن فارسی‌ها را
بگیرد, گشتش می‌گندد. این
مثل را هنگامی به کار
می‌برند که امر ر سفارش
به جرانمردی ر جلادت کنند
ر به هر کس ترصیه نمایند

باب اسماء در راجی

تت tat: فارس (در نزد

ترکان) بن رازه ای ترکی
برای نامیدن هر کسی که
[فقط] فارسی بلد باشد.

تتغ کوزرا تکانک تبرا
=*tatiğ kozrə tikəniğ tuprə* تات

[فارس] را بر چشمش بزن,

خار را از بیخش برکن. در

گریش تخسی ریغمایی,

کافران [فارس] که میان

اریغران زندگی می‌کنند,

نیز چنین نامیده می‌شوند.

من, این را در میان خرد

آنان شنیدم. چنانکه می-

گیرند: تت تغاج *tat tawğac*

یعنی: «فارس ر چینی». این

بن رازه که نام فارسی‌ها

است, برای نامیدن چینیان

ر کافران [فارسی] میان

اریغران نیز به کار می-

رود. مفهوم این کلام, چنین

است: از آنجا که در آنها

رفا نیست. همانگونه که

سزارار است خار از بیخ

کنده شود, کافر را نیز

ر راست که بر چشمش زده

شود.

نفس دنیا گرم شد
شکرفه های گرناگرن سر بر
زدند.

ترضیح آنکه: فصل بهار را
رصف می‌کند ر می‌گیرید: آب-
ها فراران شد, برکه‌ها پر
شده ر حررض‌گرن گشتند.
استخرها سرریز گشت, قله-
های کره‌ها در آبگیرها
دیده شد, دم ر نفس جهان
گرما یافت ر گل ر شکرفه
صف در صف ررئیدند.

کک *kək*: کینه ر حسد. اجملک
ککک کشی *oclug kəklig kisi* یعنی:
شخص کینه تـرز ر
انتقاجری.

کک *kək*: تضییق ر محنت. کک
کردی ار *kək kordi ər* یعنی:
شخص دچار محنت ر تضییق
شد, سختی دید.

کک *kək*: رشته‌ی پیرند زین
اسب. در این کلام نیز
آمده است: ار سرزی بیر,
اذر ککی اج *ər sozi bir ə ər koki*
uc یعنی: حرف مرد یکی, ر
کمر بند زین سه است.

ترضیح آنکه: نشانه‌ی
مردانگی, برنگشتن از سخن
خرد ر ایستادن بر آن
است. چنانکه رشته‌ی پیرند
جناغ زین اسب نیز سه
باید باشد ر اگر یکی
افزوده گردد, از بسیاری
سراخ‌ها کره‌ی زین می-
شکند ر اگر کمتر از سه
رشته باشد, تاب حمل بار
را نخواهد آورد. این سخن
را برای کسی گریند که ار
را به رفای به عهد ترصیه
ر سفارش کنند.

که با همجنس خرد زندگی
کند.

حج *hoc hoc*: صدایی که
هنگام رانیدن ر یا
خرابانیدن بز ر بزغاله در
می‌آرند.

هج *həc həc*: صرتی که با
آن گله‌ی اسبان را حرکت
دهند ر برانند. اصل آن
اج اج *ac ac* است. همزه به
حرف «ه» بدل شده است.
چنانکه در عربی هم رقتی
گله‌ی گرسفند با خرد سوری
به پیراهه ررد, می‌گریند:
هج هجت بالغنم یعنی:
«بانگ بر گله زد.»

شش *sis*: سیخ که با آن
ترتاج می‌خرزند.

قق *qaq*: نیمه ر برگه‌ی میره‌ی
خشک شده. ارک ققی *əruk qaqi*
یعنی: نیمه ر برگه‌ی آلر.

قق *qaq*: قق ات *qaq at* یعنی:
گرشت قرمه ر خشکانیده
شده. به هر چیز دیگری
نیز که خشکانیده شرد, چنین
گریند.

قق *qaq*: آبگیر, استخر
خشکیده. در این قطعه نیز
آمده است:

ققلر قمع کلدی
تغلر بشی الردی
اژن تی یلردی
ترترججک جرکشلر

Qaqlar qamuğ kolərđi

Tağlar basi ilərđi

Ajun tını yilirdi

Tutu cəcək cərkəsür

ترجمه: زمین‌های خشک همگی پر
شدند

ستیغ کره‌ها, نمایان شد

ر شکر فیه کرد. یعنی هنرز
گل باز نشده است. در این
قطعه نیز آمده است.
تگما ججک اکلدی
بققلنب بکلدی
تگسن تکن تکلدی
یزلب ینا یرکشر

Təgmə cəcək okuldi
Buquqlanip bukuldi
Tugsin tugun tuguldi
Yazlip yana yorgəsür

ترجمه: گلهاي گرنه گرن
گرد آمدند
غنچه ها دسته دسته شدند.
چرن گره بافتها گره
خرردند
باز ميشرنند ر به اطراف
ميپراکنند.

بقق buquq: غده اي که میان
پرست ر گرشت در در سري
گلر پیدا ميشرد. افرا دي
در فرغانه ر شقني *siqni*
هستند که گرفتار این
بیماري اند. فرزندان آنان
نیز دچار این بیماری
هستند. در برخی از آنان,
این غده چنان رشد ميکند
ر بزرگ ميشرد که مانع
دیدن سینه ر یا نرک
پاهاشان ميشرد.

علت آن را پرسیدم.
گفتند: «اجداد ما,
کافراني خشن آرا بردند
که با یاران پیغامبر
صلوات الله عليه مي جنگیدند.
اجدادمان بر مسلمین غلبه
کردند ر به آرای خشن بر
آنان فریاد زدند.
مسلمانان از بانگ اینان
پراکنده شدند. چرن خبر به
عمر رسید, آنان را لعنت
فرستاد. پس از آن, این

کک kok: اصل, ریشه ر
تبار. ککککم *koku * kim*
یعنی: تبارت از کجاست؟ از
کدام قوم هستی؟ (ترکی
ارغزلي ر قپچاقی).
باب اسماء در راجي پایان
یافت.

باب سه راجیها

باب فعل با هر حرکتی میانی

قتت qatut: آمیخته ر آرده.
قتت لئق اقی *qatutluğ oq* یعنی:
تیری که پیکان آن, آرده
به زهر باشد.

قتت qatut: نیمه ر پاره ر
برگه. ارم ت قتی *armut qatuti*
یعنی: پاره ي گلابي, نیمه ي
امررد. (ترکی بارسغاني).

کتت kətut: سریشي که
کفشدرزان به کار ميبرند.
کتت kətut: کتت کشي *kətut kisi*
یعنی: پیرمرد عرس پر پشت
مر ر چاق.

قجاج qacac: گرنه اي پارچه ي
حریر چینی. املاي صحیح آن
«قجاج» است. نامي است که
به کنیزان هم داده مي-
شرد.

قجاج qacac: چرک. تن قجاج
بلدی *ton qacac boldi* یعنی:
لباس چرکین شد. حرف «ج»
مبدل از حرف «ق» است.
ریشي آن قجاج *qaqac* است.

بقق buquq: چینه دان ر معده.
بقق buquq: دسته ي گل, دسته ي
شکر فیه ها. ججک بققلندی *cəcək*
buquqlandi یعنی: گل غنچه زد

جکک cəkik: پرنده اي سپید ر
سیاه شبیه گنجشک که در
سنگلاخ ها دیده می‌شود.

ککک kəkuk: پرنده ي لپي. در
برادران. پرنده اي که از
استخرانهاي ار در ساختن
طلسم ر افسرن استفاده
می‌کنند.

یتت yətut: یار ر مدد
سپاهیان. این اصطلاح از
عبارتیتت سج *yətut sac* در
معنای: «مړي که بعد از
مړي نخستین بلند می‌شود»
مأخذ است.

مثال از این باب:

کاکرن kokəgun: مگس سبز.
در این کلام نیز آمده
است:

اکي بڼرا اکاشر
اترا کاکرن ینجلر

Ikki boğra igəsur

Otra kokəgun yancilur

یعنی: در حیران نر به هم
در می‌آریزند
رلي در میان, مگس سبز
کشته می‌شود.
این سخن را در باره جنگ
در بیگ با هم آرنند که
در میانه مردم از هر در
سري می‌میرند ر از بین می-
رند.

باب سه راجي ها پایان
یافت.

باب چهار راجي ها

باب فغلال با هر گرنه حرکه

تلغاغ tolğag: گرشـراره ي
زنانه. ینجرتلغاغ
yincu

بیماري در گلري ایشان
پدید آمد ر به
نرادگانشان نیز به ارث
رسید.

هم اکرن, در میان آنان,
فردي خشن آرا ر بد صرت
دیده نمی‌شود.

تقق taquq: مرغ. (به
ترکمني).

سقق saqaq: چانه. در این
کلام نیز آمده است:

سقق بچار, سقال اّشار

Saqaq bicar, saqal oxsar

یعنی: چانه را می‌برد ر
ریش را می‌نرازد.

ترضیح آنکه: به خدعه ر
نیرنگ با ریش بازي می‌کند
ر زخدان را می‌خراشد ر
می‌برد. مانند این سخن

عرب: «سرسرأ فی
ارتغاء» درباره کسی که
به ظاهر کاری می‌خراهد
بکند ر در باطن خلاف آن
را در نظر دارد.

سقق suqaq: آهري سفید.

سقق suqaq: نامي است که
ارغزان به فارسها داده-
اند. برسقق نا تیر *bu suqaq*
nə ter یعنی: این فارس, چه
می‌گیرد (چه می‌بافد)؟

تکک tukək: حلقه. حلقه ي
چربي که براي محکم کردن
بار بر سر طناب می‌بندند
ر طناب را از آن رد می-
کنند ر محکم می‌کشند.

جکک cəkuk: چکش.

جکک cəkik: نقطه. نقطه هاي
کتاب.

جکک cəkik: درل پسر بچه در
کردکي.

یِرْکاک yorgæk: [پرشش ر تیرگی]. کۆک یِرکک بَلدی *kok boldi* یِعی: آسمان ابری ر بارانی شد.

بَزْکاک bəzgak: لِرزه , لِرزش.

تُرْکاک turgæk: بَقچه ر کرله- بار.

تَزْکاک təzgak: تَزْکاک ار *təzgak ar* یِعی: کسی که از کار ر جز آن گریزان باشد.

سِرْکاک sərgæk: تَلرتلر خَرردن ر خمیدن مست به هر سري از مستي ر نظاير آن. اس سِرک سرککلی *əsrük sərgəklədi* یِعی: مست, تَلرتلر خَررد.

کِرْکاک kərguk: چِيزي شبیه شِردان در شکنیه گرسفند که همراه هزارلا میماند.

کَسْکاک kəsguk: حلقه , تسمه ر حلقه اي که بر گردن سگ آریزند.

کَسْکاک kosguk: مترسکي که در تاکستانها ر باغات برای نگهداشت از چشم بد بر پا میدارند. در این کلام نیز آمده است:

آلین ارسلان تتر
کرجندر کسکک تئماس

Alin arslan tutar

Kucun kosguk tutmas

یِعی: با نیرنگ میتران بر شیر دست یافت.

اما با زرر نمیتران حتی بر مترسک غلبه کرد.

کُرْکاک kurgæk: پارري کشتي ر هر بیل ر پارري دیگر.

کُفْکاک kəfgæk: الکن. کسی که هنگام سخن گفتن, زبانش بگیرد.

tolgag یِعی: گرشراره ي مررارید.

تَلْغَاغ tolgağ: رنج ر محنت. امکاک تَلْغَاغ *əmkək tolgağ* ر اصل آن قرلنج ر شکم درد است. انک قرني تلغار * *ani qarni tolgar* یِعی: ار, شکم درد گرفت, دل پیچه گرفت.

تَلْغَاغ talgağ: برران ر کرلاکي که آدمي را از هر سر فرا میگیرد ر ار را تا حد مرگ میبرد. تاغ از تَلْغَاغ بَلدی *tağ uzə talgağ boldi* یِعی: در کره ترفان به پا شد.

قَرْغَاق qarğaq: لعنت ر نفرین. تَنْکُرِي قَرْغَاغُنْکَا النُما *tə ri qarğaqınqa ilinma* یِعی: گرفتار لعنت خدا مشر.

قَرْغَاغ qirgağ: کناره ر طراز جامه ر لباس.

قَرْغَاغ qirgağ: خشم بیگ ر خان بر زيردستان خرد. خان *xan ani qirgadi*

یِعی: خان بر ار خشم گرفت ر از ار رري برگردانید. همانگونه که میان

فرستاده ي خداوند متعال ر ایلچی خان فرق نهاده اند ر ایلچی خدا را یِلافج *yalafac*

ر این یکی را یِلافَر *yalafar* گفته اند, میان لعنت

خداوند بر بنده با نفرین ر خشم بنده نیز افتراق قائل شده اند. بدینگونه که در ارلي حرف «ق» مفترح

ر در درمي مکسرر می آید. (ترکي اریغري).

تَلْقُرُق tulquq: مشک ر خیک. مشک پر باد که در بسته باشد.

کشرکاک kisirgæk: کشرکاک ار
kisirgæk ær کسی که رقتي فردي
 را در خانه اش ببیند, اخم
 کند

ر جا ر مکان برایش تنگی
 نماید.

غنه داران این باب

جنگل cə *əl ær: جنگل ار
*cə *əl ær* یعنی: شخص شرور.

جنگک co *æk: کاسه, ظرفي
 چربي که شیر بر آن
 بدرشند. (ترکي چگلي).

ترنکک tər *æk: پساب, زهاب
 آب تیره ر کدر از گل ر
 لاي. ترنکک در عربي
 «رنق» گریند. حرف «ک»
 به حرف «ق» ابدال یافته
 ر در عربي رایج شده است.

باب پنج راجی بر مبنای فعلعل

سمرکوک səmurguk: پرنده اي
 شبیه بلبل. (به ترکی
 بالاساغرنی)
 در این بیت نیز آمده
 است:

بج بج اتر سمرکوک
 بغزي اجرن منگلنر

Buc buc otər səmurguk
*Boğzi ucun mə *lənur*

بلبل هزارستان که به
 نشاط ر طرب می خراند.
 رقتي گرسنه شرد, به خاطر
 حنجره اش دانه بر می-
 چیند.

کنزکاک kinizgæk: کنزکاک
 قاغرن *kinizgæk qağun* یعنی:
 خربزه اي که تازگی ر
 طرارتش رفته ر مانند نم
 شده باشد.

حمد خدارند متعال را که کتاب اسماء مضاعف پایان یافت.



بخش درم : افعال مضاعف

باب در راجی‌ها

نیکر بدان که تکرارهای مضاعف در زبان ترکی، براساسی اندکند. افعال تنها زمانی که خرد حرف «ت» داشته باشند ر پی افزوده‌ی «د» بعنران نشانده‌ی ماضی بر آنها افزوده شد، اضعاف می‌یابند. تشدید حرف از این راه ایجاد می‌شود. ما، به این حالت، مضاعف می‌گیریم. از این رر، در مضارع ر مصدر، از آنجا که حرف «د» از هر در اسقاط می‌شود، حالت مضاعف پیش نمی‌آید. اما باید گفت که مضاعف راستین اندک است. ر ما به خاطر اندکی آن، باب مضاعف را اینجا آوردیم.

تتی tutti : باش تتی *bas tutti*
یعنی: زخم تیر کشید.
لتار - تئماق *tutar-tutmaq* .
تتی tutti : ات کیگ تتی *it keyik*
tutti یعنی: سگ، آهر را گرفت. اگر چیز دیگری هم گرفته شد، چنین می‌گیرند.

هر کس دیگر چیزی بگیرد نیز، چنین می‌گیرند. *ol ma *a alig tutti* منکا الگ تتی یعنی: ار از من دست گرفت، ضامن شد، کفیل من شد. در این کلام نیز آمده است:
alig الگ تئغنا ات تئ *tutuğınca ot tut* یعنی: به جای ضمانت ر کفالت کسی آتش در دست بگیرد. (رقتی کفیل می‌شوی، ظرفیت خرد را در نظر بیارر، زیرا آدمی پس از کفیل ر ضامن شدن، پشیمان هم می‌شود).
لتار - تئماق *tutar-tutmaq* .
تتی titti : ال انی تتی *ol ani titti*
یعنی: ار ری را [از آن کار] منع کرد. اصل آن تئتی *ti ti* است. ادغام شده ر تشدید یافته است. (تذر - تئماق *ti ur-ti maq*).

تتی titti : ال ات تتی *ol at titti*
یعنی: ار، گرشت را ریش ریش کرد. گرشت پخته را ریش ریش کرد. اگر افزونه‌ی لباس را هم پاره کند چنین می‌گیرند. قل بگ- کا تتی *qul bagga titti* یعنی: برده رر در ری بیگ

قڼډي *ot qoqdi* (ققور - ققماق *qoqur-qoqmaq*).

کڼډی *kikdi*: بجاگ کڼډي ار تیز کرد. ر یا یک چاقر را به چاقری دیگری مالید. ککار - ککماک *kikar-kikmæk*.

اضعاف در این مضاعف بخلاف دیگر مضاعفها، ریشه دار ر اصیل است. مضاعفهای غیر اصیل عبارتند از:

بتی *batti*: کړن بتی *kun batti* یعنی: خورشید غروب کرد. قرغژین سقا بتی *quruğujin* *suwqa batti* یعنی: سرب، در آب فرر رفت. به هر چیز دیگری که از چشم درر شد نیز، چنین می‌گیرند. (بتار - بتماق *batar-batmaq*).

بتی *butti*: ار ارزی بتی *ær uni butti* یعنی: صدای مرد، بسبب بیماری سینه ر یا به علت ضربه خوردن به سینه، گرفته شد. انک المی بتی *ani alimi butti* * یعنی: بستانکاری ار ثابت شد ر تحقق یافت. باش بتی *bas butti* یعنی: زخم بسته شد. قل تنگريکا بتی *qul tæ *rigæ butti* یعنی: بنده، به رحدانیت خداوند اقرار کرد. (بتار - بتماک *butær-butmæk*).

بتی *butti*: ات بتی *ot butti* یعنی: گیاه رثید. اگر میره نیز بررید، چنین می‌گیرند. اعلان بتی *oğlan butti* یعنی: کردک زائیده شد. به هر چیز دیگری که بررید ر یا خلق شد ر یا زائیده شد نیز، بتی *butti* می‌گیرند.

ایستاد ر قیام کرد. کسی علیه دیگری هم بشرد، چنین گیرند. ال انکار *ol a *ar titru baqdi* تتر بتدی یعنی: ار، بر ری زل زد. درباره ی زیبارخان گیرند: انکار تتر بتقسا بلماس *a ar titru baqsa bolmas* * یعنی: آدمی نمی‌تراند به ار زل بزند. این کلمه، گاهی در معنای نگاه خشم آگین ر خضم آلد نیز می‌آید. (تتر - تتماک *titur-titmæk*).

تکه تکه کردن پارچه ر ریش ریش کردن گشت را با حرف «ق» می‌آرند: (تار - تتماق *titar-titmaq*).

سندی *susdi*: ارُ سس دی *u susdi* یعنی: گار، شاخ زد. مرارد دیگر نیز چنین است. (سار - سسماک *susær-susmæk*).

شسدی *sæsdî*: ار تکرُن شسدی *ær tugun sæsdî* یعنی: شخص گره را باز کرد. اگر اسب ر جز آن نیز از بند ر بجز باز کنند نیز، چنین گیرند. (شسار - شسماک *sæsær-sæsmæk*).

قفتی *qaqti*: انی بشرا قفتی *ani basra qaqti* یعنی: ار، به آهستگی بر سر ری زد. (ققور - ققماق *qaqur-qaqmaq*).

قفتی *qaqti*: یاعُ ارتا قفتی *yağ atta qoqti* یعنی: درد ررغن بلند شد. شبیه بلند شدن درد از شعدان ر قندیلی که خامرش کرده شده باشد. رقتی گشت بسرزد ر بری آن بلند شد، گیرند: ات

ti است که ادغام شده است. (گذار - سذماق *su ar-su maq*).

ستی *sitti*: ار ستي *ar sitti* يعني: شخص ادرار کرد. مراردر نیز دیگر نیز چنین است. اصل آن سیدتی *si ti* برده که ادغام شده است. (گذار - سذماق *si ar-si mak*).

قتی *qatti*: ال سرکاني یغر تقا *ol sirkani yoğurtqa qatti* يعني: ار, سرکه را به ماست مخلوط کرد. به هر چیز دیگری که با چیزی در آمیخته شود نیز, چنین گریند. یروشاق نانک *qatti * yumsaq nā* يعني: [آن] چیز نرم, غلیظ ر سفت شد. (گذار - قنماق *qatar-qatmaq*).

قتی *qotti*: ال نانک قتي *ol nā qotti* * يعني: ار, [آن] چیز را رها کرد. اصل آن *qo ti* است که ادغام شده است. (قذر - قذماق *qo ur-qo maq*).

کتی *ketti*: ار ترنن کتي *ar tonin ketti* يعني: مرد, لباس خرد را پرشید. اصل آن کذتی *ke ti* است. (گذار - کذماق *ke ar-mak*).

کتی *kitti*: ار ییرندن کتي *ar yerindin kitti* يعني: شخص از جای خرد کنار کشید, رفت. (گذار - کتماق *kitar-kitmak*).

قاعده: صیغهي امر در این باب, بر مبنای در راج سازه بندي می شود. از این رر, «درگانه» نام دادم. مانند کلمات *tut* رست

(ترکی قیچاقی). (گذار - بئماق *butar-butmak*).

جتی *catti*: ار اغلاق قزي قيا *ar oglaq quziqa catti* يعني: شخص بزغاله را با بره در آمیخت. مراردر دیگر نیز چنین است. (گذار - جئماق *catar-catmaq*).

(ترکی ارغزلی). در این بیت نیز آمده است: ار ذلنب یگسک تغغ اغلاق *ar dālnab yūksak tagiğ oglaq catar* ایغر تنن یقا لب یرغنن *uyğur tatin yufğa alip yumğin satar*

ترجمه: کرهستان بلند را زیستگاه خرد کرده ر بزغاله جمع می کند. از تاتهای اریغرر (= فارسیهای کافر) ارزان می خرد ر گران می فررشد.

ترضیح آنکه: از چریان که در تپه های کرهستانها مقام کرده است صحبت می کند ر می گرید: بر کمره ی کره مقام کرد, بره ر بزغاله گرد آررد, شبانی پیشه کرد ر نیز آنها را از کافران فارس کلی ر ارزان خرید ر پررررش داد ر فررخت.

ستی *satti*: ال تار ستي *ol tawar satti* يعني: ار, کالا فررخت. مراردر دیگر نیز چنین است. (گذار - سئماق *satar-satmaq*).

ستی *sutti*: ال کشي یرزینکا *ol kisi yuzi* * يعني: ار, به صررت شخص آب دهان انداخت. اصل آن سرتی *su*

- ال ستغلق ترردی *ol satguluq*
tururdi یعنی: حق ارست که
 فررشنده باشد.

ارغرزان در این مقام,
 حرف «ل» را تبدیل به حرف
 «س» می‌کنند:

- ال انی تتغسقی اردی *ol*
ani tutuḡsaq ardi
 برد که گیرنده باشد.

- ال انی ستغسق ال *ol*
ani satigsaq ol

اگر فاعل با قصد ر عزم
 به کار ترصیف شود، به
 صررت زیر می‌آید:

- ال انی تتغلی ال *ol*
ani tutuḡli ol
 که گیرنده‌ی آن باشد.

- ال تارن ستغلی ال *ol*
tawarin satigli ol
 دارد فررشنده‌ی کالایش
 باشد.

دیگر قراعد، در بابهای
 قبلی گفته شده است.
 قاعده در همهی آنها یکسان
 است ر دگرگرن نمی‌شود.

باب در راجی‌ها نیز پایان
 یافت.

باب سه راجی‌ها

باب فعلدی با حرف متحرک میانی

جبتی *Capitti*: ات کیشیکا جبتی *it*
kisiga capitti یعنی: سگ به شخص
 حمله کرد. ر نیز مانند
 آن: بک انک بیئن جبتی *bag*
*ani * boynin capitti*
 امر کرد گردن ار را
 بززند. (ترکی ارغزری).

sat در عبارات *at tut*
 ر تار ست *tawar sat*.

به اینگونه از افعال، از
 آنجا که در صیغه‌های ماضی-
 شان، در حرف از یک جنس
 می‌آیند، مضاعف می‌گیریم.
 این قاعده، مانند مشابه
 آن در عربی نیست. رلی از
 آنجا که در ماضی شباهتی
 رجرد دارد، بدینگونه
 آرردیم.

اسم فاعل: اسم فاعل از این

باب بصررت‌های زیر می‌آید:
 - تتغرجی *tutḡuci* در معنای:
 گیرنده که ترکمن‌ها ر
 تابعان آنان تتجی *tuttaci*
 می‌گیرند.

- ستغرجی *satḡuci* در معنای:
 فررشنده که ترکمن‌ها ر
 تابعان آنان ستجی *sattaci*
 می‌گیرند.

اگر فاعل مرصرف به
 مبالغه در انجام کار
 باشد، بصررت زیر می‌آید:
 - تتغان *tutḡan* در معنای:
 بسیار گیرنده.

- ستغان *satḡan* در معنای:
 بسیار فررشنده
 ر اگر قصد ر آهنگ انجام
 کار در فاعل باشد به
 صررت زیر می‌آید:

- تتغساق *tutuḡsaq* در معنای
 خراهان ر مشتاق گرفتن.

- ستغساق *satiḡsaq* در معنای
 خراهان ر مشتاق فررختن.
 ر اگر فاعل در انجام کار
 محق ر ذیصلاح باشد، به
 صررت زیر می‌آید:

- ال تتغلق اردی *ol*
tutḡuluq ardi
 یعنی: حق ارست که
 گیرنده باشد.

تتتی tutətti: ات ترن تتي ot
 tutun tutətti
 یعنی: آتش, درد کرد. از
 آتش, درد بلند شد.
 (تتتر - تتماک- tutətur
 tutətmək).

قتتی qutatti: ار قتي ar qutatti
 یعنی: شخص خرشبخت گشت.
 شخص صاحب بخت ر درلت شد.
 به هر چیز دیگر که بخت ر
 درلت به دست بیاررد نیز,
 چنین می‌گیرند. (قتاتر -
 قتتماق qutatur-qutatmaq).

سجتی sacitti: ال انکر سف
 سجتي sacitti *ar suw ol a
 به ري آب پراکند. مرارد
 دیگر نیز چنین است.
 (سجتر - سجتماق- sacitur-
 sacitmaq). ال انگ منکیسن
 سجتي ol ani *mi *isin sacitti
 یعنی: ار, مغز ري را فرر
 پاشید. بر مغز ار گرفت ر
 فرر پاشید. به هر چیز
 دیگری که پاشیده شرد
 نیز, چنین می‌گیرند.

سجتی sucitti: ال اجغ نانگني
 سجتي sucitti *ni aciğ nə
 یعنی: ار چیز تلخ را خرش طعم
 کرد. ار به چیز ترش ر
 تلخ, مزه ر طعم داد. ال
 بیرک سجتي ol yerig sucitti
 یعنی: ار خاک را حاصلخیز کرد.
 زمین شره زار را به صورت
 مزرعه در آرد. (سجتر -
 سجتماک- sucitur-sucitmək).

سجتی sicitti: ال اني سجتي ol
 سجتي ani sicitti
 یعنی: ار, ري را
 رادار کرد که کپه
 بگذارد. (سجتر -
 سجتماق- sicitur-sicitmaq).

(جبتتر - جبئماق- capitur-
 capitmaq).

سبتي Sapitti: ات قذرق سبتي at
 سبتي qu ruq sapitti
 یعنی: اسب دمش
 را جنباند. ات قذرق سبتي it
 qu ruq sapitti
 یعنی: سگ دم
 جنباند. سگ به خاطر خلایف
 که کرده برد, دم
 جنبانید. (سبتر - سبئماق
 sapitur-sapitmaq).

سبتي Subitti: ال نانگني سبتي
 سبتي ol nə *ni subitti
 یعنی: ار [آن]
 چیز را نرک تیز گردانید.
 نازک گردانیدن یک چیز ر
 دراز ساختن آن مانند میخ
 ر نظایر آن را چنین
 گرینند. (سبتر -
 سبئماق- subitur-subitmaq).

کبتي Kəpitti: ییل ترنغ کبتي
 کبتي yel tonuğ kəpitti
 یعنی: باد,
 لباس را خشک کرد. باد
 لباس را اندکی خشک کرد.
 (کبتر - کبئماک- kəpitur-
 kəpitmək).

کبتي kopitti: ال ترنن کبتي ol
 کبتي tonin kopitti
 یعنی: ار, لباس
 خرد را درخته گردانید.
 (کبتر - کبئماک- kopitur-
 kopitmək).

بتتي bititti: ال بتک بتتي ol bitik
 بتتي bititti
 یعنی: ار, کتاب
 نریسانید. (بتتر -
 بتئماک- bititur-bititmək).

تتتي tatitti: ترز اشغ تتي tuz
 تتتي asiğ tatitti
 یعنی: نمک, غذا را
 طعم داد. به هر چیز
 دیگری که طعم غذایی را
 عرض کند, چنین می‌گیرند.
 (تتتر - تتئماق- tatitur-
 tatitmaq).

میرفت، برگشت ر از رفتن به آن سمت امتناع پرزید. **قَدَتار** - قَدَتَمَاق *qaditar-qaditmaq*. اگر آدمي از سرما ببرد ر پخ بزند، مي-گریند: **ار تَمَلَعُقا قَدَتِي** *ar tumluḡqa qaditti* یعنی: [شخص به یخ زده تبدیل شد].

قَدَتِي *qiditti*: **ال برکن قَدَتِي** *ol borkin qiditti* یعنی: ار دستر داد درر تا درر کلاش لبه بدرزند. (قَدَتَر - قَدَتَمَاق *qiditur-qiditmaq*).

بسیاري از ترکان حرف «د» در این فعلها را «ذ» انگاشته ر تبدیل به «y» ساخته اند. من در میان یغما، تحسی، ارغرز ر در حرمه اریغران شنیدم. ابدال حرف «د» به حرف «ذ» در عربي نیز رایج است. مانند: ماذقت عذرفاً رلا عذرفاً.

بذتِي *yu utti*: **ال کَشَنِي تَمَلَعُقا** *ol kisini tumluḡqa yu utti* یعنی: ار، شخص را در سرما کشت. یعنی: ار ري را سرما زده کرد ر کشت. (بذتَر - بذتَمَاق *yu uttur-yu utmaq*).

بذتِي *bu utti*: **ال اَعْلِي بذتِي** *ol oḡlini bu utti* یعنی: ار از بچه اش خراست برقصد ر ار رقصید. (بذتَر - بذتَمَاق *bu uttur-bu utmāk*).

سذتِي *si itti*: **ار اَغْت اَعْلُنْ** *uraḡut oḡlin si itti* یعنی: زن بچه را به ادرار برد. اگر سرار اسب را هم به ادرار برد، چنین مي-گریند. (سذتَر - سذتَمَاق *sizitur-sizitmāk*).

سجتي *sucitti*: **ال اتُع سجتي** *ol atiḡ sucitti* یعنی: ار، اسب را رادار به جهیدن کرد. مرارد دیگر نیز چنین است. (سجَتَر - سجَتَمَاق *sucitur-sucitmaq*).

قجتي *qacitti*: **ال اني قجتي** *ol ani qacitti* یعنی: ار ري، را فراري داد. (قجَتَر - قجَتَمَاق *qacitur-qacitmaq*).

کجتي *kecitti*: **ال انکر سَفُ** *ol a *ar suw kecitti* یعنی: ار، ري را از آب گذرانید. (کجَتَر - کجَتَمَاق *kecitur-kecitmāk*).

کجتي *kucatti*: **ال انک تـ ارُنْ** *ol ani *tawarin kucatti* یعنی: ار، مال ري را غارت گردانید. به غارت مال ري امبر کرد. (کجَتَر - کجَتَمَاق *kucatur-kucatmāk*).

کجتي *kicitti*: **انک اذرزي کجتي** *ani *u uzi kicitti* یعنی: جرب ر گريهاي ار را خارانید. (کجَتَر - کجَتَمَاق *kicitur-kicitmāk*).

کجتي *kecitti*: **ال ايشعُ کجتي** *ol isiḡ kecitti* یعنی: ار کار را به تأخير انداخت. (کجَتَر - کجَتَمَاق *kecitur-kecitmāk*).

بذتِي *bə utti*: **ال ارُعْلانُع** *ol oḡlaniḡ bə utti* یعنی: ار بچه را بزرگ گردانید. (بذتَر - بذتَمَاق *bə uttur-bə utmāk*).

قَدَتِي *qaditti*: **ار برير ارکان** *ar barir erkən qaditti* یعنی: آن شخص در حال رفتن برگشت. در حالي که به سختي

می‌گیرند. این کلمه از رازه تری *təri* در معنای: «پرست» مشتق شده است. می‌تران گفت که مفهرم آن، *təri otti* تری است. یعنی: «از پرست گذشت، رد شد.» [پرست ترارش کرد]. همزه ساقط شده ر از کلمه، یک فعل ساخته شده است ر یا می‌تران گفت که اصل آن چنین برده است:

تر اتي *tər atti* یعنی: عرق را بدن به بیرون انداخت. همزه اسقاط یافته ر از در کلمه یک فعل ساخته شده است. (ترتار - ترتماک-*təritər* *təritmæk*).

سرتی *saritti*: ال انکر سرتی *ol a *ar saritti* یعنی: ار به ری دستار پیچانید. (سرتار - سرتماق *saritur-saritmaq*).

به هر چیز دیگری که پیچانیده شد نیز، چنین می‌گیرند.

سرتی *soritti*: اراغت کنجکا *urağut kəncəkə sut* سرتی *soritti* یعنی: زن، به کردک شیر داد. (کردک را رادار به مکیدن کرد.) ار یوزن سرتی *ər yuzin soritti* یعنی: شخص صررتش را ترش کرد، اخم کرد. (سرتار - سرتماق *soritur-soritmaq*).

سرتی *siritti*: ال قیزقا کذر *ol qizqa ki iz siritti* یعنی: ار دختر را رادار کرد که نم را محکم بمالد. در لباس درختن، معنای درخت فشرده [در درخت ر زیگزاگ] می‌دهد. (سرتار - سرتماق *siritur-siritmaq*).

برتی *burutti*: ات اشجني برتی *ot asicni burutti* یعنی: آتش دیگ را پر از بخار کرد. مرارد دیگر نیز چنین است. اعلان برتی *oğlan burutti* یعنی: بچه باد داد. برتی *biritti* نیز گفته می‌شود. (برتار - برتماک *burutur-burutmaq*).

ترتی *tarutti*: ال انکار ان ترتی *ol a *ar ewin tarutti* یعنی: ار، خانه اش را به ری تنگ گردانید. هر چیز دیگر که تنگ گردانیده شد، چنین می‌گیرند. (ترتار - ترتماق *tarutur-tarutmaq*).

ترتی *turutti*: تنکری یلنکق *tə *ri yali *uq turutti* یعنی: خدارند، آدمی ر سایر مخلوقات را آفرید. (ترتار - ترتماک *turutur-turutmæk*).

در ترکی ارغزی، اگر چیز را آماده ر یا ترمیم کنند، چنین می‌گیرند. در این بیت هم آمده است:

تنکری اثرن برتی
جغری اذر تزکنر
یلدزیری جو کشب
تن کن ازا یرکنر

*Tə *ri ajun turutti*

Cığri u u təzginur

Yulduzlari crkəsüp

Tun kun uzə yorgənur

ترجمه: خدارند جهان را آفرید،

فلک بی‌رقفه گردش می‌کند.
ستارگان ردیف ایستاده-اند،

ر شب به ررز می‌پیچد.

ترتی *təritti*: ار ترتی *ər təritti* یعنی: شخص عرق کرد. دیگری نیز اگر عرق کند، چنین

(بزاتر - بزتماک *bazatur* -
(*bazatmak*).

تزتتی *təzitti*: ات کیئنی تزتتی *it*
رحشی را از لانه ر آشیانه
خرد فراری داد.
(تزتتر - تزتتماک *təzitur* -
(*təzitmək*).

بزتتی *bəzitti*: تملغ انی
بزتتی *tumluğ ani bəzitti* یعنی:
سرما, ار را لرزانید, به
لرزیدن را داشت. از همین
ریشه به تب مالاریا بزکاک
bəzgak می‌گیرند. (بزتتر -
بزتماک *bəzitur-bəzitmək*).

تزتتی *tozitti*: ال تبراتی تزتتی *ol*
topraq tozitti ار گرد ر خاک
به پا کرد. (تزتتر -
تزتتماق *tozitur-tozitməq*).

سزتتی *sizitti*: ال انکر یاغ
سزتتی *ol a *ar yağ sizitti* یعنی:
ار, به ری ررغن چکانید.
ار را رادار کرد که ررغن
منجمد را ذرب کند. مرارد
دیگر نیز چنین است.
(سزتتر - سزتتماق *sizitur* -
(*sizitməq*).

قزتتی *quzutti*: ال انک بغزن
قزتتی *ol ani *boğzin quzutti* یعنی:
میل ار را به غذا بیشتر
کرد. اصل حرف «ز» در این
کلمه, «ر» برده است.
مفهرم آن, چنین است:
انگار یکی دیگر گلری کسی
را که خراهنده ی غذا برده
است, خشکانید. اما ار
درباره ری را به خردن
غذا تشریق می‌کند.
(قزتتر - قزتتماق *quzutur* -
(*quzutməq*).

قرتی *qaritti*: اذلك انی قرتی *o*
lək ani qaritti یعنی: زمانه, ار
را پیر ر ساخررده ساخت.
(قرتتر - قرتماق *qaritur* -
(*qaritməq*).

در این کلام نیز آمده
است:
اذلك قرتمشقا بندغ
تلقماس *o lək qaritmisqa bo uğ*
talqimas یعنی: به ساخررده ی
ررزگار, خضاب عیب شمرده
می‌شرد.

قرتی *quritti*: کرن ترنغ قرتی
kun tonuğ quritti یعنی: آفتاب,
جامه را خشک کرد. مرارد
دیگر نیز چنین است.
(قرتتر - قرتماق *quritur* -
(*quritməq*).

کرتی *kurətti*: ال انک قلن
کرتی *ol ani *qulin kurətti* یعنی:
ار, برده ی ری را فراری
داد. (کرتتر -
کرتماک *kurətur-kurətmək*).

کرتی *kurətti*: ال انکر قار
کرتی *ol a *ar qar kurətti* یعنی:
ار, ری را رادار به پارر
کردن برف نمود. مرارد
دیگر نیز چنین است.
(کرتتر - کرتماک *kurətur* -
(*kurətmək*).

کرتی *kəritti*: ال اتن کرتی *ol*
itin kəritti یعنی: ار سگ خرد
را رادار به راق راق
کرد. (کرتتر -
کرتماک *kəritur-kəritmək*). (ترکی
قارلرقي).

بزتتی *bəzətti*: ال ان بزتی *ol*
ewin bəzətti یعنی: ار خانه اش
را زینت داده شده کرد.

این فعل، خلاف قاعده است. زیرا برای گذراسازی فعل ناگذرا، تنها حرف «ر» باید افزوده شود.

کزتی *kəzitti*: ال منی بیر کزتی *ol mənı yer kəzitti* یعنی: ار من را بر زمین طراف داد. (کزتر - کزتماک *kəzitur-kəzitmək*).

کزتی *kozətti*: ال منی کزتی *ol mənı kozətti* یعنی: ار چشم بیسان من شد. در انتظار من ماند. اصل این کلمه چنین است: کز اتی *koz atti* یعنی: ار به من چشمک زد. یا نگاهش را منتظرانه به من انداخت. (کزتر - کزتماک *kozətur-kozətmək*).

بشتی *bosətti*: ال تغار بشتی *ol tağar bosətti* یعنی: ار، خرجین را خالی کرد. به محتریات هر ظرف دیگری که خالی شود نیز، چنین می‌گیرند.

- ال تکرن بشتی *ot tugun bosətti* یعنی: ار، گره را شل کرد. مرارد دیگر نیز چنین است.

- ال اراغت بشتی *ol urağut bosətti* یعنی: ار، زن طلاق داد. (ترکی آرغری).

- ال بلنغ بشتی *ol bulunuğ bosətti* یعنی: ار، اسیر آزاد کرد. به هر چیز دیگری که از سری کسی از بند آزاد شود، نیز چنین می‌گیرند. (بشتر - بشتماق *bosatur-bosatmaq*).

تشتی *tasitti*: ترغ تشتی *tariğ tasitti* یعنی: گندم را حمل گردانید. کسی را رادار کرد که گندم ر مانند آن را از جایی به جای دیگر

حمل کنند. (تشتتر - تشتماق *tasitur-tasitmaq*).

تشتی *tosətti*: ال تشاک تشتی *ol tosətti tosək* ار فرش را گسترانید. (تشتتر - تشتماک *tosətur-tosətmək*).

تشتی *tisətti*: ال ارغاق تشتی *ol orğaq tisətti* یعنی: ار، داس را تیز گردانید. اگر دندانهای سنگ آسیاب نیز تیز کرده شود، چنین می‌گیرند. (تشتتر - تشتماک *tisətur-tisətmək*).

جشتی *cisətti*: ار اغت کنجن *cisətti urağut kencin* یعنی: زن بچه اش را چیش برد. (جشتتر - جشتماک *cisətur-cisətmək*).

قشتی *qasitti*: ار تنین قشتی *ar tənın qasitti* یعنی: شخص تن خرد را خارانید. (قشتتر - قشتماق *qasitur-qasitmaq*).

کشتی *kositti*: بلت کرکک *bulit kokug kositti* یعنی: ابرم، آسمان را پرشانید. (کشتتر - کشتماک *kositur-kositmək*). به هر چیز دیگری که چیزی را بپرشانند نیز چنین می‌گیرند.

بقتی *baqitti*: ال انی ادن *ol anı ewdın baqitti* یعنی: ار، ری را از خانه رادار به دیدن کرد. به هر کسی دیگر که رادار به دیدن از جایی کنند نیز، چنین می‌گیرند. (بقتتر - بقتماق *baqitur-baqitmaq*).

بقتی *boqatti*: بزاغر بقتی *buzəğü boqatti* یعنی: گرساله ی ار، گار نر شد. اصل آن:

این فعل، خلاف قاعده است. زیرا برای گذراسازی فعل ناگذرا، تنها حرف «ر» باید افزوده شود.

کزتی *kəzitti*: ال منی بیر کزتی *ol mənı yer kəzitti* یعنی: ار من را بر زمین طراف داد. (کزتر - کزتماک *kəzitur-kəzitmək*).

کزتی *kozətti*: ال منی کزتی *ol mənı kozətti* یعنی: ار چشم بیسان من شد. در انتظار من ماند. اصل این کلمه چنین است: کز اتی *koz atti* یعنی: ار به من چشمک زد. یا نگاهش را منتظرانه به من انداخت. (کزتر - کزتماک *kozətur-kozətmək*).

بشتی *bosətti*: ال تغار بشتی *ol tağar bosətti* یعنی: ار، خرجین را خالی کرد. به محتریات هر ظرف دیگری که خالی شود نیز، چنین می‌گیرند.

- ال تکرن بشتی *ot tugun bosətti* یعنی: ار، گره را شل کرد. مرارد دیگر نیز چنین است.

- ال اراغت بشتی *ol urağut bosətti* یعنی: ار، زن طلاق داد. (ترکی آرغری).

- ال بلنغ بشتی *ol bulunuğ bosətti* یعنی: ار، اسیر آزاد کرد. به هر چیز دیگری که از سری کسی از بند آزاد شود، نیز چنین می‌گیرند. (بشتر - بشتماق *bosatur-bosatmaq*).

تشتی *tasitti*: ترغ تشتی *tariğ tasitti* یعنی: گندم را حمل گردانید. کسی را رادار کرد که گندم ر مانند آن را از جایی به جای دیگر

(ققتر - ققتماق *qoqitur-*
qoqitmaq) . به بري بدي که
 پس از خامرش کردن شمعدان
 ر قندیل نیز بلند شرد,
 چنین می‌گیرند.

بکتی *bəkitti*: ال ایشیغ بکتی *ol*
isiğ bəkitti یعنی: ار, کار را
 به سامان آورد, هنجار
 داد. اصل آن از گره زدن
 آمده است. (بکتتر -
 بکتماک *bəkitur- bəkitmək*).

بکتی *bukutti*: یاغلیغ اش منی
 بکتی *yağlıg as mənı bukutti* یعنی:
 غذای چربدار دلم را زد.
 غذای چربدار, پیش از
 آنکه معده ام پر شرد, بر
 دلم سنگینی کرد. اگر به
 کسی آنقدر مال ر ثرت
 بدهند که چشمش سیر شرد
 نیز, چنین می‌گیرند.

- ال منی تارن بکتی *ol mənı*
tawarin bukutti یعنی: ار, من
 را با ثرت ر مال سپر
 کرد. (بکتتر - بکتماک
bukutur- bukutmək).

تکتی *tukətti*: ال ایشن تکتی *ol*
isin tukətti

یعنی: ار, کارش را به
 پایان رسانید. (تکتتر -
 تکتماک *tukətur- tukətmək*).

سکتی *səkitti*: ال انی سکتی *ol*
anı səkitti یعنی: ار, ری را
 فلج گردانید. (سکتتر -
 سکتماک *səkitur- səkitmək*).

بلتی *bulatti*: ال قرزی بلتی *ol*
quzi bulatti یعنی: ار, بره را
 در بخار دیگ پزانیید. به
 هر چیز دیگر که با بخار
 دیگ پخته شرد, نیز چنین
 می‌گیرند. اصل آن
 برلادی *bula ti* است. جهت مخفف

بقاڈتی *boqa ti* است.
 (بقاتر - بقتماق *boqatur-*
boqatmaq).

تقتی *toqitti*: ال انک بینن
 تقتی *ol ani *boynin toqitti* یعنی:
 ار, گوردن ری را زد.
 (تقتتر - تقتماق *toqitur-*
toqitmaq).

تقتی *toqitti*: ال برز تقتی *ol boz*
toqitti یعنی: ار پارچه
 بافته گردانید. کسی را
 رادار کرد که پارچه
 ببافد.

- ال قلیج تقتی *ol qilic toqitti*
 یعنی: ار شمشیر
 را کربیده گردانید. اگر
 کسی را رادار کنند چاقر
 را نیز بکربد, چنین می-
 گیرند. (تقتتر -
 تقتماق *toqitur- toqitmaq*).

- ال قبع تقتی *ol qabuğ toqitti*
 یعنی: ار, درب را
 کربانید.

تقتی *tiqitti*: ال انکر اش
 تقتی *ol a *ar as tiqitti* یعنی: ار,
 به ری به زرر غذا
 خورانیید. اصل آن از آجا
 آمده است که چیزی را با
 ضربات پا در جرال
 بتپانند. (تقتتر - تقتماق
tiqitur- tiqitmaq).

ققتی *qaqitti*: ال انی ققتی *ol ani*
qaqitti یعنی: ار, ری را
 خشماگین ساخت. از ار, ری
 برگردانید. (ققتر -
 ققتماق *qaqitur- qaqitmaq*).

ققتی *qoqitti*: ال انکر سکلنجر
 ققتی *ol a *ar sokluncu qoqitti* یعنی:
 ار, ری را رادار کورد
 کباب ر گرشت را بسرزاند
 تا بري آن بلند شرد.

(قلتر - قلماق *qalatur-* قلتماق *qalatra*) .

کلتی *kulitti*: ال کلتی *ol kulitti* یعنی: ار, مرده را دفن گردانید. مرارد دیگر نیز چنین است. (کلتور - کلتماق *kulitur-* کلتماق *kulitmak*) .

تمتی *tamitti*: ال سرنی *ol tamitti* یعنی: ار, آب را چکانید. مرارد دیگر نیز چنین است. (تمتر - تمتماق *tamitur-* تمتماق *tamitmaq*) .

قمتی *qamatti*: کورن کورزنک *qamatti* * *kun kozu* یعنی: خررشید, چشم ار را خیره گردانید.

(قمتور - قمتماق *qamatur-* قمتماق *qamatmaq*) .

- اجغ ایا تیشغ *aciğ qamatti* یعنی: به ترش دندان را گس گردانید. به چیز دیگری که طعم دهن را برگرداند نیز, چنین می-گیرند. در این کلام هم آمده است:

- اتاسی اجغ الملا ییسا *atasi* اغلننگ تیشی قمار *aciğ almila yesə oğlani * tisi qamar* یعنی: اگر پدر سید ترش بخورد, دندان پسرش بعد از مرگ پدر کرر می-گردد. این سخن را رقتی می-گیرند که پدر مرتکب خلاfi شد ر پس از ار پسرش را باز خراست کنند.

قمتی *qomitti*: ازک منی *o ik qomitti* یعنی: عشق, مرا به خررش آورد, به هیجان را داشت. (قمتور - قمتماق *qomitur-* قمتماق *qomitmaq*) .

ساختن, حرف «ر» افتاده ر ادغام گشته است. (بلتر - بلتماق *bulatur-* bulatmaq) .

بلتی *bilatti*: ال بجاک *ol bilatti* یعنی: ار چاقر را تیز گردانید. ار امر کرد که چاقری ری را آب دهند. (بلتر - بلتماق *bilatur-* بلتماق *bilatmak*) .

تلتی *tilatti*: ال انی *ol ani tilatti* یعنی: ار, آن را خراسته ر آرزو شده قرار داد. یکی را رادار ساخت که آن را بگریید. (تلتر - تلتماق *tilatur-* tilatmak) .

تلتی *tulatti*: ال قی *ol qoy tulatti* یعنی: ار, گرسفند را بره دار ساخت, زیانید. (ترکی ارغری). اصل آن از چیدن مری نرزاد گرفته شده است. (تلتر - تلتماق *tulatur-* tulatmak) .

جلتی *cilatti*: ال کباک *ol kapak cilatti* یعنی: ار, سبوس را خیس گردانید. مرارد دیگر نیز چنین است. (جلتر - جلتماق *cilatur-* جلتماق *cilatmaq*). اصل آن جیلتی *ciylatti* است. حرف «ی» حذف شده است.

- ال اتغ *ol atig cilatti* جلتی یعنی: ار, اسبش را عرق ریزانید.

قلتی *qalatti*: ال ترنغ *ol tonuğ qalatti* یعنی: ار, لباس را در جامه دان محفظ نگه داشت. به هر چیز دیگر که در صندوق ر جعبه گذاشته شد نیز, چنین می-گیرند. اصل آن قالتی *qalatti* است.

در این قطعه نیز آمده است:
 بس مل سرسن قمی
 برجا کلب میتی
 ارسلن تبا امی
 قرقب بشی تزکنر

ترجمه: گره با سمل قشرن
 خرد گرد آردند
 همه یک جا جمع شدند
 به سري شیر درنده آمدند
 از ترس سرهاشان گیج رفت.
 ترضیح آنکه: گره با سمل
 که با ارسلان تگین جنگار
 نبود می کردند، برای جنگ
 با ما سپاه خرد به هیجان
 آردند و همه را گرد
 کردند و به سري شیر
 (ارسلان) روانه ساختند،
 چرن ما را دیدند،
 چشمانشان سیاهی رفت و
 سرشان برگشت.

Basmil susin qomitti

Barca kəlip yumitti

Arslan taba əmitti

Qorqub basi təzginur

تنی *tanutti*: ال منکا سرز
 تنی *ol ma *a soz tanutti* یعنی:
 ار از من خراست که سخنی
 را به دیگری سفارش کنم.
 (تنتر - تنماق *tanatur-*
tanutmaq).

تنی *tunətti*: ال قنقغ ادا
 تنی *ol qonuqə ewdə tunətti* یعنی:
 ار مهمان را شب در خانه
 نگهداشت. (تنتر - تنماق
tunatur- tunətmək).

تنی *tonatti*: ال می تنی *ol mənī*
tonatti یعنی: ار، مرا
 پرشانیید و ار لباس
 اهدائی خرد را به من
 پرشانیید. (تنتر - تنماق

ترن اذتی *ton i ti* در معنای:
 «لباس فرستاد.» است.
 سنتی *sinatti*: ال منی بر ایشتا
 سنتی *ol mənī bu ista sinatti* یعنی:
 ار مرا در این کار، به
 تجربه راداشت. (سنتر -
 سنماق *sinatur-sinatmaq*).

قنتی *qanatti*: ال اینگ برنن
 قنتی *ol anī * burnin qanatti* یعنی:
 ار، بینی ری را خرن آرد
 کرد. ری را خرن دماغ
 کرد. (قنتر - قنماق
qanatur- qanatmaq).

قنتی *qonatti*: ال ارزکا قنم
 قنتی *ol ozi *ə qonum qonatti* یعنی:
 ار خریشان خرد را به
 نزدش جا داد. ار خریشان ر
 نزدیکان خرد را در اطراف
 خانه اش جای داد، و آنان
 را یاری کرد.
 (قنتر - قنماق *qonatur-*
qonatmaq).

قنتی *qinatti*: بگ انی قنتی *bəg anī qinatti*
 یعنی: بیگ دستر
 شکنجه ی ار را صادر کرد.
 (قنتر - قنماق *qinatur-*
qinatmaq).

کنتی *konitti*: ار یغاج کنی *ə r yə gac konitti*
 یعنی: شخص، درخت
 را استرار کرد. (کنتر -
 کنماق *konitur- konitmək*).

«مثال» های این باب

یتی *yatti*: ار یتی *ə r yatti*
 یعنی: شخص خرابید. مرارد
 دیگر نیز چنین است. (یترا -
 یتماق *yatur- yatmaq*).

ترکان ر ترکمانان یکسان است.

«مثال»های دیگر از این باب

یبتی *yubatti*: ال ایشغ یبتی *ol isiğ yubatti* یعنی: ار, کار را سرهم بندی کرد ر پشتگوش انداخت. ار, دیگری را به پشت گورش انداختن ر به اغفال از کار راداشت.

(یبتار - یبتماق *yubatur-yubatmaq*). معنای اصلی این کلمه, «حیلله کردن» است. ارغزان چنین می‌گیرند: ال انی یبیلادی *ol ani yubiladi* یعنی: ار, ری را فریب داد.

یرتی *yaratti*: تنکری یلنکق *ta *ri yali *uq yaratti* یعنی: خدارند, آدم را آفرید. خدارند آدم ر دیگر مخلوقات را بیافرید.

- ال ترنغ یرتی *ol tonuğ yaratti* یعنی: ار, جامه بریید, لباس درخت. ارغزان می‌گیرند:

- بر اتکفی منکا یرت *bu etukni ma *a yarat* یعنی: این کفش را برای من دربارہ بساز.

- ال ارزندن سرز یرتی *ol ozindin soz yaratti* یعنی: ار, از خرد سخن ایجاد کرد. (یرتار - یرتماق *yaratur-yaratmaq*).

یرتی *yoritti*: ال منی تلم *ol mani talim yoritti* یعنی: ار مرا بسیار راه برد. ات انک قرنن یرتی یعنی: *ot ani *qarnin yoritti* دارر, شکم

یبتی *yutti*: ال یرتغانی یبتی *ol yumurtgani yutti* یعنی: ار, تخم مرغ را قورت داد. مرارد دیگر نیز چنین است. (ارغزری ر قپچاقی). (یوتار - یرتماق *yutar-yutmaq*).

یبتی *yatti*: ال ترنغ کرنکا *ol tonuğ ku *a yatti* یعنی: ار لباس را در آفتاب پهن کرد, گسترده. مرارد دیگر نیز چنین است. اصل آن, یادتی *ya ti*, ادغام شده است. یذار - یذماق *ya ar-ya maq*).

یبتی *yitti*: یبتی نانکک *yitti na* * یعنی: [آن] چیز گم شد.

یبتی *yetti*: ال منی یبتی *ol mani yetti* یعنی: ار به من ملحق شد. مرارد دیگر نیز چنین است. یبتار - یبتماک *yetar-yetmak*).

یبتی *yetti*: ال ات یبتی *ol at yetti* یعنی: ار, اسب را به یدک کشید. اگر نابینا ر جز آن را نیز به یدک بکشند, چنین می‌گیرند. یبتار - یبتماک *yetar-yetmak*).

ارغزان ر قپچاقان, حرف «ی» در آغاز راژک را, به حرف «ج» تبدیل می‌کنند:

- ال منی جتی *ol mani cetti* یعنی: ار, به من رسید. اصل آن با حرف «ی» ر به صورت یبتی *yetti* می‌باشد. دیگر ترکان می‌گیرند: سدا یندم *suwda yundum* یعنی: آبتنی کردم ر اینان می‌گیرند: جندم *cundum*. این قاعده میان

یلتی yolutti: بگ بونی یلتی *bæg*
 بوینی *boyni yolutti* یعنی: بیگ، ایلی
 را معروض یغما قرار داد.
 یلتور - یلتماق *yolitur-*
 (yolitmaq).
یلتی yilitti: ار یلتی *ær yilitti*
 یعنی: مرد تب کرد. از تب
 رجردش داغ شد. این فعل
 ناگذرا است.
 - ار سرغ یلتی *ær suwiğ yilitti*
 یعنی: شخص آب را گرم کرد.
 این فعل، گذرا است.
 یلتور - یلتماق *yilitur-*
 (yilitmaq).
یمتی yumitti: کشی یمتی *kisi yumitti*
 یعنی: مردم گرد آمدند.
 مرارد دیگر نیز چنین است:
 یمتور - یمتماق *yumitur-*
 (yumitmaq).
ییتی yititti: ال انکر بجاک یتتی
 برای ری چاقر تیز *ol a *ar bicæk yititti*
 گردانید. به ار دستر داد
 که چاقر را تیز کند. یا
 به دستش بمالد.
 ییتور - ییتماق *yititur-*
 (yititmaq).
ینتی yinætti: باش ینتی *bas yinætti*
 یعنی: زخم بهرد یافت.
 ینتور - ینتماک *yinætur-*
 (yinætmaq).
 اصل آن یناڈتی *yinæ ti* است
 که ادغام شده است.
ینتی yenitti: ار اراغٹی ینتی
ær urağutni yenitti یعنی: شخص،
 زن را زایانید.
 ینتور - ینتماک *yenitur-*
 (yenitmaq).

ار را راه انبداخت.
 یرتور - یرتماق *yoritur-*
 (yoritmaq).
یرتی yiratti: ال انی یرتی *ol ani*
 ییرتی یعنی: ار، ری را درر
 کبورد. (یرتور -
 یرتماق *yiratur- yiratmaq*).
یرتی yerætti: ار ایشکا یرتی *ær*
 ییرتی یعنی: شخص، در
 کار تنبلی کرد. یرتور -
 یرتماک *yeratur- yerætmaq*).
یغتی yağutti: ال اتغ منکا
 یغتی *ol atig ma *a yağutti*
 ار، اسب را به من نزدیک
 گردانید. مرارد دیگر نیز
 چنین است. (یغور - یغتماق
yağutur- yağutmaq).
 در این بیت نیز آمده
 است:
 کلسا اما تشرکل تئسن انک
 ارفلق
 اربا سن یغغل بلسن اتی
 یولق
*Kælsə uma tusurgil tinsin ani * aruqluq*
Arpa saman yağutğil bulsin ati yaruqluq
 ترجمه: اگر مهمانی بر تر
 رارد شرد، ار را بپذیر،
 خستگی را از ار بگیر.
 کاه ر جر فراهم نما که
 اسبش را قرت ر آسایش
 باشد.
یغتی yağitti: تئگری یغمر
 یغتی *tə *ri yağmur yağitti*
 خدارند باران بارانید.
 (یغور - یغتماق *yağitur-*
 (yağitmaq).
یلتی yulutti: ار سجن یلتی *ær*
 یلتی یعنی: شخص مرهای
 خرد را اصلاح کرد. (یلتور -
 یلتماک *yulitur- yulitmaq*).

دارد، با آوردن «غ، ا، ن» ر یا «ک، ا، ن» ساخته می‌شود. چنانکه پیش از این شرح دادم.

- *ol atig kuzatgan ol* یعنی: ار پیروسته نگهبان اسب است.

- *ol ewin bazatgan ol* یعنی: ار زینت دهنده‌ی همیشگی خانه‌اش است.

در کلمات ستر آرا:

- *ol tarig taritgan ol* یعنی: ار، پیروسته امر به کشت می‌کند.

- *ol buğday aritgan ol* یعنی: ار، تمیز گرداننده‌ی دائمی گندم است.

کلمات دارنده‌ی حرف «ک» ر حرف «غ» در حالت‌های نرم ر یا ستر، از این طریق ساخته می‌شود.

فاعل که در آرزوی انجام مفهرم فعل باشد، بدین صورت است.

- *ol tarig taritigsaq ol* آرزوی کشاورز شدن است.

- *ol ewin bazatigsaq ol* آرزوی زینت دادن خانه‌اش است.

در کلمات دارنده‌ی حرف «ق» ر حرف «غ» همراه حرف «س» ر حرف «ق»، باید حرف «غ» آرد. همانند افعال صحیح، در افعال دارنده‌ی حرف «ک»، ر در کلمات نرم آرا، غیر ستر، حرف «ک» می‌آید.

قاعده: در زبان ترکی اضعاف

تنها در کلماتی می‌آید که حرف آخر آنها «ت» باشد. اضعاف در همه‌ی حررف افعال ظاهر نمی‌شود. اما در اسما، گاهی به چشم می‌خورد از این ر این افعال را مضاعف می‌نامیم که در ماضی آنها در حرف از یک جنس رجرد دارد. یکی از حرف‌ها در ریشه‌ی کلمه ذاتی است که حرف «ت» است ر آن یکی حرف «د» نشانه‌ی ماضی بردن است ر از آنجا که با حرف ثقیل «ت» متجانس شده، تشدید یافته است. مضاعف حقیقی، همانگونه که پیش از این گفتم، بسیار اندک است.

صیغهی امر: در این باب، صیغهی امر بر ری سه‌راج سازه‌بندی می‌شود:

- *ew bazat* یعنی: خانه را زینت بده!

- *bitik bitit* یعنی: کتاب بنویسان!

اسم فاعل: اسم فاعل سالم (بدرن حرف عله) از این باب:

- *bitik bititkuci* نریسنده‌ی نامه.

- *at kozatkuci* نگهبان اسب.

در گریشهای ارغرزان ر قپچاقان: بتدجی *bititdaci* ر کزنجی *kozattaci* می‌گیرند. اصل آن کزتدجی *kozatdaci* است که ادغام شده است.

صیغهی فاعل که معنای تدارم کار در ذات خرد را

قاعده ي آمدن حرف «ش» در این حالتها را باز گفتم.

اسم زمان: اسم زمان ر اسم مکان ر اسم گرنه مي آيد:

- بتک بتکر اغر *bitik bititgu*
oğur يعني: زمان نگارش کتاب.

- ات کزتکر اغر *at kozatgu*
oğur يعني: هنگام نگهباني اسب.

اسم مکان:

- ترغ ترغريير *tariğ taritgu*
yer يعني: مکان کشت ر زرع.

- ترغ ارتغريير *tariğ aritgu*
yer يعني: مکان تمیز کردن گندم.

اسم آلت:

- ترغ ارتغرنانک *tariğ artgu na*
يعني: رسيله تمیز کردن گندم.

- بتک بتکرنانک *bitik bititgu na*
يعني: رسيله نگارش کتاب. فرق میان اسم زمان, اسم مکان ر آلت, چنين است:

براي ساختن اسم زمان, به فرجام راژک, پيافزرده ي ارژ *u* ر ييا اغر *oğur* افزوده مي شود مانند:

- ترغ ارتغريير *tariğ aritgu*
oğur يعني: هنگام تمیز کردن گندم.

براي ساختن اسم مکان, به فرجام راژک, پيافزرده ي يير *yer* مي آيد مانند: -
ارتغريير *aritgu yer* يعني: محل تمیز کردن.

براي ساختن اسم آلت, به فرجام راژک, پيافزرده ي

اگر فاعل عزم انجام کار را داشته باشد ر مرصرف بردن به آن حق ار باشد, چنين مي آيد:

- ال ترغ ترتغلق ال *ol tariğ taritgliq ol*
يعني: شايسته ي ارست که کشت بکارد, امر به کاشتن کند.

- ال ات کزتکلک ال *ol at kozatigliq ol*
يعني: نگهباني اسب, حق ار است. ار عزم اين کار را دارد.

کلمات دارنده ي حرف «ک» ر حرف «غ» جايگاه خاص خرد را دارنند. برخي از ارغرزان حرف «ل» در کلمات بالا را به حرف «س» ابدال مي کنند.

اگر فعل مفرم کار مستتر در ذات فاعل باشد, فاعل به صورت زير ظاهر مي شود.

- ال ترغ ترتغلي اردي *ol tariğ taritgli ardi*
يعني: ار قصد کشاورز بردن را در دررن خرد داشت ر شررع به آن کرد.

- ال اتغ کزتکلي اردي *ol atig kozatgli ardi*
يعني: ار نگهباني از اسب را اندیشه کرد ر شررع به آن نمود.

ر اين, در فاعل سالم از طريق نخستين, نزديکتر است.

اسم مفعول:

کزتشمس *kozatmis* ربتشمس

bititmis در عبارت: کزتشمس

ات *kozatmis at* اسب نگهباني

ر بتشمس بتک *bititmis bitik*

کتاب نريسانيده شده

است. همانگونه که ديدی در

باب مصادر در گذشته,

بعنران نشانه‌ی گذرا سازی
فعل ر جایگزینی حرف «ت»
به جای
حرف عله. در این حال,
فعل سه راج خواهد داشت.

نمرنه برای منقرص: - ار برنی
قاندی *ar burni qanadi* یعنی
شخص خرن دماغ شد. که اگر
آن را گذرا سازیم، به این
صورت در می‌آید: *ar burnin qanatti* ار را
قننتی خرن دماغ کرد. ر در فعل
امر نیز گریند:

- *ani* * *burnin qanat*
اننگ برنن قنت * *ani*
burnin qanat. ار را خرن
دماغ کن.

حرف «الف» از شکل ماضی
سه راجی قاندی *qanadi* اسقاط
شده است ر بدینگونه فعل
گذرا حاصل آمده است.

- *ol belikni* *ar* بلنکی قرقتی
qoqitti یعنی: ار بری شمعدان
را بلند کرد. ار ضمن
خامرش ساختن شمعدان ر
قندیل، سبب شد بری
سرخستگی بخش شود. اصل این
فعل، قرقدی *qoqdi* است در
امر حاضر، با اسقاط حرف
«ر» ققت *qoqit* گفته می‌شود.

نمرنه برای چهار راجی: ار قمندی *ar*
qomindi یعنی: شخص در یک
امر به جرش ر خررش آمد.
این، یک فعل ناگذرا است.
اگر بخراهم آن را گذرا
سازیم، می‌گیریم:

انی قمت *ani qomit* یعنی: ار
را به هیجان رادار!
در اینجا حرف «ی» افتاده
ر حرف «ت» جای آن را
گرفته است.

- الیدی نائنگ *olidi na* *
یعنی: [آن] چیز، خیس شد.

ننگ *na* * افزوده می‌شود.
مانند:

ترغ ارتغر نائنگ *tariğ arığu*
na * یعنی: رسیده‌ی تمیز
کردن گندم.

ارغزان در همی این اسم-
ها، به جای حرف «غ» یا
حرف «ک» حرف «ا» ر بجای
حرف «ر» حرف «س» می‌آرند
ر چنین می‌گیرند.

- ترغ ارتاسی اغر *tariğ*
aritasi oğur یعنی: زمان تمیز
کردن گندم.

- ترغ ارتاسی یر *tariğ aritasi*
yer یعنی: مکان تمیز کردن
گندم.

- ترغ ارتاسی نائنگ *tariğ*
aritasi na * یعنی: رسیده تمیز
کردن گندم.

در افعالی که حرف مزید
دارند، ر نیز در مجردات،
این قاعده جاری است.
برای نشان دادن انجام کار
در میان در نفر ر بیشتر،
خراه معنای معاضدت دهد ر
خراه مفهرم رقابت داشته
باشد، به بنراژه حرف «ش»
افزوده می‌شود. مانند:

ال منکا ترغ ارتشدی *ol ma*
a tarği aritisdi * یعنی: ار به
من در تمیز کردن گندم کمک
کرد.

ال منکا ات کزتشدی *ol ma* *
at kozätisdi یعنی: ار به من
در نگهبانی اسب کمک کرد
ر یا مسابقه نهاد. مرارد
دیگر نیز چنین است.

باید نیکر بدانی که این
باب در درشاخه سیر می‌کند:

نخستین: فعل سه راجی منقرص
ر یا فعل ناگذرای چهار
راجی با آردن حرف «ت»

در اینجا فعل از یک
کننده ناشی شده بر شونده
گذر می‌کند. اما رقتی
بگیریم:

- *ol a *ar* اَلْ اَنکر بَتک بَتتی
bitik bititti یعنی: یکی بر
دیگری کتاب نریسانید. در
اینجا فعل از در فاعل به
یک مفعول گذر می‌کند. این
جمله نیز چنین است:

ar bicak biladi اَر بچاک بِلادی
شخص چاقر را تیز کرد. که
در حالت ناگذرای به شکل
بَلتی *bilatti* می‌آید که
معنای: «از سري دیگری
چاقر را تیز کرد». می-
باشد.

درمین: در این باب , هیچیک
از این معناها مرد ترقع
نیست. مانند:

تَام *tam əmitti* اَمتی
معنای: دیرار کج شد. ر:
اَر سَرز اَنتی *ar soz unitti*
معنای: شخص, حرف را
فراموش کرد.

منقرصات از این باب

بیتی *bayutti*: تَنگري مَني بیتی *ta*
ri məni bayutti یعنی: خدرانند,
من را دارا کرد.
(بیتور - بیتماق *bayutur-*
bayutmaq).

تیتی *tayitti*: اَلْ اَنی سَقا
تیتی *ol ani suwqa tayitti* یعنی:
اَر, ري را در آب
لغزانید. هر کس هر چیز
دیگری را هم بلغزانند,
چنین می‌گیرند.

اگر بخراهیم این فعل را
گذرا سازیم, اَلتی *olitti* می-
گیریم. یعنی: «دیگری آن
را خیس کرد». امر حاضر
آن «لت *olit*» است در معنای
«خیس کن!».

در منقرص ناگذرا ر چهار
راچی, ناگذرا سازی با
حرف «ت» امکان‌پذیر است.
در اینجا حرفهای ناگذرا
ساز «ک, غ, ر», نقشی
ندارند. اما افعال صحیح
با حرفهای «ک, غ, ر»
ناگذرا سازی می
شوند. مانند:

- اچردی *ucurdi* در معنای:
«پرراز داد». عبارت قَش
اچدی *qus ucdi* یعنی: پرنده
پرید.

تَنگري تَرکردی *Tə *ri*
tirgurdi در معنای: «خدارند
زنده گردانید».

- اَلْ تَدُغردی *ol to ġurdi* در
معنای: «ار سیر کرد» از
عبارت اَر تَدُتی *ar to ti* یعنی:
مرد سیر شد.

در کلیه بابهای مضاعف,
قاعده همین است. اگر مفهم
فعل, در معنای انجام کار
برای ذات آن باشد, ر از
منقرصات یا چهار راچی
باشد, حرف «ت» بعنران
نشانه‌ی ناگذراسازی
افزوده می‌شود. فعل در
این حالت, از در فاعل به
یک مفعول گذر می‌کند. یکی
از فاعلها امرکننده ر
آن دیگری انجام دهنده
است. مانند:

- اَر بَتک بَتیدی *ar bitik bitidi*
یعنی: شخص, کتاب نرشت.

گریند. (ینکواتر -
 ینکاتماق *yo *atur-yo *atmaq* .
 باب سه راجيها پايان
 يافت.

باب چهار راجيها

باب فعلندي

با

حرف مشدد «د» ر با هر
 گرنه حرکه در حرف

بربتي *burbatti*: ال انک ايشن
 بربتي *ol ani * isin burbatti* يعني:
 ار, کار ري را درهم ریخت
 ر عقب انداخت. (بربتر -
 بربتماق *burbatur- burbatmaq*).
 تربتي *torpitti*: ال منکر تربتي *ol*
*mu *uz torpitti* يعني: ار,
 شاخها را سرهان کشید ر
 سايد. (بربتر - تربتماک
torpitur-torpitmak).

بغدي *bağdatti*: ال انک اذاقن
 بغدي *ol ani * a aqin bağdatti*
 يعني: ار, به ري دستر داد
 پاي حريف را در کشتي با
 پايش بپيچاند. (بغدتر -
 بغدتماق *bağdatur- bağdatmaq*).
 سختتي *sixtatti*: ال اني سختتي *ol*
 گريانيد. سغددتي *ani sixtatti*
 هم گفته مي‌شرد. (سختتر -
 سختتماق *sixtatur-sixtatmaq*).

ککلتی *koklætti*: ال اذر يلغن
 ککلتی *ol æ ær yaliğın koklætti* يعني:
 ار تسمه ي در سري زين اسب
 را بست ر سامان داد.
 (ککلتتر - ککلتماک *koklætatur-*

قیتی *quyutti*: ال اتغ قیتی *ol*
atiğ quyutti يعني: ار, اسب را
 رم داد.
 قیتر - قیتماق *quyutur-*
quyutmaq).

غنه داران از اين باب

تنکتی *tu *itti*: ار بشن تنکتی *ær*
*basin tu *itti* يعني: شخص, سرش
 را خم کرد.
 (تنکتتر - تنکتماک *tu *itur- tu*
**itmāk*).
 تنکتی *tu *itti*: ار اقن تنکتی *ær*
*oqin tu *itti* يعني: شخص تير خرد
 را به سمت آسمان بلند کرد.
 (تنکتتر - تنکماک *tu *itur- tu*
**itmāk*).
 کنکتی *ke *utti*: ار ان کنکتی *ær*
*ewin ke *utti* يعني: شخص, خانه -
 اش را رسعت داد. مرارد
 ديگر نيز چنين است.
 (کنکتتر - کنکتماک *te *utur- ke*
**utmāk*).

«مثال»ها از اين باب

ينکتی *yi *itti*: ار ينکتی *ær yi *itti*
 يعني: شخص, بيبي خالي کرد.
 اصل آن چنين است: ينک اتي
*yi *atti* يعني: خلط بيبي
 انداخت.
 (ينکتتر - ينکتماک *yi *itur- yi*
**itmāk*).

ينکتی *yo *atti*: ال اني بکا
 ينکتی *ol ani bægğə yo *atti* يعني:
 ار از ري به بيگ سعایت
 کرد. اگر به ديگري هم
 بدگريي کنند, چنين مي-

تړجتي *turcitti*: ال انکر ایش
 تړجتي *ol a *ar is turcitti* يعني:
 ار، ري را رادار کرد کار
 را شرع کند. (تړجتر -
 تړجتماک *turcitur-turcitmāk*).
قفجتي *qafcitti*: ال اني قفجتي *ol*
 اني *ani qafcitti* يعني: ار، ري را
 عصباني کرد. ار، ري را
 خشمگين ساخت تا کار رها
 شده را از سر بگيرد.
 - اعلان اريني قفجتي *oĝlan arini*
qafcitti يعني: بچه، زبیر
 را عصباني کرد.
 - اري قفجتسا اسرر *ari*
qafcitsa isrur يعني: زبیر شخص
 خشمگين کننده را نيش مي-
 زند. اين کلام، رقتي گفته
 مي‌شود که کسی در حادثه‌اي
 دخالت کند، رلي خرد،
 گرفتار آن آيد. (قفجتر -
 قفجتماق *qafcitur-qacitmaq*).
تفجتي *tefcitti*: ال ترنن تفجتي *ol*
 ترنن *tonin tefcitti* يعني: ار لباس
 خرد را به فشرده درزي ر
 در درخت سپرد. (تفجتر -
 تفجتماک *tāfcitur-tāfcitmāk*).
تبرتي *təprətti*: ال تبرتي
 نانکي *ol təprətti nā *i* يعني: ار
 چيزي را تکان داد، بر
 خرد جنبانيد. (تبرتر -
 تبرتماک *təpratur-təprətmāk*).
 - ار يعيقا تبرتي *ər yaĝiqa*
təbrətti يعني: شخص به دشمن
 حمله کرد.
تبرتي *təprətti*: ار تيسن
 تبرتي *ər təwəysin təprətti* يعني:
 مرد، شتر را جهانيد. اگر
 ديگري شتر را جهانيد نيز،
 چنين مي‌گيرند.

koklətmāk. ککدوتي *koklətmāk*
 هم مي‌گيرند.
سرجتي *surcitti*: ال اتين
 سر جتي *ol atin*
surcitti يعني: ار اسب خرد را
 لغزانيد. اگر چيز ديگري
 را هم بلغزانند، چنين مي-
 گيرند. (سرجتر - سرجتماق
surcitur-surcitmaq).
قرجتي *qircatti*: ال انک قاشن
 قر جتي *ol ani *qasin qircatti* يعني:
 ار ابرري ري را کند ر
 زخمي ساخت. به ري سنگ
 انداخت ر ابرريش را زخمي
 کرد. مراد ديگر نيز چنين
 است. در اين بيت نيز
 آمده است:
 الکم ارغ قر جتر اق بشقي
 انمش الخ ترنکک ازا کب
 قشقي
əligim ariĝ qircatur oq basaqi
*onmis uluĝ tərə *əg uzə kop qasaqi*
 ترجمه: دستم را نرک پيکان
 تير زخمي مي‌سازد
 گياه پاپيرس که بر سر
 برکه‌ها ررئیده است.
 ترضيح آنکه: مي‌گريد نرک
 پيکان تير دستم را مي-
 خراشد ر زخمي مي‌کند ر من
 از ميان جنگلي که
 پاپيرسها در آن قد
 کشيده اند مي‌گذرم.
 (تړجتر - قرجتماق *qircatur-*
qircatmaq).
 - اق اماجغ قر جتي *oq amaciĝ*
qircatti يعني: تير، هدف ر
 نشانه را سوراخ کرد ر از
 آن گذشت.

صدا کرد]. این فعل با حرف «غ» نیز می‌آید. (تگرترا - تگرتماگ *tigratur-tigratmak*).

سجرتی *sacratti*: ال منکا سر سجرتی *ol ma *a suw sacratti* یعنی: ار بدران قصد به سري من آب پاشيد، این فعل را زمانی می‌گیرند که کسی بخراهد از ظرفی به ظرف دیگری آب ریا هر مایع دیگری را بریزد ربه هنگام ریختن به سري کسی آب پاشيد ر آب به لباس ریا چیز دیگر بریزد. به پریدن خرده ریزه‌های هیزم در مرقع هیزم‌شکنی نیز چنین گفته می‌شود. به گرنه‌ای تله ر دام نیز *sacratgur* می‌گیرند. ر بدین گرنه است که رسيله‌ای را در شاخه می‌کنند ر بین آن در یک طناب تعبیه می‌کنند که چندین قلاب به آن متصل است. ر سپس آن را در خاک دفن می‌کنند ر بر ریش دانه می‌پاشند. رقتی پرنده برای دانه چیدن پایین می‌آید، قلاب به گردن ریا پایش می‌افتد.

در این کلام نیز آمده است: *sacratgurin qorqmish qush qorqi* ییئل اذری یغاج ازا *sacratgudan qorqmish qus qorqmish qush qorqi* یعنی: پرنده‌ای که از دام رتله بترسد، چهل سال بر رری درخت در شاخه نمی‌نشیند. اگر پرنده یکبار از دام برهد، دیگر چهل سال بر رری درخت در شاخه نمی‌

تدبرتر - تدبرتماگ *tapratur-tapratmak*).

این فعل، فقط برای شتر به کار می‌رود.

تبرتی *topratti*: قوی اتغ تبرتی *qoy otug topratti* یعنی: گرسفند، علف را بتمامی خورد. هیچ علفی بر جای نماند ر از زمین خاک بلند شد. تدبرتر - تدبرتماگ *(topratur-topratmak)*.

تغرتی *toğratti*: ال انکر ات تغرتی *ol a *ar at toğratti* یعنی: اری را رادار کرد گرشته را خرد کند. این فعل فقط در مورد خوردنی‌ها به کار می‌رود. (تغرترا - تغرتماق *(toğratur-toğratmaq)*).

تورتی *tawratti*: ار تورتی *ar tawratti* یعنی: شخص عجله کرد. (تورترا - تورتماق *(tawratur-tawratmaq)*).

-اراغت یب تورتی *urağut yip tawratti* یعنی: زن پشم را محکم رشت.

تغرتی *tiğratti*: اغلن ایشقا تغرتی *oğlin isqa tiğratti* یعنی: ار در کار به بچه‌ی خرد سخت گرفت. ار را در کار مهارت آمرخت، رزپیده کرد. (تغرترا - تغرتماق *(tiğratur-tiğratmaq)*).

تگرتی *tigratti*: ال اتن تگرتی *ol atin tigratti* یعنی: ار، اسب خرد را با سر ر صدا راه برد. سر ر صدا ر خش-خش اسب را در آورد.

- ال اغلنی تگرتی *ol oğilni tigratti* یعنی: [ار، کردک خرد را رادار به سر ر

ار اشياء ر البسه ر پارچه هاي داخل خانه اش را خالي گردانيد.

- ال ايښن سرتي *ol isin səwritti* يعني: ار, كارش را به پايان رسانيد, ار كار, فارغ شد. (سرتير - سرتماك *səwritur- səwritmæk*).

سگرتي *səkritti*: ال اتن ارقن سگرتي *ol atin ariqtin səkritti* يعني:

ار, اسب خورد را از رردخانه جهانيد. مرارد ديگر نيز چنين است.

- ال بتك اقر اركان سگرتي *ol bitik oqir ərkən səkritti* يعني: ار, هنگام خراندن كتاب ر يا قرآن, بي آنكه بدانند از قسمتي پريد ر خرانند. (سگرتير - سگرتماك *səkritur- səkritmæk*).

جلرتي *cilratti*: ال اقرن كيشتا

جلرتي *ol oqin kistə cilratti* يعني: ار تير را در تيردان به صدا در آورد. به هر چيز ديگر نيز كه چغل چغل صدا كند, چنين مي گويند. (جلرتير - جلرتماق *cilratur- cilratmaq*).

سمرتي *səmritti*: ال اتن شمerti *ol atin šmerti* يعني: ار, اسبش را فربه كرد. مرارد ديگر نيز چنين است. (سمرتير - سمرتماك *səmratur- səmritmæk*).

جغرتي *ciğritti*: ال ييرك

جغرتي *ol yerig ciğritti* يعني: ار زمين را لگد كړپ كرد, با لگد زمين را سفت كرد. هنگام چپانيدن آرد ر

نشينند. اين كلام مانند حديث نبري صلوات الله عليه است كه فرمود: لا يوسع المؤمن من حجر متين [يعني: مؤمن از يك سرراخ دربار گزيده نمي شرد]. (جرتير - سجرتماق *sacratatur- sacratmaq*). در تآكييد اينگونه گفته مي شرد.

سدرتي *sədratti*: ال ترنغ

سد رتي *ol tonuğ sədratti* يعني: ار لباس را نازك گردانيد.

- ال كشنبي سد رتي *ol kisini sədratti* يعني:

ار, از ازدحام مردم كاست. از انبرهي هر چيز ديگري كاسته شرد نيز, چنين مي گويند. (سد رتير - سد رتماك *sədratur- sədratmæk*).

سغرتي *suğratti*: ال انك ان

سغرتي *ol ani * ewin suğratti* يعني: ار خانه ي ري را جستجر كرد ر همه چيزخانه ي ري را دييد. (سغرتير - سغرتماق *suğratur- suğratmaq*).

سورتی *suwratti*: ال يجاجع

سورتی *ol yigaciğ suwratti* يعني: ار, چرب را نرك تيز كرد. چرب ر هر چيز ديگر شبيه آن را نرك تيز گردانيد. اگر نشانه گذاري كند, نيز چنين گفته مي شرد. (سورتير - سورتماك *suwritur- suwritmæk*).

سرتی *səwratti*: ال ان س

رتي *ol ewin səwratti* يعني: ار, خانه اش را خالي گردانيد.

فراري دهنده است. بر طبل
ر دهل که گنجشک ر نظائر
آن را از مزرعه فراري
مي دهد، نراخت. مرارد
ديگر نيز چنين است.
(ققرتور - ققرتmaq - *qaqratur-*
qaqratmaq).

ققرتی *qoqratti*: ال سـرغ
ققرتی *ol suwug qoqratti* يعني:
ار، آب را کم کرد. ار آب
ر هر مایع ديگر را کم
کرد. (ققرتور - ققرتmaq
qoqratur- qoqratmaq).

کرتی *kəwratti*: ال انک کرجن
کرتی *ol ani * kucin kəwratti*
يعني: ار، نيروي ري را سست
گردانيد. (کقرتور -
kəwratur- kəwrətmək).
در اين قطعه نيز آمده
است:

اډلک کني تـرتور
يلنک کچن کـرتور
اردن اژن سـرتور
قجسا تقی ار تلور

O lək kuni tawratur
*Yal *uq kucin kəwratur*
ərdin əjun səwritur
Qacsa taqi artilur

يعني: زمانه، رزگار را
مي چرخاند،
نيروي آدمي را هدر مي دهد.
جهان را از مردان خالي
مي کند
اگر فرار کند، باز مي-
رسد.

ترضيح آنکه: مي گريد،
رزگار براي هدر دادن
نيروي آدميان شتاب دارد،
جهان را از راد مردان
خالي مي کند. ر بدينگونه
افراسياب ر دلار مردان

چيزهاي نظير آن در داخل
جرال ر گرنی نيز، چنين
مي گويند.

- ار اغلن ايشتا جقرتی *ər*
oğlin ista ciğritti يعني: شخص
فرزندش را در کار، سخت
رزيده ر پخته گردانيد.
(جقرتور - جقرتmaq -
ciğritur-
ciğritmaq).

جقرتی *coqratti*: ال اشـج
جقرتی *ol asic coqratti* يعني: ار،
ديگ را به جرش در آورد.
ديگ ر جز آن را جرشانيد.
نرعي جرشانيدن است که آب
آن کم ر نخرد لربيای آن
بيشتر باشد. (جقرتور -
coqratur- coqratmaq).

جقرتی *caqratti*: ار کـرزن
جقرتی *ər kozin caqratti* يعني:
شخص چشم خرد را شرابي
کرد. مانند چشم شرابي ها
ر چشم آبي ها، ر شها چشم-
ها با کرشه نگاه کرد.
(جقرتور - جقرتmaq -
caqratur-
caqratmaq).

جقرتی *ciqratti*: ال تيـشن
جقرتی *ol tisin ciqratti* يعني: ار
دندان خرد را غژ غژ کرد.
- بغرا تيـشن جقرتی *boğra*
tisin ciqratti يعني: گار جنگي
دندان هاي خرد را غرج غرج
کرد. اگر درب ر يا قلم
نيز غرج غرج کند، چنين
مي گويند. (جقرتور -
ciqratur- ciqratmaq).

ققرتی *qaqratti*: ال ققرتـغر
ققرتی *ol qaqratgu qaqratti* يعني:
ار بر چيزي نراخت که

سوستی *suwsatti*: ال اني سوستی
 سوستی *ol ani suwsatti* یعنی: ار, ري را تشنه گردانید. (سوستر - سوستماق *suwsatur-suwsatmaq*).

سمستی *samsitti*: ال اني سمستی
 سمستی *ol ani samsitti* یعنی: ار, ري را رنجانید. با زبان ریا دسستش, ري را رنجانید. (سمستر - سمستماق *samsitur-samsitmaq*).

تشتی *təwsətti*: ال یبغ تشتی
 تشتی *ol yipig təwsətti* یعنی: ار, طناب را درهم ریخت. ار, طناب رنجی را که ریسیده می‌شود, طوری به هم ریخت که سر آن پیدا نشد. (تشتستر - تشتماق *təwsatur-təwsətmək*).

- ال انک ترن تشتی * *ol ani tərīn təwsətti* یعنی: ار, ري را رادار به عرق ریختن کرد. ار, ري را تا عرق‌ریزی خسته کرد.

جشتی *cuwsatti*: ار جغر جشتی
 جشتی *ər cağir cuwsatti* یعنی: شخص افشره را ترش کرد. - سرکا قرن جفتی *sirkə qarīn cuwsatti* یعنی: سرکه, معده را ترش کرد. اگر سرکه بر روی زمین بریزد در زمین بجرشد نیز چنین می‌گیرند. (جشتستر - جشتماق *cuwsatur-cuwsatmaq*).

ششتی *suwsatti*: ال منک قلاقا
 سرز ششتی *ol māni qulaqqa soz suwsatti* یعنی: ار به کسی دستر داد تا سخنی را در

ار را در نظر می‌آورد ر می‌گیرد که هر کس از مرگ فرار کند, مرگ ار را در می‌یابد.

تپزتی *təpəzətti*: ال منی بر
 ایشتقا تپزتی *ol māni bu isqa təpəzətti* یعنی: ار در این کار من را رادار به حسادت کرد. (تپزتستر - تپزتماق *təpəzatur-təpəzətmək*).

قبزتی *qubzətti*: ال انی
 قبزتی *ol ani qubzətti* یعنی: ار, ري را رادار به نراختن قرپرز کرد. (قبزتستر - قبزتماق *qubzatur-qubzatmaq*).

بخستی *buxsətti*: ال اعلنی
 ایشتقا بخستی *ol oğlīni isqa buxsətti* یعنی: ار در این کار, فرزندی را رادار ساخت کله شقی کند. (بخستستر - بخستماق *buxsatur-buxsatmaq*).

تپستی *təpsətti*: ال منی تپستی
 تپستی *ol māni təpsətti* یعنی: ار من را رادار به رشک ر حسد گردانید. اصل آن با حرف «ز» تلفظ می‌شود. (تپستستر - تپستماق *təpsatur-təpsətmək*).

کجستی *kecsətti*: ال منی سدن
 کجستی *ol māni suwdin kecsətti* یعنی: ار از من رد شدن از آب را تمنا کرد. مرارد دیگر نیز چنین است. (کجستستر - کجستماق *kecsatur-kecsətmək*).

سرسستی *sarsitti*: ال انی سرستی
 سرستی *ol māni sarsitti* یعنی: ار, با ري برخررد بدي کرد. (سرستستر - سرستماق *sarsitur-sarsitmaq*).

گوش من نجرا کند. (ششتر -
 ششتماق *suwsatur-suwsatmaq*).
قرشتی *qarsatti*: ال بزرگ
 قرشتی *ol bo ug qarsatti* یعنی: ار
 کرباس را رجب کرد. مرارد
 دیگر نیز چنین است.
 قرشتر - قرشتماق *qarsatur-*
qarsatmaq).
قرشتی *qursatti*: من انکر قر
 قرشتم *mən a *ar qur qursattim*
 یعنی: من به ار کمر بند
 بستم. به ار دستر دادم
 که کمر بند بیند ر ار
 نیز چنین کرد. قرشتر -
 قرشتماق *(qursatur-qursatmaq)*.
قغشتی *qoğsatti*: قیاش انی
 قغشتی *quyas ani qoğsatti* یعنی:
 گرما, نیری ار را شل
 کرد. به هر چیز سفت نیز
 که شل ر نرم شرد, چنین
 می‌گیرند. به جای حرف
 «غ», حرف «خ» نیز می‌آید.
 (قغشتر - قغشتماق *qoğsatur-*
qoğsatmaq).
قشتی *qowsatti*: ال اتی ق
 شتی *ol oq qowsatti* یعنی: ار,
 تیر
 را جلا داد.
 (قشتر - قشتماق *qowsatur-*
qowsatmaq).
کشتی *kəwsətti*: ال قاتغ
 نانگی کشتی *ol qatiğ nə *ni*
kəwsətti یعنی: ار, چیز سخت
 را نرم کرد. (کشتر - ک
 شتماک *kəwsətur-kəwsətmək*).
 - ال تی سن کشتی *ol təwisin*
kəwsətti یعنی: ار شتر را به

نشخوار کردن راداشت.
 مصدر آن مانند قبلی است.
تسغتی *tasğatti*: ال قلن تسغتی *ol*
qulin tasğati یعنی: ار برده اش
 را سیلی زد. مرارد دیگر
 نیز چنین است. (تسغتر -
 تسغتماق *tasğatur-tasğatmaq*).
قرغتدی *qarğatti*: ال یاکنی
 قرغتدی *ol yekni qarğatti* یعنی:
 ار, شیطان را نفرین
 فرستاد. مرارد دیگر نیز
 چنین است. قرغتر - قرغتماق
(qarğatur-qarğatmaq).
قرغتی *qurğatti*: میر قرغتی *yer*
qurğatti یعنی: زمین خشک
 گردید. شکافها بر ری
 زمین پیدا شد, بعلت کم
 آبی, خشکسالی ر قحطی پیش
 آمد. قرغتر - قرغتماق
(qurğatur-qurğatmaq).
 اصل آن قرغادتی *qurğa ti*
 است, ادغام شده است.
قرغتی *qirğatti*: ال انی بگکا
 قرغتی *ol ani bəggə qirğatti* یعنی:
 ار از ری, پیش بیگ سعایت
 کرد, تا بیگ از ار ری
 برگرداند ر خشمگین
 شرد. قرغتر -
 قرغتماق *(qirğatur-qirğatmaq)*.
قرتی *qarwatti*: ال انک قریندا
 نانک قرتی *ol ani *qoyunda nə*
qarwatti یعنی: ار در بغل
 ری, چیز را جستجو
 گردانید. به هر چیز دیگر
 که به چشم دیده نشرد ر
 با دست جستجو شرد نیز,
 چنین می‌گیرند. قرتر -
 قرتماق *(qarwatur-qarwatmaq)*.

داد. لړ کتر - کر کټماک
(*korkatur-korkutmæk*).

کر کټی *korkætti*: قیژ کر کټی *qiz korkætti* یعنی: دختر زیبا شد.
آب ر رنگ یافت. لړ کتر -
کر کټماک (*korkatur-korkætæk*).

اصل آن کر کټی *korkæ ti* است که ادغام شده است.

بل کټی *bilgætti*: اعلان بل کټی *oĝlan bilgætti* یعنی: بچه، عاقل شد.
اصل آن، بل کټی *bilgæ ti* است، ادغام شده است.
(بل کټا - بل کټماک *bilgætæk*).

قاعده: پی افزرده ی اټی *a ti*
[ر: اټی *a ti*] بر اسمایی
که بر طبع انسان دلالت
دارند، افزرده می‌شود ر
فعل می‌سازد. مانند:

- کرک *kork* در معنای:
«زیبایی» با افزردن اټی
a ti، به شکل: کر کټی
korkæ ti در معنای: «زیبا
شد.» در می‌آید.

- بلگ *bilig* در معنای: «خرد
ر دانش» با افزردن اټی
a ti، به شکل: بل کټی
bilgæ ti در معنای: «خردمند شد»
در می‌آید: اعلان بل کټی
oĝlan bilgæ ti یعنی: کردک،
عاقل شد.

[قاعده آن است که] «الف»
اسقاط شود ر حرف «ذ» با
حرف «ت» ادغام گردد.

بز لټی *bozlatti*: ال بزنی بز لټی *ol botuni bozlatti* یعنی: ار، بچه
شتر را به سر ر صدا را
داشت مراد دیگر نیز چنین

بر قټی *burqitti*: ال یزن بر قټی *ol yuzin burqitti*
یعنی: ار چهره اش
را ترش کرد، اخم کرد.
لر قټر - بر قټماق *burqitur-*
(*burqitmaq*).

تل قټی *talqitti*: ال انک ایشن
تل قټی *ol ani * isin talqitti* یعنی:
ار، کار ری را عقب
انداخت. ار، ری را در
کارش عقب نگهداشت.

- ال یکنی تل قټی *ol yukni talqitti*
یعنی: ار، دستر داد بار
را در لنگه کنند. قطعه
چربی را میان در لنگه ی
بار ر طناب گذاشت ر برای
درست کردن ر میزان کردن
بار، آن را پیچید.
(تل قټر - تل قټماق *talqitur-*
(*talqitmaq*).

سر قټی *sarqitti*: ال ترندن سر
سر قټی *ol tondin suw sarqitti* یعنی:
ار، از جامه آب چکانید.
مراد دیگر نیز چنین است.
لر قټر - سر قټماق *sarqitur-*
(*sarqitmaq*).

قر قټی *qorqutti*: ال انی قر قټی *ol ani qorqutti*
یعنی: ار، ری را
ترسانید. لر قټر - قر قټماق
(*qorqutur-qorqutmaq*).

بر کټی *bærkitti*: ال بر کټی نان کټی
*ol bærkitti nã *ni* یعنی: ار،
چیزی را سفت کرد. اگر
کاری را هم به سامان در
آورد، چنین می‌گیرند.
لر کټر - بر کټماک *bærkitur-*
(*bærkitmæk*).

کر کټی *korkutti*: ال منکا نانک
کر کټی *ol ma *a nã *korkutti* یعنی:
ار به من، چیزی نشان

تېلتي *tuplatti*: ال بر ايشغ
 لم تبدلتي *ol bu isiğ telim tuplatti*
 يعني: ار، اين كار را
 بسيار چريا شد. (تبدلتر -
 تبدلتماك *tuplatur-tuplatmak*).
تړلتي *tərlətti*: ال اتن ترلتي *ol*
atin tərlətti يعني: ار، اسبش
 را عرقريز كرد. ال اتغ
 ترلتي *ol atig tərlətti* يعني: ار
 دستر داد كه پشت اسبش را
 قشر كنند. (تړلتر -
 تړلتماك *tərlatur-tərlətmək*).
تزلتي *tuzlatti*: ال ات تزلتي *ol*
ət tuzlatti يعني: ار، گرشت را
 نمك سرد كرد. مراد ديگر
 نيز چنين است. (تزلتر -
 تزلتماق *tuzlatur-tuzlatmaq*).
تزلتي *tizlətti*: ال تزلتي
 نائكي *ol tizlətti nə *i* يعني: ار،
 [آن] چيز را با زانر زد.
 با زانر فشار آورد.
 (تزلتر - تزلتماك *tizlatur-*
tizlətmək).
تشلتي *toslatti*: ال اني تشلتي *ol*
ani toslatti يعني: ار، به
 سينه ي ري زد. (تشلتر -
 تشلتماك *toslatur-toslətmək*).
تشلتي *tuslatti*: ال ييرك انكر
 تشلتي *ol yerig a *ar tuslatti* يعني:
 ار دستر داد كه براي
 اندازه گرفتن زمين، ري در
 درر دست رربري ار
 ايستاده ر سري ار حركت
 كند. به هر چيز ديگري كه
 كم كم كاسته شرد، چنين مي-
 گريند. (تشلتر - تشلتماق
tuslatur-tuslatmaq).
تشلتي *taslatti*: ال اني تشلتي *ol*
ani taslatti يعني: ار، ري را
 به سنگ گرفت.

است. (بزلتر - بزلتماق
bozlatur-bozlatmaq).
بشلتي *baslatti*: من انكر ايش
 بشلتم *mən a *ar is baslattim* من
 ار را به شرع كاري
 رداشتم.
 (بشلتر - بشلتماق -
baslatur-
baslatmaq).
بغلتي *bağlatti*: من انكر اتنك
 بگلتم *mən a *ar otu * bağlattim*
 يعني: من، ار را رادار
 كردم بسته هاي هيضم را
 ببندد. مراد ديگر نيز
 چنين است.
 - انكر بئغ بگلتم *a *ar buğ bağlattim*
 يعني: ار را
 رادار كردم كه بچه را
 ببندد. (خرجين ر كيف دستي
 براي محافظت لباسهاي
 زنان، ر . . .).
 (بغلتر من - بگلتماق
bağlaturmən-bağlatmaq).
بكلتي *bəklətti*: بك اغريني
 بگلي *bəg oğrini bəklətti* يعني:
 بيگ، سارق را بسته
 گردانيد، بازداشت
 گردانيد.
 من ات بگلتم *mən at bəkləttim*
 يعني: من اسب را
 محافظت گردانيدم. (تركي
 ارغزي).
 (بكلتر - بگلتماك -
bəklatur-
bəklətmək).
تېلتم *taplattim*: من اني بر
 ايشقا تبلتم *mən ani bu isqa*
taplattim يعني: من ار را به
 اين كار، راضي گردانيدم.
 (تبدلتر من - تبدلتماق
taplaturmən-taplatmaq).
 .

(تغلتړ - تغلتماق *tağlatur-tağlatmaq*).

فارسها این کلمه را از ترکان گرفته اند ر با لهجه ي خرد به شکل «داغ» تلفظ ميکنند. چنانچه راژه ي دژ [= دژ] در معنای قلعه را نیز، از ترکان گرفته اند ر آمرخته اند.

-تیز ییر *tiz yer* در ترکی، در معنای: «جایگاه بلند، مکان مرتفع» است.

تملتی *təmlitti*: ال سر تملتی *ol suw təmlitti* یعنی: ار، آب ر شیر را خنک گردانید. مراد دیگر نیز چنین است.

تملتی *tumlutti*: ال انک کنکلن *ol ani *ko *lin tumlutti* یعنی: ار، ری را دلسرد کرد، ر از شدت خشم مهرش به سردی گرایید. (تملتړ - تملتماق *tumlitur-tumlitmaq*).

سپلتی *saplatti*: ال قلع سبلی *ol qilic saplatti* یعنی: ار شمشر را دسته دار گردانید. اگر چاقر، خنجر ر چیزهای مانند آن را نیز دسته دار کنند، چنین میگیرند. (سپلتړ - سبلتماق *saplatur-saplatmaq*).

جرلتی *carlattı*: ال اعلانغ *ol oğlaniğ carlattı* یعنی: ار کردک را گریانید. اگر فیل را هم به فریاد رادارد، چنین گفته می‌شود. (جولتړ - جرلتماق *carlatur-carlatmaq*).

جرلتی *cərlətti*: ات انک کرزن *ot ani *kozın cərlətti* یعنی:

- ال اغلنی تشلتی *ol oğulni taslattı* یعنی: ار، فرزندش را برای آنکه پخته شود ر کامل گردد، به غربت فرستاد.

(تشلتړ - تشلتماق *taslatur-taslatmaq*).

تشلتی *tislatti*: ال انی تشلتی *ol ani tislatti* یعنی: ار دستر داد ری را گاز بگیرند. در این قطعه نیز آمده است:

جغری برب قشلتړ
تیرغن اذب تشلتړ
تلکی تنکز تشلتړ
ار دم بلا اکلم

Cağri berip quslatu

Tayğan i ip tislatu

*Tilki to *uz taslatu*

ərdəm bilə oğləlim

یعنی: باز شکاری را به پرراز در می‌آریم سگ تازی را به گاز گرفتن را می‌داریم ررباه ر خرک را به سنگ می‌گیریم

افتخار ما به فضیلت ر پاکی است.

ترضیح آنکه می‌گیرد: به جرانان مرغ شکاری می‌دهیم، شکار می‌کنند، سگ تازی را برای شکار آهر، خرک ر ررباه برای گاز گرفتن آنها به حمله را می‌داریم ر برای کمک به سگ تازی، آن جانوران را به سنگ می‌گیریم. ر به بزرگمنشی خرد افتخار می‌کنیم. (تشلتړ - تشلتماق *tislatur-tislatmaq*).

تغلتی *tağlattı*: ال اتن تغلتی *ol atın tağlattı* یعنی: ار، اسبش را داغ ر نشان نهاد.

سرلّتی *sirlatti*: ال ایاق سرلّتی *ol ayaq sirlatti* یعنی: ار، پیاله ر کاسه را لعاب داد. ار به پیاله ی ترکی جیره ر لعاب مالید. (سرلّتر - سرلّتماق *sirlatur-sirlatmaq*).

سرلّتی *sozlatti*: ال مئی سرلّتی *ol mæni sozlatti* یعنی: ار، من را رادار به سخن گفتن کرد. (سرلّتر - سرلّتماق *sozlatur-sozlatmaq*).

سرلّتی *sizlatti*: برز تیشغ *sizlatti tisiğ* یعنی: یخ، دندان را به درد ر سرزش در آرد. به هنگام گز کردن ر مرر مرر شدن دندان، چنین می‌گیرند. اگر هنگام فرر بردن دست در آب سرد نیز دست مرر مرر شرد، چنین می‌گیرند. (سرلّتر - سرلّتماق *sizlatur-sizlatmaq*).

سرلّتی *soğlitti*: ال انک قرینکا *ol ani *qoyu *a əlig soğlitti* یعنی: ار دست در آغوش ری گردانید. ار برای جستجری چیزی کسی را رادار کرد که دست در بغل ری کند. (سرلّتر - سرلّتماق *soğlatur-soğlitmaq*).

سرلّتی *suwlatti*: ال جبئی س *ol copni suwlatti* یعنی: ار خس ر خاشاک را آب پاشی گردانید. بر ری رسربات ر تفاله ی چیزی، کسی را رادار ساخت که آب بپاشد. (سرلّتر - سرلّتماق *suwlatur-suwlatmaq*).

سرلّتی *sənlatti*: ال انی سرلّتی *ol ani sənlatti* یعنی: ار، در

دارر، چشم ار را بیمارتر کرد. اگر از خوردن غذایی سنگین، آدمی پریشانحال گردد نیز، چنین گفته می‌شرد. (سرلّتر - سرلّتماق *cərlatur-cərlətmək*).

سرلّتی *curlatti*: ال اندن نانک *ol andin nə *curlatti* یعنی: ار، از مال ری چیزی را رد کرد ر به دزد داد. (سرلّتر - سرلّتماق *curlatur-curlətmək*).

سرلّتی *coğlatti*: ال ترنن *ol tonin coğlatti* یعنی: ار جغتای لباس‌های خرد را بسته‌بندی کرد، در صندوقچه ر بقچه نهاد. (سرلّتر - سرلّتماق *coğlatur-coğlatmaq*).

سرلّتی *ciğlatti*: ال برز جغتای *ol boz ciğlatti* یعنی: ار، کرباس را به اندازه گرفتن فرستاد. ار با ارشین ترک، پارچه را اندازه گرفت، ارشین ترک به اندازه ی در سرم ارشین‌های دیگر است. (سرلّتر - سرلّتماق *ciğlatur-ciğlatmaq*).

سرلّتی *cinlatti*: ال انک ایشن *ol ani *isin cinlatti* یعنی: ار، کار ری را محقق کرد. ار حرف ار ری ادعای ار را گراهی گردانید. (سرلّتر - سرلّتماق *cinlatur-cinlatmaq*).

سرلّتی *sarlatti*: ال سلق *ol suwluq sarlatti* یعنی: ار، دستار پیچانید. به هر چیز دیگری که پیچانیده شرد نیز، چنین می‌گیرند. (سرلّتر - سرلّتماق *sarlatur-sarlatmaq*).

قرلتی *qarlatur-* قرلتماق *qarlatmaq* .
 قرلتی *qirlatti*: ال ارتق قرلتی *ol*

برای *ariq qirlatti* یعنی: ار، برای
 رردخانه، ساحل ر جدړل
 ساخت. (قولتر - قرلتماق
qirlatur-qirlatmaq).

قشلتی *quslatti*: ال انکر قش
 قشلتی *qus ol a *ar quslatti* یعنی:

ار، ری را رادار به شکار
 پړنده کرد. (قشلتی -
 قشلتماق *quslatur-quslatmaq*).

قشلتی *qislatti*: ال انی اندا
 قشلتی *ol ani ewində qislatti* یعنی:

ار، ری را رادار ساخت
 زمستان را در خانه اش
 بگذراند. مرارد دیگر نیز
 چنین است. (قشلتی - قشلتماق
qislatur-qislatmaq). اگر کسی
 چیزی را پیش خرد نگهدارد
 نیز، چنین می‌گیرند.

قغلتی *qiğlatti*: ال یریک قغلتی *ol*
 قغلتی *yerik qiğlatti* یعنی: ار، دستر

داد به زمینش پهن ر سرگین
 بریزند.

ال اتن قغلتی *ol atin qiğlatti*
 یعنی: ار اسبش را رادار

به دفع سرگین کرد.
 (قغلتی - قغلتماق *qiğlatur-*
qiğlatmaq).

ققاتی *qaqlatti*: ال انکر ات
 ققاتی *ol a *ar ət qaqlatti* یعنی:

ار، ری را رادار ساخت
 گرشتمه کند. (ققاتی -
 ققاتماق *qaqlatur-qaqlatmaq*).

کزلتی *kəzlatti*: ال اتق کزلتی *ol oq*
 کزلتی *kəzlatti* یعنی: ار دستر داد

تپ را تعمیر کنند.
 (کزلتی - کزلتماق *kəzlatur-*
kəzlətmək).

مقابل ری، کسی را رادار
 کرد که «تر» بگیرد ر ار
 را کرچک ر حقیر بشمارد.
 همانگونه که در بالا گفتم،
 ترکان به بزرگترها سز *siz*
 در معنای: «شما» ر به
 کرچکترها سز *sə* * در
 معنای: «تر» خطاب می-
 کنند. از همین جا گرفته،
 می‌گیرند:

- ال انی سنلتدی *ol ani sənlətti*
 یعنی: ار، دستر داد برای
 حقیر ری، «تر» خطابش
 کنند. (سنلتی -

سنلتماق *sənlatur-sənlətmək*).

سزلتی *sizlətti*: من انی سزلتم
 سزلتی *mən ani sizləttim* یعنی: من، یکی

را رادار ساختم که ار را
 «شما» خطاب کند. .
 (سزلتی - سزلتماق *sizlətur-*
sizlətmək).

سملتی *sumlitti*: ال انی سملتی *ol*
 سملتی *ani sumlitti*

یعنی: ار، ری را
 به کلماتی که ترکان نمی-
 شناسند، به حرف در آورد.

ترکان، به کسی که ترکان
 نداند سمل *sumlim* می‌گیرند.

همانگونه که عربان به کسی
 که عربی نداند «عجمی»
 اطلاق می‌کنند. ر این اصل

است. اگر عربی را
 بیامرزد دیگر سخن

«عجمی» از ری ار
 برداشته نمی‌شود. ری کسی

که ترکی را یاد بگیرد، از
 سمرلمری (= *sumlumluq*)
 رهایی می‌یابد. (سملتی -

سملتماق *sumlatur-sumlitmaq*).

قرلتی *qarlatti*: تئکری قار
 قرلتی *tə *ri qar qarlatti* یعنی:
 خدارند برف بارانید.

سرمتی sarmatti: *al yisigñi* یغاجقا سرمتی *ol yisiğni yiğacqa* ار، طناب را به درخت پیچانید. مرارد دیگر نیز چنین است. (هر متر - سرمتmaq - sarmatur) *sarmatmaq*.

قنتی qatnatti: *al anğ* سرزن قنتی *qatnatti sozin ol ani* یعنی: ار سخن ری را تکرار گردانید. چند بار حرف ار را تکرار کردید. (قنتر - قنتماق *qatnatur-qatnatmaq*).

قسنتی qasnatti: *qasnatti* تملاغ انی قسنتی *qasnatti tumluğ ani* یعنی: سرما، ار را لرزانید. سرما ار را به چنان حالی راداشت که دندانهایش به هم بخورد. (قسنتر - قسننماق *qasnatur-qasnatmaq*).

بلنتی bulnatti: *al ani* بلنتی *ol ani bulnatti* یعنی: ار، ری را اسپر گردانید. (بلنتر - بلننماق *bulnatur-bulnatmaq*).

قلنتی qalnatti: *qalnatti* یفقا نانگ قلنتی *qalnatti yufqa nā* یعنی: چیز شل، سفت گردید. اصل آن: *qalna ti* قلناتی است که ادغام شده است. (قلنتر - قلننماق *qalnatur-qalnatmaq*).

برخی از مضاعف‌های حقیقی

شششدی suwsasdi: *al anğ* بر لا شششدی *ol ani * birlā* سخن محرمانه گفت. (شششور - شششماق *suwsasur-suwsasmaq*).

کزلتی kizlatti: *al mñka* سرز کزلتی *ol ma * a soz kizlatti* یعنی: ار، حرف را از من پنهان داشت. مرارد دیگر نیز چنین است. (کزلتر - کزلتماک *kizlatur-kizlätmək*).

کملتی kəmlatti: *kəmlatti* برت اتغ کملتی *bu ot atiğ kəmlatti* یعنی: این گیاه، اسب را ناآرام ر ناراحت کرد. مرارد دیگر نیز چنین است. (کملتور - کملتماک *kəmlatur-kəmlätmək*).

ترمتی tarmatti: *al anğ* یرزن ترمتی *tarmatti yuzin ol ani* یعنی: ار، صررت ری را چنگ کشید. (ترمتور - ترمتماق *tarmatur-tarmatmaq*).

جرمتی cərmatti: *alp ar atin* جرمتی *alp ar atin cərmatti* یعنی: مرد دلار، دم اسب خرد را بافانید. داد دم اسب خریش را با حریر ر ابریشم بافتند. این، نشانه‌ی دلاری است. به هر چیز دیگر که مانند فتیله پیچانیده ر بافته شد نیز، چنین می‌گیرند. (جرمتور - جرمتماک *cərmatur-cərmätmək*).

مانند بافتن سر تا زیانه با چرم ر جز آن.

سرمتی sərmatti: *al anğ* بلق سرمتی *sərmatti ar baliq* یعنی: ار دستور داد که ری از آب ماهی در آورد.

ال تتماج ol tutmac *sərmatti* یعنی: ار، تترماج را از آبش جدا کرد. به هر چیز دیگر که آبش را بگیرند نیز، چنین می‌گیرند.

یړبتي *yarpatti*: اګلګه یړبتي *iglig yarpatti*
 یعنی: بیمار، به پا خاست،
 بهرډ یافت. اګلان یړبتي *oĝlan yarpatti*
 یعنی: کردګ، بزرګتر
 شید. یړبتر -
 یړبتماق (*yarbatatur- yarbatmaq*).
 اصل آن یړبادتي *yarpa ti*
 برده، ادغام شده است.
یلبتي *yəlpətti*: ال اتقا اشبار
 یلبتي *ol atqa asbar yəlpətti* یعنی:
 ار براي اسب، علفه خیس
 کرد. ار علف، گاه ر سبرسي
 را که باید به اسب داد،
 خیس کرد. (یلبتر -
 یلبتماک (*yəlpətur- yəlpətmək*).
 هنگامي که نم نم باران نیز
 زمین را خیس کند، گریند:
 یغمر یړګ یلبتي *yaĝmur yerig yəlpətti*
 یعنی: باران زمین را
 خیس کرد.
یلبتي *yelpetti*: ال انکر سنکاګ
 یلبتي *ol a *ar si *ək yelpetti* یعنی:
 ار، ري را رادار ساخت که
 حشرات را با بادبزن
 براند. (یلبتر - یلبتماک
 (*yelpetur- yelpetmək*).
ینجتي *yuncitti*: ال اني ینجتي *ol ani yuncitti*
 یعنی: ار، ري را
 آزد. (ینجتر - ینجتماک
 (*yuncitur- yuncitmək*).
یپرتي *yapratti*: ات قلاقن
 یپرتي *at qulaqin yapratti* یعنی:
 اسب، گرش خرد را تیز
 کرد. هر گاه اسب از چيزي
 بترسد ر یا به چيزي لګد
 بزند، چنین کاري انجام مي-
 دهد. یپرتتر - یپرتماق
 (*yapratatur- yapratmaq*).
یغرتي *yaĝrittı*: ال منګ اتغ
 یغرتي *ol mənı *atiĝ yaĝrittı* یعنی:

قغشندی *qoĝsasdi*: کشیلار قمغ
 قغشندی *kisilə qamuĝ qoĝsasdi*
 یعنی: مردم همگي پکیدند ر
 لق شدند، از فرط گرما،
 همگي شل ر پکیده شدند.
 (قغششر - قغششماق *qoĝsasur- qoĝsasmaq*).
 به جاي حرف «غ»، حرف «خ»
 نیز مي آید.
قشندی *qowsasdi*: ال انګ
 اقن قشندی *ol ani *oqin qowsasdi*
 یعنی: ار، تیر ري
 را جلا داد. در جلا دادن
 تیر، به ري کمک کرد. (ق-
 ششر - قششماق *qowsasur- qowsasmaq*).
کشندی *kəwsəsdi*: تي ات ک
 شندی *təwəy ot kəwsəsdi* یعنی:
 به هراي ديگر شتران علف،
 نشخوار کرد. (کششر - ک-
 ششماک (*kəwsəsur- kəwsəsmək*).

گرنه ي ديگر

از

مضاعف

تلقلندی *tulquqlandi*: تلقلندی
 نانګ *tulquqlandi nə* یعنی:
 [آن] چيز، مانند خیک پف
 کرد. (تلقلنر -
 تلقلنماق *tulquqlanur- tulquqlamaq*).
ترککلندی *turkəkləndi*: ترن

ترککلندی *ton turkəkləndi*
 یعنی: جامه ها لرله کرده
 شد، در بقچه قرار داده
 شد. (ترککلنر - ترککلنماک
 (*turkəklənur- turkəklənmək*).

«مثال»ها

از

این باب

داشت. ار, ري را از غذا
خوردن مضمّنز كرد.
يرستار - يرستماق *yarsitur-*
yarsitmaq).

اصل آن, يارسردتي *yarsu ti*
است. يعني: به چيزي كه از
آن كراهت داشت, آب دهان
انداخت. حادثه ي ادغام رخ
داده است.

يگستي *yuksatti*: ال تمام
يگستي *ol tam yuksatti* يعني: ار,
ديرار بنا نهاد. ار, خانه
ساخت ر آن را استرار
گردانيد. به هر چيز
ديگري كه مرتفع گردانيد
شرد نيز, چنين مي گويند.
(يگستار - يگستماق *yuksatur-*
yuksatmaq).

يمشتي *yumsatti*: ال تري يرشتي *ol*
دباغي كرد.

- ال قتع نانكئي يرشتي *ol*
ni yumsatti qatig nā يعني: ار,
چيز سخت ر سفت را نرم
گردانيد.

- ال ار سزك يرشتي *ol ar sozig*
yumsatti يعني: آن شخص,
سخنش را تند تند بيان
داشت. اگر قرآن را تند
تند بخواند ر حفظ كند
نيز, چنين مي گويند.

يفغتي *yufgatti*: اعلان
يفغتي *oqlan yufgatti* يعني: بچه,
كله شق شد. اصل آن:
يفغادتي *yufga ti* برده كه
ادغام شده است. (يفغتر -
يفغتماق *yufgatur-*
yufgatmaq).

يالغتي *yalgatti*: ال انكر بال
يالغتي *ol a *ar bal yalgatti* يعني:
ار به ري غسل ليسانيد.

ار, پشت اسب من را زخمي
كرد. مرارد ديگر نيز چنين
است. (يفغتر - يغرتماق
yağritur- yağritmaq).

يبرتي *yawritti*: ال اني يـ
رتي *ol ani yawritti* يعني: ار,
ري را ضعيف گردانيد. (يـ
رتار - يبرتماق *yawritur-*
yawritmaq).

يولرتي *yolritti*: ال ات يولرتي *ol*
ot yolritti يعني: ار, آتش را
شعله رر ر پرنرتار ساخت.
- ال ترجع يولرتي *ol tucug*
yolritti يعني: ار, مفرغ را
جلا داد. آن شخص, مانند
سپر ر لکن, مفرغ ر برنز
را نيز جلا داد. بگرنه اي
كه برق بزند. (يولرتار -
يولرتماق *yolritur-*
yolritmaq).

يولرتي *yolratti*: كرشان انك
يرزن يولرتي *kirsan ani *yuzin*
yolratti يعني: سفيدآب صررت
ار را برق انداخت. به هر
چيز ديگر كه چيزي را جلا
دهد نيز, چنين مي گويند.

- ال قمدغانخ يولرتي *ol*
qumganiğ yolratti يعني: ار
پارچ را جلا داد. لرلنگ
را جلا داد. بگرنه اي كه
برق بزند. به هر چيز
ديگر كه براق باشد. چنين
مي گويند. (يولرتار -
يولرتماق *yolratur-*
yolratmaq).

حرف «ي» در اين فعل ر
افعال ما قبل آن هنگامي
كه مفتح مي آيد, از حالت
مضمرم شديدتر تلفظ مي-
شرد.

يوستي *yarsitti*: ال اني يرستي *ol*
ani yarsitti يعني: ار, ري را
به كراهت ر اشئزاز را

یغلتور - یغلتماق (yazlatur- yazlatmaq) یزلماتماق - یزلماتماق (yazlatur- yazlatmaq) .
یغلتی yiğlatti: ال انی یغلتی ol ani yiğlatti یعنی: ار، ری را به گریه راداشت. (یغلتور - یغلتماق (yiğlatur- yiğlatmaq) .
یغلتی yağlatti: ال قغشنی یغلتی ol qoğisni yağlatti یعنی: ار پرست را زرغن مالانید. مرارد دیگر نیز چنین است. (یغلتور - یغلتماق (yağlatur- yağlatmaq) .
یقلتی yoqlatti: ال انی تاغقا یقلتی ol ani tağqa yoqlatti یعنی: ار، ری را به کره صعد داد. مرارد دیگر نیز چنین است. (یقلور - یقلتماق (yoqlatur- yoqlatmaq) .
یكلتی yuklatti: ال یك یكلتی ol yuk yuklatti یعنی: ار، بارگری گردانید. (یكلتور - یكلتماق (yuklatur- yuklatmaq) .
یكلتی yoklatti: ال اقی یكلتی ol oq yoklatti یعنی: ار بر تیر، پر نصب کرد. (یكلتور - یكلتماق (yoklatur- yoklatmaq) .
یملتی yamlatti: ال ان یملتی ol ewin yamlatti یعنی: ار، خانه- اش را جاروب گردانید. (یملتور - یملتماق (yamlatur- yamlatmaq) .
یشتی yasnatti: تئکری یشتی یشتی tə *ri yasin yasnatti یعنی: خدا، رعد ر برق را فرزوان کرد. اگر کسی شمشیر را هم براق سازد، چنین می‌گیرند. به هر چیز دیگر

(yalğatur- yalğatmaq) یلغتر - یلغتماق
یلفتی yalfatti: ال انکر یاغ یلفتی ol a *ar yağ yalfatti یعنی: ار به ری زرغن چشانید. ر یا رادار به لیسیدن کرد. اصل آن با حرف «غ» است. (یلفتر - یلفتماق (yalfatur- yalfatmaq) .
یورکتی yorgatti: ال یب یورکتی ol yip yorgatti یعنی: ار، طناب پیچ کرد. ار چیزی را با رشته پیچانید. اگر نخ جراب را هم به درر ساق پا بپیچاند، چنین می‌گیرند. مرارد دیگر نیز چنین است. (یورکتور - یورکتماق (yorgatur- yorgatmaq) .
یپلتی yaplatti: اراغت یرزن یپلتی uargüt yuzin yiplatti یعنی: زن صررتش را بند انداخت، مرهای زائد صررتش را با نخ برداشت. (یپلتور - یپلتماق (yiplatur- yiplatmaq) .
یپلتی yatlatti: بک یپلتی bəg yatlatti یعنی: بیگ به کاهن دستر داد که کهان کند تا باد ر باران بیاید. (یپلتور - یپلتماق (yatlatur- yatlatmaq) .
این رسم، در سرزمین‌ها ر کشرهای ترک معرف است که بر سنگ ررد می‌خرانند ر به اذن خدارند متعال، باد می‌رزد ر باران ر سرما شرع می‌شرد.
یزلتی yazlatti: ال قیرین ییلاغدا یزلتی ol qoyin yaylağda yazlatti یعنی: ار، گل‌هی گرسفند را در بهار به

کله شقي راداشت. (بينتر -
 بيدنماق *boynatur- boynatmaq*).
سپيتي *saypatti*: ال تـ ارن
 سپيتي *ol tawarin saypatti* يعني:
 ار، ري را به اسراف مال
 خرد راداشت. (سپيترا -
 سيدنماق *saypatur- saypatmaq*).
سپرتي *sayratti*: ال انكر
 سپرتي *ol a *ar sayratti* سرزك
sozug يعني: ار ري را
 رادار به سخن زياده
 راداشت. (سپيرتر -
 سپيرتماق *sayratur- sayratmaq*).
قيني *qaynatti*: ال اشج قيني *ol*
asic qaynatti يعني: ار، ديگ
 را جرشانيد. (سپينتر -
 قيننماق *qaynatur- qaynatmaq*).

غنه داران اين باب

انكرتي **ratti*: ال انسي
 انكرتي *ol ani i *ratti* يعني:
 ار، ري را به مريه
 راداشت. (انكرتر -
 انكرتماق *i *ratur- i *ratmaq*).
منگدي *mi *datti*: ال انك سجن
 منگدي *ol ani *sacin mi *datti*
 يعني: ار، مرهاي ري را
 كند. (منگدتر - منگدتماق
*mi *datur- mi *dætmæk*).
جنگرتي **ratti*: ال قنكراغر
 جنگرتي *ol qo *ragu ci *ratti* يعني:
 ار، زنگرله ها رلگام ها را
 به صدا در آورد.
 (جنگرترا - جنگرتماق *ci *ratur-*
*ci *ratmaq*).
منكرتي **ratti*: ال انسي
 منكرتي *ol ani ma *ratti* يعني:
 ار، ري را به فرياد در
 آورد. (نكرتر -

که شعله ر برق بزند، چنين
 ميگريند.
 در اين بيت نيز آمده
 است:
 يشنت قلج بشني ازا ققل
 يرا
 مجلب انك بيدي تقى قلغن
 ترا

Yasnat qilic basni uzə qaqqil yara
*Biclip ani * boyni taqi qalqan tura*

ترجمه: شمشير را بر بالاي سر
 ري درخشان ساز،
 گردنش ر سپر كاغذينش را
 بزن ر پاره كن!
 ترضيح آنكه: ميگرید شمشير
 خرد را بر بالاي سر دشمن
 منرر كن ر گردن دشمن را
 به شمشير بزن ر به بالاي سر
 دشمن حراه كن كه طغرا ر
 سپرش پاره شرد.

گره ی دیگر از آن

ييلتي *yaylatti*: ال اني تاغدا
 ييلتي *ol ani tağda yaylatti* يعني:
 ار، ري را در كره به
 ييلاق برد. مرارد ديگر
 نيز چنين است. (ييلتر -
 ييلتماق *yaylatur- yaylatmaq*).

منقرصات

از

اين باب

بينتي *boynatti*: ال اغلني
 ايشقا *ol oğluni isqa* بينتي
boynatti يعني: ار بچه ي خرد
 را بر سر كار به لجبازي ر

سَنکَلْتَمَاق sa *latur- sa سَنکَلْتَمَاق (*latmaq).
 مَنکَلْتی mæ *latti : ال قَازُع
 مَنکَلْتی ol qaziğ mæ *latti یعنی:
 ار اردک را به جستجری
 دانه راداشت. مرارد دیگر
 نیز چنین است. (مَنکَلْتَر -
 مَنکَلْتَمَاق mæ *latur- mæ
 (*latmak).

«مثال» از این باب

یَنکَزْتی ya *zatti : ال انکَر
 سرزک یَنکَزْتی ol a *ar sozug ya
 *zatti یعنی: ار, سخنی را گفت
 که باید چرن راز نگه داری
 کرد. (یَنکَزْتَر - یَنکَزْتَمَاق
 ya *zatur- ya *zatmaq).
 یَنکَشْتی ya *satti : ال انک بَشَن
 یَنکَشْتی ol ani * basin ya *satti
 یعنی: ار با پر حرفی سر ری
 را درد آورد. ار راجی
 کرد ر سبب صداع شد.
 (یَنکَشْتَر - یَنکَشْتَمَاق ya *satur-
 ya *satmaq).
 یَنکَلْتی yu *latti : ال قَریغ
 یَنکَلْتی ol qoyuğ yu *latti یعنی:
 ار, پشم گرسفند را
 برچید. برای شتر نیز, چنین
 می‌گیرند. (یَنکَلْتَر -
 یَنکَلْتَمَاق yu *latur- yu
 (*latmaq).

قاعده

صیغہ ی امر حاضر: از این
 باب, بر مبنای چهار راج
 ساخته می‌شرد. مانند: ت—
 رت tawrat در معنای: «عجله
 کن!» رت بـرت tæpræt در
 معنای: «تکان بده!».

مَنکَرْتَمَاق ma *ratur-ma مَنکَرْتَمَاق (*ratmaq).
 مَنکَرْتی mu *rætti : ال ارْدَنی
 مَنکَرْتی ol u ni mu *rætti یعنی:
 ار گار نر را به ماغ
 کشیدن راداشت.
 - اتو اشجنی مَنکَرْتی ot asicni
 mu *rætti یعنی: آتش, دیگ را
 با فرران ر صدا به جرش
 آررد.
 - ال ارنی ارب مَنکَرْتی ol
 ærni urup mu *rætti
 [آن] شخص را زد ر رادار
 کرد که صدای گار در
 آررد. (مَنکَرْتَمَاق -
 مَنکَرْتَمَاق mu *ratur- mu
 (*ratmak).
 مَنکَزْتی mæ *zætti : ال بـر نَانکَی
 بـرکا مَنکَزْتی ol bir næ *ni birgæ
 mæ *zætti یعنی: ار چیزی را
 به چیز دیگری مانند کرد.
 (مَنکَزْتَر - مَنکَزْتَمَاق mæ
 *zatur- mæ *zatmaq).
 تَنکَلْتی ta *latti : ال مَنی تَنکَلْتی ol
 ta *latti یعنی: ار مرا
 حیران ر مبهرت کرد.
 (تَنکَلْتَر - تَنکَلْتَمَاق ta
 *latur- ta *latmaq).
 تَنکَلْتی ti *latti : ال مَنکا سرز
 تَنکَلْتی ol ma *a soz ti *latti یعنی:
 ار, حرف را به مَن
 شنرانید.
 (تَنکَلْتَر - تَنکَلْتَمَاق ti
 *latur- ti *latmaq).

سَنکَلْتی sa *latti : ال قَشْنی
 سَنکَلْتی ol qusni sa *latti یعنی:
 ار, قرش را به تخلی
 راداشت. ار شاهین را کثیف
 گردانید. مرارد دیگر نیز
 چنین است. (سَنکَلْتَر -

مرارد دیگر نیز چنین است. اگر فاعل مرصوف به این باشد که شایستگی انجام کار را دارد، چنین گفته می‌شود:

- ال تـرتـغـلـق الّ *ol tawratigliq* یعنی: شتاب کردن حق ار برد.

- ال تـبـرتـکـلـک اردی *ol tapratglik ardi* یعنی: تکان دادن، حق ار برد.

برخی از ارغزان، در این مقام، حرف «ل» را تبدیل به حرف «س» می‌کنند و می‌گیرند:

- ال تـرتـغـسـق اردی *ol tawratigsaq ardi*، ریا:

- ال تـبـرتـکـسـک اردی *ol tapratigsak ardi*. یعنی: شتاب کردن شایسته‌ی ار برد، حرکت دادن حق ار برد گره‌ی دیگر از ارغزان، حرف «ق» را ابدال به حرف «ی» می‌کنند و می‌گیرند:

- ال تـرتـغـسـی اردی *ol tawratigsi ardi*، ریا:

- ال تـبـرتـکـسـی اردی *ol tapratigsi ardi*.

اما باید گفت که گرایش قبلی صحیح‌تر است. همان‌گونه که پیش از این آمد، گره‌هایی از ارغزان مطابق شیره‌ی ترکان ناب سخن می‌گیرند. اگر فاعل قصد انجام کار را در ذات خرد داشته‌ی در حال انجام نیز باشد چنین می‌گیرند:

- ال تـرتـغـلی الّ *ol tawratigli* یعنی: ار به جد شتاب ورزید بر آن چیز ری آورد.

صیغه‌ی نهی حاضر نیز به شکل: تـرتـما *tawratma* در معنای: «شتاب مکن!» می‌آید.

از مضاعف‌های حقیقی از این باب، در صیغه‌ی امر، در راج متجانس آورده می‌شود. مانند:

- ایشـع ارتت *isiğ artat* در معنای: «کار را خراب‌کن!» ر:

- انی سـغتت *ani siğtat* در معنای: «ار را به گریه بیار!»

فاعل راستین از این باب، به شکل زیر است:

- تـفـرتـغـجی *tawratguci* در معنای: «شتاب دهنده».

- تـبـرتـکـجی *tapratguci* در معنای: «تکان دهنده».

در ترکی‌ی ارغزی به شکل زیر می‌آید:

- تـرتـجی *tawratguci*،

- تـبـرتـجی *tapratguci*. فاعلی که مرصوف به تدارم فعل باشد به صورت زیر ظاهر می‌شود:

- تـرتـغـان *tawratgan* در معنای: تیز تک و تندرر.

- تـبـرتـکـان *tapratgan* در معنای: «بسیار تکان دهنده».

فاعلی که خراست و آرزوی انجام فعل در ذات ار باشد، به شکل زیر می‌آید:

- تـرتـغـسـاق ار *tawratigsaq ar* در معنای: «مردی که میل به شتاب دارد».

- ال یغـاجـغ تـبـرتـکـک اردی *ol yiğaciğ tapratigsak ar* در معنای: «ار در نیت تکان دادن درخت است.»

- ال انک برلا ترشُدی *ol*
ol یعنی: ار به تکان
 رادارنده ر در شرف تکان
 دادن برد.

اسم مفعول: ترتمش یب
tawratmis yip یعنی: طناب
 پیچانیده شده.

- تبرتمش نانک *təprətmiš nā*
 * یعنی: چیز تکان داده
 شده.

قاعدہ ی ساختن اسم زمان,
 اسم مکان ر اسم آلت,
 همانند آنچه که در فرق
 گفته شد, می باشد:

- ترتریب *tawratgu yip*:
 طناب پیچانیده شدنی.

- تبرتکر نانک * *təprətgu nā*:
 چیز تکان دهنده, محرک.

- تبرتکریر *təprətgu yer*:
 یعنی: جنبشگاه.

- تبرتکراغر *təprətgu oğur*:
 یعنی: گاه جنبش.

که به شکل زیر هم می آید:
 - ترتریب *tawratgu yer*:
 یعنی: شتابگاه.

- ترتریب *tawratgu oğur*:
 یعنی: گاه شتاب.

اما, ارغزان چنین می-
 گریند:

- ترتاسی ییر *tawratasi yer*:
 یعنی: شتابگاه.

- تبرتاسی اغر *təprədasi oğur*:
 یعنی: گاه جنبش.

برای نشان دادن انجام کار
 در میان در تن, به بن
 فعل حرف «ش» افزوده می-
 شد:

- ال یغاج تبرتشدی *ol yiğac*
təprətisdi یعنی: ار در تکان
 دادن درخت به ری کمک کرد
 ر یا با ار رقابت کرد.

- ال انک برلا ترشُدی *ol*
ol یعنی: ار به تکان
 رادارنده ر در شرف تکان
 دادن برد.

اسم مفعول: ترتمش یب
tawratmis yip یعنی: طناب
 پیچانیده شده.

- تبرتمش نانک *təprətmiš nā*
 * یعنی: چیز تکان داده
 شده.

قاعدہ ی ساختن اسم زمان,
 اسم مکان ر اسم آلت,
 همانند آنچه که در فرق
 گفته شد, می باشد:

- ترتریب *tawratgu yip*:
 طناب پیچانیده شدنی.

- تبرتکر نانک * *təprətgu nā*:
 چیز تکان دهنده, محرک.

- تبرتکریر *təprətgu yer*:
 یعنی: جنبشگاه.

- تبرتکراغر *təprətgu oğur*:
 یعنی: گاه جنبش.

که به شکل زیر هم می آید:
 - ترتریب *tawratgu yer*:
 یعنی: شتابگاه.

- ترتریب *tawratgu oğur*:
 یعنی: گاه شتاب.

اما, ارغزان چنین می-
 گریند:

- ترتاسی ییر *tawratasi yer*:
 یعنی: شتابگاه.

- تبرتاسی اغر *təprədasi oğur*:
 یعنی: گاه جنبش.

برای نشان دادن انجام کار
 در میان در تن, به بن
 فعل حرف «ش» افزوده می-
 شد:

- ال یغاج تبرتشدی *ol yiğac*
təprətisdi یعنی: ار در تکان
 دادن درخت به ری کمک کرد
 ر یا با ار رقابت کرد.

نخستین: آنچه که حرف «ل»

دارد. ریشه ی بسیاری از
 این گرنه افعال, در راجی
 برده ر با حرفهای «ل» ت,
 سازه بندی شده اند. مانند:

- ال انی املتی *ol ani əmlətti*
 یعنی: ار, ری را تداري
 گردانید.

- بغدای اتغ کملتی *buğday atığ kəmlətti*
 یعنی: گندم به اسب,
 آسیب رسانید.

در مثالهای بالا, بنراژک
 نخستین ام *əm* در معنای:
 «دارر ر درمان» ر بنراژک
 درمین کم *kəm* در معنای:
 «آسیب ر بیماری» برده
 است.

افعال چند راجی, جدای از
 این گرنه افعال اند. یکی
 از آنها, افعال جدا شده
 از رازه های چهار راجی
 است. همانند برخی از
 افعال باب پیشین, در راقع
 افعال چهار راجی مشتق از
 کلمات سه راجی اند که حرف
 لین از آنها افتاده است ر
 مشدد شده اند. مانند:

- ال انک یزرن ترمادی *ol*
ol یعنی: ار,
 صرت ری را خراشید.

این, کلمه ای چهار راجی
 است. زیرا در امر حاضر
 به شکل ترمما *tarma* یعنی:
 «خراش!» می آید. صیغه ای

افعال چند راجی, جدای از
 این گرنه افعال اند. یکی
 از آنها, افعال جدا شده
 از رازه های چهار راجی
 است. همانند برخی از
 افعال باب پیشین, در راقع
 افعال چهار راجی مشتق از
 کلمات سه راجی اند که حرف
 لین از آنها افتاده است ر
 مشدد شده اند. مانند:

- ال انک یزرن ترمادی *ol*
ol یعنی: ار,
 صرت ری را خراشید.

این, کلمه ای چهار راجی
 است. زیرا در امر حاضر
 به شکل ترمما *tarma* یعنی:
 «خراش!» می آید. صیغه ای

افعال چند راجی, جدای از
 این گرنه افعال اند. یکی
 از آنها, افعال جدا شده
 از رازه های چهار راجی
 است. همانند برخی از
 افعال باب پیشین, در راقع
 افعال چهار راجی مشتق از
 کلمات سه راجی اند که حرف
 لین از آنها افتاده است ر
 مشدد شده اند. مانند:

برخی نیز افعال مشتق از اسم اند. مانند:

- *ol bozug* قرشک *ol bozug* - *qarsatti* یعنی: ار, کرباس را اندازه گیری گردانید.

ریشه ی این فعل, *qaris* قرش به معنای: رجب است. ر نیز در مثال زیر:

- *ol ani qoqutti* انی قرقتی *ol ani qoqutti* - *ol ani qoqutti* یعنی: ار, ری را ترسانید. که ریشه ی فعل در آن:

قرقنچ *qorqunc* به معنای ترس است. ری در جمله ی:

- *ol yerig aqlatti* ال یرک اعلتی *ol yerig aqlatti* - *ol yerig aqlatti* یعنی: «ار جای را خالی گردانید.»

فعل *aqlatti* نیز چنین است. ر ریشه ی آن *aqlaq* یر *aqlaq yer* در معنای: «جای خالی» می باشد. از آنجا حرف

«ت» بر این کلمات وارد شده, راج پایانی اینگونه اسماء اسقاط یافته است.

در این باب, حداکثر در فاعل بر یک فعل می گذرد.

یکی از فاعلها امر کننده, ر دیگری انجام دهنده ی کار است. چنانکه در بالا گفتم.

برخی از افعال این باب, فعل لازم چهار راجی است ر حرف «ت» برای گذراسازی ر تعدیه بر آنها وارد شده است. مانند:

- *at sāmridi* ات سمریدی *at sāmridi* - *at sāmridi* در معنای: «اسب چاق شد».

فعل *sāmridi* در این جمله, رقتی گذرا شده, به شکل زیرین در آمده است:

- *ar atin sāmritti* ار اتن سمرتی *ar atin sāmritti* - *ar atin sāmritti* یعنی: شخص, اسب خرد را فربه گردانید. ری فعل:

است که بر مبنای چهار راج سازه بندی شده است ر از در فاعل به یک مفعول گذر

کرده است ر ناگذرا بردن آن آرزو شده است. چنانکه گفته می شود:

- *ol ani tarmatti* انی ترمتی *ol ani tarmatti* - *ol ani tarmatti* یعنی: ار, ری را خراشیده گردانید.

در فعل چهار راجی, حرف لین که پیش از حرف «ت» برده, اسقاط شده است.

همانگونه که می بینی, در امر حاضر, «الف» افتاده ر شکل ترمت *tarmat* در

معنای «خراشیده گردان» یافته است. مثال زیرین نیز چنین است:

- *ol ani bağdadi* انی بغدادی *ol ani bağdadi* - *ol ani bağdadi* یعنی: ار, در کشتی پای ری را پیچانید.

صیغهی امر حاضر از این فعل, چنین است:

- *bağda* بغداد یعنی: پایش را پیچان!

این, از چهار راجیها است. اما هنگامی که طلب گذر فعل از در فاعل به مفعول مورد نظر باشد, می گزینیم:

- *ol anik azaqn bağdatti* ال انک اذاقن بغدادتی *ol anik azaqn bağdatti* - *ol anik azaqn bağdatti* یعنی: ار دستر داد پای ری را در کشتی پیچانند.

در اینجا, حرف «ت» آمده ر حرف «الف» اسقاط شده است. صیغهی امر حاضر آن چنین است.

- *bağdat* بغدادت یعنی: به ار بگر پای ری را پیچاند!

طریق سازه بندی باب نخست, این برد.

گرنه‌ي دیگر از این باب، آن است که فعل در معنای اصلی خرد ظاهر می‌شود، هیچیک معنای باز گفته در فرق، از آن بیرسیده نیست. مانند:

- ار تـرتي *ər tawratti* یعنی: شخص، شتاب کرد.

- اغلان الـغتي *oğlan ulğatti* یعنی: کردک، بزرگتر شد. مرارداً دیگر نیز چنین است. مضاعف به پایان آمد.

اکلیدی *oklidi* در معنای: «بیشتر شد.» در جمله‌ي:

- نانک اکلیدی *nə *oklidi* یعنی: «[آن] چیز، بیشتر شد.» هنگامی که بجا دهند آن را به فعل گذرا

تبدیل سازند، می‌گیرند:

- ار نانکني اکلتی *ər nə *ni* یعنی: شخص مال خرد را بسیار گردانید.

سپاس خدای را که کتاب

٤- كتاب آغاز راكيان

يا

مثال

(معتل الفاء)



بخش نخست: اسماء آغاز راکی (اسماء معتل الفاء)

ترکان بسیار باز شناخته است. من, آن را در کشرر یغما به چشم دیدم. در آنجا, آتش‌سوزی رخ داده برد, فصل تابستان هم برد. با این روش, باران بارانیدند ر به اذن خداوند متعال آتش را در حاضر من خامرش گردانیدند.

یر yar: لعاب. انک یری ایتی *ani *yari aqti* یعنی: لعاب دهان ار جاری شد.

یر yir: آراز (خرانندگی در مرسیقی). ال یر یرلادی *ol yir yirladi* یعنی: ار, ترانه ر آرازی خرانند. گاهی این کلمه در معنای «غزل» نیز به کار می‌رود.

ار ir: حرف «ی» در کلمه‌ی فرق به «الف» ابدال یافته ر در همان معنا است.

باب در راجی‌ها

یب yap: هر چیز گرد ر مدرر. یب یرماق یرق *yap yarmaq yoq* یعنی: همراه پرل خرد (= پرل مدرر, پرل سکه‌ای) نیست. پرل سالم نیست.

یب yap: پشم شتر. یرنک یب *yu yap* * یعنی: پشم شتر ر گرسفند. **یب** yip: رشته.

یب yip: رسن طریل ر دراز که اسب را با آن ببندند. به ریسمان هم یب *yip* گیرند.

یت yat: گرنه‌ای کهانت است که با سنگهای خاصی, [با سنگهای یشمی] انجام می‌پذیرد. بدینگرنه باران ر برف نازل می‌شرد ر باد می‌رزاند. این, در میان

یم yəm: ادرييه ر بری افزار. ارت یم *ot yəm* يعني: فلفل ر ادرييه. كلمه ي یم *yəm* به تنهائي به کار نمی-ررد. همراه ارت *ot* کاربرد دارد.

ین yin: سرگین چهار پا, کرد حیرانی. قری یی *qoy yini* يعني: کرد گرسفندی.

ین yin: لانه ر پناهگاه. ارسلان یی *arслан yini* يعني: لانه ي شیر. به پناهگاه ر لانه ي رباهان ر حیرانات درنده هم ین *yin* می‌گیرند. در این کلام نیز آمده است:

تلکر ارز ینکا اررسا
اذرز بلرر *tilku oz yiniga ursə u*
uz bolur يعني: اگر رباه در مقابل لانه ي خرد بانگ کند, به بیماری گر دچار می‌شرد. این سخن را درباره ي کسی گیرند که از ایل ر تبار خرد بدگری کند, اما درباره به آنان محتاج شرد. در این قطعه نیز آمده است.

قش قرت قمغ ترلدي
ارکک تشي ترلدي
اکر الب ترلدي
ینقا ینا کرکسرز

Qus qurt qamuğ tirildi

Erlək tisi terildi

Ogur alip tarildi

Yinqa yana kirgusuz

ترجمه: پرنندگان ر ددان همگی زنده شدند.

نرینگان ر مادگان گرد آمدند.

گرره گرره بخش شدند

یش yas: [تر, نمناک] تره ر سبزیجات. یش ات *yas ot* يعني: علف تازه. این کلمه را با تکرارژ مهمل یش *yus* ترکیب می‌دهند, به شکل یش *yas yus* يعني: [«تر ر مر»] در می‌آید.

یش yus: ازدحام. (ترکی ارغزوي). بذرن یش بلدي *bu un yus boldi* يعني: مردم ازدحام کردند.

یش yis: فراز. ارت یش *art yis* يعني: فراز ر نشیب. این *en* يعني: نشیب. ارت *art* يعني: گردنه.

یق yoq: ته مانده ي غذا در ظرف که با انگشت لیسیده شرد. این کلمه هم تکرارژ یق *yaq* می‌آید ر به شکل یق یق *yoq yaq* به کار می‌ررد.

یق yoq: یق یر *yoq yer* يعني: زمین بلند صعرد, فراز زمین.

یک yuk: بار. بر یک بغدای *bir yuk buğday* يعني: یک بار گندم. به بار قاطر ر جز آن نیز, چنین می‌گیرند.
یل yul: چشمه ي آب. جقرما یل *coqrama yol* يعني: چشمه ي جرشان آب.

یل yil: سال, سنه. گیرند: بیر یل کچي *bir yil kecti* يعني: یک سال گذشت.

یم yam: خاشاک, زباله, تراشه کرزکا یم تشي *kozga yam* يعني: چشم افتاد. خاشاک به چشم

برج *yurc*: برادر کرچکتر خانم آدمی. برادر زن کهتر. میان برادر کرچکتر مرد ر زن فرق می‌نهند. به برادر کرچکتر شهره, *انی ini* ر به برادر بزرگتر *اجی ici* می‌گیرند. به خراهر کرچکتر شهره, سنکل *il *si* ر به خراهر بزرگتر شهره *اکا aka* می‌گیرند. به خراهر کرچکتر خانم, *بلدز baldiz* ر به خراهر بزرگتر خانم, *اکا aka* می‌گیرند.

یند *yund*: اسب. اسم جنس است. به یک اسب ر به خیل اسبان اطلاق می‌شود. مانند تکرار ابل در عربی در معنای: شتر که به جمع شتران نیز اطلاق می‌شود. *یند اتي یبار yund ati yipar* یعنی: گرشه اسب بری مشک می‌دهد. گرشه اسب را پس از پختن, اگر بگذارند سرد شود, بری خرسی از آن بر می‌آید.

یند *Yund*: نام یکی از سالهای درازده‌گانه‌ی ترکان. به آن *یند یلی yund yili* می‌گیرند.

اسم‌های این باب, بسیار اندک است. زیرا که با حرف ذلاقه (ب, م, ف, ر, ل, ن) پیوند یافته است. [در عربی حرف ششگانه‌ی ذلاقه سبب نر می در کلام است ر خفیفترین حرفها به شمار می‌رود].

باب میان راکیان فعل, فعل, فعل

دیگر به لانه‌هاشان نخرهند خزید.

ترضیح آنکه: بهاران را ترصیف می‌کند ر می‌گیرید: ددان ر پرندگان که مرده بردند همگی پس از آمدن بهار, نفحات بهاری را مکیدند ر دربارہ زندہ شدند. نر ر ماده گرد هم آمدند ر گره گره پخش شدند. دیگر باره به لانه-هایشان نخرهند خزید.

همه‌ی تکرارهای بالا را می-تران منقرص نیز ساخت ر بعد تلفظ آنها نرم راکی آورد. [یعنی گزینه‌های املاتی: «یات, یاب, یار, ییل, ین» را برگزید].

میان ساکنان با ارزان

فعل, فعل, فعل

یرب *yarp*: *یرب نانک * yarp na*

یعنی: چیز سالم ر استرار. **یرب** *yarp*: درخشندگی رخسار ر گشادگی چهره هنگام شادی ر نشاط. *انک یربی یزلدی yarpi yazildi * ani* یعنی: به خاطر نشاط ر شادمانگی که داشت, رگها ر چین‌های چهره‌اش گشاده ر زیباتر گردید.

یرت *yurt*: خانه, آثار کهن, محل اتراق ایل.

یلت *yalt*: *یلت قیا yalt qaya* یعنی: کره ر صخره‌ی سخت, سنگتخته‌ی استرار. به هر چیز سخت ر سفت نیز چنین می‌گیرند.

از رردخانه که شخص در آنجا بایستد، سري دیگر آن را یغج *yugac* می‌گیرند. یغج کجتم *yugac kectim* یعنی: به آن سري رردخانه رفتم.

یغر *yağir*: زخم ر جراحت پشت اسب، قاطر ر درازگوش که بر اثر سنگینی بار ر یا زین ایجاد می‌شود. یغزلغ ات *yağirliğ at* یعنی: اسب پشت زخم.

یگر *yugur*: ارزن. اکر *ugur* نیز گفته می‌شود.

یمر *yumur*: ردهي کرر در چارپایان.

یلم *yular*: کاکل اسب. یند باشن یلمر لب کنکلدي *yund basin yularlap kangaldi* یعنی: کلهي اسب را از کاکلش بگریر بعد بجررا!

ترضیح آنکه: اگر پس از پخته شدن نیز، بجرراهي کلهي اسب را بجرري، ارل از کاکلش بگریر که مبادا به شتاب بیرن ررد ر فرار کند.

این مثل را هنگامي می‌گیرند که امر به نگهداري اسب کنند که کسی به حال خرد رهایش نسازد.

یتز *yätiz*: پهن ر عریض. هر چیز پهن ر گسترده. یتز قذش *yätiz qa is* یعنی: کمربند پهن. یتز یر *yätiz yer* یعنی: زمین پهنارر، جایگاه وسیع.

یغز *yağiz*: رنگي میان سرخ ر سیاه. از این رر، زمین را یغز یر *yağiz yer* می‌گیرند.

- یغز ات *yağiz at* یعنی: اسب اطلسي ر خاکستري رنگ.

یذت *yu ut*: یذت نانک * *yu ut nə* یعنی: چیز نامبارک ر بی‌خیر ر برکت. اگر بجراهند به کسی دشنام دهند، یذت *yu ut* می‌گیرند.

یشت *yasut*: یشت نانک * *yasut nə* یعنی: چیز مخفي ر پنهان. اغلب با لفظ مهمل بکت *bakut* ر به شکل: یشت بکت *yasut bakut* به کار می‌ررد.

یکت *yigit*: جرانتز هر چیز، جران.

یمت *yəmät*: تکرارثي در معنای: «بلي» گاه، حرف «ي» را تبدیل به «الف» می‌سازند ر می‌گیرند: امت *ämät*.

ینت *yanut*: معادل، بدل ر عرض.

یسج *yasic*: پیکان پهن ر دراز که به سرتیر تعبیه می‌کنند.

یغج *yiğac*: قطعه چرب، قطعه درخت.

یغج *yiğac*: نرهي مرد.

یغج *yiğac*: فرسخ، واحد اندازه‌گیری طول زمین. بیر یغج یر *bir yiğac yer* یعنی: یک فرسخ زمین.

یغج *yiğac*: درخت: ازم یغاجي *uzum yiğaci* در معنای: درخت انگرر. ر یغاق یغاجي *yağaq yiğaci* در معنای: درخت گردر. این تکرارث بهتر است که با حرف «الف» نرشته شود.

یغج *yuğac*: سري دیگر رردخانه. هر جانب ر سري

ار احترام کن، در کارها با ری سازگار باش، کسی را بر ری ترجیح مده، ماکیان خانه‌ی خرد را تیمارداری کن ر دراجی را که در بیابان است مخره از زیرا که ماکیان خانگی از دستت می‌رود.

یش *yuwus*: دستگیری ر معاضدت خریشان با لباس ر مال. کاربرد آن بیشتر در مرد عرس که به جلّه‌ی عرری وارد شرد، کاربرد دارد. زیرا که خریشان برای تجهیز ار، هر چه مقدرشان باشد، هدیه می‌کنند. در این کلام نیز آمده است:

یش لک کلن کذاکر یفش بلرر

Yuwuslug kəlin ku əguni yawas bulur
یعنی: عرس پر هدايا، داماد خرش خر پیدا می‌کند.

ترضیح آنکه: اگر عرس به هدایایی که خریشان به ار پیشکش می‌کنند، گرامی داشته شرد، داماد خرد را مقرر ر خرش‌خر می‌یابد. زیرا داماد ار را ثرتمند ر دارا می‌بیند ر از این رر به ار احترام می‌کند.

یمش *yumus*: رسالت ر ایلچی-گری میان در تن ر بیشتر. از این ریشه، به فرشته *yumisci* تران گفت. چرا که لفظ «ملک» در عربی از ریشه‌ی «الركمة» در معنای: «رسالت ر ایلچی-گری» اخذ شده است. ترکان با کلمه‌ی «ملک» آشنا نیستند.

یفز *yafuz*: پست از هر چیزی.

یمز *yumuz*: یمز ار *yumuz ər* یعنی: شخص چاق ر کرتاه اندام.

یمز *yamiz*: در سري شرمگاه ر در سر بر سري ران از درنرسري.

یرش *yaris*: مسابقه، مسابقه‌ی اسبدرانی. *ال ات یرشتي ol at yaristi* یعنی: ار در مسابقه‌ی اسبدرانی شرکت کرد.

یرش *yaris*: تقسیم مال میان در تن.

یغش *yağis*: نام قربانی که در عصر جاهلیت برای ادای نذر ر جهت تقرب ر نزدیکی به خداوند، در پای بتان قربانی می‌کردند.

یش *yawas*: یش کشی *yawas kisi* یعنی: شخص خرشخري. به هر حیران رام ر مطیع نیز یش *yawas* می‌گیرند.

در این بیت هم آمده است:
قلدش بلا یرشغل
قرشب ادن ادرما
بک تت یش تقاغر
سلن یزن ادرما

Qoldas bilə yarasğil

Qarsip edin udurmə

Bək tut yawas taqağu

Suwlin yazın ədərmə

ترجمه: رفیق خرد را مراعات کن

بر ار دیگری را مگزين ماکیان رام را خرب تیمار دار

به دنبال دراج در بیابان مگرد

ترضیح آنکه: اگر با کسی پیمان درستی بستی، نسبت به

یغ yawuğ: تخته سنگي که سويل آن را از بلندي بگرداند. سنگهاي درشتي که در نتيجه ي راه رفتن انسان ر خرس بر قله ر ستیغ تپه ها، به کف رردخانه ها ر دره ها فرر افتد ر بخلند.

یقغ yaqıǵ: پماد. بر رري ررم ر آماس مي نهند ر مي مالند.

یبلغ yalıǵ: تاج خورس. تقق یلغی *taquq yalıǵı* یعنی: گرشته پاره ي سر خورس.

یبلغ yalıǵ: یال اسب. یال *yal* هم مي گريند. صحیح تر آن ییل *yil* است.

یبلغ yoluğ: فدا، فديه. در اين بیت نیز آمده است: منک کشي یلغ بلب ارزنکا برکلر ارزن انک کرزنکا

*Mi * kisi yoluğ bolup ozu *ə*

*Bərgələr ozun ani * kozu *ə*

ترجمه: هزاران انسان جان خرد را بر ري فدا مي سازند

ر به در چشم ار روح خرد را نثار مي کنند.

ترضيح آنکه: هزاران انسان به خاطر ار خرد را قرباني مي کنند، براي دیدار دیدگان ار، جان فدا مي سازند. در اين بیت تکرار *oz* در معنای «روح» است. بارر مردم در اين باب را پیش از اين باز گفته ام.

یبلغ yiliğ: یلغ سر *yiliğ suw* یعنی: آب رلرم. به هر چیز ديگري که دماي آن میان

یمش yemis: ميره. اسم جنس يا عام است. بیشتر بر ميره ر بار درختان اطلاق مي شرد.

یتغ yatiğ: محل خراب ر استراحت. اني يتغند / تتغیل *ani yatiğında tutğil* یعنی: ار را در بستر خراب بگير. ار را هنگام خراب دستگیر کن.

یذغ yi iğ: هر چيزي که بري بد بدهد. یذغ ات *yi iğ ot* در گريش کاشغري: گیاه اسپند. در گريش ارجي ر بارسغاني، *الدرك əldruk* ر در گريش ارغزان يرز ارلک *yuz ərlük* مي گريند.

یذغ yu uğ: کسی که به لحاظ جرم ر گناه ديگري، سرزنش شرد. انک یذغي تقندي * *ani yu uği toqindi* یعنی: جزاي جرم ديگري به ار رسيد.

یذغ yu uğ: دشنامي که به کردکان دهند. (ترکي کنجکي) مانند تکرار *یذت yu ut* است.

یرغ yarağ: فرصت ر امکان. در اين کلام نیز آمده است:

ایش یراغندا، سرت اسغندا is yarağında sart asiğında یعنی: کار در فرصت ر امکان خرد ر بازرگان در اندیشه ي سرد خرد است. اگر بازرگان سرد کند، درست داشته ترین چیز خرد را هم مي فرشد.

یشغ yisiğ: تسمه ي گردن ر نرار تنگ ر نازک بافته از چرم.

سرد ر گرم باشد چنین می-گیریند.

یلغ yaliğ: نگین ر برآمدگی ر سرکرله ی زین اسب. انکدنکی یلغ *o *dunki yaliğ* یعنی: سرکرله ی پیشین. کیدنکی یلغ *kidinki yaliğ* یعنی: سرکرله ی پسین.

ینغ yaniğ: قی ر استفراغ. ال ینغ یندی *ol yaniğ yandi* یعنی: ار، بالا آرد، ار بسیار قی کرد.

ینغ yaniğ: ترسانیدن ر تهدید. بک ینغندا *tusma bəg* در معرض تهدید بیگ واقع مشر! مردد دیگر نیز چنین است.

یتق yatuq: بافته ای که تار ر پُرد آن از در جنس متفارت باشد. مثلا تار آن پشم ر پردش پنبه باشد.

یتق yatuq nə: یتق نانک * *yatuq nə* یعنی: درر افکنده شده از هر چیز. به تنبل ر کاهل، یتق کشی *yatuq kisi* می-گیریند. گرره ی از ارغـرزان، هیچگاه از شهرهای خرد بیرون نمی-ررند ر نبرد نمی-کنند. از این رر، به آنان یتق *yatuq* در معنای: «کاهلان ر رانده شدگان» گفته می-شرد.

یتق yatiq: خراب ر خرابگاه. *ani yatiqinda* یتق یتقندا *tutti* یعنی: ار را در خراب ر در بستر خراب گرفت.

یرق yaruq: [ررشنای]. یرق یر *yaruğ yer* یعنی: مکان ررشن رررانی. یرب یرق نانک *yap*

یرق yariq: اسم عام ر جامع برای زره ر جرشن رر خفتان: - کبا یرق *kubə yariq* یعنی: زره. - ساي یرق *say yariq* یعنی: جرشن آهنین.

یرق yoriq: [زبان ترکی فصیح]. یرق تل *yoriq til* یعنی: گریش رسا ر بیان فصیح ر ررشن. **یرق** yoriq: خری، رفتار. *anə* یرقی نته کشی بلا *ani * yoriqi* رفتار ار با مردم چگرنه است؟ **یرق** yoriq: حرکت ر رفتار. *at yoriqi nətək* ات یرقی نته حرکت اسب چگرنه است؟ به جریان آب نیز چنین می-گیریند.

یرق yariq: محل وصل ر بندگان در سري ران. از فعل یرلیدی *yarildi* در معنای: «شکافته شد.» در جمله ی یرلیدی نانک * *yarildi nə* چنین بر می-آید که: چیزی جدای از هم ر شکافته شد. همانگرنه که یکی از پاهای به سري راست ر دیگری به سري چپ باز می-شرد.

qurman می‌گیرند. در این کلام نیز آمده است:

ابرق یسقدن ترزلغ یا
جقار

Opraq yasiqdin tozluğ ya ciqar

یعنی: از تیردان کهنه, کمان خاک گرفته بیرون می‌آید. ر گاه کمان سالم از تیردان کهنه بیرون می‌آید. مانند این سخن عرب که
گرید:

تیری الرجل النحیف
فتزدربه

رفی اثرابه اسد مرید

یعنی: چرن مرد لاغری را
بیی ار را حقیر مشمار
که شاید در جامه‌ی ار شیر
سرکشی خفته باشد.

[هر بیشه گمان مبر که
خالیست,

شاید که پلنگ خفته باشد
!]

یلق *yulaq*: چشمه‌ی آب کرچک ر

پر آب. چنانکه گریند: *یل*
yul yulaq که حرف «ق» به
حرف «ل» افزوده شده است.
در این بیت نیز آمده
است:

اقتزر کرزم یلاق

تش قلر اردک یغاق

Aqturur kozum yulaq

Tus qilur ordak yuğaq

یعنی: اشک چشم را سرازیر
می‌کند.

اردک ر مرغابی در آن گرد
می‌آیند.

ترضیح آنکه: می‌گرید از
دیدگانم چنان چشمه‌های اشک
جاری می‌شود که آبگیرها
تشکیل می‌شود ر در آن
اردک ر مرغابی‌ها فرود
می‌آیند.

یزق *yazaq*: چراگاه, مرتع.

(به ترکی یغمایی ر تخسی).

یزق *yazuq*: [باز شده ر رها

گشته]. *yazuq at* یزق ات
یعنی: اسب گشاده ر رها
شده از بند ر بجز. به هر
چیزی دیگری که از بند ر
بجز باز ر رها شرد نیز
چنین می‌گیرند.

یزق *yazoq at*: یزق ات

یعنی: گرشه خشک کرده ر نمک
سرد. گرشه‌ی که در پائیز
با ادریه‌جات مخلوط ر خشک
کنند ر نگهدارند تا در
بهار بجزرند. این ترکیب از
yaz oq ye یی
معنای: «فقط در بهار بجزر
!» مأخذ است. زیرا در
بهاران, حیوانات اهلی
لاغرند ر کسی که گرشه
قرمه داشته باشد, از
آن در خوردن استفاده می-
کند.

یزق *yazuq*: گناه. در این

کلام نیز آمده است:

ارت تنسز بلماس

یکت یازقسز بلماس

Ot tutunsuz bolmas

Yigit yazuqsuz bolmas

یعنی: آتش, بدرن درد نمی-
شرد.

جران, بدرن گناه نمی‌شرد.
با این جمله جرانان خرد
را از ملامت, معذرت می-
دارند.

یسق *yasiq*: تیردان. (به گریش

دیگر ترکان). این را
ارغزان ر قپچاقان نمی-
دانند. آنان *قرمان*

یرک yiruk: یرک اشلار *yiruk islar*

یعنی: زن افضا شده, زنی که لرله‌ی رحم ر لرله‌ی مئانه‌ی اریکی شده باشد».

یرک نانک *yiruk nə* * یعنی: هر چیزی که از درازا پاره شد ر زیباییش را از دست بدهد.

یرک yiruk: رخنه, شکاف.

یزک yuzuk: انگشتری که بر انگشت کنند.

یزاک yizək: طلایه دار قشرن, پیشرر, خط مقدم.

ینک yenik: سبک ر خفیف.

یسل yasul: زمین همرار ر صاف

ر پخ. یسل تاغ *yasul tağ* کره پهن ر گسترده. به هر چیز نشیب صاف ر عمیق نیز یسل *yasul* می‌گیرند.

یشل yasil: سبز. به سبز سیر,

یب یشل *yap yasil* می‌گیرند. گاه نیز با کلمه‌ی مهممل یشل *yusul* به کار می‌ررد ر می‌گیرند: یشل یشل *yasul yusul* یعنی: سبز مبز.

یذم ya im: تشک ر گهراره.

ترلک یذم *tulug ya im* یعنی: تشک پرمر ر فرش گسترده‌ی پرزدار. این راژک, ترکی ناب نیست.

یرم yarim: نیمه, نیمه‌ی یک

چیزی. الملا یرمی *almila yarimi* یعنی: نیمه‌ی سیب. مرارد دیگر

نیز چنین است.

یرم yarim: یک قطعه از هر

چیزی که در قطعه شده باشد. بتق یرمی *butaq yarimi*

یلق yolaq: راه باریک, کرره راه خرد در بیابانها.

یلق yolaq: یلق برجن *yolaq barcin*

یعنی: پارچه‌ی راه راه حریر ر ابریشم. به هر چیز راه راه دیگر نیز چنین گفته می‌شرد. املا‌ی اصلی آن یرلق *yolaq* است.

یتک yituk: چیز گمشده. در

این کلام نیز آمده است: یتکلک *anası qoyun arar*

اجار *yituklig anası qoyun arar*

یعنی: کسی که چیزی گم کرده باشد, نزد ر بغل مادرش را می‌گردد.

ترضیح آنکه: می‌خواهد بگرید کسی که چیزی گم کند, حق دارد آن را

بسیاری جاها جستج نماید.

یتک yitig: جلا داده شده,

تیز کرده شده, برنده.

یتک بچاک *yitig bicak* یعنی:

چاقری برنده ر تیز کرده شده. به شمشیر ر جز آن نیز

اگر تیز کرده شرد, چنین می‌گیرند.

یتک yetik: یتک ار *yetik ar*

یعنی: مرد زیرک ر جلد در کاره‌ای سخت ر دشوار.

قادر به انجام امر صعب.

یرک yurək: دل, قلب.

یرکلک *yurəklig* یعنی: قریدل ر دلارر.

یرک yoruk: تعبیر ر

خراب‌گزاری. ترش یرکی *tus yorugi*

یعنی: تعبیر خراب.

یرک yoruk: فحرای کلام

رتفسیر آن. سرز یرکی *soz yorugi*

یعنی: تفسیر ر تبیین سخن.

لاله‌ی نعمانی. در این کلام
نیز آمده است:

قلنر بلسا قزل کنار
یرانر بلسا یشل کنار

Qilnu bilsə qizil gə ər

. Yaranu bilsə yasil gə ər

یعنی: اگر ناز ر کرشمه
بشناسد، سرخ می‌پوشد،
ر اگر دلبری را بشناسد،
سبز می‌پوشد.

ترضیح آنکه: اگر زن غنچ
ر دلال ر کرشمه را بشناسد،
جامه‌ی سرخ بر تن می‌کند ر
اگر دلربایی ر دلبری پیشه
کند، حریر سبز ر سرخ بر
تن می‌کند. می‌خواهد بگرید
که مردان در این حالت
بیشتر به همسران توجه می-
کنند.

یتن *yətən*: کمان چربی که با
آن تیراندازی کنند.

یتن *yətən*: کمان پنبه‌زنی ر
حلاجی.

یرن *yarin*: استخران شانه،
استخران کتف. ترکان سخنی
دارند که می‌گیرند:

یرن بلغنسا ایل بلغنر

Yarin bulğansa el bulğanur

یعنی: اگر استخران مهره
در ردد، رلایت مشرش می-
گردد.

یرن *yurun*: قطعه پارچه‌ی
حریر. یک قطعه پارچه‌ی
ابریشمی، *یرن یقا* *yorin*
yüqa یعنی: [قطعه نان نازک
برشته].

یشن *yasin*: رعد ر برق. از
حکمت ترکان است.

کمنک بلا قاش بلسا یشن
یقماس

*Kimi * bilə qas bolsa, yasin yaqmas*

یعنی: یک تکه از شاخه.
ریشه‌ی آن مصدر [یرلماق
yarilmaq] در معنای «شکافته
شدن» است.

یشم *yisim*: سابقند که در
سرما بر ساق پا پرشند.
گرنه‌ی چاقچرر.

یغم *yiğim*: یغم تبراق *yiğim*
topraq یعنی: خاک توده
شده، پشته‌ی خاک. حرف «م»
از حرف «ن» ابدال یافته
است.

یلم *yalim*: یلم قیا *yalim qaya*
یعنی: سنگتخته‌ی سخت ر
سفت، کره سخت سنگ. در
این کلام نیز آمده است:
تلم سرزک اقسا بلماس
یلم قیا یقسا بلماس

Təlim sozuz uqsa bolmas

Yalim qaya yiqsa bolmas

یعنی: پر حرفی ر راجی
قابل فهم نیست

چنانکه سنگ سخت را هم
نمی‌شرد کند

ترضیح آنکه: آدمی
ترانایی درک راجی‌ها ر
سخنان پر طرل ر دراز ر
پرحرفی‌ها را ندارد،
همچنانکه نمی‌تراند دیراره
ر تیغه‌ی ستر کره سخت ر
سفت لغزنده را ریران
سازد. این مثل را برای
کسی می‌آرند که مجراهند
ار را پرهیز از اطناب در
سخن ترصیه کنند.

یلم *yəlim*: چسبی که با آن پر
ر جز آن را می‌چسبانند.
یرق یلم *yariq yəlim* یعنی:
سریشم ماهی.

یین *yabin*: سرخ سیر. هر چیز
دیگری به رنگ شقایق ر

بسه گورد آرردن مال ر خراسته بها مي‌دهند. همانند سگي که استخران پاره اي را از دستبرد ديگري حفظ کند، به چشم کراهت بر خريشان خرد مي‌نگرد.

يکن *yikən*: گياه حصيري که در آب مي‌رييد. با آن حصير ر سبد مي‌بافند.

يلن *yalin*: زبانه. ارت يلني *ot yalini* يعني: زبانه ي آتش.

يلن *yulun*: نخاع، مخچه.

يلن *yilin*: پستان اسب ماده. به پستان همهي سمداران نيز چنين مي‌گريند.

گرنه‌ی دیگر از

میان راکیان

يیغ *yayiğ kisi*: يیغ کشي يعني: شخص دمدمي مزاج که گاه به اين گرايد ر گاه به آن.

يیق *yayiq kisi*: يیق کشي اين کلمه نيز به همان معنای قبلي است. مانند بشغ *at pisiğ* در معنای: «گرشت پخته» که به شکل بشق *pisiq* نيز نرشته مي‌شرد.

یتیم *yitim*: تخم کتان. مانند تخم کنجد است، اندکي سرختر، ورغن آن را در قندیل مي‌ريزند.

فرجام راکیان علاوه‌داران

يعني: کسي که در نزد خرد، «قاش» نگهدارد، رعد ر برق در ار کارگر نشرد.

ترضيح آنکه: «قاش» سنگي صاف، سفيد ر روشن است که با آن بر انگشترهاي نگين مي‌سازند ر صاحب انگشترهاي از رعد ر برق مصرن مي‌ماند، زيرا که طبع سرشت آن چنين است. اگر آن را در پارچه اي پيچند ر در آتش نهند، پارچه نمي‌سوزد. اين، آزمائش شده است. اگر کسي به هنگام تشنگي آن را در دهان خرد قرار دهد، سرزش تشنگي ار فرر کش مي‌کند.

يغن *yigın*: يغن تيراق

topraq يعني: ترده خاک، خاک انباشته شده. مرارد ديگر نيز چنين است.

يقن *yaqın*: يقن يک. يقن يير *yaqın yer* يعني:

محل نزديک. يقن ار *yaqın ər* يعني: مرد نزديک از خريشان ر آشنایان. در اين بيت نيز آمده است: يقن يغق کرمذب نانکني کذرر

قذش تبا ات کبي قينکرر بقار

*Yaqın yağuş kormə ip nə *ni ko ur*
*Qa as taba it kibi qi *ru baqar*

يعني: ار، نزديکان ر خريشان خرد را نمي‌بيند، مال ر خراسته مي‌بيند ر به خريشان خرد، چرنان سگي چپ نگاه مي‌کند.

ترضيح آنکه: از فقدان رفا حرف مي‌زند ر مي‌گريد آدميان خريشان ر برادران خرد را رعايت نمي‌کنند ر

(معتل اللام)

یبا *yaba*: هر چیز نم ر خیس.
(ترکي ارغزوي).

یبي *yabi*: نغدي که بر رري ر
زیر زین انداخته می‌شرد,
تشکچه ي زین. (ترکي
چگلي).

یرر *yaru*: یرر یلم *yaru yalim*
یعني چسب ماهي.

یرا *yorə*: منطقه, سري, محیط
یک چیز (ترکي ارغزوي).

یزی *yazi*: بیابان, زمین باز
ر گسترده, فضا ر عرصه.

یسی *yasi*: [صاف ر پهن]. یسی
نانک *yasi nə* * یعني: چیز
صاف ر پهن.

یغی *yaği*: دشمن.

یـا *Yawa*: تیره اي از
ارغزان. یرا *Yava* با حرف
«ر» ر *awa* با حرف
«الف» نیز می‌گیرند.

یفا *yafa*: نام بته ي خاري
باریک شاخ مایل به سرخي,
هم نرع تلخ دارد ر هم
نرع شیرین, در ادویه‌جات
مخلوط می‌شرد.

یفا *yafa yer*: یفا یرر
یعني: پناهگاهی که از
سرما بدان پناه برند.

یقا *yaqa*: یقه ي لباس.

یقی *yaqi*: یقی یقی ار *yaqi*
yuqi ər یعني: مرد متراضع ر
متملق.

یقر *yaqu*: لباس باراني. اصل
آن یاغقر *yağqu* است که
مخفف شده است.

یکی *yigi*: یکی یغاج *yigi yiğac*
یعني: درخت انبره شاخ ر
پیچیده برگ. گاه حرف «ک»
را اسقاط می‌کنند. یی
یغاج *yi yiğac* می‌گیرند.

- یکی تیش *yigi tis* یعني:
دندانهاي به هم پیرسته.

- ترن یکی تک *ton yigi tik*
یعني: لباس را محکم ر نیکر
بدرز. به درخت, یی *yi*
گفته می‌شرد. اصل آن یکی
yigi می‌باشد.

یلا *yala*: تهمت, اتهام, افترا,
یلاجي یغا *yalaci yuğa* نان
برشته ر نازک که به اندک
اصابت چیزی, از شکنندگی
خرد شد ر از هم پاشد.
مشتری می‌تراند, نانرا را
متهم به خرد کردن آن
بکند.

یلا *yula*: قندیل, چراغ. در
این بیت نیز آمده است.
تکما ایات اشقا کرب

ترغل الا
جقمق جقب ایسا قلی
اذنرر یلا

Təgmə əwət isqa korup turğil ala
Caqmaq caqip əwsə qali u nur yula

ترجمه: در کار, شتاب ررا
مدار, آرام باش

کسي که هنگام بر افررختن
چخماق شتاب کند, چراغ را
خامرش می‌سازد.

ترضیح آنکه: با شتاب به
هیچ کاری شرع مکن, شرع
کار را بنگر, آرام باش,
کسي که هنگام برافرختن
چخماق عجله کند, از رري
شتاب قندیل ر چراغ را
خامرش می‌سازد.

حرف طنین‌دار « » بدل شده است.

!!

باب فعل

یتی yetti: هفت, عدد هفت.
یتی قت کرک *yetti qat kok* یعنی هفت طبقه‌ی آسمان.

باب فرعل

یرلج yovlic: پشم بز.
یرغا yavğa: نان برشته‌ی نازک تر در تر.
ییغق yayğuq: برآمدگی ر نرک پستان اسب مادیان. گاهی یزغق *yazğuq* تلفظ می‌شود.

باب پهن راکی

فعال

ینرت yanut: جرّاب. سرز
ینرتی *soz yanuti* یعنی: پاسخ سخن.

ینرت yanut: عرض, قیمت.

یغاج yiğac: درخت. (در چهار گریش). به شکل یغج هم آمده است.

یپار yipar: مشک ر عطر. (با حرف ستبر «ب» ← «پ»).

یلار yular: افسار ر لجام اسب. قسمتی از افسار که بر روی صررت اسب قرار می‌گیرد.

یمار Yamar: نام مکانی است. نام رردخانه‌ی بزرگ در بیابانهای یباکر. به آن *Yamar suwi* هم می‌گویند.

یلر yalu: تسمه ر طناب برای بستن کره اسبها هنگام درشیدن مادیانها, کره اسبها را با طناب در ییلاق می‌بندند ر مادیانها اطراف آنان گرد می‌آیند ر بدینگونه شیر آنها درشیده می‌شود.

یمر yəmu: لفظی در معنای: «آیا این سخن را پذیرفتی ر آن را به خاطر سپردی که انجام دهی؟»

- *sən bargil yəmu* یر برغل یعنی: «تر برر, باشه؟» اصل آن یه *yəh* در معنای «آری» است. حرف «م» ر حرف «ر» نشانه‌ی پرسش‌اند.

ینا yana: باز هم, درباره.
ینا کلدی *yana kəldi* یعنی: باز هم آمد, درباره برگشت.

گرنه‌ی دیگر

از

این باب

ییا yaya: نشیمنگاه آدمی. فقط برای انسان به کار می‌رود.

یرا yava: گیاهی که با عصاره‌ی آن آب ترنماج را رنگین سازند. بته‌ی خار. با حرف طنین‌دار « » به شکل یا *yawa* در می‌آید.

یرا Yava: نام تیره‌ی ارغرزان. ارغرزان به گرمسیر, *yafa yer* یفا یر می‌گویند. همانگونه که در بالا گفتم, حرف «ر» به

یناق yonaq: زیر پالان, هر چیز که زیر پالان خرر گار قرار داده شرد.
یماک Yəmək: تیره ای از ترکان اند. ما؛ آنان را تیره ای از قپچاقان برشردیم در حالیکه قپچاقان خرد را تیره ای دیگر می دانند.
یغان yağan: فیل. (در یکی از در گریش ترکی). یغان تکین yağan təgin نام شخص است.

یغرن yoğun: ستر, ضخیم, کلفت.
یلان yilan: مار. اق یلان oq yilan: ماری که خرد را به انسان ریا غیر آن می-افکند. افعی.
 - یلان یلی Yilan yili: نام یکی از سالهای درازده گانه ترکان.
یمان yaman: بد ر نار را از هر چیزی. یان ایک yaman ig یعنی: بیماری جذام, خرره.

باب میان ساکن فعلیاً

یلبی yalbi: [پهن]. یلی نانک yalbi nə * یعنی: هر چیز پهن که از چرب بتراشند. مانند طبق ر هارنی که گردی ر ژرفا نداشته باشد.
یرتر yartu: تراشه. در مشابهت با آن, به لرحه ر تخته ای که بر روی آن مشق می-نریسند نیز, یرتر yartu می-گیرند.
یرجر yercu: گرر ر مزار.

یداغ yadağ: پیاده.
یراغ yarağ: فرصت, امکان, ررند. ایش یراگی is yaraği یعنی: ررند کار, ردیف کار, فرصت کار. به شکل یرغ هم نرشته می شرد.
یماغ yamağ: رصله ر تکه. در این کلام نیز آمده است:
 برجن یراگی برجنقا
 قرش یراگی قرشقا

Barcin yamaği barcinqa

Qaris yamaği qarisqa

رصله ی حریر به حریر,
 رصله ی پشم به پشم سازگار است.

این مثل را در معنای گرایش هر چیزی به جنس خردش, می آرند.

یراق yiraq: [درر, بعید], یراق یریر yiraq yer یعنی: جایگاه بعید. به خریشان ر نزدیکانی که در افتاده باشند نیز چنین می-گیرند. چنانکه در این بیت هم آمده است:

اغرغم کندر یراق
 بلندی مانی قراق

Oğrağim kəndü yiraq

Bulnadi məni qaraq

یعنی: مقصد من, درر است, مرا چشمان ری حبس کرد.
 ترضیح آنکه می-گیرد: مقصد من درر است ر لکن سیاهی دیدگان معشرقم, مرا از راه باز داشته است ر در بند آرده است.

یغاق yağaq: جرز, گردر.

یغرق yağuq: [نزدیک]. یغرق یریر yağuq yer یعنی: محل نزدیک به خریشان ر نزدیکان, یق یغرق yaq yağuq می-گیرند.

در عربی هم، عکره ر عکده گفته می‌شود.

یغزر *yağru*: [درر ر برر، نزدیکی ر محیط]. *al ankr yağru* یغزر یریاس *ol a *ar yağru* یغزر یریاس *yorimas* یعنی: ار، به درر ر بر ری نزدیک نمی‌شود. شکل دیگر این کلمه، یقرر است. *yaqru* است. بلحاظ نزدیکی مخرج آرای، حرف «ق» به حرف «غ» ابدال یافته است. مانند «یقرر» ر «یقرر» در عربی که حرف «ب» به حرف «ر» بدل شده است.

یغری *yoğri*: کاسه. در این کلام نیز آمده است:
As tatiği tuz yoğrin yeməs
اش تنغی ترز یغرین ییماس
یعنی: مزه ی غذا به نمک است، نمک با کاسه خررده نمی‌شود.

این مثل را درباره ی کسی می‌گیرند. که ار را به میان‌ه‌ری ر اعتدال درکارها ترصیه کنند.

یقری *yaqri*: پیه. در این بیت نیز آمده است.
بشرلرر یقری قیاق
تشغری یغری جناق

Pisirilur yaqri qiyag

Tosğurur yoğri canaq

ترجمه: پیه ر کره پخته می‌شود.
ر کاسه ر پیاله را پر می‌کند.

یخشی *yaxsi*: نیکر ر زیبا
از هر چیز ی. یخشی نانک
yaxsi nə * یعنی: چیز نیکر.
یخشی ایش *yaxsi is* یعنی: کار نیکر.

یرجی *yorci*: راهنمای ماهر.

ینجر *yincu*: مرارایند ر گره. به کنیزکان نیز ینجر *yincu* می‌گیرند. در این کلام نیز آمده است:
artlek yincer yirda qalmas

Otlug yincu yerdə qalmas

یعنی: مرراید سفته بر زمین نمی‌ماند، کسی آن را برمی‌دارد.

این سخن را بدان آرند که دخترکان پیرسته بی شهر ر با کره نمی‌مانند ر کسی پیدا می‌شود که با آنان ازدواج کند. ارغزان ر قیچاقان جنجر *cincu* می‌گیرند. حرف «ی» را تبدیل به حرف «ج» ساخته‌اند.

یغدر *yoğdu*: پشم‌های دراز زیر زنج شتر.

یکدا *yigdə*: سنجد.

یمدر *yamdu*: زهار. عانه.

یندی *yundi*: شستشوی ظرف پس از خوردن غذا.

یبری *yapri*: یبری ییر *yapir yer*

یعنی: زمین صاف ر پهنار. یبری قلاق *yapri qulaq* یعنی: گوش آریزان شده ر شکسته.

یشرر *yasru*: پنهان. *al yisru*

کلدی *ol yasru kaldi* یعنی: ار، مخفیانه آمد. یشرر ایش *yasru is* یعنی: کار پنهانی.

یغزر *yoğru*: پشم‌های دراز شتر. گاه یغری *yoğruy* هم می‌نویسند. حرف «ر» در این کلمه از حرف «د» ابدال یافته است. چنانکه

یلغړ *yalǧu*: احمق, مرد نادان

ر بېمغز (ترکی
ارغزوي).

یلدی *yalwi*: سحر, جادر. به

جادرگر هم یلدیچي *yalwici*
می‌گیرند. چنانکه در این
قطعه هم آمده است:

یلن انک کرزي

یلکن انک ارزي

ترلن آين يرزي

یردي منک یرراک

*Yalwin ani *kozi*

*Yelkin ani *ozi*

Tolum ayin yuzi

*Yardi māni *yurāk*

ترجمه: دیدگان ار جادرگر
است,

خردش میهمان است

رخسارش ماه چهارده شبه
است,

دل من را بشکافت

ترضیح آنکه: درباره

معشرفش می‌گیرد چشمان ار

جادری است, که با آن در

شکار می‌کند ر خردش

مسافری است ر رخسارش

همانند ماه چهارده شبه

است, من را به نگاه خرد

شکار کرد ر دلم از آن تیر

بشکافت.

یقا *yuwqa*: نازک ر باریک

از هر چیز. در این کلام

نیز آمده است:

اناسي تفلک یقا یبار

اغلي تتک قشا قبار

Anasi tawluk yuwqa yabar

Ogli tetik qosa qapar

یعنی: مادر بیه زیرکی

برای ار نان نازک می‌پزد.

فرزند نیز با زیرکی درتا

درتا می‌قاید.

یرشی *yarsi*: کسی یا چیزی که

چیزی را نصف کند, مناصف.

[در معنای: «نیمه‌ی یک

چیز» هم می‌آید.]

- انک یرشسي بر *ani *yarsisi*

bu یعنی: مناصف ار, این

است.

- ال منک برلا تام یرشي *ol*

*māni * birlā tam yarsi* یعنی ار

با من در دیرار, نصف به

نصف شریک است. دیرار

میان ما حائل است.

یفغړ *yafǧu*: لقب کسی که از

مردم باشد, رلي تا در

درجه پایین‌تر از خاقان

ارتقا یابد.

یفغړ *Yafǧu*: نام شهری نزدیک

بارسغان. به گردنهی

نزدیک این شهر نیز, یفغړ

ارت *yafǧu art* می‌گیرند.

یفا *yufǧa*: فرزند خرانده.

یلقا *yalǧa*: قرا یلغا *qara*

yalǧa: نام گردنهی ای صعب-

العبور میان سرزمین ترک ر

فرغانه. در این کلام نیز

آمده است:

قرا مرنگ کلمکنجا قرا

یلغا کچما

*Qara mu *kalməginca qara yalǧa*

kecmə

یعنی: تا بلا ر سختی شدید

برتر رری نیارد بر

گردنهی «قارایالقا»

مگذر!

ترضیح آنکه: تا گرفتار

مصیبتی نشدی از این گردن

عبور مکن, زیرا که دشرار

گذر ر پیروسته دارای برف

است.

صورت «یارق» در آورده-
اند. تا جایی که
«ذرالرمه» یکی از شعرای
عرب گرید:

کانه متقی یلمق عذب
دیگر کسی نمی‌تراند ادعا
کند که این کلمه را
ترکان از فارسها گرفته-
اند. زیرا من خرد آن را
در آن سري مرزها در میان
ترکان اصیل ر نژاده ر
ناب شنیده‌ام. از آنجا که
در کشر آنان برف ر
باران بسیار می‌بارد، بیش
از دیگر ملتها به بارانی
نیاز دارند.

یزنا yeznə: شهر خراهر
بزرگتر.

یکنا yignə: سرزن. به سرزن
بزرگ ر جرالدرز: تمن یکنا
təmən yigna گفته می‌شود.

از این باب

مطری

یمغی yumği: [انبره، بسیار،
گردآمده]. یمغی
نانک * yumği nə یعنی: چیز
انبره ر بسیار. کشی یمغی
کلدی kisi yumği kəldi یعنی:
مردم انبره ر بسیار
آمدند.

باب پهن راکی

فعالی

یلاجی yalaci: یلاجی ar yalaci
یعنی: کسی که آدمی را
فرری در هر چیزی متهم
می‌کند. به گرنه‌ای از نان
برشته‌ی نازک هم یلاجی

این مثل را درباره در
فرد زیرک که به تنگ هم
افتاده باشند، به کار
می‌برند.

یبقا yupqa: همان لغت قبلی
است که حرف «ب» جای حرف
«ف» را گرفته است.
چنانکه در عربی هم آمده
است:

اسرف ← اسرب

مصطفی ← مصطفی

ر پانیند که معرب آن
فانیند است.

یلقی yilqi: اسم عام ر جامع
برای همی چارپایان.

یرما yarma: یرما یرغا yarma
yuğa نرعی نان دراز،
نازک ر برشته‌ی درلا ر طبق
طبق. به هر چیز دیگری که
از طرل شکافته شود، چنین
می‌گیرند.

یغما Yağma: نام تیره‌ای از
ترکان که به آنان قرا
یغما qara yağma نیز می-
گیرند.

یغما Yağma: نام رستایی در
پیرامن طراز. ریشه‌ی آن،
کلمه پیش از این است که
گذشت.

یلما yalma: قبا، بارانی.
این راژه را فارسها از
ترکان رام گرفته‌اند ر
«یلمه» می‌گیرند. عربها
نیز آن را به شکل «یلمق»
در آورده‌اند. حرف «ه»
را به حرف «ق» مبدل
ساخته‌اند. همین گرنه است
تکراژ کنده kənd که عربها
«خندق» کرده‌اند ر کلمه‌ی
یاره yara که آن را هم به

یلاکر *yuləgu*: [تکیه‌گاه ر حامی]. یلاکر نانک *yuləgu nə* * یعنی: چیزی که به آن تکیه داده می‌شود ر با آن چیز دیگری را بر پار استوار می‌دارند.
ینیکر *yenigu*: بر ار اغت ال ینیکر *bu urağut ol yenigu* یعنی: این زن, در شرف زائیدن است.

باب پهن ر اکی فعلان

یپجان *yapcan*: گیاه یارشان. حرف «ب» تبدیل به حرف «ج» شده ر به شکل *یاجان yawcan* نیز نرشته می‌شود. شرح قاعده ی آن, گذشت.
یمشان *yemsən*: نام میره ای صحرای که در بیابانهای قپچاق می‌ریید. گرنه ای زالزالک.
یاغان *yawğan*: [بـدرن مخلفات]. *یاغان اش yawğan as* یعنی: غذایی که گرشته نداشته باشد.
یلغان *yalğan*: دروغ, ایمن تکرار, گاهی صفت نیز می‌شود. مانند:
 - یلغان کشی *yalğan kisi* در معنای: شخص دروغگر.
 - یلغان سرز *yalğan soz* در معنای: سخن دروغ.
یلغن *yilğun*: گز, درخت گز.
یپکین *yipkin*: یپکین نانک *yipkin nə* * چیز قرمز مایل به زرد.
یلکن *yelkin*: درنده, مسافر شتاب کننده. یلکن اتلغ

یرغا *yalaci yuğa* می‌گیرند. زیرا به اندک اصابت چیزی, از نازکی خرد می‌شود.

یباغر *yubağu*: یباغر ایش *yubağu is* یعنی: کاری که حق, نپرداختن به آن ر فرامرشی است. کار بیهوده.

یریغر *yoriğu*: یریغر یر *yer* جایگاه ر محل سیر ر راه رفتن ر این, اسم مکان است, می‌تراند اسم زمان هم باشد.

یراغر *yirağu*: مطرب, مغنی ر خرانند.

یشاغر *yasağu*: بر ار ال ازن *bu ər ol uzun yasağu* یشاغر یعنی: سزارار است که این مرد عمر زیاد بکند. اسم زمان ر اسم مکان آن نیز چنین است.

یماغر *yamağu*: بر ترن ال *bu ton ol yamağu* یماعر یعنی: این لباس در خرر رصله کردن است.

یباقر *Yabaqu*: تیره ای از ترکان.

یباقر *yabaqu*: پشم ر پرزهای ریخته شده نم را گیرند. اگر مری سر به هم چسبیده ر نم گرنه شود, می‌گیرند. *yabaqu boldi*.

یباقر *Yabaqu*: یباقر سـی *Yabaqu Suwi* نام ردی که از کرهستانهای کاشغر جاری می‌شود ر از میان فرغانه ر اذکند می‌گذرد.

یبنج *yapğuc*: چربدستی که به آن خرر مانند آن را می-رانند.

یسغاج *yasğac*: تخته‌ی خمیر. اصل آن یسی یغاج *yasi yiğac* درمعنای: «چرب پهن» است.

یغمر *yağmur*: باران، در این کلام نیز آمده است:

Nəcəmə obraq kə uk ərsə yağmurqa yarar

یغمرقا یرار

یعنی: لباس، هر قدر هم کهنه باشد، باز هم در باران به درد می‌خورد. شغل ر بارانی فرسوده هم در زیر باران لازم می‌شود. این مثل را در مورد کسی به کار می‌برند که بخراهد فردی از نرکران خرد را به سبب دیرانگی ر یا بی-خردی بیرون کند. می‌گیرند اگر در برخی کارها هم سردمند نیست، حتماً بعضی جاها به درد می‌خورد ر سزارار است که ار را در آن جایی‌ها به کار بگمارد. در این قطعه نیز آمده است:

قیدی بلت یغمرن

کرب تاتار اق ترین

قرقا قذتی ال قرن

اقن اقر انکرشور

Qoydi bulut yağmurun

Kərip tutar aq turin

Qırqa qo ti ol qarın

*Aqın aqar a *rasur*

ترجمه: ابر، باران خرد را فرر بارید،

ترر سپید را بگسترانید

برف خرد را بر بیابانها

فرر ریخت

yelkin atliğ: سرارکار شتاب کننده، سرار باد پا.

ارغرزان حرف «ی» را به حرف «الف» مبدل می‌سازند ر الکن *alkin*: تلفظ می-کنند.

یملان *yamlan*: گرنه‌ای مرش، کلاکمرش.

باب فعیلان

یتیکان *yetigən*: ستاره‌ی هفت برادران، بنات نعلش.

یسیمان *yasiman*: کوزه‌ای که رقتی آبش را خالی‌کنند، صدای غرغر می‌دهد.

یلیمان *yaliman*: چپارلی که پراکنده ر متفرق انجام گیرد.

باب فعنلی

ینندی *yonindi*: تراشه‌ی چرب ر قلم.

باب سه‌راجی‌ها ر ضمائم آنها پایان یافت.

باب چهار راجی‌ها

باب پهن راک فعلی

فعلال

ییغت *yapğut*: تشک ر نیز تشکچه ر هر چیز شبیه آن که با پشم ر پر پر شده باشد.

یبتج *yaptac*: شغل ر قبای خردی که چربانان در برف ر باران می‌پوشند. چرخا.

- بقمر سقم *baqirsoqim* -
سرخ , بهرام .

یلدز *yildiz*: بن ر ریشه درخت.
رگ درخت. تبار آدمی را
نیز بدان می‌گیرند. مانند
tublug yildizliḡ تربلک یلدزلغ
درمعنای: اصیل ر نژاده ر
صاحب تبار.

یلسرز *yolsuz*: کسی که راه گم
کرده باشد. گمراه , بیراه .
املاي صحیح آن «یرلسرز»
است.

یردش *yerdəs*: همشهری. هم
رلایتي . یردش کشي *yerdəs kisi*
شخص هم رلایتي. اگر درتن
از یک شهر باشند , به
همدیگر یردش *yerdəs* می-
گیرند. (ترکی ارغزی).

یرمش *yarmas*: یارمه ,
بلغرر. یرمش *arn un yarmas*
یعنی: آرد بسیار نرم ر
سفید.

این در کلمه اخیر
متضادند. اما در حقیقت,
ریشه ي آن در , یکی است.

یغرش *yuḡrus*: نزد ترکان لقب
کسی است که از میان مردم
برخیزد ر تا درجه ي رزارت
ارتقاء یابد. به یک نفر
فارس , حتی صاحب ثروت ر
دارایی زیاد هم باشد ,
این لقب داده نمی‌شرد.
یغرش *yuḡrus*: فقط یک درجه
از خاقان پایین‌تر است. به
ار چتری از حریر سیاه عطا
می‌شرد. که در برف ر
باران ر گرما بر سرش می-
گیرند.

ینجغ *yunciḡ*: ینجغ ایش *yunciḡ*
is یعنی: کاری به سبب

ر سیل با سر ر صدا , رران
شد.

ترضیح آنکه: می‌گیرید ابر ,
بارانش را فرر بارید ر
تررر ر دام سپیدش را
بگسترانیدکه مرادش ابر
سپید بارانزا است ر ابر
برف خرد را بر کرهها بر
نشانید ر سیل ناله زنان
از کرهها سرازیر شد.

یربوز *yarpuz*: گیاهی خرشیر ,
پرنه .

یربوز *yarpuz*: جانرري که مار
می‌خردد. مرش خرما ر
راسر. در این کلام نیز
آمده است:

یلان یربوزدن قچار
قنجا برسا یربوز اترر کلر
Yılan yarpuzdan qacar.

Qanca barsa yarpuz utru kəhur.
یعنی: مار از راسر می-
گریزد ,

هر جا که ررد , راسر از
مقابل می‌آید.

ترضیح آنکه: این مثل را
درباره ي کسی می‌گیرند که
از چیزی بدش بیاید رلی ,
همیشه با آن رربارر شرد.

یلدز *yulduz*: اسم ر جامع
برای همه ي ستارگان.
نامهای دیگر خاص برخی از
کراکب چنین باشد.

- *arn tuz* ترز ← مشتري

- قراقرش *qaraqus* ←
میزان.

- الکر *ulkər* ← ثریا ,
پرین.

- یتیکان *yetigan* هفت
برادران , بنات‌النعش

- تمر قنق *təmurqazuq*
← ستاره قطبي

یشلغ *yasliḡ*: یشلغ کرز *yasliḡ*
koz یعنی چشم پر اشک.

یشلغ *yasliḡ*: [شخص مسن ر
 سالمند]. یشلغ ار *yasliḡ ar*
 یعنی: شخص سالمند. به هر
 حیران ساخررده نیز چنین
 می‌گیرند. ریشه‌ی آن *یاشلغ*
yasliḡ است.

یملغ *yamliḡ*: یملغ کرز *yamliḡ*
koz یعنی: چشم خاشاک
 افتاده. ریشه‌ی آن *یاملغ*
yamliḡ است.

یبغاق *yapḡaq*: گرنه‌ای تله ر
 دام که با آن پرنده شکار
 می‌کنند.

یتغاق *yatḡaq*: محافظ ر گارد
 خاقان ر قلعه, گارد ریژه
 . *یتغاق* *yatti* یعنی:
 شخص شب را در نگهبانی به
 سرد برد.

یدرق *yu ruq*: مشت گره کرده.
 چنانکه در این کلام نیز
 آمده است:

یاشک یاغلغ تکرسند ا
ارزنک قانلغ یدرق یتیک
*Yatni * yaḡliḡ tikusindən ozu * qanliḡ*
yu ruq yeg

یعنی: مشت خرین خریشان,
 بهتر از لقمه‌ی چرب
 بیگانگان است.

ترضیح آنکه: اگر خریشان
 با مشت گره کرده بزنند,
 بهتر از آن است که اجنبی
 لقمه‌ی چرب دهد.

این مثل را برای نزدیک
 گردانیدن خریشان به
 همدیگر هنگام بررز اختلاف
 بیان می‌کنند.

یرمق *yarmaq*: پرل. درهم.

یستق *yastuq*: بالش.

پلاسیدگی ر ناجرری به
 هنجار ر سامان نرسد.

ینجغ *yunciḡ ar*: ینجغ ار
 یعنی: شخص ضعیف, ناتران ر
 بدحال. در این قطعه نیز
 آمده است:

از لک ارغ کردی

ینجغ ی ز تردی

اردم یا سردی

اژن بکی جرتلر

O lak ariḡ kəwradi

Yunciḡ yawyuz tawradi

ərdəm yemə sawradi

ajun baḡi cərtilur

ترجمه: ررزگار بسیار
 ناتران گردید

فرمایگان بدرفتاری
 کردند

فضیلت باز هم افسانه شد,
 بیگ ر سرور جهان نابرد
 گشت.

ترضیح آنکه می‌گیرید: درلت
 تضعیف گردید ر نامرد
 فرمایه نیر گرفت ر
 آدمیان پس از مرگ
 افراسیاب, آن سرور ر بیگ
 جهان, فضیلت ر بزرگ‌راری
 را ترک گفتند.

یرتغ *yortuḡ*: افرادی که در
 ررز کرچ ر یا ررز سفر به
 جنگ, در اطراف مرکب
 خاقان مشاهده می‌شوند.

یرلغ *yarliḡ*: فقیر ر درخزر
 ترجم. *یرلغ* ار *yarliḡ ar*
 یعنی: شخص در خزر عفر ر
 شفقت.

یرلغ *yarliḡ*: نامه, منشور ر
 فرمان شاه (ترکی چگلی).
 ارغزان این لغت را نمی-
 شناسند.

یندق *yandaq*: یندق تکان
yandaq tikən یعنی: خار بته ی
 گرن. یندق جکر *yandaq cəkər*:
 ترنجبین، شیر خشت ر گز که
 چرن شبنم ر ژاله در هرا
 ببارد.

یندق *yandiq*: بی اصل ر تبار.
 یندق ات *yandiq at* یعنی: اسب
 بدنژاد ر بدتبار.

یندق *yundaq*: سرگین اسب. فقط
 در این مردد به کار می-
 رود، در این کلام نیز
 آمده است:

یغینک ارسا کرک یندقی
 تکی

*Yaği *ərsə kərək yundaqi təgir*
 یعنی: اگر دشمن تر هم
 باشد، سرگین اسب ار
 بازمانده است.

ترضح آنکه می‌گیرید: مال
 ر دارایی همیشه به درد
 می‌خورد ر کارآیی دارد حتی
 اگر از آن دشمن باشد، که
 حداقل، سرگین اسب ار می-
 ماند ر با آن، آتش می-
 افریزی.

ینغاق *yunğaq*: [شیرینده]

چربک. نرعی گیاه که
 ریشه ی آن مانند صابرن کف
 می‌کند. باید بدانی که
 حرف «ق» بر بن فعل
 افزوده می‌شود ر اسم آلت
 می‌سازد. مثلا:

- ارغاق *orğaq* از فعل:
 ارردی *ordi* در معنای:
 برید، قطع کرد.

- ینغاق *yunğaq* از فعل:
 یردی *yudi* در معنای: شست.
 رجه تسمیه آن، این است
 که، لباس را با آن می-
 شیرند.

یفلق *yawlaq*: بد، بی‌ارزش ر
 بی‌بها. یلق کشی *yawlaq kisi*
 یعنی: شخص بدخری. (ارغزی
 ر قبچاقی) در این بیت
 نیز آمده است:
 کلسا کشی یزینکا کرکلک
 یزن کرنکل

یلق کذر تلکنی اذکر س غ
 تلنکل

*Kulsə kisi yuzi *ə korklug yuzin korungil*
*Yawlaq ko əz tili *ni ə gu sawlğ tiləngil*

ترجمه: هنگامی که کسی با
 گشاده ریی به سري تر
 آید، تر نیز بخند، زبان
 از زشتی بازدار، سخنان
 نیکر ر زیبا جستجو کن!

ترضح آنکه: اگر کسی بر
 رری تر بخندد، تر نیز
 گشاده ریی کن ر به
 زیبایي ر نیکری سخن
 بگری!

یفلاق *yawlaq*: یفلاق سرغ

yawlaq sariğ: نام یکی از
 بیگان ر سروران. کلمه ی
 یفلاق *yawlaq* در اصل، در
 معنای سخت ر شدید است.
 یفلاق قتغ یغاج *yawlaq qatiğ*
yigac یعنی: چرب سخت ر سفت
 ر محکم.

یمغاق *yumğaq*: هر چیز گرد ر

مدرر ر گلرله شده. یمغاق
 تنا *yumğaq tənə* یعنی: دانه ی
 گشنیز، دانه ی گلرله ای
 (در گریش اجی). ظن من،
 آن است که راژک تنا *tənə*
 همان «دانه» ی فارسی باشد
 ر ترکان به آن تنا *tənə*
 می‌گیرند.

یمشاق *yumsaq*: نرم. هر چیز
 نرم.

یعنی: کرکس هنگامی که لاشه را از ارج آسمان ببینند، پایین می‌آید مردم خردمند ر فاضل اندرز می‌دهد، بهتر درمی‌یابد!

ترضیح آنکه: کرکس رقتی لاشه را می‌بیند، پایین‌تر می‌آید که شکار کند. شکار مرد دانشمند نیز اندرز است. مرد خردمند رقتی رعظی می‌شنرد، بهتر درمی‌یابد ر به خاطر می‌سپارد.

یکسک *yuksuk*: انگشانه که از برنز ر یا چرم می‌سازند. خیاطها برای حفظ انگشت خرد از فرر رفتن سرزن در انگشت می‌کنند.

یلپک *yelpik*: جن‌زدگی. باد زدگی. بیماری محصرص که از جن برسد. بیماری سعفه. ارکا *yelpik* *argə* *təgdi* یعنی: مرد، دچار بیماری جن زدگی (= سعفه) شد.

یبکل *yipkil*: [رنگ ارغرانی].
یبکل ترن *yipkil*

ton یعنی: لباس ر قبای ارغرانی رنگ. حرف «ل» بدل از حرف «ن» است.

یرتم *yartim*: [جدا شده]. بر یرتم *bir yartim bu un* یعنی: گرهي که از مردم ر ایل جدا شده اند.

یغرم *yoğrum*: بیر یغرم *bir yoğrum un* یعنی: اندازه‌ای از آرد که در یک نربت خمیر شرد.

یترم *yetrum*: رها شده، آریزان شده. یترم سج *yetrum* *sac* یعنی: گیسری رها شده ر

ینلیق *yanliq*: ترشسه دان چرپانان.

ینجق *yancuq*: کیسه، کیسه‌ی پرل، کیسه‌ی ترترن.

یدرک *yudruk*: جایگاه بار. تختی که بر روی آن لباسها ر رختخواب را جمع می‌کنند. چیزی شبیه اشکاف ر کمد.

یزلک *yuzlug*: اکی یزلک *ar iki yuzlug* یعنی: شخص در رر. اکی یزلک کزنکر *iki yuzlug *u kuzu* یعنی: سنگ بلرر، در کرهي.

یگرک *yugruk*: یگرک *at* یعنی: اسب تندرر، اسب تیزرر. (ترکی ارغری). به دانشمندان حاذق، خردمند، با فضیلت ر ماهر

نیز یگرک *bilga yugruk* می‌گیرند.

یکسک *yuksək*: یکسک *tağ*

yuksək tağ یعنی: کره بلند. به هر چیز دیگر که بلند ر افراشته باشد نیز، یکسک *yuksək* می‌گیرند. این تکرار از ریشه‌ی یرک *yuk* در معنای: «پر پرنده» اخذ شده است. زیرا که خلقت ر سرشت پر، افراشته شدن ر ارج گرفتن است از این رر به هر چیز ارج گیرنده ر رالا مرتبه این نام را داده اند. در این بیت نیز آمده است:

اس اس کرب یکسک قلق قردی
حقار

بلکا کشی اکت برر ت—!!

اقار

*Us əs korup yuksək qalıq qodi caqar
Bilgə kisi oğut berip tawraq uqar*

چه هم در پیام ر رسالت
ار درشتي ر خشرنت باشد.
کشتني نيست. چرا که اين
تلخي ر خشرنت از طرف
اعزام کننده ي ایلچي است.
ر اين, همانند سخن خدارند
متعال است که فرمرد:

«ما علي الرسل الا البلاغ»
يعني: بر ایلچي جز رساندن
پیام نيست.

يبيتق *yabitaq*: يبيتق ات
at يعني: اسبي که زين ر نمد
زين بر ريش نباشد.

- ال اتخ يبيتق مندي *ol*
atiğ yabitaq mundi

يعني: ار, اسب خت ر بي زين
ر نمد سرار شد.

يماجک *yaməcuk*: يعني: جرال
کرچکي که با آن گندم حمل
ميکنند.

باب فعللر

يفشغر *yafisğu*: ميره ي
کرهستاني, زغال اخته,
زالزالک. به آن يمشغا
yumusğa هم ميگريند.
يکرما *yigirmə*: يعني: بيست.
يکرمي *yigirmi*: هم تلفظ مي-
شرد.

باب چهار راجيها پايان
يافت.

باب پنج راجيها

باب پهن راک فعللر
يپرلغ *yiparlığ*: يپرلغ کسرکر
yiparlığ kəsurgu يعني: جعبه اي
که بري عطر ميدهد. جعبه ي

فررهشته ر گيسران بافته
که يکي پس از ديگري رها
شرد.

يرشم *yarsim*: بير يرشم يير *bir*
yarsim yer يعني: زمين در حد
يک بار مسابقه دادن ر
اسب دراني کردن.

يکرم *yugrum*: بير يکرم يير *bir*
yugrum yer يعني: زمين به
مقدار يک بار دريدن.

يپکن *yipkin*: يپکن ترن *yipkin*
ton يعني: لباس ر قبا به
رنگ ارغراني. با حرف «ل»
نيز مي آيد.

گرنه ي ديگر

از

اين باب

ييالاغ *yaylağ*: ييالاق, جاي
سردسير.

باب فعاللر

يالاج *yalawac*: پيغمبر. ييارج
yalavac هم نرشته مي شرد.
يالافر *yalafar*: نامي که به
ایلچي خاقان داده مي شرد.
(ترکي ايغرري). در اين
کلام نيز آمده است:
ياش ات کيماس,
يالافر الماس

Yas ot koyməs

Yalafar olmas

ترجمه: علف تازه نمي-
سرزد,

ایلچي نمي ميروند.
ترضيح آنکه مي گريد:
همانگونه که علف تر ر
تازه نمي سرزد, ایلچي هر

بخر. مراد دیگر نیز چنین است.

یشغلیغ *yisiğliğ*: [دارنده ی طناب]. *yisiğliğ ər* ییشغلیغ ار یعی: مرد دارنده ی طناب ر ریسمان.

یلغلیغ *yoluğluğ*: [فدیهدار]. یلغلیغ کشی *yoluğluğ kisi* یعی: مرد فدیهدار کرده.

یماغلیغ *yamağliğ*: [رصلهدار]. یماغلیغ ترن *yamağliğ ton* یعی: لباس رصلهدار.

یرغلیغ *yarağliğ*: [زرهدار]. یرغلیغ ار *yarağliğ ər* یعی: مرد زره دار، مرد دارای زره.

یزقلیغ *yazuqluğ*: گناهکار، بزهکار.

یشقلیغ *yisqliğ*: [صاحب درفش، دارنده ی کلاه

جنگی]. *yisqliğ ər* ییشقلیغ ار یعی: مردی که کلاه خرد آهنین بر سر نهاده باشد.

یسیغلیغ *yasiğliğ*: [دارای جلد ر جعبه]. یسیغلیغ یا *yasiğliğ ya* یعی: کمان دارای جلد ر جعبه.

یغقلیغ *yağaqliğ*: [دارای گردر]. یغقلیغ یغاج *yağaqliğ* یعی: درخت دارای گردر.

یرنلیغ *yurunluğ*: [دارنده ی پارچه های حریر ابریشم]. یرنلیغ اراغت *yurunluğ uragut* یعی: زن صاحب پارچه های دیبا ر حریر.

یشلیغ *yasliğ* !!! !!! !!! *bulit!!* !!! !!! !!!

عطر. در این کلام نیز آمده است:

یبرلیغ کسرکردن یبر کتسا ییذی قلیر

Yiparliğ kəsurgudin yipar kitsə yi i qalir

یعی: اگر مشک عنبر از جعبه بررد، بری آن نمی-رود. ترضیح آنکه: اگر عطر را از ظرفش خالی کنند، بری آن را نمی-ترانند زایل نمایند این مثل را در مورد کسی گریند که مال ر نعمتش از دستش رفته باشد رلی اگر باز چیزی بخرانند می-ترانند از همان اندک مالی که برایش مانده است، در نزد او بیابند.

یغریغ *yağirliğ*: [زخمی]: یغریغ تلی *yağirliğ təway* یعی: شتر پشت زخم، پشت ریش. مراد دیگر نیز چنین است.

یلرلیغ *yularliğ*: [با افسار، افسار دار]. یلرلیغ ات *yularliğ at* یعی: اسب با افسار.

یبغلیغ *yapiğliğ*: [بسته، مسدود]. یبغلیغ قیغ *yapiğliğ* یعی: درب بسته.

یذغلیغ *ya iğliğ*: [گسترده ر پهن]. یذغلیغ تشاک *ya iğliğ tosək* یعی: تشک ر بستر پهن ر گسترده.

یرغلیغ *yarağliğ*: [ممکن]. یرغلیغ ایش *yarağliğ is* یعی: کار ممکن، کار شدنی.

یزغلیغ *yaziğliğ*: [رها شده]. یزغلیغ ات *yaziğliğ at* یعی: اسب رها شده از بند ر

یغجلق *yiğac*liq: درختزار, جاي پر درخت. به انبار تخته ر چرب نیز, گفته می‌شود.
یذغلق *ya ağ*liq: پیاده‌رري راه رفتن.
یذغلق *yi iğ*liq: بـري بد, فرسردگی ر کهنگی.
یمغلق *yamağ*liq: یغلق برز *yamağ*liq *boz* قطعه پارچه‌اي که براي رصه کردن آماده شده باشد.
یلغلق *yiliğ*liq: رلرمي, گرمي.
یغلق *yağ*liq: گدر زار, محل ریش درخت گدر.
یرقلق *yaruqluq*: نرر, ررشنایي ر فررغ.
یرقلق *yiraqluq*: درري, بعد مسافت.
یلندق *yalindaq*: [خـت] ر برهنه, یلندق ار *yalindaq ar* یعنی: شخص خت ر عرر.
یکتلیک *yigitlik*: جرانیي, دلارري. اسز انک یکتلیکي *asiz ani * yigitligi* یعنی: افسرس بر جرانی ار!
یرکلک *yuraklik*: [پـردل]. یرکلک ار *yuraklik ar* یعنی: شخص جسرر ر قریدل.
یتزلیک *yetizlik*: پهنارري, پهنای چيزي.
یلکلک *yulaklig*: تکیه داده. یلکلک یغاج *yulaklig yigac* یعنی: درخت تکیه داده به چيزي, اگر براي حفاظت از میړه درخت حصاري به درر آن بکشند نیز چنین گفته می‌شود.

یغنلغ *yağanliğ*: فیلبان. یغنلغ ار *yağanliğ ar* یعنی: مرد فیلبان.
این باب داراي چند مفهرم است:
نخستین, آنکه معنای اسم مفعول می‌دهد. مانند:
- یذغلق تشاک *ya iğliğ tosak*: تشک پهن.
- یزغلق ات *ya iğliğ at* یعنی: اسب رها شده.
دیگری, در مفهرم دارندگی چیز مرد نظر مانند:
- یرلغ ار *yiparliğ ar* یعنی: مرد دارنده ي مشک ر عنبر. از این طریق, همانگرنه که در بالا گذشت, معنای دارندگی ر صاحب بردن استخراج می‌شود. مانند:
- ایقلق تـسي *ayaqliq tawsi* یعنی: سفره‌اي که بر رري آن کاسه چیده شده.
- ایغلق ا *oyuğluq aw* یعنی: خانہ ي داراي طاق ر سقف قرسي.
یرندق *yarindaq*: درال تـرک. انباتي که از پرست بز بریده ر ساخته می‌شود.
یپـشغاق *yapusğaq*: علفی خاردار. اندازه ي فندق ر پرزدار است. به دم اسبان ر دیگر حیوانات می‌چسبد. به کسی هم که در هر کاری مداخله کند, چنین می‌گیرند.
یبرغاق *yapurğaq*: برگ درخت. به صفحہ ي کتاب نیز یرغاق *yapurğaq* می‌گیرند.

یغتغان yağitğan: [دشمنی کننده ی همیشگی] *ال کشی ال تتجی یغتغان* یعنی: آن مرد پس از آشتی هم باز پیرسته دشمنی کننده است.

یمتغان yumitğan: [بسیار جمع شرنده]. *ال کشیلار ال یمتغان ol kisilär ol yumitğan* یعنی: آنان پیرسته گرد آینده بر کار هستند.

یبرغان yapurğan: [پیرسته پرشاننده]. *بر ار ال ایشن یبرغان bu är ol isin yapurğan* یعنی: این شخص کار خرد را پیرسته پرشاننده است. برای هر چیز دیگری که پنهان کرده شد نیز، چنین می‌گیرند.

یشرغان yasurğan: [بسیار کتمان کننده]. *ال ار ال نکن یشرغان ol är ol nä *in yasurğan* یعنی: ار پیرسته کتمان کننده ی مال ر دارایی خرد است. مرارد دیگر نیز چنین است.

یپشغان yapusğan: [چسبنده ر آدم سج]. *ال ار ال ایشقا یپشغاق ol är ol isqa yapusğan* یعنی: آن مرد عادت دارد که به کار دل بستگی نشان دهد. به هر چیز دیگری که به چیزی بچسبد نیز، چنین می‌گیرند.

یشلغان yusulğan: [رران ر جاری]. *بر باش ال قانی یشلغان bu bas ol qani yusulğan* یعنی: این زخمی است که پیرسته از آن خرن جاری است.

یلکلیک yiliklig: [مغزدار]. *یلکلیک سنکرک yiliklig su *uk* یعنی: استخران مغزدار.

باب پهن راکی فعلعان

ایتغان ayitğan: [بسیار پرسنده، سؤال کننده]. *ال کشی ال تلم سرز ایتغان ol kisi ol tälim soz ayitğan* یعنی: آن مرد، پیرسته پرسنده ر سؤال کننده است.

یرتغان yaratğan: [آفریننده]. *تنکری ال یرک یرتغان tä *ri ol yerig yaratğan* آفریننده ی زمین خدارند است. مرارد دیگر نیز چنین است.

یرتغان yarutğan: [ررشن کننده]. *کن ال اژنغ یرتغان kun ol ajunuğ yarutğan* یعنی: آنچه پیرسته جهان را روشن می‌کند، حررشید است.

یرتغان yorutğan: [بسیار دهنده]. *یرتغان کسی یوروتغان kisi yorutğan* یعنی: مرد بسیار باد دهنده.

یغتغان yağutğan: [بسیار نزدیک سازنده]. *ال کشی ال ازن یغتغان ol kisi ol ozin yağutğan* یعنی: ار با نیکرکاری خرد را به مردم پیرسته نزدیک می‌سازد.

یغتغان yağitğan: [بسیار باران فر ریزنده]. *تنکری ال یغمر یغتغان tä *ri ol yağmur yağitğan* یعنی: خدارند بسیار باراننده ی باران است.

دیگر که از ریشه برکننده باشد، نیز چنین می‌گیرند.
یرلگان *yirilgən*: [شکاف بردارنده]. بر بتق *al tutci yirilgən* یرلگان شکاف بر می‌دارد.
یملگان *yumulgən*: بر *ar ol bu ar ol kosi yumulgən* یرلگان یملگان یعنی: این شخص پیروسته چشم بر هم گذارنده ر سنگین خراب است.

مطری

از

این باب

یزغجی *yaziğci*: [نریسنده]. فرستاده ر رسرلی که میان خانرادهی عرس ر داماد با مکتوب ر نامه رفت ر آمد کند. (ترکی ارغزی).
ییلگان *yayilgən*: ییلگان کشی *yayilgən kisi* یعنی: شخص سست اراده که عزم ر ثبات در رای خرد نداشته باشد.

باب پهن راک

فعللل

یرگمچ *yorgəməc*: شیردان ر سیرابی. یعنی شکنه ر رده‌ها را ریز ریز کرده، رری هم انباشته گردانیده بریان می‌کنند ر می‌خرزند.
یتغشق *yatğasuq*: همخرابه.
یتغشق اغری *yatğasuq oğri* یعنی: زمان خراب، عشاء.
یقرقن *yaqriqan*: گیاهی که میره‌ای به اندازه‌ی فندق

بشلغان *busulğan*: بر *ar ol bu ar ol aligi isqa busulğan* الکی ایشقا بشلغان یعنی: این مرد پیروسته دستش در کار تند است. دستش رران است، کاردان است.

یغلغان *yiğilğan*: [جمع شرنده]. بر ریر *al munda kisi yiğilğan* یغلغان یعنی: این مکانی است که مردم در آنجا پیروسته جمع می‌شوند.

یقلغان *yiqlğan*: [فـرر ریزنده]. *al tam ol tutci yiqlğan* یقلغان یعنی: این دیراری است که پیروسته فرر ریزنده است. مرارد دیگر نیز چنین است.
یغرقان *yoğurqan*: خاف، بالا پرش.

یگرگان *yugurgan*: درنده. نامه‌رسانی که از چین به سرزمین اسلام، نامه‌ها ر اخبار کارراناها را پیش از رسیدن آنها می‌آورد.
یگرگان ات *yugurgan at* یعنی: اسب درنده ر تیز رر. مرارد دیگر نیز چنین است.
یگرگرن *yugurgun*: گیاهی مانند ارزن که دانه‌های قرمز دارد. ترکمانان آن را می‌خرزند.

یمرگان *yemurgan*: [بسیار برکننده ر از ریشه درآرنده]. *bu suw ol yiğaciğ yemurgan* یغاجع یرگان یعنی: این آبی است که پیروسته برکننده‌ی ریشه‌ی درخت است. به هر چیز

قاعده: اگر چیزی بر روی اسمی درام بیشتر داشته باشد ر این درام بلا انقطاع ادامه یابد، به فرجام اسم

پیافزوده ی *cil* جل افزوده می‌شود ر بدینگونه از اسم [شبه] فعل ساخته می‌شود. چنانکه می‌گیریم: *tupcil yer* در معنای: «محل رزش بسیار باد یا محل بسیار بادخیز».

تبی *tupi*: در معنای «باد» است به آن جل *cil* افزوده شده ر آن را صفت کرده است ر ترصیف زیادت ر بسیاری می‌کند. چنانکه به مرد بسیار بیمار شرنده می‌گیرند: *igcil* اما این قاعده، تعمیم ندارد.

دارد. ر چسباندن پرست آن به لب برای بهرد ترکیدگی لبها مفید است.

یقرقان *yaqriqan*: نام مایعی شبیه پیه ر ررغن که از یخ ر یخچه بریزد.

گرنه ی دیگر از این باب

یباقلق *yubaqulaq*: تبلرزه. (در گریش یباکر ر یماکی).

یباقلق *Yabaqulaq*: گرنه ای جغد. (در گریش یباکر ر یماکی).

باب شش راجی‌ها

یرسنجغ *yarsinciğ*: [نجس، پلید ر کثیف]. *yarsinciğ nā* * یعنی: چیز ناخرشایند ر کثیف.

یغمرجل *yağmurcil*: یغمرجل ییر *yağmurcil yer* محل بسیار بارانی.

خداوند متعال را سپاس که کتاب اسماء آغاز راکیان به فرجام رسید.



بخش درم : افعال آغاز راکی با مثال

یردی yordi : [جدا کرد].
اراحت اغلن بشکتن یردی
urağut oğlin besiktim yordi یعنی:
زن بچه اش را از بندهای
گهراره جدا کرد.
(یرار- یرماک yorər-
yormək).

یردی yirdi : ال بتق یردی ol
butiq yirdi یعنی: ار, شاخه را
[از درخت] شکافت. ر همچنین
است اگر چیز خشکی از
درازا بدرن استفاده از
آهن چاک داده شرد.

(یرار- یرماق yirar- yirmaq).
مصدر یرماق yarmaq معنای
: «قطع کردن ر شکافتن به
زرر می دهد ر یرماق
yarmaq معنای: «قطع کردن
به نرمی» می دهد. چنانکه
می گیرند:

تبغ تاش یرار- تاش باشغ
یرار

Tapuğ tasiğ yarar tas basiğ yarar

باب در راجی ها

یبتی yapti : [بست]. ار قبغ
یبتی ər qapuğ yapti یعنی: شخص
درب را بست.

- ار ترر یبتی ər tor yapti
یعنی: شخص ترر انداخت.
شخص برای گرفتن پرنده ر
جز آن, تله بر پا کرد.

- اشار اتماک یبتی islər ətmək
yapti یعنی: زن نان را
چسبانید. زن به دیراره ی
تنر نان چسبانید.

- ار تام یبتی ər tam yapti
یعنی: شخص دیرار ساخت.

(یبار- یرماق yapar-
yarmaq).

یردی yardi : [شکافت]. ار

یرغاج یردی ər yiğac yardi
یعنی: شخص هیزم شکافت.

مرارد دیگر نیز چنین است.
اگر اطراف زمین نیز خط
مرز بکشد, باز چنین می-
گیرند.

(یرار- یرماق yarar-
yarmaq).

- ارنگ یزدی *iri * yuzdi* یعنی: چرک پخش شد. چرک در بدن پخش شد.

- ار تغم یزدی *ər tuğum yuzdi* یعنی: شخص حیران حلال گشت را سر برید ر پرست کند. (یزار- یزماق *yuzar-* *yuzmæk*).

یسدی *yasdi*: بک سرسن یسدی *bæg susin yasdi* یعنی: بیگ, سربازان را به سرزمین- هایشان اعزام کرد. اصل آن چنین است. *اریا سن یسدی* *ər yasin yasdi* یعنی: شخص, زه را از کمان خردش جدا ساخت.

xan cuvac **یسدی** *yasdi* یعنی: خان, چادر را جدا کرد. خان گره قبه های چادر خانی را جدا کرد. (یسار- یسماق *yasar-* *yasmaq*).

یشدی *yasdi*: [پنهان شد]. *ol mənı* **یشدی** *korup yasdi* یعنی: ار, مرا دید ر پنهان شد. در این کلام نیز آمده است:

ت ی منب قری ار یشماس
Təwi munup qoy ara yasmas
یعنی: نمی تران شتر سرار شد ر در میان گرسفندان پنهان گشت. کسی که سرار بر شتر باشد, نمی تراند خرد را در میان گرسفندان پنهان سازد. این مثل را جایی گریند که رازی در همه جا فاش شده باشد ر تلاش کنند آن را پنهان سازند.
(یشار- یشماق *yasar-* *yasmaq*).

یعنی: خدمت سنگ را می- شکافد, سنگ سر را می- شکافد.

این کلام برای خادمی گفته می شد که از سرور خرد نیکی دیده است ر یا در مقابل دشمنان از ار حمایت ر حفاظت کرده است.

یزدی *yazdi*: [باز کرد]. *ol tugun yazdi* **تکرن** یزدی *ol tugun yazdi* یعنی: ار, گره را باز کرد.

- *ol bitik yazdi* **ال بتک** یزدی *ol bitik yazdi* یعنی: ار کتاب نرشت. (ترکی ارغزی).

- *ol sozinda* **ال سرزندا** یزدی *ol sozinda yazdi* یعنی: ار, در سخنش به سهر افتاد.

- *ol ani* **ال انی** ارر یزدی *ol ani uru yazdi* یعنی: ار, می خراست ری را بزند.

- *ol keyikni* **ال کیکنی** یزدی *ol keyikni yazdi* یعنی: ار, در تیراندازی به شکار اشتباه کرد.

در این کلام نیز آمده است:

یزماس اتم بلماس
ینکلماس بلکا بلماس

Yazmas atım bolmas

*Ya *ilmas bilgə bolmas*

یعنی: تیراندازی بدرن خطا نمی شرد.

ر دانشمند بدرن لغزش نمی شرد.

(یزار- یزماق *yazar-* *yazmaq*).

یرزدی *yuzdi*: *ar suwda yuzdi* یعنی: شخص, در آب شنا کرد.

ت ر یغب سف ا قن اندي

سقن

قرم کي ايندشن قردی ی ار

Tawar yigip suw aqin indi saqin

Qorum kipi i isin qodi yuwar

ترجمه: مال گرد آمده را،

سیل آورده بشمار

که دارنده ی آن را چرن

سنگ به پایین می‌غلطانند.

ترضیح آنکه: دربارهی

گردآوردن مال می‌گیرید،

همانگونه که سیل سرازیر

شده از کره سنگ را می-

غلطانند، مال را نیز چرن

آن سنگ حساب کنید.

یادی *yuwdi*: [با سرعت

درید]. *esyak* اشیاک یقّدی

yuwdi یعنی: خر، با تمام

سرعت درید. *al ani ardi*

یقّدی *ol ani ardi yuwdi* یعنی:

ار، ری را فریب داد. *ar*

قداشن قردی یقّدی *ar qadasin*

qurdi yuwdi یعنی شخص به

خریشان خرد رسید. به

نزدیکان خرد تقرب حاصل

کرد ر با بخشیدن مال دل

آنان را به دست آورد.

(یا!-ار- یقّماق *yuwar-*

yuwmaq).

یقّدی *yaqdi*: [مالید]. *ar*

بشقا یقغ یقّدی *ar basqa yaqig*

yaqdi یعنی: مرد به زخم

مرهم مالید. *al anker*

یقّدی *ol a *ar yaqdi* یعنی: ار،

به ری نزدیک شد.

- انک کلماکي یقّدی *ani **

kalmagi yaqdi یعنی: آمدن ار

نزدیک شد.

- *al anker alk yqdi ol a*

**ar aliğ yaqdi* یعنی: ار با

دستش ری را لمس کرد.

یشدی *yusdi*: [جاری ساخت].

ol bakni yusdi ال بکنی یشدی

یعنی: ار، برزه را ریخت.

ار برزه را از راه قیف

ریخت. برزا نرشابه ای است

که از عصاره ی گندم، جر ر

ارزن ر جز آن تهیه می‌شود.

(یشار- یشماق *yusar-*

yusmaq).

یغدی *yağdi*: [بارید]. یغمر

یغدی *yağmur yağdi* یعنی:

باران بارید. در این کلام

نیز آمده است:

قتلغقا قشا یغار

Qutluğqa qosa yağar

یعنی: برای خرشبخت در تا

درتا می‌بارد.

(یغار- یغماق- *yağar-*

yağmaq).

اگر باران ر تگرگ نیز

ببارد، چنین گفته می‌شود.

یغدی *yigdi*: [باز داشت]. *al*

ol mani asqa منی اشقا یغدی

yigdi یعنی: ار، مرا از

خوردن بازداشت. مرارد

دیگر نیز چنین است.

ol tariğ yigdi ال ترغ یغدی

یعنی: ار گندم ر غلات جمع

کرد ر نگهداشت. به هر

چیز دیگر نیز که گردآرری

کنند، چنین گفته می‌شود.

(یغار- یغماق *yigar-*

yigmaq).

یقّدی *yuwdi*: [غلطانید]. *ar*

تبق یقّدی *ar topiq yuwdi* یعنی:

شخص ترق را غلطانید.

مرارد دیگر نیز چنین است.

(یا-ار- یماق *yuwar-*

yuwmaq).

در این بیت نیز آمده

است:

قرار داد. اگر مري را از پرست بکنند, چنين مي-گريند. مرارد ديگر نيز چنين است.

- ار اغت بشن يلدي *urağut basin yoldi* يعني: زن, سرخرد را رها ساخت. زن از مهریه ر ديگر متعلقات خرد چشم پرشي کرد ر خرد را رها ساخت ر از مردش جدا شد.

(يلار- يلماق *yolar-yolmaq*).
- ال بتک يلدي *ol bitik yoldi* يعني: ار, کتاب نرشت, کتاب استنساخ کرد.

يلدي *yeldi*: [يرغه رفت].
اتلغ يلدي *atliğ yeldi* يعني: سرار يرغه رفت.

(يلار- يلماک *yelər-yelmək*).
يلدي *yeldi*: [خررده شد]. اش يلدي *as yeldi* يعني: غذا خررده شد. مرارد ديگر نيز چنين است.

(يلرر- يلماک *yelur-yelmək*).
يimdi *yumdi*: [بست]. ار کرز يمي *ər koz yumdi* يعني: مرد, چشم فرر بست.

(يمار- يماق *yumar-yummaq*).
يندي *yandi*: [برگشت]. ار يرلدن يندي *ər yoldan yandi* يعني: شخص از راه, بازگشت. مرارد ديگر نيز چنين است.

- بک اني يندي *bəg ani yandi* يعني: بيگ, ار را ترسانيد, تهديد کرد. مرارد ديگر نيز چنين است. چنانکه در اين کلام هم آمده است:

يلنق منکر ترماس

سيزقا کربب کرر ينماس

*Yal *uq mə *u tirilməs*

(يقار- يقماق- *yaqar-yaqmaq*).

يقدي *yuqdi*: آلرده شد, مالیده شد. الککا ياغ يقي *əliggə yağ yuqdi* يعني: به دست, ررغن مالیده شد.

- انک اذري انکر يقي *ani *u uzi a *ar yuqdi* يعني: بي-حس چالي ار, به ري سرايت کرد. بيماري گري ري به ار سرايت کرد. به هر چيز ديگر که به جايي مالیده شد نيز, چنين مي-گريند.

(يقار- يقماق *yuqar-yuqmaq*).

يقيدي *yiqdi*: [خراب کرد]. ال ان يقيدي *ol ewin yiqdi* يعني: ار, خانه اش را خراب کرد. مرارد ديگر نيز چنين است.

(يقار- يقماق- *yiqar-yiqmaq*).

يلدي *yaldi*: [شله رر شد].

- ارت يلدي *ot yaldi* يعني: آتش, شله رر شد.

- باش يلدي *bas yaldi* يعني: زخم, لهيب زد. سرزش کرد.

- کرن يرزک يلدي *kun yuzug yaldi* يعني: خرشيد چهره را آفتاب سرز ر سياه کرد. (يلار- يلماق *yalar-yalmaq*).

يلدي *yoldi*: [پايان يافت, رها ساخت].

- ار بلنغ يلدي *ər bulunğ yoldi* يعني: شخص, اسير را رها ساخت.

- ار تتغ يلدي *ər tutuğ yoldi* يعني: شخص گري ر رهن را آزاد ساخت, فک کرد.

- ار قش يلدي *ər qus yoldi* يعني: شخص, مرغ را براي کندن پرهائش داخل آب جرش

ار یندی *ər yundi* یعنی: شخص
 رضر ساخت. (ترکی
 ارغزی).
 (ینار- ینماق *yunar-*
yunmaq).
 یندی *yindi*: [جستجر کرد.
 پرس ر جر کرد]. *al anik*
 ان یندی *ol ani * ewin yindi*
 یعنی: ار خانیه ری را
 جستجر کرد. اصل آن یندی
yindti است. مخفف شده است.
 (یندار- یندماک *yindər-*
yindmæk).

گره‌های دیگر

از

این باب

یردی *yudi*: [شست]. ار ترن
 یردی *ər ton yudi* یعنی: شخص,
 جامه شست مرارد دیگر نیز
 چنین است.
 (یرر- یرماق *yur-yumaq*).
 در این کلام نیز آمده
 است:
 قانغ قان بلا یرماس *qaniğ*
qan bilə yumas یعنی: خرن را
 با خرن نمی‌شیریند. آشرب را
 با آشرب نمی‌خرابانند.
 یردی *yedi*: ار اش یردی *ər as*
yedi یعنی: مرد غذا خرد.
 مرارد دیگر نیز چنین است.
 (یرر- یرماک *yer-yemæk*).

باب میان راک‌ی سه راجی‌ها

بر میزان

پهن راک فعلدی

یردی *yapurdi*: نرم کرد.

Sinqa kirub kiru yanmas

یعنی: انسان جاردانه
 زیست نمی‌کند,
 ر آنکس که به مزار رفت,
 باز نمی‌گردد.
 - ارت یندی *ot yandi* یعنی:
 آتش فرزان شد.
 می‌تران یلدی *yaldi* هم گفت.
 (ترکی قپچاقی).
 - ار یندی *ər yandi* یعنی:
 شخص, قی کرد.
 (ینار- ینماق *yanar-*
yanmaq).
 در این قطعه نیز آمده
 است:

یندی ارنج ارغی
 کلدی برر تغری
 ارزی قیی ارغی
 البلار قمغ ترکشر

Yandi ərinc oğraği

Kəldi bəru tiğraği

Ozi quyi oğraği

Alplar qamuğ tirkəsür

ترجمه: شاید که از عزم
 خرد بازگشته باشد
 فرستاده‌ی ار فراز آمد
 خرد در پایین دره است
 ر دلارران گرد هم می‌آیند.
 ترضیح آنکه: دشمن را به
 یاد می‌آورد ر می‌گرید که
 امیدواریم از قصد خرد
 عدل کنید, فرستاده‌ی ار
 پیش ما آمد, ار در داخل
 دره جا گرفته ر دلارران
 جنگی برای نبرد گرد هم
 می‌آیند.

یندی *yundi*: [استحمام کرد].

ار سقدا یندی *ər suwda yundi*
 یعنی: مرد در آب خرد را
 شست, حمام کرد.

یشردی *yasardi*: [سبز شد]. *ات*
یشردی *ot yasardi* یعنی: علف
سبز شد.

(یشارر- یشرماق *yasarur-*
yasarmaq).

یشردی *yasurdi*: [پنهان کرد].
*ال نانک یشردی ol nā *yasurdi*
یعنی: ار چیزی را پنهان
کرد.

(یشرر- یشرماق *yasurur-*
yasurmaq).

یقردی *yaqurdi*: [نزدیک
گردانید]. *ال اتغ منکا*

یقردی *ol atig ma *a yaqurdi*
یعنی: ار, اسب را به من
نزدیک گردانید. مرارد
دیگر نیز چنین است.

(یقرر- یقرماق *yaqurur-*
yaqurmaq).

یقردی *yaqurdi*: [آه کشید].

کشی یقردی *kisi yaqurdi* یعنی:
شخص بی‌فاصله نفس کشید,
نفس عمیق کشید.

(یقرر- یقرماق *yaqurur-*
yaqurmaq).

یکردی *yugurdi*: [درید ر یررش
برد]. *ار یکردی ar yugurdi*

یعنی: مرد, درید ر یررش
برد.

(یکررر- یکرماک *yugurur-*
yugurmak).

در این بیت نیز آمده
است:

انډب الځ تبارر تښرق
کلب یکرکل

قرغق یلن بدن کر قندا
تشرقردی ال

Undəb uluḡ tabaru tawraq kəlip
yugurgil

- *ال یریک یردی ol yerig*
yapurdi یعنی: ار, زمین را
نرم کرد.

- *ار سرزک یردی ar sozug*
yapurdi یعنی: شخص سخن خرد
را پنهان ساخت.

(یبرر- بیرماق *yapurur-*
yapurmaq).

یتردی *yiturdi*: [گم کرد,
مفقرد ساخت].

- *ار یرماق یتردی ar yarmaq*
yiturdi یعنی: شخص, پرل گم
کرد. مرارد دیگر نیز چنین
است.

(یترر- یترماک *yiturur-*
yiturmak).

ینردی *yu urdi*: [بار کرد] *ال*
ت! یکا یک ینردی ol tawiga

yuk yu urdi یعنی: ار, بر شتر
بار نهاد. مرارد دیگر نیز
چنین است.

(یذررر- یذرماک *yu urur- yu*
urmak). در این بیت نیز
آمده است:

اغرق اغر اشنکني اذناغقا
یذرما

اجرب ازنگ اشارب اذناغني
تذرما

*Aḡruq aḡir isi *ni a naḡuqa yu urmə*
*Acrub ozu *osərib a naḡuni to urma*

ترجمه: بار سنگین خرد را
بر دیگری منه.

خرد را گرسنه نگهداشته,
دیگری را سیر مگردان

ترضیح آنکه: بار خرد را
بر گردن دیگران مگذار,

خرد را چنان گرسنه نگه
مدار که چشمانت سیاهی

رودر دیگری را سیر
گردانی.

یذشدی ya idi: [گسترد ر پهن کردن]. *al anker tšak ol a *ar tosək ya isdi* یذشدی یعنی: ار, در پهن کردن تشک, به ری کمک کرد. رقابت نیز چنین است. (یذشر- یذشماق - *ya isur- ya ismaq*).

یذشدی yo usdi: *al qlj tən ol qilictin qan yo usdi* یذشدی یعنی: ار, در پاک کردن خرن از شمشیر, به ار کمک کرد. در پاک کردن لکه از مایعی از ری هر چیز دیگری نیز چنین می‌گیرند. (یذشر- یذشماق - *yo usur- yo usmaq*).

یذشدی yidisdi: *yidisdi nā* یذشدی یعنی: قطعات چیزی در داخل چیز دیگری فرسوده ر کهنه شد. (یدشر- یدشماق - *yidisur- yidismaq*).

یذشدی yedisdi: *ol ma *a yetgək yedisdi* یذشدی یعنی: ار به من در درختن حاشیه‌ی انبان ر خرجین یاری رسانید. در درختن حاشیه‌ی بقچه ر مانند آن نیز, چنین می‌گیرند. (یدشر- یدشماق - *yedisur- yedismək*).

مصدر فعل قبلی, *yedisdi* یذشماق *yidismaq* با حرف «ق» است. **یذشدی** yu usdi: [مشتراً بارگیری کردند]. *al aki ol ikki tariğ yu usdi* ترغ یذشدی یعنی: آن در, در بارگیری گندم, به همدیگر یاری

Qurğaq yilin bu un kor qanda tusər qodi il

یعنی: اگر تر را فرد ساخررده‌ای ندا در دهد, برگرد ر به سریش بدر در سالهای خشکسالی مردم را بنگر, هر جا برزند, تر هم همراه آنان باش.

ترضیح آنکه: تر فراخران مرد ساخررده را اجابت کن, به سري ار بدر ر در سالهای قحطی, مردم تر به هر سري که رزند, تر نیز با آنان همراهی کن. خرد را شریک مصائب مردم خرد بدان.

ol boz yugurdi ال برز یکردی یعنی: ار پارچه را تار انداخت.

[یکرر- یکرماک - *yugurur- yugurmək*].

یمردی yamurdi: [قطع کرد ر برید]. *ar yiğac yamurdi* ار یغاج یمردی یعنی: شخص, درخت قطع کرد. مرارد دیگر نیز چنین است. (یمرر- یمرماق - *yamurur- yamurmaq*).

یپشدی yapisdi: [چسبید]. *yəlim yukgə yapisdi* یرکا یپشدی یعنی: چسب به پره‌ای پرنده چسبید. به هر چیز دیگری که به چیزی بچسبد ر یا به آن رصل شد نیز, چنین می‌گیرند.

- ات کیکا یپشدی *it keyikkə yapisdi* سگ شکاری به شکار چسبید.

(یپشر- یپشماق - *yapisur- yapismaq*).

رسانیدند. مرارد دیگر نیز چنین است. در مسابقه نیز، چنین می‌گیرند. (یذشرر- یذشماک *yu usur- yu usmāk*).

یرشدی *yarasdi*: [مطابق شد، تفاهم گردید].

الار اکی یرشدی *olar ikki yarasdi* یعنی: آن در، در کاری با هم به ترافق رسیدند در این قطعه نیز آمده است:

ارتق بلب بلشدی
منک تار ستشدی
بستا بلا یرشدی
کزلب تثار تای

Ortaq bolub bilisdi

*Māni * tawar satisdi*

Bistā bilā yarasdi

Kizlāb tutar tayimi

ترجمه: شریک گشت ر آشنا شد،

در فررش کالا به من کمک رسانید.

با بسته به ترافق رسید،
کره اسبان من را پنهان می‌سازد.

ترضیح آنکه: درباره‌ی کسی که پس از حاصل شدن ترافق بین آنان، به ری عذر کرده است، می‌گیرید: ار با من آشنا شد ر سپس شریکم گشت ر در فررش مالم به من مدد رسانید. اما با صاحبخانه تبانی نمود ر کره اسبان من را پنهان ساخت.

«بسته» نام دلای است که تجار را در سرای خرد میهمان می‌کند.

بازرگانان بر سرای ار فررد می‌آیند. ر امرالشان را ترسط ار به فررش می-

یرشدی *yarasdi*: [مسابقه داد].
ال انک برلا ات یرشدی *ol ani * birlā at yarisdi* یعنی: ار، همراه ری مسابقه‌ی اسبدرانی داد.

- ال انک برلا تشار یرشدی *ol ani * birlā tawar yarisdi* یعنی: ار، مال را با ری نصف به نصف تقسیم کرد. در تقسیم میراث نیز چنین می‌گیرند.

(یرششرر- یرشماق *yarasur- yarisur-*).

یرشدی *yorisdi*: [با هم راه رفتند].

ال منک برلا یرشدی *ol māni * birlā yorisdi* در راه رفتن مسابقه داد.

ترقر یرشدی *toriqu yorisdi* یعنی: پارچه ر ابریشم خط خطی شد. مرارد دیگر نیز چنین است. رقتی پارچه کهنه فرسوده شرد ر بپرسد، چنین می‌گیرند.

(یرششرر- یرشماق *yorisur- yorisur-*).

یرشدی *yirisdi*: [جدا شد].
یرشدی نانک ** yirisdi nā* یعنی: [آن] چیز، جدا شد.

در، به هم کمک کردند. با هم‌دیگر رفیق شدند. (یفشُرر- یفشماق *yufusur-yufusmaq*).

ی‌شُدی *yuwusdi*: الار بیر *olar birbirgə* بیرکا تبق ی‌شُدی *topiq yuwusdi* یعنی: آنان به هم‌دیگر ترپ غلتانیدند. (یفشُرر- یفشماق *yuwusur-yuwusmaq*).

ی‌قشُدی *yaqisdi*: ال انکر یقغ یقشُدی *ol a *ar yaqig yaqisdi* یعنی: ار به ری در مالیدن مرهم یاری کرد. در ضماذ نهادن بر زری زخم به ری کمک رسانید.

- انک کلماک‌ی یقشُدی *ani kəlməgi yaqisdi* یعنی: آمدن ار، نزدیک شد. در پیدا شدن ر نزدیک شدن هر چیز دیگر نیز چنین می‌گیرند. ترکان ارز *Uz* که رسا ر فصیح سخن می‌گیرند، مرقع حرف زدن چنان به تندی لب تکان می‌دهند که انگار لبهایشان به هم نمی‌خورد. از این رر به آنان می‌گیرند:

- انک ایرنی یقشماق *ani irni yaqismas* یعنی: لبان ار نزدیک نمی‌شوند. (یفشُرر- یقشماق *yaqisur-yaqismaq*).

تقشُدی *toqusdi*: اذز تقشُدی *uz toqusdi* یعنی: جرب ر گری پخش شد. بیماری جرب در بدن از یک سر به سري دیگر سرایت کرد. (تقشُرر- تقشماق *toqusur-toqusmaq*).

ی‌قشُدی *yiqisdi*: ال انکر تام یقشُدی *ol a *ar tam yiqisdi* یعنی:

ار یرشُدی *ər yirisdi* یعنی: مرد، تبسم کرد. مرارد دیگر نیز چنین است.

(یرشُرر- یرشماق *yirisur-yirismək*).

ات تیشی یرشُدی *it tisi yirisdi* یعنی: دندان‌های سگ از هم فاصله گرفت [پیر شد]. مرارد دیگر نیز چنین است.

یزشُدی *yazisdi*: ال انکار

تکرن یزشُدی *ol a *ar tugun yazisdi* یعنی: ار در باز کردن گره به ار کمک کرد. مسابقه نیز چنین است.

(یزشُرر- یزشماق *yazisur-yazismaq*).

یزشُدی *yizisdi*: [جدا ساخت]

ال منکا یا یزشُدی *ol ma *a ya yizisdi* یعنی: ار در جدا کردن زه از کمان به من کمک کرد. مرارد دیگر نیز چنین است.

یغشُدی *yağusdi*: [نزدیک شد].

بیر نانک بیرکا یغشُدی *bir nə birgə yağusdi* یعنی: چیزی به چیز دیگر نزدیک گردید.

(یغشُرر- یغشماق *yağusur-yağusmaq*).

یغشُدی *yiğisdi*: [جمع آوری کرد].

ال منکا بغدای یغشُدی *ol ma *a buğday yiğisdi* یعنی: ار، به من در جمع آوری گندم مدد رسانید. مرارد دیگر نیز چنین است.

(یغشُرر- یغشماق *yiğisur-yiğismaq*).

ی‌فشُدی *yufusdi*: الار اک‌ی

ی‌فشُدی *olar ikki yufusdi* یعنی: آن

شخصي که خريشارند برد،
بيگانه شد، اجنبي صفت
گردید. (یتقار- یتقماق
yatiqar-yatiqmaq).

یتقتی yutiqti: یلقي یتقتي *yilqi*

yutiqti یعنی: ایلخي تلف شد.
ایلخي ر گله از سرما ر
برران مرد. این فعل
هنگام تلف شدن ایلخي اسب
ر گله از سرما گفته می-
شرد. (یتقار- یتقماق
yutiqar-yutiqmaq).

یزقتی yaziqti: ییل یزقتي *yil*

yaziqti یعنی: بهار آمد.
(یزقار- یزقماق
yaziqar-yaziqmaq).

یشقتی yasiqti: کرز یشقتي *koz*

yasiqti یعنی: چشم اشک آرد
شد. چشم از خورشید ر از
شعاعهاي خورشید زده شد.
(یشقار- یشقماق
yasiqar-yasiqmaq).

یغقتی yağiqtı: دشمن شد.

bəglər بکلار بیر بیرکا یغقتي
birbirgə yağiqtı یعنی: بیگان
با همدیگر دشمنی کردند.
(یغقار- یغقماق
yağiqr-yaqiqlmaq).

یبلدی yapuldi: [بسته شد].

قبع یبلدي *qapuğ yapuldi* یعنی:
درب بسته شد. به هر چیز
دیگری که بسته شرد، نیز
چنین می-گیرند. (یبلرر-
یبلماق *yapulur-yapilmaq*).

یبلدی yubaldi: [کرتاهی شد].

به حال خرد رل
شد.

- ایش یبلدي *is yubaldi* یعنی:
کار، به حال خرد رها شد،

ار، به ری در خراب کردن
دیرار کمک کرد. مرارر
دیگر نیز چنین است.
(یقشرر- یقشماق
tiqisur-tiqismaq).

یلشدی yilısdı: [رلرم شد]. س-

لار قمغ یلشدي *suwlar qamuğ*
yilısdı یعنی: کلیه ی آها
رلرم شدند. مرارر دیگر
نیز چنین است. (یلشرر-
یلشماق *yilısur-yilısmaq*).

یلشدی yilısdı: الار بیر

اکنديکا اغري یلشدي *olar*
bir əkindigə oğri yilısdı
یعنی: آنان همدیگر را به سرقت
متهم کردند. (یلشرر-
یلشماق *yilısur-yilısmaq*).

یلشدی yolusdi: [متقابلا یغما

گردید]. بذر بیر اکنديني
یلشدي *bu un bir əkindini yolusdi*
یعنی: مردم همدیگر را یغما
کردند. (یلشرر- یلشماق
yolusur-yolusmaq).

یماشدی yamasdi: ال انکر ترن

یمشدي *ol a *ar ton yamasdi* یعنی:
ار به ری در رصله کردن
جامه کمک کرد. (یمشرر-
یمشماق *yamasur-yamasmaq*). در
مسابقه نهادن نیز چنین می-
گیرند.

ینشدی yonusdi: الار بیر بیرکا

اق ینشدي *olar birbirgə oq yonusdi*
یعنی: آنان به همدیگر در
خراطی تیر ر پیکان کمک
کردند. مرارر دیگر ر
مسابقه نیز چنین است.
(ینشرر- ینشماق
yonusur-yonusmaq).

یتقدی yatiqdi: یغق کشی

یتقدي *yağuc kisi yatiqdi* یعنی:

یرلدی yarildi: قاب یرلدی qap

yarildi یعنی: ظرف یا خیک
پاره شد. مرارد دیگر نیز
چنین است. (یرلرر- یرلماق
yarilur- yarilmaq).

یرلدی yarildi: بتق یرلدی butiq
yarildi

یعنی: شاخه شکست, شاخه ی
درخت شکست ر افتاد. به
هر چیز دیگری که بشکند
چنین می‌گیرند. (یرلرر-
یرلماق yarilur- yarilmaq).

یرلدی yoruldi: اغل بشکتن

یرلدی oğul besiktin yoruldi
یعنی: بچه از گهراره گرفته شد.
(یرلرر- یرلماق yorulur-
yorulmaq).

یزلدی yazildi: تکرر

یزلدی tugun yazildi یعنی: گره
باز کرده شد. مرارد دیگر
نیز چنین است. (یزلرر-
یزلماق yazilur- yazilmaq).

یسلدی yasildi: ایش یسلدی is

yasildi یعنی: کار رها کرده
شد, کار ترک کرده شد.

- یا یسلدی ya yasildi یعنی:
زه از کمان جدا کرده شد.

- سر یسلدی su yasildi یعنی:
قشرن پخش گردید. مرارد

دیگر نیز چنین است. به هر
چیزی که پخش گردیده شرد

نیز, چنین می‌گیرند.
(یسلرر- یسلماق yasilur-
yasilmaq).

یشلدی yusuldi: قان یشلدی qan

yusuldi یعنی: خرن فراره
زد, خرن, از زخم پرید.
مرارد دیگر نیز چنین است.

ادامه نیافت. (یبالرر-
یبلماق yubalur- yubalmaq).

یتلدی yetildi: [رسانیده شد].

ال سرکا یتلدی ol sugə yetildi
یعنی: ار به قشرن رسانیده
شد. مرارد دیگر نیز چنین
است. (یتلرر- یتلماک
yetilur- yetilmək).

یزلدی ya ildi: سر یزلدی su ya

ildi یعنی: قشرن پخش شد.
مرارد دیگر نیز چنین است.

ترن کرنکا یزلدی ton ku *ə ya
ildi یعنی: لباس در آفتاب

پهن شد. به هر چیز دیگری
که پهن ر گسترده شرد نیز,
چنین می‌گیرند. (یزلرر-
یزلماق ya ilur- ya ilmaq).

یزلدی ya ildi: یاغ ترند

یزلدی yağ tonda ya ildi
یعنی: چربی بر ری لباس مالیده
ر پخش شد. مرارد دیگر
نیز چنین است. (یزلرر-
یزلماق ya ilur- ya ilmaq).

یزلدی yo uldi: قان قلجتن

یزلدی qan qilictin yo uldi
یعنی: خرن, از شمشر پاک کرده
شد, محر گردید.

- انک اتی ایدن یزلدی ani

ati aydin yo uldi
یعنی: نام ری
از دفتر خاقانی پاک
گردید. به هر چیز دیگر
که پاک ر محر گردد نیز,
چنین می‌گیرند. (یزلرر-
یزلماق yo ulur- yo ulmaq).

یزلدی ye ildi: یتکماک

یزلدی yutgək ye ildi
یعنی: بقچه درخته شد ر درن آن
متاع گذاشته شد. (یزلرر-
یزلماک ye ilir- ye ilmək).

بر سر عقل آررده شده خورش خلق شد. (یلرر- یلماق *yuwulur- yuwulmaq*).

یلدی *yuwuldi*: تبق ی — لدی *topiq yuwuldi* یعنی: ترپ غلتانیده شد. مرارد دیگر نیز چنین است. (یلرر- یلماق *yuwulur- yuwulmaq*). در این قطعه نیز آمده است:

ایدم انکر سلما
قلبق اذر یلما
یقا سن سلما
قبتی منک قایی

*Aydim a *ar sawulma*
Qulbaq u u yuwulma
Yuwaqa suwin suwulma
*Qapti mæni *qayimi*

ترجمه: گفتم پیشتر مرر، به سري «قرباق» راه مسپر. به آب اندک خرد را مشري. «قاي» را از من قاپید ر برد.

ترضیح آنکه: از شخصی سخن می‌گیرد که دچار غدر ر حيله شده است ر می‌گیرد که: به ار گفتم به سري قرباق- نام فردي است- مرر، پشت سر ار گام مگذار، با آبی که چشمه ر ریشه ندارد، خرد را مشري. برده ام را که از تیره ي «قاي» آررده بردم، قاپید ر برد.

یقلدی *yiqildi*: سر یقلدی *su yiqildi* یعنی: قشرن سر رسید. جمع شد. (یقلرر- یقلماق *yiqilur- yiqilmaq*).

یلدی *yewuldi*: بکنی ی — لدی *bækni yewuldi* یعنی: برزه

(یشلرر- یشلماق *yusulur- yusulmaq*).

یشلدی *yusildi*: انک الکی *ani *aligi isqa yusildi* یعنی: دست ار به کار عادت کرد. به فرر ریختن سرکه ر برزه در داخل خم نیز، چنین می‌گیرند.

(یشلرر- یشلماق *yusilur- yusilmaq*).

یغلدی *yağildi*: یغم — ر یغلدی *yağmur yağildi* یعنی:

باران بارانیده شد. مرارد دیگر نیز چنین است. (یغلرر- یغلماق *yağilur- yağilmaq*).

یغلدی *yiğildi*: ار ایشتن

یغلدی *ar istin yiğildi* یعنی: شخص از کار کنار کشید، در رفت. مرارد دیگر نیز چنین است. اگر دیگری نیز ار را از کار باز دارد، چنین گفته می‌شرد. این فعل هم گذرا ر هم ناگذرا است. (یغلرر- یغلماق *yiğilur- yiğilmaq*).

یغلدی *yiğildi*: [گرد آمد].

- بذرن یغلدی *bu un yiğildi* یعنی: مردم جمع شدند.

- یرماق یغلدی *yarmaq yiğildi* یعنی: پرل ر درهم گرد آمد. مرارد دیگر نیز چنین است.

- تیراق یغلدی *topraq yiğildi* خاک کرمه شد، جمع شد. مرارد دیگر نیز چنین است. (یغلرر- یغلماق *yiğilur- yiğilmaq*).

یلدی *yuwuldi*: اعلان ی — لدی *oğlan yuwuldi* یعنی: پسر

ینلدی *yonuldi*: یغلاج
 ینلدی *yığac yonuldi* یعنی: چرب
 تراشیده شد. مراد دیگر
 نیز چنین است. (ینلرر-
 ینلماق *yonulur- yonulmaq*).

مضاعف

از

این باب

یلدی *yalaldi*: انکر قرغ یلا
 یلدی *a *ar quruğ yala yalaldi*
 یعنی: ار به تهمتی خشک,
 اتهام زده شد. به ار اتهام
 دروغین زدند. (یللرر-
 یللماق *yalalur- yalalmaq*).

یلدی *yuləldi*: تام یلدی *tam*
 یلدی *yuləldi* یعنی: به دیرار,
 دیرک بسته شد. (یللرر-
 یللماک *yulətur- yuləlmək*).

یلدی *yulildi*: سج یلدی *sac*
 یلدی *yulildi* یعنی: مر تراشیده
 شد. (یللرر- یللماک
yulilur- yulilmək).

یبندی *yapindi*: ار قلقن
 یبندی *ər qalqan yapindi* یعنی:
 شخص با سپر, خرد را
 پرشانید.

- ال قبق یبندی *ol qapuğ*
 یبندی *yapindi* یعنی: ار خرد,
 درب را بست. (یبنرر- یبنماق
yapinur- yapinmaq).

یبندی *yubandi*: ار ایشتن
 یبندی *ər istin yubandi* یعنی:
 شخص, از کار غافل شد.
 شخص, کار را رها ساخت.
 (یبانرر- یبنماق *yubanur-*
yubanmaq).

یجندی *yacandi*: ال مندن
 یجندی *ol məndin yacandi* یعنی:

رسیده ر کامل شد.
 نرشابه ای است که از گندم
 ر ارزن ر گارس عمل می-
 آید. (یلرر- یلماک
yewulur- yewulmæk).

یلدی *yewuldi*: بلک یلدی *bilig*
 یلدی *yewuldi* یعنی: عقل به کمال
 رسید. به هر چیز دیگری
 که به کمال رسد نیز, چنین
 می‌گیرند. (یلرر- یلماک
yewulur- yewulmæk).

یقلدی *yaqildi*: انکر یقلدی *a*
 یقلدی **ar yaqildi* یعنی: به ار
 [دست] مالیده شد.
 (یقلرر- یقلماق *yaqilur-*
yaqilmaq).

یقلدی *yuquldi*: ترنقا قرا
 یقلدی *tonqa qara yuquldi* یعنی:
 لباس, آرده به سیاهی
 شد. مراد دیگر نیز چنین
 است. (یقلرر- یقلماق
yuqulur- yuqulmaq).

یقلدی *yiqildi*: تام یقلدی *tam*
 یقلدی *yiqildi* یعنی: دیرار فرر
 ریخت. مراد دیگر نیز چنین
 است. (یقلرر- یقلماق
yiqilur- yiqilmaq).

یملدی *yamaldi*: ترن یملدی *ton*
 یملدی *yamaldi* یعنی: لباس, رمله
 گردید. مراد دیگر نیز
 چنین است. (یملرر- یلماق
yamalur- yamalmaq).

ینلدی *yanuldi*: بجاک ینلدی *bicæk*
 ینلدی *yanuldi* یعنی: چاقر تیز
 کرده شد, شمشیر تیز کرده
 شد. به هر چیز دیگر که
 با مالش دست تیز کرده
 شرد, چنین می‌گیرند.
 (ینلرر- ینلماق *yanulur-*
yanulmaq).

ار, از من خجالت کشید, شرمنده شد. از من کنار کشید ر نخواست از من جلر بزند. (یچنرر- یچنماق *yacatur-yacanmaq*).

یذندی *ya indi*: ال ترزن کرنکا یذندی *ol tonin ku *ə ya indi* یعنی: ار لباسش را در آفتاب پهن گردانید. غیر از لباس نیز چنین است. (یذنرر- یذنماق *ya inur-ya inmaq*).

یذندی *yo undi*: ال کرزدن یاش یذندی *ol kozdan yas yo undi* یعنی: ار, اشک از چشم پاک کرد. اگر کسی خردش چیزی را از چیزی دیگری پاک کند, نیز چنین می‌گیرند. (یذنرر- یذنماق *yo unur-yo unmaq*).

یرندی *yarandi*: ات یرندی *at yarandi*: یعنی اسب, در محلی مخفی برای دریدن, تعلیم داده شد. - ال منکا یرندی *ol ma *a yarandi* یعنی: ار به من تملق ر چاپلرسي کرد. (یرنرر- یرنماق *garanur-garanmaq*).

در این قطعه نیز آمده است:

یکنب منکا املدی
کزم یاشن یملدی
بغرم باشن املدی
الکن بلب ال کچار

*Yuknup ma *a imladi*
Kozum yasin yamladi
Bağrim basin əmladi
Elkin bolup ol kecar

ترجمه: گردن خم کرد ر مرا نشان داد,

اشک دیدگاتم را بسترد
جراحت قلبم را بهورد بخشید,
مهمان شد ر در گذشت.

ترضیح آنکه: از گذر کردن خیال معشرق یاد می‌کند ر می‌گیرد که ار مرا درباره زنده گردانید,
به سري من اشاره کرد,
خرد را نشان داد ر اشک چشمانم را پاک کرد, زخم دلم را مرهم نهاد, ار,

یرندی *yarandi*: ال بتلق یرندی *ol butiq yarandi* یعنی: ار به زدن شاخه‌های درخت پرداخت. مرارد دیگر نیز چنین است. (یرنرر- یرنماق *yarinur-yarinmaq*).

یزندی *yazindi*: ار قوررن یزندی *ər qurin yazindi* یعنی: شخص خرد کمرش را باز کرد. مرارد دیگر نیز چنین است. (یزنرر- یزنماق *yazinur-yazinmaq*).

یغندی *yiğindi*: ار ارزنکا یرماق یغندی *ər ozi *ə yarmaq*

(یبنرر- یننماق *yoninur-*
yoninmaq).

گرتهای دیگر از این باب

ییندی *yayindi*: ال سدا ترزن
 ییندی *ol suwda tonin yayindi*
 یعنی: ار خرد, لباسش را
 به آب انداخت. (یبنرر-
 یینماق *yayinur- yayinmaq*).

فرجام راکیان دارای حرف عله

یبادی *yubadi*: ار ای—شغ
 یبادی *ar isiğ yubadi* یعنی:
 شخص, کار را رها ساخت,
 نصفه کاره رل کرد ر به
 آن نپرداخت. (یبار-
 یبماق *yubar- yubamaq*).

یذیدی *yi idi*: ات یذیدی *at yi idi*
 یعنی: گرشت, بر کرد. به
 هر چیز دیگری که بری بد
 بدهد نیز, چنین می‌گیرند.
 (یذیر- یذیماق *yi ir- yi imaq*).

یرردی *yarudi*: کرن یردی *kun yarudi*
 یعنی: خررشید
 نرافشانی کرد. اگر نرر
 به یک جای تاریک بتابد
 نیز, چنین می‌گیرند.
 (یررر- یررماق *yarur- yarumaq*).

یرادی *yaradi*: ال نانک انکر
 یرادی *ol nā *a *ar yaradi* یعنی:
 آن چیز, برای ار مناسب ر
 شایسته شد. (یرار-
 یراماق *yarar- yaramaq*).

مهمانی برد که آمد ر
 گذشت ر رفت.

یلندی *yalindi*: ار یلندی *ar yalindi*
 یعنی: شخص برهنه
 گردید. مرارد دیگر نیز
 چنین است. (یلنرر- یلنماق
yalinur- yalinmaq).

یلندی *yolundi*: سج یلندی *sac yolundi*
 یعنی: گیسران کنده
 شد.

- قل یلندی *qul yolundi* یعنی:
 برده آزاد کرده شد. برده
 بهای خرد را به سرورش
 پرداخت کرد ر آزاد شد.

- بلن یلندی *bulun yolundi*
 یعنی: محبس, آزاد شد.
 زندانی رها گردید,
 زندانی, فدیہ داد ر رها
 شد.

- اراغت یلندی *urağut yolundi*
 یعنی: زن, با بخشیدن
 مهریه اش, طلاق گرفت.
 (یلنرر- یلنماق *yolunur- yolunmaq*).

یمندی *yamandi*: ار ترزن
 یمندی *ar tonin yamandi* یعنی:
 شخص لباس خرد را رصله
 کرد. (یمانرر- یمانماق
yamanur- yamanmaq).

یمندی *yumundi*: ال کرزن
 یمندی *ol kozin yumundi* یعنی:
 ار, خرد را چشم بسته
 رانگرد کرد. (یمنرر- یمنماق
yuminur- yuminmaq).

یبندی *yonundi*: ال یغاج
 یبندی *ol yiğac yonundi* یعنی:
 ار, خرد را در حال
 تراشیدن چرب نشان داد.
 مرارد دیگر نیز چنین است.

ترضیح آنکه: کسی که شب هنگام راه برورد، رز خرشحال است، زیرا که راه را نادیده پشت سر نهاده است. ر کسی که در نرجرانی ازدراج کند در پیری خرشحال است زیرا که بچه هایش کار می کنند ر آرام می گیرد.

یرادی *yiradi*: یرادی نانک *yiradi na* * یعنی: [آن] چیز، درر شد. (یرار- یراماق *yirar-yiramaq*).

یزادی *yazadi*: ار قشلاغدا یرادی *ar qislağda yazadi* یعنی: شخص، بهار را در قشلاق سپری کرد. مرارد دیگر نیز چنین است. (یزار- یزاماق *yazar-yazamaq*).

یزادی *yozađi*: قری یرادی *qoy yozađi* یعنی: گرسفند، عقیم ماند. به هر چارپای مادهی دیگری غیر از مادیان اسب که نتراند تخم- گیری کند ر بزاید، چنین می گیرند. برای مادیان می گیرند: بی قسر بلدی *bi qisir boldi* یعنی: مادیان، نازا ماند. (یزار- یزاماق *yozar-yozamaq*).

یزادی *yazadi*: یزاک قمغ یرک یرادی *yazak qamuğ yerig yazadi* یعنی: طلایه دار قشرن، همه جا را گشت. برای رد یابی دشمن همه جا را جست ر جر کرد. (یزار- یزاماک *yazar-yozamak*). این کلمه، کمتر کاربرد دارد.

یشادی *yasadi*: ار ازرن یشادی *ar uzun yasadi* یعنی:

به هر چیز دیگر که لایق ر شایسته ر جائز باشد، نیز چنین می گیرند.

در این کلام نیز آمده است:

Ata toni oğulqa yarasa atasın tiləməs.

یعنی: اگر جامه ی پدری بر فرزندش مناسب باشد، دیگر پدر را رها می سازد. به خاطر آنکه میراث پدری را صاحب شد، حیات ار را طالب نخواست برد. در این کلام، مفهرم دیگری نیز رجرد دارد ر آن، چنین است که دیگر در آن مرقع، فرزند احتیاجی به پدرش نخواست داشت. ارغرزان تعبیر زیر را نیز به کار می برند: یرل یراسین *vol yarasın* یعنی: راهت، مناسب عزمت باشد، اگر به خیر باشی!

یریدی *yoridi*: ار یریدی *ar yoridi* یعنی: شخص، راه رفت. مرارد دیگر نیز چنین است. به هر چیز دیگر که راه برود نیز چنین می گیرند. (یریر- یریماق *yorir-yorimaq*).

در این کلام نیز آمده است:

تنلا یرب کندز سندر کجکدا النب الغاذر سندر

Tunla yorup kunduz səwnur

Kicikdə əwlənip ulğa u səwnur

ترجمه: شبانگه راه می رود ر نیمرزان شادی می کند، در کم سالی همسر اختیار می کند ر در دیرسالی نشاط دارد.

به ثررت ر دارایی می‌نازم
به آرزوی خرد می‌رسم
ر از این رری گله ام غارت
می‌شرد.

توضیح آنکه: می‌خواهد
بگیرد دانش می‌خواهم ر به
ثررت تکیه دارم ر از آن
به بزرگاری تعبیر می‌کنم
ر به آرزوی خرد می‌رسم ر
هم از این رری است که
ثررت ر دارایی ر احشام
من به یغما می‌ررد.

یلیدی *yulidi*: ار سج یلیدی *ær*
sac yulidi یعنی: مرد, مری
خرد را اصلاح کرد,
تراشید. (یلیر- یلیماک
yulir- yulimæk).

یلدی *yuldi*: بک بذرنگ
یلدی *bæg bu unuğ yuldi* یعنی:
بیگ, مردم را یاری نمود.
(یلرر- یلماق *yulur-*
yulmaq).

یلیدی *yilidi*: سف یلیدی *suw*
yilidi یعنی: آب, رلرم شد.
مرارد دیگر نیز, چنین
است. (یلیر- یلیماک *yilir-*
yilimaq).

یمادی *yamadi*: ال ترن یادی *ol*
ton yamadi یعنی: ار, لباس
رصله کرد. مرارد دیگر
نیز چنین است. [یمار-
یماق *yamar- yamamaq*].

ینردی *yanudi*: ار بجاک ینردی *ær*
bicæk yanudi یعنی: شخص, چاقر
تیز کرد. اگر شمشر ر
مانند آن را هم تیز
کنند, چنین می‌گیرند. اگر
چیزی را پس از تیز کردن,
بر رری دست بکشند نیز,
چنین می‌گیرند. (ینرر-
ینرماق *yanur- yanumaq*).

شخص, زمان درازی زندگی
کرد. (یشار- یشاماق *yasar-*
yasamaq).

یرردی یشردی *yarudi yasudi*: ار
ær yarudi yasudi یرردی یشردی
یعنی: مرد, پر نشئه ر
خرشحال شد. فعل
یرردی *yarudi* به تنهایی به
کار نمی‌ررد, همراه یشردی
yasudi می‌آید. (یررر-
یشرر- یررماق, یشماق
yarur- yasur- yarumaq- yasumaq).

یغردی *yağudi*: بک کلماکی
یغردی *bæg kəlməgi yağudi* یعنی:
زمان آمدن بیگ, نزدیک شد
ر مرارد دیگر نیز چنین
است. (یغرر- یغرماق *yağur-*
yağumaq).

یلادی *yaladi*: ال انکر اغری
یلادی *ol a *ar oğri yaladi* یعنی:
ار, به ری تهمت سرقت زد.
مرارد دیگر نیز چنین است.
(یلار- یلماق *yalar- yalamaq*).

یلادی *yulədi*: ال تامغ یلادی *ol*
tamiğ yulədi یعنی: ار به
دیرار تکیه گاه زد.
مرارد دیگر نیز چنین است.
(یلرر- یلاماک *yulərur-*
yuləmæk).

در این قطعه نیز آمده
است.

الغنی تلامن
تارین یلار من
تلکنی بلار من
یلقم انکر ابلنرر

Uluğni tilərmən

Tawarin yulərmən.

Tiləkni bularmən

*Yilqim a *ar uplənur.*

ترجمه: بزرگاری می‌خواهم

- ارسلان انرکلادي *arслан*
ənuklədi یعنی: شیر، بچه
زائید.

در اشتقاق عبارت *اراغت*
ینیدی *urağut yenidi* در طریق
رجرد دارد:

نخستین: اشتقاق از ینک
نانک * *yənig nə* یعنی: چیز
سبک.

زن پس از زایمان، سبک ر
راحت می‌شود. از این رر
ینیدی *yenidi* گفته می‌شود.
حرف «ن» در اینجا مکسرر
شده است در حالیکه طبق
قاعدہ، حرف «ن» باید
مضموم باشد.

درمین: آنکه از راژک ین *yin*
مشتق شده باشد. ین *yin*،
در معنای «بدن» است. زن
از رجرد خرد، رجرد ثانری
بیرن می‌آورد. هر در ررش
فرق خرشایند است.

باب سه راجی‌ها پایان
یافت.

باب چهار راجی‌ها

باب میان ساکن ر پهن راک فعلدی

یلبردی *yelpirdi*: یل یلبردی *yel*
yelpirdi یعنی: باد رزیدن
گرفت. ار یلبردی *ər yelpirdi*
یعنی: شخص، مانند جنزده‌ها
به چپ ر راست خرد نگاه
کرد.

- کبک یلبردی *kəpək yelpirdi*
یعنی: سبوس خیس شد. اگر نم
باران ببارد چنین می-
گیرند.

- یغمر یلبردی *yağmur yelpirdi*
یعنی: باران، زمین را خیس

ینیدی *yenidi*: *اراغت*
ینیدی *urağut yenidi* یعنی: زن
زایید. (ینیر- ینیماک
yenir-yenimək).

این راژه تنها در مرد
زایمان زن به کار می‌رود.
در زایمان چارپا، به
فرجام نام زاییده شده،
پی افزرده ی لادی *ladi*
افزرده می‌شود، ر
بدینگرنه فعل می‌سازد.
مثلا برای زایمان گار، می-
گیرند.

- انکاک بزاغرلادی *i *ək*
buzaguladi یعنی: گار،
گرساله را زایید. با
افزردن پی افزرده ی لادی
ladi، از کلمه بزاغر
buzagū، فعل ساخته شده
است. به جرجه ی مرغ بلا
bala گفته می‌شود. برای
بیان ترلید مرغ، چنین می-
گیریم:

- قش بلالادی *qus balaladi* یعنی:
مرغ جرجه در آورد.
اما، برای مادیان چنین
گفته نمی‌شود. به بچه ی
مادیان قلن *qulun* گفته
می‌شود ر زایمان مادیان به
این صورت به بیان می‌آید:
- قسرق قلنادی *qisraq qulnadi*
یعنی: مادیان بچه اسب
زائید.

البته در اینجا باید
قلنلادی *qulunladi* می‌گفت، رلی
چنین نشد. زیرا، حرف «ن»
ر هر حرف «ل» از یک مخرج
آرایی تخریج می‌شوند که
یکی اسقاط می‌شود: ر از
این رری، کلمه مخفف شده
است. ر نیز در مثال:

کرد. (یلبرار- یلبرماک- *yelpirər-yelpirmək*)
یبتردی *yapturdi*: ال انکر قبغ
 یبتردی *ol a *ar qapuğ yapturdi*
 یعنی: ار، ری را رادار به
 بسته کردن درب نمود.
 - ال انکر تام یبتردی *ol a *ar tam yapturdi*
 یعنی: ار، ری
 را رادار ساخت، دیرار
 بچیند.

- ال انکر اتماک یبتردی *ol a *ar ətmək yapturdi*
 یعنی: ار،
 ری را رادار ساخت که نان
 بپزد. (یبتور- یبترماق
yapturur-yapturmaq)
یتردی *yatturdi*: ال انکر تشاک
 یتردی *ol a *ar tosək yatturdi*
 یعنی: ار، ری را رادار ساخت که
 تشک را پهن کند. هر چیز
 دیگری که پهن کنند نیز،
 چنین می‌گیرند. (یتر-
 یترماق *yatturur-yatturmaq*)
 اصل آن، یتردی *ya turdi*
 است. ادغام شده است.

- من انکر سرسن یتردم *mən a *ar susin yatturdum*
 یعنی: من ار
 را رادار ساختم سربازان
 خرد را پخش کند. مرار
 دیگر نیز چنین است.
یتردم *yotturdum*: من انکر بتک
 یتردم *mən a *ar bitik yotturdum*
 یعنی: من ار را رادار
 ساختم نرشته را پاک کند.
 اصل آن: یتردم *yo turdum*
 است. به هر چیز دیگری که
 با دست کشیدن زدرده شرد
 نیز، چنین می‌گیرند. (یتر-
 یترماق *yotturur-yotturmaq*)
یتردی *yitturdi*: ال انکر
 یرماقن یتردی *ol a *ar yarmaqin*

یرتردی *yirturdi*: ال انکر
 یرتردی *ol a *ar butiq yirturdi*
 یعنی: ار، ری را رادار
 ساخت شاخه‌ها را بزند.
 (یرتر- یرترماک *yirturur-yirturmək*)

یزتردی *yazturdi*: ال انکر
 یزتردی *ol a *ar tugun yazturdi*
 یعنی: ار، ری را
 رادار ساخت گره را باز
 کند.
 - ال انی اکتا یزتردی *ol ani oqta yazturdi*
 یعنی: ار، ری
 را در تیراندازی رادار به
 اشتباه کرد. اگر در سخن
 گفتن هم رادار به اشتباه
 کند چنین می‌گیرند.
 (یزتر- یزترماق *yazturur-yazturmaq*)

یوزتردی *yuzturdi*: ال انکر قری
 یوزتردی *ol a *ar qoy yuzturdi*
 یعنی: ار، ری را رادار
 ساخت گرسفند را سلاخی

- *ol ani * ewingə ot yaqturdi* یقتردی
یعنی: ار، دستر داد خانه ی
ری را آتش زدند. (یقتور-
یقتوماق *yaqturur-yaqturmaq*).
اگر کسی با چیزی بر خورد
کند، چنین می‌گیرند.

یقتردی *yaqturdi*: *ol ani * ewingə ot yaqturdi*
ترنکا یبار یقتردی *ol ani * ewin yiqturdi*
یعنی: ار، لباس ری مشک ر عنبر
مالید، رادار کرد که
لباس ار را با مشک آغشته
کنند. (یقتور- یقتوماق
yaqturur- yaqturmaq).

یقتردی *yaqturdi*: *ol ani * ewin yiqturdi*
یعنی: ار، خانه ی ری را ریران
گردانید. مراد دیگر نیز
چنین است. (یقتور- یقتوماق
yaqturur- yaqturmaq).

یقتردی *yaqturdi*: *ol ani * ewin yiqturdi*
یعنی: ار، خانه ی ری را ریران
گردانید. مراد دیگر نیز
چنین است. (یقتور- یقتوماق
yaqturur- yaqturmaq).

یقتردی *yaqturdi*: *ol ani * ewin yiqturdi*
یعنی: ار، خانه ی ری را ریران
گردانید. مراد دیگر نیز
چنین است. (یقتور- یقتوماق
yaqturur- yaqturmaq).

یقتردی *yaqturdi*: *ol ani * ewin yiqturdi*
یعنی: ار، خانه ی ری را ریران
گردانید. مراد دیگر نیز
چنین است. (یقتور- یقتوماق
yaqturur- yaqturmaq).

- *ol ani * ewin yiqturdi*
یعنی: ار، خانه ی ری را ریران
گردانید. مراد دیگر نیز
چنین است. (یقتور- یقتوماق
yaqturur- yaqturmaq).

کند. مراد دیگر نیز چنین
است.

*ol ani * ewin yiqturdi*
یعنی: ار، خانه ی ری را ریران
گردانید. مراد دیگر نیز
چنین است. (یقتور- یقتوماق
yaqturur- yaqturmaq).

یغتردی *yağturdi*: *ol ani * ewin yiqturdi*
یعنی: ار، خانه ی ری را ریران
گردانید. مراد دیگر نیز
چنین است. (یغتور- یغتماق
yağturur- yağturmaq).

یغتردی *yağturdi*: *ol ani * ewin yiqturdi*
یعنی: ار، خانه ی ری را ریران
گردانید. مراد دیگر نیز
چنین است. (یغتور- یغتماق
yağturur- yağturmaq).

یغتردی *yağturdi*: *ol ani * ewin yiqturdi*
یعنی: ار، خانه ی ری را ریران
گردانید. مراد دیگر نیز
چنین است. (یغتور- یغتماق
yağturur- yağturmaq).

یغتردی *yağturdi*: *ol ani * ewin yiqturdi*
یعنی: ار، خانه ی ری را ریران
گردانید. مراد دیگر نیز
چنین است. (یغتور- یغتماق
yağturur- yağturmaq).

یقتردی *yaqturdi*: *ol ani * ewin yiqturdi*
یعنی: ار، خانه ی ری را ریران
گردانید. مراد دیگر نیز
چنین است. (یقتور- یقتوماق
yaqturur- yaqturmaq).

نیز چنین است. *ar yindurdi* / ار یندردي
yundurdi یعنی: شخص قی کرد.
 یندی *yundi* هم گفته می‌شود.
 در مقام تهدید نیز چنین
 می‌گیرند. (یندر-
yundurur- یندرماق
yundurmaq).

یندردی *yindurdi*: انکه ان
 یندردي *ani * ewin yindurdi* یعنی:
 ار، خانه ری را در معرض
 جستجو قرار داد. ار برای
 یافتن چیزی مشکرک، خانه‌ی
 ری را مورد تفتیش قرار
 داد. (یندر- یندرماک
yindurur- yindurmak).

یبشردی *yapsurdi*: ارقا یلم
 یبشردي *oqqa yilim yapsurdi* یعنی:
 ار با چسب به تیر، پر
 چسبانید. (یبشرد-
 یبشردماق *yapsurur- yapsurmaq*).

اصل آن یبجردی *yapcurdi*
 است که «شین» از «جیم»
 ابدال یافته است. چنانکه
 در عربی هم «بهرام چربین»
 را معرب ساخته «شربین»
 تلفظ می‌کنند.

یتگردی *yatğurdi*: ال انی
 یتگردي *ol ani yatğurdi* یعنی:
 ار، ری را خرابانید، به
 خراب برد. (یتگرد-
 یتگردماق *yatğurur- yatğurmaq*).

یلردی *yalwardi*: ال منکا یل
 ردي *ol ma *a yalwardi* یعنی: ار،
 به من التماس کرد. از من
 خراش کرد که خراست ار
 را به جا آورم. (یلرد-
 یلردماق *yalwarur-*
yalwarmaq).

یلوردی *yelwirdi*: تلر یل
 ردي *tulwir yelwirdi* یعنی:

دیگر را بکنند، چنین می-
 گیرند.

ال قلن یلتردی *ol qulin yolturdi*
 یعنی: ار با دادن
 پرل، برده را رادار کرد
 که خرد را بخرد ر آزاد
 کند. (یلتر- یلترماق
yolturur- yolturmaq).

یمتردی *yumturdi*: ال انکه کرزن
 یتردي *ol ani * kozin yumturdi* یعنی:
 ار، ری را رادار ساخت که
 چشمان خرد را ببندد.
 (یمتر- یمترماک *yumturur-*
yumturmak).

یبجردی *yapcurdi*: ال اقا ینک
 یبجردي *ol oqqa yu * yapcurdi*
 یعنی: ار به تیر، پر
 چسبانید. با حرف «ر»
 بصورت یجردی *yawcurdi*
 تلفظ می‌شود. (یبجرد-
 یبجردماق *yapcurur- yapcurmaq*).

ینجردی *yuncirdi*: ار ایشی
 ینجردي *ar isi yuncirdi* یعنی:
 کار آن شخص بدتر شد.
 (ینجرار- ینجرماق *yuncirar-*
yuncirmaq).

یلدردی *yeldirdi*: یل یلردی
 یلدردي *yeldirdi* یعنی: نسیم
 رزید. (یلدرار- یلدرماک
yeldirar- *yeldirmak*).

یمدردی *yumdardi*: ال کشینی
 یمردي *ol kisini yumdardi* یعنی:
 ار، مردم را جمع کرد، گرد
 آورد. مراد دیگر نیز
 چنین است. (یمدر- یمدرماق
yumdarur- yumdarmaq).

یندردی *yundurdi*: ال انی اکا
 یندردي *ol ani ewgə yundurdi*
 یعنی: ار، ری را به خانه
 برگردانید. مراد دیگر

یرتشدی yortusdi: ال منک بلا یرتشدی *ol māni * bilā yortusdi* یعنی: ار، با من در یدک کشیدن اسب مسابقه نهاد. (یرتشرر- یرتشمق *yortusur-* *yortusmaq*).

یبرشدی yaprusdi: ال انکر یر یرشدی *ol a *ar yer yaprusdi* یعنی: ار، در همرار کردن زمین، به ری کمک کرد. (یرششرر- یرشماق *yaprusur-* *yaprusmaq*).

یتزشدی yetrusdi: ال ار اکی یر یرکا ات یتزشدی *olar ikki birka at yetrusdi* یعنی: آنان برای رساندن اسب به هم کمک کردند. (یتزششرر- یتزشماک *yetrusur-* *yetrusmak*).

یشرشدی yasrusdi: ال ار سرزک یشرشدی *olar sozug yasrusdi* یعنی: آنان در مخفی نگهداشتن حرف، متحد شدند. مراراد دیگر نیز چنین است. (یشرششرر- یشرشماق *yasrusur-* *yasrusmaq*).

یغرشدی yoğrusdi: ال انکر ارن یغرشدی *ol a *ar un yoğrusdi* یعنی: ار، به ری در خمیر کردن آرد، کمک کرد.

سذق اغزدا یغرشدی *su uq agızda yoğrusdi* یعنی: آب دهان در دهان خشکید. (یغرششرر- یغرشماق *yoğrusur-* *yoğrusmaq*).

یگرشدی yugrusdi: اغلان یگرشدی *oğlan yugrusdi* یعنی: بچه ها دریدند. مراراد دیگر نیز چنین است. (یگرششرر- یگرشماک *yugrusur-* *yugrusmak*).

یمرشدی yamrasdi: قـرز یمرشدی *quzi yamrasdi* یعنی: بره- ها قاتی گرسفندان شدند.

ترره‌های اتاق ر حجله‌ی عرس آریزان شد. (یلـ رار- یلـقرماق *yelwirār-* *yelwirmāk*).

یلمـردی yilmirdi: سـر یلمردی *suw yilmirdi* یعنی: آب، رلرم شد. (یلمـرار- یلمـرماک *yilmirār-* *yilmirmāk*).

گرته‌ی دیگر

از این باب

ییتردی yayturdi: ال ترن سـ دا ییتردی *ol tonin suwda yayturdi* یعنی: ار، دستر داد لباسش را در آب انداخته ر تکان دهند.

برای تکان دادن هر چیز دیگری در آب نیز، چنین گفته می‌شود. (ییتـرر- ییتـرماق *yayturur-* *yayturmaq*).

یلبـشدی yelpisdi: ال انکر سنکاک یلبشدی *ol a *ar si *āk yelpisdi* یعنی: ار، به ری در راندن پشه کمک کرد. در باد زدن نیز چنین می‌گریند. (یلبـشرر- یلبـشماک *yelpisur-* *yelpismāk*).

یلبـشدی yelpisdi: کبـساک یلبشدی *kəpək yelpisdi* یعنی: از رطوبت دانه‌های سبوس به هم چسبید. (یلبـشرر- یلبـشماک *yelpisur-* *yelpismāk*).

یرتشدی yirtisdi: ال انکر برز یرتشدی *ol a *ar boz yirtisdi* یعنی: ار، به ری در پاره کردن پارچه، کمک کرد. مراراد دیگر نیز چنین است. (یرتشرر- یرتشمق *yirtisur-* *yirtismaq*).

دیگر نیز چنین است.
(یلغششور- یلغشماق
yalğasur- yalğasmaq).

یلقشدی *yolqasdi*: یلقشدی
نانک * *yolqasdi nə* یعنی: [آن]
چیز کشیده ر کنده
شد. (یلقششور- یلقشماق
yolqasur- yolqasmaq).

یلقشدی *yolqusdi*: الار بیر
اکنیدن نانک یلقشدی *olar
bir əkindin nə * yolqusdi*
یعنی:
آن در از همدیگر سرد
بردند ر به همدیگر سرد
رسانیدند. (یلقششور-
یلقشماق *yolqusur- yolqusmaq*).

یرکشدی *yorkəsdi*: یغاجقاییب
یرکشدی *yığacqa yip yorkəsdi*
یعنی: به درخت طناب
پیچیده شد. مرارد دیگر
نیز چنین است. به هر چیز
دیگر که به چیزی بست ر
بند شرد نیز چنین می-
گیریند. (یرکششور-
یرکشماک *yorkəsür- yorkəsmək*).

یبلشدی *yiplasdi*: اراغتلار
یرزن یبلشدی *urağutlar yuzin
yiplasdi* یعنی: زنان صررت
همدیگر را بند انداختند.
(یبلششور- یبلشماق
yiplasur- yiplasmaq).

یذلشدی *yi lasdi*: یلقی
یذلشدی *yilqi yi lasdi* یعنی:
حیرانات در گله همدیگر را
بریدند. (یذلششور-
یذلشماق *yi lasur- yi lasmaq*).

در این کلام نیز آمده
است:

کشی سرزلششور یلقی
یذلششور *kisi sozlasu yilqi yi lasu*

در این قطعه نیز آمده
است:

قجنگار تکا شلدی
سغلق سرک قشلدی
سرتلر قمع یشلدی
اغلق قزی یرششور

*Qoc *ar təkə səşildi*
Sağlıq surug qosuldi
Sutlər qamuğ yusuldi
Oğlaq quzi yamrasur

ترجمه: قرچ ر بز از هم
جدا شدند،

گله ی شیرده سر رسید
شیر درشیده ر سرازیر شد
بزغاله ر بره درهم
فشردند.

ترضیح آنکه: دربارهی
تابستان صحبت می کند ر
می گرید با فرا رسیدن
تابستان، قرچ ر بز نر از
گرسفند ماده ر بز ماده
جدا شدند ر گله های میش
برای درشیدن ردیف
ایستادند ر از
پستانهاشان شیر جاری شد
ر بره ها به مادرهاشان
رسیدند.

یمرشدی *yəmrusdi*: ال انکر
یغاج یرشدی *ol a *ar yığac
yəmrusdi* یعنی: ار به ری در
کندن درخت کمک کرد.
(یرششور- یرشماک
yəmrusur- yəmrusmək).

یتغشدی *yatğasdi*: ال انک برلا
یتغشدی *ol ani * birlə yatğasdi*
یعنی: ار، با ری همخوابه
شد. (یتغششور- یتغشماق
yatğasur- yatğasmaq).

یلغشدی *yalğasdi*: الار بال
یلغشدی *olar bal yalğasdi* یعنی:
آنان عسل لیس زدند. با
همدیگر لیسیدند. مرارد

یملشدی yumlusdi: کوزلار
 یلشدی *kozlər yumlusdi* یعنی:
 چشم‌ها بسته شد. (یملشرر-
 یلشماق *yumlusur- yumlusmaq*).

یرسقدی yarsiqdi: ار اغلندن
 یرسقدی *ər oğlundin yarsiqdi*
 یعنی: مرد, از فرزند خرد,
 جدا افتاد. پدر ر پسر در
 بیابان راه هم را گم
 کردند, هر کدام به سرب
 افتادند یا گرفتار دشمن
 شدند.

(یرسقار- یرسماق *yarsiqir-*
yarsiqmaq).

یتسکتی yetsikti: ار یتسکتی *ər*
yetsikti یعنی: شخص بسیار
 ساخررده شد, خرب پیر ر
 خرفت شد. ر نیز:
 - قجغن ار یتسکتی *qaciğan ər*
yetsikti یعنی: مرد فراری,
 برگردانیده شد.

یتسکار- یتسکماک *yetsikər-*
yetsikmæk).

یرتلدی yirtildi: ترن یرتلدی *ton*
yirtildi یعنی: لباس, پارہ
 شد. در این بیت نیز آمده
 است:
 اتسا اqn کز کرب کمتر انی
 یغدجی
 تاغغ اتب اغرسا ارزی قیی
 یرتلرر
Atsa aqin kəz kərip kimtur ani yiğdaci
Tagiğ atip oğrasa ozi quyi yirtilur
 یعنی: اگر ار تیر را گزین
 کند ر بیند ارد, کدامین کس
 می‌تراند جلرگیر شرد?
 اگر تیر ار بر کره هم گذر
 کند, آن کره ر پیکرش را
 در نیم می‌کند.
 ترضح آنکه: دربارہی
 ررزگار ر زمانہ صحبت می-

یعنی: انسان با سخن گفتن ر
 حیران با برییدن.
 ترضح آنکه: آدمیان با
 حرف زدن به هم نزدیک می-
 شرنند ر حیرانات با برییدن
 همدیگر, را می‌شناسند.

یذلشدی ya lisdı: سر یذلشدی *su*
ya lisdı یعنی: قشرن پخش شد.
 اگر مرکب رقیق نیز رری
 کاغذ نامرغرب پخش شرد,
 چنین می‌گیرند. (یذلشرر-
 یذلشماق *ya lisdı- ya lisdımaq*).

یذلشدی yo lisdı: بتک‌لار
 یذلشدی *bitiklər yo lisdı* یعنی:
 کتابها نابرد کرده شد.
 مرارد دیگر نیز چنین است.
 (یذلشرر- یذلشماق *yo lisdı-*
yo lisdımaq).

یزلشدی yazlisdı: تک‌لار
 یزلشدی *tugunlar yazlisdı* یعنی:
 گره‌ها باز شد. مرارد
 دیگر نیز چنین است.
 (یزلشرر- یزلشماق *yazlisdı-*
yazlisdımaq).

یغلشدی yiğlisdı: سر قمنغ
 یغلشدی *su qamuğ yiğlisdı* یعنی:
 سراسر قشرن گورد
 آمدنند. (یغلشرر-
 یغلشماق *yiğlisdı- yiğlisdımaq*).

یفلشدی yuflusdi: قمرلار قمنغ
 یفلشدی *qorumlar qamuğ yuflusdi*
 یعنی: همہی صخره‌ها
 غلتیدنند. مرارد دیگر نیز
 چنین است. (یفلشرر-
 یفلشماق *yuflusur- yuflusmaq*).

یملشدی yamlasdi: ال انکر ا
 یملشدی *ol a *ar ew yamlasdi* یعنی:
 ار به ری در جارر کردن
 منزل کمک کرد. (یملشرر-
 یملشماق *yamlasur- yamlasmaq*).

(یغزلرر - یغزلیق - *yoğrulur*)
 (*yuğrulmaq*) .
 یغزلیدی *yiğrildi*: ار تملغقا
 یغزلیدی *ər tumluğqa yiğrildi* یعنی:
 مرد, از سرما کز کرد.
 - ترن یغزلیدی *ton yiğrildi*
 یعنی: لباس- در اثر کثرت
 شستن- در هم پیچید.
 (یغزلرر - یغزلیق - *yiğrilur*)
 (*yiğrilmaq*) .

گرنه‌ی دیگر

از این باب

یقلدی *yayqaldi*: ســــر
 یقلدی *suw yayqaldi* یعنی: آب
 مرج زد. ترح در هر مایع
 دیگر نیز چنین است. اگر
 کسی به هر چیزی تمایل
 نشان دهد, می‌گیرند:
 - ار کنکلی یقلدی
 یقلدی *ər ko *li yayildi yayqaldi* .
 اما, این لغت, کمتر
 کاربرد دارد. (یقلرر -
 یقلماق *yayqalur- yayqalmaq*) .
یلبندی *yelpindi*: اغلان
 یلبندی *oğlan yelpindi* یعنی:
 کردک جن زده شد.
 - ال ارزنکا ییل یلبندی *ol*
 خردش را باد داد. یعنی: ار
 خردش بادبزن تکان داد.
 (یلبنرر - یلبنماک - *yelpinur*)
 (*yelpinmək*) .
یرتندی *yirtindi*: ال ترن
 یرتندی *ol tonin yirtindi* یعنی:
 ار, راغرد کرد که لباس
 خرد را می‌درد. مرارد
 دیگر نیز چنین است.
 (یرتنرر - یرتنماق - *yirtinur*)
 (*yirtinmaq*) .

کند ر می‌گیرید که اگر
 زمانه تیر در کمان بگذارد
 ر قصد انداختن کند ر کره
 را نشانه ردد, پنه‌ی کره
 ر آغرش ار قطعه قطعه می-
 شــــرد. (یرتــــلرر -
 یرتلماق *yirtilur- yirtilmaq*) .
یستدی *yastaldi*: یستق
 یستدی *yastuq yastaldi* یعنی: به
 بالش تکیه داده شد. بالش
 مررد
 استفاده در تکیه دادن
 قرار گرفت.
 - اق امقا یستدی *oq amacqa yastaldi*
 یستدی *yastaldi* یعنی: تیر بر کنار
 هدف اصابت کرد. (یستلرر -
 یستلماق *yastalur- yastalmaq*) .
ینجلیدی *yancildi*: قاغرن
 ینجلیدی *qağun yancildi* یعنی:
 خربزه له کرده شد. اگر
 چیزهایی شبیه خربزه نیز
 له کرده شرد, چنین می-
 گرینند. (ینجلرر -
 ینجلماق *yancilur- yancilmaq*) .
یبرلدی *yapruildi*: بیر نانک
 یبرکا یبرلدی *bir nə * birgə yapruildi*
 یعنی: چیزی به چیز
 دیگری چسبید. در چیز در
 حلقه‌ی هم شدند.
 - ترن یبرلدی *ton yapruildi*
 یعنی: لباس رفر شد. تار ر
 پرد لباس حلقه در حلقه
 هم شدند. (یبرلرر -
 یبرلماق *yapruilur- yapruilmaq*) .
یترلدی *yetruildi*: سنق برنقا
 یترلدی *so *uq burunqa yetruildi*
 یعنی: انتهای چیزی به ارل
 آن رسانیده شد. (یتلرر -
 یترلماک *yetrulur- yetrulmək*) .
یغزلدی *yoğruldi*: ارن یغزلیدی *un*
yoğruldi یعنی: آرد, خمیر شد.

رانگرد به خورردن
کرد. (یسنرر- یسنماک
(yemsinur-yemsinmæk).

یلغندی yalğandi: ار جنماق
یلغندی *ar canaq yalğandi* یعنی:
شخص، پیاله را لیسید.
مرارد دیگر نیز چنین است.
(یلغنرر- یلغنماق *yalğanur-*
yalğanmaq).

یلندی yalwandi: ار اغزن یل
ندی *ar ağzin yalwandi* یعنی: شخص
با زبان در لبه‌ایش را
لیسید. (یلنرر- یلنماق
yalwanur- yalwanmaq).

یلقندی yolqundi: یلقندی
نانک * *yolqundi nə* یعنی: [آن]
چیز کشیده ر کنده شد.
(یلقنرر- یلقنماق *yulqunur-*
yulqunmaq).

یرکندی yorəkəndi: ارق یغاجقا
یرکندی *urūq yiğacqa yorəkəndi*
یعنی: تسمه ر طناب به
درخت پیچیده شد.

- ار یغرقانقا یرکندی *ar*
yoğurqanqa yorəkəndi یعنی: شخص
به خاف در پیچید. مرارد
دیگر نیز چنین است.
(یرکنرر- یرکنماک *yorkənur-*
yorkənmæk).

یذلندی yi landi: ات یذلندی
at yi landi یعنی: گشت بر گرفت.
مرارد دیگر نیز چنین است.
(یذلنرر- یذلنماق *yi lanur-*
yi lanmaq).

یزلندی yazlindi: تکررن
یزلندی *tugun yazlindi* یعنی:
گره باز شد. مرارد دیگر
نیز چنین است. (یزلنرر-
یزلنماق *yazlinur- yazlinmaq*).

یيجندی yapcundi: اقا یلم
یيجندی *oqqa yilim yapcundi*
یعنی: با چسب کشمشک به
تیر، پر چسبانیده شد. اگر
چیزی را به چیز دیگری
بچسبانند ر یا رصل کنند،
چنین گفته می‌شود.
(یيجنرر- یيجنماق *yapcunur-*
yapcunmaq).

این کلمه با حرف «ش» نیز
بصورت یبشندی *yapsundi*
با حرف «» بصورت یجندی
yawcundi تلفظ می‌شود.

یگرندی yigrəndi: انک یینی
یگرندی *ani * yini yigrəndi* یعنی:
ار، مری بر تنش فراخید ر
سیخ شد.

- ار اتنی یگرندی *ar atni*
yigrəndi یعنی: شخص از
خوردن گشت خام چنشدش
شد. (یگرنرر- یگرنماک
yigrənur- yigrənmæk).

یخسندی yaxsindi: ار قفتان
یخسندی *ar qaftan yaxsindi* یعنی:
خفتان جنگی را بر درش
انداخت. بی‌آنکه پورش ر
بازرها ر کمرش را ببندد،
بر درشش انداخت. اگر
خرقه ر مانند آن را هم
بر درش بیندازند، چنین
می‌گیرند. (یخسنرر-
یخسنماق *yaxsinur-yaxsinmaq*).

یرسنندی yersindi: ار یرک
یرسنندی *ar yerig yersindi* یعنی:
شخص، مکانی را برای خرد
بعنران یررد برگزید. ر
بدان عادت کرد. (یرسنرر-
یرسنماک *yersinur- yersinmæk*).

یمسنندی yemsindi: ار اش
یمسنندی *ar as yemsindi* یعنی: شخص
در حالیکه چیزی نمی‌خورد،

معنای: «درب را باز کرد.»
 می‌باشد که فعلی گذرا
 است. اگر بر سر آن حرف
 «الف ن» آورده شود، فعل
 از گذرا به ناگذرا سیر
 می‌کند. انفتح الباب در
 معنای: «درب باز شد.»
 اگر کسی چیزی را بشکند،
 می‌گیرند: كسر الرجل الشيء
 ر اگر آن چیز خرد شکسته
 شود، می‌گیرند: انكسر .
 فعل اخیر، ناگذرا است. در
 ترکی نیز، چنین است. مثلا
 می‌گیریم: ار تکرن یزدي *ər*
tugun yazdi یعنی: شخص، گره
 باز کرد. اگر بر این
 فعل، حرف «ن» افزوده
 شود، گفته می‌شود: تکرن
 یزلندی *tugun yazlindi* که در
 معنای: «گره باز شد.»
 می‌باشد. با افزوده شدن
 حرف «ن»، این فعل ناگذرا
 شده است.

اگر بر فعل، حرف «ل»
 افزوده شود، بصورت: تکرن
 یزلدی *tugun yazildi* در خواهد
 آمد که معنای: «گره باز
 کرده شد.» را می‌دهد. ر
 اگر در حرف: «ن، ل» با
 هم افزوده شود، به حالت:
 یزلندی *yazlindi* در خواهد
 آمد، که اصل معنای آن،
 چنین است: «گره، بخردی خرد
 باز شد.»

همین‌گونه است جمله‌ی زیر:

- ار تبق یدی *ər topiq yuwdi*
 در معنای: شخص تَرپ را
 غلتانید.

که در این صورت در آمده
 است:

- تبق یلدی *topiq yuwuldi*
 یعنی: تَرپ غلتیده شد. در

یزلندی *yuzlondi*: ال منکا
 یزلندی *ol ma *a yuzlondi* یعنی:
 ار، به سَری من برگشت،
 صورتش را بطرف صورت من
 آورد.

- ار یزلندی *ər yuzlondi* یعنی:
 شخص پیش مردم دارای
 احترام شد. اگر از مردم
 طلب خدمت ر جاه شد نیز،
 چنین گفته می‌شود.
 (یزلنر - یزلنماک *yuzlanur-*
yuzlanmak).

یغلندی *yağlandi*: یغلندی
 نانک *yağlandi nə** یعنی: [آن]
 چیز ررغن مالی شد. آن چیز
 با ررغن آمیخته شد.
 (یغلنر - یغلنماق *yağlanur-*
yağlanmaq).

یفلندی *yuwlundi*: یفلندی
 نانک *yuwlundi mə** یعنی:
 [آن] چیز در غلتید.
 (یفلنر - یفلنماق
yuwulunur- yuwulunmaq).

یرمندی *yarmandi*: ار تامقا
 یرمندی *ər tamqa yarmandi* یعنی:
 شخص از دیرار بالا رفت.
 مرارد دیگر نیز چنین است.
 (یرمنر - یرمنماق
yarmanur- yarmanmaq).

قاعده: اگر به هر گرنه فعل

گذرای در راجی، حرف «ل»
 افزوده شود، ناگذرا ر یا
 مجهل می‌شود. این اصل را
 پیش از این گفته‌ام. ر
 اگر به هر گرنه فعل
 گذرا، حرف «ن» افزوده
 شود، ناگذرا می‌شود. در
 عربی نیز چنین است. مثلا
 در عربی: فتح الباب در

قواعد را در «کتاب سالم» باز گفته‌ام. در این فعل-ها نیز قواعد امر، نهی و مانند آن همانگونه است که گفته‌ام.

باب چهار راجی‌ها پایان یافت.

باب پنچ راجی‌ها باب فعلعدی

یغجلندی *yiğaclandi*: یغیر
یغجلندی *yer yiğaclandi* یعنی: زمین درختزار شد. اگر درخت در زمین فراران شود، چنین می‌گیرند. (یغجلنر- *yiğaclanur-* یغجلنمماق *yiğaclanmaq*).

یغرنندی *yağirlandi*: تیی
یغرنندی *təwəy yağirlandi* یعنی: زخم پشت شتر بیشتر شد. مرارد دیگر نیز چنین است. (یغرننر- *yağirlanur-* یغرننماق *yağirlanmaq*). اگر زخم باعث خارش ری شود نیز، چنین می‌گیرند.

یمرلندی *yumurlandi*: سسر
یمرلندی *su yumurlandi* یعنی: سپاه گرد آمد. مرارد دیگر نیز چنین است. (ترکی ارغرنر- *yumurlanur-* یمرلنمماق *yumurlanmaq*).

یلرلندی *yularlandi*: ات
یلرلندی *at yularlandi* یعنی: به اسب، افسار بسته شد. (یلرلنر- *yularlanur-* یلرلنماق *yularlanmaq*).

اینجا، فعل مجهول است و ترپ را، دیگری غلتانیده است. رلی اگر ترپ بخردی خرد غلتیده شد، بر فعل حرف «ن» می‌افزایند و یغجلندی *yuwulandi* می‌گیرند.

پیش از آنکه حرف «ن» پس از حرف «ل» افزوده شود، این فعل، از در سوری ناگذرا برد:

نخستین سوری، انجام فعل از طرف فاعلی ناشناخته است. در این حال، فعل، در جایگاه یک فعل ناگذرا ظاهر شده برد. با آرردن حرف «ل» و پیرند دادن آن با حرف «ن»، فعل بدرن تأثیر فاعلیت بر گذرای، کاملاً ناگذرا شده است.

همانگونه که در بالا در شرح فعل یغدی *yuwdi* گفتم، این فعل در راجی و گذرا است. با افزردن حرف «ل» به صورت یغدی *yuwuldi* در آمده است که معنای آن چنین است: «با غلتانیدن از طرف دیگری، در غلتید.» و یا حتی می‌تران گفت: «بخردی خرد در غلتید.» که در این حالت، فعل سه راجی و از در سوری ناگذرا است. رلی اگر، حرف «ل» همراه حرف «ن» افزوده شود، بصورت یغدی *yuwulandi* در می‌آید که معنای آن فقط این است که: «بخردی خرد، در غلتید.»

یعنی فعل از در راجی به سه راجی و از سه راجی به چهار راجی سیر کرده و ناگذرا شده است. اغلب

یرقلنمباق *yiraqlanur-* (*yairaqqlanmaq*) .

یلقلندی *yulaqlandi* : ییر
یلقلندی *yer yulaqlandi* یعنی:
زمین, چشمه زار گردید. در
زمین چشمه ها فراران شد.
(یلقلنرر-)

یرقلنمباق *yulaqlanur-* (*yulaqlanmaq*) .

یرکلندی *yurəkləndi* : ار
یرکلندی *ər yurəkləndi* یعنی:
شخص, جسارت نشان داد.
مرارد دیگر نیز چنین است.
(یرکلنرر- یرکلنماک
yurəklənur-yurəqlənmək) .

یرملندی *yarimlāndi* : یرملندی
نانک *yarimlāndi nə* * یعنی:
[آن] چیز, در نیمه شد.
(یرملنرر- یرملنماق
yarimlanur- yarimlanmaq) .

یشملندی *yisimlāndi* : ار
یشملندی *ər yisimlāndi* یعنی:
مرد, پاتابه پرشید. ر آن
چیزی شبیه مچ پیچ است.
(یشملنرر- یشملنماک
yisimlānur- yisimlānmək) .

یلملندی *yelimlāndi* : اقی
یلملندی *oq yelimlāndi* یعنی:
چسب به تیر چسبید, اگر
دیگری نیز بچسباند نیز
چنین گفته می‌شود.
(یلملنرر- یلملنماک
yelimlānur- yelimlānmək) .

شش راجی‌ها از

این باب

یلغندردی *yalğāndurdi* : ار
یلغندردی *ər yalğāndurdi* یعنی:
مرد, تکذیب کرد, دروغ

یزلندی *yawuzlāndi* : ال اتغ ی
زلندی *ol atığ yawuzlāndi* یعنی:
ار, اسب را ناپسند شورد.
مرارد دیگر نیز چنین است.
(یزلنرر- یزلنماق
yawuzlanur- yawuzlanmaq) .

یشلندی *yawaslāndi* : ار ی
یشلندی *ər yawaslāndi* یعنی: شخص
آرام شد, خرشخر شد,
متانت به خرج داد. (یشلنرر- ییشلنماق
yawaslanur-yawaslanmaq) .

یمیشلندی *yemislāndi* : یغاج
یمیشلندی *yiğac yemislāndi* یعنی:
درخت بار داد. بارآورد
شد. (یمیشلنرر - یمیشلنماک
yemislānur- yemislānmək) .

یلغلیندی *yaliğlāndi* : تقیق
یلغلیندی *taquq yaliğlāndi* یعنی:
خررس, تاج گرشتی پیدا
کرد. تاجدار شد. اگر اسب
یالدار شرد نیز, چنین
گفته می‌شود. (یلغلینرر-
yaliğlanur- yaliğlanmaq) .

یرقلندی *yaraqqlāndi* : ار
یرقلندی *ər yaraqqlāndi* یعنی:
مرد زره پرش شد, مسلح
شد. جنگ جامه پرشید. اگر
سینه بند رزم نیز بپرشد,
چنین گفته می‌شود.
(یرقلنرر- یرقلنماق
yaraqqlanur- (*yaraqqlanmaq*) .

یرقلندی *yiraqlāndi* : ار ییرک
یرقلندی *ər yerig yiraqlāndi*
یعنی: شخص, آن مکان را
درتر یافت. (یرقلنرر-)

یمشقلندی yumsaqlandi: ار منکا
 یمشقلندی *ər ma *a yumsaqlandi*
 یعنی: شخص در مقابل من,
 نرم شد, تملق کرد.
 (یمشقلنرر-
 یمشقلنماق *yumsaqlanur-*
 . *yumsaqlanmaq*)

یمغقلندی yumğaqlandi: یمغقلندی
 نانک *yumğaqlandi nə ** یعنی:
 [آن] چیز غلتید ر چرخید.
 (یمغقلنرر- یمغقلنماق
 . *yumğaqlanur- yumğaqlanmaq*)

یدغقلندی yawğanlandi: ار اشغ
 یدغقلندی *ər asiğ yawğanlandi*
 یعنی: شخص, غذا را بدن
 مزه یافت. غذایش را بی-
 گشت دید ر خشک ر خالی
 خورد. (یدغقلنرر- یدغقلنماق
yawğanlanur-
 . *yawğanlanmaq*)

یلغقلندی yilğunlandi: یر
 یلغقلندی *yer yilğunlandi* یعنی:
 زمین, پر از درخت گز
 گردید. (یلغقلنرر-
 یلغقلنماق *yilğunlanur-*
 . *yilğunlanma*)

شمرد. (یلغقلنرر-
 یلغقلنرر- *yalğandurur-*
 . *yalğandurmaq*)

یلدزلندی yildizlandi: یغاج
 یلدزلندی *yilğac yildizlandi* یعنی:
 درخت ریشه دار شد. اگر
 کسی در جایی سکنی گزیند ر
 در آنجا ریشه دار شد نیز,
 چنین می‌گیرند.

- ار یلدزلندی *ər yildizlandi*
 یعنی: شخص ایل ر تبار
 یافت, در جایی اقامت
 گزید ر پخش گردید ر یا
 آنکه تبارش اصیل گشت.
 (یلدزلنرر-
 یلدزلنماق *yildizlanur-*
 . *yildizlanmaq*)

یدرقلندی yudruqlandi: ار
 یدرقلندی *ər yudruqlandi* یعنی:
 شخص, مشت خرد را گره

کرد. بدن شخص هنگام گره
 کردن مشت منقبض شد.
 (یدرقلنرر-
 یدرقلنماق *yudruqlanur-*
 . *yudruqlanmaq*)

یرمقلندی yarmaqlandi: ار
 یرمقلندی *ər yarmaqlandi* یعنی:
 شخص, صاحب پرل شد.
 (یرمقلنرر-
 یرمقلنماق *yarmqlanur-*
 . *yarmaqlanmaq*)

سپاس خدای را که کتاب مثال پایان یافت.



۵. کتاب سه-
گانگان
(ذرات الثلاثه)





بخش نخست: اسماء ثلاثه

ياھ yah: بلي, آري. راژک آرايي در معنای: «بسیار خراب.» هنگامي که مي-گريند: ات تت *at tut* يعني: اسب را بگير!
شخص پاسخگر هم پاسخ مي-دهد: ياھ *yah* يعني: باشه, چشم, بسيار خراب!
هنگام تلفظ سريع اين راژک آراها, حرف لين اسقاط مي-شود. مانند: ته ته, جه جه, که که, مه, يه. از اين رو, اين راژک آراها را در باب منقرص آرديم. زيرا حرف لين در آنها نه در نگارش, بلکه در گريش اسقاط مي-شود ر حرف «ه» براي تکميل تخريج آرا از مخرج آرايي کاربرد پيدا مي-کند. مانند حدث حرف «ه» در آيهي مبارکه ي:
فبهذا هم اقتده
رلم يتسنه.
اما در اصل, حرف «ه» در ترکي ناب, رجرد ندارد.

باب اسماء در راجي (سه راجي در نگارش, در راجي در گريش)

تاه تاه tah tah: راژک آرايي که قرش ر باز را پس از پرانيدن به سري شکار, با آن فرا خرانند. حرف «ه» براي سهرلت در تلفظ است.

جره جره cuh cuh: راژک آرايي براي رانندن ر دررکردن اسب.

کاه کاه kah kah: راژک آرايي که با آن سگ را آراز دهند.

ماه mah: اينک, بگير. اين راژک آرا هنگام دادن چيزي به کسي که قصد ستندن ر گورفتن آن را دارد, به زبان مي-آررند.

مثال از اين باب

- یاغ جربی *yağ copı* یعنی: درد زرغن.
 - برر جربی *bor copı* یعنی: درد شراب. مرارد دیگر نیز چنین است.
 - تتماج جربی *tutmac copı* یعنی: هر تکه از خمیر ر نان نازک که در داخل ترمناج است.
قرب qob: ال منی کرب قرب قلدی *ol mənı korup qob qıldı* یعنی: ار, تا مرا دید, خرشحال شد, شادمانی کرد.
کرب kup: خم, کوزه بزرگ.
کیب kip: قالب, قالب هر چیزی. کربج کیبی *kərpıc kipi* یعنی: قالب خشت.
کیب kip: مانند, شبیه. (ترکی ارغزی).
 - بر ار انک کیبی * *bu ər anı kipi* یعنی: این شخص, مانند ار است.
برت but: ران.
برت but: فیروزه درشت که دختران ر پسران بزرگان ر بزرگزادگان بر پیشانی خرد می آریزند.
 - قز برت اردی *qız but urdı* یعنی: دختر خرد را با فیروزه آراست.
 برت *but*: غذایی که برای آرندهی ارمغان از سرب بزرگی آماده می شود. مانند پرل یا گرسفند که به آرندهی اسب بخشش شده, بعنران دستخرش اهداء می شود. این پرل

اما, باید بگریم در جمله- ی:
 - ار اهلدی *ər ahladı* یعنی: شخص, آه کشید.
 البته در این جا نیز حرف «ه» به تخریح صدای خاص از گلر دلالت می کند.
 اگر به جغد ارهی *uhi* گفته می شود, در ترکی ناب ارکی *ugi* تلفظ می شد. گرچه حرف «ه» در گریشهای ختی ر کنجکی فراران یافت می شود, رلی در اصل ر در ترکی ناب رجرد ندارد ر حرفی مهاجر به شمار می رود.

باب پهن راکیان ر میان ساکنان فعل, فعل, فعل

ترب tup: اصل ر بن ر ریشهی هر درختی. یغاج تربی *yığac tupı* یعنی: اصل ر بن درخت.
ترب tup: اصل ر ریشه ر بنیاد. تام تربی *tam tupı* یعنی: بنیاد دیرار. به تبار آدمی نیز *tup* گفته می شود.
 - تربلک ارن *tuplug ərən* یعنی: انسان [های] اصیل ر صاحب تبار.
ترب top: گری ر ترب. مخفف ر کرتاه شدهی تبق *topıq*.
جرب cop: عماره ر ته نشین شدهی یک چیز.
 - ازم جربی *uzum copı* یعنی: عماره ی انگرر, اسانس

حلال گرشفت بزرگتر از
ماکیان].

برذ bo : برذ منجق *bo moncuq*

یعنی: منجرق ر مهره‌ای
عبیر آمیز ر خرشیر که از
رامک ر مراد خرشیر ساخته
می‌شود. شبیه دانه‌ی
تسبیح که کنیزان به
جامه‌هایشان می‌درزند.

برر bor : شراب. در این
کلام نیز آمده است:

برر بلماذب سرکا بلما

Bor bolma ip sirkə bolma

یعنی: سرکه مشر پیش از
شراب شدن. شراب ناشده
سرکه مباش.

این مثل را درباره
کردگی می‌گیرند که ادای
پیران ر ساخرردگان را در
بیاررد.

بیر bir : یک. بیر یرماق *bir*
yarmaq یعنی: یک درهم, یک
سکه‌ی پرل.

تور tor : بهترین جای اتاق.
تررکا کج *torgə kec* یعنی:
بالا تر بفرما, به صدر
اتاق برر.

تور tor : ترر ر تله. دامی
ر ترری که با آن پرنده
ر ماهی شکار می‌کنند.

جرر cor : جرر ار اغت *cor*
urağut یعنی: زن بدرن رحم
ر تخمدان. ارغرزان به
گیاه به هم در شده ر
پیچیده نیز: جرر ارت
cor ot می‌گیرند.

سور sur : ار سرر سرر مرر
ابتی *ər sur sur mun opti* یعنی:
مرد, هرت هرت آش خردد.
این راژک آرا, صدای به

یا گرسفند را برت *but*
گیرند.

تیت tit : درخت صنبر که در
کره‌ها می‌ررید.

جیت cit : پارچه‌ی چینی نقش
ر نگار آمیز.

سوت sut : شیر, لبن.

شورت sut : تبار, اصل ر
نسب. (ترکی ختنی).

توج tuc : برنز, مفرغ.

کوج kuc : قدرت, ترانایی.

کوج kuc : ظلم ر ستم. کوج

ایلدن کرسا ترر تنکلتن
جقار *kuc eldin kirsə toru tu *luktin*

قیقار ciqar یعنی: هر گاه ستم از
درگاه رارد شرد, رسم ر
انصاف از رزن بیرون می-
ررد. به فرد ستمگر:

کجمجی *kucəmcı* ر به فرد
زررمند: کرجلک *kuclug* می-
گیرند.

کوج kuc : کنجد, سسم.

- کوج یاغی *kuc yaği* یعنی:
ررغن کنجد. (ترکی
چگلی). همچنین به تخم گیاه
کرجک بلحاظ درشتی آن,
انکاک کرجی *i*ək kuci* به
معنای کنجد گاری می-
گیرند.

کیج kec : دیر. کیج کلدی *kec*
kəldi یعنی: دیر آمد.

برذ bo : قد ر قامت آدمی.

ازرن برذلغ کشی *uzun bo luğ*
kisi یعنی: شخص دراز اندام
ر بلند بالا.

برذ bo : حباری, هربره,
چرز. [پرنده‌ای رحشی ر

- *bos alig* برش الک یعنی: دست خالی. دست خالی ر فارغ از کار ر از دارایی ر مال.
 - *bos at* برش ات یعنی: گشت شل ر نرم. به زمین سست ر نرم نیز چنین می‌گیرند.
 - *bos at* برش ات یعنی: اسب سر خرد رها شده.
 - *bos ew* برش ا یعنی: خانه‌ی خالی.
 به هر ظرفی که خالی شده باشد ر به هر وسیله‌ای که پس از استفاده رها شده باشد نیز چنین می‌گیرند.
بیش *bes*: پنج.
ترش *tus*: همتا, هم‌لنگه, شبیه ر مانند. *انک* ترشی *tusi * ani* یعنی: همتای ار, هم کفر ار.
ترش *tus*: مقابل. روبروی چیزی. *ام* ترشی *tusi ewim* یعنی: مقابل خانه‌ام.
ترش *tus*: بالای سینه, سرسینه.
ترش *tus*: گیره‌ی طلایی ر یا نقره‌ای کمر بند.
ترش *tus*: ترش اردی *tus odi* یعنی: زمان خراب نیم‌روزان, قیلرله.
ترش *tus*: خراب‌دیدگی, احتلام. ترش کرمش *اغلان tus kormis oğlan* یعنی: پسر بچه‌ی خراب‌دیده ر محتمل.
ترش *tus*: خراب, ریبا.
ترش *tus yordi* یعنی: خراب‌گزاری کرد, رؤیا تعبیر کرد.

ییز *yiz*: ییز ای تیز *yiz ewi tiz* نام ییلاقی نزدیک بارسغان.
جیژ *cij*: میخ بزرگ آهنی. (با حرف «ژ» از میان در خرج آرایبی). به نرک میخ‌های چفته‌های کناره‌ی زره نیز جیژ *cij* می‌گیرند.
سوز *soz*: سخن.
سیز *siz*: در ترکی چگلی, هر گاه به بزرگان ر محترمان خطاب کنند, این ضمیر را در معنای: «تر» به کار می‌برند. اما معنای اصلی آن: «شما» است. به کرچک‌تران «سن» خطاب می‌کنند. ارغرزان, بر عکس عمل می‌کنند.
قرز *quz*: قرز تاغ *quz tağ*: محلی از کره که آفتاب به آنجا نرسد, محل سرد ر شمالی کره.
برس *pus*: کرک برس بلدی *kok pus boldi* یعنی: آسمان, تیره ر تاریک شد.
برس *pus*: ار کززی برس بلدی *ar kozi pus boldi* یعنی: چشم شخص تیره ر تار شد. از بخار معده‌اش, چشمش تیره شد.
ترس ترس *tus tus*: انی ترس ترس اردی *ani tus tus urdi* یعنی: ار, تند ر تند ر تاپ تاپ بر لباس ری زد.
برش *bos*: برش کشی *bos kisi* یعنی: انسان حر ر آزاده.
 - *bos urağut* برش اراغت یعنی: زن طلاق گرفته.

تیش tis: دندان. دندانه‌ای انسان ر جز آن.
تیش tis: گار آهن, خیش آلات.
تیش tis: تیش ات *tis at* یعنی: اسبی که سفیدی پیشانی ار تا بالای چشمانش آید, اما به گرشهایش نرسد ر پوزه اش را هم, فرا نگیرد ر بلکه در میانه‌ی این در باشد. ر به آن نمی-تران مبرقع گفت.
سیش sis: سیخ ترمج.
سیش sis: ررم, آماس.
سیش sayis: (مال) ضمان.
 من انکر سیش بیردم *mən a *ar sayis berdim* یعنی: من رجه-الضمان ار را پرداخت کردم.
قرش qos: قرش ات *qos at* اسب یدک ر جنیت خاقان.
قرش qos: جفت ر تاي هر چیز. قرش بجاک *qos bicək* یعنی: در چاقري همتا. (ترکی آرغری-ی). در این کلام نیز آمده است:
 قرقمش کشیکا قری بشی *qorqmis kisigə qoy* قرش کرنر *basi qos korunur* یعنی: آدم ترسر, کله‌ی گرسفند را در تا می‌بیند. این مثل را دربارہ‌ی کسی می‌گیرند که از چیزی بترسد ر هر آن به خیال دیدن شبج آن, از جا بر جهد.
کیش kis: سمرر. کیش قذرقي *kis qu ruqi* یعنی: دم سمرر.

کیش kis (مال): تیردان. ارغرزان ر نیز برادران آنان قپچاقان, این را ندانند.
لیش lis: لعاب. (ترکی چگلی).
لیش lis: بلغم. لیش اکتی *lis aqti* یعنی: بلغم ر یا لعاب ران شد.
مرش mus: گربه. (ترکی چگلی). ارغرزان جتک *cətuk* می‌گیرند.
برغ boğ: جامه دان, بسته, بقچه.
ترغ tuğ: گرد ر غبار که از سم اسبان بر خیزد.
ترغ tuğ: طبل ر کرس که در پیشگاه خاقان بنرازند. خان ترغ اردی *xan tuğ urdi* یعنی: خان, طبل نربت نراخت.
ترغ tuğ: پرچم ر درفش. تقرز ترغلیغ خان *toquz tuğluğ xan* یعنی: خان ر یا خاقان نه درفش. هر اندازه که کشر رسعت یابد ر مقام ر منزلت خان ر یا خاقان بیشتر گردد, ترغ از نه فراتر نمی‌رود. زیرا که عدد نه, فال نیکر دارد. این ترغان نه گانه از حریر ر دیبا ر به رنگ نارنجی ساخته می‌شوند. ر آن را به فال نیک می-گیرند.
ترغ tuğ: سد, بند آب. سقا ترغ ار *suwqa tuğ ur* یعنی: بر آب, بند بساز.

مشبه را به مشبه به ،
 تشبیه می‌کند. مانند:
 - قلسغ ار *qulsig ar* یعنی:
 کسی که شبیه برده است.
 - بر قری ال اغلانسغ *bu*
 ساخررده ، خری کردکان
 دارد ، اخلاق این پیر
 همانند اخلاق کردکان است.
 در تکرار دارنده
 حرف «ک» ر یا در نرم
 آریان به جای حرف «غ» ،
 حرف «ک» می‌آید. مانند:
 - بر ار ال بکسک *ar ol bagsig*
bu یعنی: رفتار این شخص
 شبیه رفتار بیگ است.
 خلق ر خری بیگان را
 دارد.
 - بر اغل ال ارسک *bu oğul ol*
arsig یعنی: این کردک
 اخلاق مردان را دارد.
 قرغ *qoğ*: خس ر خاشاک که
 در چشم ر یا در غذا
 افتد.
 قاغ قرغ *qağ quğ*: قاز قاغ
 قرغ اتی *qaz qağ quğ etti* یعنی:
 مرغابی به این صورت ،
 آراز در آرد.
 قیغ *qiğ*: کرد که با آن زمین
 را پر قرت می‌سازند.
 سرف *suf*: کمربندی که با
 دست از نخ پشم بافته
 می‌شود.
 سر *suw*: آب. در این کلام
 نیز آمده است:
 سر بیرماسکا سرت بیر *suw*
bermaska sut ber یعنی: به
 کسی که آب نمی‌دهد شیر
 بده. به کسی که به تر
 بدی می‌کند ، تر نیکی

ترغ *tuğ*: در پرش ر سیله
 مسدد کردن هر چیز.
 - تنکک ترغی *tu *luk tuği*
 یعنی: در پرش رزن ،
 پنجره ر اجاق.
 تیغ *tiğ*: تیغ ات *tiğ at* یعنی:
 اسی با رنگی میان سرخ ر
 کهر ، اسب گندمگرن.
 جاغ جرغ *cağ cuğ*: جاغ جرغ
 قبتی *cağ cuğ qopti* یعنی: بانگ
 ر غرغا بر خاست. جغی
 قیدی *cuği qopti* یعنی: سر ر
 صدا شد.
 جرغ *coğ*: جامه دان ، بقچه .
 جرغ *coğ*: تابش آفتاب ،
 شعاع‌های خورشید در
 نیمروزان.
 جرغ *coğ*: زبانه‌ی آتش. که
 از سرخ شدن هیزم حاصل
 شد.
 جیغ *ciğ*: پرشش چادر ر
 آلاچیق که کرچگران از
 علف مشک چرپان بر پا
 دارند. علف مشک چرپان ،
 از نی نازکتر ر لطیفتر از
 آن است.
 جیغ *ciğ*: واحد اندازه‌گیری
 پارچه میان ترکان.
 معادل در سرم ذراع عربها
 است. کرچگران با آن
 پارچه اندازه می‌گیرند ر
 متر می‌کنند.
 سیغ *siğ*: پی افزوده
 همانندگی ر تشبیه است.
 به فرجام اسم ر نامراژک
 افزوده می‌شود ر آنچه را
 که مراد است به آنچه که
 بر زبان جاری است. یعنی

است. زیرا ارل, ار به
خرردن غذا آغاز می‌کند.

سیق siq: اندک ر کم.
الاردا قري سيق ال *olarda*
qoy siq ol یعنی: گرسفند در
میان آنان اندک است
(ترکی ارغزی).

قارق qaquq: قاز قارق
اتي *qaz qaquq etti* یعنی:
مرغابی قاق قاق کرد.

قارق qaquq: گرشته ر یا
میره های مانند آلر,
شفتالر که هسته ی آن جدا
شده ر خشک کرده شده
باشند.

برک bok: حالت قرار گرفتن
قاب بر پشت در قاب
بازی. به آن جک برک *cik*
bok هم گفته می‌شود.

برک bog: گرنه ای عنکبوت.
(در یکی از گریشهای
ترکی ر ترکی).

کرک kog: کرک یلqi *kog yilqi*
یعنی: چهار پای رها شده
به چراگاه.

کرک kog (با حرف «ک» طنین
آرا): عرض شعر, رزن ر
ریتم در شعر ر
آراخرانی. بر ییرنا کرک
ازا ال *bu yir nā kog uzā ol*
یعنی: رزن این شعر بر چه
مبنایی است, تقطیع آن
چگونه است؟

کرک kog: بمی ر زیری صدا
در خرانندگی ر اجرای
آهنگ. ار کرکلندی *ar*
koglandi یعنی: مرد, با
بلند ر کوتاه کردن صدای
خرد, آراز خرانند.

کن, زیرا که احسان تر,
ار را بنده ی تر می‌سازد.

قا قر qaw quw: ترن قا قر
بلدی *ton qaw quw boldi*:
لباس هنگام درخت, درهم
ر درکشیده گشت.

بر pow: رنگ سبز گرنه که
در اثر کهنگی ر یا
گندیدگی بر رری نان
بیات دیده می‌شود. مرارد
دیگر نیز چنین است.

برق poq: غائط (ترکی
ارغزی).

برق buq: قاغرن برق ییرکا

تشدی *qağun buq yergā tusdi*
یعنی: خربزه با صدای پات
(= برق) بر زمین افتاد.
به هر چیز ترخالی نیز که
بر زمین افتد, ر پاره
شود می‌گیرند:

برق اتي *buq etti*: که صدا
کردن آن را می‌فهماند.

جرق coq: جرق ار *coq ar*
یعنی: شخص کم‌خرد, عقب-
افتاده ر خسیس (ترکی
ارغزی).

جیق ciq: جیق ات کراین *ciq et*
korəyin یعنی: صدای ضعیفی
در بیارر, تا رشادتت را
بسنجیم. در مورد کسی
گیرند که نتراند در
مقابل آزار دهنده,
راکنش نشان دهد.

سرق suq: سرق ار *suq ar*
یعنی: شخص تنگ چشم ر
حریص. سرق ار نکاک *suq ar *ək*
یعنی: انگشت شهادت.
این, انگشت حرص ر طمع

يعني: بر رري آينه زنگار
افتاد.

کوک kog: کک ر مک که بر
چهره‌ي زن مي‌افتد. به کک
ر مکي که بر رخسار
ديگران هم بيفتد، چنين
مي‌گريند.

کوک kok: آسمان. در اين
قطعه نيز آمده است.

کوکا سدسا يرزکا تشرر

Kokgə su sa yuzgə tusur

يعني: به آسمان تف کند،
به صررت مي‌افتد.

ترضيح آنکه: مي‌خواهد
بگريد هر کس آب دهان
خرد را به سري آسمان
افکند، بر رري خردش مي-
افتد. اين مثل را زماني
به کار مي‌برند که کسي
بجراهد در حق يکي بد
کند ر خرد گرفتار آن
بدي مي‌شرد.

کوک kok: رنگ ازرق ر

آسماني. کوک ترون *kok ton*

يعني: جامه‌ي آبي رنگ. به
هر چيز ديگري که به رنگ
آسماني باشد نيز، چنين
مي‌گريند.

کوک kok: کند کرکي *kənd koki*

يعني: باغات ر بستانهاي
اطراف شهر، سراد شهر،
سياهي شهر ر مقصد از
آن سبزي درختان است.

کوکيرق kokyuq: نام بزرگان

ررستاقان ترکمنان.

بيل bel: کمر، تهیگاه. اني

بيلندا *ani belində tut*

يعني: ار را، از کمرگاش
بگير. ال انکر انجا اش
بيرد ي بيل قلدي *ol a *ar anca*

در اين قطعه نيز آمده
است:

کرکلر قمعغ تزلدي

ارق اذش تزلدي

سنسز ازم ازلدي

کلکل امل اينلم

Koglər qamuğ tuzuldi

Iwriq i is tizildi

Sənsiz ozum uzəldi

Kəlgil amul oynalim

ترجمه: ريتم‌ها ر آهنگ‌ها

تنظيم شد،

صراحي ر قدح‌ها صف
بستند.

بي‌تر، دل‌م رنجور شد.

بيا به آهستگي برقصيم

ترضيح آنکه: ترانه‌ها

نراخته شد، مي‌گريد قدح-

ها را صف بستند ر دل‌م

آرزوي تر کرد، فرري بيا

که در آرامش ر سکرن

بازي کنيم.

کوک kog: لطيفه‌ي خنده

آرر ر کرميک که در طرل

سال ميان مردم يک شهر

پديد مي‌آيد. بر يل بر

کوک کلد ي *bu yil bu kog kəldi*

يعني: اين لطيفه امسال

رراج يافت، لطيفه‌ي

امسال، اين است.

کوک kog: برجستن ر بيدار

باش قرچ ر بز نر ر هر

حيران ديگر بر ماده‌ي خرد

در زمستان. قري کرکي

بلدي *qoy kogi boldi* يعني:

زمان جهش قرچ‌ها فرا

رسيد. مرارد ديگر نيز

چنين است.

کوک kog: زنگار که برري

آينه مي‌نشيند. کرزنکرکا

کرک تشدي *kozu *ugə kog tusdi*

ار به بیگ زبان درازی کرد.

تیل *til*: خیر چین, جاسرس. یغیدن تیل *ti* *yağidan til tutti* یعنی: از دشمن جاسرس گرفت.

جیل *cil*: کبک (ترکی ارغزلی)

جیل *cil*: جای ر اثر کتک ر چماق در بدن.

سرل *sul*: نم ر رطربت در گشت ر در درخت. *سرل لک ات* *sul lug at* یعنی: گشتی که بهتر نیخته ر بر ریش اثر خن مانده باشد. در این کلام نیز آمده است: *سکت سرلنکا قذنک قاسنکا sogut* *suli *a qa i * qasi *a* یعنی: برای بید تازگی ر برای خلنگ سفتی ر درشتی.

ترضیح آنکه: رطربت ر تری برای درخت بید سازگارتر است ر سفتی پرست برای برتهی خار خلنگ.

سرل *sol*: *سرل الک sol alig* یعنی: دست چپ.

سیل *sil*: *سیل کشی sil kisi* یعنی: شخص کم خوراک. کسی که خوردن هر غذایی را ناپسند می‌دارد. *سیل ات sil at* یعنی: اسبی که علفه کمتر می‌خورد.

قرل *qol*: بازار.

قرل *qol*: کمره‌ی کره که از ستیغ آن فرتر ر از دامنه اش فراتر باشد. *قرلی opri qoli* یعنی: شاخه‌ررد, بازری رردبار.

as berdi bel qildi یعنی: ار, آنقدر به ری غذا داد که تهیگاش پر شد. به که کسی برای افراد غذای بیش از حد نیاز دهد, *بیل قلدی bel qildi* می-گیرند. (ترکی چگلی).

ترول *tol*: [بیره]. *ترول ار اغت tul urağut* یعنی: زن بیره. در این کلام نیز آمده است:

یلاق تیلع بیکن کرر یلنکرس ترل بیگ

*Yawlaq tilliğ begdän kəru yalı *us tul yeg* یعنی: تنها ر بیره ماندن بهتر از داشتن شرهر بدزبان است.

ترضیح آنکه: بیره ماندن زن بهتر از آن است که شره‌ری بدزبان ار را به دشنام بگیرد.

ترول *tol*: هنگام زایمان. (ترکی ارغزلی). به بچه نیز *ترول tol* می‌گیرند.

تیل *til*: زبان. در این کلام نیز آمده است: *اردم باشی تیل ardəm basi til* یعنی: تاج فضایل, زبان است. ر این, همانند این عبارت عربی است: «المرء مخبر تحت لسانه» یعنی: مرد, زیر زبانش پنهان است.

تیل *til*: لغت ر زبان. ایغر تیلی *uyğur tili*

یعنی: زبان اریغری. ختای تیلی *xitay tili* یعنی: زبان چینی.

تیل *til*: سخن. *ال بککا تیل* *ol bağgə til təğurdi* یعنی:

تیم tim: خیک پر از شراب.
تیمجی *timci* شراب فررش,
میخانه‌دار. گاه به تاجر
شراب نیز، تیم *tim*
می‌گیرند. رلی اری صحیح
است. زیرا پی افزوده‌ی ج
ی *cy/ci* نشانه‌ی دال بر
پیشه ر حرفه است.

سمسماق *simsimraq*: نرعی
خرراک. بدینگرنه که کله
را پس از پختن، ریزه
ریزه می‌کنند ر در ظرفی
سفالی بر رری آن ادویه-
جات ر ماست ترش می-
افزایند ر مدتی رها می-
سازند که به عمل آید ر
سپس می‌خرزند. (ترکی
چگلی).

قرم *qom*: عرقگیر شتر.
بدینگرنه که جل شتر را
پر از گاه می‌کنند ر در
سری آن را تا حد کرهان
بلند می‌کنند ر سپس بر
شتر می‌نهند. به آن توی
قرمی *təwəy qomi* می‌گیرند.

قرم *qom*: مرج. مرج آب، در
این بیت نیز آمده است:
کلم قرمی قبسا قلی تامغ
اتار
کرسا انی بلکا کشی
سرزکا بتار

Kokum qumi qopsa qali tamiğ itər
Korsə ani bilgə kisi sozgə butər
یعنی: اگر مرج دریای من
بلند شود، سرایم را جاکن
می‌کند،
اگر مرد خردمند آن را
ببیند، سخنم را گراه
خراهد پرد.

ترضیح آنکه: می‌گرید اگر
امراج عرض من بلند شود،

قرل *qol*: خط نقر شده
مانند جاده بر رری
تیغی شمشیر ر خنجر که
گاه آن را زرانرد نیز
می‌کنند. به آن، قلج قرلی
qilic qoli بازری شمشیر نیز
می‌گیرند.
کرل *kol*: حرص.

کرل *kol*: آبگیر، استخر،
دریاچه. اسک *kol* *İsig*
یعنی: نام دریاچه‌ای در
بارسغان به طول ۳۰ ر به
عرض ۱۰ فرسخ.

- کرنک *Koru **: نام
دریاچه‌ای در مرضع ییز
yiz در کره‌ساران کاشغر.
پیرامرن آن ۳۰ فرسخ است.
- سدنک *Si i * kol* نام
دریاچه‌ی مانند قبلی در
مرضع: قجنکار باشی *qoc *ar*
bas.

- یلدز *Yolduz kol*:
نام دریاچه‌ای در مرزهای
کرچه *kuca*، کنکت *ki *ut* ر
اریغران.

- ای *Ay kol* کرل: نام
محلی در مرضع *uc*.

- ترنک *Tari * kol*:
نام دریاچه‌ای در مرز
اکئی اکرز *iki okuz*. ر
مانند آن، هر یک از این
دریاچه‌ها، در سرزمین‌ها ر
کشورهای ترک، دریاچه‌های
فرارانی دارند. من،
تنها از مهمترین دریاچه-
های ترک در سرزمین‌های
اسلامی نام بردم.

کرل *kol*: دریا. کرل کبکی
kol kopugi یعنی: کف دریا.
(به کف دریا، تنکز
کبکی *tə *iz kopugi* نمی‌گیرند).

درشت. *xun* خرن خرا ایشلما
xara islama یعنی: کار
 بیهوده انجام مده!

سرن *sun*: سرن کشي *sun kisi*
 یعنی: شخص خرشخر ر
 پاکدل.

سرن *son*: سرن الترن *son altun*
 یعنی: شمش طلا. طرل آن بین
 یک انگشت تا یک ارش در
 تغییر است.

سین *sin*: قد ر بالا. بردلغ
 سینلغ کشي *bo luğ sinliğ kisi*
 یعنی: شخص بلند بالا. به
 مزار نیز سین *sin* گریند.
 زیرا که به اندازه‌ی قد
 آدمی است.

سین *sin*: مزار ر گرر.
 قاترن سینی *Qatun sini* نام
 شهری فیمابین چین ر
 تانقرت.

سین *sin*: تر. (ترکی
 کنجکی). ترکان سن *sən*
 می‌گیرید. در گریش
 کنجکی, گاه کلمات مکسرر
 می‌شیرند ر از این رر,
 گریش آنان نرم ر سست
 است. اما گریش چین شمالي,
 چگلي, یغما ر نخسي به
 ضمه گرایش دارد. دیگر
 ترکان از ارغوزان,
 سراران ر قپچاقان تا
 کشر ررم به فتحه میل
 می‌کنند.

مانند تکرار *تی تی* *tiwi* در
 گریش ترکان که ارغوزان
 حرف «ت» را در آن مفترج
 می‌سازند ر می‌گیرند: ترا
təvə. ر یا مثلاً ترکان می-
 گریند: بردم *bardim* در
 معنای: «رفتم» که در آن
 حرف «د» مکسرر است ر

تر گریی کاخ ر سرایم را
 از جای بر می‌دارد اگر
 مرد خردمندی آن را
 مشاهده کند, راستی سخنم
 را گراهی می‌دهد.

نرم *nom*: ملت, شریعت, دین
 ر قانون. تنکری نرمی *ta*
**ri nomi* یعنی: دین ر شریعت
 الهی. همه‌ی ملت‌ها نرم *nom*
 نامیده می‌شیرند. این
 کلمه, چنین است.

ترن *ton*: لباس, جامه.

ترن *tun*: آرام ر قرار.
 کنکل ترن بلدی *ko *ul tun*
boldi یعنی: دل, آرام
 یافت.

ترن *tun*: ترن اغل *tun oğul*
 یعنی: نخستین فرزند که زن
 زاید, خراه پسر باشد ر
 خراه دختر. ترن قیز *tun qiz*
 یعنی: نخستین دختری که زن
 زاید. ترن بک *tun bag*
 یعنی: نخستین شری زن.

تین *tin*: تین کشي *tin kisi*
 یعنی: شخص آسایش طلب که
 به ار را در مراتع رها
 کنند تا کاری عنایت ر
 ترجه نکند. به هر حیران
 هم که مدتی استراحت کند
 ر تنبل شرد نیز, چنین
 می‌گیرند.

تین *tin*: افسار ر عنان.

جین *cin*: جین سرز *cin soz*
 یعنی: سخن راست.

جین *cin*: جین کشي *cin kisi*
 یعنی: شخص مررد اعتماد ر
 درستکار.

خرن *xun*: خرن ایش *xun is*
 یعنی: کار بد ر بیهوده ر

بعد از دباغي، به آن،
قغرش qoğus مي‌گريند.

مرن mun: بيماري ر عيب.
مرن كشي *mun kisi* يعني: شخص
گشاد دل. در اين كلام
نيز آمده است:

يلنكق اغلي مرنسز
بلماس *yal *uq oğli munsuz bolmas*
يعني: آدميزاد بي‌درد ر
عيب نمي‌شرد.

مطري از اين باب

بری boy: شنبلیله، گیاه
خرردني. (تركي ارغزي).

بری boy: حشره‌اي از نرع
عنكرت. برک *bog* هم تلفظ
مي‌شرد. صحيح آن، همين
است.

بری boy: تيره، قرم، عشيره،
قبيله، خريش. (تركي
ارغزي).

در تن ناشناس، هنگامي
که به هم مي‌رسند، بعد
از سلام از همديگر سؤال
مي‌کنند: بري کم؟ *boy kim?*
يعني: «از کدام قبيله
هستي؟» ر طرف پاسخ مي‌دهد
مثلا: سلغر *salğur* يعني:
«از تيره‌ي سالغر هستم.»
ر يا يکي از تيره‌هايي را
که در سرآغاز اين کتاب
بر شمرده‌ام، نام مي‌برد.
سپس آن در به سخن گفتن
مي‌آغازند ر يا به راه
خرد مي‌ررند. ر بدينگونه
تيره ر عشيره‌ي همديگر را
مي‌شناسند.

تری toy: اردرگاه،
قرارگاه سپاهيان.

قاعده نيز همين است. اما
ارغزان ر ديگران حرف
«د» را مفتح مي‌سازند ر
بردم *bardam* مي‌گريند که
خلاف قاعده است.
آرغرييان حرف «د» را
ضمه مي‌دهند ر در صيغه-
هاي ماضي مي‌گريند:
- بردم *bardum* يعني:
رفتم.

- کلدوم *kaldum* يعني: آدمم.
اين گريش بسيار خلاف
قاعده است. اختلاف اين
شيره‌ها، چنين است که
گفتم.

شین sin: تخت، سرير. (تركي
چگلي).

قرن qon: گرسفند. (تركي
آرغزي). حرف «ن» بدل
از حرف «ي» است. قاعده،
همانگونه که گذشت، همين
است.

قین qin: غلاف ر نيام خنجر
ر شمشير.

کرن kon: پرست اسب. ات
کرنی *at koni* مي‌گريند ر
اختصاصا در همين ترکيب
کاربرد دارد. که گاه
براي ناميدن پرست انسان
همين به کار مي‌ررد.
مانند:

- انک کرنی قريدي *ani *koni*
quridi يعني: ار مرد،
پرستش خشکيد.

- تي کرنی *taway koni* يعني:
پرست شتر (به پرست شتر از
طريق استعاره چنين
گريند). تکرار *kon*
به پرست، قبل از دباغي
ر پيراستن اطلاق مي‌شرد.

حیرانات از شدت آن می-
میرند.

یار yar: پرتگاه, کناره
رردخانه که آب آن را
خررده باشد.
ییر yer: جا ر مکان.

ییر yer: زمینه. بافته ای
که در زمینه آن یک رنگ
بر رنگهای دیگر غلبه
داشته باشد. از این
ری, میگیرند:

یشل ییرلک برجن *yasil yerlig*
barcin یعنی: پارچه ی حریر
با زمینه ی سبز رنگ. رنگ
سبز در این پارچه اصلی
ر بقیه ی رنگها فرعی اند.
ییر yir: غزل, شعر ر آراز.

ییرز yuz: رخسار. در این
کلام نیز آمده است:
یرزکا کررما اردم تیل
Yuzgə kormə ərdəm tilə
یعنی:
به رخسار منگر, در
جستجری فضیلت باش.

ترضیح آنکه: به زیبای
ر یا زشتی صررت منگر, از
شخص ادب ر فضیلت بخراه.
همانند این مصراع از
«عصام» است:

انما المرء باصغریه بقلبه
ر لسانه [یعنی: مرد به
در عضو کرچکش است: دلش
ر زبانش.]

ییز yiz: علف سله که
چادرنشینان با آن پرشش
ر سرآورده ی آلاچیق ر
چادر میسازند. از نی
نازکتر ر نرمتر است.

یاش یرش yas yus: سبزیجات.
تکراژ یرش *yus* تنها به
کار نمی ررد.

- خان تری *xan toy* یعنی:
اردرگاه خاقان. این را
ارغزان نمی دانند.

تری toy: تری ارتی *toy oti*
نرعی گیاه دارریی.

تری toy: گل پخته که از
آن سفال میسازند.

- تری اشج *toy asic* یعنی:
دیگ گلین ر سفالین.

تری toy: هربره, پرنده ای
رحشی ر حلال گرشت به
اندازه ی ماکیان, حباری.
گریش کسانی است که حرف
«ذ» را به حرف «ی»
ابدال میسازند. ترز *to*
هم گفته می شد. (ترکی
چگلی).

قری qoy: گرسفند. قری
یلی *Qoy yili* نام یکی از
سالهای درازده گانه ی
ترکان.

قری qoy: بغلگاه جامه,
زیر بغل لباس. الک
قریقا سق *alig qoyqa soq* یعنی:
دستت را به بغل در آر.
قری qoy: زمین پهنه ی کنار
رردخانه, رادی رردخانه.

مثال از این باب

یاب یرب yap yup: حیل, خدعه,
فریب. تکراژ
یرب *yup* به تنهایی به
کار نمی ررد. ارغزان می-
گیرند.

- ال انی یریلادی *ol ani*
yupladi یعنی: ار, ری را
فریب داد.

یوت yut: بلا ر مصیبت ناشی
از سرمای سخت زمستان که

یرل yol: راه. به سفر نیز اطلاق می‌شود. مانند:
 - انکر یرل جقتی *a *ar yol ciqti* یعنی: برای ار سفری پیش آمد. هر گاه سفر ناگهانی پیش آید، چنین می‌گیرند.
یرل yul: چشمه‌ی آب.
یل yel: باد، نسیم.
یل yel: جن، پری. ار یلپندی *ær yelpindi* یعنی: [آن] مرد، جن زده شد.
ییم yem: غذا، طعام. ییم کلدر *yem kældur* یعنی: غذا بیار.
یرن yun: یرن قش *yun qus* یعنی: طاررس.
 - یرن ارق *Yun ariq* نام ییلاقی نزدیک بالاساغن.
یین yen یعنی: بدن.

باب فعل

از تکران آغاز راکي ر میان راکي

تاب tap: اثر زخم ر یا گرفتگی. ال انی تاب *ol ani tap tap urdi* اردی یعنی: ار، ری را از هر طرف تاب تاب زد.
ساب sap: دسته‌ی شمیر، چاقر ر خنجر. در این کلام نیز آمده است:
 اعلان ایشی ایش بلماس
 اغلاق منکزی ساب بلماس
Oğlan isi is bolmas
*Oğlaq mu *uzi sap bolmas*
 ترجمه: کار کردکان، کاری در خرر نمی‌شود،

ییش yis: نشیب ر فررد. ارت ییش *art yis* یعنی: فراز ر نشیب.
یرغ yog: نام طعامی که برای تشییع کنندگان میت به مدت سه یا هفت روز تدارک ببینند.
یاق یرق yaq yuq: آلودگی‌های ظررف، سرریز دیگها، ناشر ظررف.
 - ایاق یقی *ayaq yuqi* یعنی: ناشر کاسه.
 - یاق یرق قداش *yaq yuq qadas* یعنی: خریشارند درر.
یرق yoq: نه. ال مندا یرق *ol munda yoq* یعنی: ار، در اینجا نیست.
یرک yok: پر پرنده.
ییک yig: یکن ییکی *yugun yigi* یعنی: بخشی از افسار که در دهان قرار می‌گیرد.
ییک yeg: خیر ر نیکری. برتری ر فضیلت چیزی به چیز دیگری را نشان می‌دهد. برات اندا ییک *bu at anda yeg* یعنی: این اسب، از آن یکی بهتر است.
ییک yig: ییک ات *yig at* یعنی: گرشت نیم پخته. به هر چیز نیم پخته‌ی دیگر نیز ییک می‌گیرند.
ییک yik (با کاف ستر): درک. با «الف» نیز به شکل ایک *ik* نرشته می‌شود. این قاعده در عربی نیز جاری است. مانند: المعی ← یلمعی. الندی ← یلندی.

فرخنده ر مبارک می‌شمارند
ر نرزاد را قابلیغ اغل
می‌گیرند. *qapliğ oğul*

قاب *qap*: به طریق
استعاره, به خریشارند
می‌گیرند. ال منک برلا
ایا قاب ال *ol māni * birlā*
uya qap ol یعنی: ار با من,
مانند در همزاد, خریش
است.

جات *cat*: چاه. (ترکی
ارغزری).

قات *qat*: میره ی بته ی خار
مغیلان. افلغر قاتی *afilğū*
qati یعنی: میره ی یک درخت
دریسیایی. سنجغان
قاتی *sincğan qati* یعنی: میره ی
خار مغیلان. آن را می-
افشردن ر با ماست مخلوط
می‌کنند ر بر ترمج می-
ریزند که رنگ بگیرد. در
گریش تیره های یک,
قپچاق, قای, تاتار,
چرمیل به هر گونه میره ی
درختی قات *qat* می‌گیرند.

ساج *sac*: تابه.

قاد *qa*: ترفان ر برران که
آدمی را بکشد. قاز
بلدی *qa boldi* یعنی: ترفان
شد. ر این, تابستان ر
زمستان در کرهها, ر
زمستان در دشتهای اتفاق
می‌افتد. در این قطعه هم
آمده است:

کلدی اسن اسنیر
قازقا تکل اسنیر
کردی بدن قسنیر
قرا بلت ککرشر

Kaldi əsin əsnəyu
Qa qa tukəl usnəyu
Kirdi bu un qasnəyu

از شاخ بزغاله دسته ی
خربی در نمی‌آید.

ساب *sap*: نربت در جراب
دادن. در آسویاب ر در
آبیاری نیز چنین است.
ال سرزکالی ساب بیرماس
Ol sozğali sap berməs

یعنی: ار در سخنرانی,
نربت نمی‌دهد, سخن گفتن را
رها نمی‌کند.

سنگ ساب کلدی *səni * sap kəldi*
یعنی: نربت تر را رسید.

شاب *sap sap*: انی شاب
شاب بینلدی *ani sap sap*
boyunladi یعنی: ار را شاپ
شاپ پس گردنی زد.

شاب *sap sap*: ال قاغرنخ
شاب شاب ییدی *ol qağunuğ sap*
sap yedi یعنی: ار خربزه
را لاف لاف خورد. به هر
چیز آبدار دیگری مانند
شفتالر نیز که هنگام
خرردن آنها از دهان صدا
در بیاید, نیز چنین می-
گیرند. در عربی نیز به
صدای لبها هنگام خرردن,
«الشیب» می‌گیرند.

قاب *qab*: خیک, مشک.

قاب *qab*: ظرف. هر ظرفی را
«قاب» می‌نامند. مانند
کلمه ی «الفرس» در عربی
است. که معنای اصلی آن
شکستن گردن است, رلی
بعدها هر نوع قتل را
نیز «فرس» گفتند.

قاب *qap*: کیسه ای که جنین
در رحم مادر, دررن آن
است ر همراه ترلد نرزاد,
آن نیز بیرون می‌آید. در
این حالت, چنین ترلدی را

تار *tər*: مزد ر اجرت. پری
که به کارگر می‌دهند.
لفظ ترکی *tərçi* در معنای:
«کارگر» از همین ریشه
آمده است.
ترجی *tərçi* یعنی: عرق.

جارجرمق *car carmaq*: کردک ر
کردکان.

قار *qar*: برف.

باز *baz*: بیگانه ر غریبه.
یات باز یلدی *yat baz ya ildi*
یعنی: غریبه‌ها
پراکنده شدند، جدا
شدند.

تاز *taz*: طاس، کچل، کل.
تازات *taz at* یعنی: اسب
پیشه‌دار.

در این کلام نیز آمده
است:

تازات تفارچی بلماس
Taz at tafarci bolmas یعنی: اسب
پیشه‌دار، بار نمی‌کشد.
زیرا که بد سم ر بد
ناخن اسب.

تاز *taz*: تاز قری *taz qoy*
یعنی: گرسفند بی‌شاخ،
گرسفند طاس.

تاز *taz*: تاز یر *taz yer* یعنی:
صحرای شره‌زار کم علف.
قاز *qaz*: مرغابی.

قاز *Qaz*: نام دختر
افراسیاب. شهر قزیرین را
ار بنا کرده است. اصل
آن، قاز اینی *qaz oyni* است.
چرا که دختر افراسیاب در
آنجا اقامت داشت ر بازی
می‌کرد. بسیاری از
ترکان، قزیرین را مرز
سرزمین ترکان می‌دانند.

Qara bulit kokrəsür

ترجمه: نسیم رزیدن گرفت،
بتمامی همانند ترفان
برد.

مردم بر خرد لرزیدند،
ابر سیاه غریدن گرفت.

بار *bar*: هست. رازه‌ای دال

بر رجرد چیزی در جایی.

سندا یرماق بارمر؟ *səndə*

yarmaq barmu? آیا

همراهت پیرل داری؟ ر در

پاسخ گفته می‌شود: بار

bar یعنی: هست! این کلمه

متضاد «لیس» در عربی ر

: یرق *yoq* در ترکی است.

بار *bar*: بار یکدا *bar yigdə*

یعنی: سنجد بزرگ.

تار *tar*: تنگ. تنگ از هر

چیز. تار / *tar ew* یعنی:

خانه‌ی تنگ. مرارد دیگر

نیز چنین است.

تار *tar*: کلک. کلکی که در

رردخانه‌ها پیر پا می-

دارند ر آن بدینگونه

است که خیکها ر مشکها

را پرباد می‌کنند ر سر

آنها را می‌بندند ر به

همدیگر متصل می‌کنند ر

زررق مانند بر رری آب

شمارر می‌سازند ر خرد پیر

آنها می‌نشینند ر از آب

رد می‌شوند. آن را از نی

ر شاخه‌های درختان هم

می‌سازند. (به ترکی

یباکر ر تاتاری).

تار *tar*: درد ررغن. پس از

آنکه ررغن ذرب شده را

از صافی گذرانیدند، درد

آن در ته ظرف بر جای

می‌ماند.

همه، سرزمین ترکان است. نام سمرقند در اصل سزکند *samizkənd* بوده است. شهر شاش نیز در اصل تشکند *taskənd* نام داشته است. نام‌های دیگر مانند ارزکند *ozkənd* ر تنکنند *tunkənd* ر هم‌ه‌ی نام‌ه‌ی دیگر ترکی است ر با تکرارژ کند *kənd* ساخته شده‌اند. کند *kənd* در ترکی به معنی بلد ر شهر است.

این شهرها را ترکان بر پا داشته‌اند ر خرد نیز به آنها نام‌ها داده‌اند ر این نام‌ها تاکنون بر جای است. اما پس از افزرن شدن فارس‌ها در این شهرها، رضعیت آنها اکنرن حد فاصل کشره‌ی اکنرن از دریس‌ی آبسکرن *abisgun* ر دیار ررم ر از ارزجند *ozcənt* تا چین شمرده می‌شرد. طرل آن پنج هزار فرسخ ر پهنای آن سه هزار فرسخ ر هم‌ه‌ی آن هشت هزار فرسخ است.

قاز س‌ی *Qaz suwi*: نام رردی بزرگ که در صحرای ایلا *Ila* جاری است. سبب این نام‌گزارای آن است که دختر افراسیاب در اطراف این ررد، قلعه‌ای ساخته است ر رردخانه با نام قلعه نامیده شده است.

قاز *qaz*: پرست هر درختی را گریند. در این کلام نیز آمده است: *قازنک قاسنکا *a qasi *qa i* یعنی: در اینجا، حرف «ز» بدل

شهر قرم *qum* (= قم) نیز، در این مرز قرار دارد. چرا که لفظ قم، در ترکی به معنای ماسه است ر دختر افراسیاب در آنجا به شکار می‌رفت.

برخی‌ها نیز مرر *Mərv-əs sahicān* (= مرر شاهجان) را مرز کشره‌ی ترکی می‌شمارند. زیرا که تنکا *alp ər To* یا افراسیاب که پدر قاز *Qaz* باشد، شهر مرر *mərv* را پی افکنند. افراسیاب این شهر را سیصد سال پس از بنای قهندز ترسط تهمررث بنا کرد.

برخی دیگر، هر س‌ری مارراء النهر را جزر کشره‌ی ترکی به حساب می‌آرنند که از یکنند *yankənd* شررع می‌شرد که آن را دز ررین نیز می‌نامند. به خاطر استحکام آن، «قلعه‌ی ررین» نامیده‌اند که نزدیک بخارا است. سیارش داماد افراسیاب ر شهر قاز، در همین جا کشته شده است. آتشرستان سالی یکبار در این مرضع گرد هم می‌آیند ر در اطراف محل کشته شدن سیارش، گریه ر زاری می‌کنند ر قربانی می‌دهند ر خرن قربانی را بر ری مزارش می‌پاشند. ر این، عادت ر رسم آنان است.

دلایل بر این دیدگاه، آن است که از مارراء النهر ر از یکنند تا خارران،

قاش qas: ابرري بالاي چشم.
قاش qas: سنگ صاف سفید ر
 یا سیاہ. از سفید آن
 نگین انگشتری می‌سازند که
 از رعد ر برق، تشنگی ر
 ترفان محافظت می‌کند. *قاش*
اکرز Qas okuz در رود در
 در سري شهر ختن جاری است
 که یکی را *ارنک قاش*
*اکرز qas okuz ** *oru* نامند که
 سنگ‌های سفید، صاف ر
 لغزان در آن فراران است
 ر نام رود نیز از همین جا
 گرفته شده است. درمی را
قرا قاش اکرز qara qas okuz
 می‌نامند که سنگ‌های سیاہ
 صاف ر لغزان در آن یافت
 می‌شود. این سنگ‌ها در
 همی جهان، جز در این
 در رود، یافت نشود.
قاش qas: ساحل ر جانب هر
 چیزی. *یار*
قاشی qasi yar یعنی: کنارهی
 حرضچه ر رودخانه.
باغ bağ: قلاده.
باغ bağ: پشته‌های بسته
 شده هی هیزم ر مانند آن.
*اتنک باغی baği * otu* یعنی:
 بسته هی هیزم، یک دسته
 هیزم.
تاغ tağ: کره. در این کلام
 نیز آمده است:
تاغ تاغقا قشماش
 کشی کشیکا قششر
Tağ tağqa qawusmas
.Kisi kisigə qawusur
 یعنی: کره به کره نمی‌رسد،
 آدم به آدم می‌رسد.
 ترضیح آنکه: در کره
 هیچگاه به هم نمی‌رسند

به حرف «س» شده است.
 زیرا که حرف «ز» بر حرف
 «س» سبقت دارد ر آن،
 بهره‌ی خرد را از سخن
 برده ر تبدیل به حرف
 «س» شده است ر دیگر
 جایی برای ار در سخن
 نمانده است. در عربی حرف
 «ز» به حرف «ص» ابدال
 می‌یابد.
 مانند:

- بزاق ← بصاق.

- لزق ← لصق.

- برزی ← برصی.

باش bas: سر.

باش bas: زخم. در این کلام
 نیز آمده است:

کني برر کيکنک کرزنند /
اذن باشی یرق koni barir keyini
*qazində a in basi yoq ** ترجمه:
 آهری که راست رود، ر
 به پیرامرن خرد نگاه
 نکند زخم ر شکافی جز در
 چشم خرد ندارد.

ترضیح آنکه: می‌خواهد
 بگیرد در چشم در حقیقت
 زخم ر شکاف نیست. این
 مثل را در مررد کسی
 گریند که به کارهای
 دشوار بپردازد ر از سري
 هر کسی نیز سرزنش شود.

تاش tas: ۱. سنگ [۲]. بیرون
 ر خارج].

تاش‌ترن tas ton: لباس

بیرونی، جامه‌ی ریوی.

- *تاش یر tas yer*: محل
 درر، جایگاه پهن ر وسیع،
 دشت ر بیابان.

ساش sas: *ساش ات sas at*

یعنی: اسب رمنده.

ساغ یرق *səndə sağ yoq* یعنی:
در تر زیرکی نیست.

ساغ *sağ*: سلامت ر تندرستی.

یینک ساغمر *yini * sağmu*
یعنی: آیا تندرست هستی؟
ساغ سر *sağ suw* یعنی: آب
سالم, گرا را ر خرش طعم.
ساغ الگ *sağ əlig* یعنی: دست
راست. (ترکی ارغزی).
دیگر ترکان این الفاظ
را نمی‌شناسند.

ساغ *sağ*: نام ترکه‌ای که
با آن پشم می‌زنند تا از
هم باز شود. ساغ یاغ *sağ*
yağ: ررغن, کره. ساغ
کنکل *sağ ko *ul* یعنی: قلب
پاک ر صاف.

سا *saw*: مثل, امثال ر
حکم. سادا مندغ کلر *sawda*
mundağ kəlır یعنی: در امثال
چنین آمده است.

سا *saw*: قصه, راییت
تاریخی.

سا *saw*: حکایت, داستان ر
افسانه.

سا *saw*: نامه, رساله,
پیام.

سا *saw*: سخن, کلام.

سا *saw*: اخبار ر احادیث.
از همین جاست که به پیغمبر
ساجی *sawci* می‌گویند.
زیرا پیغمبر از اخبار ر
حالات سخن می‌گیرد ر
رسالت را بیان می‌کند.
ساجی *sawci*: پیکری که
میان خریشان ر اقرام
زرچ ر زرجه رفت ر آمد
می‌کند ر مکتوب ر رساله
می‌برد. زیرا طبق آنچه
در بالا گفتم, ساجی *sawci*

زیرا که بر جای خرد
استرار گشته اند رلی
آدمیان, هر چند که
رزگار به درازا کشد,
به دیدار همدیگر می‌رسند.
این مثل را درباره‌ی کسی
می‌گیرند که پس از مدت
درازی, به دیدار کسی که
درستش می‌دارد نائل آید.

داغ *dağ*: نشانی که بر
ری اسببان ر دیگبر
حیرانات می‌زنند, داغ
نهادن. فارسها این تکرار
را از ترکان آمرخته‌اند
ر فراران به کار می-
برند. آن اندازه که
ترکان گله ر رمه دارند,
فارسها گله ر رمه‌ای
ندارند تا اینگونه
لغتها را نیز داشته
باشند. در حالیکه من
این کلمه را در سرحدات
اسلام [مرزهای شرقی
ترکستان بزرگ] شنیده‌ام.

داغ, داغ, داغ *dağ, ağ*: در معنای
نیست, نه. (آرغزی).

- ال اندغ داغ ال *ol*
andağ dağ ol یعنی: آن,
اینگونه نیست. این سخن
را ارغزان از آرغزیان
اخذ کرده‌اند, تلفظ داغ
ارل *ağ ol* را به تکل *Təgul*
تغییر داده‌اند. زیرا
ارغزان با آرغزیان
همسایه‌اند ر گریش آن در
به هم در آمیخته است.

ساغ *sağ*: عقل ر خرد.
(ترکی ارغزی).

ساغ *sağ*: زیرکی ر هرشیاری
(ترکی ارغزی). سندا

تاک *tək*: ادات تشبیه است.
ol andağ tək ال انداغ تاک
 یعنی: ار, همانند ری است.
جاک *cək*: پنبه بافته‌ای
 مانند برود. از آن,
 ررلباسی می‌سازند.
 یاکیان می‌پوشند.

ناک *nək*: تمساح. ناک یلان *nək yilan*
 یعنی: اژدرها. ناک
 یلی *Nək yili*: نام یکی از
 سالهای درازده‌گانه‌ی
 ترکان است.

سالی که این کتاب را
 تصنیف کردم, یعنی سال
 چهارصد و شصت و نه, ناک
 یلی *nək yili* است.

بال *bal*: عسل (به ترکی
 سرراری, قپچاقی ر
 ارغزی). دیگر ترکان
 اری یاغی *ari yaği* می-
 گریند. در این بیت نیز
 آمده است:

بردی سنکا یاک
 ارترر تتب بال
 برجن کذب تدر
 یغا بلب قال

*Bardi sa *a yək,*

Otru tutup bal.

Barcin kə ibən talu

Yuwğa bolup qal

ترجمه: ابلیس ترا به
 پیشراز آمد,
 عسل ر انگبین بر تر
 دارد.

ر تر جامه‌ی حریر ر
 ابریشم پرشیدی.
 ر اینک کم خرد ر دیرانه
 بمان!

ترضیح آنکه: می‌گرید
 شیطان, کاسه‌ی انگبین در
 دست رر در ری تر آمد ر

سخن این را به آن ر حرف
 آن را به این می‌رساند ر
 تفهیم می‌کند. در این
 بیت نیز آمده است:
بلکا ارن سلرن الغل
 اکت,
 اذکر سغ اذلسا ارزکا
 سنکار.

Bilgə ərən sawların alğil ogut

*.ə gu sawığ ə lasə ozgə si *ər*

یعنی: سخنان دانشی مردان
 را به عنران اندرز,
 فراگیر

زیرا اگر سخن نیکر
 کارگر افتد, در دل جا
 می‌گیرد.

شا *saw*: علفی مانند چربک
 که در سرزمین ارچان
 (ترکی ارچ) می‌رید ر با
 آن لباس می‌شیریند.

قا *qaw*: کار, آتشزنه که
 آن را با چخماق روشن
 می‌سازند.

قا قر *qaw quw*: ترن قا قر
 بلدی *ton qaw quw boldi*:
 لباس به جهت درخت
 نامناسب, درهم کشیده شد
 ر چین ر چررک برداشت.

لا *law*: مهر مرم. مرمی که
 به آن مهر می‌زنند.

قاق *qaq*: نیمه‌ی خشک کرده
 شده‌ی شفتالو, مرارد
 دیگر نیز چنین است.

قاق سر *qaq suw*: آبگیر, محل
 جمع شدن آب.

باک *bəğ*: بیگ.

باک *bəğ*: شری زن. از آنجا
 که در خانه‌ای بیگ ر
 فرمانرا است. چنین می-
 گریند.

ترکان. به فرزندان
افراسیاب هم, خان xan
گفته می‌شود. افراسیاب
خاقان xaqan است. سبب
نامگذاری آن, حکایت
تاریخی بلندی دارد.

سان san: شماره. قری سانی
نجا qoy sani necə یعنی: شمارش
ر حساب گرسفندان چند
است؟

قان qan: خرن. در این کلام
نیز آمده است:

قانغ قان برلا یرماس
Qanıǵ qan birlə yumas

یعنی: خرن را با خرن نمی-
شریند.

ترضیح آنکه: می‌خواهد
بگیرد فتنه ر آشرب با
صلح ر سازش می‌خراشد ر
آرام می‌گیرد.

مان قشلاغ Man qislağ: نام
محلی در کشر ارغزان.

مان کند Mankənd: نام شهری
نزدیک کاشغر, امروزه
خرابه است.

مان man: مان یا شلغ قری
man yasliǵ qoy یعنی: گرسفندی
که از چهارسالگی گذشته
باشد. به غیر گرسفند
اطلاق نمی‌شود.

فرجام راکیان

بای bay: دارا ر ثررتند.

بای یغاج Bay yiǵac: نام محلی
نزدیک اج uc در حد فاصل
میان کجا kucə ر اج uc.

تای tay: کره اسب. در این
بیت نیز آمده است:

تکرمنک سامی بلکالکا ای

منظرش لذات اینجهانی
است ر تر را جامه‌ی
ابریشمین پرشانید ر تر
فریب ار را خرددی.
خدعه‌ی ار را در نیافتی,
اینک دیرانه بمان!

تال tal: شاخه‌ی تر. تال
برذلغ tal bo luǵ یعنی: شخص
راست قامت. که در نرمی
به شاخه‌ی تر تشبیه می-
کنند ر بیشتر برای دختران
نازک اندام ر بلند بالا
گفته می‌شود.

جال قری cal qoy: گرسفند
سپید ر سیاه.

سال sal: کلک, سل یا
پشته‌ی چربی که بر
رردخانه اندازند ر بر
ری آن از ررد عبور
کنند. تار tar نیز, در
همین معنا است.

سال sal: لعاب ر چسب.
مایعی چسبناک که از چسب
ماهی می‌گیرند ر با آن
سفالینه‌ها ر ظرف چینی ر
جز آن را می‌آلیند ر سپس
بر آنها نقش ر نگار رسم
می‌کنند.

تام tam: دیرار.

ام سام əm səm: معالجه,
درمان. کلمه‌ی سام səm
به تنهایی به کار نمی-
رود.

قام qam: کاهن, شمن.

تان Tan: نسیم خنک
بامدادی ر شامگاهی.

خان xan: بزرگترین شاه ر
فرمانرا در بین

یعنی: کسی که در تابستان کار کند, در زمستان شادی می‌کند.

یاس yas: ضرر ر زیان. انک تلم یاسی تکدی *ani * təlim yasi tagdi* یعنی: به ار, بسیار ضرر رسید.

یاس yas: مرگ, هلاکت (ترکی ارغزنی). انک اغلی یاس بلدی *ani * oğli yas boldi* یعنی: پسر ار, مرد.

یاش yas: اشک چشم. کرزم یاشی اقدی *kozum yasi aqdi* یعنی: اشک چشم سرازیر شد.

یاش yas: سبزی, تره ر سبزیجات. یاش ییدم *yas yedim* یعنی: سبزی خوردم.

یاش yas: تازه ر تر. یاش ات *yas at* یعنی: گرشفت تازه.

یاغ yağ: روغن.

ساغ sağ yağ: روغن, کره. ارغزان به پیه ر چربی نیز یاغ *yağ* می‌گیرند.

یاق yaq yuq: سرریز کاسه. یاق یرق قدش *yaq yuq qadas* یعنی: قرم ر خریش درتر.

ترضیح آنکه: از آن جهت چنین می‌گیرند که خریشارندان درتر, انگار مانند سرریز کاسه با کاسه پیوسته است.

یاک yek: شیطان. در این کلام نیز آمده است: بلمش یاک بلماذک کشیدان بیک

تنرقلی اتسا قسرق سبی تایی

*Təgur məni * sawimi bilgəgə ay Tinarqali atatsa qisraq sipi tay*

ترجمه: آهای! سخن من را به دانشی مردان فراز گری که کره‌ی مادیان چرن اسب گردد, مادیان آسردگی یابد!

ترضیح آنکه: می‌گیرید بعد از آن دیگر, جای مادر, از ار سراری خراهند کشید.

سای say: زمین سنگلاخ. با سنگهای سیاه.

سای یرق: زرهی که برتن پرشند.

قای Qay: تیره‌ای از ترکان.

مثال فراز راکي از این باب

یاب یرب yap yup: حیلله, نیرنگ, فریب. یاب یرب قلدی *yap yup qildi* یعنی: حیلله کرد ر فریب داد.

یات yat: یات کشی *yat kisi* یعنی: بیگانه ر اجنبی. یات باز یدلسرن *yat baz ya ilsun* یعنی: بیگانه ر اجنبی پراکنده شرنند.

یات yat: کهانت ر ذکر گریبی آییی با سنگها براری خراستن باد ر باران.

یاز yaz: تابستان. در این کلام نیز آمده است: یازن قتلنسا قیشین س نر

Yazin qatıǵlansa qisin səwnur

یعنی: به زیبایی بهاران فریفته مشر. به تازگی ر طرارت آب غره مشر. بدی پیشه مکن, سخن نیک از زبان در آید.

ترضیح آنکه: می‌گیرید به الران رنگارنگ بهار اعتماد مکن ر امید خیر از آن نداشته باش, به آب تکیه مکن. کسی که دل به نعمتها ر لذتها دنیا دهد ر به نسیم خنک بهاری دل بندد, مانند آن است که بر آب تکیه کند. هرگز آماده برای شر ر بدی مباش ر سخنان نیکر ر خرشایند از زبان خرد دریغ مدار. تا رضایت مردم را در پی داشته باشد.

قاعده: به این باب, ر متشابهات آن «منقرص» گفتیم. ر این, از آن ررست که راجه‌های نرم (حرف لین) میانی کلمات در این باب, اسقاط می‌شوند ر تکرارها بخلاف نگارش, در گریش در راجی می‌شوند. مثلاً تکرارژی که معنای «بازر» می‌دهد, در نگارش با همی راجها به صورت قرل *qol* نرشته می‌شرد. رلی در گریش, حرف «ر» می‌افتد. مانند: *انک قلن الدی * qolin aldi* یعنی: بازری ار را گرفت. حرف «ر» افتاده ر به تکرار

Bilmis yek bilmə uk kisidən yeg
یعنی: شیطان شناخته, از شخص ناشناخته بهتر است. ترضیح آنکه: این مثل را دربارهی کسی می‌گیرند که به حفظ احترام آشنایان ر بزرگان امر ر تأکید کنند.

یال *yal*: یال گردن اسب که مری بر آن ررید. (در همی گریشهای ترکی). *ات یالی at yali* یعنی: محل رستن یال ر مری در گردن اسب.

یام *yam*: خاشاک که در چشم فرر ررد.

یان *yan*: سر استخران سرین. به خرد سرین نیز *یان yan* می‌گیرند.

گرنه‌ی دیگر از این باب

یای *yay*: بهار. در این کلام نیز آمده است:

کرز کلکی یاین بلکرلک
Kuz kəligi yayin bəlgulug
یعنی: آمدن پاییز, از بهارش پیدا است.

ترضیح آنکه: این مثل را آنجا گیرند که پایان کار, از آغاز معلم ر پیدا باشد. در این قطعه نیز آمده است:

یای کرکنکا انما

سلر ازا تینما

اسزلکک انما

تلا جقار اذکر سرز

*Yay korki *ə inanma*

Suwlar uzə tayanma

Əsizligig anunma

Tilda ciqar ə gu soz

کِرک جرت kok cuvut: رنگ
لاجرردی.

یاشل جرت yasil cuvut: رنگ
سبز.

سارغ جرت sariğ cuvut: رنگ
زرد. با حرف طنین دار ر
نرم «» نیز به کار می-
رود ر جرت *cuvut* گفته
می‌شود. کلمه‌ی جرت *cuvut*
همه‌ی این رنگ‌ها را در بر
می‌گیرد. ر برای جداسازی
از هم, نام رنگ‌ها, قبل
از این کلمه به آن
افزوده می‌شود.

قرت qavut: این تکرار به
شکل *قاغرت qağut* نیز
نرشته می‌شود. آرد ارزن را
با قند ر ررغن در می-
آمیزند ر قارت به عمل
آمده را به زائر می-
دهند.

قرج qovuc: نشانه ر اثر
جن‌زدگی. به صررت شخص
جن‌زده آب سرد می‌پاشند ر
می‌گیرند: **قرج** *qovuc*
qovuc ر عدد ر اسپند درد
می‌کنند. به نظر می‌رسد,
این لفظ, همان *قج قج qac*
qac (= درر شر, درر شر
!) باشد.

کرج kuvuc: کرج یکن *kuvuc*
yugun یعنی: افسار کوتاه,
لگام به اندازه‌ی یک
نیزه.

قرز qovuz: ارغزان به جای
qovuc به کار می‌برند.
ییل *qovuz bitigi* که
نوعی افسرن ر تعریف
علیه جن‌زدگی است.

قل *qul* به معنای برده
شبه شده است.

تکراژ ییل *yel* در معنای
«نسیم» نیز چنین است که
در گریش, حرف «ی» از آن
اسقاط می‌شود. مانند:
*انک یلی کرچلک *yeli ani*
kuclug یعنی: باد آن جا,
پرزر است. ر به تکرار
ییل *yil* در معنای «سال»
شبه شده است. این
میزان بر همه‌ی اسماء ر
افعال باب منقرصات جاری
است. بدان که زبان ترکی
درش بر درش زبان عربی
می‌ساید. مثلاً در زبان
عربی در افعال:

«زان, یزین, زن» ر
«کال, یکیل, کل» حرف
لین می‌افتد.

در زبان ترکی, این
میزان, در یک طریق, هم
بر افعال ر هم بر اسماء,
جاری می‌شود. زیرا زبان
ترکی وسیع ر پهنار است.
اما در عربی, این حالت
فقط بر افعال می‌تراند
جریان پیدا کند ر بر
اسماء نافذ نیست. این را
نیکر فهم کن.

تکراژهای که بر مبنای فعل

ر با «ر» می‌آیند.

قزل جرت qizil cuvut: رنگ
سرخ, رنگ شنکرفی.

ال جرت al cuvut: رنگ سرخ
ررشن. زرگرن.

تړل *tovul*: طبل ر دهل. دهلي که هنگام شکار, براي به جنبش در آردن باز شکاری مي‌نرازند. ظن من آن است که این کلمه مأخذ از عربي باشد که بلحاظ نزدیکی مخرج هاي آرایي حرف «ط» ر به حرف «ت» بدل شده است. این حالت در عربي نیز شریع دارد. مانند کلمات:

قتر = قطر, غلت = غلط .
همانگونه که کلمه ي «ثابت» را مقلرب کردند ر گفتند: «تبت» اما من, این تکرار را در آن سري کشرر اسلامي, در قلب ر ناف سرزمین ترکان شنیدم.

تکراژهاي از همین باب که با حرف «ي» مي- آیند.

قیر *qayir*: جايي داراي خاک سفت ر ستیر. ارغزان به ریگ ر شن قیر *qayir* مي-گیرند.

ترش *tavus*: حس ر حرکت. تـ *tawis* نیز تلفظ مي‌شرد.

تیغ *tayig yer*: تیغ ییر *tayig yer* یعنی: زمین لغزان.

تیغ *tuyağ*: ناخن حیران, سم. *at tuyağı* یعنی: سم اسب.

قیغ *qoyuğ*: قیغ نانک *qoyuğ nək* * :مایع غلیظ از هر چیز. قیغ سچک *qoyuğ sucik* یعنی: نرشیدنی غلیظ, مایع ستیر.

قورز *qavuz*: خاشاک در آشامیدنی, [درد ته‌نشین شده]. *قورز سچک دن* کتار *qavuz sucikdən ketər* یعنی: خاشاک را از آشامیدنی درر کن!

کوز *kuvuz*: فرش ر گسترده. به تشک ر هر گسترده پشمي نیز مي‌گیرند.

یرغ *yuvuğ*: تکه سنگ‌هاي که سيل آنها را بگرداند ر بغلتاند. یغ *yuvuğ* هم مي‌گیرند.

سرق *suvuq*: رقیق ر نرم. هر چیزی مانند ماست که رقیق‌تر گردانیده شرد. *سرق یغرت* *suvuq yoğurt* یعنی: ماست آبکی.

- *سرق قذرق* *suvuq qu ruq* یعنی: دم دراز کم مري مانند دم استر. به درخت ر آنچه شبیه آن باشد نیز, چنین مي‌گیرند. (ترکی قیچاقی).

قرق *qovuq*: هر چیز ترخالی. *قرق* *qowuq* هم تلفظ مي-شرد.

قرق *qavuq*: مثانه, آبدان. *قرق* *qawuq* هم تلفظ مي-شرد.

قرق *qavuq*: سیرس ر نخاله ي ارزن. حرف «ر» در این تکراژها, بدل از «ر» است.

کوک *kuvuk*: کرکه‌ش *kuvukmus* یعنی: گربه ي نر. **کوک** *kuvuk*: گاه. (ترکی ارغزی).

تیق *tuyuq*: تیق کُشی *tuyuq kisi* یعنی: شخص غمگین ر گرفته.

تیق *tuyuq kun*: تیق کُرن یعنی: ررز تاریک ر مه آرد.

تیق *tuyuq qapug*: تیق قُبع یعنی: درب بسته ر قفل شد.

قیق *qayiq*: قیماق ر سر شیر. در این قطعه نیز آمده است:

سڈرمش الغن قیاق
سرمش سرتن قیاق

Sə rəmis olğun qoyaq

Sarmamis suttən qayaq

یعنی: دانه‌های گاررس از هم جدا شد،

از شیر، قیماق بسته نشد. توضیح آنکه: دانه‌های گاررس کم شدند ر قیماق از شیر فرر ریخت ر اینک آن در را باید باهم پخت.

قیق *qiyiq*: بد عهدی. این کلمه، گاهی نیز به جای صفت به کار می‌ررد ر گفته می‌شرد: قیق کُشی *qiyiq kisi* یعنی: شخص بد قرل.

قیق *qiyiq nə*: قیق نانک * یعنی: کج. به هر چیزی که کج باشد ر انحراف داشته باشد، چنین می‌گریند. مانند قلم نرک کج. مرارد دیگر نیز چنین است.

میق *mayaq*: کرد شتر. بیشتر در همین مررد به کار می‌ررد. ر از همین جا عبارت زیر گرفته شده است: قری

قیغ *Qayiğ*: نام تیره‌ای از ارغزان.

قیغ *qu uğ*: چاه. قذغ *qu uğ* نیز تلفظ می‌شرد.

قیغ *qayiğ yer*: قیغ یر یعنی: زمین بر کنار از جاده. مرارد دیگر نیز چنین است.

بیق *bayiq soz*: بیق سرز یعنی: سخن راست. (ترکی ارغزی).

تیق *tayuq ər*: تیق ار مرد جران شایسته ر خرش-طبع.

تیق *tayaq*: عصا، چربدستی.

کذاکر تیق بیری *ku əgu tayaq berdi* یعنی: داماد تکیه‌گاه داد.

توضیح آنکه: داماد، برده ر کنیزی را همراه عررس کرد که هنگام پیاده شدن از اسب تکیه-گاهش باشد. ر این، رسمی در میان دارایان است. کنیز ر یا برده، مال عررس می‌شرنند. در این کلام نیز آمده است:

تیق بلا تیماس

تنق سرزن بتماس

Tayaq bilə taymas

Tanuq sozun butməs

یعنی: کسی که عصا همراه دارد نمی‌افتد، گراه را به سخن اعتماد نشاید.

توضیح آنکه: کسی که عصا داشته باشد، پایش را به جای لغزان نمی‌گذارد ر سخن شاهد تا هنگام شهادت معلم نمی‌شرد.

میل *mayil*: میل *yemis* میس
یعنی: میره ی آب انداخته.
به هر میره ای مانند
شفتالو ر جز آن که نرم
شرد ر آب اندازد ر بیش
از حد برسد, چنین می-
گیرند.

قیم *qiym*: رحشت ر ترس
مردم یگ رلایت از در
آمدن دشمن بر ایشان
قرقنج *qurqunc* بلدی
qiym boldi یعنی: [بیم ر
ترس از دشمن مسترلی شد].

کیم کیم *kiyim kiym*: ال کیم
کیم کرن کجردی *ol kiym kiym*
kun kecurdi یعنی: ار در
غفلت ررزگار گذرانید.

ترضیح آنکه: ار نه
فعالیتی کرد ر نه کاری
را به پایان برد ر در
غفلت ر بیخبری ررزگار
خرد را سپری کرد.

بین *boyin*: گردن, گردن
آدمی. به دسته ر
دنباله ی شمشیر قلع بینی
qilic boyni میگیرند. بجاک
بینی *bicak boyni*: دسته ی
چاقر.

بین *buyun*: مردم, ملت. (در
گریش آنان که حرف «ذ»
را به حرف «ی» ابدال
میکنند.)

تین *tuyin*: تین ار *tuyin ar*
یعنی: شخص سیاه دست ر
لئیم ر خسیس.

تین *toyin*: پیشرای آئینی
غیرمسلمانان. مانند امام
ر مفتی در میان ما است.
تین *toyin* پرسته در کنار
بت قرار میگیرد. احکام ر

میقی *qoy mayaqi* یعنی: کرد
گرسفندی. اما به کرد
اسب, یندق *yundaq* می-
گیرند. در این کلام نیز
آمده است:
تی بدک *ارسا*
میقی بدک *ارماس*

Təwəy bəduk ərsa

Mayaqi bəduk ərməs

یعنی: شتر درشت جثه هم
باشد,
پشکلش, درشت نمی‌شرد.

ترضیح آنکه: این مثل را
به کسی می‌گیرند که بزرگ
مآبی کند ر منظر آن
است که بزرگی تر فقط
برای کسی است که بنده ی
تر باشد.

کیک *kəyik*: به هر چیز
رحشی گیرند. از میان
حیرانات حلال گرشت به
آهر, بز کرهی ر آهری
سپید اطلاق می‌شرد.

کیک *kəyik*: کیک کشی *kəyik kisi*
یعنی: میمرن آدم نما.
نسناس

کیک *kəyik*: کیک سکت *kəyik*
sokut یعنی: درخت بید
رحشی. بدانکه هر چیزی
در گرنه است: نخستین اهلی
ر خانگی, درمین رحشی.
برای اطلاق به گرنه ی
رحشی لفظ کیک *kəyik* می-
آررند.

کیک *kəyuk*: شنل ر لباده.
(در گریش آنان که
حرف «ذ» را به حرف «ی»
بدل می‌سازند).

کیک *koyuk*: کیک نانک *koyuk nə*
* یعنی: چیز آتش گرفته ر
سرخته.

ینا کلام *yana kaldim* یعنی:
باز هم آمدم، درباره
آمدم.

گرنه‌ی دیگر از این نوع

ییا *yaya*: نشیمنگاه آدمی.
اختصاص به انسان دارد.
در هم‌هی اسماء از این
گرنه، در نگارش و تلفظ
اسقاط نمی‌شود. زیرا این
کلمات همه میان راکی‌اند.
تنها کلمات میان ساکن
معرض اسقاط می‌شوند.
باب مجردات پایان یافت.

باب مزیدات باب فاعل

تادن *tadun*: گرساله‌ی
یکساله.
توژن *tu un*: میراب، ترزیع
کننده‌ی آب.
تیدین *ti in*: قید زمان ر
رقت. بر تیدن کلیدی *bu ti*
in kaldi یعنی: در همین مرقع
آمد.

باب فعال

بیات *bayat*: خدارند قادر
متعال. (ترکی آرغری).
بیات *Bayat*: نام تیره‌ی از
ارغزان.
قیار *qoyar*: دشنامی که به
بهایم ر چارپایان ر
بردگان می‌دهند. بر
قیاری *bu qoyari* یعنی: آب
دهان ار رران است.
مأخذ از فعل قیدی *qoydi*

کتب کفار را می‌خراند.
از ار، به خدای تعالی
پناه می‌بریم. در این کلام
نیز آمده است:

بیر تین بشی اغریسا،
قمغ تین بشی اغریاس

Bir toyin basi ağrisa
Qamuğ toyin basi ağrimas

یعنی: با درد گرفتن سر یک
پیشرای آئینی
سر هم‌هی پیشرایان درد
نمی‌گیرد.
ترضیح آنکه: در مورد
کسی گریند که به علتی از
خرردن چیزی که درستانش
مشغل خرردن آن هستند،
سرباز زند.

تکراه‌های مطری از

این باب

قیا *qaya*: صخره، کره.
قیا *qiya*: در کلمات دارنده-
ی حرف «ق» ر حرف «غ»،
نشانه‌ی تصغیر است.
- اغلقیا *oğulqiya* یعنی:
پسرک من.
- قیزقیا *qizqiya* یعنی:
دخترک من.
کیا *kuyə*: بید ر ساس.
حشره‌ای که نم ر مانند
آن را مجرد ر بخرد.
کیا *kiyə*: در کلمات دارنده-
ی حرف «ک» نشانه‌ی تصغیر
است. ار کیا *ər kiyə* یعنی:
مردک، مرتکه.
- ییرکیا *yerkiyə* یعنی: زمین
کرچک، زمینک.
ینا *yana*: اداتی که معنای
رجعت ر بازگشت می‌دهد.

عردها. ر آن گرنه اي بر بط است.

قیدا qayda: در کجا. قید /

سن qayda sən یعنی: تر در کجایی؟ با حرف «ن» نیز, قندا qanda تلفظ می‌شود. گاه نیز قیردا qayuda می‌گیرند.

کیدا koydə: کرره ر اجاق طلاجات که در آن طلا ر نقره ذرب می‌کنند.

قیقا qoyqa: پرست. این تکرار که در اصل معنای پرست ر جلد را می‌دهد, به پرستین نیز اطلاق می‌شود. مانند: ال قریغ قیقالدی ol qoyuğ qoyqaladi یعنی: ار, قبل از کنندن پرست, مره‌ای آن را به آتش گرفت ر سرزایند. ر آن چنان است که مره‌ای پرسست را در آب داغ بکنند ر تسمیط کنند.

قیما qiyma: قیما اکرا qiyma نام گرنه‌ای رشته‌ی آش که خمیر آن را مانند زبان گنجشک مررب ر کج می‌برند.

قیما quyma: گرنه‌ای نان مرغی ر آن چنان است که خمیر را مانند خمیر قطائف نازک می‌کنند ر بر مرغی داغ می‌ریزند, به هم می‌زنند ر پس از پخته شدن, بر آن شکر می‌افزایند ر می‌خرزند.

قیما quyma: به هر آلت ساخته شده از فلز معدنی مانند هارن ر پایه‌ی

در جمله‌ی سر قیدی suw qoydi در معنای: «آب را پاشید».

قیاس Qayas: نام چند شهر در سرزمین‌های تخسی ر چگل. سه قلعه این نام را دارند:

۱. سابلغ قیاس Sapliğ qayas

۲. ارنک قیاس Uru * qayas

۳. قرا قیاس Qara qayas.

قیاس quyas: گرمای شدید- تابش شدید خورشید.

ایاغ ayağ: لقب, تخلص, نام مستعار. در این بیت نیز آمده است:

قذغل منکا اقیلق

بلسن منکا ایاغ

اذغل منی تقشغا,

یکل منکا الاغا.

Qo ğil ma *a aqiliq

Bolsun ma *a ayağa

I ğil mæni toqisqa

Yuwgil ma *a ulağa

یعنی: بهل ر رها ساز من را بخشنده کنم تا لقبم «بخشنده» شود من را به جنگ اعزام کن, اسبی مرا بخش ر مددم برسان!

میان muyan: ثراب. میانلق

muyanliq: سقاخانه ر آب انبارهایی که در کنار جاده‌ها برای مسافران بنا کنند.

باب پهن راکي

فعلياً

برجی buci: برجی قبز buci

qupuz یعنی: عردی ناله‌گر ر حزین آرا از میان

تیغان tayğan: تازی. سگ شکاری تیز تگ. در این کلام نیز آمده است: تیغان یکرکن تیلکر س — ماس

Tayğan yugrugin tilku səwməs

یعنی: رباه, سگ تند ر تیزتگ را درست ندارد. این مثل را در مورد در دانشمند به کار می‌برند که یکی دیگری را به جهت عالمتر بردنش دشمن بدارد.

کیکان Kəykən: نام در رد که از قیاس *Qayas* تا *İla* جاری هستند. نام یکی کجک کیکان *kicik kəykən* ر نام دیگری: الیغ کیکان *uluğ kəykən* است. اری خردتر ر درمی, بزرگتر است.

باب پهن راکي فيعل يا هر گرنه حرکات در آن

قیمج qiymac: قیمج برک *qiymac* *bork* کلاه سفید بافته از کرک که ترکان چگلی بر سر می‌نهند.

بینق baynaq: پلیدی, کرد. (ترکی ارغزی).

بینق boynaq: کمره‌ی کره ر پشتی کره.

بینق boynaq: حیرانی شبیه رزغ ر بزرگتر از آن.

قیغق qayğiq: قایق.

میغق mayğuy: سم داران کم مری که سم مدرر داشته باشند. شخص پای کج ر معرج.

چراغ ر چکش ر جز آن که با ذرب کردن - ر نه با کربیدن - ساخته شد.

باب پهن راکي فعالر

تیاغر tayağuy: قطعه سنگ ر قطعه گل خشک.

تریغا turiğa: گرنه‌ای گنجشک. قبره.

سیاغر suyağuy: مهمیز پای خرس.

بتیکر bitigu: درات ترکی ر چیزهای دیگر مانند آن.

کلیکا koligə: سایه‌ی دایم ر طرلانی.

قلیما qalima: بهارخراب, تراس بالاخانه.

اکاما əkəmə: گرنه‌ای ساز [شبه قرپرز].

کشیکا kosigə: سایه‌ی کم ر اندک.

«مثال» از این باب

یریغا yoriğa: یریغا ات *yoriğa* *at* یعنی: اسب یررکه. اسب خرش حرکت.

یلیکر yuligu: استره ر تیغ سلمانی. ایین را, ارغزران ندانند. ارغزران کرای *karay* می‌گریند.

ایاکر əyəgu: دنده‌ی هر حیران, استخران دنده.

باب فعلان

بقانق baqanaq: میان در شاخه‌ی سم.
بقانق baqanuq: تکه‌ی گرشته میان سم‌های اسب.
تقیمق toqimaq: تخماق ر جامه کرب‌گازران ر جامه-شریان.
قیاجق qayacuq: گیاه خرشبری کرهستانی. ظن من آن است که همان زغفرنه ر یا طرفه باشد.
ییتق yapitaq: ار اتن ییتق مندی *ər atin yapitaq mundi* یعنی: مرد، بر اسب خرد بدرن زین ر یراق سرار شد.

باب پنچ راجی‌ها

باب پهن راکي

فعلعل با هر گرنه

حرکات در آن

قیرلغ qayirliǵ: قیرلغ یر *qayirliǵ یر* یعنی: زمین همرا ر با خاک سفت.
قیسلغ quyasliǵ: قیسلغ ار *quyasliǵ ər* یعنی: مردی از اهالی شهر قیاس *Quyas*.
تیغلغ tuyaǵliǵ: تیغلغ یلقی *tuyaǵliǵ yilqi* یعنی: حیران سمدار ر ناخندار.
قیغلغ quyugluq: غلظت در مایعات.

میان ساکنان

سندراج sanduvac: بلبل. در این قطعه نیز آمده است:
 سندا قجر سندلاج
 مندا تنر قرغلاج

کیلک kəylig: میمـرن ر نسناس. کیلک کشی *kəylig kisi* یعنی: شخصی که مانند رحشیان ر مدهرشان، افتان ر خیزان راه رود ر به این سري ر آن سري نگاه کند.

بیمل boymul: بیمل ات *boymul at* یعنی: اسبی که بر گردنش لکه‌ی سفید باشد. به گرسفند ر جز آن نیز چنین می‌گیرند.

بیرم bəyrəm: عید. (ترکی ارغزی). ظن من آن است که این کلمه، دگرگرن شده‌ی بذر *bə rəm* است. زیرا پیش از اسلام، مردم، اینگرنه عیدها را نداشتند. اگر می‌برد، اکنرن هم‌ی ترکان از آن آگاه می‌بردند. حرف «ذ» را به حرف «ی» ابدال ساخته اند.

جیدم caydam: نم‌ی نازک ر ظریف که از آن بارانی سازند ر نیز به کناره ر حاشیه‌ی فرش ر مانند آن درزند.

سیرم Sayram: نام شهر اسبجابه *İsbicab* که بیضاء هم نامیده می‌شرد. نام آن سیرم *Sayram* است.

سیریم səryəm: رازه‌ی به معنای سیرم *səryəm*. سیریم سر *səryəm suw* یعنی: آب کم که تا پاشنه‌ی پا نرسد.

باب پهن راکي

فعالل با هر گرنه

حرکات در آن

حرف «ن» هم می‌آید:
سرقنق *sarqaniq*. در عربی
نیز، چنین است:
- میزاب ← منزاب.
- میشار ← منشار.
قدر رجب *quducaq*: استخران سر
دنبه.

گرنه‌ی دیگر از این باب

بیبق *baybayuq*: پرنده‌ای
خرش‌آراز که لانه‌ی خرد را
در میان شاخه‌های درختان
ر به شکل زنبیل می‌سازد.

شش راجی‌ها از این باب

بیندوق *boyunduruq*: ترغ ر چربی که بر
گردن در گار
شخمزن می‌نهند.
مینجلیق *muyanciliq*: رساطت,
میانجیگری برای ایجاد
سازش ر آشتی بین در تن.
sən muyanciliq سن مینجلیق قل
qil یعنی: تر، میان ما
رساطت کن. ریشه‌ی آن از
کلمه‌ی میان در معنای
«تراپ» آمده است.

تتلخ اتر سندراج
ارکک تشی اجرشور

Səndən qacar sandilac
Məndə tinar qarğilac
Tatliğ otər sanduvac
Erkək tisi ucrusur

ترجمه: گنجشک از تر می-
گریزد

در دامن مرغ رطراط ر
پرستر آرام می‌گیرد
بلبل خرش‌آراز می‌خواند
ر نر ر ماده باهم در
می‌آمیزند.

ترضیح آنکه: مناظره ر
گفتگوری تابستان ر
زمستان را ترصیف می‌کند.
تابستان، خطاب به
زمستان می‌گوید که گنجشک
از سري تر فرار می‌کند ر
پرستر، در دامن من آرام
می‌گیرد ر هزار دستان به
آهنگ‌های گرناگرن آراز
می‌خواند ر در دامن من،
نر ر ماده به هم می-
آریزند.

بلغیق *bulğayuq*: بلغیق سر
bulğayuq suw یعنی: آب گل-
آرد.

سرقیق *sarqayiq*: هزارلای
شکمه در حیرانات. با

بخش منقرصات اسماء پایان یافت.



بخش درم: منقرصات افعال

تردی turdi: ار یقارر تردی *ar*
yuqaru turdi یعنی: شخص, بلند
 شد. مرارد دیگر نیز چنین
 است. (تررر- تررماق *turur-*
turmaq).

تررر turur: فعل مستقبلي است
 که ماضي ر مصدر ندارد.
 مانند در کلمه ي «یدع» ر
 «یذر» در عربي. این کلمه
 از رجرد یک چیز در جايي
 هنگام سخن گفتن خبر مي دهد.
 مثلا: *al adā turur ol ewda*
turur یعنی: ار, در خانه
 حاضر است, ار در خانه
 مي باشد. اینجا معنای
 «برخاستن», رجرد ندارد. ر
 یا: *ar sokal turur* تررر
 یعنی: شخص, بیمار است.
 معنای: «شخص به پا
 خاست.» را نمي دهد.

تردی turdi: *at turdi* ترردی
 یعنی: اسب, لاغر شد. مرارد
 دیگر نیز چنین است.
 (ترررر- تررماق *turar-*
turmaq).

باب در راجيها

کیجتی kecti: ار کیجتي *ar kecti*
 یعنی: شخص, در کار کندي
 به خرج داد. (کیجار-
 کیجماک *kecār- kecmaḵ*).

برردی burdi: یبار برردی *yibar*
burdi یعنی: بري عطر بلند
 شد. سر برردی *suw burdi*
 یعنی: آب, بخار کرد. به هر
 چیز دیگر که بخار کند ر
 بري مطبرع دهد نیز, چنین
 مي گیرند. (برار- برماق
burar-burmaq).

بیردی berdi: ال منکا یرماق
 برردی *ol ma *a yarmaq berdi*
 ار به من پرل داد. مرارد
 دیگر نیز چنین است. (بیرر-
 بیرماک *berur- bermak*).

تاردی tardi: بک سرسن
 تاردی *bag susin tardi* یعنی:
 بیگ, قشرن خورد را
 پراکنده کرد, پخش کرد.
 به هر چیز دیگر نیز که
 پراکنده سازند, چنین مي-
 گیرند. (تارار- تارماق
tarar-tarmaq).

الماذن سر سیزدی *olma in suw sizdi* یعنی: از کوزه ر نظائر آن، آب ترارید.
- کرن سیزدی *kun sizdi* یعنی: خورشید پیدا شد، از مشرق طلوع کرد. (سیزار- سیزماق *sizar- sizmaq*).

قیشدی *qisdi*: ار یرلندن
قیشدی *ær yoldan qisdi* یعنی: شخص از راه منحرف شد، کنار افتاد، کنار کشید. اگر خورشید نیز از رسط آسمان کنار بکشد، چنین می‌گیرند. (قیشار- قیشماق *qisar- qismaq*).

ترغدی *toğdi*: ترغ ترغدی *toğ*
toğdi یعنی: گرد ر خاک به هرا بلند شد. (ترغار- ترغماق *toğar- toğmaq*).
در این قطعه نیز آمده است:

اغدی قزل بیراق،
ترغدی قرا تبراق
یتشر کلب اغراق
تقشب انن کیجتمز

Ağdi qizil bayraq
Toğdi qara topraq
Yetsu kəlip Oğraq
Toqsip anin kectimiz

ترجمه: پرچم سرخ به اهتزاز در آمد، خاک سیاه، ارغراقان سر رسیدند، ر ما نبرد کردیم، دیرمان شد.

ترضیح آنکه: پرچم سرخ مسلمانان به اهتزاز در آمد، گرد ر خاک به هرا بلند شد. سراران ارغراق نیز به ما ملحق شدند ر همراه هم جنگیدیم، از آن رر، دیر برگشتیم.

تیردی *terdi*: ال تار تیردی *ol tawar terdi* یعنی: ار، مال گرد آورد. مرارد دیگر نیز چنین است. (تیرار- تیرماک *terar- termak*).

ساردی *sərdi*: ال انی ساردی *ol ani sərdi* یعنی: ار به ری حرف درشت زد ر سخنان ناررا بر زبان آورد. (سرار- سرماک *sərar- sərmak*).

سردی *sordi*: کنج سرت سردی *kənc sut sordi* یعنی: کردک شیر مکید. مرارد دیگر نیز چنین است.

- ار سرز سردی *ær soz sordi* یعنی: شخص، خبر گرفت.
- ار یتک سردی *ær yetuk sordi* یعنی: شخص، سراغ گمشده اش را گرفت. (سرار- سرماق *sorar- sormaq*).

این در لفظ اخیر، ارغری است.

قاردی *qardi*: ار سقا قاردی *ær suwqa qardi* یعنی: آب در گلری شخص گیر کرد.

- سر ارقتن قاردی *suw ariqtin qardi* یعنی: آب از جری سرریز شد. اگر با ذرب شدن یخ ر برف، آب جریها سرزیر شرد ر غرش کند، چنین می‌گیرند. (قرار- قرماق *qarar- qarmaq*).

ترزدی *tozdi*: ار تملغقا ترزدی *ær tumluğqa tozdi* یعنی: شخص از سرما، رنجر شد. (ترزار- تررماک *tozər- tozmak*). (ترکی قپچاقی).

سیزدی *sizdi*: یاغ سیزدی *yağ sizdi* یعنی: ررغن، ذرب شد.

تاندي tandi: ال المنې تاندي *ol*

alimni tandi يعنې: ار, بدهي خرد را انکار کرد. به هر چيز ديگر که انکار شرد, چنين گفته مي‌شرد. (تانر- تاناق *tanar-tanmaq*).

ترندي tondi: ال انکا ترندي *ol*

*ewi *ə tondi* يعنې: ار به خانه اش برگشت. (ترنار- ترنماک *tonar-tonmāk*).

قاندی qandi: ال سردن قاندي *ol*

suwdin qandi يعنې: ار, از آب سيراب گرديد.

قرندی qondi: قش قرندي *qus*

qundi يعنې: پرنده بر نشست.

- بذرن قرندي *bu un qondi*

يعنې: ايل بعد از كرچ فررد آمد. (قرنار- قرنماق *qonar-qonmaq*).

«مثال» هاي

این باب

يیردی yerdi: ار اشغ يیردي *ər*

asiğ yerdi يعنې: شخص از غذا چنډشش شد, نپسنديد, مشمنز شد. (يیرار- يیرماک *yerər-yermāk*). (ترکي ارغزي).

يیردی yerdi: ال ارک يیردي *ol*

ərig yerdi يعنې: ار, شخص را مذمت کرد, سرزنش کرد. (يیرار- يیرماک *yerər-yermāk*). (ترکي ارغزي)

يیردی yordi: اراغت اغلن

بشکتن يیردي *urağut oğlin besiktin* *yordi* يعنې: زن, کردک خرد را از گهراره باز کرد. به هر چيز ديگر که بند

ایدی ewdi: ار ایدي *ər ewdi*

يعنې: شخص شتاب کرد. (ایقار- ایقماک *ewər-ewmāk*).

قردی qowdi: ار اتن قردي *ər*

atin qowdi يعنې: شخص اسب خرد را راند ر تاخت. به هر چيز ديگر که برانند ر بتازند نيز, چنين مي-گريند. [قوار- ققماق *qowar-qowmaq*].

جیقدی ciqdi: ترن جیقدی *ton*

ciqdi يعنې: لباس, خيس شد. به هر چيز ديگري که از خاک, نم بگيرد, چنين گفته مي‌شرد. (جیقار- جیقماق *ciqar-ciqmaq*).

قرقدی qoqdi: ات قرقدی *ət qoqdi*

يعنې: بري گرش ت بلند شد. اگر مرقع خامرش شدن شمع نيز, درد آن بلند شرد, چنين مي‌گريند.

- سر قرقدی *suw qoqdi* يعنې: آب, در جاي خرد, آرام گرفت ر برئيد.

- سش قرقدی *sis qoqdi* يعنې: زخم از ررم کردن ايستاد. (قرقار- قرقماق *qoqar-qoqmaq*).

ترکدی togdi: ار ترز ترکی *ər*

tuz togdi يعنې: شخص, نمک کربيد ر نرم کرد. مرارد ديگر نيز چنين است. (ترکار- ترکماک *togar-togmaq*).

سرکدی sokdi: ال اني سرکدي *ol*

ani sokdi يعنې: ار ري را دشنام داد. (سرکار- سرکماک *sokər-sokmāk*).

(تاترر- تاترماق *taturur-*
taturmaq).

تیتردی *teturdi*: ال اندغ
تیتردی *ol andağ teturdi* یعنی:
ار, ری را رادار بـه
اینگره سخن گفتن کرد.
(تیتور- تیتوماک *teturur-*
teturmāk).

ترزردی *tozardi*: ترز ترزردی *toz*
tozardi یعنی: گرد ر خاک
بلند شد. (ترززارر-
ترزارماق *tozarur-tozarmaq*).

ساتردی *saturdi*: ال انکر قری
ساتردی *ol a *ar qoy saturdi*
یعنی: ار, ری را رادار
کرد گرسفند بشمارد.
مرارد دیگر نیز چنین است.
(ساترر- ساترماق *saturur-*
saturmaq).

سیتردی *siturdi*: ال اتنک
سیتردی *ol otu * siturdi* یعنی:
ار, هیزم خرد گردانید.
مرارد دیگر نیز چنین
است. (سیتور- سیتوماق *siturur-*
siturmaq).

قیجردی *qicurdi*: ال انکر
قیجردی *ol a *ar qicurdi* یعنی:
ار, ری را سرزنش کرد.
ار, ری را در کاری مذمت
کرد ر از اندره ری شادی
کرد. (قیجرار- قیجرماق
qicurar-qicurmaq).

کرتردی *kutturdi*: ال انکر قری
کرتردی *ol a *ar qoy kutturdi*
یعنی: ار, ری را رادار
کرد که گرسفند بچرانند.
مرارد دیگر نیز چنین است.
(کرتور- کرتوماک *kutturur-*
kutturmāk).

آن باز شرد, نیز چنین می-
گیرند.

(یررار- یررماک *yorər-*
yormāk).

ییلدی *yeldi*: اش ییلدی *as yeldi*
یعنی: غذا خرده شد.
مرارد دیگر نیز چنین است.
(ییلرر- ییلرماک *yelur-*
yelmāk).

این باب, در اصل باب در
راجی یا سه‌راجی نیست. ما
خرد, آن را در راجی
نامیدیم. زیرا در گریش
مردم کرتاه رسا است.
این تکرارها را هرگاه
با الفبای عربی بنریسیم
با در حرف می‌نریسیم. اما
اگر با الفبای ترکی
بنریسیم, همانگره که قبلا
دیده‌ای, حرف صدادار نیز
آورده می‌شرد.

باب فعلدی

با هر گرنه حرکه

بیردی *buyurdi*: ال انکر ایلا
بیردی *ol a *ar aylā buyurdi* یعنی:
ار, به ری آنگره فرمان
داد, امر کرد. (بیرر-
بیررماق *buyurur-*
buyurmaq)
(ترکی ارغزری).

باقردی *baqirdi*: تــــی
باقردی *təwəy baqirdi* یعنی: شتر
فریاد کرد. (ترکی
ارغزری). (باقرار-
باقرماق *baqirar-*
baqirmaq).

تاتردی *taturdi*: ال منکا اش
تاتردی *ol ma *a as taturdi* یعنی:
ار به من طعام چشانید.
مرارد دیگر نیز چنین است.

در این مثال نیز آمده است:

نلک انکر بلشتم
قجشب تقی قشتم
تزنلکن قیشتم
القی منک یایی

*Nəluk a *ar bilistim*
Qocsup taqi qawustum
Tuzunlugin qayistim
*Aliqti məni *yayimi*

ترجمه:

چرا با ار آشنا شدم،
ر ار را به آغوش کشیدم!
به نرمی با ری در آمیختم
تابستان من را از دستم
بازستاند!

ترضیح آنکه: از مردی سخن
می‌گیرید که به ار خیانت
کرده است ر می‌گیرید: چرا
با ار آشنا شدم ر با ار
معانقه کردم ر همراهش شدم
ر با نرم خری به ار مهر
ررزیدم حتی تابستان من در
بیکاری ر بطالت سپری شد.
قیشدی *qoyusdi*: ال انکر سر

قیشدی *ol a *ar suw qoyusdi*
یعنی: ار در ریختن آب به ری
کمک کرد. *suw* دیگر نیز
چنین است (قیشرر- قیشماق
qoyusur- qoyusmaq).

قیشدی *qiyisdi*: ال منکا یغاج
قیشدی *ol ma *a yiğac qiyisdi*
یعنی: ار در کج بریدن
درخت به من کمک کرد ر
مسابقه نیز چنین است.
(قیشرر- قیشماق- *qiyisur-*
qiyismaq).

میشدی *mayisdi*: ار بیرکا
میشدی *ər yergə mayisdi* یعنی:
شخص، از ری تنبلی، به

کیتردی *kitərđi*: ال تاشغ
یرلدن کیتردی *ol tasiğ yoldan*
kitərđi یعنی: ار، سنگ را از
راه برداشت. به هر چیز
دیگر که از جایش بر
دارند، چنین گفته می‌شود.
(کیتزر- کیترماک *kitərur-*
kitərmək).

کیجردی *kecurđi*: ال ایشغ
کیجردی *ol isiğ kecurđi* یعنی:
ار، کار را عقب انداخت.
(کیجرر- کیجرماک *kecurur-*
kecurmək).

کیتردی *koyturđi*: ار اتنک
کیتردی *ər otu *koyturđi* یعنی:
شخص هیزم سرزانیید. مرارد
دیگر نیز چنین است. (کیتزر-
کیترماک *koyturur-koyturmək*).

تیشدی *tayisdi*: ال انک برلا
تیشدی *ol ani *birlə tayisdi* یعنی:
ار، همراه ری در زرغن
مالیدن به بدن مسابقه
داد. (تیشرر- تیشماق
tayisur- tayismaq).

سیشدی *soyusdi*: ال منکا تری
سیشدی *ol ma *a təri soyusdi*
یعنی: ار به من، در کندن
پرست گرسفند، کمک کرد.
مرارد دیگر نیز چنین است.
اگر پرست تخم مرغ ر یا
درخت را هم بکنند، باز
چنین گفته می‌شود. (سیشرر-
سیشماق *soyusur- soyusmaq*).

قیشدی *qayisdi*: الار اکی بیر
بیرکا قیشدی *olar ikki bir birgə*
qayisdi یعنی: آن در تن، به
همدیگر دل سرختند، از
همدیگر حمایت کردند.
(قیشرر- قیشماق *qəyisur-*
qəyismaq).

درخت، کج بریده شد. سرز
 قیلدی *soz qiyildi* یعنی: ار از
 سخن خرد باز گشت. خلف
 رعه‌ده کرد. (قیلرر-
 قیلماق *qiyilur- qiyilmaq*).

میلدی *mayildi*: قـاـغـرن
 میلدی *qağun mayildi* یعنی:
 خربزه‌ی آبدار ر تازه
 خراب شد. به میره‌های دیگر
 نیز، که بمانند ر خراب
 شردن چنین گفته می‌شرد.
 (میلرر- میلماق *mayilur-
 mayilmaq*).

تیندی *tayandi*: ال منکا تیندی
*ol ma *a tayandi* یعنی: ار، به
 من تکیه داد. تکیه دادن
 به هر چیز دیگر نیز چنین
 است. (تینرر- تینماق
tayanur- tayanmaq).

قیندی *qayindi*: اشج قیندی *asic
 qayindi* یعنی: دیگ، جرشید.
 مرارد دیگر نیز چنین است.
 (قینار- قینماق *qayinur-
 qayinmaq*).

در این کلام نیز آمده
 است:

قینار اکز کجکسینز بلماس
Qayinar okuz keciksiz bolmas

یعنی: رردخانه‌ی خررشان
 بدرن پل ر گذر نمی‌شرد.
 ترضح آنکه: می‌خراهد
 بگرید که در هر صعربت ر
 سختی، رهایش ر خررچی رجرد
 دارد.

قیندی *qoyundi*: ال ارزنکا سر
 قیندی *ol ozu *ə suw qoyundi*
 یعنی: ار، به خردش آب
 ریخت. (قینرر- قینماق
qoyunur- qoyunmaq).

«مثال»ها

زمین چسبید. (می‌شردر-
 می‌شماق *mayisur-mayismaq*).
 بدان معنا است که رقتی
 کاری به شخص سپرده می-
 شرد، از انجام آن سرباز
 زند.

یمشدی *yamasdi*: با تغیر
 اندکی، فعل می‌شدی *mayisdi*
 ، به این صورت در آمده
 است. (یاشردر- یاشماق
yamasur-yasmaq).

سیقتی *soyuqti*: ار سیقتی *ər
 soyuqti* یعنی: شخص لخت شد،
 کالایش را بردند. (سیقار-
 سیقماق *soyuqar- soyuqmaq*).

سیقتی *sayıqti*: یرر سیقتی *yer
 sayıqti* یعنی: زمین، سنگلاخ
 شد. (سیقار- سیقماق
sayıqar- sayıqmaq).

سیلدی *soyuldi*: بلت سیلدی
bulut soyuldi یعنی: ابر،
 پراکنده شد. قری تریسی
 سیلدی *qoy tərısı soyuldi* یعنی:
 پرست گرسفند کنده شد.
 اردن ترن سیلدی *ərdin ton
 soyuldi* یعنی: لباس‌های شخص
 کنده شد. (سیلرر- سیلماق
soyulur- soyulmaq).

قیلدی *qoyuldi*: یغـررت
 قیلدی *yogurt qoyuldi* یعنی:
 ماست، بسته شد. به هر
 مایع دیگری که سفت شرد،
 چنین می‌گریند. (قیلرر-
 قیلماق *qoyulur- qoyulmaq*).

قیلدی *qiyildi*: کرن قیلدی *kun
 qiyildi* یعنی: خررشید از
 نقطه‌ی ارج پایین آمد. ارد
 قیلدی *o qiyildi* یعنی: رقت
 گذشت. زمان، سپری شد.
 یغاج قیلدی *yiğac qiyildi* یعنی:

لغزانید. مرارد دیگر نیز چنین است. (تیتور- تیتوماق *tayturur- taytumaq*).

تیتوردی *tuyturdi*: ال منکا سرز تیتوردی *ol ma *a soz tuyturdi* یعنی: ار, به من سخن تفهیم کرد, حرفی فهمانید. (تیتور- تیتوماق *tuyturur- tuyturmaq*).

قیتوردی *qayturdi*: ال انکر قیتوردی *ol a *ar qayturdi* یعنی: ار ری را راداشت که به برادرش کمک کند ر مهر رزد. (قیتور- قیتوماق *qayturur- qayturmaq*).

قیتوردی *qaytardi*: ال اتغ قیتوردی *ol atig qaytardi* یعنی: ار, اسب را برگردانید. اسب را از مسیر خرد بازگردانید. (قیتور- قیتوماق *qaytarur- qaytarmaq*). (ترکی ارغزی). دیگر ترکان می‌گیرند: *qatardi*.

قیتوردی *qoyturdi*: ال منک الکا سر قیتوردی *ol mani *aligga suw qoyturdi* یعنی: ار بر دست من آب ریزانید. (قیتور- قیتوماق *qoyturur- qoyturmaq*).

قیتوردی *qiyturdi*: ال انکر قمش قیتوردی *ol qamis qiyturdi* یعنی: ار, به ری دستر دادنی را کچ برد. مرارد دیگر نیز چنین است. (قیتور- قیتوماق *qiyturur- qiyturmaq*).

کیتوردی *koyturdi*: ال انک ترزن کیتوردی *ol ani * tonin koyturdi*

از این باب

بیقتی *yayiqti*: ارذ بیقتی *o yayiqti* یعنی: رزگار, بهاران شد. (ییقار- ییقماق *yayiqar- yayiqmaq*).

ییلدی *yayildi*: یغاج ییلدی *yigac yayildi* یعنی: درخت, تکان خورد. به سبب رزش نسیم, درخت به چپ ر راست خم شد. به هر چیز دیگر نیز که جابجا شرد ر تکان بخرد, چنین می‌گیرند.

- ییلدی سر *yayildi su* یعنی: قشرن پراکنده شد. مرارد دیگر نیز چنین است. با حرف «ذ» نیز تلفظ می‌کنند: ییلدی *ya ildi*. (ییلرر- ییلماق *yayilur- yayilmaq*).

افعال میان ساکن که در میان افعال این باب دیده شد, گرچه بظاهر چهار راجی هستند, اما در حقیقت, سه راجی‌اند. مانند افعال باتردی *baturdi* ر ساتردی *saturdi* در این جملات:

- ال قریغ باتردی *ol qoyuğ baturdi* یعنی: ار, گرسفند را بسته گردانید.

- ال قریغ ساتردی *ol qoyuğ saturdi* یعنی: ار, گرسفند را شمارش گردانید.

باب چهار راجی‌ها

باب فعللدی با هر

حرکه

تیتوردی *tayturdi*: ال انی سقا تیتوردی *ol ani suwqa tayturdi* یعنی: ار, ری را بـه آب

ار, جامعه‌ه‌ي ري را سرزانیید. مرارد دیگر نیز چنین است. (کیتزر- کیتوماک *koyturur- koyturmak*). این تک راژک غیر فصیح است.

سیغردی *sayğirdi*: بیر سیغردی *yer* *sayğirdi* یعنی: زمین سنگلاخ گردید.
(سیغرار- سیغرماق *sayğirar- sayğırmaq*).

قیغردی *qayğurdi*: ار قیغردی *ər qayğurdi* یعنی: ششخص, اندر هگین شد. با حرف «ذ» هم تلفظ می‌شود. (قیغرار- قیغرماق *qayğurar-qayğurmaq*).

بیمشدی *boymasdi*: ایش قمغ *is qamuğ boymasdilar* بیمشدی یعنی: کار بتمامی درهم ریخت. مرارد دیگر نیز چنین است. (بیمشور- بیمشماق *boymasur-boymasmaq*).

سیرشدی *sayrasdi*: الار تلم *olar təlim sayrasdilar* سیرشدی یعنی: آنان بسیار سخن گفتند. مانند هذیان‌گریان بسیار حرف زدند.

- قش‌لار سیرشدی *quslar sayrasdi* یعنی: مرغ‌ان آراز خرانند. در این قطعه نیز آمده است:
یرق یلدز تغردا
اذر کلب بقرمن
ساترلیر سیرشب
تتلخ ارنن قش اتار

*Yaruq yulduz toğarda
U nu kəlip baqarmən
Satulayu sayrasip
Tatliğ onun qus otər*

ترجمه: چرن ستاره‌ي درخشان چشمک زند,

بیدار می‌شرم ر نظاره می‌کنم.
همگی یک جا آراز می‌خرانند آن پرنندگان خورش آراز ر چه‌جه زن.
ترضیح آنکه: می‌گرید چرن ستاره‌ي سحری طلوع کند از خراب بر می‌خیزم ر درختان را می‌نگرم ر به آراز زیبا ر طربانگیز پرنندگان گرش می‌دهم. (سیرشور- سیرشماق *sayrasur-sayrasmaq*).

قیرشدی *qayrisdi*: الار اکی بیرن *olar ikki boyun qayrisdi* قیرشدی یعنی: آنان در گردن پیچانیدن رقابت کردند. مرارد دیگر نیز چنین است. (قیرشور- قیرشماق *qayrisur-qayrismaq*).

قیلشدی *qoyulusdi*: تاغدن سرلار *tağdin suvlar qamuğ qoyulusdi* قیلشدی یعنی: آبه‌ا از کره‌ساران سرازیر شد. به دیگر مایعات جاری نیز چنین گفته می‌شود. (قیلشور- قیلشماق *qoyulusur-qoyulusmaq*).

قیلشدی *quylusdi*: سرتلار *quylusdi* قیلشدی یعنی: شیرها, همگی سفت شد. مرارد دیگر نیز چنین است. (قیلشور- قیلشماق *quylusur-quylusmaq*).

قیتشدی *qaytisdı*: الار اکی *olar ikki qaytisdı* قیتشدی یعنی: آنان به دنبال هم رفتند. (قیتشور- قیتشماق *qaytısır-qaytismaq*).

تیسقدی *tuysuqdi*: ار تیسقدی *ər tuysuqdi* یعنی: شخص, خردفهم

(قاتلنرر- قاتلنماق)
(qatlanur-qatlanmaq) .

در گريش‌هاي ديگر، به ميره‌ي بته‌هاي خار ر درختان رحشي اطلاق مي‌شود: به ميره‌ي درختان اهلي ميشلندي *yemislandi* مي‌گريند.

قارلندی *qarlandi*: ارت قارلندي
art qarlandi يعني: سينه‌ي کره برف آرد شد. به سينه‌ي کره برف نشست. (قارلنرر- قارلنماق)
qarlanur-qarlanmaq .

قررلندی *qurlandi*: ار تارنکا
*ər tawari *a qurlandi* قررلندي يعني: شخص را به مالش دل بسرخت. شخصي به مالي که از دست داده بررد، دل سرخت.

- قمز قررلندي *qimiz qurlandi* يعني: قميز ترش شد. به سبب مائه‌اي که در داخلش بررد، ترشيد ر رسيد. اگر ماست هم بسته شرد، چنين مي‌گريند. (قررلنرر- قررلنماق)
qurlanur-qurlanmaq .

گرنه‌هاي ديگر

تيقلندی *tayaqlandi*: ار
 تيقلندي *ər tayaqlandi* يعني: شخص داراي عصا شد. (تيقلنرر- تيقلنماق)
tayaqlanur-tayaqlanmaq .

تيقلندی *tayuqlandi*: يکوت
 تيقلندي *yigit tayuqlandi* يعني: [آن] جران، به زي ظريفان درآمد، رندي پيشه کرد. (تيقلنرر- تيقلنماق)
tayuqlanur-tayuqlanmaq .

شد ر حيله ر نيرنگ طرف را دريافت. (تيسقار-تيسقماق
tuysuqar-tuysuqmaq) .

کيجلدي *kecildi*: ايش کيجلدي *is kecildi* يعني: کار، دير شد. (کيجلرر- کيجلماک
kecilur-kecilmək) .

بيلدی *beləldi*: ار ترکا
 بيللدي *ər tərka beləldi* يعني: شخص عرق کرد، خيس عرق شد.

- اعلان بيللدي *oğlan beləldi* يعني: بچه، قنډاق کرده شد، به گهواره بسته شد. (بيللرر- بيللماک
beləlur-beləlmək) .

اين فعل گذرا ر فعل پيش از آن، ناگذرا است.

- ات قانقا بيللدي *at qanqa beləldi* يعني: اسب، به خرن آرده شد. که ناشي از کثرت کشته‌ها در نبرد است. مصدر آن نيز مانند مصدر پيشين است. (بيللرر- بيللماک
beləlur-beləlmək) .

کيفندی *kuyfəndi*: ار ايشقا
 كيفندي *ər isqa kuyfəndi* يعني: شخص در کار شل شد، دنبال کار را نگرفت. (کيفنرر- کيفنماک
kuyfənur-kuyfənmək) .

در يکي از گريش مقلرب ر به صرت کفيندي *kuyfəndi* در آمده است.

گرنه‌ي ديگر

از اين باب

قاتلندی *qatlandi*: يغلاج
 قاتلندي *yigac qatlandi* يعني: درخت بار داد. (به گريش قپچاق، يماک ر اغراق) .

ər tayuqlandi - ار تیقلندی
یعنی: شخص، به زی ظریفان
درآمد (شبهه ظریفان شد).
در قیاس با چهار طریق
فرق، در راه دیگر نیز،
در این مرضع، قابل طرح
است:

نخستین: دارندگی یا همراهی
مفهرم فعل مرد نظر با
اسم مانند:

- تاغ تیتلندی *tağ titlandi*
یعنی: کره دارنده‌ی درخت
صنبر شد.

- ار قابلندی *ər qablendi*
یعنی: شخص دارنده‌ی ظرف ر
ظرف شد.

درمین: در مفهرم اینکه
گیرنده، شیء مسما در جمله
را، گران به حساب آورد.

- ال نانکی قیزلندی *Ol na ni qizlandi*
چیز را گران به حساب
آورد.

غیر آن نیز در همین طریق سیر
می‌کند. اگر کسی، با ترجمه
به همی راه‌ها، به سازه-
بندی راژگان بپردازد،
زیانی نخراند داشت، زیرا،
برخی همه اسماء، با آوردن
حررفی که مفاهیم خاصی
ارائه می‌کنند، از پذیرفتن
برخی صیغه‌ها ر بعضی
اشکال در نمی‌مانند. با
این همه در همی گریشهای
ترکی، نمی‌تران از هر اسمی،
فعل ساخت. مثلا اگر
بجراهیم مفهرم: «مرد، مثل
زد.» ر یا: «مرد، پر
آرازه شد»، را برسانیم،
نمی‌ترانیم بگرییم: «ار
سالندی *ər sawlandi* ر یا:
«ار جالندی.» طبق قاعده

قیقلندی *qayuqlandi*: سورت
قیقلندی *sut qayuqlandi* یعنی:
شیر، سر شیر بست.
(قیقلنرر- قیقلنماق
qayuqlanur-qayuqlanmaq).

قاعده: (عله) اینگرنه از
افعال، در این بخش، برای
بیان برخی معانی، از
اسماء سه راجی ساخته شده-
اند:

نخستین: مفهرم همراهی ر تملک
ر تصاحب مرضع فعل.
مانند:

- ار تیقلندی *ər tayaqlandi*
یعنی: شخص صاحب عصا شد.

- سرت قیقلندی *sut qayuqlandi*
یعنی: شیر صاحب سرشیر شد.

درمین: در مفهرم اینکه شیء
مردد بحث جزر اشیاء مردد
نظر در جمله ظن شرد.
مانند:

- ار اتغ قیزلندی *ər atig qizlandi*
یعنی: شخص اسب را
گران انگاشت.

- ال انی قیزلندی *ol ani qizlandi*
یعنی: ار، ری را
جزر دختران خرد بشمار
آورد.

سرمین: در مفهرم فعل مجهول
ظاهر می‌شرد: مانند:

- تار چرغلندی *tawar coglandi*
یعنی: مال بسته-
بندی شد.

- برز جغلندی *boz ciglandi*
یعنی: پارچه متر شد.

چهارمین: در مفهرم شباهت در
مرضعی که مردد تأکید
فعل است. مانند:

مرارد دیگر نیز چنین است.
(تږغلنرر- تږغلنماق
tuzğulanur-tuzğulanmaq).

قږغلندی qa ğulandi : ال بر
ایشقا قږغلندی ol bu isqa qa
ğulandi یعنی: ار, در این
کار تشریش زده شد.
(قږغلنرر- قږغلنماق qa
ğulanur-qa ğulanmaq).

قږغلندی qu ğulandi : ات
قږغلندی at qu ğulandi یعنی:
اسب مگسها را از خرد
رانند. (قږغلنرر-
قږغلنماق qu ğulanur- qu
ğulanmaq).

قرغلندی qurğulandi : ار
قرغلندی ar quğulandi یعنی:
شخص سبکمغز شد.
(قرغلنرر- قرغلنماق
qurğulanur-qurğulanmaq).

تلقلندی talqalandi : ازم
تلقلندی uzum talqalandi یعنی:
درخت مر غره در آورد.
(تلقلنرر- تلقلنماق
talqalanur-talqalanmaq).

برکلندی bærkælendi : تمر
برکلندی tæmær bærkælendi یعنی:
رگ, پر از خرن شد. ار
برکلندی ar bærkælendi یعنی:
شخص صاحب مهمیز ر
تازیانه شد. (تازیانه
برای رانندن حیرانات)
(برکلنرر- برکلنماق
bærkælænur-bærkælænmaq).

برکلندی burgælendi : ار
برکلندی ar burgælendi یعنی:
شخص از خشم مثل کک پرید.
(برکلنرر- برکلنماق
burgælænur-burgælænmaq).

ر قیاس, این افعال نباید
نادرست باشد ر ایراد بر
گیرنده رارد نیست.

گرنه ی دیگر از این باب

کربالندی korpælendi : ات
کربالندی ot korpælendi یعنی:
درباره گیاه ررئید, علف
سبز شد.
(کربالندرر-
کربالنماق korpælænur-
korpælænmaq).

کربیلندی kirpilendi : کوشی
کربیلندی kisi kirpilendi یعنی:
شخص, تصلب یافت ر از رری
خشم مانند جرجه تیغی جمع
شد. (کربیلنرر- کربیلنماق
kirpilænur-kirpilænmaq).

برتلندی bærtulendi : ار
برتلندی ar bærtulendi یعنی:
شخص صاحب خرقة شد, خرقة
پرشید. (برتلنرر-
برتلنماق bærtulænur-
bærtulænmaq).

برتلندی burtalendi : برک
برتلندی bork burtalendi یعنی:
کلاه با نراره ای طلایی
زینت داده شد. (برتلنرر-
برتلنماق burtalanur-
burtalanmaq).

بغرلندی boğralandi : تویی
بغرلندی tæwæy boğralandi
یعنی: شتر نرینه گی کرد.
(بغرلنرر- بغرلنماق
boğralænur-boğralænmaq).

تږغلندی tuzğulandi : ال منکا
تږغلندی ol ma *a tuzğulandi
یعنی: ار به من هدیه داد.

«مثال»

از این باب

یقرلندی yaqrilandi : قـری

یقرلندی qoy yaqrilandi یعنی:
گرسفند پرچربی شد.
(یقرلننرر-
یقرلنماق yaqrilanur-
(yaqrilanmaq).

یغلندی yuwğalandi : اغل یـ

غلندی oğul yuwğalandi یعنی:
کردک شیطنت کرد. (یـ
غلنرر- یغلنماق yuwğalanur-
(yuwğalanmaq).

یفقلندی yufqalandi : ال منکا

یفقلندی ol ma *a yufqalandi
یعنی: ار, به من تملق کرد.
(یفقلننرر-
یفقلنماق yufqalanur-
(yufqalanmaq).

یغملندی yağmalandi : ار

یغملندی ar yağmalandi یعنی:
شخص, ریخت اهل یغما را
یافت. عادت آنان را
گرفت. (یغملننرر-
یغملنماق yağmalanur-
(yağmalanmaq).

قاعده‌ی فرق, در عربی نیز
جاری است:

- رقیس عیلان ر من تقیسا
یعنی: به ریخت آنان درآمد
ر ماننده‌شان شد.

- تمغدد الرجل یعنی: آن
مرد رانمرد کرد که از
قبیله‌ی «معد» است.

این‌گونه از افعال, از
اسماء چهار راجی ساخته
می‌شود. اما در اسماء پنچ
راجی, حرف پنجم اسقاط

بلکلندی bilgələndi : ار

بلکلندی ar bilgələndi یعنی:
شخص تظاهر به خردمندی
کرد. (بلکلنرر- بلکلنماک
(bilgəlanur-bilgəlanmaq).

زیباتر آن است که چنین
تلفظ شود:

- بلکمسندی bilgimsindi
یعنی: شخص خرد را عاقل نشان
داد. مراد دیگر نیز چنین
است.

در افعالی که مفاهیم آنها
براستی تحقق نمی‌یابد رلی
تظاهر رجرد دارد, قالب
امر با افزودن حرف‌های
«م, ن, س» در هم‌هی بابها,
سازه‌بندی می‌شود.

تلکلندی tilkuləndi : ار

تلکلندی ar tilkuləndi
یعنی: شخص ررباه صفتی کرد,
تملق کرد. (تلکلننرر-
تلکلنماک tilkulənur-
(tilkulənmək).

سرکلندی sirkələndi : اغلان

سرکلندی oğlan sirkələndi
یعنی: کردک شپش‌دار شد.
سر کردک پر از شپش شد.
(سرکلنرر- سرکلنماک
sirkəlanur- (sirkəlanmək).

تکملندی tugmələndi : ار

تکملندی ar tugmələndi
یعنی: شخص دگمه‌های پیراهنش را
بست. (تکملننرر-
تکملنماک tugməlanur-
(tugməlanmək).

کسملندی kəsmələndi : قیـز

کسملندی qiz kəmələndi
یعنی: دختر صاحب طره‌ی زلف شد.
(کسملننرر- کسملنماک
kəsməlanur- (kəsməlanmək).

- ار سقلدرقلندی *ar saqalduruqlandi* یعنی: شخص بند زیر چانه‌ی کلاه را بست.

- ار الاجرلندی *ar alaculandi* یعنی: شخص چادر ر آلاچیق بر پا کرد.

- ار خمارلندی *ar xumarulandi* یعنی: شخص از دارایی درست خرد ذخیره اخذ کرد.

- ار کراکلندی *ar karakulandi* یعنی: شخص صاحب چادر شد ر داخل چادر رفت.

سیرملندی *sayramlandi*: سر سیرملندی *suw sayramlandi* یعنی: آب, کم شد. (سیرملنرر- *sayramlanur*- سیرملنماق *sayramlanmaq*).

قاترنلندی *qatunlandi*: اراغت قاترنلندی *urağut qatunlandi* یعنی: زن, خانم شد, خاترن شد, شبیه زنهای خان شد. (قاترنلنرر- قاترنلنماق *qatunlanur-qatunlanmaq*).

قاغرنلندی *qağunlandi*: ار قاغرنلندی *ar qağunlandi* یعنی: شخص, صاحب خربزه شد. (قاغرنلنرر- قاغرنلنماق *qağunlanur-qağunlanmaq*).

شرح ر گزارش همهی قراعد را در «کتاب سالم» آورده ام ر همه را روشن ساخته ام.

می‌گردد. که البته نه در نگارش, بلکه در گرایش جاری است.

- قری یقرلندی *qoy yaqrilandi* یعنی: گرسفند پرچربی شد. - ار یفقلندی *ar yufqalandi* یعنی: شخص متملق شد, تملق کرد.

در نمونه‌های فرق, حرف «ی» از یقری *yaqri* در معنای: «پیه», ر حرف «الف» از «یفقا» در معنای: «چیز ظریف ر ملایم» اسقاط شده است.

در مفاهیم مورد اشاره, دیگر اسماء نیز بر این قیاس سازه‌بندی می‌شوند.

شش راجی‌ها از این باب

سراغجلندی *sarağuculandi*: اراغت سراغجلندی *urağut sarağuculandi* یعنی: زن, سرانداز بر سرش انداخت. (سراغجلنرر- *sarağuculanur*- سراغجلنماق *sarağuculanmaq*).

بلازکلندی *biləzukuləndi*: اشلار بلازکلندی *islər biləzukuləndi* یعنی: زن, النگر به دست کرد. (بلازکلنرر- *biləzukulənur*- بلازکلنماق *biləzukulənmək*).

این‌گونه افعال, از اسماء چهار راجی ساخته شده‌اند. می‌تران از اسماء پنج راجی ر شش راجی نیز, سازه‌بندی کرد. در همهی گرایشهای ترکی, این قاعده جاری است. مثلاً:

سپاس خدارند متعال را که کتاب سه‌گانگان فرجام پذیرفت.

۶- کتاب چهارگانگان (ذرات الاربعه)



بخش نخست: اسماء چهارگانگان

tulug یعنی: اسب تر چه رنگی است؟ پرست اسب تر چگرنه است؟

تر to: آردي که آن را مانند امواج بپزند, در ظرفی ریزند تا ترش شود ر سپس بنرشد.

جا ca: ادات تشبیه است. مانند کاف تشبیه در عربی است. *al mank ca * ol māni* یعنی: ار مانند من است. *bu ani * ca* بر انک جا یعنی: این, مثل آن است.

جی ci: نم ر رطربت. جی ییر *ci yer* یعنی: زمین مرطرب.

جر cu: پی افزردهی تاکیدی بر فرجام صیغه‌های امر ر نهی. مانند:

- کل جر *kāl cu* یعنی: بیا, حتماً بیا.

- برما جر *barma cu* یعنی: نرر. البته نرر.

این شکل سخن, فقط در صیغه‌ی مخاطب به کار می‌ررد.

بر مبنای در راجی‌ها

با ba: بعب گرسفند را می‌رساند.

qoy balādi قری بالادی یعنی: گرسفند بعب کرد.

بر bu: بخار. *asic busi* اشج برسی یعنی: بخار دیگ. مرارد دیگر نیز چنین است.

بر bu ar: این. بر ار یعنی: این مرد.

بی bi: مادیان (در همهی گریشهای ترکان بجز ارغزان).

بی bi: گرنه‌ای حشره که بری *boy* نیز نامیده می‌شرد. (ترکی ارغزی).

تر tu: مر. تار مر. بیر تر سج *bir tu sac* یعنی: یک تار مر.

تر tu: رنگ. تردش ترنلار *tudās tonlar* یعنی: لباس‌های هم رنگ.

تر tu: پرست اسب, رنگ پرست اسب. *ati * nā* اتنک نا ترلک

در این قطعه نیز آمده است:

سر کلدی بیر یبا
قرار قر [تاغ] تبا
قجتی انکر الب ایا
افت بلب ال یشار

Su kaldi yer yapa
Qarar qar tag tapa
*Qacti a *ar alp aya*
Ufut bolup ol yasar

ترجمه: قشرن در رسید بر

سراسر زمین
ر گرد سهای اسبان کره ر
تپه ی برف آرد را فرا
گرفت

پهلران مرسرم به «آلپ
ایا» فرار کرد
از گریز ر هزیت شرمسار ر
مخفی شد.

سی si: ادات مضاف است.

اگر پایان کلمه ساکن
باشد، پی افزوده ی سی *si*
می آید. ر اگر متحرک باشد
حرف «ی» افزوده می شود.

حرف «الف» در فرجام لفظ
آتا *ata*، ساکن است. هنگام
اضافه، چنین گفته می شود:

انک اتاسی *ani * atasi* یعنی:
پدر ار. تکرار *ana* انا
نیز چنین است.

حرف «الف» در فرجام آن،
ساکن است ر هنگام اضافه،
چنین گفته می شود:

- انک اناسی *ani * anasi* یعنی:
مادر ار. با در حرف «ی»

ر به صورت انک اتای *ani * atayi*
تلفظ نمی شود ر کاربرد
ندارد. زیرا در یک کلمه،
سه حرف از حررف لین جمع نمی-
شود. برای ررانی در
گریش، یکی از این حرفها
را تبدیل به حرف «س» می-

سا sa: ادات شرط است.
مانند:

- ال افکا برسسا *ol efka barsa*
یعنی: اگر ار بررد.
- سن قجان برسسا سن *sən qacan barsa sən*
یعنی: اگر تر
برری.

این ادات، فقط بر افعال
افزوده می شود.

سا sa: تکراری در معنای:

«تر». *sa ayur mən* سا ایرمن

یعنی: به تر می گریم. حرف
«الف» در اینجا، از حرف
«ن» بدل شده است. ر یا

در کلمه ی: سنکا *sa *a*، حرف

نک * اسقاط شده است. در

عربی نیز حرف «ن» به

«الف» تبدیل می شود.

مانند فرموده ی خدارند

متعال در: *لنسفا* (قرآن

س ۹۶- آ ۱۵). ر یا همانند

این سخن «اعشی» شاعر:

رالله ربک فاعبدا. [یعنی:

خدارند پروردگار ترست پس

ار را بندگی کن].

سر su: قشرن. در این کلام

نیز آمده است.

اتاغقا ابکلاب سرکا

سرزلامادک *otagqa opkalap suga*

sozlamaduk یعنی: به اتاق

فرمان خشم گرفت ر با

قشرن سخن نگفت.

ترضیح آنکه: به اتاق

فرماندهانش که در مقرر

فرماندهی (= اتاق)

بردند، خشم گرفت ر با

آحاد قشرن نیز سخنی نگفت.

این مثل را در مرردی به

کار می برند که به جهت

کاری انجام یافته، به

درستانش خشم گیرد.

سخن عرب است که می‌گیرید: «ابیت اللعن» یعنی: خداوند از بلا ر بدی حفظ کناد! [یعنی: امتناع کن از عمل مرد لعن].

غر gu: پی افزوده‌ای که به صیغه‌های امر افعال افزوده می‌شود ر اسم زمان, اسم مکان ر اسم آلت می‌سازد. مانند:

- برغریر *bargu yer* یعنی: زمان رفتن.

- ترغریر *turgu yer* یعنی: مکان ماندن, اقامتگاه.

قا qa: ظرف. ظرفی که در آن مایعات را می‌ریزند. قاقچا *qaqaca* هم گیرند.

قا qa: نشانه‌ی مفعول فیه در معنای «در, اندر». به کلمات دارنده‌ی حرف «ق» ر «غ» ر اسماء سبترآرا افزوده می‌شود. مانند:

- باغقا کیر *bagqa kir* یعنی: به باغ انگر در آی.

- تاغقا یقلا *tagqa yoqla* یعنی: به کره صعد کن.

قا qa: نشانه‌ی مفعول به در معنای: «به, بر». (ترکی آرغری). مانند:

- اتامقا بیردم یرماق *atamqa berdim yarmaq* پرل دادم. یعنی: به پدرم

- انامقا تار بیردم *anamqa tawar berdim* مال دادم. یعنی: به مادرم

این پی افزوده, گاه در معنای لام اضافت [در عربی] نیز می‌آید. مانند:

کنند ر حرف لین را ساقط می‌سازند ر می‌گیرند: *انک اتاسی ani * atasi*.

نمرنه برای فرجام راکیان, مانند اغل *ogul* که در هنگام اضافه به صورت *انک اغلی oni * ogli* در می‌آید.

یعنی در اضافه, حرف «ل» متحرک می‌گردد ر به حرف «س» نیازی پیدا نمی‌شود. ر

یا مانند تکرار *ات at* که در هنگام اضافه, می‌-

گیرند: *انک اتی ani * ati* که به جهت متحرک بردن حرف «ت», ضرورتی به آوردن حرف «س» پیدا نشده است.

قاعدہ در هم‌هی گریشهای ترکی, همین است. پیروسته حرکه ر یا سکن فرجام تکرار را می‌سنجد ر اضافه را بر آن مبتنی می‌سازند.

شا sa: پرنده‌ای در رنگ ر ابلق که شبیه پرنده‌ی «مالک الحزین» است. گاهی به عنران لقب هم استفاده می‌کنند. مثلاً می‌گیرند:

اردم سزشا *ardamsiz sa* یعنی: پرنده‌ی بی مصرف. این پرنده, پیروسته با فاصله‌ی کم از زمین پرراز می‌کند.

شر su: به جای پی افزوده‌ی جر *cu* به کار می‌رود. مانند:

- برغل شر *bargil su* یعنی: باید برری.

- کل شر *kæl su* یعنی: باید بیایی.

شی si: لفظی که با آن خاقانان چین را دررد می‌فرستند. ر آن به منزله‌ی

ارغرزان کاربرد دارد. مانند:
 - ال بردی لا *ol bardi la* یعنی: همانا ار رفت. (بتحقیق رفت)
 - ال کلدی لا *ol kaldi la* یعنی: همانا ار آمد (بتحقیق آمد).
 آن را در جایی به کار می-برند که مخاطب از چند رچون تحقیق فعل بی-خبر ر منکر آن است. در میان دیگر ترکان کاربرد ندارد.
ما ma: نشانه‌ی نهی است که به صیغه‌های امر افزوده می‌شود. مانند فعل امر: *qil* در معنای: «انجام بده!» که چرن نشانه‌ی *ma* بر آن افزوده شد, به صورت *qilma* در معنای: «انجام مده!» در می‌آید.
 قاعده‌ی افعال نهی, در مجرد ر مزید فیه, جز این نیست.
ما ma: تکراری در معنای: «بگیر!» *ma* یعنی: اینک, بگیر!
 گاه حرف «الف» را به حرف «ه» ابدال می‌کنند ر: مه *məh* می‌گیرند. چنانکه در عربی نیز حرف «ی» به حرف «الف» مبدل شده است. مانند:
 - ابریة ← هبریة
 - اراق ← هراق
ما mə: راژک آرایبی که نشانه‌ی صدای بز ر بزغاله است. ر این با عربی هم مرافق افتاده است. چنانکه در سخن «ذی‌الرمه»

- *atamqa soz* اتمقا سرز ایدم
aydim یعنی: سخنی به پدرم گفتم.
قی qi: نشانه‌ی ندا, بمنزله‌ی «یا» است. مانند:
 - قی برر کل *qi baru kal* یعنی: هی! پیشم بیای! آن را میان در حرف «ق» ر «ی» می‌کشند.
قی qi: نشانه‌ی تحبیب ر تلطیف است ر به فرجام اسماء خریشارندان افزوده می‌شود. مانند: *ataqi* اتا قی یعنی: پدر جانم! , *anaqi* اتا قی یعنی: _مادر جانم!
گا ga: نشانه‌ی مفعول الیه است. به فرجام تکرارهای نرم آرا یا ممال می‌آید. مانند:
 - ال اکا بردی *ol ewgə bardi* یعنی: ار, به خانه رفت, به خانه داخل شد. ر گاه به معنای مفعول فیه به معنای «در» می‌آید. ال اکا کردی *ol ewgə kirdi* یعنی: ار در خانه داخل شد, ار وارد خانه شد. این پی افزرن, گاه در معنای لام اضافت [در عربی] نیز می-آید. مانند:
 - ال ترکا کردی *ol tərgə kirdi* یعنی: ار, جزر مزد بگیران شد.
کو ku: آرازه, شهرت. کرلک بلکا *kulug bilgə* یعنی: دانشمند پر آرازه.
لا la: نشانه‌ی تحقق ر اتمام فعل است که به فرجام آن افزوده می‌شود. میان

- ناما یـ ز نانک ال
 بر *na * ol bu yawuz nā* یعنی:
 چه بد چیزی است این!
نو *nu*: در معنای «چه ر چه
 چیز» ر به جای *na* به
 کار می‌رود. مانند:
 - نر تیرسن *nu tersən* یعنی: چه
 می‌گیری؟ اصل آن *nāgu* ناکر
 است. حرفهای «ا، ک» اسقاط
 شده اند.

«مثال»

از

این باب

را *va*: در معنای «رای» است
 ر انکار فرمان
 امرکننده را که از سري
 گرینده نقل می‌شود، می-
 رساند *ra ne tersən va*
 یعنی: رای، چه می‌گیری؟
 رای بر تر! در اظهار درد
 ر الم نیز *ra va* گفته می-
 شد.

یا *ya*: کمان. در این کلام

نیز آمده است:

قرمش کرش تکلماس

اقرقن تاغ اکلماس

Qurmis kiris tugulmās

Uqurqun tag əgilmās

یعنی: کمان به زه کرده
 شده، گره نمی‌خورد.

کره با کمند خم نمی‌شود.

ترضیح آنکه: این مثل را
 درباره‌ی کسی به کار می-
 برند که با ابزار ر
 رسائل کرچک به کار بزرگ
 می‌پردازد.

یا *ya*: مانند *ra va*، راژک
 آرای انکار است.

یر *yu*: هنگامی که بانران
 از کاری شرمیده می‌شوند،
 بر زبان می‌آورند.

شاعر عرب نیز آمده است:
 باسم الماء مبعرم.

مر *mu*: نشانه‌ی پرسش که به
 فرجام اسماء ر افعال
 افزوده می‌شود. مانند:
 - بر *atmu bu* یعنی: آیا
 این اسب است.

- بر *itmu bu* یعنی:
 آیا این سگ است.

نمرنه برای افعال:

- بردنکمر **mu bardi* یعنی:
 آیا رفتی؟

- کلدنکمر **mu kaldi* یعنی:
 آیا آمدی؟

برخی از ارغوزان، بخلاف
 دیگر ترکان، در صیغهی
 پرسشی فعل غائب، حرف «م»
 را مکسر می‌سازند ر حرف
 «ر» را تبدیل به حرف «ی»
 می‌کنند ر می‌گیرند:

ال بردیمی *ol bardimi* یعنی:
 آیا ار رفت؟

این اختلاف گریشی، تنها
 در افعال است. در اسماء
 با دیگر ترکان مرافقت
 دارند. مانند:

- بر *at sənī *mu* سنک مر
 یعنی: آیا این اسب، از آن
 تر است؟

بر *ogul sənī *mu* اغل سنک مر
 یعنی: آیا این کردک، از
 آن تر است؟

نا *nā*: تکراری در معنای

«چه ر چه چیز». *nā tersən*
 یعنی: چه می‌گیری؟

نا *nā*: نشانه‌ی تعجب ر شگفت

ر در معنای «ما» ی عربی
 می‌آید. مانند:

- ناما *nā mā* اذکر کشی ال
ə gu kisi ol یعنی: چه نیکر
 کسی است ار! مرارد دیگر
 نیز چنین است.

قلن بلتغ تبي سرار
قرانکقر ایشغ ارنج اجار
Qalin bulutug tupi surar
*Qara *u isig urunc acar*

یعنی: ابر انبره ر سیاه
را، باد می‌تراند براند،
کار گره بسته را رشره
باز می‌کند.

ترضیح آنکه: ابرهای تیره
ر ظلمانی را که آسمان را
پر کرده باشند، فقط باد
شدید می‌تراند براند ر
کارهای گره بسته در
درگاه‌های خاقانان را نیز
فقط رشره می‌تراند باز
کند.

سبی sobi: هر چیزی که سر
آن دراز ر تیز باشد. به
سر شخصی که گرد ر مدرر
نباشد، سبی باش *sobi bas* می-
گیرند.

قبا quba: قبا ات *quba at*
یعنی: اسبی که رنگ آن میان
سرخ ر زرد باشد. به رنگ
سرخ مایل به زرد نیز چنین
می‌گیرند.

قبا qapa: هر چیز بلند ر
مرتفع. قبا یرکلک اق *qapa*
yuglug oq یعنی: تیر با پره‌ای
بلند.

کبا kupə: گرشراره.

کبا kubə: کبا یرق *kubə yariq* :
زره آهنین.

کبا kibə: زمان اندک. اندی
از زمان. (ترکی ارغزی).
کبا بلدی *kibə boldi* یعنی:
بره‌ای گذشت.

بتی biti: کتاب آسمانی.

بتا butə: بسیار، زیاد.

بی yi: شکاف ر درز لباس.
از همین تکرار، به درزنده
ر خیاط بیجی *yici* می‌گیرند.
بی yi: شکاف، شکاف کرچک در
کره. بی یغاج *yi yigac* یعنی:
درختانی که به هم پیچیده
شرد ر درهم فرر ردد. اصل
آن یکی *yigi* در معنای:
«انبره ر درهم پیچیده»
است. یکی تیش *yigi tis* یعنی:
دندان به هم چسبید ر
متصل.

میان راکیان فعل فعل فعل با هر گرنه حرکت

تبا taba: به سري، تا. هم
معنی با «الی» در عربی.
منک تبا کلدی *məni * taba kəldi*
یعنی: به سري من آمد.

تبا taba: علیرغم، بخلاف. ال
انک تباسی قلدی *ol ani **
tabasi qildi یعنی: ار، علیرغم
میل ری، انجام داد، برخلاف
خواست ری، عمل کرد.

تبی tapi: رضایت ر خرسندی
به چیزی. بر ایشتا انک
تبسی کراک *bu ista ani * tapisi*
kərak یعنی: در این کار،
رضایت ار لازم است.

تبی tupi: [مترسط. نه کرتاه
ر نه دراز]. برذی تبی ار *bo*
i tupi ər یعنی: شخص مترسط
قامت.

تبر tupu: تپه. تاغ تبرسی *tag*
tupusi یعنی: تپه‌ی کره.

تبر tupu: کاسه‌ی سر.

تبی tupi: باد ر کرلاک. در
این کلام نیز آمده است:

می‌کنند. ر نیز به جای
qanda ardi * اردنک *
 گریش دیگر ترکان, آنان
 می‌گیرند. *xanda ardi*
 * *ardi* یعنی: کجا بردی؟

کتر *kotu*: سطح, رر.

کتر *kətu*: شل ر چلاق
 (قپچاقی).

بجی *buci*: مرد پربانگ.

سجا *səcə*: گنجشک (ترکی
 ارغزی).

سجر *sacu*: ریشه‌های دستار ر
 مندیله ر سرانداز.

قجر *qocu*: شهر اریغران.
 به همی شهرهای آن سرزمین,
 همین نام داده شده است.

کجا *kecə*: نمود (ترکی
 ارغزی).

کجی *keci*: بسز (ترکی
 ارغزی).

کجا *kecə*: شب. در این کلام
 نیز آمده است:

کجا تررب یرر اردم

قرا قزل بری کردم

قتغ یانی قرا کردم

قیا کررب بقر اغدی

Kecə turup yorir ərdim

Qara qizil bori kordum

Qatig yani qura kordum

Qaya korup baqu agdi

ترجمه: شبانگاه برخاستم
 که گشتی بزنم,

گرگ سیاه سرخین دیدم.

کمان سخت را به زه کردم,
 صخره را دید ر بالا رفت.

ترضیح آنکه: شب هنگام
 برخاستم, گرگهای سرخ ر

سیاه دیدم, کمان نیرمندی
 ر سخت خرد را به زه

کردم, گرگها به سري من

- من انکر بتا یرماق
*mən a *ar butə yarmaq*
 بیدم *berdim* یعنی: من به ار پرل
 بسیار دادم.

- بر ایشقا بتا بلدی *bu isqa*
butə boldi یعنی: بر این کار,
 ررزاری گذشت.

ر این, همانند کبا *kiba* در
 ترکی ارغزان در معنای:
 «اندی از ررزار» است.

بتق *botuq*: بچه شتر.

جتق *catuq*: شاخ ماهی که از

چین آررده می‌شرد. به نظر
 برخی‌ها ریشه‌ی درختی است
 که از آن دسته‌ی چاقری می-

سازند. ر رجرد یا عدم
 رجرد زهر در غذا را با

آن می‌سنجند. رقتی آن را
 در غذا فرر برند, اگر در

غذا زهر باشد, شرع به
 جنییدن ر شریدن می‌کند ر

بی‌آنکه بر آتش نهند, می-
 جرشد ر کاسه بی‌آنکه بخاری

باشد, عرق می‌کند.

ستا *sata*: مرجان.

شتی *suti*: هزار پا, عنکبوت,
 حشره‌ای مانند سرسک, ترکی
 ناب نیست.

قتا *qata*: دفعه, کره. بیر قتا
 ایدم *bir qata aydim* یعنی:

یکبار گفتم.

قیر *qayu*: [کدام, کر؟]

بصورت خیر *xayu* هم تلفظ می-
 شرد. حرف «ق» از حرف «خ»

اببدال یافته است.
 ارغزان ر قپچاقان «ق»

را به «خ» بدل می‌سازند.
 اینان گرهی از خلج *xalac*

ها هستند. اینان قیزیم
qizim را که دیگر ترکان
 می‌گیرند, خیزم *xizim* تلفظ

از شگافتگی, در آن نهاده می‌شود.

تری *turi*: تری نانک * *turi na*

یعنی: چیزی کم طعم و مزه‌ی آن مانند, مزه‌ی مازر گس باشد. به شخص درشت خری هم تری‌کشی *turi kisi* می‌گویند.

ترا *tura*: ترا قلقن *tura qalqan*

یعنی: سپر و هر چیز دیگری که شخص را از دشمن حفظ کند و مخفی دارد.

ترا *torə*: صدرنشین خانه. ترا

یقلادی *torə yoqladi* یعنی: در صدرنشین خانه استقرار یافت, بر صدر نشست. گاهی نیز ترر *tor* نرشته می‌شود.

ترر *toru*: رسم و رسوم, آداب و آئین. در این کلام نیز آمده است:

ایل قلر ترر قلماس *el qalir toru qalmas* یعنی: رطین ترک

کرده می‌شود اما آداب و آئین ترک کرده نمی‌شود.

این مثل را درباره‌ی کسی می‌گویند که از ار بچراهند از رسم و رسوم و آداب گذشتگان پیروی کند.

تری *təri*: پرست.

سرو *səru*: رف, طاچه‌های اتاق که آنجا کالا را اثاث منزل می‌گذارند.

قرا *qara*: سیاه و بزرگ. به

خانهای خاقانیه این لقب را می‌دهند. مانند: بغرا *qara bogra xaqan* که خرد داستانی دارد.

قراقش *qaraqus*: عقاب, شاهین.

قراقش *qaraqus*: نام ستاره‌ی

مشتري که بامدادان طلوع

نگریستند و چرن چشمشان بر من افتاد, چشم به راه درختند و فراز کره را بالا رفتند.

کجا *keca*: سله و سبدي که با آن هندرانه را خیار و مانند آن حمل می‌کنند.

نجا *neca*: قید مقدار در

معنای: «چند». نجا یرماق *neca yarmaq berdi* * یعنی:

چه مقدار پرل دادی؟ این کلمه, گاهی به جای قید پرسش هم به کار می‌رود.

تدر *tadu*: سرشت و طبیعت آدمی.

تتا=تدا *tata=tada*: میان,

فاصله, بین, قطعه زمینی که از ده قدمی دیده شود.

ددا *dədə*: پدر (ترکی ارغزی).

قذی *qu i*: پایین, زیر, و تحت

هر چیز. قذی الیدی *qu i ildi* یعنی: به پایین فرود آمد.

بری *bori*: گرگ. در این کلام

نیز آمده است: بری

قشنیسن یماس *bori qosnisin yemas* یعنی: گرگ, همسایه

خرد را نمی‌خورد. این مثل

را برای ترصیه به احترام

و حرمت به همسایگان می-

آرنند.

بری *bori*: حلقه و شکافتگی

باریک ترک پیکان که برسر

تیر می‌نشانند. به آن بشق

بریسی *basaq borisi* هم می-

گویند.

بری *bori*: حلقه‌ای که جهت

حفظ دهانه‌ی سر و حقه‌ی

اشیاء مدرر برای جلرگیری

قرا ات qara ot: بیش گیاهی سم-
دار ر زهرآگین [که از هند
می‌آید].

قرا یاغ qara yag: نفت.

قرا سنکر Qara Sə *ir: نام مکانی
در بارسغان.

قرا اتماک qara etmək: گرنه‌ای
نمان است. پخت آن
بدینگرنه است که: گرشته
چنان پخته می‌شود که از
هم باز شود ر بگسلد ر
سپس بر آن آرد, ررغن ر
شکر می‌افزایند, به هم می-
زنند ر می‌جرشانند. سپس
می‌خورند.

قرا قرا qara qura: این در
تکراژ با هم می‌آید.

قری qari: ساخرده ر هر چیز
کهن ر عمر کرده. قری
ار *qari ær* یعنی: پیرمرد, مرد
پیر, شیخ. قری ات *qari at*
یعنی: اسبی که پنج سالش
تمام شده باشد. مرارد
دیگر نیز چنین است.

قری qari: ذراع. اندازه‌گیری
با دست.

قری qari: ارش ر گز که
پارچه را با آن اندازه
می‌گیرند. مأخذ از کلمه‌ی
ما قبل است. بلحاظ معنی,
با عربی مرافق افتاده
است. زیرا رسیده‌ی اندازه-
گیری پارچه ر نیز ذراع
دست در هر در زبان به یک
معنا است.

قری قری quri quri: [راژک
آرایی که برای صدا زدن]
اسب کره که از مادیان
جدا افتاده باشد, به کار

می‌کنند. ر بدان *قرا قش*
یلدز *qaraqus yulduz* نیز می-
گیرند.

قرا قش qaraqus: اطراف سپل ر
پاشنه‌ی شتر (ترکی
ارغزی).

قرا ارن qara orun: گرر, مزار.
در این بیت نیز آمده
است:

برمش سنک بل یلنکق تیر
قرنقا

قلمش تر اذنک کرسا قرا
ارنقا

*Bermis səni * bil yal *uq tapar*
qarinqa
*Qalmis tawar a inni * kirsə qara*
orunqa

ترجمه: آنچه را عطا می‌کنی
مال خرد دان, هر کسی
خدمت شکم خرد می‌کند,
مال بازمانده از تر, چرن
به گرر رفتی, از آن
دیگران خواهد برد.

ترضیح آنکه: آنچه بخشیدی
ر یا خوریدی, بدانکه آن
فقط مال خردت بشمار می-
ررد, زیرا آدمی به شکم
خرد خدمت می‌کند ر پس از
آنکه در گرر جای گرفت,
هر چه از ار بر جای
ماند, از آن دیگری خواهد
برد.

معنای اصلی اصطلاح *قرا*
ارن *qara orun*, «مکان
تاریک» می‌باشد.

قرا باش qarabas: نامی که بر
بردگان می‌دهند, خراه مرد
باشد ر خراه زن. معنای
کلمه, «کله‌ی سیاه» است.

آغل ساختم, آغل بر پا کردم.

قسی Qasi: نام محلی در رلایت ما (کاشغر).

تشر tusu tusu: راژک آرایي که برای مترقف ساختن خر بر زبان می‌آررند. گاه نیز میان حرف «ت» ر حرف «ش» حرف «ر» می‌آررند رلی آن را نمی‌تران در نگارش هم, آررد.

تشی tisi: ماده. ماده از هر حیران.

کشی kisi: انسان, آدمي. بر مفرد, جمع, مذکر, ر مرنت اطلاق می‌شرد.

کشی kisi: زن, زرجه. من این تکرار را در میان ایل یغما شنیدم. *ال کشی ال دیر ol kisi aldimu* یعنی: آیا, ار ازدراج کرد [آیا, ار زن گرفت؟].

بغا buga: دارری که از هند می‌آید. *sarig buga* یعنی: نرع زرد رنگ از دارری بغا. *boz buga* یعنی: نرع خاکستری رنگ از دارری بغا.

تغا toga: بیماری, درد ر سنگینی در درن آدمي. *یک تغا ig toga* یعنی: درد ر سنگین تن.

جنی cogi: هممه ر غرغا. آرغرئیان حرف «ج» را مفتح می‌سازند. دیگر ترکان مضمزم می‌کنند.

قغر qugu: حراصیل- غم خررک.

می‌ررد. گاهی نیز حرف «ی» را به حرف «ه» بدل کرده, قره قره *qurih qurih* می‌گریند.

قرر qoru: خار سه پهلر, خسک (ترکی قپچاقی).

نرر naru: تکرارثی در معنای سري ر طرف. نرر بار *naru bar* یعنی: این طرف برر.

بزی bizi: سیاهی نان که از سرختن ظاهر می‌شرد. سرخته‌ی نان. *اتمک بزی بلدی atmak bizi boldi* یعنی: رری نان سرخت ر سیاه شد, سرخته شد.

قزی qazi: چین ر شکنج رری پرست شکم آدمي به سبب چاقی ر فربھی. به پیه‌ی شکم اسب نیز, چنین می‌گریند. *یند قزیسی یاغ yund qazisi yag* یعنی: پیه‌ی شکم اسب مثل ررغن حیرانی ر کره است ر آن لذیذترین غذا نزد ترکان است.

قزی quzi: بره.

بسا basa: بعد, پس من *اندا بسا kldm man anda basa kaldim* یعنی: من, بعد از ار آمدم.

بسر basu: تخماق آهني (در یکی از گریشها).

تسر tusu: شفا, سرد ر منفعت. *ال ات منکا تسر قلدی ol ot ma *a tusu qildi* یعنی: آن دارر, مرا سرد بخشید ر افاقه کرد.

قسی qasi: آغل گرسفندان که از چرب ساخته می‌شرد. مرارد دیگر نیز چنین است. قسی بادم *qasi badim* یعنی:

قی qowi: قـي ار qowi ar
یعنی: شخص بدبخت, بخت
برگشته. (ترکی آرغری).
در این کلام نیز آمده
است:

قـي ار قـذغقا کرسا یل
الیر qowi ar qu ugqa kirsā yel alir
یعنی: اگر آدم شرربخت به
ته چاه هم بررد, اسیر باد
می‌شرد.

ترضیح آنکه: اگر شخص بخت
برگشته داخل چاه هم
بررد, باد ار را بیرن می-
آورد تا باز هم رنج ر
سخنی بکشد.

بقا baqa: قـرباغه. با بهره-
جری از همین تـکراژ, به لاک-
پشت هم منکـزبقا mu *uz baqa
می‌گیرند.

بقاق baqaciq: مـصغر بقا
baqa. قطعه گـرشت میان
استخران پهلر ر بازو.
بقر baqu: تپه, بلندی.

بقا boqa: گار نر.

تقی taqi: باز هم, ایضاً.
تقی یرماق بیر taqi yarmaq ber
یعنی: باز هم پرل بده.
(ترکی ارغری). گاه به
معنی «با» نیز می‌آید: ال
تقی اندا ol taqi anda یعنی:
ار هم در آنجا با آنها
است.

تقر toqu: سگک کـمربند, حلقه-
ی کـمربند.

سقا saqa: نشیب ر دامنه‌ی
کره.

سقر soqu: هارن. اصل آن با
تشدید حرف «ق» است که
مخفف گردیده است. چنانکه

سغر sagu: پیمانـه, ظرف
ترزین.

تی taway: شتر. بر مفرد ر
هم بر جمع اطلاق می‌شرد. با
حرف «» که از میان در
مخرج آرای می‌شرد.
ارغزان در /dava می‌گیرند.
جا cawa: نامی که بر
جرانان می‌دهند.

جی cuwi: نماد ر لقبی در
میان مردم ختن xotan به کسی
که در درجه از خاقان
پایین‌تر باشد, می‌دهند.
ترکان را در این مررد,
رسم ر آئینی رجرد دارد.

جی ciwi: نام گره اجنه.
بنا به بارر ترکان:
هنگامی که در کشر با هم
جنگ کنند, قبل از آنان
جنیان آن در سرزمین به
طرفداری از مردم سرزمین
خرد نیز, با هم می‌جنگند
یکی از اجنه که غلبه
کنند, مردم همان سرزمین
فردای آن ررز پیررز می-
شرد ر اگر یکی از جنیان
آن شب بگریزد, خاقان آن
رلایت هم می‌گریزد.
سپاهیان ترکان, شب قبل
از جنگ برای محافظت خرد
از تیرهای اجنه, شبانه به
خیمه‌هایشان پناه می‌برند.
این, در میان ترکان
مشهرر است.

قی qowi: قـي یغاج qowi yigac
یعنی: درخت کهنه ر
پرسیده, گاهی نیز با حرف
«ر» ر بـصـرت قـری qovi
تلفظ می‌شرد.

«هنگامی که بر طبلها نراختند ر بر شیپررها دمیدند، رریارری خرد کرهی سبز دیدیم که افق را سد کرده برد. در بدنه‌ی کره درهایی بی‌شمار برد که به یک باره باز شد ر از آن درها ر شکافها، آتش بر سرمان باریدن گرفت. ما، بسیار ترسیدیم ر بدینگونه

بر ما پررز شدید.»

سپس من گفتم: «این، از معجزات پیغمبر صلی‌الله‌علیه ر سلم است که در میان مسلمین باقی مانده است.»

بکی Bəgi: از نامهای مردان است.

بکر buku: دانشمند خردمند، حکیم. با کلمه *bilga* ترکیب یافته ر بصورت *buku bilga* است. در این قطعه نیز آمده است:

بلکنی ارددم

بکرنی ارددم

ازمنی ارددم

یلغل اتم یزلنرر

Biligni irdədim

Bukuni u urdum

Ozumni a irdim

Yalgil atim yazlinur

یعنی: طلب دانش ر حکمت کردم،

دانشی مردی را برگزیدم

خرد را جدا ساختم

اسب سپیدالم نیز جدا شد.

ترضیح آنکه: می‌گیرید به

دنبال حکمت ر دانش، شخص

خردمند ر حکیمی برگزیدم

ر از مردم بریدم ر اسب

تکراژ بقر *baqu* در معنای تپه ر زمین بلند نیز همین گونه است ر اصل آن بقر *baqu* بوده است. تکراژ یقر *yaqu* در معنای بارانی نیز چنین است ر اصل آن *yagqu* بوده است. ر این مانند کلام خدای تعالی است که فرمود: «فظلتم تفکهرن» که اصل آن «فظلتم» است، ر مخفف شده است.

اری ققی uri qiqi: سر ر صدا، بانگ ر هیاهر.

بکا bukə: اژدرها. مار بزرگ. در این کلام نیز آمده است:

- یتی بشلغ یل بکا *yeti baslig*
yil buka یعنی: اژدهای هفت سر.

گاهی به دلارران ر شجاعان هم این نام را می‌دهند. چنانکه در میان یباقرها، یکی از دلارران را *buka budrac* نامیده‌اند. خدای تعالی، ار را با هفتصد هزار سپاهی که داشت، مغلوب چهل هزار قشرن مسلمان به سرکردگی «ارسلان تگین غازی» ساخت.

[اینجانب] محمد گرید که من از کسانی که در این نبرد شرکت داشتند پرسیدم: «کفار علی‌رغم کثرت نفرس خرد چگرنه هزیمت کردند ر فرار را برقرار ترجیح دادند؟» گفتند: «ما نیز حیرت کردیم ر از کفار بازداشت شده سؤال کردیم که علی‌رغم انرهی لشکر، چگرنه شد که شکست خوردید؟» پاسخ دادند:

ارواح هر سال یک شب رارد
 شهرهایی می‌شوند که قبلا
 در آنجا در جسد هاشان
 زندگی می‌کردند ر مردم
 آنجا را زیارت می‌کنند. هر
 کس در آن شب، صدای آنان
 را بشنود نیز، می‌میرد.
 این، در میان ترکان
 معروف است. حرف «ت» در
 این تکرار، مکسرر است.
 رلی به نظر من، باید مطرح
 باشد. زیرا هنگامی که
 عرس پس از ازدواج به
 خراهد به زیارت خریشان
 خرد برد، می‌گیرند: تکدی
 کلدی *təgdi kəldi* یعنی: زائر
 آمد. دیدارکننده سررسید.

سکر *səku*: دکان، سکر.

سکا *sokə*: [زائر]. ار سکا
 التردی *ər sokə olturdi* یعنی:
 شخص، زائر زد ر بر
 زانران نشست. در این
 قطعه نیز آمده است:
 ارن ایذب سکا تردی
 بشی بینن سکا تردی
 افت برلب بکا تردی
 اذر قما تین تغدی

Ərən i ip sokə turdi

Basi boynin sokə turdi

Ufut bolup bukə turdi

U u qama tibən tigdi

ترجمه: اشخاص فرستاد که
 زائر زدند،
 سر ر گردن به زیر
 افکندند.

از کرده ی خرد شرمسار
 برد،
 سرخم کرد ر گفت: من را
 دنبال مکن!

ترضیح آنکه: از فردی
 شکست خرده صحبت می‌کند ر
 می‌گیرد که ار اشخاصی را

سپید یالم نیز، که به همین
 مناسبت سزارار ر برازنده-
 ی این منزلت است.

تکا *təkə*: آهري نرينه که از
 شاخ ري، کمان می‌سازند.

تکا *təkə*: بزن نر. تکا

سقال *təkə saqal* یعنی: شخص
 کرسه ر کم‌ریش. به مناسبت
 مشابهت ریش ري با ریش بز.

تکا *tugə*: گرساله اي که به
 سال درم در آید. [تشی]
 تکا *tugə [tisi]* یعنی: گرساله ي
 ماده.

تکر *tiku*: [قطعه ر تکه]. بیر
 تکر ات *bir tiku at* یعنی: یک
 قطعه گرشت. حرف «ک» در
 اصل تشدید دارد که مانند
 بقیه مخفف شده است.

جکی *cigi*: جکی يي *cigi yi* یعنی:
 درخت محکم، بخیه درزي. یکی
 تکتی *yigi tikti* یعنی: دربار
 درخت. حرف «ج» از حرف
 «ي» ابدل یافته است.

همانگونه که در آغاز این
 کتاب گفتم، در گرش
 قپچاقان ر دیگران، حرف
 «ج» بدل از حرف «ي» است.
 مثلا جنجر *cincu* در معنای:
 مراریرید، در گرش
 دیگران، در اصل با حرف
 «ي» (= *yincu*) است.

تکر تکر *tuku tuku*: راژک آرایي
 برای صدا زدن سگ.

تکی *togi*: مغز ارزن پس از
 گرفتن سبوس ر نخاله ي آن.
 (ترکی ارغزي).

تکی *tiki*: صدای نامفهرمی که
 شبانه به گرش می‌رسد.
 ترکان گمان برنند که

تلر *təlu nə*: تلر نانک *
 یعنی: چیز برگزیده.
تولر *tolu i is*: تلر ازش
 یعنی: ظرف پر. به هر چیز دیگر که پر باشد نیز، چنین گفته می‌شود.
تلی *toli*: تگرک. بچه که از آسمان می‌بارد.
تلی *tili*: پیچه که در پیکان تیر می‌پیچند.
جلا *çilə*: سرگین مرطوب اسب در آغل.
سلی *sali*: ماهی اندردن گل.
سلی *Suli*: از نام‌های بردگان. احتمالاً کرتاه شده‌ی کلمه‌ی سلیمان *suleyman* است.
قلا *qula*: قلا ات *qula at* یعنی: اسب زرد رنگ.
قلی *qali*: قیدی در معنای «چگرنه، اگر هنگامی که، هنگامی که» در این بیت نیز آمده است:
 کلسا قلی قتلغ
 ارتر تیر سرنکل
 اذک ایشن بلب تر
 انجا انکر ترنکل
Kəlsə qali qatıgıq
Ərtər təyu səringil
O lug isin bilip tur
*Anca a *ar tirəngil*
 یعنی: اگر ترا بلا رسد،
 صبر کن ر بگر: می‌گذرد!
 به احوال جهان آگاه باش
 ر با آن همانگرنه رفتار کن!
تلر *təlu*: احمق. (ترکی)
 دچار شدت ر سختی شدی، صبر

سری من فرستاد که زانر زدند ر گفتند که سرورشان به خاطر کارهایی که انجام داد بر سر ر ریش می‌زند ر شرمسار است ر سر به زیر افکنده ر از مردم خجالت می‌کشد ر مخفی شده است. به تر گفت که من را تعقیب مکن. من نیز پذیرفتم.
ککری *kuku*: خاله. ککری *kukuy*
 نیز می‌گیرند. ر این صحیح-تر است. ککریم کلدی *kukuyum*
کالدی *kaldi* یعنی: خاله ام آمد.
بلا *bala*: جرحه‌ی پرنده ر نیز بچه‌ی هر حیران وحشی، دد ر درنده را هم گیرند.
 قش بلاسی قسنجغ
 ات بلاسی اخسنجغ
Qus balasi qusincig
İt balasi oxsancig
 یعنی: جرحه‌ی پرنده ناخرشایند ر زشت است، ترله‌ی سگ چرن عررسکی به نظر می‌آید.
 ترضح آنکه: چرن بزرگ می‌شوند، حال به ضد این باز می‌گردد.
بلر *Balu*: نام قصبه‌ی در آرغنیان.
بلر بلر *balu balu*: راژک آرایه که زن کردکش را با خواندن آن در گهراره می‌خراباند. لایه.
بلا *bala*: مددکار. کسی که در کارها به یکی کمک کند. بیشتر در امر کشاورزی به کار می‌رود.
تلر *təlu*: احمق. (ترکی)
 ارغزی).

ر آرد ميکنند ر با آن
 نائها ر حلرا ميپزند. به
 خمير شربت ر خمير فقاع نيز
 که از جر خيس شده, درست
 ميکنند, چنين ميگريند.

کمی kəmi: کشتي (ترکي)
 ارغزي ر قپچاقی).

کمی kumi: کمی تلاس *kumi talas*
 نام مرزي در سرزمين
 اريغران.

کمی kimi: کشتي, سفينه.
 گذشته از ارغزان, ديگر
 ترکان نيز چنين ميگريند
 در اين قطعه نيز آمده
 است:

کمی اجرا الدررب
 الا سن کجتميز
 ايغرتبا بشلنب
 منکلق ایلن اجتميز

Kimi icrə oldurup

Ila suwin kectimiz.

Uygur taba baslanip

*Mi *laq elin actimiz*

ترجمه: بر کشتي سرار شدیم,
 تا از آب ایلان, بگذریم.
 رري آرردیم به سه سري
 اريغران

ر ایل منلاق را فتح کردیم
 ترضیح آنکه: بر کشتي بر
 نشستیم ر از ررد ایلان (ر
 آن نام رردی بزرگ است)
 بر گذشتیم. به سه سري
 اريغران تااختیم ر
 سرزمين منلاق را فتح کردیم.

مما mama: گاري در میان
 گاران که هنگام
 خرمنکربی, ديگر گاران
 گردار ميگردند.

ممر mamu: زن همراه عررس که
 تا حمله عررسي ري را

کن ر بگر: اين نيز بگذرد
 ! بدان که احرال ررزگار
 همین است, دنبال هر مصیبتی
 جزع ر زاري مکن, خرد را
 مرئجان!

- بر سن بر ایشغ قلی
 قلدنک

*Bu sən bu isig qali qildi **

يعني: تر چگرنه اين کار
 را انجام دادی؟

- سن قلی برسنا سن *sən qali*
barsa sən يعني: اگر تر رفتی.

کلی kuli: ميره هايي مانند
 زردآلر ر شفتالر که بدن
 آنکه بشکافند ر هسته را
 جدا کنند, ميخشکانند.

تمر tamu: درزخ, جهنم. در
 اين کلام آمده است:

تمر قبغن اجار تار

Tamu qapugin acar tawar

يعني: درب جهنم را مال
 باز ميکند.

ترضیح آنکه: رقتي با رشره
 ميتران درب جهنم را باز
 کرد, چرا نتران دربهاي
 ديگر را گشرد. در اين
 مثل به رشره دادن ترصيه
 ميشرد.

تما tuma: تما بخسن *tuma buxsun*

آنچه که بر سر خم شراب
 ارزن قرار گيرد ر از جررش
 آن بالا آيد.

جغی cogi: [داد ر فرياد,

سر ر صدا]. جغی جمی قلدي
cogi cami qildi يعني: ار, داد
 ر فرياد راه انداخت.
 کلمه ي جمی cami به تنهائي
 کاربرد ندارد ر همراه جغی
cogi به کار ميورد.

سما suma: گندمی که خيس
 ميکنند ر سپس ميخشکانند

منر munu: در معنای: «هم اینک، این است!» ر پاسخی است به قانی qani در معنای: «کجاست؟»
درا dava: میره‌ی درخت گز. رنگ‌رزان از آن استفاده می‌کنند.
درا dava: گلرله‌ی پشم. پشم را پس از باز کردن بصورت حلقه به بازر فرر می‌کنند ر سپس کلاف می‌سازند.
قرا qova: دلر. (ترکی ارغزی).
قرا qova: قطعه فلزی آریزان به لگام ر افسار که به بینی اسبان نصب شرد. (از این نرع افسار ترکان برای مهار اسبان استفاده می‌کنند.)

باب پهن‌راکی فاعل

لنتر ləntu: نرعی رشته که با آب، برف ر یخ سرد گردانیده، با ادریه‌جات مخلوط کرده سپس برای خنک شدن خورده می‌شرد. [فالرده].
قاجا qaca: ظرف. قا قاجا qa qaca یعنی: ظرف ر ظرف. به کوتاه شده‌ی آن قجا qaca گفته می‌شرد.
قرجر Qucu: نام شهرهای اریغران.
جرجر Cucu: نام یک شاعر ترک.
قیچی qici: خردل.

همراهی می‌کند. این کلمه ترکی ناب نیست.
نما nəmə: تکرآژی در معنای: «نمی‌دانم.» نما نا قلدی nəmə nə qildi یعنی: نمی‌دانم چه کرد؟
تنا tənə: دانه‌ی گشنیز ر کنجد. (ترکی ارچی ر آرغزی).
یمر yamu: البته. یمر یمر yanu yamu در کلمه‌ی مزدوج به همان معنا.
 من برغای یمر mən bargay yanu yamu یعنی: من خراهم رفت، البته که!
سنی suni: شاه تیر، حمال، بالار [تیر بزرگ ر ضخیم که در سر آن را بر بالای در دیرار گذارند ر سر تیرهای سقف را رری آن بگذارند].
قنر qanu کدام: قنر کشی qanu kisi یعنی: کدام شخص. (ترکی آرغزی). در این کلمه، حرف «ن» از حرف «ی» بدل شده است.
قنی = قانی qani: کجا؟ در کجا؟ اغلم قنی oglum qani یعنی: پسرم کجاست؟
کنی koni: کنی نانک * koni nə یعنی: چیز هم‌رار ر مستری. به شخص امین کنی ار koni ər گفته می‌شرد.
کنی kuni: هرر. در این کلام نیز آمده است:
 کنینک کلینا تکر یغی Kunini * kulinə təgu yagi
 یعنی: حتی هرر هم دشمن است. ترضیح آنکه: هرر دشمن هرر است. حتی خاکستر یکی به چشم دیگری پاشیده می‌شرد.

قرری qarvi : قرری یا qarvi ya
یعنی: کمانی که زهش جدا شده باشد.
- قرری قشلیغ کشی qarvi qaslig
kisi یعنی: شخصی که پرسته ابرر نباشد. این، با عربی مرافق افتاده است. زیرا در عربی به هر چیزی که به شکل کمان باشد، قرر می‌گیرند. چنانکه رؤبة [عجاج، شاعر عرب مترفی در ۱۴۵ هـ.] شترش را یاد می‌کند ر می‌گیرد:
قرراء مرجاب فنق !

باب پهن راکي فعال

شنبری sənbuy : نام مهمانی برای آشامیدن که شبانه ر بعد از یک مهمانی هم بر پا کنند. (ترکی کنجکی).
بختای boxtay : جامه‌دان، بچه‌ی لباس. بختری boxtuy هم گفته می‌شود.
لختای loxtay : دیبای سرخ چینی که بر روی آن پرلک‌های زرد باشد.
قنجری quncuy : بانری که یک درجه از خاترن پایین‌تر باشد. بیگه، شاهزاده خانم. از همین جا، قاترن قنجری qatun quncuy نیز گفته می‌شود.
بغدای bugday : گندم. در این کلام نیز آمده است.
بغدای قتندا سرقچ سالرر Bugday qatinda sarqac suwalur
یعنی: به خاطر گندم، گیاه تلخه نیز سیراب می‌شود.
این مثل را در مورد کسی گیرند که به علت درستی با

ارنر onu : ار، ار را.
مرنر munu یعنی: این، این را.
سرنر sunu : سیاهدانه، شرنیز.
قانی qani : کجا؟
لیر liyu : گلی که چرن خشک شردن‌های ریز در آن دیده می‌شود.
ارهی uhi : جغد، برم. بسیاری از ترکان، ارکی ugi می‌گیرند.

باب پهن راکي فعال

ختای Xitay : چین شمالی، چین علیا.
تغای tagay : دایی.
جغای cigay : بی‌چیز ر فقیر. در این بیت نیز آمده است:
کنکل کمنک بلسا قلی یرق جغای
قلسا کجن بلمس انی تق بای
Ko *ul kimi *bolsa qali yoq cigay
Qilsa kucun bolmas ani toq bay
یعنی: هر کس دلش فقیر طبع ر تنگ سرشت باشد، به زرر نمی‌تران ار را ترانگر دل ر دارا ساخت.
ترضیح آنکه: کسی که ذاتا فقیر دل ر گدا طبع آفریده شده باشد، امکان دارا صفت ساختن ار، رجرد ندارد.
باب پهن راکي فعلي
ترنا turna : درنا.

قمشری qomsuy: نرعی کنه پر از خرن باشد. به کسانیکه حبس برل داشته باشند ر نترانند ادرار کننند نیز، گفته می‌شرد.

بررغری borguy: شیپرر ر هر چیز شبیه آن که در آن بدمند.

جرغری cirguy: برآمدگی میان پیکان تیر.

جرغری cirguy: گیره ر پل ر مادگی در در سري کمر بند قبا.

جلغای calgay: شاه پرهایی پرنده.

قرقری qirquy: گرنه ای مرغ شکاری پرنده ای شبیه شاهین. قرقی. باشه. ر به یریر که پرنده ای شبیه قرقی است نیز جبک قرقری *cibak qirquy* می‌گیرند.

قرغری qarguy: برجی بلند به هیئت مناره که بر فراز کره ر تپه بر پا می‌دارند تا هنگام آمدن دشمن، آتش بیفرزند ر مردم را آگاه سازند ر هشدار دهند که ساز ر برگ خرد برگیرند ر آماده ی ریارری باشند.

منغری minguy: نرعی خمیر که با آن کاغذها را به هم می‌چسبانند. برای آنکه چسبندگی خرب داشته باشد، آن را رقیق می‌سازند ر خرب می‌جرشانند.

جلقری culquy: جلقری *culquy* اتک *atuk* یعنی: کفش ر مرزه ای که پشت آن از یک سري پاره شده باشد. جلقری

شخص خیر، به خیر ر نیکی دست پیدا کند.

مردم بارسغان، نمی‌ترانند بغدای *bugday* تلفظ کننند ر بدغای *budgay* می‌گیرند. کسی را که بارسغانی بردن خرد را انکار کند، با همین لهجه به امتحان می‌کشند.

جلدای cilday: بیماری پرستی که در رسط سینه ی اسبان پیدا می‌شرد ر با داغ نهادن، بهرد می‌یابد.

سمدری samduy: نام هر غذای معتدل ر مرافق طبع میان گرمی ر سردی.

قردای qorday: حراصیل. در این بیت نیز آمده است:
قردی قغر اندا / اجب یغن اتار

قزغن ینکان سیرب انن انی بتار

Qorday qugu anda ucup yumgin otar
*Quzgun ya *an sayrap anin uni butar*

یعنی: حراصیل ر دیگر مرغان در آن سريها به پرراز در می‌آیند ر بانگ می‌کنند،

ر نیز زاغ سیاه ر پرستر ر سرخ منقار می‌خرانند ر صدایشان می‌گیرد.

ترضیح آنکه: از زیبایی ر پاکیزگی محل خرد سخن می‌راند ر می‌گیرد که مرغ سقا ر حراصیل به پرراز در می‌آیند ر در پیرامرن آنها می‌گردند ر به آرازه های گرناگرن می‌

خرانند. کلاغ سیاه ر زاغ نیز از زیادی بانگ کردن، صدایشان گرفته می‌شرد.

کزلنجر *kizləncu*: مخفي. در اين
کلام نيز آمده است:
kizləncu kəlində / کزلنجر کلند /
يعني: چيز مخفي نزد عرس
است. چرا که از چيزهاي
خرب را براي شرهش نگه
مي دارد و محافظت مي کند.
کسلنجر *kəslincu*: يعني: رزغ.

باب فعلرلي

چقبري *cuqubari*: گل حکمت,
خاک کره. خاكي که از آن
برته ي زرگري مي سازند.
قراغني *Qaraguni*: نام بازي
کردکانه که شبانگاه بازي
مي کنند.

باب فعللال

ترمتاي *Turumtay*: نام يکي از
پرنندگان رحشي شکاري. اين
نام را بر مردان نيز مي-
گذارند. تخلص ر لقب هم مي-
شود.

الك *culquy əlig* يعني: دست
شکسته .

باب پنج راجي ها

ترغجي *Tarigci*: کشاررز,
زارع.
سرغجي *Sorugci*: پرسنده,
جستجو کننده ي یک گمشده.
قرغجي *qorugci*: قرقچي,
نگهبان قرق و مرتع.
قرنجي *qurunci*: نمدي که در
داخل چادر ر يا جاي
ديگري, درد گرفته ر سياه
باشد. مراد ديگر نيز
چنين است.
بقرسی *buqursi*: خيش شخم زني.

شش راجيان

از اين باب

جنجرجا *cancarga*: گنجشک.
سکلنجر *sokluncu*: کباب.
قملنجر *Qamlancu*: نام قصبه اي
کرچک نزديک اکي ارکز *ikki*
okuz.

کتاب اسماء چهار راجي پايان يافت.



بخش درم: افعال چهارگانگان

تیدی tuydi: ار ایشن تیدی *ar*
isin tuydi یعنی: شخص, کار
 خرد را دریافت. شخص
 نکته‌ی مبهم در کار خرد
 را دریافت. (تیار- تیماق
tuyar- tuymaq).
تیدی tiydi: ال انی تیدی *ol ani*
tiydi یعنی: ار, ری را منع

باب در راجیان
تیدی taydi: ار تیدی *ar taydi*
 یعنی: شخص, پایش لیز
 خرد. هر حیران دیگر هم
 پایش از گل ریاد در
 باران لیز بخرد, چنین می-
 گریند. (تیار- تیماق *tayar-*
taymaq).

رې برادر زن گفټ ر حمايت
کرد.

اين مثل را در جايي مي-
آرنند که شخص را به حمايت
از خريشانندان داماد
ترصيه کنند.
در اين قطعه نيز آمده
است:

بردنک نلک ايمدنک
کپر کرب قيمدنک
کنکل برر ييمدنک
بلدنک ارنج بلمغر

*Bardi * nəluk aymadi **

*Kiru korup qaymadi **

*Ko *ul beru yaymadi **

*Boldu * ərinç bolmagu*

ترجمه: رفتي، چرا باز
نگفتي؟

برنگشتي ر حمايت نکړدي.
دل نډاري ر مايل نشدي،

چيز ناشډني شدي!
ترصيح آنکه: ميگريد رفتي

ر از رفتن خرد آگاهمان
نساختي، چرا حمايتمان
نکړدي ر به آنان که در
پشت تر ماندند، التفاتي
نشان نډادي، چرا دل تر
به سري ما نميگرايد، اين
حالت بر تر نمي زيبد.

کپر قيدي *kiru qaydi* يعني:
به پشت سر خرد نگريست،
محبت رزيډ. (قيار-قيماق
qayar-qaymaq).

قيدي *qoydi*: ار کبکا سر

قيدي *ər kupgə suw qoydi* يعني:
شخص آب در کرزه ريخت، در
خمره آب ريخت. ر به هم زد.
به هر مایع ديگري نيز چنين
ميگريند. (قيار-قيماق-
qoyar-qoymaq).

قيدي *quydi*: ات قيدي
يعني: اسب رم کرد. مرارډ

کرد. اصل آن با حرف «ذ»
ر تډتي *ti ti* مي باشد. مخفف
شده است. (تيار-
تيماق *tiyar-tiymaq*).

تيدي *toydi*: قرن تيدي *qarin toydi*

يعني: شکم سير شد. اصل آن
با حرف «ذ» ر تډتي *to ti*
است. حرف «ذ» تبديل به
حرف «ي» شده است. گريش
عامه چنين است. (تيار-
تيماق *toyar-toymaq*).

سيدي *soydi*: ار قريغ سيدي *ər*

يعني: شخص گرسفند
را پرست کند. مرارډ ديگر
نيز چنين است. (سيار-
سيماق *soyar-soymaq*).

در اين کلام نيز آمده
است:

بیر تلکر تريسن اکيلا
سيماس

Bir tilku tərısın ikilə soymas

يعني: پرست يک ررباه
دربار کنده نمي شرد.

اين مثل در مردد کسي به
کار مي ررد که يک بار از
ار خيري ديده باشد ر
انتظار کار خير ديگر از
ار بررد.

قيدي *qaydi*: قداسنکا

قيدي *qadasi *a qaydi* يعني: ار
به خريشانند خرد دل
سرخت. مرارډ ديگر نيز
چنين است. در اين کلام هم
آمده است:

گذش تيمش قيماق

قذن تيمش قيماق

Qa as temis qaymaduq

Qa in temis qaymis

ترجمه: خريشانند گفټ ر
برادر گفټ ر حمايت نکړد،

می‌گیرند. (بار- باماق
bar- bamaq).

تردی *tudi*: ال اغزن تردی *ol agzin tudi* یعنی: ار, دهنش را بسته گردانید. به هر سرراخ دیگر که بسته گردانیده شد, چنین می‌گیرند. (تر- ترماق *tur- tumaq*).

تیدی *tedi*: ال منکا اندغ *tedi ol ma *a andag* یعنی: ار به من, چنان گفت. (تیر- تیماک *ter- temaq*).

سادی *sadi*: ار قریغ سادی *ar qoyug sadi* یعنی: شخص, گرسفند شرد. مراد دیگر نیز چنین است. (سار- ساماق *sar- samaq*).

در این قطعه نیز آمده است:

قرا ترنک کجرسام
اغر ارنی اجرسام
یتیکانک قجرسام
سقس اجرا کنم تغدی

Qara tunug kekursadim

Agir uni ucursadim

Yetikānig qacursadim

Saqis icrā kunum togdi

ترجمه: در آرزوی سپری شدن شب سیاه بردم,

ر خراب سنگین خرد را ستردن خراستم.

چندین بار ستاره‌ی هفت برادران را بر شردم

ر سرانجام, خورشید زایان شد.

ترضیح آنکه: می‌گیرید خراستم که شب سیاه سپری

شرد ر خراب سنگین را پراندم ر بارها بازگشته

ستاره‌ی هفت برادران را

دیگر نیز چنین است.
(قیار- قیماق *quyar- quymaq*).

قیدی *qiydi*: ار سرزن قیدی *ar sozin qiydi* یعنی: مرد از حرفش باز گشت ر به گفته‌ی خرد عمل نکرد.

ال یغاج قیدی *ol yigac qiydi* یعنی: شخص درخت را کج برید. (قیار- قیماق *quyar- qiymaq*).

کیدى *koydi*: اتنک کیدی *otu koydi* یعنی: هیزم سرخت. مراد دیگر نیز چنین است. (کیار- کیماک *koyar- koymak*).

گرنه‌ی دیگر از

این باب

ییدی *yaydi*: ال سردا ترنغ *ol suwda yaydi*

tonug yaydi یعنی: ار, جامه-اش را در آب چلانید, تکان داد.

- ال منک کنکل ییدی *ol mani ko *ul yaydi* یعنی: ار, دل من را مایل به خرد کرد. مراد دیگر نیز چنین است.

- ییل یغاجغ ییدی *yel yigacig yaydi* یعنی: باد, درخت را تکان داد. (ییار- ییماق *yayar- yaymaq*).

گرنه‌ی دیگر از

این باب

بادی *badi*: ال اتغ بادی *ol atig badi*

یعنی: ار اسب را بست. به هر چیز دیگر که با طناب بسته شد نیز, چنین

بک کشینی ییدی *bæg kisini yedi* -
یعنی: بیگ دارایی شخص را
خررد ر تلف کرد. (ییر-
ییماک *yer-yemək*).

همه, اینگرنه افعال را,
چهار راجی نام نهادیم,
زیرا که در صیغهی ارل
شخص, کلمه براستی چهار
راج دارد. مانند:
- ات بادم *at badim* یعنی:
اسب را بستم.

- قری سادم *qoy sadim* یعنی:
گرسفند را شردم.
کلمات دعرت ر غدرت در
عربی نیز چنین است. ر
بلحاظ همین مشابهت, ما آنها
را چهارراجی نام نهادیم.

باب ارزان گرنه گرن

فعلدی

با

سه حرکتی میانی

ابیدی *abidi*: ال انی کشدن
ابیدی *ol ani kisidan abidi* یعنی:
ار, آن را از مردم پنهان
داشت. به هر چیز دیگری
که از کسی پنهان داشته
شرد نیز, چنین می‌گیرند.
(ابیر- ابیماق *abir-abimaq*).

اتادی *atadi*: ال انکر ات
اتادی *ol a *ar at atadi* یعنی: ار
به ری نام مستعار (لقب)
داد. در نامگذاری نیز,
چنین می‌گیرند. (اتار-
اتاماق *atar-atamaq*).

اتادی *utadi*: ال ترغ اتادی *ol*
tarig utadi یعنی: ار, کشت را
درر کرد. به خاطر آنکه
کشت, از بین نرود. اگر سر

برشردم تا خررشید فرزان
شد.

سردی *sudi*: ال انکر بیزن
سردی *ol a *ar boyun sudi* یعنی:
ار به ری, گردن خم کرد,
اطاعت کرد. - ال منکا
یزنک سردی *ol ma *a yu *sudi*
یعنی: ار, برای رشتن, پیش
من پشم فرستاد. ار, کلاف
پشم ارسال کرد. (سرر-
سرماق *sur-sumaq*).

سیدی *sidi*: ال اتنک سیدی *ol*
*otu *sidi* یعنی: ار, هیزم
شکست. مرارد دیگر نیز
چنین است. ال سرنی سیدی *ol*
sunisidi یعنی: ار, سپاه را
شکست داد. (سیر- سیماق *sir-*
simaq).

قادی *qadi*: ال اشجکا اتنک
قادی *ol asicga otu *qadi* یعنی:
ار در پیرامرن دیگ هیزم
جمع کرد. ال ترنغ قادی *ol*
tonug qadi یعنی: ار لباسها
را در جامه دان گذاشت.
(قار- قاماق *qar-qamaq*).

(در گریش یغمایی چنین
است. فصیحتر آن قالادی *qaladi*
می‌باشد.

گرنه ای دیگر

از این باب

یردی *yudi*: ال ترن یردی *ol ton*
yudi یعنی: ار لباسها را
شست. مرارد دیگر نیز چنین
است. (یرر- یرماق *yur-yumaq*).
(

ییدی *yedi*: ال اش ییدی *ol as*
yedi یعنی: ار, غذا خررد.
مرارد دیگر نیز چنین است.
(به گریش یباکری).

ار دارر داد ر معالجه کرد
(اتار- اتاماق otar-
otamaq). (ترکی ارغزی).

اجیدی acidi: سرکا اجیدی sirkə
acidi یعنی: سرکه ترش شد.
به درد ر فشار زخم نیز
چنین گفته می‌شود. (اجیر-
اجیماق acir-acimaq).

اریدی aridi: اریدی نانک aridi nə
* یعنی: [آن] چیز، پاک
شد. (اریر- اریماق arir-
arimaq).

اردی arudi: یاغ اردی yag
arudi یعنی: ررغن ذرب شد.
مرارد دیگر نیز چنین است.
(اررر- اررمماک arur-
arumək).

اریدی uridi: یغاج اریدی yigac
uridi یعنی: درخت یا چرب
پرسیده شد. گذشت زمان آن
را پرسیانید. اگر استخران
هم پرسیده شود، چنین می-
گیرند. (اریر- اریماک urir-
urimək).

ازیدی azidi: کب ازیدی kup azidi
یعنی: از خمره آب ترشح کرد.
چیزی از خمره ترارید. به
هر چیز دیگر که از ظرف
سفالی بتاررد نیز، چنین می-
گیرند.

- قلاق ازیدی qulaq azidi یعنی:
از سر ر صدا، گرش داشت
کر می‌شد. (ازیر- ازیماق
azir-azimaq).

اسیدی isidi: مرن اسیدی mun
isidi یعنی: آش، گرم شد.
مرارد دیگر نیز چنین است.
تمر اسیدی təmur isidi یعنی:
آهن داغ شد. مرارد دیگر

غنچه‌های کشتزار را هم
قطع کنند، چنین می‌گیرند.
(اتار- اتاماق utar-utamaq).

اتادی otədi: ال انک المن
atadi * alimin otədi یعنی:
ار، بدهی ری را پرداخت
کرد. (اتار- اتاماک otər-
otəmək).

در این قطعه نیز آمده
است:
بلسا کمنک التن کمش ارلا
اتار
اندا بلب تنکریکر تبغن
اتار

Bolsa kimi * altun kumus irlə itər
Anda bolup tə * rigəru tapgin otər
یعنی: اگر کسی زر ر سیم
داشته باشد، صاحب زمین
می‌شود

ر بر آن فراز آمده،
خدارند را سپاس می‌گیرید.
ترضح آنکه: شخص دارنده
زر ر سیم می‌تراند سرزمینی
برای خرد دست ر پا کند ر
برر ری آن زمین آرام
گرفته ر عبادت خدای تعالی
را بر جای آورد.

اتیدی utidi: ال ترنخ اتیدی ol
tonug utidi یعنی: ار، لباس‌ها
را اطر کرد. ار، با اطری
آهني چین ر چررک لباس را
از بین برد ر صاف کرد.
(اتیر- اتیماک utir-utimək).

اتادی otadi: ال اتنک اتادی ol
otu * otadi یعنی: ار، با
هیزم گرم شد، هیزم
سوزانید. این گریشی لطیف
است رلی، تنها در یغما ر
یماک جاری است.

- امجی انکرات اتادی amci a
ar ot otadi یعنی: پزشک، به

اکیدی ugidi: ار بغدای
 اکیدی *ær bugday ugidi* یعنی:
 شخص گندم را آرد کرد.
 مرارد دیگر نیز چنین است.
 (اکیر- اکیماک *ugir-ugimæk*).
اکادی igædi: ال بجاک اکادی *ol*
 را غرچ غرچ *bicæk igædi* یعنی: ار, چاقر
 - بغرا تیشن اکادی *bogra bogra*
tisin igædi یعنی: گار نور,
 دندانهایش را غرچ غرچ
 کرد. (اکار- اکاماک *igær-igæmæk*).
اکادی igædi: ال انکر اکادی *ol*
**ar igædi* یعنی: ار, به ری
 سخت گرفت. (اکار-
 اکاماک *igær-igæmæk*).
الادی ulædi: ال یرماق الادی *ol*
yarmaq ulædi یعنی: ار, پرل
 پخش کرد, تقسیم کرد.
 مرارد دیگر نیز چنین است.
 (الار- الاماک *ulær-ulæmæk*).
الادی uladi: ال یب الادی *ol yip*
uladi یعنی: ار طناب رصل
 کرد.
 - ال یغرق الادی *ol yaguq uladi*
 یعنی: ار, خریشان خرد را
 دیدار کرد, صلهی رحم
 کرد. (الار- الاماق *ular-ulamaq*).
الیدی ulidi: بری الیدی *bori ulidi*
 یعنی: گرگ زوزه کشید. اگر
 شبانگاه سک نیز بطور
 رحشتناکی زوزه بکشد, چنین
 می‌گیرند. اگر کسی از درد
 سختی مانند گرگ زوزه
 بکشد, نیز چنین می‌گیرند.
 (الیر- الیماق *ulir-ulimaq*).
 در این کلام نیز آمده
 است:

نیز چنین است. (اسیر-
 اسیماک *isir-isimæk*).
اشادی asadi: ار اش اشادی *ær as*
asadi یعنی: شخص, غذا
 خورد. ترکان خاقانیه این
 لفظ را برای بزرگان به
 کار می‌بردند. دیگر ترکان
 برای هرکس دیگر که غذا
 بخورد, چنین می‌گیرند. ر
 قاعده نیز همین است.
 (اشار- اشاماق *asar-asamaq*).
اشادی usædi: ال بیرک اشادی *ol*
yerig usædi یعنی: ار, زمین را
 جستجر کرد, چیزی را در
 جایی جستجر کرد. مرارد
 دیگر نیز چنین است.
 (اشار- اشاماک *usær-usæmæk*).
اشردی æsudi: ال انکار
 یغرقان اشردی *ol a *ar yogurqan*
æsudi یعنی: ار, بر ری ری
 لحاف انداخت بر ری هر
 چیز دیگری, پرشش
 بیندازند, چنین می‌گیرند.
 (اشرر- اشرماک *æsur-æsumæk*).
اشیدی usidi: ار اشیدی *ær usidi*
 یعنی: مرد, سردش شد.
 (اشیر- اشیماک *usir-usimæk*).
اقیدی oqidi: ال منی اقیدی *ol*
mæni oqidi یعنی: ار, مرا
 صدا زد.
 - ار بتک اقیدی *ær bitik oqidi*
 یعنی: شخص, کتاب خواند.
 (اقیر- اقیماق *oqir-oqimaq*).
اقیدی uqidi: ار اقیدی *ær uqidi*
 یعنی: شخص قی کرد. این با
 کاف طنین آرا است. (اقیر-
 اقیماق *oqir-oqimaq*).

- سن انادنک مر *sən unadi * mu* یعنی: آیا تر، قبول کردی، به این کار، رضایت دادی؟ (انار- اناماق *unar-unamaq*).

انادی *enədi*: ال قرین انادی *ol qoyun enədi* گرسفند را نشانگذاری کرد. برای شناخته شدن، از یکی از گرشهای گرسفند را برید. (انار- اناماک *enər-enəmək*).

سبیدی *sapidi*: ات قنذرقی *at qu ruqi sapidi* سبیدی اسب، تکان خورد. مرارد دیگر نیز چنین است. (سبیر- سبیماق *sapir-sapimaq*).

سبیدی *subidi*: سبیدی نانک *subidi nə* * یعنی: [آن] چیز طریل شد، نرکهایش ظریف گشت. (سبیر- سبیماق *subir-subimək*).

کبیدی *kəbidi*: ترن کبیدی *ton kəbidi* یعنی: جامه، خشک شد. سطح لباس خشک شد. اگر جاهایی از یک چیز خشک شد، چنین می‌گیرند. (کبیر- کبیماک *kəbir-kəbimək*).

کبیدی *kubidi*: ال ترن کبیدی *ol ton kubidi* یعنی: از لباس را ترهم درزی کرد، کم فاصله درخت. (کبیر- کبیماک *kubir-kubimək*).

تیدی *tatidi*: اش اغیزدا *as agizda tatidi* تیدی غذا در دهن طعم داد، مزه کرد. (تتیر- تتیماق *tatir-tatimaq*).

یزیدا بری السام، ادا ات *Yazida bori ulisa ewda it bagri tartisur*

یعنی: اگر گرگ در بیابان زرزه بکشد- به خاطر درد گرگ، در خانه سگ جگرش می‌سرزد. این مثل برای ترصیه خریشان به همیاری، به کار می‌رود.

الیدی *olidi*: ترن الیدی *ton olidi* یعنی: لباس، خیس شد. مرارد دیگر نیز چنین است. (الیر- الیماک *olir-olimək*).
کذکک الیماس کفج لک کریاس

kə uklug oliməs kufəclig kuriməs یعنی: شنل‌دار خیس نمی‌شود، افساردار تکان نمی‌خورد. ترصیح آنکه: می‌گیرید اگر کسی شنل ر چرخا داشته باشد، از باران خیس نمی‌شود ر اگر اسب را افسار ر دهن بند محکم بزنند، نمی‌تراند، ناآرامی کند. این مثل را بدان آرند که به آمادگی در کارها ترصیه کنند.

انردی *anudi*: انردی نانک *anudi nə* * یعنی: [آن] چیز، آماده شد. این فعل، ناگذرا است. اگر بجراهیم به عربی برگردانیم، باید بگیریم: انعد. اما، این لفظ در عربی به کار نمی‌رود. (انرر- انرماق *anur-anumaq*).

انادی *unadi*: ال بر ایسغ *ol bu isig unadi* انادی یعنی: از، به این کار راضی شد، رضایت داد.

شبانررز گریه سر می‌دهم .
سقرط؟ ار را به چشم
دیدم ،

سرزمین ری خالی ماند .
ترضیح آنکه : می‌گیرید
شبانررز گریه سر دادم ر
به چشم رفتن ر کرچ کردن
ار را با قبیلله دیدم ر
اینکه سرزمینش خالی ماند ،
عشق بر من ستم روا می-
دارد .

کجادی *kucædi* : اغلانغ
کجادی *oglanig kucædi* یعنی: بر
پسر ظلم بدی کرد . اگر به
کنیزان نیز ظلم بدی کند ،
چنین می‌گیرند . (کجار-
کجاماک *kucær-kucæmæk*) .

کجیدی *kicidi* : اتم کجیدی *ætım*
kicidi یعنی: تنم خارش
یافت . به حیران نیز ، چنین
گفته می‌شود . (کجیر-
کجیماک *kicir-kicimæk*) .

بدردی *bædudi* : اغلان بدردی
oglan bædudi یعنی: بچه ، بزرگ
شد . به هر چیز دیگر نیز
که بزرگتر شود ، چنین می-
گیرند . (بدر- بدرماک
bædur-bædumæk) .

بذیدی *bu idi* : قیز بذیدی *qiz bu*
idi یعنی: کنیز ، رقص کرد .
مرارد دیگر نیز چنین است .
(بذیر- بذیماک *bu ir- bu imæk*) .
در این کلام نیز آمده
است:

قرتغا بذیک بلماس ییرم
تارتیر

Qurtga bu ik bilmæs yerim tar ter
یعنی: شخص عاجز رقص نمی-
داند . می‌گیرید: جایم تنگ
است . این مثل در جایی

در این کلام نیز آمده
است:

کشی اتي ترکلا تتیر *kisi æti*
tiriglæ tatir یعنی: گرشته آدمی ،
تا زنده است ، طعم ر مزه
دارد ، مزه‌ی گرشته آدمی در
مرقع سلامت ری معلم می-
شود .

این بدان ، معنا است که
آدمی در زندگی خرد ، دارا
می‌شود ، در سایه‌ی دارایی
خرد غذاهای خرشمزه تهیه
می‌کند ر از آن لذت می-
برد .

سجیدی *sucidi* : سجیدی نانک
sucidi næ * یعنی: [آن] چیز ،
طعم گرفت ر خرشایند گشت .
(سجیر- سجیماک *sucir-*
sucimæk) .

سجیدی *sucidi* : ات سجیدی *at*
sucidi یعنی: اسب ، برجهید .
مرارد دیگر نیز چنین است .
(سجیر- سجیماک *sucir-*
sucimaq) .

کجادی *kucædi* : ال انک تارن
کجادی *ol ani * tawarin kucædi*
یعنی: ار ، بر مال ری ستم
را داشت . (کجار- کجاماک
kucær-kucæmæk) .

در این کلام نیز آمده
است:

اذک منی کجایر
تن کن ترب یغلیر
کردی کزم ترقن
یرتی قلب اغلیر

U ik mæni kucæyur
Tun kun turup yiglayu
Kordi kozum tawraqin
Yurti qalip aglayu

ترجمه: عشق بر من ستم می-
کند ،

معنای «جدا ساختن چیزی» است.

دقت کن ر بین که صیغه های مضارع در هر در یکسان است. فعل تردی *tardi* در معنای: «جدا ساختن»، مضارعش *tarar* است. ر فعل ترادی *taradi* در معنای: «شانه زد» نیز مضارعش *tarar* است. اما این شیره، بر همی افعال جاری نیست. در صیغه های مضارع افعال در راجی ر سه راجی یکی می‌شوند. اما ماضی آنها، جدای از هم است. مانند:

- ار ارت اشدی *ar art asdi* یعنی: مرد، کمر گره را رد شد.

- ال اش اشادی *ol as asadi* یعنی: ار، غذا خورد. صیغه های ماضی این در فعل اشدی *asdi* ر اشادی *asadi* باهم متفارتند. اما صیغه های مضارع هر در یکسان است: اشار *asar*. ر یا در مثال:

- ال سقا قندی *ol suwqa qandi* ، از فعل قندی *qandi* ، صیغه مضارع قنار *qanar* ر مصدر آن قنماق *qanmaq* می‌آید.

ر نیز در مثال:

- ال اتن قنادی *ol atin qanadi* یعنی: ار، از اسبش خرن گرفت، از فعل قنادی *qanadi* ، صیغه مضارع مانند، ما قبل آن، قنار *qanar* ، رلی مصدر بصرت قنماق *qanamaq* می‌آید. یعنی، مصادر قنماق *qanmaq* ر قنماق *qanamaq* ،

کاربرد دارد که شخصی گزافه می‌گیرد ر چرن پای عمل به میان آید از آوردن برهان عاجز است ر به دلائل دروغین پناه می‌برد.

اذیدی *u idi*: ار اذیدی *ar u idi* یعنی: شخص، خرابید. مرارد دیگر نیز چنین است. (اذیر- اذیماق *u ir-u imaq*).

بذردی *bo udi*: ال ترنغ بذردی *ol tonug bo udi* یعنی: ار لباس خرد را رنگ کرد. مرارد

دیگر نیز چنین است. ال اقن اردی کیکنی یغاجقا بذردی *ol oqin urdi keyikni yigacqa bo udi* یعنی: ار، تیر خرد را انداخت ر شکار را به درخت درخت. مرارد دیگر نیز چنین است. (بذردر- بذرماق *bo ur- bo umaq*).

قذردی *qa udi*: ال ترنغ قذردی *ol tonug qa udi* یعنی: ار لباس را با کرک ساده درخت، کم پشت درخت. (قذردر- قذرماق *qa ur-qa umaq*).

یذیدی *yi idi*: یذیدی نانک *yi idi nā* * یعنی: [آن] چیز گندید ر پرسید. این کلمه چاله میدانی است. (یذیر- یذیماق *yi ir- yi imaq*).

ترادی *taradi*: قیز سجن ترادی *qiz sacin taradi* یعنی: دختر گیسراناش را شانه زد. - انک سرسن ترادی *ani * susin taradi* یعنی: ار قشرن ری را پراکنده ساخت. اصل آن، تردی *tardi* است. در

(سررر- سررماق *sarur- sarumaq*)
.

قریدی *qaridi*: ار قریدی *ər qaridi*
یعنی: شخص, پیر شد. مرارد
دیگر نیز چنین است.
(قریر- قریماق *qarir- qarimaq*)
.

در این کلام نیز آمده
است:

ارسلان قریسا سجغان اتن
کذازرر *arслан qarisa sicgan otin ko*
əzur یعنی: رقتی شیر پیر شد,
برای شکار دم سراخ مرش
میخراشد. این مثل را در
آنجا گرینند که فرد
ساختارده تران انجام
کارهای مهم را نداشته
باشد ر به کارهای خرد
خرسند شود.

قریدی *quridi*: قریدی ترن
quridi ton یعنی: لباس, خشک
شد. مرارد دیگر نیز چنین
است. (قریر- قریماق *qurir-*
qurimaq) .

قریدی *qoridi*: اتق قریدی *otig*
qoridi یعنی: چراگاه را قرق
کرد. مرارد دیگر نیز چنین
است.

(قریر- قریماق *qorir-*
qorimaq) .

کرادی *kurədi*: قل کرادی *qul*
kurədi یعنی: برده فرار
کرد. مرارد دیگر نیز چنین
است. (کرار- کراماک *kurər-*
kurəmək) .

کریدی *kuridi*: ات کریدی *at kuridi*
یعنی: اسب با پاهای جلری
خرد, زمین را کند. ال
قارغ کریدی *ol qarig kuridi*
یعنی: ار, برف را پارر

در مضارع یکی می‌شوند.
اما در ماضی مصدر, از
هم جدايند.

ترردی *tarudi*: ا ترردی *ew tarudi*
یعنی: خانه تنگ شد. اگر
سینه ر چیز دیگر نیز
تنگی کند, چنین می‌گریند.
- ار بشدی ترردی *ər busdi*
tarudi یعنی: شخص, به تنگ
آمد, به ستره آمد. (تررر-
تررماق *tarur- tarumaq*) .

ترردی *torudi*: یلنک ترردی *yal*
torudi یعنی: انسان
آفریده شد. این فعل,
ناگذرا است. (تررر-
تررماک *torur- torumək*) .

تریدی *taridi*: ال ترغ تریدی *ol*
tarig taridi یعنی: ار, مزرعه
را کاشت. مرارد دیگر نیز
چنین است. (تریر-
تریماق *tarir- tarimaq*) .

ترادی *tirədi*: ال قبع ترادی *ol*
qapug tirədi یعنی: ار به درب
تیرک نصب کرد. به هر چیز
دیگری هم تیرک نصب کنند,
چنین می‌گریند. (ترار-
تراماک *tirər- tirəmək*) .

سریدی *siridi*: ات سریدی *it siridi*
یعنی: سگ, نجس کرد.

- ال کذز سریدی *ol ki iz siridi*
یعنی: ار نمند را درلایه
درخت. مانند پرشش چادر
ترکمن‌ها در هنگام کرچ.
(سیرر- سریماق *sirir- sirimaq*) .

سرردی *sarudi*: ال سررلق
سرردی *ol suluq sarudi* یعنی: ار,
دستار را بر سرش
پیچانید. به هر چیز دیگر
هم که بر روی چیزی
پیچانند, چنین می‌گریند.

(قزار- قزاماق qizar- qizamaq)
.

کزادی kozædi: ال ات کزادی ol
ot kozædi یعنی: ار, آتش را
با ماشه ریا آتشگیره
برگردانید, به هم زد.
(کزار- کزاماک kozær- kozæmæk)
.

- ال ازمنی کزادی ol uzumni
kozædi یعنی: ار, دانه های
انگور را گردآورد, انگور
را در خرشه دانه دانه
کرد.

کزادی kuzædi: ال ییلاغدا
کزادی ol yaylagda kuzædi یعنی:
ار در ییلاق, پاییز را
سپری کرد. (کزار-
کزاماک kuzær- kuzæmæk).

سسدی sasidi: سسیدی نانک sasidi
* næ یعنی: [آن] چیز,
گندید ر پرسید. (سسیر-
سسیماق sasir- sasimaq).

کسادی kosædi: ال انی
کرمان کسادی ol ani kormækin
kosædi یعنی: ار, خراست ری
را ببیند. به هر چیز
دیگر نیز که دیده شدن ار
آرزو شد, چنین می‌گیرند.
(کسار- کساماک kosær-
kosæmæk).

بشادی basadi: ال یغاجغ
بشادی ol yigacig basadi یعنی:
ار, درختها را فاق زد ر
علامتگذاری کرد.
علامتگذاری چیزهای دیگر
نیز چنین است. اگر درختان
به همدیگر تکیه دهند نیز,
چنین گفته می‌شود. (بشار-
بشاماق basar- basamaq).

کرد. (کریر- کریاک kurir-
kurimæk).

بزادی bæzædi: ال ان بزادی ol
ewin bæzædi یعنی: ار, خانه اش
را زینت داد, نقش ر نگار
زد. (بزار- بزماماک bæzær-
bæzæmæk).

تزادی tuzædi: ال ات تزادی ol æt
tuzædi یعنی: ار, گرشت را
نمک سرد کرد. این کلمه,
به جای تزلادی tuzladi به
کار می‌رود. (تزار-
تزاماق tuzær- tuazmaq).

قزیدی qazidi: ال ییرک قزیدی
ol yerig qazidi یعنی: ار, زمین
را کند ر جستجو کرد. اگر
پرسته ی زخم ر چیزهای
دیگر مانند آن را هم
بکند, چنین می‌گیرند.
(قزیر- قزیماق qazir- qazimaq).

قزیدی quzidi: انک بغزی
اشقا قزیدی nai * bogzi asqa
quzidi یعنی: گلری ار در
مقابل طعام خشک شد. ر
همینگونه مستعمل است. اما
صحیح‌تر آن با حرف «ر»
است. ر این, خلاف قاعده
است. مانند فعل
امزدی æmuzdi در جمله: سرت
امزدی sut æmuzdi یعنی: شیر
خرانید. (قزیر-
قزیماق quzir- quzimaq).

قزودی qizudi: تار قزودی tawar
qizudi یعنی: کالا, گرانتو شد.
قیمت کالا بالا رفت.
(قزرر- قزرماق qizur- qizumaq).

قزادی qizadi: ال قییزغ
قزادی ol qizig qizadi یعنی: ار,
بکارت دختر را برداشت.

مضاف اسقاط شده ر مضاف-
الیه جای آن نشسته است.
زیرا لفظ تکرمان *təgirmən*
به همی اجزاء آسیاب اطلاق
می‌شود. در حالیکه در
اینجا فقط سنگ آسیاب تیز
گردانیده شده است.

- ال ارغاق تشادی *ol orgaq*
tisədi یعنی: ار، داس را
تیز گردانید. (تشار-
تشاماک *tisər- tisəmək*).

جشادی *cisədi*: اغلان
جشادی *oglan cisədi* یعنی: کردک
جیش ر مدفوع کرد. این
فعل، فقط در مورد کردکان
به کار می‌رود. (جشار-
جشاماک *cisər- cisəmək*).

سشردی *səsudi*: تکران
سشردی *tugun səsudi* یعنی: گره
شل شد. (سشر- سشوماک
səsur- səsümək).

قشیدی *qasidi*: ال منی قشیدی *ol*
məni qasidi یعنی: ار، تن من
را خارانیید. (قشیر-
قشیماق *qasir- qasimaq*).

در این کلام نیز آمده
است:
الدجی سچغان مرش تشقن
قشیر

Oldəci sicgan mus tasaqin qasir
یعنی: مرش رر به مرت
خصیه‌ی گربه را می‌خاراند.
ترضیح آنکه: اگر هنگام
مرگ ر مرت مرش فرا برسد،
خصیه‌ی گربه را می‌خاراند.
این مثل تنها در مورد
کسی به کار می‌رود که با
کار خطرناک ر هلاکت آرر
درگیر شود.

کشیدی *kosidi*: تام کرنک
کشیدی *tam kunu * kosidi* یعنی:

بشردی *bosudi*: انک ارزی
بشردی *ani * ozi bosudi* یعنی:
داخل ار، خالی شد (اسهال
گرفت).

- تکران بشردی *tugun bosudi*
یعنی: گره باز شد.

- ات بشردی *at bosudi* یعنی:
اسب از بند خرد باز شد.

- خان یلارجغ بشردی *xan*
yalavacig bosudi یعنی: خان به
ایلچی اجازه‌ی بازگشت
داد.

- ار ار اغتن بشردی *ər uragutin*
bosudi

یعنی: مرد، زن خرد را طلاق
داد. (ترکی آرغری). این
فعل، هم ناگذرا ر هم
گذرا است. (بشور-
بشوماق *bosur- bosumaq*).

تشردی *tasudi*: ال اکا یرماق
تشردی *ol ewgə yarmaq tasudi*
یعنی: ار، به خانه‌اش پرل
حمل کرد. مرارد دیگر نیز
چنین است. (تشر- تشرماق
tasur- tasumaq).

تشدادی *tusədi*: ال ترش تشادی *ol*
tus tusədi یعنی: ار، خراب
دید. اگر محتمل هم بشود،
چنین می‌گیرند. (تشار-
تشاماک *tusər- tusəmək*).

تشدادی *tosədi*: تشاک تشادی *tosək*
tosədi یعنی: تشک پهن کرد.
مرارد دیگر نیز چنین است.
(تشار- تشاماک *tosər- tosəmək*).

تشدادی *tisədi*: تکرمان
تشدادی *təgirmən tisədi* یعنی:
[سنگ] آسیاب را تیز کرد.
دندان‌های سنگ آسیاب را
تیز کرد. در این جمله،

سقیدی saqidi: *al mənək kəzma*
 سقییدی *ol mənək * kozumə saqidi*
 یعنی: ار، در چشم من آن
 گرنه دیده شد.
 - ساقغ سقییدی *saqig saqidi*
 یعنی: سراب را آب
 پنداشت. (سقییر - سقیماق *saqir*-
saqimaq).
سقیدی suqidi: *al anı suqidi*
 یعنی: ار با
 انگشت به ری فشار داد.
 (سقییر - سقیماق *suqir*-
suqimaq).
سقادی siqadi: *al anək bəşn*
 سقادی *ol anı * basin siqadi*
 یعنی: ار، دست خرد را از ری
 عطرفت بر سر ری کشید. به
 هر چیز دیگری که با دست
 مالش دهند نیز، چنین می-
 گیرند. (سقار - سقاماق
siqar-siqamaq).
ققدی qaqidi: *al andn qadi*
 ققدی *andin qaqidi*
 یعنی: ار، بر ری
 خشم گرفت ر از رفتارش دل
 رنجور شد. (قققیر -
 ققیماق *qaqir-qaqimaq*).
 در گریش ارغور، به شکل
 ققیر *qaqiyur* به کار می‌رود.
 زیرا آنان افعال مضارع
 این باب را، ضمه می‌دهند
 در حالی که ضمه جایگاهی
 در اینجا ندارد. در لهجه
 آنان پیچیدگی ر اغلاق
 رجرد دارد.
بکردی bəkudi: *tekrn bəkudi*
 بکردی *tugun bəkudi*
 یعنی: گره، سفت
 شد. اگر امر ر کاری نیز
 استحکام یابد، چنین می-
 گیرند. (بکقیر -
 بکرماک *bəkur-bəkumək*).
 بکرماک

دیوار جلر خورشید را
 گرفت. به هر چیز دیگر که
 مقابل نرر را سد کند
 نیز، چنین می‌گیرند. (کشیر -
 کشیماک *kosir-kosiəmək*).
کشادی kisədi: *al atəg kšadi*
 کشادی *atig kisədi*.
 یعنی: ار، اسبش
 را بست.
 - ار قرلن کشادی *ər qulin*
 کشادی *kisədi*
 یعنی: شخص، برده‌ی
 خرد را بست. (کشار -
 کشاماک *kisər-kisəmək*).
سغیدی sogidi: *suw*
 سغیدی *sogidi*
 یعنی: آب، سرد شد.
 مراد دیگر نیز چنین است.
 (سغیر - سغیماق *sogir-*
sogimaq).
تقیدی toqidi: *al qibəg teqidi*
 تقیدی *qapug toqidi*
 یعنی: ار، دق-
 الباب کرد. درب را گرفت.
 - ار قرلن تقیدی *ol qulin*
 تقیدی *toqidi*
 یعنی: ار، برده‌ی خرد
 را زد. (ترکی ارغزی).
 دیگر ترکان بطور مزدوج ر
 بصورت اردی تقیدی *urdi toqidi*
 به کار می‌برند.
 - تمرچی قلیج تقیدی *təmurci*
 قلیج *qilic toqidi*
 یعنی: آهنگر، شمشیر
 ساخت. شمشیر، خنجر ر مانند
 آن را ساخت.
 - ار برز تقیدی *ər boz toqidi*
 یعنی: شخص پارچه بافت.
 مراد دیگر نیز چنین است.
 - انی سغ تقیدی *anı suw*
 تقیدی *toqidi*
 یعنی: ار را، آب
 جاری غرق کرد ر برد.
 - ارنی ییل تقیدی *ərni yel*
 تقیدی *toqidi*
 یعنی: شخص باد پریان
 خرد، جن زده شد. (تقیر -
 تقیماق *toqir-toqimaq*).
 تقیماق

جدید اسب است. (تلار- تلاماک *tulər-tuləmāk*).

اصل آن تړلادی *tulədi* است. در اینجا حرف «ر» اسقاط شده است.

تلادی *tolədi*: قري تړلادی *qoy tolədi*

یعنی: گرسفند، بره زائید، بره دار شد (ترکی ارغزی). (تلار- تلاماک *tolər-toləmāk*).

تلادی *tilədi*: ال انی تړلادی *ol ani tilədi*

یعنی: ار، ری را خراست، آرزر کرد.

- تنکری اندغ تړلادی *tə *ri andag tilədi* یعنی: خدارند، چنان خراست. (تلار- تلاماک *tolər-tiləmāk*).

جلادی *cilədi*: ترنغ جړلادی *tonug cilədi*

یعنی: لباس را خیس گردانید. اصل املاي آن «جیلادی» است که حرف «ی» اسقاط شده است. مراد دیگر نیز چنین است. (جلار- جلاماک *cilər-ciləmāk*).

سلادی *sulədi*: بک یغیقا

سلادی *bəg yagiqə sulədi* یعنی: بیگ بر سر دشمن، قشرن فرستاد، جنگ کرد. اصل املاي آن «سرلادی» است که حرف «ر» اسقاط شده است. (سرلار- سړلاماک *sulər-suləmāk*).

در این بیت نیز آمده است:

یغنک تبا تتر بقب بکدنک
بلا

اغرب قچان کلسا سنکا
قرشر سلا

*Yagi * taba titru baqip bukdə * bilə*

*Ograp qacan kəlsə sa *a qarsu sulə*

تکادی *tukədi*: ایش تکادی *is tukədi*

یعنی: کار، به اتمام رسید. تمام شد.

- بر اش قمغقا تکادی *bu as qamugqa tukədi*

یعنی: این غذا به همه رسید. این کلمه در در معنای متضاد به کار می‌رود.

بلادی *bələdi*: قري بلادی *qoy bələdi*

یعنی: گرسفند بعبع کرد. (بلار- بلاماک *bələr-bələmək*).

بلادی *buladi*: قزي بلادی *quzi buladi*

یعنی: بره را پخت. مراد دیگر نیز چنین است. (بلار- بلاماق *bular-bulamaq*).

بلادی *bilədi*: ال بچاک بلادی *ol bicək bilədi*

یعنی: ار، چاقر تیز کرد.

- ال تیش بلادی *ol tis bilədi*

یعنی: ار، دندان به هم سائید. (بلار- بلاماک *bilər-biləmāk*).

بلادی *belədi*: ال کنجن بلادی *ol kəncin belədi*

یعنی: ار، کردک را در گهراره خرابانید، قنناق کرد، به گهراره بست.

- ال انی قانکا بلادی *ol ani qaniga belədi*

یعنی: ار، ری را به خرنش آرده ساخت. (بلار- بلاماک *belər-beləmāk*).

تړلادی *tulədi*: ات تړلادی *at tulədi*

یعنی: اسب، مری خرد را ریخت. مری زمستانه اش را ریخت و مری جدید در آرد. مراد دیگر نیز چنین است. این، در معنای ریختن مری زمستانه ر در آمدن مری

کار زشت پدر ر مادر ,
فرزندانش هم گرفتار می-
شوند ر تاران پس می دهد .

قمیدی qomidi: *ار انکا*
قمیدی *ar ewingə qomidi* یعنی:
مرد , آرزوی خانه ی خرد
کرد , شرق رفتن به خانه در
ری پیدا شد .

به هر کسی که نیز شرق
دیدار چیزی را داشته
باشد , چنین گفته می شود .
(قمیر- قمیماق *qomir-*
qomimaq) .

تنردی tanudi: *ال منکا سرز*
تنردی *ol ma *a soz tanudi* یعنی:
ار به من , ترصیه ای کرد ,
فرمانی داد . به هر چیز
دیگری که ترصیه شد نیز ,
چنین می گیرند . (تنرر-
تنرماق *tanur- tanumaq*) .

تنادی tunədi: *ال مندا*
تنادی *ol mənədə tunədi* یعنی:
ار , در پیش من , شب را
سپری کرد . (تنار-
تناماک *tunər- tunəmək*) .

سنادی sinadi: *ال انی سنادی* *al*
ani sinadi یعنی: ار , ری را
امتحان کرد . در یک چیزی
آزمایش کرد . (سنار-
سناماق *sinar- sinamaq*) .

قنادی qanadi: *ال اتن قنادی* *ol*
atin qanadi یعنی: ار , از
اسب خن گرفت . (قنار-
قناماق *qanar-qanamaq*) .

قنادی qinadi: *بک انی*
قنادی *bəg ani qinadi* یعنی:
بیگ , ار را مجازات کرد .
تنکری *ani qinadi* *tə *ri ani*
یعنی: خدارند ار را
کیفر داد . *ال بجاکن*

یعنی: به سري دشمن با چشم
باز بنگر ر خنجر بر کمر
باش

چرن به سري تر قصد کند ,
تر بر سرش قشرن بفرست .
ترضیح آنکه : به دشمن خرد
با دیدگانی باز ر بینا
بنگر ر مراقب ار باش ر
شمشیر خرد را بر کمر داشته
باش که اگر به سري تر
آید , در مقابلش ایستادگی
کني .

قلیدی qalidi: *ات قلیدی* *at qalidi*
یعنی: اسب بر جهید ر به
جست ر خیز پرداخت . (قلیر-
قلیماق *qalir- qalimaq*) .

کلیدی kulidi: *الک کلیدی* *olug*
kulidi یعنی: مرده را دفن
کرد . مرارد دیگر نیز چنین
است . (کلیر- کلیماک *kulir-*
kulimək) .

قمادی qamadi: *کوز قمادی* *koz*
qamadi یعنی: چشم خیره شد ,
از نر آفتاب , خیره شد .
(قمار- قماماق *qamar-*
qamamaq) .

- *انک تیشی قمادی* *ani * tisi*
qamadi یعنی: دندان ار از
خرردن چیز ترش کرر ر گس
شد . در این کلام نیز آمده
است:

اتاسی اناسی اجغ الملا
ییسا اغلی قیزی تیشی
قمار

atasi anasi acig alimla yesə ogli
qizi tisi qamar

یعنی: اگر پدر ر مادرش
سبب ترش بخرند , دندان
دختر ر پسرشان گس ر کرر
می شود . این مثل در مرردی
گفته می شود که به جهت

رري ري ايستاد. (تیار-
تياماق *tayar-tayamaq*).
باب سه راجيها پايان
يافت.

باب چهار راجيها

باب میان ساکن ر پهن راکي فعللدي

بربادی *burbadi*: ار اييشغ
بربادي *ar isig burbadi* يعني:
شخص, كار را رها كرد ر
پشت گرش انداخت. (بربار-
برباماق *burbar-burbamaq*).

تربیدی *torpidi*: ار ييغاج
تربيدي *ar yigac torpidi* يعني:
شخص, چرب تراشيد ر سرهان
كشيد. مرارد ديگر نيز
چنين است. (تربير- تربيماك
torpir-torpimäk).

سغتادی *sigtadi*: اغلان
سغتادي *oglan sigtadi* يعني: بچه
گريه كرد. مرارد ديگر
نيز چنين است. (سغتار-
سغتاماق *sigtar-sigtamaq*).

این فعل, بيشرت با حرف
«خ» تلفظ مي شرد. در عربي
نيز چنين است. مانند:

غمار الناس ر خمارهم ر
غدار ر ختار
این مررد فقط در افعال
پيش مي آيد, بر اسماء جاري
نيست. اگر معنای «گريه ر
ضجه» دهد, آرردن حرف «خ»
به جاي «غ» ر سخت *sixit* گفتن
جائز نيست.

قنادي *ol bicəkin qinadi* يعني: ار
براي خنجر خرد, غلاف
ساخت, نيام درخت. (قنار-
قناماق *qinar-qinamaq*).

قندی *qanadi*: بررن قندي *burun*

qanadi يعني: بيئي, خرن
آرده شد. هر جاي بدن
آدمي خرنی شرد, نيز چنين
مي گويند. اصل املاي آن
«قانيدي» است.

[حرف «الف»] اسقاط شده
است. (قنار- قناماق *qanar-*
qanamaq).

منادی *munədi*: ال ترنغ

منادي *ol tonug munədi* يعني:
ار, كنار جامه هایش را
بريد تا كجي آن درست
شرد. مرارد ديگر نيز چنين
است. (منار- مناماك *munər-*
munəmək).

سنادی *sanadi*: ال قـرين

سنادي *ol qayin sanadi* يعني: ار,
گرسفند خرد را شمرد.
(سنار- سناماق *sanar-*
sanamaq).

(. اصل املاي آن «سانادي»
است. ارلين «الف» اسقاط
شده است.

گرنه ي ديگر از این باب

بیردی *bayudi*: ار بيردي *ar bayudi*
يعني:

شخص دارا شد. مرارد ديگر
نيز چنين است. (بيرر-
بيرماق *bayur-bayumaq*).

تیادی *tayadi*: ال اني تيادي *ol*

ani tayadi يعني: ار, ري را
تکيه گاه قرار داد ر بر

قندیدی qundidi: ال قلیج

قندیدی *ol qilic qundidi* یعنی: ار, شمشیر را با جلا دهنده, جلا داد. (قندی-قندیماق *qundir-qundimaq*).

تبرادی *təprədi*: تبرادی نانک * *təprədi nə* یعنی: [آن] چیز تکان خورد, حرکت کرد. (تبرار- تبراماک *təprər- təprəmək*).

تبرادی *topradi*: ات تبرادی *ot* *topradi* یعنی: علف خشکید ر تبرد شد. (تبرار- تبراماق *toprar- topramaq*).

تبریدی *tapridi*: تی تبریدی *təwi* *tapridi* یعنی: شتر, جست ر خیز کرد. این فعل جز شتر, در مردد دیگری به کار نمی-ررد. (تبریر- تبریماق *taprir- taprimaq*).

سزردی *sə rədi*: کشی سزردی *kisi* *sə rədi* یعنی: ازدحام مردم کاهش یافت, تعدادشان کاهش یافت.

- ترن سزردی *ton sə rədi* یعنی: لباس شل ر گشاد شد. (سزرار- سزراماک *sə rər- sə rəmək*).

بغرادی *bogradi*: ال یغلاجغ *ol yigacig bogradi* یعنی: ار, چرب را به وسیله بریدن علامتگذاری کرد. مراد دیگر نیز چنین است. (بغرار- بغراماق *bograr- bogramaq*).

تغرادی *tigradi*: ار تغرادی *ər* *tigradi* یعنی: شخص, جلد ر دلیر شد. (تغرار- تغراماق *tigrar- tigramaq*).

ترجیدی *turcidi*: ار اییش

ترجیدی *ər is turcidi* یعنی: شخص به کار آغازید. (ترجیر- ترجیماک *turcir- turcimək*).

تجدیدی *təwçidi*: ال ترنغ تـ *ol tonug təwçidi* یعنی: ار, لباس را کرک زد. اگر چیزی را کرک کم پشت بزنند, چنین می‌گیرند. (تـ جیر- تجیماک *təwçir- təwçimək*).

تنجیدی *tincidi*: ات تنجیدی *ət* *tincidi* یعنی: گرشت بر گرفت. (تنجیر- تنجیماق *tincir- tincimaq*).

قرجادی *qarcadi*: یمشاق نانک *yumsaq nə * qarcadi* یعنی: [آن] چیز نرم, ستر ر سخت شد. (قرجار- قرجاماق *qarcar- qarcamaq*).

قرجادی *qircadi*: ال اق اماجقا *ol oq amacqa qircadi* یعنی: آن تیر, بر کنار هدف نشست ر کمانه کرد.

قجیدی *qawçidi*: آری کشیکا *ari kisigə qawçidi* یعنی: زنبور, به شخص حمله کرد. زنبور بقصد نیش زدن بر شخص حمله برد. اگر کسی از رری خشم به سري فرد دیگری حمله کند نیز, چنین می‌گیرند. (قـ جیر- قـ جیماق *qawçir- qawçimaq*).

بغدادی *bagdadi*: ال انک ازاغن *ol ani * a aqin bagdadi* یعنی: ار, در کشتی, پای ری را پیچانیید. (بغدار- بغداماق *bagdar- bagdamaq*).

(تړار- تړاماق *tuwrar- tuwramaq*).

این کلمه از تکرار تړر *tuwur* در ترکیب تړر ینجر *tuwur yuncu* در معنای: «در ر تړر اید بزرگ» مأخذ است.

بقریدی *buqridi*: ات سجدی بقریدی *at sucidi buqridi* یعنی: اسب، جست ر خیز کرد. این کلمه به تنهایی کاربرد ندارد ر همراه سجدی *sucidi* به کار می‌رود. (تړار- بقرماق *buqraq- buqramaq*).

تکړادی *tikrædi*: ات اذاقی تکړادی *at a aqi tikrædi* یعنی: پای اسب، صدا کرد، سم اسب صدا کرد. ر نیز:

- اعلان تکړادی *oglan tikrædi* یعنی: کردک، نشر ر نما یافت. (تړار- تکرماک *tikrær-tikræmak*).

جغردی *cigrudi*: یر جغردی *yer cigrudi* یعنی: زمین سخت ر سفت شد، از بس که بر زمین راه رفته شد، استوارتر گردید. به هر چیز شل ر نرم دیگر که بعدا سفت ر سخت شود نیز، چنین می‌گریند. (جغردر- جغرماق *cigrur- cigrumaq*).

جقړادی *coqradi*: اشج جقړادی *asic coqradi* یعنی: دیگ، جرشید. غذای داخل دیگ نظیر اماق، به جرش آمد. اگر غذای آبکی به جرش بیاید، چنین نمی‌گریند، بلکه قیندی *qaynadi* می‌گریند.

تغردی *togradi*: ات تغردی *at togradi* یعنی: گشت ریز ریز کرد تا ترمج بپزد. مراد دیگر نیز چنین است. (تغرار- تغراماق *tograr- togramaq*).

یرادی *yawradi*: ار یرادی *ær yawradi* [یعنی: جلد ر دلیر شد]. این کلمه معادل تغردی *tigradi* است. (یرار- یراماق *yawrar- yawramaq*).

در این قطعه نیز آمده است:
قش یاغور سلنر
ار ات من یریر
اکر یا سریر
ات ین تقی بکرشور

Qis yaygaru suwlanur

Ær at mænin yawrayur

Iklær yemæ sawriyur

Æt yin taqi bæræs

ترجمه: زمستان خطاب به تابستان می‌گوید:
انسان ر اسب همراه من تند رفتار می‌شوند، بیماران بهبود می‌یابند، بدن‌ها ستبر ر محکم می‌شوند. ترضیح آنکه: مناظره‌ی زمستان ر تابستان را می‌آورد که زمستان می‌گوید- گشت آدمیان ر اسبها در آغوش من سفت ر سخت می‌شود، بیماری کمتر پیش می‌آید ر گشت بدن انسانها ر حیرانها، سفت ر سخت می‌شود.

تړادی *tuwradi*: اشاق نانک تړادی *usaq næ * tuwradi* یعنی: [آن] چیز کرچک، بزرگتر شد. مانند بزرگ شدن بره.

سکریدی *səkrīdi*: ار سقا
سکلریدی *ər suwqa səkrīdi* یعنی:
شخص به درن آب پرید.
مرارد دیگر نیز چنین است.
(سکریر- سکریماک *səkrir-*
səkrīmāk).

سمریدی *səmridi*: قسری
سمریدی *qoy səmridi* یعنی:
گرسفند پر چربی شد.
مرارد دیگر نیز چنین است.
(سمریر- سمریماک *səmrir-*
səmrimāk).

سنریدی *sanridi*: اسسک
سنریدی *əsruk sanridi* یعنی:
مست، هذیان گفت. اصل آن
«سنریدی» است. (سنریر-
سنریماک *sanrir-sanrimaq*).

تنریدی *tənridi*: انک بشی
تنریدی *ani * basi tənridi* یعنی:
سر ار گیج رفت. این،
حالتی است که هنگام غلبه
خراب رخ می‌دهد. در این
حالت آدمی خیال می‌کند
مررچه‌ای داخل سرش رول
می‌خورد. (تنریر- تنریماک
tənrir-tənrimāk).

کرادی *kəwrədi*: انک کرجی ک
رادی *ani * kuci kəwrədi* یعنی:
قوت ر زرار، کاهش
یافت. قوت ر نیری هر چیز
دیگر که کاهش یابد، چنین
می‌گیرند. (کررار- ک
راماک *kəwrər-kəwrēmāk*).

ککرادی *kokrədi*: ارسلان
ککرادی *arслан kokrədi* یعنی: شیر
نر غرید.
- بغرا ککرادی *bogra kokrədi*
یعنی: شتر نر غرید.

جقرادی *coqradi*: منکر
جقرادی *mi * ar coqradi* یعنی:
چشمه به جرش آمد. آب
چشمه همانند آب داخل دیگ،
جرشید. (جقرار- جقراماق
coqrar-coqramaq).

جقرادی *ciqradi*: تیش جقرادی *tis*
ciqradi یعنی: دندان غرچ غرچ
کرد.

- قبغ جقرادی *qapug ciqradi*
یعنی: درب جرجر کرد. اگر
کسی از رری خصومت ر یا
به هر دلیل دیگر، داد ر
فریاد کند نیز، چنین می-
گیرند. (جقرار- جقراماق
ciqrar-ciqramaq).

جکرادی *cikrədi*: اتماکتا تاش
جکرادی *ətməktə tas cikrədi*
یعنی: سنگ داخل نان غرچ
غرچ کرد، دندان‌ها بجهت
رجرد سنگ در نان غرچ
کرد. (جکرار- جکراماک
cikrər-cikrēmāk).

جلرادی *cilradi*: اق کیشتا
جلرادی *oq kistə cilradi* یعنی: تیر
در تیردان جرجر صدا کرد.
به هر صدای شبیه آن نیز،
چنین می‌گیرند. (جلرار-
جلراماق *cilrar-cilramaq*).

سفرادی *sawradi*: ایش سرادی *is*
sawradi یعنی: کار تمام شد.
اگر کسی کار را رها کند
نیز، چنین گفته می‌شود.
(سفرار- سفراماق *sawrar-*
sawramaq).

سکل ایکن سرادی *sokəl igdin*
sawradi یعنی: بیمار شفا
یافت، بیماری را پشت سر
نهاد.

چنین می‌گیرند. (سغزار-
سغزماق *sigzar-sigzamaq*).

قبزادی *qupzadi*: ال قبز
قبزادی *ol qupuz qupzadi* یعنی:
ار، قرپر ز ر ارد نراخت.
(قبزار- قبزماق *qupzar-*
qupzamaq).

تبسادی *təpsədi*: ال انی
تبسادی *ol ani təpsədi* یعنی:
ار، به ری حسادت کرد،
رشک برد. (تبسار-
تبساماک *təpsər-təpsəmək*). با
حرف «ز» نیز تلفظ می‌شود.

بتسادی *butsədi*: باش بتسادی *bas*
butsədi یعنی: زخم به بهیروی
نزدیک شد. (بتسار-
بتساماک *butsər-butsəmək*).

بخسادی *buxsadi*: ال انکر
بخسادی *ol a *ar buxsadi* یعنی:
ار، دستر ری را نپذیرفت،
به اکراه کار کرد.
(بخسار- بخساماق *buxsar-*
buxsamaq).

جیسادی *capsadi*: ال سودا
جیسادی *ol suwda capsadi* یعنی:
ار، خراست که در آب شنا
کند. (جیسار- جیساماق
capsar-capsamaq).

ستسادی *satsadi*: ال اتن
ستسادی *ol atin satsadi* یعنی:
ار، خراست اسبش را
بفرشد. مراد دیگر نیز
چنین است. (ستسار-
ستساماق *satsar-satsamaq*).

سرسادی *sursədi*: ال اتغ
سرسادی *ol atig sursədi* یعنی:
ار، خراست که اسبش را
براند. (سرسار- سرساماک
sursər-sursəmək).

- بِلت ککرادی *bulut kokrədi*
یعنی: ابر غرید.

در جنگ نیز بانگ فریاد
دلاران را به آن تشبیه
کنند. چنانکه در این کلام
نیز آمده است:
تکرمندا تغمیش سجغان کرک
ککرکنکا قرقماس

təgirməndə togmis sicgan kok kokrəgi
**ə qorqmas*
یعنی: مرشی که در آسیاب
مترلد شد، از غرش آسمان
نمی‌ترسد.

این مثل را درباره‌ی کسی
گیرند که در سختی ر شدايد
ر مصائب بزرگ شرد ر
بعدها بخراهند ار را با
پدیده‌ای کرچک بترسانند ر
ببه خرف ر بیم
اندازند. (ککرار-
ککرماک *kokrər-kokrəmək*).

کلرادی *kulrədi*: تاش قنغدا
کلرادی *tas qu ugda kulrədi* یعنی:
سنگ در چاه گررپ کرد.
(کلرار- کلراماک *kulrər-*
kulrəmək).

تبزادی *təpzədi*: ال انی
تبزادی *al ani təpzədi* یعنی: ار،
بر ری حسد کرد، رشک برد.
(تبزار- تبزماک *təpzər-*
təpzəmək).

سغزادی *sigzadi*: ال تیش
سغزادی *ol tis sigzadi* یعنی: ار،
دندانش را با خلال دندان
تمیز کرد. ر نیز:

- ال اتک یسن سغزادی *ol*
ətik yisin sigzadi یعنی: ار، تکه
چرمی را داخل کفش قرار
داد اگر هر چیزی را بین
در چیز برای محکم شدن ر
تنگ شدن قرار دهند نیز

هستند. (کرسارمن- کرساماک *korsərman-korsəmāk*).
کلکسادم *kəligəsədīm*: من سنکا
 کلکسادم *mən sa *a kəligəsədīm*
 یعنی: من
 خراستم که پیش تر آم.
 بصرت کلکسادم *kəlsədīm* هم
 می آید. (کلسارمن-کلساماک
kəlsərman-kəlsəmāk).
ققسیدی *qaqsidi*: ات ققسیدی *ət*
qaqsidi یعنی: گرشث خشکیدن
 گرفت, خشکید.
 (ققسیر- ققسیماق - *qaqsir-*
qaqsimaq).
تشدی *tuwsədi*: انک تری تـ
 شدی *tuwsədi * təri ani* یعنی:
 ار, از بسیاری فعالیت ر
 کار دانه دانه عرق کرد.
 (تشار- تشارماک *tuwsər-*
tuwsəmāk).
تشادی *təwsədi*: یب قمغ تـ
 شادی *yip qamug təwsədi* یعنی:
 طناب درهم پیچید, سر آن
 ناپیدا شد. (تشار- تـ
 شاماک *təwsər-təwsəmāk*).
جخشادی *caxsadi*: تشارش
 جخشادی *tas caxsadi* یعنی: سنگ
 صدای چغچغ داد. اگر
 سنگهای زینتی هم در اثر
 به هم خردن صدا بدهد,
 چنین می‌گیرند. (جخشار-
 جخشاماق *caxsar-caxsamaq*).
جشادی *cuwsadi*: جغر جشادی
 جشادی *cagir cuwsadi* یعنی: شیره ر
 پکمز جرشید ر کف کرد
 مراد دیگر نیز چنین است.
 قرن جشادی *qarin cuwsadi*
 یعنی: شکم در اثر تغذیه
 بد, ترش کرد. (جشار- جـ
 شاماق *cuwsar-cuwsamaq*).

سسادی *suwsadi*: ار سـ
 سادی *ər suwsadi* یعنی: شخص
 تشنه شد. مراد دیگر نیز
 چنین است. (سار- سـ
 ساماق *suwsar-suwsamaq*). اصل
 این رازه نیز به تنار ر
 اشتهای چیزی باز می‌گردد.
سسدی *suwsidi*: سرکا سسدی
sirkə suwsidi یعنی: سرکه آبکی
 شد, شل شد. آب داخل
 سرکه, قرت آن را گرفت.
 (سسیر- سسیماق- *suwsir-*
suwsimaq).
قبسادی *qapsadi*: انک تکرار
 کشی قبسادی *ani * təgrə kisi*
qapsadi یعنی: مردم در
 پیرامرن ار گرد آمدند.
 (قبسار- قبساماق *qapsar-*
qapsamaq).
 ر نیز:
 - ال انک تارن قبسادی *ol*
*ani * tawarin qapsadi*
 خراست که مال ری را
 بقاپد.
قبسادی *qopsadi*: ال یقارار
 قبسادی *ol yoqaru qopsadi* یعنی:
 ار, خراست بلند شرد.
 (قبسار- قبساماق *qopsar-*
qopsamaq).
کرسادم *korsədīm*: من انی
 کرسادم *mən ani korsədīm* یعنی:
 من خراستم که ار را
 ببینم. اصل آن,
 کرکسادم *korugsədīm* است.
 قاعدهی حرف ذلاقه همین
 است. فعلی که یکی از این
 حرف در آن باشد, معنای
 طلب ر ارز می‌دهد. حرف
 ذلاقه از «ا, س, ک» عبارت

- کاشک اتماک *kəwsək atmək* -
یعني: نان مرغني خرشمزه ر
خرش پخت.

تسغادی *tasgadi*: ال انی
تسغادي *ol ani tasgadi* یعنی: ار,
به ري سيلی زد. (تسغار-
تسغماق *tasgar-tasgamaq*).

ستغادی *satgadi*: ال انک بینن
ستغادي *ol ani * boynin satgadi*
یعني: ار گردن ري را خرد
ر خمیر کرد.

- بیر یزل بیرک ستغادي *bir yol*
birig satgadi یعنی: یک راه به
راه دیگری وصل شد. راهی
که از جنب می آید، منتهی
به راه شالی شد.

- الم بیرمینی ستغادي *alim*
berimni satgadi یعنی: ار
بستانکاری ر بدهکاری خرد
را با هم مبادله کرد.
(ستغار- ستغماق *satgar-*
satgamaq).

در این بیت نیز آمده
است:

اژن تنی کندرزی یلکن کجار
کمی قلی ستغسا کرجن کار
Ajun tuni kunduzi yelkin kecər
Kimni qali satgasa kucin kewər

ترجمه: شبانررز ررزگار
چرن مهمان سپري می شرد,
بر رري هر کسی قصد کند,
نیروي ار را باز می ستاند.
ترضیح آنکه: ررزان ر
شبان همانند مهمان ر
مسافر رد می شرنند ر اگر
بر رري کسی قصد کنند,
از رریش رد می شرد ر ار را
نابرد می سازند.
در معنای جاده ر قرض,
شیره ی گریش ارغزی است.

سفشادی *sufsadi*: ال قلاقا
سفشادي *ol qulaqqa sufsadi* یعنی:
ار در گرشې صحبت کرد.
(سفشار- سفشماق *sufsar-*
sufsamaq).

- سکلکا سفشادي *sokəlgə sufsadi*
یعني: به بیمار رد خرانند
ر فرت کرد. با حرف «س»
هم تلفظ می شرد.

قرشادی *qarsadi*: ال ترنغ
قرشادي *ol tonug qarsadi* یعنی:
ار، لباس را رجب کرد. با
رجب اندازه گرفت. مرارد
دیگر نیز چنین است.
(قرشار-)

قرشماق *qarsar-qarsamaq*).

قرشادی *qursadi*: ال قفتان
قرشادي *ol qaftan qursadi* یعنی:
ار، کمر قبای خرد را
ببست. (قرشمار-
قرشماق *qursar-qursamaq*).

قغشادی *qogsadi*: قتغ نانک
قغشادي *qatig nə * qogsadi* یعنی:
[آن] چیز، سخت ر سفت,
نرم شد. (قغشار-
قغشماق *qogsar-qogsamaq*).

قشادی *qowsadi*: ار اقني ق
شادي *ər oqni qowsadi* یعنی: شخص
تیر خرد را جلا
داد. (قشمار- قشماق
qowsar-qowsamaq). با حرف
«غ» هم تلفظ می شرد.

کشادی *kəwsədi*: تي ات ک
شدي *təwi ot kəwsədi* یعنی: شتر
با علف نشخوار کرد.

- قرچ نانک کشدي *qurc nə*
kəwsədi یعنی: چیز سخت,
نرم شد. (کشمار- کشماک
kəwsər-kəwsəmək).

آریزان کرد. مراد دیگر نیز چنین است.

- ال یرنک تلغادی * *ol yu* *tolgadi* یعنی: ار کلاف پشم

را به هم پیچانید.

- انک قرنی تلغادی * *ani*

qarni tolgadi یعنی: شکم ار از

درد ر مانند آن, درد

گرفت, ار, دل پیچه گرفت.

(تلغار- تلغاماق *tolgar-*

tolgamaq).

قرغادی *qargadi*: تنکری انی

قرغادی *qargadi* * *ri ani* یعنی:

خدارند, بر ار نفرین

کرد. (قرغار- قرغاماق

qargar-qargamaq).

قرغادی *qurgadi*: بیر قرغادی *yer*

qurgadi یعنی: زمین از کمی

باران, خشک شد. (قرغار-

قرغاماق *qurgar-qurgamaq*).

قرغادی *qirgadi*: بک انی

قرغادی *qirgadi* * *bæg ani* یعنی:

بیگ, ار را در گردانید,

بر ار خشم گرفت. (قرغار-

قرغاماق *qirgar-qirgamaq*).

مگر نمی بینی که ترکان میان

نفرین الهی با کشتن بنده ای

از سری بنده ای دیگر را

چگونه از هم جدا ساخته-

اند؟ آن را مفتح, این را

مکسر ساخته اند.

قرادی *qarwadi*: ال قرنک قدرا

قرادی *qarwadi* * *quda*

یعنی: ار, در تاریکی

جستجو کنان به ری چنگ

زد. (قرار- قراماق *qarwar-*

qarwamaq).

همانگونه که در بالا

گفتیم, می تران حرف طنین

آرای «» را به حرف «ر»

ستغادی *sitgadi*: ال قرلن

ستغادی *sitgadi* * *ol qolin* یعنی:

ار, بازاری خرد را مالش

داد. (ستغار- ستغاماق

sitgar-sitgamaq).

بدغادی *badgadi*: ال انک

ازاقن بدغادی *badgadi* * *a aqin*

یعنی: ار, پای ری

را در کشتی گرفت, پشت پا

زد. این کلمه بصورت

مقلوب ر ناقص ر به شکل

بغدادی *bagdadi* هم به کار

می رود. (بدغار- بدغاماق

badgar-badgamaq).

بلغادی *bulgadi*: ال سرغ

بلغادی *bulgadi* * *ol suwug*

یعنی: ار, آب را گل آلود کرد.

- ال تتماج بلغادی *ol tutmac*

bulgadi یعنی: ار, ترمجاج

داخل دیگ را به هم زد.

مراد دیگر نیز چنین است.

برای آنکه زیر ر ری

ترمجاج ر نظائر آن خرب

پخته شد, آن را به هم

می زنند, در این مورد

نیز, چنین می گیرند.

- ال ار انک کنکلن

بلغادی *bulgadi* * *ko *lin*

یعنی: آن شخص, ری را

عصبانی کرد. اصل آن, این

است که انسان از خوردن

طعامی که باب طبع ر میل

ار نیست, ناراحت شد.

(بلغار- بلغاماق *bulgar-*

bulgamaq).

تلغادی *tolgadi*: قیز ینجر

تلغادی *tolgadi* * *qiz yincu*

یعنی: دختر گرشاره ای

مررارید دار

ol yol basladi - ال یول بشلادي
یعني: ار, راه نشان داد,
راهنمایي کرد.

ol su basladi - ال سر بشلادي
یعني: ار از مقابل قشرون
راه افتاد, فرماندهي
کرد. (بشلار- بشلاماق *baslar-*
baslamaq).

بغلادی *bagladi*: ال اتنک
بغلادي *ol otu * bagladi* یعني:
ار, هیزم دسته کرد ر
بست. مرارد دیگر نیز چنین
است. (بغلار- بگلماق
baglar-baglmaq).

بغلادی *bogladi*: ال تـرن
بغلادي *ol ton bogladi* یعني: ار,
لباسها را در بقچه ر
جامه دان نهاد. (بغلار-
بگلماق *boglar-boglmaq*).

ترکان میان بسته بندي
کردن لباس با بستن چیزهاي
دیگر فرق می نهند در فعلی
که معنای «بستن» بدهد,
حرف «ب» مفتح است رلی اگر
معنای بستن در جامه دان
داشته باشد, حرف «ب»
مضموم خواهد برد.

بقلادی *boqladi*: یلقی
بقلادي *yilqi boqladi* یعني:
حیران, دفع مدفرع کرد.
(ترکی ارغوزي). (بقلار-
بقلماق *baqlar-baqlmaq*).

بکلادی *bəklədi*: ال نانکن
بکلادي *ol nə *in bəklədi* یعني:
ار, از دارایی خرد محافظت
ر نگهداري کرد.

- ال قبنغ بکلادي *ol qapugin*
bəklədi یعني: ار, درب را
بست. به هر چیز دیگری که
محکم بسته شرد نیز چنین

ابدال کرد ر قررادي *qarvadi*
تلفظ کرد.

تلکادی *təlgədi*: ال اتاسن
بلغادي تلکادي *ol atasin bulgadi*
təlgədi یعني: ار پدرش را
رنجه کرد ر آزد. فعل
تلکادي *təlgədi* به تنهایی
کاربرد ندارد ر همراه فعل
بلغادي *bulgadi* به کار می-
ررد. (تلکار- تلکاماک
təlgər-təlgəmək).

بتلادی *batladi*: ال برزنی
بتلادي *ol bozni batladi* یعني:
ار, پارچه را با مایع
خاصی آغشته کرد ر آهار
زد.

(بتلار- بتلاماق *batlar-*
batlmaq).

بتلادی *butladi*: ات ارک بتلادي
it ərig butladi یعني: سگ, از ران
شخص گاز گرفت. اگر کسی
بر ران یکی ضربه بزند
نیز, چنین گفته می شرد.
(بتلار- بتلاماق *butlar-*
butlmaq).

بتلادی *bitlədi*: ار بت بتلادي
ər bit bitlədi یعني: شخص دنبال
شپش گشت. (بتلار- بتلاماک
bitlər-bitləmək).

بزلادی *bozladi*: تتر بزلادي
titir bozladi یعني: شتر ماده نعره
کشید. مرارد دیگر نیز
چنین است. (بزلار- بزلماق
bozlar-bozlmaq).

بشلادی *basladi*: ار ایـش
بشلادي *ər is bosladi* یعني: شخص,
شرع به کار کرد.

تـزـلـادـی tuzladi: ال ات

تـزـلـادـی ol at tuzladi یعنی: ار, گـرـشـت را نمک سرد کرد, به دیگ غذا نمک ریخت. مرارداً دیگر نیز چنین است. (تـزـلـار- تـزـلـامـاق tuzlar- tuzlamaq).

تـزـلـادـی tizlədi: بغـرا ارک

تـزـلـادـی bogra ərig tizlədi یعنی: گـار نـر, شـخـص را زیر زانریش له ر لرده کرد. اگر کسی چیزی را زیر زانر له ر لرده کند نیز, چنین گفته می‌شود. (تـزـلـار- تـزـلـامـاق tizlər- tizləmaq).

تـشـلـادـی tasladi: ال اتـغ

تـشـلـادـی ol itig tasladi یعنی: ار, سگ را سنگباران کرد. - ار تـشـلـادـی ər tasladi یعنی: شـخـص دچـار غـرـبـت شـد ر درر ماند. (تـشـلـار- تـشـلـامـاق taslar- taslamaq).

تـشـلـادـم tusladim: مـن انـی

تـشـلـادـم mən ani tusladim یعنی: مـن ار را نشان گرفتم ر به سـری ار رفـتم. (تـشـلـارمـن- تـشـلـامـاق tuslarmən- tuslamaq).

تـشـلـادـی tislədi: ال انـی

تـشـلـادـی ol ani tislədi یعنی: ار, ری را با دندان گاز گرفت. اگر یکی چیزی را به دندان بگیرد نیز, چنین گفته می‌شود. (تـشـلـار- تـشـلـامـاق tislər- tisləmək).

تـغـلـادـی tagladi: ال اتـن

تـغـلـادـی ol atin tagladi یعنی: ار, اسب خرد را داغ نهاد.

می‌گیرند. (بکلار- بکلماک bəklər- bəkləmək).

بـکـلـادـی bəglədi: ال انـی

بـکـلـادـی ol ani bəglədi یعنی: ار, ری را بیگ انگاشت ر بیگ خطاب کرد. (بکلار- بکلماک bəglər- bəgləmək).

تـبـلـادـی tapladi: ال تـرـنـغ

تـبـلـادـی ol tonug tapladi یعنی: ار, لباس را پذیرفت. مرارداً دیگر نیز چنین است. (تـبـلـار- تـبـلـامـاق taplar- taplamaq).

تـبـلـادـی tuplədi: ال ایـشـغ

تـبـلـادـی ol isig tuplədi یعنی: ار, کار را تجسس ر ریشه‌یابی کرد. (تبلار- تبلماک tuplər- tupləmək).

تـتـلـادـی tatladi: ال انـی تـتـلـادـی

تـتـلـادـی ani tatladi یعنی: ار, ری را فارس انگاشت, از فارسیها به شمار آورد. (تتلار- تتلماق tatlar- tatlamaq).

تـرـلـادـی tərlədi: ات تـرـلـادـی

تـرـلـادـی tərlədi یعنی: اسب, عرق کرد. - ال اتـن تـرـلـادـی ol atin tərlədi یعنی: ار, اسب را قشر کشید ر از اثر عرق آلودگی تمیزش ساخت. (تـرـلـار- تـرـلـامـاق tərlər- tərləmək). این فعل در در معنای متضاد به کار می‌رود. هم ناگذرا ر هم گذرا است.

تـزـلـادـی tazladi: ال انـی

تـزـلـادـی ol ani tazladi یعنی: ار, ری را کچل انگاشت, به ار کچل خطاب کرد. (تزلار- تزلماق təzlar- təzlamaq).

جرلادی carladi : اغلان

جرلادی oglan carladi یعنی: کردک
نق زد ر گریه کرد.

- ینکان جرالادی ya *an carladi
یعنی: فیل, نعره کشید.
(جرلار- جلاماق carlar-
carlamaq).

جغلاادی cogladi : این فعل نیز
مانند فعل جرالادی carladi در
معنای «فریاد کشیدن فیل»
آمده است. (جغلا- جغلاماق
coglar-coglamaq).

جغلاادی cogladi : ال ترنغ
جغلاادی ol tonug cogladi یعنی:
ار, لباس را در بقچه ر
جامه دان گذاشت. مرارد
دیگر نیز چنین است.
(جغلا- جغلاماق coglar-
coglamaq).

جلادی cuwladi : ات جلالادی at
جلادی cuwladi یعنی: گرشه نیمپز
شد, کاملاً پخته نشد. (ج-
لار- جلاماق cuwlar-
cuwlamaq).

جینلادی cinladi : ال ایسغ
جینلادی ol isig cinladi یعنی: ار
کار را بررسی کرد.
(جینلار- جینلاماق cinlar-
cinlamaq).

سبلاادی sapladi : ار قلیج
سبلاادی ar qilic sapladi یعنی: شخص
دسته‌ی شمشیر را سرار کرد.
به هر چیز دیگری که دسته
بر آن سرار کنند نیز چنین
می‌گیرند. (سبلا- سبلاماق
saplar-saplamaq).

سرلادی sarladi : ال سلق
سرلادی ol suwluq sarladi یعنی:
ار, بر سرش دستار پیچید.

(تغلا- تغلاماق taglar-
taglamaq).

اگر حیرانی غیر از اسب را
نیز داغ ر نشان نهند, چنین
می‌گیرند. اما, این لغت,
ریشه دار نیست.

تغلاادی tugladi : ال یارغ
تغلاادی ol yarag tugladi یعنی:
ار, شکاف را بست, جریان
آب رودخانه را سد کرد.
(تغلا- تغلاماق tuglar-
tuglamaq).

تملیدی tumlidi : سر تملیدی suw
tumlidi یعنی: آب, سرد شد.
مرارد دیگر نیز چنین است.
(تملی- تملیماق tumlir-
tumlimaq).

در این قطعه نیز آمده
است:

کردی منی املیر
بقتی منکا املیر
قلدم کنکل تملیر
قدغر منی ترغررر

Kordi mæni æmləyu

Baḡti ma *a inləyu

Qaldim ko *ul tumliyu

Qadgu mæni turgurur

ترجمه: من را تندرست
یافت,

به اشاره بر من نگریست.
قلبم سرد شد, همانگونه
ماندم

حسرت من را رنج می‌دارد.
ترضیح آنکه: معشوقم من
را دید ر درمانم کرد. بر
من نگریست ر به سلام
اشاره کرد. من به سبب
آزرده بردن به دنبال ار,
ایستادم ر ماندم. حسرت
من را آزرده ساخت.

نیز چنین است. *soglr-soglimaq* . مرار د دیگر

سـ لادی *sawladi*: ال تلم سـ لادی *ol telim sawladi* یعنی: ار, سخن بسیار گفت. اگر کسی, مثلی نیز بگرید, چنین گفته می‌شود. (سـ لار- سـ لاما ق *sawlar-sawlamaq*).

سـ لادی *suwladi*: ات سـ لادی *at suwladi* یعنی: اسب آب خورد. مرار د دیگر نیز چنین است. - ار تـ تک سـ لادی *ar titik suwladi* یعنی: شخص به گل, آب ریخت. آبی ر شلتر کرد. مرار د دیگر نیز چنین است. (سـ لار- سـ لاما ق *suwlar-suwlamaq*).

سـ ملادی *samladi*: ال انـ ی املادی *ol ani əmlədi* *samladi* یعنی: ار, ری را دار د ر بهرد بخشید.

این فعل, در تنهایی کاربرد ندارد. همراه فعل املدی *əmlədi* می‌آید. (سـ لار- سـ لاما ق *samlar-samlamaq*).

سـ ملیدی *sumlidi*: ار سـ ملیدی *ar sumlidi* یعنی: شخص, به گریشی غیر از زبان ترکی سخنی گفت. فقط خردش فهمید که چه گفت! (سـ لیر- سـ لیماق *sumlir-sumlmaq*).

سـ نلادی *sənlədi*: ال انـ ی سنلادی *ol ani sənlədi* یعنی: ار, به ری, «تر» خطاب کرد. ار را با ضمیر تحقیرآمیز «تر» مخاطب ساخت. (سـ نلار- سـ نلما ق *sənlər-sənləmək*).

این کلمه معنای «تر» می‌دهد. به هر کسی جهت بزرگ داشتن خطاب حرمت‌آمیز

- اذاقنکا یرکانجر سـ لادی *a aqi *a yorgəncu sarladi* یعنی: ار به پایش مچ پیچ بست, پا تابه بست. به هر چیز دیگر که به درر چیزی بسته شد نیز چنین می‌گیرند. (سـ لار- سـ رلاما ق *sarlar-sarlamaq*).

سـ رلادی *sirladi*: ایاقجی آیاق سـ رلادی *ayaqci ayaq sirladi* یعنی: کاسه‌گر به کاسه لعاب ر جیره مالید. کاسه‌گر برای نقش ر نگار زدن بر ری کاسه, لعاب مالید. (سـ لار- سـ رلاما ق *sirlar-sirlamaq*).

سـ رز لادی *sozlədi*: ال منکا سـ رز سـ رز لادی *ol ma *a soz sozlədi* یعنی: ار به من سـ خنی گفت. (سـ رز لار- سـ رز لاما ق *sozlər-sozləmək*).

سـ ز لادی *sizladi*: انک تیشی برزدن سـ ز لادی *ani *tisi buzdun sizladi* یعنی: دندان ار, از یخ, رنجه شد. به سبب خوردن آب سرد ر یا شکستن یخ, دندان ار درد گرفت.

- ار نک سنکرکی سـ ز لادی *ərni su *ugi sizladi* یعنی: استخران شخص درد گرفت. از شدت درد, استخرانش نیز تیر کشید. (سـ ز لار- سـ ز لاما ق *sizlar-sizlamaq*).

سـ غلدی *soglıdi*: ار قرینکا سـ غلدی *ər qoy *a soglıdi* یعنی: شخص, دستش را در بغلش نهاد. در جستجری چیزی, دستش را به بغلش فرر برد. (سـ غلیر- سـ غلیماق

(قشلار- قشلماق - *qislar-qislamaq*) .

قشلادی *qinladi*: ال بجاک قشلادی *ol bicək qinladi* یعنی: ار, نیام ر غلاف خنجر درست کرد. مرارد دیگر نیز چنین است. (قشلار- قشلماق *qinlar-qinlamaq*) .

کتلادی *kotladi*: اغلانغ کتلادی *oglanig kotladi* یعنی: کردک را به کار زشت راداشت. مرارد دیگر نیز چنین است. (کتلار- کتلاماک *kotlar-kotlamək*) .

کزلادی *kə lədi*: ار کزلادی *ər kə lədi* یعنی: شخص تلاش رزید ر کار نیورمندان را انجام داد. (کزلار- کزلاماک *kə lar-kə lamək*) .

کزلادی *kəzlədi*: ال اقن کزلادی *ol oqin kəzlədi* یعنی: ار, تیش را گزین کرد, گز تیر خرد را درست کرد. (کزلار- کزلاماک *kəzlər-kəzləmək*) .

تمیز کردن ته دیگ را نیز چنین می‌گیرند.

کزلادی *kozlədi*: ال انی کزلادی *ol ani kozlədi* یعنی: ار, بر چشم ری زد. (کزلار- کزلاماک *kozlər-kozləmək*) .

کزلادی *kizlədi*: ال کزلادی نانکی *ol kizlədi nə *ni* یعنی: ار [آن] چیز را پنهان ساخت, مخفی نگه داشت. (کزلار- کزلاماک *kizlər-kizləmək*) .

کسلادی *kəslədi*: ال اتغ کسلادی *ol itig kəslədi* یعنی: ار با کلرخ, سگ را راند.

بکنند, می‌گیرند: سزلادی *sizlədi* یعنی: شما خطاب کرد. این, مانند خطاب به خاقان است. سخن خدارند متعال نیز چنین است: «انا انزلناه» .

قرلادی *qarladi*: بلت قرلادی *bulut qarladi* یعنی: ابر, برف بارید. (قرلار- قرلاماق *qarlar-qarlamaq*) .

قرلادی *qurladi*: ال قفتانغ قرلادی *ol qaftanig qurladi* یعنی: ار به قبایش کمر بند درخت ر بست. (قرلار- قرلاماق *qurlar-qurlamaq*) .

قرلادی *qirladi*: ال ییرک قرلادی *ol yerig qirladi* یعنی: ار, زمین ر خاک را کند. ار برای کاشتن هندرانه ر نظائر آن, در خاک شکاف ایجاد کرد. اگر بند ر سد نیز بسازد, چنین می‌گیرند. (قرلار- قرلاماق *qirlar-qirlamaq*) .

قشلادی *qasladi*: ارق قشلادی *ariq qasladi* یعنی: ار, به رودخانه سد, بازار ر بند ساخت. اگر به ابرری کسی هم بزند, چنین می‌گیرند. (قشلار- قشلماق *qaslar-qaslamaq*) .

قشلادی *qusladi*: بک قشلادی *bəg qusladi* یعنی: بیگ, پرنده شکار کرد. (قشلار- قشلماق *quslar-quslamaq*) .

قشلادی *qisladi*: ار اندا قشلادی *ər ewində qisladi* یعنی: شخص, زمستان را در خانه- اش به سر آورد. مرارد دیگر نیز چنین است.

دختر, نقش انداخت. دختر با
نرارهايي طلايي بر رري
پارچهي حرير, نقش ر نگار
انداخت.

- ار جکنا جنکادی *ær ciknæ*
ciknædi يعني: شخص بر زمین
ماله کشيد. (جکنا-
جکناماک *ciknær-ciknæmak*).

سکنادی *suknædi*: ار سکل
سکنادی *ær sugul suknædi*
يعني: شخص, زگیل را بهرد بخشيد.
(سکنار- سکناماک *suknær-*
suknæmak).

قینادی *qaynædi*: ار انکر
قینادی *ær a *ar qaynædi*
يعني: شخص در مقابل ار
ايستادگی کرد, کار ار را
نپذيرفت, سخنش را رد
کرد. (قینار- قیناماک
qaynar-qaynamaq).

قسنادی *qasnædi*: ار تلغقا
قسنادی *ær tumlugqa qasnædi*
يعني: شخص در سرما بر خرد
لرزید, دندانهايش به هم
خررد. اگر سگ نیز از
سرما بلرزد, چنین می-
گریند. (قسنار- قسناماک
qasnær-qasnamaq).

قلنردی *qalnudi*: یفقا نانک
قلنردی *qalnudi * yufqa næ*
يعني: [آن] چیز نرم, سفت ر سخت
شد. (قلنر- قلنرماک
qalnær-qalnumaq).

قلنادی *qulnædi*: قسراق
قلنادی *qisraq qulnædi*
يعني: اسب ماده, صاحب کره شد.
(قلنار- قلنارماک *qulnær-*
qulnamaq).

(کسلار- کسلاماک *kæslær-*
kæslæmak).

ککلادی *koklædi*: ال اذر
ککلدی *ol æ ær koklædi*
يعني: ار,
تسمه ي زين را محکم بست.
(ککلار- ککلاماک *koklær-*
koklæmak).

ککلادی *koglædi*: یلقی
ککلادی *yilqi koglædi*
يعني:
چارپايان, علف سبز بهاري
خرردند. (ککلار- ککلاماک
koglær-koglæmak).

ککلادی *koglædi*: ار ککلادی
ær koglædi
يعني: شخص آراز
خراند, تغني کرد, ترانه
خراند. (ککلار- ککلاماک
koglær-koglæmak).

ککلادی *kæmlædi*: ات ککلادی
at kæmlædi
يعني: اسب بیمار
شد, بدحال شد. به شکل
ککلاندي *kæmlændi* هم نرشته
می شد. (ککلار- ککلاماک
kæmlær-kæmlæmak).

مکلادی *munlædi*: ار مکلادی
ær munlædi
يعني: شخص, آش را
سر کشيد. (مکلار- مکلاماک
munlær-munlæmak).

بلنادی *bulnædi*: ار یغینی
بلنادی *ær yagini bulnædi*
يعني:
مرد, دشمن را اسير کرد.
(بلنار- بلنارماک *bulnær-*
bulnamaq).

تکنادی *tuknædi*: ال باشن
تکنادی *ol basin tuknædi*
يعني:
ار, بر زخمش داغ نهاد.
(تکنار- تکناماک *tuknær-*
tuknæmak).

جکنادی *ciknædi*: قیز جکن
جکنادی *qiz cikin ciknædi*
يعني:

بر زمین افتاد ر کشیده شد.
 ترضیح آنکه: دربارهي
 زمانه صحبت ميکند ر مي-
 گريد احوال دانشمندان
 دگرگرن گشت ر رزگار
 آنان را به دندان گزید ر
 حتي پيکر ادب ر فضليت را
 نحيف گردانيد. حال چه رقت
 بر زمین افتد ر کشیده
 شرد.

کلمه ي تنجدي *tincidi* در اصل
 تنجغادي *tincgadi* است.
 ارغزان ر قپچاقان حرف
 «غ» در ميانه ي افعال را
 مي اندازند.

يـريـدی *yawridi*: ار يـريـدي *ar*
yawridi يعني: حال شخص بدر
 شد. از فقر ر بيچيزي ر
 يا از بيماري, لاغرتر شد.
 (يـريـر- يـريـماق *qawrir-*
qawrimaq).

يـيسـادی *yeysædi*: ال اتماک
 ييسادي *ol atmæk yeysædi* يعني:
 ار, خراست نان بچررد.
 مرارد ديگر نيز چنين است.
 (يـيسـار- يـيسـاماک *yeysar-*
yeysamæk).

يـيسـادی *yapsadi*: ار اتماک
 ييسادي *ar atmæk yapsadi* يعني:
 شخص خراست که نان بپزد.
 اگر کسی درب را هل بدهد
 نيز, چنين ميگريند.

- ار ترزاق ييسادي *ar tuzaq*
yapsadi يعني: شخص خراست که
 براي شکار, تله بگذارد.
 (يـيسـار- يـيسـاماق *yapsar-*
yapsamaq).

کشنادی *kisnædi*: ات کشنادي *at*
kisnædi يعني: اسب شيهه
 کشيد.
 - قتر کشنادي *qatir kisnædi*
 يعني: قاطر عرعر کرد.
 (کشنار- کشناماک *kisnær-*
kisnæmak).

«مثال»

از اين باب

يـستادی *yastadi*: ال انکر يـستق
 يـستادي *ol a *ar yastuq yastadi*
 يعني: ار, به ري بالش
 نهاد, بر پشت ار پشتي
 گذاشت.

- ال منکا سرز يـستادي *ol*
*ma *a soz yastadi* يعني: ار با
 من به کنايه سخن گفت,
 صراحت بچرخ نداد. (يـستار-
 يـستاماق *yastar-yastamaq*).

يـنجـیدی *yuncidi*: ار ينجيدي *ar*
yuncidi يعني: فقر حال ار
 را بد کرد.
 در اين قطعه نيز آمده
 است:

بلکا بکر ينجيدي
 اژن اتي ينجدي
 اردم اتي تنجدي,
 يرکا تکب سرتلر

Bilgə buku yuncidi

Ajun əti yencidi

Ərdəm əti tincidi

Yərgə təgip surtulur

ترجمه: دانشمردان فقير
 شدند,

رزگار گرشت آنان را به
 دندان گرفت,
 پيکر فضليت درهم ريخت,

خفسي كند. (يشسار-
يشساماق *yassar-yassamaq*).

يغسادى *yagsadi*: ار يغسادى *ar*
yagsadi يعنى: شخص, ميل به
ررغن كرد. ار ميل به كره
ر نرع ديگر از ررغن كرد.
(يغسار- يغساماق *yagsar-*
yagsamaq).

يغسيدى *yagsidi*: يغسيدى
نانك *yagsidi nək* * يعنى: شخص
طعم كره را چشيد.
در اين كلام نيز آمده
است:

يقرى ياغى يغيسماس

Yaqri yagi yagismas
يعنى: ررغن پيه, جاي ررغن
(= كره) را نمى دهد.
(يغسير- يغسيماق *yagsir-*
yagsimaq).

يوسادى *yuwsadi*: ال تبقي —
سادى *ol topiq yuwsadi* يعنى: ار,
خراست كه تـرپ را
بغلـتاند. مرارد ديگر نيز
چنين است. (يوسار- يـ
ساماق *yuwsar-yuwsamaq*).

يوسادى *yawsadi*: ال منكا تـ
ار يوسادى *ol ma *a tawar*
yawsadi يعنى: ار, خراست با
مال ر پرل دل من را به
دست آورد. (يوسار- يـ
ساماق *yawsar-yawsamaq*).

يقسادى *yiqsadi*: ال تمام
يقسادى *ol tam yiqsadi* يعنى:
ار, خراست ديرار را خراب
كند. مرارد ديگر نيز چنين
است. (يقسار- يقساماق
yiqsar-yiqsamaq).

يکسادى *yuksædi*: يكسادى
نانك *yuksædi nək* * يعنى: [آن]
چيز ارج گرفت, دراز شد.

يتسادى *yatsadi*: ار يتسادى *ar*
yatsadi يعنى: شخص, خراست
كه بخرابد, هم خرابه شرد.
يتسادى *yetsædi*: ال مـنى
يتسادى *ol mæni yetsædi* يعنى:
ار خراست كه به من برسد.
(يتسار- يتساماك *yetsær-*
yetsæmak).

يذسادى *ya sadi*: ال تشاك
يذسادى *ol tosæk ya sadi* يعنى:
ار, خراست تشك پهن كند.
- ال سرسن يذسادى *ol susin*
ya sadi يعنى: ار خراست
سپاه خرد را پراكنده
كند. مرارد ديگر نيز چنين
است. باز ر پهن كردن خمير
را نيز چنين ميگريند.
(يذسار- يذساماق *ya sar-ya*
samaq).

يذسادى *yo sadi*: ال بتك
يذسادى *ol bitik yo sadi* يعنى:
ار, خراست كتاب را پاك
كند. پاك كردن خرن از
شمشير مرارد ديگر نيز
چنين است. (يذسار-
يذساماق *yo sar-yo samaq*).

يرسيدى *yarsidi*: ال يرسيدى *ol*
yarsidi يعنى: ار [آن] چيز
را نجس فرض كرد ر چنـدشش
شد. (يرسير- يرسيماق *yarsir-*
yarsimaq).

يزسادى *yazsadi*: ال قـررين
يزسادى *ol qurin yazsadi* يعنى:
ار, خراست كمر بند را باز
كند. مرارد ديگر نيز چنين
است. (يزسار- يزساماق
yazsar-yazsamaq).

يشسادى *yassadi*: ال منـدن
يشسادى *ol mændin yassadi* يعنى:
ار, خراست خرد را از من

کار می‌رود. (یلار- یل—
اماق *yalwar-yalwamaq*).

یرکادی *yorgædi*: ال اذاقن
یرکادی *ol a aqin yorgædi* یعنی:
ار درر پایش را پیچید.
مرارد دیگر نیز چنین است.
به هر چیز دیگر که درر
آن را بپیچند نیز، چنین
می‌گیرند. (یرکار- یرکاماگ
yorgær-yorgæmak).

یبلادی *yipladi*: اراغت یرزن
یبلادی *uragut yuzin yipladi* یعنی:
زن مرهای صررتش را بند
انداخت. (یبلار- یبلاماق
yiplar-yiplamaq).

یتلادی *yatladi*: یاتجی یتلادی *yatci*
yatladi یعنی: شمن با سنگ
مقدس افسرن خرانند. شمن
برای باران خراستن، به
سنگ مقدس ررد ر دعا
خراند.

ال انی یتلادی *ol ani yatladi*
یعنی: ار، ری را
اجنبی شرد، بیگانه حساب
کرد. (یتلار- یتلاماق *yatlar-*
yatlamaq).

یبلادی *yipladi*: ار یبلادی *ær*
yipladi یعنی: شخص بندبازی
کرد، ری طناب بازی کرد.
(یبلار- یبلاماق *yiplar-*
yiplamaq).

یذلادی *yi ladi*: ال یبار
یذلادی *ol yipar yi ladi* یعنی: ار،
عطر بریید. مرارد دیگر
نیز چنین است. (یذلا-
یذلاماق *yi lar-yi lamaq*).

یرلادی *yarladi*: ال انک
یرزنکا یرلادی *ol ani * yuzi **
yarladi یعنی: ار، بر ری ری

(یکسار- یکساماک *yuksær-*
yuksæmak).

یمشادی *yumsadi*: یمشادی نانک
yamsadi nâ * یعنی: [آن]
چیز، نرم ر لطیف
شد. (یمشار- یمشاماق *yumsar-*
yumsamaq).

یلغادی *yalgadi*: ایلاق
یلغادی *ayaq yalgadi*
یعنی: [ار] ظرف را لیسید.
کاسه لیسید. مرارد دیگر
نیز چنین است. (یلغار-
یلغاماق *yalgar-yalgamaq*).

در این کلام هم آمده است:
یقاداقی یلقا غالی
الکدکی اجنرر
Yaqadaqi yalqa gali ælikdæki icginur
یعنی: اگر یقه را بلیسد،
آنچه را که در دست دارد،
از دست می‌دهد.

ترضیح آنکه: اگر کسی
مشغول لیسیدن آنچه که به
یقه اش ریخته است، باشد،
کاسه از دستش می‌افتد ر
در لیسیدن هم مرفق نمی-
شرد.

این مثل را در جایی
آرند که بخراهند بگیرند
طمع‌رزی به آنچه که در
دسترس نیست، سبب می‌شرد
آدمی آنچه را که در دستش
است، از دست بدهد. ترصیه
به حفظ دستاررد نزدیک ر
عدم طمع‌رزی به آنچه که
درر از دسترس است می‌کند.

یلادی *yalwadi*: اریاغ یل—
ادی *ær yag yalwadi* یعنی: شخص
کره لیس زد. مرارد دیگر
نیز چنین است. این کلمه
بیشتر از ما قبل خرد به

ترجمه: دل داده ام, مهمان
شد ر رفت,

دل به ار دادم.

در حسرت دیدارش ماندم,

کارم آن است که به
دنبالش گریه کنم.

ترضیح آنکه: می‌گرید

دل داده ام چرن مهمانی,

رفت در حالیکه من, دلم را

به ار سپرده ام.

پنداری من, پس از رفتن

ار, برای دریغ گفتن ر

گریستن به جا مانده ام.

یکلادی yuklədi: ال تی کا

یرک یکلادی *ol tawigə yuk yuklədi*

یعنی: ار به شتر بار نهاد.

مرارد دیگر نیز چنین است.

(یکلار-یکلاماک - *yuklār*

. *yukləmək*)

یکلادی yıklədi: ال ییرک

یکلادی *ol yerig yıklədi* یعنی: ار,

زمین را کربید. در این

کلمه حرف «الف» تبدیل به

«ی» می‌شود ر فصحتر اکلادی

است. (یکلار- یکلاماک - *yiklār*

. *yikləmək*)

یملادی yamladi: ال ان یملادی *ol*

ewin yamladi یعنی: ار, خانه-

اش را جارر کرد. (یملار-

یلاماق *yamlar-yamlamaq*)

یملادی yimlədi: ال منکا

یملادی *ol ma *a yimlədi* یعنی: ار,

به من با چشم اشاره کرد.

(یملار- یلامماک - *yimlār*

. *yimləmək*) . اصل آن

املادی *imlədi* است.

یشنادی yasnadi: ییشن

یشنادی *yasin yasnadi* یعنی: رعد

ر برق درخشید. به آینه,

لگن ر ظررف درخشنده نیز

آب دهان انداخت. (یرلار-
یرلاماق *yarlar-yarlamaq*) .

یرلادی yirladi: ار یرلادی *ər*

yirladi یعنی: شخص آراز

خراند. (یرلار- یرلاماق

. *yirlar-yirlamaq*)

یشلادی yasladi: ات یشلادی *at*

yasladi یعنی: اسب سبزه

خررد, علف بهاری خررد.

مرارد دیگر نیز چنین است.

اصل املاي آن «یاشلادی»

است. مانند بقیه, مخفف

شده است. (یشلار- یشلاماق

. *yaslar-yaslamaq*)

یغلادی yagladi: ار قغش

یغلادی *ər qogus yagladi* یعنی:

شخص کمر بندش را زرغن مالی

کرد جلا داد. مرارد دیگر

نیز چنین است. (یغلار-

یغلاماق *yaglar-yaglamaq*) .

اصل املاي آن یاغلادی است.

یغلادی yogladi: ال الککا

یغلادی *ol oluggə yogladi* یعنی:

ار, به خاطر مرده طعام

داد. این, عادت ترکان

است. (یغلار- یغلاماق

. *yoglar-yoglamaq*)

یغلادی yigladi: اغلان

یغلادی *oglan yigladi* یعنی: بچه

گریه کرد. مرارد دیگر

نیز چنین است. در این بیت

نیز آمده است:

یلکن بلب بردقی

کنکلم انکار بغلیر

ققدم ارنج قدغقا

ایشم اذر یغلیر

Yelkin bolup barduqi

*Ko *lum a *ar baglayu*

Qaldim ərinc qadguqa

Isim u u yiglayu

قاعده

صیغه ي امر, در این باب, چهار راجي است. از این زر, باب را «چهار راجي» نام نهادیم. مانند کلمات تڅرا *togra* ر اغرا *ogra* در جملات زیر:

- ات تڅرا *at togra* یعنی: گرشته خرد کن!

- اکا اغرا *ewga ogra* یعنی: به سري خانه برر.

نیز می‌تران گفت: تڅراغل *togra gil* ر اغراغل *ogragil* در امر غایب می‌گیرند: تڅراسـرن *tograsun* ر اغراسـرن *ograsun*.

در حالت نهی, به صیغه ي امر, حرف «م» ر «الف» افزوده می‌شود ر به این شکل به تلفظ در می‌آید:

اغراما *ograma* ر تڅراما *tograma*.

نهی غایب نیز, چنین است:

اغراماسـرن *ogramasun* ر تڅراماسـرن *togramasun*.

در صیغه‌های زمان آینده به صیغه ي امر در کلمات ستبرآرا ر دارنده ي حرف «غ», پی افزوده ي «غ», الف, ي» افزوده می‌شود ر در کلمات دارنده ي حرف «ک» به جای حرف «ک», حرف «غ» می‌آید. مانند:

- من ات تڅراغاي من *mən at togragay mən* یعنی: من گرشته خرد خراهم کرد.

- من انکر اغراغاي من *mən a *ar ogragay mən* یعنی: من به سري ار خراهم رفت. برکلیه ي افعال این باب ر جز آن, همگی این قاعده جاری است. بدینگونه که

چنین می‌گیرند. (یشنار- یشناماق *yasnar-yasnamaq*).

یلنادی *yelnədi*: بی یلنادي *bi yelnədi* یعنی:

پستان مادیان پر گشت, خم گشت. به هنگام زایمان مادیانها, که پستانهایشان پر شیر ر خمیده می‌شود ر چنین می‌گیرند. (یلنار- یلناماک *yelnər-yelnəmāk*).

منقرص

از این باب

بیبادی *buybadi*: ال ایـشغ *ol isig buybadi* یعنی: ار, کار را رها ساخت, معطل گذاشت. (بیبار- بیباماق *buybar-buybamaq*).

سیبادی *saypadi*: ال تـارن *ol tawarin saypadi* یعنی: ار, مال خرد را اسراف کرد, در هر کاری اسراف رزید. (سیبار- سیباماق *saypar-saypamaq*).

سیرادی *sayradi*: سندراج سیرادي *sanduvac sayradi* یعنی: بلبل آراز خراند.

- ار تلم سیرادي *ər təlim sayradi* یعنی: شخص بسیار هذیان گفت. این کلمه در در معنای متضاد به کار می‌رود. (سیرار- سیراماق *sayrar-sayramaq*).

ییلادی *yayladi*: ار تاغدا *ər tagda yaydadi* یعنی: مرد, در کره ییلاق کرد. (ییلار- ییلاماق *yaylar-yaylamaq*).

مفرد صیغهي امر نرن غنه
 افزرده می‌شرد. مانند:
 - ات تگرانک * *at togra* یعنی:
 گرشت خرد کنید.
 - اکا اگرانک * *ewgə ogra*
 یعنی: به خانه بررید.
 قاعدهي درست نیز همین است.
 دیگر ترکان, در خطاب,
 تنها به ساخرردگان ر یا
 افراد محترم نرن غنه می-
 آرنند. ر از این رر,
 علامت مفرد برای محترمین
 شناخته شده است هم از
 این رري, در حالت جمع,
 تلفظهاي زیر غلط انگاشته
 نمی‌شرد:
 - تگرانکلار *togra *lar*
 - اگرانکلار *ogra *lar*
 اگر جز این می‌برد, آردن
 یک پی افزرده برای در
 مفهرم نادرست می‌گشت.
 اما, ارغزان ر قپچاقان
 راه نخست را می‌پیمایند ر
 شیرهي آنان صحیحتر است.
 فاعل, از این باب به شکل
 زیر می‌آید:
 - ات تغراغرچی *at tograguci*
 یعنی: خردکنندهي گرشت.
 - اکا اغراغرچی *ewgə ograguci*
 یعنی: ررندهي به
 خانه.
 ارغزان, قپچاقان, کرچ-
 نشینان ر تابعان آنان ر
 سراران چنین می‌گیرند:
 - تغراداجي *togradaci*.
 - اغراداجي *ogradaci*.
 که شرح این قاعده گذشت.
 □ فاعلي که به تدارم فعل
 مرصرف باشد به صرت زیر
 می‌آید:
 - تغراغان *togragan* یعنی:
 پیروسته خرد کننده.

در عربي برخي حررف که بر
 سر کلمات می‌آیند, معناها
 را عرض می‌کنند. مانند
 حررف مضارعت, استفهام,
 حرف «س» در مستقبل, همزه-
 هاي قطع, رار عطف ر جز
 آن.
 اما در ترکی تکرار پیروسته
 ثابت ر پابرجا ر لایتغیر
 است. همانگونه که دیدید,
 برخي حررف برای ایجاد
 معاني جدید, بعنران پی
 افزرده بر تکرار اضافه
 می‌شرد. صفات فاعلي نیز
 که در عربي مزید به شمار
 می‌ررد, بر رسط کلمات می-
 آید. مانند آنچه در
 کلمات زیر رجرد دارد:
 غافر, غفار, غفرر. اما
 در ترکی, این نشانه‌ها
 ضمیمهي کلمات هستند.
 در مضارع منفي, پس از
 حرف نفي, حرف «س» افزرده
 می‌شرد.
 - ال ات تغراماس *ol at togramas*
 یعنی: ار, گرشت
 خرد نمی‌کند.
 - ال سنکا اغراماس *ol sa *a ogramas*
 یعنی: ار, به سري
 تر نمی‌آید.
 در نهي غایب:
 - ال ات تغراماسرن *ol at togramasun*
 یعنی: ار, گرشت
 خرد نکند.
 - ال انکار اغراماسرن *ol a ogramasun*
 یعنی: ار به
 سري ري نررد.
 قاعدهي حالت جمع, قبلا ذکر
 شد. در اینجا نیز, همانند
 قاعدهي جاري در میان
 ارغزان ر قپچاقان, بر

- ال ات تغرغلق اردی *ol at togragliq ærdi* یعنی: گشت خرد کردن حق ار برد.

- ال سنکا اغراغلق اردی *ol sa *a ogragliq ærdi* یعنی: به سري تر آمدن حق ار برد. در گريش ارغـرزان ر قبچاقان به جاي «لام», «س» به کار مي‌رود. مانند: ال ات تغراغسقى اردی *ol at togragsiq ærdi* یعنی: خرد کردن گشت حق ار برد.

- ال سنکا اغراغسقى اردی *ol sa *a ogragsaq ærdi* یعنی: آمدن به سري تر حق ار برد. بسياري طبق شيره ي ديگر ترکان تلفظ مي‌کنند.

□ در این فاعلها, هر گاه نفي کار مررد نظر باشد, میان نشانه‌هاي فاعلي ر ريشه ي امر, حرف «م» افزوده مي‌شود. مانند:

- ال ار ات تغرامـدجي تررر *ol ær at togramadaci turur* یعنی: آن شخص گشت خرد کننده نیست.

- ال يک يکلأمـدجي تررر *ol yuk yuklæmædaci turur* یعنی: آن بار, باري بار کردني نیست.

بقيه نیز بر همین میزان است.

در يکي از لهجه‌ها به شکل زیر آمده است:

- تغرامغلي ال *togramagli ol* [یعني: خرد کردني].

- يکلأمکلي ال *yuklæmægli ol* [یعني: بار کردني].

در این حالت, در کلمات ستبرآرا ر دارنده ي حرف «غ», به صيغه ي امر پي

- اغراغان *ogragan* یعنی: پيرسته ررنده.

ر همه نیز بر این قاعده است.

□ فاعلي که مرصرف به ترجي ر تمناي فعل باشد در کلمات دارنده ي حرف «غ» ر يا حرف ذلاقه ر ستبرآرا, پي افزوده ي «ق, س, غ» ر در کلمات نرم آرا ر دارنده ي حرف «ک», پي افزوده ي «ک, س, ک» مي‌آيد. همانند:

- ال ات تغرغساق ال *ol at togragsaq ol* یعنی: ار مي‌خواهد گشت خرد کند.

- ال تريکا يک يکلکساک *ol tavayga yuk yuklægsak ol* یعنی: ار مي‌خواهد بر شتر بار نهد.

همانند ديگر بابها, در این باب نیز کلمات چهار راجي کمتر کاربرد دارند.

□ فاعلي که مرصرف به عزم ر قصد فعل باشد رلي هنرز به آن شرع نکرده باشد, به شکل زیر مي‌آيد:

- ال ات تغرغلي ال *ol at togragli ol* یعنی: ار, عزم خرد کردن گشت کرده است.

- ال سنکا اغرغلي ال *ol sa *a ogragli ol* یعنی: ار, عزم آمدن به سري تر کرده است.

مرارد ديگر نیز همین میزان است.

□ فاعلي که انجام فعل حق ار باشد, به صورت زیر مي‌آيد:

به آلت خردکننده چنین
گیرند:

- *togragu na* * تَغراغر نانک
یعنی: چیز خرد کننده.

در حالت نفي, چنین گفته
می‌شود:

- *bu togragu ogur armas*
ارماس

یعنی: اکنرن, زمان خرد
کردن نیست.

مرارد دیگر نیز بر همین
میزان سازه‌بندی می‌شود.

پس از این, باید بدانی
که من, ماضي, مضارع ر

مصدر را یکجا آرردم. چرا
که ماضي ر مضارع, گاهی

در سکرن ر حرکه‌ی میانی
مطابق هم نیستند, گاه

نیز مطابقت می‌کنند. این,
با قاعده معلم نمی‌شود.

قرغادی *qurgadi*: ییر قرغادی *yer*

یعنی: زمین خشک شد.
(قرغار- قرغاماق *qurgar-*

qurgamaq).

در اینجا, ماضي, مضارع ر
مصدر مطابق هم هستند.

قردی *qurdi*: یا قردی *ya qurdi*

یعنی: کمان زه کرد.
(قررار- قرمماق *qurar-*

qurmaq).

اینجا هم, مطابقت ایجاد
شده است.

افعالی را که با این
قاعده تطابق ندارند, قبلا

شرح کرده‌ام.
این باب, در چند طریق سیر

می‌کند:
نخستین: مرکب از افعال در

راجی ر سه راجی
منقرصات است ر انجام

کارهایی از سري انجام

افزوده‌ی «ي, ل, غ, م» ر
در کلمات دارنده‌ی حرف

«ک» پی افزوده‌ی «ي, ل,
ک, م» افزوده می‌شود.

اسم مفعول: از این باب
به صررت زیر است:

- *togramis at* تَغرامش ات
یعنی: گُرشت خرد شده.

- *irgamis yigac* ایرغامش یِغاج
یعنی: درختی که برگ ر بارش

ریخته است.

قاعده‌ی این بر مبنای
کلمات صحیح است که قبلا

شرح داده شده است.
مصدر: ما, در این باب,

برخی مصدرهای اصیل را
یاد کردیم. در اینجا از

در نرع مصدر سخن خراهم
گفت که از راه اضافت

ساخته می‌شوند. این در
مصدر با افزودن «ک» ر یا

«غ» به بن افعال ساخته
می‌شود. مانند:

- *ani * at* انک ات تَغراغی کر
togragi kor یعنی: گُرشت خرد

کردن ار را ببین.

- *ani * ogragi* انک اغراغی کر
kor یعنی: رفتن ار را ببین.

این در مصدر, مانند اسم-
اند, هم از این رری به

آنها اشاره کردم.
اسم زمان, اسم مکان ر

اسم آلت بدینگونه می‌آید:
[از فعل تَغراماق].

- *bu at togragu ogur ol* بر ات تَغراغر اِغر
یعنی: این زمان خرد کردن گُرشت

است.

- *bu togragu yer ol* بر تَغراغر ییر ال
یعنی: این محل خرد کردن است.

که افعال قلنادی *qulnadi* ر
یلنادی *yelnadi* نیز از اسم
سه راجی ساخته شده اند. ر
از آنجا که این افعال از
اسماء سالم (صحیح) ساخته
شده اند، تنها «الف» ر
بدرن حرف «ل» بر آنها
رارد شده است.

اسماء چهار راجی صحیح نیز
بشرط اسقاط حرف پایانی،
می‌تراند به این باب،
رارد می‌شرد. در این حال،
کلمه، سه راجی می‌شرد ر
سپس برای ساختن فعل، الفی
بر آن افزوده می‌شرد کلمه
به چهار راجی‌ها می‌پیوند.
مثلاً به چیز نرم
یمشاق *yumsaq* گفته می‌شرد.
رقتی چیزی نرم شرد،
گیرند:

- یمشادی نانک * *yumsadi na*
یعنی: [آن] چیز، نرم شد.
ر نیز فعل یستادی *yastadi*
در این جمله:

- ال انکر سرز بستادی *ol a*
ar soz yastadi یعنی: ار، با
حرف به ری کنایه زد.
هنگام پشتی نهادن نیز، چنین
گفته می‌شرد. ریشه‌ی فعل
یستق *yastuq* است. فعل
بلغادی *bulgadi* در جمله‌ی سر
بلغادی *suw bulgadi* یعنی: آب
کدر شد نیز چنین است.
ریشه‌ی آن بلغایق *bulgayuq*
است. در این اسماء، حرف
«ق» اسقاط شده ر برای
ساختن فعل، تنها یک «الف»
بر آنها افزوده شده است.
به دیگر سخن، این اسماء
با افزوده شدن حرفی، به
فعل بدل می‌شردند. به نظر
من، درستتر، همین است. زیرا

دهنده در گذر از فعل را
می‌رساند. مانند:

- ار اق کزلادی *ar oq kazladi*
یعنی: مرد، تیر را گز داد.
که ریشه‌ی آن کز *kaz* به
معنای: گز تیر است ر با
افزوده شدن پی افزوده‌ی
لادی *ladi*، فعل ساخته شده
است. ر یی افعال:
کزلادی *kizladi* در جمله‌ی زیر:
- ار تار کزلادی *ar tawar*
kizladi یعنی: ار، کالا پنهان
کرد. که ریشه‌ی آن کز *kiz* ر
اسم می‌باشد. مرارد دیگر
نیز چنین است.

در کلمات منقرص مانند:

- بلت قزلادی *bulut qarladi*
یعنی: ابر، برف بارید.
- قغش یغلادی *qogus yagladi*
یعنی: چرم را چرب کرد.

بن افعال، قار *qar* ر یاغ
yag است. حرف عله‌ی الف در
آنها، معروض تخفیف شده
است.

در اسماء سه راجی سالم،
برای ساختن فعل، تنها یک
«الف» آورده می‌شرد.
نیازی به آوردن «الف» با
حرف «ل» نیست. مثلاً اگر
جراهیم از اسم یشن *ysin*
در معنای رعد، فعل
بسازیم، گرییم:

- یشن یشنادی *ysin yasnadi*
یعنی: رعد ر برق فرزان
شد.

- قسراق قلنادی *qisraq qulnadi*
یعنی: مادیان صاحب کره
شد.

- قسراق یلنادی *qisraq yelnadi*
یعنی: پستان مادیان باد
کرد، به پستانش شیر آمد.

را تکان داد. (هم کمک ر هم رقابت را می‌رساند).
 - کشي برجا يغلشدي *kisi barca yiglasdi* یعنی: مردم همگی گریستند.
 همه بر این میزان سازه-بندی می‌شرد.
 اگر شخص کار را انجام ندهد، اما خرد را متظاهر به آن کند، حرف عله از کلمه اسقاط می‌شرد ر به جـای آن، «م، س، ن» افزوده می‌گردد. مانند:
 - ال سنکا اغرمسندي *ol sa *a ogramsindi* یعنی: ار خرد را متظاهر به آمدن به سري تر نشان داد.
 - ال يک يکلمسندي *ol yuk yuklamsindi* یعنی: ار خرد را متظاهر به بارگیری کردن نشان داد.
 دیگری از این قراعد را در «کتاب سالم» باز گفته-ایم. همی تکرارها بر مبنای این قراعد ساختاربندي می‌شردند.

باب پهن راک فعالادي، فعرلادي، فعیلادي

تبالادی *tabaladi*: ال انی
 تبالادي *ol ani tabaladi* یعنی:
 ار، ري را مذمت ر سرزنش کرد. (تبالار- تبالاماق *tabalar-tabalamaq*).
تبرلادی *tubuladi*: ال یغینی
 تبرلادي *ol yagini tubuladi* یعنی:
 ار، بر سر دشمن زد. (تبرلار- تبرلاماک *tupular- tupulamak*).

که اسماء از افعال تخریج می‌شردند. مانند کلمات:
 - سرتی *su ti* در معنای «تف کرد» ر از همین ریشه می-آید: سذق *su uq* یعنی: آب دهان.

- سذتی *si ti* در معنای «شاش کرد» ر به شاش: سذک *si ik* گفته می‌شرد. فعل بشدي *pisdi* در جمله ي زیر نیز چنین است:

- ات بشدي *at bisdi* یعنی: گرش ت پخت.

به گرش ت پخته شده، بشغ *pisig at* گفته می‌شرد.

این حالات، برای عربی ر ترکی برتری می‌آرد که دیگر زبانها، فاقد این برتری هستند.

درمین: اینکه، فعل تنها در مفهوم ذاتي خرد ر نه در معنای دیگر ظاهر می‌شرد ر مبنای این باب به شمار می‌آید. مانند:

- ار یغاج ارغادي *ar yigac igradi* یعنی: مرد، درخت را تکان داد.

- ار یغلادي *ar yigladi* یعنی: شخص گریست.

- ار ایشقا ارغادي *ar isqa ogradi* یعنی: مرد بر سر کار رفت.

همانند باب مفاعله ي عربی، اگر کار از سري در ر یا چند کس انجام پذیرد، حرف عله ي فرجام کلمه، اسقاط می‌شرد ر به جای آن حرف «ش» می‌آید. مانند:

- ال منک برلا یغاج ارغشدي *ol mani *birla yigac igrasdi* یعنی: ار، همراه من درخت

قرالادی qaraladi: ال قرالادی
نانکني *ni *nə qaraladi ol* يعني:
ار, [آن] چیز را سیاه
کـرد. (قـرالار-
قرالماق *qaralar-qaralamaq*).

قریلادی qariladi: ال یـیرک
قریلادی *ol yerig qariladi* يعني:
ار, زمین را رجب کرد,
اندازه گرفت, متر کرد.
مرارد دیگر نیز چنین است.
- ال ارک قریلادی *ol ərig qariladi*
يعني: ار, شخص را
مسن پنداشت, خیال کرد پیر
است. (قریلار- قریلاماق
qarilar-qarilamaq).

قرالادی qaraladi: ات قرالادی *it qaraladi*
يعني: سگ, دفع
مدفـرع کـرد. (قـرالار-
قرالماق *qaralar-qaralamaq*).

قریلادی qariladi: تی قارغ
قریلادی *tupi qarig qariladi* يعني:
رزش باد, بارش برف را به
کـرلاک تبـدیل کـرد. (قـریلار-
قریلاماق *qarilar-qarilamaq*).

جغیلادی cogiladi: ار جغیلادی *ar cogiladi*
يعني: شخص فریاد بر
آررد. (جغیلار- جغیلاماق
cogilar-cogilamaq).

این کلمه با مفترح ساختن
حرف «ج» نیز تلفظ می‌شود:
جغیلادی *cagiladi*.

جغیلادی cagiladi: سـر
جغیلادی *suw cagiladi* يعني: آب,
شرشر کرد. به در صورت
زیر نیز تلفظ می‌شود:

- ژغیلادی *jagiladi*
- شغیلادی *sagiladi*.

ر هر در نیز جزر یک لغت
است. (شغیلار- شغیلاماق
sagilar-sagilamaq).

سبیلادی subiladi: سـبیلادی
نانکني *ni *nə subiladi* يعني:
[آن] چیز پهن را دراز
ساخت ر تیز کرد. (سبیلار-
سبیلماق *subilar-subilamaq*).

جتیلادی catiladi: برکا جتیلادی
bərgə catiladi يعني: تازیانه
جرنگید. هر چیز دیگری
مانند تازیانه جرنگ جرنگ
کند, چنین می‌گیرند.
(جتیلار- جتیلماق *catilar-*
catilamaq).

سترلادی satuladi: ال تـلم
سترلادی *ol təlim satuladi* يعني:
ار سخنان گزاف ر بسیار ر
بیهـرده بر زبـان رانـد.
(ستـرلار- ستـرلماق *satular-*
satulamaq).

سجـرلادی saculadi: ال سـلق
سجـرلادی *ol suwluq saculadi* يعني:
ار پارچه های شبیه مندیله
ر دستمال را منگرله دار
کـرد. (سجـرلار- سجـرلماق
sacalar-saculamaq).

قجالادی qacaladi: ال نـانکني
قجالادی *ni *nə qacaladi ol* يعني:
ار, [آن] چیز را در ظرف
نهاد. (قجالار-
قجالماق *qacalar-qacalamaq*).

اصل املاي آن «قجالادی»
است که نخستین «الف» اسقاط
شده است.

قجیلادی qiciladi: ال مـنی
قجیلادی *ol məni qiciladi* يعني:
ار, من را قلقلک داد. با
خارانیدن زیر بغل ر زیر
پای کسی حاصل شد.
(قجیلار- قجیلاماق *qicilar-*
qicilamaq).

تقرلادی toquladi: ار قندش

تقرلایي *ar qa is toquladi* یعنی: شخص، به کمر گیره وصل کرد. (تقرلار- تقرلاماق *toqular-toqulamaq*).

تقیلادی tiqiladi: تقییلادی

نانکە *tiqiladi nax* یعنی: [آن] چیز، تق کرد ر صدا داد. هنگامی که چیز نرم ر خشکی بر رری چیز سفت ر سختی بیفتد نیز، چنین می-گریند. (تقیلار- تقیلاماق *tiqilar-tiqilamaq*).

تکرلادی tikuladi: ال منکات

تکرلادی *ol ma *a at tikuladi* یعنی: ار، به من لقمه‌ی گرشتی تعارف کرد. مرار د دیگر نیز چنین است.

- ال بکک نانک تکرلادی *ol*

*tikuladi * bagga na* یعنی: ار برای بیگ چیزی به عنران هدیه (رشره) داد. این تعبیر، از کلمه‌ی قبلی مأخوذ است. (تکرلار- تکرلاماک *tikular-tikulamak*).

تکیلادی tikiladi: تکییلادی

نانکە *tikiladi nax* یعنی: [آن] چیز، خش خش کرد. (تکیلار- تکیلاماک *tikilar-tikilamak*).

تلولادی taluladi: ال تلولادی

نانکە *ol taluladi na* یعنی: ار، آن چیز را برگزید. (تلولار- تلولاماق *talular-talulamaq*).

تمیلادی tumiladi: اشیاک

تمیلادی *asyak tumiladi* یعنی: الاغ جست ر خیز کرد. هنگامی که الاغ لپی کند، چنین می-گریند. این کلمه، اغلب

در این قطعه هم آمده است:

قتن سینی جغیلادی
تنکت باکن یغیلادی
قنی اقب ژغیلادی
بین سرن قزل سعدي

Qatun sini cogiladi

*Ta *ut bəgin yagiladi*

Qani aqip jagiladi

Boyun suwin qizil sagdi

ترجمه: «خاترن سنی» فریاد برآورد،

با بیگ «تانکرت» خصرمت رزید.

خرنش شرشر جاری شد از گردنش آب سرخ درشیده شد.

ترضیح آنکه: می‌گرید

خاترن سنی که نام سرزمینی

در میان تانکرت ر چین

قرار دارد، بر بیگ

تانکرت عصیان رزید ر

خررشیدن گرفت. مردم آن

سرزمین آرام نگرفتند ر با

بیگ تانکرت دشمنی رزیدند

ر خرن مانند آب جاری شد

ر شرشر صدا داد ر از

گردن آنان آب سرخ درشیده

شد. این، در معنای خرن است.

سغرلادی saguladi: ار بغدای

سغرلادی *ar bagday saguladi* یعنی:

شخص، گندم پیمانہ کرد.

مرار د دیگر نیز چنین است.

(سغرلار- سغرلاماق *sagular-*

sagulamaq).

جفییلادی cifiladi: کب جفییلادی

cifiladi یعنی: خمره جغ جغ صدا

کرد. اگر هنگام جرشیدن

شیره نیز، صدا در بیاید،

چنین می‌گریند. (جفییلار-

جفیلاماق *cifilar-cifilamaq*).

(یبیلار- یبیلماق *yubilar-yubilamaq*).

دیگر ترکان, آن را کمتر به کار می‌برند ر به حیلہ ر خدعه, یب یب *yap yup* می-گیریند. ر از آن فعل نمی-سازند.

یسیلادی *yasiladi*: ال یسیلادی نانکی *ol yasiladi nē *ni* یعنی:

ار, چیزی را پهن کرد, چیزی مانند خمیر که رری سفره پهن کنند.

- ال سرزک یسیلادی *ol sozug yasiladi* یعنی: ار, سخن صریح ر بدرن کنایه بر زبان آورد. (یسیلار- یسیلماق *yasilar-yasilamaq*).

یغیلادی *yagiladi*: ال انی یغیلادی *ol ani yagiladi* یعنی: ار, با ر دشمنی کرد.

- ار یغی یغیلادی *ær yagi yagiladi* یعنی: شخص, با دشمن جنگید. (یغیلار- یغیلماق *yagilar-yagilamaq*).

منقرصات

از

این باب

ایالادی *ayaladi*: قییز ایالادی *qiz ayaladi* یعنی: دختر, در کف دست خرد را به هم زد. (ایالار- ایالماق *ayalar-ayalamaq*).

این, لغتی فصیح است.

ایالادی *ayaladi*: قش ایالادی *qus ayaladi* یعنی: پرنده, لانه ساخت. (ایالار- ایالماق *ayalar-ayalamaq*).

تمیلندی *tumilandi* تلفظ می-شرد. (تمیلار- تمیلماک *tumilar-tumilamak*).

تمرلادی *tamuladi*: ال سرغ تمرلادی *ol suwug tamuladi* یعنی: ار سد ر دیراره ی جلر آب را محکم تر کرد. (تمرلار- تمرلماق *tamular-tamulamaq*).

«مثال»

از

این باب

یبیلادی *yubiladi*: ال انی یبیلادی *ol ani yubiladi* یعنی: ار, به ری حیلہ کرد, فریب داد. در این قطعه نیز آمده است:

تنکت خانی یبیلادی,
الم برلا تیرلادی
قدشلاری تبالادی
الم کرب یزی اغدی

*Tə *ut xani yubiladi*

Olum birlə tupulədi

Qa aslari tabaladi

Olum korup yuzi agdi

ترجمه: خان تانکرت خدعه رزید,

با مرگ بر سر گرفت.

خریشانش را بد گفت,

مرگ را دید ر پریشان شد. ترضیح آنکه: خان تانکرت

در مقابل خان خاترن سینی حیلہ کرد ر با مرگ بر

ملاج ار گرفت ر فرد مغلوب شده, برادرانش ار را

مذمت کردند. دشمنانش شاد شدند ر چرن مرگ نزدیکتر

شد, رنگ رخسارش تغییر کرد. (ترکی ارغوزی ر

قیچاقی).

سرمین: به معنای ذاتی فعل
اشـسارت دارد, ر از آن
معنایی دیگر انتظار نمی-
رود مانند:

- ال انی قجیلادی *al ani qiciladi*
یعنی: ار, ری را
قلقلک داد.

- اشیاک تمیلادی *esyak tumiladi*
[یعنی: الاغ جست ر خیز
کرد, لی لی کرد].
باب چهارراجیان پایان
یافت.

باب پنج راجیان

باب پن راکي «ع» در فعلعادی

تبتلادی *tubutladi*: ال انی
تبتلادی *ol ani tubutladi* یعنی:
ار, ری را اهل تبت
انگاشت, منسرب به تبت
ساخت. (ر آنان تیره ای
هستند). (تبتلار-
تبتلاماک *tubutlar- tubutlāmāk*).

کرتلادی *kiritladi*: ال قبغ
کرتلادی *ol qapug kiritladi* یعنی:
ار, درب را قفقل
کرد. (کرتلار-کرتلاماک *kiritlar- kiritlāmāk*).

جنگلادی *canacladi*: ال انی
جنگلادی *ol ani canacladi* یعنی:
ار, ری را به ضعف ر سست
عنصری ترصیف کرد.
(جنگلار- جنگلاماق *canaclar- canaclamaq*).

قلجلادی *qulacladi*: ال ارقنی
قلجلادی *ol uruqni qulacladi*
یعنی: ار, رسن را قلاج زد.
(قلجلار- قلجلاماق *qulaclar- qulaclamaq*).

کیلادی *kuyaladi*: ار کندز
کیلادی *ar ki iz kuyaladi* یعنی:
شخص, نمود ر گلیم را از
مرریانه پا کرد. زمانی
که نمود را بتکاند چنین
گریند. مرارد دیگر نیز
چنین است. (کیلار- کیلاماک
kuyalar- kuyalāmāk).

قاعده در این باب, همان
است که پیش از این
گفتیم.

راههای سیر این باب چنین
است:

نخستین: اسماء ثلاثی که در
اصل چهار راجی اند. ر با
افزودن لادی *ladi* تبدیل به
فعل می‌شوند. ر معنای
انجام کاری از سیری انجام
دهنده بر روی فعل [اسمی
که تبدیل به فعل شده
است]. را می‌دهد. مانند:

- ار ترن قرالادی *ar ton qaraladi*
یعنی: شخص, لباس
را سیاه کرد.

- ییر قریلادی *yer qariladi*
یعنی: زمین را اندازه‌گیری
کرد.

درمین: با ساختن فعل از
اسم برسیره پی افزوده ی
لادی *ladi*, مفهرم منسربیت
به چیز مورد نظر را می-
دهد.

- ال ارک اقیلادی *ol arig aqiladi*
یعنی: آن شخص, به
جراغردی منسرب گردید, به
سخارتمندی ترصیف شد.

- ال انی قریلادی *ol ani qariladi*
یعنی: ار, ری را
به ساخرردگی ر دیرسالی
ترصیف ر منسرب ساخت.

کرد، به ګار منسرب ساخت.
(سغړلار- سغړلاماق *sigirlar-sigirlamaq*).

بکرلادی *bogurlædi*: ال انی
بکرلادی *ol ani bogurlædi* یعنی:
ار، بر پهلری ری زد.

- ال یغینی بکرلادی *ol yagini bogurlædi* یعنی: ار، دشمن را از چپ ر راست محاصره کرد ر از مقابل با ار نجنگید، ر دشمن را شکست داد.
(بکرلار- بکرلاماک *bogurlær-bogurlæmak*).

ترسلادی *tarasladi*: ال ب جرک
ترسلادی *alp cærig tarasladi* یعنی: پهلران، سپاه را پراکنده ساخت.

- جغری قازغ ترسلادی *cagri qazig tarasladi* یعنی: شاهین جرگه ی غازها را پراکنده ساخت. (ترسلار- ترسلاماق *taraslar-taraslamaq*).

ترسلادی *tarusladi*: ال ان
ترسلادی *ol ewin tarusladi* یعنی: ار به خانه اش سقف نهاد. (ترسلار- ترسلاماق *taruslar-taruslamaq*).

قرتسادی *qurutsadi*: ار
قرتسادی *ær qurutsadi* یعنی: شخص، قرت خراست، میل به قرت کرد. (قرتسار- قرتسارماق *qurutsar-qurutsamaq*).

بغرسادی *bagirsadi*: ار
بغرسادی *ær bagirsadi* یعنی: شخص، میل به جگر کرد. (بغرسار- بغرسارماق *bagirsar-bagirsamaq*).

کذرسادی *kæ ursædi*: ال منکا
ترن کذرسادی *ol ma *a ton kæ ursædi* یعنی: ار، خراست من

قلجلادی *qilicladi*: ال انی
قلجلادی *ol ani qilicladi* یعنی:
ار، ری را به شم شیر زد.
(قلجلار- قلجلاماق *qiliclar-qiliclamaq*).

قمجلادی *qamicladi*: ال مرزک
قمجلادی *ol munug qamicladi* یعنی:
ار، آش را با کفچه به هم زد. (قمجلار- قمجلاماق *qamiclær-qamiclamaq*).

بغرلادی *bagirladi*: ال انی
بغرلادی *ol ani bagirladi* یعنی:
ار، بر جگری زد. بر میان یا سینه کش کمان ار زد.

- ال یاسن بغرلادی *ol yasin bagirladi* یعنی: ار، سینه کش کمان خرد را درست کرد، اصلاح کرد. (بغرلار- بغرلاماق *bagirlær-bagirlamaq*).

جغړلادی *cagirladi*: ال ازمنی
جغړلادی *ol uzumni cagirladi* یعنی:
ار، از انگرر شیره کشید. (جغړلار- جغړلاماق *cagirlær-cagirlamaq*).

هنگام خردن شیره ر درشاب از سړی کسی نیز، چنین گفته می شد.

جغړلادی *cigirladi*: یبرک
جغړلادی *yerig cigirladi* یعنی:
ار، کره راه را باز کرد ر راه رفت. اگر کسی بر ری برف نیز با پای خرد، راه باز کند، چنین می- گریند. (جغړلار- جغړلاماق *cigirlær-cigirlamaq*).

سغړلادی *sigirladi*: ال انی
سغړلادی *ol ani sigirladi* یعنی:
ار، آن را ګار نر فرض

خانه بررد. مرارد دیگر
نیز چنین است. (برغسار-
برغسماق *barigsar-*
barigsamaq).

ترغسادی *turugsadi*: ال مندا
ترغسادی *ol munda turugsadi*
یعنی: ار خراست که در
اینجا ترقف نماید.
(ترغسار- ترغسماق
turugsar-turugsamaq).

قرغسیدی *qurugsidi*:
قرغسیدی [زانک] *qurugsidi nə*
* یعنی: در آستانه
خشکیدن قرار گرفت.
(قرغسیر- قرغسیماق *qurugsir-*
qurugsimaq). از این ری,
به معده قرغساق *qurugsaq*
می‌گیرند. زیرا، ساعت به
ساعت می‌خشکد ر طلب غذا
می‌کند.

بلقسادی *baliqsadi*: ار
بلقسادی *ər baliqsadi* یعنی:
شخص، میل به طعام ماهی
کورد. (بلقسار-
بلقسماق *baliqsar-baliqsamaq*).

بلکسادی *biligsadi*: اغلان
بلکسادی *oglan biligsadi* یعنی:
کردک ری به خردمندی
نهاد، خراست که عاقل شرد.
(بلکسار- بلکساماک *biligsar-*
biligsamak).

برکسادی *berigsadi*: ال منکا
تار برکسادی *ol ma *a tawar*
berigsadi یعنی: ار، خراست
که به من مال بدهد.
مرارد دیگر نیز چنین است.
(برکسار- برکساماک
berigsar-berigsamak).

کرکسادی *korugsadi*: ال منی
کرکسادی *ol mənī korugsadi*
یعنی: ار، خراست من را

را جامه بپرشاند.
(کذرسار- کذرساماک *kə*
ursar-kə ursamak).

تتغسادی *tatigsadi*: ار
تتغسادی *ər tatigsadi*
یعنی: شخص میل به شیرینی
کرد. (تتغسار- تتغسماق
tatigsar-tatigsamaq).

ستغسادی *satigsadi*: ار اتن
ستغسادی *ər atin satigsadi* یعنی:
شخص، میل به فررش اسب
خرد کرد. تظاهر به فررش
اسب خرد کرد.
در این قطعه نیز آمده
است:

ان برقن ستغسادی
یلغ برب یرغسادی
ترک ارسا ترغسادی
انکر ساقنج کنی تغدی

Ewin barqin satigsadi

Yolug berip yarigsadi

Tirig ərsə turugsadi

*A *ar saqinc kuni togdi*

ترجمه: در اندیشه‌ی فررش
خانه ر زندگی خرد افتاد،
فدیه داد ر نجات یافت.
خراست که زنده بماند.

رزهای حسرت انگیز برای
ار پدید آمد.

ترضیح آنکه: دشمن برای
رهای خردش، خراست که
خانه ر زندگی خرد را به
حراج گذارد تا فدیه دهد
ر خرد را آزاد کند ر ار
در آرزوی زندگی برد. اما
رزهای حسرت‌انگیز ری
شرع شد.

(ستغسار- ستغسماق *satigsar-*
satigsamaq).

برغسادی *barigsadi*: ال اکا
برغسادی *ol ewgə barigsadi*
یعنی: ار، خراست که به

قرشلاڊي qarisladi: ال برجن قرشلاڊي *ol barcin qarisladi* يعني: ار، حرير ر ديبا را رجب كرد. مرارد ديگر نيز چنين است. (قرشلاڊي - قرشلاڊي).
بشغلاڊي pisigladi: ال ات بشغلاڊي *ol at pisigladi* يعني: ار گرشه پخت. مرارد ديگر نيز چنين است. (بشغلاڊي - بشغلاڊي).
ستغلاڊي satigladi: ال انك برلا ستغلاڊي *ol ani * birla satigladi* يعني: ار، با ري معامله كرد. (ستغلاڊي - ستغلاڊي).
سرغلاڊي sarigladi: ال ترزن سرغلاڊي *ol tonin sarigladi* يعني: ار، جامه هاي خرد را زرد رنگ ساخت. مرارد ديگر نيز چنين است. (سرغلاڊي - سرغلاڊي).
قذغلاڊي qigladi: ال برک قذغلاڊي *ol bork qigladi* يعني: ار براي كلاهش، كناره درخت، حاشيه درزي كرد. (قذغلاڊي - قذغلاڊي).
قورغلاڊي qurugladi: قورغلاڊي نانکي *qurugladi na *ni* يعني: از [آن] چيز را در غلاف ر جاي خرد قرار داد. (قورغلاڊي - قورغلاڊي).
قسغلاڊي qasigladi: ال قلن قسغلاڊي *ol qulin qasigladi* يعني:

ديدار کند. (کرکسار - کرکسار).
کرکسادي kirigsadi: ال اکا کرکسادي *ol ewga kirigsadi* يعني: ار، خراست رارد خانه شرد. مرارد ديگر نيز چنين است. (کرکسار - کرکسار).
کلکسادي kaligsadi: ال منکا کلکسادي *ol ma *a kaligsadi* يعني: ار، خراست به سري من بيايد. (کلکسار - کلکسار).
بغشلاڊي bagisladi: ال منکا ات بغشلاڊي *ol ma * at bagisladi* يعني: ار، به من اسب بخشيد. مرارد ديگر نيز چنين است. (بغشلاڊي - بغشلاڊي).
تشلادي tawusladi: تشلادي نانک *tawusladi na ** يعني: [آن] چيز، تکان خورد. (حس ر حرکت در چيزي را نشان مي دهد). (تشلار - تشلار).
سورشلاڊي surusladi: ال ترغ سورشلاڊي *ol tarig surusladi* يعني: ار، سنبل را تف داد. (به اين صورت که سر دانه هاي خرشه گندم را پيش از آنکه سخت ر سفت شرد، جدا مي سازند، تف داده، مي خورند). (سورشلاڊي - سورشلاڊي).
قذشلاڊي qa isladi: ال کرک قذشلاڊي *ol konug qa isladi* يعني: ار، از چرم، کمر بند ساخت. (قذشلاڊي - قذشلاڊي).
قذشلاڊي qasigladi: ال قلن قسغلاڊي *ol qulin qasigladi* يعني:

اگر به تیره‌ی جرق *cariq* از تیره‌های ترکان نیز منسرب کرده شد، چنین می‌گیرند.

قبقلادی *qapaqladi*: از قبقلاد *ar qizig qapaqladi* یعنی: مرد، بکارت دختر را برداشت. (قبقلار-قبقلاماق *qapaqlar-qapaqlamaq*).

قجقلادی *qucaqladi*: از برجن قجقلادی *ol barcin qucaqladi* یعنی: از، دیبا ر حریر را در بغل گرفت. (قجقلار-قجقلاماق *qucaqlar-qucaqlamaq*).

قرقلادی *qaraqqladi*: از تفرارغ قرقلادی *ol tawarig qaraqqladi* یعنی: از، راهزنی کرد ر مال گرفت. (قرقلار-قرقلاماق *qaraqqlar-qaraqqlamaq*).

قشقلادی *qasuqladi*: از بالغ قشقلادی *ol balig qasuqladi* یعنی: از، عسل را برای تنارل مصرف کرد، با قاشق برداشت. (قشقلار-قشقلاماق *qasuqlar-qasuqlamaq*).

قلقلادی *qulaqladi*: از اغلن قلقلادی *ol oglin qulaqladi* یعنی: از بر گرش پسرش زد. (قلقلار-قلقلاماق *qulaqlar-qulaqlamaq*).

قمقلادی *qumuqladi*: از اسب دفع مدفع کرد. اگر کسی را به تیره‌ی قمتی

Qumuq از تیره‌های ترکان منسرب کنند نیز، چنین می‌گیرند. نام شخص نیز است. (قمقلار-قمقلاماق *qumuqlar-qumuqlamaq*).

از، با مشت به برده اش زد. (قسقلار-قسقلاماق *qasiglar-qasiglamaq*).

بتقلادی *butaqladi*: از یغاجغ بتقلادی *ol yigacig butaqladi* یعنی: از، شاخه‌های درخت را زد ر کرتاه کرد. (بتقلار-بتقلاماق *butaqlar-butaqqlamaq*).

صحیح آن بتیدی *butidi* است. **تتقلادی** *tutuqladi*: از اغلن تتقلادی *ol oglin tutuqladi* یعنی: از پسرش را اخته کرد ر یا به اخته شدن منسرب ساخت. (تتقلار-تتقلاماق *tutuqlar-tutuqlamaq*).

بشقلادی *basaqladi*: از سنکر بشقلادی *ol su *u basaqladi* یعنی: از، به نیزه، پیکان نصب کرد. (بشقلار-بشقلاماق *basaqlar-basaqlamaq*).

ترقلادی *туруqladi*: از اتغ ترقلادی *ol atig turuqladi* یعنی: از، اسب را ضعیف ر لاغر گردانید. مراد دیگر نیز چنین است. (ترقلار-ترقلاماق *туруqlar-туруqlamaq*).

جبققلادی *cibiqladi*: از اتن جبققلادی *ol atin cibiqladi* یعنی: از، اسب خرد را با ترکیه‌ی نر، زد. (جبققلار-جبققلاماق *cibiqlar-cibiqlamaq*).

جرققلادی *cariqladi*: از اذاقن جرققلادی *ol a aqin cariqladi* یعنی: از به پای خرد، چارق ترکیه پرشید. (جرققلار-جرققلاماق *cariqlar-cariqlamaq*).

آررد. (بدکلار- بدکلماک
bəduklər-bədukləmāk).

بلکلادی *bələklədi*: ال منکا
 بلکلادی *ol ma *a bələklədi* یعنی:
 ار, به من هدیبه داد.
 (بلکلار- بلکلماک *bələklər-*
bələkləmāk).

تـزکلادی *təzəklədi*: ات
 تزکلادی *at təzəklədi* یعنی: اسب
 پشگل انداخت. مرارد دیگر
 نیز چنین است. (تـزکلار-
 تزکلماک *təzəklər-təzəkləmāk*).

تـژکلادی *təjīklədi*: ال انی
 تـژکلادی *ol ani təjīklədi* یعنی:
 ار, ری را فارس انگاشت,
 [تاجیک پنداشت.] (تـژکلار-
 تـژکلماک *təjīklər-təjīkləmāk*).

تـشکلادی *təsūklədi*: ال انی
 تـشکلادی *ol ani təsūklədi* یعنی:
 ار, ری را پرخرر ر تنگ
 چشم به حساب آررد.
 (تـشکلار- تـشکلماک *təsūklər-*
təsūkləmāk).

جرکلادی *corəklədi*: ال ارنخ
 جرکلادی *ol unug corəklədi* یعنی:
 ار, از آرد قرص نان پخت,
 آرد را تبدیل به نان
 کرد. (جرکلار- جرکلماک
corəklər-corəkləmāk).

کرکلادی *kərəklədi*: ال انی
 کرکلادی *ol ani kərəklədi* یعنی:
 ار, ری را جستجر کرد, ار
 را جست. (کرکلار- کرکلماک
kərəklər-kərəkləmāk).

کرکلادی *koruklədi*: ال ارتخ
 کرکلادی *ol otug koruklədi* یعنی:
 ار, بر آتش با دم آهنگری
 دمید. (کرکلار- کرکلماک
koruklər-korukləmək).

قنقلادی *qonuqladi*: بک منی
 قنقلادی *bəg mənī qonuqladi*
 یعنی: بیگ, من را مهمان
 کرد. مرارد دیگر نیز چنین
 است. (قنقلار- قنقلماق
qonuqlar-qonuqlamaq).

جز ارغزان, این کلمه,
 در گریشهای دیگر, در
 معنای ماندن کسی در
 خانه‌ای بیدر رضایت
 صاحبخانه می‌آید. در این
 قطعه نیز آمده است:

یغی بکدن اذقلادی

کرب سرنی اذقلادی

الم انی قنقلادی

اغز اجرا اغر سغدی

Yagi bəgdin u uqladi

Korup suni a iqladi

Olum ani qonuqladi

Agiz icrə agu sagdi

ترجمه: دشمن از حضرر بیگ,
 چرت زده شد.
 قشرن را دیدر حیرت زده
 گشت.

مرگ, ار را مهمان خرد
 ساخت,
 ر زهر در کامش ریخت.

ترضیح آنکه: دشمن از حضرر
 بیگ, پینکی رفت ر قشرن
 را غفلتاً دیدر به حیرت
 فرر رفت, مرگ ار را
 مهمان خرد ساخت ر زهر از
 در کامش ریخت.

بجکلادی *bicəklədi*: ال انی

بجکلادی *ol ani bicəklədi* یعنی:
 ار, ری را چاقر زد, ار
 را با چاقر زد. (بجکلار-
 بجکلماک *bicəklər-bicəkləmāk*).

بدکلادی *bəduklədi*: ال منی

بدکلادی *ol mənī bəduklədi* یعنی:
 ار, من را بزرگ به حساب

ار، زمین را شخم زد.
(سبنلار- سبنلاماق *sabanlar-*
sabanlamaq).

«مثال»

از این باب

یغیرلادی *yagirladi*: ال اتین
یغیرلادی *ol atin yagirladi* یعنی:
ار، زخم پشت اسب خرد را
بهبود بخشید.

اگر پشت اسب خرد را زخم
کند، گریند:

- ال اتغ یغرتی *ol atig yagritti*
یعنی: ار، اسب را زخمی
کرد. در عربی نیز، به همین
گرنه است. مانند:

- تـرب در معنای: «فقیر
شد.» ر اتـرب در معنای:
«دارا شد.»

ر یا:
- قسط در معنای: «ستم
کرد» ر اقسـط در معنای:

«داد گسترد.»
(یغیرلار- یغیرلاماق *yagirlar-*
yagirlamaq).

یـزلادی *yawuzladi*: ال یـزلادی
نانکی *ol yawuzladi nə *ni* یعنی:
ار [آن] چیز را بد زشت
یافت. (یـزلار- یـزلاماق
yawuzlar-yawuzlamaq).

یـزقلادی *yazuqladi*: بک انی
یـزقلادی *bæg ani yazuqladi* یعنی:
بیگ، ار را به سبب
تقصیرش، دستگیر گردانید.
(یـزقلار- یـزقلاماق *yazuqlar-*
yazuqlamaq).

یـتکلادی *yitıkladi*: ال ات
یـتکلادی *ol at yitıkladi* یعنی:
ار، اسب گمشده اش را
جستجو کرد. مراد دیگر

کـجکلادی *kocukladi*: ال اغلن
کـجکلادی *ol oglin kocukladi* یعنی:
ار، بر پشت کفل پسرش زد.
(کـجکلار- کـجکلماک *kocuklar-*
kocuklamak).

کـجکلادی *kicikladi*: ال انی
کـجکلادی *ol ani kicikladi* یعنی:
ار، ری را کرچک شمرد.
(کـجکلار- کـجکلماک *kiciklar-*
kiciklamak).

تـرملادی *turuladi*: ال سرغ
تـرملادی *ol suwug turuladi* یعنی:
ار با قد خرد آب را
اندازه گرفت. (تـرملار-
تـرملماق *turulmar-turulamaq*).

تـرملادی *tarimladi*: ال اکزنی
تـرملادی *ol okuzni tarimladi* یعنی:
ار، رد را با پریدن از
این جزیره به آن جزیره
رد شد. (تـرملار- تـرملماق
tarimlar-tarimlamaq). ر این،
برای فرار از باتلاق است.

بـتنلادی *butunladi*: ال سرزک
بـتنلادی *ol sozug butunladi* یعنی:
ار، از حقیقت سخن سراغ
گرفت. مراد دیگر نیز
چنین است. (بـتنلار- بـتنلماک
butunlar-butunlamak).

بـرنلادی *burunladi*: ال انی
بـرنلادی *ol ani burunladi* یعنی:
ار، بـر بـیـیـی ری زد.
(بـرنلار- بـرنلماق *burunlar-*
burunlamaq).

تـبـنلادی *tabanladi*: تـی
تـبـنلادی *təwi tabanladi* یعنی: شتر
با پایش زد. (تـبـنلار-
تـبـنلماق *tabanlar-tabanlamaq*).

سـبنلادی *sapanladi*: ال یـیرک
سـبنلادی *ol yerig sapanladi* یعنی:

اسم آلت، قاعده، همان است که پیش از این گفته-ام، این قاعده بر همگی جاری ر تغییرناپذیر است. اما در این باب، اگر بخراهیم فعل مجهول بسازیم، بر صیغه امر، حرف «ل» می‌افزاییم. در این حال، کلمه دارای در حرف «ل» خواهد شد. مانند:

- ار اغرللدی *ær agirlaldi* یعنی: شخص حرمت کرده شد.
- ات بغشللدی *at bagislaldi* یعنی: اسب عطا کرده شد.
در اینجا می‌تران با حرف «ن» ر به شکل زیر هم آورد:

- ار اغرلندی *ær agirlandi* .
- ات بغشلندی *at bagislandi* .
اما، شکل نخستین بیشتر راج دارد.
اما برای نشان دادن انجام کار میان در تن نیز، پیش از این آمرخته‌ایم که حرف «ش» افزوده می‌شود.
این باب، در شش طریق، سیر می‌کند:

نخستین: کلمه، از اسماء سه راجی، بدرن حرف عله ساخته می‌شود. مانند:
- قبیخ کرتلادی *qapug kiritladi* یعنی: درب را قفل کرد.
ریشه‌ی فعل در اینجا، کرت *kirit* به معنای کلید است که پی افزوده‌ی لادی *ladi* از آن فعل ساخته است.
ر یا:

- ال انی قسغلادی *ol ani qasigladi* یعنی: ار، بر صورت ری مشت زد. ریشه‌ی آن، قسغ *qasig* در معنای

نیز چنین است. (یتکلار- یتکلماک *yitıklar-yitikkłamak*).
یرملادی *yarimladi*: ال یرلغ یرملادی *ol yolug yarimladi* یعنی: ار، راه را نصف کرد. مرارد دیگر نیز چنین است. (یرملار- یرملاماق *yarimlar-yarimlamaq*).

یلملادی *yelimladi*: ال اقی یلملادی *ol oq yelimladi* یعنی: ار به تیر، پر چسبانید. ر یا:

- ال یرلغ یلملادی *ol yolug yelimladi* یعنی: ار برای تحقیق در جاده، رفت. برای آنکه از دشمن خبر گیرد، طلایه‌دار شد ر پیشاپیش ر جلرتر از قشرن، رفت تا از کمین دشمن خبردار شود. (یلملار- یلملماک *yelimlar-yelimlamak*).

یرنلادی *yarinladi*: ال انی یرنلادی *ol ani yarinladi* یعنی: ار، بر پششت ری زد. (یرنلار- یرنلاماق *yarinlar-yarinlamaq*).

قاعده

صیغه‌ی امر حاضر از این باب، بر مبنای پنج راج سازه‌بندی می‌شود. مانند:
- کلمه‌ی اغرلادر جمله‌ی: منی اغرلا *məni agirla* یعنی: به من حرمت کن!

- کلمه‌ی بغشلا در جمله‌ی: منکا ات بغشلا *ma *a at bagisla* یعنی: به من اسب ببخش!
در نهی، نفی، خطاب، فاعل، صفات فاعلی، اسم مفعول، اسم مکان، اسم زمان ر

در عربي نیز مي‌توان از اسم، فعل ساخت. مثلا مي-گريند:

- فخذہ يعني: بر ران ار ضربه زد.

- راسه يعني: بر سر ار ضربه زد.

- مئنه يعني: بر مئانه اش ضربه زد.

- جلدہ يعني: بر پرست ري ضربه زد.

مرارد ديگري هم رجرد دارد. در زبان ترکي نيز، از اسم به اين ترتيب فعل ساخته مي‌شود. مانند:

- ترشلادي *tosladi* يعني: بر سينه اش زد. که ريشه ي فعل، ترش *tos* در معنای:

«سينه» است. در همي گريشهاي زبان ترکي، مي-

تران از اسم فعل ساخت.

چهارمين: فاعل کار خرد را برسيله ي ابزاري بر رري مفعول انجام مي‌دهد. مانند:

- ال اني قلجلادي *ol ani qilicladi* يعني: ار، ري را

با شمشير زد.

- ال اتغ جبقلادي *ol atig cibiqcladi* يعني: ار، اسب را

با ترکه زد.

پنجمين: چيز مردد نظر از جنس پيرامرن خردش جدا کرده مي‌شود. مانند:

- بامق ارغلادي *pamuq urugladi* يعني: پنبه را از غرزه ي آن جدا ساخت.

- تلرلادي نانکي *taluladi nā *ni* يعني: [آن] چيز را از

ميان هم جنسان خرد جدا کرد.

صورت، گرنه ر لپ است. پي افزوده ي لادي *ladi* از آن فعل ساخته است.

به همه مفاهيم، در اين باب، همين قاعده جاري است.

درمين: براي فعلي که مفهرم آن، شمردن به حساب آوردن شخص از چيز مردد نظر است. مانند:

- ال آني اغزلادي *ol ani oguzladi* يعني: ار، ري را

از ارغزان بر شمرد، به ارغزان منسرب ساخت.

- ال اني جکلادي *ol ani cigilladi* يعني: ار، ري را از چگلان

بر شمرد، به چگلان منسرب ساخت.

شخص را به هر چيز ديگري منسرب سازند، چنين مي-گريند. مانند:

- ال اني سرنلادي *ol ani saranladi* يعني: ار، ري را

خسيس شمرد ر به خسيسان منسرب ساخت. در عربي نيز

چنين است. مثلا مي‌گريد:

- فسقته ر ظلمته يعني: ار را به فسق ر ستم

منسرب ساختم.

سرمين: مفهرم ضربه زدن بر يکي از اعضا بدن رجرد

دارد. مانند:

- ال اني قرنلادي *ol ani qarinkladi* يعني: ار، بر شکم

ري ضربه زد.

ال اني بکurlادي *ol ani bugurladi* يعني: ار، بر پهلري ري

ضربه زد.

اين مردد نيز، براي زبان ترکي نشانه ي برتري بزرگي

است. که، درش به درش زبان عربي مي‌ساید. زيرا،

فاعل ر انجام فعل از سري
فاعل في ذات خرد را نشان
مي دهد. افعال, در اين
باب نيز, از فاعل به فعل
ديگر ر از انجام دهنده ي
کار به کار ديگري گذر
مي کند. مانند

افعال داراي حرف «ن»: -

ار ا تکلندي *ər ətukləndi*
يعني: شخص صاحب کفش شد.
- يغاج ارکلندي *yigac*
ərukləndi يعني: درخت ميره ي
زردآلر داد.

اين باب, شبیه باب
انفعال از عربي است.

مقصد من از باب دارنده ي
حرف «ل» افعالي است که
پي افزرده ي لادي *ladi* بر آنها
مي آيد. اين گرنه افعال
نيز مطابق باب تفعيل از
عربي اند. مانند:

- ال ارت کـرکلادي *ol ot*
koruklədi يعني: ار با بادزن
ر دم آهنگري بر آتش
دميد.

- ال قبغ کـرتلادي *ol qapug*
kiritlədi يعني: ار درب را
قفل کرد.

اگر گرینده کار, مفهرمي
را مطابق آنچه از اسماء
بر مي آيد به خرد يادگيري
نسبت دهد, باب دارنده ي
حرف «ن», - در اين معنا -
از همي اسماء مي تراند فعل
بسازد که قاعده ي آن را
پيش از اين باز گفته ام.
در اين گرنه افعال رقتي
حرف «ل» مي آيد, حرف لين
اسقاط مي شود. مانند:

- من ازلدم *mən u iqladim*
يعني: من چرت زد.

ششمین: بيرون از همي
مفاهيم فرق, ر خاص اين
باب. مانند:

- ال منکات بغشلادي *ol ma*
a at bagisladi يعني: ار به من
اسب عطا کرد.

- تنکري مني اغرلادي *tə *ri*
məni agirladi يعني: خدا رند
من را معزز گردانيد.

گذشته از اين, بايد
بداني که از هر اسمي- رلر
به قياس ر قاعده- نمي تران
فعل ساخت. مثلا نمي تران از
تکراژ قسق *qosiq* در معنای:

«فندق», نمي تران فعل
قسقلادي *qosiqładi*, تخريج
کرد. رلي از لغت قشق *qasug*

مي تران فعل قشقلادي *qasuqladi*
ساخت. همين گرنه, نمي تراني
بگريبي: ات قـنقلادي *at*

qonaqladi. يعني: اسب گياه
گاررس خرد زيرا که
قنق *qonaq* نرعي گاررس بد ر
نا مرغرب است. اما مي-
تراني بگريبي:

- ال مني قـنقلادي *ol mən*
qonuqladi. يعني: ار مرا
مهمان کرد. اگر چه هر در
اسم سه راجي هستند.

پس بايد بداني که از
برخي از اسماء مي تران فعل
ساخت ر از برخي ديگر نمي-

تران. جائز است که هر کس
هر اندازه مي تراند, ر به
گوش شنیده است, از اين

اسماء فعل بسازد. نمي تران
بر ار, ايراد گرفت. زيرا
اين, خرد طريق ر اسلرب

بشمار مي رود. در فاصله ي
ميان باب «ن» ر اين باب,
گفتيم که افعال داراي
حرف «ن» بايستگي فعل بر

(سـرقـجـلار - سـرقـجـلاماق
ol qalbuqladi (surquqlar-surquqlamaq).

قلبـزلادى *qalbuqladi* : ال
 قلبـزلادى نانكى *ol qalbuqladi nə*
 *ni يعنى: ار, [آن] چيز را
 لقمه كرد. (قلبـزلار-
qalbuqlar- قلبـزلامـاق
qalbuqlamaq).

قـرتـشـلادى *qirtisladi* : ال سـغـريـنى
 قـرتـشـلادى *ol sagrini qirtisladi*
 يعنى: ار, پرست ساغري را
 كند. مرارد ديگر نيز چنين
 است. (قـرتـشـلار- قـرتـشـلاماق
qirtislar-qirtislamaq).

بـغـمـقـلادى *bogmaqladi* : كـنـكـك
 بـغـمـقـلادى *ko *lək bogmaqladi*
 يعنى: گره هاي پيراهن را
 بست. مرارد ديگر نيز چنين
 است. (بـغـمـقـلـنـر-
bogmaqlanur- بـغـمـقـلـنـمـاق
bogmaqlanmaq).

تـمـغـقـلادى *tamgaqladi* : ال انى
 تـمـغـقـلادى *ol ani tamgaqladi* يعنى:
 ار, بـر گـلـري ري زد.
 (تـمـغـقـلار- تـمـغـقـلاماق
tamgaqlar- تـمـغـقـلاماق
tamgaqlamaq).

قـرـلـقـلادى *qarluqladi* : ال انى
 قـرـلـقـلادى *ol ani qarluqladi* يعنى:
 ار, ري را از تـيـره ي
 قـارـلـق, پـنـداشـت, به آنان
 مـنـسـرب ساخت. (قـرـلـقـلار-
qarluqlar- قـرـلـقـلامـاق
qarluqlamaq).

اينان تيره اي از تركمانان
 هستند.
قـفـجـاقـلادى *qifcaqladi* : ال انى
 قـفـجـاقـلادى *ol ani qifcaqladi*
 يعنى: ار, ري را از
 قـپـچـاقـان پـنـداشـت.

- سن از قلدنك * *sən u iqladi*
 يعنى: تر چرت زدي.

- ال از قلدي *ol u iqladi* يعنى:
 ار چرت زد.
 باقي افعال, همگي بر اين
 قاعده سازه بندي مي شرنند.
 ان شاء الله.

در ميان چهار راجي ها,
 فعلي كه در ساكن در رسط
 باهم داشته باشد, پيدا
 نمي شرد. زيرا در فرجام
 اين افعال حرف ذلاقه
 قرابت پيدا مي كنند.
 مانند:

- ار مكردي *ərməgurdı* يعنى:
 تنبلي كرد.

- ار مكرار *ərməgurar* [يعنى:
 تنبلي مي كند].

- ار مكررمك *ərməgurmək*
 [يعنى: تنبلي كردن.] ر
 نيز بايد دانست كه از
 اين گرنه افعال, حرف «ر»
 ساقط مي شرد ر به شكل
 «ار مكردي» در مي آيد. ر
 بدينگرنه در ساكن در يك
 جا جمع نمي شرد. اين را نيك
 درياب!

باب پنجگان

باب پنهن راكي فعلعلا دي
تـغـاـجـلادى *tawgacladi* : ال انى تـ

غـاـجـلادى *ol ani tawgacladi*
 يعنى: ار, ري را اهل
 ماچين انگاشت. (تـغـجـلار-
tawgaclar- تـغـجـلامـاق
tawgaclamaq).

سـرـقـجـلادى *surqucladi* : ال بـجـاك

سـرـقـجـلادى *ol bicək surqucladi*
 يعنى: ار, ته تيغهي چاقر
 را با لاک (نرعي رنگ),
 داخل سرراخ دسته اش كرد.

تنجرلادی tanculadi: ار اتماک

تنجرلادی tanculadi *ær ætmək* یعنی: شخص، نان جرید. مرارد دیگر نیز چنین است. (تنجرلار- تنجرلاماق tancular- tanculamaq).

قمجیلادی qamciladi: ال اتن

قمجیلادی qamciladi *ol atin* یعنی: ار، اسبش را تازیانہ زد. مرارد دیگر نیز چنین است. (قمجیلار- قمجیلاماق qamcilar- qamcilamaq).

بکدالادی bukdələdi: ال انی

بکدالادی bukdələdi *ol ani* یعنی: ار، ری را شمشیر زد. (بکدالار- بکدالاماک bukdələr- bukdələmək).

سغریلادی sagriladi: ال کرنک

سغریلادی sagrildi *ol konug* یعنی: ار، از چرم، ساغری ساخت. (سغریلار- سغریلاماق sagrilar- sagrilamaq).

تمغالادی tamgaladi: ال بتک

تمغالادی tamgaladi *ol bitik* یعنی: ار بر کتاب ریاب بر منشور، تمغار طغرای خاقان را زد، مهر کرد. (تمغالار- تمغلاماق tamgalar- tamgalamaq).

سرکلادی surkulədi: ات کیکنی

سرکلادی surkulədi *it keyikni* یعنی: سگ، آهر را دنبال کرد، سگ شکاری به دنبال آهر افتاد رار را تعقیب کرد. به هر چیز دیگری که دنبال کنند نیز، چنین می-

(قفجقلار- قفجقلاماق qifcaqlar-qifcaqlamaq).

قلتلادی qoltuqladi: ال اتنک

قلتلادی qoltuqladi *ol otu* * یعنی: ار هیزم بغل کرد، بسته- های هیزم را جهت بغل کردن بست. اگر از بغل کسی نیز بزنند چنین می- گریند.

(قلتلار- قلتقلاماق qoltuqlar- qoltuqlamaq).

گرنه ای دیگر

از این باب

کربالادی korpələdi: ات

کربالادی korpələdi *at* یعنی: اسب علف کرتاه ر تازه خورد. (علفی که بعد از درری ارل می‌رید). (کربالار- کربالاماق korpələr- korpələmək).

ترتالادی turtələdi: ال برک

ترتالادی turtələdi *ol bork* یعنی: ار به کلاه دانه‌ها ر نارهای طلائی چسبانید. مرارد دیگر نیز چنین است. (ترتالار- ترتالاماک turtələr- turtələmək).

قفتلادی qiftuladi: ال قفتلادی

قفتلادی qiftuladi *ol qiftuladi bozuc* یعنی: ار برزک پارچه را پرداخت کرد، با قیچی بزرگ خیاطی پاره کرد. (قفتلار- قفتلاماق qiftular-qiftulamaq).

کرتلادی kirtulədi: ال انی

کرتلادی kirtulədi *ol ani* یعنی: ار، سخن ری را تصدیق کرد. (کرتلار- کرتلاماک kirtulər-kirtuləmək).

در این باب نیز قاعده
همان است که در بالا
آردم. بر همان مبنای
ساختاربندي می‌شود.

قرمالادی qarmaladi : ال

قرمالادی نانکني *ol qarmaladi nə*
*ni یعنی: ار [آن] چیز را
قاپید ر غارت کرد.
(قرمالار- قرمالاماق
qarmalar-qarmalama).

گریند. (سرکلار- سرکلماک
surkulər-surkuləmək).

سرکلادی sirkələdi : ال اغلن

باشن سرکلادی *ol oqlan basin*

sirkələdi یعنی: ار, تخم بید ر

شیش را از مری سر بچه اش

زدرد. ال سرغ سرکلادی *ol*

suwug sirkələdi ار, به آب

سرکه ریخت. مرارد دیگر

نیز چنین است. (سرکلار-
سرکلماک *sirkələr-sirkələmək*).

کتاب چهارگانگان پایان یافت.

٧- كتاب غنه داران



بخش نخست: اسماء غنه داران

کرد, بچه گریست, چه گریستی.

تنک * ta: لنگه, نیمه, همانند ر همسان. تنک ترش *ta tus* * یعنی: لنگه ر قرین هم.

تنک * ta: فرصت, ردیف, بهنگام. در این کلام نیز آمده است:

تنکسزدا تکرمان ترغرسا
یرغسزدا یار بریر

*Ta *sizdə təgirmən turgursa yaragsızda yar barir*

یعنی: اگر در محلی نامناسب آسیاب بسازند, شکافی غیر منتظره پیدا می‌شود.

این مثل را درباره‌ی کسی گرینند که کاری را نابهنگام ر ناجا انجام دهد.

تنک * ta: الـک. (ترکی آرخری).

باب اسماء در راجی

مهمرد گرید که غنه در گرنه است: با حرف «ج» ر با حرف «ک» می‌آید. هر یک از آن در نیز به در شاخه تقسیم می‌شود. برخی در میان ر برخی دیگر در فرجام می‌آید. آنچه را که بایسته است, خراهم آررد.

بنک * bo: بنک کشی *bo * kisi*

یعنی: شخص چاق ر کرتاه قد ر پرخرر فربه, کلان شکم ر اصل آن, شبنک *səbə* * در معنای چماق ر کلرخکرب آهني است که مخفف شده است.

بنک * bo: بنک اتي *bo * etti*

یعنی: چیز سنگینی بر زمین افتاد ر صدا کرد.

بنک * ba: اعلان بنک

سغتادی *oglan ba * sigtadi* یعنی: بچه فریاد کشید ر گریه

گریند. به گیاه حلفا ر
نیترپر نیز تنک قمش * *to*
gamis نام داده اند.

تنک * to: منجمد, یخزده. به
گرشت یخزده می‌گیرند. تنک
ات * *to at*. مرار د دیگر
نیز چنین است.

تنک * ta: بنای تاریخی که از
ررزگاران کهن باقی مانده
ر دیرارها ر سقف آن فرر
ریخته ر سترنها ر سر سترنهایش
مانده باشد. چیزی شبیه
تپه‌های باستانی ر تاریخی
است.

تنک * ti: ار تنک تردی * *ar ti*
turdi یعنی: شخص, راست ر
قائم ایستاد.

جنک * cə: سنج, چنگ ر زنگ.

جنک * cu: جنک ات * *cu at*
یعنی: گرشت تخت ر بدرن
استخران.

جنک * ci: قلاقم جنک
اتی * *etti ci qulaqim* یعنی:
گرشم زنگ زد, صدا کرد.
اگر از چیزهایی مانند
طشت ر زنگرله هم صدایی
بیاید, چنین می‌گیرند.

جنک * ci: جنک تلوکل * *ci tolu*
kol یعنی: استخر کاملاً پر
شده, حرض لبالب. به هر
چیز دیگری که لبالب پر
شرد, جنک تلوکل * *ci tolu* می-
گیرند.

دنک * da: دنک دنک اتی
نانک * *etti na da du* * یعنی:
چیزی دنک درنگ کرد ر صدا
داد, صدایی حس شد. مانند
این است:

تنک * ta: تنک نانک * *ta na*
یعنی: چیز شگفت‌انگیز ر
حیرت‌آور.

- **تانک کورد** * *ta kordum*
یعنی: چیز حیرت‌افزایی
دیدم.

تنک * ta: پگاه بامدادان,
رقت سحر. در این قطعه
نیز آمده است:
تنک اتا یرتلم
بذرج قنن ارتلم
بسمل بکن ارتلم
امدی یکت یلسرن

*Ta * ata yortalim*

Bu ruc qanin irtəlim

Basmil bəgin ortəlim

Emdi yigit yuwulsun

ترجمه: تا بامدادان پگاه
ره بسپاریم,

خرن «برذرج» باز
ستانیم.

بیگ «باسمیل» را قطعه
قطعه سازیم,

ر اینک دلارران گردهم
آیند!

ترضیح آنکه: می‌گیرد تا
سحرگاه راه برریم ر
انتقام خرن برذرج (مردی
از تیره‌های یباکر)
بازستانیم, بیگ باسمل را
قطعه قطعه سازیم. اینک
دلارران باید گردهم آیند.

تنک * ta: تنک اتی * *ta atti*
یعنی: سپیده بردمید, فجر
بشکافت.

تنک * to: تنک تنک اتی * *to tu*
etti * یعنی: چیز سنگینی بر
رری چیز سخت ر سفتی افتاد
ر صدا کرد. به چیزی که
ترخالی نباشد ر خشک باشد,
تنک تانک * *to ta* می-

کنکاش لک بلک ار تاماس
*Ki * ton opramas*

*Kə * əslig bilig artamas*

یعنی: جامه‌ی فراخ ر
گشاد، پاره نمی‌شود،
خرد با مشورت همراه شود،
کار تباہ نمی‌شود.

این مثل را بدان‌گریند
که شخص در کارهای خرد،
به اندیشه ر شرر ر مشورت
اتکا کند ر سر خرد کار
نکنند ر استتباداد رای
نداشته باشد.

منک * mə: دانه‌ی پرنندگان.
در این کلام نیز آمده
است:

قش ترزقا منک اجن النرر
*qus tuzaqə mə * ucun ilinur*
یعنی: پرنده به خاطر دانه
اسیر دام می‌شود.

این مثل را درباره‌ی کسی
می‌گیرند که در طلب رزوی،
گرفتار سختی ر بدی شد.

منک * mə: لک ر خال بر
صورت. در این قطعه نیز
آمده است:

بیرنک منکا سرز کنا
منک لک قرا تزقنا
یلن تتار کزکنا
منکم منک بلنکا

*Beri * ma * a soz kinə*

*Mə * lig qara tuzqina*

Yalwin tutar kozkina

*Mu * um mənı * bili * ə*

ترجمه: به من رعه رعید
بده

ای دارنده‌ی خال سیاه!
ای چشم جادر،
از رنج من آگاه باش
ترضیح آنکه: می‌گرید سختی
بر من بگری، رعه‌ای بر

- تنک تنک اتی *tə * tu * etti*
یعنی: صدا کرد.

سنک * sa: فضله‌ی پرنده. قش
سنکی *qus sə * i* یعنی: فضله ر
مدفوع پرنده.

سنک * so: نسل ر فرزندان
یک شخص.

سنک * so: سپس، پس. سن منک
سنکدا کل *sən mənı * so * da kal*
یعنی: تر، پس از من بیا،
دنبال من بیا.

سنک * so: پایان ر فرجام
هر کار ر هر چیزی. بر
سرز سنکندا ایغل *bu soz so*
inda aygil یعنی: تر، در
پایان این سخن، حرف بزن،
فرجام سخن را تر بگر.

سنک * si: قلاقم سنک
اتی *qulaqim si * etti* یعنی:
گرشم زنگ زد. کمنجا سنک
اتی *kimuncə si * etti* یعنی:
پشه، رز رز کرد. اگر مگس
نیز رز رز کند، چنین می-
گیرند.

قنک * qa: قاز قنک اتی *qaz qa*
etti یعنی: مرغابی بانک
کرد. به هر آرازی که
شبه آراز اردک ر مرغابی
باشد نیز، چنین می‌گیرند.

قنک * qu: قنک ات *qu * ət*
یعنی: عضله، ماهیچه.

کنک * ku: یعنی: کنیز ر
جاریه.

کنک * ki: کنک نانک *ki * nə*
چیز پهن ر گشاد.

در این کلام نیز آمده
است:

کنک ترن ابراماس

اندک باشد، به کار می-
رود.

ننگ *nə: چیز. برنا نانک
ال ol * bu nə nə یعنی: این چه
چیز است؟ این چگرنه چیزی
است؟

ننگ *nə: مال ر دارایی.
در این قطعه نیز آمده
است:

بلمش ننگک سرسن
اقرن انکر سنکل
برمش ننگک سقنما
ازراق انکر انکل

*Bulmis nə *i * sewarsən*

*Aqrn a *ar səwingil*

*Barmis nə *i * saqinma*

*Azraq a *ar oku *il*

ترجمه: به آنچه از دارایی
در دست داری می‌بالی،

کمتر به آن بناز!
به آنچه از دستت رفت غمین
مباش،

افسرس آن را زیاد مخر!
ترضیح آنکه: می‌گیرید به
آنچه از مال ر ثورت در
دست داری، عشق می‌رزی،
کمتر شادی کن، زیرا آن
مال رزی از دست تر بیرن
می‌رود. ر چرن از دستت
خارج شد، حسرت مخر، زیرا
که حسرت ر افسرس مال از
دست رفته را باز نمی-
گردانند.

«مثال»

از این باب

ینک *ya: قالب ر الگري یک
چیز که برای هر چیز مرد
نظر نسبت به شکل ر قالب
آن ساخته می‌شود.

من بده، حرف بزن، ای
صاحب خال سیاه ر خرش
رخسار، ای که با چشمان
افسرنگرت آدمی را اسیر
می‌سازی، آگاه باش که در
راه عشق تر، چه رنج‌ها
کشیدم!

منک *mu: منک تاغ *mu * tag*

یعنی: دندان عقل که آدمی
در شانزده، هفده سالگی
در می‌آورد. منک تاغ
اندي *mu * tag ondi* یعنی:
دندان بلوغ درآمد.

منک *mu: بلا ر محنت. در
این کلام نیز آمده است:

ارکا منک تکیر
تاغ سنکرینکا ییل تکیر

*ərgə mu * tagir*

*tag sə *iri *ə yel tagir*

یعنی: بر مرد بلا ر سختی
فرود می‌آید،

ر بر سر ستیغ کره باد
می‌خورد.

ترضیح آنکه: آدمی را بلا
نازل می‌شود چنانکه بر
دماغه‌ی کره نیز باد می-
خورد، ر سپس باد رد می-
شود، رلی دماغه بر سر
جایش می‌ماند.

منک *mi: هزار در شمار. در

این کلام نیز آمده است:
بیرن بیرن منک بلرر
تاما کل بلرر

*Birin birin mi * bolur*

Tama tama kol bolur.

یعنی: یکی، یکی، هزار می-
شود،

قطره، قطره، دریا می‌شود.
این مثل را برای ترصیه
به پذیرش چیزی هر چند هم

تنکر *ur tu: خریشان زن, مانند برادران ر پدر مادر ار.

سنکر *ir sə: فراز کره, دماغه ی کره ر دندانہ ی هر دیرار.

سنکر *ir si: عصب, پی.

قنکر *ur qo: قنکر ارن *qo *ur* *un* یعنی: صدای گرفته.

قنکر *ur qo: قنکر قری *qo *ur* *qoy* یعنی: گرسفند بلرطی رنگ هر چیز دیگری که به این رنگ باشد.

قنکر *ir qi: قنکر ار *qi *ir ər* یعنی: شخص چپ چشم ر احرل. اگر هر در چشم لرچ باشد, گریند: *iki* *kozi qi *ir*.

منکر *ar mu: من منکر *mən mu *ar aydim* ایدم یعنی: من, به ار گفتم. ر این برای اشاره به شخص حاضر است.

منکر *ar mi: چشمه ی آب. (ترکی ارغزی).

تنکز *iz tə: دریا.

تنکز *uz to: خرک.

تنکز *uz To: نام یکی از سالهای درازده گانه ی ترکان.

قنکز *uz qo: حشره ی داخل سرگین.

کنکز *uz ku: پشته های خاکستر ر کرد ر غیره که در خرابه ها جمع می شود ر اغلب حاصل مدفع شتران است.

- برک ینکی *bork ya *i* یعنی: قالب کلاه.

قراره های از کاغذ می-برند ر یا از گل می سازند ر بر ری آنها پارچه های حریر ر دیبا را می برند. الگر ر قالب هر چیزی, چنین گفته می شود.

ینک *yu: گرشت غددی چسبیده به ریه که خانم ها آن را می خرند ر مردان نمی خرند.

ینک *yu: پشم. پشم شتر ر یا گرسفند.

ینک *yu: پنبه. (آرغزی). در گریش یغمایی ر قارلرقی نیز چنین است.

ینک *yə: سر آستین, آستین لباس ر پیراهن.

ینک *yi: آب بیبی.

باب در راجیان پایان یافت.

باب پهن راکي فعل, فعل, فعل

تنکت *ut Tə: نام تیره ای از ترکان که نزدیک چین ساکنند. آنان گمان دارند که تبار ما از عرب است!

کنکت *ut Ki: نام شهر در سرحد اریغران.

سنکت *ut Si: هدیه ای که در مقابل آن چیزی ندهند. برات منکا سنکت بیری

*Bu at ma *a si *ut berdi*

یعنی: این اسب را به من رایگان اهدا کرد, هدیه ای بدرن عرض است.

این مثل را در مورد کسی به کار می‌برند که قصد انجام کاری را دارد، اما مرفق نمی‌شود و اگر مرفق به آن شود، به مردم شرر بدی می‌رساند.

کنکس *kə *əs*: کنکس سر *kə *əs* *suw* یعنی: آبی که به قرزک پا نرسد. به کار آسان و سهل نیز چنین می‌گیرند.

سنکش *Su *us*: راندن، طعنه-زدن و ستیز کردن. **سنکش** *Su *us*: از نام‌های مردان است.

کنکش *kə *əs*: دیدار، مذاکره، مشورت و رایزنی در امر و کنکاش.

منکغ *ma *ig*: گام. **انک** *ani * ma *igi kor* منکغی کرر یعنی: گام‌های او را بنگر.

تنکق *ta *uq*: هدیه‌ای مانند طعام و دیبا و جز آن که به خاقانان در سفر دهند. **تنکق** *ta *uq*: قراره‌ی حریر و دیبا که به برنده بازی چرگان که بتواند ترپ را از خط مرز بگذراند، می‌بخشند.

تنکق *ta *uq*: نزارهایی از حریر و ابریشم که در جنگ‌ها بر سر نیزه‌ها و درفش‌ها آریزان می‌کنند.

سنکق *si *uq*: سنکق نانک *si *uq* *na* * یعنی: چیز شکسته. ارغوزان به آن سنق *sinuq* می‌گیرند. شیره‌ی تلفظ آنان صحیحتر است. زیرا که اصل کلمه چنین است.

- سندی *sindi* یعنی: شکست.

منکز *mə *iz*: رخسار، رنگ آدمی. *qizil mə* قزل منکز لک *iz lik* یعنی: سرخ بشره.

این، بیشتر بر سرخی گرنه و صورت اطلاق می‌شود.

منکز *mu *uz*: شاخ. شاخ هم‌هی حیوانات.

- منکز منکز *mu *uz mu *uz* یعنی: شاخ به شاخ. و این، نوعی بازی کردکان است. و آن، بدینگونه است که: بر کنار رودخانه به زانر می‌نشینند و میان پاهایشان ریگ خیس جمع می‌کنند و سپس با دست بر آنها می‌زنند، یکی از آنان می‌گیرد: - منکز منکز *mu *uz mu *uz* یعنی: شاخ، شاخ! و بچه‌ها می‌پرسند: - نا منکز *na mu *uz* یعنی: چه شاخی؟

آنگاه او، یکی یکی حیوانات شاخدار را می‌شمارد. بچه‌ها نیز آن را تکرار می‌کنند. و به یکباره، «ابه»، حیوانی بدران شاخ مانند اسب را شتر را نیز نام می‌برد. هر یک از بچه‌ها که به اشتباه نام آن حیوان را تکرار کند، باخته به حساب می‌آید و او را به رودخانه می‌اندازند. در این کلام نیز آمده است:

سکان اردقا تنکری منکز *bermas*

*Susəgən u qa tə *ri mu *uz berməs* یعنی: خدارند به گار شاخزن، شاخ نمی‌دهد.

سندا قبر جندلار
قذغر سنکک یلنلار
دک منک قیر تمنلار
قذرق تکب یکرشرر

Səndə qopar ca anlar
*Qu gu si *ək yılanlar*
*Duk mi *qayu təmənlar*
Qu ruq tikip yugrusur

ترجمه: در تر یافت می‌شود
کژدم‌ها ر پشه‌ها
مارها ر مگس‌ها
نیش‌های خرد را باز می-
کنند.

ر دم‌هایشان را تکان داده
حمله می‌برند.

ترضیح آنکه: از مناظره
زمستان ر تابستان صحبت
می‌کند ر می‌گریسد در تر
عقرب‌ها, پشه‌ها, مگس‌ها,
حشرات مرذی ر مارها پیدا
می‌شوند ر دم‌های خرد را
گره می‌زنند ر به سري
مردم هجرم می‌آورند.

سنکک *su *uk*: استخران. در
این کلام نیز آمده است:
اذکر ار سنککي اریر اتي
قلیر

*ə gu ər su *uki ərir ati qalir*
یعنی: استخران مرد نیکنام
می‌پرسد, نامش می‌ماند.
این مثل را برای ترصیه
به کار خیر ر نیکر به کار
می‌برند.

چهار راجیان

تنکر *tu *u*: کر, ناشنرا.

تنکا *to *a*: ببر. حیرانی از
جنس پلنگ که فیل را می-
کشد. اصل این است. این
نام در میان ترکان مانده
است ر معنای آن فراموش

فعل این تکرار, غنه دار
نیست.

تنکل *tə *il*: تنکل کیک *keyik*
یعنی: آهریی که
پاهای جلری ار خط خطی
باشد. مرارد دیگر نیز
چنین است.

جنکل *ci *il*: یکرن جنکل جنکل
اتی *yugun ci *il ci *il etti*
یعنی:
افسار صدا داد ر جنگ جنگ
کرد. به هر صدای شبیه آن
نیز چنین گفته می‌شود.

سنکل *so *il*: خراهر کرچکتر
مرد.

کنکل *ko *ul*: قلب, دل,
هرشیاری.

-کنکل لک ار *ko *ullug ər*
یعنی: مرد هرشنند.
در این کلام نیز آمده
است:

کرزدن یراسا کنکل دن یرا

*kozdan yirasa ko *uldən yemə*
yirar آنچه: از دل بررد هر
آنچه از دیده برفت.

- کنکلنک ن تک *ko *lu *nətək*
یعنی: دلت چگرنه ر حالت
چطوره است؟

«مضاعف»

از این باب

تنکک *tə *ək*: هرا.

سنکک *si *ək*: کرزه ی آب. ظرف
چربین آجری. (ترکی
آرغزی).

سنکک *si *ək*: در گریش شهری-
ها: پشه ر در گریش کرچ-
نشینان: مگس را گریند:
در این قطعه نیز آمده
است:

تکراژهایی که فرجام آنها

غنه دار است.

شبنک *səbi: چماق کرچک آهني،
باترم آهني. (ترکي چگلي).
سدنک *sidi: سدنک کرل *sidi
kol نام دریاچه اي تالاب
مانند نزدیک قجنکار
باشي *ar basi quc.

قذنک *qa i: درخت ستبر پرست
خلنگ. در این کلام نیز
آمده است:
قذنک قاسنکا، سکت سرلنکا
Qa i *qasi *a sokut sul i *ə
مفهرم این مثل را پیش از
این آورده ام.
[یعني: بید را سرسبزي،
خلنگ را ستبري شایسته
است.]

قشنک *qasa: هنگام دشنام
دادن به برده، به کار
می‌برند. در معنای: «پست»
است.
برنک *buru: مسافتی که یک
تیر طی می‌کند. برنک
اتی *atti buru یعنی: اندازه
یک تیر پرتاب انداخت.
برنک *boru: شکاف‌هایی که
آب در زمین ایجاد می‌کند.
ترنک *təri: ترنک تنکز *təri *tə
iz یعنی: دریای وسیع ر
ژرف ر عمیق. ارغزان به
هر چیز عمیق ر ژرفی نیز
ترنک *təri می‌گیرند.
- ترنک ارری *təri *uri یعنی:
رردخانه ي عمیق.

شده است. اغلب بعنران
لقب انسان نیز به کار
می‌رود. مانند:

- تنکا خان *a xan to

- تنکا تکین *a tigin to
نام اصلي افراسیاب،
خاقان بزرگ نیز تنکا الب
ار *a alp ər to در معنای:
«دلار بزرگ برب نیر».»
برده است.
سنکر *u su: نیزه.

سنکا *a sa: سنکا ایدم *a sa
aydim یعنی: به تر گفتم،
به تر خطاب کردم.

سنکی *i si: بر اش ال
سنکی *i bu as ol si یعنی: این
طعام، خرش هضم ر خرش طعم
ر گرا را است.

مطري

از این باب

ینکا *a ya: کنار ر ساحل
ررد. کناره ي هر رردخانه
(ترکي ارغزي).

ینکی *i yə: ینکی نانک *i nə yə
یعني: چیز جدید.

ینکر *u Yu: نام رردی بزرگ
که از کنار شهرک
بارمان Barman رد می‌شود.
این شهر را پسر افراسیاب
بر کنار ررد، بر پا
داشته است. نام «بارمان»
از همین جا مانده است.
چنانکه در سرزمین «ررم»
نیز چنین است که «دیار
ررم» گفته می‌شود که
منسرب به ررم بن عصیربن
اسحاق پیامبر صلوات‌الله
علیه است.

سر ر از زیر گرش رد می-
شرد, به هم رصل می‌کند.
به آن یکن تلنکی *yugun tulu*
*i** یعنی: «حلقه‌ی افسار»
می‌گیرند.

جلنک * *cala*: جلنک باشی * *cala*
basi یعنی: شخص پر چانه ر
حراف.

جلنک * *cəli*: جلنک ایاق * *cəli*
ayaq یعنی: کاسه‌ی چینی.

جلنک * *cala*: جلنک ییر * *cala* * *yer*
یعنی: جای بی‌علف, سرخته
ر شرره زار.

خلنک * *xuli*: گرنه‌ای پارچه‌ی
حریر با رنگهای مختلف که
از چین آورده می‌شود.

قلنک * *qali*: جهیزیه. در این
کلام نیز آمده است:
قلنک بیرسا قیز الیر
کراک بلسا قیز الیر

*Qali * bersə qiz alir*
Kərak bolsa qiz alir

ترجمه: اگر جهیزیه بدهد,
دختر می‌گیرد,
بایسته‌اش باشد, گرانتز
می‌گیرد.

ترضیح آنکه: اگر شخصی
جهیزیه بدهد, دختر باکره
می‌گیرد ر اگر کسی لابد از
چیزی باشد, به قیمت گزاف
آن را تهیه می‌کند.
در این قطعه نیز آمده
است:

بردم سنکا قلنک
امدی منی النک
امکاک منک بلنک
اغرر تنکر برغلی

*Berdim sa * a qali* *

Emdi muni ali *

*əmgəg məni * bili* *

- ترنک بلکا *tari * bilga*
یعنی: شخص خردمند
بسیار دان.

ترنک * *tiri*: قلاقم ترنک
اتی *etti * qulaqim tiri* یعنی:
گرشم طنین انداز شد.
صدای شبیه طنین در گرش
را گیرند.

- یاسن ترنک اتردی *yasin tiri*
etturdi * یعنی: کمان خرد را
طنین انداز کرد. ر این
صدای است که از تکان
دادن زه در می‌آید.

جرنک * *ciri*: صدای که از
تشت ر لگن ر مانند آن در
می‌آید.

کرنک * *Koru*: کرنک کرل * *koru*
kol نام دریاچه‌ای نزدیک
کاشغر.

بزنک * *bizi*: مال ما. با
ترکیب تکرارژ بز (*biz* = ما)
ر «نک» * مخاطب ساخته شده
است.

- بزنک ا *ew * bizi* یعنی:
خانه‌ی ما.
تکینک * *təgi*: تکین, سمرر.

بلنک * *bəli*: سر ر صدای که
از خیر حمله‌ی دشمن میان
مردم می‌افتد.

- بلنک‌جی کشی *bəli * ci kisi*
یعنی: شخص بسیار ترسر ر
رمنده.

بلنک * *bulu*: گرشه, زاریه,
کنج.

تلنک * *tulu*: شقیقه, گیج‌گاه.

تلنک * *tulu*: حلقه‌ای در
افسار که زیر گرش جا می-
گیرد ر بندهایی را که از

یلنک * yeli: یلنک [یر * yeli] [yer] یعنی: محلی که بادش زیاد باشد.

- بر یلنک کرن *bu yeli * kun* یعنی: این ررز پر از باد.

غنه داران با حرف «ج»

برنج birinc: برنج نانک *birinc* * *nə* یعنی: یک چیز. کلمه ای تابع قاعده است، اما کمتر کاربرد دارد.

کرنج korunc: مردم تماشاگر به چیزی.

بزنج bezinc: کلاف ابریشم ر پشم.

بزنج buzunc: علفی با شاخه-ها ر برگهای سرخ که در باغات می‌ریزد. خاصیت دارویی دارد.

سنج səwinc: شادمانی. در این قطعه نیز آمده است: *اکرش سنج بلسا قتنغ اخصنر*

Okus sewinc bolsa qatig oxsunur یعنی: کسی که بسیار شادمانی کند، سخت پشیمان می‌شود.

ترضیح آنکه: اگر کسی زیاد شادی کند، به حسرت آن هم دچار می‌شود. این مثل را بدان آرند که ترصیه به ترک افراط کنند. در این قطعه نیز آمده است:

مندا بلنر سنج اتی قذغر اتار قرشی کرب سنجج، انی احمق اتار

Məndə bulnur sewinc

*ugrar tu *ur bargali*

ترجمه: به تر جهیزیه دادم،

اکنرن این را بگریید، رنج مرا بشناسید،

برادر زن راهی شده است.

ترضیح آنکه: از زبان داماد به پدر زن گفته می‌شود که من به تر جهیزیه دادم، این را بستان. رنج ر زحمت من را ببین. ر پدر زن می‌گریید که: «ار به خاطر پیش آمدی، راهی است.»

کلنک * golu: آبگری که پرندگان بر آن فرورد آیند.

«مثال»

از این باب

یینک * yəbə: یینک یر * *yəbə*

yer یعنی: محل شنزار، ر باتلاقی. محلی که پای حیرانها در آنجا فرورد در آردن آن سخت باشد.

یتنک * yətə: کمان، رسيله ي پشم‌زنی.

یدنک * yadi: یدنک سر * *yadi*

suw یعنی: اندکی آب که بر رری زمین پخش شده باشد.

یشنک * yusə: یشنک تاش * *yusə* *tas* یعنی: سنگ صاف.

یلنک * yali: یلنک قلج * *yali*

qilic یعنی: شمشیرعریان.

یلنک * yali: یلنک ار * *yali* * *ər*

یعنی: شخص لخت ر برهنه. به هر چیز لخت ر عریان نیز یلنک * *yali* می‌گیرند.

- ال بککا یکنج یکندی *ol*
bəggə yukunc yukundi یعنی:
 ار, در مقابل بیگ, سرخم
 کرد.
 مردد دیگر نیز چنین است:

چهار راجیان

تتنجر *tutuncu*: تتنجـ
 اغل *tutuncu ogul* یعنی:
 کردکی که به فرزند
 خرانگی گرفته شده باشد.
سزنجی *sazinci*: سزنجی
 تاشی *sazinci tasi* یعنی: سنگ
 گچ.
قرنجا *qarinca*: مرچه. (ترکی
 ارغزی).

«مثال»

از این باب

یرنجا *yorinca*: یرنجه. (ترکی
 ارغزی).

باب فعال

سنکار *si *ar*: سري, طرف ر
 جانب چيزي.
 - سنکاردن یري *si *ardin yori*
 یعنی: از کنار رد شر.
منکار *mu *ar*: منکار ایدم
*mu *ar aydim* یعنی: به این
 گفتم.

منکار *mi *ar*: چشمه ي آب.
 (ترکی ارغزی).

ینکان *ya *an*!!!!!!
 !!!!!

سنان *sa *an*: سنکان نانک *sa*
 **an nə* * یعنی: چيزي با طعم
 گس.

Oti qa gu atar
Qarsi korup sagdi
Ani ucmaq atar

یعني: پیش من گیاه شادي
 است,
 که حسرت را نابرد می‌کند.
 کاخ مرا, درستم بدید.
 ر آن را بهشت پنداشت
 ترضیح آنکه: می‌گیرید گیاه
 یا داري شادي ر نشاط
 پیش من است که غم ر حسرت
 را از بین می‌برد. هنگامي
 که درست من, قصر من را
 دید, از زیبایی
 آن را باغ جنان فرض کرد.
سقنج *saqinc*: حسرت, غم-
 اندره.

قلنج *qilinc*: خلق ر خري.
 اذکر قلنج *a gu qilinc* یعنی:
 خري نیکر. متضاد آن نیز,
 قلنج *qilinc* است.
قلنج *qilinc*: ناز ر کرشهي
 زن. اکش قلنجلنما *okus*
qilinclanma یعنی: زیاد ناز
 ر کرشه مکن!
کلنج *kulunc*: خنده آرر,
 مضحک.

«مثال»

از این باب

یفنج *Yafinc*: نام شهري در
 نزدیکی ایلا *Ila*.
یکنج *yukunc*: نماز. (ترکی
 قپچاقی).

- تنکریکا یکنج یکندی *tə*
rigə yukunc yukundi یعنی:
 برای خداوند, نماز به جاي
 آررد.

در این بیت نیز آمده است:

تن کن تین تنکریکا بینمغل
قرقب انکر ایمر اینمغل
*Tun gun tapun tə *rigə*
boynamagil

*Qorqup a *ar əymənu oynamagil*
ترجمه: شبانررز، خدارند
را عبادت کن،
از ار بترس، کنار مکش ر
گردنکشی مکن!

ترضیح آنکه: می‌گرید شب ر
ررز به نیایش خدای تعالی
بر خیز ر تکبر ر خردخراهی
مکن، از خدارند بترس،
شرم‌دار، عمر خرد به بازی
مگذران!

کافران - که مدفرن در
خاک گردند - آسمان ر هر
چیز بزرگ ر عظیم مثل کره
بزرگ ر درخت تنارر را
خدای انگارند ر تانکری *tə*
**ri* گریند ر از این رر،
به آن سجده می‌آرند ر به
شخص دانشمند ر عالم
تنکرکان *tə *rigən* می‌گریند.
از گمراهی آنان به خدا
پناه می‌بریم.

تنکرا **ra tu*: چرک بدن.

انکرا **ra u*: ار انکرا یتی *əu*
**ra yatti* یعنی: شخص به پشت
خرابید.

تنکرا **ra tu*: ار تنکرا تشتی *əu*
**ra tusti* یعنی: شخص به رر
افتاد.

تنکشیر **su tu*: شمعدان،
چراغدان.

جنکشیر **su cə*: بارانی کرچک.

«مثال»

از این باب

ینکاغ **ag yo*: سعایت ر
بدگری از شخص در نزد
بیگ.

- انی ینکاغ ینکادی *ani yo*
**ag yo *adi* یعنی: از ار پیش
خاقان بد گفت، غمازی
کرد.

ینکاق **aq ya*: استخران در
طرف دهان که دندان بر
رری آنها می‌ریید. به
کناره‌ی هر چیز دیگری نیز
چنین می‌گیرند. قبغ
ینکاقی **aqi qapug ya* یعنی:
پاشنه‌های درب.

ینکان **an ya*: فیل. ارغرزان
این را نمی‌دانند.

باب پهن راکی فعلی

تنکری **ri tə*: خدارند
ذراجلال. در این کلام نیز
آمده است:
تین تبغساق، تنکری سنج
سز

*Toyin tapugsaq tə *ri sewincsiz*
یعنی: کاهن کافر قصد
عبادت دارد، خدارند
ذراجلال نا شاد است.

ترضیح آنکه: تریرن، یا
کاهن ر مربد بزرگ
کافران، قصد عبادت خدای
تعالی را دارد، اما،
خدارند از اعمال ار نا
شاد است. این مثل را
درباره‌ی کسی گریند که به
گمان خرد برای کسی کاری
خیر انجام می‌دهد، ری برای
ار ناپسند می‌باشد.

شنکلا *la *su: علفي که در سرزمین آرغریان می‌ریزد. ریشه‌ی آن خوردنی است.
قلنکر *u *qal: بالا آمدن ر مانند بر رری آب.
 - سدا قلنکرلادی *suwda qal*
**uladi* یعنی: بر بالا ر بر سر آب آمد.
کزنکر *u *koz: آینه .

مثال

از این باب

ینکقر *qu *ya: انعکاس صرت, صدا ر پژراک در این کلام نیز آمده است:
 یزماس اتم یغمر
 ینکلماس بلکا ینکقر

Yazmas atim yagmur

*Ya *ilmas bilga ya *qu*

ترجمه: تیرانداز ماهر, باران است,
 دانشمند بی‌خطا, پژراک است.

ترضیح آنکه: می‌گیرید تیرانداز ماهر, باران است که نشانگان آن, رری زمین است ر رسعت دارد ر تیر به خطا نمی‌ررد ر به گرشه‌ای می‌نشیند. دانشمند راستگر نیز پژراک است, چرا که هر چه گریبی, به همان شیره ترا پاسخ می‌دهد.

این مثل را در مورد کسی گیرند که خطایی از ار سر زده باشد ر عذرخواهی کند.

یلنکر *u *yal: یک نرع بازی میان دخترکان. در سر طناب را به درخت ریا به سترن می‌بندند ر در رسط آن, دختری می‌نشیند ر با

جنکشی *si *Cə: نام بیگ ختن که ختن را فتح کرد. گیرند که کلمه‌ی جنکشی *si *cə, دگرگرن شده‌ی جمشید *cəmsid* است.

منککر *gu *mə: ابـدی, جاردانی ر پایدار ابدیت. این کلمه, هم اسم ر هم مصدر است.

- منککر اثرن *mə *gu ajun* یعنی: سرای باقی, آخرت. در این بیت نیز آمده است:

تغب تقی قلمدی منککر ارن
 اثرن کنی یلدزی تتجی تغار
*Togub taqi qalmadi mə *gu əran*
Ajun kuni yulduzi tutci togar

ترجمه: آدمیانی که ترلد یافتند, جاردان نمانند,
 خررشید ر ستارهای جهان بی‌درنگ طالع می‌شوند.
 ترضیح آنکه: دربارهی زمانه صحبت می‌کند ر می‌گیرید: آدمی ابـدی زیست نکرد, خررشید ر ستارگان این جهان پیروسته طالع می‌شوند ر می‌دمند, اما فرسوده نمی‌گردند.

جنکلی *li *cə: جنکلی منکلی *cə*
**li mə *li* نام یک بازی کردکانه است. تاب بازی. عربها به آن: «الدردا» می‌گیرند.

قنکلی *li *qa: گردرنه ر ارابه‌ی گاری که بر رری آن بار ر بنه حمل می‌کنند.
قنکلی *li *Qa: نام مردی بزرگ در میان قیچاقان.

سلنکر *u *sal: آلتی شبیه فلاخن که با آن ریگ می‌اندازند.

باب چهار راجیان باب پهن راکي فعلل , فنعل

تنکج *uc *tə: هر چیزی که به اندازه‌ی نیم ارش بلندی داشته باشد, مانند سه پایه‌ی زیر دیگ.

سنکج *əc *sə: سیب کرچک ر خرش‌طعم به اندازه‌ی فندق.

سنکقر *qur *so: سنقر. پرنده‌ی شکاری. این, غیر از طغریل *togril* است.

قجنکار *ar *qoc: قرچ. در این کلام نیز آمده است:

اکي قجنکار بشي بیر اشجتا
بشماش

*İki qoc *ar basi bir asacta bismas*
یعنی: کله‌ی در قرچ در یک دیگ نمی‌پزد.

این مثل را در مورد در امیر یا در بیگ که در یک شهر مزاحم هم شدند, ر ضرورت رفتن یکی از آن در ایجاب کند, می‌آرند.

قجنکار باشي *Qoc *ar Basi*,
نام شهری است.

قنکدش *das *qa: قنکدش

قنکدش *qa *das qadas* یعنی:
برادران پدری. در برادر که از یک پدر ر از در مادر جداگانه باشند. در این کلام نیز آمده است:
قنکدش قما اررر
اکدش ارر ترتر

*Qa *das quma urur*

Igdis oru tartar

ترجمه: برادران پدری,
بسیار هم‌دیگر را می‌زنند

پاهایش به زمین فشار می‌آورد ر خرد را حرکت می‌دهد ر بالا ر پایین می‌رود. تاب بازی.

ینجکا *yincgə*: ظریف. ینجکا

ترقر *yincgə turqu* یعنی:
پارچه‌ی حریر نازک.

ینجکا قیز *yincgə qiz* یعنی:
کنیز.

ینجکا کشي *yincgə kisi* یعنی:
شخصی پارسا ر عابد.

ینککا *gə *ye: زن برادر بزرگتر.

باب فعالر

تیانکر *u *taya: حاجب ر پرده-

دار خاقان. از زمانی که میان ترکان لفظ «حاجب» راج یافت. این کلمه از ررنق افتاد. اصل آن از فعل تیندی *tayandi* یعنی:

اعتماد کرد مأخذ است.

خاقان بر ار اعتماد می‌کند. مردم اعتماد مردم نیز می‌باشد که سخنان ر شکایات مردم را به خاقان می‌رساند ر از ار پاسخ باز می‌آورد.

مثال

از این باب

ینکیلا *ila *ya: ال ایشغ ینکیلا

قلدی *ol isig ya *ila qildi* یعنی:
ار, کار را درباره انجام داد, دیگر باره شرع کرد.

باب سه راجیان پایان

یافت.

پرست که در اثر آلودگی چیزهای چسبناک حاصل می-شود.

تنکک *luk *tu : سرراخ , پنجره .

جنکک *lik *cə : گیاه پیچه , گیاه عشقه .

کنکک *lək *ko : پیراهن .

دنکال *al *da : کاه گندم که دله شده باشد .

مثال

از این باب

ینکج *əc *ye : خرچنگ , سرطان (ترکی ارغزی) .

یلنکرس *us *yal : یلنکرس ار *yal uz ər* یعنی: شخص تنها .

- یلنکرس قاز *yal us qaz otməs* یعنی: غاز تنها , بانگ نمی‌کند. این مثل را در مرد کسی گریند که ترصیه به اخذ یاری از دیگران بکنند .

ینکرق *raq *ya : پیچ ر خم کره , کمره ر پرتگاه که در پایین آنها رد جاری باشد ر آدمیان از روی آن بپرند ر بگذرند .

ینکشق *saq *ya : ینکشق ار *ya saq ər* یعنی: مرد بسیار گری ر بیهوده گری ر راج .

یلنقق *uq *yal : نیای ما آدم صلوات الله علیه . در این کلام نیز آمده است:

یلنقق اغلی یرقازرر , اذکر اتی قلیر

*Yal *uq ogli yoqa ur ə gu ati qalir*

(به خاطر بغضی که از هم دارند) .

برادران مادری , بسیار به همدیگر مهر می‌رزند (به خاطر محبتی که با هم دارند) .

منکلف *lug *mu : منکلف ار *mu lug ər* یعنی:

شخص رنجیده ر محنت کشیده ر آزموده .

تنکسق *suq *ta : تنکسق نانک *ta suq nə **

یعنی: چیز عجیب ر حیرت‌آرر . به طعامی که شخص گاهگاهی به دست می‌آررد , به سبب نفاست آن , تنکسق اش *ta suq as* می‌گیرند .

ترنقق *aq *tir : ناخن .

قنقراق *raq *qi : چاقری شبیه ساطرر که گرش ر خمیر با آن می‌برند .

قزنقق *uq *qaz : میخ . ر از

اینجا گرفته به ستاره‌ی قطبی *təmur qaz *uq* قزنقق یعنی: «مسماری که از آهن ساخته شده باشد» گرئیا چرخ آسمان , بر گرد ار می‌چرخد .

جنقراق *raq *ci : جنقراق ار

*ci *raq un* یعنی: آراز صاف ر بلند .

قنقرق *raq *qa : کام , سقف دهان .

قنکسق *siq *qa : قنکسق اتا *qa siq ata*

یعنی: پدر ناتنی . - قنکسق اغل *qa *siq ogul* یعنی: فرزند ناتنی .

قنقق *uq *qal : شرره‌ی سر .

شرره ر چررک روی پرستین ر

جفشانک * cəfsə: مقراضی که با آن پشم گوسفندان را می‌چینند. (ترکی چگلی).
جشانک * cəwsə: کسی که پیوسته از چشمش آب بریزد، سست بینایی.
کفشک * kəfsə: طعامی که به عنبران هدیه پس از خرم‌کرپی ر پایان‌کار پاک کردن غله، به کسانی که به آن عمل می‌آیند، داده می‌شود.
سلانک * suwla: سلانک یغاج *suwla * yigac* بدرن شاخ ر برگ.
سلانک * suwla: سلانک سج *suwla * sac* یعنی: گیسری صاف غیر مجدد.
قلقنک * qalqa: سپر.
قلقن *qalqan* نیز گفته می‌شود.

منقرص

از این باب

تیلنک * tayla: تیلنک ار *tayla*
ar یعنی: شخصی که جامه ر لباس ار تمیز ر خردش خردش- تیپ، ظریف، لطیف ر درخشنده باشد این کلمه، بیشتر برای جرانان به کار می‌رود.
 - تیلنک یکت *tayla * yigit*
 یعنی: جران خردش طبع ر پاک از آرایش.

غنه داران با حرف «ج»
از این باب

قزغنچ *qazganc*: سرد، منفعت.

یعنی: فرزند آدمی فانی می‌شود، نام نیکش باقی می‌ماند.
ترضیح آنکه: فرزند آدمی را مرگ از بین می‌برد، رلی نام نیکش از بین نمی‌رود. این مثل را در مورد کسی زنند که ار را به کارهای نیکر ترصیه کنند.
یلنق * uq *yal*: آدمی- بشر. در این بیت نیز آمده است:
 یغی ارر یلنقنک نانکی تار
 بلک اری یاغن نالک سار
*Yagi arur yal *uqu * na *i tawar*
Bilig ari yagisin nalik sewar
 ترجمه: دارایی آدمی، دشمن ری است،
 شخص خردمند چگرنه دشمن درست می‌شود؟
یلنق * uq *yal*: کنیز. (به گریش‌های ارغزی، قپچاقی ر سراری).
یلنق * luq *ya*: لغزش ر خطا در حرف ر عمل.

غنه داران این باب

تپچنک * tapca: چیزی سه پایه شبیه سفره ر خران که باغبان به هنگام چیدن انگر بر بالای آن می‌رود. (ترکی کنجاکي).
جلبنک * calpa: گل رقیق.
جفشانک * cifsə: جفشانک
 جغر * *cifsə*
cagir یعنی: شیرهی لبگزر انگر.

فعللال

از این باب

سنکرسق *si *arsuq*: محل نشستن.
یکی از در سرار بر اسب.
منکزکاک *mu *uzgək*: پینه ر
پرسته ر زبيري که از کار
زیاد بر رري دست پیدا
می‌شرد.

غنه داران فرجام راج

قرنکغر *qara *gu*: تاریکی,
سیاهی ر ظلمت.
قزنکقر *qaza *qu*: یب قزنکقر
بلدی *yip qaza *qu boldi* یعنی:
طناب چنان درهم پیچید که
قابل استفاده نشد ر گره-
هایش ناگشردنی گردید.

مثال

از این باب

ینکلغان *ya *ilgan*: ینکلغان
ار *ya *ilgan ər* یعنی: شخص
فرامرشکار ر سهر کننده.

گرنه ي دیگر

از این باب

تنکلکچ *tə *əlguc*: پرنده ي
مرسرم به زغن, غلیراج.
(ترکی ارغزري).
تنکلکرن *tə *əlgun*: زغن, غلیراج
(به شیره ي دیگر ترکان).
تنکرکان *tə *rigən*: دانشمند
عبادت کننده خدارند. (در
گریش ترکان غیرمسلمان).

شش راجیان

از این باب

قرقنچ *qorqunc*: مخرف ر
ترسناک.

تزنکچ *təzginç*: گردنه ي کره,
کمره ي کره. مرارد دیگر
نیز چنین است:

- *təzginç yol* تزنکچ یول
یعنی: راه پیچ در پیچ.
مثال از این باب:

یرکنچ *yorgənc* مثل تزنکچ
tezgənc به معنای: انخار ر
پیچ در راه. مرارد دیگر
نیز چنین است.

یرکنچ *yorkənc* عشقه,
گیاهی
که بر درخت می‌پیچد ر
آنها می‌خشکاند, پیچک.

باب فعللر

قنکرغر *qa *ragu*: زنگ,
زنگرله, جرس.

قنکرغر *qo *ragu*: استخرانی که
از زیر گرش بیرن می‌آید.

سنکرکر *sə *rəgu*: سنکرکر ات
at **rəgu* اسبی که صدام (=)

بیماری سردرد در اسب)
دارد, از بیینی ار چرکاب
بیرن می‌ریزد. گاه کردکی
را که آب بیینی ار جاری
شرد نیز, با آن دشنام ر
ناسزا می‌گیرند.

مثال

از این باب

ینکدکر *yi *dəgu*: دماغر,
کسی
که از بیینی ار خلط ر چرک
رران باشد. به کردک در
مقام ناسزا گریبی می-
گیرند.

باب پنچ راجي پهن راکي

ینکلدرق *ya *alduruq*: قطعه‌ای
 نمده که بر شانه‌ی شنل ر
 قبا درخته می‌شرد ر از آن
 برای محافظت سر از باران
 ر ترفان استفاده می‌شرد.

در این کتاب، جمع ساکنین
 نداشتیم. زیرا که صدای
 حرف غنه سنگین است. جمع در
 ساکن در یکجا نیز، خرد
 شدت دارد. نمی‌تران کلمه
 را با حرف غنه ر در ساکن
 ترامان، به تلفظ در
 آرد. از این رر، غنه

همراه حررف ذلاقه آمده
 است ر تلفظ را آسان
 ساخته است. اما، باز،
 اندک است.
 جمع در ساکن ر غنه فقط در
 اصطلاح زیر آمده است:

- سرزنکری کشی *soza *ri kisi*
 یعنی: شخص پرگر ر راج.
 در این کلمه حرف «ر» جزر
 حررف ذلاقه است ر سبب
 ررانی تلفظ کلمه شده
 است.

کتاب اسماء غنه داران پایان یافت.



بخش درم : افعال غنه داران

مرد. (تنکار- تنکماق *to* *ar- to *maq

سنکدی *si *di*: اش سنکدی *as si*

di یعنی: طعام هضم شد. -

سر بیرکا سنکدی *suw yergə si*

di یعنی: آب در زمین فر رفت.

- سرز کنککا سنکدی *soz go*

di *ulgə si یعنی: سخن بر دل

نشست. (سنکار- سنکماک *si*

mək *ər-si

- اردک قمشقا سنکدی *ordək*

di *qamisqa si یعنی: اردک در

نیزار ر یا میان خس ر

خاشاک مخفی شد.

به کسی که بدرن اطلاع

صاحب خانه وارد منزل ری

شرد نیز، چنین می‌گیرند.

(سنکار- سنکماک *si* *ər-si *mək

منکدی *mo *di*: ات منکدی *at mo*

di یعنی: اسب پاهای خرد

را جمع کرد ر لگد پراند.

باب در راجیان

تنکدی *ta *di*: قش تنکدی *qus ta*

di یعنی: پرنده ارج

گرفت. اگر تیر در هرا از

چشم ناپدید شرد، می-

گیرند:

- اق تنکدی *oq ta *di* یعنی:

تیر، ارج گرفت. (تنکار-

تنکماک *ta *ər- ta *mək*).

تنکدی *ta *di*: ال انک باشن

تنکدی *ol ani * basin ta *di*

یعنی: ار بر سر ری دستار

پیچید. به هر چیز دیگری

که با رسن ر طناب سفت

کرده شرد نیز چنین می-

گیرند. (تنکار- تنکماق *ta*

maq *ar- ta

تنکدی *to *di*: سر تنکدی *suw to*

di یعنی: آب، یخ زد.

مرارد دیگر نیز چنین است.

- ار تنکدی *ər to *di* یعنی:

شخص از سرما یخ زد، ر

کرد. مرارد دیگر نیز چنین است. (سنکرر- سنکرماک *si *irmək* *irir-si).

قنکردی *qo *urdi*: ار یغاج

قنکردی *ar yigac qo *urdi* یعنی: شخص درخت را کند ر از جا در آورد. مرارد دیگر نیز چنین است. اگر باد چیزی را از جا بکند نیز، چنین می‌گیرند. (قنکرر- قنکرماق *qo *urur- qo *urmaq*).

کینکردی *ki *urdi*: ار ان

کینکردی *ar ewin ki *urdi* یعنی: شخص، خانه اش را رسعت داد. مرارد دیگر نیز چنین است. (کینکرر- کینکرماک *ki *urur-ki *urmək*).

تنکزدی *ta *izdi*: ار ابکاسندا

تنکزدی *ar opkəsində ta *izdi* یعنی: شخص از خشم، پف کرد. این، باد کردن در اثر عصبانیت است.

- ابکا تنکزدی *opkə ta *izdi* یعنی: جگر باد

کرد. ر آن زمانی است که برای خرب پختن جگر بر آن خردل ر سرکه می‌افزایند. (تنکز- تنکزماق *ta *izar- ta *izmaq*).

تنکشدی *tə *əsdi*: تنکشدی

نانک *tə *əsdi nə* * یعنی: [آن] چیز مساری شد. چیزی با چیز دیگری میزان شد. در این قطعه نیز آمده است:

منک بلا کینکشدی
بلکی منکا تنکشدی

(منکار- منکماک *mo *ər- mo *mæk*).

مثال

از این باب

ینکدی *ye *di*: ار انی

ینکدی *ar ani ye *di* یعنی: شخص، ار را شکست داد. (ترکی ارغزی ر قپچاقی). (ینکار- ینکماک *ye *ər- ye *mæk*).

باب سه راجیان

باب میان ساکن ر پهن

راکی

فعلدی

تنکردی *tə *urdi*: ار اق

تنکردی *ar oq tə *urdi* یعنی: شخص تیری ار جگیر پرتاب کرد، تیر در هرا گم شد. اگر پرنده از دست آدمی در رود ر در ارج هرا ناپدید شود نیز، چنین می‌گیرند. (تنکرر- تنکرماک *tə *urur- tə *urmək*).

سنکردی *si *urdi*: ال تنجر

سنکردی *ol tancu si *urdi* یعنی: ار، لقمه را فرر برد ر هضم کرد. مرارد دیگر نیز چنین است. (سنکرر- سنکرماک *si *urur-st *urmək*).

سنکردی *si *irdi*: یاغی تریکا

سنکردی *yagni tərīgə si *irdi* یعنی: ررغن را بر ری پرست مالید ر جذب آن

گیرند. (سنکشور - سنکشماک
*si *isur-si *ismək*).

سنکشدی *su *usdi*: اکی ار
 بولا سنکشدی *ikki ər birlə su*
 در تن با هم
 در جنگ شاخ به شاخ ر
 نیزه به نیزه در آریختند.
 (سنکشور - سنکشماک *su *usur-*
*su *usmək*).

کینکشدی *ke *əsdi*: ال منکا
 کینکشدی *ol ma *a ke *əsdi*
 یعنی: ار با من کنکاش ر
 مشاره کرد. (کینکاشور -
 کینکاشماک *ke *əsur-ke *asmək*).
انکقتی *o *uqti*: انک یرزی
 انکقتی *o *uqti* *ani *yuzi o* یعنی:
 صرت ار از بیماری ر یا
 از چیز دیگری آب ر رنگ
 خرد را از دست داد.

برجن انکقتی *barcin o *uqti*
 یعنی: تازگی, زیبایی ر
 درخشندگی پارچه حریر
 ناپدید شد. (انقکار -
 انکقماق *o *uqar-o *uqmaq*).
منکقتی *mu *uqti*: ار منکقتی *ər*
*mu *uqti* یعنی: شخص, دچار
 رنج ر محنت شد. (منقکار -
 منقماق *mu *uqar-mu*
**uqmaq*).

انکلدی *o *uldi*: سکل
 انکلدی *o *uldi* *sokəl o* یعنی:
 بیمار, بهرد یافت.
 - ایش انکلدی *is o *uldi*
 یعنی: کار, به سامان شد.
 (انکلور - انکلماق *o *ulur-o*
**ulmaq*).
انکلدی *u *uldi*: یغاج
 انکلدی *u *uldi* *yigac u* یعنی:

ارن بلا سنکشدی

البلا ر بشن ال یرار

*Məni *bilə kə *əsdi*

*Bilgi ma *a tə *əsdi*

*ərən bilə su *usdi*

Alplar basin ol yuvar

ترجمه: با من سخن گفت,

خردش با من یکی گشت.

با دلاران در آریخت,

ر سر پهلرانان را در
 غلتانید.

ترضیح آنکه: می‌گیرید با
 من مشرت کرد, عقل من با
 عقل ار مساری شد, جنگید
 ر ار کسی است که سر
 پهلرانها را مانند ترپ می-
 غلتانید. (تنکاشور -
 تنکشماک *tə *əsur- tə *asmək*).

تنکشدی *tu *usdi*: ار تنکشدی *ər*
*tu *usdi* یعنی: مرد, سر خم
 کرد. (تنکشور - تنکشماک
*tu *usur- tu *usmək*).

تنکشدی *to *usdi*: تنکش
 تنکشدی *to *uz to *usdi* یعنی:
 خرک با چشمان دریده بر
 ری حمله کرد.

- ار تنکشدی *ər to *usdi*
 یعنی: شخص از قبول یک کاری
 سرباز زد, با دیده نرفت
 به ترصیه کننده آن
 ککار نگریست.
 (تنکشور - تنکشماق

*to *usur- to *usmaq*).

سنکشدی *si *isdi*: سرلار قمغ
 سنکشدی *suwlar qamug si *isdi*
 یعنی: آب, نفرذ کرد. به
 هر مایعی که میان قطعات
 چیزی نفرذ کند, چنین می-

(کینکتر- کینکتماک *ki *itur-*
 . (*ki *itmāk*)

چهار راجیان

کینکادی *ke *adi*: ال منکا
 کینکادی *ol ma *a kenādi* یعنی:
 ار با من کنکاش ر مشرت
 کورد. (کینک-ار-
 کینکماک *ke *ar-ke *āmāk* .

کینکردی *ki *udi*: ییر
 کینکردی *yer ki *udi* یعنی:
 زمین, رسعت یافت. مرارد
 دیگر نیز چنین است.
 (کینکر- کینکماک *ki *ur-ki*
 . (**umāk*)

لفیف

از این باب

ینکادی *yo *adi*: ال انی بککا
 ینکادی *ol ani bāggā yo *adi*
 یعنی: ار, از ری به بیگ
 سعایت برد. مرارد دیگر
 نیز چنین است. (ینکار-
 ینکماق *yo *ar-yo *amaq* .

باب چهار راجیان

باب پهن راکي

فعللدي

تنکردی *tā *turdi*: ال قش
 تنکردی *ol qus tā *turdi* یعنی:
 ار, پرندہ را پرراز داد.
 اگر تیر را نیز به هرا
 پرتاب کند, چنین می‌گیرند.
 (تنکتر- تنکتماک *tā *turur-*
 . (*tā *turmāk*)

تنکردی *to *dārdi*: ال ایاق
 تنکردی *ol ayaq to *dārdi*
 یعنی: ار, ظرف را
 برگردانید, زیر ر ر
 کرد. مرارد دیگر نیز چنین

چرب, کنده کاری شد. مرارد
 دیگر نیز چنین است.
 (انکلر- انکلماک *u *ulur-u*
 . (**ulmāk*)

تنکلدی *ta *ildi*: تنکلدی باش *ta*
ildi bas یعنی: سر با دستار
 پیچیده ر بسته شد. به هر
 چیز دیگری که با طناب ر
 یا مانند آن پیچیده ر
 بسته شد نیز, چنین می-
 گیرند. (تنکلر- تنکلماق
 . (*ta *ilur-ta *ilmāq*)

تنکلدی *to *uldi*: ار ایشتن
 تنکلدی *ar istin to *uldi* یعنی:
 شخص, امید خرد را از کار
 کردن برید. (تنکلر-
 تنکلماق *to *ulur-to *ulmaq* .

تنکندی *ta *indi*: ار بشن
 تنکندی *ar basin ta *indi* یعنی:
 شخص سرش را با پارچه ای
 پیچید ر بست, خردش به
 تنهایی این کار را کرد.
 (تنکدر- تنکنماق *ta *inur-ta*
 . (**inmaq*)

مضاعف

تنکتی *tu *utti*: ار بشن تنکتی *ar*
*basin tu *utti* یعنی: شخص سرش
 را خم کرد. مرارد دیگر
 نیز چنین است. (تنکتر-
 تنکتماک *tu *utur-tu *utmāk* .

تنکتی *tā *itti*: ار اقرن تنکتی *ar*
*oqin tā *itti* یعنی: مرد, تیر
 خرد را به ارج هرا
 انداخت. (تنکتر- تنکتماک
 . (*tā *itur-tā *itmāk*)

کینکتی *ki *itti*: ار ان کینکتی *ar*
*ewin ki *itti* یعنی: شخص
 خانه اش را رسیعتز کرد.
 مرارد دیگر نیز چنین است.

کار حیرت ر تعجب کردند.
(تنکلشُرر- تنکلشماق *ta lasmaq *lasur-ta*).

در این قطعه نیز آمده است:
اردی بِلت انکرشُر
اقتی اَقن منکرشُر
قلدی بدن تنکلشُر
ککرر تقی منکرشُرر

*Ordi bulit i *rasu*

*Aqti aqin mu *rəsu*

*Qaldi budun tə *ləsu*

*Kokrər taqi ma *rasur*

ترجمه: ابر، فریادکنان
غرید،

سیل با غرش رران شد.
مردم به حیرت افتادند،
خررش ر فریاد بلند شد.
ترضیح آنکه: دربارهی
باران صحبت می‌کند ر می-
گرید که ابرها با غرش ر
خررش فریاد بر آوردند ر
سیلابها خورشان رران شدند.
مردم حیرت کردند ر ابر با
رعد ر برق غریدن گرفت.

منکدشدی *mə *dəsdi*: اکی

اراعت منکدشدی *ikki uragut*

*mə *dəsdi* یعنی: در زن،

مرهای صررت همدیگر را بند

انداختند. (منکدشُرر-)

منکدشماک *mə *dəsur-mə*

. (**dəsmək*)

گرنه ی دیگر

از این باب

منکشدی *mi *əsdi*: ال منک برلا

منکشدی *ol mənī * birlə mi *əsdi*

یعنی: ار، با من به یک

اسب سرار شد. (منکشُرر-)

منکشماک *(mi *əsur-mi *əsmək*).

است. (تنکدشُرر-
تنکدشماک *tondərur- tondərmək*).

سنکدردی *si *durdi*: سَجک اشغ
سنکدردی *sucik asig si *durdi*
یعنی: شراب، غذا را هضم
داد، حل کرد. (سنکدشُرر-
سنکدشماک *si *durur- si *durmək*).

- ال انی اکا سنکدردی *ol ani ewgə si *durdi*
ری را در خانه داخل کرد
ر نگهداشت.

منکقدردی *mu *qardi*: ال انی

منکقدردی *ol ani mu *qardi*
ار، ری را رنج ر عذاب
داد. (منکقدشُرر- منکقدشماق
muqarur-muqarmaq).

تنکردی *tə *ərđi*: ال بیر نانکی

بیرکا تنکردی *ol bir nə *ni*

*birgə tə *ərđi* یعنی: ار در

لنگه از یک چیز را میزان

کرد. (تنکدشُرر- تنکدشماک *tə *ərur-tə *ərmək*).

تنکلشدی *tə *ləsdi*: بیر نانک

بیرکا تنکلشدی *bir nə * birgə*

*tə *ləsdi* یعنی: یک لنگه از

چیز با چیز دیگری میزان

گردیده شد. (تنکلشُرر-)

تنکلشماک *(tə *ləsur-tə *ləsmək*).

تنکلشدی *ti *lasdi*: ال منک

برلا سرز تنکشدی *ol mənī * birlə soz ti *lasdi*

با من در سخن شنیدن

رقابت کرد. (تنکلشُرر-)

تنکلشماق *(ti *lasur-ti *lasmaq*).

تنکلشدی *ta *lasdi*: کشیلار بر

ایشغ تنکلشدی *kisilər bu isig ta *lasdi*

یعنی: مردم از این

داد, با اسب دشمن را
دنبال کرد. دریدن دنبال
هر چیزی به قصد گرفتن را
نیز چنین می‌گیرند.
(سنگدار- سنگدماق *so*
**damaq* **dar-so*).

منگدادی **dədi* **mə*: ال انک
سجن منگدادي *ol ani *sacin mə*
**dədi* یعنی: ار, مری ری را
زدرده.
در این قطعه نیز آمده
است:

اژم برب سنگدادي,
تکر ترب انکددي
سجن قرا منکددي
ارزولیر ار اار

*U im barip so *dadi*

*Təgrə turup a *dadi*

*Sacin qira mə *dadi*

Arzulayu ər awar

ترجمه: به دنبالش راه
افتاد ر تعقیب کرد,
همه سري ار را در محاصره
انداخت.
مرهایش را کند ر پراکند.
مانند شغال شکار آدمی
می‌کند.

ترضیح آنکه: از کسی که
بیگی را شکست داده است
صحبت می‌کند ر می‌گیرد که
ار پشت سر ری سرار بر
اسب برای دستگیری ری, به
سریش شتافت. دیگران نیز
ار را در محاصره
انداختند ر مرهایش را
کندند. گرد آمدن اشخاص
را به جمع شدن شغالان
تشبیه می‌کند. زیرا تنها
شغالان رقتی انسانی را
شکار کنند, اطراف ار را
به محاصره در می‌آورند ر
آنگاه می‌خورند.

کنکردی **rəndi* **ku*: ار ایشقا
کنکردي *ər isqa ku *rəndi* یعنی:
شخص در کار جری شد.
پنهانی با خرد حرف زد.
(کنکررر- کنکرغاک *ku*
**rənmək* **rənur-ku*).

کینکردی **rundi* **ki*: ال
کینکردي *ol ki *rundi* یعنی:
شخص مرفه شد, زمانی در
نعمت برد. (کینکررر-
کینکرغاک *ki *runur-ki*
**runmək*).

تنکلندی **ləndi* **tə*: ار ایشن
تنکلندي *ər isin tə *ləndi* یعنی:
مرد, در کارش چاره اندیشی
کرد. (تنکلنرر- تنکلنماک
**lənmək* **lənur-tə*).

«مثال»

از این باب

ینکشردی **surdi* **yi*: ال اسک
سرخ تملغقا ینکشردي *ol isig*
**surdi* **suwug tumlugqa yi* یعنی:
ار آب گرم بر آب سرد ریخت
ر آن را رلرم ساخت.
(ینکشرر- ینکشرماک *yi*
**surur-yi* **surmək*).

ینکقردی **qurdi* **ya*: ار ینکقردي *ər*
**qurdi* **ya* یعنی: شخص, به چپ
ر راست خرد نگریست.
انگار که صدایی شنیده ر
یا چیزی حس کرده است.
(ینکقرار- ینکقرماق *ya*
**qurar-ya* **qurmaq*).

باب پهن راکي فعلادي

سنگدادی **dadi* **so*: ال یغینی
سنگدادي *ol yagini so *dadi*
یعنی: ار, دشمن را فراری

(منکزار- منکزاماک *mə*
 . (*zər-mə *zəmək

تنکلادی *ladi *ta: ار ایشغ
 تنکلادی *ladi *ər isig ta* یعنی:
 [شخص کار را مذمت کرد],
 شخص از کار تعجب کرد.
 (تنکلار- تنکلاماق *ta *lar-ta*
 . (*lamaq

تنکلادی *ladi *tə: بیر نانک
 بیرکا تنکلادی *bir nə *birgə tə*
 *ladi یعنی: چیزی را با چیز
 دیگری میزان کرد.
 (تنکلار- تنکلاماک *tə *lār-tə*
 . (*ləmək

تنکلادی *ladi *ti: ار سرز
 تنکلادی *ladi *ər soz ti* یعنی:
 شخص, سخن گرش کرد.
 (تنکلار- تنکلاماق *ti *lar-ti*
 . (*lamaq

سنکلادی *ladi *sa: قش
 سنکلادی *ladi *qus sa* یعنی:
 پرنده, فضله کرد.
 (سنکلار- سنکلاماق *sa *lar-sa*
 . (*lamaq

مثال

از این باب

ینکرادی *radi *ya: ال بیرسرز
 ینکرادی *radi *ol bir soz ya*
 یعنی: ار, سخنی را که باید
 مخفی داشت, بر زبان آورد.
 (ینکرار- ینکراماق *ya*
 . (*rār-ya *ramaq

ینکلادی *ladi *yu: ال قرین
 ینکلادی *ladi *ol qoyun yu* یعنی:
 ار پشم گرسفند را چید.
 (ینکلار- ینکلاماق *yu *lar-yu*
 . (*lamaq

جنکردی *radi *ci: ال قنکراغر
 جنکردی *radi *ol qo *ragu ci*
 یعنی: ار زنگله ر لگامها
 را به صدا درآورد.
 (جنکرار- جنکراماق *ci *rar-*
 . (*ramaq

به هر صدای دیگری شبیه
 آن, چنین می‌گیرند.
سنکرادی *radi *so: ار ایشقا
 سنکرادی *radi *ər isqa so* یعنی:
 شخص از پذیرفتن کار,
 سرباز زد, ر سخن را رد
 کرد. (سنکرار- سنکراماق
 . (*so *rār-so *ramaq

قنکرادی *radi *qo: اغلان ارنی
 قنکرادی *radi *oglan uni qo*
 یعنی: صدای بچه, کلفتتر
 شد. هنگام بلرغ آدمی,
 چنین حالی پیش می‌آید.

- قری قنکرادی *radi *qoy qo*
 یعنی: گرسفند,
 رنگ بلرطی به خرد گرفت.
 (قنکرار- قنکراماق *qo*
 . (*rār-qo *ramaq

منکرادی *radi *ma: ار
 منکرادی *radi *ər ma* یعنی:
 شخص فریاد برآورد. مرارد
 دیگر نیز چنین است.
 (منکرار- منکراماق *ma*
 . (*rār-ma *ramaq

منکرادی *radi *mu: ارز
 منکرادی *radi *u mu* یعنی:
 گار نر ماما کرد.
 (منکرار- منکراماک *mu*
 . (*rār-mu *rəmək

منکزادی *radi *mə: بیر نانک
 بیرکا منکزادی *bir nə *birgə*
 *zədi یعنی: چیزی به چیز
 دیگر شبیه ر نظر شد.

منکیلادی *ilədi :mə / ار

منکیلادی *ilədi ar mə یعنی: شخص، مغز خورد. راژهی اسیل، همین است ر مانند «طربی لک» در عربی می- باشد. چرا که ارزش آن را دارد که گرسفند را فقط بخاطر مغز آن ذبح کنند، زیرا با ارزشترین عنصر رجرد، مغز است. کسی که برای ار گرسفند ذبح می- کنند ر مغزش را به ری ارمغان می-دارند، شخص بسیار محترمی است، ر غذاهای رنگارنگ دیگری در کنار آن می-آرند. در این قطعه نیز آمده است:

انی یتب سنکرلادی
بشن یندر ر ینکیلادی
ارن بایب منکیلادی
انک الین قرا بغدی

Ani yetip su *ulədi
Basin yandru ya *iladi
ərən bayup mə *iədi
ani *alpin qara bogdi

ترجمه: بر ار فراز آمد ر نیزه بر زد، ر زخم ار را تازه گردانید. آدمیان دارا شدند ر نعمت یافتند، پهلرانهای ار را خفه کرد ر از بین برد. ترضیح آنکه: دربارهی دلاری که قشرنی را شکست داده است صحبت می-کند ر می-گرید که ار، بر ری فراز آمد، نیزه اش زد، زخم دیگری باز کرد، از

باب پهن راکي فعیلادی

تنکیلادی *iladi ti: نانک

تنکیلادی *iladi ti nə یعنی: چیز سنگین مانند هارن بر زمین افتاد ر صدا کرد. (تنکیلار- تنکیلاماق -ti *ilar *ilamaq).

جنکیلادی *iladi ca: ات

جنکیلادی *ildai it ca یعنی: سگ کتک خورد ر زوزه کشید. این صدا، غیر از صدای راق راق است. رقتی کسی حرف بد بر زبان می-آورد ر می- ایستد، می-گیرند:

تلم جنکیلادنک *iladi təlim ca
یعنی: زیاد ری زدی!
(جنکیلار- جنکیلاماق ca *ilamaq -ilar-ca).

سنکرلادی *ulədi su: ال انی

سنکرلادی *ulədi ol ani su
یعنی: ار، ری را با نیزه زد. (سنکرلار- سنکرلاماک -su *ulər *uləmək).

سنکیلادی *iladi si: ات

سنکیلادی *iladi it si
یعنی: از سرما سگ ناله زد.

سر سنکیلادی *iladi suw si
یعنی: آب در حد یخ زدن، سرد شد.

قلاقم سنکیلادی *iladi qulaqim si
یعنی: به گرم صدای افتاد. (سنکیلار- سنکیلاماق -si *ilar-si *ilamaq).

تنکالادی *aladi to: ار

تنکالادی *aladi ar to
یعنی: شخص کار پهلرانان را انجام داد. (تنکالار- تنکالاماق -to *alar-to *alamaq).

-یا سنکرلندی *ya si *irländi* یعنی: به کمان نراهایی بسته شد. مراد دیگر نیز چنین است. (سنکرلنر- سنکرلنماک *si *irlänur-si *irlänmak*).

منکرلندی *mə *izləndi*: کشی منکرلندی *kisi mə *izləndi* یعنی: شخص, رخسارش زیباتر شد. (منکرلنر- منکرلنماک *mə *izlənmək*).

منکرلندی *mu *uzləndi*: قزی منکرلندی *quzi mu *uzləndi* یعنی: شاخ بره‌ی گرسفند, در آمد. مراد دیگر نیز چنین است. (منکرلنر- منکرلنماک *mu *uzlənmək*).

سنکرکلندی *su *ukləndi*: اعلان سنکرکلندی *oglan su *ukləndi* یعنی: استخرانه‌ی بچه رشد کرده بزرگ ر عاقلتر شد. (سنکرکلنر- سنکرکلنماک *su *uklənmək*).

کنکلندی *ko *ulləndi*: ار ایشقا کنکلندی *ər isqa ko *ulləndi* یعنی: شخص برای کار دلگرم‌تر, عزم کار کرد. در مورد فکر کردن که منجر به تصمیم شرد نیز چنین می‌گیرند.

سنکلندی *si *illəndi*: ال قیزغ سنکلندی *ol qizig si *illəndi* یعنی: از [آن] دختر را خراهر خرانده‌ی خرد کرد, کنیز را خراهر خرانده‌ی خرد کرد. (سنکلنر- سنکلنماک *si *illənmək*).

امرال غارت کرده همگان را سرد داد ر پهلرانان دشمن را خفه کرد.

مثال

از این باب

ینکیلادی *ya *iladi*: ال ترزن ینکیلادی *ol tonin ya *iladi* یعنی: ار, لباس خرد را تازه گردانید. مراد دیگر نیز چنین است. (ینکیلار- ینکیلاماق *ya *ilar-ya *ilamaq*).

گرنه‌ی دیگر

از

این باب

یشانکردی *yasa *urdi*: انک کرزی یشانکردی *ani *kozi yasa *urdi* یعنی: چشم ار پر اشک شد, از شعاع خورشید, به چشمانش آب افتاد, آب از چشمش ریخت. (یشانکر- یشانکرماق *yasa *urur-yasa *urmaq*).

پنج راجیان

از

این باب

تنکرلندی *tu *urləndi*: ال منکا تنکرلندی *ol ma *a tu *urləndi* یعنی: ار, خرد را برادر زن من پنداشت. (تنکرلنر- تنکرلنماک *tu *urlənmək*).

سنکرلندی *si *irləndi*: ات سنکرلندی *ət si *irləndi* یعنی: رگها در گرشت زیاد شد, گرشت ریش ریش شد.

تلنکلادی *tulu *ladi*: ال قلن
 تلنکلادی *ol qulin tulu *ladi*
 یعنی: شخص زیر گرش برده اش
 زد. (تلنکلادی -
 تلنکلادی *tulu *lar- tulu*
 (*lamaq).

پنج راجیان از

این باب

سرنکلادی **uladi səri*: ار
 سرنکلادی *ar səri *uladi* یعنی:
 شخص بر روی یخ سر خورد.
 اگر از چیز دیگری هم سر
 بخورد, چنین می‌گیرند.
 (سرنکلادی - سرنکلادی *səri*
 (*ulər-səri *uləmāk).

سلنکلادی **uladi sali*: ازم
 سلنکلادی *uzum sali *uladi* یعنی:
 از دیرار ر داربست خرشی
 انگر آریزان شد. به هر
 چیز دیگری که از بالا به
 پایین آریزان شد, چنین
 می‌گیرند.

- ار اتغ سلنکلادی *ar itig*
 سلنکلادی *sali *uladi* یعنی: شخص به سگ
 سنگ پرانید. (سلنکلادی -
 سلنکلادی *sali *ular-sali*
 (*ulamaq).

قلنکلادی **uladi qali*: ار سدا
 قلنکلادی *ar suwda qali *uladi*
 یعنی: شخص سرش را از آب
 بالاتر گرفت. این معنا, آن
 است که شخص با پا بر زمین
 کربیده ر سر شانه‌هایش را
 از آب بیرون بگیرد ر آب ار
 را بیبرد. (قلنکلادی -
 قلنکلادی *qali *ular-qa*
 (*liulamaq).

مثال از

چهار راجیان این باب

تنکلادی **urladi tu*: ال منی
 تنکلادی *ol mæni tu *urladi*
 یعنی: ار مرا برادر زن
 خرد پنداشت, منسرب به
 برادر زنی کرد. (تنکلادی -
 تنکلادی *tunurlər-*
 (*tunurləmāk).

سنکلادی **arladi si*: ال انی
 سنکلادی *ol ani si *arladi* یعنی:
 ار, ری را به سبب تنهایی
 ر بی کسی, ضعیف دید ر از
 ار انتقام ستاند.
 (سنکلادی - سنکلادی *si *arlar-si*
 (*arlamaq).

سنکلادی **irladi si*: ال یاسن
 سنکلادی *ol yasin si *irladi*
 یعنی: ار بر کمان خرد,
 نرار ر خط مرز کشید.
 مرارد دیگر نیز چنین است
 (سنکلادی - سنکلادی *si *irlər-si*
 (*irləmāk).

کنکرسیدی **irsidi ka*: اشج
 کنکرسیدی *asic ka *irsidi* یعنی:
 ته دیگ سرخت, از دیگ بری
 سرختگی بلنند شد.
 (کنکرسیدی - کنکرسیدی *ka*
 (*irsir-ka *irsimāk).

بلنکلادی **ladi bæli*: ار بلنکلادی
 بلنکلادی *bæli *ladi* یعنی: شخص,
 از خراب پرید, شخص با ترس ر
 لرز از خراب پرید. به هر
 حیوانی که از پدیده‌ای غیر
 منتظره بترسد ر رم کند
 نیز, چنین می‌گیرند.
 (بلنکلادی - بلنکلادی *bæli *lär-*
 (*bæli *ləmāk).

انگاشت. ر اگر چیزی را
نرم ر

ظریف کند نیز چنین گفته
می‌شود. (ینجکالار-
yincgalər- ینجکالاماک
(yincgaləmāk).

مضاعف

از

چهار راجیان

ترنککلندی *ukləndi *təri: سر
ترنککلندی *ukləndi *suw təri
یعنی: آب، عمق پیدا کرد،
جاری ر زیاد شد.
(ترنککلنر- ترنککلنماک
(təri *uklənur-təri *uklənəmāk).
کنکلندی *ləkləndi *ko: ار
کنکلندی *ləkləndi *ər ko
یعنی: شخص صاحب پیراهن شد،
پیراهن به تن کرد. مرارد
دیگر نیز چنین است.
(کنکلنر- کنکلنماک
(ko *ləklənur-ko *ləklənəmāk).

این باب

ینققلادی *quladi *ya: تاغ
ینققلادی *quladi *tag ya
در کوره، انعکاس صرت
اچاد

شد، پژراک شد، ندا دادن
کوره را گریند.

- ار قلاقی ینققلادی *ər
*qulaqi ya *quladi
گرش مرد، صدا رسید، گرشش
پژراک گرفت، چیز شنید ر
حس کرد ر به چپ ر راست
خرد نگریست.

(ینققلار- ینققلاماق *ya
*qular- ya *qulamaq).

یلنکرلادی *uladi *yali: قیز

یلنکرلادی *uladi *qiz yali
کنیز با طناب، تاب بازی
کرد. مرارد دیگر نیز چنین
است. (یلنکرلار-
yali *ular-yali

یلنکرلاماق *ulamaq).

ینجکالادی yincgalədi: ال نانکی

ینجکالادی *ni yincgalədi *ol nə
یعنی: ار، یک چیز را ظریف
سیاس خدارند را کتاب غنه-
داران پایان یافت.



۸- کتاب جمع در ساکن

بخش باب اسماء ر افعال

ترکمان Turkmen: اینان ارغوزان هستند. داستان «ترکمن» نامیدن اینان چنین است:

به رزگاری که ذوالقرنین از سمرقند گذشت ر آهنگ دیار ترکان کرد، خاقانی جران به نام *Su* برد که قشرنی انبوه داشت ر در نزدیک بالاسغرن، قلعه‌ای با نام «شر» بنا کرده برد. همه روزه سیصد ر شصت نربت در مقابل کاخش، برای بیگان طبل نربت می-نراختند.

رقتی خبر نزدیک شدن ذوالقرنین را به خاقان شر رسانیدند، گفتند:

- چه فرمائید؟ آیا نبرد کنیم، فرمان شما چیست؟

شر، چهل ترخان (= سپهسالار) را به اطراف رردخانه‌ی خچند *Xocənd*

فرستاده برد که نهبانی دهند ر از مسیر گذر ذوالقرنین ار را آگاه سازند. افراد قشرن [اسکندر] از کنار آنان گذشتند ر آنان نفهمیدند

پنج راجیان

الدرک *aldruk*: دانه‌ی اسپند.

ارتمان *ortmən*: بام، سطح.

ارتکرن *ortgun*: خرمن بدرن کاه.

ارسلان *arslan*: ارسلان. اسم ر لقبی است برای خاقانان. در این کلام نیز آمده است:

الین ارسلان تتار

کرجن سجغان تتماس

Alin arslan tutar

Kucin siegan tutmas

ترجمه: به تدبیر می‌تران شیر گرفت،

به نیر نمی‌تران مرش هم گرفت

این مثل را درباره‌ی کسی می‌گیرند که به تدبیر ر چاره‌اندیشی ر ترک ززرگری ر درشتی ترصیه شرد.

الدرم *oldrum*: نشیمنگاه، اجلاس ر نشست.

گرنه‌ی دیگر
از این باب

رلي خاقان آسرده خاطر برد.

خاقان حرضچه اي از نقره داشت که هنگام سفر، همراه خرد مي برد ر آن پر آب مي کرد ر اردک ر مرغابي در آن مي افکند که شنا کنند. هنگامي که از ار پرسيدند:

- چه فرمان مي دهيد؟ نبرد کنيم يا نه؟

ار به پاسخ گفت:

- اين اردکان ر مرغابيان را بنگريد که چگرنه در آب فرر مي ررند!

از اين پاسخ، حاضران به گمان اينکه خاقان آمادگي نبرد ندارد ر نيز کنار خراهد رفت، دل نگران شدند.

ذرالقرنين ررد خنجد را پشت سر نهاد طلايه داران خاقان آمدند ر از عبور اسکندر خبر دادند. ر خاقان در دم امر به نراختن طبل ر دهل کرد ر به سري خارر روانه شد.

مردم از اينکه خاقان بي ساز ر برگ ر بدرن آمادگي آهنگ عزيمت کرده برد، دچار ياس شدند. همگان را

ترس ر رحشت برداشت. هر کسي مرکبي يافت، بر رري آن پريد ر به دنبال خاقان راه افتاد. هر يکي، مرکب ديگري را مي گرفت. سحرگاهان اردرگاه به بيابان بر هر تي بدل شده برد. در آن رررگاران

هنرز شهرهاي طراز، اسفيجاب، بالاساغرر ر جز آن بنا نشده برد، بعدها ساخته شدند. مردم آن سرزمين ها، کرچ نشين بردند ر در چادر ر خيمه زندگي مي-

کردند.

هنگامي که خاقان آن ديار را ترک گفت، بيست ر در تن از آنان با فرزندان ر عيال خرد باقي مانده بردند که شبانگاه نترانسته بردند چارپايان خرد را بيابند ر آنجا را ترک گريند. اينان، همان کسانند که در آغاز کتاب، نامشان را نگاهشتم ر نشانه هاي چارپايانسان را هم باز گفتم. مانند:

- قنق *qiniq*

- سلغر *salgur*

ر جز آن.

اين بيست ر در تن در اينکه در آن جاي بمانند ر يا پياده گام در راه نهند، در بحث ر کشاکش بردند که ناگهان در تن سر رسيدند. اين در، بارهاشان بر درش ر اهل عيالشان در کنار راه مي سپردند، ر به دنبال قشرن مي رفتند. خسته ر عرق ريز بردند.

آن بيست ر در تن، اين در نفر را مهمان کردند ر با آن سخن گفتند. آن در تن چنين سر دادند:

- شخص ذرالقرنين نام، مسافري است. در يک جا ترقف نمي کند. از اينجا نيز رد خراهد شد. ر ما نيز در جاي خرد، خراهم مانند. آن بيست ر در تن به اين در نفر به ترکي گفتند:

- قال *qal ac* يعني: درنگ کنيد ر بمانيد ر ترقف نمايد!

بعدها، آنان خلج *xalac* نام گرفتند. ريشه شان از اين جاست که در تيره اند.

گرنه‌ی دیگر

از

این باب

سندرش sandrus: نزاع ر
مجادله. در این کلام نیز
آمده است:

سیندا / سندرش بلسا

ارتکرن دا ارتش بلماس

Sabanda sandrus bolsa

Ortgunda irtas bolmas

ترجمه: اگر هنگام شخم‌زنی،
مجادله پیش آید،

به هنگام درر دشمنی بر نمی-
خیزد.

برسُمق porsmuq: پرسق، رردک.

جانرری که در چاقی ر
فره‌بی مثل شده است.

ارغرزان حرف «م» را می-
اندازند ر برسُق *porsuq*

تلفظ می‌کنند. اینان به
کلمه‌ی بشق *basaq* در معنای

کفش نیز حرف «م» می-
افزایند ر بشمق *basmaq*

تلفظ می‌کنند.

قلدِرُق qildruq: ریزه‌ی سرخرشه‌ی
گندم. مرارد دیگر نیز

چنین است.

قرقلُق qorqluq: قرقلُق ار
qorqluq ar یعنی: شخص ترسر.

ترتکل tortgul: ترتکل ا *tortgul*

ew: یعنی: خانه‌ی چهار
گوش. به هر چیز مربع شکل

نیز چنین گفته می‌شود.

برسغان Barsgan: نام پسر
افراسیاب است. شهر

بارسغان را هم، ار بنا
کرده است.

این شهر، زادگاه پدر
[اینجانب] محمرد، است.

گرره‌ی گریند که خاقان
اریغرر، بارسغان نام کسی
داشت که اسبان ار را به

ذوالقرنین چرن به آنان
رسید ر گیسران آنها ر
نشانه‌های ترک بر آنان
مشاهده کرد، گفت: «ترک
مانند!» یعنی: شبیه ترک
هستند. این نام، از آنجا
برایشان باقی ماند.

ترکمانان در اصل بیست ر
چهار تیره اند. رلی در تیره
از خلج‌ها به برخی چیزها،
از ایشان جدایی یافتند ر
ترکمان شمرده نمی‌شوند.
اصل داستان، همین است.

خاقان شر، به سري چین ره
سپرد ر ذوالقرنین به
دنیال ار رفت.

هنگامی که به اریغرران
نزدیک شد، خاقان به سري

ذوالقرنین پیش قرارلانی
انبره فرستاد. ذوالقرنین

نیز چنین کرد. در
کرهساران *الترن قان Altun*

qan به هم در آریختند (که
امررز *الترخان Altunxan*

نامیده می‌شود) ر پیش
قرارلان اسکندر شکست

خوردند

پس از این واقعه،
ذوالقرنین با خاقان از در

آشتی در آمد ر شهرهای
اریغرر را بنا نهاد ر

رزگاری نیز در آنجا به
سر آورد.

پس از آنکه ذوالقرنین آن
دیار را ترک کرد، خاقان

شر بازگشت ر تا بالاساغر
آمد. شهری بنا کرد ر

«شر»، نام خرد را بر آن
نهاد. فرمان داد در آنجا

طلسمی نیز ساختند.
امررز، لکله‌ها تا سربهای

آن شهر می‌آیند، رلی از آن
طلسم نمی‌گذرند ر آن طلسم
تا به امررز برقرار است.

ککرجکرن *kokurekun*: کبتر.

افعال

از

این باب

القتی *alqti*: ال تارن القتی *ol tawarin alqti* یعنی: ار, مال خرد را فنا کرد. مرارد دیگر نیز چنین است. (القار- القماق- *alqar-alqmaq*).

باید بدانی که جمع در ساکن در یکجا اندک واقع می‌شود. چرا که در ساکن تنها با حرف ذلاقه یعنی «ن, ل, ر» حاصل می‌شود در اسماء ر افعال, قاعده- ای رایج است. اتحاد در ساکن تنها با این حرف تحقق می‌یابد. این حرف کلمه را مخفف می‌سازند, ر انگار در حرف را تبدیل به یک حرف می‌کنند ر از این روی, شاعر می‌تراند یک هجای در راجی را هم رزن با یک راجی به کار برد.

ارکتی *urkti*: قری ارکتی *qoy urkti* یعنی: در هنگام شب ر یا در رز, گرسفند از گرگ ر یا شبی شبیه آن رم کرد ر رسید. بدن ارکتی *budun urkti* یعنی: مردم رمیدند بعلت در آمدن دشمن, مردم بیمناک شدند.

(ارکار- ارکماک *urkər-urkmək*).

ارکتی *irkti*: ار تار ارکتی *ar tavar irkti* یعنی: شخص, مال گرد آورد. مرارد دیگر نیز چنین است.

(ارکار- ارکماک *irkər-irkmək*).

سبب پاکیزگی هرایش در آنجا پرورش می‌داد. بعدها این شهر نام بارسغان را محفظ داشته است.

برسلان *burslan*: این کلمه, در اصل معنای بیر می‌دهد. اصطلاح زیر نیز از همین تکرار حاصل شده است:

- ارسلان برسلان *Arslan burslan*. یعنی: شیر ر بیر.

برسلان *burslan*: از نامهای

مردان است. بصورت *Arslan borslan* نیز به کار می‌رود. کلمه *borslan* به تنهایی کاربرد ندارد. معنای اصلی آن «بیر» است. چرن تبع کلمه *Arslan* است, نمی‌تراند به تنهایی نام واقع شود. در عربی نیز چنین است. نمی‌تران گفت:

- هذا شئی بسن.
اما جائز است که گفته شود:
- حسن بسن.

قرقلم *qirqlum*: قرقلم ساغر

qirqlum sagu یعنی: پیمانه ر کیلی که ارز یابان ر قیمت گذاران به کار می‌برند. لبالب آن, یک کیله است.

شش راجیان

از

این باب

اکرجکرن *ikirckun*: اکرجکرن

ایش *ikirckun is* یعنی: کاری که در خصر انجام دادن یا انجام ندادن آن, تردید حاصل آید.

- کنکلم اکرجکرن بلدی *ko lum ikirckun boldi* یعنی: در دل ماندم که انجام بدهم ر یا انجام ندهم.

سرزن شد. در اثر سراراي کردن زیاد پايم بيحس شد. (سرقار- سرقماق *sarqar-sarqmaq*).

قرقدی *qorqdi*: قل تنکریدن قرقدی *qul tə *ridən qorqdi* یعنی: بنده, از خدارند ترسید. اگر از چیز دیگری بترسد نیز, چنین گفته می‌شود. (قرقار- قرقماق *qorqar-qorqmaq*).

در این کلام نیز آمده است:

قري اکرز بلدرقا قرقماس
Qari okuz balduqa qorqmas
یعنی: گار نر سالمند, از تیر نمی‌ترسد.

این مثل را در جایی گیرند که بخراهند کسی را از چیزی که به آن عادت دارد, بترسانند. زیرا, همانگونه که گار نر پیر به تیر عادت کرده, آن نیز به آنچه که از آن می‌ترسانند, عادت دارد. در این بیت نیز آمده است:

قرقما انکر اترر ترب
تکرا یرا
قبسا انک البغتن اندن یرا
*Qorqma a *ar otru turup tağrə yera*
*Qapsa ani *Alpagutin andan yara*

ترجمه: از آن ترس, در درر بایست
در دلارانش را محاصره کن
درر ساز
توضیح آنکه می‌گیرید: از دشمن نهراس, با آن مقابله کن, در درر بایست, دلارانش را برگردان
مانند منشر آنان را در هم بپیچ

قرقدی *qirqdi*: ال قرین قرقدی
یعنی: ار پشم

سرجدی *suredi*: ات سرجدی *at surcdi* یعنی: اسب لغزید. مراد دیگر نیز چنین است. (سرجار- سرجماک *surcər-surcmək*).

سنجدی *sancdi*: ال انی بجاکن سنجدی *ol ani bicəkin sancdi* یعنی: ار, چاق را در ری نشانید. مراد دیگر نیز چنین است.

- بک یغیسن سنجدی *bəy yagisin sancdi* خرد را شکست داد. (سنجار- سنجماق *sancar-sancməq*).

کرسدی *kursdi*: یکت قانکا کرسدی *yigit qagq kursdi* یعنی: جران, پر گشت ر پر خرن شد. نشانه‌های مردانگی ر رجزلیت در آن پیدا شد. معنای اصلی آن چنین است که: خمیر ر یا چیزهایی مانند آن پس از آنکه مدتی در ظرفی خرابانیده شد, در آمده ر پف می‌کند. اگر خمیر خراب برسد, پس از یک ساعت ر آمده به بیرون از ظرف می‌ریزد ر سرریز می‌شود.

(کرسار- کرساماک *kursər-kursəmək*).

ریشه‌ی آن معنای تکبر ر تبختر می‌دهد. با آوردن پی- افزوده‌ی سادی *sədi* بر اسم, ساخته شده است که از آن, پیش از این سخن گفتیم.

سرقدی *sarqdi*: سر سرقدی *suw sarqdi* یعنی: آب نشت کرد. به هر مایع دیگری که از چیزی بگذرد ر بچکد نیز, چنین می‌گیرند.

- اذاقم سرقدی *a aqim sarqdi* یعنی: پايم كرخ شد, سرزن

صیغه ی امر از این باب بر
مبنای پنج حرف ساخته می-
شرد:

- یغاج کندکر *yigac kondgur*
یعنی: درخت را راست ر صاف
بگیر!

- تنکریکا کرتکن *Ta *riga*
kirtgun یعنی: به خدارند
ایمان بیارر!

اگر بجراهیم این افعال را
گذرا سازیم، حرف «ت» بر
آنها می‌افزاییم ر
بدینگونه جمع ساکنین پیش
خواهد آمد. مانند:

- ال نانک برکلتی *ol na * barklatti*
یعنی: ار چیزی را
مردد حفاظت گردانید.

- ال یغاج کندکرتی *ol yigac kondgurtti*
یعنی: ار، نهال غرس
گردانید.

در این باب، حرف «ت» ر
حرف «ر» برای گذرا ساختن
می‌آید.
مانند:

- حرف «ت» ر حرف «ر» در
کلمه‌ی: برتردی *barturdi* در
معنای: رادار به رفتن
کرد.

- حرف «غ» ر حرف «ر» در
کلمه‌ی تذرودی *to gurdi* از
جمله‌ی: ال انی تذرودی *ol ani to gurdi*
در معنای: ار، ری
را سیر کرد.

- حرف «ک» ر حرف «ر» در
کلمه‌ی: ترکردی *tirgurdi* از
جمله‌ی: تنکری الک ترکردی
*Ta *ri olug tirgurdi* در معنای:
خدارند مرده را زنده
گردانید.

مضاعف

از

این باب

گرسفند را چید. مرارد
دیگر نیز چنین است.

(قرقار- قرقماق *qirqar-*
qirqmaq).

سلکدی *silkdī*: ار یغاج سلکدی
ar yigac silkdi یعنی: شخص،
درخت را تکان داد.

(سلکار- سلکماک *silkar-*
silkmak).

چهار راجیان

از

این باب

اندگردی *andgardi*: ال انی

اندگردی *ol ani andgardi* یعنی:
ار، ری را سرگند داد.

(اندغرر- اندغرماق
andgarur- andgarmaq).

کندرودی *kondgardi*: ال یغاج

کندرودی *ol yigac kondgardi*
یعنی: ار، درخت نشانید،
نهال را برافراشت. مرارد
دیگر نیز چنین است.

- اگرینی کندکردی *ogrini*
kondgardi یعنی: دزد را
رادار به اعتراف ساخت.

- ال انی یولقا کندکردی
ol ani yolqa kondgardi
ری را به راه رهبری ر
راهنمایی کرد.

(کندرر- کندکرماک *kondgarur-*
kondarmak).

کرتکندی *kirtgundi*: قل تنکریکا

کرتکندی *qul ta *riga kirtgundi*
یعنی: بنده به رحدانیت
خدای تعالی اقرار کرد. ر

به پیامبرانش شهادت داد.
اگر کسی به سخنی ریا
کاری اقرار ر اعتراف کند،
چنین می‌گیرند. (کرتکندرر-
کرتکنمماک *kirtgunur-*

kirtgunmak).

برتی *bərtti*: ال انک الکن

برتی *ol ani * aligin bərtti* ار, دست ري را زخمی کرد. به هر چیز دیگری که زخمی شد ر یا بشکند نیز, چنین می‌گیرند.

(برتار- برتماک *bərtar- bərtmāk*).

ترتی *turtti*: کرنکا یاغ ترتی

*ko * a yag turtti* یعنی: به چرم, ررغن مالید ر براق کرد. به هر چیز دیگری نیز که مایعی بمالند, چنین گفته می‌شود. (ترتار- ترتماک- *turtar- turtmāk*).

ترتی *tartti*: ال یرماق ترتی

ol yarmaq tartti یعنی: ار, پرل ترزین کرد.

- ال یب ترتی *ol yip tartti* یعنی: ار, طناب کشید ر دراز کرد. مرارد دیگر نیز چنین است.

- ال ترتن ترتی *ol tartin tartti* یعنی: ار, کالا را برای فرش آورد.

به هر چیز دیگر که ترزین کنند نیز, چنین می‌گیرند. (ترتار- ترتماق *tartar- tartmaq*).

ال اترکن ترتی *ol ətugin tartti*

یعنی: ار, کفش خرد را درآورد. در این کلام نیز آمده است:

سر کرماکنجا اتک ترتما!
Suw korməkinçə ətuk tartma!

یعنی: آب ندیده, کفش خرد را در نیارر!

این مثل را برای کسی که به شتاب نکردن در کارها ترصیه می‌شود, می‌گیرند.

ترساک *tirsgək*: جرش ر کررک

بر پلک چشم.

ترساک *tirsgək*: آرنج.

در اسماء مضاعف کلمه‌ی میان ساکن به چشم نمی‌خورد. تنها در کلمه‌ی مکه *məkka* حرف «ک» مشدد است. حرف «ه» در فرجام کلمه, در اصل «الف» برده است. نام مرکبی است که از چین آورده شد ر مکتوبات ترکی را با آن بنریسند. کلمه میان ساکن در مزیدات رجرد ندارد

افعال

از

این باب

ارتی *artti*: ارتی نانک *artti nə*

* یعنی: [آن] چیز افزوده شد.

- انک ایاکرسی ارتی *ani * ayəgusi artti* دنده‌ی ار افزایش یافت. که کنایه از ستم کردن ر نخرت است. (ارتار- ارتماق *artar- artmaq*).

ارتی *ortti*: ال ارتی نانکی *ol ortti nə *ni*

یعنی: ار, چیزی را پرشانید. (ارتار- ارتماک *ortar- ortmāk*).

ارتی *ərtti*: اذک ارتی *o lək ərtti*

یعنی: زمان گذشت.

- ار اندن ارتی *ər ewindən artti* یعنی: شخص از خانه اش رد شد. به هر کسی که از جایی رد شد ر بگذرد نیز, چنین می‌گیرند.

(ارتار- ارتماک *ərtar- artmāk*).

چهار راجیان این باب

اېرتم *opurttum*: من انکر سرف
 اېرتم *mən a *ar suw opurttum* من
 به ار آب نرشانیدم.
 مرارد دیگر نیز چنین است.
 (اېرتم-رمن- اېرتم-اک
opurturmən- opurtmæk).

اسرتی *əsurtti*: سچک انی اسرتی
 اسرتی *sucik ani əsurtti* یعنی: شراب،
 ار را مست گردانید.
 (اسرت- اسرتماک *əsurtur-*
əsurtmæk).

اسرتی *isirtti*: ال انکر اتماک
 اسرتی *ol a *ar ətmæk isirtti* یعنی:
 ار، به ار نان خورانید ر
 رادار کرد که گاز بزند.
 به هر چیز دیگر که رادار
 کنند گاز زده شرد چنین
 گریند. (اسرت-ر- اسرتماق
isirtur- isirtmaq).

اکرتی *egirtti*: ال کنکا یب
 اکرتی *ol ku *gə yip egirtti* یعنی:
 ار، کنیز را رادار ساخت
 که نخریسی کند. محاصره یک
 قلعه را نیز چنین می-
 گریند. (اکرت-ر- اکرتماک
egirtur- egirtmæk).

الرتی *alartti*: ال انکار کرزن
 الرتی *ol a *ar kozin alartti*
 یعنی: ار، بر ری چشم غره
 رفت.
 (الرت-ر- الرتماق *alartur-*
alartmaq).

الرتی *ilərtti*: ال انک کرزینکا
 الرتی *ol ani *kozi *ə bir nə *ilərtti*
 یعنی: ار، چیزی
 را در چشم ار خیال انگیز
 کرد.
 (الرت-ر- الرتماک *ilərtur-*
ilərtmæk).

جرتی *cərtti*: ال جرتی نانکني
*ol cərtti nə *ni* یعنی: ار، چیزی
 را از دست داد.
 - ال یرماق ارچن جرتی *ol*
yarmaq ucin cərtti کناره های
 سکه را شکست. اگر کناره ی
 هر چیزی را نیز بشکنند
 چنین می-گریند. (جرتار-
 جرتماک *cərtər- cərtmæk*).

سرتی *surtti*: ال اتماکا یاغ
 سرتی *ol ətməkgə yag surtti* یعنی:
 ار، به نان ررغن مالید.
 - ال یرماقغ تاشقا سرتی
ol yarmaqig tasqa surtti
 ی پرل را به سنگ مالید.
 مرارد دیگر نیز چنین است.
 (سرتار- سرتماک *surtər-*
surtmæk).

کرتی *kərtti*: ال یغاج کرتی
yigac kərtti
 یعنی: ار، درخت را فاق
 گذاشت، علامتگذاری کرد.
 مرارد دیگر نیز چنین است.
 ال قلن بینین کرتی *ol qulin*
boynin kərtti یعنی: ار، گردن
 برده اش را علامت گذاشت که
 کنایه از تحقیر برده است.
 - (کرتار- کرتماک *kərtər-*
kərtmæk).

قالب امر از این باب، بر
 مبنای سه حرف می-آید.
 مانند:

- ارت *ərt* یعنی: رد شر!
 - کرت *kərt* یعنی: علامت
 بگذار!

این افعال در اصل سه
 راجیان در در گفتار به
 در راجی بدل می-شوند.
 تصریفات آنها همانند آن
 است که پیش از این گفته-
 ام.

جبرتی *cibirtti*: ال اغلن جبرتی
ol oglin cibirtti یعنی: ار, پسر
 خرد را با ترکه زد.
 (جبرتر- جبرتماق *cibirtur-*
cibirtmaq).

قبرتی *qopurtti*: ال ارک
 ارندن قبرتی *ol ærig ornindin*
qopurtti یعنی: ار, شخص را
 از
 جایش بلند کرد. مرارد
 دیگر نیز چنین است:
 (قبرتر- قبرتماق *qopurtur-*
qopurtmaq).

قبرتی *qabartti*: اتک اذاقغ
 قبرتی *ætuk a aqig qabartti* یعنی:
 کفش در پا, تارل ایجاد
 گردانید. هرگونه برجستگی
 ر پف کردگی نیز چنین می-
 گیرند. (قبرتر- قبرتماق
qabartur- qabartmaq).

- ال سرزک قبرتی *ol sozug*
qabartti یعنی: ار, سخن به
 فخامت گفت. به کسی که
 چاق باشد, قبرتغان *qabartgan*
 می‌گیرند.

کپرتی *kopurtti*: ارت اشجني
 کپرتی *ot asicni kopurtti* آتش سبب
 شد که دیگ کف کند. اگر
 هر مایع دیگری مانند آب
 ر غیره نیز کف کند, چنین
 می‌گیرند.

(کپرت- کپرتماک *kopurtur-*
kopurtmæk).

قترتی *qatirtti*: اتغ قترتی *atig*
qatirtti یعنی: ار, امر کرد
 که اسب را برگردانند.
 (قترتر- قترتماق *qatirtur-*
qatirtmaq).

قجرتی *qacurtti*: ال اني قجرتي
ol ani qacurtti یعنی: ار, ري
 را رادار به فرار کرد.

امرتی *amurtti*: ال بک ابکاسن
ol bæg opakasin amurtti
 امرتی: ار, چشم بیگ را
 خرابانید. اگر چمرشی اسب
 ر جرشش دیگ را هم
 بخرابانند, چنین می‌گیرند.
 در این قطعه نیز آمده
 است:

تسن منب سكرتسن

اسزلکن امرتسن

اتقا کیک قیترتسن

تتمش سانی امنلم

Tosun munup sægirtsun

æsizligin amurtsun

itqa keyik qaytartsun

tutmus sani umnalim

ترجمه: بر اسب ترسن
 برنشیند ر براند,

خرش ار را فررد نشانند.

آهر را با سگ شکاری

برگرداند,

چشم دارم که شکار را

گرفته باشد.

ترضیح آنکه: از دلارري

صحت می‌کند. ر می‌گیرد که

ار, اسبی سرکش را سرار می-

شرد, آن را به تاخت می-

راند, خرش ار را فرر می-

نشانند, بر ري اسب, شکار

می‌کند ر تازی خرد را بر

شکار می‌راند ر بانک ار

را درمی‌آورد ر ما نیز

چشم به شکار ار داریم.

جبرتی *cubartti*: اغري ارک
 جبرتی *ogri ærig cubartti* یعنی:

دزد, امرال ري را به

سرفت برد, ار را لخت کرد.

(جبرتر- جبرتماق *cubartur-*
cubartmaq).

گاهی نیز گفته می‌شرد:

جبرتر سیدی *cubartu sidi* یعنی:

ار را لخت کرد.

قالب امر در این باب، بر مبنای چهار حرف ساخته می-شرد. مانند:

- سکرت *sakirt* در معنای: اسب را بدران! اما این کلمه در گفتار سهراجی می-شرد.

اسم فاعل، اسم مفعول، اسم مکان، اسم زمان، اسم آلت همانند قواعد بابهای پیشین ساخته می-شرد. قاعده-ها فراگیرند ر استثنایي مجرد ندارند.

مثال

از

این باب

یلتغا *yaltga*: شرخی کردن با چیزی، استهزا ر ریشخند. *ol ani* ال انی یلتغا قلدی *yaltga qildi* یعنی: ار، با ری شرخی کردم، ار را به مسخره گرفت.

یلدرق *yaldruq*: یلدرق نانک *yaldruq nā* * یعنی: چیزی درخشان مانند لگن ر طشت جلا داده ر صیقلی شده. مراد دیگر نیز چنین است. - یلدرق اشلار *yaldruq islār* یعنی: زن زینت داده شده. در این در اصطلاح حرف «ی» را می-تران مضمزم هم ساخت.

یرتماق *yartmaq*: پرل نقره. (ترکی اریغری).

مضاعف

از

این باب

یرسغاغ *yarsgag*: جای لغزناک ر لغزنده در کره ر جاهای دیگر.

گرنه ی دیگر

از

(قجرتی- قجرتماق *qacurtur- qacurtmaq*).

قذرتی *qa irtti*: ال انک بینن *ol ani * boynin qa irtti* قذرتی یعنی: ار گردن ری را پیچانید.

(قذرتی- قذرتماق *qa irtur- qa irtmaq*).

قررتی *qaratti*: ال انک ترنن *ol ani * tonin qaratti* قررتی یعنی: ار، لباس ری را لکه-دار کرد. مراد دیگر نیز چنین است.

(قررتی- قررتماق *qarartur- qarartmaq*).

قزرتی *qizartti*: ال قزرتی *ol qizartti nā *ni* نانکی چیز را سرخ گردانید.

(قزرتی- قزرتماق *qizartur- qizartmaq*).

سرتی *sawurtti*: ال انکر ترغ *ol a *ar tarig sawurtti* سرتی یعنی: ار، به ری دستر داد که گندم باد دهد. مراد دیگر نیز چنین است. (سرتی- سرتماق *sawurtur- sawurtmaq*).

سکرتی *sakirtti*: ال ات سکرتی *ol at sakirtti* یعنی: ار، اسب درانید. مراد دیگر نیز چنین است. (سکرتی- سکرتماک *sakirtur- sakirtmāk*).

کجرتی *kecurtti*: ال انکر سر *ol a *ar suw kecurtti* کجرتی یعنی: ار، ری را از آب گذرانید. مراد دیگر نیز چنین است: اگر فرمان دهد کسی را از آب بگذرانند نیز چنین گیرند.

(کجرتی- کجرتماک *kecurtur- kecurtmāk*).

(یرذار- یرذماق *yo ar- yo*)
 . (maq)

یرذتی *yu ti*: ال یک یرذتی *ol*
yuk yu ti یعنی: ار, بار,
 بارگیری کرد.

(یرذار- یرذماک *yu ar- yu*)
 . (māk)

ییدتی *yi ti*: ال یتکاک ییدتی
ol yətgək yi ti یعنی: ار, بقچه
 ر یا هیبه را جمع کرد ر
 سر کناره‌های آن را به هم
 گره زد.

(ییدار- ییدماک *yi ar- yi*)
 . (māk)

سه‌راجیان این باب

یرتی *yortti*: اتلغ یرتی *atlig*
yortti یعنی: اسب را چهار
 نعل تاخت, یرتمه رفت.

(یرتر- یرتماق *yortur-*
yortmaq).

در جایی یرتار *yortar* آمده
 است.

یرتی *yirtti*: ال ترنن یرتی *ol*
tonin yirtti یعنی: ار جامه‌اش
 را پاره کرد.

(یرتار- یرتماق *yirtar-*
yirtmaq).

ینجدی *yencdi*: ال قاغرنغ

ینجدی *ol qagunug yencdi* یعنی:
 ار, خریزه را بر زمین زده
 ر با پایش له کرد. اگر
 کسی چیزی را با دندان
 خرد کند ر قطعه‌های آن را
 به هم بریزد نیز, چنین می-
 گیرند. (ینجار- ینجماک
yencar- yencmak).

یلقدی *yalqdi*: ال یاغقا
 یلقدی *ol yagqa yalqdi* یعنی:
 ار, از زرغن سیر شد, به
 ستره آمد.

این باب

یلدرغا *yoldrugā*: گیاهی دراز
 شبیه شمشیر. در این کلمه,
 گاهی حرف «د» متحرک می-
 شود: یلدرغا *yoldrugā*.

ایایرسکر *ayayarsqu*: خف‌شاش
 (ترکی چگلی). برخی یرسا
yarisa گیرند.

فرجام عله‌گان

یرنجغا *yoringca*: یرنجه.

یلنجغا *yilincga*: یلنجغا اش
yilincga as طعام بی‌مزه, بی-
 نک ر بی‌طعم.

یمرتغا *yumurtga*: تخم‌مرغ. به
 تخم همی پرندگان ر به
 بیضه‌های انسان ر حیران
 اطلاق می‌شود.

یمرتغا *yimirtga*: یرتغا یاش
yimirtga yas: کلم ر هر تری
 نرم ساقه که فاقد رگ
 باشد.

یمرتغا *yimirtga*: خیار ر هر
 چیز ترد ر تازه.

افعال این باب

یادتی *ya ti*: ال یادتی نانکی
*ol ya ti nā *ni* یعنی: ار, چیزی
 را پهن کرد. مانند پهن
 کردن نان ر جز آن در
 سفره. (یدار- یدماق *ya ar-*
ya maq).

یرذتی *yo ti*: ال تیراق یرزندن
 یرذتی *ol topraq yu indin yo ti*
 یعنی: ار خاک را از صررتش
 پاک کرد.

ال بتک یرذتی *ol bitik yo ti*
 یعنی: ار, نرشته را پاک
 کرد, محر کرد. مراد دیگر
 نیز چنین است.

- ال ییرک ییرتی *ol yerig yapurtti* یعنی: ار، زمین را همارا ساخت.
قطعه‌های پراکنده‌ی هر چیز را هم به هم پیوند دهند، چنین می‌گیرند.
(ییرتور- ییرتقاق *yapurtur- yapurtti*) .

یشرتتی *yasartti*: یغمرا ارتغ
yagmur otug yasartti یعنی: باران، سبزه را رریانید.
(یشرتور- یشرتقاق *yasatur- yasartma*) .

یغرتتی *yogurtti*: ال انکر ارن
یغرتتی *ol a *ar un yogurtti* یعنی: ار، ری را رادار ساخت آرد را خمیر کند. (یغرتور- یغرتقاق *yogurtur- yogurtma*) .

یگرتتی *yugurtti*: ال انی یگرتی
را رادار به دریدن کرد. (یگرتور- یگرتماک *yugurtur- yugurtmak*) .

گرنه‌ی دیگر از

این باب

یلدردی *yaldradi*: کرن یلدردی
kun yaldradi یعنی: خررشید کم نرر شد، کمتر درخشید. اگر رعد ر برق ر نظائر آن نیز کمتر بگرد، چنین گفته می‌شود.
(یلدریر- یلدریاق *yaldrir- yaldrima*) .

یلدردی *yoldradi*: قلج یلدردی
qilic yoldradi یعنی: شمشیر درخشید. هر چیز معدنی ر جواهرات نیز بدرخشند، چنین می‌گیرند. اگر حرف «ی» مطرح باشد، معنای نرر ر اگر مضموم باشد

(یلقار- یلقماق *yalqar- yalqmaq*) .
در این کلام نیز آمده است:
یلقسا یا یاغ اذکر
کریسا یا کرن اذکر

Yalqsa yemə yag ə gu
Kuysə yemə kun ə gu
ترجمه: به ستره آمدن از ررغن ارلیتر،
افرختن از خررشید ارلیتر!
ترضیح آنکه می‌گیرد آدمی هر قدر هم از ررغن سیر شد ر به ستره آید، باز هم از خوردن غذای بی‌طعم ر بی‌مزه بهتر است ر خررشید نیز هر قدر آدمی را بسرزاند ر بفرززد، باز هم از مه ر ترفان بهتر است.

یلقدی *yolqdi*: تاش انک
ازاقن یلقدی *tas ani * a aqin yolqdi* یعنی: سنگ، پای ار را خراشید.
به هر چیز دیگری که چیزی بخراشد ر در آن شکافتگی ایجاد کند، چنین می‌گیرند.
(یلقار- یلقماق *yolqar- yolqmaq*) .

یلقدی *yolqdi*: ال اندن نانک
یلقدی *ol andin nə * yolqdi* یعنی: ار، از آن چیزی کند ر برداشت. کنایه از استفاده کردن ر بهره‌بردن از چیزی است.
(یلقار- یلقماق *yolqar- yolqmaq*) .

چهار راجیان این باب

ییرتی *yapurtti*: ال سرزک ییرتی
ol sozug yapurtti یعنی: ار امر به مخفی داشتن سخن کرد.

- تنکری یلارج ایذتی *ta *ri* -
 پیغمبر فرستاد. *yalavac i ti* یعنی: خداوند,
 (ایذرر- ایذماق *i ur- i maq*).

بذتی *be ti*: انک کرزی بذتی
*ani *kozi be ti* یعنی: چشم ار
 ضعیف شد.

(بذار- بذاک *be ar- be mak*).

بردتی *bu ti*: ار تملغقا بردتی
ar tumlugqa bu ti یعنی: شخص از
 سرما یخ زد ر مرد.
 (برذار- برذماق *bu ar- bu maq*).

ترذتی *to ti*: منک قرن ترذتی
to ti منک *qarin to ti* یعنی: شکم من
 سپر شد.

(ترذار- ترذماق *to ar- to maq*)
 به شکل: ترذرر *to ur*
 هم نرشته می‌شود.

تیذتی *ti ti*: ال انی اشقا
ol ani asqa ti ti یعنی:
 ار، ری را از خوردن باز
 داشت، مانع خوردن ار شد،
 مانع هر کاری هم که
 شدند، چنین می‌گیرند.
 (تیذار- تیذماق *ti ar- ti maq*).

سردتی *su ti*: ار سردتی *ar su ti*:
 شخص تف کرد. مراد دیگر
 نیز چنین است.

(سردار- سردماق *su ar- su maq*)
 در این کلام نیز آمده
 است:

کرکا سردسا یرزکا تشرر

Kokgə su sa yuzgə tusur

یعنی: اگر به آسمان تف
 کند، به صورتش می‌افتد.
 این مثل را در جایی
 آرند که به ترک دشمنی
 اشخاص بزرگ ر سررران
 ترصیه کنند؛ زیرا
 همانگونه که تف سربالا به

معنای درخشیدن طلار
 جواهرات است.

(یلدریر- یلدریماق *yoldrir- yoldrimaq*).

منقرص

از

این باب

اینج *inc*: مقرر متین.

- کنکل اینجمر *ko *ul*
incmu: آیا دل قری داری؟
 - اینج کند *Inc kend*: نام
 شهری از آن مقنع، شهری
 نفرین شده که اکنرن
 مخربه است.

کانج *kənc*: کردک. به بچه‌های
 حیرانات نیز چنین گفته می-
 شود.

کانج لیر *kənc liyu*: سفره‌ای که
 در عرسی‌های خانان ر یا
 در جشن‌ها به طرل سی ارش
 ر به شکل مناره، جهت
 یغما ترتیب داده می‌شود.

چهار راجیان از این

باب

قافغر *qafgar*: پارچه‌ای از
 حریر به رنگ زعفران.

بارلغ *barlig*: بارلغ ار
barlig: شخص دارا ر ثررتمند.

ارزلک *ozluk*: خصرمی، ریژه
 (اسب خاص). به هر چیزی
 که شخص برای شخص خردش
 اختصاص دهد، چنین می-
 گیرند.

افعال این باب

ایذتی *i ti*: ال منکا ات ایذتی
*ol ma *a at i ti* یعنی: ار به من
 اسب فرستاد. مراد دیگر
 نیز چنین است.

پرشید. مرارد دیگر نیز چنین است.

(کازار- کازماک *kə ər- kə*)
(*mək*).

کردتی *ku ti*: ال مني کردتی *ol*
məni ku ti یعنی: ار, منتظر من شد, انتظار کشید.

- ال قري کذتی *ol qoy ku ti*:
ار, گرسفند چرانید.

مرارد دیگر نیز چنین است:
(کوزار- کوزماک *ku ər- ku*)

(*mək*). (ارغزي)

چهار راجیان

زانبي *zanbi*: جیرجیرک.

- زانبي ارت *zanbi art* نام کمره ر گذرگاه کرهستانی میان قجنکار باشي *qoc *ar* *basi* ر بلاساغن *balasagun*.

ساجی *sawci*: رسرل ر پیغمبر که از سري خدای تعالی فرستاده شده است. این تکرار از *saw* در معنای: «سخن ر مثل» مشتق شده است. پیامبر نیز رحی الهی را می‌آورد.

ساجی *sawci*: ایلچی. فردی که میان خریشان عرس ر خریشان داماد با پیغام- های مکتوب رفت ر آمد می- کند. (ترکی ارغزي).

کارژر *karju*: دانه‌های مدرر که از تفنگ انداخته می‌شرد. با حرف «ژ» که از میان در خرج آرایي تخریج می- شرد.

سالجی *salci*: آشپز. کسی که در مطبخ کار کند. بعدها به چاقري مطبخ ر آشپزخانه نیز *salci bicak* *salci bicak* گفته اند.

صورت آدمی می‌افتد, اثر دشمنی با بزرگان نیز بهره‌ی خرد شخص می‌شرد.

سیدتی *si ti*: ار سیدتی *ər si ti*
یعنی: شخص شاشید. مرارد دیگر نیز چنین است.
(سیدار- سیدماک *si ər- si*)
(*mək*).

قازتی *qa ti*: ار قازتی *ər qa ti*
یعنی شخص از کرلاک مرد.
(قازار- قازماق *qa ar- qa*)
(*maq*).

قرذتی *qo ti*: ال ایشن قرذتی *ol isin qo ti*
خرد را رها ساخت, رل کرد. هر چیز دیگر را نیز رها سازد, چنین می‌گیرند.
(قرذرر- قرذماق *qo ur- qo*)
(*maq*).

در این بیت نیز آمده است:

اغلم سنکا قدرمن
اردم اکت خمارر
بلکا ارک بلب سن
بقل اننک تبارر

*Oglum sa *a qo urmən*

ərdəm oğut xumaru

bilgə ərig bulup sən

*baqqil ani * tabaru*

ترجمه: فرزندانم بر تر میراث می‌نهم

این فضیلت ر اندرز را:
که چرن مرد دانشمندی یافتي,

به سري ار بنگر!
ترضیح آنکه می‌گیرید:
فرزندانم برای تر ادب ر فضیلت به میراث می‌گذارم,
رقتی دانشمندی را دیدي,
خرد را به ار نزدیک ساز ر از ار فایدت ببر.

کاذتی *kə ti*: ار ترن کاذتی *ər ton kə ti*
یعنی: شخص جامه

ار، زمین را در کربید.
 مرارد دیگر نیز چنین است.
 (ارکلار- ارکلاماک *arklār-
 arklāmāk*). این فعل، به
 صورت اکلا دی *aklādi* هم به
 کار می‌رود.

ارکلادی *orklādi*: ال اتغ
 ارکلادی *orklādi atig ol* یعنی:
 ار، اسب را در طریله محکم
 ر استرار بست.
 (ارکلار- ارکلاماک *arklār-
 orklāmāk*).

تربلادی *turpladi*: ار تربلادی
 نانکی **ni ar turpladi nā* یعنی:
 شخص الگری چیزی را ساخت،
 اندازه گرفت.
 (تربلار- تربلاماق *turplār-
 turplamaq*).

سرپلادی *surplādi*: ال ارنکاک بلا
 سرپلادی *surplādi bilā *ək ar ol*
 یعنی: شخص با انگشت خرد
 قرعه کشید.
 (سرپلار- سرپلاماک *surplār-
 surplāmāk*).

کرپلادی *kurplādi*: ال قیزی
 کرپلادی *kurplādi quzi ol* یعنی:
 ار، بره سرخ کرد، گردالی
 در زمین کند ر بره را
 کباب کرد.
 (کرپلار- کرپلاماک *kurplār-
 kurplāmāk*).

سرتلادی *sartladi*: ال انی
 سرتلادی *sartladi ani ol* یعنی:
 ار، ری را بازرگان
 انگاشت.
 (سرتلار- سرتلاماق *sartlār-
 sartlamaq*).

سرتلادی *sirtladi*: یبني سرتلادی
 یبني سرتلادی *sirtladi yipni* یعنی: ار، رشته
 را ری ترده ی پشم سفت ر
 سخت پیچاند. اگر کسی از
 دره ای کرچک به سري بالا

جالی *cawli*: پرسته های گدر ر
 آلر که با آن آتش می-
 افرزند.

جولی *cowli*: صافی ترمج که
 از شاخه های تر ر تازه
 بصورت کفچه ساخته می‌شود.
کالی *kewli*: دهانه ی رردخانه.
 سه کلمه ی اخیر ترکی کنجکی
 است.

گرنه ی دیگر از این

اسرتغر *asurtgu*: اسرتغر ات
 اسرتغر *asurtgu ot* علفی که عطسه می-
 آرد.

اغر تغر *agartgu*: شرابی که چرن
 آجر است ر از گندم به
 عمل می‌آید.

اسرتغق *asurtguq*: اسرتغق ار
 اسرتغق *asurtguq ar* یعنی: شخص فهیم ر
 دانا ر خردمند.
امیرجکا *amircgə*: غضروف.

قدرغا *qaldruqa*: قدرغا ترن
 قدرغا *qaldruqa ton* یعنی: جامه ای که
 خش خش می‌کند. به هر چیز
 دیگری نیز که مانند کاغذ
 خش خش کند، چنین می‌گیرند.

افعال این باب

ارتلادی *artladi*: ال انی ارتلادی
 ارتلادی *artladi ani ol* یعنی: ار، به ری
 مشتی نه چندان محکم زد.
 (ارتلار- ارتلاماق *artlār-
 artlamaq*).

ارقلادی *irqladi*: قام ارقلادی
 ارقلادی *irqladi qam* یعنی: شمن، کهانت
 رزید، فال نیک زد.
 (ارقلار- ارقلاماق *irqlār-
 irqlamaq*).

ارکلادی *arklādi*: ال ییرک
 ارکلادی *arklādi yerig ol* یعنی:

هر کس دیگرې را که عجم
شمارند نیز چنین می‌گیرند.
(تړکلار- تړکلماک *turklar-*
turklamak).

صیغہ ی امر در این باب بر
مبنای پنج حرف می‌چرخد.
مانند:
- بړکل *barkla* در جمله:
بړکل نانکي *barkla na *ni*
یعنی: [آن] چیز را استرار
دار ببند!
- سړپلا *surpla* یعنی: قرعه
بکش!

این کلمات بهنگام تلفظ
چهار راجی‌اند ر بر کلمات
رباعی تبدیل شده‌اند. چرا
که یکی از ساکنان در
تلفظ، بطور کامل بر زبان
جاری نمی‌شود. از این رو،
شعرا، این در حرف را، یک
حرف به حساب می‌آررند ر
این، جائز است. چنانکه
قواعد تصریف آن را پیش
از این باز گفتیم. سازه-
بندهای این باب نیز
مانند باب‌های پیشین است.
این باب در سه طریق سیر
می‌کند.

نخستین: فعل در مفهرم جمله ی
چیز گفته شده ر مررد نظر
باشد.
مانند:

- تړکلادی *turkladi* یعنی: «ار
را تړک شمرد».

درمین: فعلی است که از
اسماء میان ساکن در راجی
ساخته شود. مانند:

- تری قرتلادی *tavay qurtladi*
یعنی: از شتر، گرم کند.
مرارد دیگر نیز چنین است.

سرمین: فارغ از هم‌ه ی
این مفاهیم، کلمه،

صعرد کند. نیز، چنین می-
گیرند.
(سرتلار- سرتلاماق *sirtlar-*
sirtlamaq).

قرتلادی *qirtladi*: ال ارک
قرتلادی *ol arig qirtladi* یعنی:
ار، اخلاق ری را بد
انگاشت. اگر زخمی را نیز
بهردی دهد، چنین می‌گیرند.
(قرتلار- قرتلاماق *qirtlar-*
qirtlamaq).

تړقلادی *turqladi*: ال ییر
تړقلادی *ol yer turqladi* یعنی:
ار، زمین را به طول ر عرض
پیمرد ر اندازه گرفت.
اگر بدن اسب ر هر چیز
دیگری را اندازه بگردد
نیز، چنین می‌گیرند.
(تړقلار- تړقلماق *torqlar-*
torqlamaq).

بړکلادی *barkladi*: ال ترارن
بړکلادی *ol tawarin barkladi*
یعنی: ار، مال خرد را حفظ
کرد. اگر انسان ر یا هر
چیز دیگری را حبس کنند ر
محافظت نمایند، نیز، چنین
می‌گیرند.
(بړکلار- بړکلماک *barklar-*
barklamak).

اصل آن بکلادی *bakladi* است
که در معنای «محافظت ر محل
مستحکم» آمده است. ر از
اصطلاح بړک ییر *bark yer*
گرفته شده است.

تړکلادی *tarkladi*: ال ای‌شغ
تړکلادی *ol isig tarkladi* یعنی:
ار در کارش عجله کرد،
شتاب رزید. (تړکلار-
تړکلماک *tarklar- tarklamak*).

تړکلادی *turkladi*: ال مانی
تړکلادی *ol mani turkladi* یعنی:
ار من را از ترکان شمرد.

اتنج otunc: رام, قرض.
 - من انکار یرماق اتنج
 بردم *mən a *ar yarmaq otunc*
berdim یعنی: من به ار پرل
 قرض دادم. (ترکی
 ارغزی).
اتنج utanc: اتنج ایش *utanc is*
 یعنی: کار شرم آرز. (ترکی
 ارغزی).
اجنج ucunc: سرمین در عدد.
 این قاعده چنین
 است. اگر مفهرم عددي که
 پس از عدد ما قبل خرد می-
 آید, مررد نظر باشد, به
 اعداد کمتر از ده, حرفهاي
 «ج, ن» افزوده می‌شود.
 مانند:
 - تررتنج *tortunc* از کلمه:
 تررت *tort*
 - بیشنج *besinc*: از کلمه:
 بیش *bes*.
 در اعداد دهگان نیز چنین
 است. مانند:
 ارننج *onunc*: یعنی: دهمین.
 یک-مرمنج *yigirminc* یعنی:
 بیستمین, عددي که پس از
 نرزه می‌آید.
 این قاعده فراگیر است.
ارنج erinc: شاید, بر که,
 احتمالا.
 - ال بردي ارنج *ol bardi erinc*
 یعنی: شاید ار رفت.
ارنج orunc: رشره.
ارنج erinc: بردن در نعمت ر
 فرارانی. غرق شدن در
 نعمت. در برخی از لهجه‌ها
 بصورت ارنج *erinj* با حرف
 «ژ» تخریج شده از میان در
 محرج آرایي, تلفظ می‌شود.
انج awinc: انس گرفتن با
 چیزی.

درمعنای ذاتی خرد است.
 مانند:
 - ال ترارن القدي *ol tavarin*
alqdi یعنی: ار, مال خرد را
 نابرد ساخت.
 - ار یلقدي *ar yalqdi* یعنی:
 مرد از طعام پرچرب دل
 زده شد.

چهار راجیان

تلدردادی tuldradi: تری تلدرادی
tuy tuldradi یعنی مردم, از هر
 سری پراکنده شدند.
 (تلدرار- تلدراماق *tuldrar-*
tuldramaq).
قلدرادی qaldradi: ترن قلدرادی
ton qaldradi یعنی: لباس خش خش
 کرد. مرارد دیگر نیز چنین
 است.
 (قلدرار- قلدراماق *qaldrar-*
qaldramaq).
جلدرادی caldradi: تاش جلدرادی
tas caldradi یعنی: سنگ شکست ر
 صدا کرد. مرارد دیگر نیز
 چنین است. اگر زنجیر ر
 چیزهاي نظیر آن مرقع
 افتادن به زمین صدا کنند
 نیز, چنین گفته می‌شود.
 (جلدرار- جلدراماق *caldrar-*
caldramaq).
کلدرادی kuldradi: تاش قلذغ
 اجرا کلدرادی *tas qu ug icra*
kuldradi یعنی: سنگ در ته
 چاه صدا کرد ر عمق چاه
 را معلوم ساخت.
 (کلدرار- کلدراماک *kuldrar-*
kuldramak).

غنه داران دارندهی حرف

«ج»

از

این باب

انج onunc: انج یرماق *onunc*
armaq یعنی: دهمین سکه. در
 همی که به یک دهم گیرنده ر
 مالیاتچی می دهند. مرارد
 دیگر نیز چنین است.

فعل

از

این باب

ینجکالندی *yincgäländi*: ال منکا
 ینجکالندی

*ol ma *a yincgäländi* یعنی: ار
 در مقابل من خضرع نشان
 داد.

- ال قزغ ینجکالندی

Ol qi ig yincgäländi

یعنی: ار, دختر را برای
 همخرابگی به کنیزی گرفت.
 (ینجکالنر- ینجکالنماک
yinckälänur- yinckälänmäk).

انج ikinc: انج نانک *ikinc nə*
 * یعنی: چیز درمی.

انج okunc: پشیمانی, حسرت.

ال انکر انج قلدی *ol a *ar*

okunc qildi یعنی: ار, ری را
 در حسرت گذاشت.

انج ogunc: مباحات.

النج ulinc: النج یرل *ulinc yol*

یعنی: راه پر پیچ ر خم ر
 کچ ر ناھرار.

النج ilənc: سرزنش برای

راهنمایی کسی که پریشانی
 در کارش پیدا آمده است.

امنج uminc: امیدراری, ترقع
 داشتن.

- امنج تنکریکا *umunc tə*

**rigə* یعنی: به امید
 خدارند.

انج inanc: مررد اعتماد.

[بـارر, عقیـده,
 باررمندی].

- انج بک *inanc bəg* در

معنای: « بیگ مررد

اعتماد» از همین کلمه

مأخذ است.

کتاب جمع ساکنین پایان یافت که فرجامین کتاب از کتب
 هشتگانه است.

[مخره]

محمرد فرزند حسین (کاشغری) می گرید:

در آغاز کتاب رعه دادم که تکراژهای زبان ترکی
 را گرد آررم, قراعد ر اصل آنها را باز گریم, ارزان
 همه را نشان دهم, بابها ر بخشهای آنها را طبقه بندی کنم.
 این عهد را به جای آرردم. به مطلب دست یافتم.
 افزوده ها, مرارد بیهرده ر نازل را از کتاب اسقاط
 کردم.

تصنیف این کتاب را در غرهی جمادی الاول سال ۴۶۰ هـ .
 ق شرع کردم ر آن را چهار بار نرشتم ر تصحیح ر
 تنقیح کردم ر سرانجام در درازدهم جمادی الاخر سال ۴۶۶
 به فرجام آمد.

آرزو می‌کنم که این کتاب تا ابد بر جای ماند و انتشار یابد. کتاب ما اینجا پایان یافت. سپاس جاردانه خدای تعالی را، سلام ابدی بر پیامبر و آل و ارلاد او باد.

محمد بن بکر بن ابراهیم الفتح، سارجی ثم الشامی رحمه الله علیه. استنساخ این کتاب را از روی دستنویس اصلی آن که به خط مصنف برد، در ۲۷ شوال سال ۶۶۴ در رز یکشنبه به پایان رسانید. القره بالله ر علیه التکلان.

حسین فرزند محمد (محمدزاده صدیق) می‌گوید:

برگردان فارسی این اثر ماندگار را روی متن عربی چاپ معلم رفعت، سالها پیش شروع کردم و هر چه پیش رفتم بر حیرت افزرد و ترجمه را بارها تغییر دادم و تصحیح کردم و سرانجام آن را با ترجمه‌ی ترکی بسیم آتالی لفظ به لفظ مقابله کردم و به مقابله‌ی مجدد با متن عربی دادم و برگردان نرین پی‌اف‌کندم و کار را در بیست‌وسوم ذیحجه الحرام سال ۱۴۲۴ (مطابق ۱۳۸۲/۱۱/۲۶) در رز یکشنبه به پایان رسانیدم و از دستبرد بداندیشان درر ساختم.

والله یؤید من یشاء